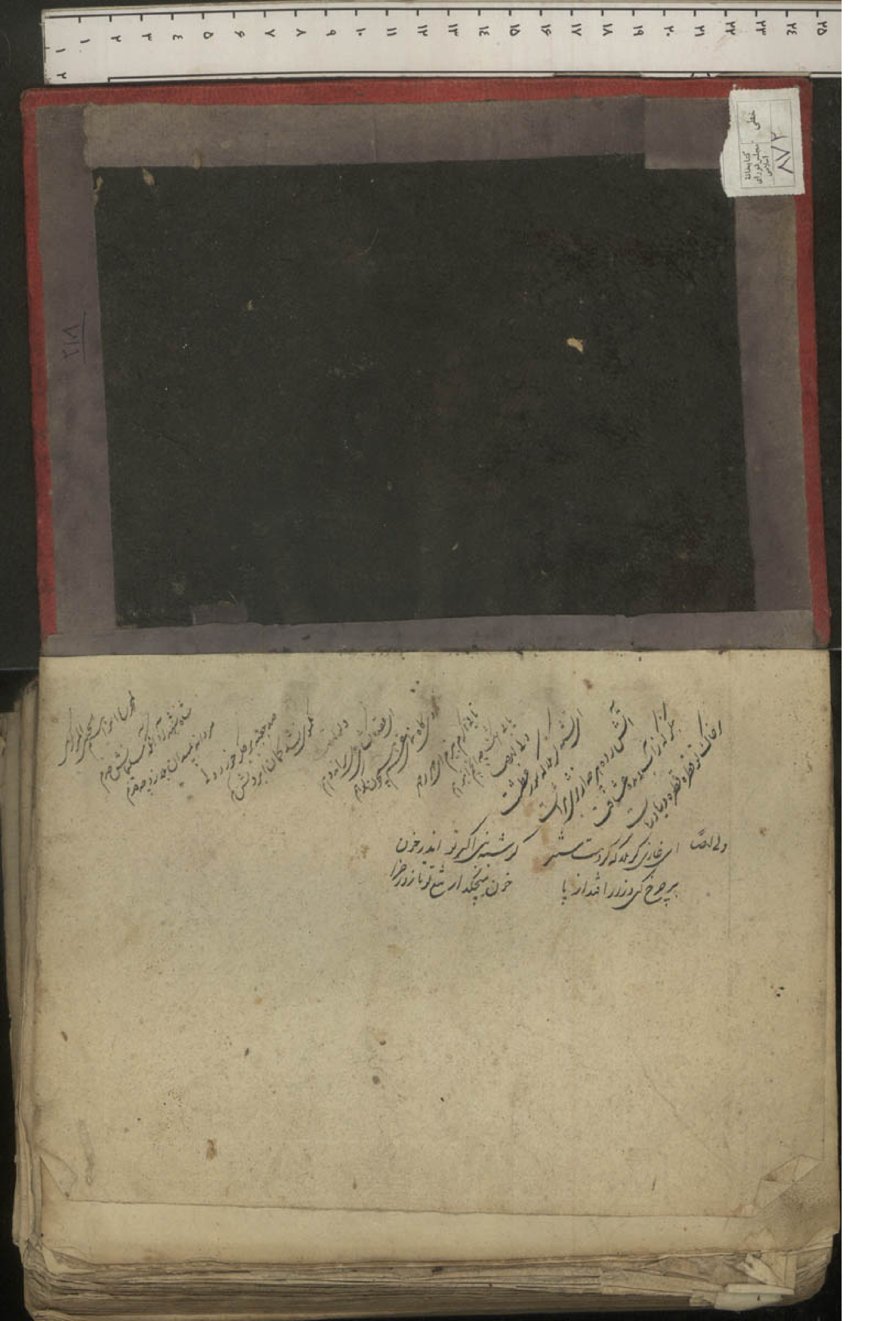
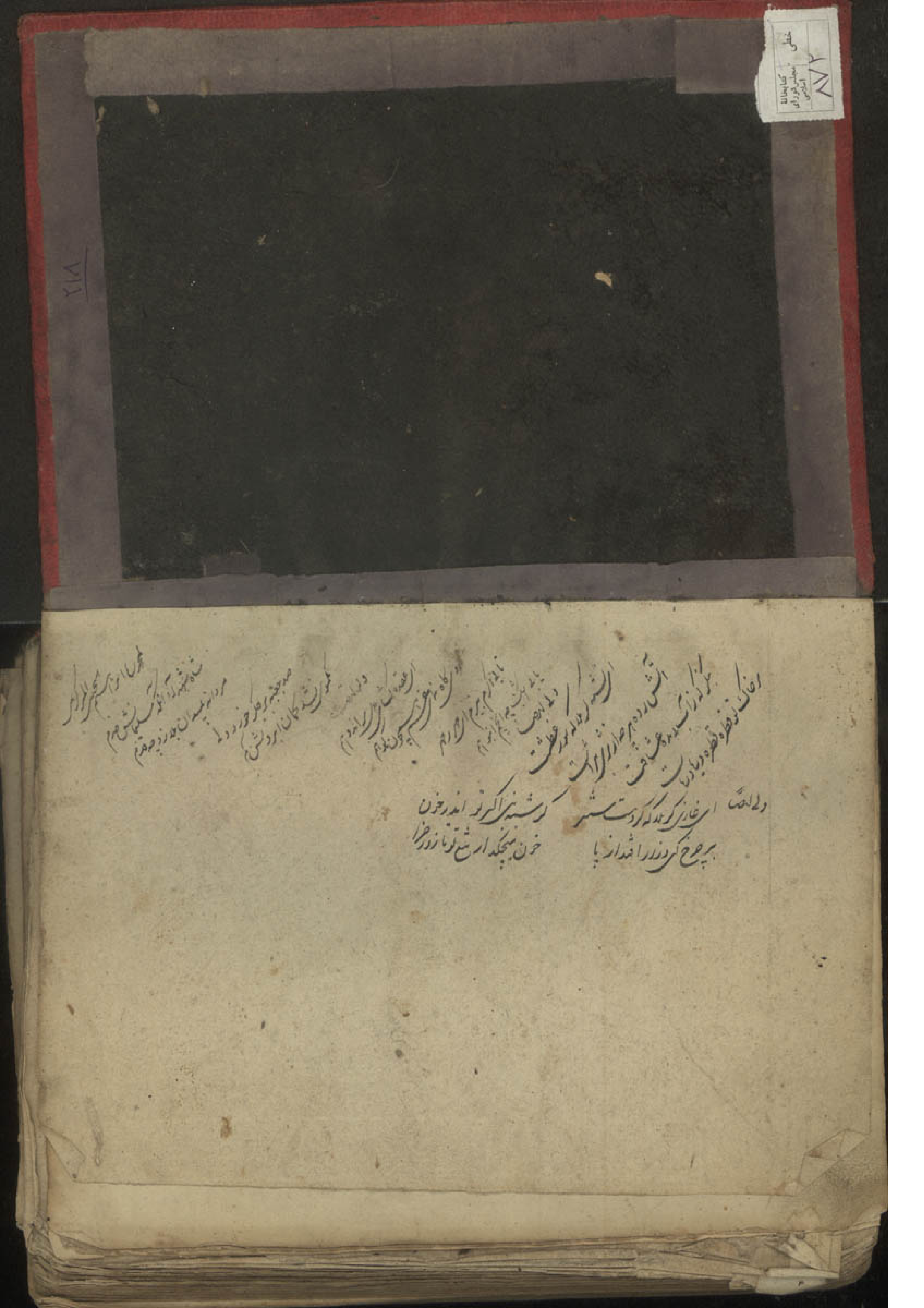

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
خطی
۸۷۲




کتابخانه مجلس شورای اسلامی
خطی
۸۷۲

تفسیر فتح الله کاشانی







بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

علوم آداب محروم مانده بود و متعذر بلکه متعسر بود و نیز بواسطه کثرت قصص و اخبار بعضی از مطالعه آن ملال می یافتند
عنان توجه را بجانب انتخاب آن معطوف سازد و اقتصار بر ترجمه قرآنی نماید و درین ترجمه که مسمی است بخلاصة
المنهج بجواز ملاحظه حذف و اضمار و بیان تخصیص و تعمیم و حقیقت و مجاز اقوال مشهوره مفسرین در معانی قرآ
ن معتبر باشد از مذهب امامیه سمت تحریر خواهد یافت و از اسباب نزول و قصص انبیا و فضل سور و آیات
بر وجهی که منقولست باسانید صحیحه بطریق خیر الکلام ما قل مذکور خواهد گشت و از قرآت معتبره بروایت ابو بکر
از عاصم که در میان عجم شهرتی تمام دارد اقتصار خواهد رفت و بعضی کلمات که حفص را با او طریق مخالفت و
معنی کلام بسبب آن اختلاف تغیری یابد اشارتی بآن خواهد شد و پیش از شروع در مقصود مقدمه در سلک

بگشایند با پدر و مادر و نظر کنند از دریای نعمت آن در مصحف حاصل کنند و عبد الله بن عباس از حضرت رسول صلعم نقل کرده که
آنحضرت فرمود که شریف‌تر و بزرگوارترین امت من خوانندگان قرآن اند و بعد از آن جماعتی که در شب مشغول عبادت باشند
و محبوب بن محبوب از حضرت رسول صلعم روایت کرده که هر که حق سبحانه و تعالی او را دانستن قرآن توفیق دهد و تصور نماید که
کسی دیگر را زیاده از آنچه باو عطا کرده کرامت فرموده پس تحقیر امر عظیمی کرده باشد که بلوا را زاید داشته و هر گاه که کارهای دنیا
بر شما مشکل شود و طریق معاش و معاد بر شما پوشیده گردد دست در قرآن زنید تا حاجت دنیا و آخرت شما روا گردد
و هر که او را در پیش خود اندازد و تلاوة آن نکند و بر خلاف طریق آن رود در آخر بدوزخ رود و هر که با وی تکلم کند همیشه
راست گفتار و درست کردار باشد و هر که با وی حکم کند با عدل و داد باشد و از راه راست برنگردد و هر که او را وسیله طریق
دنیا و آخرت خود سازد به مراد دنیا و آخرت رسد و در زمره صالحان و متقیان باشد و حارث بن اعور از حضرت امیر المؤ
منین صلوات الله علیه روایت کرده که آنحضرت فرمود که من از رسول خدای صلعم شنیدم که میفرمود زود باشد که فتنهای عظیم در میان
امت من پیدا شود من گفتم یا رسول الله چه چیز از آن فتنها بیرون توان شد فرمود بکتاب خدای که در وی است خبر آنانکه پیش از شما
بوده‌اند و خبر آنانکه پس از شما باشند و حکم آنچه در میان شما واقع میشود و هوا و آرزوی مردمان آنرا نگردانند و عالمان از دریای حکمت
آن سیر نشوند و از بسیاری تکرار کهنه نگردد و هر که او را از روی تکبر ترک کند خدای تعالی او را درهم شکند و هر که طلب رستگاری از غیر آن کند
حق تعالی او را گمراه سازد و لیث بن سلیم روایت کرده از حضرت پیغمبر صلعم که فرمود روشن سازید خانهای خود را بخواندن قرآن و
مگردانید آن خانها را تاریک سازید بجهت آنکه روش یهود و نصاری است که نماز در مسجدهای خود میگزارند و خانهای خود را معطل میسازند
و بدانید که هر که در خانه تلاوت بسیار نماید خیر و برکت در وی بسیار باشد چه قرآن برخوردار میسازد اهل خود را و آسمانها را روشنی بکند
دانید بچنانکه ستارگان روشنی میسازند اهل زمین را و از حضرت امام جعفر صادق ع روایتست که هر گاه مسلمانی در خانه
خود تلاوت قرآن کند اهل آسمان او را بیکدیگر نمایند چنانکه اهل دنیا ستاره درخشنده را در آسمان بیکدیگر مینمایند و نیز
فرموده که من تعجب میکنم از آنکه در خانه قرآن باشد و خدای تعالی شیاطین را از آن دور گرداند و نیز آنحضرت فرموده که باید بنده مومن
نمیرد تا آنکه قرآن را بیاموزد یا در آموختن آن باشد و از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام منقولست که حضرت رسول صلعم
فرموده که خانهای خود را نصیبی از تلاوة قرآن بدهید چه هر که در خانه تلاوت نماید کارهای دشوار اهل آن خانه آسان گردد و خیر و
برکت در آن بسیار شود و هر که در او تلاوت نکند کارها بر اهل آن خانه تنگ شود و خیر و برکت در وی کم گردد و ساکنان آن بی برکت
باشند و انس بن مالک از حضرت پیغمبر صلعم روایت کرده که اهل قرآن که قاریانند اهل خدایند که اهل القرآن اهل الله و از خصوصان

درگاه

درگاه و مقربان بارگاه او و بهترین عبادتی که بنده مومن کند خواندن قرآنست و حسن دیلمی در کتاب خود از رسول صلعم
نقل کرده که خواندن قرآن افضل است از ذکر و ذکر افضل از صدقه و صدقه افضل از روزه و روزه سپر آتش دوزخ
است و نیز آنحضرت فرموده که خواندن قرآن بهر حرفی که در نماز بخواند اگر ایستاده است صد حسنه است و اگر نشسته
پنجاه و اگر در غیر نماز است با طهارت بیست و پنج حسنه و بی طهارت ده حسنه و از حسین بن علی علیهما السلام روایت
است که هر که در شب ختم قرآن کند فرشتگان تا وقت صبح بر او صلوات فرستند و برای او استغفار کنند و اگر در روز ختم
قرآن کند فرشتگان که نگهبان او باشند تا شب برای او طلب آمرزش کنند و او را دعا مستجاب شود و ثواب ختم قرآن او را
بهتر باشد از آنچه در میان آسمان است تا زمین و از عبد الله علیه السلام روایت است که هر که استماع حرفی کند از کتاب خدای
از برای او حسنه بنویسند و سیئه محو کنند و درجه بر او بلند گردانند و از حضرت رسول صلعم مرویست که هر که قرآن بخواند گویا پیغمبری
در میان هر دو پهلوی او جا گرفته و بمرتبه پیغمبری رسیده الا آنست که وحی باو نازل نشده و ابو سعید خدری از رسول صلعم
روایت کرده که قاریان قرآن و بهتران اهل بهشت خواهند بود و در تفسیر امام حسن العسکری مذکور است که پدر و مادر
قاری را در روز قیامت تاجی بر سر نهند که نور آن ده هزار ساله راه رود و دو حله بر او پوشانند که قیمت در دنیا بد چه کمترین تار آن
از آن مقابل صد هزار دنیا باشد با آنچه در دوست از جمیع چیزهای نفیس و پادشاهی و خلد برین را و نامه نوشته بهشت را

قاری ع

و چون آن دهند و او را گویند که قرآن بخوان و بالا برو که منزل تو نزد آخر آیتی خواهد بود که آنرا ختم نمائی و چون پدر
و مادر او هر دو حله خود نگرند و تاج عزت بر سر خود ببینند گویند بار خدایا این شرف و بزرگواری ما از کجاست که ما را
بهره نبود که ما را باین درجه رسانند کرام الکاتبین در جواب گویند که این ثواب آنست که فرزند خود را تعلیم قرآن کردید و نیز از حضرت
رسالت صلعم روایتست که چون معلم بسم الله الرحمن الرحیم را تلقین متعلم نماید حق تعالی او را و متعلم را و پدر و مادر متعلم را بیامرزد و بروح جمیع
کند در نامه اعمال ایشان نماز از آنحضرت سوال کردند که بهترین عملی که بنده مومن کند کدام است فرمود الحال و المرتحل گفتند
حل و ترحال چیست فرمود ختم قرآن کردن و باز از اول گرفتن و ابتدا کردن و بدانکه عبارت است که قراءة او بآواز
خوش باشد علقمة بن قیس روایت کند که من باواز خوش قرآن میخواندم عبد الله مسعود مرا طلبید و گفت که بآواز بلند قرآن تلاوت
کن من آنچه چند بخواندم گفت در قراءة کن که من از حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود آواز نیکو آرایش قرائت
و انس بن مالک نیز از آنحضرت روایت کرده که هر چیزی را زیوری هست و زیور قرآن آواز نیکوست و عبد الرحمن بن سعد گفت که روزی
وقاصی نزد من آمد و گفت ای برادر شنیده‌ام که قرآن بآواز حزین میخوانی گفتم بلی و الحمد لله علی ذلک گفت من از رسول خدا صلعم شنیدم

که ملکت قرآن بجهت حزن بندگان نازل شده تا بیخبران بادیه غفلت را محزون ساخته بسر حد هدایت رساند پس هر گاه که قراءت
کند باید که بنالد و اگر نیابد خود را بگریه دارد و بحسن صوت و حزن قرآن خواند و نیز سنت است که قاری قراءة از روی
مصحف کند و اگر چه حافظ باشد تا او را ثواب قرائت بخشند و ثواب نظر کردن باشد چنانکه اسحق بن عمار روایت کرده که من از ابی عبد الله علیه
السلام پرسیدم که یابن رسول الله من حافظ قرآنم تلاوت از روی مصحف کنم یا از ظهر قلب فرمود از مصحف بخوان که نظر در قرآن کردن عبادت
است و از صادق علیه السلام منقولست که سه چیز از کثرت شکایت میکنند بخدای عز و جل یکی مسجد خراب که اهل آن در و نماز نکنند دوم عالمی که در میان جا
هلان باشد و ایشان اطاعت او نکنند سیوم مصحف که در خانه نهاده باشند و در آن نخوانند و هیچ کس از آن نخوانند و نیز از آنحضرت روایت
که هر که قرآن از روی مصحف خواند از نور چشم خود برخوردار شود و از پدر و مادر او تخفیف عذاب شود و اگر چه کافر بوده باشند و باید که قاری
مداومت بر تلاوت قرآن کند تا بسبب قرآن در روز قیامت حسرت نخورد عبد الله بن سلیمان از یعقوب احمر حکایت نموده که
ابی عبد الله علیه السلام گفت که چون شخصی سوره را فراموش کند فردای قیامت آن سوره بخوبترین صورتی خود را بر وی عرض کند و درجه بلند
نموده باو نماید او گوید سلام الله علیک تو چه کسی که باین صورت زیبا و زینت دلربا آراسته آن سوره گوید که من فلان سوره ام که در
دنیا تلاوت آن میکردی و بعد از آن مرا فراموش کردی اگر مرا فراموش نکردی این درجه عالی نام زد تو میبود و این درجه
افزوده و حسرت خورد و تاسف او را فایده ندهد و شکی نیست که مقصود از قراءة قرآن بجهت یاد کردن معانی آنست تا بر مقتضای
آن عمل کند و از وادی [illegible] بیرون آید پس باید که لفظ قرآن را با معنی آن جمع کند تا ثواب قراءة کردن و هم اجر معنی آن دانستن داشته باشد
ابن عباس گوید که هر که قرآن را خواند و تفسیر نداند بهتر آنست که نخواند بلکه که نداند که چه میگوید و حسن بصری گوید که [illegible]
هیچ آیتی نفرستاد الا که خواست که معانی آن را بدانند و بآن عمل کنند [illegible]

## سورة فاتحة الکتاب

[illegible] و وقت شروع است و مقصود معرفة الملک المعبود
از ابن عباس روایت است که هر چیز را اصلیست اصل دنیا مکه است و اصل آسمانها آسمان
هفتم و اصل زمینها زمین هفتم و اصل بهشتها بهشت عدن و اصل دوزخ درکه هفتم و اصل مخلوقات آدم و اصل پیغمبران نوح
و اصل بنی اسرائیل یعقوب و اصل کتبها قرآن و اصل قرآن فاتحه و اصل فاتحه بسم الله الرحمن الرحیم و از پیغمبر صلعم روایت است
که فاتحه شفای هر درد و دوای هر بیماریست ابو سلیمان روایت کند که با رسول خدای صلعم بغزا رفته بودیم مردی در میان ما صرع پیدا کرد
از صحابه سوره فاتحه در گوش او خواند و شفای تمام یافت و این قصه بعرض آنحضرت رسانیدیم فرمود این سوره
اصل قرآنست و شفای هر درد و داروی همه [illegible] و مسلم بن حجاج در صحیح خود روایت کرده از پیغمبر صلعم که حق تعالی فرموده که من
فاتحه را قسمت کرده ام میان خود و میان بنده خود نصفی از برای خود و نصفی برای بنده خود هر گاه بنده گوید بسم الله الرحمن الرحیم

حق تعالی گوید بنده من ابتدا بنام من میکند بر من واجبست که جمیع کارهای دنیا و آخرت را بر وی تمام گردانم و در حال او برکت دهم و چون
گوید الحمد لله رب العالمین او سبحانه فرماید بنده من بثنا و ستایش من مشغول شد و چون گوید الرحمن الرحیم از جانب حق تعالی
خطاب آید که بنده من مرا بستایش و ثنا میگوید و حمد مرا ورد زبان خود میسازد و چون گوید مالک یوم الدین حق تعالی فرماید که بنده
من بزرگی و بزرگواری من میگوید و چون گوید ایاک نعبد و ایاک نستعین خدای تعالی گوید اینست میان من و میان بنده من
و این عهدیست که در روز الست از و فرا گرفته ام و این صفتهای مذکوره مخصوص است بمن و غیر مرا در آن راهی نیست و
چون گوید اهدنا الصراط المستقیم تا آخر حق سبحانه فرماید که صفات بنده من است و بر من واجبست که او را براه راست
رسانم و جمیع حاجتهای او را روا گردانم و از رسول خدای صلعم منقولست که فاتحة الکتاب گنجیست از گنجهای عرش و افسون
جمیع دردها و درمان کلانست سلمة بن محرز از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که هر که فاتحه او را درمان نسازد هیچ چیز شفا ندهد و
داروی او را بهتر نخواهد ساخت ابو سعید خدری روایت کند که من با جمعی از اصحاب بقبیله از عرب گذر کردیم یکی از ایشان را دیدیم
که مار گزیده بود و چاره علاج آن نمیدانستند یکی از ایشان از ما طلب علاج آن کرد و گفت اگر او را شفا دهید قبول کردیم [illegible]
یکی از یاران ما فاتحه بران مار گزیده خواند و دست بران عضو نهاد فی الحال شفا یافت پس گله گوسفند را باو داد و از ابی بن کعب
روایت کرده که هر که فاتحه را بخواند ثواب قراءة چهار دانگ قرآن برای او بنویسند و در روایه دیگر ثواب جمیع قراءة قرآن باو دهند
و ثواب کسی که بر جمیع مومنان صدقه کرده باشد نیز باو دهند و از ابی منقولست که فاتحه را نزد رسول خدا صلعم خواندم آنحضرت
فرمود که بحق آن کسی که مرا بحق بخلق فرستاده که حق تعالی مثل این سوره را در توریة و انجیل و زبور و فرقان فرو نفرستاده که آن را جامع خیرات
دنیا و آخرت او گردانیده و [illegible] از رسول صلعم روایت کرده که آنحضرت جابر بن عبد الله انصاری را گفت ای جابر ترا
تعلیم کنم بهترین سوره که خدای تعالی در کتاب خود فرستاده جابر گفت بلی یا رسول الله فرمود که آن فاتحة الکتاب است که شفای هر درد
است و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت است که حق تعالی پیغمبر ما را از همه بندگان برگزیده و او را خلعت
ولایت [illegible] الکتاب بکرم و بزرگواری ساخت و هیچ پیغمبری را درین کرامت و بزرگواری با او شریک نساخت مگر سلیمان پیغمبر را که او را از جمله این سوره
بسم الله الرحمن الرحیم عطا نمود چنانکه بزبان بلقیس از وی خبر داده که انی القی الی کتاب کریم انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن
الرحیم پس هر که قراءت فاتحه کند حق تعالی بهر حرفی از آن حسنه باو دهد [illegible] که بهتر از جمیع دنیا باشد [illegible] روایه کرده که
نزول عذاب بر ایشان واجب شده بود و طفلی از ایشان در مکتب الحمد لله رب العالمین را قراءت کرد حق تعالی به برکت آن عذاب را از
ایشان مدت چهل سال تاخیر ساخت ابن عباس روایة کرده که من نزد رسول الله بودم ناگاه [illegible] آنحضرت [illegible] شد و گفت

بشارت باد مر امت محمد را که دو چیز را بتو داده اند که هیچ پیغمبر را نداده اند و آن فاتحة الکتاب است و آخر سورهٔ بقره یعنی آیهٔ آمن الرسول
تا آخر سوره هر حرفی از این دو که بخوانی البته مراد داده شوی الخبر طلبیده شد از حق تعالی در خبر آمده که خدای تعالی صد و چهار کتاب را از آسمان
فرو فرستاده و از آن جمله توریة و انجیل و زبور و فرقان را برگزیده و علوم همه کتابها را در آن درج کرده و بعد از آن از آن چهار کتاب فرقان را
برگزیده و ثواب و برکات دنیا و آخرت در آن مندرج ساخت بعد از آن همه علوم و برکات و ثواب فرقان را جمع کرده و در سورهای
مفصل که از سورهٔ محمد است تا آخر قرآن وضع نموده و بعد از آن فاتحه را اختیار کرده و همه آن علوم و برکات و مثوبات تلاوت
و در السنتی آن را در وی جمع کرد پس هر که فاتحه بخواند چنان باشد که صد و چهار کتاب خدا را خوانده و هر که بعضی آن و اسم چنان باشد
که همه معانی آن کتابها را دانسته باشد و از نجاست که ابن عباس از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که
آنحضرت فرمود که ای عبد الله اگر جمیع معانی و حقایق فاتحة الکتاب را بنویسم هفتاد شتر از آن قدر بار کنم دیگر ابن عباس گفت که
حضرت امیر المؤمنین از اول شب تا وقت نماز صبح برای من تفسیر فاتحة الکتاب میفرمود هنوز از تفسیر بای بسم الله در نگذشته
بود و بعد از آن فرمود که من نقطهٔ ایم که در زیر باست و در آثار آمده که ابلیس لعین در جمیع عمر خود چهار نوبت مضطرب و پریشان
گشته بود و بنالید و افغان در آمده اول وقتی که طوق لعنت بگردن او فرود آمد دوم زمانی که او را از بهشت بیرون کردند
سیوم ساعتی که حضرت رسالت صلعم مبعوث گشت چهارم هنگامی که فاتحة الکتاب نازل شد و چون از حقوق قرآن است
که تالی در وقتی که قدم در حریم حرم قرآن نهد ابتدا باستعاذه نماید بر دلیل قوله تعالی فَاِذَا قَرَأْتَ الْقُرْاٰنَ فَاسْتَعِذْ
بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطٰنِ الرَّجِيْمِ تا از وسوسهٔ شیطانی ایمن باشد از نجهت پیش از شروع در تفسیر فاتحه ابتدا باستعا
ذه نموده در معنی آن اشارتی میرود اَعُوْذُ بِاللّٰهِ پناه میگیرم بمعبود یگانه و خداوند بی همتا مِنَ الشَّيْطٰنِ از شر
وسوسهٔ دیو سرکش از فرمان حضرت عزت باد و راز رحمت الرَّجِيْمِ رانده شده از روضهٔ جنت بتیر لعنت یا رانده
گشته از طبقات آسمان چه هر گاه که قصد آسمان کند بجهت شنیدن کلام فرشتگان شهاب بر وی زده میشود و او را از آن
منع میکنند و بدانکه استعاذه سبب رستگاری دنیوی و اخروی است و قرب مرتبهٔ حضرت باری و از نجاست که همه انبیا بوسیلهٔ
استعاذه بمقام قرب الهی رسیده اند و در همه کارها [illegible] چنانکه نوح علیه السلام وقتی که گفت رَبِّ اِنِّیْٓ اَعُوْذُ بِكَ اَنْ
اَسْئَلَكَ مَا لَيْسَ لِيْ بِهٖ عِلْمٌ حق تعالی خلعت سلامت و برکت در وی پوشانید و فرمود يٰنُوْحُ اهْبِطْ بِسَلٰمٍ مِّنَّا وَبَرَكٰ
تٍ عَلَيْكَ و ابراهیم خلیل صلوات الله علیه وقتی که نمرود او را در آتش می انداخت گفت اَعُوْذُ بِاللّٰهِ خالقی فهو الذی من شر ما خلق
فاذاً حق تعالی بآتش امر کرد که يٰنَارُ كُوْنِيْ بَرْدًا وَّسَلٰمًا عَلٰٓى اِبْرٰهِيْمَ و او را خلیل خود ساخت که وَاتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرٰهِيْمَ خَلِيْلًا

و یوسف صدیق علیه السلام با حق تعالی مناجات کرد که مَعَاذَ اللّٰهِ اِنَّهٗ رَبِّیْٓ حق تعالی او را از مکر زنان نگهداشت چنانکه فرمود كَذٰلِكَ
لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوْٓءَ وَالْفَحْشَآءَ و موسی علیه السلام با حق تعالی مناجات کرد که اِنِّیْ عُذْتُ بِرَبِّیْ وَرَبِّكُمْ اَنْ تَرْجُمُوْنِ حق تعالی او را
کلیم نام نهاد که وَكَلَّمَ اللّٰهُ مُوْسٰى تَكْلِيْمًا و مادر مریم گفت اِنِّیْٓ اُعِيْذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطٰنِ الرَّجِيْمِ حق تعالی
مریم را که در آن شکم نیز ان بود باو عطا فرمود که فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُوْلٍ حَسَنٍ و مریم علیها السلام نیز در وقتی که گفت اِنِّیْٓ
اَعُوْذُ بِالرَّحْمٰنِ مِنْكَ اِنْ كُنْتَ تَقِيًّا حق تعالی عیسی علیه السلام را بوی داد و بجهت رفع تهمت او بروح الله امر کرد که در وقت
تولد گفت اِنِّیْ عَبْدُ اللّٰهِ اٰتٰىنِیَ الْكِتٰبَ وَجَعَلَنِیْ نَبِيًّا و حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله وقتی که گفت رَبِّ
اَعُوْذُ بِكَ مِنْ هَمَزٰتِ الشَّيٰطِيْنِ وَاَعُوْذُ بِكَ رَبِّ اَنْ يَّحْضُرُوْنِ حق تعالی او را بمقام قرب رسانید و در حق او
فرمود که ثُمَّ دَنَا فَتَدَلّٰى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ اَوْ اَدْنٰى و او را پیشوای همه مخلوقات گردانید و در حق او گفت که
وَمَآ اَرْسَلْنٰكَ اِلَّا كَآفَّةً لِّلنَّاسِ و او را رحمت عالمیان گردانید وَمَآ اَرْسَلْنٰكَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعٰلَمِيْنَ و منصب شفاعت
نام زد او کرد که عَسٰٓى اَنْ يَّبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُوْدًا و بجهت استعاذهٔ او بود که ذریت طاهرهٔ او را معصوم
گردانید و در حق ایشان فرستاد که اِنَّمَا يُرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيْرًا الی
بنده مؤمن نیز باید که باین کلمه استعاذه نماید تا بمقام رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوْا عَنْهُ رسیده و مقرب درگاه الهی
شود از معقل بن یسار مرویست که حضرت رسول صلعم فرمود که هر که در وقت صبح سه بار بگوید که اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطٰنِ
الرَّجِيْمِ و سه آیه از آخر سورهٔ الحشر بآن ختم کند حق تعالی هفتاد هزار فرشته بدو موکل گرداند که بر وی صلوات فرستند تا
شب و اگر در آن روز بمیرد شهید مرده باشد و اگر در وقت شام باین طریق استعاذه کند هم این ثواب داشته
باشد از ابن عباس مرویست که حق تعالی اول رسول خود را باستعاذه امر کرد و بعد از آن فرمود که افتتاح کلام بنام
نامی او کند باین وجه بِسْمِ اللّٰهِ بنام خدائی که بوجوب وجود و جامعیت جمیع صفات کمال مستحق
پرستش است الرَّحْمٰنِ بسیار بخشنده بر خلقان در دنیا باعطاء وجود و حیات و ارزاق و سایر نعمت
تا بوسیلهٔ آن شناخت او حاصل کنند و بعبادت او مشغول شوند الرَّحِيْمِ نیک بخشاینده بر بندگان
در آخرت بمغفرت و رسانیدن ایشان بروضهٔ جنت از عکرمه روایت است که رحمن یک جزو رحمت و رحیم
صد جزو و مصداق اینست قول حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که خدا را صد جزو رحمت و از جملهٔ آن یک جزو را
بدنیا فرو فرستاده و در میان خلقان پراکنده ساخته و هر رحمتی و نفعی که در دنیاست همه از آن یک جزو است

دو نود و نه جزو دیگر را در خزانهٔ احسان خود ذخیره نهاده تا در آخرت آن یک جزو را با این نود و نه جزو ضم کند و آن را
صد جزو کامل گردانیده بر بندگان نثار کند و در اخبار آمده که حق سبحانه رحمن است نسبت بجمیع مردمان از مؤمن
و کافر و نیکوکار و بدکار باین معنی که خالق و رازق همه است و رحیم است نسبت بمؤمنان باین وجه که توفیق
دهندهٔ ایشانست در طاعت و آمرزندهٔ ایشانست و رسانندهٔ ایشان بروضهٔ رضوان و فریادرس ایشانست در تاریکی
قبر و در وقت حشر و فزع نامه و موازین و خوف میزان و صراط چنانکه از حضرت رسالت صلعم مرویست که چون بندهٔ
مؤمن را در قبر در آرند و سر قبر را بپوشند و دوستان و مصاحبان همه باز گردند و او را در گور تنگ و تاریک
تنها بگذارند حق سبحانه از روی لطف و بنده نوازی خطاب کند با وی که ای بندهٔ من [illegible] تنها ماندی و آن
دوستان و یاران که از برای ایشان در حق من عصیان میکردی و رضای ایشان را بر رضای من اختیار میکردی ترا
اینجا تنها بگذاشتند امروز ترا برحمت شاملهٔ خود بنوازم چنانکه همه خلایق از آن تعجب نمایند پس بفرشتگان خطاب
فرماید که ای ملائکهٔ من این بندهٔ من غریبست و بیکس و بی‌یار از وطن و دیار خود جدا افتاده و از همنشینان خود دور
شده و اکنون در این کنج لحد مهمان منست بروید و او را دلجوئی کنید و دری از بهشت بروی گشایید و قبر او را
پرنور گردانید و انواع ریاحین و مواید طعام نزد او حاضر کنید و بعد از آن او را بمن بازگذارید که من مونس و همنشین
او خواهم بود تا روز قیامت و نیز از آنحضرت منقولست که چون روز قیامت شود بنده از اهل ایمان را حاضر کنند و
فرمان آید که قبه زنید و بنده را در آنجا بنشانید بعد از آن حق سبحانه بوی خطاب کند که ای بندهٔ من نعمت مرا سرمایهٔ
معصیت ساختی و چندانکه نعمت را بر تو زیاده گردانیدم تو در عصیان بیشتر افزودی بنده سر خجالت در پیش
افکند خطاب آید که ای بندهٔ من سر بردار که همان ساعت که معصیت کردی من ترا آمرزیدم و قلم عفو بر آن کشیدم
و بندهٔ دیگر حاضر کنند و بجهت بسیاری گناه و بی سر زنش کنند وی از خجالت خود بگرید در آن حین حق تعالی فرماید بندهٔ من از در گناه میکردی و
بخشیدی ترا نشرمسارانه امروز همه گناه تو ببخشیدم تضرع و زاری بینایی چگونه ترا عذاب کنم گناهت آمرزیدم و رخصت و بهشت
دادم و از اهل البیت علیهم السلام نقلست که چون روز قیامت رسد حق تعالی جمیع اهل ایمان را یکجا جمع کند و خطاب کند با ایشان
که من از سر همه حقوق که در ذمت شما داشتم گذشتم شما هم حقی که در ذمت یکدیگر دارید ابرا کنید و همه بهشت من درآیید و از حضرت
رسالت صلعم روایتست که امت مرا در روز قیامت در موقف حساب بدارند و عملهای ایشان را در ترازو نهند حسنات
ایشان غالب بر سیئات بنگرند ابداستان پیغمبران گذشته گویند از امت محمد با وجود کمی عمل چرا که حسنات ایشان افزون شد پیغمبران را

ایشان

ایشان گویند جهت آنکه ابتدای کلام ایشان سه نام بوده از نامهای الهی که اگر همان سه نام در کفه نهند و همه حسنات
و سیئات فرزندان آدم را در کفهٔ دیگر آن سه نام بر آن همه بچربد و آن سه نام بسم الله الرحمن الرحیم است
و در حضرت که چون بندهٔ مؤمن قدم بر صراط نهد آتش دوزخ در زیر قدم او چون یخ فسرده شود و گوید ای مؤمن زود
بگذر که نور ایمان تو شعلهٔ مرا فرو نشاند ابو سعید خدری از پیغمبر صلعم روایت کند که مؤمنان گناهکار را بدوزخ تهدید
بدوزخ برند آتش را بر ایشان سرد سازند تا وقت بیرون آمدن آنگاه خطاب آید بفرشتگان که ایشان را بفضل و کرم
و رحمت من بهشت در آرید که دریای رحمت من بی پایانست و فضل و احسان من بنهایت افزون از اعمال
روایتست که حضرت رسالت صلعم فرمود که هرگاه معلم بگوید کودکی را که بگو بسم الله الرحمن الرحیم خدای تعالی برات
آزادی از دوزخ برای آن کودک و پدر و مادر و معلم او بنویسد آورده اند که رسول خدای صلعم روزی بگورستان بقیع گذر
کرد نزدیک قبری رسید اصحاب را فرمود که بتعجیل بگذرید ایشان بتعجیل از آنجا بگذشتند و در وقت باز گشتن چون
بدانجا رسیدند خواستند که بتعجیل بگذرند حضرت فرمود که تعجیل مکنید گفتند یا رسول الله در وقت رفتن تعجیل
فرمودی گفت بلی این شخص را عذاب میکردند طاقت ناله و فریاد او نداشتم اکنون خدای تعالی بروی رحمت فرمود
گفتند یا رسول الله موجب رحمت او چه بود فرمود که مرد فاسق بود بسبب فسق و افراط او در فسق تا این
ساعت اینجا عذاب میکشید کودکی از وی مانده بود در این زمان وی را بمکتب داده معلم وی را تعلیم بسم الله الرحمن
الرحیم کرد و کودک آن را بزبان راند خطاب عزت در رسید بفرشتگان عذاب که دست از این بدارید و وی را عذاب مکنید
روا نباشد که پدر را عذاب کنم و پسر نام من در یاد داشته باشد از ابن مسعود روایتست که پیغمبر صلعم فرمود که هر که خواهد که حق تعالی
او را از زبانیهٔ دوزخ که نوزده اند برهاند باید که بقرات بسم الله الرحمن الرحیم مشغول شود که نوزده حرف است
تا حق تعالی هر حرفی را از آن سپری سازد و از برای دفع هر یک از ایشان چه آن نوزده فرشته نشانهٔ غضب خدا اند و
این نوزده حرف علامت رحمت نامتناهی و رحمت او سبحانه بر غضب وی غالب است و نیز از آنحضرت
منقولست که هر که این آیه را بخواند حق تعالی بعدد هر حرفی از آن چهار هزار حسنه بنویسد و چهار هزار سیئه محو کند و چهار هزار
درجه بر وی بلند گرداند و در انجیل مسطور است که هر که در وقت طعام بسم الله بگوید شیطان از آن شاد نگردد و اگر نگوید بطعام خوردن
مشغول شود و اگر در وقت جامه کندن بسم الله بگوید پرده میان عورت او و چشم جنیان پیدا شود و از نظر ایشان ایمن شود و نیز
از آنحضرت روایتست که در روز قیامت بندهٔ گناهکار امر شود که به دوزخ رود و چون بکنار دوزخ رسد بگوید بسم الله الرحمن الرحیم

سبب

شیطان از آن شاد گردد

وقوع در دوزخ نهند آتش دوزخ از وی هفتاد هزار ساله راه بگریزد و در روایة آمده که در روز قیامت بنده را بجایگاه
آرند و نامه عمل وی را که از آن نامه ای باشد بدست چپ وی دهند بنده در وقت گرفتن آن نامه بر سبیل عادت که در
دنیا داشته باشد بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان راند و نامه را بستاند چون بگشاید آنرا سفید بیند و هیچ نوشته
بنظر وی در نیاید گوید که در اینجا چیزی نه نوشته اند تا بخوانم فرشتگان گویند که در اینجا سیئات و خطایا و بدی
عملهای تو نوشته بود اما از برکت بسم الله الرحمن الرحیم همه زایل گشت منقولست که عارفی وصیت کرد که
بسم الله الرحمن الرحیم را بر کفن او بنویسند تا چون قیامت شود و هم در میان از قبر برخیزد گوید بار خدایا
برای ما کتابی فرستادی و در اول بسم الله الرحمن الرحیم ثبت کردی امروز با اول کتاب خود با ما معامله فرما و در حدیث
از پیغمبر صلعم فرموده که هر کاری بزرگی که در ابتدای آن نام خدا نگفته اند آن کار با تمام نرسد از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام
روایت است که بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکترست باسم اعظم از سیاهی چشم بسپیدی آن آورده اند که قیصر
روم را درد سر پدید آمد هر چند طبیبان معالجه آن کوشیدند فایده نداد آخر نامه نوشت بکسی نزد حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه و صورت حال بعرض رسانید حضرت طاقیه از نزد وی فرستاد و فرمود که آنرا بر سر نهند تا شفا یابد
قیصر چون آنرا بر سر نهاد فی الحال شفا یافت وی از این متعجب شده خبر بود تا آن طاقیه را بشکافتند در اینجا کاغذی
یافت در آن نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم دانست که شفا از این کلمه بزرگوار بوده فی الحال مسلمان
شد در خبر است که فرعون پیش از آنکه دعوی خدایی کند امر کرده بود تا در کوشک وی این کلمه بزرگوار نوشته بودند
و در بعضی تفاسیر آمده که حضرت جبرئیل آنرا نوشته بود و چون دعوی خدایی کرد و حضرت موسی علیه السلام از ایمان او نا
امید شد شکایت او در حضرت عزت عرض کرد خطاب آمد که ای موسی تو نظر بر کفر او داری و هلاک او از من میطلبی
و نظر من در آن کلمه عظیم است که در کوشک او نوشته شده سوگند بعزت و جلال من که تا آن نام در اینجا نوشته
باشد او را عذاب نکنم و چون خدای تعالی خواست که او را عذاب کند اول آن نوشته را از آن کوشک زایل گردانید
و بعد از آن عذاب باو فرستاد و بدانکه چون بسم الله الرحمن الرحیم افتتاح است باسم متبع حقیقی و اعتراف بالوهیة
او و لذت یافتن بذکر فضل و رحمت او و آن باعث است بمشغول شدن بحمد و شکر او که بر نعمت او سبحانه بعد از
بسم الله طریق کیفیت حمد را تعلیم بندگان کرده فرموده که الحمد لله یعنی ماهیت و حقیقت ثنا یا هر ستایش جمیل
و وصف جلیل که از ازل تا ابد بوده و هست و خواهد بود ثابت مر خدا را که موصوف است بجمیع اسمای حسنی و صفات



کمال سعد بن قاط از فضل روایت کرده که گفت ابو عبد الله علیه السلام را گفتم که دعایی که مشتمل بر جمیع مقاصد دارین باشد
بمن تعلیم فرمای فرمود که حق تعالی را بلفظ الحمد لله ستایش کن و از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که هر کاری که
اول آن الحمد لله نباشد ابتر و ضایع شود و بآخر نرسد و نیز از آنحضرت نقلست که سبحان الله نصف ترازوست
و الحمد لله همه آن یعنی ثواب الحمد لله دو برابر سبحان الله است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست
که حضرت رسول صلعم فرمود که چون بنده مومن بگوید که الحمد لله کما هو اهله فرشتگان از نوشتن ثواب آن عاجز
آیند از جانب الهی خطاب آید که چرا این کلمه که بنده من بر زبان راند در نامه عمل او ثبت نکردید گویند خداوندا ما
ندانیم ثواب گفتن این کلمه که متضمن استحقاق و اهلیت حمد تست و چه مرتبه است تا بنویسیم حق تعالی امر فرماید که همان
کلمه را ثبت کنید و بر من لازم است که ثواب حمدی که سزاوار من باشد باو کرامت کنم و نیز از آنحضرت مرویست که
هرگاه حق سبحانه نعمتی به بنده عطا کند و او در مقابل آن الحمد لله بگوید با فرشتگان خطاب کند که نظر کنید بنده من
که او را چیزی حقیر عطا کرده ام و او در برابر آن کلمه بر زبان رانده که شامل همه حمدها و مقابل نعمتهای غیر متناهیست
بر من لازم است که در آخرت نعمت غیر متناهی باو دهم و ابو مسعود از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که هر که در وقت صبح
چهار بار بگوید که الحمد لله رب العالمین وی از عهده شکر نعمت آن روز بیرون آمده باشد و هر گاه در شب بگوید شکر نعمت
آن شب ادا کرده باشد آورده اند که نوح علیه السلام چون از طعام خوردن فارغ شدی گفتی الحمد لله و چون آب آشامیدی
گفتی الحمد لله و چون جامه پوشیدی گفتی الحمد لله بحقیقت این حق سبحانه فرموده که انه کان عبدا شکورا و چون باعث حمد
اوصاف جمیله و صفات کمالیه ذات او بحیث او سبحانه بعد از ذکر حمد بیان صفات کمال خود میفرماید بآن وجه که
رب العالمین یعنی حقیقت حمد مر خدا راست که آفریننده و پرورنده همه عالمیان است از فرشتگان و پریان و آدمیان
و سایر حیوانات و بصلاح آرنده همه ایشان از روی تربیت و در روایتست که حق تعالی را هجده هزار عالم است که دنیا یکی از آنهاست
و آنها مساکن روحانیانست و عدد ایشان غیر از خدای تعالی کسی نمیداند و او سبحانه آفریدگار و پروردگار همه است از ابی کعب روایت
که مراد بهجده هزار فرشته اند چهار هزار و پانصد بطرف مشرق و چهار هزار و پانصد بمغرب و چهار هزار و پانصد بطرف شمال
و چهار هزار و پانصد بجانب جنوب و با هر یکی از ایشان چندان فرشتگان باشند که عدد ایشان بغیر از خدای تعالی نداند و در خبر آمده
که هر که هفت بار بگوید یا رب و بروایة دیگر پنج بار هر دعایی که بعد از آن کند مستجاب شود و نیز از پیغمبر صلعم روایتست که چون
بنده مومن گوید یا رب حق تعالی گوید لبیک و چون بار دوم و سوم این کلمه بگوید از جانب عزت ندا آید که هر چه میخواهی از من

نصف ۶
ثواب ۶
اعمال ۲
در حق او
و چون سوال کرد گفت الحمد لله
عالم هجده هزار

و کراهت کرده اند کقوله تعالی و ضَلّوا عَن سَوَاءِ السَّبِیلِ روایت است که رسول خدا گفت وادی القری با جهودان و ترسایان
کارزار میکرد یکی از اصحاب اشارة بجهودان کرد و گفت یا رسول الله ایشان کیستند اینهارا باو وصوب میکند فرمود هم المغضوب
علیهم و بعد از آن اشارت بترسایان کرد و گفت ایشان چه طایفه اند فرمود هم الضالون **سورة البقرة** ابی کعب روایت کند
از حضرت رسالت که هر که سورة البقره قراءة کند مستوجب صلوات الهی و رحمت نامتناهی شود و ثواب هر کسی که یکسال
در راه خدای حفظ حدود دیار اسلام کرده باشد از کفار و درین مدت ترس کفار از دل او زایل شده باشد در نامه عمل او بنویسند
و بعد از آن فرمود که ای ابی مسلمانان را امر کن با آموختن این سوره که دانستن آن برکت و ترک آن حسرت و ندامت در روز قیامت
و ساحران و باطلان طاقت خواندن و شنیدن این سوره ندارند و بعضی روایت کنند که هر که سورة البقره و آل عمران
بخواند نور او از غرایب نیامجیا برود و عجب باعث نمی است و عجیبا ازمین عجم و نیز از حضرت روایت است که هر که این سوره بخواند
خانه او از جمیع خیرات خالی نباشد و در روایت آمده که رسول خدا صلعم لشکری را بغزای میفرستاد و خواست تا یکی را برایشان
امیر کند یک یک را نزد خود میطلبید و میگفت تو از قرآن چه سوره میدانی او میگفت فلان و فلان سوره تا آنکه جوانی پیش آمد
که در سال از همه کمتر بود و گفت یا رسول الله من سورة البقره دانم حضرت فرمود که ترا امیر لشکر کردم ایشان گفتند یا رسول الله
جوانی که در سال از همه کمتر است بر پیران امیر میسازی فرمود که او سورة البقره را میداند و شما نمیدانید از این حدیث
شریف معلوم میشود که منصب امارة و حکومت بعلم است و فضیلت نه بسال و کبر سن پس حضرت امیر المؤمنین
که حاوی شریعت نبوی و جامع معانی قرآنی بود و بعلوم محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و مجمل و مفصل آن رسیده و از مغیبات
خبر داده و قضایای مشکل کرده و بر تبه جلیله انا مدینة العلم و علی بابها رسیده در خلافت و سایر ابواب مقدم بوده باشد
بر جمیع شیوخ و شباب افضلیت و اولویت او بخلافت ازین حدیث معلوم میشود در کتب انبیا علیهم فرموده که علی بن ابیطالب
بنی آدم و تو سید عرب و سلمان سید فارس و صهیب سید روم و بلال سید حبشه و طور سینا سید کوهها و سدر سید درختها و اشهر حرم
سید ماهها و قرآن سید کتابها و سید قرآن سورة البقره و سید آیات سورة البقره آیة الکرسی و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست
که هر که سورة البقره و آل عمران بخواند در روز قیامت این دو سوره مانند دو ابر بر سر او سایه کنند و او را از تاب آتش آن روز نگاه دارند و نیز فرمود
که هر که خواهد که در دو بار رحمت بکشد و در عقبا بمرتبه بلند رسد باید که تلاوت این سوره نماید **بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ**
**الم** نزد اکثر مفسران الف اشارتست بانا و لام بالله و میم باعلم یعنی من خدای که دانا تر از همه ام و یا الف بالله
و لام بجبرئیل و میم بمحمد یعنی حق تعالی قرآن را بواسطه جبرئیل بمحمد فرستاد و از ائمه هدی صلوات الله علیهم مرویست که حروف

مقطعه از اسرار قرآنست و هر کس بر آن اطلاع ندارد لکن اسباب که جویر بن عبد الله از حضرت رسالت است و ابن مسعود
بین و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایتست که هر کتاب خدا را خلاصه بوده و خلاصه قرآن حروف
مقطعات و گفته اند که حروف مقطعه جهت عاجز گردانیدن بندگان است تا بدانند که کسی را بحقیقت این کتاب
راه نیست و عقل بجهل ازو کند بمعرفت آن آگاه نه و در بعضی تفاسیر آمده که سبب در آنکه او سبحانه سورها را
بحروف مقطعه افتتاح کرده آنست که چون رسول خدای صلعم قرآن خواندی مشرکان جمع شدندی و بلند خواندن و صفیر
زدن و دست بر دست زدن مشغول شدندی تا مردمان استماع کلام الهی نکنند و بدین اسلام رغبت نکنند حق تعالی
حروف عجیبه را فرستاد ایشان از استماع آن تعجب کرده خاموش شوند و استماع قرآن میکردند تا در دل ایشان اثر
کند و بسبب این بعضی بقرآن میرسیدند و حضرت رسالت صلعم حجت را بر ایشان لازم میکردانید آورده اند که حق
سبحانه حضرت رسالت را وعده داده بود که فرستادن کتابی که بر صحیفه روزگار باقی بماند و هرگز محو نگردد و چون وقت فرو فرستادن
قرآن در رسید حبیب خود را خبر داد که **ذٰلِكَ** یعنی آن کتابی که قبل ازین بوعده آن اشارت شده بود **الكِتَابُ**
این کتاب کاملست و گویند معنی آنست که آن کتابی که خدای تعالی در کتب متقدمه چون توریة و انجیل و غیر آن بانزال
آن وعده داده بود این کتابست **لَا رَيْبَ فِيهِ** که هیچ شکی و شبهه نیست در وی یعنی از غایت ظهور حجت و وضوح
دلالت بمرتبه ایست که هر که در وی نیک تامل کند و هیچ شکی در و نکند و دانند که شبهه در حقیقت آن نیست و معنی و حیله
است و از سر تحقیق عالم شود بانکه آن کتاب **هُدًى** نیک دلالت کننده است و راه راست نماینده **لِلْمُتَّقِينَ**
مر جماعتی را که پرهیزکاران یعنی ثابت دارنده ایشان بر راه راست چه اصل اهتدا ایشان را حاصل است و یا نماینده راه
بهشت است بایشان و به آنکه متقی کیست که خود را نگاه دارد از هر چه ضرر بدو رساند در آخرت حضرت امیر المؤمنین ع
فرمود که تقوی آنست که اللهٔ ترا در آن حال ارتکاب طاعت نبیند و در جایی که هیچ خیری در آن نباشد او را از آن شرم باید
داشت از کعب الاحبار معنی تقوی پرسیدند گفت که در راهی که پر از خار و خاشاک باشد رفته اید گفتند آری گفت چگونه
روید گفتند دامن خود را از آن بر داریم و خود را از آن باز داریم تا هیچ خاری دامن گیر ما نشود و در اعضای ما نخلد گفت
تقوی ازین قبیل است یعنی در راه دین از معاصی چنان اجتناب کنند که از خار و خاشاک که خود را از آن نگاه میدارند و
چون کفار بقرآن منتفع نمی شدند از جهت هدایت را مخصوص بمتقیان گردانید و گفت قرآن هدایت کننده پرهیزکاران است
**الَّذِينَ** که ایشان آنند که بدلیل روشن **يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ** میگروند و تصدیق میکنند بچیزی که از ایشان غایب است

ومشابه این نست که حق تعالی است و فرشتگان و همه پیغمبران و امامان و احوال قیامت و بهشت و دوزخ و معاد
جسمانی و غیر آن و باجماع امامیه ایمان عبارت است از تصدیق باصول خمسه که توحید است و عدل و نبوت و امامت
و معاد با اقرار بزبان و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکور است که مراد از غیب غیبت صاحب الزمان است
علیه صلوات الله الملک المنان یعنی متقیان کسانی اند که اعتقاد دارند بامامت حضرت صاحب الزمان و خروج او
در آخر الزمان و چون نماز افضل عبادة است و زکوة افضل اعمال مالی از نجهت او سبحانه در میان سایر اعمال تخصیص
بذکر آن کرده ستایش ایشان در صفت ستایش میکند و میگوید که پرهیزکاران کسانی اند که گرویده اند بجمیع ما جاء به النبی
وَيُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ و بپای میدارند نمازهای فریضه را با جمیع شرایط و ارکان وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ و از آنچه روزی
داده ایم ایشانرا و مالک آن ساخته نفقه میکنند یعنی حقوق واجبه را بمستحقان آن میرسانند از زکوة و خمس و سایر نفقه
واجبه بر اهل و عیال و غیر آن و در بعضی انفاق شامل جمیع نفقات واجبه و مندوبه است پس شامل صدقات سنتی نیز
باشد و محمد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که مراد از انفاق علم است یعنی از آنچه تعلیم میدهیم ایشانرا
بخلقان میرسانند و از آن امساک نمیکنند وَالَّذِينَ و دیگر پرهیزکاران جماعتی اند که يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ تصدیق
میکنند بآنچه که فرو فرستاده شده است بسوی تو از قرآن و وحی وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بآنچه که نازل گردانیده شده
است پیش از تو بر پیغمبران چون توریة و انجیل و زبور و غیر آن یعنی اعتقاد دارند بآنکه جمیع اینها که پیغمبران سابق حکم آن
کرده اند و مردم را بآن دعوة کرده اند از نزد خدا نازل شده و اگر چه قرآن نسخ آن کرده و احکام آنرا منسوخ ساخته وَ
بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ و بسرای دیگر که قیامت است ایشان یقین اند و بیگمان و در وقوع آن اصلا شکی ندارند أُولٰئِكَ
آن متقیان که بآن صفت آراسته اند عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ بر راه راست اند و بر جاده صواب از جانب پروردگار خود ثابت
یعنی که خدای تعالی ایمان را در ایشان آفریده باشد چنانکه مذهب اهل سنت است چه این ظلم او سبحانه است در عذاب
کافران بجهت عدم اختیار ایشان در کسب ایمان زیرا که حق تعالی ایمان در ایشان نیافریده پس اگر عذاب کند ظلم کرده
باشد تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا بلکه مراد آنست که او سبحانه وجود و عقل بایشان داده و پیغمبر از او کتابها فرستاده
و بآن دعوة کرده و بر فعل ایمان وعده ثواب داده و بر ترک آن انذار کرده اهل ایمان باختیار خود اطاعت آن کرده و کفار
باختیار خود انقیاد نکرده اند وَأُولٰئِكَ و آن جماعت که گرویده اند باختیار خود هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان اند رستگا
ران از عذاب و رسیدگان بمرتبت ثواب نه غیر ایشان انحصار رستگاری خاص است بمتقیان و رفتاری با اهل کفر و طغیان اهل

محمد باقر علیه السلام روایت است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ان علیا و شیعته هم الفائزون یعنی بدرستی که علی است و شیعیان او
که رستگاران اند و غیر ایشان از نور و فلاح بی بهره اند و از مجاهد مرویست که چهار آیت از اول سورة البقره در مدح
مؤمنان نازل شده و بعد از آن دو آیه در مذمت کافران و از عقب آن سیزده آیه در مذمت منافقان و آن دو آیت که در مذمت کفار
است که إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه از روی عناد نگرویدند و پوشیدند نور ایمان بظلمات شرک و کفر و
اصلا التفات نکردند بدلیلهای روشن بر حقیت ایمان تا ایشانرا از گمراهی بسر حد رستگاری رسانند سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ یکسانست
بر ایشان أَأَنْذَرْتَهُمْ که بیم کنی و بترسانی ایشانرا از عذاب أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا بیم نکنی و نترسانی ایشانرا یعنی اگر ایشانرا
بترسانی و اگر نترسانی که ایشان لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نیارند زیرا که در آیات و معجزات تو نظر نمیکنند از غایت عنادی که دا
رند و بجهت آن تصدیق نمیکنند پیغمبری ترا و انکار مینمایند قرآن پس بجهت نظر نکردن در معجزات ظاهره تو از غایت کفر و عناد
ایشان بمرتبه رسیده که گویا خَتَمَ اللّٰهُ مهر نهاده است خدای تعالی عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ و بر گوشهای ایشان
وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ و گویا بر دیدهای ایشان غشاوة پرده است یعنی چونکه فایده دل که دریافتن حقیت و فایده گوش که شنیدن
آیات و فایده دیده که دیدن معجزات است از آن حاصل نمیشود پس گویا حق تعالی این هر سه عضو بایشان نداده و گویا
مراد ختم است در آخرة یعنی حق تعالی در آخرت ایشانرا کور و گنگ و بی عقل حشر خواهد کرد یا مراد علامتیست که
حق تعالی بر این سه عضو کافران وضع کرده تا فرشتگان ایشانرا بآن علامت شناخته لعنت کنند و بعضی گفته اند که مراد از
آیه مهر نهادن حق تعالی نیست بلکه بر این سه عضو از روی حقیقت تا بجهت آن ایمان نیارند زیرا که حق تعالی فاعل شر نیست چه این قبیح
است و ختم از قبیح منزه است پس حاصل آیه آنست که چون کفار از روی عناد و جحود اصلا التفات بمعجزات نکردند
و بمرتبه رسیده اند که امید ایمان از ایشان مسلوب است و در دریافتن حق بمنزله کسی اند که مهر بر این سه عضو او نهاده باشند
وَلَهُمْ و برای کافران ثابت است عَذَابٌ عَظِيمٌ عذاب بزرگ در دنیا بکشتن و اسیر کردن و در آخرت در دوزخ مخلد
بودن و نفاق آورده اند که عبد الله بن ابی سلول و معتب بن قشیر و اتباع ایشان بایکدیگر مقرر ساختند که بزبان اظهار اسلام کنند
و در دل بر اعتقاد خود باشند تا از دست مسلمانان رهائی یابند و بشرف تقرب که مسلمانان نزد پیغمبر داشتند برسند یا از
اسرار مسلمانان مطلع شده کفار را از آن باخبر گردانند پس باتفاق نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمده اظهار اسلام کردند حق تعالی
از کفر باطن ایشان رسول را خبر داده و فرمود که وَمِنَ النَّاسِ و بعضی از مردمان مَنْ يَقُولُ کسانی اند که میگویند آمَنَّا بِاللّٰهِ ایمان
آورده ایم بخدای وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین که قیامت است وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ و حال آنکه ایشان نیستند ایمان آورندگان

غشاوة

ومعتب

واو بد گمان يُخَادِعُونَ اللَّهَ فريب ميدهند خدا را در اظهار اسلام و ابطان کفر و چون منافقان ميدانستند که خداي تعالى را
فريب نتوان داد زيرا که عالم الخفيات است و باطن ايشان را ميداند پس اين کلام بر وجه مجاز باشد نه حقيقت و معني اين است معامله
ايشان با خداي درين عمل همچو معامله کسي است که در صدد آن باشند که غير خود را فريب دهند و گويند يعني است که زعم و عمل
باطل ايشان اينست که درين عمل فريب ميدهند خدا را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنان را که ايمان آورده اند يعني از روي فريب
دادن ميگويند با مؤمنان که ما نيز بخدا و رسول ايمان آورده ايم همچنانکه شما وَمَا يُخَادِعُونَ و از روي حقيقت فريب نميدهند
بايشان إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مگر نفسهاي خود را زيرا که وبال فريب دادن ايشان که عذاب اليم است و عقاب عظيم در دنيا
و آخرت جز بايشان راجع نميشود وَمَا يَشْعُرُونَ و نمي يابند که عاقبت جزاي اين عمل که عذاب دنيا و آخرت است
بايشان باز خواهد گشت فِي قُلُوبِهِمْ در دلهاي ايشان که محل اعتقاد است مَرَضٌ بيماري مخالفت و کينه مؤمنان
و حسد بر ايشان فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا پس بيفزود خداي تعالى ايشان را بيماري نفاق يعني غم و الم ايشان را زياده
گردانيد بجهت زياده گردانيدن علو مرتبه پيغمبر خود و قوت دين اسلام چه هر چند کار اسلام ترقي مينمود و اهل اسلام
را قوت و کثرت بيشتر ميشد ايشان در نفاق و کينه و حسد مي افزودند از غايت خشم و غضب ايشان بر مسلمانان
وَلَهُمْ و مر ايشان راست در آخرت عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابي دردناک که مخلد باشند در آن بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند که با مؤ
منان يَكْذِبُونَ دروغ ميگفتند از دعوي اسلام و اظهار ايمان بعد از آن افعال قبيح ايشان خبر ميدهد با ين وجه که
وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شود يعني مؤمنان گويند لَهُمْ مر منافقان را لَا تُفْسِدُوا فساد مکنيد و تباهي مجوئيد فِي الْأَرْضِ
در زمين بجهت عصيان و نافرماني کردن و باز داشتن مردمان از ايمان و فريب دادن مؤمنان و اظهار کردن بطلان(?)
دين اسلام نزد کافران قَالُوا گويند در جواب مؤمنان بر وجه جحود و عناد يا باعتقاد باطل خود که إِنَّمَا نَحْنُ جز اين
نيست که ما مُصْلِحُونَ بصلاح آرندگانيم کارهاي خود را يعني آنچه ميکنيم بر وجه صلاح و صواب است و چون افعال قبيحه
خود را صواب ميدانستند حق تعالى رد قول ايشان نموده فرمود که أَلَا بدانيد اي مؤمنان إِنَّهُمْ بدرستي که منافقان
هُمُ الْمُفْسِدُونَ ايشانند تباه کاران و فساد کنندگان نه مؤمنان وَلَٰكِنْ لَا يَشْعُرُونَ وليکن ايشان نميدانند که نيت
و عمل ايشان بر وجه صلاح نيست بجهت عدم تفکر در معجزات ظاهره و دليلهاي واضحه و از عناد و انکار … ميکنند
و ديده بصيرت در آيات و معجزات روشن نظر ميکردند ميدانستند که آنچه ميکنند عين فساد است نه صلاح
و يا از عذاب و عقاب از آن ميانديشند هرگز اين نوع عمل نميکردند و در راه صواب که ايمان آوردن است ميل

سلوک ميکردند وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شود يعني رسول يا مؤمنان گويند لَهُمْ مر آن منافقان را آمِنُوا بگر
ويد بدل و تصديق بپذيرند كَمَا آمَنَ النَّاسُ همچنانکه گرويده اند آدميان يعني مؤمنان مخلص که اصلا نفاق ندارند
قَالُوا گويند با نفس خود يا در ميان قوم خود أَنُؤْمِنُ آيا ايمان آريم يعني هرگز نگرويم كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ همچنانکه
گرويده اند سفيهان و بيخردان و چون بيشتر مؤمنان فقير و درويش بودند و بعضي از ايشان بنده مانند صهيب و بلال
از بخت ايشان را سفيه خواندند و باز عم باطل ايشان اين بود که اگر عقل ميداشتند طريق و آئين خود از دست نميدادند
و نيکو و بد نميدانند(?) حق تعالى تکذيب ايشان کرده فرمود که أَلَا بدانيد اي مؤمنان حقيقت که إِنَّهُمْ بدرستي که منافقان
هُمُ السُّفَهَاءُ ايشانند بيخردان و نادانان نه اهل ايمان و لهذا کفر را بر ايمان اختيار کرده اند و معصيت را بر طاعت
وَلَٰكِنْ لَا يَعْلَمُونَ وليکن نميدانند که بيخردانند و اين غايت جهل و ناداني است آورده اند که عبد الله ابي و متابعان
او روزي با حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه و جمعي از اهل اسلام ملاقات کردند و هر يک را از روي خوش آمد
مدحها گفتند آن حضرت فرمود که اي عبد الله از خداي بترس و نفاق را بگذار و با تقي و تمام ايمان آر او گفت يا ابا الحسن
نفاق با نسبت به ما که ما همچو شما ايمان آورده ايم و برسول گرويده حق تعالى بجهت تکذيب ايشان و تصديق حضرت امير
اين آيت فرستاد که وَإِذَا لَقُوا و چون ملاقات کنند منافقان الَّذِينَ آمَنُوا آنکسانی را که ايمان آورده اند قَالُوا گويند با
ايشان از روي نفاق که آمَنَّا ايمان آورده ايم همچو شما بمحمد و کتاب او گرويده ايم وَإِذَا خَلَوْا و چون خلوت کنند إِلَىٰ
شَيَاطِينِهِمْ بسوي ديوان سرکشي خود يعني چون در خلوت مجتمع شوند با رؤساي خود … خود که در گمراه گردانيدن ايشان
و تکبر و عناد ورزيدن مثل شيطان اند قَالُوا گويند از روي اعتقاد که إِنَّا مَعَكُمْ بدرستي که ما با شمائيم يعني بر دين و
کيش شمائيم إِنَّمَا نَحْنُ جز اين نيست که ما در آنچه گفتيم با مسلمانان مُسْتَهْزِئُونَ استهزا و سخريت کنندگانيم بمؤمنان
حق تعالى از جانب مؤمنان در جواب ايشان فرموده اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ خداي جزاي استهزا و سخريت ميدهد ايشان را
اسناد استهزا بمجاز بر سبيل مزاوجه است که آن رعايت مقابله لفظ است … مانند جزاء سيئة سيئة مثلها و
گويند معني آنست که خداي تعالى وبال استهزا ايشان را راجع مي سازد پس مثل کسيست که استهزا کند بغير خود … از رسول …
روايت است که روز قيامت منافقان را بگذارند تا بنور مؤمنان از صراط بگذرند چون بدر بهشت رسند و بهشت را
با زينت و آراستگي تمام به بينند و پاي بردارند تا در بهشت شوند … دوزخ … ايشان را بدوزخ …
گويند بار خدايا چون که ما مستحق دوزخ بوديم چرا ما را تمکين ميدادي تا با مؤمنان متوجه بهشت شويم و بهشت را با آن …

به بینیم خطاب آید که این جزای استهزا است که در دنیا با مؤمنان میکردید حاصل که حق تعالی منافقان را بسزای خود برساند
وَيَمُدُّهُمْ و فرو میگذارد ایشان را فِي طُغْيَانِهِمْ در سرکشی و از حد درگذشتن ایشان در کفر و نفاق يَعْمَهُونَ در حالی که
حیران و سرگردان اند از راه صواب و قدم در راه راست نمی نهند مراد آنست که بجهت فکر نکردن و اندیشه ننمودن ایشان
در آیات و معجزات روشن و هویدا و بواسطه جحود و عناد باطنی حق تعالی ایشان را بخود وا میگذارد و نظر لطف و توفیق از ایشان
برمیدارد أُولَئِكَ آن گروه منافقان الَّذِينَ اشْتَرَوُا کسانی اند که بخریده اند یعنی بدل کرده اند الضَّلَالَةَ گمراهی را که آن
کفر است و نفاق و هلاکت بِالْهُدَى براه راست که ایمانست و یقین و رستگاری مراد آنست که گمراهی را بر راه راست
اختیار کردند فَمَا رَبِحَتْ پس سود نکرد تِجَارَتُهُمْ بازرگانی و معامله ایشان از اختیار کفر بر ایمان وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ
و نبودند راه راست یافتگان مَثَلُهُمْ مثل و داستان این منافقان درین معامله كَمَثَلِ الَّذِي همچو مثل و داستان
کسیست که در شب تیره ابرناک اسْتَوْقَدَ نَارًا برفروزد آتشی را در بیابان بجهت دیدن راه تا گرد آگرد خود به بیند
و زود در راه برود از خوف دشمنان خود را بجای امنیت رساند فَلَمَّا أَضَاءَتْ پس آنهنگام که روشن سازد آتش
مَا حَوْلَهُ آنچه پیرامون اوست ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ ببرد حق تعالی روشنی ایشان را وَتَرَكَهُمْ و وا گذارد
خدای ایشان را فِي ظُلُمَاتٍ در تاریکیهای بسیار لَا يُبْصِرُونَ در حالتی که هیچ نه بینند مراد آنست که همچنانکه کسی بجهت دیدن
راه و خوف گم کردن راه در شب تار آتشی برفروزند و چون آتش حوالی ایشان را روشن کرد انوقت حق تعالی روشنی آن افروخته را
و ایشان در تاریک و بی نور بمانند و حیران و سرگردان شوند در بیابان همچنین چون منافقان اظهار کلمه اسلام نمایند
در شب تیره ضلالت از خوف شمشیر مسلمانان ایمن شوند و با ایشان اختلاط کنند و برجان و مال خود ایمن گردند حق تعالی
در وقت فوت ظاهر ایشان را که آن اقرار ایمانست بزبان تاریک گرداند بجهت کفر باطن ایشان و آن روشنی ایمنی بتاریکی
عقوبت بدل شود و در تاریکی عذاب و عقاب بمانند و اصلا طریق بیرون شد از آن نه بینند پس جماعتی که حال ایشان برین
منوالست صُمٌّ کرانند باین معنی که گوش برشنیدن حق نمیکنند بُكْمٌ گنگانند باین اعتبار که سخن حق نمیگویند عُمْيٌ
کورانند باین وجه که حق را نمی بینند بدیده بصیرت یعنی چون دلایل حق را میشنوند و از روی اعتقاد اعتراف بخدا و رسول
نمیکنند و دلایل و معجزات ظاهره نمی بینند پس گویا که گوش و زبان و چشم ندارند فَهُمْ پس ایشان که باین مرتبه رسیده اند
لَا يَرْجِعُونَ باز نگردند از کفر بایمان و از گمراهی نفاق براه راست ایمان أَوْ كَصَيِّبٍ یا مثل ایشان چون مثل اصحاب
باران بزرگ قطره است یعنی مانند کسانی که گرفتار شده باشند در میان باران درشت قطره که بسرعت میریزد [illegible] آن شود

من السماء

مِنَ السَّمَاءِ از همه اطراف آسمان یا از ابر فِيهِ که در آن باران یعنی در وقت باریدن آن ظُلُمَاتٌ تاریکیها باشد
از سیاهی شب و تیرگی ابر و انبوهی آن وَرَعْدٌ و در آن آواز سخت باشد وَبَرْقٌ و در روشنی که از آن درخشان
گردد و در بعضی تفاسیر واقع شده که رعد آواز فرشته ایست که ابر را در اطراف عالم پراکنده میسازد و از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که برق روشنی تازیانه ایست از آهن که فرشتگان ابر را بدان میزنند و میرانند و
در روایتی دیگر تازیانه ایست از نور که فرشته ابر آن ابر را بدان میزند و گویند رعد بهم خوردن پارچه های ابر است و برق
آتشی که بجهت تردد بر هم خوردن پارهای آن حاصل گردد منافقان مثل اهل بارانی اند با رعد و برق که در آن گرفتار شده
يَجْعَلُونَ گردانند یعنی در آورند أَصَابِعَهُمْ انگشتان خود را فِي آذَانِهِمْ در گوشهای خود مِنَ الصَّوَاعِقِ از جهت
سختی صدای صاعقها که از آن پیچد و گویند که صاعقه آتشیست که از دهن فرشته ابر بجهد وقتی که خشم میگیرد بر ابر و کار
بعضی در تفسیر خود آورده که صاعقه آوازیست با هیبت که در و آتشیست بی زبانه که بهر جا که برسد بسوزد پس از غایت هیبت آن
اصحاب باران انگشتان در گوش کنند حَذَرَ الْمَوْتِ بجهت ترس مردن و خوف هلاک شدن وَاللَّهُ مُحِيطٌ و خدای بهمه
جهات احاطه کننده است و دانا و رسیده بِالْكَافِرِينَ بکافران و بیدینان یعنی علم بهمه افعال ایشان رسیده و هیچ
چیز از اسرار و ضمایر ناصواب ایشان ازو پوشیده نیست پس همه را بسزای خود خواهد رسانید از ابن عباس مرویست که حق تعالی
تشبیه فرموده باران که از آسمان نازل شده بقرآن و ظلمات و رعد و برق را که در وست تشبیه کرده با آنچه در قرآنست از
تهدید و تخویف از عذاب و روشنی و صاعقه که در وست بوعید آخرت و جهاد دنیا از ابن مسعود روایت است که دو مرد
منافق از پیغمبر صلی الله علیه وآله از مدینه فرار کردند در راه باران سخت بروجهی که حق تعالی درین آیت ذکر فرموده بایشان رسید و ایشان
در آن باران و تاریکی متحیر شدند هر وقت که برق میدرخشید گامی چند میرفتند و چون تاریک میشد می ایستادند و چون صاعقه
پیدا میشد انگشت در گوش مینهادند تا از هول آن هلاک نشوند و چون بی تاب میشدند میگفتند کاشکی روز و صبح میشد تا
نزد پیغمبر میرفتیم و اطاعت او میکردیم پس چون صبح شد نزد حضرت پیغمبر آمدند و ایمان آوردند و باعتقاد درست مؤمن شدند
حق تعالی حال منافقان مدینه را بحال این دو مرد تشبیه کرده فرمود که مثل ایشان مثل کسیست که بجهت ترس انگشت در گوش
نهند تا صاعقه ایشان را هلاک نکند و بجهت بسیاری درخشیدگی آن يَكَادُ الْبَرْقُ نزدیکست که برق درخشنده
يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ بر باید روشنی دیدهای ایشان را كُلَّمَا أَضَاءَ هرگاه که آن برق درخشید و بسبب آن راه روشن شد لَهُمْ
برای ایشان مَشَوْا فِيهِ رفتند در آن روشنی وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ و چون تاریک شد راه بریشان و بواسطه برطرف شدن نور برق

رعد آواز فرشته ایست که ابر را در اطراف عالم پراکنده میسازد و برق روشنی تازیانه اوست

بعضی از کلام که در فصاحت و حسن نظم و معجز باشد و غیبیه **من مثله** مانند آنچه که ما فرستاده ایم **وادعوا شهداءکم**
و بخوانید حاضران مجلس خود را از شاعران فصیح زبان و خطیبان بلیغ بیان که اعوان و انصار شما اند در
تکذیب رسول ما یعنی اگر شمای قدرت دارید که معارضه کنید با قرآن بکلامی که مثل آن باشد پس استعانت کنید هر که یاری
شما دهد **من دون الله** بجز از خدای یعنی غیر خدا هر کس را که میخواهید بیاری خود بخوانید در آوردن مثل قرآن **ان کنتم صادقین**
اگر هستید شما راست گویان در آنکه این کلام ساخته و بافته محمد است **فان لم تفعلوا** پس اگر نکردید یعنی مثل آن بیرون
نیاوردید **ولن تفعلوا** و هرگز نتوانید که بعد ازین زمان انقراض عالم مثل آن را بیاورید یعنی چون شما در زمان ماضی
و مستقبل از آوردن مثل این کلام عاجزید و با وجود این از غایت عناد و انکار به تحمل ایمان نمی آرید **فاتقوا** پس
بپرهیزید **النار التی** از آتشی دوزخی که **وقودها الناس** بر افروزانندهٔ آن مردمانند یعنی کافران معاند و سنگها **والحجارة**
و سنگهای کبریت که حرارت آن سخت تر و عفونت آن ناخوشتر است قول اصح آنست که مراد از حجاره
بتانی اند که کفار از سنگ تراشیده و می پرستیده اند لقوله تعالی انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم یعنی شما و آنچه از آن می پرستید
جز از خدای هیزم دوزخ اید در حدیث است که رسول خدای فرمود که آتش دنیا جزویست از هفتاد جزو آتش دوزخ و نیز از آن
حضرت منقولست که آتش دوزخ را هفتاد بار شسته اند و آنگاه به دنیا فرستاده اند و مرویست که آنحضرت در اثنای خطبه میفرمود
که اگر درین مسجد صد هزار مرد باشند و در میان ایشان یکی از اهل دوزخ نفس زند همه ایشان از حرارت نفس او هلاک
شوند و این نوع آتش **اعدت** آماده و مهیا شده است **للکافرین** برای ناگرویدگان تا در آن جاوید باشند در حدیث است
که داود علیه السلام بسیار گریستی مردمان گفتند ای داود گریه کمتر کن و بسیار جفا بر نفس خود روا مدار گفت ای یاران بگذارید تا
گریه کنم پیش از آنکه گریه سود ندهد و استخوانها در دوزخ سوخته گداخته شود منصور عمار گوید سالی بحج میرفتم در
کوفه فرود آمدم شبی در کوچه از کوچهای کوفه میگذشتم از سرای آوازی شنیدم که یکی میگفت خداوندا بعزت و جلال
تو که آن گناه که کردم مخالفت تو نخواستم و بعذاب تو جاهل نبودم اما خطائی عارض شد و پرده فرو گذاشته تو مغرور
شدم خداوندا مرا از عذاب تو که رهاند و اگر دست از ریسمان رحمت تو بگسلد در که آویزم منصور گفت خواستم تا
امتحان کنم دهن در شکاف در نهادم و این آیه برخواندم که یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها
الناس والحجارة تا آخر نعره بزد و ساعتی اضطراب کرد آنگاه ساکن شد من در سرا نشان کردم و روز دیگر باینجا آمدم
جنازه دیدم بر در سرای نهاده و پیرزنی در آن سرا در رفت و بیرون می آمد گفتم ای پیرزن این مرد کیست گفت ای فلان

ترسیدن مؤمنان از عذاب خدا و جان دادن ایشان از ترس خدای عز و جل



گفت جوانی خدای ترس بود از فرزندان رسول خدای دوش در نماز و مناجات بود که بدینجا گذشت و آیتی از قرآن بخواند
بیفتاد و ساعتی اضطراب کرد و بمرد از رحمت ایزدی دور مکنید اولیای خدا چنین می باشند و بدانکه چون فایده قرآن
دو چیز است بیم رسانیدن کافران و عاصیان است از عذاب اخروی تا از کفر و عصیان باز ایستند و مژده دادن مؤمنان
و متقیان بثواب ابدی تا در ایمان و طاعت ثابت قدم باشند از بعثت او سبحانه و تعالی بعد از انذار و وعید ساخته میفرماید که
ای محمد چونکه بدلیل روشن حجت را بر کفار لازم ساختی و ترهیب و تخویف ایشان کردی پس بترغیب و مژده دادن نیز
مأمور باش **وبشر الذین آمنوا** و بشارت ده آنکسانی را که بتوفیق الهی گرویده اند بتوحید من و نبوت تو و بدان ثابت و
راسخ باشند تا حین موت **وعملوا الصالحات** و کرده اند از برای من کارهای شایسته چون نماز و روزه و حج و جهاد و غیر آن
از واجبات مضمون بشارت **ان لهم** آنکه مرایشان راست در آخرت **جنات** بهشتهایی که در وی انواع میوه و طعامهای
لذیذه و جمیع آنچه موجب لذت باشد **تجری من تحتها** میرود در زیر آن یعنی در زیر درختان یا غرفهای آن **الانهار**
جویهای فراخ از آب و شیر و خمر و عسل مصفی و از مسروق مرویست که جویهای بهشت بر ظاهر زمین بهشت
روان باشند نه در رخنهٔ زمین و بقدرت خدای آب و شیر و خمر و عسل در جنب یکدیگر بر روی زمین گذرند و از هم
متفرق باشند بی حایلی و مانعی اصلا یکدیگر آمیخته نشوند آورده اند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام این مضمون را دا میفرمود
یکی از ملحدان حاضر بود گفت هیچ عقل قبول این معنی نمیکند که چهار مایع در پهلوی یکدیگر باشند و مانعی در میان آنها
نباشد و با یکدیگر آمیخته نشوند آنحضرت فرمود که ای لشکری نمی بینی که خدای تعالی در یک تخم مرغ دو مایع جمع فرموده که
رنگ و طعم و طبع مختلف اند و اصلا با یکدیگر مخلوط نمیشوند آن مرد چون این کلام بشنید ملزم شد و بدان اعتراف
کرد از انس روایت است که جویها بر روی زمین گذرند از یک جانب آن مروارید باشد و جانب دیگر یاقوت و گل او
از مشک اذفر باشد مجاهد روایت کرده که زمین بهشت از نقره باشد و خاک آن از مشک و اصل درختان از مروارید
سفید و لؤلؤ و زبرجد و یاقوت و اهل بهشت اگر ایستاده باشند دست ایشان بمیوه رسد و اگر نشسته یا خفته باشند
شاخ درخت سر فرود آورد تا میوه بچینند و ایشان بر غرفها بر آمده نظاره درختان کنند و آبهای روان و از میوه
های بهشت تناول نمایند **کلما رزقوا** هر گاه که روزی داده شوند **منها** از آن بهشتها **من ثمرة** از میوه های درختان
آن **رزقا** روزی ساخته و آماده را **قالوا** گویند با یکدیگر **هذا** این نوع میوه **الذی رزقنا** آن نوع میوه است

آب در تعریف بهشت

آیت در تعریف میوه های بهشت

بهشت مانند میوه‌های ...

که روزی داده شده بودیم مِنْ قَبْلُ پیش ازین زمان در دنیا یعنی همین در صورت مثل میوه دنیا باشند زیرا که در مزه و طعم
و لذة بمراتب ازان در پیش خواهد بود و حکمت در آنکه صورت میوه‌های دنیا باشد آنست که تا نفس بهشتیان در اول امر میل
بآن کنند و برغبت تمام از آن فرا گیرند چه طبعها مایل اند بآنچه الفت بآن گرفته اند و متنفر اند از غیر آن پس هرگاه که در
بهشت میوه مثل آن ببینند فی الحال میل آن شوند و آن را برغبت تمام اخذ کنند و اگر آن از جنس معهود نبینند بآن التفات
نخواهند کرد بجهت منظر آنکه لذتی و نفعی در آن نیست و نزد بعضی دیگر از اهل تفسیر مراد بمن قبل در بهشت باشد یعنی هرگاه که در
ثانی الحال بهشتیان میوه خورند گویند که این میوه در طعم و رنگ و بوی خوش مانند آن میوه ایست که قبل ازین در بهشت با داده
بودند چنانکه از حسن مرویست که ظرفی را از طعام نزد بهشتیان حاضر سازند و او ازان تناول کند و بعد ازان ظرفی دیگر بیاورند
مثل اول گوید که هٰذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ فرشته گوید که طعام حاضر ساخته باشند گوید که این را بخور که رنگ او یکیست و طعم آن
مختلف و یا آنکه معنی آیت آنست که چون مؤمن در بهشت میوه را تناول کند فی الحال حق تعالی مثل آن را بجای آن خلق کند و چون
مؤمن آن را ببیند گوید هٰذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ بعد از آن مؤخر بجهت تاکید این کلام تکرار این معنی اراده میفرماید وَأُتُوا بِهِ
مُتَشَابِهًا یعنی بیاورده شوند بمؤمنان آنچه حق تعالی روزی ایشان داده باشد از میوه‌ها در حالتی که مانند باشد در رنگ بمیوه‌هایی که پیش ازین
بایشان داده باشند اما بطعم مختلف باشد از مسروق روایتست که درختان بهشت ساق ساده ندارند بلکه اول و آخر
هم مانند خوشه خرما بهم چیده شده اند هرگاه که میوه ازان بچینند حق تعالی مثل آن باز بیافریند و مرویست که مزه جمیع میوه‌های
دنیا در یک میوه بهشت باشد و نزد بعضی دیگر معنی آیت آنست که همه نعمتهای بهشت در لطافت و خوبی مانند
یکدیگر باشند مثلا خادم موافق مسکن باشد و مسکن مانند فرش و نوع طعام موافق نوعی دیگر و باقی برین قیاس
چنانکه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که در بهشت مرغانی باشند بر هر یکی هفتاد هزار پر هرگاه صحنی را
در پیش بنده مؤمن بنهند مرغی ازان بیاید و بران صحن افتد و پرها بیفشاند از هر پری لونی طعام بیرون آید که از برف
سفیدتر و از مسکه نرمتر و از انگبین شیرینتر که همه در لطافت و لذة و بوی خوش شبیه یکدیگر باشند و طعم
مختلف بر غرفهای عالی تکیه زده مرفه الحال و فارغ البال بخوردن این نوع میوه و طعامها مشغول باشند وَلَهُمْ فِيهَا
و مر ایشان را باشد در آن بهشتها أَزْوَاجٌ زنانی که جفت ایشان باشند از حوری و انسی مُطَهَّرَةٌ که پاک گردانیده
شده باشند از عیبهایی که زنان دنیا راست از بول و غایط و منی و حیض و استحاضه و نفاس و چرک و سایر [illegible]

دیگر از

عتاب و ع...

حق تعالی ...

و دیگر از بدی خلق و قبح منظر و غیر آن از سعید بن عامر روایتست که پیغمبر فرمود که اگر زنی از زنان بهشت یکبار
بدنیا نگرد همه روی زمین را از مشک کند و نور آفتاب و ماه را ببرد و از ابن عباس مرویست که حضرت رسول فرمود
که اگر یکی از حور العین آب دهن در هفت دریای تلخ و شور اندازد همه آبهای آن چون شهد شیرین شود و در خبر آمده
که اگر بنده مؤمن زن عجوزه داشته باشد که بانواع کدورتها و عیبها مبتلا باشد و در غایت زشتی حق تعالی او را در
بهشت از جمیع آن عیبها پاکیزه سازد و جمال و صفائی که حور العین را باشد باو عطا فرماید و جفت شوهر سازد و
خلافی نیست در آنکه وطی در بهشت هم خواهد بود چنانکه در حدیث صحیح آمده که حق تعالی قوة صد مرد بهر بنده مؤمن
دهد در اکل و مباشرت کردن حاصل که حق تعالی جمیع این نعمتهای مذکوره بمؤمنان کرامت فرماید وَهُمْ و مؤمنان
فِيهَا در بوستانهای بهشت که بانواع نعمتها آراسته است خَالِدُونَ جاوید باشند که هرگز این لذات و نعمت
از ایشان منقطع نشود همچنانکه هرگز عذاب از کفار و منافقان مرتفع نگردد از ابن عباس و ابن مسعود روایتست
که چون حق تعالی منافقانرا بدو چیز مثل زد یکی بافروزاننده آتش و دیگر باصحاب باران چنانکه گذشت این منافقان گفتند
ذات خدای از آن بزرگوارتر است که باین نوع مثلها مثل زند حق تعالی رد سخن منافقان کرده فرموده که إِنَّ
اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی لَا يَسْتَحْيِي شرم نمیکند و چون حصول حیا از انقباض و انکسار نفس است و حق
ازین منزه است پس مراد ازان لازم آنست که آن امتناع و ترکست یعنی حق تعالی باز نمی ایستد أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا
از آنکه بیان کند مثلی را از مثلها و از قتاده روایتست که یهود چون در قرآن ذکر مگس و عنکبوت شنیدند زبان
بطعن بگشودند و گفتند که این از نزد خدا نازل نشده زیرا که این سخنان بکلام خدا نمی ماند این آیت آمد که ترک
نمیکند آنکه از برای منافقان و کافران مثلی زند که آن بَعُوضَةً پشه است فَمَا فَوْقَهَا پس آنچه فراتر و زیاده بران
باشد یعنی بزرگتر ازان چون مگس و عنکبوت چه این نوع مثلها متضمن فواید بسیار است پس محض حکمت و مصلحت
باشد و هیچ قبحی در آن نباشد تا ترک آن بر خدا واجب باشد حاصل که حق تعالی بجهت مصلحت بندگان بامر حقیر مثل
میزند و عتاب و سرزنش اهل کفر را ازان باز نمیدارد فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس اما کسانی که ایمان آورده اند
بکتاب خدا و دیده فَيَعْلَمُونَ پس بیقین میدانند از روی فکر و اندیشه صواب أَنَّهُ الْحَقُّ که آن ضرب المثل درست
راست است و بجهت حکمت و مصلحت بندگان نازل گشته مِنْ رَبِّهِمْ از جانب پروردگار ایشان وَأَمَّا الَّذِينَ
كَفَرُوا و اما آنها که نگرویده اند بحق چون این مثل بشنوند فَيَقُولُونَ پس میگویند از روی عناد و انکار و اعراض

از طرف حق و یا بروجه استهزا **مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ** چه چیز اراده کرده است خدای **بِهَٰذَا** باین گفتار **مَثَلًا** از روی مثل زدن
یعنی این کلام غریب است و هیچ فایده و مصلحتی در آن نیست حق تعالی در جواب ایشان میفرماید **يُضِلُّ بِهِ** یعنی اراده خدا درین
مثل آنست که گمراه سازد بسبب آن **كَثِيرًا** جماعت بسیار را و چون اضلال فعل قبیح است و حق تعالی از آن منزه است
و پس یعنی مراد آنست که اهل کفر بجهت فرط عناد و مبالغه در انکار تفکر نمیکنند و تأمل نمینمایند درین مثلها تا بحکمت و مصلحت
آن پی برده عارف شوند بحقیقت آن و بجهت این گمراه میگردند و یا مراد باضلال تخلیه است یعنی حق تعالی کافران معاند را بر
حال کفر میگذارد و توفیق ایشان نمیدهد بایمان بجهت عدم التفات ایشان در معجزه ظاهره و راسخ شدن انکار و کفر ایشان
و چون که حصول ضلالت ایشان بجهت ضرب المثل است که حق تعالی ذکر فرموده از آن جهت بر سبیل مجاز اضافه آن را بخود نموده
یعنی چون کفار بجهت عدم تفکر در مثل مذکور گمراه میگردند و در کفر خود راسخ میشوند پس گویا خدای تعالی ایشان را گمراه میگرداند
**وَيَهْدِي بِهِ** و راه مینماید بآن **كَثِيرًا** جماعت بسیار را یعنی مؤمنان را که بجهت تفکر و تدبر تصدیق بآن میکنند و راه راست
می یابند چون وقوع اهتدای ایشان نیز بجهت ضرب المثل شده از آن جهت نسبت هدایت را بخود داده و غرض حق تعالی از ذکر
مثل مذکور آنست تا بر عالمیان ظاهر شود که کدام از ایشان در آن تفکر نکرده در گمراهی میمانند و چه کسی در آن تدبر نموده راه راست
می یابد پس مراد از ذکر آن امتیاز اهل ضلال باشد از اهل حق و گویند که مراد باضلال حکم است بضلالت یعنی حق تعالی حکم میکند
بگمراهی ایشان **وَمَا يُضِلُّ بِهِ** و گمراه نمیسازد بآن ضرب المثل یعنی نزد آن حال گمراه نمیشود بر وجه تخلیه **إِلَّا الْفَاسِقِينَ** مگر بیرون
رفتگان از حد ایمان بجهت کمال انکار و فرو رفتن در عناد و جحود و یا حکم نمیکند بضلالت هیچ کس مگر کافران که دل ایشان
زنگ کفر گرفته و تیرگی نفاق و ظلمت انکار و عناد تاریک شده و بجهت آن خود را مستعد آن نساخته که پرتو حکمت و
نور مصلحت آن مثل بر دلهای ایشان تابد و لهذا حق تعالی نظر الطاف که با مؤمنان دارد از ایشان باز گرفته و بحال خود
شان و اگذاشته و اما مؤمنان که تصدیق بتوحید او سبحانه و بنبوت پیغمبر او کرده اند و کمر انقیاد او را بر میان جان بسته دل
ایشان بنور ایمان منور شده باسهل وجهی بر حکمت آن مثلها پی برده اند و بمصلحت آن پی برده و در قرآن هر جا اضلال
منسوب باو سبحانه محمولست بر معنی مذکور و چگونه نسبت دادن یعنی اضلال باو سبحانه جایز باشد و حال آنکه حق تعالی در کتاب
خود نسبت آن بشیطان و فرعون و سامری کرده چنانکه فرموده که **وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا** **وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ** **وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ**
بعد از آن در صفت کفار که استهزا میکردند بمثلهای مذکوره میفرماید ایشان **الَّذِينَ** کسانی اند که از روی عناد و استهزا **يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ**
میشکنند پیمان خدا را **مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ** از پس آنکه محکم کرده بآن عهد خدا را استوار کرده بود و مراد دلیلهای عقلیه و حجتهای روشن است که بر توحید او تعالی

وصدق

وصدق رسول او میکند و ایشان بجهت لجاج و عناد و انکار و حمیت جاهلیت وفا بآن نمیکنند و ترک آن مینمایند **وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ**
**اللَّهُ بِهِ** و میبرند آن چیز را که حق تعالی فرموده است بآن **أَنْ يُوصَلَ** که بپیوندند مراد هر چیزیست که حق تعالی بریدن از آن راضی
نباشد چون تفرقه میان پیغمبران و کتابهای ایشان یعنی ایمان آوردن به بعضی و کفر به بعضی دیگر و از جمله اعراض ایشانست از حضرت
رسالت صلعم و قرآن و از دوستان خدای تعالی و با دشمنان ایشان پیوستن و یا قطع رحم کردن و غیر آن **وَيُفْسِدُونَ فِي**
**الْأَرْضِ** و فساد میکنند در زمین یعنی که منع مردمان میکنند از ایمان و استهزا میکنند و قطع طریق میکنند و مردمان را
ضرر میرسانند و ضرر و ایذا بمؤمنان میرسانند و از هر چه نظام عالم بآنست قطع آن میکنند **أُولَٰئِكَ** آن گروه که این صفت
دارند **هُمُ الْخَاسِرُونَ** ایشانند زیانکاران در هر دو جهان که مایه ایمان و صلاح و ثواب اخروی را فروخته اند
بانکار و فساد و عذاب ابدی ستدند و قاضی روایت کند که مراد بایشان فاسقان و خاسران خوارج اند که بعهد ایمان
بیرون آمده ایمان آوردند و بعد از آن عهد را بشکستند و فضایل و کمالات که حضرت رسالت در حق شاه ولایت فرموده انکار کشیدند
انکار کشیدند و باز در مقام محاربه در آمدند و بعد از آن خطاب بایشان کرده میفرماید که ای معاندان بی دین و منکران رسید
المرسلین خبر دهید که **كَيْفَ تَكْفُرُونَ** چگونه کافر میشوید **بِاللَّهِ** بخدای و بچه وجه ایمان نمی آورید **وَكُنْتُمْ** و حال آنکه بودید
شما **أَمْوَاتًا** مردگان یعنی جسمهائی که از حیوة بودید چون عناصر اربعه و اغذیه و اخلاط و نطفه و نضغه ابن عباس
گوید که مراد باموات معدومات اند یعنی معدوم صرف بودید **فَأَحْيَاكُمْ** پس زنده گردانید شما را بدر آوردن روح در بدنها
**ثُمَّ يُمِيتُكُمْ** بعد از آن میرانید شما را نزد انقضای اجل **ثُمَّ يُحْيِيكُمْ** پس از آن در قبر بجهت سوال زنده گردانید شما را
یا در وقت حشر و نشور **ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ** پس بعد از حشر بسوی او بجائی که حق تعالی امر بآن فرموده که بهشت و دوزخ
باز گردانیده شوید برای جزای کردار و چون که شما علم دارید بحال خود و از سر یقین میدانید زنده گردانیدن و میرانیدن
خدا شما را پس با وجود این حال کافر شدن و عناد ورزیدن محل تعجب است و بدانکه زنده شدن میت در قبر برای سوال
منکر و نکیر باجماع جمیع امت ثابت شده و هیچ کس از اهل ملت و اسلام در آن نزاع ندارند و در خبر آمده که میت آواز
نعلین مردمان که از سر قبر او باز میگردند میشنود و بصحت پیوسته که چون فاطمه بنت اسد رضی الله عنها فوت
شد حضرت رسالت صلعم بنفس نفیس خود بکار او قیام نمود و ردای مبارک خود را در کفن او کرد و پیش از آنکه او را در قبر نهند
در قبر او خفت و چون سر قبر پوشانیدند بر سر قبر او بنشست و زمانی گوش بر قبر داشت و بعد از آنکه گفت ابنک ابنک
یعنی پسرت و این را سه بار تکرار کرد و چون از آنجا باز گشت اصحاب گفتند یا رسول الله با هیچ کس این مقدار رحم و لطف

کستنق

و بدانکه زنده شدن میت
در قبر برای منکر و نکیر باجماع
جمیع امت ثابت شده

نیز بودی که بیان زن فرمود او را بنی حق تربیت مادر از بود رزداری خود داکفی او کردم یکبت خرمت او و در قبر او خسپیدم تا از
جانوران زمین مضرتی نیابد و این یکبار بر آن ملعون انکار کردم یکبت آن بود که چون سر قبر او را پوشانیدند منکر و نکیر آمدند
داورا گفتند که خدای تو کیست گفت الله تعالی پیغمبر تو کیست گفت محمد [illegible] امام تو کیست فرو ماند من تلقین وی کردم که پسر تست
پسر تست بعد از آن او را بحال خود بگذاشتند و برفتند و از نجات که گفته است که در تلقین سه بار بگویند
که حکمت الهی و بیعت پیوسته که چون بنده را در قبر نهند حق تعالی روح را بابدن او در آورد و تا سینه زنده شود و همه حواس را
باو دهد و بعد از آن منکر و نکیر او را از خدا و رسول و ائمه سوال کنند اگر از عهده آن بیرون آمد گویند بخسب چون خوابیدن عروسان
در خوابگاه [illegible] پس فرشته [illegible] تا قبر او برا و فراخ شود و دری از بهشت در وی گشایند تا نسیم بهشت بر و آید و اگر از جواب
آن عاجز شود گرزی آتشین بر و زنند که قبر او پر آتش شود و دری از دوزخ بر وی گشایند و از نجات که رسول صلعم فرموده
القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران یعنی قبر روضه ایست از روضهای بهشت یا گودی است از گودالهای
دوزخ و نیز جهت اظهار قدرت خود میفرماید هو الذی اوست آن خدای که بقدرت کامله خود خلق لکم بیافرید برای انتفاع شما
ذات [illegible] خود زیرا که غنی مطلق است ما فی الارض آنچه را در زمین است جمیعا همه آن از کوهها و معدنها و چشمها و گیاهها و
حیوانات و غیر آن تا از آن نفع گیرید ثم استوی الی السماء و بعد از آن قصد کرد بآفریدن آسمان قصد مستوی بی فتور [illegible]
فسویهن پس راست کرد آسمانها را بر وجه اعتدال بدون قصور و خلل سبع سموات هفت آسمان یعنی همه آنها را در اعتدال مساوی
بیکبار آفرید وهو و او سبحانه که همه این چیزها آفریده بکل شیء علیم همه چیزها نیک داناست و علم بکنه حقیقت هر یک از آنها
و چون درین آیت ذکر نعمت حیوة بوده و خلق آسمانها و زمین که مدار بقای آدمی بآن متعلق است بیان کرد بعد از آن ذکر نعمت آفریدن
آدم [illegible] میکند و بیان شرف او که اصل همه آدمیانست و ذکر شرف و فضیلت او موجب سرافرازی و بزرگواری اولاد است پس میفرماید
ای محمد یاد کن این را که واذ قال و چون گفت ربک پروردگار تو للملائکة مر همه فرشتگان را انی جاعل بدرستیکه
من گرداننده ام یعنی آفریننده ام فی الارض در همه زمین خلیفة [illegible] را که نایب من باشد در رواج دادن حق و ابطال
باطل مراد آدم است علیه السلام از عبدالله عباس و عبدالله مسعود روایت است که خدای تعالی پیش از آفریدن آدم فرشتگان را خبر داده
بود که من در زمین خلیفه خواهم آفرید که فرزندان او در زمین فساد خواهند کرد و خون ناحق خواهند ریخت ایشان چون این شنیدند
قالوا گفتند از روی تعجب و علم بعلت و حکمت آفریدن او نه بر وجه اعتراض اتجعل فیها آیا می آفرینی در زمین من یفسد فیها
کسی را که فساد کند و مشغول شود بمعصیت در زمین ویسفک الدماء و بریزد خونهای ایشان خود را بغیر حق و این عظیم ترین معصیت

گفتند

(انتفاع)

ابتدای آفریدن آدم ع

ونحن

ونحن و حال آنکه ما نسبح بحمدک تسبیح و تنزیه میکنیم تسبیحی و تنزیهی مقترن بحمد و ثنای تو یعنی بپاکی ترا یاد میکنیم
و ثنا و ستایش تو بجا میاریم ونقدس لک و بپاکی ترا میخوانیم و صفتهای نقص و عیب را از تو دور میداریم و ببزرگی و عظمت
ترا یاد میکنیم قال گفت حق تعالی در جواب ملائکه انی اعلم بدرستی که من میدانم در آفرینش این خلیفه از مصلحتها و حکمتها ما
لا تعلمون آنچه شما نمیدانید و از جمله آن اظهار کردن عجب و عدم انقیاد ابلیس بود که در خاطر داشت و ظاهر نمیکرد و خلق انبیا
و ائمه هدی و سایر اولیا از صلب آدم و غیر آن از تدبیر مصالح از امام جعفر صادق ع منقولست که فرشتگان از حق تعالی
درخواست کردند که خلیفه زمین از جنس ایشان باشد و گفتند که ما تسبیح میکنیم و طاعت تو بجا میاریم و عصیان تو نمیورزیم و غیر ما
که خواهی آفرید فرمان تو نخواهند برد و چون در جواب این سوال انی اعلم ما لا تعلمون را شنیدند دانستند که این بنا بر دانائی
[illegible] از سوال خود منفعل شدند و پناه بعرش الهی آوردند و باستغفار اشتغال نمودند و چون حق تعالی آدم
را از کتم عدم قدم بصحرای وجود نهاد و از بهشت بزمین آمد خطاب باو رسید که ای آدم در زمین خانه بنا کن
تا عاصیان و گناهکاران اولاد تو پناه بآن آورده بطفیل استغفار زنگ عصیان بزدایند همچنانکه فرشتگان
مقرب پناه بعرش برده باستغفار مشغول شدند و چون خانه را تمام کرد عاصیان و خطاکاران سر و پا برهنه ژولیده
موی و غبار آلوده [illegible] آن شده بتضرع و زاری و ناله مشغول میشدند و بسبب آن آمرزیده میگشتند
حق تعالی خطاب کرد بفرشتگان که این از جمله آن حکمتها و مصلحتهاست که من در آفریدن آدم علیه السلام
و شما بآن راه نمی بردید القصه او سبحانه بعد از جواب انی اعلم از اجزای مختلفه زمین خاک را برداشت
و آنرا بآب مخلوط ساخت باین وجه که فرشته ابر را امر کرد تا چهل روز بارها ابری را بر سر آن برداشت
و چنان تعیین فرمود که درین چهل روز بر آن خاک بارید و بهیچ وجه سایه از سر آن بر نداشت تا آنکه
خاک گل شد و چسبان گشت و بمرتبه استعداد صورت رسید بعد از آن آنرا بصورت انسان مصور
گردانید و روح را در و دمید آنکه گندم گون بود از آن آدم نام نهاد چه ادمة بمعنی گندم گون است و او را خلیفه
زمین گردانید وعلم آدم و در آموخت آدم را یعنی تعلیم ساخت او را الاسماء کلها همه نامها یعنی مخلوقات را
از علوی و سفلی از ابن عباس و مجاهد و سعید بن جبیر و اکثر متاخرین روایت است که حق تعالی تعلیم آدم کرد همه
نامهای موجودات را حتی کاسه و نیم کاسه و جمیع صنعتها را و گویند که مراد همه خواص اطعمه و ادویه است و غیره
از آنچه متعلق است بمصالح دین و دنیا ثم عرضهم بعد از آن عرض فرمود مسمیات آن اسما را علی الملائکة

امر نیست که نفس آن گشته ع

بر فرشتگان فَقَالَ پس گفت ای فرشتگان أَنْبِئُونِي خبر دهید مرا بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ بنامهای اینها که بر شما معروض
شده إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان بآنکه شما سزاوارترید بخلافت از غیر خود بجهت معصوم بودن
شما و چون شما با وجود دیدن مسمیات علم بنامهای آن ندارید چه جای آنکه ندانید خواهی آنرا پس چگونه
بخلافت لایق تر باشید و بتدبیر و عمارت زمین سزاوارتر در اخبار وارد گشته که چون حق تعالی خواست که فضیلت
آدم را با فرشتگان نماید امر فرمود تا منبری در آسمان هفتم نهادند و بر بالای آن کرسی از نور بنهادند و فرشتگان را
نزد آن منبر حاضر ساخت و آدم را امر کرد تا به بالای منبر رفت و بعد از آن عرض نامهای اشیا فرمود بر ملایکه و گفت
خبر دهید مرا که هر یک از این نامهای چه چیز اند ایشان بعجز و قصور خود معترف شدند و بطریق اعتذار قَالُوا گفتند که
سُبْحَانَكَ تسبیح میکنیم و دور میداریم ترا از آنکه غیر تو عالم باشد بامور غیبی و کسی دریابد که در افعال و اقوال تو زبان اعتراض
کشاید لَا عِلْمَ لَنَا هیچ دانشی نیست ما را إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا مگر آنچیزی را که تعلیم داده ما را و علم بنامهای اشیا از انجمله
نیست إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ بدرستی که تویی بسیار دانا بجمیع اشیا و چیزی که هیچ چیز بر تو پنهان نیست الْحَكِيمُ و
محکم کار و صواب کردار که هر چه کنی و گویی بر وجه علم و حکمت باشد پس میدانی که منصب خلافت در رتبه علم باسمای اشیا
بکی باید داد و چون فرشتگان اظهار عجز خود کردند حق تعالی خطاب کرد با آدم و از جهت اظهار فضیلت و شرف او
بر ملائکه قَالَ فرمود که يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ ای آدم خبر ده این ملائکه را که در پایین منبر تو نشسته اند بِأَسْمَائِهِمْ بنامهای
آن اشیا یعنی بنامهای اشخاص مسمیات که عرض ایشان کرده بودم فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ پس آنهنگام که آدم علیه السلام خبر داد
فرشتگان را بِأَسْمَائِهِمْ بنامهای آن مسمیات یعنی اسم هر شیئی و منافع و مضار آنرا اعلام ایشان کرد قَالَ گفت حق تعالی
ملائکه را بر وجه تنبیه و آگاه ساختن از روی استفهام که أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ آیا نگفتم مر شما را یعنی البته گفتم شما را إِنِّي أَعْلَمُ بدرستیکه من
میدانم غَيْبَ السَّمَاوَاتِ آنچه پوشیده است از احوال آسمانها وَالْأَرْضِ و آنچه پنهانست از امور زمین چنانکه تحقیق
آنچه نزد شما حاضر کرده ام از مسمیات بعضی دانایی نهان و آشکارا و همه اشیا نزد من حاضر ست و هیچ چیز بر من پوشیده
پنهان نیست وَأَعْلَمُ و میدانم مَا تُبْدُونَ آنچه ظاهر میکنید از گفتار أَتَجْعَلُ فِيهَا و غیر آن وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ و آنچه بودید که
می‌پوشید از اعتقاد فضیلت خود بغیر آورده اند که چون آدم اسمای جمیع مسمیات را اعلام ملائکه کرد و ملائکه بعجز خود اعتراف
کردند با فضیلت آدم معترف شدند حق تعالی بجهت اعزاز و اکرام آدم امر کرد با ایشان تا منبر او را بر گرفتند و او را در
هفت آسمان بگردانیدند در عرض صد سال تا عجایب آسمانها ببیند بعد از آن آنرا از مشک بیافرید و او را در پر داد

از در دوم

از در دوم مرجان و آدم را فرمود تا بر آنجا نشست و در آسمانها میگردید و بر همه فرشتگان سلام میکرد باین طریق
که السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ و ایشان در جواب میگفتند که وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ و حق تعالی از روی تعظیم او
خطاب کرد که ای آدم سلام و تحیت من بر تو باد و بر فرزندان صالح تو تا روز قیامت و ترکیت تعظیم آدم [illegible]
فرشتگان را بسجود آدم امر کرد چنانکه میفرماید که وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن ای محمد آنرا که گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را
که یکبار اسْجُدُوا لِآدَمَ سجده کنید مر آدم را سجده تعظیم نه سجده عبادت زیرا که سجده عبادت غیر خدا را
روا نیست فَسَجَدُوا پس سجده کردند ایشان إِلَّا إِبْلِيسَ مگر شیطان لعین با قبیله خود که جماعتی اند از جن
أَبَىٰ سر باز زد از آن سجده وَاسْتَكْبَرَ و تکبر کرد و گردن کشی کرد وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ و بود او در اصل از
ناگرویدگان یعنی از منافقان در علم خدا چه اظهار انقیاد مینمود نزد فرشتگان و در باطن کافر بود و چون حق تعالی او را بسجده
امر فرمود غش کفر او بر محک این امتحان ظاهر شد و مذهب حق آنست که ابلیس از جن بود نه از ملائکه چه ایشان
معصوم اند باتفاق و آیه كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ دلیل است برین و اگر چه مامور شدن او بسجده از
آیت فهم میشود زیرا که خطاب آن با فرشتگانست اما آیه أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ دلالت صریح است بر آن مرویست
از پیغمبر صلعم که هر که سوره از سورهای سجده بخواند و سجده کند ابلیس از دور میشود و گریستن آغاز کند و گوید وای برین فرزند
آدم سوره سجده خوانده سجده کرد مستوجب بهشت شد و من ترک سجده کردم مستحق دوزخ شدم ابو العالیه روایت
کند که چون نوح علیه السلام در کشتی نشست ابلیس بیامد و بر دنبال کشتی جای گرفت نوح گفت ای ابلیس بواسطه تجبر و تکبر خود
و مردمان را هلاک کردی گفت اکنون چکنم گفت حق تعالی میفرماید که اگر قبر آدم را سجده کنی توبه ترا قبول کنم جواب داد که من
آدم را در وقتی که زنده بود سجده نکردم اکنون که مرده است سجده خواهم کرد القصه چون ابلیس از سجده آدم ابا کرد حق تعالی
او را لعنت کرد و او را از صف فرشتگان دور گردانید و همه ملائکه بر او لعنت کردند و آدم را گفت که بهشت رو و از همه
لذات بهشت ملتذ شو چنانکه فرموده که وَقُلْنَا يَا آدَمُ و گفتیم از محض فضل و کرم خود که ای آدم اسْكُنْ أَنْتَ
ساکن شو تو وَزَوْجُكَ و جفت تو یعنی حوا الْجَنَّةَ در بهشت و از ابن عباس و ابن مسعود روایتست که
چون آدم به بهشت رفت بجهت تنهایی وحشت داشت حق تعالی خواب را بر او غلبه ساخت و بعد از آن استخوانی
از پهلوی چپ او جدا کرده و حوا را از آن بیافرید با صورتی و حسنی تمام و حلهای بهشت در وی پوشانیدند و او را بانواع
زینت بیاراست و چون بیدار شد و آن حسن و جمال را مشاهده نمود با او الفت گرفت و محبت تمام با وی پیدا کرد و در

یا خلیفة الله و تحیاتهم

یعنی حق تعم حوا را از پهلوی چپ آدم بیافرید و بعد از آن امر فرمود که در بهشت ساکن شوید وَكُلَا مِنْهَا و بخورید از بهشت
یعنی از میوه‌های آن رَغَدًا خوردنی بسیار و با فراغت و خوشی حالی حَيْثُ شِئْتُمَا هر جا که خواهید از بهشت
و از هر چه آرزو کنید وَلَا تَقْرَبَا و نزدیک مشوید یعنی مخورید هَذِهِ الشَّجَرَةَ این درخت را که درخت گندم
است فَتَكُونَا پس باشید آن هنگام که نزدیک شوید بدین درخت مِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران بر نفسهای خود
یعنی از کسانی که حظ خود را از ثواب ناقص گردانیده باشند و چون بدلیل واضح و برهان قاطع ثابت شده
که انبیا معصوم اند از اول عمر تا آخر عمر پس این نهی تنزیهی باشد که یعنی ترک مندوب و ترک اولی است
نه نهی فرضی که ازان چاره نباشد زیرا که آن منافات دارد بعصمت آورده اند که چون حق تعم آدم را بسریر
کرامت نشاند و تاج عزت بر سر او نهاد و جامه بزرگواری در وی پوشانید و غلمان در پیش او در مقام خد
متگاری تعیین فرمود و رضوان و حوران در پایه ملازمت او مقرر نمود ابلیس بران حسد برده اندیشه کرد
که بچه نوع آدم را ازین منصب معزول سازد و چون حق تعم او را از درخت گندم منع فرموده بود فرصت یافته در
دهن مار شده ازوی درخواست نمود که مرا بآدم رسان مار بدستیاری طاوس او را بهشت برد ابلیس با مدد وار
آدم و حوا بایستاد و گویند که او از دهن مار بیرون نیامد بلکه بیک طرف دهن او آمده خود را بآدم و حوا نمود و
آغاز گریه کرد ایشان او را نشناختند و با او گفتند چرا میگریی گفت بجهت موت شما و زوال این نعمت عظیم از شما
گفتند طاع این چه باشد گفت خوردن درخت خلد که موجب خلود و جاودانی است و اشارت بدرخت گندم کرد
گفتند ما را ازان نهی کرده اند چگونه بخوریم گفت این نه ازان درخت است که شما را ازان منع کرده اند و سوگند یاد
کرد که من درین امر نیکوخواه شمایم و از محض دولتخواهی شما را باین دلالت میکنم و چون ایشان گمان نداشتند
که کسی بنام خدای سوگند دروغ خورد بنا برین فریب خوردند یعنی ابلیس و بخوردن آن درخت مشغول شدند
فَأَزَلَّهُمَا پس بلغزانید قدم آدم و حوا را الشَّيْطَانُ ابلیس به تلبیس عَنْهَا ازان درخت یعنی از جهت
آن قدم ایشان را بلغزانید و یا ایشان را از بهشت دور گردانید فَأَخْرَجَهُمَا پس بیرون کرد ایشان را نسبت اخراج
ایشان از بهشت بشیطان بجهت آنست که او سبب اخراج ایشان شد و اگرنه حقیقتا حق تعم آدم و حوا را
بیرون کرد مِمَّا كَانَا فِيهِ از آنچه بودند در آن از نعم عظیمه و انواع نعمت بدانکه بیرون کردن آدم و حوا از بهشت
بر سبیل عقوبت نبود بلکه بجهت مصلحت و حکمت بود و بعضی حکمت او سبحانه تقاضا کرد که از بهشت بیرون آید و بدا



رالتکلیف که دنیا است نقل نماید و مشقت و بلیت بکشند تا موجب زیادتی مرتبه او و درجه شود و در قرب او
زیاده از آن شود که اول حال در بهشت داشت همچنانکه بجهت مصلحت غنی را فقیر میسازد و صحیح را
بیمار میگرداند و این که حلهای بهشت ازو نزع کرد بجهت آن بود که آن را بر وجه تفضیل باو داده بود نه از روی
استحقاق پس این نیز موجب عقوبت او نبوده باشد و نیز بدانکه بیرون آمدن آدم از بهشت ضروری
بود و اگر چه درخت گندم نمیخورد زیرا که او از برای زمین آفریده شده بود تا خلیفة الله باشد در آن بدلیل قوله تعالی
إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً لیکن خروج او از بهشت بی گندم خوردن بیشتر آسانتر میبود و چون بعد از خوردن
آن واقع شد بروی شاق‌تر بود چنانکه آورده اند که چون آدم و حوا گندم تناول کردند اکلیل از روی ایشان نهاد
فی الحال تاج شرف از سر ایشان در افتاد و حلهای بهشت از بدن ایشان فرو ریخت و غلمان و حوران و
رضوان که در ملازمت او بودند فرار نمودند ایشان برهنه و جای ماندند و از خجالت و برهنگی در پس درختان
بهشت پنهان میشدند عاقبت برگ انجیر خود را پوشانیدند و چون حکم شد که از بهشت بیرون روند آدم
دست حوا بگرفت و خواست که از بهشت بیرون آید کلمه بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان راند جبرئیل گفت
ای آدم کلمه بزرگوار گفتی زمانی باش شاید که حق تعالی ببرکت این نام بر شما بخشاید خطاب آمد که ای جبرئیل
بگذار تا بیرون روند اگر من امروز بر وی رحمت کنم بر یکی رحمت کرده باشم میخواهم که فردا که آدم روی بمحشر
آرد و هزاران هزار عاصی از ذریت همراه داشته باشد آنگاه بر ایشان رحمت کنم تا وسعت رحمت من آشکارا
گردد پس بجهت این ایشان را از بهشت بیرون کردم وَقُلْنَا و گفتیم که ای آدم و حوا و ابلیس اهْبِطُوا فرود روید
از بهشت بدنیا بَعْضُكُمْ در حالی که برخی از شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر برخی دیگر را دشمنید چه ابلیس و ذریه او
دشمن آدم و ذریه اویند و بعکس عداوت آنها بجهت کفر و طغیانست و عداوت اینها بجهت ایمان و طاعت
وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ و مر شماراست و ذریه شما در زمین دنیا مُسْتَقَرٌّ موضع قرار یعنی آرامگاه وَمَتَاعٌ و بهره
برخورداری و منفعت گرفتن إِلَى حِينٍ تا هنگام رسیدن اجل شما یا تا وقت قیام قیامت آورده اند که
چون آدم و حوا بزمین آمدند حکم شد که ای آدم دست از حوا بدار و هر دو از یکدیگر مفارقت کنید و هر یک
بجای دیگر روید پس آدم بر کوه سراندیب افتاد و حوا بر ساحل دریای هند در موضعی که آن را جده گویند آدم دو صد
سال بر سر کوه سراندیب میگریست ابن عباس روایت کرده که هرگاه آدم ترک مندوب خود را یاد کردی

پوشش نخوردی و درین مدت چندان باران حسرت از ابر دیده بر زمین حسرت می بارید که در رخسار مبارک او
دو جوی پدید آمد یک شبی حضرت آدم از بسیاری گریه در وقت بیهوش شد جبرئیل ع آمد و سر مبارک او را بر دامن
مبارک خود گرفت در واقعه دید که حوا بر کنار دریا نشسته میگرید و میگوید ای دوست و مونس من و ای همدم و
یار من چگونه ای آیا برهنه ای یا پوشیده ای آیا بیداری یا در خوابی آدم خواست که جوابش بدهد ناگاه بهوش آمد
و فغان و زاری در گرفت و چنان از درد بخروشید که جبرئیل ع بناله در آمد و مناجات کرد که الهی برین دو غریب
فرومانده رحم کن خطاب آمد که آدم را بشارت ده که نزدیک رسید که شب فراق بسر آید و ماه مراد از شرق
امید بر آید و در روایت اهل البیت آمده که در اکثر کتب مخالفین نیز مذکور است که چون حق تعالی آدم را جواز آفرید
باسمان برد بر ساق عرش اسمی چند دید از نور بر صورت خود و نام هر یک بر بالای سر او نوشته گفت خداوندا
پیش از من بر صورت من خلقی آفریده ای گفت نه گفت پس اینها کیستند فرمود که فرزندان تو و اگر نه غرض من وجود
ایشان بود ترا هرگز نیافریدمی گفت پس اینها را ای زین شد کاش نامها بدانم گفت آری این نامها را یاد گیر که در وقت
درماندگی بفریاد تو رسند آدم آن نامها فرا گرفت چنانکه حق تعالی ازین خبر میدهد که **فَتَلَقَّىٰ آدَمُ** پس فرا گرفت
آمد آدم بنزار کردن و قبول نمودن **مِنْ رَبِّهِ** از پروردگار خود **كَلِمَاتٍ** سخنان با برکت و عظمت را که آن
نامهای آل عبا است و چون وقت قبول توبه او رسید جبرئیل ع گفت ای آدم مگر آن نامها که بر ساق عرش نوشته
دیدی فراموش کردی آدم چون این سخن بشنید دست برداشت و متوجه قاضی الحاجات شده گفت
بارخدایا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه مرا قبول فرما **فَتَابَ عَلَيْهِ** پس بازگشت حق تعالی بر او
بقبول توبه او یعنی توبه او را پذیرفت **إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ** بدرستیکه خدای تعالی نیک رجوع کننده است
بقبول توبه **الرَّحِيمُ** بسیار بخشاینده و مهربان بر بندگان و حسن و قتاده و عکرمه و سعید بن جبیر گفته اند
که آن کلمات اینست که ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین و اصح آنست که حق تعالی
برکت شفاعت جستن آدم بآل عبا قبول توبه او فرمود و مغازلی شافعی که از اکابر اهل سنت است و ابو عمرو بن
مقدام که از علمای اهل سنت از ابن عباس نقل کرده اند که حضرت پیغمبر ص فرمود که آدم نام من و علی و فاطمه و حسن
و حسین را شفیع خود ساخت حق تعالی توبه او را قبول کرد بدانکه توبه انبیا و ائمه هدی علیهم السلام عبارت است
از عزم بر عدم ترک مندوب و پشیمان شدن از ترک اولی و توبه غیر ایشان عزم است بر ترک فعل حرام

و پشیمانی

و پشیمانی از کفر یا معصیت و چون بوسوسه شیطان سبب زیانی شده است در ادای طاعت و آن موجب
بسیاری ثواب است بر عبادت از بهشت حقتعالی ابلیس را نیز با آدم و حوا از بهشت فرستاد چنانکه فرموده که
**قُلْنَا اهْبِطُوا** و گفتیم ما که فرود روید **مِنْهَا** از بهشت یا از طبقات آسمان **جَمِيعًا** همه شما بزمین **فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ**
پس اگر بیاید بشما خطاب بآدم و حوا است و ذریه ایشان که در اصل ایشان بوده اند یعنی
ای مردمان اگر بیاید بشما **مِنِّي** از جانب من **هُدًى** دلالتی و بیانی که آن فرستادن پیغمبران است
و کتابها **فَمَنْ تَبِعَ** پس کسیکه پیروی کند **هُدَايَ** دلالة و بیان مرا که پیغمبران و کتابهاست **فَلَا خَوْفٌ**
پس هیچ بیمی نیست **عَلَيْهِمْ** بر ایشان از فرود آمدن عقوبت و عذاب در دنیا و آخرت **وَلَا هُمْ**
**يَحْزَنُونَ** و نه ایشان اندوهناک شوند از فوت آنچه مطلوب و مقصود ایشانست زیرا که بهمه مراد است
خود خواهند رسید در هر دو سرا و ثواب کردار خود بر وجه کمال خواهند یافت و بعد از ذکر اهل ایمان و
بیان ثواب ایشان در باره کفار میفرماید که **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و کسانیکه کافر شدند یعنی پوشیدند حق را
**وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا** و بدروغ پنداشتند دلیلهای وحدانیت مرا و تکذیب کردند فرستادگان و کتا
بهای مرا **أُولَٰئِكَ** آن گروه **أَصْحَابُ النَّارِ** اهل آتش دوزخ اند **هُمْ فِيهَا** ایشان در آن آتش **خَالِدُونَ**
جاوید مانده گانند بعد از آن خطاب بیهودان کرده امر میکند ایشان را بیاد کردن نعمت که او سبحانه بفضل
خود بایشان ارزانی داشته و بوفا کردن بعهدهای او سبحانه که آن پیروی حق است و نظر کردن در
معجزات خاتم الانبیا و بکتابی که باو نازل شده تا بآن ایمان آورند پس میفرماید که **يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ** ای فرزندان
یعقوب مراد یهود اند چه همه ایشان از نسل یعقوب اند **اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ** یاد کنید نعمتهای مرا **الَّتِي**
آن نعمتهای که بمحض فضل و کرم خود **أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ** انعام کردم بر شما و مراد بیاد کردن نعمت شکر
کردن است در آن و شکر گذاری آن کردن و آن نعمت صحت بدن است و بسیاری اموال و فر
زندان و امنیت و جمعیت و گویند مراد نعمتیست که حق تعالی بپدران ایشان داده بود که آن نجات
ایشان بود از فرعون و از غرق شدن و عبور کردن آنها را از دریا و رسیدن بعد از توبه کردن و یا مراد
نعمت دریافتن زمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله که خاتم الانبیا است یعنی شکر جمیع نعمتها کنید و
یا شکر نعمتهای پدران خود کنید که بایشان فخر میکنید و یا نعمت وجود با وجود حضرت محمد مصطفی ص

جمیعا

ربع

شکر نماید وَأَوْفُوا بِعَهْدِي و وفا کنید بعهدی که من در شان پیغمبر آخر الزمان با شما بسته‌ام
در توریة چه حق تعالی آنحضرت را به نبی نانویسنده و ناخواننده تعریف کرده یعنی وفا کنید بایمان
آوردن بوی و اثبات نبوت و تصدیق کنید محمد صلی الله علیه و آله و سلم أُوفِ بِعَهْدِكُمْ
تا وفا کنم بعهد شما بنیکوئی ثواب دادن و پاداش و وفاداری کردن وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ
و از من بترسید در شکستن این عهد و وفا نکردن بآن وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ و بگروید بآنچه
فرو فرستادم از قرآن مُصَدِّقًا در حالتیکه آن قرآن تصدیق کننده است لِمَا مَعَكُمْ
مر آنچه را که با شماست یعنی توریة مراد آنست که موافق است در توحید و وعد و وعید و نعت
رسول صلعم و قصص پیشینیان و امر بعبادت و عدل در میان بندگان و نهی از معصیت و فحش
وَلَا تَكُونُوا و باید که مباشید أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ اول گروهی ناگرویده بقرآن
یعنی واجب است بر شما که اول کسی بوده باشید که ایمان آورده بآن زیرا که شما نظر در
معجزات آن میکنید و علامات آن دارید و پیش از نزول آن مردمان را مژده میدادید
بنزول آن وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي و بدل مکنید بآیتهای کتاب من که توریة است
ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را مراد علمای یهودند چون کعب بن اشرف و امثال او که هدیه
و تحفه از یهود میگرفتند و آیات توریة را میگردانیدند و صفت حضرت پیغمبر را صلی الله علیه
و آله و سلم که در آنجا بود متغیر میساختند از امام جعفر صلوات الله علیه منقول است که
مراد علمای بنی اسرائیل اند چون حیی بن اخطب و کعب بن اشرف که هر سال گندم و جو و غیره
از قوم خود میگرفتند و از پادشاهان هدیه اخذ میکردند ترسیدند که اگر تابع رسول شوند از مرسوم خود
محروم مانند و بجهت این بکفر خود مصر شده بودند بآنکه میدانستند حقیقت محمد را صلی الله علیه و آله و سلم
حق تعالی فرمود که آیات کلام مرا بمرسوم و هدیه بدل میکنید وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ و از من بترسید در
بدل کردن کتاب ربانی بحطام فانی دنیوی وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ و آمیخته مسازید یعنی درست و راست را
که در توریة و انجیل است از صفات حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بِالْبَاطِلِ بسخنی ناحق
که اختراع میکنند و بدستهای خود در توریة مینویسند تا مشتبه بیکدیگر شده میان حق و باطل فرق نتوان

کردن وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ و می پوشید حق را که صفت حضرت مصطفی است صلی الله علیه و آله و سلم
وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال آنکه شما میدانید که این آن پیغمبر است که در توریة وعده بآن داده شده است
و بعد از منع ایشان از این عمل قبیح ایشان را بارکان ایمان امر نماید وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید
نماز اهل اسلام را زیرا که نماز ایشان میگزارید وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة مال را بطریق
مسلمانان وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ و رکوع کنید با رکوع کنندگان یعنی با جماعت مسلمانان
و تخصیص رکوع بذکر جهت آنست که در نماز یهودان رکوع نیست پس برسبیل توبیخ و سر
زنش میفرماید که أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ آیا میفرمایند مردمان را بنیکوئی وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ و فراموش
میکنید یعنی ترک میکنید نفسهای خود را وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ و حال آنکه شما میخوانید توریة را
که در و وصف معجزات و وعید بر عناد و ترک نیکوئی و مخالفت قول بعمل أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا پس
عقل خود را بکار نمیفرمایند در قبح فعل خود تا باز ایستند از آن آیت در شان بعضی از علمای
یهود وارد است که یاران خود را ترغیب میکردند بر انقیاد احکام شرع محمدی و خود قبول
اسلام نمیکردند از انس مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در
شب معراج بر جمعی بگذشتم که لبهای ایشان را بمقراضهای آتشین میبریدند گفتم یا جبرئیل که اینها کیستند
گفت واعظانند که در دنیا مردمان را بنیکوئی میفرمودند و خود ترک آن میکردند و چون حق تعالی کفار را
از کفر و عناد نهی کرد در عقب آن ایشان را بطاعت امر فرمود بآنوجه که وَاسْتَعِينُوا و یاری خواهید
بر مایحتاج خود بِالصَّبْرِ بشکیبائی کردن بر مشقت طاعت از ائمه هدی علیهم السلام و بعضی از
علمای جمهور مرویست که مراد بصبر روزه است که متضمن صبر است بر ترک مفطرات یعنی استعانت
نمائید بر مقاصد دینی و اخروی خود بروزه داشتن وَالصَّلَاةِ و بنماز گزاردن تا حق تعالی برکت
این دو رکن اعظم اسلام شما را بمرادات دنیا و آخرت رساند وَإِنَّهَا و بدرستیکه استعانت
بصبر و صلوة لَكَبِيرَةٌ بزرگ و دشوار و ثقیل است گفته‌اند که ضمیر انها راجع است بصلوة
یعنی نماز دشوار است بر همه کس إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ مگر بر بیکاران و فروتنان از ترس حق تعالی
و آرام یافتگان بطاعت او و اینها مومنان اند از مجاهد نقلست که مومنان چون متقی اند

مفطرات

بثواب طاعت و برخیز بلند که در بهشت نامزد ایشانست عبادت بر ایشان دشوار نمی نماید پس ایشانند که در صفت
ایشان میفرماید که الذین یعنی آن مؤمنان ترسکار که ایشانند که یظنون توقع دارند ظن بمعنی یقین است
چه در کلام عرب اطلاق ظن بمعنی یقین بسیار است یعنی بیقین میدانند انهم آنکه ایشان ملاقوا ربهم رسند
کانند بوعدهٔ پروردگار خود وانهم و آنکه ایشان الیه بسوی رحمت پروردگار خود و پاداش عبادت
خود راجعون بازگردندگانند بعد از آن تاکید و مبالغه بار دیگر بنی اسرائیل را بیاد کردن نعمت امر میفرماید
و میگوید که یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب اذکروا نعمتی التی یاد کنید نعمتهای مرا که انعمت
علیکم انعام کردم بر شما وانی و این را نیز یاد کنید که من فضلتکم تفضیل کردم آبا
و اجداد شما را علی العالمین بر عالمیان که در روزگار ایشان بودند و آن در عهد موسی بود ع و زمانی
که بعد از او بود چه حق تعالی ایشان را بجهت علم و ایمان و عمل صالح بزرگوار گردانید و بعضی را پیغمبر
و پادشاه عادل ساخت و اولاد ایشان که بتبعیت پدران نکرده بکفر و معصیت و کفران مشغول
شدند پس در تهدید ایشان میفرماید که واتقوا یوما و بترسید از حساب و عذاب روزی که
دراز روز لا تجزی حق گذاری نکند یعنی ادای حق گذاری نتواند نمود نفس هیچ نفسی مؤمن عن
نفس از نفسی کافر شیئا اندک چیزی را از حقوق مردمان که در ذمت او بوده باشد یا کفایت نکند هیچ
یعنی هیچکس چیزی را از عذاب را ولا یقبل منها و پذیرفته نشود از آن نفس شفاعة شفاعتی که
عوض خود بدهد برای کشیدن عذاب و دفع عذاب خود ولا یؤخذ منها و نه ایشان در آن روز
یاری داده شوند یعنی در دفع عذاب هیچکس نصرت ایشان ندهد مراد باین آیت کفارند چه
نزول آن آیت رد قول ایشانست که میگفتند که پدران ما که انبیا اند شفیعان ما باشند در
روز آخرت و مؤمنان درین حکم داخل نیستند زیرا که بحدیث متواتر ثابت شده که حضرت پیغمبر ع
فرموده که ذخیره کرده ام شفاعت خود را از برای اهل کبایر از امت خود و نیز فرموده که مرا در
روز قیامت اذن شفاعت دهند پس شفاعت کنم و اهل حرم نیز رخصت شفاعت دهند
تا امتان گناهکار را شفاعت کنند و نیز آنحضرت فرموده که کمترین مؤمنان در شفاعت کردن کسی باشد که در حق
چهل کس از برادران مؤمن خود شفاعت کند که هر یک از ایشان سزاوار دوزخ بوده بخشند و نیز یحت

یحت ع

ولا هم ینصرون

[illegible]

تذکیر نعمت بر بنی اسرائیل میفرماید که واذ نجیناکم و یاد کنید ای بنی اسرائیل وقتی را که رهانیدیم شما را مراد اجداد
ایشانست پس منت بر فرزندان نهاده زیرا که وصول نعمت بر پدران موجب سرافرازی فرزندانست
پس یعنی آنست که ای بنی اسرائیل این نوع نعمت را یاد کنید که ما خلاصی دادیم پدران شما را من
آل فرعون از متعلقان فرعون یسومونکم ستم و رنج میرسانیدند و عذاب میکردند شما را سوء
العذاب سخت ترین و بدترین عذاب و پس در بیان این عذاب میفرماید که یذبحون ابناءکم میکشتند
پسران شما را در طفولیت ویستحیون نساءکم و باقی میگذاشتند دختران شما را تا آنها را بندگان خود
سازند و با ایشان مقاربت کنند و خدمت فرمایند و نیز بعضی مراد بسوء عذاب عملهای پر مشقت بود چه
بعضی از ایشان را از عذ شکاران بنا ان گردانیده بودند و برخی از برای ایشان زراعت میکردند و بعضی دیگر گلکاری
و خشت میکشیدند و جمعی دیگر حفاری و برخی دیگر که صلاحیت خدمت نداشتند جزیه بر ایشان نهاده بودند
و سبب کشتن پسران ایشان آن بود که فرعون خوابی دیده بود که در میان بنی اسرائیل پسری متولد شود
که هلاک او و خرابی ملک بر دست او بود و در مجمع آورده که فرعون از این خواب هراسان گشت کاهنان را طلبید
و این خواب را بر ایشان عرض کرد ایشان گفتند پسری از بنی اسرائیل متولد شود که هلاک تو بدست او باشد فرعون قابله ها
بر زنان حامله ایشان موکل گردانید تا هر پسری که متولد میشد میکشتند وفی ذلکم و در این کشتن پسران
و خدمت فرمودن دختران شما و امر کردن به شما را بر کارهای سخت بلاء محنتی و آزمایشی بود شما را من ربکم از نزد
پروردگار شما عظیم که بزرگ و بی نهایت بود آورده اند که فرعون عمران را که امین او بود گفت که امشب بخانه خود مرو
امشب با زنان خلوت کند و از و پسری متولد نشود شبی فرعون در کوشک خسپیده بود و عمران نزد او بود چون
از خواب بیدار شد دید که زن او نزد او حاضر شده متعجب شد و گفت چگونه اینجا آمدی با آنکه این هم در بسته و پاسبانها
بر در آن نشسته گفت نمیدانم خود را اینجا یافته ام عمران دانست که این از جانب حق تعالی است پس بجا لیس فرعون
با او خلوت کرد و فرشته که بفرمان حق او را آورده بود دیگر باز او را بخانه خویش برد و چون حامله شد حق تعالی آن را از نظر
غمازان پوشیده تا که موسی ع متولد شد گماشتگان فرعون آمدند تا تفحص این معنی کنند مادر موسی از ترس موسی را
در تنور نهاد و سر تنور بپوشانید و بکلیت خواهر که خاله موسی بود [illegible] یعنی هیزم آتش را در تنور نهاد تا نان بپزد و در وقتی که
زبانه آتش از تنور بهوا میرفت کسان فرعون در رسیدند و همه جا تجسس کردند مادر موسی ع را بدست آوردند و از پیر

حفار سنو

در خواب ع

ازری بیافکنند و بر سر تنور رفتند آتش عظیم از آن بیرون می آمد و بعد از تفحص جمیع مواضع آن خانه فرعون را خبر دادند که
غلام بعرض رسانیده اند فرعون خوشحال گشت و چون مادر موسی بر سر تنور آمد و زبانهٔ آتش را دید [illegible]
میکشد آتش در نهاد او افتاد و چون در تنور نگریست دید که موسی در تنور با آتش بازی میکند و دانست که در
ضمن آن سری هست پس موسی را برگرفت و در حجر تربیت او [illegible] تتمه این حکایت در مواضع خود مذکور خواهد شد [illegible]
و بعد از آن نعمت دیگر را یاد آورده می فرماید **وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ** و یاد کنید این را نیز که چون شکافته [illegible] دریای قلزم را وقتی که از فرعون
میگریختید و دریا در پیش شما بود و لشکر دشمن از عقب شما می آمدند **فَأَنجَيْنَاكُمْ** پس رهانیدیم شما را از ضرر ایشان **وَأَغْرَقْنَا**
**آلَ فِرْعَوْنَ** [illegible] **وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ** [illegible]

[illegible]

بخشش حق تعالی اجابت کرده تا یکی از ایشان [illegible] و چون موسی [illegible] بسیار [illegible]
حق تعالی [illegible] ایشان [illegible] بهشت [illegible]
شده [illegible] **فَتَابَ عَلَيْكُمْ** پس رجوع کرد خدای [illegible]
[illegible] **إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ** بسیار بازگردنده [illegible]
**الرَّحِيمُ** [illegible]

[illegible]

یا بعد از زندگی بعبادة مشغول شوید مرویست که در وقتی که موسی بنی اسرائیل را گفت که به بیت المقدس روید و با جباران و
گردن کشان آنجا حرب کنید ایشان ازین امتناع کردند حق تعالی بر ایشان غضب کرده مدت چهل سال ایشان را در تیه که بیابانی بود
هموار مسافت آن پنج فرسخ در پنج فرسخ بود سرگردان کرد و ایشان درین مدة در گرمای آن بیابان و تاب آفتاب آن ابتلا
یافتند و هرگاه ازان موضع رحلت میکردند و تا شب میرفتند چون نگاه میکردند باز در همان موضع میبودند که رحلت کرده
بودند و چون از تاب آفتاب بی تاب شدند به تضرع و زاری از موسی خواستند تا از خدای تعالی استدعا کند که ایشان را
سایه کرامت کند تا از حرارت آفتاب ایمن شوند حق تعالی ابری سفید و تنک که نمی بارید و باد خنک ازان می آمد بر سر ایشان
بداشت و چون در زیر آن استراحت کردند گفتند ای موسی از کجا آسایش یافتیم اما طعام نداریم تا بآن سد رمق خود کنیم حق تعالی
امر کرد بباران تا بجای باران ترنجبین و مرغ سمانی بر ایشان ببارانید چنانکه می فرماید وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ
و سایه ساختیم بر شما ابر را تا از حرارت آفتاب ضرر نیابید وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ و فرو فرستادیم بر شما در ان
بیابان ترنجبین را وَالسَّلْوَىٰ و مرغ سمانی و آن مرغی بود از گنجشک بزرگتر و از کبوتر خردتر ترنجبین مانند برف
انبوه از اول طلوع صبح تا بر آمدن آفتاب بر ایشان می بارید و باد جنوب را امر فرمود تا مرغ سمانی را بر ایشان بر اندی
می ساخت و در بعضی تفاسیر آمده که آن مرغان بر شاخها نشستندی و بنغمهای خوش سرائیدندی پس بادی بر
ایشان وزیدی و پرهای ایشان را بریختی و فی الحال بریان شدی بی رگ و بی استخوان پس گفتیم ایشان را كُلُوا
بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزهای آنچیزی که روزی کردیم شما را و آنرا برای فردا ذخیره منهید
ایشان خلاف کرده می نهادند و همه متعفن می شد وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نکردند بر ما بدین نافرمانی وَلَٰكِنْ كَانُوا
ولیکن بودند که بنادانی أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم کردند یعنی بر رزاقی خدای تعالی اعتماد نکرده ذخیره
آن میکردند و ناسپاسی مینمودند و بجهت آن از ثواب ابدی و ازین نعمت محروم ماندند پس ضرر آن جز بنفسهای
خودشان راجع نشد و چون مدت چهل سال بهم در ان بیابان متحیر و سرگردان بودند بسر آمد حکم الهی شد که در
شهر مقدس داخل شوند چنانکه می فرماید وَإِذْ قُلْنَا و یاد آورید که چون گفتیم شما را ادْخُلُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ
در آئید درین دیه یعنی بیت المقدس فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید ازین دیه یعنی از میوه ها و طعامهای آن حَيْثُ شِئْتُمْ
هر جا که خواهید و هر چه اراده کنید رَغَدًا خوردنی فراخ و بسیار وَادْخُلُوا الْبَابَ و در آئید بدری از درهای این ده و
آن از منت در بود سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان باشید برای شکرگذاری او سبحانه بآنکه شما را ازان بیابان برهانید

و ازان

و ازان سرگردانی خلاص کرد وَقُولُوا حِطَّةٌ و بگوئید که بار خدایا در خواست ما از تو حطه است
از برای
و این کلمه استغفار ایشان بود یعنی بگوئید که ما را بیامرز و بیفکن از ما گناهان ما را نَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزیم برای شما
خَطَايَاكُمْ گناهان شما را به برکت سجده و دعا وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ و زود باشد که زیاده کنیم نیکوکاران را ثواب
ایشان فَبَدَّلَ الَّذِينَ پس بدل کردند و بگردانیدند آنانکه ظَلَمُوا ستم کردند بر خود آن کلمه استغفار را که بآن مامور
شده بودند قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ بگفتاری غیر آنچه گفته شده بود مر ایشان را یعنی حق تعالی فرموده بود که
بگوئید حطة ایشان گفتند حنطة یا حطا سمقاثا یعنی گندم سرخ مراد آنست که توبه و استغفار را بدل کردند بانچه مطلوب
ایشان بود از نعمتهای دنیا و با وجود این چون ایشان را گفتند که ازین در سجده کنان در روید تا پشت خم شود برای تواضع
و فروتنی برای خدا ایشان بعضی بر دبرهای فراخ در رفتند و راه بگردانیدند فَأَنْزَلْنَا پس فرو فرستادیم عَلَى الَّذِينَ
ظَلَمُوا بر آنانکه ستم کردند بتغییر گفتار و کردار رِجْزًا عذابی و عقوبتی مقدر مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ
بسبب آنچه بودند که بیرون میرفتند از فرمان مامور مرویست که مراد به رجز طاعون است چه در روایت واقع شده که در یک
ساعت بیست و چهار هزار و بروایتی هفتاد هزار مرد از پیران ایشان بمردند و فرزندان ایشان بماندند و آورده اند
که بنی اسرائیل چون در تیه منّ و سلوی بخوردند تشنه شدند و هفتاد هزار مرد ایشان فریاد العطش العطش کشوده
نزد موسی آمدند و از روی عجز از موسی طلب آب کردند کما قال الله تعالی وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ و یاد کنید آنرا که چون
موسی آب خواست از ما لِقَوْمِهِ برای گروه خود که بعد از خوردن منّ و سلوی تشنه شده بودند فَقُلْنَا پس گفتیم ما مر
او را ای موسی اضْرِبْ بِعَصَاكَ بزن بعصای خود که از شعیب علیه السلام بتو رسیده الْحَجَرَ سنگی معین را و آن سنگی بود مربع
بزرگی سر آدمی که حق تعالی از بهشت بموسی فرستاده بود و یا از زمین طور برداشته بود و گویند که آدم آنرا از بهشت آورده بود
و بمیراث بشعیب افتاده و شعیب آنرا با عصا بموسی داده و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکور است که چون از موسی آب خواستند
موسی دست بدعا بر داشت و گفت الهی بحق محمد سید الانبیاء و بحق علی سید الاوصیاء و بحق فاطمه سیدة النساء و بحق الحسن سید الاولیاء و
بحق الحسین افضل الشهداء و بحق عترتهم و خلفائهم سادة الازکیاء که آب ده این بندگان تشنه جگر را حق تعالی فرمود که
ای موسی عصا را بر سنگ زن چون موسی عصا بر سنگ زد فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ پس شکافته شد و روان گشت ازان سنگ اثْنَتَا
عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده چشمه بعدد دوازده سبط بنی اسرائیل قَدْ عَلِمَ بدرستی که دانستی كُلُّ أُنَاسٍ هر یک از مردمان
یعنی سبطی از دوازده سبط مَشْرَبَهُمْ آبشخور خود را یعنی چشمه معین خود را که ازان آب آشامیدندی از او بکرو راق

روایتست که آن سنگ چهار گوشه بود از دوازده چشمه آب عذب بیرون آمدی و چون از آن مستغنی شدندی دیگر باره
عصا بر وی زدی منقطع گشتی و هر روز ششصد هزار مرد را آب دادی غیر از چهارپایان حاصل که هر چشمه از آن دوازده
مخصوص سبطی بود از دوازده سبط و گفتیم ایشان را که كُلُوا وَاشْرَبُوا بخورید و بیاشامید مِنْ رِزْقِ اللَّهِ
از روزی که خدای بی رنج و تعب بشما داده یعنی بخورید از منّ و سلوی و بیاشامید از آب این چشمها
وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ و از حد مگذرید در زمین مُفْسِدِينَ در حالتی که تباه کار باشید آورده اند که چون حق تعالی نعمت
منّ و سلوی و آب چشمها بر بنی اسرائیل کرامت فرمود ایشان ناسپاسی کرده طلب چیزهای دیگر کردند چنانکه میفرماید
که وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ و یاد کنید چون گفتید که ای موسی لَنْ نَصْبِرَ هرگز صبر نتوانیم کرد عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ بر
طعامی یگانه یعنی بر یک طعام که منّ و سلوی است و اگرچه دو طعام بود اما هر روز در هم سرشته یکی میساختند فَادْعُ
لَنَا رَبَّكَ پس بخوان از برای ما پروردگار خود را يُخْرِجْ لَنَا تا بیرون آرد و موجود سازد برای ما مِمَّا تُنْبِتُ
الْأَرْضُ از آنچیزی که میرویاند آنرا زمین یعنی زمین واسطه است در رویدن آن مِنْ بَقْلِهَا از ترهها و سبزیها
و سبزی آن وَفُومِهَا و از سیر آن وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا و از عدس و پیاز آن و چون از موسی این مراد درخواستند
قَالَ گفت موسی یا حق تعالی بجواب ایشان گفت از روی انکار و تعجب که أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي آیا بدل میکنید آن چیزی
که هُوَ أَدْنَىٰ آن فروتر و زبون تر است بِالَّذِي بآنچیزی که هُوَ خَيْرٌ آن بهتر و نیکوتر است چون ترنجبین و گوشت
مرغ که لذت و نفع و عدم احتیاج یعنی بهتر است از آن چیزها و چون ادنی را بر اعلی اختیار کردید اهْبِطُوا مِصْرًا
فرود آیید از این تیه در شهری از شهرهای ارض مقدسه و یا شهر مصر بود که شهر فرعون است فَإِنَّ لَكُمْ پس بدرستی که
در آن شهر مر شما راست مَا سَأَلْتُمْ آنچه خواسته اید از آن ترهها وَضُرِبَتْ و بجهت کافر نعمتی زده شد یعنی لازم گشت
عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ بر ایشان خواری یعنی جزیه دادن وَالْمَسْكَنَةُ و درویشی و بیچارگی که هر چند توانگر باشند خود را درویش
نمایند و اظهار احتیاج بخلق نمایند بجهت ترس آنکه مبادا جزیه را بر ایشان افزون سازند وَبَاءُوا و بازگشتند بِغَضَبٍ
مِنَ اللَّهِ بخشمی از خدای تعالی یعنی سزاوار خشم خدای شدند ذَٰلِكَ آن خواری و بیچارگی و خشم خدا مر ایشانرا
بِأَنَّهُمْ بسبب آن بود که ایشان كَانُوا يَكْفُرُونَ بودند که کافر میشدند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدای تعالی
یعنی معجزات که موسی عطا کرده بود و یا آیات توریة که متضمن نعت حضرت پیغمبر بود وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ
و میکشتند پیغمبران را چون زکریا و یحیی و شعیب و غیر ایشان از انبیا بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق و ناروا یعنی با آنکه میدانستند

مفسدین

وقثائها و از خیار بادرنگ آن

که چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود آنها را میکشتند بلکه باعث قتل ایشان محبت دنیا و ریاست بود
ذَٰلِكَ آن ذلت و مسکنت و غضب الهی بِمَا عَصَوْا بسبب آن بود که عاصی شدند در فرمان خدای وَكَانُوا يَعْتَدُونَ
و بودند که از حد در میگذشتند و از احکام خدای تعدی میکردند بر وجهی که در خبر آمده که در یک بامداد هفتاد پیغمبر را
بکشتند و در وقت نماز دیگر در همان روز در همان موضع تره میفروختند ابوهریره از پیغمبر صلعم روایت کرده که یهود
بعد از موسی مدة پانصد سال اختلاف کردند و هر فرقه طریقی اختیار کردند و بعد از عیسی مدة دویست سال بعد از آن
میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه از روی نفاق اظهار ایمان کردند یعنی بمجرد زبان اقرار کردند با ایمان بی
اعتقاد دل وَالَّذِينَ هَادُوا و آنانکه یهود شدند وَالنَّصَارَىٰ و گروه ترسایان وَالصَّابِئِينَ و آنها
گروهی اند که از دینی بدین دیگر از ادیان گفتار گرایند گفته اند یا کسانی که از هر دینی چیزی فرا گرفته اند یا بنی وجه که ملائکه
را میپرستند و زبور میخوانند و در نماز روی بکعبه می آورند و گویند ایشان ستاره پرستانند و بر هر تقدیر از این گروه
مذکوره مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ هر کدام که بگروند بخدا یعنی باخلاص یا اخلاص تمام بخدا و صفات سلبی و ثبوتی او تصدیق کنند
و نبوت محمد صلعم اقرار نمودند با اعتقاد دل وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و گرویدند بروز باز پسین که قیامتست و متعلقات
آن وَعَمِلَ صَالِحًا و کردند کارهای شایسته فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ پس مر ایشانراست مزد ایمان و عمل صالح
عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و ترسی نباشد بر ایشان از عذاب وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
و نباشد که اندوهگین شوند بفوت و نقص پاداش و بعد از ذکر بنی اسرائیل باز خطاب با ایشان کرده میگوید که
وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید آنرا که فرا گرفتیم از شما مِيثَاقَكُمْ پیمان شما را بمتابعت موسی و عمل باحکام توریة که
از جمله آن بود ذکر شرک مگردید بخدا و بر همه پیغمبران و کتابهای ایشان بگروید و امرهای او را گردن نهید و از منهیات
او دور شوید وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ و برداشتیم بر زبر شما کوه را تا آن پیمان را قبول کردید و سبب آن بود
که بنی اسرائیل بعد از نزول توریة سرکشی آغاز کردند و احکام آنرا قبول نکردند حق تعالی بجبرئیل امر کرد تا کوهی را
از کوههای فلسطین که آنرا طور گفتندی بمقدار لشکرگاه ایشان بطول و عرض یک فرسنگ در یک فرسنگ
بکند و بر بالای ایشان بداشت بمقدار قامت مردی و در پیش ایشان آتشی افروخته و در عقب ایشان
دریای ذخار پدید آمد و چون گریزگاه ندیدند بتضرع و زاری بروی در افتادند نیمه روی بر زمین نهادند و بنیمه
دیگر بگوشه چشم بکوه مینگریستند از ترس آنکه مبادا بر سر ایشان فرود آید و از اینجاست که سجده ایشان بر

اخذنا

یک بنده را دوست و گفتیم ایشان را نزد این حال که خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ فرا گیرید آنچه دادیم شما را از احکام شرع
بِقُوَّةٍ بجد تمام و جهدی قوی که هیچ سستی در آن نباید وَاذْكُرُوا و یاد کنید و فراموش مکنید و یا پیوسته یاد
کنید و تفکر نمایید مَا فِيهِ آنچه در توریت است از ثواب و عقاب و عمل بمضمون آن کنید لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا باشد
یعنی با اراده این که شما پرهیزید از ناشایستگیها که انواع معاصیست ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ پس روی بگردانیدید از
وفا بآن عهد مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس فرا گرفتن و قبول کردن آن بر وجه تمام فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ پس
اگر نه فضل و بخشایش خدای بودی بر شما وَرَحْمَتُهُ و بخشش او نسبت بشما بتوفیق دادن شما را بتوبه و یا بوجود با برکت
محمدی صلی الله علیه و آله که شما را بحق دعوت کرد و راه راست نمود لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ هر آینه میبودید از جمله زیان
کاران و ناتوان زدگان و نیز خطاب با ایشان کرده میفرماید که وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ بدرستی که نیک دانسته اید الَّذِينَ
احوال آنان را که اعْتَدَوْا مِنْكُمْ از حد فرمان درگذشتند از قوم شما در شهر ایله فِي السَّبْتِ در حکم روز شنبه که منع
کرده بودیم که در آن صید ماهی نکنید و از صبح تا شام عبادت کنید و ایشان در آن روز بحیله ماهی میگرفتند چنانکه
در روایت آمده که روز شنبه همه ماهیان دریا بآن موضع جمع میشدند و سر از آب بیرون میکردند و این
بود تا آنکه کسی درین روز تعرض بایشان نرساند چه مودهٔ متعارفی بود که درین روز کسی مزاحم ایشان نمیشد
و ایشان این را دانسته دلیرانه در آن جا جمع میشدند و چون روز بآخر میرسید همه میرفتند و از ایشان کسی اثری
نمیدید تا شنبه دیگر این حال بر ایشان شاق آمده آخر حیله کردند باین وجه که در پیرامن آن دریا حوضها کندند
در روز جمعه آب دریا در آن میکشادند و روز شنبه آن حوضها پر از ماهی میشد و ایشان در آخر روز آب را
می بستند تا ماهیان بدریا نروند و روز یکشنبه آنها را صید میکردند و میگفتند که ما روز یکشنبه ماهی میگیریم و حکم
لغتا مرعا میکنیم و در آن شهر هفتاد هزار مرد بودند چون مدتی برین برآمد مردمان دلیر شده روز شنبه نیز بصید
کردن ماهی مشغول شدند و هر چند صلحای ایشان منع ایشان کردند از آن باز نمی‌ایستادند و آخر داود علیه السلام
بر ایشان دعا کرده حق تعالی همه را بصورت بوزینه مسخ فرمود کما قال الله تعالی فَقُلْنَا لَهُمْ پس گفتیم ما مر ایشان را
كُونُوا قِرَدَةً باشید بصورت بوزینگان خَاسِئِينَ رانده شدگان و خوار گشتگان فَجَعَلْنَاهَا پس
گردانیدیم مسخیه و عقوبت ایشان را نَكَالًا عبرتی و اعتباری لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا مر آنها را که پیش از ایشان
بوده اند وَمَا خَلْفَهَا و آنها که پس از ایشان پیدا شدند چه مسخ شدگان ایشان مذکور بوده در کتب پیشینیان

نسخه نیاید

وقصهٔ ایشان

وقصهٔ ایشان مشهور در میان پیشینیان و با آنکه مراد ما بین یدیها مردمانی بود که هم عصر ایشان بودند یعنی عبرتی برای مردمان
زمان ایشان و برای کسانی که بعد از ایشان بودند وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ و پندی برای پرهیزگاران از قوم ایشان یا
برای هر که پرهیزد از این نوع معصیت وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و تو یاد کنید وقتی که گفت موسی لِقَوْمِهِ مر گروه خود را وقتی که در میان
خود کشته یافته بودند عامیل نام و متحیر گشته‌اند که قاتل او معلوم گردد إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ بدرستی که خدای میفرماید
شما را أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً که بکشید گاوی را قَالُوا گفتند قوم موسی از روی استبعاد أَتَتَّخِذُنَا آیا فرا میگیری ما
را هُزُوًا اهل سخریه یعنی با ما سخریه میکنی چه ما از تو میپرسیم که عامیل را که کشته و تو میگویی که گاوی بکشید قَالَ أَعُوذُ
بِاللَّهِ گفت موسی که پناه میگیرم بخدای أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ از آنکه باشم از نادانان زیرا که سخریه در
مثل این محل از نادانیست و چون ایشان جد موسی را بدانستند قَالُوا ادْعُ لَنَا گفتند بخوان یعنی سؤال کن از برای ما
رَبَّكَ پروردگار خود را يُبَيِّنْ لَنَا تا بیان کند برای ما مَا هِيَ چیست حقیقت آن گاو یعنی چه صفت دارد قَالَ گفت
موسی إِنَّهُ يَقُولُ بدرستی که میگوید خدای إِنَّهَا بَقَرَةٌ بدرستی که آن گاویست لَا فَارِضٌ نه پیر است و از کار
افتاده وَلَا بِكْرٌ و نه در اول جوانی و نارسیده بکار بلکه آن گاو عَوَانٌ بَيْنَ ذَٰلِكَ وسط است میان پیری
و جوانی فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ پس بکنید آنچه فرموده میشود قَالُوا گفتند بار دیگر ادْعُ لَنَا بخوان برای
رَبَّكَ پروردگار خود را يُبَيِّنْ لَنَا تا ظاهر و هویدا سازد برای ما مَا لَوْنُهَا که چیست رنگ آن گاو قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ
گفت میگوید خدای که إِنَّهَا بَقَرَةٌ بدرستی که آن گاویست صَفْرَاءُ زرد رنگ فَاقِعٌ لَوْنُهَا در غایت زردی رنگ او
بوجهی که تَسُرُّ النَّاظِرِينَ شاد کرداند از خود نظر کنندگان را بخوبی و چون هنوز اشتباه ایشان باقی بود از نتیجه بیجا
تکرار سؤال کردند و بار دیگر قَالُوا گفتند که ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بخوان برای ما پروردگار خود را يُبَيِّنْ لَنَا تا آشکارا کرداند برای
ما مَا هِيَ که آن چه گاویست کار کننده است یا در صحرا چریده و بعد از آن جهت اعتذار تکرار سؤال گفتند که إِنَّ الْبَقَرَ
جنس گاو تَشَابَهَ عَلَيْنَا متشابه شده است بر ما چه چهار سال زرد رنگ بسیار بود وَإِنَّا و بدرستی که ما إِنْ شَاءَ
اللَّهُ اگر خواهد خدای لَمُهْتَدُونَ هر آینه از جمله راه یافتگانیم بدین گاو و یا بکشندهٔ عامیل از حضرت
رسالت منقولست که اگر بنی اسرائیل ان شاء الله نگفتندی هرگز آن گاو را نیافتندی و چون ایشان طلب تبیین
آن گاو کردند بر وجهی که مشتبه بغیر آن نشود قَالَ إِنَّهُ گفت موسی بایشان که إِنَّهُ يَقُولُ بدرستی که حق تعالی میفرماید
که إِنَّهَا بَقَرَةٌ بتحقیق که آن گاویست لَا ذَلُولٌ نه رام گشته و نرم شده بحکم زراعت کننده تُثِيرُ الْأَرْضَ

ذلک عج

بشود اند و بر کرداند زمین را **و لا تسقی الحرث** و نه که آب دهد کشت را بلکه آن **مسلمة** درست باز داشته شده است از
همه کارها و بسر خود چرا میکند **لا شیة فیها** نیست هیچ رنگی که مخالف رنگ زردی باشد در وی که سم و شاخ آن هم زرد است
**قالوا الآن** گفتند اکنون گرانی هفتها یافتی گردی بر وجهی که اشتباه رفع شد **جئت بالحق** آوردی راستی را یعنی تمام
صفت را روشن باز گفتی از برای ما پس تفحص آن گاو کردند و آنرا در دست جوانی یافتند پرهیزکار و در حکایت هلاکیت
و مادر پیری داشت و پیوسته بخدمت کاری او مشغول بودی و نام آن گاو مذهبه بود و قیمت شوقی آن سه درهم بود و در چند
بنی اسرائیل در بهای وی می افزودند وی از فروختن ابا مینمود چه مادر او را از بیع آن منع میکرد و او نمیتوانست
که از فرمان مادر سر بپیچد پس کار بجائی رسید که راضی شد که پوست آن گاو را پر از زر سرخ کنند و بایو دهند وی بمادر عرض کرد
مادر وی را رخصت داد و از سدی منقول است که وزن آن زر ده مقابل وزن آن گاو بود القصه بجهت میامن پرهیزکاری
آن جوان و اطاعت مادر بهای آن گاو باین قیمت رسید و آنرا به بنی اسرائیل فروخت **فذبحوها** پس بکشتند آنرا و نکته
دیگر در ذبح این گاو آن بود که تا سرزنش گوساله پرستان بود و بانگ که گاو را بجهتی که در نهایت حسن است و غایت جمال و کمال
قابل ذبح است پس گاوهای دیگر بطریق اولی که سزاوار کشتن باشند نه پرستیدن **و ما کادوا یفعلون** و نزدیک
نشدند یا نه که بکشند این گاو را یعنی نخواستند که آنرا بکشند و بکشتن بجهت گرانی بهای آن اما در آخر چاره دیگر نداشتند آنرا
بکشتند پس خطاب به بنی اسرائیل کرده میفرماید که **و اذ قتلتم نفسا** و یاد کنید چون بکشتید نفسی را که عامیل بود **فادّا
رأتم فیها** پس اختلاف و نزاع کردید در بیان مقتول یعنی در آن که او را که کشته و هر یک از شما آنرا بگردن دیگری می
انداخت **و الله مخرج** و خدای بیرون آورنده و ظاهر سازنده است **ما کنتم تکتمون** آنچیزی را که هستید که
پوشیده آنرا از قتل ناحق **فقلنا اضربوه** پس گفتیم ما که بزنید شما آن کشته را **ببعضها** به پاره آن گاو که
بیخ دم آن بود یا زبان یا گوشت و چون بروی زدند بدو زنده شد و خون از گردن او میریخت و نام کشنده که آن خود را
بپوشید و آن دو برادر بودند که بواسطه مال او را بحیله پی برده بقتل رسانیده بودند و یا برغبت منقول بوده بهر تقدیر چون
نام کشنده خود را بگفت فی الحال بیفتاد و بمرد **کذلک** همچنانکه این مرده را زنده گردانید **یحیی الله
الموتی** زنده گرداند خدای مردگان را در روز قیامت **و یریکم** و مینماید شما را ای منکران بعث **آیاته**
دلیلهای قدرت خود را در زنده گردانیدن مردگان **لعلکم** تا باشد که شما یعنی باراده آنکه شما **تعقلون** فکر کنید
و دریابید این را که کسی قدرت دارد بر زنده کردن نفسی را هم بر زنده کردن همه نفس قادر خواهد بود و در ذکر این

قصه دلالتست بر صدق نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم آنکه ناخوانده بود بنی اسرائیل را ازین قصه خبر داد و ایشان میدا
نستند که دانستن این قصه ممکن نیست مگر کسی را که کتابهای پیشینیان خوانده باشد پس معلوم جهودان شد که این
بطریق وحی باو رسیده و ایشان قدم بجهت عناد تصدیق باو نکردند پس حق تعالی در عقب آن بیان طغیان ایشان میفرماید
باین وجه که **ثم قست** پس آنگاه سخت گشت **قلوبکم** دلهای شما **من بعد ذلک** از پس زنده شدن
آن کشته و یا بعد از دیدن شما جمیع معجزات را که مذکور شد **فهی کالحجارة** پس آن دلها که شما راست مانند سنگست
در سختی و درشتی **او اشد قسوة** یا سخت تر است از سنگ که از روی غلظت یعنی در سختی و غلظت مثل سنگست باز اید
باین مراد آنست که هر که حال دلهای شما دانسته یا آنرا تشبیه میکند بسنگ یا با آنچه سختی آن زیاده از سنگ باشد پس
در بیان غلظت قلوب ایشان میفرماید که **و ان من الحجارة** و بدرستی که بعضی از سنگها **لما** آنست آنچیز بست بعضی از
سنگیست که **یتفجر منه الانهار** روان میشود از آن جویهای بزرگ **و ان منها** و بدرستی که بعضی دیگر از آن سنگها
**لما یشقق** از سنگیست که میشکافد **فیخرج منه الماء** پس بیرون می آید از آن آب خورد **و ان منها** و بتحقیق که
بعضی دیگر از آن **لما یهبط** سنگیست که فرود آید از بلندی و میفتد بر زمین **من خشیة الله** از ترس خدای یعنی چون سنگها
متاثر میشوند بروجه امتثال حکم الهی شکافته میگردند و آب از آن روان میشود و بعضی از آن از بالا به پایین می افتند
و دل شما اصلا متاثر نمیگردد از امر خدای و گردن نمی نهید پس سختتر باشد از سنگ خاره **و ما الله بغافل** و نیست خدای
بیخبر **عما تعملون** از آنچه میکنید بلکه داناست بجمله آن و شما را بجهت آن بعذاب الیم گرفتار خواهد کرد بعد از آن بجهت
قطع طمع کرده از ایمان این قوم جهودان خطاب با اهل ایمان میکند و میگوید بروجه انکار که **افتطمعون** آیا طمع میدا
رید **ان یؤمنوا لکم** آنکه تصدیق کنند جهودان مر شما را در آنچه میگوئید بیان از جهة ایشان بدین اسلام **و قد کان**
و حال آنکه بودند **فریق منهم** گروهی از ایشان یعنی از آنان هفتاد کس که بواسطه بشری **یسمعون کلام الله**
بشنیدند سخن خدا را بر کوه طور **ثم یحرفونه** پس میگردانیدند آن سخن را **من بعد ما عقلوه** پس از آنکه دانسته
بودند و در یافته بودند حقیقت آنرا بدون شک و شبهه و چون میان قوم آمدند نگفتند آن سخن حق را در باب امر و نهی شنیده
ولیکن در آخر گفت که اینها را که بشما فرموده اگر میتوانید بکنید و اگر نخواهید مکنید و از آن باک مدارید **و هم یعلمون**
و حال آنکه ایشان میدانستند که افترا میکنند از ابو جعفر علیه السلام روایتست که مراد جهودان زمان حضرت رسالتست
اند و که کلام خدا که در توریة بود میشنیدند و آنرا تحریف میکردند مانند نعت آن حضرت و آیة رجم و بایه فی آن [illegible]

نصف

خود تغییر آن میکرد عذر آورده اند که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که جهودان بعد از این در مدینه نیایند چرا از آمدن ایشان
فتنه ظاهر میشود پس بعضی از منافقان جهود اول روز در مدینه می آمدند که ما مسلمانیم مانند شما و در آخر روز باز گشته پیش یاران خود
می پیوستند حق تعالی از این خبر میدهد که وَإِذَا لَقُوا ~~الَّذِينَ آمَنُوا~~ و چون ملاقات کنند یهودان آنان را که ایمان آورده

الَّذِينَ آمَنُوا

اند یعنی اصحاب محمد صلعم قَالُوا آمَنَّا گویند گرویده ایم مانند شما و تصدیق کرده ایم با آنکه محمد آن رسولیست که در تو
ریت بشارت بود واقع شده وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ و چون خلوة کنند برخی از ایشان إِلَىٰ بَعْضٍ با برخی که کافرند
قَالُوا گویند آن کافران این منافقان را از روی سرزنش که أَتُحَدِّثُونَهُمْ آیا خبر میدهید اصحاب محمد را
بِمَا فَتَحَ اللَّهُ بآنچه گشاده است خدای ابواب دانش را عَلَيْكُمْ بر شما در کتاب پیشین لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ تا حجت گیرند
بر شما بآن عِنْدَ رَبِّكُمْ نزد پروردگار شما یعنی روز قیامت و گویند بشما که حق را شنیده و متابعت نکردید أَفَلَا
تَعْقِلُونَ آیا چرا در نمی یابید که اسرار با خصم در میان نباید نهاد و قولی آنست که بعضی از یهود مدینه در اول بعثت رسول صلعم
اصحاب را از نعت و صفت آنحضرت که در توریة مذکور بود خبر دادند رؤسای ایشان چون کعب و حیی از آن آگاهی یافتند

از صفات محمد

ایشان را گفتند که شما اصحاب را از صفات محمد خبر میدهید تا ایشان را بر شما حجتی باشد در قیامت حق تعالی در جواب ایشان گفت
که أَوَلَا يَعْلَمُونَ آیا نمیدانند جهودان أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ آنکه حق تعالی میداند مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان میدارند از
کفر وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میکنند از ایمان وَمِنْهُمْ و از جمله جهودان جماعتی اند أُمِّيُّونَ نانویسنده
و ناخواننده اند لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ نمیدانند توریة که چه چیز است مراد عوام الناس ایشان اند
که علم بکتابت و قراءة ندارند تا مطلع شوند باحکام توریة إِلَّا أَمَانِيَّ لیکن میدانند آرزوهای خود را یعنی اعتقاد
ایشان آنست که آنچه در توریة است موافق آرزوهای ایشان است و آنچه آنست که اعتقاد دارند بعضی وعده های دروغ که از
علمای خود میشنیدند که بهشت خاصه ایشان خواهد بود و آبا و اجداد ایشان را شفاعت خواهند کرد وَإِنْ هُمْ و نیستند ایشان
إِلَّا يَظُنُّونَ مگر آنکه گمان میبرند بدون علم و یقین یعنی آنچه میگویند تخمین و گمانست و هیچ علم بآن ندارند بعد از آن در تهدید محرفان
که تحریف کنند کلمات آیات توریة میفرماید که فَوَيْلٌ پس عذاب دوزخ و یا حسرت و ملامت یا چاهی که در جهنم است قعر آن
چهل ساله راه لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ مر آنان راست که مینویسند نوشته تحریف داده بِأَيْدِيهِمْ بدستهای
خود یعنی خود مباشر کتابت آن میشوند و بدیگری نمیفرمایند ثُمَّ يَقُولُونَ پس میگویند هَٰذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
این نوشته از نزدیک خداست لِيَشْتَرُوا بِهِ تا بخرند یعنی بدل کنند بدان کلام تحریف داده ثَمَنًا قَلِيلًا

بهای اندک

بهای اندک را که متاع فانی و نجاست دنیا است یعنی علمای یهود بواسطه رشوت گرفتن تغییر صفات حضرت رسالت میکردند
چه صفت آن حضرت در توریة برین وجه بود که مردی باشد نیکو روی جعد موی گندم گون سیاه چشم میانه بالا
ایشان تغییر آن داده بجای آن نوشتند که پیغمبر آخر الزمان شخصی باشد دراز قد ازرق چشم سفید پوست فرو هشته موی
یک چشم و این صفت دجالست و با عوام خود گفتند که این صفات آن پیغمبر موعود است فَوَيْلٌ لَهُمْ پس وای مر
ایشان را مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ از آنچه نوشت دستهای ایشان یعنی تحریف کردند وَوَيْلٌ لَهُمْ و دیگر باره
وای بر ایشان مِمَّا يَكْسِبُونَ از آنچیزی که کسب میکنند از رشوة گرفتن و بعد از تهدید ایشان تکذیب قول ایشان
میکند بقوله وَقَالُوا و گفتند یهودان بزعم باطل خود که لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ هرگز مس نکند ما را آتش دوزخ و
بما نرسد إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً مگر بقدر روزهای شمرده شده که آن هفت روز است و یا بقدر چهل روز
عدد روزهای که در آن گوساله پرستیدند قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان بر سبیل انکار که أَتَّخَذْتُمْ آیا
فرا گرفته اید عِنْدَ اللَّهِ از نزد خدای عَهْدًا پیمانی که شما را از آنچه میگوئید عذاب نخواهد کرد و اگر فرضا چنین است
که شما میگوئید فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ پس هرگز خلاف نکند خدای عهد خود را أَمْ تَقُولُونَ یا میگوئید
یعنی افترا میکنید عَلَى اللَّهِ بر خدای تعالی مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید بَلَىٰ نه چنانست که ایشان میگویند
که مس آتش ایشان در زمانی اندک باشد بلکه مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً هر که کسب کند خصلت بد یا گناه کبیره
وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ و فرا گیرد او را گناه او یعنی گناه او شامل همه احوال او شود فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه
أَصْحَابُ النَّارِ اهل دوزخ اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آن آتش جاوید مانند کافر شد بعد از آن
در شان اهل ایمان میفرماید وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند
کردارهای نیکو و پسندیده أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ آن گروه اهل بهشت اند هُمْ ایشان نه غیر ایشان
فِيهَا خَالِدُونَ در بهشت جاوید باشند کاتند باز ترتیب کلام را بذکر بنی اسرائیل کشیده میفرماید
وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید چون فرا گرفتیم یعنی در توریة مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ عهد و پیمان فرزندان یعقوب
که یهود اند و گفتیم ایشان را لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ مپرستید مگر خدا را که سزای پرستش اوست نه غیر او
وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا و نیکوئی کنید به پدر و مادر نیکوئی کردنی از شفقت و مرحمت و انفاق و دعای خیر وَذِي
الْقُرْبَىٰ و نیکوئی نمائید بخویشان وَالْيَتَامَىٰ و بیتیمان یعنی فرزندان بی پدر وَالْمَسَاكِينِ و درویشان

وقولوا للناس حسنا و بگوئید مر همه مردمان را گفتار نیکو یعنی بخلق با خلق نیکو سلوک کنید و ایشان را براه
رشد و صواب دلالت کنید واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را بر طریقی که در شرع مقرر شده وآتوا
الزکوة و بدهید زکوة را بر وجه مامور ثم تولیتم پس پشت بگردانید یعنی بعد ازین پیمان روی گردانیدید ازین
عهد الا قلیلا منکم مگر اندکی از شما مراد کسانی بودند که بر طریقی که بآن مامور بودند قبل از نسخ یهودی التزام
مینمودند و کسانی که اسلام آوردند از ایشان وانتم معرضون و حال آنکه شما اعراض کنندگانید از
حکم توریة که در متابعت محمد صلعم صادر شده یعنی عادة شما همیشه اعراض است از وفا بمیثاق و اطاعت واذ
اخذنا و نیز یاد کنید وقتی که فرا گرفتیم میثاقکم پیمان را از اجداد شما و با ایشان این عهد بستیم که لا تسفکون
دماءکم نریزید خونهای خود یعنی خویشان و همدینان خود را ولا تخرجون انفسکم و بیرون نکنید نفسهای
خود را بظلم و ستم یعنی کسان خود را من دیارکم از خانه و مال خویش ثم اقررتم پس اقرار کردید و قبول
نمودید این عهد را وانتم تشهدون و حال آنکه شما گواهی میدهید برین معنی ثم انتم هؤلاء پس شما آن
گروهید که پیمان مذکور را شکسته اید بانی وجه که تقتلون انفسکم میکشید کسان خود را وتخرجون
فریقا منکم و بیرون میکنید گروهی از خود من دیارهم از سراها و منزلهای ایشان تظاهرون علیهم در
حالتی که هم پشت میشوید بران قوم و یاری یکدیگر میدهید در بیرون کردن ایشان بالاثم ببزه کاری
والعدوان و افزون طلبی مرویست که در مدینه دو قبیله بودند از یهود یکی قریظه و دیگری نضیر که با یکدیگر
مخالفت کردندی و قبل از هجرت دو قبیله مشرک نیز بودند یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند
و بنی نضیر با خزرج اتفاق کردند و هر فرقه از یهود بمعاونت معاهد خود با آن دیگر قتال کردندی و بعد از غلبه در
خرابی منازل ایشان کوشیدندی تا آنکه قوم مغلوب مضطر شده جلای وطن کردندی و چون کسی اسیر شدی باتفاق
او را باز خریدندی چنانچه میفرماید که وان یاتوکم اساری و اگر آیند بشما اسیران بنی اسرائیل که در دست دشمن
افتاده اند تفادوهم باز میخرید با اسیری دیگر که از دشمن گرفته اید یعنی اسیر خود را میگیرید و بعوض آن
اسیری را که از دشمن گرفته اید باز بایشان رد میکنید وهو محرم علیکم و این متعلق است بما قبل
یعنی قوم خود را از دیار خودشان بیرون کردید و حال آنکه ایشان و امثال ایشان که حرام کرده شده است بر شما
بحکم عهد و میثاق اخراجهم بیرون کردن ایشان افتؤمنون آیا میگروید ببعض الکتاب

بپاره از احکام کتاب توریة که فدیۀ اسیرانست وتکفرون ببعض و کافر میشوید و تصدیق نمیکنید بعضی دیگر که آن کشتن و بیرون
کردن از دیار خود است فما جزاء من یفعل پس نیست مکافات آنکسی که بکند ذلک این چنین عهد شکنی و نافرمانی منکم
از شما که یهودید الا خزی مگر خواری و رسوائی فی الحیوة الدنیا در زندگانی این سرای که آن قتل بنی قریظه است و غارة
ایشان و بیرون کردن بنی نضیر از دیار خودشان و وضع جزیه بر ایشان ویوم القیمة و در روز رستخیز یردون
باز گردانیده شوند از محشر الی اشد العذاب بسوی سخت ترین عذابی که آتش دوزخ است وما الله بغافل و خدا
غافل نیست عما تعملون از آنچه میکنید یهودان از شکستن عهد و غیر آن از سایر معاصی اولئک آن شکنندگان
عهد الذین آنانند که از بیخردی اشتروا الحیوة الدنیا خریدند و بدل کردند زندگانی محقر دنیا را بالاخرة بنعیم جاودانی
سرای دیگر فلا یخفف پس سبک کرده نشود عنهم از ایشان العذاب مطلق عذاب نه در دنیا بکم کردن جزیه و نه
در آخرت بنقص عذاب ولا هم ینصرون و نه ایشان که یاری داده شوند در دنیا بدفع آفات و بلیات از ایشان
و نه در عقبا برفع عقوبات و بعد از فراغ ذکر نقض کتاب توریة و ارسال پیغمبران میفرماید بر ایشان و کفران ایشان نیز
بدر مقابل آن و میگوید که ولقد آتینا موسی و بدرستی که اعطا کردیم موسی را الکتاب توریة که دروبیان احکام شریعت
ایشان بود وقفینا و از پی در آوردیم من بعده از پس موسی بالرسل بفرستادگان چون یوشع و اشموئیل و شمعون و
داود و سلیمان و شعیا و ارمیا و عزیر و حزقیل و الیاس و یونس و زکریا و یحیی علیهم السلام وآتینا عیسی
ابن مریم و دادیم عیسی را که پسر مریم بود علیها السلام البینات نشانهای روشن و معجزات هویدا که محقق
نبوة او بود چون زنده کردن آن مردگان و شفا دادن کوران در زاد و مبروص و سایر بیماران و خبر دادن از غیب
و انجیل که مبین حلال و حرام و حق و باطل است وایدناه و باقوة گردانیدیم او را بروح القدس بروح پاکیزه
مراد جبرئیل است که همه وقت همنشین عیسی بود و یا روح عیسی که بصفت طهارت و پاکیزگی آراسته بود
و یا اسم اعظم که ببرکت آن مرده زنده کردی و یا انجیل که تازگی دل و زندگی جان از آن یافتندی افکلما آیا هر
گاه که از نزد ما جاءکم رسول آمد بشما فرستاده بما لا تهوی با آنچه دوست نمیدارد آن را انفسکم نفسهای
شما و موافق مدعاهای نفس و هوای شما نیست استکبرتم سرکشی کردید بآن یعنی گردن ننهادید باوامر
و فرمان آن نبردید ففریقا کذبتم پس گروهی را از ایشان بدروغ داشتید چون محمد و عیسی علیهما السلام
وفریقا تقتلون و گروهی را می کشتید چون زکریا و یحیی علیهما السلام وقالوا و گفتند یهودان که قلوبنا غلف

یاد داد احکام کتاب توریة که فدیه اسیر است و تکفرون ببعض و کافر می شوید ببعضی دیگر که آن کشتن و بیرون
کردن از دیار خود فما جزاء من یفعل پس نیست مکافات آنکسی که بکند ذلک آنچه مذکور شد منکم از
شما الا خزی مگر خواری و رسوائی فی الحیوة الدنیا در زندگانی این سرای که آن قتل بنی قریظه است و غارت
ایشان و بیرون کردن بنی نضیر از دیار خود و سختی و وضع جزیه بر ایشان و یوم القیمة و در روز قیامت یردون
باز گردانیده شوند الی اشد العذاب بسوی سخت ترین عذابها که آتش دوزخ است و ما الله بغافل و خدای تعالی
غافل نیست و دلهای ما در غلاف است یعنی خدای تعالی آنرا در زیر پرده آفریده و بجهت این مانع مرحم بر ما نخوانی و بیانی
درمی یابیم و فهم نمیکنیم حق تعالی رد قول ایشان کرد و میفرماید بل نه چنان است که ایشان میگویند بلکه دلهای ایشان
آفریده شده است بر فطرهٔ اسلام و او سبحانه و تعالی آنرا تمکین و قدرت داده بر قبول حق ولیکن لعنهم الله راند
خدای تعالی ایشان را از لطف و توفیق خود و خذلان ایشان کرده و بخود ایشان واگذاشته بکفرهم بسبب انکار کردن
ایشان از روی عناد و لجاج و انکار با وجود علم ایشان بوجود معجزات ظاهره خاتم پیغمبران است که هر یکی دلالت
میکند بر صدق نبوت او و اینچه دلیل است بر آنکه کفر فعل بنده است زیرا که اگر فعل خدای بود سزاوار لعن نمی شدند فقلیلا
ما یؤمنون پس ایمان اندک و ناقص آوردهٔ که ایمان می آرند و آن ایمان ایشان است ببعضی از کتاب و از بیشتر
آن اعراض میکنند و منکر میشوند و یا ایمان می آرند در حالی که اندک اند یعنی اندک از ایشان ایمان می آرند چون ابن
سلام و اصحاب او و لما جاءهم و آن هنگام که آمد بدیشان کتاب من عند الله نوشته از نزد خدای تعالی یعنی قرآن
مصدق تصدیق کننده است یعنی موافق است لما معهم مر آنچیزی را که با ایشان است یعنی توریة در توحید و نعت
و وقوع بعثت و نبوت و غیر آن از اصول اسلام ایشان بآن نگرویدند و تصدیق بآن نکردند و کانوا من قبل و حال
آنکه بودند پیش از فرود آمدن این کتاب که در وقت درماندگی یستفتحون طلب فتح و نصرت میکردند به پیغمبری که این کتاب
برای کتاب بر وی فرود آید و سبب آن بود که هرگاه کفار عرب قصد یهود میکردند و کار بر ایشان تنگ می شد دست بر
داشته میگفتند که بار خدایا از تو نصرت میخواهیم بحق محمد رسول آخر الزمان که در توریة وصف او مذکور است و آنکه
نگرویده اند از مشرکان عرب و گویند یهود قبل از بعثت حضرت رسالت پناه بر مشرکان میگفتند و ظاهر میساختند
که نزدیک شده که پیغمبری مبعوث شود و بیان کند که ما بر حقیم و شما بر باطل و تصدیق نماید بکتاب ما و بیشتر فلما جاءهم
پس آن وقت که آمد بدیشان ما عرفوا آنچیزی را که شناخته بودند در توریة از حق که آن محمد است و قرآن کفروا به

کافر شدند بآن چه گمان ایشان آن بود که پیغمبر آخر الزمان از نسل ایشان باشد چون از اسمعیل بود حسد و عناد ورزیده
بود کافر شدند و یا بسبب فوت ریاست از ایشان باو کفر ورزیدند فلعنة الله پس لعنت خدای و دوری از رحمت او علی
الکافرین بر ناگرویدگانست که بعلم خود کار نکردند و عناد و جحود ورزیدند پس در بیان مذهب ایشان باختیار کردن دنیا
بر دین میفرماید بئسما اشتروا به انفسهم بد است آنچیزی که فروختند و بدل کردند بآن حظ نفسهای خود را ان
یکفروا بما انزل الله آنکه کافر میشوند بآنچه فرو فرستاد خدای تعالی از حق که قرآنست یعنی کفر را بر هلاک نفس خود اختیار
میکنند بغیا از جهة طلب کردن آنچیزی که شایسته آن نیستند و آن حسد است یعنی کافر شدند بآن بجهت بردن
بآنچه فرستاده شده ان ینزل الله بدانکه فرو میفرستد خدای من فضله از فضل و بخشش خود که آن کتابست
و منطق وحی علی من یشاء من عباده بر آنکسی که خواهد از بندگان خود که سزاوار آن باشد که او را برای پیغمبری برگزیند
یعنی محمد صلی الله علیه و آله فباءو بغضب پس باز گشتند بخشمی از خدای علی غضب بر بالای خشمی دیگر یکی بجهت کفر
و دیگری بجهت حسد بر نبی موجود است که محمد است یا اول بجهت انکار عیسی و انجیل و دوم بجهت انکار محمد و قرآن و میتواند
بود که تکرار بجهت تأکید باشد و للکافرین و مر کافران راست عذاب مهین عذابی خوار کننده و رسوا سازنده و
اذا قیل لهم و چون گفته شود مر یهود را که آمنوا بما انزل الله ایمان آورید بآنچه فرو فرستاده است خدای تعالی
از انجیل و قرآن و سایر کتب آسمانی قالوا نؤمن گویند میگرویم بما انزل علینا بآنچه فرستاده شده است و یکفرون
بما وراءه در حالتی که کافر میشوند بآن چیزی که غیر کتاب ایشان است انجیل و قرآن وهو الحق و
آنچیز یعنی قرآن درست و راست است و از نزد حق تعالی نازل شده مصدقا در حالتی که تصدیق کننده است و موافق
لما معهم مر آن کتاب را که با ایشان است یعنی توریة بعد از آن بر قول ایشان اعتراض میفرماید بقوله قل بگو ای
محمد در جواب ایشان که میگویند بتوریة ایمان داریم فلم تقتلون پس چرا میکشتید انبیاء الله پیغمبران خدا را
من قبل پیش از این ان کنتم مؤمنین اگر بودید گرویدگان بتوریة نسبت قتل بیهودان زمان پیغمبر ما صلعم بجهت
آنست که آن فعل پدران ایشان بود و ایشان بآن راضی بودند و در صدد قتل آنحضرت نیز و لقد جاءکم موسی
و بدرستی که آمد بشما موسی بالبینات بمعجزهای روشن مراد معجزه اوست که در آیه و لقد آتینا موسی تسع آیات
بینات مذکور است ثم اتخذتم العجل پس فرا گرفتید گوساله را بخدائی من بعده از پس رفتن موسی بطور
و انتم ظالمون و شما بیدادگران و ستمکاران بودید در نفس خود بسبب گوساله پرستیدن و یا با در نهادن

معجزات او وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ و یاد کنید که چون فرا گرفتیم عهد و پیمان شما را وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ و برداشتیم
برزبر شما کوهی را که منسوب بود بطور بن اسمعیل از کوههای فلسطین که آن شهریست از شهرهای شام و
گفتیم بشما که خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ فرا گیرید آنچه بشما داده ایم بِقُوَّةٍ بعزمی درست و جدی تمام وَاسْمَعُوا و بشنوید یعنی
فرمان برید احکام آن را قَالُوا سَمِعْنَا گفتند شنیدیم گفتار ترا بگوش وَعَصَيْنَا و نافرمانی کردیم بدل امر ترا
وَأُشْرِبُوا و خورانیده شد یعنی سامری در او وردی فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ در دلهای ایشان دوستی گوساله
را بروجهی که آن دوستی در دلهای ایشان در آمده راسخ شد و همه اجزا فرا گرفت بِكُفْرِهِمْ بسبب [illegible]
وجحود و انکار و عناد ایشان چه ایشان خدا را جسم میدانستند و جسمی زیباتر از آن گوساله زرین ندیده بودند
پس دوستی آن در دل ایشان رسوخ یافت قُلْ بگو ای محمد بایشان که بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بد چیزیست که میفرماید
شما را بِهِ بآن چیز إِيمَانُكُمْ ایمان شما بتوریة که آن کفر است بمحمد و قرآن إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید که میگوئید که بتوریة
این اثبات عدم ایمان ایشانست بتوریة یعنی اگر گرونده بودید بتوریه شما را این قبایح امر نمیکرد و چون این
افعال قبیح از شما صادر شد پس البته بتوریة ایمان ندارید و ایشان با وجود این قبایح دعوی میکردند که بهشت
جز ما را نخواهد بود حق تعالی فرمود که قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان دعوی که إِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ
اگر هست بزعم شما که مر شما راست آن سرای دیگر که بهشت است عِنْدَ اللَّهِ نزد خدا خَالِصَةً در حالتی که آن
خالص است مر شما را یعنی خاصه شماست مِنْ دُونِ النَّاسِ بغیر از دیگر مردمان فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس آرزو کنید مرگ را
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در آنکه بهشت خاصه شماست زیرا که هر که یقین کند که از اهل بهشت
است البته مشتاق او خواهد بود و در آرزوی اینکه هر چند زودتر از این دار محنت خلاص شده با نجا رود که موضع
استراحت و انواع لذت است وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا و آرزو نکنند جهودان مرگ را هرگز بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بسبب آنچه
پیش فرستاده است دستهای ایشان از موجبات دوزخ چون قتل انبیا و تحریف نعت حضرت رسالت و انکار آن
حضرت با وجود علم ایشان بحقیت او وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ و خدا دانا است بستمکاران و دروغ گویان این تنبیه است
بر آنکه جهود ستمکارند و دروغگوی در آنچه دعوی میکنند وَلَتَجِدَنَّهُمْ و هر آینه می یابی تو جهودان را أَحْرَصَ النَّاسِ حریص
ترین مردمان عَلَى حَيَاةٍ بر زندگانی دنیا وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و از آنکسانی که شرک آورده اند و ذکر مشر
کان با آنکه داخل بودند بجهة آنست که حرص ایشان بسیار است چه غیر از این حیوة حیوانی دیگری نمی شناسند و با وجود

این که وحی بسیار دارند بر زندگانی دنیا حرص اهل کتاب از ایشان بیشتر است بر وجهی که يَوَدُّ أَحَدُهُمْ دوست
میدارد هر یکی از ایشان لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ که کاش عمر داده شود هزار سال وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ و نیست آنکس که
دور کرداننده و رهاننده او بشیء مِنَ الْعَذَابِ از عذاب بد دوزخ أَنْ يُعَمَّرَ آنکه عمر داده شود یعنی عمر ایشان هر چند که
دراز باشد دفع عذاب از ایشان نکند بلکه موجب زیادتی عذاب است بجهة بسیاری معاصی در آن وَاللَّهُ بَصِيرٌ
بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه میکنند جهودان و غیر ایشان و همه را بسزا و جزا خواهد رسانید مرویست که بعضی از جهود گفتند که صاحب
محمد جبرئیل است و او وحی بلد فرود می آورد و بپیغمبران ما را از جبرئیل زحمت بسیار رسیده و اکثر بلاها را بر ایشان
فرود آورده و هلاک کرده و شهرهای ایشان را خراب نموده اگر بجای او میکائیل بودی با محمد ایمان می آوردیم آیت
نازل شد که قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان که مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ هر که باشد دشمن مر جبرئیل را این نام عبرانی یا
سریانیست و معنی او عبدالله است و امین فرا این وحی آنست پس هر که دشمن او باشد بلا شک دشمن خدای باشد
فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ پس بدرستی که او فرود آورد قرآن را عَلَى قَلْبِكَ بر دل تو بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خدای تعالی مُصَدِّقًا در حالتی
که قرآن تصدیق کننده است لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آن چیزی را یعنی کتابهایی را که پیش از آن نازل شده و حال آنکه ایشانست چون
توریة و زبور و انجیل وَهُدًى و راه نماینده بحق وَبُشْرَى و مژده دهنده لِلْمُؤْمِنِينَ مر مؤمنانرا به رستگاری از درکات
دوزخ و رسیدن بدرجات بهشت پس شکی نیست که دشمن جبرئیل دشمن خدا و ملایکه و رسل الله است و از اینجاست که عقب این
میفرماید که مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ هر که باشد دشمن مر خدا را وَمَلَائِكَتِهِ و فرشتگان او را وَرُسُلِهِ و فرستادگان او
وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ و این دو را بتخصیص ذکر فرمود فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ دشمن است مر کافرانرا که دشمن
ملایکه و پیغمبران اند پس لاجرم جهود از اهل جهنم باشند آورده اند که ابن صوریا که اعلم علمای یهودان بود گفت که ای محمد
آنچه با آورده ای ما امید ایمان آوردن و آنچه بر تو نازل شده تابع تو نمیشویم در آن حق تعالی رد قول او کرده فرمود که وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا
إِلَيْكَ و هر آینه فرستادیم بسوی تو آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن یعنی قرآن را وَمَا يَكْفُرُ بِهَا و کافر نمی
شوند بآن إِلَّا الْفَاسِقُونَ مگر بیرون روندگان از فرمان که معاندان و سرکشان اهل کفر اند یعنی ابن صوریا
و متابعان او مرویست که مالک بن ضیف یهودی از آن گفت که حق تعالی بزبان موسی از ما عهد فرا گرفته است که چون پیغمبر
آخر الزمان ظاهر شود بوی بگروید و تصدیق او نمایند گفتند خدا را با ما هیچ عهدی نیست درین معنی در توریة حق تعالی آیت
فرستاد که أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا همزه بمعنی انکار است یعنی آیا هر گاه عهد کردند عهد کردنی نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ انداختند

نَبَذَهُ

وشکستند آنرا گروهی از ایشان بل اکثرهم لا یؤمنون بلکه بسیاری از ایشان نمیگروند بتوریت ولما
جاءهم وآن هنگام که آمد بنی اسرائیل رسول من عند الله فرستاده از نزد خدای تعالی چون عیسی و محمد علیهما السلام مصدق
لما معهم که تصدیق کننده است مر الخ را که با ایشانست یعنی توریت نبذ فریق بینداختند گروهی من الذین
اوتوا الکتاب ازانانکه داده شده اند کتاب توریت یعنی علماء ایشان بینداختند کتاب الله کتاب خدا را که توریت
است وراء ظهورهم در پس پشتهای خود زیرا که انکار و نبوت آن رسولی که تصدیق توریت است موجب انکار
ویدفاع ایشانست بتوریت در آنچه آن رسول تصدیق بآن کرده و شکستن عهدی که در وست از وجوب ایمان
برسولانی که معجزات ظاهره نموده باشند کانهم گوییا آن عهد شکنان که علمای یهود اند لا یعلمون نمیدانند
که آن کلام خدایست و محمد صلعم رسول ویست یعنی ایشان بیقین میدانند حقیقت آنرا لیکن بجهت عناد و تمرد
تجاهل میکنند و چنان فهمی نمایند که نمیدانند آورده اند که دیوان در عهد سلیمان شعبده ها را با کهانت ضم کرده نوشته
بودند و آن را در میان عوام الناس شایع ساخته و سلیمان برو مطلع شده بیرون نامه آن نوشته ها را آورده
پس آنرا در صندوقی نهاده و قفل بران زده در زیر تخت خود پنهان کرده و بعد از انکه وفات کرد دیوان آنرا از زیر
تخت وی بیرون آورده چنان بمردمان نمودند که سلیمان با آن سحرها و شعبدها پادشاهی میکرد و بجهت آن یهودان
سلیمانرا بسحر نسبت میدادند حق تعالی تکذیب ایشان کرده فرمود که واتبعوا و پیروی کردند جهودان
ما تتلوا الشیاطین الخ را که میخواندند دیوان علی ملک سلیمان بر عهد پادشاهی سلیمان و گویند علی
بمعنی فی است یعنی در زمان پادشاهی سلیمان وما کفر سلیمان و هرگز کافر نشد سلیمان یعنی جادو
نکرد و تسمیه سحر بکفر بجهت دلالتست برانکه سحر بر وجه استحلال کفر است و هرکه پیغمبر باشد البته ازین معصوم
خواهد بود ولکن الشیاطین ولیکن دیوان در زمان او کفروا کافر شدند بسبب ساحری یعلمون
الناس السحر در حالتی که می آموزانیدند مردمانرا آن جادو و می تاریشان را گمراه انداختند و
کافر ساختند وما انزل و دیگر یهود پیروی کردند الخ را که فرستاده شده بود از جادو علی الملکین
بر دو فرشته ببابل در شهر بابل که شهریست از شهرهای کوفه و گویند که آن دماوندست هاروت وماروت
نام آن دو فرشته است و سبب آن بود که در زمان ادریس پیغمبر سحر در میان مردمان فاش شده مردمان بآن
عمل میکردند و انواع فسق و فجور بجهت آن بظهور رسید و آنچنان مستمر بود تا آنکه بعد از زمان نوح علیه السلام

بجهل

خبر هاروت و ماروت

همه مردمان

همه مردمان بساحری مشغول شده ترک دین و اسلام کردند حق تعالی این دو فرشته را فرستاد در صورت
آدمی تا ایشان را از آن نهی کنند و از عقوبت جزای آن بترسانیدند و حقیقت سحر را بایشان تعلیم کردند
تا بطلان آنرا دانسته از آن اجتناب نمایند و این مثل آنست که شخصی را بر حقیقه زهر اطلاع مطلع سازند
تا از آن احتراز کند وما یعلمان و تعلیم نمیدادند این دو فرشته من احد هیچ یکی از مردمان حتی یقولا تا آنکه بطریق نصیحه
و موعظه میگفتند او را پیش از آموزانیدن که انما نحن فتنة جز این نیست که ما آزمایش خلق ایم از خدای تعالی تا ظاهر
شود که تعلیم گیرنده آن بآن عمل خواهد کرد یا آنکه علم ببطلان آن حاصل کرده از عمل کردن بآن احتراز خواهد کرد و بر ایمان
خودی ثابت قدم خواهد بود فلا تکفر پس کافر مشو باعتقاد کردن آنکه بعمل سحر کارها میشود و در روایة آمده که
سبب تعلیم سحر این دو فرشته مردمان آن بود که در آن زمان ساحران دعوی پیغمبری میکردند پس حق تعالی آن دو فرشته
را امر کرد تا تعلیم سحر کنند بجمعی از زیرکان اکثر روزگار تا بر کیفیت سحر و حقیقة آن مطلع شده معارض آن
متنبیان نبوت کردند و بر مردمان ظاهر گردانید که ساحران در این دعوی کاذب اند و الحق مردمان میتمایزند سحر و بین
معجزه بسبب این سحر را ازین دو فرشته فرا میگرفتند فیتعلمون منهما پس می آموختند از ایشان ما یفرقون به
الخ را یعنی سحری را که جدائی افکنند یعنی کمر توانند که تفریق کنند بسبب آن بین المرء و زوجه میان
مرد و زن او و امّا از عمل کردن بآن ایشان را منع میکردند وما هم و نیستند ساحران بضارین ضرر رسانندگان
بسبب سحر من احد هیچ کسی را الا باذن الله مگر بعلم خدای تعالی یعنی سحر نکنند و بآن ضرر نرسانند
مگر که علم خدای بآن تعلق گرفته مراد آنست که حق تعالی از علم سابق میداند و ایشانرا بسزا و جزا برسانند و گویند مراد باذن تخلیه
است یعنی بسحر ضرر نتوانند رسانید مگر بواگذاشتن خدای ایشانرا بآن کردار و منع نکردن او ایشانرا بجبر و قهر و اگر
خواهد منع ایشان میتواند کرد بجبر لیکن اکراه و اجبار منافی تکلیف است و این قول از صادق علیه السلام مرویست و
گفته اند که اذن بمعنی قضا و قدر است یعنی هرکه استحقاق ضرر داشته باشد آن سحر بوی رسد و اگر نه نرسد و
یتعلمون و می آموختند ما یضرهم الخ را که زیان رساند بایشان را اگر بآن عمل کنند ولا ینفعهم و سود ندهد
ایشان را زیرا که مجرد علم فایده بآن مترتب نمی شود ولقد علموا و هر آینه بیک دانسته اند یهود لمن اشتریه هر که
بخرد سحر را یعنی بدل کند کتاب حق بآن و چیزی بیاموزد آنرا و بآن عمل کند ماله فی الآخرة نیست مر او را در آن سرای
من خلاق هیچ بهره نیکوئی و گویند که مراد بخلاق خلاص است یعنی او را در آخرت خلاصی نباشد از عذاب ولبئس ما

بغیرة

ما شروا به وهر آینه بد چیزیست که فروختند یعنی بدل کردند به انفسهم بآنچه نصیب خود را از حظ نفس خود را بدان
بوده فخند لو كانوا يعلمون اگر هستند که فکر کنند دران و با علم باشند بقبح آن و دانند حقیقة آنچه تابع
آنست از انواع عذاب یعنی چون ایشان عمل نکردند بآنچه دانستند پس گویا که علم بآن نداشتند ولو
انهم آمنوا واگر اینها جهودان گرویدندی بمحمد ص و قرآن واتقوا و پرهیز کردندی از سحر و کیش یهودی و سایر معاصی
لمثوبة هر آینه پاداشی آن که بهشت است من عند الله از نزد خدا تعالی خیر بهتر است از رشوة بر پوشیدن نعت
محمد ص لو كانوا يعلمون اگر بودندی که بدانستندی که ثواب خدای بهتر است و مراد بجهل ایشان بآن ترک تفکر
پرست دران و یا بجهة ترک عمل یعنی چونکه عمل بآن نمیکنند پس گویا که علم بآن ندارند و چون حق تعالی یهود را
از سحر نهی کرد در عقب آن نهی مؤمنان میکند از گفتار راعنا و میگوید که يا ايها الذين آمنوا ای کسانیکه ایمان
آورده اید لا تقولوا راعنا مگوئید لفظ راعنا را در وقت سخن کردن با محمد ص که یهود گفتار [illegible]
بآنحضرت این کلمه میگویند و قصد دشنام فاحش میکنند و مؤمنان این کلمه را باین معنی میگفتند که مراعاة کن ما را و ملاحظه
احوال ما کن و تأنی فرما در آنچه بر ما میخوانی از آیات قرآنی تا از آن نیک فهمیم و یهود استماع این لفظ کرده آن
حضرت را بآن خطاب میکردند و مراد ایشان بآن نسبت برعونة و احمقی بود باو پس حق تعالی مؤمنان را ازین کلمه
کرده امر نمود ایشان را بکلمه که معانی فایده و قابلیت آن نداشته باشد که یهود بآن قصد دشنام کنند و فرمود که وقولوا
انظرنا و بگوئید بجای آن کلمه انظرنا را که معنی آن اینست که بنگر بسوی ما و ملاحظه حال ما کن و یا مهلت ده ما را تا
نیک سخن تو را در یابیم و آنکه بسخن دیگر امر فرمانی واسمعوا و نیکو بشنوید ای مؤمنان سخن خدا را تا احتیاج [illegible]
نشته باشید بطلب مراعاة و یا از سمع قبول بشنوید نه مثل شنیدن یهود که گفتند سمعنا وعصينا چنانکه [illegible]
وللكافرين و مر کافران را است یعنی یهود را که از روی منقصت و دشنام این کلمه میگویند عذاب اليم عذابی دردناک
که دردش بآخر رسد آورده اند که جمعی از یهود اظهار دوستی میکردند با مؤمنان و گمان مؤمنان چنان بوده که ایشان خیرخواه
ایشان اند حق تعالی تکذیب قول ایشان کرده فرمود که ما يود الذين كفروا دوست ندارند آنانکه حق تعالی را و رسول او را
و بآن نگرویدند من اهل الكتاب از اهل [illegible] ولا المشركين و نه از مشرکان [illegible] ان ينزل
عليكم آنکه فرستاده شود بر شما من خير هیچ نیکوئی از دینی و دنیوی من ربكم از نزد پروردگار شما هر دیست
که یهود کاره بودند از آنکه نبوة باولاد اسمعیل انتقال یابد و مشرکان را باعث آن بود که نبوة بولید مغیره و نعیم ثقفی [illegible]

حق تعالی فرمود

ثلث

حق تعالی فرمود والله يختص برحمته و خدای خاص میکرداند برحمت خود یعنی نبوة و وحی که محض رحمت اوست من يشاء
هر که را خواهد و مصلحت بیند والله ذو الفضل العظيم و خدای خداوند فضل بزرگوارست بر هر که او را نبوة کرا
مت فرموده آورده اند که جهودان با مشرکان طعنه میزدند که محمد ص اصحاب خود را امری [illegible] استوار نیست چه حکمی میکند و بعد
از آن پشیمان میشود و حکمی دیگر بخلاف آن میکند حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که این کار نقض بجا دارد [illegible]
و همچنانکه نبوة تابع مصلحتست احکام نیز تابع مصلحتست پس همچنانکه در وقتی مصلحت ماران بود که موسی پیغمبر ایشان
باشد و توریة کتاب ایشان و وقتی دیگر مقتضی آنکه عیسی و انجیل باشند و الکنون مصلحة آنست که پیغمبر محمد ص باشد
و کتاب قرآن احکام شریعة نیز چنین است چه بعضی اوقات تقاضای حکمی میکند و زمان دیگر مقتضی خلاف آنست
پس بجهة مصلحت خلقان در تکلیف عبادات که ایشان علم بآن ندارند آیتی باقی و حکمی بحکمی منسوخ میساختیم
و آن احکام ما ننسخ هر چه منسوخ میکنیم من آية از آیتی قرآنی بروفق مصلحت خلقان و مقتضای زمان او ننسها یا
فراموش میکردانیم از آیات از دلهای [illegible] نأت بخير منها می آریم بهتر از آن آیت منسوخ در نفع بندگان چنانکه جهاد
یک غازی را با ده تن منسوخ کردیم بدو تن و باعث بسیاری ثواب که در ناسخ باشد و در منسوخ نه او مثلها یا
آریم مانند آنکه نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبة با وجود رعایت مصلحت [illegible] قبله از بیت المقدس بکعبه و روایت
که مردی در مجلس اشرف حضرت رسالت ص بر پای خواست و گفت یا رسول الله چند آیت قرآن حفظ کرده ام و در
نماز تهجد بخواندم دی شب بر خواستم فراموش کرده بودم و هر چند خواستم که یاد من آید میسر نشد و دیگری بر
خواست و گفت مرا نیز این صورت دست داده و دیگری نیز چنین گفت حضرت فرمود که حق تعالی آنرا نسخ فرمود
و دعا یتی را که نسخ نماید آنرا از یاد مردم ببرد روایت که جهودان میگفتند که نسخ آیه بر خدا روا نیست زیرا که
لازم بشیمانیست و خدای تعالی از آن منزه است و از حکمه و مصلحة الهی در نسخ احکام غافل بودند حق تعالی از روی
انکار و سرزنش فرمود که ای منکر و جدال کننده الم تعلم آیا نمیدانی ان الله آنکه خدا تعالی على كل شيء بر
همه چیزها از نسخ و اثبات و غیر آن از مقدورات قدير تواناست پس بروفق مصلحت نسخ حکمی میکند بحکمی دیگر الم
تعلم آیا دانا نیستی ان الله آنکه حق تعالی له ملك السموات والارض مر او راست پادشاهی آسمانها و
زمینها پس هرچه خواهد تواند کرد و ما لكم و نیست مر شما را من دون الله از غیر حق تعالی من ولي دوستی که از دشمنان
نفع رساند ولا نصير و نه یاری که از شما دفع ضرر تواند کرد پس اوست که آنچه صلاح شماست از نسخ و اثبات امر میکند

روایتست که جهودان از پیغمبر صلعم بروجه تحکم چیزها طلب میکردند و از آنجمله میگفتند که ما ایمان نمی آریم تا بمعاینه به بینیم که خدای
یکبار کتاب را از آسمان نازل سازد حق تعالی فرمود که اَمْ تُرِيدُونَ و این متعلقست به اَلَمْ تَعْلَمْ یعنی آیا ندا
نستید که خدای مالک جمیع امورست و یا می خواهید اَنْ تَسْأَلُوا آنکه سوال کنید رَسُولَكُمْ پیغمبر خود را كَمَا سُئِلَ
مُوسَى همچنانکه سوال کرده شده بود موسی مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی شما از محمد صلعم همان چیزها میطلبید که پدران شما از موسی
عم طلب میکردند و میگفتند اَرِنَا اللّٰهَ جَهْرَةً وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ و هر که بدل کند کفر را بِالْاِيمَانِ بگرویدن یعنی
کفر را بر ایمان اختیار کند فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گم کرده است سَوَاءَ السَّبِيلِ از میانه راه راست یعنی هر که نظر در معجزات
نکند و اکتفا بآن نکرده از روی عناد طلب معجزه دیگر کند پس طریق راست را گم کرده و در کوی وادی ضلالت
است افتاد آورده اند که فنحاص بن عازورا و زید بن قیس در روز احد عمار یاسر و حذیفه یمانی را گفتند که اگر
پیغمبر شما حق بودی این شکست بر وی نیامدی از وی برگردید و بدین ما در آیید که شما را بهتر خواهد بود ایشان گفتند
که ما هرگز از دین اسلام بر نگردیم و تابع شما نشویم پس هر دو نزد رسول آمدند و رسول علیه السلام را ازین خبر دادند آنحضرت
در حق ایشان دعای خیر فرمود حق تعالی این آیه فرستاد که وَدَّ كَثِيرٌ دوست میدارند بسیاری مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ
از اهل توریة چون فنحاص بن عازورا و دانشمندان ایشان لَوْ يَرُدُّونَكُمْ آنکه برگردانند شما را ای مومنان مِنْ
بَعْدِ اِيمَانِكُمْ از پس گرویدن شما كُفَّارًا در حالتی که کافران باشید یعنی میخواهند که شما کافر شوید حَسَدًا حسد
حسد بردن ایشان بر شما که آن صادر شده مِنْ عِنْدِ اَنْفُسِهِمْ از نزدیک نفسهای ایشان یعنی از طبع ایشان ظهور
رسیده مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن گشت لَهُمُ الْحَقُّ مر ایشان را [illegible] رسالت [illegible] و
حقیقت قرآن و صحت دین اسلام بسبب معجزات ظاهره و نعت مذکوره او در توریة فَاعْفُوا پس در گذرید ای مومنان
از عقوبت ایشان و کار زار کردن با ایشان وَاصْفَحُوا و روی بگردانید از تعرض رسانیدن بایشان حَتَّى يَأْتِيَ
اللّٰهُ بِاَمْرِهِ تا بیارد خدای تعالی فرمان خود را که آن اذن است در قتال ایشان و جزیه گرفتن از ایشان از ابن عباس
روایتست که این آیه بآیه قتال منسوخ شده اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای تعالی عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیز تواناست
پس انتقام شما از ایشان بکشد وَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز را با شرایط و ارکان وَآتُوا الزَّكٰوةَ و بدهید
زکوة را بمستحقان یعنی مشغول عبادة شده دست تعرض بیهود کوتاه کنید تا حکم بقتال نازل شود وَمَا تُقَدِّمُوا لِاَنْفُسِكُمْ
و آنچه از پیش فرستید از برای نفسهای خود مِنْ خَيْرٍ از کردار نیکو چون نماز و زکوة و انواع خیرات تَجِدُوهُ .

فنحاص

بیابید آنرا

بیابید آنرا و خجسته و ثبت کرده عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای تعالی یا ثواب آنرا نزدیک وی بیابید اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای
بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از خیرات بَصِيرٌ بیناست پس آن نزد او سبحانه ضایع نخواهد بود در خبر است که هر که یک لقمه
یا یک خرما صدقه دهد حق تعالی آنرا پرورش دهد تا چندان شود که کوهی عظیم روایتست که چون رسول صلعم مبعوث شد و
شیخ نجران یهود و ترسا فرستادند و ایشان کمر دشمنی آنحضرت بر میان بسته همه در صدد دفع و رفع وی کوشیدند و هر
فرقه از ایشان گفتند که بهشت مخصوص ما است بادیگر بر دین ما نیست به بهشت نخواهد رفت حق تعالی فرمود وَقَالُوا
و گفتند یهودان و ترسایان لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ هرگز داخل نشود در بهشت اِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا مگر کسی که
باشد یهودی اَوْ نَصَارٰى یا نصرانی یعنی یهود گفتند که در بهشت نرود مگر یهودی و ترسایان گفتند که در بهشت نرود مگر نصاری
تِلْكَ و این آرزوهای مذکوره اَمَانِيُّهُمْ آرزوهای باطله یهودان و ترسایان است قُلْ بگو ای محمد صلعم در جواب ایشان که هَاتُوا
بُرْهَانَكُمْ بیارید حجت خود را برین دعوی که میکنید اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان درین گفتار
نه چنان است که ایشان میگویند بَلٰى آری در بهشت داخل میشود مَنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ هر که خالص سازد همه خود را و من
جمیع الوجوه منقاد شود لِلّٰهِ مر امر خدا را و پاکیزه گرداند نفس خود را برای طاعت خدا و غیر او را در عبادة او شریک نگرداند
وَهُوَ مُحْسِنٌ و حال آنکه او نیکوکار است در کردار و گفتار یعنی آنرا بریا آمیخته نگرداند به وجه صوریکه آورد فَلَهُ
اَجْرُهُ پس مر او راست مزد او که عِنْدَ رَبِّهِ نزد پروردگار او که ضایع و ناقص نمی شود وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و هیچ ترسی
نیست مر ایشانرا از فوت مزد ایشان وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند از قصور زوال آن مزد آورده
اند که جمعی از ترسایان نجران بمدینه آمدند و با علمای یهود و رؤسای ایشان مناظره کردند و حریملة یهودی
که دانشمند ایشان را گفت که شما بر هیچ چیزی نیستید و انکار عیسی کرد و تکذیب نبوة او نمود یکی از ترسایان
گفت که بلکه شما بر هیچ امری نیکو نمی کنید و انکار نبوة موسی و کتاب او کرد حق تعالی این آیه فرستاد وَقَالَتِ
الْيَهُودُ و گفتند جهودان لَيْسَتِ النَّصَارٰى نیستند گروه ترسایان عَلٰى شَيْءٍ بر چیزی نیستند از دین وَقَالَتِ
النَّصَارٰى و گفتند ترسایان لَيْسَتِ الْيَهُودُ نیستند جهودان عَلٰى شَيْءٍ بر چیزی که صواب باشد وَهُمْ و حال آنکه
ایشان يَتْلُونَ الْكِتَابَ میخوانند کتاب را یعنی یهود از توریة میدانند که نصاری بر حقند اثبات [illegible] و فرزند [illegible]
را امر باطل اند و ترسایان در انجیل کافر [illegible] كَذٰلِكَ همچنین که اینها میگویند قَالَ الَّذِينَ گفتند آنانکه لَا يَعْلَمُونَ
هیچ نمیدانند یعنی غیر اهل کتاب از مجوس و مشرکان مِثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتار یهود و نصاری یعنی همه گفتار

همین

که صاحب کتاب نیستند و هیچ فیدا نشد الا باره دیگر بر مجوس گفتند فالله یحکم پس خدای تعالی حکم کند بینهم در میان این
دو فریق یوم القیمة در روز رستخیز فیما کانوا در آن چیزی که هستند ایشان فیه یختلفون که در آن اختلاف میکنند
از حق و باطل هر یک را بجزای خود خواهد رسانید آورده اند که چون بخت نصر بر بنی اسرائیل استیلا یافت نصاری را
جمع کرده بر ایشان تاخت و مردان ایشان را بکشت و زنان و کودکان ایشان را غارت کرد و بیت المقدس را خراب
نمود حق تعالی خبر داد که ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن منع از آنکس که باز داشت مساجد الله مسجدهای خدا را
ان یذکر فیها اسمه از آنکه یاد کرده شود در آنجا نام خدا یعنی مانع شد از آنکه در آن موضع یاد خدا کنند و پرستش او
نمایند وسعی فی خرابها و سعی کرد در ویرانی آن مساجد یعنی بیت المقدس که هر موضع از آن مسجدیست یعنی سجده
گاهی و نزد بعضی مراد باین کس طیطوس بن اسپیانوس رومی بود که بیت المقدس را خراب کرد و علمای تفاسیر
نقل آورده اند از ابی عبدالله صلوات الله علیه مرویست که مراد مشرکان قریش اند که رسول را منع کردند در عام
حدیبیه از دخول مکه و مسجد الحرام و بنا برین مراد بخرابی آن معطل ساختن آنست از عبادة چه عمارت مسجد
بنماز کردن است در آن و خرابی آن بترک عبادة در آن و بیرون کردن مؤمنان از آن و بر هر تقدیر اولئک آن گروه
که منع ذکر خدا کردند در خرابی مسجد کوشیدند ما کان لهم نبود مر ایشان را یعنی سزاوار نیست آنها را ان یدخلوها آنکه در آیند
در آن مساجد الا خائفین مگر در حالتی که ترسکاران باشند در زمان دولت اسلام چه ترسایان و سایر کفار
را قوت رفتن در بیت المقدس و یهودان و سایر اهل کفر را قدرت بر دخول در مسجد الحرام بر طرف شد و هیچ کدام جرأت
نداشتند که در مسجد در آیند بجهت خوف اهل اسلام لهم مر اهل کتاب راست فی الدنیا خزی در دنیا رسوایی و
خواری که آن قتل است و غارت و وضع جزیه بر ایشان و گرفتن آن از دست ایشان بذل و کیل ایشان تا موجب زیاد
تی خواری ایشان باشد ولهم فی الآخرة و مر ایشان راست در آن سرای عذاب عظیم عذابی بزرگ مرویست
که نهایت رسوایی ایشان در دنیا در زمان خروج صاحب الامر باشد صلوات الله علیه که فتح قسطنطنیه نماید و
همه را بقتل رساند از ابن عباس منقولست که چون آیت تحویل قبله نازل شد و مسلمانان روی بکعبه آوردند
جهودان بر ایشان طعنه زدند و عیب کردند و انکار ایشان نمودند حق تعالی آیت فرستاد که ولله المشرق و
المغرب و مر خدا راست جای بر آمدن آفتاب چون کعبه و موضع فرو رفتن آن چون بیت المقدس فاینما
تولوا پس هر جا که روی آورید فثم وجه الله پس آنجا جهت طاعت خداست که بآن جهت مأمور شده اید نزد بعضی

آنست که در اول اسلام مسلمانان در نماز مخیر بودند میان آنکه توجه بکعبه کنند و یا به بیت المقدس و بعد از این منسوخ
شد بآیه فول وجهک شطر المسجد الحرام و در بعضی از تفاسیر آمده که مشرکان مانع مؤمنان می‌شدند از دخول
در مسجد الحرام حق تعالی این آیه فرستاد و بنا برین مراد بمشرق و مغرب همه زمین است زیرا که همه آن منحصر است
بمشرق و مغرب یعنی همه زمین مر خدا راست پس اگر ممنوع شوید از نماز در مسجد الحرام حق تعالی همه زمین را مسجد
شما ساخته پس در مکانی که بخلاف قبله توجه کنید آن جهتیست که بآن مأمور شده اید و گویند که نزول این آیه
در دعای نافله است نه در نماز و از جابر روایت است که حضرت رسالت جمعی از لشکریان را بغزایی
فرستاده بود شبی بسبب ابر و تاریکی در جهت قبله اختلاف کردند و هر کس برأی و اجتهاد متوجه جهتی شده نماز
گذاردند چون روز شد بر ایشان ظاهر گشت که در نماز از قبله گردیده بودند و بعد از آنکه بملازمت آمدند اعادهٔ
آن نماز را از حضرت استفسار کردند این آیه نازل شد که بعد از آنکه بقدر امکان در قبله اجتهاد کرده اید
اعادهٔ آن نماز روا نیست چه همه جهات از آن او سبحانه است ان الله واسع بدرستی که حق تعالی فراخ مغفرت
است و بسیار عطا و رحمت و بجهت این زیادتی تکلیف بر بندگان نمیکند و از ینجهت امر نمیکند باعادهٔ نماز که بظن
و اجتهاد گذارده باشند و یا نهی نمیکند از نماز گذاردن در غیر مسجد علیم داناست بمصلحت احوال بندگان
و اعمال ایشان و چون حق تعالی منع انکار یهود نمود در باب توجه مسلمانان بکعبه در نماز در عقب آن ذکر
گفتار مشرکان فرمود بقوله وقالوا اتخذ الله ولدا و گفتند مشرکان و ترسایان که فرا گرفت خدای فرزندی
را یعنی عزیر و مسیح و ملایکه را سبحانه پاکی وی را یعنی دور است از آنکه وی را فرزند باشد چه این مقتضی تشبیه
و حاجت و سرعت فناست بل له ما فی السموات والارض بلکه مر او راست آنچه در آسمانها و زمینهاست
و چون همه اهل آسمان و زمین مخلوق و مملوک وی باشند که جمله آن عزیر و ملایکه اند پس نتوانند بود که
ایشان ولد او باشند چه ولد نمی‌باشد مگر از جنس والدین کل همه آنچه که در آسمان و زمینست له قانتون
مر او را فرمانبردارانند و همه در تحت حکم او و قدرت اویند با این صفت باشند از جنس آفریننده خود نتواند بود
که واجب الوجود بالذات است پس هیچ جزء ولد او نباشد بدیع السموات والارض از نو پدید آرنده
همه آسمانها و زمینهاست بی مادة و مثال واذا قضی امرا و چون اراده کند کاری را یعنی خواهد که چیزی موجود
شود فانما یقول له پس جز این نیست که میگوید آن چیز را کن بباش فیکون پس آن میشود و چون ثابت شد

منتفی

کراو سبحانه آفریننده همه چیزهاست بیک دفعه بی آنکه موقوف باشد بماده و مدتی پس ثابت گشت که منتفی
نیست بصفت جسم و وجود زیرا که منفی صبر و وجود بسبیل تدریج است پس فرزند گرفتن و لد که از لوازم جسمیت
از و ممنوع باشد و نیز وجود ولد با مهلت و مدة و ماده است و حق تعالی ازین مستغنیست و چون حق تعالی
بیان حال کفار نمود در انکار توحید و دعوی فرزند گرفتن خدا ولد را در عقب آن ذکر مخالفت ایشان مینماید در
باب نبوة بسبیل عناد و میفرماید که وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و گفتند آنانکه نمیدانند یعنی جاهلان اهل شرک و اهل الکتاب
لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ چرا سخن نمیگوید خدای با ما همچنانکه با فرشتگان سخن میکند و یا همچنانکه با پدران ما سخن میگفت چرا با ما وحی
نمیکند که تو پیغمبر فرستاده اوئی أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ یا نمی آرد بما حجتی بر صدق تو این سخن را از روی عناد و لجاج میگفتند
واگرنه بمعجزات آنحضرت دلالت صحیح داشتند بر صدق او و ایشان انکار بسیاری کرده اشتند معجزات دیگر
را از و طلب میکردند كَذَٰلِكَ همچنانکه این کفار میگویند قَالَ الَّذِينَ گفتند آنانکه بودند مِن قَبْلِهِم پیش از ایشان
مِّثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتار ایشان یعنی ایشان نیز با وجود آیات دلالة بصدق انبیای خود از ایشان آیات دیگر
درخواستند و از آن جمله یهود موسی را میگفتند که خدا را بما بنما و نصاری عیسی را میگفتند که مایده از آسمان برما فرود
آر که ما از ابتدا به معاینه ببینیم تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ مانند یکدیگر هست دلهای این گروه و گروه گذشته پیش از ایشان بو
دند در کوری و سختی و عناد قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ بتحقیق که روشن گردانیدیم نشانها را لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ برای
گروهی که طلب یقین میکنند بان آیات آنانکه تابع عناد و لجاج بجهة رد قول مشرکان فرمود که إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی
که ما فرستادیم ترا ای محمد بِالْحَقِّ براستی و راستی یعنی ترا بحق بخلق فرستادیم بَشِيرًا در حالتی که مژده دهنده مو
منان را بثواب عظیم وَنَذِيرًا و بیم کننده کافران بعذاب الیم پس بر تو حرجی نیست که اهل عناد اصرار نمایند در
کفر و مکابره کنند وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ و پرسیده نخواهی شد روز قیامت از آنها که از اهل دوزخ اند یعنی
از تو سوال نخواهند کرد که چرا ایشان ایمان نیاوردند از مقاتل روایتست که روزی بر زبان حضرت رسالت پناه
جاری شد که اگر خدای بر یهودان دری از عذاب بگشاید و اثر غضب خود بر ایشان نماید غالب آنست که از بیم عذاب
الیم بصراط مستقیم باز آیند حق تعالی فرمود وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ یعنی ایشان از یاران جحیم اند و ترا نخواهیم
پرسید که چرا ایمان نیاوردند پس بر تو همین اداء رسالتست و بر ما عذاب اهل ضلالت بعد از آن بجهة نومید گر
دانیدن رسول از اسلام یهود و ترسا فرمود که وَلَن تَرْضَىٰ عَنكَ الْيَهُودُ و هرگز خشنود نشوند از تو جهودان وَلَا

النصاری

النَّصَارَىٰ و نه ترسایان حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ تا آنگه پیروی کنی کیش ایشان را و پیروی دین ایشان بر تو جایز نیست
پس هرگز اسلام نیارند قُلْ بگوی ای محمد بگیر اهل ملتهم إِنَّ هُدَى اللَّهِ بدرستی که راه نمودن خدای بصواب که دین
اسلام است هُوَ الْهُدَىٰ آنست راه راست نمودن نه آنچه شما را با آن میخوانید از دین یهودی و نصرانی وَ
لَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر پیروی نمائی ای محمد أَهْوَاءَهُم آرزوهای ایشان که راه شیطانیست بَعْدَ الَّذِي پس
از آنچیزی که براستی جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ آمده است بتو از دانش که وحیست در حقیقت اسلام و بطلان ملة
ایشان مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ نباشد مرترا از عذاب خدای مِن وَلِيٍّ هیچ دوستی که رهاننده تو باشد از آن وَلَا نَصِيرٍ و
نه یاری دهنده که دفع آن این کلام بر سبیل فرض است واگرنه حضرت از این مبراست و بعد از ذکر احوال کفار اهل کتاب
در بیان مؤمنان ایشان میفرماید که الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانکه عطا کردیم ایشان را کتاب تورية يَتْلُونَهُ میخوانند
آن کتاب را و پیروی آن میکنند حَقَّ تِلَاوَتِهِ چنانکه حق خواندن و پیروی کردن است بدون تغیر و اینها عبدالله بن سلام
و اتباع او بودند أُولَٰئِكَ آن گروه يُؤْمِنُونَ بِهِ ایمان آورده اند بکتاب خدای نه آنها که تحریف و تبدیل آن کردند وَمَن
يَكْفُرْ بِهِ هر که کافر گردد بکتاب و احکام آن را تغیر دهد یا بحلال و حرام آن اعتقاد نکند فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ
الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان کاران در دنیا بخواری از قتل و غارت و جزیه دادن و در آخرت بگرفتاری در عذاب دو
زخ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي یاد کنید نعمت مرا که أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ انعام کردم
بر شما و بر پدران شما وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ و آنکه من تفضیل دادم پدران شما را عَلَى الْعَالَمِينَ بر همه عالمیان زمان ایشان پس شکر آن
نعمت کنید و کفران مورزید و بمحمد رسول بحق ایمان آرید وَاتَّقُوا يَوْمًا و بترسید از عذاب روزی که از
هیبت آن لَّا تَجْزِي کفایت نکند نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ کسی از کسی شَيْئًا چیزی را از عذاب وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ و قبول
کرده نشود از هیچ نفس فدای او یعنی چیزی که بعوض آن عذاب بگیرند یعنی چیزی که خود را از عذاب باز خرد وَلَا تَنفَعُهَا
شَفَاعَةٌ و سود نکند هیچ نفسی را شفاعت کردن آن وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ و نه ایشان را یعنی کافران را یاری
کرده شود در دفع عذاب یعنی ایشان را سودی نکند یاری هر یار که هست حق تعالی چون این آیه را در اول قصه اهل
کتاب ذکر کرد در آخر آن تکرار کرد بجهة مبالغه در شکرگذاری نعمة و ترسانیدن ایشان از کفران آن و بعد از ذکر
احوال موسی و امته او و بیان قصه ابراهیم میفرماید که جد حضرت رسالت و سایر و سلسله بنی اسرائیل و مینمود که
وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ و یاد کن ای محمد وقتی را که بیازمود یعنی تکلیف فرمود ابراهیم را رَبُّهُ پروردگار او بِكَلِمَاتٍ

بسبحان یعنی باوامر و نواهی فَأَتَمَّهُنَّ پس ابراهیم با تمام رسانید آنرا و بانجام قیام نمود بتمام آن بروجهی که رضای
الهی دران بود و گویند که مراد بکلمات مناسک حج است و علی ابن ابراهیم در تفسیر خود آورده که مراد باین کلمات شکافتن موی
سر است بدو نیم و مضمضه و استنشاق و سواک و چیدن موی لب و گرفتن ناخن و بر کندن موی زیر بغل و ازاله موی
زهار و ختنه و استنجا باب و بعضی گفته‌اند که مراد جمیع طاعات عقلیه و شرعیه است و بهر تقدیر چون ابراهیم آنرا باتمام
رسانید قَالَ گفت خدای تعالی که چون متابعت فرمان کردی إِنِّي جَاعِلُكَ بدرستی که گردانندهٔ توام لِلنَّاسِ
برای مردمان إِمَامًا پیشوائی در دین که همه خلق بعد از تو بتو اقتدا نمایند و آنکه حق سبحانه پیغمبرانرا فرمود که اتبعوا ملة
ابراهیم و امت مرحومه مامور شدند که مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ برای وفا نمودن تست بآن وعده و چون ابراهیم بخبر
امامت بنواخت قَالَ گفت ابراهیم بار خدایا وَمِنْ ذُرِّيَّتِي و بعضی از فرزندان و نبیرگان مرا نیز امام گردان قَالَ گفت
حق تعالی در جواب او لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ نرسد عهد من که امامت است بستمکاران یعنی عاصیان و فاسقان
ذریت ترا این منصب ندهم بلکه بعضی و مستحقان ایشان کرامت فرمایم و درین دلیلست بانکه انبیا و ائمه معصوم
بوده اند از جمیع گناهان کبیره و صغیره و فاسق صلاحیت امامت ندارد و در کتاب مناقب مذکور است که عبد الله
بن مسعود روایت کرد که من از حضرت رسالت صلعم شنیدم که فرمود منم نفس که ابراهیم او را از خدای تعالی طلب نمود و آن
روز بگرد و پس هی بود و آنانکه دران مجلس بودند گفتند یا رسول الله کیفیت طلب ابراهیم و آرزوی که بخدای تعالی کرد
ما بیان فرما حضرت فرمود که ابراهیم از حق تعالی سوال کرد که آیا از نسل من کسی خواهد بود که او مرتبهٔ امامت دریابد حق تعالی
باو وحی کرد که من عهد امامت را بظالمان نمیدهم و از نسل تو هر که ظالم باشد از منصب امامت محروم است و چون ابراهیم
علیه السلام این کلام شنید مضمون وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ بر زبان راند یعنی بار خدایا مرا و ذریت مرا از
بت پرستیدن دور دار پس حق تعالی دعای او را در حق من و در شان علی ابن ابی طالب اجابت فرمود و مرا و علی را از
بت پرستیدن نگاه داشت فَاتَّخَذَنِي نَبِيًّا وَاتَّخَذَ عَلِيًّا وَصِيًّا پس مرا نبی خود گردانید و علی را وصی من و این
کلام صریحست بر آنکه هر کس که بت پرستی شعار ایشان بوده از منصب امامت دور اند و خلعت خلافت برقد و قامت ایشان
راست نمی آید وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ و یاد کن ای محمد وقتی که گردانیدیم خانهٔ کعبه را مَثَابَةً لِلنَّاسِ جای باز
گشت برای مردمان یا موضع ثواب ایشان مراد جائیست که هر سال بآن رجوع کنند و آنجا بثواب بی حساب رسند
وَأَمْنًا و موضع امنی که در وی کسی را نکشند و متعرض آزار او نشوند یا جای ایمنی از عذاب دوزخ حج و عمره

موجب مغفرت

موجب مغفرت گناهانست وَاتَّخِذُوا و گفتیم بمؤمنان که بعد از آنکه شرف حرم دانستید فرا گیرید مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ
از مقام که منسوبست بابراهیم مُصَلًّى موضع نماز از جابر روایتست که چون رسول صلعم از طواف حج فارغ شد متوجه مقام ابراهیم
شد و دو رکعت نماز دران بگزارد و این آیه بخواند وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى و این دلیلست بانکه نماز طواف
فریضه است در مقام ابراهیم و آن موضعیست که در و سنگی نشانده اند و اثر قدمهای مبارک آنحضرت بروست
وَعَهِدْنَا و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ بسوی ابراهیم و اسمعیل أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ آنکه پاک کنید
خانه مرا از بتان و انواع نجاسات و معاصی و از هر چه لایق آن نباشد لِلطَّائِفِينَ برای طواف کنندگان در گرد آن
وَالْعَاكِفِينَ و برای مجاوران و اقامت کنندگان نزد او وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ و برای رکوع کنندگان و سجود نمایندگان یعنی نمازگزا
رندگان در حدیث آمده که حق تعالی هر شبانروزی صد و بیست رحمت بکعبه معظمه میفرستد شصت از برای طواف کنندگان
و چهل از برای نماز گذارندگان و بیست از برای نظر کنندگان و چون خانهٔ کعبه در موضعی واقع شده که از آب و گیاه دور
است و این موجب اضطرار و بیچارگی حاجیانست حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام از حق تعالی طلب فراخی روزی
کرد و آن اینست که حق تعالی فرمود که وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن ای محمد وقتی که گفت ابراهیم یعنی دعا کرد رَبِّ اجْعَلْ
ای پروردگار من بگردان هَذَا این مکان را که بیت تو دران ساخته‌ام بَلَدًا آمِنًا شهری ایمن از قحط و مسخ و خسف و غیر آن از
انواع عذاب وَارْزُقْ أَهْلَهُ و روزی ده اهل این شهر را مِنَ الثَّمَرَاتِ از انواع میوه‌ها حق تعالی این دعا را اجابت فرمود
حکم کرد تا جبرئیل دیهی از دیههای فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از زمین بر کند و بمکه آورد و هفت بار بر گرد خانه
طواف داده در زمین تهامه بر سر مرحله از مکه وضع کرد و آن ده را بجهت طواف بخانه طایف گویند و میوهٔ اهل مکه از آنجاست بعد از آن
ابراهیم روزی که بمؤمنان تخصیص فرمود گفت روزی ده مَنْ آمَنَ هر که ایمان آرد مِنْهُمْ از آنانکه ساکن این شهر باشند
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و بروز باز پسین که قیامتست قَالَ گفت حق تعالی در جواب او که من روزی میدهم مومنانرا وَمَنْ كَفَرَ و هر
که کافر باشد فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا پس برخوردار گردانم کافر را بروزی دنیا اندکی ثُمَّ أَضْطَرُّهُ پس مضطر گردانم او را و بعجز و بیچارگی
بکشم او را إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ بسوی عذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشتیست دوزخ وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ
الْقَوَاعِدَ و نیز یاد کن ای محمد وقتی که برداشت ابراهیم اصلها و بنیادها را مِنَ الْبَيْتِ از خانهٔ کعبه وَإِسْمَاعِيلُ و اسمعیل
نیز یعنی که پدر بلند ساخت پایهای آن خانه را بانی و جد که هر یک از طرفی از خانه کار میکردند و یا بنوبت خانه
را بر می آوردند و اصح آنست که اسمعیل سنگ جمع میکرد و بدست ابراهیم میداد و او بکار میبرد و بنا مینمود چونکه اسمعیل

راه خلقی بود در بنا از نیجہ اساس دور قع بنا باو شده واز ایمه هدی صلوات الله علیهم مرویست که آدم علیه السلام بنای کعبه کرد و چون روزگار بسیار بران بگذشت و ویران شد حق تعالی ابراهیم را امر کرد تا بموافقت اسمعیل تجدید آن کرد و چون آنرا اتمام کردانید ند گفتند **رَبَّنَا** ای پروردگار ما **تَقَبَّلْ مِنَّا** قبول کن از ما این کار خیر را **إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ** بدرستیکه تو شنوای دعای ما **الْعَلِيمُ** و دانا بنیتهای ما **رَبَّنَا** ای خداوند ما **وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ** و گردان ما هر دو را ثابت بر اسلام و گردن نهنده مر تو را **وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا** و گردان بعضی از فرزندان ما **أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ** گروهی گردن نهنده فرمان برنده مر تو را از صادق علیه السلام مرویست که مراد بذریته اولاد هاشم بن عبد مناف اند **وَأَرِنَا** و بنما ما را **مَنَاسِكَنَا** مواضعی را که در آن افعال حج بجای باید آورد چون میقات احرام و عرفات برای وقوف و منی برای قربان و غیر آن از افعال حج **وَتُبْ عَلَيْنَا** و بپذیر توبه ما را و توبه بعنوان بر سبیل خضوع و خشوع است و بریدن از ما سوی و تمام توجه باو سبحانه **إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ** بتحقیق که تویی بسیار پذیرنده توبه تقصیر کنندگان در طاعت و عصیان نمایندگان بخشاینده بر گناه کاران و تقصیر نمایندگان **رَبَّنَا** ای پروردگار ما **وَابْعَثْ فِيهِمْ** و برانگیز در میان ذریته ما **رَسُولًا مِنْهُمْ** فرستاده از ایشان تا موجب عز و شرف من باشد حق تعالی اجابت دعای ابراهیم فرموده حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله مبعوث کردانید چه غیر آن حضرت پیغمبری دیگر از ذریه ابراهیم و اسمعیل نبود زیرا که انبیای بنی اسرائیل از نسل اسحق بوده اند و گفتار آنحضرت که انا دعوة ابی ابراهیم اشارتست باین یعنی من اثر دعای پدر خودم ابراهیم که مراد از خدای درخواست **يَتْلُو عَلَيْهِمْ** [illegible] یعنی فرستاده که خواند برایشان **آيَاتِكَ** آیتهای کتاب ترا بانشانهای وحدانیت تو **وَيُعَلِّمُهُمُ** [illegible] کتاب قرآن را **وَالْحِكْمَةَ** و آنچه بدان کمال نفسهای ایشان کمال یابد از معارف [illegible] **وَيُزَكِّيهِمْ** و پاکیزه گرداند ایشانرا از شرک و معاصی بسبب شرایع احکام **إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ** بدرستی که تویی توانا و غالب که هرگز مغلوب نشوی **الْحَكِيمُ** دانای محکم کار یعنی هر چه کنی بر وجه حکمت باشد مرویست که عبد الله بن سلام سلمه و مهاجر را که پسران برادر او بودند باسلام دعوة کرد و گفت شما میدانید که صفت محمد در توریة نوشته است پس سلمه اسلام آورد و مهاجر اباکرد و این آیه نازل شد که **وَمَنْ يَرْغَبُ** و کیست که باز گردد یعنی هیچ کس باز نگردد و رغبت نگرداند **عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ** از دین ابراهیم **إِلَّا مَنْ سَفِهَ** [illegible] گرداند و خوار و بیهوده ساخته نفس خود را **وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ** و بتحقیق که برگزیدیم ابراهیم را [illegible] یکی و جوانمردی و یا بشرف پیغمبری و یا فرط طاعت و فرمان برداری



الرحیم

معلمه

ده کنی

ما بصفت خلت و دوستی و یا بعمارت خانه کعبه **وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ** و بدرستی که او در آخرت سرای **لَمِنَ الصَّالِحِينَ** از جملهٔ شایستگانست و بصفت صلاح آراسته چون او باین صفاتست پس هر که از دین او رغبت نگرداند هر آینه سفیه باشد و نفس خود را خوار گردانیده باشد و نیز در بیان صفات ستوده او میفرماید که **إِذْ قَالَ لَهُ** یاد کن ای محمد وقتی که گفت مر ابراهیم را **رَبُّهُ** پروردگار او **أَسْلِمْ** گردن بنه فرمان مرا و یا تسلیم شو در هر چه بر تو واقع شود از احکام قضا **قَالَ أَسْلَمْتُ** گفت ابراهیم که گردن نهادم و یا تسلیم کردم خود را **لِرَبِّ الْعَالَمِينَ** برای پروردگار عالمیان تا هر چه خواهد مرا فرماید و در حق من هر چه خواهد سازد **وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ** و وصیت کرد ابراهیم علیه السلام در حین وفات بملت خود **بَنِيهِ** پسران خود را یعنی ایشان را امر کرد به پیروی آن ملت و التزام نمودن بآن **وَيَعْقُوبُ** و یعقوب نیز اولاد خود را بآن وصیت فرمود باین وجه که **يَا بَنِيَّ** ای پسران من و ایشان دوازده بودند چنانکه در سوره یوسف علیه السلام بیاید **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى** بدرستی که حق تعالی برگزید **لَكُمُ الدِّينَ** برای شما دین اسلام را **فَلَا تَمُوتُنَّ** پس باید که نمیرید **إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ** مگر در حالتی که مسلمان باشید یعنی بر دین اسلام مداومت نمایید تا هنگامی که مرگ شما را دریابد بعد از آن بر سبیل انکار خطاب با اهل کتاب میکند که **أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ** آیا شما حاضر بودید یعنی نبودید **إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ** وقتی که آمد یعقوب را مرگ او و در آن حال وصیت کرد بفرزندان خود پس از کجا شما دعوی میکنید که وصیت او باولاد و بدین یهودی بود پس بجهت زیادتی بیان میفرماید که یعنی شما حاضر نبودید **إِذْ قَالَ** در وقتی که گفت یعقوب **لِبَنِيهِ** پسران خود را **مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي** چه چیز را خواهید پرستید از پس وفات من غرض یعقوب باین کلام فرا گرفتن عهد بود از ایشان بر توحید و دین اسلام ایشان چون این سخن شنیدند **قَالُوا** گفتند در جواب او که **نَعْبُدُ إِلَٰهَكَ** خواهیم پرستید خدای ترا **وَإِلَٰهَ آبَائِكَ** و خدای پدران ترا **إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ** ابراهیم که جد بود پدر گفتند برای آنکه حکم پدر دارد و اسمعیل که عم بود هم پدر خواندند زیرا که عرب عم را پدر میگویند و حرمت او برابر پدر بجای می آرند و از اینجاست که حق تعالی آزر را پدر ابراهیم گفت با آنکه عم او بود حاصل کلام ایشان آنکه ما خواهیم پرستید خدای تو و پدران ترا **إِلَٰهًا وَاحِدًا** خدای یگانه و یکتا **وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ** و حال آنکه ما همه این خدای یکتا را گردن نهندگانیم و فرمان بردار او **تِلْكَ** این جماعت یعنی ابراهیم و یعقوب و اولاد ایشان **أُمَّةٌ** گروهی بودند **قَدْ خَلَتْ** که در گذشتند **لَهَا مَا كَسَبَتْ** مر ایشانراست آنچه کسب کردند **وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ** و مر شماراست آنچه کردید و هر یک را از شما و ایشان بر کردار پاداش خواهند داد **وَلَا تُسْأَلُونَ** و

و پرسیده نخواهید شد **عما کانوا یعملون** از آنچه بودند ایشان که میکردند یعنی شما را بسیئات ایشان
عقوبت نکنند همچنانکه بحسنات ایشان ثواب نمی یابید اعتقاد یهودان آن بود که اولاد را بطاعت پدران ثواب
خواهند داد و بر کفر ایشان عقوبت خواهند کشید حق تعالی درین آیت رد ایشان فرمود که نه شما باعمال ایشان مثاب
میشوید و نه ایشان را باعمال شما مواخذه میکنند روایت که ابن صوریا با جمعی دیگر از یهود به پیغمبر و اصحاب
گفتند که طریق هدایت نیست مگر آنچه ما برانیم پس تابع ما شوید تا راه راست یابید و نصاری نیز همچنین گفتند حق تعالی
آیت فرستاد که **وقالوا** و گفتند اهل کتاب بسبب مؤمنان **کونوا هودا** که باشید یهودان **او نصاری** یا ترسایان یعنی
یهودان با اهل اسلام گفتند که بر دین یهودی باشید و نصاری گفتند که بر دین نصاری **تهتدوا** تا راه یابید **قل** بگوای
محمد در جواب ایشان که نه بدین شما متابعت نمی نمائیم **بل** بلکه متابعت میکنیم **ملة ابراهیم** ملة ابراهیم را در اصول دین اسلام **حنیفا** در
حالتی که آن ملت میل کننده است از همه کیشها به راه راست یا ابراهیم مایل بود از همه دینهای باطل بدین حق که اسلام
است **وما کان** و نبود ابراهیم علیه **من المشرکین** از مشرک آورندگان این کنایه است باهل کتاب و غیر
ایشان چه ایشان دعوی میکنند که تابع ابراهیم اند و حال آنکه مشرک اند چه یهود را زعم آنست که عزیر پسر خداست
و نصاری را اعتقاد آنکه عیسی پسر خداست **قولوا** بگوئید ای اهل ایمان در جواب یهود و نصاری شما را بملت خود میخوانند
**آمنا** گرویدیم **بالله** بخدا **وما انزل الینا** و بآنچه فرو فرستاده شده است بسوی ما یعنی قرآن **وما انزل**
و بآنچه فرو فرستاده شده است **الی ابراهیم** بابراهیم که ده صحیفه بوده است **واسمعیل واسحاق** و
باسمعیل و اسحاق که فرزندان اویند **ویعقوب** و بیعقوب که نبیرهٔ اوست **والاسباط** و بفرزندان یعقوب از جهت
برابر فرود آمده بود نه بر اولاد او لیکن چون ایشان بآن عمل میکردند پس گوئیا که آن بر ایشان نیز نازل شده همچنانکه
قرآن بر ما فرود آمده **وما اوتی موسی وعیسی** و بآنچه داده شده است موسی و عیسی را یعنی توریت و انجیل **وما اوتی**
**النبیون** و بآنچه داده شده است به پیغمبران دیگر از کتب و معجزات **من ربهم** از نزد پروردگار ایشان **لا نفرق بین احد**
**منهم** هیچ جدائی نمی افگنیم میان یکی از ایشان بلکه بهمه ایمان داریم نه مانند یهود و ترسا که بعضی ایمان دارند و به بعضی **ونحن له**
**مسلمون** و ما مر خدا را گردن نهاده گانیم و بوحدانیت او گروندگان **فان آمنوا** پس اگر ایمان آرند همه اهل کتاب از
یهود و نصاری **بمثل ما آمنتم به** مانند آنچه شما ایمان آورده اید ای مهاجر و انصار یعنی بهمه کتب و رسل **فقد اهتدوا** پس
راه راست یافته باشند **وان تولوا** و اگر برگردند از ایمان **فانما هم** پس جز این نیست که ایشان

فی شقاق

**فی شقاق** در خلاف و نزاع اند با حق بعد از آنکه حق تعالی خبر داد ایشان را مؤمنان اعتقاد و نفرت شنیده و بسیاری ایشان از دشمنی و نزاع ایشان
اندیشه کردند **فسیکفیکهم الله** پس زود باشد که خدای تعالی کفایت کند شما را از شر ایشان و همه ایشان را خوار **وهو السمیع** ذلیل گرداند
و او شنوای گفته‌ها و قرآن و مترسان را از قرائت **العلیم** دانا با اعتقاد همه گروه آورده اند که بعد از نزول آیات یهودان بیکبارگی از
متابعت حضرت رسالت اعراض کردند و ترسایان بطریق خلاف افکنده با مسلمانان در مقام مفاخرت
آمدند که ما را صبغه‌ایست و شما را نیست و صبغهٔ ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آبی زرد غوطه دا
دندی و آن آب معمودیه گفتندی و اعتقاد ایشان آن بود که آن آب پاک کننده مولود است از غیر دین ترسا و او را
تابع مقام ختنه داشتندی و گفتندی که ما او را رنگ کردیم بعلامت ملت نصرانی و گویند که جهودان رنگی در فرزندان خود
مالیدندی و ترسایان زرد رنگی بخلاف رنگ جهودان در اولاد خود مالیدندی و بآن از یکدیگر ممتاز بودندی حق
آیت فرستاد که **صبغة الله** یعنی بگوئید ای مسلمانان در جواب ایشان که رنگ کرده است خدای ما را رنگ کردنی از
نزد خود و این صبغه فطرة خداست که همه مردمان بران مخلوق اند چه فطرة اسلام زیور ایشانست همچنانکه رنگ زیور جامه
است و یا مراد بصبغه هدایتست یعنی هدایت کرد ما را خدای هدایت کردنی بحجة خود و یا مراد تطهیر قلوبست یعنی پاک
و پاکیزه گردانیده است دلهای ما را پاکیزه گردانیدنی **ومن احسن** و کیست نکوتر **من الله** از خدای **صبغة**
از روی شعار ملت و علامت دین و پاک گردانیدن از نجاست شرک **ونحن له عابدون** و ما مر
سبحانه را پرستندگانیم این کنایه است باهل شرک یعنی شرک شما بخدا همچنانکه شما شرک میگیرید آورده اند که یهود و نصاری
از شنیدن این سخن در ورطهٔ تعصب افتاده گفتند ما را شرف فرزندی حق تعالی ثابتست پس سزاوارتریم از مسلمانان
حق تعالی پیغمبر خود را فرمود که **قل** بگوای محمد در جواب ایشان که **اتحاجوننا** آیا خصومت و جدال میکنید با ما **فی الله** در دین خدای
و در دعوی او لوهیت در نسبت او نزدیکی **وهو ربنا** و حال آنکه او پروردگار ماست **وربکم** و آفریدگار
شما و خصوصیتی نیست او را بقومی دون قومی و چون او همه را آفریدگار است پس پرستش او همه را روا
حبیب شود و پرستش منافات دارد بفرزندی **ولنا اعمالنا** و ما راست جزای کردارهای ما **ولکم اعمالکم** و شما را
ست مکافات کردارهای شما **ونحن له مخلصون** و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل بموحدان او بایمان و طاعت ایشان
**ام تقولون** آیا میگوئید ای اهل کتاب حقیقی بلکه میگوئید یعنی شما میگوئید ای جهودان و ترسایان **ان ابراهیم واسمعیل**
**واسحق ویعقوب والاسباط** برادران یوسف و نبیرگان او **کانوا هودا** بودند یهودان و قول اول جهودانست

لو نفعلان یا بر کیش نصرانی و ابن سخن در مسئله با نست قل بگو ای محمد با ایشان از سبیل سرزنش که أأنتم أعلم آیا شما دانا
ترید بحال پیغمبران أم الله یا خدای تعالی که ایشان را بدان مبعوث ساخته و او سبحانه نفی این دو کیش از ابراهیم نموده بقوله
ما كان ابراهيم يهوديا و لا نصرانيا پس از کجا حکم بیهودیت و نصرانیت ایشان میکنید ومن أظلم و کیست ستمکارتر
ممن كتم از آنکسی که بپوشد شهادة عنده گواهی که نزدیک او باشد من الله از خدای که بواسطه کتاب
الهی دانسته باشد مراد آنست که هیچ کس ظالم تر از اهل کتاب نیست زیرا که ایشان این نوع گواهی را پوشانیده اند
وما الله بغافل و نیست خدای بیخبر عما تعملون از آنچه میکنید از پوشیدن حق و انکار محمد و قرآن و شما را بر کتمان شهادة
مکافاة خواهد داد تلك امة آن جماعت پیغمبران قومی بودند که قد خلت رفتند و در گذشتند لها ما كسبت مر ایشان راست
آنچه کسب کرده اند و لكم ما كسبتم و شما راست آنچه کسب کرده اید یعنی جزاء کردار هر یک از ایشان و شما را فرا خور آن خواهند
داد و لا تسألون و پرسیده نخواهید شد عما كانوا يعملون از آنچه ایشان کرده باشند تکرار این
بجهت مبالغه است آورده اند که حضرت رسالت پناه در مکه بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد از هجرت بمدینه فرمان
الهی رسید که روی به بیت المقدس کرده نماز گزارد یهود ازین صورت مسرور شده میگفتند که اگر چه محمد دین ما نوارد
اما بقبله ما نماز میگزارد و از ابن عباس منقولست که یهود میگفتند این مرد مخالف ما است و راه بقبله ما می برد تا ما نماز را
نوید ند قبله را نیافتند حضرت ملول شد امر الهی صادر شد که روی خود را از بیت المقدس بکعبه متوجه گرداند چون
و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن گشوده گفتند محمد مشتاق شهر و مولد خود است و بجهت این روی بآن کرده
نماز میگزارد حق سبحانه قبل از آنکه ایشان این لفظ گویند از آن خبر داد که سيقول السفهاء زود باشد که گویند
کم خردان من الناس از مردمان یعنی یهودان و منافقان و مشرکان ما ولاهم چه باز گردانید مسلمانان را عن قبلتهم
التي كانوا عليها از قبله ایشان که ثابت بودند بر آن یعنی بیت المقدس قل لله المشرق و المغرب بگو ای
محمد در جواب که مر خدا راست جهة مشرق که خانه خدا در آنجاست و هم مغرب که بیت المقدس در آن واقع شده یعنی
مالک جهة مشرق و مغرب و سایر جهات است پس بهر طرف که مصلحت بیند آنرا قبله میگرداند و بآن امر میکند
يهدي من يشاء راه مینماید بالطاف خود هر کرا خواهد الى صراط مستقيم بسوی راه راست که امور دینیاست و از
جمله آن امر است بتوجه به بیت المقدس در نماز یکبار و بار دیگر بکعبه معظمه بر وفق مصلحت و حکمت پس بجهت رد
اهل نوع بیان مزیت فضل امت مرحومه میکند بقوله وكذلك و همچنانکه گردانیدیم شما را راه یافتگان جعلناكم

گردانیدیم شما را امة وسطا گروهی برگزیده یعنی با عدالت بعلم و عمل لتكونوا شهداء تا باشید گواهان برای
انبیا على الناس بر مردمانی که منکر نبوت اند و يكون الرسول و تا باشد فرستاده من که محمد است
عليكم شهيدا بر راستی شما گواهی تعدیل کرده شده با عدالت ملخص معنی آنست که تا بدانید بنا قل صحیح در اخبار
شما منصوب شده از یح و منزل گشته بر شما از کتاب که حق شما بجا آورده و ظلم نموده بر هیچکس بلکه ایضاح طریق
حق کرده و پیوسته فرستاده پس ایشان تبلیغ رسالت کرده اند و نصیحت و موعظت فرمان نموده اند ولیکن آنانکه
گرویده اند شقاوت ایشان را بر شهوات باطله داشته منکر تبلیغ ایشان شده اند پس گواهی میدهید بر اهل روز
کار خود و بر کسانیکه قبل از شما بوده اند و بعد از شما پیدا شوند و کل عصر بر راستی شما گواهی میدهد و در روایت آمده که حق
گواهی در روز قیامت باشد که امم انبیای سابق انکار تبلیغ رسولان خود نمایند پس حق تعالی از انبیا طلب شاهد
تبلیغ کند و اگر چه او سبحانه بحال ایشان دانا باشد اما بجهة اقامت حجت و الزام منکران طلب بینه تبلیغ کند از پیغمبران(?)
پس امت حضرت رسالت پناه بیارند و گواهی دهند بر تبلیغ همه انبیا و آنگاه امم سابق ایشانرا گویند از کجا دانستید
که پیغمبران تبلیغ کرده اند ایشان گویند که ما دانستیم از اخبار دادن حق تعالی در کتاب خود بر زبان پیغمبر خود پس حضرت رسالت
را حاضر گردانند و از حال امت وی سؤال کنند آنحضرت بعدالت ایشان گواهی بدهد در شواهد التنزیل از سلیمان
بن قیس هلالی روایت کرده که امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که حق تعالی در آیه کریمه لتکونوا شهداء على الناس ما را قصد نموده
است پیغمبر پس رسول خدای گواه است بر ما و ما گواهیم بر خلق او و ما حجت اوییم در زمین او و مائیم که حق تعالی در حق ایشان فرموده
وكذلك جعلناكم امة وسطا و بعد از ذکر فضیلت امت مرحومه که مأمور بتحویل قبله بیان حکمت تحویل مینماید بقوله
وما جعلنا القبلة و نگردانیدیم ما قبله عبادت تو التي آن جهتی را كنت عليها بودی بر آن در زمان پیش(?)
یعنی جهة کعبه چه مرویست که آنحضرت در مکه نماز را بجانب کعبه میگزارد و چون بمدینه هجرت نمود مأمور شد که در نماز متوجه
صخره شود بجهة الفت دلهای یهود تا بالکلیه از آنحضرت نرمند و بعد از آن مأمور شد بتوجه بکعبه بهجرت که قبل از هجرت بر آن
بود پس حق سبحانه میفرماید که ما نساختیم قبله از جهتی که پیش از این بر آن بودی الا لنعلم مگر برای آنکه بدانیم یعنی امتحان
کنیم بانی وجه که معامله آزماینده کان کنیم من يتبع الرسول آنکس را یعنی یهود را که پیروی رسول کنند بعد از
تحویل بکعبه ممن ينقلب از آنکس یعنی از یهود آنانی که باز گردیدند على عقبيه بر پاشنهای خود یعنی مرتد
شدند از دین او بجهة الفت که رفتن بقبله پدران خود یا برای آنکه متغیر سازیم آنجماعت را که ثابت اند بر

دین اسلام از آنکه مسلمانان بر دین کفر راسخ اند وَإِنْ كَانَتْ و بدرستی که هست قبله یعنی تحویل آن لَكَبِيرَةً بزرگ
و گران بر مردمان إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ مگر بر آنانکه راه نموده است خدای تعالی ایشان را بمصلحت و حکمت احکام ایمان
و بان نسخ و ثابت گشته مانند امیر المؤمنین علیه السلام که در اثنای نماز ظهر که بعزم تمام مور شد بتحویل بجانب کعبه آنحضرت
بمتابعت حضرت رسالت کرده بجانب کعبه توجه فرمود و بعضی که ضعیف الایمان بودند بر حال خود ماندند مرویست که بعد از ثبت
تحویل یهودان مرتد شبهه می انگیختند در باب تحویل قبله و از انجمله می گفتند که اگر قبله حق جهت کعبه است پس آنانکه
بجانب بیت المقدس نماز گذارده اند از اصحاب محمد و پیش از تحویل قبله وفات یافتند چون اسعد بن زراره و براء بن معرور
بر ضلالت مرده باشند حق تعالی فرمود که وَمَا كَانَ اللَّهُ و نیست خدا و سزاوار لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ که ضایع گرداند ایمان شما را
یعنی نماز شما را که بر وجه اعتقاد صحیح روی بر بیت المقدس میگذارید إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ بدرستی که خدای تعالی
بامت مر ایشان را ضایع نگرداند رَحِيمٌ بخشاینده است صلات ایشان را فرو نگذارد در روایت آمده که در اول حال که حضرت
رسالت در نماز روی به بیت المقدس میکرد یهود میگفتند محمد روی بقبله ما نماز میگذارد آنحضرت ازین ملول شد آرزو کرد
که قبله او کعبه باشد که قبله ابراهیمست و این معنی را با جبرئیل القا کرد جبرئیل متوجه مقام خود شد سید کاینات
هر ساعت [illegible] باسمان مینگریست و منتظر وحی میبود تا جبرئیل آمد و این آیه آورد قَدْ نَرَى بدرستی که میبینیم
تَقَلُّبَ وَجْهِكَ گردیدن روی ترا فِي السَّمَاءِ از جهت آسمان برای انتظار وحی فَلَنُوَلِّيَنَّكَ پس متوجه سازیم
قِبْلَةً تَرْضَاهَا بان قبله که تو میخواهی فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را مراد همه بدن است شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
بجانب مسجد الحرام که محیط است بکعبه مرویست که آنحضرت روز دوشنبه نیمه ماه رجب در سال دوم از هجرت
پیش از [illegible] بعد ماه در مسجد بنی سلمه دو رکعت ظهر گذارده بود که این حکم نازل شد هم در نماز روی از قبله
گردانیده بمیزاب توجه فرمود که محاذی کعبه معظم است و آن مسجد بذی القبلتین شهرت یافت و بعد از آن جهت
تعمیم بعموم امت حضرت را میفرماید که وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ و هر جا که باشید در بر و بحر و شرق و غرب چون خواهید
که نماز گذارید فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ پس بگردانید روی خود را شَطْرَهُ بجانب مسجد الحرام و بعد از آن
بیان عناد یهود میکند وَإِنَّ الَّذِينَ و بدرستی که آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده اند کتاب توریت یعنی علمای یهود
لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ هر آینه میدانند که تحویل از بیت المقدس بکعبه درست و راست است و حکم آن صادر شده مِنْ رَبِّهِمْ
از نزد پروردگار ایشان چه در توریت خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گذارد و آخر قبله او برابر ابراهیم کعبه باشد

الایمان

ابراهیمست

و با وجود

و با وجود این انکار میکنند و عناد میورزند وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و نیست خدای غافل و بی خبر عَمَّا يَعْمَلُونَ از آنچه میکنند یهودان
از انکار قبله با وجود علم ایشان بحقیقت آن آورده اند که یهود گفتند که اگر محمد معجزه بیارد بر صدق دعوی خود در باب
توجه بکعبه ما با او ایمان آریم و روی بکعبه کنیم حق تعالی تکذیب ایشان کرده فرمود که وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ و بخدای
که اگر بیاوری تو ای محمد بآنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند توریت و انجیل یعنی یهود و ترسا بِكُلِّ آيَةٍ هر معجزه که از تو
خواهند در باب حقیقت توجه بکعبه مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ پیروی نکنند ایشان قبله ترا مرویست که اهل کتاب گفتند که اگر
محمد بر قبله ما نماز گذارد ما با او ایمان آریم حق تعالی بجهة قطع طمع ایشان فرمود که وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ و نه تو
نیستی پیروی کننده مر قبله ایشان را وَمَا بَعْضُهُمْ و نیستند بعضی از ایشان بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ پیروی کننده قبله
بعضی را قبله نصاری مشرق است و از یهود مغرب پس ایشان متابعت یکدیگر نتوانند کرد همچنانکه پیروی تو نمیکنند وَلَئِنِ
اتَّبَعْتَ و اگر پیروی کنی بر سبیل فرض و تقدیر أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای ایشان را در باب قبله مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ
از پس آنکه آمد بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانستن آنکه قبله ابراهیم حقست إِنَّكَ إِذًا بدرستی که باشی آن هنگام که متابعت
ایشان نمائی لَمِنَ الظَّالِمِينَ از جمله ستمکاران بر خود این مبالغه است در قطع طمع ایشان بمتابعت پیغمبر ما
بقبله ایشان و نیز در بیان عناد اهل کتاب میفرماید که الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانکه داده ایم ایشان را کتاب توریت
يَعْرِفُونَهُ میشناسند پیغمبر را كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ همچنانکه میشناسند پسران خود را یعنی او را باوصاف
مذکوره در توریت و بسیار معجزات میشناسند صدق نبوت آنحضرت را مانند شناختن ایشان پسران خود را
که ملتبس نمیشود بر ایشان لیکن بجهة عناد و جحود و گردن کشی تصدیق او نمی کنند وَإِنَّ فَرِيقًا و بدرستی که گروهی
مِنْهُمْ از ایشان چون حی بن اخطب و کعب بن اشرف و امثال ایشان لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ هر آینه می پوشند حق را که صفت حضرت
رسالت است در توریة از عوام خود وَهُمْ يَعْلَمُونَ و حال آنکه ایشان میدانند که حق را می پوشند پس حق تعالی خبر کرده میفرماید که الْحَقُّ مِنْ
رَبِّكَ این حق است و درست است از نزد پروردگار تست مراد نعت حضرت که کتمان آن نموده اند از نبوة آنحضرت یا مراد امر قبله است
فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش خطاب بحضرت است و مراد امت وی اند یعنی پس مباشید مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شک کنندگان
در دین که آن نزد حق تعالی است یا در کتمان ایشان امر حق را با آنکه عالم اند و بعد از ان در باب قبله می فرماید که وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ
و مر هر امتی را قبله است که متوجه آن شوند یا صاحب شریعتی را قبله ایست هُوَ مُوَلِّيهَا که او متوجه سازنده است بآن روی خود را
یا خدای گرداننده روی اوست بآن جهت یعنی و برا بآن امر کرده و چون هر امتی یا صاحب شریعتی را قبله ایست پس چرا

الذین

تا عیب میکنند و میگویند ما ولیهم عن قبلتهم التی کانوا علیها فاستبقوا الخیرات پس پیشی گیرید ای مسلمانان بر
دیگران در نیکوییها از امر قبله و غیر آن تا سبب سعادت دنیا و آخرت گردد این ما تکونوا هر جا که باشید و بهر قبله که روی
آرید شما و اهل کتاب یأت بکم الله جمیعا بیارد خدای تعالی همه شما را و جمع کند روز قیامت برای امتیاز محق از
مبطل ان الله بدرستی که خدای تعالی علی کل شیء بر همه چیزها از احضار و تمیز و میراندن و زنده کردن و جمع کردن شما
و غیر آن قدیر تواناست ومن حیث خرجت و از هر مکانی و زمانی که بیرون آیی برای سفر فول
وجهک پس بگردان روی خود را هنگام نماز شطر المسجد الحرام بطرف مسجد الحرام وانه و بدرستی که این امر
للحق هر آینه درست و راست است من ربک از نزد پروردگار تو وما الله بغافل و نیست خدای بیخبر عما
تعملون از آنچه میکنید از توجه بکعبه و غیر آن … تکرار قول … میکند و میگوید ومن حیث
خرجت و از هر جا که بیرون آیی فول وجهک پس متوجه ساز روی خود را در وقت نماز شطر المسجد الحرام
بطرف مسجد الحرام وحیث ما کنتم و هر جا که باشید ای امت محمد فولوا وجوهکم پس بگردانید رویهای
خود را … شطره در جانب آن مسجد لئلا یکون للناس تا نباشد مر یهود را علیکم بر شما از
توجه بمسجد اقصی حجة حجتی که خواهند که بان بر شما غالب شوند یعنی تا یهود نگویند که محمد منکر دین ماست و با وجود این
اعتقاد بقبله ما دارد و بان توجه میکند الا الذین ظلموا مگر آنانی … منهم از یهود
و … بت پرستان مکه … میکنند که … باز بقبله خود … آورد و مشرکان طعن میزدند که محمد دانست که
… فلا تخشوهم پس مترسید ای مؤمنان از ایشان … واخشونی
و بترسید از من … ولاتم نعمتی و اتمام کنم نعمت خود را … علیکم بر شما
ولعلکم تهتدون و تا شاید که شما … احکام دین کما ارسلنا همچنانکه تمام کردم نعمت خود را
بر شما بانکه فرستادیم فیکم در میان شما رسولا منکم فرستاده از شما یعنی از عرب و آن محمد است … یتلوا علیکم
آیاتنا … ویزکیکم و پاک میگرداند شما را از چرک شرک … ویعلمکم الکتاب
و می آموزاند شما را قرآن والحکمة و علم شریعت و احکام آن از حلال و حرام ویعلمکم و تعلیم میدهد
شما را مالم تکونوا تعلمون آنچه نبوده اید که بدانید آنرا بفکر و نظر … طریق معرفت آن
نیست سوای وحی فاذکرونی پس یاد کنید مرا بطاعت و عبادت اذکرکم تا یاد کنم شما را بثواب و مغفرت

وقرأت …

واشکروا لی

واشکروا لی و سپاس داری کنید برای من بر نعمتها که بر شما انعام کرده ام در دنیا و آخرت ولا تکفرون و ناسپاسی
مکنید مرا بانکار نعم و عصیان امر از ابن عیینه روایتست که در اخبار ما رسیده که حق تعالی فرمود که بندگان
خود را چیزی داده ام که اگر بجبرئیل و میکائیل میدادم هر آینه نعمت بزرگ ایشان را تمام کرده میبودم و آن اینست
که گفتم فاذکرونی اذکرکم و در منهج الصادقین قریب بهمان وجه در این آیت مذکور گشته و در … روایات
که در باب فضیلت ذکر واقع شده اکتفا کرده میشود از ابی عبدالله علیه السلام روایتست که حق تعالی فرموده که
هر که بجهت مشغولی بذکر من از یاد کردن حاجت خود بمن غافل شود من بهتر از آنچه توقع داشته باشد باو عطا
فرمایم و نیز فرموده که پدرم دایم بذکر خدا مشغول بودی بر وجهی که در رفتن و نشستن و طعام خوردن و سخن کردن
با مردمان در یاد خدا بودی و پیوسته … که زبان او متحرک بودی بکلمه طیبه لا اله الا الله و …
از صبح ما را جمع میکرد و تا طلوع آفتاب ما را بذکر امر میکرد و میفرمود که در هر خانه که در آن ذکر خدا و تلاوت
قرآن بسیار کرده شود حق تعالی برکت در آن زیاد کرده اند و فرشتگان در آن حاضر شوند و شیاطین از آن دور
زنند و درخشان شود آن خانه برای اهل آسمان مانند درخشیدن ستارگان برای اهل زمین و هر خانه که در آن
ذکر خدا نکنند و قرآن نخوانند برکت آن کم شود و ملایکه از آن دور شوند و شیاطین در آن مسکن سازند و …
نیز از آنحضرت روایت کرده که … اند که در خلوت ذکر خدا بسیار کنند و از حضرت رسالت ص
روایتست که چهار چیز اند که … از مؤمن با آن متصف نباشند یکی خاموشی دوم تواضع برای خدا سیم ذکر او
… چهارم کمی مال و نیز از صادق علیه السلام روایتست که فرموده …
… مانند غرق شدن … و فرود آمدن خانه و دیوار … و هلاک کردن … و گرفتار شدن بصاعقه
و غیر آن اما ذاکر خدای … هلاک شود و از حضرت رسالت ص روایتست که حق تعالی … خطاب کرده که
بنده من بذکر من مشغول باشد و نفس او اراده گناه کند من نگذارم که آن گناه از او واقع شود و اگر بعض آن
… مستوجب آن شده باشند که عذاب من بر ایشان نازل شود من بجهت … و برکت … آن عذاب را
از ایشان بگردانم و نیز از آنحضرت روایتست که موسی علیه السلام از حق تعالی سوال کرد که بار خدایا تو نزدیکی بمن تا با تو راز کنم
یا دوری تا ترا بآواز بلند بخوانم حق تعالی فرمود که یا موسی انا جلیس من ذکرنی من همنشین کسی ام که مرا یاد کند
و … فرموده که در هیچ مجلس ذکر خدا نکنند الا که حق تعالی از آسمان با ایشان ندا کند که برخیزید که سیئات شما را

حسنات بدل کردم و همه گناهان او را آمرزیدم و در بعضی تفاسیر ذکر خدای بنده عطا کردن حق تعالی ملایکه را امر کند تا در آن ذکر شریک
شوند و ثواب ذکر خود را بایشان دهند و از ایشان بهر اهل صلوات استعظیم روایتست که در بهشت بیابانیست که
هرگاه که بنده بذکر خدای مشغول شود فرشتگان در آن بیابان بدرخت نشاندن مشغول شوند برای وی و چون توقف
نمایند ایشان از درخت نشاندن باز ایستند ایشان را گویند چرا توقف کردید گویند که نفقه صاحب ما در ذکر خدا
سست شد و اسباب مصالح درخت نشاندن ما ذکر است و چون دوام ذکر مستلزم بازداشتن نفس
است از قبایح از جهت در عقب امر یکی بذکر میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید
اسْتَعِينُوا یاری جوئید بر قیام نمودن بحقوق الهی بِالصَّبْرِ بشکیبائی که کلید در بخانست وَالصَّلَاةِ و بنماز
که اصل عبادات است و معراج مؤمنین و مناجات رب العالمین إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی مَعَ الصَّابِرِينَ
با صابرانست بحفظ و حمایت و نصرت و رعایت در جمیع حالت و اجابت دعوت و توفیق در طاعت و در نزد بعضی
مراد بصبر روزه است که متضمن شکیبائیست بر جوع و تشنگی و نزد جمعی دیگر جهاد است با کفار که مستلزم تعب
و رنج بسیار است و چون حق تعالی فرمود باستعانت بصبر و صلوة بر عبادات که معظم آن جهادست در عقب آن فرمود
که وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ و مگوئید مر کسی را یعنی در حق کسی که کشته شوند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا یعنی
در جهاد أَمْوَاتٌ که ایشان مردگانند مرویست که صحابه از حرب بدر که شهیدان میکردند و ایشان چهارده بودند شش
از مهاجر و هشت از انصار و بعضی بر سبیل تحسر میگفتند بیچاره فلان در روز بدر جان شیرین بداد و از لذات نعیم دنیا
محروم شد حق تعالی گفت ایشان را مرده میخوانید بَلْ أَحْيَاءٌ بلکه ایشان زندگانند در حضرت ما وَلَٰكِنْ لَا تَشْعُرُونَ
و لیکن شما نمیدانید کیفیت آن حیات را زیرا که دریافتن آن بعقل ممکن نیست از ابن عباس روایتست که شهیدان زنده
اند نزد خدای بارواح و اجساد و بامداد و شبانگاه روزی بایشان میرسد و ایشان فرحناک و شادمانند بآنچه
خدای بایشان میدهد حضرت رسالت صلعم فرموده که حق تعالی شهید را شش خصلت کرامت کند اول قطرهٔ خون
که از بدن او بر زمین چکد گناهان او را عفو کند دوم در بهشت منزل عالی نام زد او کند سیوم حور
العین در خدمت او تعیین فرماید چهارم او را از فزع اکبر و عذاب قبر ایمن گرداند پنجم تاج شرف بزرگ وقار
از یاقوت سرخ که بهتر از دنیا باشد و هر چه در وست بر سر او نهند ششم شفاعت او را در حق هفتاد کس از اقربا قبول فرماید
و بعد از امر بندگان بصبر بر عبادات شاقه بیان اموری می نماید که بآن ایشان را آزمایش میکند از انواع بر مصیبات

[illegible]

بعقل ل

بر زمین آید بخز

ولنبلونکم

و میفرماید که وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ و هر آینه می آزمائیم شما را یعنی با شما معامله آزماینده گان میکنیم و اگر چه حال شما پوشیده
نیست اما میخواهیم که عیار کار و بار هر کس بر محک امتحان ظاهر کرده بر عالمیان ظاهر شود که کدام از شما صابرند بر بلا
و در تسلیم بر رضا او نهاده و چه کس اند که بجهت بی‌صبری و عدم رضا بعضی از ایشان ممتاز شده اند و این آزمایش
بچند نوع است بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ بچیزی اندک از ترس دشمن در غزا و قلت آن نسبت با آنچه نیست که حق تعالی
ایشان را از آن نگاه میدارد تا تخفیف مشقت فرماید بر ایشان وَالْجُوعِ و از گرسنگی که قحط است و یا روزه وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ
و نقصان بعضی از مالها که بتاراج حادثات رود و بجهت آفات روزگار تلف گردد وَالْأَنْفُسِ و نقصان نفسها بقتل
در غزا یا بیماری و ضعف و پیری وَالثَّمَرَاتِ و نقصان برخی میوه ها و تلف محصولات با آفات سماوی و ارضی
یا مراد مرگ فرزندانست که میوه باغ دل اند مرویست که چون فرزند بندهٔ مؤمن بمیرد حق تعالی با ملایکه گوید چون قبض
روح فرزند بندهٔ من و میوه دل او کردید وی چه گفت گویند حمد تو کرد و استرجاع نمود خطاب آید که خانه در بهشت
برای او بنا کنید و آنرا بیت الحمد نام نهید وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ و مژده ده ای محمد صلعم جمعی را که از این مشقتها و مکروهات
بثواب بیشمار روانی صابران که مستحق بشارتند الَّذِينَ آنانکه إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ هرگاه برسد بایشان رنج
بلیتی و اذیتی و مکروهی قَالُوا گویند بروجه اخلاص در حکم قضا و تسلیم و رضا إِنَّا لِلَّهِ بدرستی که ما از آن خدائیم
و بکمند بندگی او در بندیم پس هر چه از مولی به بنده رسد جز تسلیم و رضا چاره نباشد وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
و بدرستی که ما بسوی پاداش و جزا دادن او باز گردندگانیم در رجوع او چو بحضرت اوست و جزا فراخور کردار ما
خواهد رسانید پس بکلمه استرجاع سزد کشیم تا مستوجب ثواب ابدی گردیم امام جعفر صادق از آبای کرام خود علیهم
الصلوة والسلام روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هر که بچهار چیز عمل کند البته از اهل بهشت
بود اول تکلم بکلمه طیبه لا اله الا الله دوم چون نعمتی باو رسد بگوید الحمد لله سیوم چون گناهی کند استغفر الله
چهارم چون مصیبتی باو رسد گوید انا لله و انا الیه راجعون انس مالک روایت کند که مردی از اصحاب
رسول صلعم که همیشه در ملازمت آنحضرت بودی پسری متوفی شد وی بسیار میگریست رسول صلعم فرمود که او را بیارید
چون حاضر شد فرمود که ای مرد بدانکه بهشت را هشت در است و دوزخ را هفت راضی نیستی که بهر دری از
بهشت که داخل شوی بچه خود را بینی ایستاده گوید ای پدر من بیا تو در بهشت نیز دوم مرد خوش حال شد صحابه
گفتند یا رسول الله این کرامت مخصوص باوست یا هر کسی که مصیبت فرزند دیده باشد در این داخل است فرمود

روایت وارد شده که هرگاه فرزند
بندهٔ مؤمن بمیرد و در حکم قرآن بنده
حمد رب العالمین را بزبان راند آن
فرزند روز قیامت شفیع او باشد

این کرامت شامل همه اهل ایمان خواهد بود گاهی که صبر کنند و رضا بقضا داده قایل شوند بکلمهٔ انا لله و
انا الیه راجعون اولئک آن گروه که در مصایب صبر و شکیبائی ورزیده رجوع بکلمهٔ استرجاع نمایند علیهم
صلوات برایشان است رحمتهای بسیار من ربهم از نزد پروردگار ایشان ورحمة و بخشی عظیم و گویند که مراد بآن بهشت
است کقوله تعالی واما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله واولئک هم المهتدون وآن گروه ایشانند راه یا
فتگان بثواب عظیم و از صادق علیه السلام روایتست که مراد از الصابرین در حق حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله
علیه چون خبر شهادت برادرش جعفر از موته آورده نزد زبانش بکلمهٔ انا لله وانا الیه راجعون جاری شد و هیچ کس
پیش از حضرت امیر المؤمنین این کلمه را نگفته بود حق تعالی فرمود که من از تو راستگو کردم تا بعد از وی هر مصیبت زده
را اقتدا بوی کنند من صلوات و رحمة نامتناهی با و کرامت فرمایم و چون حق تعالی ذکر امتحان بندگان نمود بتکلیف شرعی
و مصیبات شدیده در عقب این ذکر احکام حج میفرماید که متضمن مشقات عظیم است و میگوید ان الصفا والمروة
بدرستی که صفا و مروه که دو کوه اند در مکه من شعائر الله از نشانهای خداست در حج خانهٔ کعبه یعنی از علامات مناسک
اوست که در حج تعیین فرموده فمن حج البیت پس هرکه قصد کند خانهٔ کعبه را باعمال مخصوص حج او اعتمر یا بسوی زیارت
کعبه شود باعمال مخصوص عمره فلا جناح علیه پس هیچ گناهی نیست بر او ان یطوف بهما آنکه طواف کند یعنی دو کوه یعنی سعی
نماید در میان آن صفا و مروه ومن تطوع خیرا و هرکه بطوع و رغبت خود بکند فان الله شاکر پس بدرستی

کرداری نیکو از طواف حج و عمره و سعی میان صفا و مروه

که خدای جزا دهنده شکر گوینده است [illegible] علیم دانا باعمال بندگان از عبد الله
عباس روایتست که سبب نزول این آیه آن بود که در جاهلیت دو بت بودند از سنگ یکی اساف نام داشت و دیگری
نایله اساف را بر صفا نهاده بودند و نایله را بر مروه چون زمان اسلام در رسید و خانه از بتان پاک کردند آن دو سنگ
را بر شکستند مسلمانان کاره سعی آن بودند و زعم ایشان آن بود که در موضعی که بت در ان نصب کرده باشند سعی آن کردن
گناه باشد حق تعالی این آیه فرستاد و رد توهم ایشان فرموده و بعد از بیان حکم حج بندگان را امر میفرماید باظهار حق و
نهی از کتمان آن بقوله ان الذین بدرستی که آنانکه یکتمون میپوشند ما انزلنا آنچه فرو فرستادیم من البینات
از نشانهای روشن مراد احبار یهود اند چون کعب بن اشرف و عبد الله صوریا که علامات و صفات حضرت رسالت
را که در توریه بود اخفا میکردند والهدی و آنچه راه مینماید بوجوب اتباع آنحضرت و ایمان باو از دلیلهای
عقلیه من بعد ما بیناه از پس آنکه بیان کرده ایم آنرا فی الکتاب در توریه یعنی آنچه ما در توریه آشکارا کردانیده بودیم

للناس از برای مردمان هیچ

از نعوت محمد

از نعوت محمد و وجوب اتباع او ایشان مخفی کرده اند اولئک آن گروه که پوشنده گان حق اند یلعنهم الله لعنت میکند و
دور میسازد ایشانرا خدای تعالی از رحمت خود ویلعنهم اللاعنون و لعنت میکنند برایشان لعنت کنندگان از ملایکه
و مؤمنان جن و انس الا الذین تابوا مگر آنانکه بازگردیدند از کفر بایمان و از کتمان نعت نبوی باظهار آن واصلحوا و
صلاح آوردند کارهای تباه شده خود را از تحریف و غیر آن وبینوا و بیان کردند آنچه حق تعالی
بیان کرده در کتاب ایشان از صفات پیغمبر فاولئک پس ایشانند که بسبب توبه و صلاح و تبیین حق اتوب علیهم
وباز گردم برایشان بقبول توبه و آمرزش وانا التواب و منم نیک قبول کننده توبهٔ بندگان الرحیم مهربان برایشان
بفیض رحمت و عدم تعجیل در عقوبت بعد از ان بیان حال کسانی میکند که [illegible] بی توبه از کفر و کتمان بمیرند و می

بجلاد

فرماید که ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند از احبار یهود یکتمان نبوت محمد و اولی آنست که مراد مطلق اهل کفر
باشد [illegible] و ماتوا وهم کفار و مردند در حالتی که ایشان کافر بودند اولئک آن گروه
علیهم لعنة الله برایشانست لعنت خدا که او دور کند از رحمت او بعد از مرگ والملئکة و لعنت فرشتگان والناس
ولعنت مردمان اجمعین همه ایشان در حالتی که همه ملایکه و آدمیان برایشان لعنت کنند که لعنت
لعن خدا و ملایکه و آدمیان برایشانست خالدین فیها در حالتیکه جاوید ماندگانند در آن لعنت لا یخفف عنهم
العذاب وسبک کرده نشود از ایشان عذاب آتش دوزخ ولا هم ینظرون و نباشند ایشان که مهلت داده شوند تا زمانی
باعتذار بکشند چه ایشانرا عذر مسموع نباشد از ابن عباس روایتست که کفار قریش گفتند ای محمد وصف خدای خود کن
تا او را بشناسیم حق تعالی سورهٔ اخلاص با این آیه نازل گردانید که والهکم و خدای شما که مستحق عبادت الله واحد معبود
یکیست [illegible] که هیچ شریکی در ذات و صفات ندارد لا اله نیست هیچ معبودی بحق الا هو مگر او که احدیست در ذات و واحد
در صفات الرحمن بخشاینده است در ترغیب ایمان الرحیم مهربانست در تقویت ارواح [illegible] اصول و فروع

در تقویت [illegible]

[illegible] و استحقاق [illegible] دلیل [illegible]
ان فی خلق السموات بدرستی که در آفریدن آسمانها که [illegible] ستون [illegible] والارض
و در آفریدن زمین که [illegible] واختلاف اللیل والنهار و آمدن و رفتن شب و روز پی یکدیگر یا
اختلاف ایشان [illegible] والفلک التی تجری و در کشتیهای گران بار که میرود فی البحر در دریا
بما ینفع الناس با چیزی که نفع میکند مردمانرا [illegible] و ما انزل الله و در آنچه فرو فرستاد خدای

مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مِنْ مَاءٍ و از آب باران فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده ساخت و تازه گردانید بآن
آب زمین را از نباتات بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و پژمردگی آن وَبَثَّ فِيهَا و درانجا پراگنده کرده در زمین مِنْ
كُلِّ دَابَّةٍ از هر جنبنده چون بهایم و سباع و وحوش و طیور و غیر آن وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ و در گردانیدن بادها از هر
جهتی چون باد شمال و جنوب و صبا و دبور وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ و در ابر رام گردانیده شده و فرمان بردار امر خدای بَيْنَ
السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ میان آسمان و زمین که با بین نمی آید و از هم جدا نمی شود تا آنکه امر الهی بان رسد لَآيَاتٍ
هر آینه نشانهاست یعنی در این امور مذکوره از صنایع حکمت و کمال قدرت او بسی نشانه و دلالت تامی بر علم و وحدانیت او لِقَوْمٍ
يَعْقِلُونَ مر گروهی را که خردمند اند نظر تفکر و تأمل بران میگمارند از حضرت رسالت هم مرویست که وای بر کسی که این آیت بخواند
و دران تفکر نکند. برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتریست معرفت کردگار وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ
و از مردمان کسانی اند که فرا میگیرند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَنْدَادًا همتایان و شریکان یعنی بتان که بغیر باطل
ایشان شریکان خدا اند يُحِبُّونَهُمْ دوست میدارند ایشان را كَحُبِّ اللَّهِ همچون دوست داشتن خدا را یعنی تعظیم و اطاعت
ایشان میکنند مانند تعظیم و اطاعت کردن خدا را مراد مشرکان عرب اند که بتان را در تعظیم و طاعت و محبت شبیه خدای
را میکنند وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ایشان قوی تر و ثابت ترند از روی دوستی
مر خدا را یعنی محبت ایشان بخدا بیشتر است نسبت بمحبت کفار با بتان زیرا که محبت ایشان بخدا هرگز منقطع
نمیشود و بخلاف محبت بتان که آن بسببی زایل میگردد و از نجات کردن از فنا پایان خود عدول میکنند بخدا در
وقت رسیدن بلا و مصیبت بایشان و در بعضی زمان عبده بتی میکنند و بعد از ان آنرا گذاشته به بتی دیگر میل میکنند و
میگویند که این بهتر از انست وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا و چون به بینند یعنی بدانند آنها که ظلم کردند در خود و از حق
در گذشتند بشرک آوردن إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ در وقتی که به بینند معاینه عذاب دوزخ را أَنَّ الْقُوَّةَ
لِلَّهِ جَمِيعًا آنکه همه قدرت و غلبه بر همه چیز مر خدا راست نه مر بتان ایشان را وَأَنَّ اللَّهَ و آنکه بدرستی که
خدای تعالی شَدِيدُ الْعَذَابِ سخت عذابست بر ایشان هر آینه بدانند مضرت شرک آوردن را و حسرت
و ندامت ایشان بر وجهی بیشتر که بوصف در نیاید عطا گفته که معنی آنست که چون ظالمان در روز قیامت بر بلند
کرده دوزخ پانصد ساله راه با استقبال ایشان آید و همچنانکه مبلغ کرده انستند ایشان را به بینند آن وقت بدانند که قوة و عزة
و ملکوت و جبروت مر خدا راست و عذاب او سخت است و ایشان علم بقدرت خدای و شدة عقوبت او پیدا کنند إِذْ

تبرّأ

تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا وقتی که بیزاری کنند آنانکه پیروی کرده شده بودند مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا از آنانکه پیروی کرده اند
ایشان را یعنی پیشوایان اهل شرک از ضعیفان و تابعان خود بیزار شوند وَرَأَوُا الْعَذَابَ در حالتی که به بینند آن
پیشوایان و تابعان ایشان عذاب را وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ و بریده شود با ایشان سببها و روابطی که هم
دیگر با یکدیگر داشتند از خویشی و دوستی و مصاحبت وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا و گویند آنها که پیروی کردند یعنی
تابعان چون بیزاری پیشوایان خود را مشاهده کنند گویند لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً کاشکی مر ما را باز گشتی بودی
بدنیا فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ پس بیزاری میکردیم از ایشان آنجا كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا همچنانکه بیزاری کردند از ما اینجا كَذَٰلِكَ
یعنی همچنانکه خدای دران روز نماید بایشان انقطاع يُرِيهِمُ اللَّهُ بنماید خدا ایشان را أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را
حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ حسرتها و پشیمانیها بر ایشان یعنی اعمالی که بطمع ثواب داشته باشند مانند حج و ضیافات
و تصدقات که نه بروفق شریعت بوده بیشتر بر ایشان رد کنند و قبول نکنند و سبب حسرت ایشان شود و یا اعمال بد که
کرده باشند از قتل و غارت و غیر آن سبب حسرت ایشان شود و گویند چرا چنین کردیم وَمَا هُمْ و نباشند پیشوایان
و تابعان بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ بیرون آیندگان از آتش دوزخ بلکه مخلد باشند در اکثر تفاسیر مذکورست که قبیله
ثقیف و خزاعه و بنی عامر و بنی مدلج حرام گردانیده بودند بر خود بعضی از چارپایان را از بحیره و سائبه و وصیله و حام
بیاید حق تعالی ایشان را ازان نهی کرده بر سبیل عموم فرموده که يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ بخورید
از انچیزی که در زمین است حَلَالًا طَيِّبًا پاک و پاکیزه را یعنی چیزها که بر شما حلال و طیب است بر خود حرام مکنید
وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ گامهای ابلیس را یعنی بر پی او مروید در تحریم حلال إِنَّهُ
لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ بدرستی که شیطان مر شما را دشمنیست آشکارا که می خواهد که شما را فریب بدوزخ در آرد إِنَّمَا
يَأْمُرُكُمْ جز این نیست که امر میکند شیطان شما را یعنی وسوسه میکند بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ به بدی و کار زشت وَأَنْ تَقُولُوا
و دیگر میفرماید اینکه بگوئید و افترا کنید عَلَى اللَّهِ بر خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید مانند شریک گرفتن بخدا و تحلیل
حرام و تحریم حلال و غیر آن از مذاهب باطله و اعتقادات فاسده از ابن عباس مرویست که پیغمبر یهود را باسلام
دعوت فرمود گفتند ما تابع آباء و اجداد خودیم و اقتدا بایشان میکنیم چه ایشان از ما دانا تر بودند در باب حلال و حرام
اینه فرستاد که وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ و چون گفته شود مر کفار را که در باب حلال و حرام اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ پیروی
کنید آنچه خدای فرستاد یعنی قرآن را در حلال و حرام قَالُوا گویند که بقرآن نمیگرویم بَلْ نَتَّبِعُ بلکه پیروی میکنیم

دران

مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آنچه یافته ایم بر آن چیز آبَاءَنَا پدران خود را پس رد سبیل انکار میفرماید که أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ
آیا متابعت پدران میکنند و اگرچه بودند پدران ایشان که لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا فهم نمیکردند چیزی را از امور دینیه یعنی
تفکر نمی نمودند در توحید و عمل و سایر احکام شریعت وَلَا يَهْتَدُونَ و راه راست نیافته بودند پس بیان مثلی
میکند برای کفار در ترک اجابت امر حق که توحید است و میفرماید که وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا یعنی صفت خوانندهٔ
کافران بتوحید كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ مانند صفت کسیست که بانگ میزند بِمَا لَا يَسْمَعُ بجانوری که نمیشنود إِلَّا دُعَاءً
وَنِدَاءً مگر خواندنی و آوازی و هیچ از آن فهم نمیکنند یعنی همچنانکه حیوان نمی فهمد آواز را و از کشندهٔ خود را و همین آواز
ری میشنود و بدون فهمیدن معنی آن همچنین کافران هیچ نمیکنند و پند دهنده خود جز آوازی نمیشنوند و حقیقت سخنی
از آن درنمی یابند بجهة تامل نکردن در آن از روی عناد و استکبار پس بسبب این ایشان صُمٌّ کرانند از شنیدن کلام حق بُكْمٌ
گنگانند از گفتن حق و جواب عُمْيٌ کورانند از دیدن راه راست فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ پس ایشان عقل ندارند یعنی درنمی یابند
معنی که ایشان میگوید بجهت ترک فکر و تامل در آن پس از کافران اعراض کرده بمؤمنان خطاب میکند که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
ای کسانیکه ایمان آورده اید كُلُوا بخورید بر وجه اباحت مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزه ها یعنی از چیزهای
لذیذ که روزی دادیم شما را وَاشْكُرُوا لِلَّهِ و شکر گوئید خدا را بر روزی پاکیزه و لذیذ خود إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما از
روی اخلاص إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ او را میپرستید نه غیر او را در حدیث قدسی وارد شده که حق تعالی فرموده که ما با آدمیان و پریان بعجب
عظیم افتاده ایم ایشان را می آفرینم و عبادت غیر من میکنند و روزی میدهم با ایشان و غیر مرا شکر گذاری میکنند و از حضرت رسالت
صلعم روایت کرده که هر که دوست دارد که دعای او مستجاب شود باید که طعام و کسب او پاکیزه و حلال باشد و روایت کرده که
شخصی آنحضرت را گفت که میخواهم که دعای که من کنم مستجاب شود فرمود خوردن خود را پاکیزه گردان و حرام را در شکم خود
راه مده و نیز در حدیث قدسی آمده که ای بنده از تو دعا کردن است و از اجابت کردن پس هیچ دعای را رد نمیکنم مگر دعای
خورندهٔ حرام و نیز از سید عالم صلعم روایت است که ترک لقمهٔ حرام نزد خدا بهتر است و دوست تر دارد از هزار رکعت نماز سنتی
و ترک یک دانگ حرام از خوردن برابر هفتاد حج است و چون او سبحانه ذکر اباحت طیبات نمود در عقب آن بیان محرمات
میفرماید که إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ جز این نیست که حرام کرد بر شما الْمَيْتَةَ مردار را یعنی خوردن او و
انتفاع از او و آن هر حیوانیست که بطریق شرع آن را ذبح نکرده باشند وَالدَّمَ و خون را غیر از خونی که باز پس مانده باشد در رگ
بعد از کشتن حیوان وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ و گوشت خوک را و همه اجزای آن نیز در حکم حرمت داخل است وَمَا أُهِلَّ بِهِ

و حرام کرد

و حرام کرد آنچه آواز برداشته شد بر او در وقت ذبح لِغَيْرِ اللَّهِ برای غیر خدای یعنی بنام بتان فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بود
مانده و بیچاره کرده شود بخوردن یکی ازینها بسبب گرسنگی بر وجهی که خوف تلف نفس باشد و هیچ مأکول حلال نیابد که بآن سد رمق خود کند
غَيْرَ بَاغٍ در حالتی که ستمکار نبود یعنی آنکه از مضطری دیگر نستاند و بر امام معصوم بغی و خروج نکند یا قطع طریق
نکند یا بقصد لذت خوردن وَلَا عَادٍ و نه تجاوز کننده از سد رمق فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس هیچ گناهی نیست بر او در خوردن
آن إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است هر کسی را که بنا بر ضرورت از محرمات بخورند
مهربانست ببندگان برخصت دادن ایشان در خوردن محرمات قبل ازین گذشت که علمای یهود صفات پیغمبر
را در توریه تغییر داده بودند ترس آنکه مبادا مردمان تابع او شوند و رسوم و وظایف که هر سال از یهودان میگرفتند محروم
گردند حق تعالی میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ بدرستیکه آنانکه میپوشند از علمای یهود مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچه فرو فرستاده
خدای مِنَ الْكِتَابِ از توریه صفت پیغمبر و غیر آن چو آیهٔ رجم وَيَشْتَرُونَ بِهِ و میخرند یعنی بدل میکنند بدان
پوشیدن ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک و عوض حقیر که رسوم ایشان است یا رشوت که میگرفتند از ایشان بجهة تغییر صفات
آنحضرت أُولَئِكَ آن گروه پوشندگان مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نمیخورند در شکمهای خود إِلَّا النَّارَ مگر آتش
وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ و سخن نگوید خدای با ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز سخنی که در ضمن آن لطفی و رحمتی باشد
وَلَا يُزَكِّيهِمْ و پاک نگرداند ایشان را از خبث اعمال و بر ایشان مدح و ثنا نکند یا اصلاح حال ایشان نکند
همچنانکه شخصی که از کسی در غضب باشد با او سخن نکند وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان راست عذابی دردناک
ایشان أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که از روی جهالت اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بخریدند گمراهی را یعنی کفر را
گشت بِالْهُدَى بایمان و معرفت که عین هدایت است و این معامله دنیا است وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ و بخریدند عذاب را
را بآمرزش ربانی و این سودای آخرتست فَمَا أَصْبَرَهُمْ پس چه چیز شکیبا گردانید یا چه شکیبااند ایشان عَلَى النَّارِ بر
آتش دوزخ این تعجب است از حال ایشان در اشتغال بموجبات آتش و بیباکی ایشان از آن و از ابن عباس روایت است که
معنی آنست که چه دلیر نمود ایشان را بر عملی که موجب آتش دوزخ است و این معنی از ابی عبدالله نیز مرویست ذَلِكَ این عذاب ایشان
بسبب آنست که بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ خدای فرو فرستاد توریه را براستی پس ایشان آن را بپوشیدند و در تکذیب آن
کوشیدند و یا نعت محمد را از مردمان پوشانیدند و یا فرو فرستاد قرآن را و ایشان پیروی آن نکردند و مخالفت آن نمودند وَإِنَّ الَّذِينَ
اخْتَلَفُوا و بدرستیکه آنانکه اختلاف کردند فِي الْكِتَابِ در کتاب خدا یعنی از توریه تحریف کردند بتأویل باطل و یا

و فضیلت با طل کردند در مقام حق بتحریف و تغییر صفات محمدی صلعم و یا آنکه اختلاف کردند در قرآن باین معنی که بعضی آنرا سحر گفتند و بعضی نسبت افترا بکن دادند و برخی گفتند که این افسانهٔ پیشینیانست و بر تقدیر ایشان را اختلاف کردند **لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ** هر آینه در خلافی و عنادی دور اند که آن عدول است از حق بباطل آورده اند که یهودان در نماز روی بمغرب کردندی و ترسایان بمشرق و هر یکی در قبلهٔ خود غلو کردندی و چون در زمان اسلام مسلمانان مأمور شدند بتوجه بکعبه هر قومی از اهل کتاب گفتند که قبلهٔ ما بهتر است و بنای کار خود بران نهاده همیشه اوقات خود را درین حرف صرف میکردند و در طائفه بجهت حمیت جاهلیت میگفتند که طاعت منحصر است در توجه بقبلهٔ ما حق تعالی فرمود که **لَيْسَ الْبِرَّ** نیست نیکوئی یعنی فعل پسندیده **أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ** آنکه بگردانید روهای خود را **قِبَلَ الْمَشْرِقِ** بسوی مشرق چون نصاری **وَالْمَغْرِبِ** و بطرف مغرب چون یهود زیرا که آن منسوخ است **وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ** ولیکن نیکوئی که سزاوار است که بآن اهتمام نمایند **مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ** نیکوئی کسیست که بگرود بخدا **وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ** و بروز قیامت و بملائکه **وَالْكِتَابِ** و به همه کتابها او نه چون علمای یهود و نصاری که بعضی تصدیق کردند دون بعضی **وَالنَّبِيِّينَ** و بگرود به همه پیغمبران نه چون اهل کتاب که بعضی را گرویدند نه بعضی دیگر **وَآتَى الْمَالَ** و بدهد مال خود را **عَلَىٰ حُبِّهِ** بر دوستی آن مال یعنی با آنکه دوست میدارد از سر آن بیکفد رو در راه خدا میدهد **ذَوِي الْقُرْبَىٰ** خویشان خود را که محتاج اند **وَالْيَتَامَىٰ** و بی پدران را که بحد بلوغ نرسیده باشند **وَالْمَسَاكِينَ** و محتاجان را که سوال نکنند و از قوت سالیانه عاجز باشند **وَابْنَ السَّبِيلِ** و راه گذریان را یعنی مسافران را که هیچ در دست نداشته باشند تا بوطن خود باز گردند **وَالسَّائِلِينَ** و درویشان خواهنده که فقر ایشان ظاهر نشده باشند خواهستی **وَفِي الرِّقَابِ** و در خلاص کردن گردنهای بندگان از بند بندگی باین وجه که ایشان را بخرند و آزاد کنند و یا بندگانی که از مال کتابت عاجز باشند ایشان را دهند در ادای مال بمولی و آزاد کنند **وَأَقَامَ الصَّلَاةَ** و دیگر خداوند نیکوئی کسیست که بپای دارد نماز فریضه را **وَآتَى الزَّكَاةَ** و بدهد زکوة مقرره را **وَالْمُوفُونَ** و نیز خداوند نیکوئی آنانند که وفا کنندگانند **بِعَهْدِهِمْ** بعهد خود **إِذَا عَاهَدُوا** چون عهد کنند و آن عهد یا با خلق است یا با حق چون وفا کنند **وَالصَّابِرِينَ** منصوب بر مدح است **فِي الْبَأْسَاءِ** در فقر و فاقه **وَالضَّرَّاءِ** و در رنج و سختی و بیماری **وَحِينَ الْبَأْسِ** و در هنگام کارزار یعنی جهاد و مقاتله با اهل کفر و عناد از زهری روایتست که بأساء در اموال است مانند فقر و ضراء در نفس چون مرض **أُولَٰئِكَ** آن گروه که این صفات دارند **الَّذِينَ** آنانند که بتحقیق **صَدَقُوا** راست گفتند در دین و پیروی حق و طلب خیر **وَأُولَٰئِكَ** و آن گروه **هُمُ الْمُتَّقُونَ** ایشانند پرهیزگاران از کفر و غیر آن از ناشایستهای این آیت

منفرد جمیع کمالات انسانیه است و هر که این صفت دارد انسان کاملست چنانکه حضرت رسالت صلعم فرموده که من عمل بهذه الآیة فقد استکمل الایمان یعنی هر که عمل باین آیه کند در ایمان کامل باشد و باید دانست که تصدق بر گروه مذکوره موجب ثواب جلیل و اجر جمیل است اما بر ذوی القربی موجب تضعیف اجر است یکی مزد قرابت و دیگری مزد صدقه و از علی ابن الحسین علیه السلام مرویست که ابو حمزه ثمالی را گفت که اگر میخواهی بخوشی حالی تمام ترا عمر افزون و هر گناه ترا بیامرزند باید که نیکوئی کنی و صدقه پنهان دهی و صله رحم کنی که این صفت عمر را زیاده میکند و درویشی را برد و دفع میکند پس صدقه با قارب موجب اجر دنیا و ثواب عقبی است و از حضرت رسالت مرویست که بهترین صدقه صدقه کسیست که بر خویشان دهد و با ایشان از حضرت رسالت روایتست که هر که یتیمی را با خود برد و بخورد و شراب تا آنکه یتیم از وی مستغنی شود حق تعالی بهشت مر او را واجب گرداند و بهترین خانهای شما خانه ایست که در وی یتیمی باشد که با وی نیکوئی کنند و رعایت احوال او نمایند بانواع شفقت و مرحمت و بدترین خانهای شما خانه ایست که در آن یتیمی باشد که بدی با وی رسانند و رعایت حال او نکنند و اما مساکین در خبر صحیح آمده که رسول خدا صلعم دعا فرموده که بار خدایا مرا با مسکینان محشور کن در روز جزا و در آخرت یکی از زوجات آنحضرت گفت یا رسول الله چرا این نوع دعا میکنی فرمود برای آنکه ایشان پیش از توانگران بچهل سال به بهشت روند بعد از آن فرمود زنهار که مسکین را زجر نکنی و اگر چیزی خواهد دروغ نکنی و اگر چه نیم خرما باشد و با مسکین دوستی کن و بقوا صدق و تصدق ایشان را بنواز تا حق تعالی ترا برحمت خود نزدیک گرداند و از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که حق تعالی میفرماید که هیچ چیزی نیست مگر که کسی را موکل ساخته ام که آنرا قبض میکند مگر صدقه که درویشان که من بدست قدرت خود آنرا قبض میکنم و کسی را در قبض آن وکیل نگردانم و اگر چه مقدار نیم خرما باشد که من خود آنرا قبض کنم و آنرا پرورش دهم همچنانکه شخصی از شما بچه یا کره اسب پرورد و چون روز قیامت باشد من آن صدقه را و را بمقدار کوه احد رسانیده باشم پس آنرا بوی رد کنم و اما ابن السبیل مرویست که هر که غریبی را بنوازد حق تعالی مهمات دنیا و آخرت او را روا گرداند و در قبر و نزد حساب و صراط و میزان غریب نباشد بلکه درین مواضع با او جمعی باشند که انیس او شوند و از اهوال آن دیار ایمن گردانند و اما فی الرقاب عبدالله بن سهل از رسول الله صلعم روایت کرده که هر که بندهٔ مکاتب را یاری دهد در قید بعد از مال تا آن خود را از خواجه خود باز خرد و از بند بندگی خلاص شود و در سایهٔ حمایت خدای باشد در روزی که هیچ سایه نباشد مگر سایهٔ رحمت او و سبحانه ابن حارث روایت کرده که اعرابی نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله مرا

علمی بیاموز تا مرا به بهشت رساند فرمود که بنده را آزاد کن و گردن کسی را که بعلت بندگی در بند باشد خلاص کن
و ببرا انکرده وفا بعهد کردن از خصلت انبیا و اولیاست و الموفون حق تعالی ابراهیم خلیل را علیه السلام باین صفت مدح فرموده که ابراهیم
الذی وفی و در حق حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که یوفون بالنذر و در حدیث صحیح آمده که ایمان نیست
کسی را که امانت ندارد و دین نیست کسی را که عهد وفا نکند و اما صبر بر فقر و فاقه جهاد اکبر است با نفس و شیطان و آن جهاد
اولیا و مقربان درگاه است عبدالله عباس از رسول خدای روایت کرده که روز قیامت منادی از حضرت رب العزة
ندا کند که کجایند درویشان [illegible] ایشان را بلبیک جواب دهند حق تعالی ایشان را در پیش [illegible] که جز مقربان درگاه
زود پس بایشان خطاب کند که ای بندگان من دنیا را که از شما باز گرفتم برای کرامت شما بود در این روز [illegible]
شما بر بوده کسی که شما را لقمه یا شربتی آب داده با خود در بهشت درآرید و اما در ثواب صبر بر بیماری در خبر است
فردای قیامت اصحاب بلا و بیماری را در عرصات حاضر کنند و عوضهای بی شمار و بی اندازه بدیشان رسانند بر وجهی
که هیچکس مثل آن ندیده باشد و در خاطر نگذرانیده و چون اهل صحت آن مرتبه را ببینند تمنا کنند که کاش در دنیا اعضای
ایشان ذره ذره میکردند و بانواع بیماری گرفتاری بود تا باین مرتبه میرسیدند و اما ثواب صبر در کارزار بالکه
بهشت که میفرماید اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و در حدیث آمده که ثواب ایشان بمرتبه باشد که بهیچکس
در دنیا داده نشده و مرتبه هیچکس مانند مرتبه ایشان نباشد در مجمع آورده که اصحاب ما استدلال کرده اند بر آنکه مراد باین آیه
امیر المؤمنین علیست علیه السلام زیرا که میان امت هیچ خلافی نیست در آنکه آنحضرت جامع جمیع این خصال پسندیده بود
و معلوم نیست که غیر او جامع این صفات بوده باشد و چون حق تعالی فرمود که نیکوئی تمام نمیشود مگر بایمان و
متمسک شدن بشرایع در عقب آن بیان احکام شرایع میکند و چون حفظ نفس از قتل و جرح اهم بود ابتدا باحکام آن
کرده میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ای گروهی که گرویده اید کتب علیکم القصاص فرض کرده شد بر شما قصاص
کردن و مساوات مرعی داشتن بدون تعدی و ستم فی القتلی در کشتگان یعنی بسبب کشتن ایشان وقتی که قتل عمد بود در
وقت که پیش از اسلام چون میان دو قبیله حرب افتادی آن قبیله که عالی نسب بودندی از قبیله دیگر که نسب ایشان
پست بودی بعوض بنده آزادی بکشتندی و بدل زنی مردی و بعوض مردی دو مرد و بعد از هجرت این صورت بعرض
آنحضرت رسانیدند حکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی مساوات نه زیاده الحر بالحر آزاد با آزاد و العبد
بالعبد و بنده به بنده و الانثی بالانثی و زن بزن فمن عفی له پس هر که عفو کرده شود برای او مراد قاتلست یعنی

حدیث صحیح در باب امانات و عهد وارد شده است

ربهم

از قاتل

اگر قاتل را عفو کنند من اخیه از قصاص برادر دینی او که مقتول است شیء چیزی از عفو باین معنی که ولی خون
از قصاص قاتل درگذرد و راضی بدیه شود فاتباع پس بر قاتلست بعد از عفو از پی رفتن بالمعروف بنیکی
که آن دادن دیه است برغبت و خوشحالی و اداء و ادا کردن و رسانیدن وجه دیه الیه بولی مقتول باحسان
بنیکوئی یعنی بزودی نه با مهال و مطل و بر عفو کننده است که تابع معروف شود یعنی سخت گیری نکند در طلب دیه
و او را مهلت دهد اگر تنگدست باشد و زیاده از حق دیه از و نطلبد ذلک این حکم مذکور که عفو است از قصاص
و طلب دیه تخفیف سبکباری است شما را من ربکم از پروردگار شما و رحمة و مهربانی از و در آسان گردا
نیدن امر و تحصیل نفع را که بر اهل تورات قصاص لازم بود و عفو کردن و دیه گرفتن حرام بود و بر اهل انجیل عفو بود و دیه گرفتن
و قصاص کردن حرام حق تعالی این امت مرحومه را مخیر ساخت میان قصاص و عفو و دیه بجهت تسهیل امر برایشان فمن
اعتدی پس هر که از حد درگذرد بعد ذلک پس از آنکه عفو کرده باشد و دیه ستده باین معنی که بعد از
عفو و دیه گرفتن قاتل را بکشد برای قصاص و یا قتل ستم کند و بعد از آنکه یکی را کشته باشد و دیه داده یکی دیگر
را بکشد فله پس مر او راست در آخرت عذاب الیم عذابی دردناک و گویند که در دنیا با تیغ او را بکشند بقصاص و لکم فی
القصاص و مر شما راست در حکم قصاص حیوة زندگی و بقایی یعنی چون کسی قصد قتل کسی کند و از ترس قصاص از آن باز
ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص ایمن شود پس شما را در قصاص زندگی دنیاست یا اولی الا
لباب ای خداوندان عقول کامل لعلکم تتقون شاید که شما بپرهیزید از قتل بنا حق و بعد از بیان حکم قصاص که متعلق
ببدنست ذکر حکم وصیت میکند که متعلق بمالست و میفرماید که کتب علیکم و نوشته شد یعنی فرض کرده شد بر شما اذا
حضر چون حاضر شود یعنی ظاهر گردد احدکم یکی از شما را الموت علامات مرگ از مرض صعب و عجز آن چون کمال
پیری ان ترک خیرا اگر بگذارد مالی را الوصیة للوالدین وصیت کردن برای مادر و پدر و الاقربین
و برای خویشان و نزدیکان بالمعروف بنیکوئی یعنی بعدل و انصاف که در نگذشتن است از ثلث مال و این حکم
ثابت است حقا ثابت شده علی المتقین بر پرهیزکاران از محروم کردن مادر و پدر و خویشان در جاهلیت بر عادت
وصیت میکردند و والدین و اقربا را محروم میداشتند حق تعالی ایشان را منع کرده وصیت برای این جماعت
فرض گردانید و باز حکم این آیه بآیه میراث منسوخ شد و اکنون وصیت سنت است نه فرض فمن
بدله پس هر که بدل کند امر وصیت را یا قول وصیت کننده را بعد ما سمعه پس از آنکه شنیده باشد آن را

این آیت که خلاف وصیت نکنند

یعنی باو رسیده باشد و محقق شده نزد او فَإِنَّمَا إِثْمُهُ پس جز این نیست که گناه تبدیل آن عَلَى الَّذِينَ
يُبَدِّلُونَهُ بر آنانیست که تبدیل میکنند حکم وصیت را یا قول وصیت کننده را إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدای تعالی
شنواست کلام وصیت کننده را عَلِيمٌ داناست بنیت موصی و تبدیل وصی فَمَنْ خَافَ پس هر که ترسد
یعنی دریابد و بداند خواه وارث یا وصی یا امام و قاضی مِن مُّوصٍ از وصیت کننده جَنَفًا میلی از حق بجهت خطا
در وصیت أَوْ إِثْمًا یا گناهی بعمد در میل از حق فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ پس اصلاح کند میان موصی و ورثه یا اجرای آن
بر منهج شریعت فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس هیچ گناهی نیست بر آن اصلاح کننده از این تبدیل باطل بحق إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
بدرستی که خدای تعالی آمرزگار است مر کسی را که تبدیل باطل بحق رَّحِيمٌ مهربانست بر وصی که از مضمون وصیت در
گذرد و بعد از حکم وصیت ذکر حکمی دیگر میکند از احکام شریعت و میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که
گرویده اید كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ فرض کرده شده بر شما روزه داشتن كَمَا كُتِبَ همچنانکه فرض شده بود عَلَى الَّذِينَ
مِن قَبْلِكُمْ بر آنانکه پیش از شما بودند یعنی همه انبیا و امم آنها از آدم تا خاتم لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا شاید که شما پرهیزید
از معاصی چه روزه میشکند قوت نفس اماره را پس روزه بدارید أَيَّامًا روزهای چند مَّعْدُودَاتٍ شمرده شده یعنی
بوقت و عدد معلوم مراد روزهٔ ماه رمضان است که بیست و نه روز است یا سی روز فَمَن كَانَ مِنكُم
پس هر که باشد از شما که مکلف آید بروزه مَّرِيضًا بیماری که قوت روزه ندارد یا مرضش بجهت روزه زیاده شود
أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ یا بر سفری باشد که در آن قصر باید کرد فَعِدَّةٌ پس بر وست شمار آن روزها که افطار کرده در مرض یا
در سفر مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ از روزهای دیگر یعنی در مرض یا سفر افطار کند و بعد آن روزها که خورده در روزهای دیگر بدارد
وَعَلَى الَّذِينَ و بر آنکسانی که يُطِيقُونَهُ طاقت آورند و توانند روزه داشتن اما بمشقت بسیار و بجهت آن روزه بگذارند
فِدْيَةٌ فدا دادن است که آن طَعَامُ مِسْكِينٍ خوردن درویش است هر درویشی بازای هر روزی مدی از طعام فَمَن تَطَوَّعَ
پس هر که زیاده کند بطوع و رغبت خود خَيْرًا نیکوئی را یعنی زیاده از مقدار معین فدیه بدهد فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُ پس
آن بهتر است مر او را بسبب زیادتی اجر وَأَن تَصُومُوا و آنکه روزه دارید ای طاقت دارندگان خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر
مر شما را از فدیه إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید فضیلت روزه را در کنز العرفان آورده که نزد بعضی این حکم در
ابتدای اسلام بوده و بعد از آن بآیه فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ منسوخ شد چه در اول حال روزه داشتن
بر ایشان بسیار دشوار بود بجهت آنکه بآن معتاد نشده بودند و چون عادت کردند حکم تخییر منسوخ شد و واجب

گشت روزه داشتن و نزد بعضی دیگر منسوخ نیست بلکه مراد بآن زنیست که نزدیک بوضع حمل باشد و زنی
که کم شیر باشد و مرد و زن بسیار پیر و کسی که مرض تشنگی داشته باشد و این قول از صادق علیه السلام مر
ویست و معمول فقهای ما شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي ماه رمضان ماهیست که أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ فرو فرستاده
شده است در او قرآن مراد ابتدای انزال آنست و آن در لیلة القدر بوده و بامر آن بآسمان دنیا نازل شده
و بعد از آن آیت آیت و سوره سوره بر حسب مصلحت بر نبی نازل گشته در عرض بیست سال و این قول از ابی عبدالله
علیه السلام مرویست حاصل که قرآن درین ماه مبارک فرود آمده هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ در حالتی که راه
نماینده است مردمان را و دلالتها روشن است مِّنَ الْهُدَىٰ از دلالت احکام وَالْفُرْقَانِ و از حدود و احکام و
سایر شرایع اسلام که جدا کننده است میان حق و باطل فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ پس هر که حاضر باشد از شما ای
مکلفان یعنی مقیم موطن باشد الشَّهْرَ در ماه رمضان فَلْيَصُمْهُ پس باید که روزه دارد و در آن موضع بدانکه روزهٔ ماه رمضان
را ثواب بسیارست و اجر بیشمار و فضیلت بی غایت و از ائمه هدی در احادیث معتبره وارد شده که شیاطین را درین ماه بند کنند و
درهای دوزخ را ببندند و درهای بهشت بگشایند و خواب کردن مردان بعبادت نویسند و خاموشی را تسبیح و چون اول ماه
رمضان رسد حق تعالی امر فرماید تا بادی از زیر عرش بجهد که آنرا مثیره خوانند و بر درختان بهشت آید و برگهای آن
بهم زند و حلقهای در بهشت بجنباند آوازی و صدای از در بهشت صادر شود که هیچ کس مانند آن آواز نشنیده باشد
و حور العین خود را آرایش دهند و بر غرفهای بهشت آیند و ندا کنند که آیا هیچ کس هست که ما را خواستگاری کند از حق تعالی پس
رضوان را گویند که این چه ساعتست گوید این ساعت اول شب ماه رمضان است حق تعالی امر فرماید تا برای امت محمد
صلی الله علیه و آله درهای بهشت بگشایند و درهای دوزخ در بندند و دیوان را بند کنند و در قعر دریاها اندازند تا روزه
امت مرحومه را فاسد نتوانند کرد و از ابی جعفر علیه السلام روایتست که پیغمبر خدای در آخر جمعه ماه شعبان خطبه
خواند و حمد و ثنای حق تعالی بجای آورد و فرمود ای مردمان ماهی عظیم القدر بر شما سایه افکنده که در آن شبی هست بهتر
از هزار ماه یعنی شب قدر حق تعالی روزه این ماه فریضه کرد و قیام شبهایش سنت مؤکده گردانید هر که درین ماه فعلی سنتی
بجای آورد چنان باشد که در ماههای دیگر فریضه گذارد و هر فریضه درین ماه برابر هفتاد فریضه بود در ماههای دیگر و این ماهیست
که اولش رحمتست و میانه اش آمرزش و آخرش آزادی از آتش دوزخ هر که روزه داری را در آن روزه بگشاید
حق تعالی همه گناهان وی بیامرزد و گردنش از آتش دوزخ آزاد گرداند و ماننده ثواب کسی که آن روزه دار را بود و برابر بود

تشنگی یا ضیافت قادر نباشد و بیک شربت آب سرد روزه روزه داری را بگشاید حق تعالی او را از حوض کوثر شربت
گرداند چنانکه هرگز تشنه نشود و چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد و هر که درین ماه از زیردستان خود تخفیف
کند حق تعالی او را بیامرزد و از آتش دوزخ آزاد گرداند و ابو سعید خدری گفته که رسول خدا صلعم فرمود که هر که شبی
از شبهای ماه رمضان نماز کند حق تعالی بهر سجده هزار و هفتصد حسنه بنویسد و بنای برای او در بهشت بنا کنند
از یاقوت سرخ که آنرا شصت در بود از زمرد و یاقوت و چون یک روز از ماه رمضان روزه بدارد هر گناه که کرده
باشد حق تعالی بیامرزد و کفارت گناهش بود تا بماه رمضان دیگر و بهر روزی که روزه دارد کوشکی در بهشت ویرا
بود و هر کوشکی را هزار در باشد از زر و برای او هفتاد هزار فرشته از بامداد تا شبانگاه استغفار کنند و بهر
سجده که کند خواه در روز و خواه در شب درختی از بهشت برای وی بخشند که سوار بیک روز از سایه او تا بصد
سال بیرون نتواند رفت کعب الاحبار روایت کند که حق تعالی وحی کرد بموسی که ای موسی من روزه ماه رمضان بر بند
گان خود فرض کرده ام هر که او نزد من آید و در صحیفه عمل او ده ماه رمضان بود از جمله محسنان باشد و اگر در صحیفه او
بیست ماه بوده باشد از جمله ابرار بود و اگر سی ماه بود نزد من از پایه شهیدان برتر بود ای موسی چون ماه رمضان درآ
ید حمله عرش را فرمایم تا از عبادت خود باز ایستند و گوش بدعای روزه داران دارند تا هر که ایشان دعا کنند
این فرشتگان آمین گویند و من سوگند خورده ام که دعای ایشان را رد نکنم موسی گفت بار خدایا من در الواح تو دیدم
امتی را که چون ماه رمضان درآید برای تو عبادت کنند و تو گناه گذشته ایشان بیامرزی ایشان را از امت من گردان
حق تعالی فرمود که ایشان از امت محمد اند صلعم و اثبات نزا زیادتی ثواب است که بهیچ امتی دیگر را نباشد و بعد از آن
جهت تاکید امر بافطار بر مریض و مسافر تکرار آن میفرماید بقوله **ومن کان مریضا** و هر که باشد بیمار و چون روزه
داشتن موجب زیادتی مرض شود **او علی سفر** و یا در سفر بود که بحد مسافت رسیده باشد و سفر معصیت نباشد و گزیر از
السفر نبود **فعدة من ایام اخر** پس بر وی است قضای آن روزها که در آن مرض یا سفر افطار کرده باشد از روز
های دیگر **یرید الله بکم الیسر** میخواهد خدای بشما آسانی یعنی حکم او در حق شما میکند که در وقت مرض و سفر شما
را بروزه داشتن تکلیف نکند **ولا یرید بکم العسر** و نمی خواهد بشما دشواری را و بجهت این مسافر و مریض
را بافطار امر نموده پس اراده یسر و عدم اراده عسر برای آنست که تا کار بر شما آسان کند **ولتکملوا العدة**
و تا تمام کنید عدد ایام سفر و مرض را که در ماه رمضان افطار کرده اید یعنی تا قضا کنید بمانند آن در وقتی دیگر [illegible]

دو عذر نداشته

دو عذر نداشته باشید **ولتکبروا الله** و تا بزرگی یاد کنید خدا را **علی ما هداکم** بر آنکه راه نمود شما را بروزه و
احکام آن و بیشتر علما بر آنند که مراد باین تکبیر است که در عقب چهار نماز که آن نماز شام شب عید است
و خفتن و صبح و نماز عید است بگوید یعنی الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر ولله الحمد الحمد لله علی
ما هدانا و له الشکر علی ما اولانا **ولعلکم تشکرون** و تا شاید که شما شکر گوئید بر نعمت تسهیل و تیسیر و باری آن
روزه داشتن و چون حق تعالی ذکر احکام روزه کرد در عقب آن بیان دعا میکند و اجابت دعا کننده و میفرماید که
**واذا سألک** و چون پرسند ترا ای محمد **عبادی** بندگان من **عنی** از صفت من و یا معامله من با ایشان در وقت
**فانی قریب** پس بگو ایشانرا که من نزدیکم بایشان یعنی علم من احاطه کرده است باحوال ایشان و باجابت
دعاء ایشان مرویست که اعرابی از حضرت رسالت صلعم پرسید که یا رسول الله خدای ما نزدیکست تا با او راز
گوئیم و یا دورست تا آواز را بلند کنیم این آیت نازل شد و از ابن عباس مرویست که جمعی از یهود گفتند که یا
محمد خدای تو چگونه دعای ما بشنود و حال آنکه از اینجا تا بآسمان پانصد ساله راه است و همچنین از آسمان تا بآسمان
پانصد ساله تا بآسمان هفتم و اعتقاد ایشان آن بود که حق تعالی بر عرش نشسته است که بر آسمان هفتم است
حق تعالی رد این کرده فرمود که بندگان نزدیکم پس بر هیچ نوع که مرا بخوانند بر من پوشیده نخواهد بود **اجیب دعوة
الداع** اجابت میکنم خواندن خواننده را **اذا دعان** وقتی که مرا بخواند و حاجت او را روا کردم اگر حکمت
و مصلحت من مقتضی آن باشد و یا سوال او مخالف شرع نباشد **فلیستجیبوا لی** پس باید که بندگان اجابت
کنند مرا یعنی آنچه از ایشان اراده کرده ام از طاعات اجابت آن نمایند چنانکه من اجابت دعای ایشانرا
میکنم **ولیؤمنوا بی** و باید که ایمان آورند بمن یعنی بر آن ثابت قدم باشند تا احتمال ایشان باجابت من متحقق
شود **لعلهم یرشدون** تا شاید که راه راست یابند یعنی بامید آنکه بطریق ثواب بمانند نزدیک مراد این
بندگان و دعا کنندگان روزه داران اند که دعای ایشان مقارن اجابت است و اینکه در حدیث وارد شده
که دعای روزه دار رد نشود مؤید این جهت در خبر است که در عهد عمر بن الخطاب یهودی از او سوال کرد که خدا
ی ما که خدای تعالی در کجاست وی گفت فی السماء علی العرش در آسمان است بر بالای عرش یهود گفت پس
زمین از او خالی باشد و گفت این کلام زندقه است از من دور شو و اگر نه بزنم تا گردنت بزنند یهود بیرون آمد و بر
اسلام استهزا میکرد امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه در راه باو رسید گفت ای فلان آنچه پرسیدی و جواب آن

سوال کردن اعرابی از حضرت رسالت پناه

یکی از علما

شنیدی بمن رسید جواب آنرا از من بشنو گفت بگو فرمود که ای یهود جاء که او سبحانه از مکان مبراست
و مکانی ندارد و هیچ جای از و خالی نیست با ما است نه پیوستگی بلکه بعلم و قدرة اگر من ترا خبر دهم از انچه در کتاب شما
است تصدیق قول من کنی گفت آری فرمود که در توریة شما نوشته است که روزی موسی علیه [السلام] نشسته بود چهار فرشته
نزد او آمدند موسی از ایشان پرسید که از کجا می آیید یکی گفت که از آسمان هفتم می آیم از نزد خدای تعالی و دوم
گفت از نهایت مشرق زمین می آیم از نزد خدای تعالی و سیم گفت از اقصای مغرب زمین می آیم از نزد خدای تعالی چهارم
گفت که از زمین هفتم می آیم از نزد خدای تعالی موسی گفت پاک خداوندی که هیچ مکان از و خالی نیست و او در
هیچ مکانی نیست که نزدیکتر باشد از آن بمکان دیگر و بعد از امر بصوم شهر رمضان و بیان اجابت دعا کننده
حکمی دیگر از احکام روزه بیان میفرماید بقوله أُحِلَّ لَكُمْ حلال گردانیده شده برای شما لَيْلَةَ الصِّيَامِ در شب روزه
الرَّفَثُ مجامعت کردن إِلَىٰ نِسَائِكُمْ با زنان خود مرویست که در اول اسلام مسلمانان را در شبهای رمضان
تا وقت ادای نماز خفتن زیاده اجازت اکل و شرب و مجامعت نبود از آنجمله عمر خطاب بعد از نماز خفتن بشهوت برو
غلبه کرده با زن خود مواقعه کرد و آخر پشیمان شده صورت حال را بموقف عرض حضرت رسالت رسانید آنحضرت فر
مود که معصیت کردی و جمعی دیگر نیز برخاستند و گفتند یا رسول الله ما نیز این واقع دست داده لیکن شرم داشتیم
که بعرض رسانیم آیا درین باب رخصت میفرمائی و در تکلیف تخفیف مینمائی حضرت فرمود این امر در دست
من نیست حق تعالی محض فضل خود این تکلیف را از ایشان برداشت و فرمود شما را حلالست مباشرت با زنان
در تمام شب روزه هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ زنان پوشش اند مر شما را وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ و شما نیز پوشش اید مر ایشان را
این کنایتیست از شدة اختلاط و چسپان شدن بیکدیگر مانند چسپیدن لباس ببدن و بجهت این
رخصت مواقعه فرا داد بتمام شب عَلِمَ اللَّهُ دانست خدا أَنَّكُمْ که شما كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ میکردید خیانة بیکدیگر أَنْفُسَكُمْ
بانفسهای خود و ستم میکنید بر خود بعرض عقاب و عذاب فَتَابَ پس بازگشت برحمت و قبول عَلَيْكُمْ بر شما و رخصت
اکل و شرب و مباشرت نمود تا بصبح وَعَفَا عَنْكُمْ و عفو کرد از شما آن خیانت را و محو آن نمود فَالْآنَ پس این هنگام
که از گناه شما در گذشت و حکم آن منسوخ گردانید بَاشِرُوهُنَّ مباشرت کنید با زنان در شبهای روزه وَابْتَغُوا
طلب کنید مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ آنچه نوشته است خدا یعنی تقدیر کرده برای شما در لوح محفوظ از ولد یعنی باید که
غرض اصلی از مباشرت طلب بقای نسل باشد نه مجرد لذة شهوة چه حکمت از خلق شهوة و ثمره و نتیجه نکاح

[illegible] در مجامعت زنان و ثوابش

ولدست از حضرت رسالت صلعم مرویست که هر آن زن که در خانهٔ شوهر خود نوعی سلوک کند که موجب صلاح
شوهر او باشد حق تعالی سیئات او را محو کند و حسنات او را مضاعف کند و چون از شوهر خود حامله شود او را چندان
مزد باشد که شخصی در جمیع عمر خود قائم اللیل و صائم النهار باشد و هر یکبار که کودک را شیر دهد چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد
و چون کودک را از شیر باز گیرد منادی ندا کند از آسمان که ای زن جمیع گناهان گذشته ترا آمرزیدند عایشه گفت که
این همه ثواب زنانست ثواب مردان چیست رسول علیه السلام تبسم فرمود و گفت هر که دست زن خود بگیرد بطریق
رغبت و میل حق تعالی او را ده حسنات کرامت کند و اگر دست در گردن او کند ده حسنه بنویسند و اگر بوسه بر وی
بیست حسنه و اگر با وی نزدیکی کند چندان ثواب بخشد که از همه دنیا بهتر باشد و چون غسل کند بر هر موی که آب
برو بچکد ده سیئه محو کند و ده درجه رفع نماید و ثوابی که بجهت غسل او را عطا نماید بهتر باشد از دنیا با هر چه در وست
و حق تعالی با فرشتگان خطاب کند که شما را گواه گرفتم بآنکه ورا آمرزیدم از صادق علیه السلام مرویست که مردی از اصحاب
سید ابرار صلعم که او را معظم بن جبیر گفتندی پیر و ضعیف شده بود و در شبی از شبهای ماه رمضان زن او طعام
در تری می آورد و او پیش از افطار بخواب رفت و چون بیدار شد بزن گفت که در شب اکل بر من حرام شد پس
بی افطار بروزه رفت و چون روز شد بکندن خندق در روز احزاب حاضر شد و در میان روز بیهوش شد
رسول صلعم چون او را بدید رقت فرمود حق تعالی این آیه فرستاد که وَكُلُوا و بخورید وَاشْرَبُوا و بیاشامید در
شبهای روزه حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ تا وقتی که روشن شود مر شما را الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ رشتهٔ سفید این کنایتست
از روشنائی روز مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ از رشتهٔ سیاه و این اشارتست بتاریکی شب مِنَ الْفَجْرِ از صبح
عدی بن حاتم گفته که پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز و روزه را تعلیم می کرد و در باب روزه فرموده که چون آفتاب فرو رود
روزه بگشائی و آنگاه طعام و شراب بر تو حلالست تا رشتهٔ سفید از رشتهٔ سیاه ممتاز شود من در شب برخا
ستم و دو ریسمان پیش خود نهادم یکی سفید و دیگری سیاه و در و مینگریستم گاهی بر من مشتبه میشد و گاهی نمایان
میگشت می پامدم و رسول را خبر دادم تبسم فرمود و گفت نمیدانی که مراد ازین سفیدی صبح و سیاهی شب است و
در صحیحین وارد شده که سهل بن ساعدی روایت کند که در آیه مِنَ الْفَجْرِ نبود حق تعالی بجهت رفع توهم عدی حاتم و
بعضی دیگر از اصحاب که بمثل او عمل میکردند مِنَ الْفَجْرِ را نازل فرمود و چون بنزول آن ایشان خواندند دانستند که مراد
نور صبح است و چون بیان آخر وقت افطار کرد در بیان آخر امساک فرمود که ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ پس تمام گردانید

مطعم بن

روزه را الی اللیل تا بشب یعنی از اول صبح صادق تا بوقت دخول شب روزه دارید بعد از ان بیان حکم اعتکاف مینماید
بقوله و لا تباشروهن و مباشرت مکنید با زنان و انتم عاکفون و حال آنکه شما اعتکاف گیرنده باشید فی المساجد
در مسجدها و اعتکاف در شرع عبارتست از درنگ کردن در مسجد برای عبادت بقصد قربة و از قتاده مرویست که
مردمان چون اعتکاف میکردند از مسجد بیرون میرفتند و با زنان مباشرت میکردند و باز بمسجد مراجعت میکردند حق تعالی
این آیة را فرستاد و ایشان را ازین نهی فرمود و در مذهب امامیه اعتکاف کمتر از سه روز جایز نیست از امام
علی ابن الحسین زین العابدین علیه السلام روایتست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرکه در ماه رمضان معتکف شود
همچنان بود که دو حج و دو عمره کرده باشد تلک آنچه مذکور شد از احکامی که نهی کرده شده است در روزه و اعتکاف
حدود الله حدهای خداست که در دین مقرر فرموده فلا تقربوها پس نزدیک مشوید بآن منهیات را و در ایام
روزه و اعتکاف از ان احتراز کنید و در انوار گفته که این نهی است از نزدیک شدن بحدیست که میان حق و باطل است
تا بباطل نزدیک نشوند چه جای آنکه از ان تجاوز کنند چنانکه از پیغمبر خدا صلعم روایتست که هر پادشاهی را قرقی هست
و قرق خدای تعالی محارم اوست پس هرکه چرا کند در گرد آن قرق نزدیک باشد که در و واقع شود کذلک همچنانکه
روشن کرد این احکام را یبین الله روشن میکند از فضل آیاته نشانهای خود را از امر و نهی و وعد و وعید للناس
برای مردمان لعلهم یتقون شاید که بپرهیزند از حدود خدا در نگذرند و مخالفت اوامر و نواهی او ننمایند بعد از ان
بیان حکمی دیگر از احکام شریعت میفرماید که و لا تأکلوا اموالکم و مخورید اموال خود را که واقع است بینکم میان شما
یعنی مخورید مال یکدیگر را بالباطل بناشایست و ناروا بحکم شرع چون دزدی و قمار و خیانت و غصب و عقود فاسده
یا مالهای خود را بنامشروع صرف مکنید چون شرب خمر و زنا و افعال فسق و تدلوا بها و فرو مکشاید و القا مکنید یعنی
بر ان مالها یعنی حکومت آنرا الی الحکام بسوی حکم کنندگان ستمکار و یا آنرا برشوت بحاکمان مدهید لتأکلوا تا بخورید
بسبب مرافعه با حمایت ایشان فریقا من اموال الناس پاره از مالهای مردمان بالاثم بظلم و ستم که موجب گناه است
و انتم تعلمون و حال آنکه شما میدانید که باطلانید و از جمله عاصیان و ظالمان درین عمل و مؤید تفسیر اول است اینکه
مرویست که عبدان حضرمی دعوی قطعه زمین کرد بر امرء القیس کندی و او را گواهی نبود حضرت رسالت صلعم حکم
فرمود بآنکه امرء القیس سوگند بخورد امرء القیس چون قصد سوگند کرد حضرت این آیة بر خواند که ان الذین یشترون
بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا امرء القیس از سوگند باز ایستاد و قطعه زمین را تسلیم عبدان کرد حق تعالی این آیة فرستاد و

واز صادق

و از صادق علیه السلام مرویست که مراد بباطل درین آیة سوگند دروغ است و بعد از ان بیان حکمی دیگر از احکام شرع میکند
یسئلونک سؤال میکنند ترا ای محمد عن الاهلة از ماههای نو مرویست که معاذ جبل و ثعلبه که از اعیان انصار بودند از
حضرت رسالت صلعم پرسیدند که سبب چیست که گاه گاه ماه باریک مینماید مانند ریسمانی و بعد از ان زیاده میشود
تا آنکه تمام میگردد و دیگر باره روی بکمی مینهد تا باز برتبه اول بر میگردد و چون حق تعالی میدانست بعلم ازلی که فهم ایشان
قاصر است از دانستن سبب نقص و کمال ماه از نجمه جواب درشت حقیقی فایده آن فرستاد که قل بگو ای محمد که
هی آنها مواقیت للناس نشانهای وقتهاست برای مردمان در مزد مزدوران و عدة زنان و مدة حمل ایشان
و مدة شیر دادن و شیر باز گرفتن و انقضای دین و تحقیق اموری که مشروط بتعیین زمانست و الحج و علامات اوقات
است برای حج که موسم آنرا بدان بدانند مراد آنست که علامات عبادة موقته است که اوقات آنها بدان شناخته
میشود خصوصا حج که اداء و قضای آنرا از ان بدانند مرویست که در زمان جاهلیت هرکس که بحج یا بعمره احرام گرفتی
بر و حرام بودی از در خانه در آمدن و داخل شدن بلکه بجانب بام خانه بر می آمدند و نردبان مینهادند و یا دیوار را سوراخ
میکردند و بیرون میرفتند و اندرون می آمدند و اگر بادیه نشین بودندی از پس خیمها بیرون آمدندی و داخل
شدندی و باعتقاد خود این عمل را از تمامیة حج دانستندی و تارک آنرا فاجر خواندندی و این حکم بر عرب
شامل بود مگر اهل حمس را و ایشان قبیله قریش و خزاعه و بنو عامر و ثقیف و کنانه و جشم بودند و این قبایل
را بسبب صلابت در دین و ایمنی خود حمس گفتندی چه آن مشتق از حماسه یعنی شجاعة است اتفاقا روزی در ایام
احرام حضرت رسالت از دری بیرون آمد و در عقب آنحضرت رفاعة انصاری هم از ان در قدم بیرون نهاد مهاجر
و انصار بیکبار او را فاجر گفتند و چون حضرت از وی پرسید که این جرأت چرا کردی جواب داد که من اقتدا بتو کردم
سید عالم صلعم فرمود مرا جایز [illegible] بیرون آیم زیرا که حمسی ام یعنی از قریشم و تو از قبیله حمس نیستی رفاعه
گفت ای سید عالمیان اگر تو از حمسی من تابع حمسی ام زیرا که دین من دین تست و آیین من آیین تو فی الحال
جبرئیل نازل شد و حکم مذکور را باین آیة باطل کرد که و لیس البر و نیست نیکوئی بان تأتوا البیوت بانکه
در آئید بخانها من ظهورها از پشتهای آن یعنی ببام خانه بر آئید و باندرون روید و لکن البر من اتقی
و لیکن نیکوئی نیکوئی کسیست که بترسد و بپرهیزد از محارم و شهوات غیر مشروع و یا خداوند نیکوئی
کسیست که بپرهیزد از خشم خدا و أتوا البیوت و در آئید بخانها در حال احرام و غیر آن من ابوابها از

سبب چیست که
گاه گاه ماه باریک
و گاه بزرگ میشود
و گاه گاه زیاده میشود

در بهای آن نیز آنکه در ترک آن نیکویی نیست پس بهر طریق که بخواهید از خانه در آیید و اندرون روید وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بتر
سید از خدای در تغییر احکام او و اعتراض بر افعال او بلکه فرمان بردار در جمیع امر و نهی او شوید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
شاید که شما رستگار شوید یعنی تا فیروزی یابید بهدایت و نیکویی و یا بیابید آنکه از عقوبات الهی برهید و وجه اتصال
این آیت بآیت سابق آنست که اصحاب پیغمبر از آنحضرت دو چیز سوال کرده بودند یکی اهله و دیگری دخول و خروج
از درهای خانه در وقت احرام حج و بعد از آن در بیان جهاد میفرماید که وَقَاتِلُوا و کارزار کنید و جهاد نمایید
فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای از دین او الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ آنان را که کارزار میکنند با شما وَلَا تَعْتَدُوا
و از عهد در مگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال ایشان تا ایشان آغاز کنند و یا اهل ذمه را مکشید إِنَّ اللّٰهَ
بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست نمیدارد ستمکاران را آورده اند که در آن سال که حضرت رسالت علیه السلام با
جمعی از صحابه بقصد قضای عمره بمکه میرفتند سنه عرب و مشرکان ابی ادب ایشان را منع کردند از دخول حرم و
آخر در حدیبیه صلح واقع شد بآنکه سال آینده مومنان بمکه آیند و مشرکان سه روز شهر را خالی کنند تا ایشان
بفراغت بمراسم طاعت مشغول شوند و امیر المومنین علیه السلام نامه نوشت سالی دیگر که بنیت عمره قضا بیرون
میرفتند همی بدان اندیشه کردند که مبادا قریش از سر عهد و شرط گذشته طرح جنگ افکنند آنگاه مومنان را چگونه
جایز باشد که در زمین حرم با ایشان قتال کنند آیه مذکوره نازل شد که اگر ایشان با شما جنگ کنند شما را جایز
است که با ایشان جنگ کنید وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید ایشان را چون با شما در مقام قتال آیند حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ
هر جا که یابید ایشان را خواه در حل و خواه در حرم وَأَخْرِجُوهُمْ و بیرون کنید ایشان را مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ
از آنجا که شما را بیرون کرده اند یعنی مکه و حضرت رسالت باین آیه عمل کرده در روز فتح مکه هر که ایمان نمی آورد بکشت
تا اهل شرک را بر انداخت وَالْفِتْنَةُ و شرک آوردن ایشان در زمین حرم و منع کردن ایشان شما را از آن أَشَدُّ
سخت تر است بر ایشان مِنَ الْقَتْلِ از کشتن شما ایشان را در حرم وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ و مقاتله مکنید با کافران عِنْدَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ نزدیک مسجد الحرام مراد همه حرم است حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ تا وقتی که ایشان کارزار کنند با شما فِيهِ در زمین
حرم و حرمت آن را بشکنند یعنی باید که ابتدای قتال در زمین حرم و شکستن حرمت آن از شما نباشد بلکه از
ایشان باشد فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ پس اگر ایشان ابتدا بقتال کنند با شما فَاقْتُلُوهُمْ پس بکشید ایشان را و باک مدارید كَذَٰلِكَ
مانند اینست جَزَاءُ الْكَافِرِينَ پاداش کافران پس بکشید با ایشان انچه ایشان بکنند بشما فَإِنِ انْتَهَوْا

پس اگر باز ایستند از قتال و کفر و مسلمان شوند فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ پس بدرستی که خدای آمرزنده
است گناهان را که در زمان کفر کرده اند رَحِيمٌ مهربانست که ببرکت اسلام ایشان را بدار السلام
رساند وَقَاتِلُوهُمْ و کارزار کنید با همه مشرکان حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ تا وقتی که نباشد فتنه یعنی نماند اثر
شرک که سبب فتنه است وَيَكُونَ الدِّينُ و باشد پرستش و طاعت خالص لِلّٰهِ مر خدای را و اصلا شیطان را
در آن دخلی نباشد فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند مشرکان از کفر فَلَا عُدْوَانَ پس نیست ستمکاری یعنی
آنگاه ستم مکنید و تعدی مکنید بر باز ایستادگان از شرک زیرا که مستحق نیست ایشان ظلم و تعدی کنید
إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ مگر بر ستمکاران آورده اند که مشرکان در ذی القعده که ماه حرامست مقاتله کردند با اهل اسلام
در سال حدیبیه و اتفاق افتاد که بیرون آمدند اهل اسلام از مدینه بمکه بجهت قضای عمره در همین ماه
و بجهت حرمت ماه کراهت داشتند که با ایشان مقاتله کنند اگر ایشان در مقام مقاتله در آیند حق تعالی فرمود که
الشَّهْرُ الْحَرَامُ ماه حرام یعنی ذو القعده این سال که بقضای عمره میروید بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ بعوض آن ماه حرامست
که مشرکان با شما در مقام کارزار در آمدند پس این اندیشه مکنید که ابتدای شکستن حرمت ماه از ایشان شده
نه از شما وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ و حرمتها را اسباب و اسنت در عقوبت یعنی هر حرمتی را که واجب است محافظت
کردن بر آن قصاص جاری میشود چون کشتن بکشتنی و بریدن دستی بدستی و مانند آن و چون ایشان اول حر
مت ماه را شکستند و با شما قتال کردند پس بر شما نیز مثل آن با ایشان عمل کنید و با ایشان داخل شده ایشان را
بکشید اگر با شما آغاز قتال کنند نه مطلق فَمَنِ اعْتَدَىٰ پس هر که ظلم کند بر شما بابتدای مقاتله با شما فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ
پس تعدی کنید بر او رسیدن شما کلامست یعنی قتال نمایید با او و جزای ستم باو رسانید بِمِثْلِ
مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ مانند آنچه ستم کرده است بر شما یعنی باید که عقوبت کردن شما زیاده نباشد بر تعدی که
او وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدا در تعدی کردن و در گذشتن از آنچه مرخص شده اید وَاعْلَمُوا و بدانید ای مسلمانان
أَنَّ اللّٰهَ که خدای تعالی مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزگارانست بیاری دادن و ایشان را از دشمن نگه داشتن و چون حق
قتال را واجب گردانید با دشمنان دین در عقب آن امر فرمود بنفقه دادن بغازیان بقوله وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ
اللّٰهِ و نفقه کنید ای توانگران در راه خدای که جهاد است وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ و میفکنید بدستهای خود نفسهای
خود را إِلَى التَّهْلُكَةِ بورطه هلاکت اخروی یعنی بخل مکنید که منجر بهلاکت دینویست چه بجهت آن مسلمانان

کوشتن

بی قوة میشوند و دشمنان قوة گرفته برایشان غالب میشوند و یا امساک سبب هلاکت ایشان است و در سبب
نزول این آیه آورده اند که چون حضرت رسالت صلعم عزم قضای عمره فرمود جمعی گفتند که ما توشه نداریم و
کسی که دست رس دارند با ما چیزی نمیدهند حق تعالی این آیت فرستاد و گویا بعضی توانگران بر درویشان نفقه نمیکنند
و خود را بهلاکت ابدی میفکندند از امام حسن علیه السلام فرموده که رسول خدا صلعم فرموده کسی که در خانه خود
نشسته نفقه کند در راه خدای بهر یکی درهم یعنی در حج و جهاد ثواب هفتصد درهم برای او بنویسند و اگر بحج و جهاد رود و مال
را در راه خرج کند هر درمی هفتصد هزار درم بنویسند که قوله تعالی والله یضاعف لمن یشاء و وأحسنوا و نیکوئی
کنید در عملها و یا تصدق کنید بر اهل احتیاج خصوصا بر غازیان إن الله یحب المحسنین بدرستی که خدای
دوست دارد نیکوکاران را و گویند معنی آنست که بخدای تعالی گمان نیکو برید که خدای کسانی را که گمان نیکو با و
برند دوست میدارد و رسول صلعم فرموده که ظن نیکو بخدای بهای بهشت است چون قیامت شود حق تعالی فرماید تا بنده را
بدوزخ برند چون او بسوی دوزخ میرود سر بر دارد و گوید بار خدایا گمان من بتو این نبود حق تعالی فرماید که گمان تو بمن
چگونه بود گوید آنکه مرا بیامرزی و از گناه من درگذری خطاب رسد که ترا عفو کردم و از سر گناه تو درگذشتم پس وی را باز
گردانند و به بهشت برند و بعد از آن در بیان فرض حج و عمره میفرماید وأتموا الحج و تمام کنید افعال حج را والعمرة
و فعلهای عمره را یعنی ارکان آنها فریضه است در حق مرد بجای آرید لله خالص برای خدا نه مانند کفار که طواف و قربان
بنام بتان میکنند فإن أحصرتم پس اگر باز داشته شوید به بیماری یا بخوف دشمن و غیر آن از تمام کردن افعال
حج و عمره فما استیسر پس بر شماست آنچه میسر شود من الهدی از قربانی یعنی قربان کنید و چون شوید
در وقتی که مانع برطرف شود از آن قضا کنید خواه در همین سال گاهی که موسم آن گذشته باشد و یا در سال آینده
ولا تحلقوا رءوسکم و متراشید سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میائید حتی یبلغ الهدی تا که
برسد قربانی محله بموضع خود که مکه است اگر در عمره باشد و منی اگر در حج باشد یعنی واجب است که
هدی را بکسی دهند و بموضع خودش فرستند و با او وعده کنند که در چه روز آن هدی بآن موضع خواهد رسید
و چون آن روز رسد سر بتراشد فمن کان منکم پس هر که باشد از شما مریضا بیمار در وقت احرام که بآن
محتاج شود بسر تراشیدن أو به أذی یا با او رسد رنجی من رأسه از سر او چون صداع و یا جراحت یا
غلبه شپش در آن و بدین سبب چون سر تراشد ففدیة پس بر وست فدا دادن مرویست که کعب بن عجره

را وقتی که محرم بود جنبندگان در سرش غلبه کرده بود و بر روی او میریخت حضرت رسالت صلعم بر آن اطلاع
یافته فرمود که سر بتراش و گوسفندی بکش و درویشان را بخوران گفت یا رسول الله بر آن دست رس ندارم حکم
شد که فدا بده من صیام از روزه سه روز أو صدقة یا صدقه یعنی طعام دادن شش مسکین هر مسکینی را دو
مد یا ده مسکین هر یکی را مدی أو نسک یا قربانی و کمترین آن گوسفندیست که ذبح نموده بفقرا دهد
فإذا أمنتم پس اگر ایمن شوید از دشمن فمن تمتع بالعمرة پس هر که بهره دار شود و منتفع شود باعمال
عمره إلی الحج در حالی که قصد کننده باشد بحج فما استیسر پس بر وست آنچه میسر شود من الهدی از قربانی
که آن شتر است یا گاو و یا گوسفند فمن لم یجد پس هر که نیابد قربانی یعنی بر آن قادر نباشد فصیام ثلاثة أیام
پس بر وست روزه داشتن سه روز فی الحج در ایام حج وسبعة و روزه هفت روز دیگر إذا رجعتم
چون باز گردید بوطن خود تلك این روزها یعنی مجموع عشرة کاملة ده عدد تمام است این قید کاملة
تأکید است و زیادتی مبالغه بتمام گردانیدن ده روزه ذلك این عمره و حج تمتع لمن لم یکن مر کسی راست که
نباشد أهله اهل او حاضری المسجد الحرام مجاوران و مقیمان مسجد الحرام مراد کسیست که جای او دو
میل یا بیشتر از مکه دور باشد و اگر کمتر از آن باشد حج او افراد است یا قران و بیان تفصیل حج تمتع و حج افراد
و حج قران و احکام آن در کتب فقه مسطور است و بعضی از آن در تفسیر منهج الصادقین مذکور گشته واتقوا الله
و بترسید از خدای تعالی در جمیع امر و نهی او خصوصا آنچه در باب حج صادر شده پس محافظت آن نمائید واعلموا أن الله
و بدانید که خدای تعالی شدید العقاب سخت عقوبت است مر کسی را که نترسد از او الحج یعنی زمان حج أشهر
معلومات ماههاء معروف و مشهور است که شوال است و ذو القعده و ذو الحجه یعنی افعال عمره و حج در غیر این
چهار ماه جایز نیست و لیکن بعضی از افعال حج مخصوص است بده اول ذی الحجه چون وقوف عرفه و مشعر و منی و ذبح
فمن فرض فیهن الحج پس هر که فرض گرداند بر خود در این ماهها حج را بعقد نیت و تلبیه و این که بسته است تمتع
و مفرد است و اما قارن حج نیست میان این و میان مقارنه نیت بکار روزه در بر کوهان شتر و یا بر گردن
نعلی کردن و نماز گزارده چنانکه در کتب فقه مبین شده حاصل که هر که حج را نیت کند این بر خود واجب ساخت
فلا رفث پس جماع نیست یعنی او را جایز نیست جماع کردن ولا فسوق و نه از حد شرع در گذشتن
ولا جدال و نه جدال و جنگ کردن با مردمان فی الحج در ایام حج اصحاب ما را در این امور ثلاثه اختلاف است

فصیام ثلثة ایام بدل

وحرم

نزد بعضی مراد برفث جماع است و بفسوق کذب و بجدال حلف بقول لا والله و بلی والله و این قول اکثر و اشهر
و بر رفث مواعده است بزنان برای جماع و اشارة بچشم از برای آن و یا جماع است و مقدمات آن از لمس و
تقبیل و امثال آن و فسوق تنابز است بالقاب یعنی یکدیگر را بنام بد لقب کردن و یا آنکه ندا کردن و دشنام دادن و جدال
با یکدیگر وما تفعلوا و آنچه میکنید من خیر از نیکوئی افعال و اقوال یعلمه الله میداند آنرا خدای تعالی
و بر وفق آن شما را جزا خواهد داد وتزودوا و توشه بردارید مرویست که قومی از قافله یمن بی زاد قصد حج
کردندی و میگفتندی که ما متوکلیم بر حج و در مکه اظهار احتیاج نموده از اهل قافله بابرام و مبالغه چیزی طلبیدند
[illegible] در سوال حلال و حلال میرسانیدند حق تعالی فرمود که توشه بردارید تا بر دل مردمان
گران نباشید فان خیر الزاد التقوی پس بدرستی که بهترین توشه پرهیز کردنست از طمع و ترک تشویش
مردمان و قول بیشتر مردمان آنست که مراد از توشه طاعت و عبادة است برای روز معاد و ظاهر فان خیر الزاد
التقوی تا آخر دلالت میکند برین معنی مراد آنست که بهترین زاد در راه آخرت پرهیزکاریست از محرمات واتقون
و بترسید از من یا اولی الالباب ای خداوندان عقلها چه عقل کامل مقتضی خوف و خشیة است از خدای آورده اند
که بعضی از عرب چون بسفر حج رفتندی تجارت نکردندی و آنرا گناه دانستندی و چون دهه ذی الحجه در آمدی دست از
خرید و فروخت باز داشتندی و جمعی از تاجران که بحج آمدندی گفتندی که داج لا حاج یعنی اینها بازرگانانند
حاجیان نه و مکاری ایشان نه حاجی حق تعالی نفی این کرده فرمود که لیس علیکم جناح نیست بر شما گناهی ان
تبتغوا در آنکه طلب کنید در ایام حج و موسم آن فضلا من ربکم روزی از پروردگار خود بوسیله تجارت یعنی سودا
و معامله شما را از فواید حج باز نمیگرداند و گمان گناهی بشما نرسد فاذا افضتم پس چون برگردید بکثرت
و انبوهی من عرفات از موضعی که آنرا عرفات گویند فاذکروا الله پس یاد کنید خدا را بتکبیر و تهلیل عند
المشعر الحرام نزدیک مشعر الحرام که موضعی مشهور و معروفست واذکروه و یاد کنید او را در این مکان بتلبیه
و تهلیل و دعا و گویند مراد نماز شام و خفتن است کما هدیکم همچنانکه راه نمود شما را یعنی بطریقی که شما را تعلیم
فرموده از کیفیت ذکر و سایر افعال حج یاد کنید همچنانکه هدایت نیکو بشما ارزانی فرموده در دانستن مناسک حج
و غیر آن وان کنتم و بدرستیکه بودید شما من قبله پیش از این هدایت لمن الضالین از جمله راه نیافتگان و نادانان
باعمال و احکام آن از ابی جعفر صلوات الله علیه روایتست و از ابن عباس و عطا و مجاهد و حسن و قتاده و [illegible]

نیز مرویست که قریش و هم عنان ایشان که از حمس بودند در عرفات با مردمان وقوف نمیکردند و از آنجا با ایشان
باز نمیگشتند بمشعر و میگفتند که ما از اهل حرمیم از آن بیرون نمیرویم پس در مشعر وقوف میکردند و از آنجا بمنی می آمدند تا آنکه
بعرفات روند و از آنجا بمشعر آیند و باین صورت بر مردمان ترفع کردندی و ننگ داشتندی که مساوی ایشان
باشند در وقوف بعرفات و در مشعر نیز برای دیگر باز گشتندی حق تعالی ایشانرا امر کرد بباز گشتن از عرفات و فرمود
که ثم افیضوا پس باز گردید ای قریش من حیث افاض الناس از آنجا که باز میگردند همه مردمان یعنی از عرفات
و از مشعر واستغفروا الله و طلب آمرزش کنید از خدا به تغییر مناسک و غیر آن ان الله غفور بدرستی که خدای تعالی
آمرزنده است گناهان گذشته مستغفران را رحیم مهربانست بایشان در دادن نعیم دنیا و آخرت و بیان آنکه در حدیث
صحیح وارد شده که حاجیان مقربان بارگاه الهی اند مانند جمعی که نزدیک پادشاه روند و [illegible] ایشان با
خدا البته اجابت فرماید و اگر آمرزش خواهند بیامرزد آورده اند که در جاهلیت عادت بزرگان عرب آن بود که چون حج
گذاردندی بنزدیک خانه کعبه بایستادندی و به آواز بلند ذکر نسب و حسب آبا و اجداد خود کردندی و بآن فخر کردندی
بر یکدیگر بعضی گفتندی که پدران ما مهمانی چنین کردندی و برخی دیگر گفتندی که پدران ما شمشیر چنین زدندی و جمعی دیگر گفتندی
که آبای ما در روز [illegible] چنین طعام دادندی و امثال این حق تعالی رد این کرده فرمود که فاذا قضیتم پس چون بگذارید مناسککم
[illegible] حج و عمره خود را فاذکروا الله پس یاد کنید خدا را و بثنا و ستایش او مشغول شوید کذکرکم
همچنانکه یاد کردن شما آباءکم پدران خود را یعنی خدا را بسیار یاد کنید و در آن مبالغه نمایید همچنانکه ذکر آبای
خود میکنید در مفاخرت و تخصیص [illegible] آنست که خدا را یاد کنید همچنانکه پدران را یاد میکنید او اشد ذکرا یا بیشتر
یاد کردنی فزونتر و بیشتر باشد از آن و آن یاد کردن نعمتهای اوست بجا است و شمردن نعمای و آلای او و شکر
گزاری آن بوجهی که لایق باشد و بعد از آن تقسیم ذاکران مینماید بدو قسم یکی آنکه مطلوب بنده بجز حق تعالی اغراض دنیویه
باشد از مال و جاه و خدم و حشم و غیر آن از حظوظ دنیویه و دیگری آنکه مطلوب او اغراض اخرویه باشد پس
میفرماید که فمن الناس پس بعضی از مردمان من یقول کسیست که میگوید ربنا آتنا ای پروردگار ما بده ما را فی الدنیا
در دنیا فلان چیز و فلان چیز یعنی همت مقصور بر دنیا میطلبد و یاد آخرت نمیکند وما له و نیست مر خواهنده دنیا را فی الآخرة
در سرای آخرت من خلاق هیچ نصیبی و بهره زیرا که همه همت او در ذکر مصروفست بدنیا اکثر مفسران برآنند که مراد
باین کس کافرست که منکر حشرست و اگر مؤمن بود پس مراد آن خواهد بود که نصیبی که خواهنده آخرت داشته باشد ولی

ازان محروم بود **وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ** و بعضی دیگر از مردمان کیست که میگوید **رَبَّنَا آتِنَا** ای آفریدگار ما عطا فرما مارا **فِي الدُّنْيَا** درین سرای **حَسَنَةً** نیکوئی یعنی صحت بدن و کفاف معیشت بجهة قوة طاعت برای زاد آخرت **وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً** و دران سرای نیکوئی یعنی ثواب و رحمة گویند حسنهٔ این جهان قناعت است و حسنهٔ آن جهان شفاعت **وَقِنَا** و نگاه دار مارا **عَذَابَ النَّارِ** از عذاب آتش دوزخ بعفو و مغفرت و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که حسنهٔ دنیا زن صالح است و حسنهٔ عقبا حور پسندیده و عذاب النار زوجه نابایسته در شخص سخت گوی بدلقا و از ابی عبد الله علیه السلام روایتست که حسنهٔ دنیا فراخی روزی است و نیکو خوئی و حسنهٔ آخرت خوشنودی الهی است **أُولَٰئِكَ** آن گروه که خیر دنیا و آخرت میطلبند **لَهُمْ نَصِيبٌ** مر ایشان راست حظی و بهره **مِمَّا كَسَبُوا** از آنچه کسب کرده اند یعنی فراخور آن و لایق و مناسب آن **وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ** و خدای تعالی زود شمارست بمقدار لمحه شمار همه خلایق کند با وجود کثرت ایشان و بسیاری اعمال ایشان و بروایتی دیگر بمقدار آنکه شخصی گوسفندی را دوشد حساب همه خلایق فرماید و همه را بر وفق عمل ایشان جزا دهد و از انس روایتست که من در خدمت حضرت رسالت پناه بعیادت بیماری رفتم و او حالی پریشان داشت و مانند کبوتر بچه که از ویری کنده باشند بیحد اضطراب میکرد حضرت فرمود که ای مرد دعای خیر در حق خود میکنی گفت بلی یا رسول الله دعا میکنم که خدایا هر عقوبتی که مرا خواهی کرد در آخرت آن را در دنیا بکن حضرت فرمود که من طاقت عقوبت ندارم رسول زجر فرمود و گفت که چرا نمیگوئی که اللهم **رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ** آن مرد چون این دعا کرد حق تعالی شفا بار ارزانی فرمود و از عبد الله عباس مرویست که از هر رکن حق تعالی عالم آفریده فرشته را نزد رکن یمانی تعیین فرموده که هرگاه بنده این دعا کند که **رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ** او گوید آمین آمین بعد از ان حکم دیگر از احکام حج بیان میکند که **وَاذْكُرُوا اللَّهَ** و یاد کنید خدای را یعنی تکبیر گوید عقب نمازها **فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ** در روزهای شمرده شده یعنی یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه این سه روز را ایام تشریق گویند در کنز العرفان گفته که مراد تکبیرست در عقب پانزده نماز مر کسی را که در منی باشد و اول آن نماز ظهر عیدست و در عقب ده نماز اگر در غیر منی باشد و صورت تکبیر اینست که الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا و الحمد لله علی ما اولانا والله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام و بقول اشهر صورت تکبیر اینست که الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الحمد لله علی ما هدانا و له الشکر علی ما اولانا و رزقنا من بهیمة الانعام و این امر تکبیر بسبیل ندب است **فَمَنْ تَعَجَّلَ** پس هر که شتاب کند و از منا برود **فِي يَوْمَيْنِ** در دو روز که آن یازدهم و دوازدهم است

بجماعت

الله

یعنی در دوم ایام

یعنی در دوم ایام تشریق بعد از آنکه هر سه جمره را بهفت سنگ انداخته باشد در منی و نایستد برای رمی جمرات در روز سیوم **فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ** پس هیچ گناهی نیست برو **وَمَنْ تَأَخَّرَ** و هر که تأخیر کند و در سه شب در منی باشد **فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ** پس بروی نیز حرجی و گناهی نیست لیکن درین صورت برو واجب شود که رمی جمرات ثلاث کند در روز سیوم مرویست که اعتقاد بعضی عرب در جاهلیت چنان بود که هر که روز دوم از منی برود گناهکار باشد و بعضی دیگر را اعتقاد آنکه هر که تا سه روز آنجا بایستد آثم باشد حق تعالی هر دو قول مردود کرده فرمود که هیچ گناهی نیست در آنکه روز دوم از منی برود یا روز سیوم اما این حکم مطلق نیست بلکه **لِمَنِ اتَّقَىٰ** مر کسی راست که پرهیز کرده باشد از صید و از مباشرت با زنان و از بوی خوش بخود کردن و اگر چنین نباشد تا روز سیوم ایستادن واجبست و قبل از ان او را اجازت نیست که از آنجا برود **وَاتَّقُوا اللَّهَ** و بترسید از خدای تعالی در جمیع احوال تا از عذاب او رسته شوید و بثواب جمیل او برسید **وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ** و بدانید که شما بسوی خدای حشر کرده خواهید شد بعد از موت و بجزای خود خواهید رسید آورده اند که اخنس بن شریق مردی بود شیرین سخن و نیکو صورت حضرت رسالت را از طراوت روی و حلاوت گفت و گوی او خوش آمدی روزی بمجلس اشرف آنحضرت آمده بانین معقول گفت و گوی کرد که آمده ام تا بعلو بیعت اسلام در کوش ارادت کشم و بسا شیاء خدمت سید انام علیه السلام بر کوشش مطاوعت افکنم و این سخن را بسوگند مؤکد ساخته خدای را بگواهی آورد و رسول از نفاق او بیخبر بود و چون باز گشت از زروع مسلمانان بمدینه در گذشت و زراعت قومی را باتش بسوخت و چهارپایان مسلمانان را بکشت بیان کرد حق تعالی این آیه که **وَمِنَ النَّاسِ** و از مردمان **مَنْ يُعْجِبُكَ** کسی هست که شگفت می اندازد و خوش حال میسازد ترا **قَوْلُهُ** گفتار او **فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** در مصالح زندگانی دنیا و تدبیرات معیشت **وَيُشْهِدُ اللَّهَ** و بگواهی آورد خدای را **عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ** بر آنچه در دل اوست یعنی میگوید که دل و زبان من یکیست و خدا برین گفت من گواهست **وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ** و حال آنکه او ستیزنده ترست در حق صحبة با اهل اسلام و دشمنی کردن با ایشان **وَإِذَا تَوَلَّىٰ** و چون باز گردد از مجلس تو **سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ** بشتابد در زمین مدینه **لِيُفْسِدَ فِيهَا** تا تباهی کند دران **وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ** و نابود کرداند کشت زار را بسوختن **وَالنَّسْلَ** و هلاک کند چارپایان را **وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ** و خدای نمی پسندد تباهکاری و معصیت را پس از خشم و غضب او حذر کنید **وَإِذَا قِيلَ لَهُ** و چون گویند مرین منافق را **اتَّقِ اللَّهَ** بترس از خدا **أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ** بگیرد او را غیرت و حمیت جاهلیت بآن گناهی که او را از ان ترسانیده باشند بجهة لجاج و عناد یعنی مشغول شود

بخشنده پس بسنده ولکافیست مراورا انجزای کرد از او جهنم و این نام طبقه ایست از طبقات آتش دوزخ که
نامزد بدکاران و معاندان را بجان عذاب کنند و بد جایست در دوزخ که تمکن او بغایت دور است ولبئس المهاد و مهد
آینه بد خوابگاهیست آتش دوزخ و چون حق تعالی ذکر منافقان کرد که بزبان اظهار ایمان میکردند و در دل کفر پنهان میداشتند
بعد از آن ذکر مؤمنان میکند که زبان ایشان با دل ایشان یکسانست یعنی آنچه بزبان میگویند بدل تصدیق میکنند
پس میفرماید که ومن الناس من یشری و از مردمان کسی هست که میفروشد نفسه تن خود را یعنی جان بذل میکند در جهاد
و یا در امر معروف و نهی از منکر ابتغاء مرضات الله بجهت طلب خوشنودی خدای والله رؤف و خدای مهربان
است بالعباد بر بندگان خود که در طلب رضای او جان فدا میکنند و ایشان را بمثوبات عظیم میرساند از ابن عباس
مرویست که این آیه در شان عالیشان حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام نازل شده یعنی در میان مهاجر
وانصار مخصوص کسی هست که جان خود را در طلب رضای خدای تعالی بذل میکند و نفس نفیس خود را فدای حبیب آفریدگار خود
میکند و بانی کردار خود رسید و خوشنود است بجهت یقین او و ثواب عظیم او و غزالی که یکی از اعاظم اهل سنت است
در کتاب خود که آن احیاء علوم و کیمیای سعادت است آورده که در شب غار این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب علیه السلام نازل شد وقتی که آنحضرت بفراش حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خوابید و ثعلبی نیز که یکی از
رؤسای اهل سنت است در تفسیر خود آورده که در شب غار چون سید ابرار با مر پروردگار قصد [illegible] کرد از کفار
علی ابن ابی طالب را صلوات الله علیه بجای خود [illegible] و در آن وقت شاه اولیا [illegible] فرمود که ای علی
کفار قریش القصد [illegible] کرده اند که برسر من آیند و مرا هلاک کنند حکم خدای آنست که تو در فراش من خواب کنی و گلیم مرا در خود
پوشانی تا ایشان پندارند که من در خوابگاه خود خفته ام و من بیرون روم و خود را بجای رسانم که از شر ایشان ایمن
شوم شاه اولیا چون این سخن از آنحضرت بشنید فرمود که مرا خبر ده که اگر من چنین کنم آنچه بتمامی بر سر پیغمبر [illegible] فرمود
که ای علی اگر تو بجای من بخوابی از آن [illegible] شاه اولیا چون این سخن بشنید فرمود یا رسول الله این زمان
که مرا بسلامتی خود مژده دادی من از مرگ خود خوشحال شدم و هیچ باکی از کشتن و مردن ندارم جان [illegible] قبول چون
تو سلطان بود [illegible] پس آنحضرت فرمود که ای علی باید که تو این گلیم سبز را بر خود
بپوشانی [illegible] گمان کنند که این محمد است که در خوابگاه خود خفته است [illegible]
از [illegible] نیابند و تفحص نکنند و خود را بمنزل ایمن و امان رساند پس حضرت رسالت پناه از منزل خود بیرون رفت

این آیت در شان عالیشان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده بجهت آنکه نفس نفیس خود را فدای حبیب آفریدگار خود کرد

بوشان ع

و شاه ولایت را فرمود که اگر خدای تعالی [illegible] فرموده پیش [illegible] چون من از مکه بیرون روم تو در مکه بعد از من توقف کن و اعلام
مردمان نمای که هر کس او را از محمد امانتی هست بیاید و از من طلب نماید و هر که را بذمه محمد دینی هست بیاید و دین خود
را از من بستاند و چون دین [illegible] ادا کنی و امانات را به صاحبان رسانی متوجه مدینه شو با فاطمه بنت اسد که والده تست
و فاطمه بنت محمد و فاطمه بنت زبیر بن عبد المطلب پس امیر المؤمنین علیه بموجب فرموده پیغمبر صلعم گلیم سبز را بر خود
و قریش در آن شب باتفاق یکدیگر گرد آمدند منزل پیغمبر [illegible] گرفتند تا [illegible] آنحضرت از آن منزل بیرون رود مقصود
خود حاصل کنند پس ایشان در آن شب سنگ بسیار از هر طرف بخوابگاه آنحضرت می انداختند و امیر المؤمنین خود را
[illegible] پروردگار خود سپرده اصلا از آن خوابگاه [illegible] نمیشد و اضطراب نمیکرد تا چون صبح [illegible] ایشان
هجوم کردند و در آن سرا در آمدند و شمشیرها کشیده بجانب خوابگاه آنحضرت میل کردند تا [illegible] تیغها بر آن حضرت
زنند و او را هلاک کنند چون نزدیک خوابگاه رسیدند امیر المؤمنین صلوات الله علیه از جای خود برجست و بانگ
بر ایشان زد و شمشیر خود حمله بر ایشان کرد ایشان [illegible] و بانگ ترسان شدند و پیشوای ایشان در آن شب
ابوجهل لعین بود لعنه الله علیه با خالد ولید پلید و حنظله ابی سفیان و چون [illegible] شاه مردان
را بدیدند گفتند ای علی ما را با تو کاری نیست مقصود ما پیغمبر است که محمد است اکنون بیا و راست بگو که او بکجا
رفت آنحضرت فرمود هر جا که رفته در امان پروردگار خود است و از شر شما ایمن است پس نومید برگشتند و
باجماع عقلا هیچ جوانمردی در عالم [illegible] از جوانمردی امیر المؤمنین [illegible] و این حالت مقدور [illegible] دیگر نیست و
اینجاست که بعضی از فضلا و علما در کتب خود نوشته اند که خوابیدن حضرت امیر المؤمنین بر فراش سید المرسلین
و خود را رضا دادن بقتل بر دست دشمنان دین فاضلتر و بهتر است از منقاد شدن اسمعیل علیه السلام [illegible]
پدرش زیرا که [illegible] بود بشفقت پدری و مرحمتی که پدر را با فرزندی بشد و یا آنکه حق تعالی بعین لطف و
مرحمت در ابراهیم نگرد و او را از ذبح قرة العین او منع فرماید چنانکه واقع شد و امیر المؤمنین علیه با وجود آنکه
اعوان وانصار نداشت و خویش و بیگانه از و اعراض کرده بودند اعتقاد امر مصطفی نموده بدل قوی و اطمینان
خاطر بر فراش پیغمبر قرار گرفت و شکی نیست که این حالت از طبع بشری و نفس انسانی بعید است و این
[illegible] بتوفیق الهی میسر نیست و خطیب خوارزمی که از مشهوران اهل سنت است در کتاب مناقب آورده
که در صباح شب غار جبرئیل بحضرت رسالت پناه صلعم نازل شد بسیار خوشحال و خرم آنحضرت رسید که ای

پوشید بالم ع

و شاه ولایت

جبرئیل ترا امروز بسیار شادمان می بینم سبب این فرح چیست فرمود یا رسول الله چگونه خوشحال
نباشم که حق تعالی بلاد ... ودوستی ترا اکرام عظیم فرمود وبجاه ذات دوشینه او وان عمل که ازو واقع شده بملایکه
... عرش مباهات کرد وفرمود که من چنین بنده فرمان بردار دارم که نقد جان را نثار حبیب من کرد واو را از شر
اعدا رهانید وخود را ... تیر بلا کردانید و ... در تقریر خود آورده که چون این حال از علی ابن ابی طالب ظاهر شد ملایکه زمین
واسمان وجن وانس ازین حال تعجب کردند وحق تعالی وحی کرد بجبرئیل ومیکائیل که من آفریده ام شما را برادری داده ام شما را
بیکدیگر وعمر یکی دراز تر کردانیدم از عمر دیگری اکنون کدام از شما آن زیادتی عمر خود را بان دیگری میبخشد گفتند الهی ما
عمر خود را بدیگری نمیدهیم حق تعالی فرمود که آیا شما چرا چون علی ابن ابی طالب نیستید که من برادری دادم میان او وحبیب
خود او نقد حیات خود را نثار حبیب من نمود ودر فراش او باطمینان خاطر وقوت دل قرار گرفت پس باید که شما هردو
نزول کنید واو را از دشمن او نگاه دارید پس هردو نزول کردند جبرئیل بجانب فرق آنحضرت ومیکائیل از جانب دو
قدم وی بمحافظت ونگهبانی چنانکه مامور بود قیام نمودند جبرئیل میفرمود که بشارت باد ترا ای پسر ابوطالب
کیست مثل تو وکراست مرتبه تو که حق تعالی بتو مباهات میکند وبملایکه ... وحمله عرش خود فخر میکند ومیکوید
که کیست این چنین بنده مطیع که علی ابن ابی طالب است وچون حق تعالی ذکر مومن وکافر ومنافق فرمود در عقب
آن اهل نفاق را بطاعت وانقیاد بروجه تصدیق واعتقاد دعوت نموده فرمود که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی
که ... بظاهر مراد منافقان اند که اظهار ایمان میکردند ودر باطن کافر بودند ادخلوا فی السلم در آیید در اسلام
کافة همه یکجا یعنی همه بی تفریق کنید وبظاهر وباطن اطاعت نمایید ولا تتبعوا وپیروی مکنید خطوات
الشیطان کامهای شیطان را یعنی از جهت وسوسهای شیطانی که او در باطن پنهان میکند ویا ... متزلزل میشوید
بعد از ایمان آوردن انه لکم بدرستی که شیطان مر شما را عدو مبین دشمنیست هویدا وآشکارا که بوسوسه خود
شما را متزلزل ومتفرق میسازد ... روایت کنند که روزی عمر بن خطاب گفت یا رسول الله ما از یهود سخنان نیکو
میشنویم دستوری ده تا آنرا بنویسیم فرمود که متردد ومتشکک مباشید چنانکه یهودان وترسایان که تردد وشک کردند در
دین خود بتحقیق که من آورده ام شما را ملتی نورانی وپاکیزه واگر موسی زنده بودی او را هیچ راهی دیگر نمی بود مگر پیروی کردن من فان
زللتم پس اگر بلغزید شما از جاده شرع ... من بعد ما جاءتکم البینات پس از آنکه آمد بشما
علامات روشن ودلیلهای هویدا که ... بر حقیت دین اسلام وآن معجزه نبوت است فاعلموا پس بدانید

ایشان ...

مبارک

ان الله

ان الله بدرستی که خدای عزیز غالبست وقادر بر عقوبات مخالفان دین که عاجز نمی شود بر انتقام ایشان حکیم
بحکمت کارست که انتقام ... مگر ... هل ینظرون آیا چشم میدارند مراد نفی است یعنی چشم نمیدارند وانتظار
نمیکشند ایشان که کلی در دایره اسلام داخل نمیشوند الا ان یاتیهم الله مگر آنکه بیاید بر ایشان خدا یعنی عذاب او
فی ظلل در سایبانها من الغمام از ابر سفید تنک چنانکه عذاب قوم شعیب از ابر سفید بود ... وکمان ایشان
آن باشد که ازو باران رحمت برایشان باریده خواهد شد عذاب نازل کرده همه را هلاک کند والملائکة وبیایند فرشتگان که
موکلند بعذاب وقضی الامر وکزارده شود کار یعنی جزای هر کس باو رسد والی الله وبسوی خدای یعنی بجزای او ترجع
الامور باز کردانیده شود همه کارها یا آنکه امرا وحکام پادشاهان امروز بر رعیت حکم میکنند روز قیامت باطل شوند و
فرمان روایی جز حق تعالی را نباشد سل بپرس ای محمد از روی سرزنش بنی اسرائیل یهودان مدینه را کم آتیناهم
چند داده ایم پدران ایشانرا من آیة بینة از نشانهای روشن یعنی معجزهای ظاهره وهویدا وایشان تکذیب آن
کرده اند مراد آنست که بنی اسرائیل همین تنها تکذیب نکردند بلکه پیشینیان نیز با پیغمبر خود نیز چنین کردند ومعجزات نمایان
که دلالت میکرد بر صدق پیغمبر ایشان چون اژدها شدن عصا وید بیضا وشکافتن دریا وطعام دادن از من وسلوی
وغیر آن جمع بایشان کردید نزد کروهی انکار آن کردند ومن یبدل وهر که بجهت عناد بدل کند ویکرداند نعمة الله نعمت
خدا را یعنی تکذیب کند معجزات او را که سبب هدایتست من بعد ما جاءته از پس آنکه آمده است یعنی رسیده است
باو وممکن است او را معرفت آن وتفکر در حقیقت آن فان الله پس بدرستی که خدای تعالی شدید العقاب سخت عقوبتست
برو پس او را بسختترین عقوبت عذاب کند در دنیا بقحط وقتل وغارت وجزیه ودر آخرت بعذاب سخت ابدی از
ابن عباس روایتست که اغنیای قریش چون ابوجهل وهشام وامثال ایشان از مشرکان عرب که مال دار بودند
بسبب درویشان صحابه مانند عبد الله مسعود وعمار وصهیب وبلال وامثال ایشان استهزا وسخریه کردندی وبه
بسیاری مال وخدم وحشم خود بر ایشان فخر کردندی وگفتندی که محمد را نگرید که میگوید ما با این گدایان کار جهان را
میگیریم ومظفر وبزرگی اشراف عرب ودین وملت ایشان برهم میشکنیم اگر کار وی حق بودی بایستی که اشراف و
بزرگان عرب تابع او بودندی نه ضعیفان ومسکینان حق تعالی فرمود که زین آراسته کردانیده شده یعنی ...
آراسته ساخته است للذین کفروا برای کسانی که پوشیده اند حق را الحیوة الدنیا زندگانی دنیا را تا بطالب آن فریفته
میشوند ومغرور میکردند ویسخرون وسخریه میکنند من الذین آمنوا مر کسانی که ایمان آورده اند یعنی فقیران اهل ایمان

آنا راغ

وَالَّذِينَ اتَّقَوْا و آنانکه پرهیزکاری کردند یعنی این درویشان فَوْقَهُمْ زبر ایشان باشند یعنی مرتبه و مکان ایشان
بالای موضع استهزا کنندگان باشد يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز چه مؤمنان در درجات علا باشند از فردوس
اعلی و کافران در درک اسفل با انواع عذاب و عنا وَاللَّهُ يَرْزُقُ و خدای روزی دهد در دنیا و آخرت مَنْ يَشَاءُ
هر که را خواهد و حکمت و مصلحت او در آن باشد بِغَيْرِ حِسَابٍ در حالتی که بی شمار و اندازه باشد پس فراخ کرداند نعمت را
در دنیا بر سبیل استدراج است و یا بر طریق امتحان و در آخرت بجهت مثوبات بر اعمال صالح ابو القاسم طالقانی از امام
رضا علیه السلام روایت کرده که آنحضرت از آبای کرام خود علیهم السلام نقل فرموده که رسول خدا صلی فرموده که هر که مؤمنی یا
مؤمنه را خوار و حقیر دارد بجهت درویشی او حق تعالی او را رسوا گرداند در میان اهل محشر و هر که مؤمنی و مؤمنه را بهتان گوید
یعنی در حق او چیزی گوید که در وی نباشد حق تعالی فردای قیامت او را بر پشته ای از آتش بدارد تا از عهده آنچه گفته بیرون
آید و مؤمن نزد خدای تعالی گرامی تر از فرشته مقرب است و هیچ چیزی نیست که حق تعالی آنرا دوست تر از مؤمن تایب یا مؤمنه
تایبه داشته باشد و اهل آسمان مؤمنان را چنان شناسند که شخصی اهل و ولد خود را شناسد بعد از ان حق سبحانه برای تسلیه
حضرت رسالت ذکر احوال کفار میکند که پیشتر از زمان حضرت بودند و پیغمبر را که كَانَ النَّاسُ بودند همه مردمان یعنی
آدم و همه اولاد او أُمَّةً وَاحِدَةً گروهی یگانه بر یک ملت یعنی همه متفق بودند بر مذهب حق و آن در زمان آدم بود و
ادریس و چون اختلاف کردند میان یکدیگر فَبَعَثَ اللَّهُ پس برانگیخت خدای النَّبِيِّينَ پیغمبران را مُبَشِّرِينَ در حالتی
که پیغمبران مژده دهندگان بودند اهل طاعت را بثواب وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان ارباب معصیت را بعذاب
وَأَنْزَلَ و نازل گردانید مَعَهُمُ الْكِتَابَ با ایشان [illegible] احکام شریعت ایشان در آن مبین بود بِالْحَقِّ
در حالتی که آن کتابها متلبس بود براستی و راستی لِيَحْكُمَ تا حکم کند خدا بوسیله پیغمبران و کتابها بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان
فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ در چیزی یعنی در حقی که اختلاف کردند مردمان در آن وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ و اختلاف
نکردند در حق یا در کتاب خدا إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مگر آنانکه داده شده بودند کتاب مانند یهود و نصاری که تورات و انجیل
انکار کردند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمد بدیشان معجزهای روشن و حجتهای هویدا بَغْيًا بَيْنَهُمْ
بجهت حسدی که در میان ایشان بود و یا بجهت ستمکاری و تعدی که یکدیگر برای حرص دنیا فَهَدَى اللَّهُ پس راه راست
نمود خدای الَّذِينَ آمَنُوا آنرا که ایمان آورده بودند لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مر آن چیزی را که اهل خلاف اختلاف کرده بودند
در آن مِنَ الْحَقِّ از امر راست و درست یعنی حق که مؤمنان را بحقی که اختلاف در و واقع شده راه نمود بِإِذْنِهِ بامر خود

و اراده و لطف خود و گویند که این اختلاف ایشان در امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آوردند و بعضی بمغرب حق تعالی
مؤمنان را راه نمونی نمود بکعبه معظمه که [illegible] است و اختلاف در افضل روزهای هفته کردند یهود شنبه و نصاری
یکشنبه اختیار کردند حق تعالی این امت را بجمعه که افضل ترین روزهاست راه نمود وَاللَّهُ يَهْدِي و خدای تعالی راه نماید
بتوفیق خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد مراد کسی است که اندیشه و تفکر کنند در آیات داله بر امر حق یعنی کسی که در طلب
حق بوده حق تعالی ایشان را راه نمود إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست مراد طریق انبیا و اولیاست یا مراد طریق
جنت است بعد از ان امر میکند مؤمنان را بثبات بر مخالفت اهل عناد و صبر بر آزار و اذیت ایشان و میفرماید أَمْ
حَسِبْتُمْ آیا می پندارید مراد نفی است یعنی مپندارید ای مهاجرانی که ترک خانمان و مال کرده در محنت فاقه و کربت غربت
گرفتار بوده مشقت و آزار میکشید از جهت کفار أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آنکه در آیند به بهشت وَلَمَّا يَأْتِكُمْ و حال
آنکه نیامده بشما مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ حال آنکسانی که پیش از شما بودند یعنی مانند محنت و آزار آنانکه
گذشته اند پیش از شما یعنی پیغمبران و صدیقان و متابعان ایشان که از دست کفار آزار و ایذا کشیدند مَسَّتْهُمُ
الْبَأْسَاءُ رسید بدیشان سختی و درویشی وَالضَّرَّاءُ و بیماریها و رنجها و گرسنگی وَزُلْزِلُوا و مضطرب و متزلزل
گشتند و از جای بر انگیخته شدند از بسیاری بلاها که بدیشان رسیده حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ تا آنکه میگفت
پیغمبر ایشان وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده بودند مَعَهُ با او یعنی از غایت شدت و محنت و نهایت
بلیه و مصیبه ایمان صبر ایشان کم شده متفق الکلمه شده میگفتند که مَتَى نَصْرُ اللَّهِ کی باشد یاری دادن خدا
ما را و نصرت دادن بر دشمنان یعنی چون طاقت طاق شده بر وجهی که تحمل زیاده بر آن بلیه و آزار نداشتند این کلمه از
ایشان صادر شد حق تعالی در جواب فرمود که أَلَا بدانید که ایشان إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ بدرستی که یاری دادن خدا
مؤمنان را نزدیک است در این اشارت است بآنکه رسیدن بر جمله [illegible] که نعیم بهشت است بوسیله کشیدن محنت
و بلیات است و ترک لذت و هوای نفس از وهب منبه منقول است که در کتاب بعضی از حواریان خوانده ام
که ای فرزند آدم چون خدای تعالی در بلا بر تو بگشاید شاد مانی شو که این راه انبیا و اولیاست
و چون راه نعمت و آسانی بر تو گشوده شود غمگین شو که با تو خلاف آن کرده که با انبیا و اولیای خود کرده
در خبر آمده که عیسی علیه السلام زنی را داشت که در جمیع احوال یار و مدد گار او بودی اتفاق روزی در
صحرا [illegible] او را [illegible] عیسی مناجات کرد که بار خدایا این مرد و زن رو یاری دهنده من بود در رسانیدن احکام

شریعت با ثبت درین چه حکمت بود که بشیر را نگینی دادی تا او را هلاک کرد خطاب آمد که خواستم تا او را منز
لتی بلند باشد در درگاه من و عمل او بدان مثابه نبود که ویرا بآن منزلت رساند پس جهت ویرا بدین بلیه
مبتلا گردانیدم تا ورا بدان درجه رسانم و در حدیث واقع شده که اهل بلا و محنت و مشقت و مصیبت
را در دنیا درجات عالیه باشد در عقبی که به بسیاری نماز و روزه و سایر طاعات بآن نتوانند رسید حتی که بنده مؤمن
چون در آخرت منازل رفیعه اهل بلا را که اهل ایمان بوده باشند به بینند آرزو کنند که کاشکی بدن ما را در دنیا بمقراض
ذره ذره میکردند تا باین درجه عالیه میرسیدیم آورده اند که عمرو بن جموح بسیار پیر شده بود و مال بسیار داشت خواست
که آنرا بر وجهی صرف کند که موجب خوشنودی خدا باشد و سبب سرور ابدی در عقبی از حضرت رسالت علیه السلام پرسید که
یا رسول الله چه چیز را نفقه کنم در راه خدای تا وسیله رضای الهی و ثواب نامتناهی باشد این آیه نازل شد که
یسئلونک میپرسند ترا ماذا ینفقون که چه چیز را نفقه کنند در راه خدای قل بگو ای محمد ما انفقتم آنچه
خرج میکنید من خیر از مال نیکو که مباح است نه حرام فللوالدین پس برای پدر و مادر است سوال از وجه نفقه
بود و جواب در بیان مصرف آن آمد زیرا که اهتمام در آن بیشتر است چه نفقه وقتی معتد بها است که در محل خود واقع
شود و از جمله آن انفاق مال است برای پدر و مادر والاقربین و برای خویشان نزدیک تر والیتامی و برای
بی پدران خرد سال که قادر نباشند بر معیشت والمساکین و برای درویشان که چاره معاش خود ندانند و
ابن السبیل و راه گذاران یعنی مسافران که در شهر غریب باشند و استطاعت نداشته باشند که بشهر خود روند
و یا مراد بآن مهمانانند وما تفعلوا و آنچه نفقه میکنید من خیر از مال نیکو با هر کسی که باشد فان الله پس
بدرستی که خدای به بآنچه که نفقه کرده اید علیم داناست و بران ثوابی عظیم خواهد داد بعد از ان بیان مصلحت
جهاد میکند بقوله کتب علیکم القتال نوشته شد یعنی فرض گشت بر شما قتال کردن با دشمنان دین وهو
وحال آنکه قتال کره لکم مکروه است مر طبع شما را یعنی نفس شما خواهان آن نیست و بسیار شاق بنماید
رضها وعسى ان تکرهوا شیئا وشاید که شما کراهت دارید چیزی را که بحسب نفرت طبیعت خود وهو وحال آنکه
خیر لکم نیکو باشد شما را یعنی کاره جمیع تکلیفات شرعیه اید با آنکه مصلحت دنیا و آخرت شما در آنست
و از انجمله غزا کردن است که بر شما کاره اید و حال آنکه خیر شما در آن است هم در دنیا از ظفر و غنیمت و غالب
شدن بر اعدا و هم در آخرت از رتبه شهادت و نعیم جنت وعسى ان تحبوا شیئا وشاید که دوست دارید

چیزی را

چیزی را بحسب کامیابی طبع وهو شر لکم وحال آنکه آن بد باشد مر شما را یعنی جمیع آنچیزی را که از ان نهی کرده شد مایل و
نفس شما آنرا دوست دارد با آنکه سبب بدیست در هر دو سرا مثل نشستن از جهاد که در دنیا موجب مذلت و خواری و مغلوبیت د
ود در عقبا نومید ماندن از ثواب غزا و درجه شهادت والله یعلم و خدای میداند آنچه خیر شما در آنست وانتم لا تعلمون و
شما نمیدانید آنرا آورده اند که در سال دوم از هجرت حضرت رسالت عبد الله بن جحش را که پسر عمه حضرت بود با بعضی از صحابه
ببطن نخله فرستاده بود تا کاروان قریش را تفحص و استکشاف کنند پس میان ایشان و کاروان قریش که از طایف می آمد ملاقات
واقع شد و عمرو حضرمی که از کفار بود کشته شد و این در شام هلال ماه رجب بود و اهل اسلام را گمان بود که آن روز سلخ
جمادی الاخری بوده یا غره رجب و بعد از انتشار این خبر کافران جفا و طعن کردند که محمد ماه حرام را حلال گردانید و اصحاب خود
را بخون ریختن در ماه رجب رخصت داد این سخن بحضرت رسید عبد الله بن جحش را طلبید و گفت من ترا نفرموده بودم که در ماه حرام
قتال کنی و کسی را از ایشان بکشی و اسیر کنی عبد الله گفت یا رسول الله ظن ما آن بود که آن روز سلخ جمادی الاخری باشد و بعد از
کشتن و اسیر کردن کفار تحقیق ما غالب شد که غره رجب بوده پس حضرت مالهای غنیمت و اسیر آزاد کرده و در آن توقف
نموده بود در اثنای این حال اکابر قریش کتابتی به یهود فرستاده بودند و از روی تشنیع و الزام سوال کردند از قتال در ماه
حرام حق تعالی این آیه فرستاد یسئلونک می پرسند ترا عن الشهر الحرام از ماه حرام قتال فیه کار زار کردن در آن
قل قتال فیه بگو که جنگ و کار زار در ماه حرام کبیر گناهی بزرگست وصد و باز داشتن مردمان عن سبیل
الله از راه خدای که اسلام است وکفر به و کفر ورزیدن بخدای والمسجد الحرام و باز داشتن مردمان از مسجد الحرام
واخراج اهله و بیرون کردن اهل مسجد که حضرت رسالت و اصحاب او اند منه از مسجد که اهلیت مسجد الحرام
مشتمل است یعنی این چهار چیز که مذکور شد اکبر عند الله بزرگتر است نزد خدای از قتل عمرو حضرمی و اسیر کردن
دیگران که از روی خطا و ظن سلخ جمادی الاخری در ماه رجب و بحقیقت این حق تعالی عبد الله و اتباع او را عفو فرموده و بر تقصیری که در
تجسس و تحقیق ماه از ایشان واقع شده بود عفو نمود والفتنة و شرک یعنی جلا و اخراج اهل اسلام از دین خود اکبر
من القتل بزرگتر است از کشتن حضرمی که بخطا واقع شد ولا یزالون و همیشه باشند مشرکان که از تعصب و عناد یقاتلونکم
کار زار کنند با شما ای مؤمنان حتی یردوکم تا شما را باز گردانند عن دینکم از دین شما که اسلام است ان
استطاعوا اگر توانند و قادر باشند برآن ومن یرتدد منکم و هر که بر گردد از شما عن دینه از دین خود و
مرتد شود فیمت پس بمیرد وهو کافر و حال آنکه کافر باشد یعنی آنکسان مرتد باشند تا بمیرد فاولئک پس آنگروه مرتد

حبطت اعمالهم باطل باشد عملهای خوب ایشان و هیچ جزای و ثوابی بران نیابید فی الدنیا در دنیا برای جان ایشان را
امان نماند و از مال و زوجه و میراث محروم مانند والآخرة و نه در آن سرای بجهت آنکه مستحق ثواب نباشند واولئک و آن
گروه اصحاب النار یاران دوزخند هم فیها خالدون ایشان در آن آتش جاوید باشند مانند سایر کفار و چنانکه
چون مرتد شدن بجهت قصور اعتقاد است در زمان ماضی و راسخ نبودن ایمان در دل پس اعمال که هی الحجتین نیز
وجه صحت اعتقاد و رسوخ آن بوده باشد و از نتیجه ثوابی بران مترتب نشود آورده اند که چون عبدالله بن جحش
و اتباع او از ترک تحقیق و احتیاط توبه کردند بعضی از اصحاب گمان بردند که ایشان اگرچه از گناه خلاصی یافتند
اما ایشان را اجری نخواهد بود بران جهاد حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه گرویدند
بخدا و رسول والذین هاجروا و آنانکه هجرت کردند از وطنهای خود وجاهدوا فی سبیل الله و جهاد کردند
در راه خدای مراد عبدالله بن جحش است و یاران او اولئک آن گروه یرجون رحمة الله امید میدارند
رحمت و بخشایش حق تعالی را که آن ثواب ابدیست والله غفور و خدای آمرزنده عبدالله و اتباع اوست
از انچه از ایشان صادر شده است از خطا و ترک احتیاط در ملاحظه ماه حرام که رجب است رحیم مهربان
بر ایشان بدادن ثواب و جزا و بعد از ذکر قتال بیان حکم دیگر از احکام شرع میکند بقوله یسألونک می پرسند
ترا ای محمد عن الخمر والمیسر از تناول خمر و مباشرت قمار مرویست که در جاهلیت مردمان بشرب خمر و قمار بسیار
اقدام مینمودند چون زمان اسلام در رسید جمعی از اصحاب نزد رسول صلعم آمده گفتند یا رسول الله ما را فتوی ده
در باب خمر که زایل کننده عقل است و در قمار که سبب زوال مال است حق تعالی فرمود که قل بگوای محمد فیهما
اثم کبیر در این هر دو گناهی بزرگست ومنافع للناس و منفعتهاست مر مردمان را از منافع خمر یا بدنیست
چون قوت حرارت غریزی و هضم طعام و تقویت طبیعت یا خلقی چون تواضع سکران و سخاوت ممسکان و جرأة
بددلان یا مالی چون سود فراوان در خرید و فروخت آن و فواید قمار کسب مال است باسانی و طرب و التذاذ
و رواجی معیشت درویشان چه رسم جاهلیت چنان بوده که مال قمار را بر درویشان قسمت میکرده اند واثمهما
و گناه خمر و قمار اکبر من نفعهما بزرگترست از نفع آنها یعنی فسادی که از آنها ناشی میگردد اعظم است از نفعی که
از آن متوقع است و للذا در شرع هر دو حرام شده اند چه فساد چون راجح شود بر مصلحت حکمة مقتضی حرمت
است و تا مراد با سخ عقوبات ابدیست در دوزخ و بدانکه باجماع امامیه خمر حرام بوده در جمیع شرایع و در هیچ

شریعتی جایز

شریعتی جایز نبوده و مجملین جمع مسکرات و اخبار متواتره و احادیث صحیح درین باب از ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین منقولست و حسن بصری گفته که آیه قل فیهما اثم کبیر دلیل است بر تحریم خمر در صحیح علی از ابی عبدالله
علیه السلام روایتست که روزی جمعی از اهل شام نزد عبدالله عمر آمده گفتند ما را خبر ده از آنچه در باب خمر شنیده گفت
که از رسول خدا شنیدم که فرمود بخدای که مرا بحق بخلق فرستاده که هرکه او یک شربت از شراب مسکر بخورد چهل روز
حق تعالی نماز او را قبول نکند و اما اگر توبه کند مقبول باشد و اگر سه شربت از آن باز خورد صد و بیست شبانروز نماز
او قبول نباشد و واجب شود بر خدا که او را ردغة الخبال بچشاند گفتند یا رسول الله ردغة الخبال چیست
فرمود خون و چرک دوزخیان است که از شکمهای ایشان بیرون آید و جای او در وادی باشد از دوزخ که فراخی
آن از مشرق باشد تا بمغرب و وی در آن موج زند و بعد از آن رسول فرمود که بحق خدای که مرا براستی بخلق فرستاده
که شارب الخمر در قیامت سیاه روی باشد و کبود چشم و لبها از دهن باز افتاده و آب از دهنش روان و همه
خلایق از ایشان نفرت کنند و او تشنه میرد و در قبر تشنه باشد و در روز قیامت تشنه مبعوث شود و هزار
سال بانگ العطش زند و بعد از هزار سال او را آبی دهند از دوزخ که چون نزدیک لب رسانند
پیش بجز شود و دندانها در وی افتند و چشمها بیرون آید و چون باز خورد در شکم باشد امعا و
احشا همه فرو افتند از امیرالمومنین صلوات الله علیه مرویست که اگر قطره از خمر در چاهی افتد و در آن موضع مناره
بسازند من بر بالای آن اذان نگویم و اگر در دریا افتد و بعد از آن دریا خشک شود و گیاه در آن روید [illegible]
و از آن گیاه گوسفندی بخورد من گوشت از آن گوسفند نخورم
و از بعضی روایه است که هر مست کننده حرام است و حق تعالی لعن کرده است خمر را و فشارنده آنرا و خریدنده
آنرا و فروشنده او را و خورنده او را و ساقی آنرا و خورنده بهای آنرا و بردارنده آنرا و کسی را که آنرا بسوی او برند
آشامنده آن و نیز فرموده که آشامنده خمر مانند بت پرست است و نیز از آنحضرت روایتست که هر کسی مست
گذاشت نمی کند دعوی ایمان میکند و حال آنکه ایمان ندارند تارک الصلوة و مانع الزکوة و خورنده ربا و کننده زنا
و آشامنده خمر و خورنده [illegible] و سخن چینی و فتنه انداز در میان مردمان و غیبت کننده و آزار رساننده همسایه خود
و سعی کننده در میان اهل ظلم [illegible] تا که شخصی را باید و مرویست که روز قیامت عقربی از عقربهای جهنم
بصحرای قیامت آید که سر او در مشرق باشد و دم او تا بمغرب رسیده باشد و آغاز فریاد کند جبرئیل گوید که ای
عقرب کرا میخواهی گوید شش کس را اول تارک الصلوة و اگرچه یک رکعت باشد دوم مانع الزکوة و اگرچه حبه

حکایت خمر که در همه وقت حرام بوده و در هیچ وقت حلال نبوده

باشند سوم شار بالی واگر هیچ نفعی نباشد چهارم خورنده ربا دارد و اگر حیله کند باشد پنجم عاق پدر و مادر و اگرچه بکلام باشد ششم
جمع کردن مسجد با سوره دنیا مشغول شوند و سخن دنیا گویند بعد از آن فاین ششی طایفه را بحق بر چینند چنانکه کبوتر گنجد
رحیمه و روی بدوزخ مبند و احادیث دیگر در این باب وارد شده اما بجهة اختصار در این مختصر بهمین اکتفا نموده شد و بدانکه تیم
بلفظ دکان بازی و نرد و شطرنج و دوازده خانه و امثال این نیز از قسم قمار باز است که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بر قومی
می‌گذشت که شطرنج می‌باختند در غضب شده پاره خاک برگرفت و در میان آن انداخت و فرمود ما هذه التماثیل التی
انتم لها عاکفون یعنی چیست این صورتها که گردا گرد آن نشسته اید و مانند بت پرستان آنرا پرستش میکنید و در کشف آورده
که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که نرد و شطرنج از جمله قمار است و بنوعی فرموده که بر شما باد که دور شوید از این دو کعبه
شوم یعنی نرد و شطرنج که مردود انفس را اهل جحیم اند و عذاب و عقوبت فی را ز حد و حصر بیرون رفت و صاحب آن در دنیا
و آخرت منکوب و زیان کار و شرمسار است آورده اند که عمرو بن جموح در نوبت اول که سوال کرد در آنکه چه مال را
نفقه کنند که موجب قربت باشد و جواب در تعیین مصارف آن نازل شد چنانکه گذشت بار دیگر گفت یا رسول الله صلعم
که صدقه بکسی باید داد اما نمی دانم که چه دهم آیة آمد **ویسئلونک** و سوال میکنند ترا **ماذا ینفقون** که چه چیز نفقه کنند
**قل العفو** بگو ای محمد که نفقه کنید العفو آنچه زیاده باشد از نفقه خود و عیال یعنی تا مادامی که خود محتاج آن باشید در وجه
انفاق تصدق مکنید و زیاده بران نزاده فما صدقه بر صید چنانکه مرویست که مردی نزد رسول صلعم آمد و مقداری طلا
بشکل تخم مرغ در دست داشت و آن از بعضی غنیمت دار الحرب باو رسیده بود و گفت یا رسول الله این را از من بستان
که صدقه است و غیر از آن چیزی نداشت حضرت از وی اعراض فرمود و روی بگردانید وی بطرف دیگر رفت و همین گفت
حضرت از آن طرف نیز روی بگردانید و در بار سیم حضرت در غضب شد و آنرا از دست او بستد و چنان بینداخت
که اگر بر وی آمدی عضو او را بشکستی و فرمود یکی از شما می آید و هر مال صدقه میکند و بعد از آن در سر راه می نشیند و دست
را بحق مردمان دراز میکند و گدائی میکند صدقه آنست که از سر توانگری بود پس باید که ابتدا بعیال خود کنید و اگر چیزی
از ایشان فاضل آید صدقه کنید **کذلک** همچنانکه احکام انفاق و غیر آن بیان کرد **یبین الله لکم** بیان میکند
و روشن میکند خدای برای شما **الآیات** نشانهای مرحمت و مهربانی خود **لعلکم تتفکرون** تا باشد که فکر
کنید دلایل و احکام **فی الدنیا والآخرة** در کار این سرای و آن سرای یعنی در امور دو سرای مشغول گردید
شوید که صلاح و نفع شما در آن باشد و مجتنب شوید از آنچه موجب ضرر شما باشد مرویست که چون تهدید خوردن

مردمان [illegible]

مال یتیمان

مال یتیمان بآیت ان الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما و آیة ولا تقربوا مال الیتیم نازل شد آنها که قیم
اموال یتیمان بودند و در آن معامله تصرف میکردند جهت برائة ذمت خود خواستند که از قیام بمهمات ایشان کناره
گیرند صورت حال بعرض حضرت رسالت رسانیدند حق تعالی آیه فرستاد که **ویسئلونک** و سوال میکنند ترا **عن
الیتامی** از معیشت یتیمان **قل اصلاح لهم** بگو بصلاح آوردن حال ایشان و حفظ مال ایشان **خیر** بهتر است
اندور … از ایشان در بعضی تفاسیر آمده که جمعی طعام یتیمان را از طعام خود جدا کردندی و در آن تصرف نکردندی و با
ایشان اکل و شرب نکردندی و با ایشان نه نشستندی و بهیچ نوع راه اختلاط با ایشان نگشودندی حق تعالی فرمود
که اصلاح حال ایشان کنید **وان تخالطوهم** و اگر مخالطت کنید با ایشان و طعام ایشان با طعام خود خلط کنید
و در خوردنها با ایشان شریک شوید **فاخوانکم** پس ایشان برادران شما اند در دین و از حق برادری اختلاط
است بکر بکر **والله یعلم المفسد** و خدای میداند تباه کننده مال یتیم را **من المصلح** از اصلاح کننده کار ایشان
و هر یک را بر وفق آن جزا خواهد داد **ولو شاء الله** و اگر خواستی خدای **لاعنتکم** هر آینه شما را در رنج افکندی
و کار بر شما تنگ گرفتی بآنکه مخالطه با یتیمان حرام کردی **ان الله عزیز** بدرستی که خدای غالبست و قادر بر همه
چیز **حکیم** دانا باحکام مقتضی حکمت است و از … کبیر آورده اند که … مرثد غنوی را که مردی دلاور
بود بمکه فرستاد تا جمعی مسلمانان که در مانده بودند که آنجا بودند پنهان از کفار بیرون آورد مرثد چون بمکه رسید زنی
مشرکه عناق نام که در غایت جمال بود و در جاهلیت با هم یاری … داشتندی و میان ایشان عشق بازی
بودی نزد وی آمد و سلسله محبت قدیمه را بحرکت در آورده گفت بیا تا باهم صحبتی بداریم و از خوان وصال خود
تمتعی یابیم مرثد گفت اسلام میان من و تو حایل شده و مواصله بر وجه زنا محالست عناق گفت پس مرا بحباله
خود درآور مرثد جواب داد که این موقوف است با جازت حضرت رسالت صلعم عناق در غضب شده مشرکان را
از سر او خبردار ساخت و ایشان بسرای او در آمده وی را بزدندی از ایشان گریخته بمدینه مراجعه کرد
و این صورة بعرض آنحضرت رسانید این آیت آمد که **ولا تنکحوا المشرکات** و زنان مشرکه را در حباله نکاح
زنان زنگی آرند را **حتی یؤمن** تا وقتی که ایمان آرند … این آیه با آیه ما قبل آنست که آیه اول
در امر اختلاط بود بر یتیمان و این آیه در نهی اختلاط مشرکان مرویست که در همین وقت عبدالله رواحه کنیزک
خود را بجهة طپانچه که بروی زده بود و آزاد خواستن بحضرت رسالت پناه رفته بود و آنحضرت بطریق تعطف

از عبد الله حال کنیز پرسید گفت اگر چه این کنیز خدا و رسول را تصدیق میکند و نماز و روزه میگزارد اما سیه رو
و زبان نابرنده است حضرت فرمود که چون او مؤمنه است با او نیکویی کن عبد الله او را آزاد کرد و بخواست
و بنکاح درآورد پس یکی از زنان مشرکه بود با کثرت مال و جمال که با و میل داشتند وی بجهت رضای خدا و رسول کنیز خود را که
مؤمنه بود بنکاح خود درآورد و آن مشرکه را نخواست زبان طعن گشودند که عبد الله زنی کنیز سیاه خود را
که مؤمنه بود و فلانه زن مشرکه را که در نهایت جمال و کثرت مال با و میل داشت وی قبول نکرد حق تعالی فرمود که ولأمة
مؤمنة و هر آینه کنیزک تصدیق کننده بوحدانیت خدا و نبوت پیغمبر او خير من مشركة بهتر است از زن آزاد مشرکه
که آرند ولو أعجبتكم و اگر چه بشگفت اندازد آن زن شما را بکثرت مال و جمال و شمایل حسن ولا
تنكحوا المشركين و نیز بنکاح درمیاورید زنان مؤمنه را بمردان مشرک حتى يؤمنوا تا وقتی که ایمان
آورند ولعبد مؤمن و هر آینه بندهٔ مؤمن خير من مشرك بهتر است از مرد آزاد مشرک ولو أعجبكم
و اگر چه بشگفت آورد آن مشرک شما را بجهت صورت یا کثرت مال و منال أولئك آن مردان مشرک
و زنان مشرکه يدعون إلى النار میخوانند مردمان را بسوی آتش دوزخ بجهت ترغیب مردمان بکفر والله يدعو
إلى و خدای میخواند بزبان انبیا و سایر مؤمنین مردمان را إلى الجنة والمغفرة بسوی بهشت و آمر-
زش یعنی بوسیلهٔ اعتقاد صحیح که آن ایمان است و عمل صالح مردمان را به بهشت و مغفرت میخواند بإذنه
بتوفیق خود و یا باراده خود ويبين آياته و روشن میگرداند خدای تعالی احکام خود را که سبب حلال و حرام
اند للناس لعلهم يتذكرون تا ایشان پند پذیرند و راه راست یا پند آورده اند که
اهل جاهلیت بر طریقهٔ یهود و مجوس سلوک نموده در حال حیض زنان از ایشان کناره کردندی و چشم
در روی ایشان نینداختی و کلام با ایشان را حرام دانستندی و با ایشان ترک اکل و شرب کردندی و
نصاری برعکس این در آن حال با ایشان مجامعه و مواکله مینمودندی بلکه در مباشرت و ملاعبه می
افزودند و این حال مستمر بود تا در زمان اسلام ابو دحداح با بعضی از صحابه بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
آمده گفتند یا رسول الله در حال حیض زنان چگونه با ایشان سلوک کنیم آیه نازل شد که ويسألونك
و سؤال میکنند ترا عن المحيض از حیض زنان قل هو بگو تو که حیض أذى کراهت و نفرت طبیعت است
و سبب اذیت فاعتزلوا النساء پس کناره گیرید و یکسو شوید از زنان یعنی دور

مؤمنان

مردم

شوید بمضاجعه از ایشان في المحيض در حالت حیض نه آنکه ترک کلام و اختلاط کنید از ایشان و بجهت تاکید
این حکم و بیان غایت آن می فرماید که ولا تقربوهن و نزدیک مشوید بایشان بجامعت حتى
يطهرن تا وقتی که غسل کنند بعد از انقطاع خون و حفص يطهرن میخواند بسکون طا و ضم ها یعنی تا وقتی که پاک
شوند خون ایشان منقطع گردد و نزد علمای امامیه مستحب است که مجامعت بعد از غسل باشد و قبل غسل
و بعد از انقطاع خون مکروه است فإذا تطهرن پس چون غسل کنند یا فارغ بشوند بعد از باز ایستادن
خون حیض فأتوهن پس بیایید بایشان من حيث أمركم الله از آنجا که فرموده است خدای شما را
و حلال ساخته در زمان طهر إن الله يحب التوابين بدرستی که خدای دوست دارد توبه کنندگان را از مناهی
ويحب المتطهرين و دوست دارد پاکیزگان را از نجاستها چون بجامعه و غیر آن از ایشان منقول است از جابر
مرویست که یهود میگفتند که هر که در وقت مباشرت بپشت زوجه جانب او بنشیند فرزندش احول آید مسلمانان که بدین
نوع اقدام کرده بودند صحابه بهین حال بحضرت عرض کردند از حق تعالی جواب آمد که نساؤكم حرث لكم زنان
شما موضع کشت یعنی محل نتیجه شمااند که آن پیدا شدن اولاد است و التذاذ یعنی از ایشان فأتوا حرثكم
پس بیایید بکشت زار خود یعنی بجای نتیجه گرفتن خود أنى شئتم هر گونه که خواهید خواه در پیش زنان بجانب
... شوید یا پشت یا غیر آن از هیئت جماع حق تعالی زنان را تشبیه کرده بزمین و مرد را بزارع و نطفه را بتخم و ولد را بریع
و اکثر علمای امامیه برآنند که در آیه دلالت است بر جواز وطی در دبر اما بسبیل کراهت و اکثر فقها منع این کرده
اند و مالک بجواز آن گفت بدون کراهت وقدموا لأنفسكم و فرا پیش دارید برای نفسهای خود یعنی بوسیلهٔ
امتثال امر خدای و اجتناب از محرمات طلب ثوابی کنید که از برای شما مقدر شده در آخرت و یا طلب
فرزند کنید چه ولد صالح سرمایهٔ ثواب عظیم است و یا زن صالحه بنکاح درآرید تا فرزند شایسته از و پیدا
شود از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مرویست که چون مؤمن فوت شود عمل او منقطع شود مگر از سه چیز فرزند صالح
که از برای او دعا کند و صدقهٔ جاریه که از و مانده باشد چون پل و رباط و مساجد و اشجار میوه دهنده
و امثال آن و علمی که مردمان از و منتفع شوند و گفته اند که معنی آن است که از پیش بفرستید برای خود آن
فرزندی که نمیماند تا شفیع شما باشد و در حدیث اصلاح منزل شما کرده پیش از شما رفتن بآن و از حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم منقولست که هر که را سه فرزند غیر بالغ پیش از وی فوت شود در دوزخ نماند مگر مقدار آنکه سوگند

این حدیث است که فرزند نابالغ فوت شود کار بپدر می آید

حق تعالی است آید در آنکه لا تأکلها جهنم یعنی بقدر زمان کرده در نهایت علیه باشد واتقوا الله وبترسید از خدای
در مخالفت امر او واعلموا انکم ملاقوه وبدانید که شما رسیدگانید بجزای خدای تعالی وبشر المؤمنین
ومژده ده نیکوکاران را که کامل اند در ایمان بنعیم جاودانی آورده اند که عبد الله رواحه از شوهر خواهر خود بشیر بن نعمان
بیخبر و بنام اعظم الهی سوگند یاد کرد که با وی سخن نگوید و میان وی و زن باصلاح نیارد و در حق وی نیکوئی نکند
و او را با خصمان وی صلح ندهد پس هر که او را گفتندی که در حق او احسان نمای و میان او و خصم او اصلاح کن
گفتی که [illegible] کنند خود دارم بر تعظیم این چگونه خلاف سوگند کنم حق تعالی این آیه فرستاد که ولا تجعلوا الله و مگردانید نام
خدا را عرضة آنچیزی که عارض شود لایمانکم مر سوگندان شما را یعنی باز دارنده او و بهانه سوگند
خود مگردانید بر جمیع امور این نهی سوگند برای ان تبروا یعنی آنکه نیکوئی کنید با خویشان و دوستان
وتتقوا او بپرهیزید از ترک مروت و احسان و ترک مکالمه و اصلاح میان برادران وتصلحوا و صلح آرید
بین الناس میان مردمان و منع خصومت کنید در میان ایشان والله سمیع وخدای شنواست بسوگندان
شما علیم داناست بآنچه در ضمیر شماست عبد الله رواحه بعد از استماع این آیه از سر آنچه گفته بود در گذشت و با بشیر
در مقام رحمت و شفقت و اصلاح آمد بعد از آن بیان انواع یمین میکند بقوله لا یؤاخذکم الله مواخذه نکند
خدا شما را باللغو به بیهوده که واقع شود فی ایمانکم در سوگندان شما مراد بسوگند لغو آنست که بی اختیار
بر زبان کسی صادر شود بتعجیل و در اداء آن قصد سوگند نباشد پس در مثل این سوگند کفارت نیست و خدای برآن
مواخذه نکند ولکن یؤاخذکم ولیکن مواخذه میکند شما را بما کسبت قلوبکم بآنچه کسب کند دلهای
شما یعنی بعزم و قصد سوگند خورید پس درین قسم کفارت بر شما لازم است اگر خلاف آن کنید و بآن مواخذه خواهید شد
و بیان کفارت آن در مائده مذکور است والله غفور وخدای آمرزنده است بنده را و بسوگند لغو او را عذاب نکند
حلیم بردبار است و در سوگند بعزم بعقوبت تعجیل نفرماید بجهت آنکه شاید که توبه کند از آن آورده اند که در جاهلیت
بعرف مردی را بزنی میل نبودی و غیرت داشتی که چون او را بگذارد و دیگری بخواهد سوگند خوردی که چند وقت با وی
نزدیکی نکند و او را در آن مدت پای بسته و سر شکسته بگذاشتی و آن بیچاره مدتی مدید نه بیوه بودی و نه از شوهر
متمتع بودی حق تعالی این نوع ضرر را نه پسندید و این آیه فرستاد که للذین یؤلون مر آنان را که سوگند خورند
من نسائهم از زنان خود یعنی از ترک مجامعت ایشان تربص اربعة اشهر انتظار بردن چهار



ماه است فان فاءو پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورندگان رجوع کنند بسوی زنان و مباشرت کنند با
ایشان فان الله غفور پس بدرستی که خدای آمرزنده است گناه خلاف سوگند را چون کفارت داده باشند
رحیم مهربان است که مباح کرد خلاف سوگند را بکفارت وان عزموا الطلاق و اگر قصد کنند طلاق
را یعنی این کسانی که سوگند خورده اند بر ترک وطی فان الله سمیع پس بدرستی که خدای شنواست قول ایشان را
در صیغه طلاق علیم داناست بغرض او والمطلقات و زنان طلاق داده شده بالغه مدخوله اگر حامله نباشند و حیض
بینند چه بآیات و اخبار متواتره ثابت شده که اگر برین صفت نباشند حکم ایشان چنین نیست پس زنان مطلقه که بدین
صفت باشند یتربصن انتظار برند بانفسهن بنفسهای خود ثلثة قروء در سه پاکی که در حیض در میان آن
آنها باشد آورده اند که اسمعیل بن عبد الله غفاری زن خود را که قتیله نام داشت طلاق گفت و او آبستنی بود و ا
سمعیل نمیدانست و زن بجهت کراهت رجوع اظهار آن نکرد اسمعیل چون برین واقف شد رجوع کرد و زن
را بخانه برد حق تعالی فرمود که ولا یحل لهن و حلال نباشد زنان را ان یکتمن آنکه بپوشند ما خلق الله آنچه
آفریده است خدای فی ارحامهن در رحمهای ایشان از فرزند چه پوشیدن فرزند موجب بطلان حق رجع
است پس زنان را پوشیدن آن جایز نباشد ان کن یؤمن اگر هستند که ایمان دارند بالله والیوم الآخر
بخدا و روز قیامت یعنی زنانی را که بخدا و روز قیامت ایمان داشته باشند سزاوار نیست که مانند این عملی از ایشان
صادر شود وبعولتهن و شوهران ایشان احق بردهن سزاوارترند برجوع کردن با ایشان فی ذلک
در زمان عدت گاهی که طلاق رجعی باشد ان ارادوا اگر خواهند آن شوهران بدان رجوع اصلاحا بصلاح آوردن
کار زنان را نه ضرر و آزار رسانیدن بدیشان در ابتدای اسلام زن را طلاق رجعی میدادند و چون نزدیک میشد
که عدت منقضی شود رجوع میکردند و باز طلاق میدادند و غرض ایشان اضرار و افساد بود نه اصلاح حق تعالی باین
آیات زنان را ازین منع فرمود ولهن و مر زنان راست بر مردان از حقوق مثل الذی علیهن مانند آن
حقوق که مردان را بر ایشان است بالمعروف بخوبی معیشت و نیکوئی معاشرت با ایشان و چه که زن فرمان شوهر برد
و ناموس او را نگاه داشته قدم از عفت و ستر و صلاحیت بیرون ننهد و خود را تمکین شوهر کند در استمتاع که
آن وطی است و مقدمات آن مگر گاهی که مانع شرعی باشد و مرد نیز ملاحظه حال زن کند در نفقه دادن و حسن خلق
و آنچه در دین بکار آید تعلیم وی دهد وللرجال علیهن و مردان راست بر زنان درجة افزونی یعنی زیادتی در

حقوق واجبه چه مهر و نفقه و ترک مضره و آزار و مانند آن از امور واجبه بایشانست یا مراد بدرجه فضیلت و شرف است چه مردان نگاهدار زنان اند و نگهبانان ایشان و شریک ایشان در حفظ ناموس و مخصوص اند بفضیلت رعایت و انفاق و در ضعف میراث و مزیت عقل **وَاللَّهُ عَزِيزٌ** و خدا غالبست بر همه کس مزیت فضل میدهد مردان را بر زنان و بیان در داستن بر احکام اتا کمر خلاف احکام شرعیه کند **حَكِيمٌ** داناست بحکمتها و مصلحتهای احکام ایمان و حکمها و مصلحتهای بر بندگان حکم میکند در خبر است که زن معاذ جبل از پیغمبر پرسید که یا رسول الله حق زنان بر شوهر چیست فرمود که سیلی نزنند در روی زنان و نگویند و ایشان را زشت گفتند بمونه که از زنان حضرت رسالت روایت کرده که آنحضرت فرمود که بهترین مردان است من آنها اند که بنیکوترین وجهی با زنان معاشرت کنند و بهترین زنان است من آنها اند که بنکوترین وجهی با شوهران خود سلوک کنند و رضای شوهر خود را بجای آرند که از زنان حق نکاح در بستان فردوس مرده هزار شهید بوی دهد و او با حور العین تفضیل دهد و مقدار تفضیل حق بر کسی از ایشان من آورده اند که در جاهلیت عدد طلاق معین نبود و اگر فرضا ده طلاق واقع شدی مرد را رسیدی که رجوع کند و سبب بود که زن را طلاق میداد و نزدیک بانقضای عده رجوع نموده دیگر بار رها میکرد تا روزی زنی نزد عایشه آمد و از جور شوهر که پیوسته او را طلاق میداد و رجعت آن حضرت یاد و رسانید بنالید و حکایت آن شکایت بسمع اشرف حضرت رسید و آیه آمد که **الطَّلَاقُ** طلاق رجعی که در آن رجوع باشد **مَرَّتَانِ** دو بار است با بین و جهی که طلاق ثانی بعد از رجوع واقع شود **فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ** پس بعد از این دو طلاق نگاه داشتن است زن را برجعت نیکو یعنی معاشرت از روی مصلحت **أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ** یا رها کردن زن را بنیکوئی یعنی گذاشتن تا عده بگذرد و بعد از آن اگر خواهد نکاح تازه کند و اگر دیگر باره طلاق دهد بر وی حلال نشود تا آنکه بنکاح شوهر دیگر در آید بعقد دایمی و مباشرت در آن واقع شود چون او را طلاق دهد بر زوج اول حلال شود چنانکه بیاید **وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ** و حلال نیست شما را ای مردمان **أَنْ تَأْخُذُوا** آنکه فرا گیرید **مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ** از آنچه داده باشید زنان را **شَيْئًا** چیزی بعوض طلاق گفتن **إِلَّا أَنْ يَخَافَا** مگر آنکه ترسند مرد و زن یعنی ظن غالب داشته باشند **أَلَّا يُقِيمَا** آنکه بپای نتوانند داشت **حُدُودَ اللَّهِ** احکام الهی را در صحبت و معاشرت با یکدیگر این آیه در حق جمیله بنت ابی خواهر عبد الله ابی سلول نازل شد و در شوهر ثابت بن قیس بن شماس و سبب آن بود که شوهر او را بغایت دوست میداشت و زن او را بغایت دشمن و هیچ گونه با او نمی ساخت یکبار نزد پدر آمد شکایت شوهر بدر با و التفات نکرد دوم بار که شکایت کرد پدر گفت برو بخانه شوهر



بیمونه روایت میکند از حضرت رسالت در باب زنان و فضیلت ایشان

دولجی بی او کنی و رضای او را بجوئی اگر چون دید که پدر سخن او را نمی شنود نزد حضرت رسالت آمد و گفت یا رسول الله من بسیار کراهت دارم از شوهر بخدا که اگر اسلام نبودی و حرمت ثابت در یکجا جمع نشود امر فرما تا مرا طلاق دهد آنحضرت کس فرستاد و ثابت را حاضر ساخت و گفت این زن را چرا شکایت میکند گفت یا رسول الله بخدا که ترا بحق فرستاده که هیچ بر روی زمین هیچکس را از دو دوستر ندارم زن گفت یا رسول الله راست میگوید مرا بسیار دوست دارد و من او را سر زنش نمیکنم در دین و خلق و معاشرت ولیکن بجهت آنکه سیاه و کوتاه بالا و قبیح منظر است از و کراهت دارم اگر طلاق من ندهد ترسم که از من چیزی صادر شود که موجب هلاک من باشد حضرت ثابت را گفت چه میگوئی گفت یا رسول الله من نخلستانی باو داده ام بعوض مهر بفرما تا بمن رد کند من طلاق او بدهم زن گفت یا رسول الله من نخلستان را با چیزی دیگر باو میدهم تا مرا طلاق دهد رسول فرمود که همین نخلستان باو ده نه زیاد زن رد آن نخلستان کرد و ثابت طلاق وی بگفت و اول خلع که در اسلام واقع شد این بود حق تعالی آیه فرستاد که آنچه بزن داده باشید اخذ آن مکنید بعوض طلاق مگر آنکه دانند که رعایت حقوق نمیتوانند کرد **فَإِنْ خِفْتُمْ** پس اگر ترسید ای حکام یعنی از علامات معلوم کنید **أَلَّا يُقِيمَا** آنکه اقامت نمیتوانند کرد مرد و زن **حُدُودَ اللَّهِ** حکمهای خدا را در زوجیت **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا** پس هیچ وزر و وبالی نیست بر مرد و زن **فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ** در آنچه زن فدا سازد خود را بآن از بند زوجیت یعنی آنرا بشوهر داده طلاق او گرفته باشد **تِلْكَ** این احکام مذکوره از طلاق و رجوع و خلع **حُدُودُ اللَّهِ** اندازهای خداست **فَلَا تَعْتَدُوهَا** پس در مگذرید از آن حدود و نگاهداشت آن کنید **وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ** و هر که بیرون رود از حدود و اندازهای خدا که مقرر فرموده **فَأُولَٰئِكَ** پس آن گروه **هُمُ الظَّالِمُونَ** ایشانند ستمکاران بر نفس خود **فَإِنْ طَلَّقَهَا** پس اگر مرد طلاق دهد زن خود را بعد از طلاق دوم **فَلَا تَحِلُّ لَهُ** پس حلال نباشد آن زن مر آن مرد را **مِنْ بَعْدُ** پس از طلاق سیم **حَتَّىٰ تَنْكِحَ** تا وقتی که بنکاح در آرد **زَوْجًا غَيْرَهُ** شوهری غیر از شوهر اول که شوهر دوم با او مباشرت کند آورده اند که دختر عبد الرحمن قرظی را که سه طلاق شده بود از رفاعة بن وهب قرظی و بعقد شوهر دیگر در آمده خواست که با شوهر پیشین آشتی کند قبل از مباشرت زوج ثانی حضرت منع نموده فرمود که این زن را نمیتواند که رجوع کنی و حال آنکه لذت جماع زوج ثانی در نیافته و زوج ثانی لذت ترا نچشیده یعنی بعد از مباشرت زوج ثانی جایز نیست رجوع بزوج اول و حکمت درین منع است از تعجیل کردن بطلاق **فَإِنْ طَلَّقَهَا** پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی برغبت خود بعد از مباشرت **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا** پس گناهی نیست بر زوج اول و برین زن طلاق داده شده **أَنْ يَتَرَاجَعَا** آنکه بیکدیگر رجوع کنند بنکاح جدید بعد از انقضای مدت عده از شوهر دوم **إِنْ ظَنَّا** اگر ظن غالب داشته باشند **أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ**

ذالکم آنکه بجا آوردن احکام خدا برای حقوق زوجیت است وتلک واین که مذکور شد از احکام تحریم وتحلیل
حدود الله اندازهای مقرر حق تعالی است یبینها بیان میکند آنرا لقوم یعلمون برای گروهی که میدانند که این احکام
از نزد حق تعالی است وعمل میکنند بمقتضای علم خود واذا طلقتم النساء وچون طلاق دهید زنان را فبلغن اجلهن
پس برسند بنهایت عدت خود یعنی قریب بانقضای عده فامسکوهن پس نگاه دارید ایشان را بمعروف بنیکوئی
کردن [illegible] قصد ضرر وآزار رسانیدن او سرحوهن بمعروف یا رها کنید وبگذارید ایشان را تا از عده بیرون آیند [illegible]
[illegible] نفس خود شوید [illegible] آنکه هرگاه نزدیک بانقضای عده شود شما رجوع کنید بقصد ضرر رسانیدن بایشان چنانکه می
فرماید ولا تمسکوهن وباز مدارید ایشان را یعنی رجوع مکنید ضرارا برای ضرر رسانیدن لتعتدوا تا [illegible]
نکنید بایشان بدرازی مدت عده ومن یفعل ذلک وهر که بکند چنین یعنی ضرر بزن رساند بوجه مذکور فقد
ظلم نفسه پس بتحقیق که بیداد کرده است نفس خود را وآنرا در معرض غضب الهی آورده [illegible] رسانیده
بزبان صاحب شریعت صلوات الله علیه وآله ملعون است چه در حدیث صحیح وارد شده که حق تعالی لعن کرده هر که مسلمانی
را مضرت رساند یا آنکه با او مکر کند ولا تتخذوا آیات الله وفرا مگیرید احکام الهی را هزوا بازیچه که بآن
سخریه کنید واز آن اعراض نمائید واذکروا نعمت الله علیکم ویاد کنید نعمت های خدا را که [illegible] بر شما
[illegible] هدایت است بتوفیق اسلام وبعثت سید انام [illegible] تکلیف در احکام خصوصا در باب نکاح [illegible]
امم سابق هیچ کس را زیاده از یک زن در نکاح روا نبودی [illegible] در شرع ما چهار زن در یک عقد جایز
است وآنها را بعد از طلاق مراجعت جایز نبودی وما را رواست وما دام که زن مطلقه زنده بودی عقد زن دیگر
حلال نبودی ودرین شریعت حلال است پس برین نعمت ها شکرگزاری کنید ویاد کنید آنرا وما انزل علیکم
وآنچه را که فرستاده شده است بر شما من الکتاب از قرآن والحکمة واحکام وحدود شریعت یعظکم به پند
میدهد خدای شما را به بآنچه بر شما فرو فرستاده واتقوا الله وبترسید از خدای در مخالفت احکام واعلموا ان
الله وبدانید آنکه خدای بکل شیء بهمه چیزها [illegible] باعمال ومصالح روزگار شما علیم داناست آورده اند که
جمیله بنت یسار که خواهر معقل بن یسار بود شوهرش [illegible] بود [illegible] ویرا طلاق گفت [illegible] تا عده او بر آمد وبعد
از آن باز اراده نکاح او کرد برادر جمیله در خشم شده گفت من خواهر خود را بتو دادم وتو ویرا [illegible] طلاق [illegible] وباز
آمده که ویرا نکاح کند بخدا که [illegible] او را [illegible] حق تعالی این آیه فرستاد که واذا طلقتم النساء وچون طلاق



دهید زنان خود را فبلغن اجلهن پس برسند بنهایت مدت خود یعنی عده ایشان بسر آید فلا تعضلوهن پس منع
مکنید ایشان را ان ینکحن آنکه بنکاح در آیند ازواجهن شوهران پیشین خود را اذا تراضوا چون رضا دهند شو
هران وزنان بینهم میان یکدیگر بالمعروف بهرچه در شرع نیکوست مانند نکاح حلال ومهر جایز وحسن معاشرت
ذلک آنچه مذکور شد از نهی منع زنان یوعظ به پند داده میشود بدان من کان هر که باشد از شما یومن ایمان
بالله بخدای والیوم الآخر وبروز واپسین ذلکم این پند گرفتن شما وترک منع [illegible] ازکی
لکم پاکیزه تر است مر شما را از روی معاشرت وزندگانی واطهر وپاک تر از پلیدی [illegible] حرام
است والله یعلم وخدا میداند صلاح مردان وزنان را اگر رغبت بیکدیگر کنند در نکاح وانتم لا تعلمون وشما
نمیدانید آنرا آورده اند که معقل [illegible] صالح [illegible] بود چون [illegible] این آیه را بر وی خواند [illegible] گریست
وگفت یا رسول الله [illegible] کفارت سوگند بدادم [illegible] خواهر خود را با [illegible] صلح [illegible] وبعد از بیان حکم طلاق
ذکر احکام اطفال میکند [illegible] ترتیب وشیر دادن ایشان می فرماید که والوالدات ومادران یعنی زنانی که [illegible]
[illegible] واقع شده باشد میان ایشان وشوهران وطفل شیرخواره درمیان بود حکم آنست که آن مادران یرضعن
شیر دهند اولادهن وزنان خود را حولین کاملین دو سال تمام واین حکم مذکور لمن اراد
برای کسی است که خواهد ان یتم الرضاعة که تمام گرداند شیر دادن را [illegible] دلیلست بر آنکه زیاده از دو سال
شیر دادن واجب نیست [illegible] جایز است کمتر از دو سال شیر دادن وعلی المولود له وبر آنکس که فرزند برای
او زاییده شده یعنی اولیاء اطفال که پدرانند رزقهن روزی دادن این شیردهندگان یعنی خوراک ایشان
وکسوتهن وپوشش ایشان بالمعروف بطریق نیکو که آن اعتدال است نه تنگ گیری ودادن لا
تکلف نفس تکلیف کرده نشود هیچ نفسی الا وسعها مگر باندازه توانائی یعنی پدران باید که بقدر توا
نائی وسع خود نفقه بدهند نه زیاده بر آن لا تضار والدة باید که رنج نرساند هیچ مادری بولدها
بفرزند شیرخواره خود بآنکه او را از خود جدا کند [illegible] ولا مولود له وباید که ضرر نرساند آنکه فرزند
برای او متولد شده یعنی پدر بولده بفرزند خود که او را [illegible] از مادر باز ستاند وعلی الوارث
وبر میراث خوار پدر است [illegible] مثل ذلک مانند آنکه بر پدر بود از نفقه وکسوت وضرر نرسانیدن
بطفل فان ارادا پس اگر خواهند پدر ومادر فصالا جدا کردن فرزند از شیر خوردن پیش از آنکه دو سال تمام شود

عن تراضٍ منهما از روی خوشنودی والدین وتشاورٍ و از وجه مشورت کردن با یکدیگر در مصلحت آن
فلا جناح علیهما پس هیچ وبالی نیست بر ایشان در این امر و اعتبار رضاء والدین و مشورت بجهة مراعات مصلحة
طفل است و ضرر رسانیدن باو وان اردتم و اگر خواهید ای پدران اطفال ان تسترضعوا آنکه
طلب شیر دادن کنید از زنان شیر دهنده اولادکم فرزندان خود را یعنی هرگاه خواهید که طلب کنید بجهت شیر دادن
اولاد خود زنی را مانعی باشد از شیر دادن و خواهد شوهر وقتی که بدهی اجرت یا کمتر از اجرت دایه راضی نباشد فلا جناح
علیکم پس گناهی نیست بر شما که ایشان را گرفتن اذا سلمتم چون تسلیم کنید بدایه ما آتیتم آنچه اراده کرده اید
دادن آنرا بدیشان پس آنرا تسلیم ایشان کنید بالمعروف بوجهی که نیکو باشد در شرع یعنی بخوشنودی بی عنف و
تنگ گیری واتقوا الله و بترسید از خدای در باز گرفتن اجرت شیر دادن و تقصیر کردن در امور زنان خود واعلموا
ان الله و بدانید که خدای بما تعملون بدانچه میکنید از بدی و نیکی بصیر بیناست و شما را بران جزا خواهد داد
و بعد از ذکر عدة طلاق بیان عدة وفات میکند بقوله والذین یتوفون منکم و آنانکه میرند از شما ویذرون
ازواجا و بگذارند زنان را باید که زنان ایشان یتربصن بانفسهن انتظار برند بنفس خود بعد از
مردن آن شوهران اربعة اشهر وعشرا چهار ماه و ده روز فاذا بلغن اجلهن پس چون برسند بنهایت
عدة خود که تمام شدن چهار ماه و ده روز است فلا جناح علیکم پس هیچ وزر و وبالی نیست بر شما ای حکام
شرع و یا ای ورثه و اولیای شوهران فیما فعلن در آنچه آن زنان کنند فی انفسهن در نفسهای خود که شوهر کردن
ایشان است بالمعروف بنیکوئی یعنی بچیزی که در شرع و عقل جایز است و یا موافق شریعة از ایجاب و قبول
شرعی و رعایة ارکان عقود والله بما تعملون و خدای بدانچه میکنید ای مردان و زنان خبیر داناست و شما را بران
جزا خواهد داد ولا جناح علیکم و هیچ گناهی نیست بر شما ای راغبان نکاح فیما عرضتم به در آنچه بکنایه
خبر دهید بآن من خطبة النساء از خواستگاری زنانی که هنوز در عده باشند نه آنکه بتصریح ذکر آن کنید
او اکننتم یا آنکه بپوشید فی انفسکم در نفسهای خود و ذکر آن نکنید نه بکنایه و نه بتصریح مراد آنست که زنان
اگر در عده باشند بکنایه خواستگاری میتوان کرد علم الله میداند خدای انکم آنکه شما ستذکرونهن زود باشد
که یاد کنید آن زنان را و صبر نتوانید کرد بر سکوت رغبت در ایشان بجهة خوف آنکه مبادا کسی دیگر ایشان را بنکاح
در آورد و بجهة این بر شما مباح گردانید خواستگاری را در حالة عده بکنایه نه بتصریح ولکن لا تواعدوهن



میکنند

هن سرا ولیکن وعده مدهید ایشان را بعلی که آنرا پنهان یعنی مباشرت مراد آنست که بکثرت مجامعة
وعده مدهید الا ان تقولوا مگر آنکه بگوئید قولا معروفا سخنی نیکو مشتمل بر حسن معاشرت ولا تعزموا
عقدة النکاح و قصد مکنید عقد نکاح آن زنان را حتی یبلغ الکتاب تا برسد کتاب یعنی آنچه خدای تعالی نوشته
و فرض کرده از عدة اجله بنهایت خود و مدت او منقضی گردد واعلموا ان الله و بدانید که خدای یعلم ما فی
انفسکم میداند آنچه در دلهای شماست از عزم بر کاری که جایز نیست فاحذروه پس بترسید و حذر کنید
از عذاب او و قصد فعلی حرام مکنید واعلموا ان الله و بدانید که خدای غفور آمرزنده است آنرا که بترسد از عقوبت
او در ترک عزم حرام حلیم بردبار است و بعذاب تعجیل نکند آورده اند که عادت عرب آن بود که طلاق بسیار داد
ندی و مراجعت کردندی رسول علیه السلام این را نپسندید و فرمود چه میشود این قوم را که با احکام خدای بازی میکنند
بزنان طلاق نباید داد مگر بجهة تهمتی و کلانی بعض اصحاب که این را شنیدند گمان بردند که هر طلاقی ایشان را نفی
خواهد بود حق تعالی بجهة رفع این توهم آیة فرستاد که لا جناح علیکم گناهی نیست بر شما ان طلقتم النساء
اگر طلاق دهید زنان خود را که مفروض المهر بوده باشند ما لم تمسوهن مادام که مس نکرده باشید ایشان را
مراد جماع است او تفرضوا لهن یا آنکه حکم فرض و تقدیر کرده باشید یعنی نام مهر برده باشید در صیغه نکاح برای
ایشان فریضة مهر مفروض و معقود که درین هنگام نصف مهر لازم است ومتعوهن و بعد از طلاق غیر مفروضی
المهر متعه بدهید بایشان یعنی انتفاع مالی که متعه و برخوردار شوند ازان مرویست که مردی انصاری زنی خواست و در عقد
نام مهر نبرد و قبل از دخول وی را طلاق داد این آیه آمد و سید عالم علیه السلام فرمود که وی را متعه سازد و اگرچه قلنسوه تو
باشد غرض آنست که متعه دادن واجب است و آن بقدر حال طلاق دهنده باید علی الموسع قدره بر مرد
توانگر باندازه او در توانگری وعلی المقتر قدره و بر مرد درویش و تنگ دست بمقدار دست رس وی متاعا
متعه دادنی بالمعروف بوجهی که نیکو باشد در شرع حقا متعه واجب و لازم علی المحسنین بر نیکوکاران یا نیکوئی کنند
گان بنفسهای خود بجهة مبادرت بامتثال امر الهی فقهای ما تصریح کرده اند که متعه بر غنی اسب است یا
جامه قیمتی یا ده دینار طلا و بر متوسط پنج دینار است یا جامه میانه و بر فقیر دینار یا انگشتری وان طلقتموهن
و اگر طلاق زنان را دهید من قبل ان تمسوهن پیش از آنکه مس کنید ایشان را یعنی مجامعت نمائید وقد فرضتم
و حال آنکه مقرر کرده باشید لهن فریضة برای ایشان مهری فنصف ما فرضتم پس نیمه بر شماست ادا

کردن نیمهٔ آن چه فرض کرده اید یعنی نصف مهر **إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ** مگر آنکه عفو کنند آن زنان که اهلیت عفو داشته
باشند از بلوغ و رشد و عقل یعنی ابرای ذمت زوج خود نمایند و هیچ از آن را نگیرند **أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي** یا عفو کند
آنکسی که **بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ** بدست اوست بستن نکاح زوجه مراد ولی زوجه است که پدر است یا جد چه
گاهی که زوجه صغیره بود با ملاحظه غبطه صغیره **وَأَنْ تَعْفُوا** و عفو کردن شما ای اولیای عقد با ملاحظه غبطه **أَقْرَبُ**
نزدیکتر است **لِلتَّقْوَى** بجای آوردن پرهیزکاری که از تعدی و یافتن ثواب **وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ** و فراموش
مکنید تفضل و احسان را **بَيْنَكُمْ** در میان یکدیگر یعنی اولیای زنان اندیشه کرده که زوج از عقد زوجه خود محروم مانده
هیچ مهر از وی نستانند بشرط غبطه **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای **بِمَا تَعْمَلُونَ** بآنچه میکنید از فضل و احسان بجای یکدیگر **بَصِيرٌ**
بیناست و تفضل و احسان شما را ضایع نخواهد کرد و چون حق تعالی ترغیب بندگان کرد در اطاعت احکام شریعت
بعد از آن تخصیص صلوة فرموده از آن جهت فقط بیان زیرا که اعظم طاعات است و با جهت شکرگزاری بر بیان احکام
طلاق امر بصلوة کرده میفرماید که **حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ** محافظت کنید بر نمازهای فریضه و ادای آن نمائید
در وقتهای آن با ملاحظه حدود و شرایط آن **وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى** و محافظت کنید خصوصاً نماز را که متوسط
است میان پنج نماز شبانروزی یا نماز را که مرتبه فضل دارد نسبت بباقی نمازهای پنجگانه اکثر اصحاب را عقیده
که مراد نماز عصر است که در هر طرف آن دو نماز است که در اول قرائت یعنی نماز پیشین و خفتن و در طرف دیگر قصر
راه ندارد یعنی نماز صبح و شام و بر قول بعضی دیگر مراد نماز بامداد است که میان سیاهی شب و روشنی روز گذارده میشود
یا میان دو نماز لیلی و دو نماز نهاری مؤدی میشود یا باعتبار آنکه از هر طرف او نمازیست که در وی قصر میکنند و یا نماز پیشین
است که در وسط نهار میگذارند و یا نماز شام که میان نمازهاست در مقدار یا میان دو نماز اخفاتیه و دو صلوة جهریه
است و یا خفتن که میان دو نماز جهریه است و یا میان دو نماز شب که قصر را در آن راه نیست و قول اول
اشهر و اصح است **وَقُومُوا** و بایستید در نماز که بپای بایستید **لِلَّهِ** برای خدای تعالی و محض اخلاص او **قَانِتِينَ**
در حالتی که فرمانبردار او باشید از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام مرویست که مراد بآیه قنوت
در نماز با رفع یدین و بعد از آن امر [illegible] بیان کیفیت نماز خوف میکند بقوله **فَإِنْ خِفْتُمْ** پس اگر ترسید
از دشمن حرب کننده و یا از سبع ضرر رساننده یا از حضرات آثار گشته و امثال آن **فَرِجَالًا** پس نماز گذارید در حالتی
که پیادگان باشید در رفتن **أَوْ رُكْبَانًا** یا سواران و بر قدر امکان ملاحظه شرایط و افعال آن کنید **فَإِذَا أَمِنْتُمْ**

پس چون این شدت و خوف زایل گردد **فَاذْكُرُوا اللَّهَ** پس یاد خدای تعالی کنید یعنی نماز گزارید با جمیع شرایط
و آداب **كَمَا عَلَّمَكُمْ** همچنانکه در آموخت شما را **مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ** آنچه نبودید که آنرا دانید بطوری خود از
آداب و احکام نماز و کیفیت آن در حالت امن و خوف آورده اند که رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال عده میدا
شتند و جامهای کهنه پوشیده زینت بر خود حرام کردندی اگر در شهر بودندی در همان خانه با اولیای شوهر بسر بر
دندی یا اولیای زن در همان منزل … خانه … کردندی و اگر صحرا نشین بودندی از پلاس خانه جدا
کانه برای ایشان بساختندی و یکسال از آنجا بیرون نیامدندی و نفقه از اولیای شوهر گرفتندی و وقتی
که از خانه متوفی بدر آمدندی نفقه ساقط شدی چون حضرت بمدینه آمد حکیم بن حارث طایفی که با آنحضرت
بمدینه هجرت کرده بود در گذشت و از وی زنی و پسری و مادر و پدری ماند حضرت ترکه او را بر پسر و پدر و مادر
داد و زن را نصیب تعیین نفرمود اما حکم کرد که یکسال از ترکه شوهر وی نفقه دهند از آن محل این آیه نازل شد که **وَ
الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ** و آنانکه وفات کنند از شما **وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا** و بگذارند زنان را **وَصِيَّةً**
و فرض بر ایشان وصیت و حفص بنصب خواند یعنی آنکه وصیت کنند وصیت کردنی **لِأَزْوَاجِهِمْ** برای زنان
خود **مَتَاعًا** متمتع دادن را بنفقه و کسوه و مسکن از ترکه **إِلَى الْحَوْلِ** تا یکسال **غَيْرَ إِخْرَاجٍ** نه بیرون کردن
ایشان از مساکن متوفی و حدوث این حکم در اول اسلام بوده و بعد از آن بآیه **أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا** منسوخ
شد **فَإِنْ خَرَجْنَ** پس اگر بیرون روند از منزل شوهران بعد از یکسال **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ** پس گناهی نیست بر شما ای او
لیای شوهران یا ای حکام شرع **فِي مَا فَعَلْنَ** در آنچه کنند آن زنان **فِي أَنْفُسِهِنَّ** در نفسهای خود از زینت و طلب
شوهر **مِنْ مَعْرُوفٍ** از آنچه موافق شرع باشد یعنی طلب شوهر و زینت بعد از انقضای عده **وَاللَّهُ عَزِيزٌ** و
خدای تعالی غالبست انتقام کشد از هر که مخالفت حکم او کند **حَكِيمٌ** صواب کار است در آنچه فرماید از مصالح و چون
که … خدای تعالی آیه متعه فرستاد بعضی مردمان بگمان آنکه متعه دادن سنت باشد نه واجب ترک آن میکردند
حق تعالی جهت تأکید حکم متعه را تکرار فرمود **وَلِلْمُطَلَّقَاتِ** و زنان طلاق داده شده را که مس کرده باشید و فرض مهر
نکرده **مَتَاعٌ** متعه ایست که بآن بهره ور گردند **بِالْمَعْرُوفِ** بطریق نیکو یعنی که ملاحظه احوال ثلثه است
از غنا و فقر و توسط **حَقًّا** واجب گردانید حق تعالی این حکم را واجب گردانیدنی **عَلَى الْمُتَّقِينَ** بر پرهیزکاران
از شرک یعنی بر همه مسلمانان **كَذَلِكَ** همچنانکه احکام طلاق و عده بیان کرد **يُبَيِّنُ اللَّهُ** روشن میگرداند خدای

لکم برای شما آیاته دلایل و احکام خود را که در معاش و معاد بآن محتاجید لعلکم تعقلون شاید که شما عقول
خود را بکار فرمایید در تفکر در آن و قبول آن نمایید و چون حق تعالی درین آیه فرمود که یبین الله لکم آیاته لعلکم تعقلون در عقب آن یا
آیتی از آیات خود بنمود و باید بقوله الم تر آیا ندیدی و بنظر تعجب نگاه نمیکنی الی الذین خرجوا بجانب آنها
که بیرون رفتند من دیارهم از منزلهای خود وهم الوف در حالیکه ایشان چندین هزار بودند حذر الموت
بجهت احتراز کردن از مرگ چه اینها اهل داوردان بودند و آن قریه ایست از حوالی واسط که بجهت آنکه طاعون در میان
ایشان واقع شده بود اکثر ایشان جلای وطن کردند و آنها که از دیار خود بیرون رفتند بسلامت ماندند و بعضی از ایشان
فوت شد و آنها که در شهر ماندند اغلب ایشان بمردند چون طاعون برطرف شد آنها که جلای وطن کرده بودند بیامدند و
در دیار خود ساکن گشتند و هم اتفاق کردند که اگر بعد ازین طاعون عود کند جلا از شهر بدر روند تا آسیبی بایشان
نرسد سال دیگر طاعون عود کرد همه اهل آن ده که بقول اشهر از ابن عباس چهل هزار بودند از آن ده بیرون رفتند
بجهت حذر کردن از موت و ایمان برفتند تا در وادی که در میان دو کوه بود فرود آمدند فقال لهم الله پس گفت برایشان
خدای تعالی یعنی فرشته بامر خدا ایشان را گفت موتوا بمیرید پس همه مردند با چهارپایان خود [illegible]
و چون مدتی برین بگذشت همه گوشت و پوست ایشان خاک شد و از ایشان بجز استخوان نماند ثم احیاهم
بعد از آن زنده گردانید حق تعالی ایشان را در وقتی که حزقیل بن بوزی که خلیفه سیوم بعد از موسی بود با قوم خود در آن
موضع گذار کرد و آن توده‌های استخوان را دید توقف فرموده در آنها تفکر میکرد حق تعالی بوی وحی کرد که ای حزقیل
میخواهی که ایشان را بتو بنمایم که مرده چگونه زنده میکنم گفت نعم یا رب خطاب آمد که فلان کلمه بگوی تا ایشان را زنده
کند حزقیل چون آنرا بگفت استخوانها از یکدیگر جدا گشتند و گوشت و پوست بر آنها ظاهر شد و برخاستند و
میگفتند سبحانک اللهم وبحمدک لا اله الا انت ان الله بدرستی که خدای لذو فضل هر آینه خداوند تفضل در حق
علی الناس بر همه مردمان چه این مرده‌ها را زنده میگرداند تا دیگران اعتبار گیرند و یقین شود بر حشر اجساد در روز
معاد و این قصه را چون بشنوند تا ایشان عبرت گرفته بحشر یقین کنند ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان
چنانکه باید لا یشکرون شکر آنرا نمیکنند و باور نمیکنند و فایده این قصه دلیر گردانیدن مسلمانانست
بجهاد و ترغیب ایشان بر آنکه توکل کنند بر قضای الهی و لهذا در عقب این امر حق تعالی کرده میفرماید که
وقاتلوا و کارزار کنید فی سبیل الله در راه خدای تعالی برای آشکار کردن دین اسلام بدون جدلی و ترس

خبر بعضی از آنها که حزقیل که از رسی طاعون از شهر بیرون رفتند و بعد چهل هزار کس بودند و بحکم الهی همه مردند و باز زنده گردانید حق سبحانه و تعالی ایشانرا

از مرگ چه

از مرگ چه فرار از موت فایده نیست بدینجا که معلوم شد پس بدل قوی جهاد کنید در راه او پس واعلموا ان
الله پس بدانید که خدای تعالی سمیع شنواست قول کسانی را که جهاد را ناپسند میدارند و از جهاد باز می‌ایستند علیم داناست
بنیت مخلصان از جهاد و سابقان بآن و هر یک را بر وفق نیات سزا و جزا خواهد داد و بعد از امر بجهاد ذکر انفاق اموال فرموده
ترغیب بندگان میکند باعمال مالیه بقوله من ذا الذی یقرض الله کیست آنکس که بخلوص نیت قرض دهد خدای را
یعنی بندگان درمانده را قرض دهد بقصد ثواب از خدای تعالی قرضا حسنا قرضی نیکو در وقت طلب قرض از وعده نگوید
و پیمانت نشود و طمع زیادتی عوض نکند در حدیث صحیح ثابت شده که بر در بهشت نوشته است که ثواب قرض ده
هیجده است و ثواب صدقه ده فیضاعفه پس مضاعف گرداند خدای تعالی و زیاده بر زیاده سازد اجر آن قرض را له
برای او اضعافا کثیرة زیادتی های بسیار و نزد بعضی مراد بقرض صدقه است در راه خدای تعالی و حق تعالی آنرا قرض
گفته از جهت آنکه قرض را عوض لازم است ثواب صدقه نیز بر خدای لازم است که بصدقه دهنده برساند والله یقبض
و خدای تعالی تنگ میکند روزی را بر بعضی بر وفق حکمت ویبسط و گشاده میگرداند رزق را بر بعضی بر وفق مصلحت والیه
و بسوی حق تعالی یعنی بپاداش او ترجعون باز گردانیده خواهید شد مرویست که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت علیه السلام
فرمود که حق تعالی روز قیامت با بعضی بندگان گوید که ای بنده من از تو طعام خواستم ندادی و از تو آب طلبیدم [illegible]
کردی و از تو جامه طلبیدم ندادی بنده گوید بار خدایا این کی بود و چگونه بود گوید فلان بنده گرسنه از تو طعام
خواست ندادی و فلان برهنه از تو جامه خواست او را از آن محروم گردانیدی قسم بجلال خودم که امروز فضل خود
از تو باز گیرم چنانکه تو از و باز گرفتی پس حق تعالی سایل را بخود گفته تا معلوم شود که هر چه بدرویش دهند
همانست که باو [illegible] داده اند و روایتست که حق تعالی خطاب کرد بداود علیه السلام که ای داود اگر مرا در خانه خود
بیابی چه [illegible] کنی داود گفت بار خدایا مرا طاقت جواب تو نیست فرمود که درویشان نایب مناب من اند پس هر چه در
حق من خواهی کنی در باره ایشان بجای آور و در حدیث صحیح آمده که امام زین العابدین صلوات الله علیه دست
مبارک خود را بعد از صدقه دادن میبوسید این را از آنحضرت پرسیدند فرمود که دست صدقه دهنده واقع میگردد
در دست خدای تعالی پیش از آنکه در دست سایل واقع شود و از حضرت رسالت علیه السلام مرویست که هر که چیزی بجهت
[illegible] دهد حق تعالی بهر درهمی بوزن کوه احد [illegible] در نامه عمل او بنویسد و چنانکه چون حق تعالی ذکر جهاد
فرموده و بیان آنکه [illegible] و معاونت از قرض صدقه در عقب آن بیان قصه میکند که مشعر است بیان [illegible] بنی اسرائیل

خبر صدقه دادن [illegible]

وسنتی تخویف است از ترک جهاد و مستلزم جد و جهد کردن درین باب و تعلل و اهمال کردن دران و بیشو الم
تر آیا ندیدی ای پیغمبر یعنی دیدی و دانستی و علم تو منتهی شد الی الملأ بسوی اشراف رای و تدبیر من بنی اسرائیل
از فرزندان یعقوب من بعد موسی پس از وفات موسی اذ قالوا در وقتی که گفتند لنبی لهم مر پیغمبر خود را و آن یوشع
بن نون بود و بقول اصح اشموئیل که حق تعالی او را بعد از الیسع به بنی اسرائیل فرستاده بر سبیل تقریب گفتند با او که بحکم
خدای ابعث لنا برانگیز از برای ما یعنی تعیین کن برای ما ملکا پادشاهی تا باطاعت او نقاتل کارزار کنیم فی سبیل
الله در راه خدای تعالی با جالوت که پادشاهی بغایت ظالم و کافر است و قوم او در نهایت ظلم و کفر بوده و ما را از دیار
ساخته قال گفت آن پیغمبر هل عسیتم آیا هیچ شاید و متوقع باشد از شما ان کتب اگر فرض کرده شود علیکم
القتال بر شما کارزار کردن با دشمنان دین الا تقاتلوا آنکه کارزار نکنید قالوا گفتند در جواب او و ما لنا چیست ما را
چه غرض باشد ما را الا نقاتل آنکه کارزار نکنیم فی سبیل الله در راه خدای تعالی و قد اخرجنا من دیارنا و
حال آنکه بیرون کرده شده ایم از دیار خود و ابنائنا و از پسران خود یعنی ما را مهجور ساخته اند از ایشان چه جالوت
و اعوان او پسران ملوک و رؤسای ایشان را چهار صد و چهل تن گرفته بودند و چندین گروه را از منازل
ایشان بیرون کرده از این جهة بنی اسرائیل در حرب مبالغه داشتند فلما کتب پس آن هنگام که نوشته شد
و فرض گشت علیهم القتال بر ایشان کارزار کردن با دشمنان دین تولوا برگشتند و فرمان نبردند الا قلیلا
منهم مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده بودند بعدد اهل بدر والله علیم و خدای داناست بالظالمین
بستمکاران که از جهاد تخلف کردند چون اشموئیل برایشان حجت گرفت از حق تعالی استدعا نمود که پادشاهی
برای ایشان تعیین فرماید حق تعالی ظرفی پر از روغن و عصای بوی فرستاد و فرمود که هر که بمنزل تو آید و این
روغن در ظرف بجوش درآید و این عصا بقامت وی برابر باشد وی پادشاه ایشان باشد اشموئیل این سخن را
بقوم رسانید هر یک از بزرگان بنی اسرائیل بخانه او تردد آغاز کردند برای هیچکس روغن بجوش نیامد و عصا با قا
مت ایشان برابر نشد تا روزی مردی سقا و یا دباغ که طالوت نام داشت و بواسطه درازی قامت او را طا
لوت گفتندی بخانه اشموئیل درآمد فی الحال روغن بجوش درآمد و عصا با قامت او برابر آمد و قال لهم و گفت
ایشان را یعنی بنی اسرائیل را نبیهم پیغمبر ایشان یعنی اشموئیل ان الله بدرستی که خدای قد بعث لکم بتحقیق
که انگیخت برای شما طالوت ملکا طالوت را پادشاهی فرمان فرمای و او از فرزندان ابن یامین بن یعقوب

الا تقاتلوا

خبر طالوت که از فرزندان ابن یامین بن یعقوب بود و پادشاه مؤمن بود و جالوت که کافر بود و کشته شدن جالوت بدست داود ع



بود قالوا گفتند در جواب اشموئیل که انی یکون له الملک چگونه باشد و از کجا سزاوار بود طالوت را پادشاهی
کردن علینا بر ما و نحن احق و حال آنکه ما سزاوارتریم بالملک بپادشاهی که از سبط یهودائیم و پادشاهی از و
بوراثت داریم و صاحب ثروة و جاهیم پس ما سزاوارتر باشیم بپادشاهی منه از طالوت که از سبط بنیامین است
و در آن سبط نه نبوت است و نه مملکت و با وجود این مردی سقاست و یا خربنده و لم یؤت و داده نشده است
سعة بسیاری و فراخی من المال از مال دنیا یعنی با آنکه وارث ملک نیست صاحب ملک و فراغ و مال
نیست تا بجهة تجهیز لشکر و تسخیر مملکت کند قال گفت اشموئیل که ان الله اصطفیه بدرستی که خدای تعالی برگزید طالوت
را علیکم بر شما و زاده و افزونی داد او را بسطة گشادگی و بسیاری فی العلم در دانش که بسیاست و تدبیر مملکت آگاه
و حفظ علاقات میان رعیت بآن است و گویند که مراد بعلم دانستن آداب حرب است والجسم و در کشیدگی جسم داد او را در تن
او یعنی هیکل او را در کیفیة و کمیة با حسن وجهی بیاراست چه طالوت مردی خوش نماینده و با جمال بود و یک سر و گردن از
اهل زمان خود بلندتر بود والله و خدای که مالک الملک است یؤتی ملکه میدهد ملک خود را من یشاء هر که را میخواهد
و میداند که او را اهلیت ملک داری هست والله واسع و خدای بسیار فضل است در دادن زمام اختیار بقبضه
اقتدار هر که خواهد علیم داناست باستحقاق کسی که او را برمیگزیند القصه چون بنی اسرائیل این کلام شنیدند بار
دیگر چنانچه دأب ایشان بود از طریق الحاح درآمده گفتند که طالوت را علامتی باید تا بدانیم علا بزمان برو انکار و بهوا
لی او رغبتی پدید آید اشموئیل ع از خدای تعالی درخواست حق تعالی وی را از علامت پادشاهی او اعلام داد و قال لهم
نبیهم

و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان ان آیة ملکه بدرستی که نشانه پادشاهی طالوت ان یأتیکم التابوت آنست که
بیاید تابوت و آن صندوق بود صورتهای همه انبیا از آدم تا خاتم در آنجا نقش کرده بودند و آن تابوت بود از چوب شمشاد
بطلا زینت داده سه گز طول آن بود و دو گز عرض آن فیه سکینة در آنجا سکینه است و آرامش من ربکم از نزد
پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین قلوب شما در آن باشد و گویند که سکینه جانوری بود بمقدار گربه و دو چشم داشت چون
مشعل افروخته که کسی را قوت دیدن آن نبود و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که روی آن به روی آد
می بود و دو بال داشت در وقت کارزار از تابوت بیرون آمدی مانند بادی که سخت وزد و بر روی دشمنان جستی و ایشان را
منهزم ساختی و بنی اسرائیل همیشه این تابوت را در پیش صف لشکر میداشتندی و بجهة این ظفر بر ایشان مطیع بودند در
کارزار و لهذا اشموئیل گفت که در تابوت طمأنینه و آرامیدن قلبست و بقیة و چیزی باقی مانده مما ترک از آنچه بگذاشته

است اگر از آلِ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ اولاد موسی و هرون مراد انبیای بنی اسرائیل اند که ابنای عم موسی بودند و آنچه
از ایشان در آن تابوت مانده بود نعلین و عصا و جامهای موسی بود و عمامهٔ هرون و پارهٔ ترنجبین که در تیه برایشان
می بارید و ریزهای الواح و قوم جالوت این تابوت از بنی اسرائیل گرفته بودند و ببلاد خود برده و در هر موضع که داشتندی
آفتی باهل آن موضع رسیدی آخر در محلی مزبله دفن کردند حق تعالی گفت که علامت پادشاهی طالوت آنست تَحْمِلُهُ
الْمَلَائِكَةُ بردارند فرشتگان آن تابوت را از بلاد جالوت و نزد شما آرند و گویند که حق تعالی آن را بعد از موسی بآسمان
برد و بعد از آن بحجت علامت پادشاهی طالوت فرشتگان نازل کرد تا آن را بزمین آوردند و در حین نزول بنی اسرائیل او را
مینگریستند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در رسیدن تابوت بشما لَآيَةً لَكُمْ هرآینه حجتیست شما را بر حقیت
پادشاهی طالوت إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید گرویدگان باور دارندگان القصه بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت
حکم طالوت را اطاعت کردند و تهیهٔ مقاتلهٔ جالوت کرده از شهر ایلیا بیرون آمدند و ایشان بقول اشهر هشتاد هزار
جوان با قوت بودند و با شوکت تمام متوجه حرب جالوت شدند و هوا بغایت گرم بود فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ پس آن
هنگام که جدا شد طالوت بفرمان اشموئیل از شهر ایلیا بِالْجُنُودِ با آن لشکریان ساخته پرداخته قَالَ گفت
طالوت بامر اشموئیل یا بالهام ربانی که ای قوم إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بدرستی که خدای تعالی آزماینده شماست
یعنی با شما معامله آزمایندگان خواهد کرد در هوای گرم بِنَهَرٍ بجوی از آب که میان اردن و فلسطین جاری خواهد بود
تا مؤمن مطیع و منافق عاصی را باز نماید فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ پس هرکه بیاشامد از این جوی فَلَيْسَ
مِنِّي پس نیست از من یعنی بر مذهب من و از اتباع من نیست وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ و هرکه نچشد آن را فَإِنَّهُ
مِنِّي پس بدرستی که او از منست یعنی پیرو منی آنکس است که آن آب را نخورد إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ مگر آنکسی که بدست
بردارد غُرْفَةً بِيَدِهِ یک کف آب را بدست خود آورده اند که حق تعالی بقدرت کاملهٔ خود جوی آب در راه ایشان
پدید آورد و چون لشکر دران هوای گرم با تشنگی غالب بدان جوی رسیدند فَشَرِبُوا مِنْهُ پس بیاشامیدند
از آن جوی زیاده از کف دست إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده بودند و بروایتی چهار
هزار و بیک کف آب اکتفا کردند و هم از آن سیراب شدند و مطهرهای ایشان از بقیهٔ آبی که در کف ایشان مانده
بود پر شد و آنانکه زیاده از کف آشامیدند لبهای ایشان سیاه گشت و تشنگی بر ایشان غالب شد و هرچند
که آب بیشتر خوردند تشنه تر گشتند و بر کنار جوی مانده از لشکر باز ماندند و شرف فتح و نصرت در نیافتند فَلَمَّا جَاوَزَهُ

ثم پس آن هنگام

ثُمَّ پس آن هنگام که گذشتند از آن جوی هُوَ طالوت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنکسی که ایمان آورده بودند و قول او
را تصدیق کرده مَعَهُ با او یعنی باتفاق او از آب بگذشتند قَالُوا گفتند بایکدیگر بعد از مشاهدهٔ کثرت و قوت دشمن
لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ نیست ما را طاقت امروز بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ بجالوت و لشکریان او [illegible] و از بعضی
علمای تاریخ مرویست که آنان لشکر هفتاد و شش هزار از جوی نگذشتند و چهار هزار که گذشتند چون چشم ایشان بلشکر
جالوت افتاد سه هزار و سیصد و هفتاد و هفت کس از ایشان ترسان و بیدل شده گفتند ما طاقت حرب جالوت
نداریم قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ گفتند آنانکه متیقن بودند و بیقین میدانستند أَنَّهُمْ مُلَاقُو اللَّهِ آنکه ایشان ملاقی
کنندگانند یعنی رسنده اند بجزای خدای که مثوبات عظیمه است و این جماعت سیصد و سیزده تن بودند از لشکریان
طالوت که از روی یقین و خلوص اعتقاد گفتند که كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ بسیاری از گروه اندک از مؤمنان غَلَبَتْ
غالب شده اند فِئَةً كَثِيرَةً بر گروه بسیار از اهل کفر و عدوان بِإِذْنِ اللَّهِ بعون و نصرت و مددکاری خدای
وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خدای با صبر کنندگانست بتوفیق و قوة وَلَمَّا بَرَزُوا و آن هنگام که مؤمنان صادق
الاخلاص ظاهر شدند بر دشمنان و صف کارزار راست کردند لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ برای جالوت و لشکریان او
قَالُوا گفتند از روی نیاز رَبَّنَا ای پروردگار ما أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا فرو ریز بر ما شکیبائی را یعنی صبر بسیار بر دلهای ما
ریزان گردان وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا و نگاهدار بتوفیق و تائید خود قدمهای ما را در میدان حرب وَانْصُرْنَا و یاری
ده ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه کافران فَهَزَمُوهُمْ پس درهم شکستند [illegible] بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان
خدای تعالی یعنی بارادت و توفیق او وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ و بکشت داود بن ایشا جالوت را بسنگ فلاخن که
بر خود وی از زره بود و خود در سرش شکسته شد و مغز سرش پریشان شد و لشکر او تار و مار گشتند و جالوت
از اولاد عملیق بن عاد بود و مردی عظیم الجثه و شدید الشوکه بود و بعضی نوشته که آنکه در بر او بود هزار رطل
آهن بود و خودی که بر سر داشت سیصد رطل بود القصه لشکر اسلام استیلای تمام یافتند و همه کفار مغلوب و منکوب
شدند و طالوت چون شجاعت و دلاوری داود را بدید دختر خود را بوی داد و انگشتری مملکت [illegible] او را
داد و داود را بخت فرود رسید و بعد وی [illegible] همه مردمان مطیع شدند وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ
و داد او را خدای پادشاهی وَالْحِكْمَةَ و نبوت یا زبور وَعَلَّمَهُ و بیاموزانید او را مِمَّا يَشَاءُ از آنچه خواست
و آن علمیست که پیغمبران را بکار آید یعنی علم شریعت و یا مراد علم زره گری است که بی آتش آن را می ساخت و یا

الجزو الثالث

دانستن زبان مرغان و سایر حیوانات و یا علم الحان و اصوات ﴿ولولا دفع الله الناس﴾ و اگر نه آنکه بازداشت
خدای بود مردمان را ﴿بعضهم ببعض﴾ برخی از ایشان یعنی کافران را به برخی یعنی اگر دفع کافران نکردی بسبب جهاد مجاهدان با ایشان
﴿لفسدت الارض﴾ هر آینه تباه شدی زمین بظلم کفر و غالب شدن کفار بر اهل اسلام ﴿ولکن الله﴾ ولیکن خدای
﴿ذو فضل﴾ خداوند فضل و رحمت ﴿علی العالمین﴾ بر عالمیان یعنی بر مؤمنان در دنیا و آخرت ﴿تلک﴾ این قصه های مذکور
﴿آیات الله﴾ نشانهای قدرت خداوند ﴿نتلوها علیک﴾ میخوانیم آنرا بر تو یعنی جبرئیل آنرا از فرمان ما بر تو میخواند
﴿بالحق﴾ براستی و درستی و مطابق واقع که ارباب تواریخ اهل کتاب از آن شکی و شبهه ندارند ﴿وانک﴾ و بدرستی که تو
﴿لمن المرسلین﴾ هر آینه از فرستادگانی خلق ﴿تلک الرسل﴾ آن جماعة پیغمبران که قصه های ایشان گذشت
﴿فضلنا بعضهم﴾ افزونی دادیم برخی ایشان را بمرتبه بعضی خصایص و زیادتی فضایل ﴿علی بعض﴾ بر بعضی دیگر
از ایشان که در فضیلت بمرتبه ایشان نرسیده بودند و اگرچه همه در نبوة مساوی یکدیگر بودند پس تفصیل
تفضیل میکند بقوله ﴿منهم﴾ بعضی ازین پیغمبران ﴿من کلم الله﴾ کسی بود که سخن گفت خدای تعالی با او مانند آدم و
موسی و محمد صلی الله علیه و علیهم ﴿ورفع بعضهم﴾ و برداشت بعضی را از ایشان ﴿درجات﴾ جایهای بلند و
مرتبهای ارجمند و باتفاق مراد حضرت سید عالم است که مخصوص است بدعوت عام و بپنج ... فرمود بمعجزات
مستمره و آیات متعاقب و فضایل ... ﴿وآتینا﴾ و دادیم ﴿عیسی ابن مریم﴾ علیه السلام که پسر مریم است ﴿البینات﴾ معجزهای
روشن و هویدا چون شفا دادن کور مادرزاد و زنده کردن مردگان و امثال آن ﴿وایدناه﴾ و قوة دادیم او را
﴿بروح القدس﴾ بروح پاکیزه که جبرئیل در و دمید ﴿ولو شاء الله﴾ و اگر خواستی خدای تعالی هدایت همه مردم
را باکراه و اجبار ﴿ما اقتتل الذین﴾ اختلاف نکردندی آنانکه ﴿من بعدهم﴾ از پس انبیا بودند ﴿من بعد ما﴾
﴿جاءتهم البینات﴾ از پس آنکه آمد بدیشان نشانهای روشن بر نبوة پیغمبران ﴿ولکن اختلفوا﴾ ولیکن اختلاف
کردند بر وجه اختیار و بعضی بتوفیق براه راست رفتند و جمعی بعناد در گمراهی ماندند کما قال ﴿فمنهم﴾ پس بعضی
از ایشان ﴿من آمن﴾ کسی بود که بگروید و بر دین اسلام ثبات ورزید ﴿ومنهم من کفر﴾ و از ایشان کسی
بود که نگروید و از دین حق اعراض کرد این کنایت است از یهود و نصاری که بعد از موسی و عیسی از راه راست
بگردیدند ﴿ولو شاء الله﴾ و اگر خواستی خدای تعالی ایشانرا ملجا سازد بایمان و بزور بر ایمان دارد ﴿ما اقتتلوا﴾
اختلاف نکردندی ﴿ولکن الله﴾ ولیکن خدای ﴿یفعل ما یرید﴾ میکند آنچه میخواهد از مقتضای حکمت



و مصلحت که آن زمام اختیار است در قبضه اقتدار بندگان و علیحده نکرد ایشانرا بایمان چه این منافی حکمت
و فعل حق تعالی محض حکمت و عین مصلحت است و از جهت ایشانرا بزور و اکراه بر ایمان نداشت بلکه ایشانرا اختیار
داد در رفتن راه حق و باطل بعد از آنکه وعید فرموده بود بر باطل و وعده داده بود بر راه راست رفتن ﴿یا ایها
الذین آمنوا﴾ ای کسانیکه گرویده اید ﴿انفقوا﴾ انفاق کنید و بمستحقان رسانید ﴿مما رزقناکم﴾ از آنچه
روزی کرده ایم شما را یعنی حقوق آنرا بمستحقان آن دهید از زکوة و خمس و انفاق اهل و عیال و قضای دین
و غیر آن ﴿من قبل ان یاتی﴾ پیش از آنکه بیاید ﴿یوم﴾ روزی که از هول و هیبت آن ﴿لا بیع فیه﴾ خرید و
فروخت نباشد در آن تا کسی خود را از عذاب باز خرد ﴿ولا خلة﴾ و نه دوستی تا کسی کسی را حمایت کند ﴿ولا شفا
عة﴾ و نه درخواستی بوقت نزول عذاب ﴿والکافرون﴾ و ناگرویدگان ﴿هم الظالمون﴾ ایشانند ستمکا
ران که منع کنند حق خدا را از مستحق و چون حق تعالی ذکر امم فرمود و اختلاف ایشان با پیغمبران در توحید
و غیر آن و در عقب آن ذکر وحدانیت خود نمود که اصل اسلام است و فرمود ﴿الله﴾ خدای سزای پرستش
﴿لا اله﴾ هیچ خدای نیست در وجود بحقیقت ﴿الا هو﴾ مگر او جل جلاله که استحقاق عبادت ویرا ثابت ﴿الحی﴾
زنده است بحیوة ابدی که همه اشیا بدوست حیات ﴿القیوم﴾ پاینده بر وجه دوام و بکاردار ذات و صفات و پاینده
بتدبیر و حفظ مخلوقات این دو اسم بهترین نامهای خدای تعالی است و لهذا بروایت صحیح ثابت شده که
پیشتر دعای حضرت رسالت ع این بودی که یا حی یا قیوم و ابو امامه رض روایت کرده که مهتر و بهتر نام خدای در سه
سوره است یکی در سورة البقره الله لا اله الا هو الحی القیوم دوم در سورة آل عمران الم الله لا اله الا هو الحی القیوم
سیم در سوره طه وعنت الوجوه للحی القیوم و در خبر است که این دو اسم دافع هموم و بلایا است ﴿لا تاخذه سنة﴾
فرا نگیرد او را مقدمه خواب ﴿ولا نوم﴾ و نه خواب که باطل کننده حواس است مرویست که حضرت رسالت ع فرمود که قوم
موسی او را گفتند که خدای را خواب باشد موسی فرمود که بارخدایا تو میگوی این جماعت ... خطاب آمد که ای موسی من
ترا برین تنبیه کنم یکشب از خواب منع موسی امر الهی را تعظیم رسانید بعد از آن فرشته فرستاد و با دو شیشه
تنک و گفت خدای تعالی میفرماید که امشب این دو شیشه را در دست خود نگاه دار تا روز شود موسی بحکم الهی آن
شیشه را در دست نگاه داشت و خود را ضبط میکرد تا خوابش نبرد عاقبت خواب بروی غلبه کرد و دستها
بهم باز آمده شیشه ها بر یکدیگر خورد و بشکست فی الحال جبرئیل آمد و گفت حق تعالی میفرماید که تو در خواب دو شیشه

تفسیر آیة الکرسی

را که بتواند داشت اگرچه بحجم آسمان وزمین دارد نگه دارد له ما فی السموات مر او راست آنچه در آسمانهاست
وما فی الارض وآنچه در زمینست وهمه در قبضه قدرت او بند من ذا الذی کیست آنکس که او یشفع درخواست
کند از انبیا وملائکه وغیر ایشان عنده نزد او که کیرا الا باذنه مگر بدستوری او که اجازت شفاعت دهد
مرویست که مشرکان میگفتند که بتان شفاعت کنندگان ما خواهند بود حق تعالی جهت رد ایشان فرمود که هیچکس
شفاعت نکند مگر باذن او سبحانه یعلم میداند حق تعالی ما بین ایدیهم آنچه پیش اهل آسمان وزمینست
از امور این جهان وما خلفهم وآنچه در پس ایشان خواهد بود از کارهای آنجهان ولا یحیطون وفرا
نرسند آفریدگان بشیء من علمه بچیزی از معلومات او الا بما شاء مگر بدانچه او خواهد که بدان عالم
شوند وبدانند وسع کرسیه فرا رسیده است کرسی او که زیر عرش است وگویند مراد بکرسی علم است یعنی
فرا گرفته است علم او السموات همه آسمانها را وآنچه در آنست والارض وتمام زمین را وآنچه درانست
وقول اول از ابی جعفر وابی عبدالله علیهم السلام مرویست واز عطا نقل است که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که
همه آسمان وزمین نسبت بکرسی مانند حلقه ایست در بیابان ولا یؤده ودرنمی ماند وبر وگران نیاید حفظهما
نگاه داشتن آسمان وزمین وهو العلی واوست برتر از ضد وشبه ومتعالی از امثال واشباه
العظیم بزرگتر از اندیشه فهمها ودر نهایت بزرگواری وچون این آیه شریفه متضمن مشتملست بر اصول اسلام
از توحید وعدل وعلم وقدرة وحیوة واراده وغیر آن از تنزیه فضائل بسیار وخواص بیشمار در او مندرج
است ومثوبات کثیره بر تلاوت آن مترتب وبیان این بر وجه تفصیل اینجا در منهج الصادقین مذکور است
ودرین مختصر ترجمه حدیثی چند در باب مثوبات وخواص آن اکتفا میرود واز حضرت رسالت منقول
است که هر که ده آیه بخواند در وقت شب نگاه حق تعالی او را از جمیع بلاها وآفتها نگهدارد تا وقتی که صبح
طلوع کند واگر در بامداد بخواند او را از همه آفات ودیوها نگاه دارد تا بوقت شب نگاه وآن ده آیه یکی آیة الکرسی
است ودیگر اول سوره حم مؤمن تا الیه المصیر ونیز فرموده که آیة الکرسی را در هیچ خانه نخوانند مگر که شیاطین
تا سی روز از ان خانه دور شوند وتا چهل روز هیچ ساحری با جادوگری در آن خانه اثر نکنند وبعد از ان خطاب با امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که ای علی تعلیم ده این آیت را بفرزندان خود وبیاموز آنرا باهل خود وهمسایهای خود
که هیچ آیتی بزرگوارتر از این آیت فرو نفرستاده ونیز فرموده که عظیم ترین آیتی که در کلام مجید واقع شده آیة الکرسی

است هر که

است هر که آنرا تلاوت میکند حق تعالی دو فرشته بوی فرستد تا عملهای نیکوی او در نامه او مینویسند وعملهای بد
او را محو میکنند تا روز دیگر از ان ساعت که آیة الکرسی خوانده وهر که در عقب هر فریضه آنرا بخواند منع نکند او را از
دخول بهشت مگر موت یعنی بعد از رسیدن اجل بهشت رود وهر که در محل رفتن بجای خواب آیة الکرسی بخواند
حق تعالی او را از همه آفتها وبلاها ایمن گرداند وهمچنین همسایه او را وهمسایه همسایه او را از بلا ایمن سازد و
نیز فرموده که بهترین سوره های قرآن سورة البقرة است وبهترین آیه های سورة البقرة آیة الکرسی وجابر انصاری
روایت کرده که حضرت رسول صلعم فرمود هر که آیة الکرسی بخواند در عقب هر فریضه همه آسمانها دریده شوند وهمه مشتغل
شوند تا آنگه حق تعالی بلطف ومرحمت خود در خواننده آن نظر فرماید وگناهان او را بیامرزد وبعد از ان فرشته بدو
فرستد تا عملهای نیک او را نویسد وکردارهای بد او را محو کند تا روز دیگر بهمین ساعت که آیة الکرسی خوانده
باشد وهر مؤمنی که آیة الکرسی خوانده بیک شود وثواب او را باهل گورستان بخشد حق تعالی چهل نور را در قبر
مؤمنی که از مشرق تا بمغرب مرده باشند داخل سازد وقبرهای ایشان را پر نور گرداند وقبور آنها را فراخ وگشاده
گرداند واز برای هر مؤمنی که مرده درجه بلند گرداند وبرای خواننده آن ثواب شصت پیغمبر اثبات فرماید وبعدد
هر حرفی از آیة الکرسی فرشته را ایجاد فرماید که برای او تسبیح کند تا روز قیامت ونیز فرموده که این آیه عظیم ترین
آیات قرآنست وآنرا زبانیست که خدا را تسبیح وتقدیس میکند نزدیک ساق عرش ونیز از انحضرت منقول است
که هر که آیة الکرسی بخواند در عقب هر فریضه حق تعالی بذات خود متصدی قبض روح او شود وچنان باشد که با پیغمبران
جهاد کرده باشد در راه خدای تعالی وشهید شده عبدالله مسعود گفته که رسول صلعم فرمود که آیة الکرسی عظیم ترین است
از هر چیزی که حق تعالی آفریده امام جعفر صادق علیه السلام از آبا واجداد کرام خود علیهم السلام روایت کرده که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که چون آیة الکرسی فرود آمد سید عالم صلعم فرمود که آیتی فرود آمده از گنج عرش
وهر بتی که در مشرق ومغرب بود بروی در افتاد وابلیس بترسید وقوم خود را گفت که امشب حادثه عظیم واقع شده
می روید تا مشرق ومغرب بگردید وبینید که چه حادثه واقع گشته پس در همه اطراف عالم میگشتند تا بمدینه رسیدند
مردی را گفتند که دوش چه حادثه افتاده وکدام امر عظیم نازل گشته گفت حضرت رسالت صلعم ما را خبر داد که آیتی عظیم
از گنجهای عرش خدا نزول یافته وا ز هیبت آن همه بتهای عالم افتاده اند ابلیس چون این سخن
بشنید بنزدیک قوم خود آمد وخبر داد وهمه غمگین شدند ونیز از انحضرت منقول است که هر که آیة الکرسی بخواند در وقت

برون رفتی از خانه حق تعالی هفتاد هزار فرشته بفرستد تا برای او استغفار کنند و چون بخانه باز آید و بخواند
تنگدستی و درویشی از پیش او برود و نیز فرموده که در آیة الکرسی پنجاه کلمه است و در هر کلمه پنجاه برکت و از
حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که هر که یکبار آیة الکرسی بخواند حق تعالی هزار مکروه از مکروهات دنیا
از وی بگرداند و هزار مکروه از مکاره آخرت از و دور گرداند که کمترین مکاره دنیا درویشی باشد و کمترین مکروهات
آخرت عذاب قبر است و نیز در نقل آمده که هر که مداومت کند بقراءت آیة الکرسی بعد از هر فریضه از خوف و درویشی در
امان باشد و بخلایق محتاج نشود و حق تعالی از فضل و کرم خود مال بسیار روزی دهد و روزی او فراخ گرداند و از جایی روزی
بوی رساند که در خیال او نگذشته و هر که در صبح و شام بخواند از شر دزدان و حرامی ایمن گردد و در الطاف حق تعالی باشد
و از عذاب آتش محفوظ ماند و اسباب و امتعه او از سوختن ایمن گردد و از خواب پریشان دیدن و در خواب
ترسیدن ایمن گردد و از آفت جنبندگان زمین چون مار و عقرب و غیر آن محفوظ باشد و از همه آفات و بلیات
ایمن شود و جن و انس ضرر باو نتوانند رسانید و اگر آنرا نوشته در مزارع و دکان کنند از آفت و زردی و نقصان
محفوظ ماند و برکت عظیم در آن پدید آید و اگر در آستانه دکان نهند رواج و تعویش بسیار گردد و اگر در آستانه خانه
نهند هرگز دزد در آن خانه نرود و اگر آنرا بسیار خوانند پیش از موت منزل خود را در بهشت ببیند عبد الله
بن عوف روایت کند که شبی در خواب دیدم که قیامت ظاهر شده و هول و هیبت بر دلها نشسته و خلایق را در
سیاست بداشته اند و مرا نیز بیاوردند و بموقف عرصات حاضر کردند و حساب کردند و مرا به بهشت بردند
چون به بهشت درآمدم قصرهای بلند و کوشکهای مزین بر من عرض کردند که از جمال و نیکویی آن حیران بماندم
و مرا گفتند که در های قصرها بشمار یعنی آنرا بشمردم پنجاه در بود پس گفتند خانهایش بشمار چون بشمردم صد و
هفتاد و پنج خانه بود و مرا گفتند که اینهمه از تست من از شادی آن از خواب بیدار شدم و خدای تعالی را شکر کردم و
بعد از صبح نزد محمد بن سیرین رفتم که در تعبیر خواب کامل بود و این خواب را باو گفتم گفت که چنان مینماید که آیة
الکرسی را بسیار میخوانی گفتم بلی تو از کجا دانستی گفت از آنجا که آیة الکرسی پنجاه کلمه است و صد و هفتاد و پنج
حرف من چون این بشنیدم از حفظ و علم او و مهارت او در تعبیر و علم قرآن تعجب کردم پس مرا گفت ای عبد الله
هر که آیة الکرسی بسیار بخواند سکرات مرگ بر وی آسان گردد و بیان بواقی خواص این آیه حواله بکتب دیگر
است والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب آورده اند که مردی از انصار که او را ابا الحصین گفتندی

دو پسر داشت جمعی از اهل تجارت از شام بمدینه آمدند و پسران او را به دین نصرانی ترغیب کردند و ترسا
ساختند و با آن جماعت متوجه شام شدند ابو الحصین بعد از ین واقعه بنزد رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله
کسی از عقب ایشان بفرست و ایشانرا باز گردان و بجبر ایشانرا تا باسلام باز آیند حق تعالی این آیه فرستاد
که لا اکراه فی الدین هیچ اکراهی و اجباری نیست در قبول کردن دین اسلام یعنی باکراه یهود و نصاری و مجوس را
باسلام نباید داشت قد تبین الرشد بدرستی که روشن شده است راه راست من الغی از گمراهی یعنی
کفر از ایمان و حق از باطل متمیز است چه بدلیلهای روشن ثابت گشته که ایمان راه راستیست که موصل
است بسعادت ابدی و کفر گمراهی است که کشنده است بشقاوت سرمدی چون این معنی بر هیچ عاقلی
پوشیده نیست پس همه باختیار خود مبادرت خواهد کرد بایمان بجهة طلب رسیدن بسعادت و نجات و احتیاج
نخواهد داشت باکراه و الجا و گویند که این آیه مخصوص نیست باهل کتاب بلکه عام است و منسوخ شده باین آیه
جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم فمن یکفر بالطاغوت پس هر که منکر شود بشیطان یا بتان و هر چه
آنرا پرستش میکنند بجز از خدای چون اشجار و احجار و حیوانات و ملایکه و یا هر که منکر شود با آنچه مخالف دین ضلالت
و یؤمن بالله و بگرود بخدای یعنی بتوحید او و تصدیق نماید برسولان او فقد استمسک پس بتحقیق که چنگ
در زده بالعروة الوثقی ببند درست آویزی محکم لا انفصام لها که هیچ انفصالی نیست آنرا مراد تمسک
بحق بطریق نظر صحیح که آن ایمانست و تبعیت احکام آن یعنی همچنانکه کسی که متمسک شده ببند محکم منقطع نمیشود
و بچاه هلاکت نمی افتد همچنین کسی که بایمان تمسک جسته بهاویه ضلالت نمی افتد والله سمیع و خدای شنواست
قول کسی را که متوسل بعروة الوثقی ایمان شده علیم داناست بنیت خالص او الله ولی الذین آمنوا
خدای دوست و یار و یاور کسانیست که گرویده اند بوحدانیت وی و تصدیق کرده اند جمیع اوامر و نواهی او را
و متولی کار ایشانست در راه نمودن بصراط مستقیم که موصلست بجنات نعیم یخرجهم بیرون می آرد
ایشانرا بهدایت و توفیق من الظلمات از تاریکیهای کفر و ضلالت و اتباع هوی نفس و وسوسه الی النور
بروشنائی ایمان که هدایت است بدان والذین کفروا و آنانکه [illegible] یعنی یهود و جمیع مراد
جمیع کفارند اولیاؤهم الطاغوت دوستان ایشان شیاطین اند و سایر اهل اضلال و اغوا یخرجونهم
بیرون می آرند این شیاطین یعنی میخواهند که ایشانرا من النور از روشنی ایمان میباقی الی

بعضی

الظلمات بسوی تاریکیهای کفر أولئك آن کافران با شیاطین خود أصحاب النار ملازمان آتش دوزخ
اند هم فيها خالدون ایشان دران آتش جاوید مانندگانند بعد ازان بجهة تسلی خاطر فطیر حضرت نبوی
ذکر قصهٔ ابراهیم و نمرود میفرماید بقوله ألم تر آیا ندیدی بروجه تعجب بنظر بصیرت نظر نکردی إلى الذي
بسوی آنکسی که از روی عناد حاج إبراهيم حجت جست و مخاصمه کرد با ابراهیم في ربه در دین خدای
یا در اثبات وحدانیت و ربوبیت پروردگار او و این مجادله و جرأت أن آتاه الله الملك بجهة غرور
او بود که داده بود خدای تعالی او را پادشاهی یعنی مغرور شدن او بپادشاهی و برای مجادله و خصومت داشت
إذ قال إبراهيم در وقتی که گفت او را ابراهیم که ربي الذي پروردگار من آن کسیست که از روی قدرت
يحيي زنده میگرداند و مردم بوجود می آورد ويميت و میمیراند و از منزل بقا ببادیهٔ فنا می برد قال گفت
نمرود در جواب او که أنا أحيي من هم زنده میکنم بعفو از قتل وأميت و میمیرانم بقتل پس زندانی که واجب
القتل بود طلبید و او را آزاد کرد و گفت اینک مرده را زنده کردم و دیگری را که بی گناه بود طلب کرد و بقتل رسانید و
گفت اینک زنده را میرانیدم اعتقاد آن مرتد طاغی آن بود که زنده گردانیدن بعفو است و میرانیدن بقتل و غیبت
که میرانیدن و زنده کردن فعل خداست که آن آفریدن موت و حیات است در بدن یا میدانست اما بر حضار
مجلس تلبیس میکرد لاجرم ابراهیم بحجتی روشن تر انتقال نموده قال إبراهيم گفت ابراهیم فإن الله بدرستیکه خدای
يأتي بالشمس می آرد آفتاب را هر روز من المشرق از افق شرقی که محل طلوع است فأت بها پس
بیار تو آنرا من المغرب از جانب غربی که موضع فرو رفتن آفتاب است فبهت الذي كفر پس متحیر
گشت و حیران شد آنکسی که کافر بود یعنی نمرود در حجت او منقطع گشت و نتوانست که در برابر کلام ابراهیم سخنی
گوید والله لا يهدي و خدای راه ننماید بطریق حجت آوردن القوم الظالمين گروه ستمکاران را أو كالذي
یا ندیدی بدیدهٔ بصیرت مثل آنکسی را که او مر على قرية بگذشت بر دیهی مراد بان کس عزیر است جهت
که توریة حفظ داشت و انرا کار بر او اشراف بود و مراد بقریه بیت المقدس است که بخت نصر آنرا خراب کرده بود
وهي خاوية و در حالتی که آن دیه افتاده بود على عروشها بر سقفهای خود یعنی اول سقفها افتاده بود و بعد
ازان دیوارها بران واقع شده و این نهایت خرابیست و چون عزیر بدرازگوشی نشسته بانجا رسید و پاره
انجیر در سله کرده و پاره عصیر همراه داشت و خرابی بیت المقدس را بدید و مرده های آنرا مشاهده کرد از روی تعجب

نقل است ... عزیر ... جهت که تمام توریة حفظ داشت

در روی انکار قال أنى يحيي گفت چگونه و بر چه وجه زنده گرداند هذه الله این دیه را خدای تعالی یعنی چگونه
اهل آنرا زنده سازد بعد موتها پس از مردن اهل آن فأماته الله پس بمیرانید او را حق تعالی مائة عام
صد سال و خر او نیز بمرد یعنی تا مدت صد سال او را و خر او را همچنان مرده بگذاشت ثم بعثه بعد ازان زنده
کرد او را و خر او را بهمان صورت و شکل که اول بودند و گویند که او را هنگام چاشت بمیرانید و دران روز که زنده
شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس فرشته که خدای تعالی در وقتی که عزیر زنده شد چشم می مالید قال گفت
او را که ای کم لبثت چند وقت درنگ کردی قال گفت عزیر لبثت يوما درنگ کرده ام اینجا
روزی و چون بنگریست هنوز آفتاب بود گفت أو بعض يوم بلکه درنگ کرده ام پاره از روز قال بل لبثت
گفت آن فرشته نه چنانست که تو گمان برده ای بل لبثت بلکه درنگ کرده اینجا مائة عام صد سال یعنی درین
صد سال مرده بودی عزیر در نگریست و اوضاع آن موضع را بطرزی دیگر یافت تعجب او زیاده شد دیگر باره
آن فرشته او را گفت که فانظر پس نگاه کن إلى طعامك بسوی طعام خود یعنی انجیر که در سله نهاده بودی و
شرابك و بنگر بشراب خود یعنی شیرهٔ انگور که در ظرف ریخته بودی لم يتسنه که هیچ متغیر نشده هیچ کدام
ازین دو وانظر إلى حمارك و دیگر درنگر بسوی دراز گوش خود که استخوانها مانده و باقی اجزای او متفرق
گشته ولنجعلك و ما این کار کردیم یعنی ترا و مرکب ترا بعد از مرگ بمدت صد سال زنده کردیم تا بگردانیم ترا آية
نشانه و عبرتی للناس برای مردمان که در حشر بدان شک دارند وانظر إلى العظام و نظر کن بسوی
استخوانهای دراز گوش خود تا به بینی که بقدرة کامله كيف ننشزها چگونه آنرا یعنی بر بالای بعضی متصل میسازیم
و از زمین بر داشته بر بالای یکدیگر وصل میکنیم و بهم میرسانیم ثم نكسوها لحما پس میپوشانیم استخوانها را گوشتی
عزیر در استخوانها مینگریست ندائی شنید که ای گوشت و پوست ریخته و اجزای متفرقه جمع شوید بقدرت کامله
اجزای آن [illegible] شده صورت دراز گوش ظاهر گشت و جان در آن بجنبش در آمده فی الحال زنده شده برخاست
و نوعه زدن گرفت فلما تبين له پس آن هنگام که روشن شد عزیر را تمامی قدرت حق تعالی در زنده کردن مردگان
بطریق معاینه و آنرا بعینه مشاهده کرد قال گفت که أعلم میدانم حالا بعیان چنانچه دانسته بودم قبل ازین باستدلال
و بیان أن الله على كل شيء قدير آنکه حق تعالی بر همه چیز از زنده کردن و میرانیدن و غیر آن قادر و تواناست از ابن عباس مر
ویست که چون عزیر بدرازگوش خود نشسته بادیهٔ خود مراجعت کرد دیوارها و خانهای آنرا بر خلاف عادت دید پس

بدر سرای خود آمد و در بزد کنیزی بود که در حین رفتن او بیست ساله بود و در حین معاودت او صد و بیست ساله شده بود و نابینا گشته آواز داد و گفت کیست که در میزند جواب داد که این سرای عزیر است گفت آری و گریست و گفت ای مرد تو چه کسی که عزیر را میشناسی با آنکه صد سال است که گم شده و کسی نام او نمیبرد گفت منم عزیر حق تعالی مرا صد سال بمیرانید و اکنون مرا زنده گردانید بر هیئت و شکل و سالی که اول داشتم عجوزه گفت علامتی درین باب بکن دعای تا صدق قول تو بر من روشن گردد عزیر دعا کرد تا هر دو چشم او روشن شد وی چون چشم بگشاد دو بینه عزیر را بدید و او را بشناخت و گفت گواهی میدهم که تو عزیری پس نزد بنی اسرائیل آمده ایشان را ازین صورت خبر داد ایشان تعجب کرده بشنفتند و علامت عزیر آمد بر پسرش که صد و چهل ساله شیخ بود و برگشته گفت عزیر را خالی بزرگ میان دو کتف او چون ستاره درخشان آنرا بینهای عزیر جامه بر داشت و آن خال را بآن حال بدید و گفت بنی اسرائیل گفتند وقتی که بخت نصر همه توریة را جمع کرده بسوخت و هیچ نسخه ازان نماند حق تعالی معجزه او گردانیده بود و اکنون در میان ما یک توریة مانده است که یکی از پدران ما آنرا از بخت نصر پنهان کرده بود اگر تو عزیری توریة را از ظهر قلب بخوان و ما آنرا با این توریة مطابق سازیم اگر موافق باشد تو عزیر باشی و چون چنین کردند یک حرف کم و زیاد نگشت پس همه دانستند که او عزیر است از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که وقتی که عزیر از میان قوم خود بیرون رفت پنجاه ساله بود و زن او حامله بود و چون حق تعالی بعد از صد سال او را زنده ساخت و باهل خود مراجعت کرد پسرش صد ساله بود و خودش پنجاه ساله و نیز جهت اظهار قدرت کامله خود بر بعث و نشور میفرماید که وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ و یاد کن چون گفت ابراهیم علیه السلام رَبِّ اَرِنِيْ ای پروردگار من بنمای مرا بروجه مشاهده که بقدرت کامله خود كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتٰى چگونه زنده میگردانی مردگانرا قَالَ گفت خدای تعالی اَوَلَمْ تُؤْمِنْ آیا تو ایمان نیاورده و تصدیق نکرده باینکه من مرده را زنده میکنم و قادرم بر اعادهٔ مردگان حق تعالی با آنکه عالم بود که ابراهیم علیه السلام مؤمن است باین سؤال او این کلام گفت تا جواب او سامعان غرض او معلوم کنند جواب او این بود که قَالَ بَلٰى گفت آری ایمان دارم و بکمال قدرت تو گرویده ام وَلٰكِنْ و لیکن این سؤال کردم لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِيْ تا بیارامد و ساکن شود دل من بمعاینهٔ آن یعنی علم الیقین با عین الیقین جمع شود و معاینهٔ آن موجب مزید انکشاف آن گردد قَالَ گفت خدای تعالی اگر مشاهده و معاینهٔ این حال آرزو داری فَخُذْ پس فرا گیر اَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ چهار عدد از مرغان و آن کبوتر بود و خروس



وزاغ و طاوس فَصُرْهُنَّ پس میل ده و ضم کن آنها را اِلَيْكَ بسوی خود یعنی هر یک آنها را بدست بگیر و در صورة و شکل آنها نیکو تامل کن و هم جز هر یک را بنظر خود باز بین تا بعد از زنده شدن ایشان بر تو مشتبه نگردد و بعد ازان آنها را یکباره پاره کرده باهم مجتمع ساز اجزای ابدان آنها را و سرهای ایشان را بدست خود نگاه دار ثُمَّ اجْعَلْ بعد ازان وضع کن عَلٰى كُلِّ جَبَلٍ بر هر کوهی که ممکن باشد که بران توانی نهاد مِّنْهُنَّ ازان مرغان در هم کوفته و ممزوج ساخته جُزْءًا پاره را ثُمَّ ادْعُهُنَّ پس بخوان این مرغان را بنامهای ایشان تا باذن خدای تعالی اجابت نموده يَأْتِيْنَكَ بیایند بسوی او و بشتابند سَعْيًا شتافتنی در آمدن یا در پریدن وَاعْلَمْ و بدان بروجه معاینه اَنَّ اللّٰهَ که خدای تعالی عَزِيْزٌ غالب است و عاجز نیست از آنچه اراده کند حَكِيْمٌ محکم کار است در هر چه میسازد نقلست که ابراهیم علیه السلام هر چهار مرغ را بکشت و همه اجزای آنرا پاره پاره کرد و با یکدیگر بر آمیخت و گفته اند که در هاون بکوفت و منقسم ساخته بر چهار کوه نهاد و سرهای ایشان را بدست گرفته آواز کرد که ای کبوتر وای طاوس وای زاغ وای خروس بیایید بجانب من پس بفرمان خدای تعالی اجزای هر یک از دیگری جدا شده با یکدیگر پیوستند و بدنهای ایشان درست شدند و بر زمین دویدن گرفتند آورده اند که ابراهیم علیه السلام بجهت امتحان سر مرغی بجنب مرغ دیگر می نهاد تن از و دور میشد و چون بر بدن خودشان نهاد هم پیوسته شدند و بنیاد دویدن کردند و چون حق تعالی درین آیات ذکر توحید خود فرمود و بیان معجزات دال بر صدق انبیا بعد ازان ترغیب بندگان فرمود بر معاونت و جهاد با اهل شرک که منکر توحید و رسل اند و فرمود که مَثَلُ الَّذِيْنَ مثل نفقه کردن کسانیکه از روی اخلاص خرج میکنند يُنْفِقُوْنَ صرف مینمایند اَمْوَالَهُمْ مالهای خود را فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدای تعالی بر غازیان و مجاهدان دین و دیگر همه ابواب خیر و این قول اکثر است و منقول از ابی عبد الله علیه السلام حاصل که نفقه کردن این منفقان كَمَثَلِ حَبَّةٍ چون مثل دانه ایست که افکنده شده باشد در زمین طیب اَنْبَتَتْ برویاند آن دانه سَبْعَ سَنَابِلَ هفت خوشه را باین نوع که هفت شاخ از اصل آن بیرون آمده بر هر شاخی خوشه بود فِيْ كُلِّ سُنْۢبُلَةٍ در هر خوشه ازان مِّائَةُ حَبَّةٍ صد دانه که یکی را هفتصد حاصل شده باشد وَاللّٰهُ يُضٰعِفُ و خدای تعالی زیاده میگرداند این هفتصد را بهفت هزار و بیشتر لِمَنْ يَّشَاۤءُ برای هر که خواهد از نفقه کنندگان بفضل و رحمت و بر وجه حکمت و مصلحت خود وَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار بخشنده است که یکی را هفتصد و زیاده میدهد و تنگ نمیشود بر وی آنچه تفضل بنماید عَلِيْمٌ دانا است بنیت منفق و قدر انفاق ایشان از صحیح مرویست که دنیا یکی را ده تا هفتصد میدهد و در آخرت

بیایند

کرده و [illegible]

واد [illegible]

در بابیکه فرق کرد حق تعالی
یکی را ده تا هفتصد میدهد

یکی را دو هزار و در خبر صحیح آمده که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در حجرهٔ حضرت فاطمه علیها السلام درآمد
او را یافت که حضرت امام حسن و امام حسین را علیهم السلام هیچ نمی‌خوابانید و ایشان از غایت گرسنگی نمی‌خسبیدند حضرت
فاطمه گفت یا ابن عم اینها بجهة گرسنگی نمی‌خسبند چهار روز است که طعام نخورده‌اند حضرت امیر المؤمنین ع از خانه بیرون
آمد نزد عبد الله عوف رفت تا یک دینار قرض کند عبد الله کیسهٔ زر که دو صد دینار سرخ بود بیرون آورد و گفت این
را برسم هدیه و تصدق قبول فرماید و قرض فرمود که والله که هرگز نستانم و قبول نکنم چه از پیغمبر صلی الله علیه و آله
شنیده‌ام که فرموده دست دهنده از دست گیرنده بهتر بود و من نمی‌خواهم که کسی را بر من دستی و منتی بود و لکن یک دینار
قرض بده که رسول صلعم فرموده که ثواب صدقه ده است و ثواب قرض هجده پس یک دینار از وی قرض کرد و متوجه بازار
شد تا از برای اولاد امجاد خود چیزی خرد مقداد اسود را دید که بر سر راه نشسته حضرت گفت ای مقداد در هوای این
چنین گرم چرا بیرون آمده و بچنین موضعی نشسته گفت یا حضرت امیر چهار روز است که طعام نخورده‌ام بوجود من زن و فرزند
نزدیک بهلاکت رسیده‌اند و بیطاقت شده از منزل بیرون آمده‌ام تا باشد که چیزی که بآن سد رمق شود بمن رسد حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه آن یک دینار باو داد و گفت تو باین سزاوارتری چه ما سه روز است که طعام نیافته‌ایم و
تو چهار روز مقداد آنرا بستد و امیر المؤمنین صلوات الله علیه بمسجد حضرت پیغمبر صلعم آمد حق تعالی این آیه در شان عالیشان آن
حضرت نازل ساخت که ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة یعنی باآنکه خود در نهایت احتیاج و فاقه‌اند غیر خود
را بر خود اختیار میکنند روز دیگر امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد نشسته بود اعرابی برناقه نشسته نزد وی آمد و گفت بزرگی
را باو داد و گفت این را بستان که از تست و علی این ناقه را بیاسا شد آنحضرت آنرا بر داشته نزد رسول صلعم آورد و صو
رت واقعه بیان فرمود رسول صلعم تبسم کرد و گفت ... صد دینار زر سرخ بود فرمود که یا علی آن اعرابی را شناختی
گفت نه یا رسول الله فرمود که او جبرئیل بود حق تعالی او را امر کرد تا ناقه از ناقه‌های بهشت بتو داد و خوشی
آن یک دینار که بمقداد دادی و این عوض دنیا بود که بتو داد و در آخرت عوض آن چندان نعمت بتو دهد که هیچ چشمی
ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده و بخاطر هیچ کسی نگذشته بشنو امیر المؤمنین فرمود که صدق الله جلّت
عظمته حیث قال مثل الذین ینفقون الآیه پس آن هزار دیناری عبد الرحمن عوف داد و باقی را باهل بیت
و فقرای مهاجر و انصار بلغو فرمود الذین ینفقون آنکه عطا میکنند و نفقه میکنند اموالهم مالهای خود را فی سبیل
الله در جهاد یا سایر خیرات ثم لا یتبعون پس از پی در نمی‌آرند ما انفقوا آنچه نفقه کرده‌اند و بکشند

صلوات الله علیهما

ثم لا یتبعون

منّاً منتی یعنی در صدقه دادن منت بر کسی ننهند ولا اذی و نه آزاری یعنی درویش و فقیر را نزد دادن صدقه
نرنجانند بقول زشت و فعل قبیح مانند روی ترش کردن و اظهار کراهت کردن لهم مر ایشانراست اجر
هم مزد صدقه ایشان عند ربهم نزد پروردگار ایشان ولا خوف علیهم و هیچ ترسی
نیست مر ایشانرا از کم شدن مزد ولا هم یحزنون و نه ایشان که اندوهگین شوند از
فوت ثواب مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که منت نهنده در صدقه حق تعالی با او سخن نکند و بنظر
رحمت در وی ننگرد و او را نیامرزد و از جمله منت نهادن خبر داشتن فقرا و یاد داشتن آن فقیر متصدق علیه
و لهذا حضرت عزت در شان امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در حینی که تصدق کردند
بمسکین و یتیم و اسیر بر سبیل حکایت از قول ایشان خبر میدهد که لا نرید منکم جزاء ولا شکورا
و بعد از آن بجهة تأکید این معنی میفرماید که قول معروف سخنی نیکو مر درویش را یعنی رد درویش
بقول جمیل ومغفرة و در گذشتن از درشتی سخن با سایل یا عفو کردن از الحاح و ابرام و خیر
بهتر است من صدقة از صدقه که در دادن آن بسایل یتبعها از پی در آید آنرا اذی رنجی و آزاری
از سرزنش و غیر آن زیرا که صاحب این صدقه محروم است از ثنای جمیل در دنیا و از ثواب و اجر در
عقبی و قول معروف و عفو از مستحق موجب ثنای دنیوی و اجر اخرویست والله غنی و خدای
بی‌نیاز است از صدقهٔ آنها که ... سازند بمنت و آزار حلیم بردبار که تعجیل نکند در عقوبت منت
نهنده و آزار رساننده در جزا است که امیر المؤمنین و جعفر علیهما السلام بهم رسیدند امیر المؤمنین جعفر را گفت که
سخنی از حکمت بگوی تا از تو یادگیرم گفت چه نیکوست شفقت و مرحمت توانگران بر درویشان بجهة رغبت
در ثواب خدای امیر المؤمنین فرمود که دانی نیکوتر از این چه باشد گفت نه فرمود که نیکوتر از این تکبر درویشان
است بر توانگران بجهة اعتماد بر خدای و منت نکشیدن از ایشان و بعد از جزا دادن از قبیح منت و اذیت
تصریح میفرماید بنهی از آن بقوله یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان لا تبطلوا باطل مکنید
و تباه مسازید صدقاتکم صدقه‌های خود را بالمن بمنت نهادن بر درویش چه این منافی قربت است پس
ثواب بر آن مترتب نشود والاذی و بآزار و نابود مکردانید صدقه‌های خود را بایذا یعنی رنج رسانیدن
بدرویشان چه این نیز منافی اخلاص است و عدم ترتب ثواب بر آن از پیغمبر صلعم مرویست که اگر قدرت نداری

کرمال خود مرمزایاری نمایند وایشان را از تنگی معیشت بیرون آورید باری بحسن خلق با ایشان سلوک کنید
وجون منّ واذیت نافی اخلاص است از جهة آن ازا بر ریا تشبیه میفرماید که منافی قربت اخلاص است ومیگوید که نفقه
خود را بمنت وآزار باطل مسازید کالذی مانند باطل کردن آنکسی که طریق اخلاص در گذشته و بسمت نفاق
منتسب گشته ینفق ماله نفقه میکند مال خود را رئاء الناس از راه نمودن بمردمان نه برای رضای یزدان ولا یؤمن
وتصدیق ندارد باللّه والیوم الآخر بخدای وبروز قیامت که اگر بخدای گرویده بودی صدقه برای او دادی نه
برای روی وریا واگر بقیامت اعتقاد داشتی معامله برای مجازات دادی نه برای مرایاة فمثله پس نمودار
این ریاکار منافق کمثل صفوان همچو نمودار سنگ خاره املس است که علیه تراب بر آن سنگ خاک کهنه
است فاصابه پس رسیده باشد بدان سنگ وابل باران بزرگ قطره فترکه پس گذاشته باشد آن خاک
از سنگ وبگذاشته باشد آن را صلدا سنگی خالی وپاک از گرد وخاک صفوان مثل منافقست وخاک
بران سنگ نمودار نفقه او که بریا کرده چون قطرات باران عذاب از سحاب حساب ربانی بریزد گرد آثار
آن نفقه محو شده وسنگی بیحاصل بماند وتمامی اعمال اهل ریا همین حال دارد لا یقدرون قادر نباشند
این نفقه کنندگان ریائی علی شیء بر ثواب چیزی مما کسبوا از آنچه کسب کرده باشند یعنی تصدق نموده باشند
بریا مراد آنست که بآن هیچ قدر انتفاع نشوند وبران ثواب نیابند در روز قیامت والله لا یهدی
وخدای راه ننماید بخیر ورشاد القوم الکافرین گروه ناگرویدگان را یعنی لطف ننماید بایشان از روی
اجبار تا باکراه کسب طاعت کنند چه این منافی حکمتست ابن عباس از حضرت رسالت صلعم روایت میکند که
در روز قیامت حق تعالی ندا کند که من قبول نمیکنم کرداری را که غرضی از اغراض دنیا بآن آمیخته شده باشد واز
امیر المؤمنین علیه السلام روایت که حضرت عزت فرموده که هر که عملی کند از برای من که غیر مرا دران شریک سازد من
او را واگذارم برای شریک ومثل الذین ومثل نفقه آنانکه باعتقاد واخلاص ینفقون اموالهم
انفاق میکنند مالهای خود را بدرویشان ابتغاء مرضات الله برای طلب رضای خدای وتثبیتا من انفسهم
وجهة ثابت گردانیدن بعضی از نفسهای خود را بایمان چه مال شقیق روح است پس هر که بذل مال خود کند برای
خدای تثبیت بعضی از نفس خود کرده وهر که بذل مال وروح خود کند تثبیت همه نفس خود کرده وگویند مراد بتثبیت
تصدیق است باسلام وتحقیق جزا یعنی بجهة تصدیق ایشان باسلام وقوة یقین وبصیرت او بآن ومحقق دانستن

جزا و پاداش صادر شده باشد انفاق از نفسهای ایشان ومثل نفقه این جماعت در نمو کمثل جنة مانند بوستانیست
که واقع شده باشد بربوة بموضعی بلند که تاب آفتاب زودتر بوی رسد وبادهای خنک بدرختان او بیشتر
وزد وبا... نزدیکتر باشد واز آفت ارضی دورتر باشد وبجهة این میوه آن در حسن مستطاب ونمو برتبه کمال باشد
واین بوستان پر میوه اصابها رسیده بوی وابل بارانی بزرگ قطره فآتت پس بدهد ببار آورد اکلها میوه خود را
ضعفین در حالتیکه دو برابر باشد یعنی در یکسال چندان بدهد که زمینهای دیگر بدو سال دهند فان لم یصبها پس
اگر رسیده باشد بآن باغ وابل باران درشت قطره فطل پس بدو رسد بارانی ضعیف که این قدر نیز کافی باشد
از برای رویانیدن آن مراد آنست که نفقات این جماعت پاکیزه و با نموست نزد خدای تعالی وبهیچ حال ضایع نشود
واگرچه متفاوت باشد در کم وبیش باعتبار آنچه منضم شود با او از زیادتی مثوبت بر سبیل تفضل ومکافات مثوبت
نفقه بر طریق عدل والله بما تعملون وخدای بانچه شما میکنید بروجه اخلاص ویا از روی ریا بصیر بیناست و
مناسب هر یک جزا خواهد داد باز سر رشته کلام را بمبحث ریا کار کشیده بروجه تهدید میفرماید که ایود احدکم
آیا دوست میدارد یکی از شما مراد از انکار است یعنی کاره است ودوست نمیدارد یکی از شما ان تکون له آنکه باشد او را
جنة من نخیل بوستانهای از درختان خرمای واعناب وانگورها یعنی باغی مشتمل بر این اشجار تجری من تحتها
الانهار که میرود از زیر درختان آن جویهای آب له مر آنکس را باشد که صاحب باغات است فیها در آن بوستانها من کل
الثمرات از همه انواع میوه ها نه همین خرما وانگور واصابه الکبر وحال آنکه رسیده باشد آن صاحب
باغ را پیری وبزرگسالی واز همه کارها باز مانده وعاجز گشته باشد وله ذریة ومر او را باشد فرزندان
ضعفاء که خود ناتوان باشند وقادر بکسب نباشند ومعیشت او ووجه فرزندان او همین بوستان باشد فاصابها
اعصار پس برسد بدین میوه گرد بادی سخت فیه نار که در آن آتشی باشد واین چنین باد آتشین را
سموم گویند فاحترقت پس بسوزد آن باغ بسبب آن سموم وصاحب باغ متحیر شده مبهم شود ودر کار
خود فرو ماند غرض بمثل کیست که افعال نیکو کرده باشد وآن را بریا وایذاء مبطل ساخته باشد بحال کسی که
باغ پر از میوه داشته باشد که سبب معیشت او همین باشد پس سموم بران وزد وهمه را نابود سازد وهیچ
نفع بران مترتب نشود یعنی همچنانکه این باغ با وجود احتیاج بآن زوال پذیر شود وصاحب آن بر فوت
آن حسرت خورد ریاکار نیز در روز قیامت که محل شدة احتیاج است از عمل خود نفع نیابد وحسرت خورد

كذلك همچو بیانی که در باب صدقه و جهاد کرده شد یبین الله بیان میکند خدای لکم الآیات برای
شما نشانهای الطاف و احسان خود را لعلکم تتفکرون شاید که شما دران تفکر کنید و ازان عبرت گیرید و در عبا
دت و عمل نیکو غیر را شریک و شان زید یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان انفقوا خرج کنید در راه
خدای تعالی من طیبات ما کسبتم از پاکیزهای آنچه کسب کرده اید یعنی از حلال نه حرام و مما اخرجنا لکم و از آنچه
بیرون آوردیم برای شما من الارض از زمین از غلات و میوه ها که زکوة دران واجب باشد و از معادن حتی و ان
فرض باشد آورده اند که اغنیای انصار بوقت رسیدن خرما آنچه رسیده تر و گزیده تر بودی بمسجد حضرت بنو آورد
ده در گوشه نهادندی تا فقرای مهاجران ازان تناول کردندی روزی یکی از مالداران دنیا دوست خوشهای خرما ازانا
متاع که هیچ نمی ارزید آورد و در میان خرمای نیکو بیخت و کالای خبیث خود را با آن متاعهای پاکیزه برآمیخت
حق تعالی ازین نهی فرمود که و لا تیمموا الخبیث و قصد مکنید بچیزی فاسد و ناخوش که از دنیا بود منه تنفقون
ازان نفقه کنید و لستم و حال آنکه نیستید شما باخذیه و اگر کسی چنان چیزی اگر بشما دهند در حقوق شما الا ان
تغمضوا مگر آنکه چشم فرا خوابانید فیه در گرفتن آن بجهت کراهت از اخذ آن پس آنچه بخود نمی پسندید بدیگران
مپسندید و اعلموا ان الله و بدانید که خدای تعالی بی نیاز است غنی از کسی که تصدق کند بمال خبیث و
ضایع حمید ستاینده او را که صدقه از مال پاکیزه دهد و در حدیث آمده که حق تعالی پاک و پاکیزه است جز پاک
و پاکیزه قبول نکند الشیطان دیو سرکش که ابلیس است یعدکم الفقر وعده میکند شما را بفقر و احتیاج
یعنی در وقت اراده انفاق شما را از درویشی میترساند تا ازان باز ایستید و یامرکم بالفحشاء و میفرماید
شما را بخصلت زشت که بخل و امساک است والله یعدکم و خدای وعده میدهد شما را بر صدقه دادن
مغفرة منه آمرزش گناهان شما را از جانب خود و فضلا و افزونی و روزی در دنیا بعوض صدقه و با
مزیت ثواب در عقبی والله واسع و خدای بسیار فضل است بر نفقه کنندگان علیم دانا است بنفقه دادن
بر وجه اخلاص پس تبعیت شیطان عین شقاوتست و تبعیت رحمن محض سعادت یؤتی الحکمة میدهد
خدای تعالی حکمت که آن علمیست که بان میان القای رحمانی و وسوسه شیطانی تمیز توان کرد من یشاء
هر کرا میخواهد از کسانی که طالب رشد اند و این بوسیله اتباع شریعت نبوی است ع و یا مراد بحکمت تحقیق علت
و اتقان عمل تا بان بداند که چی باید کرد و بکی باید داد و از ابی عبدالله ع مرویست که مراد بحکمت درین آیه علم قرآنست

و من یؤت واین قول

و من یؤت و این قول شامل هر دو قول اولست و در حدیث نبوی وارد شده که آنحضرت فرموده اند که حق تعالی بنده عطا نفرموده
از حکمت و آنکه که آن هیچ خانه نباشد که درو چیزی از حکمت نباشد مگر که خراب و ویران باشد پس فقیه شوید در دین و تعلم
گیرید و نادانی میرید و من یؤت الحکمة و هر کرا که داده شد حکمت که علم دین است فقد اوتی پس بدرستی که داده اند
او را خیرا کثیرا نیکوئی بسیار چه او جامع خیر دنیا و عقباست و چون حق تعالی مال و متاع دنیا را اندک خوانده که قل متاع
الدنیا قلیل و علم و دانش را ببسیاری خیر صفت کرده که فقد اوتی خیرا کثیرا پس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و در نظر
ایشان بر چیند احوال خود ننگ که او را خیر کثیر داده اند و آنها را متاع قلیل و ما یذکر و پند پذیر نشوند بآنچه مذکور شد
از آیات روشن و موعظهای حسن الا اولوا الالباب مگر خداوندان عقول خالص از شایبه هوی و هوس
و ما انفقتم و آنچه صرف کردید ای مومنان من نفقة از نفقه اندک یا بسیار و سر و علانیه بطریق قرض یا تصدق بر
وجه اخلاص یا ریا در طاعت یا معصیت او نذرتم یا بر خود واجب و لازم گردانید من نذر از نذر معین یا غیر معین
در طاعت یا در معصیت فان الله پس بدرستی که خدای تعالی یعلمه میداند آنرا و نیک و بد و حلال و حرام آن تمامست
و بر وفق آن جزا خواهد داد و ما للظالمین و نیست مر ستمکاران را که نفقه کنند در معاصی و ریا و یا نذری که در طاعت کرده اند
بوفا نرسانند من انصار هیچ یاری دهندگانی در آخرت که عذاب از ایشان باز دارد ان تبدوا الصدقات اگر اظهار
کنید صدقهای خود را بوقت ادا کردن فنعما هی پس نیکو چیزیست آشکارا کردن آن چه دیگران را بدان رغبت می افتد
و بر بخیلان حجت لازم می شود و دلهای بیگانگان بآشنائی با اهل حق میل میکند و ان تخفوها و اگر نهان دارید
صدقات را و تؤتوها الفقراء در حالتی که دهید آنرا بدرویشان در خفیه فهو خیر لکم پس آن اخفا بهتر است مر شما را
چه آن صدقه از آفت ریا دور میماند و درویش نیز از مذلت اخذ آن و از بی ناموسی محفوظ میماند و علی بن ابراهیم
از صادق علیه السلام روایت کرده که صدقه در خفیه مختص است بمندوبه اما در مفروضه چون زکوة و خمس اظهار آن
افضلست تا متهم نشود بمنع ادای آن و مردمان باو اقتدا کنند در افعال واجبه و از ابن عباس رض روایتست که صدقه
سر در مندوب افضلست از علانیه بهفتاد درجه و صدقه فریضه علانیه آن افضلست از سر به بیست و پنج
درجه و از پیغمبر ص مرویست که صدقه پنهانی غضب رب را فرو مینشاند و دفع گناه میکند چنانکه آب فرو
مینشاند آتش را حاصلا که حق تعالی می نماید که اگر صدقه دهید با خفای آن بهتر است از علانیه و یکفر عنکم
من سیئاتکم و در گذراند و بپوشد از شما بعضی از گناهان شما یعنی آنچه حقوق الناس نباشد والله بما

تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ... تَعْمَلُونَ و خدای بدانچه میکنید از اظهار صدقه و اخفای آن خَبِيرٌ داناست و بر باز روفق آن جزا خواهد داد
لَيْسَ عَلَيْكَ نیست واجب بر تو ای محمد هُدَاهُمْ راه نمودن مردمان و ایشان را براه راست داشتن بلکه بر تو همین دعوت و امر با فعال حسنه مثل صدقه دادن بشرطی مالا و معروف و منت و آزار و غیر آن و نهی از اعمال قبیحه مانند منت نهادن و اذیت رسانیدن در تصدق و چیزی خبیث را بسائلی دادن و امثال آن وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ولیکن خدای تعالی
بعنایت و لطف و توفیق خود يَهْدِي راه مینماید با ایمان و افعال صالحه مَنْ يَشَاءُ هر که را خواهد یعنی توفیق
و لطف مینماید بهر کس شایسته آنست از کسانیکه طالب هدایت اند و ترک کننده در اول کار آنچه
کسانیکه جاهد و معاند شوند دیده بصیرت را از آن بر میدارند وَمَا تُنْفِقُوا و آنچه نفقه میکنید مِنْ خَيْرٍ از مال
یعنی از صدقات مفروضه و مندوبه فَلِأَنْفُسِكُمْ پس از برای نفسهای شماست یعنی ثواب آن راجع بشماست پس
چرا در انفاق منت می نهید و مال خبیث را نفقه میکنید وَمَا تُنْفِقُونَ و نفقه نمیکنید شما که مؤمنانید إِلَّا ابْتِغَاءَ
وَجْهِ اللَّهِ مگر برای طلب ثواب خدای تعالی و خوشنودی وی وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه نفقه میکنید از مال
يُوَفَّ إِلَيْكُمْ جزای آن بتمام میرسانند بسوی شما وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و شما ستم دیده نشوید یعنی ثواب اعمال
شما چیزی کم نکنند و صدقهای که برای سنت و آزار بود و از خبیث اموال بود لِلْفُقَرَاءِ مر درویشانراست یعنی
مستحق آن درویشانی اند الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ که باز داشته شده اند در راه خدای تعالی یعنی
مشغولی ایشان بجهاد یا بادام طاعت ایشانرا باز داشته از کسب معیشت لَا يَسْتَطِيعُونَ نمیتوانند
بواسطه اشتغال بغزا یا بسیار طاعت ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ سیر کردنی در زمین برای تجارت و طلب رزق و
اینها درویشان مهاجرانند قریب چهارصد تن چون عمار و ابن مسعود و مقداد و سلمان و امثال ایشان که در مدینه منزلی
و مسکنی نداشتند که شب در آنجا بسر برند بلکه مسکن ایشان در شب صفه مسجد نبوی بود و لهذا ایشانرا اصحاب صفه میگفتند و در روز
ملازم آنحضرت بودند نه تنها از نفقات بر کسب و ازها ختند و نه بسوال و طلب روزی می پرداختند و از جهت يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ
می پندارد ایشانرا کسی که نادان و بیخبر است از حال ایشان أَغْنِيَاءَ توانگران مِنَ التَّعَفُّفِ بجهت باز ایستادن
ایشان از سوال و استغنا از خلق تَعْرِفُهُمْ تو بشناسی ایشانرا ای محمد بِسِيمَاهُمْ بنشان و علامت ایشان
که زردی رنگ است و ضعیف بدن و ژنده گی لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ سوال نمیکنند مردمان را و چیزی نمیخواهند از ایشان
إِلْحَافًا در حالتی که الحاح و ابرام کنندگان باشند مراد عدم سوال است بالکلیه و قوله يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ دلیل



التعفف بود

التَّعَفُّفِ بر آن دلالت دارد وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه نفقه میکنید از مال خود بر اصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان
فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای تعالی بِهِ عَلِيمٌ بآن داناست و بر وفق آن جزا خواهد داد روایت از ابن عباس که روزی رسول
خدا صلعم بر اصحاب صفه بگذشت و فقر و مسکنت ایشانرا بدید فرمود که مژده که از امت من هر که بر این حال باشد که شما اید و بدان خوشنود
بود فردای قیامت در بهشت از رفیقان من باشد و در خبر است که درویشان در عرصات قیامت آیند و توانگران ایشانرا
و ایشان بحساب نگاه دارند تا حساب تمام کنند که پیغمبر فرمود که حساب باز دهیم پس بحساب ایشانرا ببهشت برند پیش از
توانگران بپانصد سال در اسباب نزول و بعضی دیگر از تفاسیر موافق و مخالف مذکور است که روزی امیر المؤمنین صلوات الله
علیه را از متاع دنیا چهار درهم بیش نبود یکی را در شب تصدق نمود و یکی دیگر را در روز و یکی را در سر و یکی را در علانیه چون این حال
بنظر کیمیا اثر سید انبیا صلوات الله علیه و آله رسید حضرت رسالت پناه پرسید که ای علی ترا چه برین داشت که بدین
طریق تصدق نمائی شاه اولیا فرمود که یا رسول الله طریق تصدق را که خوشنودی خدای تعالی بدان مترتب است بر یکی ازین چهار
نیافتم از جهت یافتن وجه تصدق کردم بتمنای آنکه یکی ازینها شرف قبول یابد بموضع رضا رسد حضرت چون این جواب بشنید فرمود
که یا ابا الحسن الحمد لله که جمیع را ایشان آیت رسید و بتحقیق حضرت رب الارباب بتو رسانید پس حق تعالی در شان
عالیشان او این آیه فرستاد الَّذِينَ يُنْفِقُونَ آنانکه نفقه میکنند در راه خدای تعالی بر مستحقان أَمْوَالَهُمْ مالهای خود را
بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز سِرًّا وَعَلَانِيَةً در نهان و آشکار فَلَهُمْ پس برای ایشانست أَجْرُهُمْ مزد صدقات ایشان
عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان که بهشت باقیست و نعیم جاودانی وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و نباشد ترسی برایشان
از فوت اجر و نقصان آن وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند بسبب آن و از پیغمبر روایت کرده اند که
امیر المؤمنین علیه فرمود که چهار درهم که علی تصدق کرد صدقت داشت بر چهار رد درهم و بعد از آن ترغیب بندگان بر انفاق
و بیان اجر آن ذکر ربا میکند که ظن جاهل دران زیادتی مالست و حال آنکه در حقیقت موجب نقصان آنست و بنوعی الَّذِينَ
يَأْكُلُونَ الرِّبَا آنانکه میخورند ربا را لَا يَقُومُونَ بر نخیزند از قبرهای خود در وقت بعث و نشور إِلَّا كَمَا يَقُومُ مگر
چنانچه بر میخیزد الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ آنکه میکند او را دیو مِنَ الْمَسِّ از جهت سودن مراد دیوانگی و صرع است
نزد عرب آن بود که چون جنی مس آدمی نماید عقل او را زایل سازد و دماغ او را پریشان گرداند و او را صرع و دیوانگی پیدا
شود حق تعالی بوجهی که متعارف ایشان بود اجرای کلام میکند و تحقیق سخن آنست که خورندگان و گیرندگان ربا روز قیامت
بشکل دیوانگان از قبور برخیزند و اهل عرصات ایشانرا بآن نشانه بشناسند ذَٰلِكَ آن عذاب ایشانرا بِأَنَّهُمْ

ابن آیت در شان عالیشان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
حضرت نازل شد بجهت تصدق نمودن
آنحضرت چهار درهم در راه خدای تعالی

در بیان
آیت ربا خوردن

قالوا بسبب آنست که ایشان گفتند که انما البیع جز این نیست که بیع مثل الربوا مانند ربوا است که تا
یکدرم بدو درم بیع میکردند و میگفتند این ربا نیست بلکه بیع است و میان ربا و بیع فرق نمیکردند و احل الله ا
لبیع و حال آنکه حلال گردانیده است حق تعالی بیع را و حرم الربوا و حرام ساخته ربا را فمن جاءه پس هر که
بیاید بوی یعنی برسد باو موعظة من ربه پندی از نزد پروردگار او مانند نهی از ربا فانتهی پس باز ایستاد از فله
ما سلف پس مر او راست آنچه گذشته از گرفتن ربا یعنی از تحریم و آنرا از وی نخواهند گرفت و در آخرت برو گرفتی و عقوبتی
نباشد و امره و کار او باز گذاشته است الی الله بخدای تعالی یعنی هم او در زمان آینده والبته بحفظ و عصمت حق تعالی
از توفیق رفیق او سازد و بوسیله آیات زاجره تا مرتکب آن نشود و من عاد و هر که باز گردد باستحلال ربا بعد از آنکه
خدای تعالی آنرا حرام گردانید فاولئک پس آن گروه که حلال دانند ربا را و امر و نهی الهی را نشنوند اصحاب النار
ملازمان دوزخ اند هم فیها خالدون ایشان در آن جاوید خواهند بود زیرا که حلال دانستن ربا کفر است بجهت
تکذیب نص یعنی آن کفر موجب خلود است در دوزخ یمحق الله الربوا کم و کاست میگرداند خدای تعالی مال ربا را و
ببرد برکت آنرا یعنی هر چند بسیار و افزون باشد عاقبت آن بنقصان و خسران میکشد و یربی الصدقات
و افزون میکند خدای تعالی صدقها را یعنی هر چند کم باشد مزد آنرا در آخرت زیاده بدهد و با وجود این در دنیا برکت در آن
ارزانی فرماید والله لا یحب و خدای تعالی دوست نمیدارد کل کفار هر ناسپاسی را که مصر باشد بر تحلیل محرمات
اثیم گناهکاری که حریص باشد بر ارتکاب ربا و سایر محارم مرویست که روز قیامت شکم ربا خوارگان پر از مار باشد
و پوست ایشان چنان ضعیف بود که آن مار از اندرون ایشان توان دید و نیز از پیغمبر مرویست که ربا هفتاد
باب است و کمترین آن نزدیک خدای تعالی مانند زنا باشد با مادر خود و بعد از آن در حق مؤمنانی که باز ایستادند
از ربا میفرماید که ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه گرویده اند بخدا و رسول او و بهر چه از نزد خدای آورده امر
و نهی و عملوا الصالحات و در عمل آورده اند و امر او را بموجب فرمان و اقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز
و آتوا الزکوة و دادند زکوة را لهم اجرهم مر ایشانراست مزد ایشان عند ربهم نزد پروردگار
ایشان در روز قیامت و لا خوف علیهم و نیست ترسی بر ایشان از آنچه باشد ایشانرا و لا هم یحزنون
و نه ایشان اندوهگین شوند بفوت نعمت و مثوبت از ایشان مرویست که در جاهلیت ولید بن مغیره ربا با مردم
ثقیف معامله میکرد و او را بر قبیله ثقیف بقیه از آن مانده بود و چون فوت شد خالد ولید بعد از اسلام مطالبه آن کرد آیه آمد که

یا ایها الذین آمنوا

یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اتقوا الله بترسید از عذاب خدای تعالی و ذروا و واگذا
رید و دست باز دارید ما بقی من الربوا آنچه باقی مانده از ربا ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما باور دا
رندگان حرمت ربا را چه دلیل ایمان امتثال اوامر است فان لم تفعلوا پس اگر نکنید یعنی بقیت ربا ترک نکنید
فاذنوا پس اعلام کنید یکدیگر را و حقق فاذنوا اخوانید یعنی عالم شوید بحرب من الله و رسوله بجنگی کردن
که صادر شده باشد از خدا و رسول مراد جهاد اهل اسلام است با ایشان یا آنکه حرب خدا آتش دوزخ است و حرب رسول شمشیر او
وان تبتم و اگر توبه کنید از گرفتن ربا فلکم پس مر شماراست رؤس اموالکم سرمایهای شما لا تظلمون نه شما ستم
کنید بر مدیون بزیاده از رأس المال طلبید و لا تظلمون و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه شما چیزی بکاهند مرویست که
بعد از نزول این آیه مسلمانان راضی شدند که سرمایه خود بستانند و جمعی که تنگدست بودند گفتند که ما را مهلت دهید تا محصول
دخلهات ما برسد ما وام ادای دین شما کنیم ایشان در طلب باب تعجیل کردند حق تعالی آیه فرمود و ان کان و اگر واقع شود ذو
عسرة خداوند دشواری یعنی اگر قرضدار مفلس باشد و دست تنگ افتد فنظرة پس حکم آن مهلت دادنست الی
میسرة تا بوقت توانگری و آسانی و ان تصدقوا و اگر صدقه دادن شما بوی فی ذمه یعنی ابرا کردن شما ذمت او را خیر لکم
بهتر است مر شما را یعنی ثواب آن بیشتر از مهلت دادن است چه هر روز ثواب التصدق بر نامه عمل شما ثبت خواهد شد ان کنتم تعلمون
مؤمنین اگر هستید شما دانید ذکر جمیل و ثواب جزیل آنرا واتقوا یوما و بترسید از عذاب روزی که ترجعون
فیه بازگردانیده شوید همه شما در آن روز یعنی روز قیامت الی الله بحساب خدای و جزای او ثم توفی پس تمام
داده شود کل نفس هر نفسی را ما کسبت جزای آنچه کرده باشد از نیک و بد و هم لا یظلمون و ایشان ستم کرده نشوند
بنقص ثواب یا ایها الذین آمنوا ای جماعت گرویدگان اذا تداینتم چون معامله کنید با یکدیگر بدین بوام یعنی عقدی
کنید که یکی از دو عوض آن دین باشد الی اجل مسمی تا وقتی نام برده و معلوم فاکتبوه پس بنویسید آنرا در صحیفه مشتمل
بر وصف معامله و اسم هر دو معامله کننده و مبلغ حق و مقدار اجل تا بوقت حاجت بدان رجوع کنید این امر بسبیل اولیست نه وجوب
ولیکتب و باید که بنویسد وثیقه این دین را بینکم در میان شما کاتب بالعدل نویسنده براستی یعنی زیاده و کم
نکند اجل و مال و لا یأب و باید که سر باز نزند کاتب هیچ نویسنده ان یکتب آنکه بنویسد وثیقه معامله کما علمه
الله چنانکه بیاموزانید او را خدای تعالی یعنی چنانکه نوعی که از شرع واقع شده فلیملل الذی علیه الحق و باید که املا کند
بر کاتب آنکس که بروی است دین و بزبان خود اقرار کند بر نفس خود و لیتق الله و باید که بترسد املا کننده از خدای که

رَبَّهُ که پروردگار اوست وَلَا يَبْخَسْ و کم نکند در وقت اقرار مِنْهُ از آن حق که بر وست شَيْئًا چیزی را یعنی
آنچه حق است املا کند بدون نقصان فَإِنْ كَانَ الَّذِي پس اگر باشد آنکسی که عَلَيْهِ الْحَقُّ بر وست حق یعنی مدیون او
سَفِيهًا بالغ ناقص عقل و غیر رشید که صرف اموال کند در غیر اغراض صحیحه و فریب خورد در معامله أَوْ ضَعِيفًا یا عاجز
ناتوانی یعنی کودک یا پیری که بحد خرافت رسیده باشد أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ یا توانائی نداشته باشد و نتواند أَنْ يُمِلَّ
هُوَ آنکه املا کند او یعنی قرض دار بجهت آنکه گنگ باشد یا الکنتی در زبانش پدید آید فَلْيُمْلِلْ پس باید که املا کند آن حق را
وَلِيُّهُ ولی هر یکی از اینها که گذشت بِالْعَدْلِ براستی یعنی ولی او زیاده و کم املا نکند مراد بولی قیّم است مر طفل را و قیّم
را و وکیل و مترجم مر غیر مستطیع را وَاسْتَشْهِدُوا و گواه گیرید بر معامله خود شَهِيدَيْنِ دو گواه این امر بر
ندبست یعنی سنت است مر شما را که دو گواه گیرید نزد معامله مِنْ رِجَالِكُمْ از مردان خود یعنی از اهل ایمان فَإِنْ لَمْ
يَكُونَا پس اگر این دو گواه نباشند رَجُلَيْنِ دو مرد یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد گواه شوند فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ پس
یک مرد و دو زن یعنی باید که گواه دهند مردی و دو زن مِمَّنْ تَرْضَوْنَ که از آن کسانی باشند که راضی و پسندیده باشید مِنَ
الشُّهَدَاءِ از گواهان یعنی عادل باشند و این که دو زن با مردی گواهی دهند أَنْ تَضِلَّ بجهت ترس آنکه فراموش کند إِحْدَاهُمَا
یکی از آن دو زن معامله را که گواه بوده‌اند فَتُذَكِّرَ پس یاد دهد إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ یکی از ایشان دیگری را و اراده است
که چون بجهت ضعف عقل زنان و غلبه نسیان آن چون معامله را فراموش کند یکی دیگر او را یاد دهد وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ و باید
که ابا نکنند و سر باز نزنند از قبول شهادت إِذَا مَا دُعُوا چون خوانده شوند برای گواه شدن و این فرض کفایت است وَ
لَا تَسْأَمُوا و باید که اظهار ملال نکنید أَنْ تَكْتُبُوهُ از آنکه بنویسید صَغِيرًا در حالتی که آن حق خورد و حقیر باشد أَوْ كَبِيرًا
یا بزرگ یعنی اندک و بسیار آن را بنویسید إِلَىٰ أَجَلِهِ تا مدت آن که مقرر شده باقرار مدیون ذَٰلِكُمْ این کتابت شما أَقْسَطُ عِنْدَ
اللَّهِ راست‌تر است نزدیک خدای تعالی وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا و ثابت‌تر و یاری دهنده‌تر برای
اقامت شهادت چه محفوظ و یاد دهنده گواهان است آن گواهی اگر از خاطر رفته باشد پس ترک کتابت مکنید إِلَّا
أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً مگر آنکه باشد آن معامله معامله بحضور تُدِيرُونَهَا که بگردانید آن را بَيْنَكُمْ میان یکدیگر
یعنی معامله دست بدست و نقد بنقد بدون تعیین اجل در احد عوضین فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ پس نیست بر شما گناهی
أَلَّا تَكْتُبُوهَا اگر ننویسید آن را بجهت بعد آن از نزاع و نسیان وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ و گواه گیرید چون
خرید و فروخت کنید نقد بنقد این امر برای ارشاد و اباحت است و رحمت بر بندگان چه اگر گواه نباشد ممکن است

که یکی از بایع و مشتری منکر بیع شود و یا نزاع کند در کمیت احد عوضین و یا در شرط با خیار و غیر آن وَلَا يُضَارَّ
و باید که ضرر رسانیده نشود كَاتِبٌ نویسنده یعنی او را باکراه و زور کتابت نفرمایند وَلَا شَهِيدٌ و نه گواه را ضرر رسانند
بر قبول شهادت چون مانعی داشته باشد و یا معنی آیه آنست که باید کاتب ضرر نرساند به یکی از بایع و مشتری بان وجه که
وثیقه درست ننویسد و از خیانت در کتابت احتراز کند و گواه نیز از راستی در نگذرد و گواهی ننویسد و از ادای شهادت
باز نماند وَإِنْ تَفْعَلُوا و اگر بکنید این معامله کنند کان آنچه شما را از آن نهی کردم از اضرار کاتب و شهید و غیر آن از منهیات
فَإِنَّهُ پس بدرستی که آن فعل فُسُوقٌ بِكُمْ نافرمانی باشد لاحق بشما و بیرون آمدن از فرمان حق تعالی وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از
خدای تعالی و فرمان او را خلاف مکنید در امور دینی و دنیای شما وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ و می‌آموزاند خدای تعالی شما را احکام دینی
و مصالح دینی و دنیای شما است وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بهر چیز عَلِيمٌ داناست وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ و اگر باشید بر سفر
یعنی مسافر باشید وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا و نیابید نویسنده که ثبت حقوق کند و یا ادوات کتابت یافت نشود فَرِ
هَانٌ مَقْبُوضَةٌ پس چیزی که وثیقه دین باشد گروهای قرار گرفته شده است و قبض یعنی بر طریق جواز
نزد اکثر فقها نه لزوم پس رهن منعقد نشود بدون قبض صحیح باشد فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا پس اگر امین دارد برخی از شما
که قرض دهنده اند برخی را که قرض گیرنده اند بجهت حسن ظن او و بواسطه این امن از و گرو نگیرد فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ
پس باید که ادا کند آنکسی که امین داشته شده است یعنی قرض دار أَمَانَتَهُ وام قرض دهنده را و انکار حق نکند وَ
لْيَتَّقِ اللَّهَ و باید که بترسد از خدای رَبَّهُ که پروردگار اوست و در امانت خیانت نکند وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَا
دَةَ و مپوشید گواهی را ای گواهان وَمَنْ يَكْتُمْهَا و هر که بپوشد گواهی را فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ پس بدرستی که
گنهکار است دل او و چون محل اراده کتمان دل است اثم بجهت آن را نسبت باو داد وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای
بدانچه میکنید شما از اظهار شهادت و کتمان آن عَلِيمٌ داناست و همه را جزا و سزا خواهد داد لِلَّهِ مر خدای راست
مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از ستارگان و اصناف فرشتگان و غیر آن وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه
در زمین است از حیوانات و نباتات و جمادات و غیر آن پس آنچه بشما امر میکند و نهی مینماید بمحض صلاح و نفع
شماست نه بجهت احتیاج او بدان وَإِنْ تُبْدُوا و اگر آشکارا کنید مَا فِي أَنْفُسِكُمْ آنچه در نفسهای شماست
از قصدهای نیک و بد أَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان سازید او را يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ شمار میکند شما را بدان یعنی
بدان جزا خواهد داد و دوست که حق تعالی روز قیامت همه اعمال بنده را بر وی عرض کند از گفتار زبان و کردار اعضا و

فعل منهی

بعضكم بعضا

لمن يشاء

خود ببخشد و بد فيغفر لمن يشاء پس بيامرزد هر كرا خواهد بفضل خود ويعذب من يشاء و عذاب كند هر كرا خواهد
بعدل خود والله على كل شيء و خداى بر همه چيز از مغفرت و عقوبت قدير تواناست و بدانكه آيه عام است در جميع اشيا كه
بخاطر رسد و اما نزد اماميه معاصى كه خطور كند در دل و عزم بر فعل آن نداشته باشد حق تعالى مواخذه نفرمايد بلكه مواخذه او بآنچه
كه بنده عزم آن نمايد و جازم شود بر فعل آن همچنانكه چون عزم بر طاعت حق تعالى ثواب آن طاعت را باو كرامت ميفرمايد چنانكه در اخبار آمده
كه منتظر وقت صلوة مانند شخصيست كه در نماز باشد و اين از الطاف نعم حق تعالى است بر بنده و در خبر است كه روز قيامت بنده حاضر كرده شود
صحيفه عمل او در دست او نهند وى نامه طاعت خود را اول آن صحيفه چيز مقبول چند ساعت عبادت نكرده و انديشه كند و گويد بار خدايا سهو
و غلط بر تو روا نيست و من هيچ كردار نيكو را در دنيا نكرده ام و اينجا چيز مقبول نوشته اند حق تعالى گويد اگر چه تو نكردى اما در خلال روز قصد طاعت ما
ميكردى كه از پيش چشم تو ميگذشت و آب در چشم ميگردانيدى و ميگفتى كاشكى كه استطاعت داشتمى تا بانجا رفتمى من صدق القصد
زاد الثم و از براى قصد چيز مقبول نوشتم و بعد ازين آيه در ثناى امت مرحومه و بشكستگى ايشان تكليف ايشان ميفرمايد كه آمن الر
سول گرويد و اعتقاد كرد رسول يعنى محمد صلى الله عليه و آله و سلم بما انزل اليه بانچه فرو فرستاده شده بدو من ربه
از نزد پروردگار او كه آن آيات قرآنست و احكام شرايع اين شريعت ازو حق تعالى بر صحت ايمان آنحضرت و برانكه او جازم است
در امر خود و همچنين است قوله والمؤمنون يعنى گرويده اند مؤمنان نيز ازان است او كل هر يك از ايشان يعنى همه ايشان آمن
بالله گرويده اند بخداى يعنى بوحدانيت او وملائكته و بفرشتگان او كه مقربان حضرت كبريا اند نه آنكه دختران او اند يعنى آنكه زعم يهود
وكتبه و بجميع كتابهاى كه فرو فرستاده است يعنى و كلام او سبحانه است ورسله و بجميع فرستادگان او كه هر يك پاك و معصوم
اند و بندگان برگزيده او اند بخلاف اهل كتاب كه ببعضى كتب و رسل گرويده اند و منكر بعضى ديگر اند و بعضى عزير را ابن الله گفته اند
چون عيسى و عزير و هم متفق الكلمه شده ميگويند كه لا نفرق ما تفريق نميكنيم و جدائى نمى اندازيم در ايمان بين احد ميان هيچ كس
من رسله از رسولان او باينكه ببعضى تصديق كنيم و بعضى را تكذيب نمائيم بلكه بهمه ايشان ايمان آورده ايم وقالوا و گفتند
همه مؤمنان سمعنا شنيديم يعنى اجابت كرديم قول خداى را واطعنا و فرمان برديم امر او را غفرانك بيامرز ما را آمرزش
خود ربنا اى پروردگار ما واليك المصير و بسوى جزاى تست بازگشت همه بعد از موت اين آيه تا آخر سوره بى واسطه
جبرئيل در شب معراج بر حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم نازل شده چنانچه در صحيح مسلم بروايت ابن مسعود وارد است كه آن
حضرت را در شب معراج چون بسدرة المنتهى رسيد سه چيز عطا كردند اول نمازهاى پنجگانه دوم هر دو آيه آخر سورة البقره سوم
آمرزش ذنوب كباير امت مرحومه بعد از توبه چون شرك نيارند و در ينابيع آورده كه چون حضرت رسالت صلعم بمعراج رفت و بمقام قرب

والمؤمنون ج

رسيد كه مقام قاب قوسين او ادنى است از حضرت اعلى خطاب رسيد كه اى محمد بخواه آنچه خواهى تا ترا بدهند فرمود التحيات لله
والصلوات الطيبات الطاهرات المباركات از جناب الهى جواب آمد كه السلام عليك ايها النبى ورحمة الله وبركاته رسول الله موافقت
اين كلام كرده فرمود كه السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله
حق تعالى فرمود آمن الرسول بما انزل اليه من ربه تا آخر مناجات كه باقى مضمون كه مراد ازين اين كلمات ايمان امت است كه را
رضا نيست حق تعالى فرمود كل آمن بالله تا آخر بعد از آن از پيغمبر رسيد كه امت تو در قبول كلام من چه ميگويند فرمود كه وقالوا سمعنا
واطعنا جواب آمد كه چون ايشان متفق در جميع اوامر و نواهى الهى اند لا يكلف الله تكليف نمى كند و در رنج نميكند خداى تعالى نفسا
هيچ نفسى را الا وسعها مگر بمقدارى كه كمتر از طاعت و كمتر پيش قدرت او بود و لهذا در شبانه روزى زياده از هفده ركعت نماز فرض
نكرده و در سالى بيشتر از يكماه روزه واجب نگردانيده با آنكه بنده را طاقت زياده بر انست لها ما كسبت مر آن نفس را باشد
نفع كند از نيكويى ها يعنى منفعت آن نيكويى ها باو راجع شود وعليها ما اكتسبت و بروى باشد الخ جزاى آورد از بديها يعنى ضرر
معاصى او باو عايد گردد و نه بغير وى و روايتست كه چون حضرت رسالت در شب معراج اين كلمات بار كات را از زبان انصار شنيده الهام
الهى بزبان انست اين كلام ميمنت فرجام را ادا فرمود كه ربنا اى پروردگار ما لا تؤاخذنا مگير ما را بعقوبت ان نسينا اگر فراموش
كرديم فعلى از طاعات را او اخطأنا يا خطا كرديم در بى قصد فعل منهى از ما صادر شد اين كلام بر وجه تضرع و خضوع است ما و اظهار
عجز و نياز و شكستگى بدرگاه او چه بنده در هيچ صورت از عقوبت ايمن نيست ربنا اى پروردگار ما ولا تحمل علينا بار مكن بر ما
اصرا بار گران يعنى تكليفات دشوار كما حملته همچنانكه بار كردى يعنى تكليف كردى از
بار گران و پر مشقت را على الذين من قبلنا بر آنان كه پيش از ما بوده اند يعنى يهود و نصارى كه تكليفات با مشقت بسيار
بر ايشان بوده در اخبار آمده كه حق تعالى در شبانه روزى پنجاه نماز بر امت موسى فرض كرده بود و ايشان را زكوة ربع مال امر فرموده و چون
جامه ايشان نجس شدى طهارت دادن آن بآب جايز نبودى بلكه بر ايشان واجب بودى كه آنرا ببرند و نماز ايشان جز در مسجد روا
نبودى و چون آب نيافتندى تيمم ايشان را جايز نبودى و چون گناهى كردندى علامت آن گناه بر روى ايشان پديد آمدى و چون
در سراى بمعصيتى مشغول شدندى بر در آن سرا بخط روشن نوشته شدى كه فلان در اين سرا بفلان كار مشغول شده حق تعالى بركت
و يمن حضرت رسالت صلعم اين تكليفات را از امت مرحومه برداشت ربنا اى خداوند ما ولا تحملنا و بار مكن بر ما ما لا
طاقة لنا الخ چيزى كه طاقت و توانائى آن نيست ما را به بآن چيز اين كلام نيز بر وجه تضرع است و مجرد دعا كردن كه نيز
عبادتست زيرا كه اگر چه ما اين دعا نكنيم حق تعالى ما را تكليف ما لا يطاق نفرمايد زيرا كه اين قبيح است و حق تعالى از قبيح بريست

وَاعْفُ عَنَّا و محو کن و در گذر از ما گناهان ما را وَاغْفِرْ لَنَا و بپوشان از برای ما عیوب ما را و بمواخذه آن ما را رسوا
مساز و یا محو فرما ذنوب ما را و بپوشان خطایای ما را و یا قول ما را عفو فرما و فعل را بپوشان و یا محو کن صغایر را و بیامرز کبایر را وَارْحَمْنَا
و ببخشای ما را بتوفیق طاعت و تفضل بر ما در دنیا و عقوبت أَنْتَ مَوْلَانَا تو کارساز و یاری دهنده مائی فَانْصُرْنَا پس یاری ده ما را و نصرت
ده عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه کافران [illegible] بر ایشان در مقاتله و غلبه بر ایشان در حجت در خبرست که حضرت رسالت [illegible] این
دعا در شب معراج میگفت و فرشتگان آمین میگفتند و حق تعالی اجابت میفرمود و از نبی [illegible] است که این دو آیت را بسیار قرائت کنید [illegible]
مرویست که این دو آیه از گنجهای بهشت است و حق تعالی بدست قدرت خود آنرا نوشته پیش از آنکه آفریند آسمان و زمین را بدو هزار سال پس هر که
از نماز خفتن آنرا بخواند [illegible] که در شب را احیا کرده بعبادت و طاعت و نیز فرموده که هر که این دو آیت را بخواند حق تعالی [illegible]
او را بسازد و شیطان گرد او نگردد و در خبر آمده که رسول [illegible] از خانه ثابت بن قیس بن شماس نوری دید مانند چراغ تابان فرمود که آخر سوره
البقره میخواند [illegible] عبدالله [illegible] مرویست [illegible] فرمود که بنده چون این دو آیت [illegible] فرشتگان [illegible]
[illegible] علیک [illegible] واعف عنا [illegible] فانصرنا علی القوم الکافرین [illegible]
[illegible] سُورَةُ آلِ عِمْرَانَ مائتان آیة ابن عباس از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره
آل عمران را در روز جمعه بخواند حق تعالی و فرشتگان بر وی صلوات دهند تا آنگاه که آفتاب غروب کند و [illegible] روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که سورة البقره و سورة آل عمران [illegible] این هر دو سوره [illegible] دو سوره درخشنده و روشنی دهنده اند [illegible] هر دو سوره در روز
قیامت [illegible] و در روایتی دیگر آمده که هر که شب آدینه سوره آل عمران بخواند فردای قیامت [illegible]
[illegible] سوره البقره [illegible] این سوره [illegible]
فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الم [illegible]
[illegible] اللَّهُ خدای [illegible] لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ مستحق عبادة مگر او الْحَيُّ [illegible]
[illegible] الْقَيُّومُ پاینده [illegible] مرویست از حضرت رسالت [illegible] اسم اعظم الهی [illegible] سوره [illegible] اللَّهُ لَا إِلَهَ
إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ [illegible] سورة البقره است دوم الم اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ [illegible] سوره آل عمران است سیوم وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ
الْقَيُّومِ [illegible] سوره طه است [illegible] دوام [illegible] اول این سوره

دو وفد نجران نازل شده و ایشان شصت سوار بودند که بجهت مناظره بمدینه آمدند و پیشوایان ایشان سه کس بودند یکی عاقب که امیر
ایشان بود دوم ایهم که سالار کاروان ایشان بود سیوم ابو حارثه بن علقمه که [illegible] ایشان بود [illegible] دوم [illegible] ایشان بودند
[illegible] جامهای [illegible] پوشیده با آراستگی تمام بمسجد رسول صلی الله علیه و آله در آمدند وقتی که آنحضرت نماز عصر گزارده بود [illegible]
آنگه وقت نماز ایشان در رسید [illegible] برخاستند و روی بمشرق کرده ناقوس [illegible] و نماز خود [illegible] مسجد بگزاردند [illegible]
ایشان را باسلام دعوت فرمود عاقب گفت [illegible] حضرت فرمود که [illegible]
و فرزند [illegible] الوهیت و عبادت صلیب و اکل [illegible] از اسلام باز داشته است [illegible] عیسی [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله فرمود [illegible] عیسی [illegible]
تصویر صورت عیسی در رحم مریم [illegible] عیسی [illegible]
و خواب و بیداری [illegible] ایشان [illegible] از مجلس [illegible] حق
هشتاد آیت را از اول سوره در باره ایشان نازل ساخت [illegible] الوهیت عیسی [illegible] در نبوت حضرت
خاتم الانبیاء [illegible] بعد از آن در بیان نبوت حضرت خاتمیت فرمود که نَزَّلَ
فرو فرستاد [illegible] عَلَيْكَ الْكِتَابَ [illegible] بِالْحَقِّ [illegible] مُصَدِّقًا در حالتی که تصدیق کننده است یعنی
موافق است این کتاب لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ [illegible] توحید و نبوت و سایر اصول دین وَأَنْزَلَ
التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ و فرو فرستاد توریة و انجیل [illegible] مِنْ قَبْلُ پیش از فرستادن قرآن هُدًى لِلنَّاسِ در حالتی که راه
نماینده [illegible] بنی اسرائیل [illegible] حق [illegible]
قول یهود و نصاری [illegible] وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ و فرو فرستاد [illegible]
میان حق و باطل [illegible] فرقان [illegible] إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا [illegible] بِآيَاتِ اللَّهِ [illegible]
[illegible] آیات [illegible] لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ [illegible] وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای تعالی
غالبست و قادر بر عذاب [illegible] ذُو انْتِقَامٍ [illegible] إِنَّ اللَّهَ
[illegible] لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ [illegible] فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ نه در زمین و نه در آسمان [illegible]
[illegible]
[illegible] هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ اوست آنخدای که تصویر میکند [illegible] فِي الْأَرْحَامِ در رحمهای مادران



دعای که در معراج حضرت رسالت [illegible] کرده است

كَيْفَ يَشَاءُ بهر نوعی که میخواهد و بهر وجهی که حکمت او تقاضا کند آن میکند از صورت بخشیدن چون کوتاهی و درازی و ذکوره و انوثه و سیاهی و سفیدی و نقص و کمال و زشتی و زیبائی و قدرة عیسی بر این وجه نبود بلکه در رحم مریم تصویر یافته چگونه تصویر کننده خود تواند بود و هر مصور مخلوق است و محتاج بخالق و خالق همه الله است لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ خدای مستحق عبادت مگر او و هر چه او میداند غیر او نمیداند و آنچه او میکند از افعال محکم کسی دیگر نتواند کرد الْعَزِيزُ غالب بر همه اشیا الْحَكِيمُ محکم کار و دانا و این اشارت است بکمال قدرت و تمامی حکمت او هُوَ الَّذِي اوست آن خدای که أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ فرو فرستاد بر تو قرآن را مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ بعضی از آن کتاب آیتهاست محکم است و متقن و مبین که در لفظ و معنی آن هیچ اشکالی نیست هُنَّ آن آیات محکم أُمُّ الْكِتَابِ اصل و معظم قرآنست که غیر آن آیات بآن رد کرده میشود وَأُخَرُ و آیتهای دیگر غیر محکمات اند مُتَشَابِهَاتٌ مانند مانند یکدیگر که به یک وجه مجمل است و اصل المعنی نیست مگر بفکر و تدبر تمام و این تا باین فضل علما ظاهر گردد و حرص ایشان را اجتهاد زیاده کرده و آن سبب مزید ثواب ایشان شود فَأَمَّا الَّذِينَ پس اما آنکسانی که از روی تقلید و تعصب تعالی فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ در دلهای ایشان کجی و تباعدست از حق الهی فَيَتَّبِعُونَ پس پیروی میکنند و متابعت مینمایند مَا تَشَابَهَ آن چیز را که لفظ او متشابه و معنی آن مشکلست مِنْهُ از کتاب و بآن احتجاج میآرند بر امر باطل خود بآن وجه که میگویند اگر این از نزد خدا میبود ظاهر المعنی میبود ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ بجهت طلب کردن فتنه که شرک است و یا تکذیب قرآن و یا تلبیس و تشکیک جهال وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ و بجهت طلب تاویل باطل که بر وفق مدعا باشد وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ و نمیدانند تاویل آنچه حق است بیان آن و حمل آن بر معنی مراد إِلَّا اللَّهُ مگر خدا که آن را فرو فرستاد وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ و کسانی که ثابت قدم اند در دانش و محکم در بینش که علمای اهل ایمان اند يَقُولُونَ میگویند این جماعت علم که آمَنَّا بِهِ گرویدیم بمتشابه كُلٌّ محکمات و متشابهات مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا از نزد پروردگار ماست وَمَا يَذَّكَّرُ و پند نگیرند باین پند و بر این [illegible] إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ مگر خداوندان عقول صافیه از دنس انفعال و [illegible] از عبد الله بن عباس مرویست که او این آیت قراءت کردی و گفتی انا من الراسخین فی العلم یعنی من از آن راسخانم که علم ام که تاویل متشابه دانند و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکور است که مراد بالراسخون علم اهل البیت نبوت اند که علم ایشان از علم رسول است و علم رسول از حق تعالی بجبرئیل و علم او از لوح محفوظ و لذلک بحسن و آنحضرت [illegible] و حضرت رسالت و بعد از ایشان حضرت امیر المؤمنین علی فرموده که از خدا مردی بیشکه بر تاویل قرآن که از دانا کند چنانکه بر تنزیل آن کار زار بکنم و این که آنحضرت فرموده که افضل راسخان در علم نسبت که عام باشد بجمیع آنچه حق تعالی فرو فرستاده از تنزیل و تاویل نیز امیر المؤمنین است و سایر ائمه هدی علیهم السلام چه همه ایشان بعد از بعضی در همه امور مشکله و الفاظ متشابهه رجوع بایشان میکردند و ایشان در هیچ رجوع بغیر خود نکردند و بعد از آن از قول راسخان حکایت میکند رَبَّنَا یعنی ایشان میگویند که ای پروردگار ما

لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا میل مده بسوی باطل دلهای ما را از حق بسوی هوای متشابه بر تاویلی که پسندیده تو نباشد بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا پس از آنکه راه نمودی ما را بحق و بعد توفیق طریق هدایت بما نمودی یعنی بعد از آنکه بواسطه لطف خود و از ازالت علت باطل ما را بدین حق مستقیم گردانیدی از آن از ما باز مگیر تا مبادا که از آن بحق منحرف نگردیم بلکه ما را ثابت گردان بر حق وَهَبْ لَنَا و ببخش ما را مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خود رَحْمَةً بخششی یعنی لطفی که بسبب آن در جه بلند و مرتبه ارجمند نزد تو پیدا کرده بسعادة ابدی رسیم و یا توفیق ثبات و استقامت در دین که آن رحمت محض و حقیقت است تا از شک و شبه خلاص شده بدین مستقیم تو متحقق گردیم و بهیچ وجه از آن برنگردیم إِنَّكَ بدرستیکه تو أَنْتَ الْوَهَّابُ توئی بخشنده هر چه خواهی و بخواهی رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ بدرستیکه تو فراهم آرنده و جمع کننده مردمانی بعد از [illegible] لِيَوْمٍ برای حساب و جزای روزی که لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست ما را در وقوع آن و آنچه در وست از حشر و جزا إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تعالی لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ خلاف نکند وعده که در بعث و حشر و حساب و جزا فرموده و بعد از آن در بیان حال کفار که سوء حال ایشان منحرف است از هیچ ثواب میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق که آنان که کافر شدند لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ هرگز دفع نکند از ایشان و باز ندارد أَمْوَالُهُمْ مالهای ایشان که بدان مینازند وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان که بوجود آنها مفاخرت میکنند مِنَ اللَّهِ از عذاب خدا شَيْئًا هیچ چیزی نه در دنیا که بمحنت و بلیت گرفتار شوند و نه در آخرت که ایشان را بجنگ کاه جهنم راندند وَأُولَٰئِكَ و آن گروه هُمْ وَقُودُ النَّارِ ایشان هیزم آتش اند که دوزخ بدیشان افروخته گردد چنانکه آتش بهیزم خشک و در حال و عادت این جماعت کفار در تکذیب حضرت رسالت پناه كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ مانند شان و عادت متابعان فرعون است در تکذیب موسی وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و همچو عادت آنانکه پیش از فرعون بودند چون عاد و ثمود كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا بدروغ داشتند آیتهای ما را فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت خدای تعالی یعنی عقوبت کرد ایشان را در دنیا و آخرت بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان که تکذیب انبیا بود و انکار و عناد ایشان وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ و خدای سخت عقوبت است بر کافران قُلْ بگو ای محمد لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنکسانی را که کافر شدند از صنادید قریش سَتُغْلَبُونَ زود باشد که مغلوب شوید در دنیا بنصرت مؤمنان بر شما در روز بدر وَتُحْشَرُونَ و جمع کرده شوید در عقبی إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد آرامگاهیست دوزخ و چون حق تعالی وعده داد اهل ایمان را بیان آنچه کفر مود در روز بدر با اهل کفر و طغیان فرود آورد از عذاب استیصال و گفت قَدْ كَانَ لَكُمْ بدرستیکه بود مر شما را که قریش اید آيَةٌ علامتی و نشانی در درستی بر نبوت محمد فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا در دو گروه که بهم رسیدند و در مقابل یکدیگر صف کشیدند در حرب بدر فِئَةٌ تُقَاتِلُ گروهی کار زار میکرد فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا و ایشان لشکر پیغمبر رسول بودند که سیصد و سیزده کس بودند هفتاد و هفت تن مهاجر و دویست و سی و شش انصار وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ و گروه دیگر کافره بودند و آن لشکر ابو جهل بودند و آنها نهصد و پنجاه تن بودند

يَرَوْنَهُم مِّثْلَيْهِمْ میدیدند مسلمانان ایشان را یعنی لشکر کفار را دو برابر خود رَأْيَ الْعَيْنِ دیدنی معاینه و آشکارا اگر
چه ایشان سه برابر مؤمنان بودند اما حق تعالی وعده کرده بود که مؤمنان را بر کفار [illegible] و برابر ایشان باشند غالب گرداند که قال الله تعالى
مائة صابرة يغلبوا مائتين پس چون ایشان را دو برابر خود دیدند بوعده الهی قوی شده بر ایشان حمله کردند وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ و خدا
قوت دهد بِنَصْرِهِ بیاری کردن خود مَن يَشَاءُ هر کرا خواهد یعنی آنکه وعده نصرت داد اهل بدر را إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در غلبه قلیل
اهل اسلام بر کثیر بسیار سلاح لَعِبْرَةً هر آینه اعتباریست و پندی لِّأُولِي الْأَبْصَارِ مر خداوندان بینائی را که اهل بصیرت اند و خدا
وندان عقول صافیه و بصیرت پیوسته که صاحب رایت در این حرب امیر المؤمنین علی بود صلوات الله علیه و در میان لشکر اسلام که
سیصد و سیزده بودند همین دو کس اسب داشتند یکی اسود و دیگری مرثد بن ابی مرثد و شش کس زره پوش بودند و لشکر کفار که نهصد و پنجاه
بودند صد کس را اسب سوار بودند و قتال چنگی که در اسلام واقع شد این جنگ بود و با وجود این بتوفیق الهی بر کفار غالب شده همه را مغلوب
ساختند بعد از آن حق تعالی اخبار میفرماید از آنچه باعث مردمانست بر عدول از حق و هدایت بباطل و ضلال و میفرماید که زُيِّنَ لِلنَّاسِ
زینت داده شده است برای مردمان حُبُّ الشَّهَوَاتِ دوستی آرزوهای نفس را یعنی شیطان در نظر مردمان آراسته است دوستی مشتهیات
نفس را مِنَ النِّسَاءِ از زنان [illegible] دام شیطان [illegible] فرمود که زنان دام شیطان اند [illegible] بخلوت [illegible]
چه شیطان [illegible] ایشان [illegible] وَالْبَنِينَ و از
پسران [illegible] محبوب پدر و مادر اند و ایشان باعث بخل و جبن [illegible] ایشان [illegible] تا و نیز
[illegible] ایشان [illegible] وَالْقَنَاطِيرِ
الْمُقَنطَرَةِ و از قنطارهای فراهم آورده شده یا قنطارها [illegible] مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ از طلا و نقره و قنطار یعنی مال بسیار
است و گویند که آن [illegible] مقدار طلاست و نزد بعضی هشتاد [illegible] و از ابی جعفر و ابی عبد الله صلوات الله علیهما [illegible]
گاو است [illegible] وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ و اسبان علامت دار یعنی اسبان که علامت نیکو داشته باشند از حسن صورت
و خلقت و نیکوئی رفتار [illegible] مشغول [illegible] ایشان از عبارت [illegible] وَالْأَنْعَامِ و دیگر از مشتهیات نفس چهارپایان
[illegible] وَالْحَرْثِ و دیگر از کشت زار ذَٰلِكَ اینکه مذکور شد از امور مشتهیه نفس مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا بهره
[illegible] دنیا و آن [illegible] باشد وَاللَّهُ و خدای تعالی که معبود بحق است عِندَهُ نزد اوست حُسْنُ الْمَآبِ
نیکوئی بازگشت یعنی نعم آخرت که مراتب [illegible] نیکوتر است و بعد از تحقیر متاع دنیوی تعظیم نعم آخرت میکند در ترغیب مردمان
[illegible] میفرماید که قُلْ أَؤُنَبِّئُكُم بگو ای محمد آیا خبر دهم شما را ای مردمان بِخَيْرٍ

ذَٰلِكُمْ به بهتر از [illegible] لِلَّذِينَ اتَّقَوْا برای آنانکه پرهیز کردند از شرک و اجتناب کردند از کارهای زشت عِندَ رَبِّهِمْ
نزد پروردگار ایشان جَنَّاتٌ بوستانهائی است که اندک از آن بهتر است از دنیا و هر چه در وست تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
میرود از زیر درختان آن جویهای آب [illegible] روی زمین رود خَالِدِينَ فِيهَا در حالیکه جاوید باشند متقیان در آن
بهشت وَأَزْوَاجٌ و برای ایشانست زنان حورالعین مُّطَهَّرَةٌ پاکیزه از هر چرکینها [illegible] زنان دنیا [illegible] از نقص خلق و خلق
وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ و دیگر برای ایشانست خشنودی از خدای تعالی [illegible] وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای تعالی بیناست
بِالْعِبَادِ بندگان و اعمال ایشان [illegible] میدهد و عقاب میکند [illegible] بهشت [illegible] که
[illegible] ایشان گویند بار خدایا [illegible] بهشت [illegible] بهشت
چه چیز بهتر از بهشت است [illegible] بعد از آن در صفت متقیان میفرماید که
الَّذِينَ یعنی پرهیزکاران آنانند که میگویند رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّنَا آمَنَّا بدرستیکه ما گرویده ایم [illegible]
[illegible] فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا پس بیامرز برای ما گناهان ما را [illegible]
وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و نگاهدار ما را از عذاب دوزخ [illegible] الصَّابِرِينَ یعنی متقیان صبر کنندگانند [illegible]
[illegible] وَالصَّادِقِينَ و راستان در قول و فعل [illegible]
[illegible] وَالْقَانِتِينَ
[illegible] وَالْمُنفِقِينَ [illegible]
[illegible] نفقه [illegible]
[illegible] وَالْمُسْتَغْفِرِينَ و آمرزش خواهندگانند بِالْأَسْحَارِ در سحرها که وقتهای اجابت دعوات است زیرا که [illegible]
[illegible] وقت [illegible] از شواغل دنیوی دور [illegible]
[illegible] از ابی عبد الله علیه السلام [illegible]
[illegible] از امام علی ابن موسی الرضا صلوات الله علیه روایتست که مراد بمستغفرین [illegible]
[illegible] جواب
[illegible] ایمان آورده [illegible] شَهِدَ اللَّهُ گواهی داد
خدای تعالی یعنی [illegible] أَنَّهُ [illegible] لَا إِلَٰهَ إِلَّا

هُوَ هیچ معبودی نیست که سزاوار پرستش باشد مگر او وَالْمَلَائِكَةُ و فرشتگان نیز گواهی دادند بر وحدانیت او وَأُولُو الْعِلْمِ
و خداوندان علم که مؤمنان اند نیز شهادت نمودند بر توحید با اعتراف لسان و تصدیق جنان قَائِمًا در حالتی که او سبحانه قائم است
بِالْقِسْطِ بعدل در جمیع افعال و اقوال خود و در تفسیر اهل البیت مذکور است که اولوا العلم حضرت امیر المؤمنین است و یازده فرزند معصوم
وی صلوات الله علیهم اجمعین و مقارنه اولوا العلم با او سبحانه و ملائکه در شهادت دلالت است بر تعظیم ایشان و شکی نیست که اولوا العلم شامل
مجتهدان امامیه رضوان الله علیهم نیز هست و جابر بن عبد الله از پیغمبر روایت کرده که یک ساعت که عالم بر بستر خود تکیه کند و در علم دین نظر کند بهتر است
از عبادت عابدی که هفتاد سال خدای را عبادت کند و انس بن مالک از رسول روایت کرده که او گفت علم بیاموزید که آموختن علم حسنه است و درس
آن تسبیح است و بحث آن جهاد است و فرشتگان در حلقهای مجلس عالمان رغبت کنند و پرهای خود را بر ایشان مالند و در نمازهای ایشان استغفار
کنند و هر تر و خشکی باشد برای ایشان آمرزش خواهند حتی ماهیان دریا و هوام و سباع و چهارپایان و آسمان و ستارگان و بدانید که علم زندگی
دلست و نور چشم است و فکر کردن در علم معادل روزه باشد و درس آن برابر قیام شب و علم پیشوای عمل است و عمل تابع آن و رستگار نیک
بختان بآن عالم گردند و بدبختان از آن محروم مانند و بحث این است که اولوا العلم معارف حق تعالی و وحدانیت او یافته اند در شهادت لَا إِلَٰهَ
إِلَّا هُوَ تکرار کلمه شهادت جهت تأکید است و دیگر تا مبتنی شود بر او قوله الْعَزِيزُ خدای که قوت و غلبه بر جمیع ممکنات و همه محکوم
و مأمور او باشند الْحَكِيمُ عالم بکار و درست کننده هر چه میکند و در فضل این آیت را فضل بسیار و ثواب بیشمار است انس از پیغمبر روایت کرده که
هر که این آیت را بخواند و در آخر آن بگوید و انا علی ذلک من الشاهدین حق تعالی بعدد هر حرفی از آن فرشته بیافریند تا برای او استغفار و
آمرزش خواهند تا روز قیامت و هر که این آیت بخواند حق تعالی هفت در بهشت بروی بگشاید و هفت در دوزخ را بروی ببندد و نیز فرموده که هر که وقت
خواب کردن این آیت را بخواند حق تعالی هفتاد هزار فرشته خلق کند که تا روز قیامت از برای او استغفار کنند و ابو غالب قطان گفته که
وقتی بتجارت بکوفه رفتم و در همسایگی اعمش فرود آمدم وی در آخر شب این آیت را قرائت نمود و در آخر آن میگفت که و انا اشهد بما شهد
الله به و استودع الله هذه الشهادة و هی لی عند الله ودیعة حتی یؤدیها الی یوم القیامة چون روز شد نزد او رفتم و گفتم که
شب آیت شهادت میخواندی و در آخر آن کلماتی میگفتی مرا از آن خبر ده گفت تا یک سال تمام
نکنی من آنرا بتو نگویم و چون مدت بر آمد گفتم یا شیخ سال تمام شد گفت ابو وائل
حدیث کرد مرا از ابن مسعود که پیغمبر فرمود که هر که این آیت بخواند بطریق مذکور حق تعالی او را حاضر سازد و گوید که این بنده من عهدی نزد من دارد که
توحید است و من سزاوارترم از آنکسی که بعهد وفا کند فرشتگان من در بهشت برای او بگشایند تا داخل شود
روایت کرده

اگر در دنیا بنگ دیوان عمل سیاه است که با آسمان فرستم فرشته دیگر گفت عجب حالتیست که من بنام او برات آزادی از آتش دوزخ میبرم
فرشته اول از این تعجب شد فرشته دوم گفت که چون توانم و حال آنکه او آیت شهادت بخواند حق تعالی فرمود که من گناه و معصیت او را
بخشیدم و از سعید بن جبیر روایت است که سیصد و شصت بت در حوالی کعبه بود و چون این آیت نازل شد همه بروی در افتادند و چون توحید
اصل دین اسلام است از جهت بیان این در بیان اسلام میفرماید که إِنَّ الدِّينَ بدرستی که دین پسندیده عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ نزد خدا
اسلام است نه ملت یهودیت و نصرانیت که آنچه است شرک و کفر وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ و اختلاف نکردند در آنکه دین اسلام حق است
أُوتُوا الْكِتَابَ تورات و انجیل إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ مگر بعد از آنکه آمد بدیشان
دانش بحقیت اسلام که آن آیات و معجزات ظاهره است و از جمله آن قرآن است که موافق کتب ایشان است و اختلاف ایشان در
وجه بود که بعضی گفتند که دین اسلام حق است و قومی دیگر گفتند که آن مخصوص است بعرب و جمعی نفی مطلق آن کردند و حامل ایشان بر اختلاف
کردند بَغْيًا بَيْنَهُمْ بجهت حسد که در میان ایشان است یا میل ریاست و رزق که قوم نگذارند که ایشان را بوده باشد و حقیقت
اسلام پس در وحدانیت نیز بود وَمَنْ يَكْفُرْ و هر که کفر ورزد بِآيَاتِ اللَّهِ آیتهای خدای تعالی که قرآن یا سائر معجزات حضرت خاتم
یا تورات و انجیل که نعت حضرت در او مذکور است فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای تعالی سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حساب کننده است
ایشان را و بعذاب آخرت گرفتار خواهند شد فَإِنْ حَاجُّوكَ پس اگر یهود ان محاجه کنند
وجه عناد در دین اسلام بعد از اقامت حجت و یا نصاری در مقام جدال در آیند فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ پس بگو مر
ایشان را تسلیم کردم نفس خود را و خالص گردانیدم همه خود را لِلَّهِ برای خدای تعالی و شریک نگردانم وَمَنِ اتَّبَعَنِ و نیز
تسلیم کردم و خالص گردانیدم همه خود را برای کسانی که پیروی کرده اند مرا
خالص ساخته ایم وَقُلْ و بگو لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مر آنان را که کتاب بدیشان داده اند
یعنی یهود و نصاری وَالْأُمِّيِّينَ و بگو بمشرکان عرب که نه خوانند و نه نویسند و ایشان کتاب ندارند أَأَسْلَمْتُمْ آیا اسلام آورده اید
و وضوح دلیل در حقیقت آن که من آورده ام و اتباع من استفهام بمعنی امر است یعنی
اسلام آرید فَإِنْ أَسْلَمُوا پس اگر اسلام آوردند فَقَدِ اهْتَدَوْا پس بدرستی که راه یافتند بحق
گمراهی وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر اعراض کنند باسلام آوردن ضرری نیست فَإِنَّمَا
عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس جز این نیست که بر تو پیغام رسانیدن است و بتحقیق تو تبلیغ آن کردی و اقامت حجت نمودی وَاللَّهُ
بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ و خدای تعالی بیناست ببندگان دانا است بتکذیب و تصدیق ایشان پس آن همه را جزا خواهد داد

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بدرستی که آنانکه کافر شدند و منکر شدند بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن و معجزه و با حججی که روشن است که هریکی دلالت دارند
بر وحدانیت حق تعالی و از جمله آن کتب اوست که متضمن توحید اویند وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ و میکشتند پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بکشتنی بناحق
[illegible] روایت که یهود چهل و سه پیغمبر را در یک ساعت بکشتند پس صد و دوازده کس از زاهد و عابد
ایشان برخاستند تا ایشانرا امر بمعروف و نهی از منکر کنند ایشانرا نیز بکشتند چنانکه فرمود که وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ و میکشتند آنانرا که
يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ امر میکردند بعدل و راستی مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی غیر پیغمبران فَبَشِّرْهُمْ پس بشارت ده ایشانرا بِعَذَابٍ
أَلِيمٍ بعذابی دردناک أُولَئِكَ آن گروه مذکور یعنی کشندگان انبیا و آمران بمعروف الَّذِينَ آنکسانند که حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ
تباه گشت و نیست شد عملهای ایشان فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در این سرای و در آن سرای [illegible] بلکه بر ایشان لعنت
کنند [illegible] و مال ایشان مباح گردد وَمَا لَهُمْ و نیست مر ایشانرا در روز قیامت مِنْ نَاصِرِينَ یاری دهندگان که عذاب از ایشان
دفع کنند مرویست که در عهد رسول مردی و زنی از اشراف اهل خیبر زنا کردند و در توریة حکم ایشان رجم بود [illegible] رسول آمدند تا بینند که
حکم او [illegible] رجم [illegible] چون این قضیه [illegible] داشتند حکم حضرت موافق حکم توریة واقع شد نعمان بن اوفی و
[illegible] حارث گفتند جور کردی [illegible] رجم بر ایشان نیست رسول فرمود [illegible] در توریة حکم ایشان [illegible] گفتند نه چنین است
رسول [illegible] توریة را حاضر ساختند پس [illegible] در میان شما کیست [illegible] بتوریة گفتند مردی اعور است و در فدک سی
باشد و او را ابن صوریا گویند پس کس فرستادند و او را بمدینه آوردند نزد رسول آمد و آغاز خواندن توریة کرد و چون بآیه رجم رسید
از ابو پوشید [illegible] عبد الله سلام برخواست [illegible] رسول گفت [illegible] حکم آن بود [illegible] موافق قول است
[illegible] مرد محصن و زن محصنه [illegible] ایشان اقامت شهادت [illegible] ایشانرا رجم باید کرد [illegible]
[illegible] پس رسول فرمود تا [illegible] رجم کردند [illegible] این آیه فرستاد که أَلَمْ تَرَ آیا نمیبینی إِلَى الَّذِينَ
بسوی آنانکه أُوتُوا نَصِيبًا داده شده اند بهره مِنَ الْكِتَابِ از توریة یعنی نعمان بن اوفی و امثال او يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ
اللَّهِ خوانده میشوند بسوی توریة لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم کند توریة میان ایشان ثُمَّ يَتَوَلَّى پس روی میگرداند فَرِيقٌ مِنْهُمْ
گروهی از ایشان که رؤسای یهودند وَهُمْ مُعْرِضُونَ در حالی که ایشان اعراض کنندگانند از حق با وجود علم ایشان بآنکه
حکم با آن واجب است ذَلِكَ این اعراض از حکم توریة مر ایشانرا بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که ایشان میگویند لَنْ تَمَسَّنَا
النَّارُ نخواهد رسید بما آتش دوزخ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ مگر روزی چند شمرده شده که هفت روز باشد یا چهل
بسبب زعم ایشان [illegible] عذاب آخرت اعراض میکنند از حکم توریة وَغَرَّهُمْ و فریب داد ایشانرا فِي دِينِهِمْ در کیش ایشان مَا

كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه افترا کرده بودند [illegible] تقویت یا شفاعت آبای ایشان [illegible] فَكَيْفَ پس چگونه باشد حال ایشان
إِذَا جَمَعْنَاهُمْ آن هنگام که جمع کنیم ایشانرا لِيَوْمٍ برای حساب روزی که لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست در وقوع آن [illegible]
که در روز قیامت [illegible] یهود [illegible] اهل محشر
[illegible] وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ و داده شود [illegible] تمام مَا كَسَبَتْ جزای آنچه
کسب کرده باشد وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم کرده نشوند [illegible] بنقص حسنات و زیادتی سیئات بلکه
جزای اعمال خواهد بود [illegible] کتاب [illegible] حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله و سلم را تعلیم کرد که چگونه با ایشان
محاجه باید کرد و چگونه جواب ایشان باید گفت و فرمود قُلِ اللَّهُمَّ بگوای محمد که ای بار خدایا مَالِكَ الْمُلْكِ ای خداوند پادشاهی
و متصرف در همه ملک [illegible] دنیا و آخرت [illegible] سوای تو [illegible] در جنگ احزاب
[illegible] سنگی عظیم [illegible] آن حضرت [illegible] سنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه
[illegible]
[illegible]
[illegible] رُوم و فارس
[illegible] این آیه فرستاد [illegible] تُؤْتِي الْمُلْكَ عطا
میکنی پادشاهی مَنْ تَشَاءُ هر کرا که خواهی وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ [illegible] مِمَّنْ تَشَاءُ از هر که خواهی
هر که خواهی [illegible] حضرت رسالت [illegible] روم و فارس
[illegible]
[illegible] وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ [illegible]
[illegible] وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ [illegible]

بخذلانه شاد و لیکن چون ابو جهل پسر جهل و متابعان او و لیکن شاد و بعزت شرف قناعت و بذلت خست حرص چه الستغنا
قناعت فقیر از ابعد [illegible] رسند و لیکن ابو جهل حرص [illegible] از در صف نعال انکند در تقریب آورده که سلطان محمود [illegible] روزی
بقصد زیارت شیخ ابو الحسن خرقانی که قطب زمان و عرفای معمور بود رفته استدعای خاطر خود و همین در صف نعال استاده از تقریر [illegible]
شده و [illegible] [illegible] در خواست شیخ فرمود که روشن تر [illegible] این آیه آنست که رضا بازار [illegible]
و شیخ [illegible] ولایت آبادان و [illegible] سوار [illegible] آورده و در صف نعال باز داده ورا باین تعلیم کنند و بعد
ملک قناعت بخشید و در صدر آزادی جای داد آنکه قناعت اختیار کرد از فیض تعز من تشاء شد و آنکه حرص و آز پرورد
مقهور تذل من تشاء شد بِيَدِكَ الْخَيْرُ بدست قدرت تست تحصیل هر نیکویی از دادن ملک و عزت [illegible]
تعذیب کفار و عقاب [illegible] عدل است پس آن نیز در تحت خیر داخل باشد إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستی که تو بر همه چیزی از اعطای
ملک و نزع آن و اعزاز و اذلال قَدِيرٌ توانایی و از کمال قدرت تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ در می آری شب را در روز یعنی بتدریج
شب را در روز می افزایی تا [illegible] کما قرابا یام سال است [illegible] اطول ایام [illegible] وَتُولِجُ النَّهَارَ و در می آری روز را
فِي اللَّيْلِ در شب یعنی از اجزای روز [illegible] بتدریج و اجزای شب را چندان زیاده می سازی تا شبی که در آخر جوزا است که تا مرتبه
ادا [illegible] وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ و بیرون می آری زنده را چون حیوانات از مرده که آن نطفه است یا مانند
مرغ از تخم و درخت از دانه وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ و بیرون می آری مرده را چون نطفه و دانه و تخم از زنده که حیوان و درخت و مرغ
است و [illegible] طیب و مؤمن را از خبیث و کافر آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] از زوجات خود رفت زنی پاکیزه
منظر خوب صورت و [illegible] آنجا استاده بود حضرت پرسید که این کیست گفتند یکی از خالهای شماست حضرت فرمود که خاله گفتند
خالده بنت الاسود [illegible] خالده مؤمنه بود و اسود که پدرش بود کافر حضرت فرمود که سبحان الذی یخرج الحی من المیت
وَتَرْزُقُ و روزی میدهی از خزانه رحمت واسعه خود مَن تَشَاءُ هر که را میخواهی بِغَيْرِ حِسَابٍ بی شمار یعنی بر تبه که خلق
عدد و مقدار آنرا ندانند معاذ بن جبل روایت کند که من [illegible] مطالبت قرضی خواهان یک جمعه بنماز جمعه حاضر نشدم حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که چه چیز ترا از نماز جمعه باز داشت گفتم یا رسول الله [illegible] یهودی را بر ذمت من یک وقیه دینار است
می گذاشت که بنماز جمعه حاضر شوم حضرت فرمود که این آیه را بخوان تا بفرماید بغیر حساب و آنگه بگوی که یا رحمن الدنیا و الآخرة و رحیمهما
تعطی منهما من تشاء [illegible] اقض عنی دینی هر که این آیه بخواند اگر قرض او چندان بود که زمین گنجایش آن نداشته باشد حق تعالی از برای او ادا
کند چون [illegible] اسلام از آبای کرام خود صلوات الله علیهم روایت فرموده که حضرت پیغمبر فرمود که چون حق تعالی خواست که فاتحه الکتاب

و آیة الکرسی و شهد الله و قل اللهم مالک الملک را بزمین نازل سازد و این آیات از عرش مجید آویخته بود ند و میان آنها و حق
حجابی نبود گفتند بار خدایا ما را بزمین میفرستی که سرای معاصیست و ما بعرش مجید تو معلقیم که محل طهور و قدس است حق تعالی فرمود
بعزت و جلال من که هیچ بنده مومن شما را قرات نکند در عقب هر فریضه مگر او را در حظیره قدس جای دهم و هر روز هفتاد بار بنظر رحمت او
نگرم و هر روز هفتاد حاجت برو آورم که کمترین آن حاجتها آمرزش او باشد و از دشمنان نگاه دارم و او را بر ایشان نصرت دهم و هیچ
چیز او را از بهشت منع نکند مگر مرگ و چون حق تعالی در آیه بیان فرمود که مالک دنیا و آخرت و قادر بر اعزاز و اذلال اوست نهی او و
در عقب آن مومنان را نهی کرد از دوستی کردن با کافران که ایشان بنسبت با عزاز و اذلال او فرمود که لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ باید که فرا
نگیرند ای مومنان را دوستان خدا نیند و معزز و مکرم نزد او الْكَافِرِينَ کافران را که دشمن او بند و ذلیل و خوار نزد او أَوْلِيَاءَ
دوستان و متولیان امور خود مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بجز مومنان یعنی باید که مومن دوست ندارد کفار را [illegible] حاصل فرمود
که حاطب ابن [illegible] بعض از کفار طرح دوستی افکنده بودند و عبد الله بن جبیر [illegible] ایشان را از این منع میکرد فایده نمیداد حق تعالی آیه
فرستاد و ایشان را از آن نهی کرد بعد از آن ایشان را از این تهدید کرد و فرمود که وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند این فعل یعنی دو
ستی را با دشمنان خدا فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ پس نیست آنکس از ولایت و دوستی خدای فِي شَيْءٍ در چیزی یعنی از دوستی خدای هیچ بهره
نخواهد داشت إِلَّا أَن تَتَّقُوا مگر آنکه بترسید و حذر کنید مِنْهُمْ از ضرر کفار تُقَاةً ترسیدنی که حذر از آن واجب باشد پس جایز
است که درین صورت جایز است که با ایشان اظهار دوستی کنید و بر وجه تقیه با ایشان مواسات نمایند وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ و میتر
سانند شما را از موالاة با دشمنان او نَفْسَهُ از عذاب ذات خود یعنی عذابی که صادر شود باشما از محض قادریت او بی واسطه
غیره وَإِلَى اللَّهِ و بسوی حکم و قضا و اندر جزای اوست الْمَصِيرُ بازگشت همه پس از نواهی او بترسید این آیه مصرح است بانکه مومن
را واجب است که تقیه کند از مخالف دین و با ایشان در سازد و بحسب ظاهر پیروی ایشان نماید این بابویه رحمه الله در رساله اعتقادات
آورده که تقیه واجب است تا ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام هر که آنرا ترک کند بمنزله کسی است که ترک نماز کرده و حضرت صادق علیه السلام
را گفتند که یا بن رسول الله ما مردی را در مسجد می بینیم که آشکارا با واز بلند دشنام میدهد دشمنان شما را و نام هر یک را می برد فرمود که لعنت الله
تعرض بنا چه میشود او را خدا او را لعنت کند چه تعرض کرده است با ما حق تعالی فرموده که وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ
مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که تقیه دین من است و دین پدران من است و کسی که اعلم و اتقی باشد تقیه
وی بیشتر فرموده که تقیه دین منست و دین پدران منست و از بیان آن که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در اوایل اسلام با اهل کفر ملایمت میفرمود
و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه با اهل خلاف بطریق ملاطفت سلوک میکرد و چون قوت پیدا کرد شمشیر کشید با اهل کفر

در باب تقیه می فرماید

وظاهر فتح ... روایتست که مردی نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت یا رسول الله من با دو کس که ... ای بنجم
کفار شوم فرمود که چیست گفت که ما در قریش دوستان داریم که عذاب میکنند نسبت بی ب تو ناسزا میگویم من بیطاقت شوم و آنچه ...
ده ایشان بود برزبان من جاری شد حضرت فرمود که دلت چگونه بود گفت بسیار از آن کاره بود حضرت فرمود که اگر بار دیگر ...
افتی و مثل این حال بر تو واقع شود آنچه ایشان اراده کنند بگوی و در دل کاره آن باشی و این مسعود گفته که با اهل خلاف مصافحه کنید و آنچه
ایشان میگویند و میکنند بروی کشید اما در دل کاره ایشان باشید و چون تحقیق نمودن ایشان را رخصت داده در پوشیدن حق و مواسات کردن
با کافران و مخالفان دین جهت دفع ضرر ایشان در عقب آن بیان نمود که اگر کسی این معنی را کار بندد نه جهت خوف و عذر بلکه از روی ...
در طبعیت قلبی با اهل کفر و خلاف مجشور شود و بعذاب ایشان گرفتار گردد پس فرمود که **قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ**
اگر پنهان دارید آنچه در سینهای شماست یعنی موالاة کفار در دل داد میدارید **أَوْ تُبْدُوهُ** یا آشکارا کنید آنچه در ضمیر شماست **يَعْلَمْهُ اللَّهُ**
میداند خدای تعالی آنرا و شما را به آن عذاب الیم و حق بیخ کفار نخواهد کرد **وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ** و میداند آنچه در آسمانهاست از انوار
علویات **وَمَا فِي الْأَرْضِ** و آنچه در زمینست از اصناف سفلیات پس بر پنهان و آشکارای شما عالم خواهد بود **وَاللَّهُ** و خدای تعالی
لعلم ذاتی او بهمه چیز رسیده **عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** بر همه چیزی تواناست پس هر چه میکنید در سر و علانیه میداند و شما را جزا خواهد
داد و چون خلق عظیمست پس نافرمانی مکنید و پیکتر دل او را انقیاد نمائید و از نواهی او باز ایستید و چون تحذیر اهل کفر و عصیان کرده
از عقاب در عقب آن بیان وقت آن میکند و میفرماید **يَوْمَ تَجِدُ** روزی که بیابد **كُلُّ نَفْسٍ** هر کسی از اهل کتد کان **مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ**
آنچه کرده باشد از نیکوئی **مُحْضَرًا** حاضر کرده شده نزدیک خود یعنی صحیفه حسنات را به بیند **وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ** و آنچه
کرده باشد از بدیها نیز از او حاضر باشد **تَوَدُّ** دوست داشته باشد آن کس **لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا** اینکه باشد میان او **وَبَيْنَهُ** و میان
آن روز یا عمل بد او **أَمَدًا بَعِيدًا** زمانی دور و مراد آنست که ... آن روز عمل بد خود را نه بیند **وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ**
و میترساند خدای تعالی شما را از عذاب خود تکرار جهت تاکید است **وَاللَّهُ رَءُوفٌ** و خدای تعالی مهربانست **بِالْعِبَادِ** بنده
کان و وجه این آنکه از اینکه میترساند از عملی که سبب عذاب و عقوبت ایشان باشد مرویست که یهود میگفتند که ما پسران خدائیم
و دوستان او و نصاری میگفتند که مسیح پسر خداست و ما ... این در تعظیم او میگوئیم و مشرکان گفتند که ما بتان را دوست
داریم و پرستش آنها ... ایشان آیه آمد که **قُلْ** بگو ای محمد **إِنْ كُنْتُمْ** اگر هستید شما که **تُحِبُّونَ اللَّهَ** دوست میدارید خدا را
و طلب دوستی او مینمائید **فَاتَّبِعُونِي** پس پیروی کنید مرا در اوامر و نواهی **يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ** تا خدای تعالی شما را دوست دارد **وَيَغْفِرْ**
**لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ** و بیامرزد گناهان شما را **وَاللَّهُ غَفُورٌ** و خدای تعالی آمرزنده است کسانی را که پیروی من کنند



**رَحِيمٌ** مهربانست بر ایشان برحمت خاصه خود مرویست که چون حضرت پیغمبر این آیه تلاوت فرمود عبد الله ابی منافق
با اصحاب خود گفت که بهبینید که محمد دوستی خود را مساوی دوستی خدای میدارد و ما را میفرماید که او را همچنان دوست داریم که ترسایان
عیسی را حق تعالی در جواب ایشان گفت که **قُلْ** بگوای محمد **أَطِيعُوا اللَّهَ** فرمان برید خدا را در اوامر و نواهی **وَالرَّسُولَ** و فرمان برید رسول را در احکام
شرع **فَإِنْ تَوَلَّوْا** پس اگر رو گردانند از طاعت خدای و رسول **فَإِنَّ اللَّهَ** پس بدرستی که خدای تعالی **لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ** دوست نمیدارد کافران را یعنی
از ایشان راضی نیست و مرکز ... ایشان نکند از رسول خود وایست که تحقیق ایمان موقوف است بر آنکه دوستان خدا را دوست دارند و دشمنان
او را دشمن و چون در این دو آیه طاعت رسول الله را واجب گردانید در عقب آن ذکر منقبت و مدح ایشان مینماید جهت ترغیب در طاعت ایشان
بقوله **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ** بدرستی که خدای تعالی برگزید آدم را بتعلیم اسما و امر ملائکه بسجود او و پیروی او گردن انبیا و اصفیا و اولیا از صلب
او **وَنُوحًا** و نوح را برگزید بدعوت قوم و به آنکه او سبب خلق کشتی و نجات او از غرق **وَآلَ إِبْرَاهِيمَ** و آل ابراهیم را که اسمعیل و اسحق اند و اولاد
ایشانند بنبوة و امامت و بنا و خانه کعبه و خلافت و از جمله اولاد یعقوب است و داود و سلیمان و یونس و زکریا و یحیی و عیسی و حضرت
خاتم الانبیا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین **وَآلَ عِمْرَانَ** و آل عمران که موسی و هرون اند برسالت و سخن گفتن حق تعالی با ایشان بی واسطه
و این عمران پسر یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب است و پدر عیسی است و مادر مریم که دختر عمران بن ماثان است و میان این
دو عمران هزار و هشتصد سال بود و حاصل که حق تعالی مینماید که انبیا و اولاد ایشان را برگزیدیم و تفضیل دادیم **عَلَى الْعَالَمِينَ** بر عالمیان
زمان ایشان و این آیت دلالت بر آن کند که ایشان افضل اند از فرشتگان پس حق تعالی ایشان را بر همه آدمیان و جنیان و فرشتگان تفضیل داد
**ذُرِّيَّةً** در حالتی که ایشان فرزندانی اند که **بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ** یعنی ایشان از یکدیگر زاده شده اند یعنی اولاد یکدیگرند اند از آبای برگزیده و در
تفسیر اهل البیت علیهم السلام وارد است که مراد بآل عمران علی ابن ابی طالب است و اولاد و احفاد او علیهم السلام و عمران نام ابو طالبست
و احادیث متواتره از ائمه هدی صلوات الله علیه و آله در این باب وارد شده و از ابن عباس نیز روایت است که از بعضی علما هم روایت کرده
اند که فرموده آل عمران ... هم آل عمران علی ابن ابی طالب علیه السلام **وَاللَّهُ سَمِيعٌ** و خدای تعالی شنوا است بقول **عَلِيمٌ** داناست باعمال ایشان پس
برگزیند کسی را که مستقیم القول والعمل است و بعد از آن در بیان مریم که از ذریه انبیاست میفرماید **إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ**
یاد کن ای محمد آن وقت را که گفت زن عمران بن ماثان که حنه بنت فاقوذا بود وقتی که حامله شد و او جده عیسی بود **رَبِّ** ای پروردگار من **إِنِّي**
**نَذَرْتُ لَكَ** بدرستی که من نذر کردم برای تو **مَا فِي بَطْنِي** آنچه در شکم منست **مُحَرَّرًا** در حالتی که آزاد کرده شده باشد از قید تعلق دنیا
دار و مشغول نسازم با امور دنیا تا بخلاص ترا پرستد و خدمت خانه تو کند و در آن زمان خدمت مسجد قدس از اعمال عظیم بود و از اعظم
عبادات میدانستند و فرزندان را بآن کار نذر میکردند تا آنرا رفته و آب زده و چراغ روشن کنند و تا ضرورتی نبودی از آنجا بیرون نیا

من بعض

حکایت مریم
بن حنه و نذر کردن
حنه مریم را به خدمت
بیت المقدس کنند

تا مسجد را همچنین و جمع دیگر خدمت کردندی تا بالغ شدندی و بعد از آن مخیر بودندی میان مقام کردن و بیرون رفتن و در شریعت ایشان
این چنین نذر در پسران ایشان بودی و هیچ کس از انبیا و علمای ایشان نبود الا که یک پسر یا دو پسر را محرر کرده بودندی برای خدمت بیت المقدس
و حنه را حمل بود یحیی نذر کرد و شوهرش عمران گفت که این چه بود که کردی شاید که فرزند تو دختر باشد و خدمت مسجد را نشاید پس بر زبان حنه
جاری شد که فتقبل منی پس قبول کن خدایا از من آنچه نذر کردم انک انت السمیع بدرستی که تو شنوایی سخن مرا و گریه در باب نذر گفتم
العلیم و دانایی بمقصود من در این نذر که جز رضای تو نخواستم فلما وضعتها پس آن هنگام که بنهاد بار خود را که دختر بود قالت
گفت از روی اعتذار و حسرت رب انی وضعتها ای پروردگار من بدرستی که بنهادم آن بار را انثی در حالتی که فرزند ماده است
والله اعلم و خدای داناتر است بما وضعت بآنچه بار نهاده و حفص وضعت بضم خوانده یعنی خدای داناتر بود بآنچه حنه وضع
او و لیس الذکر و گفت حنه که نیست فرزندی که طلب کرده ام برای خدمت بیت المقدس کالانثی همچو فرزند ماده
که من داده و انی سمیتها مریم و بدرستی که من نام نهادم او را مریم و معنی این بلغت ایشان امة الله بوده یعنی
کنیزک خدای و انی اعیذها بک و بدرستی که من در پناه می آرم او را بتو و ذریتها و فرزندان او را من الشیطان
الرجیم از وسوسه دیو سرکش که رانده شده است از رحمت برکت دعای حنه بود که مریم و عیسی از مس شیطان
محفوظ ماندند و در تفسیر ثعلبی مذکور است که رسول خدا صلعم فرموده که بهترین زنان چهار زنند مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون
و خدیجه بنت خویلد و حضرت فاطمه بنت محمد صلعم اسمای بنت زید گفت که چون حضرت خدیجه بحضرت فاطمه علیها السلام حامله شد
گفت بار خدایا تو دانایی که من از زن عمران بهترم و حضرت محمد صلعم از عمران بهتر است من این فرزند را محرر کردم حق تعالی وحی کرد
برسول که خدیجه را بگوی آزاد کردن بیش از بلوغ نباشد و اگر دختر خود را باین کار او صفیه و برگزیده منست و مادر امامان
و آزاد کرده من از دوزخ خدیجه گفت اگر چه دختر است از خوشحالی حالیست چه او مادر امامانست الغرض چون مریم متولد شد
فتقبلها پس فرا پذیرفت مریم را ربها پروردگار او بقبول حسن بپذیرفتنی نیکو جهت خدمت خانه خود چه راضی شد بآنکه او
زکریا باشد در خدمت بیت المقدس و انبتها و برویانید او را یعنی نشو و نمای او داد نباتا حسنا نشو و نمای نیکو یعنی توفیق
داد او را تا پرورش یافت بر صلاح و عصمت و معرفت بر وجهی که چون به نه سالگی رسید بانواع عبادت بر زنان زمان غالب
شد مرویست که چون مریم متولد شد مادر او را در خرقه پیچیده به بیت المقدس آورده خدمه را گفت که بگیرید این نذر کرده
شده را که از آن خدای تعالی است و میان ایشان اختلاف افتاد چه عمران امام مسجد مقدس بود و بسیار در تعظیم او میکوشیدند
و بجهت این هر یک را داعیه آن بود از جمله زکریا گفت که من اولی ام بتربیت او چه خاله او در خانه منست ایشان با این راضی

شدند پس قرار بر قرعه دادند بدین وجه که قلمهای خود را که بدان کتابت توریه کردندی بکی رسن زده دانی بر و در جوی آب افکنند
شرط بر آنکه قلم هر که بر سر آید بپرورش مریم او کند قلم زکریا که از اولاد سلیمان بود و از پیغمبران بزرگوار بود بر سر آب آمد که مریم
بوی قرار گرفت و کفلها زکریا و فرا سر داد حق تعالی مریم را بزکریا و زکریا او را بخانه خود برده دایه از برای او مقرر فرمود و چون
از حد طفولیت درگذشت او را بمسجد برده غرفه و اکبر بجز از نردبانی بر بالای آن رفتن نشدی بنا او ترتیب داد و هر گاه که زکریا از
تعهد حال او فارغ شدی در آن غرفه را قفل محکم کردی و کلید با خود داشتی تا بایی و چه مریم بزرگ شد انوار ولایت از وظاهر گشت
کلما دخل علیها هر گاه که در آمدی بر مریم زکریا المحراب زکریا بغرفه که مریم در آنجا بود وجد عندها رزقا می یافت
نزدیک او رزقی روزی و آن میوه تابستانی بود در میان زمستان و علی هذا زکریا متعجب شده قال گفت یا مریم انی لک هذا
ای مریم این از کجاست مر ترا قالت گفت مریم هو این روزی که میوه در غیر وقت است من عند الله از نزد خدای تعالی است ان الله
بدرستی که خدای تعالی یرزق من یشاء روزی میدهد هر که را میخواهد بغیر حساب چیزی را از غایت بسیاری یا بدون استحقاق بلکه بمحض
تفضل از طریق موافق و مخالف بصحت پیوسته که روزی حضرت رسالت صلعم در زمان قحط و تنگ سالی بخانه حضرت فاطمه علیها
السلام آمد و گفت که از خوردنی در خانه تو هیچ هست که بدرستی سه روز است که طعام نخورده و حضرت فاطمه و امیر المومنین و حسن
و حسین علیهم السلام نیز مدت سه روز بود که طعام نیافته بودند حضرت فاطمه بخانه خود رفت و سجاده مبارک خود بگسترد و دو
رکعت نماز بگزارد و بعد از آن مناجات کرد و از سر سوز گفت الهی از غیب طعامی بارسان دل مرا اندوه پدر و شوهر و فرزندان بازرهان منی بنا بر حال دید که جفنه خالی که در آن خانه بود بخالی از آن برآمد چون از دعا بپرداخت و نظر در آن جفنه کرد
از آن مملو از طعام دید آنرا برداشته نزد پدر و شوهر و فرزندان حاضر کرد چون سرپوش برداشت نظر پدر بر آن طعامهای لطیف
که مشتمل بود و از آن جا بوی میدمید رسول صلعم فرمود که یا فاطمه انی لک هذا ای فاطمه این از کجا بتو رسید حضرت
فاطمه با الهام الهی فرمود که هو من عند الله این از نزد خدا و خدا است ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب حضرت فرمود
که الحمد لله که حق تعالی ترا ببهترین زنان بنی اسرائیل یعنی مریم بنت عمران مانند گردانید که هر گاه حق تعالی او را روزی فرستادی و زکریا
از او پرسیدی که این از کجاست هیچ جواب دادی که هو من عند الله پس همه از آن طعام تناول کردند و سیر شدند و همه طعام
از طعام مملو بود پس حضرت فاطمه علیها السلام همسایگان را از آن محظوظ گردانید آورده اند که چون زکریا علامات بر نمود که
حق تعالی روزی مریم را میرسانید و او دو تابستانی میوه زمستانی و در زمستان میوه تابستانی میدید رغبت کرد که حق تعالی
او را نیز فرزندی دهد که صاحب کرامات و ولایت باشد مانند مریم و با آنکه پیر شده بود و زن او نیز نازاینده افتاده و پیر گشته اما

دانست که این امر از فضل آسمانی است پس زبان بمناجات گشوده هُنَالِكَ در آن مکان که ولایت و کرامت مریم را مشاهده

دید دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ بخواند زکریا پروردگار خود را و از روی نیاز قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من هَبْ لِي

مرا مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً از نزدیک خود فرزندی پاک از آلایش گناه همچنانکه بخشیدی مریم را بحنّه که پرستیده بود

إِنَّكَ بدرستی که تو از محض کرم سَمِيعُ الدُّعَاءِ شنونده دعائی یعنی اجابت کننده آن فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ پس خواندند

او را فرشتگان وَهُوَ قَائِمٌ در حالتی که زکریا استاده بود يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ نماز میگذارد در محراب أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ

بدرستی که خدای تعالی مژده میدهد ترا بِيَحْيَى بفرزندی که نام او یحیی باشد و معنی یحیی آنست که نام پدر یاد بدو زنده شد مُصَدِّقًا

در حالتی که این فرزند باور کننده باشد و ایمان آرنده بِكَلِمَةٍ بعیسی که بکلمهٔ کن موجود گشته مِنَ اللَّهِ از نزد خدا و در اخبار

آمده که اول کسی که بعیسی علیه السلام ایمان آورد یحیی بود و او شش ماه از عیسی بزرگتر بود و پسر خاله یکدیگر بودند و یحیی پیش از آنکه [illegible] کشتند که عیسی را باسمان

بردند وَسَيِّدًا و در حالتی که مهتر قوم باشد در حلم و علم و کثرت عبادت و تقوی و زهد و غیر آن از اخلاق حمیده وَحَصُورًا و در

حالتی که باز دارنده باشد نفس خود را از جمیع مناهی و بعضی روایت کرده اند که در سالی که یحیی کودک بود کودکان [illegible] ببازی [illegible] ترغیب کردند

بجای گفت ما را برای بازی آفریده نشده ایم از امام زین العابدین ع رسیده که فضیلتی از فضایل حضرت امیر المؤمنین ع بیان فرمود

گفت مطلق بگویم یا مختصر گفتند مختصر فرمود ما هَمَّ بخطیئة [illegible] هرگز قصد گناه نکرد [illegible] یحیی [illegible] و از ابن عباس روایت

که حصور آن کسیست که بهیچ زنان نرسیده باشد [illegible] بجهت اشتغال او بعبادات و طاعات و توجه تمام بحضرت عزت و امید آخرت

[illegible] وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ و پیغمبری باشد از شایستگان [illegible] چون زکریا را

بیحیی فرزندی بشارت دادند [illegible] بروجه تعجب قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ از کجا باشد مرا پسری

وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ و حال آنکه فرا رسیده است مرا پیری و بزرگ سالی وَامْرَأَتِي و زن من یعنی ایشاع که خواهر حنّه

بود عَاقِرٌ نازاینده است در خبر آمده که زکریا صد و بیست ساله بود و زن او نود و هشت ساله و مرویست که غرض زکریا این

سخن آن بود که معلوم کند که حق تعالی او را و زن او را جوان خواهد ساخت یا در همین پیری فرزند ارزانی خواهد داشت قَالَ گفت

خدای یا جبرئیل بزبان خدای گفت كَذَلِكَ همچنین بر همین حال که هستید از پیری اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ خدا

میکند آنچه میخواهد بر خلاف عادت قَالَ گفت زکریا رَبِّ اجْعَلْ لِي ای پروردگار من ظاهر گردان برای من آيَةً

نشانه که مرا از حامله شدن ایشاع خبر دار کند تا بشکر گزاری آن مشغول شوم قَالَ گفت جبرئیل بزبان خدای آيَتُكَ

نشانه تو بر این أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ آنست که سخن نگویی با مردم یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان با وجود صحت زبان ثَلَاثَةَ

أَيَّامٍ سه روز إِلَّا رَمْزًا مگر باشارت کردن بروی یا دست و حکمت در آن این بود تا در این مدت بذکر خدا و شکر او

مشغول شود وَاذْكُرْ رَبَّكَ و یاد کن پروردگار خود را كَثِيرًا یاد کردن بسیار وَسَبِّحْ و تسبیح گوی خدا را

بِالْعَشِيِّ در طرف آخر روز که از زوال تا غروب است تا غروب وَالْإِبْكَارِ و در بامداد که اول طلوع فجر است تا چاشت و باقی قصه

زکریا در سورهٔ مریم خواهد آمد و چون حق تعالی ذکر زن عمران کرد و بیان فضل دختر او بر سبیل اجمال بیان نمود تفصیل آن میکند بقوله

وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ یعنی یاد کن آن زمانی را که گفت جبرئیل با جمعی از ملایکه که بشارت دهنده بودند يَا مَرْيَمُ ای برگزیده

خدا إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ بدرستی که خدای تعالی برگزید ترا برای عبادت یا قبول کرد ترا برای خدمت مسجد وَطَهَّرَكِ و پاکیزه

ساخت ترا از لوث شرک یا از چیزهای چرکین که زنان را میباشد از حیض و نفاس یا از صفات ذمیمه وَاصْطَفَاكِ

و برگزید ترا تکرار برای تاکید است یعنی بی شبهه برگزید ترا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ بر زنان روزگار تو بآنکه ترا بی شوهر فرزندی دهد

و سخن جبرئیل مخصوص گردانید [illegible] مراد نیست جمیع زنان دنیا باشد علی الاطلاق چنانچه صفت حضرت فاطمه زهرا است [illegible]

یاد چنانکه ابن عباس از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود دختر من فاطمه سیدهٔ زنان عالم است از

اولین و آخرین و او پاره از منست و نور چشم منست و میوهٔ دل منست و روح منست در پهلوهای من هرگاه که در محراب خود

بایستد در پیش خدای خود برای عبادت نور او فرشتگان را روشنی دهد چنانکه ستارگان اهل زمین را روشنی میدهند

حق تعالی با فرشتگان خطاب کند که پرستارهٔ من [illegible] را ببینید که سیدهٔ زنان [illegible] است [illegible] بجهت ترس من [illegible]

طاعت روی آورده گریان [illegible] گواه باشید که [illegible] شیعیان او را از آتش دوزخ ایمن گردانم و مخفی نماند که در حق

مریم گفت که وَاصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ [illegible] در حق اهل البیت رسول علیه السلام فرموده که وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و مخفی نماند که مریم بتول بود و حضرت

فاطمه نیز بتول بود و از حضرت رسول ص پرسیدند که یا رسول الله مکرر از تو شنیده ایم که میفرمایی که مریم بتول است حضرت

فاطمه نیز بتول است بتول بچه معنیست فرمود بدین معنی که او را حیض نباشد و مریم و حضرت فاطمه حیض نبود [illegible] از مریم

را امر فرمود بشکر گزاری نعمت اصطفا و تطهیر باین وجه که يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي ای مریم فرمان بردار باش لِرَبِّكِ برای پروردگار

خود وَاسْجُدِي و سجود کن او را وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ و رکوع کن با رکوع کنندگان [illegible] این امر است بنماز

در جماعت [illegible] ارکان آن [illegible] سجود بر رکوع [illegible] که در شریعت ایشان سجود مقدم

بر رکوع بوده ذَلِكَ این مذکور شد از آیتها از قصهٔ مریم و زکریا و یحیی مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از اخبار پوشیده است

[illegible] نُوحِيهِ إِلَيْكَ وحی میکنیم بزبان جبرئیل بتو [illegible] وَمَا كُنْتَ

خاله

طهرکرد

حکایت بتول فاطمه و مریم یعنی که ایشان را حیض نبوده

و نبودی تو ای محمد لدیهم نزدیک علمای بیت المقدس اذ یلقون آن هنگام که می انداختند برای قرعه اقلامهم
قلمهای کتابت خود را در جوی اردن تا بدانند که ایهم کدام از ایشان یکفل مریم ضامن شود و متعهد تربیت مریم وما کنت
لدیهم و نبودی تو نزدیک ایشان اذ یختصمون آن وقت که مجادله و منازعه میکردند برای کفالت مریم و قبول تربیت او و آیت دلیل
است که قرعه را دخلی است در تمیز حقوق و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که هیچ قومی با هم قرعه نزدند که کار خود بخدا باز نگذارند
مگر که حق تعالی قرعه صاحب حق را در میان ایشان بیرون آورد اذ قالت الملائکة یاد کن آن وقتی که گفتند فرشتگان
و اصح آنست که جبرئیل گفت که یا مریم ان الله ای مریم بدرستی که خدای تعالی یبشرک مژده میدهد ترا بکلمة منه
بکلمه از خود و مراد عیسی است که بکلمه کن حاصل شد بی پدر اسمه نام آن کلمه است که المسیح عیسی ابن مریم مسیح لقب
است و عیسی اسم و تقدیم لقب بر اسم جهت تعظیم است چنانکه ما میگوییم که پیغمبر ما مصطفی محمد است و امام ما مرتضی علی است صلی الله علیهم
اجمعین و مسیح بلغت عبری بمعنی مبارک است وجیها در حالتی که آن کلمه وجیه است یعنی صاحب جاه تمام و قدر باشد و با جاه و شرف
فی الدنیا در دنیا بطاعت و نبوة و با مخلوق شدن بی واسطه پدر و با رفع او باسمان و بنصرت او دین حق را در آخر الزمان
و با قتل دجال والآخرة و در آخرت بشفاعت و با علو درجه و مرتبه ومن المقربین و از جمله نزدیک کرده شده
گانست بکرامات خدای و عزت قرب او بدرگاه الهی و در اخبار اهل البیت [illegible] علیهم السلام
دور [illegible] صاحب الامر [illegible] شریعت او و مدد علم او بشریعت و یکلم الناس و سخن گوید با مردمان
با مردمان فی المهد در حالتی که در کنار و بستر خود یا گهواره او باشد و کهلا و در حالتی که دوموی باشد یعنی سخن گفتن
او در زمان طفولیت و پیری مساوی باشد و گویند که عیسی در وقت جوانی [illegible] او بود باسمان بردند پس مراد بکهل بعد از نزول او خواهد
بود ومن الصالحین و در حالتی که او از جمله انبیای شایسته باشد و سخن گفتن عیسی در زمان طفولیت پیوسته او بود تا بمرد مانند
[illegible] او [illegible] است و مادر او با وی [illegible] و چیزی که بد باشد با او نسبت ندهند [illegible] مریم تنها بودی عیسی
در شکم او با او سخن گفتی و چون مشغول امری شدی او در شکم مادر تسبیح گفتی عبدالله بن عباس روایت کرده که روزی که حضرت خدیجه حامله
فاطمه علیها السلام حامله بود حضرت رسول علیه السلام نزدیک او آمد یافت که حضرت خدیجه سخن میگفت پرسید که ای خدیجه با که سخن میگوئی
گفت یا رسول الله با این بچه که در شکم منست حضرت رسول علیه السلام فرمود که بشارت باد ترا ای خدیجه که جبرئیل مرا خبر داد که این فرزند
دختر باشد و مادر امامان باشد و از نسل او ائمه دین پیدا شوند که بندگان خدای باشند [illegible] القصه چون مریم علیها السلام
کلام ملائکه را استماع کرد قالت گفت مریم رب ای پروردگار من انی یکون لی ولد از کجا باشد مرا بچه و حضرت بند

مرا فرزندی ولم یمسسنی بشر و حال آنکه مس نکرده است مرا هیچ آدمی و وجود فرزند بی شوهر خلاف عادتست قال گفت
جبرئیل در جواب او کذلک بر همین حال که هستی یعنی بی مس بشر با تو خدای تعالی فرزندی دهد الله یخلق ما یشاء خدای می
آفریند آنچه میخواهد اذا قضی امرا چون خواهد حکم کند بکاری فانما یقول له پس جز این نیست که گوید مر آنچیز را که معلوم اوست کن
بباش و از عدم بوجود آی فیکون پس پیدا شود و مراد آنست که چون اراده آوردن چیزی کرد فی الحال پیدا شود بی تاخیر ویعلمه الکتاب
و بیاموزد خدای تعالی او را کتابهای فرو فرستاده پیش از وی چون صحف شیث و ابراهیم و غیر آن والحکمة و علم حلال و حرام که علم شریعت است
والتوریة والانجیل و تعلیم کند او را توریة و انجیل ذکر این دو کتاب با آنکه از جمله الکتاب بودند جهت فضیلت و شرف این
هر دو است بر کتابهای دیگر ورسولا و گوید که من فرستاده شده ام فرستاده شده ای از نزد خدای تعالی الی بنی اسرائیل بسوی فرزندان
یعقوب و بزرگوید انی قد جئتکم آنکه من بتحقیق آورده ام شما را بآیة علامتی و نشانه من ربکم از نزد پروردگار شما
و آن علامت گواه است بر رسالت من و اراده بآیت جنس آیات نه یک آیت زیرا که حق سبحانه پنج آیت از برای او ذکر کرده و یکی آنکه
انی اخلق لکم یعنی گوید بدرستی که من تقدیر میسازم برای شما من الطین از گل کهیئة الطیر مانند شکل مرغ فانفخ فیه
پس میدمم نفس خود را در آن چیز که بشکل مرغ از گل ساخته ام فیکون پس میگردد آن گل مصور طیرا مرغی زنده پرواز کننده باذن
الله بامر خدای و این معجزات او علامت دوم وابرئ الاکمه و بی عیب سازم کور مادر زاد را از علت نابینائی علامت سیوم والا
برص و پاک بیعیب سازم شخصی را که بعلت پیسی مبتلا باشد و آن مرضی را از روی زایل میسازم و علامت چهارم واحی الموتی و زنده میکر
دانم مردگان را باذن الله بفرمان خدای تکرار این کلمه جهت دفع وهم الوهیت اوست مرویست که عیسی علیه السلام چهار کس را زنده کرد
یکی عازر که از دوستان وی بود و یکی فوت شد و او دو روزه مرده بود و مادرش بسیار جزع و فزع میکرد و عیسی را خبر کردند و او را بدیدن او خواند
شد و دعا کرد حق تعالی او را زنده ساخت سیوم زنی فوت شد قوم او از موت او بسیار جزع میکردند و بقایت میگریستند و عیسی دعا
کرد حق تعالی او را بدعای عیسی زنده ساخت چهارم سام بن نوح که قریب چهار هزار سال از موت او گذشته بود قوم او گفتند
که او را زنده کن ما بتو ایمان آریم عیسی بر سر قبر او آمد و گفت قم باذن الله فی الحال از قبر شکافت و سام از آنجا بیرون آمد و موی سر
سفید شده گفت آیا قیامت برخواسته است یا نه عیسی گفت نه ولیکن من از خدای تعالی درخواستم تا ترا زنده ساخت پس او را گفت
که تو جوان مردی چرا موی تو سفید شده گفت چون آواز ترا شنیدم پنداشتم که قیامت برخواسته است و از هول آن موی سر
من سفید گشت پس او را گفت مت باذن الله بمیر بفرمان خدای تعالی فی الحال برد و علامت پنجم وانبئکم و خبر میدهم شما را بما
تأکلون بآنچه می خورید وما تدخرون و بآنچه ذخیره میکنید فی بیوتکم در خانهای خویش مرویست که چون

معجزات حضرت عیسی از مرده گان
که زنده کرد یکی عازر که از دوستان او بود و دوم پسر پیرزنی و سیوم یک زنی
و چهارم سام بن نوح که قریب چهار هزار سال
از موت او گذشته بود

میکنم

مر یا یکی بکر اتفاق کاه هر یکی طعامی که یکی الف طعامهای دیگر دیدند بروند و مقداری معین از آن بخورند و قدری معلوم در مواضع
متفرقه بنهادند پس نزد عیسی آمدند و گفتند ما را خبر ده که چه خورده‌ایم و چه قدر نهاده‌ایم و کجا نهاده‌ایم جبرئیل آمد و او را خبر داد و
او یک یک را از آن خبر داد **ان فی ذلک** بدرستی که درین همه معجزه **لآیة لکم** هر آینه علامتیست مر شما را بر صدق
دعوی من **ان کنتم مؤمنین** اگر هستید شما گرویدگان نه معاندان و جاحدان **ومصدقا** و آمده‌ام باور دارنده در حالتی که باور دارنده
ام **لما بین یدی** مر آنچه را که پیش از من بود **من التوریة** از توریة که کتاب موسی است **ولاحل لکم** و آمده
ام تا حلال کنم برای شما **بعض الذی** برخی از آنکه در شریعت موسی **حرم علیکم** حرام کرده شده بود بر شما از
پیه و چربی روده گوسفند و گاو و گوشت ماهی و تعطیل شنبه **وجئتکم بآیة** و آورده‌ام بشما علامتی **من ربکم**
از نزد پروردگار شما مراد معجزات است **فاتقوا الله** پس بترسید از خدای تعالی در مخالفت من **واطیعون** و فرمان برید
مرا در قبول دعوت حق **ان الله ربی** بدرستی که خدای بحق پروردگار من است **وربکم** و پروردگار شما **فاعبدوه**
پس پرستید او را **هذا صراط مستقیم** اینست راه راست و رساننده بمنزل مقصود که بهشت است پس از آنکه
روایت که یهودان معاینه مشاهده این آیات ظاهره و معجزات باهره از عیسی علیه السلام عناد و جحود ورزیدند تصدیق او نکردند و قصد
قتل وی کردند **فلما احس عیسی** پس آن هنگام که دریافت عیسی **منهم** از یهودان **الکفر** کفر را که دلالت کرد
ایشان و آن اجماع ایشان بود در قتل وی **قال** گفت بانگ زد که باور کرده بودند که **من انصاری** کیستند از شما یاوران وی
در آن من در حالتی که ملتجی باشند **الی الله** بسوی خدا و از شر دشمن پناه باو آورند **قال الحواریون** گفتند حواریان یعنی جماعتی
از حقیقت‌یاران که باو گرویده بودند **نحن انصار الله** ما یاران خداییم یعنی یاری کننده دین وی و حور در لغت بمعنی سپید خالص است
و چون ایشان جامه‌های سفید می‌پوشیدند از ین جهت ایشان را حواریان گفتند بعضی گویند که ایشان گازران بودند که جامه‌ها را شسته
و پاک میکردند و یا آنکه چون با عیسی یکرنگ و مخلص بودند از ین جهت بحواریان مشهور شدند و بر هر تقدیر گفتند که ما یاری دهنده
دین خداییم **آمنا بالله** گرویده‌ایم بیگانگی خدای تعالی **واشهد** و گواه باش ای عیسی **بانا مسلمون** بآنکه ما گردن نهادگان
جمیع احکام دین خداییم یعنی در روز قیامت برای ما گواهی ده وقتی که پیغمبران برای قوم خود و بر ایشان گواهی دهند پس گفتند **ربنا** ای پروردگار
ما **آمنا** ایمان آوردیم **بما انزلت** بآنچه فرستادی یعنی انجیل **واتبعنا الرسول** و پیروی کردیم فرستاده
ترا که عیسی است **فاکتبنا** پس بنویس ما را **مع الشاهدین** با آنها که گواهانند بوحدانیت تو یعنی نام ما ثبت کن با موحدان
که تصدیق جمیع انبیا کرده‌اند **ومکروا** و مکر کردند یهودان باین وجه که در خفیه جمعی را برانگیختند تا قصد قتل او کنند و هر جا که

دست یابند بروی دست بروی نیابند و واضح آنست که با نواع حیله شبی عیسی را بدست آوردند و در خانه محبوس ساختند و قفل از آنکه محکم
شد و حوار با زدیح کرده و وجیتی که داشت با ایشان بکنند و از کردار ایشان در اطراف عالم متفرق شوند و چون شب یهودان او را محبوس
کردند تا صبح وی را بر دار بیاویزند هر شب پاس او داشتند و علی الصباح مجتمع شدند و منتظر بودند که یهودا نام داشت بدرون خانه فرستادند
تا عیسی را بیرون آورد و حق تعالی در آن شب عیسی را بآسمان برده بود و چون که یهودا بخانه در آمد و عیسی را ندید حق تعالی صورت او را شبیه صورت
عیسی کردانید چون بیرون آمد خواست که گوید که عیسی درین خانه نیست دعوی او نپذیرفتند و هر چند فریاد میکرد که من یهودا ام نشنیدند و او را بر
دار آویختند و اهل تواریخ آورده‌اند که آن شب که عیسی را بآسمان بردند ماه رمضان بود و در شب قدر و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه را وقت رحلت نیز همو بود که والله که در شبی که بروی ضربت زدند که قبض روح یوشع بن نون شد و عیسی بآسمان عروج کرد و آن شب بیست
یکم ماه رمضان بود والله اعلم حق تعالی میفرماید که یهودان مکر کردند در قتل عیسی **ومکر الله** و خدای تعالی جزای مکر ایشان رسانید بآنکه
عیسی را بآسمان برد و صورت او را بر یکی از ایشان افکند تا او را بجای عیسی بکشتند **والله خیر الماکرین** و خدای تعالی بهترین مکر کنندگانست
یعنی قویترست بر رسانیدن ضرر از جایی که گمان نداشته باشند و یا بهترین مکافات کنندگانست اهل مکر را و جزا دادن خدا یهود را بر
مکرات ایشان **اذ قال الله** وقتی بود که گفت خدای تعالی بعیسی **یا عیسی انی متوفیک** ای عیسی بدرستی که من تمام گیرنده اجل توام
و تاخیر کننده آن تا باجل مسمی یعنی وجه که نگهدارنده توام از قتل یهودان تا وقتی که اجل مکتوب تو در رسد تا بمیرانم و یا فرا گیرنده توام از زمین
یعنی بدون موت و ابن عباس گفته است که حق تعالی روح عیسی را قبض کرد و بعد از آن او را زنده کرده بآسمان برد **ورافعک الی**
و بردارنده توام بسوی کرامت خود یعنی بموضع ملائکه خود که آسمانست و در صحیح بخاری و غیره مذکور است که حضرت رسالت فرموده که
زود باشد که پسر مریم از آسمان نزول کند و امام شما از شما باشد و حافظ محمد بن یزید قزوینی احادیث بسیار
در نزول عیسی حدیثی طویل نقل کرده که از جمله آن اینست که عیسی از آسمان نازل شود در بیت المقدس امام ایشان یعنی صاحب الزمان
صلوات الله علیه باز پس آید تا عیسی پیش ایستد و امامت کند و مردمان باو اقتدا کنند عیسی دست خود را بر میان دوش امام نهد و گوید
که تقدم تو پیش بایست و امامت کن که این منصب تست و اخبار اهل البیت علیهم السلام در کتاب ازحد و حصر بیرون است اللهم
[illegible] **ومطهرک** و پاک گرداننده توام **من الذین کفروا**
از صحبت کسانی که کافر شدند و [illegible] از خبث و نجاست آنها [illegible] **وجاعل الذین اتبعو**
**ک** و گرداننده آنانی که متابعت کردند ترا اهل ایمان **فوق الذین کفروا** زبر آنانکه کافر شدند یعنی یهود و این فتح
بود که نصاری غلبه کردند بر یهود بحجت و برهان در اثبات رسالت عیسی غالب شدند [illegible] مسموع شد غلبه یهود [illegible]

ونصاری که ایمان دارند بعیسی و جهت غالب خواهند بود بر یهود إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ
پس بسوی لعنت بازگشت همه شما از عیسی است و متابعان و منکران او فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ پس حکم کنم براستی و عدل میان شما
فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ در آنچه که شما هستید که در آن اختلاف میکنید و اختلاف ایشان آنست که یهود معتقد بودند
انبود منکر عیسی و محمد علیهما السلام و نصاری موسی و عیسی را تصدیق میکنند و بحضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم انکار کردند و میگویند که خدا سه اند و مؤمنان
میگویند که موسی و عیسی و محمد علیهم السلام فرستادگان خدا اند بحق و خدای تعالی یکیست پس در بیان حکم خود بر سه طایفه میفرماید فَأَمَّا الَّذِينَ
كَفَرُوا پس اما آنانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری فَأُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کنم ایشان را عَذَابًا شَدِيدًا عذاب سخت
فِي الدُّنْيَا در دنیا بقتل و غارت و نهادن جزیه و خواری بر ایشان وَالْآخِرَةِ و در آخرت بانواع عقوبات و خلود در دوزخ وَمَا لَهُم
و نیست مر ایشان را مِّن نَّاصِرِينَ نصرت دهندگان در دفع عذاب ایشان وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا و اما آنانکه ایمان آوردند
یعنی بمحمد و ذات او وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته فَيُوَفِّيهِمْ پس تمام دهیم ایشان را و حفص فیوفیهم بیا خوانده
یعنی خدای تعالی بدهد بر وجه تمام أُجُورَهُمْ مزدهای ایشان را در دنیا بر رحمت و نیک نامی و در عقبی بدرجات عالی وَاللَّهُ لَا
يُحِبُّ الظَّالِمِينَ و خدای تعالی دوست نمیدارد ستمکاران را که کفر و معصیت را بجای ایمان و طاعت بر میگزینند ذَٰلِكَ آن کلامی که مذکور
شد در قصه عیسی و غیر آن نَتْلُوهُ عَلَيْكَ میخوانیم آنرا بر تو مِنَ الْآيَاتِ در حالتی که از جمله علامات نبوت است وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ
و از پند کردن مشتمل بر حکم حلال و حرام و بیان حق و باطل و یا محکم و استوار از نقص و اختلال و مراد قرآنست یا لوح محفوظ آورده اند که
بعد از بیان قصه عیسی نصارای نجران زبان اعتراض گشاده گفتند ای محمد تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بندگی بروی مینهی آیا
تو پسندی که نیست سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حاشا نام عبدالله بر عیسی دشنام باشد او بنده ایست فرستاده
خدای تعالی آتش غضب [illegible] و رئیس گروه سای وفد نجرانی بودند بر افروخته گفتند که هرگز دیده و شنیده که فرزند بی پدر مخلوق
گردد حق تعالی این آیه فرستاد که إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ بدرستی که صفت عیسی و شان عجیب او عِندَ اللَّهِ نزد خدای تعالی است یعنی در
قدرت او كَمَثَلِ آدَمَ همچو صفت آدم است و شما باور دارید که او بی پدر و مادر مخلوق شده و با وجود این او را ابن
الله نمیگویند پس تعجب کردن از بی پدر بوجود آمدن چگونه و او را پسر خدای میخوانید و در صفت عیسی با آدم موجود شدن ایشان فارغ از ما
دت مستتر خَلَقَهُ آفرید آدم را یعنی قالب او را مِن تُرَابٍ از خاک ثُمَّ قَالَ لَهُ پس گفت مر آن قالب را بکلام كُن
باش بشر زنده بروح و انسانی مستوی الخلقه فَيَكُونُ پس بود مراد آنست که چون اراده الهی تعلق گرفت در زنده شدن او
فی الحال زنده گشت الْحَقُّ جز مذکور که وصف حال عیسی است درست و راست است و حکایت نازل شده مِن رَّبِّكَ از نزد پروردگار

کار تو فَلَا تَكُن مِّنَ الْمُمْتَرِينَ پس مباش از شک کنندگان مراد آنست که ثابت قدم باشی در یقین یعنی ثابت شو بر آنچه هست
و شبهه او ظاهر خطاب متوجه بحضرت رسالت است و مراد هر یک از امت او یعنی ای مؤمنان شما مباشید از جماعت که
شک دارند [illegible] این القصه [illegible] فَمَنْ حَاجَّكَ پس هر که خصومت کند با تو و مجادله
نماید از نصاری فِيهِ در باب عیسی [illegible] مِن بَعْدِ مَا جَاءَكَ از پس آنکه آمد بتو مِنَ الْعِلْمِ
از دانستن یکه یعنی بنده برگزیده و رسول حق است فَقُلْ تَعَالَوْا پس بگو ایشان را که بیایید بقصد درست تا از برای مباهله نَدْعُ
بخوانیم أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ پسران خود و پسران شما را یعنی ما پسران خود را بخوانیم و شما پسران خود وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ
و ما زنان خود را و شما زنان خود را وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ و ما نزدیکان خود را که از غایت عزت و ارجمندی و نهایت محبت
مانند نفس ما باشند و شما بخوانید نزدیکان خود را که همین وجه باشند ثُمَّ نَبْتَهِلْ پس لعن کنیم بر کاذب خود فَنَجْعَل لَّعْنَتَ
اللَّهِ یعنی پس بگردانیم لعنت خدا را عَلَى الْكَاذِبِينَ بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب تا عذاب خدا متوجه او شود محق از
مبطل جدا شود چون این آیه نازل شد حضرت رسالت و وفد نجران را طلبیده گفت هر چند در حقیقت عیسی الزام شما [illegible]
میافزایید اکنون بیایید تا مباهله کنیم تا حق تعالی صادق را از کاذب متمایز گرداند ایشان گفتند امروز ما را مهلت ده تا با یکدیگر
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آیت مباهله

بدان قیام نتوانیم کرد حضرت رسالت صلعم با ایشان مصالحه کرد بر دو هزار حلّه از حلّهای اواقی قیمت هر حلّه چهل درهم و صلح نامه
بنوشت و جزیه نوشتند و کاتب آن حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بود پس متوجه دیار خود شدند و در راه عاقب با یاران خود گفت
والله ما و شما میدانیم که محمد پیغمبر مرسل است و آنچه میگوید از قبل خدا میگوید و بحقیقت که هیچ کس با هیچ پیغمبری مباهله نکرد مگر آنکه هلاک شد
و آنکه کوچک و بزرگ ایشان یکی زنده نماند و اگر مباهله میکردیم همه هلاک میشدیم و بر روی زمین هیچ ترسائی نمی‌ماند و بخدا که من در ایشان
نگاه کردم رویهائی دیدم که اگر از خدا التماس کنند که کوه را از جای خود زایل کند زایل میکرد ایشان و اکنون بجزیه گذشت و بعد از مراجعت آن
حضرت رسول صلعم فرموده که اگر نصارای نجران با من مباهله میکردند خدای حق تعالی ایشان را مسخ میکرد بصورت بوزینه و خوک پس آتش بر ایشان فرود
ریختی و جمله اهل نجران مستاصل شدندی حتی مرغان که بر درختان ایشان میبودند هلاک میشدند و دیگر بدانکه باجماع مفسران اتفاق است که
مراد با ابناءنا حضرت امام حسن و امام حسین اند و ابو بکر رازی گفته که این دلیلست بر آنکه حضرت امام حسن و امام حسین پسران رسول خدااند
در حقیقت و تخصیص فرزندان دختر است و اخبار از طریق موافق و مخالف درین باب بسیار است و از آنجمله حدیث ابناي هذان ابناي ... من الاولاد و
ابناي هذان امامان قاما او قعدا و گواه عدل اند برین مدعا و مضمون هر دو واضح است بآنکه این هر دو پسران من اند یعنی حضرت امام حسن
و امام حسین صلعم و درین دو سخن اند ... امام و پیشوای امت من اند در حالت نشستن و برخاستن یعنی در جمیع احوال و در حرات
کمال حنفیه در صفین ... بسیار مردانگی نمود حضرت امیر المؤمنین فرمود که اشهد انک ابني حقا گواهی میدهم که تو پسر
منی بحقیقت گفتند یا امیر المؤمنین حضرت امام حسن و امام حسین نیز فرزندان تو اند فرمود هما ابناء رسول الله ایشان پسران حضرت رسول خدا
اند و نیز باتفاق مفسرین مراد از نساءنا حضرت فاطمه زهراست علیها السلام و این دلیل افضلیت اوست بر جمیع زنان عالم و این که حضرت
رسالت صلعم در حق او فرموده که فاطمه پاره است از اعضای من هر که او را آزرده همچنان است که مرا آزرده و هر که مرا آزرده همچنان است که
خدا را آزرده و نیز دلیل صریحست برین مطلوب و مراد با انفسنا حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه که بجهت نهایت اختصاص
و غایت محبت او بحضرت رسالت صلعم او را نفس خود خوانده بریدة الاسلمی روایت کند که حضرت رسالت صلعم فرموده که زنهار علی را دشمن
مدارید و با او محبت ورزید که او از منست و من از ویم همه مردمان از اشجار مختلفه آفریده شده اند و من و علی از یک درخت و نیز فرموده
که من و علی از یک نور مخلوق شده ایم و بجهت همین شدت اختصاص و کمال مرتبه و رفعت درجه او نزد حق تعالی حضرت رسالت صلعم در
حق او فرموده که هر که خواهد که آدم صفی را ببیند با علم او و نوح نبی را با تقوای او و ابراهیم خلیل را با حلم او و موسی را با هیبت او
و عیسی را با عبادت او پس باید که نظر کند در روی علی ابن ابی طالب علیه السلام آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری و این حدیث مسلم
الثبوت هر موافق و مخالف است پس ازینجا معلوم شد که خلیفه حضرت رسول بعد از رسول آن اوست و بغیر از او کسی دیگر نتواند بود و اینکه

اهل سنت گویند که افضل مردمان بعد از حضرت رسول صلعم ابو بکر است و بعد از او عمر و بعد از او عثمان و بعد از او علی محض خطا است و مخالفت
جاهلیت پس درد قول نصاری نجران نازل شد که ان هذا بدرستی که آنچه مذکور شد از قصه عیسی و مریم در قرآن لهو القصص الحق
هر آینه آنست خبر راست و درست وما من اله و نیست هیچ معبودی سزاوار پرستش الا الله مگر الله که استحقاق معبودیت او
را ثابت است وان الله و بدرستی که خدای تعالی لهو العزیز الحکیم هر آینه اوست غالب و قادر بر جمیع امور و حکم کار در تمام افعال
و اقوال و تقدیر و تدبیر که هیچ احدی از ماسوای او مساوی او نیست در قدرت تامه و حکمت بالغه تا مشارک او تواند بود در الوهیت
فان تولوا پس اگر بر گردند ترسایان در وقت مباهله بر تابند و از دلالات بینه توحید اعراض کرده بوحدانیت او سبحانه
معترف نشوند فان الله پس بدرستی که خدای تعالی علیم بالمفسدین دانا است بفساد کنندگان و تباه کاران که با وجود دلایل
وحدانیت شرک میکنند و مردم را بران ترغیب میکنند و بعد ازین آورده اند که ترسایان نجران چون آمدند
یهودان مدینه با ایشان مناظره کردند در ابراهیم علیه السلام و گفتند که وی یهود بود و ترسایان گفتند بلکه ترسا بود پس بحکم آنکه
حضرت رسول آمدند حضرت فرمود که نه یهود بود و نه ترسا بلکه مسلمان بود و ماکه اهل اسلامیم با و سزاوار تریم از شما یهودان گفتند مگر غرض تو
آنست که ما در حق تو آن کنیم که ترسایان در حق عیسی کردند و ترسایان گفتند که غرض تو آنست که ما در باره تو آن کنیم که یهودان در باره عزیر
گفتند حق تعالی بجهت رد قول ایشان این آیه نازل ساخت قل بگو ای محمد یا اهل الکتاب ای یهود و نصاری تعالوا
الی کلمة سواء بیائید بسوی سخنی راست و درست بیننا و بینکم میان ما و شما که هیچ تغییری در آن اختلاف نکرده
و از آن منحرف شده و هیچ کتابی از کتب الهی مختلف آن نیست و آن سخن حق الا نعبد آنست که نپرستیم الا الله مگر خدا را و بر
نیت او پرستش کنیم ولا نشرک به شیئا و شریک نسازیم با خدا چیزی را یعنی هیچکس را از ماسوای او معبود ندانیم ولا یتخذ
بعضنا بعضا و فرا نگیرد بعضی از ما بعضی دیگر را اربابا خدایان من دون الله غیر از خدای تعالی و نگوییم که عزیر یا مسیح پسر خدایند
فان تولوا پس اگر برگردند اهل کتاب ازین کلمه حق با وجود وضوح دلالت بران فقولوا اشهدوا پس بگوئید ای اهل اسلام
مر ایشان را که گواه باشید بانا مسلمون بآنکه ما مسلمانیم یعنی چون حجت بر شما لازم شد پس اعتراف کنید بآنکه ما مسلمانیم نه شما
یا اهل الکتاب ای یهود و نصاری لم تحاجون چرا خصومت میکنید فی ابراهیم در دین ابراهیم یعنی شما
یهود میگوئید که او یهودی بود و شما که ترسایانید میگوئید که نصرانی بود وما انزلت التوریة و حال آنکه فرستاده نشد
توریه که یهود بشریعت آن عمل میکنند والانجیل و نه انجیل که نصاری حکم آن را امتثال مینمایند الا من بعده مگر بعد از زمان
ابراهیم صلعم و معلوم است که ابراهیم پیش از موسی بود بهزار سال و قبل از عیسی بدو هزار سال و چون چنین است پس چگونه یهود

و نصرانی خوانید أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا پس در نمی یابید که این دعوی محال است که میکنید و با وجود این شما در توریة و انجیل نمی
بینید که او مسلمان موحد بود و در آن مذکور نیست که او یهودی و نصرانی بوده بلکه پس ما که مسلمانیم باو اولی بیشتریم از نصاری و یهود
و نزد او متمسک بودیم بجمیع اصول اسلام و بعضی از فروع احکام توریة و انجیل در جمیع افعال و عقیدت در شریعت موسی و عیسی
نبود ها او را یهودی و یا نصرانی خوانید ها أَنْتُمْ بدانید و آگاه باشید که شما ای یهود و نصاری هَؤُلَاءِ آن کسانی هستید که در نهایت
حماقت بوده بیان الحقیقت شما همین کسی که حَاجَجْتُمْ خصومت کردید از روی عناد فِيمَا لَكُمْ بِهِ در آنچه شما را هست بآن عِلْمٌ دانشی
[illegible] در توریة و انجیل یافته اید که آن ذکر نبوة حضرت رسالت است و صفات او در هر دو کتاب و یا ذکر اسم ابراهیم فَلِمَ تُحَاجُّونَ پس چرا حجت
در میکنید فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ در آنچه نیست شما را بآن دانشی یعنی قصه ابراهیم که در کتاب شما نیست که او یهودی بود یا نصرانی لجاجی معنی آنست
که شما بیاد خصومت کردید و عناد نمودید در آنچه دانستید و در کتاب خود خوانده اید اکنون این مانده است که آنچه ندانید از سر جهل خصومت کنید [illegible]
در اول ساعت بوده اید و آخر از روی جهل سخن کنید وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدا میداند که ابراهیم بر دین هیچ کس از شما نبوده زیرا که عالم بجمیع معلومات است
وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید حقیقت حال او را پس قدم در باب سخن منهید و آنچه نمیدانید نسبت باو ندهید بلکه طلب
این علم از کسی کنید که عالم است بحال او که حضرت خاتم الانبیاست صلی الله علیه و آله و سلم پس در رد قول ایشان میفرماید که مَا كَانَ
إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا نبود ابراهیم جهود و نه ترسا وَلَكِنْ كَانَ و لیکن بود حَنِيفًا میل
کننده و گردنده از عقاید باطله بدین حق مُسْلِمًا گردن نهنده و انقیاد کننده بدین اسلام و منقاد اوامر و نواهی الهی وَمَا
كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نبود از شرک آورندگان إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بدرستیکه سزاوارترین مردمان بِإِبْرَاهِيمَ
یعنی ابراهیم لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ هر آینه آن کسانی اند که پیروی کردند او را در زمان او و در جمیع امور تابع او شدند وَهَذَا النَّبِيُّ
و دیگر اولی مردمان بدین ابراهیم این پیغمبر است که رحمت اوست وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند بدین پیغمبر وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ
و خدا دوست مؤمنان و سازنده کار و یاری دهنده ایشان است و پاداش دهنده بر ایمان ایشان و درین آیت دلالت است بر آنکه
دوست خدا و اولی مردمان به پیغمبر کسیست که تابع او باشد در اوامر و نواهی نه آنکه نسب او بحضرت رسد و ازینجاست که حضرت امیرالمؤ
منین صلوات الله علیه فرموده که اولی مردمان به پیغمبران اعلم ایشانست بآنچه آورده اند از نزد خدا [illegible] و بعد از آن [illegible]
فرمود و گفت و ولی محمد کسیست که اطاعت خدا کند و اگرچه از قرابت او دور باشد و دشمن محمد کسیست که عصیان کند اگرچه
خویش نزدیک پیغمبر باشد در سورة البقرة مذکور شد که یهود معاذ و حذیفه و عمار یاسر را بدین خود دعوت میکردند و میخواستند که ایشان را از
راه راست که دین اسلام است بگردانند حق تعالی فرمود که وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ دوست دارند و آرزو میکنند گروهی

از اهل کتاب

از اهل کتاب یعنی یهود لَوْ يُضِلُّونَكُمْ آنکه گمراه کردانند شما را اصحاب محمد را و معاذ و حذیفه وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ
و حال آنکه گمراه نمیکنند مگر نفسهای خود را یعنی وبال اضلال از ایشان در نگذرد و بدیشان راجع شود زیرا که مؤمنان اجابت
قول ایشان نکنند و آن دعوت ایشان موجب زیادتی عذاب ایشان گردد در دنیا و آخرت وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند از غایت
جهل که وزر و وبال آن مختص است بایشان يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای گروه یهود و نصاری لِمَ تَكْفُرُونَ چرا کافر میشوید
[illegible] بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای توریة و انجیل که در نعت پیغمبر آخر الزمانست وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ و حال آنکه شما گواهی
میدهید که توریة و انجیل حق است و نعت او در هر دو کتاب هست و یا چرا کافر میشوید بآیات قرآنی که از معجزات داله
است بر صدق نبوة محمد يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای گروه یهود و نصاری لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ چرا مخلوط میسازید
راستی را بِالْبَاطِلِ بکژی و ناراستی که آن تحریف توریة است و اظهار باطل در صورت حق وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ و چرا
میپوشید سخن راست را که نعت حضرت مصطفی است و نبوة او وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال آنکه شما میدانید [illegible]
آورده اند که دوازده کس از علمای خیبر و [illegible] اتفاق کردند که در اول روز بحضرت محمد آیند [illegible]
کتاب خود تامل کردیم و با علمای خود مباحثه کردیم [illegible] به بطلان دین [illegible]
[illegible]
ایشان [illegible] وَقَالَتْ طَا
ئِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و گفتند گروهی [illegible] آن دوازده کس که مذکور شدند آمِنُوا ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بِالَّذِي
[illegible] أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا [illegible] وَجْهَ النَّهَارِ در اول
روز وَاكْفُرُوا آخِرَهُ و کافر شوید [illegible] لَعَلَّهُمْ [illegible]
مؤمنان [illegible] يَرْجِعُونَ [illegible] وَلَا تُؤْمِنُوا و تصدیق مکنید [illegible]
إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ [illegible] دِينَكُمْ [illegible] قُلْ بگو ای محمد [illegible] إِنَّ الْهُدَى بدرستیکه
دین حق [illegible] هُدَى اللَّهِ دین خداست یعنی اسلام [illegible]
[illegible] أَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ [illegible]
است کسی از اهل اسلام مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ [illegible] أَوْ يُحَاجُّوكُمْ [illegible]
[illegible] عِنْدَ رَبِّكُمْ [illegible] قُلْ بگو ای محمد

دنیا و آخرت ح

درلقد قول است ان کو إِنَّ الْفَضْلَ بدستی که افزونی درعلم و حکمت و بلند و افزونی مرتبه نزد حضرت عزت بِيَدِ اللَّهِ بدست قدرت حق تعالی
يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ میدهد آنرا بهر کی خواهد وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار رحمت است عَلِيمٌ داناست بکسی که مستحق و در آن فضل يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ
خاص میکند برحمت خود که نبوت است و یا اسلام مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد و میداند که استحقاق آن دارد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
و خدای خداوند فضل بزرگ است بر مؤمنان مرویست که مردی هزار و دویست اوقیه طلا نزد عبد الله بن سلام بودیعت نهاد عبد الله همه را باو رد کرد
و اصلا در آن خیانت نکرد و شخصی دیگر یک دینار نزد فنحاص بن عازورا بودیعت نهاده بود و در آن خیانت کرد و منکر آن شد حق تعالی بیان حال ایشان
نموده فرمود وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و از اهل کتاب مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ کسی است که اگر امین سازی او را بِقِنْطَارٍ بمال بسیار
قیمت طلا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ادا کند آن مال را چنانچه عبد الله است وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ کسی است که اگر امین گردانی
او را بِدِينَارٍ بیک دینار طلا لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ادا نکند باز ندهد آنرا بتو إِلَّا مَا دُمْتَ مگر آنکه همیشه باشی عَلَيْهِ قَائِمًا بر سر او
ایستاده و مبالغه کنند در مطالبت آن مرد فنحاص است ذَٰلِكَ آن خیانت و ترک ادا مر یهود را بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که
گفتند لَيْسَ عَلَيْنَا نیست بر ما فِي الْأُمِّيِّينَ در باب خیانت با عرب که خواننده و نویسنده نیستند سَبِيلٌ گناهی و عتابی چه از
واعتقاد ایشان آن بود که در توریه نوشته است که هر کی یهودی نیست اُمّی است و مال اُمّی را بر خود حلال میدانستند وَيَقُولُونَ و میگویند بهتان
که مال غیر اهل یهود بر یهود حلال است عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ چه در هیچ دین و شریعتی بادای امانت حکم رفته است وَهُمْ يَعْلَمُونَ
و ایشان میدانند که خیانت حرام است بَلَىٰ نه چنانست که اعتقاد کرده اند که بر ایشان راهی نیست بلکه برایشان گناه عظیم است در خیانت مال عرب
مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ هر که وفا کند بعهد خود یا بعهدی که خدای تعالی با او بسته است در توریه بادای امانت و ترک خیانت وَاتَّقَىٰ و پرهیزد
از حرام فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای تعالی يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دوست میدارد پرهیزکاران را از حضرت رسول صلعم مرویست که هر که در وی سه خصلت
در باشد منافق است و اگر چه نماز گذارد و روزه دارد یکی آنکه چون سخن گوید دروغ گوید دوم چون وعده دهد خلاف کند سیوم چون امانت
باو دهند خیانت کند و فرموده که باز کاند چو خلاست کو کا و امین بشد فردای قیامت با صدیقان و شهیدان خواهد بود و هر که ادای
امانت کند حق تعالی تزویج حور العین کند باو و کلبی روایت کرده که جمعی از علمای یهود در سال قحط نزد کعب اشرف آمدند و گفتند ما گفتند
او گفت چه میگوئید در بارهٔ این مرد که دعوی نبوت میکند گفتند که او پیغمبر خداست کعب بن اشرف در غضب شده گفت من میخواستم که عطای بسیار
بشما رسانم لیکن این سخن خود را از آن محروم کردانید چه بدید که اینجا یکی غار بشمار رسیدن ایشان از این پشیمان شده گفتند که ما را مهلت
ده تا رجوع کنیم و در کتاب ببینیم و در کتاب خود نگریم و نعت و صفت او را باکتاب خود مقابله کنیم و ببینیم که موافق است یا مخالف گفت
چنین باشد پس نزد حضرت پیغمبر آمدند و صفات او را مشاهده کرده چون نظر در توریه کردند صفات آن حضرت موافق دیدند و تغیر آن

کرانند و صفها

کرانند و صفهای که صفت آن پیغمبر آن نوشته و بترد کعب آمده گفتند که ما غلط کرده بودیم صفات پیغمبر آخر الزمان که در توریه نوشته بود مخالف
این شخص است که دعوی نبوت میکند پس آیات دال که تغیر داده بودند برو خواندند کعب از این بسیار خوشحال شده ایشانرا طعام داد و انواع رعایت
کرد حق تعالی این آیت فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه يَشْتَرُونَ میخرند و عوض میگیرند بِعَهْدِ اللَّهِ عهدی را که با خدای تعالی
اند که آن ایمانست بمحمد وَأَيْمَانِهِمْ و سوگندانی که در دروغ خود را اند در باب مخالفت صفت پیغمبر آنچه در توریه است ثَمَنًا
قَلِيلًا بهای اندک که متاع حقیر دنیاست و گویند که آن حاکی چند بود از غله و چند گز از کرباس که از کعب اشرف گرفته بودند و صفت پیغمبر را
تحریف و تغییر داده بمیثاق افتراء دروغ و سوگند خوردند که صفاتی که در توریه نوشته خلاف صفت محمد است أُولَٰئِكَ آن گروه عهد شکنان و
سوگند بدروغ خوردگان لَا خَلَاقَ لَهُمْ هیچ نصیبی نیست ایشانرا فِي الْآخِرَةِ در آن سرای از ثواب خدای تعالی وَلَا يُكَلِّمُهُمُ
اللَّهُ و سخن نگوید خدای تعالی با ایشان سخنی که بدان خوش دل شوند یا اصلا با ایشان سخن نکند بلکه ملائکه عذاب با ایشان از وی عتاب سخن
گویند وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ و نه نگرد بنظر رحمت بسوی ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز وَلَا يُزَكِّيهِمْ و پاک نسازد
ایشانرا از پلیدی گناه بعفو و مغفرت و یا ثنا و مدح ایشان نکند وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانراست عذابی دردناک
که الم آن هرگز منقطع نگردد بجهت تغیر انگیز آنکه در توریه است از صفات حضرت محمد و در حدیث آمده که هر که سوگند بدروغ خورد تا
مال مردم ببرد حق تعالی دوزخ برو واجب کرداند و بهشت برو حرام کرداند و سوگند بدروغ سرایها را ویران کند و خاندانها از مردمان خالی
کرداند نزد صفت اهل تحریف و تغیر بیفرماید که وَإِنَّ مِنْهُمْ و بدرستی که از یهودان لَفَرِيقًا گروهی هستند یعنی کعب بن اشرف
و حیی بن اخطب و کنانه بن ابی الحقیق و مالک بن صیف و امثال ایشان يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ می پیچانند زبانهای خود را بِالْكِتَابِ
بخواندن کتابی که بر بافته اند ایشان یعنی در خواندن میل میکنند از آنچه حق است و میل نمیکنند بجانب باطلی که تغیر داده
ایشانند لِتَحْسَبُوهُ تا شما پندارید که آنچه ایشان میخوانند مِنَ الْكِتَابِ از توریه است وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ
و حال آنکه نیست آن از توریه وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و میگویند که آن تغیر و تحریف داده از نزدیک خدایست وَمَا
هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و حال آنکه نیست آن از نزد خدای تعالی وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ و میگویند بر خدای دروغ که
سخن غیر او را سخن او میگویند وَهُمْ يَعْلَمُونَ و حال آنکه ایشان میدانند که دروغ میگویند و بعد از بیان تحریف توریه بافترا
نصاری میفرماید که در حق عیسی گفتند که او دعوی الوهیت کرده است و اصحاب خود را فرموده پس پرستید او را ایشان میفرماید که مَا كَانَ لِبَشَرٍ
مر کسی را نبوده و نباشد و نسزد و درآید مر آدمی را یعنی عیسی أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ بآنکه بدهد خدای تعالی او را انجیل وَالْحُكْمَ و فهم آن یا علم حلال
و حرام و سایر احکام شریعت وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری ثُمَّ يَقُولَ پس گوید او مر لِلنَّاسِ مردمانرا یعنی اصحاب خود را كُونُوا عِبَادًا لِي

باشید شما بندگان من و پرستندگان من **مِنْ دُونِ اللّٰهِ** جز از خدای **وَلٰكِنْ** لیکن گوید که **كُونُوا رَبَّانِيِّينَ** باشید کاملان در علم و عمل ربّانی
و دانایان و استواران در خداشناسی و متمسّک با مور دینیه و احکام آن **بِمَا كُنْتُمْ** بسبب آنکه باشید که از روی اخلاص **تُعَلِّمُونَ**
**الْكِتَابَ** بیاموزید مردم را کتاب را از روی حق تعالی فرود آمده **وَبِمَا كُنْتُمْ** و بآنکه باشید شما پیوسته **تَدْرُسُونَ** بخوانید آن کتاب
را و درس آن بگوئید **وَلَا يَأْمُرَكُمْ** و نفرماید شما را پیغمبر او را و خدای شما را نه حق تعالی او را بغیر نی در هر امری که تا شما را **أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ**
**وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا** بآنکه فرا گیرید فرشتگان را و پیغامبران را خدایان چنانکه صابیان فرشتگان را و یهود عزیر را و ترسایان عیسی را پرستیدند
و نصاری کاهنو را عیسی و عزیر کرده اند حق تعالی ازین قول گروه بر طریق انکار میفرماید که **أَيَأْمُرُكُمْ** آیا میفرماید آن پیغامبر شما را **بِالْكُفْرِ**
بر پرستیدن غیر حق و شرک آوردن **بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ** پس از آنکه هستید شما **مُسْلِمُونَ** گردن نهادگان مر دین اسلام را **وَإِذْ أَخَذَ اللّٰهُ** و یاد کن چون فرا
گرفت خدای تعالی **مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ** پیمان و عهد پیغامبران یعنی از ایشان پیمان فرا گرفت بآنکه **لَمَا آتَيْتُكُمْ** هر آینه آنچه بدهم شما را **مِنْ كِتَابٍ**
**وَحِكْمَةٍ** از کتاب و فهم آن یا علم شریعت **ثُمَّ جَاءَكُمْ** پس بیاید بشما **رَسُولٌ** فرستاده از نزد من که آن محمد است **مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ** باور
دارنده مر آنچه با شماست از کتاب و حکمت **لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ** البته ایمان آرید بوی **وَلَتَنْصُرُنَّهُ** و یاری کنید او را بنفس و مال خود و با اظهار نعوت
و صفات او که در کتب پیشین مذکور است از حضرت امیر المؤمنین علی مرویست که حق تعالی هیچ پیغامبر را نفرستاد مگر که ازو عهد گرفت که تا محمد صلی
الله علیه و آله ایمان آورد و قوم خود را بایمان آوردن بآنحضرت امر کند **قَالَ** گفت خدای تعالی مر انبیا را بعد از عرض این میثاق بر ایشان
**أَأَقْرَرْتُمْ** آیا اقرار کردید **وَأَخَذْتُمْ** و فرا گرفتید **عَلَىٰ ذٰلِكُمْ** بر آن گفتم **إِصْرِي** عهد مرا که عهدیست که بدان وفا کنید **قَالُوا**
**أَقْرَرْنَا** گفتند انبیا و امتان ایشان که اقرار کردیم و میثاق ترا پذیرفتیم **قَالَ** گفت خدای تعالی **فَاشْهَدُوا** پس گواه باشید یعنی بر اقرار
بعضی بر بعضی یا ای انبیا گواه باشید بر امتان خود **وَأَنَا** و من نیز که خدایم **مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ** با شما گواهم برین اقرار و گواهی
شما **فَمَنْ تَوَلَّىٰ** پس هر که برگردد و اعراض کند از ایمان آوردن بدین رسول صلی الله علیه و آله و سلم و نصرت وی کردن **بَعْدَ ذٰلِكَ**
بعد از میثاق و انکار کند اقرار و شهادت خود را **فَأُولٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ** پس آن گروه اعراض کنندگان ایشانند بیرون
رفتگان از دایره ایمان یا از عهد و پیمان خدای تعالی ابن عباس مرویست که چون اهل کتاب با هم مخاصمه کردند در باب آنکه کیست ابراهیم
ما تعلق اند حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که هر دو فریق ازین بیزارند یهود و نصاری گفتند که ابراهیم بما اولی است انحضرت فرمود که یهود و نصاری از دین
ابراهیم بری اند ایشان در غضب شدند و گفتند والله که راضی نیستیم بحکومت تو و بدین تو آنگه حق تعالی فرمود که **أَفَغَيْرَ دِينِ اللّٰهِ يَبْغُونَ** آیا اعراض میکنند
از ایمان پس جز از دین خدا می طلبند و دیگر دینها میخواهند یعنی بکوایت آنکه آیا بغیر دین خدا را طلب میکنید **وَلَهُ** و حال آنکه مر او را **أَسْلَمَ** گردن
نهاده است **مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ** هر که در آسمانهاست **وَالْأَرْضِ** و هر که در زمینست **طَوْعًا** از روی رغبت بسبب نظر در دلائل وحدت چون مؤمنان حقیقی



**وَكَرْهًا** و از روی نفرت و کراهت چون منافقان که بجهت ترس شمشیر اهل اسلام اظهار اسلام کرده اند و بعد از تبلیغ و اختیار است
یعنی بعضی باختیار خود اسلام آورده اند مانند ملایکه و بسیاری از اهل ایمان و برخی بکراهت چون کافران که مسخّر فرمان اند و مقهور قدرت او
و دانایان گویند که مراد رغبت ده گفته که آن گروه بطبع ایمان آورده اند و مؤمنان اند که باختیار خود ایمان آورده اند و وقتی که ایمان نافع بود اینان
که اسلام آورده اند که فرا اند که بوقت مرگ چون معاینه عذاب کنند ایمان آرند و سود ندهد **وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ** و بسوی جزای حق تعالی
بازگردانیده خواهند شد ای طایفه انوکاران و حقیقت همه را خواند یعنی همه اهل آسمان و زمین بعد رجوع خواهند کرد **قُلْ** بگو ای محمد **آمَنَّا**
ایمان آورده ایم **بِاللّٰهِ** بخدای یکتا که است در ذات و بی همتا در صفات **وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا** و گرویده ایم بدانچه فرو فرستاده شده بر ما یعنی قرآن
**وَمَا أُنْزِلَ** و بآنچه فرو فرستاده شده **عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ** بر ابراهیم و دو پسر او و نبیرهٔ او
و اولاد و کتاب ایشان که عبارت صحف ابراهیم بود و چه ایشان در تحت شریعت او بوده اند **وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ** و بآنچه داده شده بموسی که تورات
است **وَعِيسَىٰ** و بعیسی که انجیل است **وَالنَّبِيُّونَ** و بدانچه داده شده بدیگر پیغامبران و بسیاری از ادریس و داود و سلیمان که کتابها بدیشان نازل شد
بود **مِنْ رَبِّهِمْ** از نزد پروردگار ایشان **لَا نُفَرِّقُ** جدائی نمی افکنیم **بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ** میان یکی از ایشان یعنی بهمه ایمان آورده ایم
نه بعضی دون بعضی چون یهود و نصاری **وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ** و ما مر خدای را گردن نهادگانیم و فرمان برداران او در همه امر و نواهی **وَمَنْ**
**يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا** و هر که طلب کند غیر از دین اسلام را دینی دیگر **فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ** پس هرگز پذیرفته نشود آن
دین از وی یعنی خدای تعالی آن را قبول نکند **وَهُوَ** و او بواسطه ترک اسلام **فِي الْآخِرَةِ** در سرای آخرت **مِنَ الْخَاسِرِينَ** از جمله
زیانکاران باشد بعد از ان ده تن از آنها که بعد از قبول اسلام مرتد شدند میفرماید **كَيْفَ يَهْدِي اللّٰهُ** چگونه راه نماید خدای یعنی بسیار دور است
که خدای راه نماید **قَوْمًا كَفَرُوا** گروهی را که کافر شدند **بَعْدَ إِيمَانِهِمْ** پس از ایمان آوردن ایشان و در اکثر تفاسیر آمده که این ده تن بوده اند
که بعد از اظهار اسلام و قبول شرایط ایمان روی بر تافته بدار الکفر شتافتند چون طعمة بن ابیرق و حارث بن سوید و مقیس بن صبابه
و امثال ایشان که بعد از آنکه گرویده بودند **وَشَهِدُوا** و گواهی داده بودند **أَنَّ الرَّسُولَ** آنکه فرستاده خدای یعنی محمد **حَقٌّ** حق است
و قول او حق **وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ** و آمده بود بدیشان آیتهای روشن یعنی قرآن که فصاحت و بلاغت آن زیاده از طاقت بشر است یا سایر
معجزات مشیّده که بیانات است **وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** و خدای راه ننماید گروه ستمکاران که بجهت عناد و جحود با وجود ظهور حجت
دین اسلام را ایشان از آن اعراض کنند **أُولٰئِكَ** آن گروه مرتدان **جَزَاؤُهُمْ** پاداش ایشان **أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللّٰهِ** آنست
که بر ایشان باشد لعنت خدای که آن دوریست از رحمت او **وَالْمَلَائِكَةِ** و لعنت فرشتگان که نفرین است از ایشان **وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ**
و لعنت همه مؤمنان که آن صفت کردن است ایشان را طلب کردن از خدا دوری ایشان را از رحمت خود **خَالِدِينَ فِيهَا** در حالتی که جاوید باشند

لا يخفف عنهم پس سبک کردانیده نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب دوزخ ولا هم ینظرون و نه ایشان را مهلت
داده شوند تا بسوی ندیم رجوع کنند و ایمان آرند و یا تاخیر عذاب کنند از ایشان از وقتی به وقتی الا الذین تابوا مگر آنها که باز گردند از کفر
ارتداد و تصدیق تمام بوجوب و تصدیق کنند به پیغمبر من بعد ذلک از پس آنکه برگشته بودند از دین اسلام واصلحوا و نیکو
گردانیدند آنچه تباه کرده بودند فان الله پس بتحقیق که خدای تعالی غفور آمرزنده توبه کاران است رحیم مهربان است بر ایشان
بر آنکه حارث بن سوید انصاری اسلام آورده بود و برادر ارتداد حارث بعد از ندامت توبه کرد و از ملامت رجوع به مدینه
آیات الله یازده تن دیگر خوانندی ایشان از توبه ابا کردند این آیت در باره ایشان نازل گشت که ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند
بخدا و رسول بعد ایمانهم پس از گرویدن ایشان و ایمان ثم ازدادوا کفرا پس زیاده کردند کفر را بر کفر یعنی ثابت
ماندند بر آن لن تقبل توبتهم هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان واولئک و آن گروه بر کفر ثابت و در زیده هم الضالون
ایشانند گمراهان از طریق هدایت و ثابت قدمان بر ضلالت ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند وماتوا
وهم کفار و مردند در حالتی که کافر بودند یعنی بر کفر مردند فلن یقبل من احدهم پس قبول کرده نشود هیچ کسی از ایشان ملء
الارض ذهبا پری زمین از زر ولو افتدی به و اگر چه فدا دهد آن را بجهت خلاصی مقدار زر که پری زمین باشد از مشرق تا
مغرب اولئک آن گروه که فوت شدند لهم عذاب
الیم مر ایشان راست عذابی دردناک وما لهم من ناصرین و نباشد مر ایشان را یاری دهنده که دفع عذاب از ایشان آورده اند که
در روز قیامت کافر را حاضر گردانند و او را گویند که اگر برابر زمین زر بودی آن را فدا دادی گوید آری گویند از تو کمتر از این خواسته
اجابت نکردی اکنون بچشم عذاب دوزخ لن تنالوا البر هرگز نرسید بحقیقت نیکوئی که آن کمال خیر است و یا نرسید به ثواب که آن
کمال رحمت است و رضا و جنت اوست حتی تنفقوا تا آنگه نفقه کنید و صدقه دهید مما تحبون از آنچه دوست میدارید از مالها که بر
فقرا تصدق کنید یا بدن که قوت آن را در طاعت بذل نمائید یا دل که آن را وقف محبت الهی کنید یا جان که آن را در راه خدا در بازید ابو طلحه
انصاری چون این آیت شنید بحضرت رسالت آمد و گفت یا رسول الله باغی دارم که هیچ چیز دوست تر از آن ندارم آن را بعد از خدا
حکم کنم صرف فرمای حضرت آن را در میان اقربای او قسمت فرمود و زید بن حارثه گفت اسپی دارم که دوست ترین اموال منست آن را صرف خدا
کن حضرت آن را با اسامة بن زید بخشید نقل است که امام حسن بن علی علیهما السلام قند و نبات را تصدق میفرمود و این معنی را ازو پرسید فرمود
من این دو چیز را دوست دارم و حق تعالی میفرماید که لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون وما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من شیء
از هر چیزی [illegible] خواه بسیار از دوست ترین اموال و غیر آن فان الله به علیم پس بدرستی که حق تعالی بدان چیز دانا است و بآن

الجزو الرابع

در باب تصدق که آنچه را دوست دارند تصدق کنند

جزا خواهد

جزا خواهد داد بدانکه اگر مراد بانفاق درین آیه زکوة واجبه است چنانکه قول ابن عباس است پس مراد آنست که بیابد آنچه زبون مال باشد
از برای آنکه زکوة میدهند چه آن موجب بادادن حق ایشان میشود و هرچه عیب دارد از برای آنکه صحیح زکوة میدهند و با آنکه
مراد ازین مردم زینت و اگر مراد صدقه سنت است پس معنی آنست که بر کمال نیکی و کمال خیر آنست که دوست ترین مالها را بدهد صدقه
و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من بر ملت ابراهیم ام یهود گفتند که چون گوشت شتر و شیر او میخوری و حلال میدانی بر ابراهیم حرام بود
حضرت رسول فرمود که دروغ میگویند چه در شرع ابراهیم این هر دو حلال بود ایشان گفتند که نه چنین است بلکه هرچه امروز بر ما حرام
است بر ابراهیم حرام بوده حق تعالی بجهت تصدیق قول پیغمبر خود و تکذیب یهود آیه فرستاد که کل الطعام همه انواع خوردنیها
کان حلا لبنی اسرائیل بود حلال مر فرزندان یعقوب را الا ما حرم مگر آنچه حرام گردانید اسرائیل علی
نفسه یعقوب بر نفس خود و آن گوشت شتر و شیر آن بود و آنچنان بود که یعقوب را عرق النسا عارض شد نذر فرمود که اگر خدای تعالی
مرا شفا دهد هر طعام و شراب که دوست تر دارم بر خود حرام سازم حق تعالی او را شفا داد و گوشت شتر و شیر که از همه مطعوم و
مشروب دوست تر داشتی بر خود حرام ساخت و فرزندان او نیز چنین کرده بودند یهود آن را بمتابعت او اجتناب نموده گفتند توریه بحرمت
اینها حکم کرده است حق تعالی فرمود که نه چنین است بلکه یعقوب اینها را بسبب نذر بر خود حرام کرد من قبل ان تنزل التوریة
پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریه و اگر یهود انکار این میکنند قل بگو یا محمد ایشان را که فاتوا بالتوریة پس بیارید
توریة صحیح را فاتلوها پس بخوانید آن را یعنی آنجا که در باب تحریم این چیزها در وی باشد تلاوت کنید ان کنتم صادقین
اگر هستید راستگویان که یهود این دلیل نکردند بجهت آنکه میدانستند که پیغمبر راست میگوید و ایشان دروغ میگویند فمن
افتری پس هر که افترا کند و بر بندد علی الله الکذب بر خدای دروغ را در تحریم آنچه دعوی میکنند من بعد ذلک از پس آنکه لازم
شد تحریم از یعقوب بود نه از حکم الله فاولئک پس آن گروه که افترا کنند هم الظالمون ایشانند ستمکاران و بهیج ظلم باز
ترک انصاف و انکار با حق بجهت وضوح آن بر ایشان قل بگو ای محمد صدق الله راست گفت خدای در خبر تحریم یعنی صدق ظاهر
است گشت در آنچه انزال فرمود و کذب شما در آنچه دعوی میکنید فاتبعوا پس متابعت کنید ملة ابراهیم کیش ابراهیم و دین درست او را
حنیفا در حالتی که میل کننده بود از همه کیشها باطل بدین اسلام یعنی تابع دین اسلام شوید که داخل ملت ابراهیم بود نه غلام شوید از
ملت یهود که آن را تغیر داده اند و تحریم کرده اند آنچه خدا حلال آن حکم فرموده وما کان من المشرکین و نبود ابراهیم از
شرک آرندگان و بدانکه مجمل آنست که پیغمبر ما متعبد نبود بشریعت انبیای سابق ولکن بشریعت ابراهیم بود و لهذا حق تعالی فرمود که فاتبعوا ملت
ابراهیم و معنی آنست که بطریق الهام و خواب بدین اسلام مأمور بود و آورده اند که یهود با اهل اسلام خلاف کردند در باب کعبه و بیت المقدس

آیت که در باب خانهٔ کعبه انزال یافته

سجود کنند که بیت المقدس بهتر است از خانهٔ کعبه زیرا که موضع هجرت انبیاست و زمین مقدسه است مسلمانان گفتند که کعبه فاضل‌تر است
آیه آمد که **إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ** بدرستی که اول خانهٔ که بروی زمین **وُضِعَ لِلنَّاسِ** وضع کرده شد از برای مردمان تا آنرا زیارت کنند و طواف
کنند **لَلَّذِي بِبَكَّةَ** آن خانه‌ایست که در مکه است و واضع آن حق تعالی است مرویست که کعبه اول خانهٔ بود که آدم علیه السلام آنرا بنا کرد و در زمان طوفان
خراب شد و ابراهیم ع بنای آن فرمود و در روایت صحیح آمده که پیش از آدم در موضع آن خانه بود که بیت الضراح میگفتند و ملایکه طواف
آن میکردند چون حضرت آدم بزمین آمد مامور شد که گرد آن طواف کند طواف آن فرماید و در زمان طوفان آنرا باسمان بردند و ملایکه آسمان طواف
آن میکنند و از مجاهد و قتاده و سدی روایت است که معنی آیه آنست که اول بقعه از زمین که بروی آب ظاهر شد کعبه بود که حق تعالی آنرا
از کف دریا پدید آورد بدو هزار سال پیش از آنکه زمین را از زیر آن بیرون کشیده در اطراف عالم منتشر ساختند حاصل [illegible]
اول خانه که در زمین بنا کردند کعبه معظمه بود **مُبَارَكًا** در حالتیکه آن خانه با برکت و کثیر الخیر و بسیار منفعت است هر کسی که حج و عمره
آن بجای آورد و در روایت آمده که هر حسنه که در اینجا کنند بصد هزار حسنه بنویسند و یک دینار صدقه که در آن بقعهٔ مبارک بدهند برابر صد
هزار دینار است در جای دیگر و [illegible] بجانب کعبه برابری میکند با عبادت اولیای دنیا و آخرت و هر که [illegible] طواف کند [illegible] آمرزیده
شود **وَهُدًى** و خانهٔ هدایت است **لِلْعَالَمِينَ** مر عالمیان را زیرا که قبلهٔ ایشانست و بجهت توجه بآن در نماز راه راست می‌یابند
بخیر دنیا و آخرت میرسند یا بجهت آنکه عبادت در آن مقابل صد هزار عبادت است در غیر آن چنانکه گذشت **فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ**
در آن خانهٔ مبارک نشانهای روشن است در شرف و بزرگواری آن و از آنجمله یکی آنست که هیچ مرغی بر بالای آن نپرد بلکه چون
نزدیک آن میرسد بر میگردد و بطرف دیگر متوجه میشود و در حرم آن جانوران درنده هیچ حیوانی را ضرر نرسانند و هر که قصد
آن کرده هلاک گشته مانند اصحاب فیل و غیر آن از کفار و مرغان وحشی در آنجا انس میگیرند [illegible] بصحت میرسند و
جهان [illegible] میکردند و [illegible] روزی میشوند و هیچ مرغی در مسجد الحرام سرگین نمی‌اندازد و هر که نظر در آن خانه کند دیده‌اش
اشکبار گردد و هر روز [illegible] فرشته در آن داخل میشوند تا روز قیامت که هیچ کدام بار دیگر رجوع نمیکنند و اولیاء الله [illegible]
حوالی آن [illegible] میگردند و [illegible] طواف آن کنند و بعضی دیگر از آن نشانها **مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ** موضع استادن ابراهیم است و آن سنگیست
که اثر قدم آنحضرت بآنست و این آیت مشتمل بر دو نشانه است اول فرو رفتن قدم حضرت ابراهیم در آن سنگ تا بکعبین و دوم باقی ماندن آن اثر
در مدتهای طویل الیوم محفوظ بودن آن سنگ از دشمنان در چندین هزار سال و این اثر قدم آنحضرت در وقتی بود که بالای کعبه را بلند
ساختند سنگی در زیر قدم خود نهاد تا بر بالای آن پایهای استوار کرده آنرا بلندتر گرداند و قدم او در آن فرو رفت ابو حمزه ثمالی روایت
کرده که حضرت علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیهم اجمعین فرمود که ای ابو حمزه بدانکه بهترین بقعه در عالم میان رکن و مقام است

و مقام ابراهیم

---

و مقام ابراهیم [illegible] بغداد و حضرت [illegible] است که [illegible] سال و در آن مدت در روز روزه بوده باشد و هر شب ایستاده در این
مکان شریف بعبادت مشغول باشد و [illegible] **وَمَنْ دَخَلَهُ** و علامت دیگر آنست که هر که در آید بآن
خانه **كَانَ آمِنًا** باشد ایمن از قتل و غارت [illegible] که پناه بآن خانه آرد و بلکه زمین حرم حرام باشد [illegible]
کنند تا آنکه بیرون شود [illegible] معنی آنست که هر که داخل حرم شود [illegible] ایمن شود از عقوبت [illegible]
شود از جمیع معاصی و از ابو جعفر علیه السلام نقلست که هر که در حرم در آید در حالی که عارف باشد یعنی اعتقاد داشته باشد بهر آنچه حق تعالی بر او واجب
گردانیده ایمن گردد در آخرت از عذاب دوزخ **وَلِلَّهِ** و مر خدایراست ثابت است و لازم **عَلَى النَّاسِ** بر همه مردمان **حِجُّ الْبَيْتِ** قصد خانهٔ کعبه
بجا آوردن اعمال حج **مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا** هر که توانایی دارد بسوی آن خانه رفتن و آن تحقیق صحت بدن است و وجود
زاد و راحله و خرج عیال واجب النفقه و ایمن بودن از دشمن و در حدیث آمده که هر که حج بر او واجب شود و حج نکند یا یهودی یا نصرانی بمیرد **وَمَنْ**
**كَفَرَ** و هر که کافر شود [illegible] یعنی ترک حج کند **فَإِنَّ اللَّهَ** پس بدرستی که خدای تعالی **غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ** بی نیاز است از جمیع
عالمیان تسمیهٔ ترک حج بکفر بجهت تاکید و مبالغه است [illegible] و اشارت باآنکه ترک آن از بزرگترین کبایر است و موجب سخط
الهی و غضب سبحانی و حدیثی که مذکور شد نیز دلالت [illegible] است بر این که حضرت امام موسی الکاظم صلوات الله علیه روایت کرده که آن حضرت
در تفسیر آیه قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا فرمود که زیان‌کارترین مردمان در عمل آنهااند که [illegible] اسلام دارند تا خیر اندازند و از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت که مراد بقوله تعالی وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى [illegible] که حج بر ایشان واجب شود و ادا نکند حتی
در روز [illegible] از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم روایت که نماز پنجگانه بگذارید و روزهٔ ماه رمضان
[illegible] ادای زکوة کنید و حج خانهٔ خدای کنید تا در بهشت پروردگار خود داخل شوید و از ابی عبدالله علیه السلام روایت [illegible]
[illegible]
ملت ابراهیم [illegible]
کلام بالزام حجت بر اهل کتاب کرده فرمود که **قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ** بگو ای اهل کتاب **لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ**
چرا کافر میشوید بآیتهای خدا که آن دلایل عقلیه است و سمعیه بر صدق حضرت محمد در آنچه دعوی میکند از وجوب حج و غیر آن از احکام
شریعت **وَاللَّهُ شَهِيدٌ** و خدای تعالی مطلع است و گواه **عَلَى مَا تَعْمَلُونَ** بر آنچه شما میکنید از پوشیدن حق و کفر ورزیدن بآیات حق تعالی
و شما را بران جزا و سزا خواهد داد **قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ** بگو ای اهل کتاب **لِمَ تَصُدُّونَ** چرا باز میدارید **عَنْ سَبِيلِ**
**اللَّهِ** از راه خدا که دین اسلام است و منع میکنید **مَنْ آمَنَ** کسی را که گرویده بخدا و دین حق و قبول کرده [illegible]

حیث این خطاب بکسانیست که حج بر ایشان واجب شود و ترک کنند [illegible]

عقوبت ۹

که بودن ایشان را بگمان خود میجویند تبغونها در حالی که طلب میکنید راه خدا را عوجا کجی با این وجه که تلبیس میکنید بر مردمان و در
دل ایشان می اندازید که در وی کجی است بجهت آنکه در کتاب موسی نسخ نیست و در کتاب حضرت محمد صلعم جامع نسخ است و تغییر صفت او میکنید
که عقد و شبهات و میل [illegible] در ایشان صفات نیست وانتم شهداء و حال آنکه شما گواهانید بر آنکه راه راست و دین اسلام
است چه این را در صحیفه ابراهیم دیده اید وما الله بغافل عما تعملون و خدای تو بیخبر نیست از آنچه میکنید و البته شما را
بان سزا خواهد داد آورده اند که شاس بن قیس یهودی مردی پیر بود و غلیظ القلب و شدید الکفر و العناد و کینه ور و حسود و عیب جوی
و [illegible] مسلمانان روزی در مجمع اوس و خزرج بگذشت دید که ایشان حلقه زده از روی محبت و کمال دوستی با یکدیگر صحبتی
میدارند و در جاهلیت دایم میان ایشان حرب و قتال بودی چون مسلمان شدند آن خصومت باقی نماند و بدوستی مبدل گشت و چون شاس این
دوستی و الفت ایشان را بدید آتش حقد و حسد در سینه او برکشید و بر افروخت [illegible] را گفت تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند و انواع
قصه ها که در حربی عظیم بود میان قبیله اوس و خزرج در میان افکند و قصیده که در آن ایام شاعری [illegible] خزرج گفته بود بخواند و چون
خزرجیان نام آن حرب شنیدند و [illegible] استماع کردند آتش [illegible] زبانه کشید [illegible] آغاز دشنام کردند و آخر
کار بمقاتله کشید و [illegible] تیغ زدن کردند حضرت جبرئیل بدین آیتها نازل شد و حضرت صلعم در میان ایشان در آمد و فرمود که
با وجود آنکه من در میان شما ام [illegible] جاهلیت [illegible] خدای تعالی [illegible] این آیتها را [illegible]
که [illegible] ایشان را [illegible] کفار [illegible] ایمان [illegible] حق تعالی با ایشان این
وجه خطاب میکند یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید ان تطیعوا اگر فرمان برید فریقا من الذین اوتوا الکتاب
گروهی را از یهود که شاس بن قیس و اصحاب اویند یردوکم بر گردانند شما را بعد ایمانکم پس از ایمان شما بدین اسلام کافرین
کافران [illegible] متابعت شاس و متابعان او [illegible] شما را مرتد سازند وکیف تکفرون و چگونه کافر میشوید وانتم
تتلی و حال آنکه شما [illegible] خوانده میشود علیکم بر شما آیات الله آیتهای خدا که قرآنست وفیکم رسوله و در میان شما است
رسول خدای ومن یعتصم بالله و هر که چنگ در زند بدین خدای فقد هدی پس بتحقیق راه نموده شود الی صراط مستقیم بسوی
راه راست [illegible] روایت [illegible] که ثعلبه بن غنم اوسی و اسعد بن زراره خزرجی [illegible] مفاخرت کردند [illegible]
مفاخرت [illegible] کشید [illegible] رسول خدا مبعوث نشد [illegible] ما [illegible] گفت [illegible] اسلام از
[illegible] خانه بیرون آیند [illegible] این دعوی [illegible] خبر بحضرت رسالت صلعم رسید [illegible]
[illegible] نازل [illegible] جبرئیل این آیت آورد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان از اوس و خزرج

شاس

اتقوا الله بترسید از خدا حق تقاته چنانچه سزاوار ترسیدن است از وی و آن بقیام نمودن است بواجبات و اجتناب از
محرمات از ابی عبد الله ع منقولست که معنی آنست که فرمان برداری کنید و هیچ وجه در حق او عصیان مورزید و شکر گذار او مشغول
شوید و بپرستید او را و استغفار نمائید و در هیچ وقت از او غافل نشوید ولا تموتن و میرید الا وانتم مسلمون مگر در حالی که شما مسلمان
باشید مراد آنست که [illegible] اسلام باشید تا وقتی که مرگ شما در آید حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که بعد از تلاوت این آیت فرمود که
اگر قطره از زقوم در زمین چکد زندگانی را بر اهل دنیا تلخ شود پس چگونه بود حال آنکس که طعام او در آخرت آن بود پس بدین که با
اسلام از دنیا رحلت کنید واعتصموا و چنگ در زنید بحبل الله بدین خدای که ریسمان محکم است جمیعا در حالی که همه مجتمع باشید با آن
[illegible] دست بآن [illegible] مراد موافقت حضرت رسالت در جمیع حالات و هر که چنگ در ریسمان اتباع آنحضرت زد
راه بمقصد اصلی برد و بمطلوب [illegible] جنت است [illegible] از حضرت منقولست که در وقت رحلت فرمود که ای مردمان
من میروم و در میان شما دو چیز [illegible] میگذارم [illegible] تمسک بآن [illegible] گمراه نشوید و یکی از آن از دیگری بزرگتر است و آن قرآن کتاب
خداست که ریسمانیست فرو گذاشته از آسمان تا زمین و دوم اهل بیت منند که این هر دو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه نزد حوض کوثر بمن
رسند و علی بن ابان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده که آنحضرت فرمود که مائیم آن حبل متین که حق تعالی در کلام مجید
فرموده که واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا و پراکنده مشوید از طریق حق بوقوع اختلاف میان شما چون اهل کتاب بلکه همه مجتمع
و متفق شوید با ایمان و مداومت کنید بر طاعت و ترک عصیان زاذان روایت کرده که روزی در مسجد نزد حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه حاضر بودم راس الجالوت که سردار یهود و مهتر یهود بود و جاثلیق که امام ترسایان بود نزد آنحضرت آوردند حضرت اول
با راس الجالوت [illegible] فرمود [illegible] یا راس الجالوت [illegible] یهودان بعد از موسی چند فرقه شدند گفت [illegible] در کتاب [illegible] حضرت
امیر فرمود [illegible] رسول [illegible] حلال و حرام [illegible] در کتاب [illegible]
[illegible] جاثلیق [illegible] ترسایان [illegible] فرقه شدند گفت [illegible] فرقه حضرت فرمود
[illegible] موسی [illegible] یک فرقه شده اند [illegible] انجیل [illegible]
[illegible] ومن قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون [illegible] فرقه شدند [illegible]
[illegible] رستگارند و باقی هالک [illegible] حق ایشان فرموده که [illegible] من الدمع مما عرفوا
من الحق [illegible] حضرت محمد مصطفی صلعم [illegible] فرقه شوند [illegible] رستگار باشند [illegible] دیگر هالک [illegible]
[illegible] ایشان فرموده [illegible] امة یهدون بالحق وبه یعدلون [illegible] حدیث حضرت [illegible]

خبر قوم حضرت موسی و عیسی و حضرت محمد صلعم که هر قوم چند فرقه شدند

است که حق با علیست و علی با حق است و حق میگردد با علی هر جا که گردد و هرگز از یکدیگر جدا نمیشوند دلالت میکند

بر آنکه حق با شیعیان است و غیر ایشان باطل و نیز فرموده که زود باشد که امت من هفتاد و سه فرقه شوند یک فرقه از آن رستگار باشند و

هفتاد و دو دیگر هالک و زیان کار از آنحضرت پرسیدند که یا رسول الله فرقه ناجیه کدام اند فرمود اهل بیت من و اتباع ایشان

و بعد از آن گفت که مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر که در آن نشست از غرق و هلاک نجات یافت و هر که نه نشست غرق شد پس

هر که متمسک با اهل بیت من شود و محبت ایشان ورزد و بطریق ایشان رود در آخرت رستگار باشد و بدرجات عالی رسد و

هر که مخالفت و عداوت ایشان ورزد و بر منهج ایشان نرود در آخرت زیان کار باشد و بدرکات دوزخ گرفتار شود حاصل که حق تعالی

میفرماید که از دین حق متفرق مشوید واذکروا و یاد کنید نعمت الله علیکم نعمتهای خدا را که بر شما لطف فرموده و آن نعمة

هدایت و توفیق است بدین اسلام و اتباع مذهب حق که موجب الفت شما است با یکدیگر و محبت ورزیدن با یکدیگر در راه

خدا پس یاد آرید این نعمت را اذ کنتم وقتی که بودید شما اعداء در زمان جاهلیت فالف پس خدای الفت داد و انداخت

محبت را بین قلوبکم در میان دلهای شما ببرکت اسلام و میمنت خدمت سید انام علیه السلام نزاع و خلاف از میان

شما زایل گشت فاصبحتم بنعمته پس گشتید برحمت و فضل خدا اخوانا برادران یکدیگر یعنی محبان و دوستان هم شدید و برادران

یکدیگر گشتید وکنتم و بودید در زمان ضلالت و جهالت علی شفا حفرة بر کناره گودالی من النار از آتش یعنی نزدیک بآن

رسیده بودید که در دوزخ افتید بجهت کفر و ضلالت چه اگر در حالی کفر مرگ بشما رسید در دوزخ می افتادید فانقذکم پس رهانید شما

را منها از آن مغاک آتش بمیمنت اسلام و شرف کذلک همچنین که بیان کرد احوال شما را از عداوت قدیم و الفت

جدید یبین الله لکم بیان میکند خدای تعالی و روشن میگرداند برای شما آیاته دلایل وحدانیت و قدرت خود را و حجت

روشن را بر دین حق لعلکم تهتدون تا باشد که شما راه راست یابید یعنی بجهت آنکه شما رستگار شوید از عذاب ابدی و برسید بثواب

سرمدی ولتکن منکم و باید که باشد از شما امة گروهی که ایشان یدعون الی الخیر بخوانند مردمان را بنیکوئی یعنی باسلام

ویأمرون بالمعروف و امر نمایند بنیکی که خدا و رسول بآن امر کرده وینهون عن المنکر و باز دارند مردمان را از فعل ناشایست

که حق تعالی و نبی او از آن نهی فرموده واولئک و آن گروه که امر بمعروف و نهی از منکر میکنند هم المفلحون ایشان اند رستگاران

یعنی مخصوصان بکمال رستگاری از حضرت رسالت صلعم روایت است که بهترین مردمان آنها اند که بیشتر از دیگران امر بمعروف کنند و

نهی از منکر نمایند و پرهیزگارتر ایشان باشند در نهج البلاغه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که ترک

امر معروف مکنید و نهی از منکر که اگر ترک آن کنید ظالمان بر شما حاکم شوند و هر چند که شما دعا کنید دفع شر ایشان را از خدا در

خواست کنید اجابت شما نکند ولا تکونوا کالذین تفرقوا و مباشید مانند آنانکه متفرق شدند چون یهود و نصاری

که هر یک چند فرقه شدند هر فرقه دشمن فرقه دیگر واختلفوا و اختلاف کردند در دین خود اما یهود بعد از هفتاد سال از وفات موسی

و اما نصاری پس از صد و سی سال از رفع عیسی ع پس ابتدای اختلاف ایشان واقع شد من بعد ما جاءهم البینات از پس آنکه آمده

بود بایشان دلایل روشن در کتب ایشان که موجب اتفاق ایشان بود در توحید و تصدیق بآنحضرت واولئک و آن گروه مخالفت کنندگان در اصول

دین لهم عذاب عظیم مر ایشان راست عذابی بزرگ یوم تبیض وجوه در روزی که سفید شود در روی بسیار و تسود

وجوه و سیاه گردد روی بسیار فاما الذین اسودت وجوههم پس اما آنانکه سیاه شود رویهای ایشان حق تعالی گوید

از کمال نازرولی و سرزنش بایشان گوید که اکفرتم آیا کافر شدید بعد ایمانکم از پس ایمان آوردن شما فذوقوا العذاب

پس بچشید عذاب دوزخ را بما کنتم تکفرون بسبب آنکه بودید که کافر شدید و اینها از پس گرویدن مراد اهل کتاب اند که پیغمبر گرویده

بودند پس از آنکه یاد کرده بودند بعثت و صفت او قبل از بعثت و از حضرت امیر المؤمنین مرویست که مراد اهل بدعت اند بعد از حضرت

رسالت علیه و آله و شنیده ام که حضرت پیغمبر روایت کرده که آنحضرت فرمود که سوگند بخدای که جان من بدست قدرت او است که البته وارد شوند

بر من در کنار حوض کوثر بعضی از اصحاب من چون ایشان را ببینم ایشان را از من دور سازند گویم که اینها اصحاب من اند گویند تو نمیدانی که ایشان

چه چیزها احداث کردند و بدعت نهادند پس دور شو از ایشان برگشتند از دین و مرتد شدند واما الذین ابیضت وجوههم و اما آنان

که سفید باشد رویهای ایشان یعنی مؤمنان که برطریق خاتم الانبیا اند و تابع ایشان بودند ففی رحمة الله پس باشند در رحمت خدا که

جنت و ثواب باشد هم فیها خالدون ایشان در آن جاوید بمانند در رحمت خدا که جنت است جاوید مانند تلک آنچه گذشت از

اخبار و احکام و وعد و وعید آیات الله آیتهای خدا است نتلوها علیک میخوانیم آنرا بواسطه جبرئیل بر تو بالحق در حالتی که در

لباس حقیقت [illegible] وما الله یرید و نیست خدای که خواهد ظلما للعالمین [illegible]

[illegible] ولله ما فی السموات وما فی الارض و مر خدایراست

[illegible] والی الله ترجع الامور [illegible]

[illegible] مالک بن ضیف و وهب بن یهودا [illegible]

[illegible] کنتم [illegible] خیر امة [illegible]

[illegible] اخرجت [illegible]

است [illegible] تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر [illegible]

این آیه از فضیلت امت حضرت رسالت است

هرچه شریعت نهی کند داست وَتُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ و دیگر دو بجا آرد بوجه ثبات و رسوخ تا خیر این قسم از دو قسم اول باشد که حق آن تقدیم
این قسم است بر آن دو قسم بجهت دلالت است بر آنکه ایشان امر بمعروف میکنند و نهی از منکر بجهت ایمان آوردن بخدا و تصدیق بآن و آنچه از دین
او در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مرویست که آیه خاص است در حق ائمه معصومین علیهم السلام و اتباع ایشان که شیعیان خاص ایشان اند چه
خیریت موقوفست بر طاعت تقوی و اطاعت در همه حق تو امر بآن کرده و اجتناب از هرچه نهی فرموده و شبهه نیست در آنکه ایشان متقی بودند
حضرت اند نه غیر ایشان انس روایت کرده که گفت ترسا نزد حضرت رسول آمد و گفت که یا رسول الله بجهت [illegible] مسلمان شوم حضرت فرمود سبب
گفت در خواب دیدم که قیامت برخواسته و مردمان را در مقام سیاست بداشته اند و امتان از خدای عرض میکنند گروهی دیدم درست و پا سفید
بر علامتی چون برق جهنده گفتند من کیستند گفتم انبیا نیستند فرشتگان گفتند اینان امتان حضرت پیغمبر آخر الزمان اند از جهت این رغبت شدم که مسلمان
شوم پس حضرت رسول علیه السلام متعرض کرد از حضرت رسالت مرویست که فرمود که اول تا من بیست در بهشت بر پیغمبران دیگر حرام باشد
تا وقتی من در وی داخل شوم و بر امتهای دیگر حرام باشد تا امت من در وی در نیایند و در روایت دیگر حرام باشد و انس روایت کرده که حق با پیغمبر
بشبی رسیدم آوازی از آن بیرون می آمدم در آن شنیدم که در زیر درخت نماز میکرد و دعا میکرد که یا رب مرا از امت مرحوم
گردان یعنی امت حضرت محمد که بر ایشان رحمت کرده و کتاب ایشان آخرین ... و دعای ایشان اجابت کرده و ضامن ثواب ایشان شده
من بیامدم و حضرت رسول را از این خبر دادم فرمود برو و او را بگوی که حضرت رسول خدا سلام میرساند و میگوید که تو چه کسی گفت منم واود
گفتم او گفت برو حضرت رسول را از من پیام رسان که برادرت خضر از خدای در خواست میکند که او را از امت تو گرداند یکی از مفسران
فرموده که این آیه مدح امت حضرت محمد است و خدای تعالی از کرم خود روا ندارد که قومی را مدح کند و ایشان را زجر و توبیخ کند و وعید قرآن فرموده که
وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ و اگر ایمان آورند بنی اسرائیل بنبوت حضرت محمد و قرآن و سایر آنچه از نزد خدای آورده لَكَانَ
هر آینه باشد آن ایمان آوردن خَيْرًا لَهُمْ بهتر است مر ایشان را در دنیا و آخرت از آنچه بآن مستند از کفر و عناد زیرا که بجهت آن نجات
می یابند در دنیا از قتل و غارت و جزیه و در آخرت از عقوبت و رسیدن به جنت مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ بعضی از ایشان گرویدگانند بخدا
و کتاب او یعنی عبد الله بن سلام و اصحاب او از یهود که بشرف اسلام رسیده اند و نجاشی و اتباع او از نصاری که ایمان آورده اند وَأَكْثَرُهُمُ
الْفَاسِقُونَ و بیشتر ایشان بیرون رفتگانند از فرمان خدا و رسول و متمردانند در کفر و عناد از مقاتل مرویست که رؤسای یهود
چون کعب و ابی رافع و ابی یاسر و کنانه و ابن صوریا نزد عبد الله سلام آمدند و اصحاب او را باسلام آوردن ملامت کردند آیه آمد که لَنْ يَضُرُّوكُمْ
هرگز ضرر نتوانند رسانید بشما إِلَّا أَذًى مگر اندک رنجی مانند طعن در اسلام شما و دعوت شما بکفر و بهتان بر شما و شماتت
خود رسانیدن وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ و اگر کارزار کنند با شما يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ همه پشت برکرده اند پشتها را بر شما و بگریزند

ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ پس از نصرت یار کرده نشوند نه از حق و نه از خلق این خبر دادن است از غیب چه حال بنی قریظه و بنی النضیر
و یهود خیبر و بنی قینقاع بر این منوال واقع شد که با پیغمبر محاربه کردند و منهزم شوند و بعضی از ایشان خود و دشنام با اهل اسلام فرو دیگر
رسانیدند و آخر بذلت جزیه گرفتار شدند چنانکه میفرماید ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ و وضع کرده شد بر یهودان خواری و مذلت
از کشتن و غارت مال و اهل و ایشان و جزیه و بعضی گویند که یهود قبل از اسلام جزیه بمجوس میدادند پس دایم بذلت مبتلا بودند أَيْنَمَا ثُقِفُوا هر جا که یافت شوند
إِلَّا لیکن ایشان از آن ذلت پناه جسته مستمسک شوند بِحَبْلٍ مِنَ اللّٰهِ بعهدی از خدا که قبول جزیه است وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ و عهدی از مؤمنان که امان
دادن ایشانست وَبَاءُوا و باز گشتند یهود بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ بخشمی از خدا مستحق مزید غضب و خشم الهی شدند وَضُرِبَتْ و زده شد و لازم گشت
عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ بر ایشان درویشی و احتیاج و بیچارگی است که اکثر یهود محتاج و فاقه گرفتارند و آنانکه توانگر نیز خود را درویش مینمایند تا تخفیف
جزیه ایشان کنند ذٰلِكَ این خواری و ذلت و مسکنت و رجوع ایشان بغضب حق تعالی بِأَنَّهُمْ كَانُوا بسبب آنست که یهود بودند و فی الجمله يَكْفُرُونَ
بِآيَاتِ اللّٰهِ منکر میشدند بآیتهای خدا که قرآنست یا معجزات حضرت رسالت وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ و میکشتند پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ
بنا حق و ناروا یعنی بیجا که در نفس الامر قتل انبیا ناحق است یا باعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود ذٰلِكَ این کفر و قتل بسبب آن بِمَا عَصَوْا بسبب آنکه
بودند نافرمانی کردند وَكَانُوا يَعْتَدُونَ و بودند که در گذشتند از حدود خدا و اوامر و نواهی او آورده اند که چون عبد الله سلام و جماعتی
را از دولت اسلام بهره یافتند یهودان زبان طعن گشودند و گفتند که ایشان اشرار قوم ما بودند که خوف ما کردند و دین ما را گذاشتند آیه آمد که لَيْسُوا
نیستند مؤمنان اهل کتاب سَوَاءً مساوی با کافران ایشان زیرا که مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ از اهل کتاب گروهی اند قَائِمَةٌ
ایستاده بر دین اسلام و بر اوامر و نواهی الهی يَتْلُونَ آيَاتِ اللّٰهِ میخوانند قرآن را آنَاءَ اللَّيْلِ در ساعتهای شب وَهُمْ يَسْجُدُونَ و حال
آنکه ایشان سجده میکنند خدا را مراد از او وقت در نماز تهجد یا تلاوت قرآن میکنند و سجده تلاوت بجای می آرند يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ ایمان می آورند
بوحدانیت الهی و صفات او یعنی ثبات میدارند بر ایمان خود و مستمرند بر آن وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و تصدیق میکنند بروز قیامت و روز جزا و ثواب
وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و میفرمایند خلق را بتصدیق حضرت محمد و باهمه مأمورات شرع وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و نهی میکنند از تکذیب
پیغمبر یا از همه منهیات وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ و می شتابند در نیکوییها یعنی کارها پسندیده در شرع از نماز و روزه و زکوة
و غیر آن وَأُولٰئِكَ و آن گروه مذکور شده مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شایستگان اند و پسندیدگان نزد خدا و رسول ١٢ از ابو عبد الله
مرویست که خانهای که در آن نماز شب گزارند و تلاوت قرآن کنند روشن و درخشنده است مر اهل آسمان را همچنانکه ستارگان روشن میدرخشند مر اهل
زمین و حق تعالی فرموده که بر شما باد که نماز شب بگزارید که آن سنت پیغمبر شماست و شعار صالحان است که پیش از شما بوده اند و راننده درد ها
از بدنهای شما و حضرت رسالت علیه السلام فرموده که دو رکعت نماز در نصف آخر شب بگزارد بهتر است از دنیا و آنچه در وست و اگر نماز شب بر

آیه در باب نماز شب
و نماز شب گزاردن سنت پیغمبر

است من شاق نبودی بر ایشان واجب کردی و در خبر است که خطاب بحضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع کرده فرمود ای علی بر تو باد
که نماز شب بجای آری و این کلام را سه بار تکرار فرمود و در خبر دیگر آمده که هر که بسیار گذارد نماز را در شب روی او نیکو و با طراوت باشد پس خدا در شب
بگذارید **وما یفعلوا** و آنچه میکنید **من خیر** از کار نیکو **فلن یکفروه** پس هرگز ناسپاس داشته نشود یعنی امید نقصان
بثواب اعمال شما نخواهد رسید و ضایع نخواهد شد **والله علیم** و خدای تعالی داناست **بالمتقین** باحوال پرهیزکاران و ایشان را بمرتبهای
بلند و درجات ارجمند جزا خواهد داد و بعد از وصف مؤمنان پرهیزکاران بیان حال کافران تیره روزگار میکند و میفرماید که **ان الذین کفروا**
بدرستی که آنانکه کافر شدند بقرآن و بحضرت محمد و آن کعب ابن اشرف است و اصحاب او **لن تغنی عنهم** هرگز باز ندارد از ایشان **اموالهم**
مالهای ایشان که رشوت میگیرند یا میدهند یا مراد مالهاست که همه خود را صرف تحصیل آن کرده اند **ولا اولادهم** و نه فرزندان ایشان
که بوده ایشان خوش حال اند **من الله شیئا** از عذاب خدا چیزی را یعنی هیچ چیز از اموال و اولاد دفع باز ایشان نرسانند و ایشان را از عذاب باز ندارد
**واولئک** و آن گروه کافران **اصحاب النار** یاران و ملازمان دوزخ اند **هم فیها خالدون** ایشان اند در آن آتش جاوید اند
**مثل ما ینفقون** مثل آنچه صرف میکنند یهودان بر علمای خود یا ابوسفیان و اصحاب او در حرب احد و در دشمنی کردن با آنچه بر یاد
دشمنان میدهند **فی هذه الحیوة الدنیا** در این زندگانی دنیا **کمثل ریح** مثل بادیست که **فیها صر** در آن باشد سرمای سخت
**اصابت حرث قوم** برسد بکشت زار قومی که بشرک و معاصی و نفاق بر **ظلموا انفسهم** ستم کرده اند بر تعب خود **فاهلکته**
پس هلاک و نابود کرد آن کشت را پادشاه و نگذاشت از آن جهت عقوبت و کلال ایشان تشبیه فرموده انفاق ایشان را بحرث و وقوع قوام و ناچیز ساختن
آن ایشان را بر آن حرث را نابود کرد و تشبیه ضلال را ساختن است **وما ظلمهم الله** و ستم نکرد خدای تعالی بر ایشان بضایع ساختن نفقات
ایشان و ثواب نادادن بر آن **ولکن انفسهم** و لیکن ایشان بر نفسهای خود **یظلمون** ستم میکنند بجهت کردن عمل که بآن مستحق عقوبت
شوند از معصیت و در یا روایت که جمعی از مسلمانان با یهودان دوستی میکردند بسبب خویشی و معاشرتی که در میان ایشان بود قبل از اسلام
حق تعالی ایشان را از آن نهی کرده فرمود که **یا ایها الذین آمنوا** ای گروه گرویدگان **لا تتخذوا بطانة** فرا مگیرید دوست خالص
و مصاحب مخصوص از غیر مؤمنان که از اشکال جنس شما اند و بطانه کسی که او را بجهت اعتماد نامه بر اسرار باطنی خود را با او در میان نهند و راز
دلهای پنهانی خود را با او گویند پس معنی آنست که اسرار باطنی خود را با یهودان مگوئید زیرا که **لا یألونکم** تقصیر نکنند ایشان در باره شما **خبالا**
تباه و فساد و گمراهی یعنی ایشان پیوسته در فکر آنند که شما را گمراه کرده و کارهای شما را فاسد سازند **ودوا ما عنتم** و دوست
دارند سختی و ضرر و مشقت و بلیت شما را **قد بدت البغضاء** بتحقیق که آشکار شده است دشمنی یعنی علامت عداوت ظاهر گشته است
**من افواههم** از دهنهای ایشان چه بجهت بسیاری بغض و عداوت ایشان ضبط خود نمیتوانند کرد که از زبان ایشان صادر شود

من دونکم

وماتخفی

**وما تخفی صدورهم** و آنچه پنهان میدارد دلهای ایشان از کمال بغض و شدت عداوت **اکبر** بزرگتر است و بیشتر از آنچه بر زبان
میرانند چه آنچه بر زبان ایشان ظاهر میشود بی اختیار است **قد بینا** بتحقیق که بیان کردیم **لکم الآیات** برای شما آیتها که دلالت میکند
بر وجوب اخلاص در دین و دوستی نمودن با اهل ایمان نه با کافران **ان کنتم تعقلون** اگر هستید که تعقل میکنید و در یابید که دوستی
با کفار چه ضرر است و سبب خشم پروردگار **ها** آگاه باشید که با اعدای خود دوستی میکنید که اگر چنین کنید **انتم اولاء**
شما آن گروه خطا کار باشید که **تحبونهم** دوست میدارید ایشان را **ولا یحبونکم** **وتؤمنون بالکتاب کله**
دوست نمیدارند ایشان شما را در حالتی که شما از دین حق بکنید نداد آنست که اگر شما با ایشان دشمنی کنید و در آن ثبات ورزید
مثل ایشان باشید بکفر و معصیت **واذا لقوکم** و هرگاه برسید ملاقات کنند با شما آن کافران و بکنند که اندرون **قالوا**
**آمنا** گفتند بر وجه فریب دادن شما که ایمان آورده ایم مثل شما **واذا خلوا** و چون با یکدیگر خلوت کنند **عضوا علیکم**
**الانامل** بخایند و بگزند بر دشمنی شما سرهای انگشتان را **من الغیظ** از غایت خشم و کینه که با شما دارند **قل** بگو ای محمد **موتوا**
**بغیظکم** بمیرید بخشم خود یعنی خشم شما زیاده گردد که از جانب مؤمنان در دل دارید خدا شما را زیاده کند عز اسلام و قوت
اسلام و نسلط مسلمانان بر شما تا آنکه مرگ شما از آن حالت در یابد و بان غیظ و خشم شما را بعذاب ابدی گرفتار کنند **ان الله علیم**
بدرستی که خدای تعالی داناست **بذات الصدور** بدانچه که نهادهای گرده سینها که دلها است شماتت و غیظ ایشان سزا خواهد داد و
ایشان با شما بر چه است که **ان تمسسکم حسنة** اگر برسد شما را فتح و غنیمتی چنانکه در حرب بدر بود **تسؤهم** بد آید
ایشان را و دل تنگ شوند **وان تصبکم سیئة** و اگر برسد شما را فتح و مغلوبی چنانکه در حرب احد واقع شد **یفرحوا بها** خوش
دل شوند و خوشحالی کردند بآن **وان تصبروا** و اگر شما ای مؤمنان صبر کنید بر رنج و بلای منافقان و با آزار کفار **وتتقوا**
و پرهیز کنید از اختلاط ایشان و یا از جمیع معاصی **لا یضرکم** ضرر نکند شما را **کیدهم شیئا** مکر و حیله ایشان هیچ چیز
از بغض و مکرهای خبث شما دارند **ان الله** بدرستی که خدای تعالی **بما یعملون** بآنچه میکنند از صبر و تقوی و غیر آن **محیط** رسنده
است بعلم خود و احاطه کننده بدان که بنجازات آن خواهد و چون حق تعالی بیان فرمود که اگر صبر کنید و تقوی شعار خود سازید حیله
و مکر کفار ضرر بشما نرسانند و اگر فرمان خدا و رسول نبرید البته ضرر بشما رسد در عقب آن شمت آیه دارد اثرا که فرمود در واقعه احد که بجهت
مخالفت امر پیغمبر ضرر بمسلمانان رسیده گفت **واذ غدوت** و یاد کن ای محمد چون بامداد بیرون شدی **من اهلک** از منزل
اهل خود که خانه عایشه بود و آن بهفتم شوال بود در سال سیم از هجرت گذشته **تبوئ المؤمنین** فرود می آوردی مؤمنان را **مقاعد**
**للقتال** در جایها ایستادن برای کارزار و مهیا میساختی از برای ایشان مواقف جهاد یعنی مقرر میکردی که هر کدام در صف

قتال چگونه بایستند و در چه موضع ثبات ورزند وَاللّٰهُ سَمِيعٌ و خدای تعالی شنواست قولهای شما را که در باب خروج از مدینه
و توقف در آن میگفتید عَلِيمٌ و داناست به نیتهای شما و صحت و فساد اعتقاد هر یک از شما و سبب نزول آیات احد روایت کرده
از ابی عبد الله علیه السلام آنکه بود که چون واقعه بدر واقع شد و قریش مغلوب گشتند و مقتول اکثر ایشان کشته شدند و بعضی اسیر
مسلمانان شدند و بعضی فرار نموده متوجه مکه گشتند ابو سفیان که سردار قریش بود گفت ای معشر قریش لشکر از قبایل عرب فراهم آرید تا انتقام
کشتگان بکشیم پس سه هزار سوار و دو هزار پیاده فراهم آورده به جانب مدینه روان گشتند و در حوالی احد فرود آمدند چون این خبر به حضرت
رسالت رسید اصحاب خود را جمع کرده از مدینه بیرون آمد در اثنای راه عبد الله بن ابی منافق با جماعتی باتفاق از میان لشکر اسلام برگشتند
بیستند و بنو حارثه که از خزرج و اوس بودند از جمله انصار حضرت رسالت هر چون دیدند که عبد الله ابی با جمعی برگشت قصد
کردند که به مدینه مراجعت کنند توفیق الهی شامل حال ایشان شده قدم ثبات ورزیدند و برنگشتند چنانکه میفرماید اِذْ هَمَّتْ یاد کن چون قصد کردند طَائِفَتَانِ
مِنْكُمْ دو طایفه از شما مسلمانان اَنْ تَفْشَلَا آنکه بد دل شوند و باز گردند و قصد عبد الله ابی باز گشتند وَاللّٰهُ وَلِيُّهُمَا و خدای تعالی
یاور و نگهدار آن دو گروه بود توفیق ایشان داد تا تابع عبد الله ابی نشدند و یا معنی آنست که خدای تعالی ناصر ایشان است پس چرا بد دل میشوند و
بر عَلَى اللّٰهِ و بر خدای تعالی فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مؤمنان تا ایشان را نصرت دهد و از وسوسه شیطانی و خوف و ترس
نگاه دارد القصه لشکر اسلام با صولت تمام به وادی احد آمدند و در مقابل لشکر کفار صف بیاراستند و آغاز حرب کردند و اول کسی که از جانب کفار
به مبارزت بیرون آمد طلحه بن ابی طلحه بود که لوای کفار در دست او بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از میان لشکر بیرون آمد و با او در آمد و میان ایشان
ضرب و طعن واقع شد تا آخر کار حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ضربتی بر پیش سر او زد که سر او را با یک چشم و یک جانب روی او دو پاره
ساخت و بر زمین انداخت پس برادرش عثمان لوا برافراشت عاصم بن ثابت او را تیری بینداخت و [illegible] بر او [illegible]
او نیز کشته شد و بعد از آن غلام او که صواب نام داشت لوا برافراشت و او بسیار دلاور بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خود را به او رسانیده ضربتی
بر دست راستش زد و بینداخت لوا را به دست چپ گرفت آن نیز بینداخت و لوا نگونسار شد و مشرکان منهزم شدند و اهل اسلام در غنیمت
افتادند و آغاز غارت کردند تیراندازانی که محافظت رخنه کوه احد تعلق به ایشان داشت با آنکه حضرت پیغمبر به ایشان بسیار فرموده بود که اگر
ما غالب شویم یا مغلوب باید که از این موضع جدا نشوید ایشان چون دیدند که [illegible] تاراج غنیمت روی از لشکرگاه آوردند و هر چند که عبد الله
جبیر که امیر ایشان بود در منع مبالغه بسیار کرد و تاکید حضرت رسالت را به ایشان آگاه گردانید به سخن او التفات
نمیکردند با عبد الله توقف کردند و باقی سخن امیر خود و نهی حضرت رسالت را التفات نا نموده متوجه اخذ غنیمت شدند و
به سبب مخالفت فرمان نبوی در لشکر اسلام رخنه شد خالد ولید و عکرمه بن ابی جهل که با جمعی در پس آن کوه پنهان شده بودند چون رخنه کوه

حکایت جنگ احد که دندان مبارک حضرت رسالت در آن جنگ شهید شد

و خالی دیدند و اهل اسلام را مشغول غنیمت یکبار بر سر عبد الله تاختند و او را با یارانش بقتل آورده از عقب لشکر اسلام در آمدند و صف
ایشان را درهم شکستند و مشرکان که گریخته بودند چون این حال دیدند باز گشتند و اهل اسلام را در میان گرفتند و بسیاری را شهید کردند و
بعضی دیگر پراکنده شدند و بعضی به جانب مدینه رفتند و بعضی از اهل اسلام سرگشته و حیران گرد میدان میگشتند و هیچکس با رسول نماند مگر حضرت
امیر المؤمنین و ابو دجانه انصاری و سهل بن حنیف و آخر ابو دجانه و سهل نیز زخمدار گردیدند و همین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ماند و هر جماعت که متوجه حضرت
رسالت میشدند حضرت میفرمود یا علی شر ایشان را از من دفع کن حضرت امیر المؤمنین فی الحال متوجه آن قوم شده ایشان را دور میکرد
بعضی را هلاک میکرد و بعضی را مجروح میساخت تا آنکه حضرت جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله این کمال جوانمردی
و مواسات است که حضرت علی با تو میکند و جانبازی میکند حضرت فرمود که او از منست و من از اویم حضرت امیر المؤمنین متعجب شده از حضرت
فرمود که ای اخی حضرت علی از منست و من از اویم و جبرئیل فرمود که من از شما دو ام و شنیدند که ملکی ندا میکرد لَا سَيْفَ اِلَّا ذُوالْفِقَارِ
وَلَا فَتٰى اِلَّا عَلِيٌّ و از ابو عبد الله علیه السلام روایت است که حضرت پیغمبر جبرئیل را در میان آسمان و زمین دید که بر کرسی از طلا نشسته میگوید که لَا سَيْفَ اِلَّا
ذُوالْفِقَارِ وَلَا فَتٰى اِلَّا عَلِيٌّ و علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که حضرت امیر المؤمنین در روز احد به کشتن شانزده کس از کفار مشغول بود تا آنکه شمشیر او
بر دو نیم شد و بحضرت پیغمبر آمد و گفت یا رسول الله شمشیر من شکست حضرت ذوالفقار را به او داد و او به آن جهاد میکرد و ملکی از آسمان ندا
داد که لَا سَيْفَ اِلَّا ذُوالْفِقَارِ وَلَا فَتٰى اِلَّا عَلِيٌّ و در این جنگ عتبه بن ابی وقاص سنگی بر دهان حضرت رسالت زد و دندان مبارک آن حضرت شکست و قطعه سنگ ابن قمیئه
بر روی مبارک آن حضرت زد چنانکه حلقه مغفر در رخسار مبارک آن حضرت فرو رفت و خون روان شد و ابلیس به آواز بلند
گفت که محمد کشته شد و بانک و زاری این خبر به مدینه رسید حضرت فاطمه علیها السلام سراسیمه و حیران متوجه احد شد و در عقب او زنان
مدینه روان گشتند و چون حضرت امیر المؤمنین آن حضرت را دیدند که ایشان منهزم شده بر گشتند حضرت فاطمه علیها السلام با حالت تمام
بخدمت حضرت رسالت آمد چون روی آن حضرت را خون آلوده دید بگریه افتاد حضرت فرمود که ای فاطمه گریه مکن که حضرت عزت ملائکه
نصرت داد و بدان که بعد از امروز ایشان را چنین فرصتی دست نخواهد داد و بعد از آن دیگر قریش را بر ما دست نخواهد بود پس حضرت امیر المؤمنین سپر خود
را پر آب کرده آورد و حضرت فاطمه خون را از روی مبارک آن حضرت میشست و آن حضرت میفرمود که خشم خدای بر قومی که روی پیغمبر خود را خونین ساخت چنانکه در کتاب نظام العوفیه
النبوة از قیس بن سعد نقل کرده که او از پدر خود شنید که گفت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که در آن روز شانزده ضربت سخت به من
رسیده بود که در چهار ضربت از آن بر زمین افتادم مرد خوش روی خوشبوی به نزد من آمد و بازوی مرا بگرفت و برخیزانید و گفت که متوجه حرب
دشمنان خدا شو که خدا و رسول او از تو خوشنود است پس من نزد رسول خدا رفتم و این صورت را به او گفتم فرمود که یا علی خدای تعالی چشم ترا روشن
گرداند و دانستی که آن کس که بود که دست ترا گرفت و برخیزانید و حرب با دشمنان خدا ترغیب نمود آن حضرت جبرئیل بود پس من با آن مرد

قوت تمام یافتم و سپید و دست دشمنان خدا را میگشتم تا آنکه دلاوران و سرداران ایشان را بر خاک مذلت انداختم و بتأیید الهی نصرت
دلخواه یافتیم و حق تعالی درین آیات بیان حرب احد کرده روز بدر را یاد مؤمنان میدهد تا بآن شکرگذاری کنند و یاد آن کرده آن را مرهم جراحت و
شکستگی خود دانند که در حرب احد بایشان رسیده بود و میفرماید که وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ و بدرستی که نصرت داد شما را
خدای تعالی بموضعی که آن را بدر گویند و آن میان مکه و مدینه است وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ و در حالتی که شما ذلیل و خوار بودید در چشم دشمنان یعنی
اندک عدد بودید ایشان در حرب شما را بجای [illegible] ضعف حال شما و قلت مراکب و سلاح و از ابن عباس روایت که مهاجران روز بدر
هفتاد و هفت مرد بودند و انصار دویست و سی و شش که مجموع سیصد و سیزده بودند و مشرکان قریب هزار کس بودند و صد اسب در
میان ایشان بود و در میان اهل اسلام هیچ کس اسب نداشت مگر مقداد اسود و در لشکر میان ایشان نابود باوجود این حال شما را یاری
نصرت داد فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و بکثرت مشرکان اندیشه مکنید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شما شکرگذاری
کنید یعنی تا قیام نمائید بشکر نصرت شما که تقوی در جمله کتب و تواریخ مذکور است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه درین جنگ
چنان جلادة تمام و رشادت لا کلام نمود تا غایتی که قتل دو ثلث کفار بر دست او بود و قتل ثلث دیگر بر دست باقی صحابه و
باتفاق خاص و عوام قاتل سی و شش شجاع معروف و دلاوران مشهور بود و چون حضرت امیرالمؤمنین [illegible] فرستاد و همچو
اینهمه که بیشتر کفار در لشکر [illegible] روی بهزیمت نهادند و اصحاب اخذ غنیمت کرده هفتاد کس را از ایشان اسیر کرده و بمدینه
باز آمدند و درین جنگ ملایکه مدد لشکر اسلام بودند چنانکه میفرماید إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ یعنی حق تعالی نصرت داد شما را در روز بدر
و فتح که میگفتی تو ای محمد گروه گرویدگان را که بجهت قلت عدد خود و کثرت عدد دشمنان مضطرب شده بودند أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ آیا کفایت
نمیکند شما را أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ آنکه مددکاری کند شما را پروردگار شما بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
بسه هزار سوار از فرشتگان مُنْزَلِينَ در حالتی که فرو فرستادگان باشند از عالم بالا بَلَىٰ آری حق تعالی فرشتگان را بمددکاری شما
فرستد إِنْ تَصْبِرُوا اگر صبر کنید در جنگ و ثابت قدم باشید وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مخالفت خدا و رسول یعنی اگر صبر و تقوی
داشته باشید وَيَأْتُوكُمْ و بیایند بشما دشمنان شما مِنْ فَوْرِهِمْ هَٰذَا از خشمناکی خود در همین وقت یا
علی الفور بیایند و درنگ نکنند [illegible] یعنی آنست که اگر صبر و ثبات ورزید و اطاعت امر الله و رسول او نمائید و بیایند دشمنان در همین حال بر شما
بی تأخیر و تعلل يُمْدِدْكُمْ مدد کند شما را رَبُّكُمْ پروردگار شما بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ به پنج هزار فرشته در حال
آمدن اعدا بشما مُسَوِّمِينَ در حالتی که آن فرشتگان نشان کنندگان باشند اسبان خود را و نشان ملائکه در آن روز آن بود که پشم سفید بر
پیشانی و دنب اسبان بسته بودند و از حضرت امیرالمؤمنین و ابن عباس روایت که خود را نشان کرده بودند بعمامه های سفید و اطراف آن را

آیت که در فتح جنگ بدر نازل شده است

ربع

دو دوش خود و خود را نشان نموده بودند و از قتاده روایت است که فرشتگان با نشانی ابلق آمده و علامت بر خود داشتند و به میدان کارزار در آمد
در اول حق تعالی هزار فرشته فرستاد چنانکه فرموده فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ و بعد از آن ایشان را به سه هزار
مدد نمود که قوله بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ و آخر به پنج هزار رسانید کما قال بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ
و آنکه به پنج هزار تعیین فرموده و در کشف الغمه آورده که در روز بدر [illegible] کفار حضرت امیرالمؤمنین کشته بود و باقی بعضی مقتول صحابه بودند
و بعضی مقتول ملایکه و بی فرود آمدن ملایکه فتح ممکن بود اما حق تعالی بجهت بشارت نصرت و تسکین قلوب مؤمنان ملایکه را برایشان فرستاد
چنانکه میفرماید وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ و نگردانید حق تعالی امداد ملایکه را یا انزال ایشان را إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ مگر بجهت مژدگانی مر شما را به
فتح و نصرت وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ و تا آرام گیرد دلهای شما بامداد ملایکه و خوف [illegible] از اعدا بر طرف شود وَمَا النَّصْرُ و نیست
یاری دادن إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مگر از نزد خدای نه از بسیاری لشکر و شوکت شما الْعَزِيزِ خدای که غالب است بر همه الْحَكِيمِ صواب کار که نصرت داد
او بر مقتضای حکمت [illegible] لِيَقْطَعَ تا آنکه ببرد و نیست گرداند طَرَفًا یعنی پاره بزرگ را مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا
از آنانکه کافر بودند [illegible]
[illegible] أَوْ يَكْبِتَهُمْ [illegible]
فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ پس بازگردند و بهزیمت شوند در حالتی که بی بهره و ناامید باشند و در بعضی تفاسیر آورده که چون روز احد [illegible]
حضرت رسالت [illegible] آزرده شد [illegible] آنحضرت [illegible] شهادت [illegible]
خواست که بر کفار نفرین کند [illegible] لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ [illegible]
شَيْءٌ [illegible]
[illegible] أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ یعنی [illegible]
[illegible]
[illegible] أَوْ يُعَذِّبَهُمْ [illegible] فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ [illegible]
ایشان [illegible]
[illegible] وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
[illegible]
يَغْفِرُ [illegible] لِمَنْ يَشَاءُ [illegible] وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عنایت

مر او را خواهد ترک سیئات کند اصرار نماید و یا عقاب کند عاصیان اهل اسلام را که ... بر سبیل عدل **والله غفور** و خدای آمرزنده است
بر بندگان خود چون ایمان آرند **رحیم** مهربان باشد تا تعجیل عقاب نکند بر ایشان پس ایشان را مهلت دهد ... کردن ایشان و چون بعضی
تعذیب و مغفرت فرمود در عقب آن نهی بندگان را از آنچه سبب عقوبت است و گفت **یا ایها الذین آمنوا** ای کسانی که ایمان آورده
اید **لا تأکلوا الربوا** مخورید مال ربا را **اضعافا مضاعفة** در حالتی که افزوده شده باشد مرتبه بر بالای ... در جاهلیت و در
اوایل اسلام مال خود را به ... بوقت معین و چون وقت منقضی شدی ... در مدت و ربا افزودندی و بدین قیاس تا ... مال ... درم
برسید پس حق تعالی مسلمانان را از آن نهی کرد و فرمود و بعد از آن گفت **واتقوا الله** و بترسید از خدای در آنچه نهی کرده است **لعلکم تفلحون** شاید
که رستگار شوید یعنی ترک ربا کنید ... رستگار گردید و از عقوبت ربا رهائی یابید و تخصیص ربا از میان محرمات دیگر ... آنست که این نهی در
میان مردمان بسیار رواج ... چنانکه ... بر این طریق بود ... آن ... ایشان میکند بوده **واتقوا** و بترسید
ای گروه مؤمنان از متابعت کفار ... از جمله آن ... **النار التی** آن آتشی که **اعدت للکافرین**
آماده کرده شده است برای کافران **واطیعوا الله** و فرمان برید خدای را در آنچه حکم کند **والرسول** و رسول را ... **لعلکم ترحمون**
شاید که شما مرحوم کرده شوید و از عذاب ... **وسارعوا**
و بشتابید ... **الی مغفرة** بچیزی که موجب آمرزش شود شما را **من ربکم** از نزد پروردگار شما و آن ادای فرایض
است و اجتناب از محرمات **وجنة** و بشتابید ... بهشتی که **عرضها السموات** پهنای آن ... پهنای هفت آسمان
است **والارض** و ... زمین ... بهشت ... آن ... در ... آورده ... آسمان ... زمین
را طبق طبق ... بهشت ... **اعدت**
آماده کرده شده است ... **للمتقین** برای پرهیزگاران ... بهشت ...
در ... **الذین ینفقون** آنانکه نفقه میکنند ... اموال
خود ... **فی السراء** در حالت ... **والضراء** و در وقت سختی ...
... از حضرت پیغمبر ... بهشت ... است ...
است ... بهشت ... از خدا ... از بهشت ... از مردمان ... دوزخ ...
... آن در دنیا ... **والکاظمین الغیظ** و ... خشم ... فرو خورندگان خشم
را با وجود قدرت ایشان بر انتقام ... خشم فرو خورده ... انتقام ... آن

کنند

کنند و عفو ... آن کسی نیست که مردمان را بر زمین زند بلکه آن کسی
است که مالک نفس خود شود در وقت غضب ... خشم ... روایت است ... خشم فرو خورده
نیست ... **والعافین عن الناس** و در گذرندگان ...
... حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده ...
... سوال ... بسیار ...
... روز قیامت ...
... **والله یحب المحسنین** و خدای
دوست میدارد نیکوکاران را ... روایت ... حضرت ...
است ... **والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین** ... این آیه ...
... علیهم السلام ...
... 
... **والکاظمین الغیظ** امام ... خشم فرو خوردم خادم گفت **والعافین**
**عن الناس** امام جواب داد که ... خادم گفت **والله یحب المحسنین** امام فرمود که ...
... 
و بعضی ... امام زین العابدین ... امام زین العابدین ...
آنحضرت ... **والکاظمین الغیظ**
امام فرمود که خشم فرو خوردم ... **والعافین عن الناس** ... **والله یحب المحسنین** امام فرمود
... **والذین** ... **اذا فعلوا فاحشة** چون
... **او ظلموا انفسهم** ...
... **ذکروا الله** ... **فاستغفروا**
... **لذنوبهم** ...
... **ومن یغفر الذنوب** ... **الا الله** ... **ولم یصروا**

با کسی که حق ... کرم

و بعد از توبه اصرار نکنند **علی ما فعلوا** بر آنچه کرده بودند از گناه **وهم یعلمون** و در حالی که میدانند قبح آن را و عقوبت عظیم آن را یعنی با آنکه اعتقاد دارند و نقل از ابن مسعود رضی الله عنه است که بعضی از اصحاب با یکدیگر گفتند که بنی اسرائیل از ما کرامی‌تر بودند نزد حق تعالی چه
هر یکی که گناهی میکرد بر در سرای ایشان نوشته میشد که بر خود عقوبتی کشیده چون گوش و بینی بریدن و غیر آن از انواع عقوبت تا این کفارت گناه ایشان شود
این عقوبت بر خود روا دارند و بعضی میگفتند که در کتب صحیفه نوشته شد و ما را چنین زجری نبوده تا از گناه باز ایستیم حق تعالی این آیت فرستاد که شما را از
ایشان گرامی‌تر کرده نعمتی زیادت کرده بدل آن توبه و استغفار را مقرر فرمودیم و از آن کفارت گناهان شما کردانیدیم و آن عقوبت که بنی اسرائیل را بود برداشتیم
شما برداشتیم از حضرت رسالت صلعم روایت است که هر که گناه اصرار نکرده باشد هر که استغفار کند و اگر چه در روزی هفتاد بار رجوع کند به گناه و در جزو آن
که حضرت علی کرم الله وجهه در نامه‌ای بر مالک بن حارث نوشته بود و در بعضی کتب ماثوره است که فرموده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که مرد در عقب
نماز صبح هفتاد بار بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه حق تعالی برای او هفتاد گناه کبیره بیامرزد و از حضرت رسالت
منقول است که گناه کبیره نیست با استغفار و صغیره نیست با اصرار یعنی گناه کبیره که استغفار کنند آن کبیره نمی‌ماند و صغیره که اصرار کنند کبیره است
ابو عبد الله علیه السلام است که هر که بنده گناهی کند هر بار استغفار کند و دل او را بیاسایند مانند ستاره در هنگام شب روشن و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت است
که استغفار مانند برگ درخت است که از درخت بریزد و گناهان از استغفار کننده بریزد و دیگر درست است
چون آیت مذکوره نازل شد ابلیس در خشم رفت و فریاد کرد و گفت که جماعت و حلال ایشان نزد من جمع شوند کاری که ایشان کردند باشد از شکر گزاری حضرت خو
هر که بیامرزد ایشان را و هر که استغفار کنند **اولئک** آن گروه مستغفران که به این صفات موصوف‌اند **جزاؤهم** پاداش ایشان **مغفرة من
ربهم** آمرزشی است از پروردگار ایشان **وجنات تجری** و بهشت‌ها که میرود **من تحتها الانهار** از زیر بناها و درختان آن جویهای
فراخ **خالدین فیها** در حالتی که جاوید باشند در آن **ونعم اجر العاملین** و نیکوست مزد عمل کنندگان که آن مغفرت
و جنت و جنات است و در آیات سابق بیان فرموده جزای آنکه بعضی مومنان از گناه و عقوبت در عقب آن بیان فرمود که
بعد برای اهل صلاح و تقوی و از زوال معصیت و عقوبت کفار و عاصیان از عادة الله است پس میفرماید **قد خلت من قبلکم** به درستی
که گذشته پیش از شما **سنن** و قصه‌ها و بسیار از عقوبت و دولت و گناه ساخته بر امم سابقه بر وفق استحقاق ایشان
**فسیروا فی الارض** پس سیر کنید و روید در زمین و به بینید خرابستان عاد و ثمود و قوم لوط را به جهت تکذیب و عصیان ایشان را هلاک کردیم و دیار
ایشان را زیر و زبر کردانیدیم **فانظروا** پس بنگرید به نظر عبرت با آثار هلاکت ایشان از سبب نافرمانی **کیف کان** چگونه بوده است
**عاقبة المکذبین** سرانجام کار تکذیب کنندگان تا به چه کردند و از آن باز ایستید از تکذیب و عصیان **هذا** آنچه گذشته از دعوت امم
گذشته **بیان للناس** دلیلی روشن است برای مردمان یعنی مکذبان از زمان حضرت رسالت صلعم یا قرآن دلالت روشن و هو بیانست برای



ذکر استغفار

سنن

مردمان **وهدی** و راه راست و هدایت با بصیرت و بیان طرق رشد و نجات **وموعظة** و پند تمام **للمتقین** برای پرهیزگاران اگرچه قرآن
رهبر همه است از آن اختصاص با تقوی و بر متقیان بیان و پند میگردد و غرض ایشان از جهت تبیین ایشان زیادت کرد و تخصیص فرموده آورده اند که چون سید عالم
کثرت کفار را و تجاوز اعتبار ایشان او را در روز احد شاهد بود و موجب ملاحظه بود که مبادا ایشان چون ملاحظه حرمت میکنند و سر ما نتازند ملائک
سازند این آیت آمد که **ولا تهنوا** و سستی مکنید در ضعف مورزید در کارزار **ولا تحزنوا** و اندوهناک مباشید از جراحت و کشتگان
**وانتم الاعلون** و حال آنکه شما برترید به حسب مرتبه چه شما بر حقید و ایشان بر باطل و کشتگان شما در جنت متنعم اند و از آن ایشان
در دوزخ معذب با عذاب الیم و یا شما باشید منصور و غالب خواهید شد **ان کنتم مؤمنین** اگر هستید گرویدگان به وعده حق که فرموده
ان جند نا لهم الغالبون بعضی گفته‌اند که بیان ما که غالب آمدید که از ابن عباس فرموده که چون روز احد شکست بر اهل اسلام
افتاد حضرت رسالت صلعم در جای بلند ایستاد و فرمود خدایا ایشان بر شهر مدینه ما غالب مکن و این گروه مستحق آن‌اند که پرستند و هیچ کس را
به جز تو نپرستند حق تعالی این آیت فرستاد و روایت کرده از اسلحه بن سعد روایت کرده که چون حضرت رسول صلعم از احد باز آمد و صحابه
جمعی کشته و رضی مجروح شده بودند و زنان مدینه و کودکان ایشان نوحه میکردند حضرت رسول صلعم از این صورت بسیار دل تنگ شده و گفت
بار خدایا با رسول تو چنین کنند این آیت آمد که **ان یمسسکم قرح** اگر رسید شما را جراحتی و زخمی در جنگ احد **فقد مس القوم** پس به تحقیق
رسیده است گروه کفار را در روز بدر **قرح مثله** زخمی و المی مثل زخم و جراحت شما و ایشان با وجود زخم و جراحت بسیار در
جنگ سستی نکردند و دل نگردانیدند پس شما که امیدوار برحمت الهی و اجر جزیل اید سزاوارتر که بر ملالت صبر کنید و آنچه به شما رسیده در ره
خدا رسیده شکیبا باشید و صبر کنید **وتلک الایام** و این روزها که مدار زندگانی بر آن است **نداولها** میگردانیم آن را **بین الناس** میان
مردمان که روزی به دولت و نصرت کذرد و روزی به نکبت و هزیمت و وقتی خوش حال و زمانی منغض الاحوال تا اهل ایمان را حریص
بر لذات فانیه نباید و در امر آخرت سعی نموده و لیکن پس گردانیم این ایام نصرت و دولت را در میان شما و کفار میکردانیم **ولیعلم الله
الذین آمنوا** و بعضی اگر چه داند خدا علم شما به درستی علم او متحقق گردد و ظاهر شدن ثبات قوم آنانکه ایمان آوردند و صبر و
شکیبایی ایشان **ویتخذ منکم شهداء** و فرا گیرد از شما گواهان یعنی گواه گیرد بعضی را شهید گرداند که ایشان از شما درسو کتاب
قوم و نهاده و گواه در روز قیامت آورده و یا معنی آنست که جمعی از شما به مرتبه بلند رسانید به جهت شهید شدن ایشان **والله** و خدای تعالی
**لا یحب الظالمین** دوست ندارد ستمکاران را از کفار یا منافقان که ثابت قدم نبودند در معرکه جهاد و یا ظالمان مدعی ایمان میکنند و باطلا
کافرند **ولیمحص الله** و فایده دیگر گردانیدن دولت و نصرت و نکبت و هزیمت در میان مردم آنست که پاک و پاکیزه کرداند
**الذین آمنوا** آنانکه گرویده‌اند از گناهان در وقت مغلوب شدن ایشان چه بلا و محنت با اهل ایمان رسد موجب کفارت گناهان

اعلون

جهاد

ایشان است وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ و نیست کرداند و هلاک سازد کافران را کر ایشان مغلوب شوند أَمْ حَسِبْتُمْ
نه چنان است که پنداشتید شما ای مؤمنان أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آنکه در آیید به بهشت وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ و حال آنکه خدای تعالی ندانسته
بشریعت علم او متعلق نگرفته باشد الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ بآنانکه جهاد کرده‌اند از شما و حال آنکه صابر بوده
جهاد و شهادت نیاورده تا علم حق بوجود آن متعلق گیرد چه علم تا آن بوجود نیاید به تحقق الوقوع نگردد علم به آن تعلق نگرفته وَلَقَدْ كُنْتُمْ
و بتحقیق که بودید که آرزوی اشتیاق رسیدن بثواب جاودانی تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ آرزو میکردید مرگ را بو سیله حرب اعدا و شهید شدن
در راه خدا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ پیش از آنکه ببینید موجب اسباب مرگ را که آن وقوع شماست در محاربات حرب فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ
پس بتحقیق که دیدید اسباب موت را وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و حال آنکه شما می‌نگریستید بیاران و برادران خود که کشته میشوند در روز احد
مراد ازین آیت سرزنش ایشانست بآنکه تمنای حرب کردند و آنچه تمنا کرده بودند از آن در جون واقع شد بر دل شدند و در کتب تواریخ مذکور است که در وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با هفتصد کس در مقابل قریش که سه هزار و بروایتی پنج هزار بودند صف
راست کرد و عبد الله جبیر را با جماعه‌ای که گفت با پنجاه تیرانداز بر رخنه کوه احد بداشت تا مردمان از آن رخنه بر سر ایشان نتازند
و دین با پنجاه نفر بودند و بعد از آنکه قتال و جدال در پیوست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چند نفر را بر خاک هلاکت انداخت و مشرکان
منهزم شدند و اصحاب بغنیمت مشغول شدند و آن پنجاه تیرانداز بطمع غنیمت رفتند امیر ایشان بر زدن رخنه کوه ماندند که بغنیمت اقدام نمودند
و مشرکان بدر آن رخنه پنهان بودند چون آن را خالی دیدند در اهل اسلام ریختند و مسلمانان در میان گرفتند و بسیاری را از اهل اسلام شهید کردند و چنانکه
مذکور شد و لب و دندان آنحضرت بسنگ جفاکاران شکسته گشت و مسلمانان گریختند و ابلیس لعین آوازه انداخت که محمد کشته شد و بعد
از آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بمردانگی تمام و شجاعت ملا کلام اهل شرک را منکوب ساخت و گریختگان آن آواز شنیدند باز گشتند و حضرت
رسالت صلوات الله علیه و آله و سلم زبان ملامت بر ایشان گشوده فرمود که چرا گریختید ایشان عذر آورده گفتند که ما آوازه قتل شما شنودیم
روی ما بهزیمت شوریده گشت و از نهایت دهشت بی‌تحمیم حضرت موت مجتمع عذر ایشان فرمود که وَمَا مُحَمَّدٌ و نیست محمد مصطفی
إِلَّا رَسُولٌ مگر فرستاده از پیش حق قَدْ خَلَتْ بدرستی که بگذشته‌اند مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ پیش از او پیغمبران و ایشان پس بموت یا بقتل
نیست نبود که هلاک شود او نیز و وجه چنان که پیغمبران سابق در گذشتند بموت یا بقتل أَفَإِنْ مَاتَ آیا اگر بمیرد این پیغمبر أَوْ قُتِلَ
یا کشته گردد انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ باز میگردید بر پاشنه‌های خود یعنی مرتد میشوید یا ترک جهاد میکنید وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ
و هر که برگردد بر پاشنه خود یعنی مرتد شود یا ترک جهاد کند فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ پس ضرر نرساند بخدا بباز گشتن خود شَيْئًا
چیز را بلکه ضرر آن بنفس خود رجوع شود وَسَيَجْزِي اللَّهُ و زود باشد که جزا دهد خدای تعالی الشَّاكِرِينَ سپاس دارندگان را

نوت اسلام بثبات و در زبان آن حضرت اسم حضرت رسالت محمد است و محمود و احمد و در آنحضرت در تورات و انجیل احمد و محمود
و اهل حق نام او را بنام محمد و احمد در قرآن یاد فرموده و اسم آنحضرت از نام حق تعالی مشتق است چنانکه در حدیث قدسی وارد شده که أَنَا اللَّهُ الْمَحْمُودُ
وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ و از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که چون فرزندی نام محمد نهید او را تعظیم کنید
و چون در مجلس آید او را جای دهید و در روی او ترش مکنید و هیچ گروهی نباشند که در امری با یکدیگر مشورت کنند و در میان ایشان کسی
باشد که نام او محمد یا احمد باشد مگر آنکه ایشان را در آن مشورت خیر بود و هیچ سرائی نباشد که در آنجا خوانی نهند و بر آن خوان کسی باشد که او
احمد یا محمد نام داشته باشد مگر هر روز صبح و شام برکت در آن خانه نازل شود و حضرت رسالت فرمود که هر که حق تعالی او را چهار پسر
کرامت فرماید یکی از ایشان بنام من نباشد بمن جفا کرده باشد و از ابو الحسن علیه السلام منقولست که در هیچ خانه در روی شیطان داخل نشود که در آن شخصی
که نام او محمد یا محمود یا احمد یا علی یا حسن یا حسین یا جعفر یا طالب یا عبد الله یا فاطمه از اسماء انبیا و ائمه علیهم السلام باشد شیطان لعین
مکان آن شنید که کسی ذو الیکد ... کواخته میشود مشوانند از کواخته شود و در حدیث که چون روز قیامت بشود حق تعالی ندا فرماید که
کسانی که نام ایشان محمد است برخیزند و بجهت حرمت بر ... در نام حضرت رسالت و بعد از سرزنش گریختگان فرمود که
از غیب میکند و ... ترغیب جهاد و ... ومیفرماید وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ و نباشد و نیست هیچ نفس را أَنْ تَمُوتَ آنکه بمیرد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ
مگر بخواست خدا و فرمان او و علم الموت را قبض روح آن نفس کند و این حکم نوشته شده است در لوح محفوظ كِتَابًا مُؤَجَّلًا نوشتهٔ
معین و مقرر است وقت آن بوجهی که از آن متقدم و متأخر نشود و چون چنین است پس رسیدن مرگ بسبب جهاد نیست بلکه بجهت آنکه اجل مقرر است
و حق وَمَنْ يُرِدْ و هر که خواهد ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این جهان بجهاد و عمل که بکند نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را از آن چیزی آنچه مقرر کرده‌ایم و او را در
آخرت نصیبی نباشد این کنایه است در آن جماعتی که بجهت غنیمت رخنه را خالی گذاشتند و حضرت رسالت را تنها گذاشتند وَمَنْ يُرِدْ و هر که خواهد جل
ثَوَابَ الْآخِرَةِ پاداش آن جهان را نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را از آن که نعمت جنت است وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ و زود باشد که پاداش دهیم
شکر گویندگان را بنعمای ما که عبارت از آن نعمت جهاد است که سبب ثواب است در روز معاد وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ و بسا از پیغمبران قَاتَلَ
مَعَهُ کارزار کردند با او رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ عالمان و زاهدان بسیار که با او بودند فَمَا وَهَنُوا پس سستی نورزیدند و باز نماندند لِمَا أَصَابَهُمْ
بآنچه رسید ایشان را از محنتها فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی در جهاد با کفار وَمَا ضَعُفُوا و ضعیف نگشتند از حرب بسیار و با دشمن دین سستی نکردند
وَمَا اسْتَكَانُوا و فروتنی و اظهار عجز نکردند با دشمنان بلکه در حرب ثابت قدم بودند و بر جای خود قائم بودند تا نصرت یافتند وَاللَّهُ يُحِبُّ
الصَّابِرِينَ و خدای دوست میدارد صبر کنندگان را بر جهاد و نصرت ایشان میدهد وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ و نبود گفتار ربانیان در آن وقت که جراحات بایشان رسیدی
إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار ما بیامرز برای ما ذُنُوبَنَا گناهان ما را وَإِسْرَافَنَا و در گذر از ...



نعت اسلام

و گذشتن ما فِي أَمْرِنَا در کار خود یعنی در گذر از افراط ما در معصیت و تقصیر ما در طاعت وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا و استوار کن قدمهای ما را در

وقت مقاتله با اعدا وَانصُرْنَا و یاری ده ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه ناگروندگان فَآتَاهُمُ اللَّهُ پس بداد خدا

[illegible] ایشان را ببرکت این دعا و استغفار و صبر [illegible] ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این جهان یعنی نصرت بر دشمنان و یافتن غنیمت وَحُسْنَ

ثَوَابِ الْآخِرَةِ و عطا فرمود ایشان را نکوئی پاداش آنجهان که مغفرت و نعیم جنان و رسیدن بروضات رضوان وَاللَّهُ يُحِبُّ

الْمُحْسِنِينَ و خدای تعالی دوست دارد نیکوکاران را که صبر کنند [illegible] آورده اند که روز احد [illegible] مسلمانان منافقان ایشان را

گفتند که [illegible] اهل و عیال خود [illegible] اسلام [illegible] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

آمَنُوا ای گروه گروندگان إِن تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا اگر فرمان برید آنها را که کافر شدند یعنی [illegible] منافقان [illegible] يَرُدُّوكُمْ

باز گردانند شما را عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ بر پاشنه های شما یعنی شما را بکفر باز گردانند [illegible] فَتَنقَلِبُوا [illegible] خَاسِرِينَ

زیان کاران در هر دو سرای بَلِ اللَّهُ [illegible] مَوْلَاكُمْ یار و مددکار شماست و نصرت دهنده

شما وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ و خدای تعالی بهترین یاری کنندگانست و چون ابو سفیان و اصحاب [illegible]

اثنای راه ابو سفیان گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سَنُلْقِي زود باشد که بیفکنیم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا در دلهای آنانکه کافر شدند الرُّعْبَ ترس و بیم را

بِمَا أَشْرَكُوا بجهت شرک آوردن ایشان بِاللَّهِ بخدای تعالی مَا لَمْ يُنَزِّلْ [illegible] بِهِ بآن [illegible]

سُلْطَانًا حجتی و دلیلی [illegible] وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ و جای ایشان دوزخ است وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ

و بد آرامگاهیست ستمکاران را [illegible]

[illegible]

[illegible] وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ [illegible] وَعْدَهُ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

إِذْ تَحُسُّونَهُم [illegible] بِإِذْنِهِ [illegible] حَتَّىٰ

إِذَا فَشِلْتُمْ [illegible] وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ [illegible]

[illegible]

[illegible] وَعَصَيْتُم و عاصی شدید [illegible] مِّن بَعْدِ

مَا أَرَاكُم [illegible] مَّا تُحِبُّونَ آنچه دوست میداشتید از نصرت و غنیمت و هزیمت [illegible] مِنكُم

مَّن يُرِيدُ الدُّنْيَا از شما کسی هست که [illegible]

[illegible] وَمِنكُم مَّن يُرِيدُ الْآخِرَةَ و از شما کسی هست که [illegible]

[illegible] ثُمَّ صَرَفَكُمْ پس [illegible]

[illegible] عَنْهُمْ [illegible]

[illegible] لِيَبْتَلِيَكُمْ [illegible]

[illegible] وَلَقَدْ عَفَا عَنكُمْ [illegible]

[illegible] وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

[illegible]

[illegible] إِذْ تُصْعِدُونَ [illegible] وَلَا تَلْوُونَ [illegible]

عَلَىٰ أَحَدٍ [illegible] وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ [illegible] فِي أُخْرَاكُمْ

[illegible]

فَأَثَابَكُمْ [illegible] غَمًّا بِغَمٍّ [illegible]

[illegible] لِّكَيْلَا تَحْزَنُوا [illegible] عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ

[illegible] وَلَا مَا أَصَابَكُمْ [illegible]

[illegible] وَاللَّهُ خَبِيرٌ [illegible]

بِمَا تَعْمَلُونَ [illegible] ثُمَّ أَنزَلَ عَلَيْكُم [illegible]

مِّن بَعْدِ الْغَمِّ [illegible] أَمَنَةً [illegible] نُّعَاسًا [illegible] يَغْشَىٰ [illegible]

طَائِفَةً مِّنكُمْ [illegible]

[illegible]

[illegible]

منت و تو گرفت این آیت ... در بیان فرود کرد از غم و انده و زخم بسیار یعنی تمام ... نازل ساخت ... بر شما خواب ...
... که خواب ... امنیت ... ترس ... اعتقاد ... در نهایت اضطراب بود
در میان ایشان خواب ... چنانکه ... يَغْشَىٰ طَائِفَةً ... و گروهی دیگر چون معتب بن قشیر و اصحاب او که منافق بودند قَدْ أَهَمَّتْهُمْ ...
... أَنفُسُهُمْ ... اضطراب ... اعتقاد يَظُنُّونَ بِاللَّهِ ...
غَيْرَ الْحَقِّ ... ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ ... اهل جاهلیت ...
... يَقُولُونَ ... اهل اسلام ... هَل
لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ ... مِن شَيْءٍ ... [illegible]
... قُلْ ... إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ ... [illegible]
... يُخْفُونَ ... فِي أَنفُسِهِم ... [illegible]
... مَّا لَا يُبْدُونَ لَكَ ... يَقُولُونَ ... لَوْ كَانَ لَنَا
مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ ... مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا ... [illegible]
... قُل لَّوْ كُنتُمْ ... فِي بُيُوتِكُمْ ... [illegible]
... لَبَرَزَ الَّذِينَ ... كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ ... [illegible]
... إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ ... وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ ... [illegible]
... مَا فِي صُدُورِكُمْ ... [illegible]
... وَلِيُمَحِّصَ ... مَا فِي قُلُوبِكُمْ ... [illegible]
... وَاللَّهُ عَلِيمٌ ... بِذَاتِ الصُّدُورِ ... [illegible]
... إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا ... مِنكُمْ ... يَوْمَ
الْتَقَى الْجَمْعَانِ ... إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ
... بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا ... [illegible]
... [illegible]
... وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ ... إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ



... حَلِيمٌ ... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ... لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا ... وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ
... إِذَا ضَرَبُوا فِي
الْأَرْضِ ... أَوْ كَانُوا غُزًّى ... لَّوْ كَانُوا عِندَنَا
... مَا مَاتُوا ... وَمَا قُتِلُوا ... [illegible]
لِيَجْعَلَ اللَّهُ ... ذَٰلِكَ ... حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ ... [illegible]
... وَاللَّهُ يُحْيِي ... [illegible]
... وَيُمِيتُ ... [illegible]
... وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ ... بَصِيرٌ ... [illegible]
... وَلَئِن قُتِلْتُمْ ... فِي سَبِيلِ اللَّهِ ... أَوْ مُتُّمْ ... [illegible]
... لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ ... وَرَحْمَةٌ ... خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ
... وَلَئِن ... [illegible]
مُّتُّمْ ... أَوْ قُتِلْتُمْ ... لَإِلَى اللَّهِ ... [illegible]
تُحْشَرُونَ ... [illegible]
... فَبِمَا رَحْمَةٍ ... مِّنَ اللَّهِ ... [illegible]
لِنتَ لَهُمْ ... [illegible]
... وَلَوْ كُنتَ فَظًّا ... غَلِيظَ الْقَلْبِ ... لَانفَضُّوا ... [illegible]
... مِنْ حَوْلِكَ ... فَاعْفُ عَنْهُمْ ... [illegible]
... وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ ... وَشَاوِرْهُمْ
فِي الْأَمْرِ ... [illegible]
... فَإِذَا عَزَمْتَ ... [illegible]
... فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ... [illegible]

کن تا کار بر تو آسان شود [illegible] إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تعالی يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ دوست میدارد توکل کنندگان را پس یاران ایشان
میکنند و بر وجه صلاح و هدایت ایشان میکوشند از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم روایت است که اگر شما توکل کنید چنانکه حق توکل است روزی داده شوید بر طریقی که مرغان روزی
داده میشوند [illegible] وقت صباح گرسنه از آشیانها بیرون میروند [illegible] و شب سیر باز میگردند [illegible] از حق تعالی [illegible] بنابر
[illegible] بحکم [illegible] روزی [illegible] دوم [illegible] فایده [illegible] سیوم
[illegible] چهارم [illegible]
[illegible] إِن يَنصُرْكُمُ
اللَّهُ اگر نصرت دهد خدای شما را [illegible] فَلَا غَالِبَ لَكُمْ پس هیچ غلبه کننده نباشد بر شما وَإِن يَخْذُلْكُمْ و اگر فرو
گذارد شما را [illegible] فَمَن ذَا الَّذِي پس کیست آنکه يَنصُرُكُم یاری دهد شما را مِّن بَعْدِهِ از پس فرو گذاشتن او وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای
[illegible] فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند گروندگان و [illegible] نصرت [illegible]
[illegible] اهل ایمان [illegible] پس [illegible] نصرت یافتند [illegible] غالب شدند [illegible] نصرت یافتند [illegible]
[illegible] و مغلوب گشتند [illegible] نصرت یافتند [illegible]
[illegible] وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ و نبوده است هیچ پیغمبری را أَن يَغُلَّ آنکه خیانت کند در غنیمت [illegible]
[illegible] روایت است [illegible] از عبد الله بن عباس [illegible] این آیه [illegible]
[illegible] از [illegible] کلمات [illegible] نسبت [illegible] حضرت [illegible] از خیانت این آیه فرستاد و [illegible]
فرمود که وَمَن يَغْلُلْ و هر که خیانت کند [illegible] يَأْتِ بِمَا غَلَّ بیارد آنچه خیانت کرده است [illegible]
[illegible] يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز [illegible] رسوا شود [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
فرمود [illegible] روز قیامت [illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible] روایت است که یکی از اصحاب روز خیبر [illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] خیانت کرده [illegible] از غنیمت خیبر [illegible]
[illegible] ثُمَّ تُوَفَّىٰ پس تمام داده شود در روز قیامت كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی مَّا كَسَبَتْ جزای آنچه کرده باشد از خیر و شر وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان
ستم کرده نشوند [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] آیه آمد که أَفَمَنِ اتَّبَعَ آیا پس هر که پیروی کند

رِضْوَانَ اللَّهِ خوشنودی خدا را [illegible] كَمَن بَاءَ همچو کسی باشد که باز گردد بِسَخَطٍ مِّنَ اللَّهِ بخشم از خدای بسبب معصیت
[illegible] وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ و آرامگاه او دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد آرامگاه است دوزخ هُمْ ایشان [illegible] خوشنودی خدا
دَرَجَاتٌ [illegible] درجات [illegible] عِندَ اللَّهِ نزد خدای وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه میکنند
[illegible] از طاعت و معصیت [illegible] لَقَدْ
مَنَّ اللَّهُ بتحقیق [illegible] عَلَى الْمُؤْمِنِينَ [illegible] إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ وقتی که فرستاد در میان ایشان
رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ [illegible] از ایشان [illegible] از جنس آدمیان [illegible] تا
[illegible] يَتْلُو عَلَيْهِمْ میخواند بر ایشان آيَاتِهِ آیتهای او [illegible] وَيُزَكِّيهِمْ و پاک میکرداند
ایشان را از [illegible] وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و [illegible] قرآن وَ
الْحِكْمَةَ [illegible] وَإِن كَانُوا و بتحقیق که بودند [illegible] مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در گمراهی
[illegible]
[illegible] أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُم [illegible] مُّصِيبَةٌ [illegible] از هزیمت و قتل و جراحت قَدْ
أَصَبْتُم [illegible] مِّثْلَيْهَا [illegible]
[illegible] قُلْتُمْ [illegible] أَنَّىٰ هَٰذَا
[illegible] قُلْ [illegible]
هُوَ [illegible] مِنْ عِندِ أَنفُسِكُمْ [illegible]
[illegible] إِنَّ اللَّهَ [illegible] عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ [illegible] وقتل و [illegible]
قَدِيرٌ [illegible] وَمَا أَصَابَكُمْ [illegible] قتل و جراحت [illegible]
يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ [illegible]
فَبِإِذْنِ اللَّهِ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا [illegible]
[illegible] وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا [illegible]

سوء [illegible]

این آیت در باب
خیانت کردند
[illegible]
[illegible]

و [illegible]

[illegible]
مِن قَبْلُ

وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ

بازگرد ... عبد الله بن عمرو انصاری بود ... ابن ابی با سیصد تن از اهل نفاق برگشتند باواز بلند ایشان را گفت که بیایید و باز
گردید **قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ** کارزار کنید با مشرکان در راه خدای **أَوِ ادْفَعُوا** یا دفع کنید شر مشرکان را که قصد قتل و غارت اهل مدینه
دارند مراد آنست که یا جهت ... آخرت با ایشان مقاتله کنید و یا جهت ... دنیا ایشان را از خود و اهل خود دفع کنید **قَالُوا** گفتند ایشان در جواب او
**لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا** اگر ... رسم و آداب حرب **لَاتَّبَعْنَاكُمْ** ... **هُمْ لِلْكُفْرِ** این منافقان
بسوی کفر **يَوْمَئِذٍ** در آن روز ... **أَقْرَبُ** نزدیکتر **مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ** ... بسوی ایمان یا معنی آنست
که ایشان ... [illegible] ... سبب تقویت اهل کفر
بود **يَقُولُونَ** میگویند بزبانهای خود **مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ** آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی اظهار خلاف آنچه ...
میکنند و دل ایشان موافق زبان ایشان نیست ... **وَاللَّهُ أَعْلَمُ** و خدای داناتر است **بِمَا يَكْتُمُونَ**
بانچه پنهان میکنند منافقان از عداوت و کید و نفاق **الَّذِينَ** و آن منافقان کسانی اند که ... **قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ** گفتند از
برای برادران خود یعنی در حق امثال خود که در احد کشته شده بودند **وَقَعَدُوا** در حالتی که نشسته بودند در خانهای خود ... گفتند
یعنی در این حال گفتند که **لَوْ أَطَاعُونَا** اگر ... برادران ما ... **مَا قُتِلُوا** کشته نشدندی ... **قُلْ**
بگوای محمد اگر اختیار مرگ بدست شماست **فَادْرَءُوا** پس دفع کنید **عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ** از نفسهای خود مرگ را **إِنْ**
**كُنْتُمْ صَادِقِينَ** اگر راستگو ... [illegible]
... [illegible] ... **وَلَا تَحْسَبَنَّ** و مپندار
... **الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ** ... **أَمْوَاتًا** ... از عبد الله عباس ... که حضرت
رسالت ... [illegible] ... بهشت ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... **بَلْ أَحْيَاءٌ** بلکه ایشان زندگانند
**عِنْدَ رَبِّهِمْ** نزدیک پروردگار خود ... **يُرْزَقُونَ** روزی داده میشوند ... **فَرِحِينَ** ...
... **بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ** ... **مِنْ فَضْلِهِ** ...
... **وَيَسْتَبْشِرُونَ** و شاد میشوند **بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ** ... نرسیده اند بایشان

بافواههم

الی خلفهم

**مِنْ خَلْفِهِمْ** از پس ایشان یعنی ... بشارت دادن ملائکه ایشان را ... برادران ... بشارت
... [illegible] ...
... **أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ** ...
... **وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** ... آخرت ...
... **يَسْتَبْشِرُونَ** ... **بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ** ...
**وَفَضْلٍ** ... **وَأَنَّ اللَّهَ** ... **لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ** ...
... از حضرت امیر المؤمنین ... از حضرت رسالت ... روایت کرده ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... حور العین از بهشت ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... ابو سفیان ...
... [illegible] ...
... **حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ** ... حضرت رسالت ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... **الَّذِينَ** یعنی مؤمنان ... **اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ** ...

فرح

تعریف شهدا

پریشان

کرده‌اند فرمان خدای و رسول او را مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ از پس آنکه رسیده بود ایشان را جراحت‌ها لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا
مر آنکسان را که نیکوئی کردند مِنْهُمْ از ایشان به وفای عهد و فرمان برداری وَاتَّقَوْا و بترسیدند از غضب خدای در مخالفت
امر او أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی بزرگ که بهشت پر نعمت است [illegible] الَّذِينَ یعنی اهل ایمان حقیقی آنانند که از جهت
ترسانیدن قَالَ لَهُمُ النَّاسُ گفتند مر ایشان را مردمان یعنی جماعت عبد القیس إِنَّ النَّاسَ بدرستی که ابوسفیان و اصحاب او قَدْ جَمَعُوا
جمع شده‌اند و اتفاق کرده لَكُمْ برای کشتن شما فَاخْشَوْهُمْ پس بترسید از ایشان که شما را با ایشان طاقت حرب نیست چه
شما اندکید و اکثر مجروح و ایشان بسیار و با قوت و صحت‌اند فَزَادَهُمْ پس زیاده کرد ایشان را این سخن [illegible] إِيمَانًا تصدیق و یقین در
کار خود یعنی یقین ایشان به نبوت پیغمبر و وعدهٔ نصرت حضرت بیفزود وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ و گفتند کافیست ما را خدای تعالی در یاری دادن
و کفایت کردن وَنِعْمَ الْوَكِيلُ و نیکو کارساز است حضرت پروردگار و در بعضی از تفاسیر این آیه [illegible]
بدر صغری بوده و [illegible] این غزوه [illegible] بود که روز احد ابوسفیان موعد کرد با مسلمانان که وعدهٔ حرب ما در سال دیگر موضع بدر است
و حضرت پیغمبر [illegible] در جواب او گوید که چنین باشد و چون سال دیگر [illegible] ابوسفیان پشیمان شد نعیم بن مسعود
اشجعی را مزدور کرد که برود و اهل اسلام را از قریش بترساند و چنان سازد که ایشان از جهت خوف [illegible] بدر نیایند نعیم بیامد
و هر چند [illegible] ایشان را بترسانید از کثرت لشکر [illegible] از ایشان جز جواب حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ نشنود و حضرت با ایشان
[illegible] بدر [illegible] و هشت روز انتظار ابوسفیان و لشکر او کشید [illegible] پس باز گشت و حق تعالی آیه
مذکوره نازل ساخت [illegible] چون اهل ایمان [illegible] فَانْقَلَبُوا
پس باز گشتند [illegible] بِنِعْمَةٍ با عافیت تمام [illegible] مِنَ اللَّهِ از جانب
خدا وَفَضْلٍ و زیادتی [illegible] لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ نرسید مر ایشان را مکروهی از قتل و جراحت [illegible]
[illegible] وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ [illegible] وَاللَّهُ ذُو
فَضْلٍ عَظِيمٍ و خدای تعالی [illegible]
و اظهار جرأت [illegible] و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست که فرمود عجب دارم از کسی که از چهار چیز بترسد چرا پناه به چهار
چیز نبرد [illegible] حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ [illegible] فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ
اللَّهِ وَفَضْلٍ [illegible] وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ [illegible] فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ
مَا مَكَرُوا [illegible] لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ [illegible] فَاسْتَجَبْنَا لَهُ

وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ [illegible] مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ [illegible] أَنْ يُؤْتِيَنِ
خَيْرًا [illegible] إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ
[illegible] يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ [illegible]
[illegible] فَلَا تَخَافُوهُمْ [illegible] وَخَافُونِ
[illegible] إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ [illegible]
[illegible] وَلَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ [illegible]
[illegible] إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا [illegible]
[illegible] يُرِيدُ اللَّهُ [illegible]
أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْآخِرَةِ [illegible] وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ [illegible]
[illegible] إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ [illegible]
[illegible] لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا [illegible] وَلَهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ [illegible] وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا [illegible]
[illegible] أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ [illegible] إِنَّمَا
نُمْلِي لَهُمْ [illegible] لِيَزْدَادُوا إِثْمًا [illegible]
[illegible] وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مَا كَانَ
اللَّهُ [illegible] لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ [illegible]
[illegible] حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ [illegible] مِنَ

الطیب از پلید یعنی [illegible]

[illegible]

[illegible] وَمَا

كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ [illegible] عَلَى الْغَيْبِ [illegible] وَلَكِنَّ

اللَّهَ يَجْتَبِي [illegible] مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ [illegible]

فَآمِنُوا بِاللَّهِ [illegible] وَرُسُلِهِ [illegible]

[illegible] وَإِنْ تُؤْمِنُوا [illegible] وَتَتَّقُوا [illegible] فَلَكُمْ أَجْرٌ

عَظِيمٌ [illegible]

[illegible]

[illegible] وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ [illegible]

يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ [illegible] مِنْ فَضْلِهِ [illegible] هُوَ

خَيْرًا لَهُمْ [illegible] بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ [illegible]

[illegible] سَيُطَوَّقُونَ [illegible] مَا بَخِلُوا بِهِ [illegible]

[illegible] يَوْمَ الْقِيَامَةِ [illegible]

[illegible]

[illegible] وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضِ [illegible]

عیبها

دینار

[illegible] زکوة [illegible]

---

[illegible]

[illegible] وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ [illegible]

[illegible]

[illegible] لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ [illegible] قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ

[illegible] وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ [illegible] سَنَكْتُبُ مَا

قَالُوا [illegible] وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ [illegible] بِغَيْرِ

حَقٍّ [illegible] وَنَقُولُ

[illegible] ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ [illegible] ذَلِكَ

بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ [illegible] وَأَنَّ اللَّهَ [illegible] لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ [illegible]

[illegible]

[illegible] الَّذِينَ قَالُوا [illegible] إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا [illegible]

[illegible] أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ [illegible] حَتَّى يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ [illegible]

[illegible] تَأْكُلُهُ النَّارُ [illegible]

قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ [illegible] رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي [illegible] بِالْبَيِّنَاتِ [illegible]

[illegible] وَبِالَّذِي قُلْتُمْ [illegible] فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ

[illegible]

پس چرا کشتید ایشان را إن كنتم صادقين اگر هستید شما راست گویان در این دعوی که میگویید خلاصه معنی آنست که [illegible] امر فرموده باشد
[illegible]
بمعجزات دیگر باشان نموده و ایشان [illegible] و اولاد ایشان [illegible]
اگر معجزه [illegible] فإن كذبوك پس اگر تکذیب کنند ترا [illegible] فقد كذب پس بدرستی که تکذیب
کرده شده اند رسل من قبلك فرستادها [illegible] جاءو بالبينات آورده بودند معجزها روشن والزبر و موعظها
[illegible] والكتاب المنير و کتاب روشن کننده حلال و حرام یعنی توریة و انجیل [illegible]
ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] كل نفس ذائقة الموت [illegible]
[illegible] وإنما توفون أجوركم [illegible]
[illegible] يوم القيامة [illegible] فمن زحزح
عن النار [illegible] وأدخل الجنة [illegible] فقد فاز [illegible]
حضرت رسالت [illegible]
[illegible]
[illegible] وما الحياة الدنيا [illegible]
[illegible] إلا متاع الغرور [illegible]
[illegible]
بهشت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لتبلون [illegible] في أموالكم [illegible]
وأنفسكم [illegible] ولتسمعن [illegible] من الذين أوتوا الكتاب

از آنها که کتاب [illegible] من قبلكم [illegible] ومن الذين أشركوا [illegible]
[illegible] أذى كثيرا [illegible] وإن تصبروا [illegible]
وتتقوا [illegible] فإن ذلك [illegible] من عزم
الأمور [illegible]
[illegible] وإذ أخذ الله [illegible] ميثاق الذين [illegible]
[illegible] أوتوا الكتاب [illegible] لتبيننه للناس [illegible]
[illegible] ولا تكتمونه [illegible]
[illegible] فنبذوه [illegible]
[illegible] وراء ظهورهم [illegible] واشتروا به
[illegible] ثمنا قليلا [illegible]
[illegible]
[illegible] فبئس ما يشترون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لا
تحسبن الذين يفرحون [illegible] بما أتوا [illegible] ويحبون أن يحمدوا
[illegible] بما لم يفعلوا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فلا

لا تحسبنهم بمفازة من بس که آن مبرا شمرد آنها را که فرحناک و شادمان میشوند بآنچه کردند از تلبیس و کتمان حق و میخواهند [illegible] غیر مستوجب

العذاب ای رستگاری از عذاب قیامت یا عقوبت دنیا چون قتل و خواری و رسوائی ولهم عذاب اليم و ایشانراست عذابی

دردناک در روز رستخیز ولله و مر خدایراست ملك السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها پس مالک امور ایشانست و

روزی ده ایشان او را عاجز او سزاوار است والله على كل شىء قدير و خدای بر همه چیز از مثوبت نیکوکار و عقوبت بدکار [illegible]

[illegible] قریش از یهود و نصاری معجزات موسی و عیسی علیهما السلام [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] معجزات موسی و

عیسی [illegible] معجزات [illegible] آیت [illegible]

آیات و علامت میکنید ان فى خلق السموات بدرستی که در آفرینش آسمانها و آنچه در وست از امور عجیبه والارض و در آفرینش

زمین و آنچه در وی است از انواع اشیای غریبه واختلاف الليل والنهار و آمد و شد شب و روز و اختلاف آنها در [illegible]

لآيات هر آینه نشانهاست بر وجوب صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت او لاولى الالباب مر خداوندان خرد را که [illegible]

[illegible] بوده [illegible] حضرت رسالت [illegible] آیت [illegible]

[illegible] بن حنفیه نقل کرده که چون حضرت رسالت [illegible] نظر در آسمان کردی و گفتی ان فى خلق السموات والا

رض واختلاف الليل والنهار لآيات لاولى الالباب اولو الالباب آنانند که از روی اخلاص الذين يذكرون الله یاد میکنند خدای را قياما

در حالتی که ایستادگانند وقعودا و نشستگانند وعلى جنوبهم و در آن زمان که افتاده اند بر پهلوی خود یعنی دایم یاد کرد حق [illegible]

در یاد او بیند در [illegible] ويتفكرون و اندیشه میکنند [illegible] فى

خلق السموات والارض در آفرینش آسمانها و زمینها [illegible] عبادات است [illegible]

حضرت رسالت [illegible] تفکر [illegible] عبادت [illegible]

[illegible] آیت [illegible]

[illegible] حضرت رسالت [illegible]

و نظر در آسمان و ستارگان کند [illegible]

[illegible] اهل البیت علیهم السلام [illegible] آیت [illegible] قیام [illegible]

مشغول [illegible] تعقیب [illegible]

[illegible] آسمان و ستارگان [illegible] زمین

[illegible]

وارزاق [illegible] نبات [illegible] زنده [illegible]

[illegible] و نشاط او را در خاطر

[illegible] ربنا ما خلقت هذا بی فایده این مخلوق را که آسمان و زمین است

باطلا [illegible] حکمت و مصلحت [illegible]

[illegible] سبحانك

[illegible] فقنا پس نگاه دار ما را عذاب النار از عذاب آتش [illegible]

[illegible] ربنا

ای پروردگار ما انك بدرستی که تو [illegible] من تدخل النار [illegible] فقد اخزيته [illegible]

[illegible] وما للظالمين [illegible] من انصار [illegible]

[illegible]

جز شفاعت حضرت [illegible] ماعیان است

و بهشت [illegible]

[illegible] شفاعت حضرت رسالت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بهشت [illegible]

[illegible] اهل ایمان [illegible]

ربنا [illegible] آسمان و زمین [illegible] اننا سمعنا مناديا [illegible]

[illegible] ينادى [illegible] للايمان [illegible]

[illegible] ان آمنوا بربكم [illegible] فآمنا پس ایمان آوردیم ربنا ای پروردگار ما فاغفر

لنا ذنوبنا پس بپوشان [illegible] وكفر عنا

سيئاتنا [illegible]

[illegible] وتوفنا [illegible] مع الابرار [illegible] ربنا ای پروردگار ما

وعطا آن ... وَآتِنا ... ما وَعَدتَنا ... عَلى رُسُلِكَ بر تصدیق رسولان خود ... باشان [illegible]
[illegible] ... وَلا تُخزِنا يَومَ القِيامَةِ ... [illegible]
[illegible] ... إِنَّكَ ... لا تُخلِفُ المِيعادَ
خلاف نکنی وعده خود را ... [illegible]
مؤمنان ... [illegible]
[illegible] ... از حضرت رسالت ... [illegible]
[illegible] ... آنحضرت ... [illegible]
امام جعفر صادق علیه السلام ... [illegible]
[illegible] ... فَاستَجابَ لَهُم ... [illegible]
رَبُّهُم ... روایت کرده که ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
... أَنّي لا أُضيعُ ... عَمَلَ عامِلٍ مِنكُم ... مِن
ذَكَرٍ أَو أُنثى ... بَعضُكُم مِن بَعضٍ ... [illegible]
[illegible] ... فَالَّذينَ هاجَروا ... [illegible]
[illegible] ... وَأُخرِجوا مِن دِيارِهِم ... [illegible]
[illegible] ... وَأوذوا في سَبيلي ... [illegible]
[illegible] ... وَقاتَلوا ... [illegible]
... حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ... وَقُتِلوا ... لَأُكَفِّرَنَّ عَنهُم
... سَيِّئاتِهِم ... لَأُدخِلَنَّهُم ... جَنّاتٍ تَجري ...
مِن تَحتِهَا الأَنهارُ ... ثَوابًا ... مِن عِندِ اللَّهِ ...
... وَاللَّهُ عِندَهُ ... حُسنُ الثَّوابِ ... [illegible]
[illegible]

[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... فَقالَ لَهُم ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... لا يَغُرَّنَّكَ ... [illegible]
تَقَلُّبُ الَّذينَ كَفَروا ... فِي البِلادِ ... مَتاعٌ قَليلٌ ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... ثُمَّ مَأواهُم جَهَنَّمُ ...
... وَبِئسَ المِهادُ ... لٰكِنِ الَّذينَ اتَّقَوا ...
رَبَّهُم ... لَهُم جَنّاتٌ ... تَجري مِن تَحتِهَا الأَنهارُ ...
... خالِدينَ فيها ... نُزُلًا
... مِن عِندِ اللَّهِ ... وَما عِندَ اللَّهِ ... خَيرٌ لِلأَبرارِ
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... ابن عباس ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... وَإِنَّ مِن
أَهلِ الكِتابِ ... لَمَن يُؤمِنُ ... بِاللَّهِ ... وَما أُنزِلَ
إِلَيكُم ... وَما أُنزِلَ إِلَيهِم ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
اهل کتاب ... خاشِعينَ لِلَّهِ ... لا يَشتَرونَ
بِآياتِ اللَّهِ ... ثَمَنًا قَليلًا ... [illegible]
... أُولٰئِكَ ... لَهُم أَجرُهُم ... عِندَ رَبِّهِم

پروردگار باشد فَإِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حساب است یعنی بی تأنی و زودی حساب مؤمنان خواهد کرد و روایت
کرده‌اند که مؤمنان را در یک موضع جمع کند و بیک چشم زدن حساب همه کند و ایشان را بثواب رساند بعد از آن [illegible] اهلها [illegible] که
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان اصْبِرُوا صبر کنید بر طاعات و بر آنچه بشما رسد از سختیهای دنیا وَصَابِرُوا و شکیبائی ورزید
در شدائد حرب با اعدای دین و قوم استوار باشید [illegible] وَرَابِطُوا و اسب [illegible] با اعدای خدا و یا اسبان [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] از حضرت رسالت [illegible] در راه خدای [illegible]
[illegible] روزه [illegible] بطاعت [illegible] دوزخ [illegible]
هفت آسمان و زمین وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و بپرهیزید از معاصی لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید یعنی باشید [illegible]
[illegible] سُورَةُ النِّسَاءِ مائة و سبعون آية [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] این سوره [illegible]
تلاوت [illegible] صدقه [illegible] ثواب [illegible]
[illegible] از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible] سوره [illegible]
[illegible] آن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای جمیع مردمان اتَّقُوا رَبَّكُمُ
بترسید از خشم و عذاب پروردگار خود [illegible] الَّذِي آن خدائی که [illegible] قدرت خَلَقَكُمْ آفرید شما را
مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن که آدم است علیه السلام وَخَلَقَ مِنْهَا و آفرید از آن تن که آدم است زَوْجَهَا جفت او [illegible]
[illegible] آدم [illegible] حوا [illegible] وَبَثَّ و پراکنده
[illegible] مِنْهُمَا از آدم و حوا [illegible] رِجَالًا كَثِيرًا مردان بسیار وَنِسَاءً و زنان فراوان وَاتَّقُوا اللَّهَ
الَّذِي و بترسید از خدائی که تَسَاءَلُونَ بِهِ [illegible] وَالْأَرْحَامَ [illegible]
حاجت [illegible]
[illegible]
[illegible] حاجت [illegible]
[illegible]
[illegible] صلهٔ رحم [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]

در بهشت [illegible]

[illegible]
وَاللَّهُ [illegible]
[illegible] إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا بدرستی که خدا هست بر اقوال و افعال شما رَقِيبًا نگهبان [illegible]
[illegible] وَآتُوا الْيَتَامَى
[illegible] أَمْوَالَهُمْ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ [illegible] بِالطَّيِّبِ بمال پاک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ [illegible] إِلَى أَمْوَالِكُمْ [illegible] إِنَّهُ
كَانَ حُوبًا كَبِيرًا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر بترسید [illegible] أَلَّا تُقْسِطُوا [illegible] فِي الْيَتَامَى [illegible]
[illegible] فَانْكِحُوا [illegible] مَا طَابَ لَكُمْ [illegible] مِنَ
النِّسَاءِ [illegible] مَثْنَى [illegible]
وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ [illegible]
[illegible] فَإِنْ خِفْتُمْ [illegible] أَلَّا تَعْدِلُوا [illegible] فَوَاحِدَةً [illegible]

أَوْ مَا مَلَكَتْ [illegible] أَيْمَانُكُمْ [illegible]

ذَٰلِكَ [illegible] أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا [illegible]

[illegible] وَآتُوا النِّسَاءَ [illegible]

صَدُقَاتِهِنَّ [illegible]

[illegible] نِحْلَةً [illegible]

[illegible]

فَإِن طِبْنَ [illegible] لَكُمْ [illegible] عَن شَيْءٍ [illegible] مِّنْهُ [illegible] نَفْسًا [illegible]

[illegible] فَكُلُوهُ [illegible] هَنِيئًا مَّرِيئًا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ [illegible] أَمْوَالَكُمُ

[illegible] الَّتِي [illegible] جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ [illegible]

[illegible] قِيَامًا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وَارْزُقُوهُمْ [illegible]

[illegible] فِيهَا

[illegible] وَاكْسُوهُمْ [illegible] وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا [illegible]

[illegible] وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ [illegible]

[illegible] حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ

[illegible]

[illegible] فَإِنْ آنَسْتُم [illegible] مِّنْهُمْ رُشْدًا [illegible]

[illegible] فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ [illegible] أَمْوَالَهُمْ [illegible]

[illegible] وَلَا تَأْكُلُوهَا [illegible] إِسْرَافًا [illegible]

وَبِدَارًا [illegible] أَن يَكْبَرُوا [illegible]

[illegible] وَمَن كَانَ [illegible] غَنِيًّا [illegible]

[illegible] فَلْيَسْتَعْفِفْ [illegible] وَمَن كَانَ [illegible] فَقِيرًا [illegible] فَلْيَأْكُلْ

بِالْمَعْرُوفِ

[illegible] فَإِذَا دَفَعْتُمْ [illegible]

[illegible] إِلَيْهِمْ [illegible] أَمْوَالَهُمْ [illegible] فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ [illegible]

[illegible] وَكَفَىٰ بِاللَّهِ [illegible]

حَسِيبًا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ [illegible] مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ [illegible]

وَالْأَقْرَبُونَ [illegible] وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ [illegible] مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ [illegible] مِمَّا قَلَّ مِنْهُ [illegible] أَوْ كَثُرَ [illegible] نَصِيبًا مَفْرُوضًا [illegible]

[illegible] وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ [illegible] أُولُو الْقُرْبَىٰ [illegible] وَالْيَتَامَىٰ [illegible] وَالْمَسَاكِينُ [illegible] فَارْزُقُوهُمْ [illegible] مِنْهُ [illegible] وَقُولُوا لَهُمْ [illegible] قَوْلًا مَعْرُوفًا [illegible]

[illegible] وَلْيَخْشَ الَّذِينَ [illegible] لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ [illegible] ذُرِّيَّةً ضِعَافًا [illegible] خَافُوا عَلَيْهِمْ [illegible] فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ [illegible] وَلْيَقُولُوا [illegible] قَوْلًا سَدِيدًا [illegible]

[illegible] إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ [illegible] ظُلْمًا [illegible] إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا [illegible] وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا [illegible]

[illegible]

[illegible] يُوصِيكُمُ اللَّهُ [illegible] فِي أَوْلَادِكُمْ [illegible] لِلذَّكَرِ [illegible] مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ [illegible] فَإِنْ كُنَّ [illegible] نِسَاءً [illegible] فَوْقَ اثْنَتَيْنِ [illegible] فَلَهُنَّ [illegible] ثُلُثَا مَا تَرَكَ [illegible] وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً [illegible] فَلَهَا النِّصْفُ [illegible] وَلِأَبَوَيْهِ [illegible] لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا [illegible] السُّدُسُ [illegible] مِمَّا تَرَكَ [illegible] إِنْ كَانَ لَهُ [illegible] وَلَدٌ [illegible] فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ [illegible] وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ [illegible] فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ [illegible] فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ [illegible] فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ [illegible] مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ [illegible] يُوصِي بِهَا [illegible] أَوْ دَيْنٍ [illegible] آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ [illegible] لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ [illegible] لَكُمْ نَفْعًا [illegible] فَرِيضَةً [illegible] مِنَ اللَّهِ [illegible] إِنَّ اللَّهَ كَانَ [illegible] عَلِيمًا [illegible] حَكِيمًا [illegible]

وَلَكُمْ [illegible] نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ [illegible] إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ [illegible]

ترکن

[illegible] فَإِنْ كَانَ

لَهُنَّ وَلَدٌ [illegible] فَلَكُمُ الرُّبُعُ پس مر شما راست چهار یک مِمَّا تَرَكْنَ [illegible]

[illegible] مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ [illegible] يُوصِينَ بِهَا [illegible] أَوْ دَيْنٍ [illegible]

[illegible] وَلَهُنَّ الرُّبُعُ [illegible] مِمَّا تَرَكْتُمْ [illegible]

[illegible] إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ [illegible]

[illegible] فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ [illegible] فَلَهُنَّ الثُّمُنُ [illegible] مِمَّا تَرَكْتُمْ [illegible]

[illegible] مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ [illegible] تُوصُونَ بِهَا [illegible] أَوْ دَيْنٍ [illegible]

[illegible] وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ [illegible] يُورَثُ [illegible] كَلَالَةً [illegible] أَوِ امْرَأَةٌ

[illegible] وَلَهُ [illegible] أَخٌ [illegible] أَوْ أُخْتٌ [illegible] فَلِكُلِّ

وَاحِدٍ مِنْهُمَا [illegible] السُّدُسُ [illegible]

[illegible] فَإِنْ كَانُوا [illegible] أَكْثَرَ

مِنْ ذَٰلِكَ [illegible] فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ [illegible]

[illegible] مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ [illegible] يُوصَىٰ بِهَا [illegible] أَوْ دَيْنٍ [illegible]

[illegible] غَيْرَ مُضَارٍّ [illegible]

[illegible] وَصِيَّةً [illegible]

مِنَ اللَّهِ [illegible] وَاللَّهُ عَلِيمٌ [illegible] حَلِيمٌ [illegible]

[illegible] تِلْكَ [illegible]

حُدُودُ اللَّهِ [illegible] وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ [illegible]

يُدْخِلْهُ [illegible] جَنَّاتٍ تَجْرِي [illegible] مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ [illegible] خَالِدِينَ فِيهَا [illegible]

[illegible] وَذَٰلِكَ [illegible] الْفَوْزُ الْعَظِيمُ [illegible] وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَ

سُولَهُ [illegible] وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ [illegible] يُدْخِلْهُ نَارًا

[illegible] خَالِدًا فِيهَا [illegible] وَلَهُ [illegible] عَذَابٌ

مهين

[illegible] مُهِينٌ [illegible] وَاللَّاتِي [illegible] يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ

[illegible] مِنْ نِسَائِكُمْ [illegible] فَاسْتَشْهِدُوا

عَلَيْهِنَّ [illegible] أَرْبَعَةً [illegible] مِنْكُمْ [illegible] فَإِنْ شَهِدُوا

[illegible] فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ [illegible]

[illegible] حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ [illegible] أَوْ يَجْعَلَ

اللَّهُ [illegible] لَهُنَّ سَبِيلًا [illegible] وَاللَّذَانِ

[illegible] يَأْتِيَانِهَا [illegible] مِنْكُمْ [illegible] فَآذُوهُمَا [illegible]

[illegible] فَإِنْ تَابَا [illegible] وَأَصْلَحَا [illegible] فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا [illegible]

[illegible] إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا [illegible] رَحِيمًا

[illegible] إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ [illegible]

[illegible] لِلَّذِينَ [illegible] يَعْمَلُونَ السُّوءَ [illegible] بِجَهَالَةٍ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ثُمَّ يَتُوبُونَ [illegible]

مِنْ قَرِيبٍ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آیت لق به که چون بنده که کند
وبازگشت سوی توبه کند حق بجا
ولعا ازگناهای گذشته درگذرد

قبول کند

و بعد از آن فرمود که یکسال بسیار است هر که توبه کند بیکماه قبل از موت حق تعالی آنرا بپذیرد و باز فرمود که یکماه نیز بسیار است هر که توبه کند پیش

از موت بیک روز او سبحانه از او قبول کند و باز فرمود که یکروز نیز بسیار است هر که توبه کند بساعتی پیش از موت حق تعالی آنرا قبول کند و باز گفت که

ساعت نیز بسیار است هر که توبه کند در حالتی که نفس او قریب باشد برسیدن بحلق حق تعالی قبول کند توبه او را و ثعلبی نیز این حدیث را از

عبادة بن الصامت روایت کرده و در آخر آن گفته که ان الله یقبل توبة العبد ما لم یغرغر یعنی حق تعالی قبول میکند توبه بنده را مادام که جان بغرغره نرسیده

باشد و نیز ثعلبی بسند خود از حسن نقل کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که شیطان لعین بحضرت پروردگار گفت که بعزت و عظمت تو سوگند که دست از

فرزند آدم برندارم تا آنگاه که روح او از تن او جدا شود حق تعالی در جواب آن لعین فرمود که بعزت و عظمت خودم سوگند میخورم که باز ندارم قبول توبه

را از بنده من تا آنگاه که روح او بغرغره رسد پس ازین احادیث معلوم شد که توبه عاصی در همه حال مقبولست و اگر چه در مرض الموت باشد و بعد از ظهور

علامات موت او تا آنگاه که روح بغرغره رسد و در عین المعانی آورده که تایب چون بیک نفس پیش از مرگ توبه کند علی طریق الاستغفار و خوف

حالی گوید باو که [illegible] و حوری مسارعت نمودی بر گناه اکنون چون وقت رسیدن اجل و زمان نزول موت معلوم نیست پس عاقل آنست که از سر

حال گذشته در پس [illegible] توبه کند و از رجوع بحضرت او سبحانه غافل نشود عاقل [illegible] مدام در آخر نفس

دم باشد **فَأُولَٰئِكَ** پس آن گروه که بعد وقوع از گناه توبه کرده باشند **يَتُوبُ اللَّهُ** قبول توبه کند خدا او را و باز گردد برحمت **عَلَيْهِمْ** بر ایشان

دائمی و فاسد بودن انما التوبة علی الله **وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا** و هست خدا دانا با خلاص تایبان در توبه **حَكِيمًا** صواب کار

پس تایب را عقوبت نکند **وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ** و نیست قبول توبه **لِلَّذِينَ** مر آن کسان را که بامرار **يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ** میکنند بدیها

**حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ** تا چون حاضر شود یعنی در رسد **أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ** یکی را از ایشان مرگ باین وجه که علامات مرگ را مشاهده کند و امید

از حیوة و قطع کند و آن وقتیست که روح بغرغره رسد یعنی بحد انکار و بحیزه رسد **قَالَ إِنِّي** گوید بدرستی که من **تُبْتُ الْآنَ** توبه کردم

اکنون **وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ** و نیز توبه مقبول نیست مر آنها را که بمیرند **وَهُمْ كُفَّارٌ** و حال آنکه ایشان کافر باشند و توبه عاصی پشیمانیست

از معاصی و عزم بر ترک آن در زمان آینده و توبه کافر ایمان آوردن و عدم قبول توبه در این وقت بجهة آنست که بنده این وقت ملجا است

و مضطر و از اختیار بیرون و پس از حد تکلیف خارج باشد و لهذا اهل آخرت مکلف نیستند و توبه ایشان مقبول نخواهد شد **أُولَٰئِكَ**

آن گروه عاصیان مومن که در وقت رسیدن روح بحنجره ملجا شده و از حد تکلیف بیرون رفته توبه کنند **أَعْتَدْنَا لَهُمْ** آماده ساختیم برای ایشان

در آخرت یعنی علی **عَذَابًا أَلِيمًا** عذابی دردناک و اگر خواهیم عفو کنیم ایشان را بمحض فضل خود و گویند اولئک اشارتست به الذین

یموتون و هم کفار و بنابرین معنی آنست که این گروه کافرانند که وقت موت توبه کنند عذاب کنیم آورده اند که رسم جاهلیت چنان بود که چون

یکی وفات کردی و زوجه او ازو باز ماندی از اقربای آن مرد متوفی کسی که استحقاق میراث داشتی جامه بر سر آن زن انداختی و او را بنی ... فرق ...

ولا الذین

آوردی پس اگر خواستی بهمان کابین که مرد متوفی مقرر کرده بود او را نکاح کردی و اگر خواستی ... و عوض ... تصرف کردی و یا او را تزویج

بغیر کرده مهر بستدی تا میراث گرفتی ... و اگر خواستی او را حبس و منع کردی تا آنکه خلاصی ساختی و یا بمیراث وارث او کسی بیرون داده

اول اسلام معنی تعلق آن عادت کردی تا وقتی که ابو قیس بن الاسلت وفات کرد و زنی که نام او کبیشه بود از وی باز ماند پسر کلان ابو قیس از زنی دیگر داشت

که آن زن را حسب عادت تصرف نموده و مهر او را ... ساخت و نه بر او نفقه کرد ... آن زن بسبب ... سید عالم صلی الله علیه و آله

رسید حضرت فرمود که خانه باز گرد و صبر کن تا از حضرت عزت وحی نازل شود و کبیشه باز گردید و بعضی دیگر از زنان مدینه که چنین بلا گرفتار بودند روز دیگر

جمله بنزد فاطمه و مرو ... و گفتند که یا رسول الله ... از الله تعالی ... نیز گرفتار و ایشان ... بر ایشان ... ابن ... رضی الله ... بر شنیده تا حق

تعالی این آیت نازل شد و گفت این آیت فرستاد که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای آنها که گرویده اید **لَا يَحِلُّ لَكُمْ** روا نیست

شما را **أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ** آنکه میراث گیرید از زنان **كَرْهًا** از روی کراهیت و کراهت ایشان یا آنکه حبس ایشان کنید تا میراث

شوهر ایشان **وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ** و منع مکنید ایشان را از تزویج **لِتَذْهَبُوا** تا ببرید از ایشان مهر و میراث **بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ**

برخی از آنچه داده اید ایشان را از مهر و گویند که خطاب با شوهرانست یعنی تنگ گیری مکنید با زنان خود تا بجهت آن از سر مهر خود بگذرند و آن اسلم

بنده و از قید نکاح شما خلاص شوند **إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ** مگر آنکه بیایند **بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ** بکاری زشت که روشن کننده و ظاهر شده باشد و ظاهر

کننده آن از روی شرع باشد یعنی بکاری زشت که معلوم و ظاهر شده باشد یعنی آن و آن نشوز است که زن حق زوج را ادا نکند و حقوق زوجیت

یعنی خلق و بحد ... که در این صورت جایز است طلب خلع کردن از ایشان یعنی چیزی از مهر ایشان گرفتن و ایشان را طلاق

گفتن و نزد بعضی در بدایت اسلام چون زنی زنا میکرد عقوبت او گرفتن مهر بود از وی و چون آیت جلد فرود آمد منسوخ شد **وَعَاشِرُوهُنَّ** و زندگانی

کنید با زنان **بِالْمَعْرُوفِ** به نیکویی در قول و فعل و نفقه و مسکن بر وجهی که رضای شما باشد امر خدا ایشان با شما زندگانی نیکو کنند **فَإِنْ**

**كَرِهْتُمُوهُنَّ** پس اگر ناخوش دارید ایشان را ... ایشان را کراهت داشته باشید **فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا** پس شاید که شما

کراهت داشته باشید از چیزی **وَيَجْعَلَ اللَّهُ** و گرداند خدا ... در آن **فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا** در آن چیز کراهت داشته نیکویی بسیار را

یعنی ثواب عظیم بجهت صبر ... کراهت ... از زنان مفارقت مکنید بلکه باید که نظر شما در چیزی باشد که خیر و صلاح دین شما در آن باشد

روایت که در اول اسلام هر گاه شخصی زنی صاحب جمال دیدی زن خود را بتهمتی منسوب گردانیدی و بدکاری نسبت میداد و او را مجبور ساختی تا آنکه

زن بتنگ آمده از سر مهر میگذشت و مرد او را طلاق میگفت حق تعالی منع این گروه فرمود که **وَإِنْ أَرَدْتُمُ** و اگر خواهید شما بی استحقاق کراهت از

صحبت زنان خود بی وقوع مخالفت و نشوز ایشان **اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ** طلب بدل کردن زنی **مَكَانَ زَوْجٍ** بجای

زنی دیگر **وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ** و داده باشید یکی از ایشان را که اراده طلاق او دارید **قِنْطَارًا** مالی بسیار را چنانکه دین مهر **فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ**

مبینة

پس وا میگیرید از ایشان چیزی را که داده اید باو شَیْئاً چیزی را خواه اندک و خواه بسیار أَتَأْخُذُونَهُ آیا میگیرید چیزی را از آن زنان بُهْتَاناً با ظلم
وَإِثْماً مُبِيناً و گناهی ظاهر و گناهی هویدا وَكَيْفَ و چگونه بکدام وجه و چه جهت تَأْخُذُونَهُ وا میگیرید مال را از زنان وَقَدْ أَفْضَىٰ و حال آنکه رسیده
است بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ یعنی از شما بعضی بدیگری صحبت و مباشرت در میان افتاده وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ و وا گرفته اند آن زنان از شما مِيثَاقاً
غَلِيظاً پیمانی محکم و عهدی استوار که آن کلمهٔ ایجاب و قبول است در نکاح که موجب حقوق زوجیت است یا بیان شمار [illegible] معنی و معروف
آورده اند که ابو قیس که از صلحای انصار بود [illegible] پسر او بود بنا بر عادت جاهلیت خواست که زن پدر را بنکاح خود در آورد زن گفت
ترا فرزند خود میدانم و تو از صلحای قومی چگونه بتو عقد نکاح کنم این صورت را بعرض حضرت رسالت پناه رسانم حضرت فرمود که بخانه خود
مراجعت کن تا حق تعالی حکم این باب بفرستد و بعد از مراجعت او این آیت آمد وَلَا تَنْكِحُوا و بنکاح در میارید بزنی مخواهید مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ
آنرا که خواسته اند پدران شما مِنَ النِّسَاءِ از زنان بنکاح در آورده تا مستحق عذاب نشوید إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه گذشته است
قبل از زمان تحریم که معفو است و بران مؤاخذه نیست [illegible] إِنَّهُ كَانَ بدرستی که نکاح زن پدر بوده
از اول [illegible] فَاحِشَةً [illegible] وَمَقْتاً و [illegible]
[illegible]
وَسَاءَ سَبِيلاً و بد راهست [illegible] حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ
حرام کرده شده بر شما نکاح مادران شما [illegible] وَبَنَاتُكُمْ و دختران شما [illegible] وَأَخَوَاتُكُمْ
و خواهران شما [illegible] وَعَمَّاتُكُمْ و خواهران پدران شما [illegible] وَخَالَاتُكُمْ و خواهران مادران شما [illegible] وَبَنَاتُ الْأَخِ
و دختران برادر [illegible] وَبَنَاتُ الْأُخْتِ و دختران خواهر [illegible] وَأُمَّهَاتُكُمُ
اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ [illegible] وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ
و خواهران شما [illegible] وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ و مادران زنان شما [illegible] وَرَبَائِبُكُمُ
اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ و دختران زنان شما [illegible] مِنْ نِسَائِكُمُ از زنان شما اللَّاتِي
دَخَلْتُمْ بِهِنَّ [illegible] فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ [illegible]
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح دختران ایشان وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ [illegible] الَّذِينَ مِنْ
أَصْلَابِكُمْ [illegible]
[illegible]

نفیر

الجزء الخامس

زنان پسر صلبی حرام است [illegible] وَأَنْ تَجْمَعُوا [illegible] بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ میان دو خواهر در یک نکاح
إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه گذشته [illegible] عذاب نشود [illegible]
[illegible] إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی كَانَ غَفُوراً است
[illegible] رَحِيماً مهربان [illegible]
[illegible] وَالْمُحْصَنَاتُ [illegible]
[illegible] مِنَ النِّسَاءِ از زنان [illegible]
[illegible] إِلَّا مَا مَلَكَتْ مگر آنچه مالک شده باشد أَيْمَانُكُمْ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
كِتَابَ اللَّهِ [illegible] عَلَيْكُمْ [illegible] وَأُحِلَّ لَكُمْ و حلال کرده شد برای شما مَا وَرَاءَ
ذَٰلِكُمْ [illegible]
[illegible]
[illegible] أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ [illegible]
[illegible]
[illegible] مُحْصِنِينَ [illegible]
[illegible] غَيْرَ مُسَافِحِينَ
[illegible] فَمَا
اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ [illegible] مِنْهُنَّ [illegible] فَآتُوهُنَّ [illegible] أُجُورَهُنَّ [illegible]
[illegible] فَرِيضَةً [illegible]
[illegible] وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ [illegible] فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ [illegible]
[illegible] مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً بدرستی که خدای تعالی [illegible]
[illegible] حَكِيماً [illegible]
[illegible] حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] اهل البیت علیهم السلام [illegible]

آیت که در باب متعه واقع
شده اینست که اگر کسی متعه
نکند روایت از حضرت امام محمد
باقر [illegible]
خدای برو باد

اهل البیت علیهم السلام [illegible] است [illegible] در علم اصول [illegible] نقل [illegible] که از ابن عباس [illegible] متعه [illegible]

و مناظره او با ابن زبیر درین باب مشهور است و قول ابن عباس حجت است نزد موافق و مخالف [illegible] ابن عباس و ابی [illegible] ابی بن کعب و ابن

مسعود [illegible] فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فآتوهن اجورهن فریضة [illegible] صحیح است [illegible]

و ثعلبی [illegible] از اعاظم اهل سنت است [illegible] روایت [illegible] در عهد رسول خدا [illegible] آن

[illegible] حرام گردانیدم [illegible] متعه [illegible]

در زمان پیغمبر بودند [illegible] حرام گردانیدم [illegible] متعه زنان [illegible] حی علی خیر العمل [illegible] معلوم است [illegible]

آن نبود که چیزی [illegible] حرام گرداند [illegible] حلال [illegible]

[illegible] در روایت [illegible] آیت [illegible]

است و هر چه [illegible] مباح است [illegible] منع آن [illegible]

وسیله [illegible] ترغیب [illegible] ثواب آن [illegible] در من لا یحضره الفقیه [illegible]

[illegible] ثواب آن [illegible] من لا یحضره الفقیه از حضرت امام

جعفر صادق صلوات الله علیه [illegible]

خالصا لوجه الله [illegible] شریعت و حصول ثواب [illegible]

حسنه [illegible]

غسل کند [illegible]

حضرت [illegible] امام محمد باقر [illegible]

[illegible]

[illegible] روایت [illegible] رسالت [illegible]

[illegible]

[illegible] روایت [illegible]

[illegible] حضرت امام حسین علیه السلام [illegible] حضرت امام حسن علیه السلام [illegible]

[illegible] حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب [illegible] علیه السلام [illegible]

این شود

این شود [illegible] سلمان فارسی [illegible]

[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مخالفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حسنات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible] یا رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] روز قیامت [illegible]

[illegible] روایت [illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible] روز قیامت [illegible] حسنات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آسمان [illegible]

[illegible] حسنات [illegible]

[illegible] دنیا و آخرت [illegible]

[illegible]

قیامت و بعد از نکاح دوام و متعه بیان نکاح کنیزان میفرماید که **وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ** و هر که استطاعت ندارد از شما **طَوْلًا** از روی توانگری
یعنی آنقدر مال نداشته باشد **أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ** آنکه بوسیله آن نکاح کند زنان عفیفه آزاد گرونده بخدا و رسول **فَمِنْ مَا**
**مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ** پس بخواهد از آنچه مالک شده است دستهای شما **مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ** از کنیزان شما که گرویده باشند مراد نکاح کردن
کنیز [illegible] است زیرا که با وجود تزویج بکنیز خود جایز نیست **وَاللَّهُ أَعْلَمُ** و خدای داناتر است **بِإِيمَانِكُمْ** بگرویدن شما یعنی اکتفا کنید بظاهر
ایمان چه او بسی داناست که عالمست بهیچ سرایر شما پس اعتقاد ایمان [illegible] کنید و در حسب و نسب **بَعْضُكُمْ** برخی از شما آزادان و بنده
کان حاصل شده اید **مِنْ بَعْضٍ** از برخی یعنی متناسب یکدیگر در نسب چه پدر همه شما آدم است گویا همه مشترکید در ایمان و اسلام **فَانْكِحُوهُنَّ**
پس نکاح کنید کنیزان را **بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ** بدستوری خداوندان ایشان چه ایشان مملوک دیگری اند **وَآتُوهُنَّ** و بدهید بکنیزان نکاح
کرده شده **أُجُورَهُنَّ** مزدهای ایشان یعنی مهرهای ایشان را باذن اهل ایشان بایشان رسانید یا مراد دادن مهر است بصاحبان ایشان
**بِالْمَعْرُوفِ** بنیکوئی یعنی بی اهمال و تعلل و نقصان **مُحْصَنَاتٍ** در حالتی که این کنیزکان نگاه دارنده فرج خود باشند **غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ**
نه زناکنندگان آشکارا **وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ** و نه فراگیرندگان دوستان به پنهانی **فَإِذَا أُحْصِنَّ** پس آن هنگام که ایشان نگاه دارند
فرج خود را از حرام بسبب تزویج و حمزه بفتح همزه و کسر صاد میخوانند یعنی هنگامی که شوهر کرده شوند **فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ** پس اگر
بجا آرند زنا **فَعَلَيْهِنَّ** پس بر ایشان لازم بود **نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ** نیمه آنچه لازم است بر زنان آزاد بی شوهر
**مِنَ الْعَذَابِ** از حدی که خدای مقرر کرده حد زن آزاد بی شوهر صد تازیانه است پس از کنیزان پنجاه تازیانه باشد **ذَٰلِكَ** آن کنیزان
**لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ** برای کسیست که ترسد از رسوائی و سختی یعنی از مشقت آنکه در زنا افتد **مِنْكُمْ** از شما **وَأَنْ تَصْبِرُوا** و اگر صبر
کنید از نکاح کنیزان **خَيْرٌ لَكُمْ** بهتر است مر شما را تا آنکه فرزند شما رقیق نشود و آنکه کنیز غیر آراسته و سر زنش ولد او گفته باشد که آن ولد
کنیز غیرت است و از [illegible] روایت که حضرت رسول علیه السلام فرمود که هر که خواهد که ترو خوار و پاک و پاکیزه باید که زن آزاد را بخواهد که زن آزاد صلاح خانه بود و
برده فساد خانه **وَاللَّهُ غَفُورٌ** و خدای تعالی آمرزنده است مر چیزی را که قبل این آیت از بنده کان صادر شده از خلاف این احکام و یا مرکسی را که صبر نتواند
کرد از نکاح کنیزان **رَحِيمٌ** مهربان است بر رخصت دادن نکاح کنیزان **يُرِيدُ اللَّهُ** میخواهد خدای تعالی **لِيُبَيِّنَ لَكُمْ** تا بیان کند برای شما احکام حلال و حرام
**وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ** و راه نماید شما را براههای کسانی که بودند **مِنْ قَبْلِكُمْ** پیش از شما یعنی این حضرت ابراهیم و اسمعیل و روش پیغمبران که
از اهل حق بوده اند تا مطلع شوید بر آن و اقتدا کنید **وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ** و باز گردد بر شما بتوفیق احکام و آمرزش آثام و یا ارشاد کند شما را بمنع شما از معاصی
و بیان کفارت سیئات شما **وَاللَّهُ عَلِيمٌ** و خدای داناست بمصالح شما و آنچه فرموده از احکام **حَكِيمٌ** درست کردار است که تدبیر حکم
کند **وَاللَّهُ يُرِيدُ** و خدای تعالی میخواهد **أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ** آنکه قبول کند توبه شما بر شما بچیزی که بسبب توبه شما را از گناه پاکیزه گردانیده است

**وَيُرِيدُ الَّذِينَ**
و میخواهند آنها که از سر غفلت و بآرزوی نفس **يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ** پیروی میکنند آرزوها را یعنی خواهشها **أَنْ تَمِيلُوا** آنکه میل کنید از راه راست **مَيْلًا**
**عَظِيمًا** میل کردنی بزرگ یعنی بمیل ایشان بمخالفت نمایید و در روایت آمده که چون آیت تحریم خواهر زاده و برادر زاده نازل شد یهودان زبان اعتراض گشوده
گفتند که نکاح دختر عمه و دختر خاله حلالست با آنکه خاله و عمه حرام اند پس اگر خواهرزاده و برادرزاده حرام باشد بدین شبهه خواستند که
اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیت نازل شد که خدای تعالی میخواهد که شما را توبه دهد و جهودان میخواهند که شما از راه راست بگردانند **يُرِيدُ اللَّهُ**
میخواهد خدای تعالی **أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ** آنکه سبک گرداند از شما در احکام نکاح و وقت که نتوانید بر شما ولذا شرع مساهلت برای شما نکاح دختر عمه
و دختر خاله و کنیز را حلال کرد **وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ** و آفریده شد جماعت آدمی **ضَعِيفًا** ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکالیف لاجرم آن را بر ایشان
سبک گردانید از محض فضل و لطف خود و چون حق تعالی بیان تحریم زنا نمود بغیر وجه مشروعه در عقب آن تحریم اموال میفرماید در وجوه باطل و
میفرماید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای آنانکه گرویده اید **لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ** مخورید مالهای خود را یعنی اموال یکدیگر را **بَيْنَكُمْ** در میان خود
**بِالْبَاطِلِ** بآنچه حرام و ناروا باشد در شریعت چون غصب و ربا و قمار و خیانت و دزدی و یا بعقود باطله و یا بدعوی باطل و گواهی زور حاصل
کنید و اموال یکدیگر را تصرف نکنید **إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً** مگر آنکه باشد جهت تصرف بازرگانی یعنی معامله صادر شده باشد **عَنْ تَرَاضٍ**
**مِنْكُمْ** از خوشنودی و خوشدلی هر یک از شما انعقاد کرده باشید **وَلَا تَقْتُلُوا** و مکشید بناحق و ناروا **أَنْفُسَكُمْ** نفسهای خود را یعنی
اهل دین خود را چه مؤمنان از روی حقیقت همه حکم نفس واحده اند **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای تعالی **كَانَ بِكُمْ** هست بشما ای مؤمنان **رَحِيمًا** مهربان
و از مهربانی که میخواهد از غایت رحمت **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ** و هر که بکند آنچه مذکور شد از محرمات **عُدْوَانًا** از روی تعدی و در گذشتن از حق **وَظُلْمًا**
و از روی ستم و بیداد مراد بعدوان تعدیست بر غیر و بظلم ظلم بر نفس خود یعنی که آنرا از موضع حق و صواب دور دارد **فَسَوْفَ نُصْلِيهِ** پس زود باشد که
در آریم او را **نَارًا** در آتشی عظیم که دوزخ است **وَكَانَ ذَٰلِكَ** و هست این در آوردن در آتش دوزخ **عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا** بر خدای سهل و آسان
**إِنْ تَجْتَنِبُوا** اگر اجتناب کنید و دوری جویید **كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ** از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید **عَنْهُ** از آن یعنی خدای شما را
از آن نهی کرده **نُكَفِّرْ عَنْكُمْ** در گذرانیم و محو کنیم از شما **سَيِّئَاتِكُمْ** گناهان خرد شما را یعنی اجتناب کبایر شما را کفارت ارتکاب صغایر
گردانیم و در صحیح که از شما صادر شده بنحوی نماز تا نماز دیگر یا از رمضان تا رمضان دیگر ان شاء الله کرده ایم و عفو کنیم چنانکه در حدیث ثابت
شده **وَنُدْخِلْكُمْ** و در آریم شما را **مُدْخَلًا كَرِيمًا** در موضع بزرگ که بهشت است ابو هریره روایت کند که روزی حضرت رسول
بر منبر فرمود که با کسی ای که جان من بید قدرت اوست و این کلمه را سه بار مکرر کرد و بعد از آن گفت که هیچ بنده نباشد که او پنج نماز بگزارد و در ماه رمضان روزه دارد
و از کبایر اجتناب کند مگر که درهای بهشت برای او بگشایند پس این آیت خواند پرسیدند که آن گناهان کبیره کدامست که در قرآن یا حدیث حد لازم است
و عقوبت برای آن مقرر شده ما نند شرک بخدا و زنا و لواطه و شرب خمر و ربا و عقوق والدین و قمار و فرار از جنگ کفار در حینی که حضور امام بود و قتل بناحق و دزدی

تمام کبیره آنست که در قرآن و یا در حدیث حدی معین و عقوبتی برآن مقرر شده است

مال یتیم و دشنام بر زنا و بجز دو گواهی بر زنا [illegible] و این سخن را از عورت آورده اند که ام سلمه رضی الله عنها بعرض حضرت
رسالت رسانید که مردان شرف جهاد دارند و زنان از آن ثواب محروم اند و مردان با وجود کسب غنیمت و قوت تحصیل کسب مال [illegible]
[illegible]
و نصیب میراث بهره مند [illegible] این آیت آمد **ولا تتمنوا** و آرزو مبرید **ما فضل الله** آنچه زیادت کرده خدای تعالی و توفیق داده **به**
[illegible] **بعضکم** [illegible] **علی بعض** [illegible] **للرجال**
**نصیب** [illegible] **مما اکتسبوا** [illegible] **وللنساء نصیب**
[illegible] **مما اکتسبن** [illegible]
[illegible] **واسألوا الله** [illegible] **من فضله** [illegible]
[illegible] **ان الله کان بکل شیء علیما** [illegible]
[illegible] **ولکل جعلنا موالی** [illegible] **مما ترک الوالدان والاقربون** [illegible]
[illegible] **والذین عقدت ایمانکم فآتوهم نصیبهم** [illegible]
[illegible] **ان الله کان علی کل شیء شهیدا** [illegible]
[illegible] **الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله** [illegible]

این آیت است که میراث [illegible]



**بعضهم** [illegible] **علی بعض** [illegible]
[illegible]
[illegible] **وبما انفقوا** [illegible] **من اموالهم** [illegible] **فالصالحات قانتات** [illegible]
[illegible] **حافظات للغیب** [illegible] **بما حفظ الله** [illegible]
[illegible] **واللاتی تخافون نشوزهن** [illegible] **فعظوهن** [illegible] **واهجروهن فی المضاجع** [illegible] **واضربوهن** [illegible]
[illegible] **فان اطعنکم فلا تبغوا علیهن سبیلا** [illegible] **ان الله کان علیا کبیرا** [illegible]
[illegible] **وان خفتم** [illegible] **شقاق بینهما** [illegible] **فابعثوا حکما من اهله وحکما من اهلها** [illegible]
[illegible] **ان یریدا اصلاحا یوفق الله بینهما** [illegible] **ان الله کان علیما خبیرا** [illegible]
[illegible] **واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا** [illegible]

چیزی را از بتان و غیر آن وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکوئی کنید به پدر و مادر خود إِحْسَانًا نیکوئی کردنی بقول و فعل وَبِذِي الْقُرْبَىٰ
و بخویشان نزدیک بصلهٔ رحم وَالْيَتَامَىٰ و به یتیمان بنواختن و سازگاری و عطا وَالْمَسَاكِينِ و به درویشان که بر قوت سال قادر
نباشند بانواع صدقات وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ و به همسایه که با شما خویشی دارد [illegible] حق همسایگی [illegible] حق خویشی و شفقت و مرحمت
وَالْجَارِ الْجُنُبِ و به همسایه بیگانه یعنی که با شما خویشی ندارد یا آنکه همسایه دور باشد و در صحیح مسلم بروایت انس وارد شده که بهشت نرود
بنده که همسایه از شر او ایمن نباشد وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ و دیگر نیکوئی کنید با هم پهلوی خود یعنی همنشین و هم صحبت [illegible]
[illegible] رفیق سفر [illegible] در علم آموختن یا همنشین [illegible] در مجلس و یا زوجه [illegible] و نیکوئی با او حق صحبت اوست [illegible]
[illegible] وَابْنِ السَّبِيلِ و دیگر [illegible] غریب [illegible] وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ و با بندگان و پرستاران [illegible]
[illegible] شفقت و رحمت و حسن الخلق إِنَّ اللَّهَ [illegible] لَا يُحِبُّ دوست نمیدارد مَنْ كَانَ مُخْتَالًا [illegible]
[illegible] فَخُورًا [illegible]
[illegible] روایت [illegible] حضرت رسول [illegible] گفت یا رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] یا رسول الله حق همسایه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] همسایه [illegible] حق اسلام [illegible]
[illegible] روایت [illegible] همسایه [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] حق همسایه [illegible] میراث [illegible] مختال [illegible] احسان [illegible] باقارب [illegible]
همسایه [illegible] الَّذِينَ يَبْخَلُونَ [illegible]
[illegible] وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ [illegible]
[illegible] وَيَكْتُمُونَ [illegible] مَا آتَاهُمُ اللَّهُ [illegible] مِن فَضْلِهِ [illegible] وَأَعْتَدْنَا
[illegible] لِلْكَافِرِينَ [illegible] عَذَابًا

مُّهِينًا [illegible] وَالَّذِينَ [illegible] يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ [illegible]
رِئَاءَ النَّاسِ [illegible]
[illegible] وَلَا يُؤْمِنُونَ [illegible]
بِاللَّهِ [illegible] وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ [illegible] وَمَن يَكُنِ الشَّيْطَانُ [illegible]
[illegible] لَهُ قَرِينًا [illegible] فَسَاءَ قَرِينًا [illegible]
[illegible] وَمَاذَا عَلَيْهِمْ [illegible] لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ [illegible] وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ [illegible] وَأَنفَقُوا [illegible] مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ [illegible]
[illegible] وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ [illegible] عَلِيمًا [illegible]
[illegible] إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ [illegible] مِثْقَالَ ذَرَّةٍ [illegible]
[illegible] وَإِن تَكُ [illegible] حَسَنَةً [illegible]
[illegible] يُضَاعِفْهَا [illegible] وَيُؤْتِ [illegible] مِن لَّدُنْهُ [illegible]
[illegible] أَجْرًا عَظِيمًا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فَكَيْفَ [illegible]
إِذَا جِئْنَا [illegible] مِن كُلِّ أُمَّةٍ [illegible] بِشَهِيدٍ [illegible]
[illegible] وَجِئْنَا بِكَ [illegible] عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ [illegible] شَهِيدًا [illegible]
[illegible] يَوْمَئِذٍ [illegible] يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا [illegible]
[illegible] وَعَصَوُا الرَّسُولَ [illegible] لَوْ تُسَوَّىٰ [illegible] بِهِمُ الْأَرْضُ [illegible]
[illegible] وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ [illegible]
[illegible] حَدِيثًا [illegible]

بنگارا بعبادت درعقب آن ذکر اعظم عبادت بنماید که نماز است و میفرماید که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای آن کسانی که گرویده اید بخدای و رسول وی
**لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ** نزدیکی مکنید یعنی مرتکب نماز مشوید **وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ** و حال آنکه مستان باشید از خمر و سایر مسکرات
آورده اند که روزی جمعی از صحابه در خانهٔ عبد الرحمن عوف بشرب خمر اشتغال داشتند در زمان بیهوشی صلوة مغرب شد و هوش ایشان
رسیده بنماز برخاستند و امام ایشان که عبد الرحمن بود از غایت مستی در سورهٔ کافرون حرف لا را که در چهار موضع است حذف
کرد این آیت نازل شد که نماز نزدیکی منمایید در حالی که مست باشید **حَتَّىٰ تَعْلَمُوا** تا وقتی که بدانید **مَا تَقُولُونَ** آنچه را بر زبان میگوئید
بخوانید در نماز **وَلَا جُنُبًا** و نه در حالتی که جنب باشید **إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ** مگر که روندگان باشید در راه یعنی مسافران باشید
و با شما آب نبود که در آن محل بتیمم نماز توانید گذارد و نزد بعضی مراد بصلوة مواضع صلوة است که مساجد است و عابری سبیل یعنی گذر
کنندگان از آن و معنی آنست که در مسجد در مروید تا وقتی که باهوش آئید و نه در حالت جنابت مگر در سبیل گذشتن از در مسجد بدر
دیگر بر سر تقدیر سر راه در حالت جنابت نماز گذار یعنی بمسجد مروید **حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا** تا وقتی که غسل کنید مگر وقت نیافتن آب که آن هنگام
تیمم کافیست **وَإِنْ كُنْتُمْ** و اگر باشید در وقت جنابت **مَرْضَىٰ** بیماران مراد بیماریست که در آن خوف استعمال آب باشد چه در آن وقت
استعمال آب جایز نیست **أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ** یا باشید بر جناح سفر یعنی در سفر آب نیابید **أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ** یا بیاید یکی از شما
**مِنَ الْغَائِطِ** از جای که بیرون می آید از پستی یعنی از زمین پست که مختفی باشد و تعبیر از حدث بغایط از جهت آنست
که در غالب احوال در گو زمین واقع میشود **أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ** یا بسوده باشید زنان را این کنایت از جماع که طهوریست چنانچه است
**فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً** پس نیابید آب را **فَتَيَمَّمُوا** پس قصد کنید **صَعِيدًا طَيِّبًا** ظاهر زمینی را که پاک باشد یا سنگ **فَامْسَحُوا**
پس مسح کنید باطن هر دو دست خود که بر زمین زده باشید **بِوُجُوهِكُمْ** روی خود را یعنی پیشانی و هر دو ابرو و هر دو جبین تا طرف
انف اسفل **وَأَيْدِيكُمْ** و دستهای خود را تا زند **إِنَّ اللَّهَ كَانَ** بدرستی که خدا هست **عَفُوًّا** در گذرانندهٔ است
از شما سختی تکلیف را از شما **غَفُورًا** آمرزنده گناهان است و تتمهٔ کثرت عفو و مغفرت اوست که تکلیف را بر شما آسان گردانید و رخصت
تیمم داد و در اخبار آمده که جواز تیمم مخصوص امت مرحومه است بجهت تسهیل امر برایشان چنانکه حضرت رسالت معلوم بوده که تفضیل داده اند مرا بر
مردمان سابق بسه چیز یکی آنکه زمین را مسجد ما گردانیده اند دوم خاک را برای ما طهور ساخته اند و صفهای ما را مانند صفوف ملائکه گردانیده اند
و چون حق تعالی احکامی بیان کرد واجب است اعمال بآن در عقب آنکه تحزین مرتکبان کرد از مخالفت بآن و فرمود بر سبیل تعجب که **أَلَمْ تَرَ** آیا نمی بینی و
نمی نگری ای محمد **إِلَى الَّذِينَ** بسوی آنانکه **أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ** داده شده اند بهره از علم توریة مراد علمای یهود اند که **يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ**
میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت را بضلالت و هدایت ایشان این بود که بعث حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله را منتظر بودند

وضلالت آنکه بعد از بعثت آنحضرت انکار وی نمودند از روی عناد و استکبار **وَيُرِيدُونَ** و میخواهند این گمراهان از روی حسد و عداوت **أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ** آنکه شما نیز ای مؤمنان گم کنید راه راست را که طریق اسلام است **وَاللَّهُ أَعْلَمُ** و خدای تعالی داناتر است **بِأَعْدَائِكُمْ** بدشمنان شما که یهود اند شما را خبر داد بعداوت ایشان پس از ایشان حذر کنید **وَكَفَىٰ بِاللَّهِ** و کافی و بسنده است خدای **وَلِيًّا** در حالی که دوست شماست و متولی امور شما **وَكَفَىٰ بِاللَّهِ** و بس است خدای **نَصِيرًا** در حالی که یاری دهنده است شما را بر دشمنان پس اعتماد بر و کنید و از غیر او مستغنی شوید **مِنَ الَّذِينَ هَادُوا** یعنی از کسانی که یهودی شده اند **يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ** میگردانند کلمات او و تغییر میدهند آنرا **عَنْ مَوَاضِعِهِ** از جایهای خود مراد تغییر نعت حضرت پیغمبر است صلعم و دیگر تغییر آن در موضع آن از آیات و بعضی کلمات توریة بر خلاف آنچه در آن بود و در اکثر روایات آمده که یهودان بملازمت حضرت می آمدند و جواب آنحضرت را از آنچه سؤال کرده بودند قبول میکردند و از مجلس آنحضرت که جدا میشدند جواب آنحضرت را تغییر میدادند لاجرم حق تعالی پرده از روی کار ایشان برداشت و بر مؤمنان معاند ایشان ظاهر کرد و حبیب خود را از مواضع آن تحریف میکنند **وَيَقُولُونَ** و میگویند از روی عناد **سَمِعْنَا** شنیدیم قول ترا **وَعَصَيْنَا** و نافرمانی کردیم امر ترا و این را آنحضرت میگفتند بجهت بیان عناد و استکبار و در تعبیر آن بعد از اظهار سمعنا میکردند و عصینا بلفظ آهسته میگفتند و دیگر میگفتند که **وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ** بشنو در حالی که غیر شنوانیده باشی این کلام ایشان را روی در مدح دارد و روی در ذم وجه ذم آن است که قصد ایشان با آن این بود که بر تو گری یا مرگ تو چیزی را نشنوی و وجه مدح آنکه بشنو قول ما را در حالی که مباد که هیچ مکروهی شنوانیده شوی پس یهودان بوجه مدح بر پرده نفاق سبب خبث و مقصود ایشان وجه ذم بود و برهمین قیاس میگفتند که **وَرَاعِنَا** و در ما نگر و رعایت حال ما کن این کلمه نیز احتمال دو وجه دارد وجه حسن آنکه رعایت حال ما کن و بما نگاه کن چنانکه گذشت تا بشنویم کلام ترا و بآن کار بندیم و وجه ذم آنکه آنرا مشابه سب خود براعونة کلمه عبرانی است و بآن یکدیگر را دشنام میدادند یا آنرا بقصد رعونت و حمق میگفتند یعنی حماقت وبی عقلی لازم تو باد پس بهم چنانچه یاد شد این گفتار **لَيًّا** پیچانیدنی **بِأَلْسِنَتِهِمْ** بزبانهای خود یعنی می پیچانیدند آنرا و صرف میکردند یا آن حضرت بسب و دشنام است **وَطَعْنًا فِي الدِّينِ** و طعن و قدح میکردند در دین اسلام طعنی ناشی از استهزا و سخریت و اظهار میکردند که دین خود نمیگویند بشنانی مغضوب است معلوم است که چه دین خواهد بود و حال آنکه در شباهت تحیر موسی معترف بودند **وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا** و اگر ایشان گفتندی که **سَمِعْنَا** شنیدیم سخن ترا **وَأَطَعْنَا** و فرمان بردیم امر ترا **وَاسْمَعْ** و بشنو سخن ما **وَانْظُرْنَا** و نگاه کن در ما یعنی حاضر حال ما کن و توقف فرما تا کلام ترا نیک بشنویم و بدانیم و بفهمیم **لَكَانَ** هرآینه بودی این گفتار **خَيْرًا لَهُمْ** بهتر برای ایشان از آن سخنان که بسید انام علیه السلام بود از طعن در اسلام **وَأَقْوَمَ** و درست تر و ثواب یا بتر **وَلَٰكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ** و لیکن لعنت کرده است حق تعالی ایشان را و از رحمت خود دور کرده **بِكُفْرِهِمْ** بجهت کفر و شقوة عناد و استکبار ایشان

فلا یؤمنون پس ایمان نمی آرند ایشان الا قلیلا مگر ایمانی اندک و ضعیف که معتبر و معتد به نباشد و آن ایمانست ببعضی کتب و انبیا و دون
بعضی و در اکثر تفاسیر آمده که حضرت رسالت علمای یهود را چون عبد الله بن صوریا و کعب بن اسد طلبید و گفت ای گروه [illegible] از خدای تعالی بترسید و قوم
در دایره اسلام [illegible] گفتند [illegible] حکم این کلام [illegible] ام حقیقت و [illegible] حق تعالی [illegible] از حال
[illegible] یا ایها الذین
اوتوا الکتاب ای کسانی که بشما کتاب داده اند یعنی توریة آمنوا تصدیق کنید و بگروید بما نزلنا بآنچه فرو فرستادیم بر بنده خود
که قرآنست مصدقا در حالتی که باور دارنده و تصدیق کننده است آن چیز که قرآنست یعنی اصول احکام آن مطابق و موافق است لما معکم
مر آن چیز را که با شماست یعنی توریة پس بدان بگروید من قبل ان نطمس پیش از آنکه محو کنیم وجوها رویها را یعنی از صورت آن آثار
سایر [illegible] ابرو و چشم و لب و بینی و دهن بران نماند فنردها پس باز گردانیم آن روی ها را که آثار آن محو شده علی ادبارها
بر هیأت قفاهای آن یعنی شکل آن را بصورت پس سر جمل سازیم [illegible] و پایهای و [illegible] ایشان در موضع خود
باشند [illegible] ایشان [illegible] است در حالت [illegible] اورده اند که چون این آیت را کعب الاحبار خواند گفت
بار خدایا ایمان آوردم و اسلام را قبول کردم او نلعنهم یا لعن کنیم و از رحمت خود دور کردانیم ایشان را کما لعنا چنانکه راندیم
از رحمت اصحاب السبت یاران روز شنبه یعنی آنانکه از فرمان خدای تعالی سر پیچیدند و روز شنبه بصید ماهی اشتغال نمودند مر او گشت که جزای ایشان
[illegible] که خواه اینان [illegible] وکان امر الله و هست فرمان خدای در ایجاد شی مفعولا کرده شده یعنی لا محاله
واقع [illegible] آنچه خواهد بی تخلف [illegible] یا عبادی الذین اسرفوا فرود آمد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] یا رسول الله اگر چه شرک بیارد حق تعالی بیامرزد حضرت
رسول هیچ جواب [illegible] حق تعالی این آیت فرستاد که ان الله لا یغفر بدرستی که خدای تعالی نیامرزد
ان یشرک به آنرا که شرک آرند بوی یعنی شریک گیرند در عبادت او [illegible] اهل شرک در دوزخ مخلد باشند
بعضی شرک [illegible] ویغفر و بیامرزد ما دون ذلک آن گناهی را که فرود از شرک بود [illegible] لمن یشاء مر آن کسی را که خواهد
از روی تفضل و احسان [illegible] ومن یشرک
بالله و هر که شرک آرد بخدای فقد افتری پس بدرستی که افترا کرده [illegible] اثما عظیما [illegible]
[illegible]
[illegible]

ایشان نموده بر نفسهای خود [illegible] تعجب کن الم تر آیا نمی بینی [illegible] بسوی الی الذین آنانکه از روی مفاخرت
یزکون انفسهم میستایند نفسهای خود را [illegible] نزد الهی [illegible]
[illegible] حضرت رسالت صلعم آوردند و گفتند [illegible]
[illegible]
[illegible] بل الله بلکه خدای تعالی یزکی من یشاء پاکی یاد کند و بستاید هر کرا خواهد و مستحق آن داند
ولا یظلمون و ظلم کرده [illegible] فتیلا [illegible]
[illegible] انظر بنگر ای محمد [illegible]
[illegible] کیف یفترون چگونه افترا میکنند علی الله الکذب بر خدای تعالی دروغ [illegible]
[illegible] نحن ابناء الله و احباؤه وکفی به و بسنده است آن افترا
ایشان [illegible] اثما مبینا گناهی ظاهر [illegible]
چون حکم الهی با جلاء بنی نضیر [illegible] حیی بن اخطب و سلام بن مشکم و کنانة بن ابی الحقیق [illegible]
[illegible] حضرت رسالت صلعم [illegible]
قریش به بیت الحرام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ذکر بتان قریش [illegible] الم تر آیا نمی بینی [illegible] الی الذین اوتوا
بسوی آنانکه داده شده اند نصیبا من الکتاب بهره از توریة [illegible] یؤمنون میگروند بالجبت و
الطاغوت [illegible] و یقولون و میگویند [illegible] للذین کفروا برای کافران [illegible]
هؤلاء این گروه [illegible] اهدی [illegible] من الذین آمنوا از آنکه ایمان آورده اند [illegible]
سبیلا از روی دین [illegible] اولئک آن گروه معاند

[illegible]

متعصب در کفر أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ دور کرده است خدای تعالی ایشان را از رحمت خود وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ و هر کرا خدای تعالی
براند و دور سازد از رحمت خود فَلَنْ تَجِدَ لَهُ پس نیابی تو او را نَصِيرًا یاری که دفع عذاب کند از وی أَمْ لَهُمْ آیا هست مر ایشان را این کلام
بر سبیل انکار است یعنی نیست ایشان را نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ بهره از پادشاهی زیرا که یهودان آن بود که ایشان به پادشاهی و پیغمبری از غیر
خود سزاوارتر اند و ... بی سبب از متابعت عرب ننگ داشتند و میگفتند که آخر منصب مملکت داری و حکم کردن و پیغمبری با ایشان خواهد رسید
حق تعالی نمود که ایشان را از پادشاهی بهره نیست و اگر فرضا از ملک و مال بهره مند شوند فَإِذًا پس آنگاه لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ
نَقِيرًا ... أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ بلکه حسد میبرند ... [illegible]
... عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ بر آنچه خدای داده است بدیشان مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود که آن کتابست و نبوة و بعثت
رسول ... در تفسیر اهل بیت از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که مراد به ناس حضرت محمد است و آل او ...
... آنچه ... به نبوة حضرت رسول ... و امامت آل اطهار او فَقَدْ آتَيْنَا پس بدرستی که ما عطا کردیم آلَ إِبْرَاهِيمَ
اولاد ابراهیم را که موسی و داود و عیسی و حضرت محمد است ... الْكِتَابَ کتاب تورات و زبور و انجیل و قرآن وَالْحِكْمَةَ و علم حلال و حرام
وَآتَيْنَاهُمْ و دادیم ایشان را مُلْكًا عَظِيمًا پادشاهی بزرگ که نبوت با مملکت داری ... چنانکه حضرت یوسف و داود و سلیمان
داشتند و در تفسیر اهل البیت بروایت حضرت امام محمد باقر ... آل ابراهیم حضرت محمد است صلوات الله علیه و آله و اهل بیت
او و مراد بکتاب قرآن و بحکمت نبوة و بملک عظیم امامت ... حضرت خاتم النبیین صلوات
الله علیهم اجمعین و عیاشی در تفسیر خود باسناد خود از ابو الصباح کنانی نقل کرده که ابو عبدالله علیه السلام فرمود که ای ابو الصباح
ما ... طاعت ... و ما ... الحرب ... ملوک ...
... يَحْسُدُونَ النَّاسَ ... [illegible]
... فَمِنْهُمْ پس از یهود مَنْ آمَنَ بِهِ کسی است که ایمان آورده بحضرت محمد صلی الله
علیه و آله وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ کسی است که اعراض کرده ... و تصدیق نکرده ... وَكَفَى بِجَهَنَّمَ و بسنده است
دوزخ سَعِيرًا آتش افروخته ... إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه ... بِآيَاتِنَا ...
... آیات ... بمعجزات حضرت ... سَوْفَ نُصْلِيهِمْ زود باشد که ... نَارًا در آتشی عظیم ... است
كُلَّمَا نَضِجَتْ ... جُلُودُهُمْ پوستهای ایشان ... بَدَّلْنَاهُمْ بدل کنیم ایشان را ...
جُلُودًا غَيْرَهَا پوستهای ... لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ

تا بچشند عذاب ... ایشان ... روایت ... پوست ایشان را ... 
... إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که هست خدای عَزِيزًا غالب که کسی او را از تعذیب
... حَكِيمًا ... وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده
... وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ... سَنُدْخِلُهُمْ زود در آریم ایشان را جَنَّاتٍ
تَجْرِي ببوستانهای که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان ... خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند
ایشان در آن أَبَدًا همیشه ... لَهُمْ فِيهَا مر ایشان را در آن بوستانها ... أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ
زنان پاکیزه از حیض و نفاس ... وَنُدْخِلُهُمْ و در آریم ایشان را ظِلًّا ظَلِيلًا در سایه
پاینده ... آفتاب ... در بهشت ... در بهشت
درختی است ... سایه او صد سال ... إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ بدرستی که خدای ... أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ
إِلَى أَهْلِهَا ... وَإِذَا حَكَمْتُمْ و چون ...
بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ ...
إِنَّ اللَّهَ ... نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ ... است ... إِنَّ
اللَّهَ كَانَ ... سَمِيعًا ... بَصِيرًا ...
روایت ... حضرت رسالت ... عثمان بن طلحه کلیددار خانه کعبه ...
... کلید ... رسول خدا ... کلید ... حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه ... حضرت رسالت ... کعبه ... کلید ...
... خانه ... کلید ... عباس ...
خانه کعبه ... حضرت امیر المؤمنین ... کلید ...
... کلید ...
... و الله ... بعثمان ...
اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله ... جبرئیل ... کلید ... خانه کعبه ... اولاد عثمان باشد

بهشتیها را

پس عثمان خلافت حضرت اختیار نمود و ... بیعت خود ... و از ... معروف ... است آن قوم است و حضرت امام محمد باقر
و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما و زید بن حوشب از حضرت رسالت هم روایت کرده‌اند که مراد بامانت در این آیه امامت
است یعنی حق تعالی امر کرده است ائمه اثنی عشر را که امامت را بسبیل امانت بهم تسلیم کنند یکی بعد از دیگری تا بحضرت صاحب الامر صلوات
الله علیه و بسیار روایت از اهل البیت علیهم السلام وارد است که دو آیت در قرآن واقع شده یکی از برای ما است و دیگری از برای شما آیت اول ان الله
یأمرکم است که آن حضرت پس بر ما واجب است که ادای امانت امامت کنیم با اهل خود و آیت دوم مخصوص شما است که بر شما لازم است که اطاعت ما کنید
و آن آیه ... است که **یا ایها الذین آمنوا** ... **اطیعوا الله** و فرمان برید خدا را **و اطیعوا**
**الرسول** و فرمان برید رسول او را **و اولی الامر منکم** و ... صاحبان امر را از شما و بسند ... از حضرت امام محمد باقر و حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیهما روایت است که اولو الامر ائمه معصومین اند از آل محمد که حق تعالی اطاعت ایشان را واجب گردانیده بر جمیع
خلق ... که واجب ساخته است اطاعت خود و اطاعت رسول خود را ... واجب ... که حق تعالی و واجب گردانیده اطاعت اولی الامر
علی الاطلاق ... معصوم ... باشند و ظاهر ... باشد ... و ... خطا ... و این صفت در امراء
... معصوم ... تحقیق ... باید ... است که حق تعالی میان ایشان و میان خود و رسول خود در حکم و اطاعت تسویه فرموده
و اطاعت ایشان را مقارن باطاعت خود ساخته و اطاعت رسول خود پس همچنانکه حق تعالی ... منزه است و رسول او از خطا معصوم
معصوم ... اولو الامر نیز باید که چنین باشند و باتفاق بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله غیر ائمه اثنی عشر معصوم نبوده‌اند پس مراد باولی الامر
ایشان باشند ... و دیگر آنکه اگر مراد باولو الامر علی العموم باشند لازم آید که هر حاکمی و والی که بناحق حکمی کند تابع او باید شد و اطاعت او
باید نمود بجهت عموم لفظ اولو الامر و این باجماع باطل است و احادیث صحیحه دلالت میکنند بر آنکه مراد باولو الامر ائمه اثنی عشر اند
از آنجمله روایت مشهوره متواتر است میان موافق و مخالف از جابر بن عبدالله انصاری که گفت من از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم که
یا رسول الله ما شناختیم خدا را و رسول او را پس اولو الامر کیستند آن حضرت فرمود که ای جابر ایشان خلیفه‌های من‌اند و امامان اهل اسلام بعد
از من اول ایشان علی بن ابی طالب و بعد از او امام حسن و آنگاه امام حسین و در پی او علی بن الحسین و از عقب او محمد بن علی که در تورات
معروف است بباقر و تو او را در خواهی یافت و چون او را ببینی سلام من بوی برسان بعد از آن یک یک ائمه را نام برد تا آخر چون محمد قائم
صلوات الله علیهم رسید فرمود او همنام من است و کنیت او کنیت من ... حجت خدا باشد و بقیة الله ... میان بندگان خدا بر او
مشارق و مغارب را بدست او بگشاید و او از شیعیان خود غایب گردد ... از غایت درازی ... غیبت ... غایب شود او ... یقین
بر ... او ... که حق ... دل او را بایمان امتحان کرده باشد جابر گفت من گفتم یا رسول الله شیعه در غیبت او از وجود او نفع خواهند برد

آن حضرت فرمود که ... و ایشان ... مانند انتفاع خورشید ... با آفتاب ... در زیر ابر باشد ای جابر این از مکنون سر خدا است و مخزون علم او این سخن را از غیر اهلش پوشیده دار
پس ... جابر ... بعد از آن سالها ... جابر ... در روزی نزد علی بن الحسین علیهما السلام نشسته بودم ناگاه پسر امام
محمد بن علی الباقر علیهما السلام از حجره بیرون آمد و در سن کودکی ... جابر ... بود ... آن حضرت ... از ... گذشت سیاهی ... و ...
... است ... گفتم یا غلام ... گفت ... اقبل ... ادبر ... گفتم ... رب الکعبه
... رسول خدا ... پس گفتم ای پسر نام تو چیست ... گفت محمد بن علی بن الحسین گفتم ای ... ای ... فدای تو باد
... گفت ... جابر ... بشارت داده ... که رسول خدا ... بشارت داد و ... بر ... سلام
سلام ... رسول خدا ... سلام ... گفت علی رسول الله السلام ما دامت السموات و الارض و علیک یا جابر بما بلغت السلام
... رسول خدا ... سلام ... سلام رسول خدا ... رسانید ... آن حضرت ... و
... آن حضرت ... پرسید ... آن حضرت ... رسول خدا ...
... معرفت ... و ... که ... ایشان ... علم
... گفت ... صدق ... رسول خدا ... است ... علم و حکمت ... داده اند و این از فضل خدا
بر ما ... حضرت رسول ... و در رساله ... مناقب ... فی فضایل حضرت امیر المؤمنین آورده که از جابر بن سمره روایت کرده از حضرت رسول خدا
پرسیدم که یا رسول الله اولو الامر که حق تعالی طاعت ایشان را بطاعت خود پیوسته گردانیده چه کسانند فرمود که ای جابر اولو الامر خلفای من‌اند که
... علی ... اول ایشان علی بن ابی طالب است و عیسی بن یوسف همدانی روایت کرده از ابی الحسن ... از ابان بن ابی عیاش
از سلیم بن قیس هلالی از علی بن ابی طالب علیه السلام که آن حضرت فرمود که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود ... من ... که
... طاعت ایشان را پیوسته گردانیده است بطاعت خود و در حق ایشان فرموده که **و اولی الامر منکم** پس هرگاه که در امری ... شود میان شما
باید ... رجوع بقول خدا و رسول و اولو الامر کنید ... ایشان ... این سخن را شنیدم از آن حضرت پرسیدم که یا رسول
الله ... را ... فرمود ... که ای علی تو اول ایشانی و ... و از این احادیث و روایات ... معلوم شد که ...
... او الامر ... بر ... که ... اند ... ایشان ... نهاده ... اند و ... او را ... مخصوص ... است
... معصوم ... و ... روایت ... صحیح ... از طریق شیعه و اهل سنت ... صحت ... که چون حضرت رسالت هم خالد
بن ولید را بجنگ ... فرستاد تا ایشان را باسلام دعوت کند ... ایشان ... خالد ... قبیله رسید ... با ایشان
... خلاف قول پیغمبر ... با ایشان محاربه کرد و خلاف قول ... چون این حال را بحضرت رسالت هم عرض کردند آن حضرت

ازان حال القصه بسیار پریشان و غمگین شدند پس به حراست مسجد مبارک بخدمت آمد و در استبار داشت و شفیع و این مناجات کرد که اللهم انی
ابرأ الیک مما فعل خالد بار خدایا من بیزارم از آنچه خالد ولید کرد [illegible] از محاربت با بنی جذیمه پس اگر تنبیه اولوا الامر بخالد و امثال او و حکم
[illegible] لازم آید که حق [illegible] بجمعیت [illegible] نه از [illegible] ذلک [illegible] بعد از آنحضرت [illegible] حکم [illegible]
صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] حکم حضرت رسالت است [illegible] اند و حافظان و امینان شریعت او [illegible]
[illegible] و رسول [illegible] منازعت [illegible] اولوا الامر [illegible] **فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ** پس اگر خلاف کنید **فِي شَيْءٍ** در چیزی [illegible] **فَرُدُّوهُ إِلَى**
**اللَّهِ** پس باز گردانید آن را بحکم خدا **وَالرَّسُولِ** و رجوع کنید برسول [illegible] سنت مطهره او [illegible]
**إِنْ كُنْتُمْ** [illegible] **تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ** [illegible] **وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** و [illegible]
[illegible] رجوع نماید **ذَٰلِكَ** این رجوع **خَيْرٌ** بهتر است شما را **وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا** و [illegible] عاقبت [illegible]
[illegible] کتاب خدا است و سنت [illegible] یهودی [illegible]
[illegible]
[illegible] کعب بن اشرف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **أَلَمْ تَرَ** [illegible] **إِلَى الَّذِينَ**
**يَزْعُمُونَ** [illegible] **أَنَّهُمْ آمَنُوا** [illegible] **بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ** [illegible]
[illegible] **وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ** [illegible] **يُرِيدُونَ** [illegible] **أَنْ يَتَحَا**
**كَمُوا** [illegible] **إِلَى الطَّاغُوتِ** [illegible] کعب بن اشرف [illegible]
[illegible] **وَقَدْ أُمِرُوا** [illegible] **أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ** [illegible]
**وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ** [illegible] **أَنْ يُضِلَّهُمْ** [illegible] **ضَلَالًا**
**بَعِيدًا** [illegible] از حضرت ابی عبد الله [illegible]
[illegible] **يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ** [illegible]
[illegible] **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ**

خبر مر نحو یهود و منافق

حکم

[illegible] **تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ** [illegible] **وَإِلَى**
**الرَّسُولِ** [illegible] **رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ** [illegible] **يَصُدُّونَ عَنْكَ** [illegible] **صُدُودًا**
[illegible] **فَكَيْفَ** [illegible] **إِذَا أَصَابَتْهُمْ** [illegible] **مُصِيبَةٌ** [illegible] **بِمَا قَدَّمَتْ**
**أَيْدِيهِمْ** [illegible]
[illegible] **ثُمَّ جَاءُوكَ**
[illegible] **يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ** [illegible]
[illegible] **إِنْ أَرَدْنَا** [illegible] **إِلَّا إِحْسَانًا** [illegible]
[illegible] **وَتَوْفِيقًا** [illegible]
[illegible] **أُولَٰئِكَ** [illegible] **الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ** [illegible] **مَا فِي قُلُوبِهِمْ**
[illegible] **فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ** [illegible] **وَعِظْهُمْ** [illegible]
[illegible] **وَقُلْ لَهُمْ** [illegible] **فِي أَنْفُسِهِمْ** [illegible] **قَوْلًا بَلِيغًا** [illegible]
[illegible] **وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ**
[illegible] **إِلَّا لِيُطَاعَ** [illegible] **بِإِذْنِ اللَّهِ** [illegible] **وَلَوْ**
**أَنَّهُمْ** [illegible] **إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ** [illegible]
[illegible] **جَاءُوكَ** [illegible]
[illegible] **فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ** [illegible] **وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ**
**الرَّسُولُ** [illegible] **لَوَجَدُوا اللَّهَ** [illegible] **تَوَّابًا** [illegible] **رَحِيمًا**
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **فَلَا** [illegible]
[illegible] **وَرَبِّكَ** [illegible] **لَا يُؤْمِنُونَ**
[illegible] **حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ** [illegible] **فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ** [illegible]

بتوبه و اخلاص

اعتقد میان ایشان و حکم کنی **ثم لا یجدوا** پس باز نیابند **فی انفسهم** در نفسهای خود **حرجا** تنگی و گرانی **مما قضیت**
از آنچه حکم کرده تو یعنی بر حکمی که مخالف طبع ایشان باشد **و یسلموا** و گردن نهند فرمان ترا **تسلیما** گردن نهادنی بظاهر و باطن و از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که اگر جماعتی عبادت خدا کنند و نماز بپای دارند و زکوة بدهند و روزه ماه رمضان بدارند و حج بیت الله کنند و
بعد از آن گویند که فلان کاری که رسول خدا کرد اگر نکردی آن بهتر بودی یا تنگی و گرانی از آن در خود یابند کافر باشند پس این آیت تلاوت
نمود که فلا و ربک لا یؤمنون تا آخر **و لو انا کتبنا** و اگر بنوشتیمی یعنی فرض میکردیم **علیهم** بر ایشان **ان اقتلوا انفسکم** که بکشید تنهای
خود را چنانچه بر بنی اسرائیل فرض کردیم **او اخرجوا من دیارکم** یا بیرون روید از سراها و منزلهای خود **ما فعلوه** نکردندی آن را یعنی
فرمان نبردندی و بجای نیاوردندی **الا قلیل منهم** مگر اندکی از ایشان که از سر اعتقاد بجای آوردندی **و لو انهم** و اگر ایشان
**فعلوا** کردندی **ما یوعظون به** آنچه پند داده میشوند بآن از متابعت رسول و مطاوعت امر او **لکان خیرا لهم**
هر آینه بهتر بودی مر ایشان را در دنیا و عقبی **و اشد تثبیتا** و سختتر بودی از روی تصدیق و تحقیق ایمان ایشان زیرا که آنچه بآن پند داده میشوند
استوارست برای تحصیل علم و **و اذا** و آنگاه که حاصل شود ثبات و تحقیق ایمان **لآتیناهم** هر آینه بدهیم ایشان را **من**
**لدنا** از نزدیک خود **اجرا عظیما** مزدی بزرگ و از ثواب و از کرامت **و لهدیناهم** و هر آینه راه نماییم ایشان را **صراطا مستقیما**
راهی راست که بوسیله آن رسند بمراتب عالیه و ابواب علوم بر ایشان گشوده شود و حضرت رسالت فرموده که هر که عمل کند بآنچه داند حق تعالی او را علم
آنچه نداند بخشد و حقیقت آنست که ثبات راه توفیق و تعیین ایشان بر طریق مستقیم کرامتی است بمطالب دینیه و اخرویه
و نتیجه آن بنعیم ابدی رسیدن است آورده اند که ثوبان رضی الله عنه که مولای حضرت رسول خدا بود روزی بخدمت آن حضرت حاضر شد رنگ او متغیر
شده و نزار و غمگین گشته حضرت رسالت فرمود که ای ثوبان چرا متغیر گشته رنگ تو زرد شده گفت یا رسول الله
من زیانی که در جراحت بیندیشم آن زمان از صحبت تو جدا مانم حال آنکه درجه تو بلند و منزلت تو رفیع
باشد و من در جنت نیز از دیدار تو محروم مانم حق تعالی این آیت فرستاد
**و من یطع الله** و هر که فرمان برد خدای را و امر و نهی او **و الرسول** و رسول او را در احکام شرع **فاولئک** پس آن گروه فردا
روز قیامت باشند **مع الذین** با آنها که **انعم الله علیهم** انعام کرده است خدای بر ایشان **من النبیین** از پیغمبران و رسولان
و اولو العزم درین آیت داخلند **و الصدیقین** و راستگویان که پیشی گرفتند در تصدیق انبیا **و الشهداء** و کشتگان
راه خدای **و الصالحین** و شایستگان در اعمال و اقوال **و حسن اولئک رفیقا** و نیکو اند این جماعت از روی همنشینی

و بار اشارت این جماعت در روضه جنت و در تفسیر اهل البیت از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که مراد از نبیین حضرت محمد مصطفی است
و از صدیقان علی مرتضی و از شهیدان حسن و حسین شهید کربلا و از صالحان اولاد حسین بن علی که از امام زین العابدین تا امام حسن عسکری اند
و حسن اولئک محمد مهدی صلوات الله علیهم اجمعین و ابو بصیر از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود که حق تعالی در کتاب خود بسی
این آیت تلاوت کرده ... نمود ... و حال آنکه رسول خداست و ... و حال آنکه ... پس ... بدو نام ... بعد از آن
حق تعالی ... ابوذر غفاری رضی الله عنه از حضرت رسول صلعم روایت میکند که ... در دنیا ... ایشان
او ... نزد حضرت رسول آمده ... حضرت فرمود که آسمان سایه نیفکند و زمین بر نداشت کسی
که راستگوتر از ابوذر باشد ... این کلام ... از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ... و روز دیگر الافند القرحی فانه الصدیق
الاکبر و الفاروق الاعظم ... **ذلک** ... است از اجر عظیم
و مرافقت با انبیا و شهدا ... **الفضل من الله** ... **و کفی بالله** و بسنده است خدای **علیما** ...
که اطاعت او نماید با عاملیت ... و بعضی ... این جماعت ... و بعضی که ... ایشان
... در اطاعت ... **یا ایها الذین آمنوا** ای کسانی که ایمان آورده اید **خذوا حذرکم**
... **فانفروا** پس بیرون روید بجهاد ... **ثبات** ... جماعت
... **او انفروا جمیعا** یا ... جماعت ... بعضی ...
... **و ان منکم** و بدرستی که ... **لمن لیبطئن** ...
... در جهاد ... در جهاد و ... روز ...
... **فان اصابتکم** پس اگر رسد شما را ... **مصیبة** ... **قال** ... منافق ... **قد**
**انعم الله علی** ... **اذ لم اکن** ... **معهم** ... **شهیدا** ... حاضر شده ...
... **و لئن اصابکم** و اگر رسد شما را **فضل من الله** ... **لیقولن**
... **کان لم تکن** ... **بینکم و بینه** ... **مودة** ... دوستی ...
... حسرت ... بر فوت غنیمت ... پس ...
**یا لیتنی** ... **کنت معهم** ... **فافوز** پس فیروزی یابم **فوزا عظیما** فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت ...
... حاصل ... شما ... بشد ... غنیمت ...

[illegible] فَلْيُقَاتِلْ پس باید که قتال کنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای [illegible]

الَّذِينَ آنانکه [illegible] يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا [illegible] بِالْآخِرَةِ [illegible]

[illegible] وَمَن يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای تعالی فَيُقْتَلْ [illegible]

أَوْ يَغْلِبْ [illegible] فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ [illegible] أَجْرًا عَظِيمًا [illegible]

[illegible] وَمَا لَكُمْ [illegible]

[illegible] لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای [illegible] وَالْمُسْتَضْعَفِينَ [illegible]

[illegible] مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ [illegible]

[illegible] الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا [illegible]

[illegible] وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا [illegible] وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا [illegible]

[illegible] الَّذِينَ آمَنُوا [illegible] يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای [illegible] وَالَّذِينَ كَفَرُوا [illegible] يُقَاتِلُونَ [illegible]

فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ [illegible] فَقَاتِلُوا [illegible] أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ [illegible] إِنَّ

كَيْدَ الشَّيْطَانِ [illegible] كَانَ ضَعِيفًا [illegible]

[illegible]

[illegible] أَلَمْ تَرَ [illegible] إِلَى الَّذِينَ [illegible] قِيلَ لَهُمْ [illegible] كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ [illegible]

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ [illegible] فَلَمَّا كُتِبَ [illegible] عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ [illegible] إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ [illegible]

يَخْشَوْنَ النَّاسَ [illegible] كَخَشْيَةِ اللَّهِ [illegible]

أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً [illegible] وَقَالُوا [illegible] رَبَّنَا [illegible] لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ [illegible]

لَوْلَا أَخَّرْتَنَا [illegible] إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ [illegible]

[illegible] قُلْ [illegible] مَتَاعُ الدُّنْيَا [illegible] قَلِيلٌ [illegible] وَالْآخِرَةُ

[illegible] خَيْرٌ [illegible] لِّمَنِ اتَّقَىٰ [illegible] وَلَا تُظْلَمُونَ [illegible]

[illegible] فَتِيلًا [illegible] أَيْنَمَا تَكُونُوا [illegible]

[illegible] يُدْرِككُّمُ الْمَوْتُ [illegible] وَلَوْ كُنتُمْ [illegible] فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ [illegible]

[illegible]

[illegible] وَإِن تُصِبْهُمْ [illegible] حَسَنَةٌ [illegible] يَقُولُوا

هَٰذِهِ [illegible] مِنْ عِندِ اللَّهِ [illegible] وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ [illegible]

يقولوا هذه گويند اين سختي من عندك از نزد يك تست يا محمد يعني بسبب آمدن تو باين صوب قل بگو اي محمد مر كفار كل
همه كرا [illegible] دولت ونكبت من عند الله از نزديك خداوند است يعني بحكم او و هيچ كس را در آن نصيب [illegible]
دخلي نيست فمال پس چيست وچه حالت هؤلاء القوم مر اين گروه جهودان را كه لا يكادون يفقهون نزديك
نيست كه فهم كنند حديثا سخني را كه مشتمل است بر موعظه و پند كه قرآنست چه اگر فهم آن ميكردند و تفكر در معاني آن مينمودند [illegible]
كه هر حسنه و مصيبت از نزد خداست و بحكم اوست ما أصابك وآنچه برسيد اي آدمي من حسنة از فراخي و ارزاني و
سلامت فمن الله پس از فضل خداست چه هرچه آدمي بجا آرد از طاعت برابر نعمتي يافت وجود او [illegible] كند
وما أصابك من سيئة وآنچه برسيد ترا از قحطي و تنگي و ساير مصيبت فمن نفسك پس از نفس تست چه معاصي تو باعث آن
شده و اين منافات ندارد با قول قل كل من عند الله زيرا كه هر نعمت و مصيبت از جانب اوست بر سبيل ايصال اما نعمت از رحمت احسانست
و امتحان و مصيبت بمجازات معصيت است و انتقام و لهذا در حديث آمده است كه هيچ مؤمن را رنجي و اندوهي نرسد حتي خاري كه بعضو او فرو رود و [illegible]
مگر آنكه كفاره گناه او گردد و [illegible] مصيبت او بخشد تا آن سبب كفارت گناه و مغفرت آن شود در آخرت [illegible]
خوانده شود و هيچ [illegible] وأرسلناك و فرستاديم ترا اي محمد للناس براي
همه آدميان رسولا فرستاده [illegible] احكام [illegible] ترغيب [illegible] حسنه شود و [illegible]
معصيت تا بعقوبت گرفتار شوند وكفى بالله و بسنده است خداي شهيدا گواه بر رسالت تو [illegible] معجزات [illegible]
ميكند در طاعت رسول [illegible] من يطع الرسول و هر كه فرمان برد رسول را فقد أطاع الله پس بدرستي كه فرمان برده است خداي را
ومن تولى و هر كه اعراض كند از فرمان تو فما أرسلناك پس نفرستاديم ترا عليهم حفيظا بر ايشان نگاهبان [illegible]
از معاصي [illegible] بر تو همين پيغام رسانيدن است و [illegible] حساب و عقاب [illegible] احوال منافقان كه [illegible] اظهار طاعت ميكنند [illegible]
خلاف آن [illegible] ويقولون و ميگويند منافقان در حضور تو كار ما طاعة بر [illegible] فإذا برزوا پس چون
بيرون روند من عندك از نزد يك تو بيت طائفة منهم [illegible] غير الذي تقول
غير آنكه [illegible] والله يكتب و خداي مينويسد [illegible]
ما يبيتون آنچه در شب تدبير ميكنند [illegible] فأعرض عنهم
پس روي بگردان از عتاب ايشان [illegible] و توكل على الله و توكل كن بر خدا
در همه احوال [illegible] وكفى بالله و بس است خداي وكيلا [illegible]

دراحوال ايشان [illegible] أفلا يتدبرون القرآن آيا تأمل نميكنند [illegible]
[illegible] در معاني قرآن [illegible] ولو كان
و اگر بودي اين قرآن من عند غير الله از نزد يك غير خداي [illegible] لوجدوا فيه هر آينه
يافتندي اهل عقل و فهم در آن اختلافا كثيرا اختلافي بسيار از تناقض معني و تفاوت نظم و فصاحت بعضي و ركاكت
بعضي ديگر و صعوبت بعضي [illegible] سهولت بعضي ديگر [illegible] بعضي از اخبار [illegible] بعضي ديگر [illegible]
[illegible] و استقرار كلام [illegible]
حضرت [illegible]
زيرا كه [illegible] در ميان دشمنان [illegible] موجب [illegible] مسلمانان و پريشاني
ايشان [illegible] وإذا جاءهم و چون بيايد منافقان را أمر كاري يعني خبري من
الأمن [illegible] أو الخوف يا آنچه سبب ترس و بيم بود
[illegible] دشمنان أذاعوا به [illegible]
ولو ردوه و اگر باز گردانيدندي آن خبر را إلى الرسول بسوي رسول [illegible] وإلى أولي الأمر و بسوي
[illegible] منهم از اهل اسلام [illegible] لعلمه الذين هر آينه دانستندي آن را آنان كه يستنبطونه
استخراج ميكنند [illegible] منهم [illegible] ولولا فضل الله و اگر نه فضل
خداي بودي عليكم بر شما [illegible] ورحمته [illegible] قرآن [illegible]
قرآن [illegible] لاتبعتم الشيطان [illegible] إلا قليلا مگر اندكي [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فقاتل پس كارزار كن في سبيل الله در راه خداي [illegible]
رسالت [illegible]
حضرت [illegible]
[illegible] لا تكلف تكليف كرده نشده [illegible] إلا نفسك مگر فعل نفس خود [illegible] زيرا كه

القرآن

این آیت کراهم [illegible]

کشیده

از تخلف ایشان از جهاد ضرری بتو نرسد بلکه ضرر برایشان باشد پس تو تنها بجهاد رو و اگر هیچکس یاری نکند ترا حق تعالی یاری دهد
و منافقان را بگذار و **وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ** و رغبت نما مؤمنان را **عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ** شاید که خدای باز دارد از مسلمانان **بَأْسَ
الَّذِينَ كَفَرُوا** سختی کارزار آنانکه کافر شدند یعنی قریش را بآنچه ترس در دل ایشان اندازد چنانکه در بدر صغری واقع شد که ابو سفیان
بترسید و بدر نیامد چنانکه در سوره آل عمران گذشت **وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا** و خدای سخت ترست در هیبت و صولت و سطوت از قریش
**وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا** و سخت تر در عقوبت و تعذیب ایشان ازین توبیخ و تهدید است مر کسی را که تابع پیغمبر نشود بجهاد و **مَنْ يَشْفَعْ
شَفَاعَةً حَسَنَةً** هر که شفاعت کند شفاعت نیکو در خواستی که بوی حق مسلمانی ثابت شود و دفع کند بسبب آن ضرری از کسی **يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ
مِنْهَا** باشد مر او را نصیبی از ثواب آن شفاعت و از جمله آن دعای مؤمنانست در حق مؤمنی چنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود که هر که در غیبت دعا کند در حق مؤمنی فرشتگان او را مستجاب شود فرشته که با اوست او را گوید که ترا است مثل آنچه دعا کردی برای او **وَمَنْ يَشْفَعْ
شَفَاعَةً سَيِّئَةً** و هر که شفاعت کند شفاعت بد در خواستی که بدان حقی فوت شود و ضرری بکسی رسد **يَكُنْ لَهُ
كِفْلٌ مِنْهَا** باشد مر او را نصیبی از وبال آن **وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا** و هست خدای بر همه چیزها گواه
و صاحب قدرت و نگاهبان پس اگر نیکو شفاعت کنید بهره و ثواب بیابید و اگر بد کنید جزای آن بشما رسد و چون چنین است پس هر که طلب
جهاد کند از مؤمنان و او را ترغیب کند بدان بثواب آن برسد و هر که منع کند از جهاد بوبال آن گرفتار شود و از آنجا که
جهاد و قتال ...  مر ایشان را بتحیت و سلام برادران مؤمن فرمود که **وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ**
و چون تحیت داده شوید بسلام **فَحَيُّوا** پس تحیت کنید **بِأَحْسَنَ مِنْهَا** بنیکوتر از آن تحیت یعنی اگر گوید السلام علیکم
شما در جواب او بگویید که وعلیکم السلام و رحمة الله و اگر سلام با رحمت گوید شما در جواب آن برکات زیاده کنید **أَوْ رُدُّوهَا** یا همان تحیت
را باز گردانید یعنی در جواب السلام علیکم بگویید که و علیکم السلام و این مقدار فرض است و آنچه اول گفته شد سنت **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای **كَانَ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا** است بر همه چیزها حساب کننده پس شما را بر تحیت و جواب آن حساب خواهد کرد ابو امامه از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله روایت کرده که هر که بگوید السلام علیکم ده حسنه برای او بنویسند و اگر گوید السلام علیکم و رحمة الله بیست حسنه برای او بنویسند و اگر گوید
السلام علیکم و رحمة الله و برکاته سی حسنه برای او بنویسند و از ابن عباس نقلست که هر که بر تو سلام کند یا بر کسی که سلام کند چنان باشد که بنده آزاد
کرده باشد ...  است که میان سلام کننده و جواب دهنده ... هر که سلام کند بهتر آنکه جواب گوید برادر کنگ
و خضاب ... آورده اند که درویشی بزیارت عبدالله جعفر آمد ... که سلام
رضی الله عنه ... گفت السلام علیکم و رحمت جواب



ریوز مقوقس ... نیز ... در جواب آن

داد عبدالله گفت چرا سخن بگوی که گفت برای آنکه اول سلام کنی و ما جواب دهیم و آنکه ثواب بسیار بیابند و آنکه مرا ... مکافات عطایی تو
بود لایق بدین نوع و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت است که افشای سلام کنید و هر کس که سلام ... نیک آن بیان ثواب
و عقاب میکند بقوله **اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ** خدای مستحق پرستش هیچ معبودی نیست مگر او **لَيَجْمَعَنَّكُمْ** هر آینه جمع کند شما را در قبور
**إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ** تا روز رستخیز یا بگرد **لَا رَيْبَ فِيهِ** هیچ شکی نیست در آن روز **وَمَنْ أَصْدَقُ** و کیست صادق تر **مِنَ اللَّهِ** از خدای
یعنی هیچکس راستگوتر نیست از خدای **حَدِيثًا** از روی سخن یعنی کذب را در سخن او ... آورده اند که جمعی از مکه هجرت کرده بودند ... طریق
... و بقول ایشان
... **فَمَا لَكُمْ** پس چیست شما را **فِي الْمُنَافِقِينَ** در شأن منافقان که متفرق شده اید **فِئَتَيْنِ** دو فرقه و ابو جعفر
صلوات الله علیه روایت کرده که جمعی ... اجازت ... و بعد از آن
... **وَاللَّهُ
أَرْكَسَهُمْ** و خدای ... **بِمَا كَسَبُوا** بسبب آنچه کردند ...
است **أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا** آیا میخواهید که راه نمایید **مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ** ... 
... اضلال ...
گمراه ... **وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ** و هر که را گمراه کند خدای ...
... **فَلَنْ تَجِدَ لَهُ** پس نیابی برای او **سَبِيلًا**
راهی بحق و طریقی بهدایت **وَدُّوا** دوست میدارند ... **لَوْ تَكْفُرُونَ** اگر کافر شوید شما **كَمَا كَفَرُوا**
چنانکه ایشان کافر شده اند **فَتَكُونُونَ سَوَاءً** تا باشید ... **فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ** پس مگیرید ... **أَوْلِيَاءَ** دوستان
**حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا** تا وقتی که ... **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه رضای خدای ...
... **فَإِنْ تَوَلَّوْا** پس اگر اعراض کنند ... **فَخُذُوهُمْ** پس بگیرید ایشان را
اسیر کنید **وَاقْتُلُوهُمْ** و بکشید ایشان را **حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ** هر جا که بیابید ایشان را در زمین حل و حرم ... **وَلَا
تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ** و مگیرید از ایشان **وَلِيًّا** دوستی **وَلَا نَصِيرًا** و نه یاری ... **إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ**
مگر آنانکه ... **إِلَىٰ قَوْمٍ** ... **بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ** میان شما و ایشان پیمانی ...
... حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ... **أَوْ جَاءُوكُمْ**

یا کفار المدد و بشما حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ در حالتی که تنگ بود سینهای ایشان أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ از آنکه کارزار کنند با شما یعنی کراهت داشتند
و تنگ دلی داشتند از کارزار کردن با شما أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ یا کارزار کنند با قوم خود [illegible] بر آنکه با حضرت پیغمبر
مقاتله کنند و با قوم خود [illegible] عهد کرده‌اند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای و حکمت و مصلحت بودی هر آینه لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ مسلط
ساختی ایشان را بر شما [illegible] دل ایشان را پس دلیری کردندی فَلَقَاتَلُوكُمْ پس هر آینه با شما قتال کردندی و دست باز نداشتندی از جدال با شما
فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ پس اگر کناره کنند از شما این مرتدان و شما را گذارند فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ پس اگر کارزار نکنند با شما وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ
السَّلَمَ و القا کنند بجانب شما انقیاد [illegible] یعنی از شما صلح طلبند فَمَا جَعَلَ اللَّهُ پس نساخت خدای و نداد لَكُمْ مر شما را عَلَيْهِمْ سَبِيلًا
راهی بر ایشان در قتل ایشان و غارت اموال ایشان یعنی شما را اذن نداد در قتل و سبی ایشان و [illegible] این آیت بآیت فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ منسوخ
است سَتَجِدُونَ آخَرِينَ زود بیابید قومی دیگر را [illegible] که بمدینه آمده اظهار اسلام [illegible] يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ
خواهند که ایمن شوند از شما چون [illegible] باز گردند کافر شوند وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ و ایمن شوند از قوم خود كُلَّمَا رُدُّوا هر گاه که
دعوت کرده شوند إِلَى الْفِتْنَةِ بسوی کفر یا قتال اهل اسلام أُرْكِسُوا فِيهَا باز گردانیده شوند [illegible] یعنی قصد کردند و قتال با مسلمانان فَإِنْ
لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ پس اگر کناره نکنند از قتال شما وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ و القا نکنند بسوی شما صلح را و طلب امان نکنند وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ
و باز ندارند دستهای خود را از قتال شما فَخُذُوهُمْ پس بگیرید ایشان را وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید ایشان را حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا
که دست یابید بر ایشان وَأُولَئِكُمْ و آن گروه جَعَلْنَا لَكُمْ دادیم شما را عَلَيْهِمْ بر ایشان سُلْطَانًا مُبِينًا حجتی روشن
در قتل و سبی ایشان و آن حجت وضوح کفر و حال [illegible] ایشان است [illegible] بر قتل و سبی و حضرت امام جعفر
صلوات الله علیه و آله فرموده که این آیت درباره عیینة بن حصین نازل شده [illegible] و در حضرت رسول آمده [illegible]
[illegible] عیاش بن ابی ربیعه [illegible] قبل از هجرت
مسلمان شده [illegible] ابو جهل برادر او و حارث
برادر [illegible] عیاش [illegible]
دست و پای او بسته [illegible] حارث بن زید [illegible] عیاش [illegible]
[illegible] عیاش [illegible] حارث [illegible]
[illegible] عیاش [illegible]
[illegible] عیاش [illegible] حارث [illegible]

قبا [illegible] و بعد ازان سوگند عظیم [illegible] رسانید صحابه بعیاش [illegible] که مسلمانی او را [illegible] جواب [illegible] عیاش
از آن صورت نادم [illegible] و بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و تمام قصه بعرض رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم و بخطا او را کشتم
شد و [illegible] حکم [illegible] آیت نازل شد که وَمَا كَانَ و نسزد و روا نباشد لِمُؤْمِنٍ مر مومنی را أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا
آنکه بکشد مومنی را إِلَّا خَطَأً مگر کشتنی بخطا وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً و هر که بکشد مومنی را بخطا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ پس
بر وست آزاد کردن بنده [illegible] در حکم ایمان [illegible] مسلمان [illegible] وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ و بر وست دیتی
کرده شده إِلَى أَهْلِهِ بورثه مقتول [illegible] إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا مگر آنکه ورثه تصدق کنند بر قاتل [illegible]
را [illegible] فَإِنْ كَانَ پس اگر باشد مقتول مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ از گروهی که دشمن شما اند یعنی از کفار وَهُوَ مُؤْمِنٌ
و او مومن باشد فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ پس بر قاتل اوست آزاد کردن بنده مومن و ادای دیت باهل او نیست [illegible]
مومن وارث نیست وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ و اگر باشد مقتول از قومی که بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ میان شما و ایشان عهد و پیمان است
یعنی اهل ذمت پس حکم آن حکم مسلم است در وجوب کفارت و دیت چنانکه میفرماید فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ پس بر قاتل است دیه ادا
کرده شده إِلَى أَهْلِهِ باهل آن وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ و آزاد کردن بنده مومن فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد بنده و
قدرت نداشته باشد بر خریدن آن فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ پس بر وست روزه دو ماه پی در پی تَوْبَةً [illegible]
قاتل بسبب این روزه و کفارت [illegible] مِنَ اللَّهِ از جانب خدای [illegible]
قاتل [illegible] سبحانه وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا بحال قاتل و مقتول حَكِيمًا [illegible] دیه و کفارت [illegible]
[illegible] وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا و هر که بکشد مومنی را [illegible]
[illegible] فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ [illegible] خَالِدًا فِيهَا [illegible] وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ
[illegible] وَلَعَنَهُ [illegible] وَأَعَدَّ لَهُ [illegible] عَذَابًا عَظِيمًا
[illegible] سبب نزول این آیت [illegible]
بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آیت که در باره نهی قتل مؤمن
آمده است

بکشتن نادر برابر پیغمبر بادرت بشهود و شتران بالغنیمه بکار بردی پس ورد تعلق که غنیمت او خوال بحال پسری بزرگ رسرا و او نشد و او ایشان در شهر
گشت و باقی شتران را براند و بمکه تعاوه مرتد شد چون این خبر بحضرت رسالت صلعم رسید فرمود که من او را امان نکردم او شد در حل و حرم
در روز فتح مکه مقیس کشته گشت و هم در حرمت وحی خدای این آیت در باره او نازل ساخت و حکم مخلود و تعالی خلود مخصوص است باکسی که باستحلال قتل مؤمن
نماید و با آنکه کافر و مرتد شود چه با جماع ارکوشی رای مکث بعد وی بعد وفات اعتقاد استحلال آن در دوزخ مخلد خواهد بود آورده اند که حضرت رسول صلعم سریه
بسر قومی فرستاد ایشان همین مرداس که مسلمان بود و قوم او بگریختند او با مال و گوسفندان بکوهی پناه گرفت همین که لشکر اسلام تکبیر گویان
در رسیدند مرداس آواز تکبیر ایشان شنیده و دانست که لشکر اسلام است او نیز تکبیر گفت و بر زبان اسلام راند و زبان بکلمه لا اله الا الله محمد
رسول الله گشاده از کوه بزیر آمد اسامه بن زید از غایت غضب شمشیر بروی کشید و او را بضرب شمشیر بیفکند و هرچه داشت غارت کرده سوی
دار الاسلام بحضرت پیغمبر خبر مقام شده فرمود ای اسامه کسی که کلمه توحید گفته است کشتی گفت یا رسول الله از ترس شمشیر این کلمه بر زبان آورده بود
پشیمان شده گفت یا رسول الله مرا آمرزش خواه حضرت سه بار فرمود که ای اسامه آیا دل او را شکافتی بودی و حال او را دانستی و این آیت نازل شد که
**یا ایها الذین آمنوا** ای گروه گرویدگان **اذا ضربتم** چون سفر کنید **فی سبیل الله** در راه خدا یعنی بجهاد روید
**فتبینوا** پس نیک پرسید و باعتبار از تفحص کنید و تعجیل منمائید تا مسلمانی بگمان آنکه کافر است کشته نشود **ولا تقولوا** و مگوئید
**لمن القی الیکم السلام** مر کسی را که القا کند بشما سلام را یعنی تحیت اهل اسلام کوید **لست مؤمنا** تو نیستی مؤمن و بگفتن
از ما این کلمه بگوئی **تبتغون** در حالتی که طلب کنید **عرض الحیوة الدنیا** مال فانی دنیا را که مال و غنیمت مردم است و اگر شما را
غنیمت باید **فعند الله** پس نزدیک خداست **مغانم کثیرة** غنیمتهای بسیار که بشما خواهد رسانید تا بای نیاز شوید و مسلمان
نکشید برای مال **کذلک کنتم** همچنین بودید شما **من قبل** پیش ازین یعنی اول بار که بسلام در آمدید توسل بکلمه
شهادت نمودید و بدان حکم بسلامت دل شما کردند و بمجرد آن شهادت بسلامت جان و مال ایمن شدید **فمن الله علیکم** پس منت نهاد
خدای بر شما باستقامت در دین اسلام و رسوخ در ایمان **فتبینوا** پس نیک معلوم کنید و تمیز دهید و در قتل مردم تعجیل مکنید بر وهم
و گمان چه زنده گذاشتن کافر نزد خدا کمتر است از کشتن مسلمان **ان الله کان** بدرستی که خدای تعالی هست
**بما تعملون** بانچه میکنید **خبیرا** دانا و آگاه پس در قتل سرعت مکنید و طریق احتیاط را در مرعی دارید مرویست که چون حضرت پیغمبر
این آیت را بر اسامه خواند علی سبیل معاتب شد و از ان فعل نادم شد بسیار بگریست و گفت یا رسول الله برای من استغفار کن حضرت فرمود که
چگونه بکلمه لا اله الا الله خواهی کرد و حضرت آن کلمه را اعاده نمود بعد از آن برای او استغفار کرد و او را امر کرد که بنده
آزاد کن ابو یزید ... تفسیر خود آورده که در وقت غزای تبوک جمعی تخلف کردند مانند کعب بن مالک ... و مرارة بن ربیع و هلال بن امیه

و عبد الله مکتوم که نابینا بود گفت یا رسول الله از دولت مقاتله با اعدای دین محروم ... حق تعالی
آیت در باره ایشان نازل ساخت که **لا یستوی القاعدون** برابر نیستند نشستگان در خانهای خود **من المؤمنین** از مؤمنان
**غیر اولی الضرر** که نباشند صاحبان عذر نه بیمار و نه نابینا **والمجاهدون** و جهاد کنندگان **فی سبیل الله** در راه خدای **باموالهم**
بمالهای خود که مهیا ساختند اسباب قتال و تجهیز مقاتلان میکنند **وانفسهم** و بنفسهای خود که در معرض قتل میآرند و چگونه برابر توانند بود
که کراهت تن پرور ساکن و با آنکه در معرکه جهاد جان بازی نماید **فضل الله** تفضیل داد خدا **المجاهدین** جهاد کنندگان را **باموالهم**
**وانفسهم** بمالها و نفسهای خود **علی القاعدین** بر نشستگان از جهاد **درجة** پایه که آن غنیمت است و ظفر و نام نیکو
**وکلا** و همه را از نشستگان که سبیل جهاد دارند و نیت خالص ... جهاد بیان کرده شد **وعد الله الحسنی** وعده کرده است
خدای پاداش نیکو که بهشت است بجهت حسن عقیده و خلوص نیت اما بزیادتی درجات و تفاوت مراتب زیادتی عمل مجاهد بوده و
**فضل الله المجاهدین** و تفضیل داده خدا مجاهدان را **علی القاعدین** بر نشستگان بی عذر یا با عذر باطلاق **اجرا عظیما**
مزدی بزرگ **درجات منه** یعنی پایها که بلند از خدا در آخرت و گفته اند که هفتاد درجه است که میان دو درجه مقدار دوبدن اسب
تیز رو یکشب هفتاد سال **ومغفرة** و آمرزش **ورحمة** و بخشایش از جانب او سبحانه بعد از آنکه تزد بعضی تکریر تفضیل مجاهدان بر سبیل
اجمال و تفصیل جهت تعظیم جهاد است و ترغیب مؤمنان را بدان و تزد جمعی مراد بدرجه غنیمت و ظفر است و از اجمل و بدرجات
درجهای عالیه در آخرت و بار دیگر جهت ارتفاع منزلت ایشانست نزد خدا و بدرجات منازل ایشان در جنت و نزد بعضی دیگر مراد
اول اصحاب عذر نبودند بقاعدین ثانی آنانکه مأذون شدند در تخلف بیت الکفایه غیر ایشان و بمجاهدان اول مجاهدان بکفار و
ثانی مجاهدان با نفس خود و موید اینست که حضرت صلعم بعد از مراجعت از جهادی فرمود که رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر یعنی جهاد
اکبر که جهاد است با شیطان و نفس **وکان الله غفورا** و هست خدا آمرزنده آنانکه از ایشان **رحیما** مهربان بر ایشان
در اثر و باز ایشان آورده اند که جمعی از مسلمانان که بحسب ظاهر کلمه گفته بودند چون قیس بن فاکه و قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت
از آنکه بمدینه هجرت نکردند چون رؤسای قریش بجانب بدر آمدند ایشان همراه کفار بدان معرکه حاضر گشتند و بشمشیر مسلمانان کشته
شدند حق در شان ایشان فرمود که **ان الذین** بدرستی که آنانکه **توفاهم الملائکة** جان ایشان ستانند ازیشان فرشتگان
که اعوان ملک الموت اند **ظالمی انفسهم** در حالتی که ستمکاران بودند بر نفسهای خود بترک هجرت و موافقت کفار **قالوا** گفتند فرشتگان
از روی سرزنش مر ایشان را که **فیم کنتم** در چه چیز بودید از کار دین خود و چرا کناره نجستید از مشرکان و تو چون ایشان بر سبیل اعتذار
جواب دهند **قالوا کنا مستضعفین** گفتند بودیم ضعیفان و عاجزان **فی الارض** در زمین مکه که کفار بر ما غالب بودند و نتوانستیم

که هجرت کنیم بمدینه و یا اظهار کلمهٔ اسلام علانیه حالا نبودیم **قالوا الم تکن ارض الله واسعة** گویند فرشتگان بسبیل تکذیب
ایشان که آیا نبود زمین خدای گشاده و بسیار **فتهاجروا فیها** که هجرت کنید در طرفی دیگر از آن چنانکه مهاجران هجرت کردند **فاولٓئک**
پس آن گروه ماندگان از هجرت بدون عذر صحیح **مأوٰیهم جهنم** جای ایشان دوزخ است **وسآءت مصیرا**
و بد بازگشتنی است ایشان را دوزخ بجهت ترک اعراب و مساعدت کفار **الا المستضعفین** لیکن کسانی که بسبب واقع ضعیف
و عاجز اند **من الرجال والنسآء** از مردان و زنان **والولدان** و از کودکان **لا یستطیعون حیلة** که توانائی
ندارند در چاره سازی بهجرت **ولا یهتدون سبیلا** و نمیشناسند راه مدینه را و طریق بیرون آمدن از دار حربیان بجهت [illegible]
دار هجرت و اشعار بآنکه بر اولیای ایشان واجبست که ایشان را نیز با خود بیرون برند در وقت مهاجرت و بکمال ایشان بر [illegible] وجوب هجرت
و ترک دیار از آن [illegible] بحقیقی که چون کودکان ایشان بالغ شوند و قادر شوند بر هجرت ناچار است ایشان را هجرت بی تأخیر و اهمال
**فاولٓئک** پس آن گروه بیچارگان **عسی الله** شاید خدای **ان یعفو عنهم** که عفو کند از ایشان ذکر عسی [illegible] اشارتست بآنکه
ترک هجرت [illegible] حتی که عاجز و مضطر [illegible] بوده‌اند **وکان الله عفوا** و هست خدای [illegible] **غفورا**

امری عظیم است هم

[illegible] روایت [illegible] اسلام آورده بود و استطاعت هجرت نداشت چون این آیت تهدید در ترک
هجرت نازل شد [illegible] جندع بن ضمره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بیعت [illegible] اسلام [illegible]
چه باوجود [illegible] **ومن یهاجر فی سبیل الله** و هر که هجرت کند در راه طاعت خدای **یجد**
**فی الارض** یابد در زمین **مراغما کثیرا** [illegible] **وسعة** [illegible] **ومن**
**یخرج من بیته** و هر که بیرون آید از خانه خود **مهاجرا الی الله ورسوله** در حالتی که هجرت کننده باشد بخدای و رسول او
[illegible] **ثم یدرکه الموت** پس دریابد او را مرگ در اثنای راه و پیش از رسیدن
**فقد وقع اجره علی الله** پس بتحقیق [illegible] خلاف حکمت
[illegible] **وکان الله غفورا** و هست خدای آمرزنده [illegible] در هجرت کرده

دعی

---

**رحیما** مهربان [illegible] دو هجرت [illegible] نماز سفر و خوف میکند [illegible]
[illegible] **واذا ضربتم فی الارض** و چون سفر کنید در زمین **فلیس علیکم جناح** پس نیست بر شما گناهی **ان تقصروا**
**من الصلوة** [illegible] **ان خفتم** اگر ترسید **ان یفتنکم الذین کفروا**
[illegible] شرط [illegible] باعتبار غلبت [illegible]
[illegible] واجب [illegible]
[illegible] **ان الکافرین کانوا لکم عدوا مبینا** [illegible]
[illegible] صلوة خوف [illegible] **واذا کنت فیهم** [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] **فاقمت**
**لهم الصلوة** [illegible] **فلتقم طائفة منهم** [illegible]
[illegible] **معک** [illegible] **ولیأخذوا اسلحتهم** [illegible]
[illegible] **فاذا سجدوا** پس چون سجده کنند [illegible] **فلیکونوا**
**من ورآئکم** [illegible] **ولتأت طائفة اخرٰی** [illegible]
[illegible] **لم یصلوا فلیصلوا معک** [illegible] **ولیأخذوا**
[illegible] **حذرهم** [illegible] **واسلحتهم** [illegible]
[illegible] **ود الذین کفروا**
[illegible] **لو تغفلون** [illegible] **عن اسلحتکم** [illegible] **وامتعتکم**
[illegible] **فیمیلون علیکم** [illegible] **میلة واحدة** [illegible]
[illegible] **ولا جناح علیکم**
[illegible] **ان کان بکم اذی من مطر** [illegible] **او کنتم مرضٰی** [illegible]
[illegible] **ان تضعوا اسلحتکم** [illegible]
[illegible] **وخذوا حذرکم** [illegible]

قوة ما خصم بر شما چیره گشت إن الله بدرستی که خدای أعد للكافرين آماده ساخته برای کافران عذاباً مهيناً عذابی
خوار کننده در سبب نزول این آیت آورده‌اند که حضرت رسالت صلعم بغزوه رفته بود میان عسفان رسید مشرکان عرب را دید صف راست کرده
و اسباب جدال و قتال مهیا ساخته حضرت نیز فرمود تا لشکر اسلام در مقابل صف کشیدند وقت نماز پیشین در آمد و سواد لشکر کفار میان
تیر و سپاه مسلمانان حایل شد حضرت رسالت صلعم با صحابه باقامت نماز مشغول شدند و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان می نمودند
بعد از فراغ مسلمانان از آن نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم نکردیم و بیک حمله همه را از ایشان بر نینداختیم یکی از [illegible]
آواز داد که باکی نیست بعد از این نماز دیگر است که [illegible] پس ما وقت را ملاحظه کنیم در آن وقت
ناگاه بر سر ایشان رانیم و بجان و مال ایشان دست [illegible] و انتقام بستانیم مراد وقت نماز عصر بود جبرئیل فرود آمد و کیفیت نماز خوف بدین
آیت بحضرت رسالت صلعم تعلیم داد [illegible]
از امر بصلوة خوف میفرماید فإذا قضيتم الصلوة پس چون گزارید نماز را و ادای آن نمودید فاذكروا الله پس یاد کنید خدای را
قياماً در حالت ایستادگی و شمشیر زدن وقعوداً و در حال نشستن که تیر می اندازید وعلى جنوبكم و در حالتی که بر پهلوی خود افتاده
باشید و زخم خورده و حق این است که مراد یاد کردن خداست در همه حال فإذا اطمأننتم پس چون آرمیدید و ایمن شدید از خوف
فأقيموا الصلوة پس بگزارید نماز را با حفظ شرایط و ارکان آن إن الصلوة بدرستی که نماز كانت على المؤمنين هست بر مؤمنان
كتاباً موقوتاً فرض شده و معین گشته باوقات خود که اخراج آن از وقت آن جایز نیست و باز عود کلام میکند در ترغیب جهاد
و ترغیب مؤمنان بران و میفرماید ولا تهنوا و سستی مکنید في ابتغاء القوم در طلب کافران و کارزار با ایشان إن تكونوا
تألمون اگر هستید شما دردمند شده از جراحت فإنهم يألمون پس بدرستی که کافران نیز دردمند اند و زخم خورده كما تألمون
همچنانکه شما دردمند شده‌اید وترجون و شما امید میدارید من الله از خدای ما لا يرجون آنچه ایشان امید ندارند از ثواب آخرت
و نصرت در دنیا غرض از این کلام ترغیب ایشانست در ثبات قدم در معرکه جهاد و سرزنش ایشان در سستی نمودن در مقاتله و خلاصه معنی آنست
که در قتال شرکت میان شما و ایشان متحقق است و شما امید دارید از خدای غلبه دین اسلام و رسیدن بثواب آن در دار
السلام و ایشان از این محروم اند پس سزاوار آنست که رغبت شما از ایشان بیشتر باشد [illegible] وكان الله عليماً و هست خدا
[illegible] حكيماً [illegible]
[illegible]
[illegible]

پنهان

به دروغ سوگند یاد کرد که این کار نکرده‌ام و از آن خبر ندارم [illegible] زید یهودی [illegible] بخیانت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خیانت [illegible]
گواهی میدادند [illegible] جبرئیل رسید که إنا
أنزلنا إليك الكتاب بدرستی که ما فرو فرستادیم بسوی تو قرآن را بالحق براستی و درستی لتحكم بين الناس
تا حکم کنی میان مردمان بما أراك الله بآنچه شناسا گردانیده است خدای ترا و بآن وحی کرده بتو ولا تكن للخائنين
و مباش برای خیانت کنندگان و دفع خیانت از ایشان خصيماً دشمن و جنگ کننده واستغفر الله و آمرزش خواه از خدای
[illegible] إن الله كان بدرستی که هست خدای غفوراً آمرزنده [illegible]
طلب آمرزش کنند رحيماً مهربان ولا تجادل و خصومت مکن عن الذين از قبل آنانکه يختانون أنفسهم
خیانت میکنند با نفس‌های خود [illegible]
[illegible] إن الله لا يحب بدرستی که خدای دوست ندارد من كان خواناً
أثيماً [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] يستخفون من الناس پنهان میکنند [illegible] ولا يستخفون من الله و پنهان [illegible]
[illegible] وهو معهم [illegible]

ایشان از و پنهان نیست [illegible] اذ یبیتون [illegible] ما لا یرضی [illegible] من القول [illegible] وکان الله [illegible] بما یعملون [illegible] محیطا [illegible] ها انتم هؤلاء [illegible] یوم القیامة [illegible] ام من یکون [illegible] علیهم وکیلا [illegible] ومن یعمل سوءا [illegible] او یظلم نفسه [illegible] ثم یستغفر الله [illegible] یجد الله [illegible] غفورا [illegible] رحیما [illegible] ومن یکسب اثما [illegible] فانما یکسبه علی نفسه [illegible] وکان الله [illegible] علیما [illegible] حکیما [illegible] ومن یکسب خطیئة [illegible] او اثما [illegible] ثم یرم به [illegible] بریئا [illegible] فقد احتمل بهتانا [illegible] واثما مبینا [illegible] ولولا فضل الله علیک [illegible] ورحمته [illegible] لهمت طائفة منهم [illegible] ان یضلوک [illegible] وما یضلون [illegible] الا انفسهم [illegible] وما یضرونک من شیء [illegible] وانزل الله علیک الکتاب [illegible] والحکمة [illegible] وعلمک [illegible] ما لم تکن تعلم

[illegible] وکان فضل الله علیک [illegible] عظیما [illegible] لا خیر فی کثیر من نجواهم [illegible] الا من امر [illegible] بصدقة [illegible] او معروف [illegible] او اصلاح بین الناس [illegible] ومن یفعل ذلک [illegible] ابتغاء مرضات الله [illegible] فسوف نؤتیه [illegible] اجرا عظیما [illegible]

قطع ید بگریخت و بجانب مکه رفت و در شب در خانه [illegible] فرود آمد و در زیر آن بام [illegible] دیگر او را از زبان دیوار بیرون آورد
و نزد مسلمانان گریخت بعضی از اهل مکه [illegible] و پناه با او آوردند و گفتند او صاحب [illegible]
تا او قضا به سوی شام [illegible] تا از [illegible] که [illegible] و آخر الامر [illegible]
[illegible] که از خود [illegible] و [illegible] تا [illegible] رسید و بود [illegible]
دوزخ [illegible] وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ و هر که مخالفت کند با رسول مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ از پس آنکه
ظاهر شد [illegible] حقیقت او بواسطه وقوف بمعجزات و ظهور دلایل واضحه وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ و پیروی کند غیر
راه [illegible] نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ [illegible] دوست [illegible] از آن
[illegible] و ضلالت است [illegible] وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ و در آریم او را بدوزخ وَسَاءَتْ
مَصِيرًا و بد بازگشتیست دوزخ [illegible] إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ بدرستی که خدای نیامرزد أَن يُشْرَكَ بِهِ آنکه شرک
آورده شود بوی وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ و بیامرزد آنچه غیر شرک است لِمَن يَشَاءُ [illegible] ابن عباس روایت کند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
عاجز گردانم [illegible]
[illegible] وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آرد بخدای فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که [illegible] ضَلَالًا بَعِيدًا [illegible]
چه شرک اعظم انواع ضلالت است إِن يَدْعُونَ مِن دُونِهِ نمی پرستند مشرکان بدون خدای إِلَّا إِنَاثًا مگر [illegible]
[illegible] اسمای ایشان [illegible] لات و عزی و منات [illegible]
[illegible]
[illegible] وَإِن يَدْعُونَ و نمی
پرستند إِلَّا شَيْطَانًا مَّرِيدًا مگر دیو سرکشنده [illegible] لَّعَنَهُ اللَّهُ [illegible] خدای او را
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تا بشنود که

خدایان

خدایان ما چه میگویند [illegible] تا بشنود که خدایان ما چه میگویند
[illegible] رسول [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible]
و چون حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیطان [illegible]
[illegible]
[illegible] روز قیامت وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ
[illegible] نَصِيبًا مَّفْرُوضًا [illegible] ضلالت [illegible]
[illegible] شیطان [illegible]
[illegible] شیطان [illegible] وَلَأُضِلَّنَّهُمْ و هر آینه گمراه گردانم ایشان را [illegible]
وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ و البته در آرزو افکنم ایشان را [illegible]
[illegible] وَلَآمُرَنَّهُمْ و هر آینه بفرمایم ایشان را فَلَيُبَتِّكُنَّ تا هر آینه بشکافند [illegible]
[illegible] آذَانَ الْأَنْعَامِ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَلَآمُرَنَّهُمْ و هر آینه بفرمایم ایشان را فَلَيُغَيِّرُنَّ تا البته تغییر دهند خَلْقَ اللَّهِ آفرینش خدای را [illegible]
[illegible] از حضرت امام محمد باقر و صادق علیهما السلام [illegible]
[illegible] فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ وَمَن يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ
[illegible] وَلِيًّا مِّن دُونِ اللَّهِ [illegible] شیطان [illegible] اختیار کند فَقَدْ خَسِرَ

خبر گمراه گردانیدن شیطان
بندگان خدا را بانواع

خسر خسراناً مبيناً [illegible] زیان [illegible] بهشت [illegible]

[illegible] بهشت [illegible] يعدهم [illegible] شیطان [illegible] ويمنيهم

[illegible] وما يعدهم الشيطان [illegible] إلا غروراً [illegible]

[illegible] أولئك [illegible]

[illegible] مأواهم جهنم [illegible] ولا يجدون عنها [illegible] محيصاً

[illegible] والذين آمنوا [illegible] وعملوا

الصالحات [illegible] سندخلهم [illegible] جنات تجري [illegible] من تحتها

الأنهار [illegible] خالدين فيها [illegible] أبداً [illegible]

[illegible] وعد الله [illegible] حقاً [illegible] ومن أصدق من الله قيلاً [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ليس [illegible]

[illegible] بأمانيكم ولا أماني أهل الكتاب [illegible]

[illegible]

[illegible] من يعمل سوءاً [illegible] يجز به [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ولا يجد [illegible]

[illegible] له من دون الله [illegible] ولياً [illegible] ولا نصيراً [illegible] ومن

يعمل من الصالحات [illegible] من ذكر أو أنثى [illegible] وهو مؤمن

[illegible] فأولئك [illegible] يدخلون الجنة [illegible]

[illegible] ولا يظلمون [illegible] نقيراً [illegible]

[illegible] ومن أحسن ديناً [illegible]

[illegible] ممن أسلم وجهه [illegible] لله [illegible]

[illegible] وهو محسن [illegible]

[illegible] واتبع ملة إبراهيم [illegible] حنيفاً [illegible]

[illegible] واتخذ الله [illegible] إبراهيم خليلاً [illegible]

خبر خلیل گرفتن خدای حضرت ابراهیم را

[illegible] خلیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ولله ما في السماوات [illegible]

[illegible] وما في الأرض [illegible]

[illegible] وكان الله [illegible] بكل شيء محيطاً [illegible]

[illegible] ويستفتونك

فِي النِّسَاءِ وطلب فتوی میکنند از تو در باب زنان یعنی در میراث ایشان مراد و حضرت ان ام کحه است چنانکه گذشت و جواب اعرابی
عیینة بن حصن بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله که چرا هر یکی از دختر و خواهر را نصف مال میدهی و ما میراث نمیدهیم مگر کسی را که کارزار کند
غنیمت بدست آرد قُلِ بگو ای محمد در جواب ایشان اللَّهُ يُفْتِيكُمْ خدای فتوی میدهد بشما و بیان میکند حکم فِيهِنَّ در باب میراث ایشان
وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ و نیکو بیان آنچه [illegible] خوانده میشود بر شما فِي الْكِتَابِ در قرآن فِي يَتَامَى النِّسَاءِ در شان زنان یتیم
اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ آنچنان زنان که نمیدهید ایشانرا مَا كُتِبَ لَهُنَّ آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث وَتَرْغَبُونَ و رغبت
میکنید أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ در آنکه نکاح کنید ایشانرا [illegible] وَالْمُسْتَضْعَفِينَ و دیگر فتوی میدهد خدا در باب ضعیفان و
بیچارگان مِنَ الْوِلْدَانِ از فرزندان [illegible] میراث نمیدادند [illegible] وَأَنْ تَقُومُوا
و دیگر حکم میکند که قیام نمائید لِلْيَتَامَىٰ برای امر یتیمان [illegible] میراث ایشان بِالْقِسْطِ بعدل و راستی وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه بکنید از
نیکوئی در باره یتیمان [illegible] فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ پس بدرستی که خدای هست بآن نیکوئی عَلِيمًا [illegible]
[illegible]
[illegible]
وَإِنِ امْرَأَةٌ و اگر زنی خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا بترسد از شوهر خود نُشُوزًا سرکشی [illegible]
[illegible] أَوْ إِعْرَاضًا [illegible] فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ گناهی نیست بر ایشان أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا
[illegible] صُلْحًا [illegible]
[illegible] وَالصُّلْحُ خَيْرٌ و صلح و آشتی بهتر است از مفارقت و طلاق [illegible] حضرت رسالت
سوده بنت زمعه [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible] وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وَإِنْ تُحْسِنُوا و اگر نیکوئی کنید [illegible] وَتَتَّقُوا و بپرهیزید [illegible] فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ
پس بدرستی که خدای هست بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا [illegible] وَلَنْ
تَسْتَطِيعُوا [illegible] أَنْ تَعْدِلُوا [illegible] بَيْنَ النِّسَاءِ
[illegible]
[illegible] وَلَوْ حَرَصْتُمْ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ [illegible] فَتَذَرُوهَا
[illegible] كَالْمُعَلَّقَةِ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَإِنْ تُصْلِحُوا [illegible]
[illegible] وَتَتَّقُوا [illegible] فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ [illegible] غَفُورًا
[illegible] رَحِيمًا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَإِنْ يَتَفَرَّقَا [illegible]
[illegible] يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا [illegible] مِنْ سَعَتِهِ
[illegible] وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا [illegible]
[illegible] حَكِيمًا [illegible] وَلِلَّهِ [illegible] مَا فِي السَّمَاوَاتِ [illegible]
وَمَا فِي الْأَرْضِ [illegible] وَلَقَدْ
وَصَّيْنَا [illegible] الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ [illegible] مِنْ قَبْلِكُمْ [illegible]
[illegible] وَإِيَّاكُمْ [illegible] أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ [illegible] وَإِنْ تَكْفُرُوا

وکفی بالله شهیدا زیرا که او خود شهید و عالمست و عالم بکار است بتقوی فان لله پس بدرستیکه مر خدایراست ما فی السموات
آنچه در آسمانهاست وما فی الارض وآنچه در زمینست یعنی خالق و مالک جمیع مکونات است پس کفر و معاصی شما ضرر بملک او نرساند و
همچنین ایمان و طاعت شما او را نفع نرساند و جهت او شما را بتقوی امر کرده است که تا بوسیله او ثواب ابدی بشما عطا فرماید وکان
الله غنیا وهست خدای بی نیاز از خلق خود اگر او را فرمان برند و اگر نبرند حمیدا ستوده در ذات خود اگر او را بگویند و اگر نگویند
ولله ما فی السموات ومر خدایراست آنچه در آسمانهاست از ملایکه و غیر آن وما فی الارض وآنچه در زمینست از حیوانات
و نباتات و معادن و تکریر این قول جهت تقریر است در کمال غنای او وکفی بالله و بسنده است خدای وکیلا کارساز
کننده مهمات بندگان پس متوجه باو شوید و یاری از وی طلبید بعد از آن بیان کمال قدرت خود میکند بقوله ان یشا یذهبکم
اگر خواهد خدای که ببرد و هلاک گرداند شما را و فانی سازد ایها الناس ای مردمان ویات باخرین و بی
آورد یعنی ایجاد کند گروهی دیگر را که فرمانبردارتر از شما باشند چنانکه امم سابقه را مانند قوم عاد و ثمود و قوم فرعون که عدد
و جمعیت از شما بیشتر بودند هلاک کردیم بجهت طغیان و عصیان شما ایشان را که هلاک کنیم و شما بمانید که این جهان بار ...
بسیار کثرت کرده ... شدت ... بعذاب ... شده ... در خبر است که حضرت جبرئیل ...
حضرت رسالت ... حاضر بودند ... زمین ... حضرت جبرئیل ...
... بسیار گفت در زمین ... و ... ملک ... وکان الله وهست خدای علی ذلک
بر آفریدن قدیرا توانا من کان یرید هر که باشد که خواهد ثواب
الدنیا ... از کتاب ... فعند الله پس نزدیک خداست ثواب الدنیا والاخرة
پاداش دنیا و آن ... است و پاداش آخرت ... خود را ... و اگر ...
... کرده ... آن ...
... وکان الله سمیعا وهست خدای شنونده
همه قولها بصیرا بیننده ... یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان
کونوا قوامین باشید ایستادگان بالقسط بعدل ... و موافقت نماید ... شهداء لله
بشید گواهان برای خدای ... ولو علی انفسکم واگر چه بر نفس شما باشد ... 
او بشد ... گواهی ... او الوالدین و یا بر پدر و مادر والاقربین و خویشان نزدیک ان یکن

اگر مشهود علیه ... غنیا او فقیرا توانگر یا درویش ... و احترام ... شهادت ...
فقیر است ... شهادت ... فالله اولی بهما پس خدای سزاوارتر است بتوانگر و درویش ...
دانسته که شهادت ... مصلحت ... حکمت ... شهادت ...
... فلا تتبعوا الهوی پس متابعت مکنید هوای نفس را ان تعدلوا برای آنکه میل کنید از حق وان
تلوا و اگر ... او تعرضوا یا اعراض کنید از ادای شهادت و کتمان آن کنید فان الله کان پس بدرستیکه خدای
هست بما تعملون بانچه میکنید ... خبیرا دانا پس ... و ... اسلام ...
... یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید ... اسلام ...
... رسول الله ... ایمان ... و قرآن ... موسی و عزیر ... کتاب ...
ایمان ... آمنوا ثابت باشید بر ایمان خود ...
... ایمان آورده اید ... کتاب ...
بالله و رسوله بخدای و رسول او ... والکتاب الذی نزل و بکتابی که فرو فرستاده است ... علی رسوله بر پیغمبر خود ...
والکتاب الذی انزل و بکتابهایی که ... من قبل پیش از قرآن ومن یکفر و هر که کافر شود بالله وملائکته
و کتبه و رسله ... والیوم الآخر و بروز رستخیز فقد ضل پس بدرستیکه گمراه شد
ضلالا بعیدا ... ان الذین آمنوا بدرستیکه آنانکه ایمان آوردند ...
... ثم کفروا ... ثم آمنوا ... ثم کفروا ...
... ثم ازدادوا کفرا ...
... لم یکن الله لیغفر لهم ...
... ولا لیهدیهم سبیلا ...
...
... بشر المنافقین
... بان لهم عذابا الیما ... الذین
... الکافرین ... اولیاء ... من دون المؤمنین ... ایبتغون ... عندهم العزة

و فرشتگان در

تا بکمک کافران یعنی از دوستی ایشان ارجمند [illegible] فَإِنَّ الْعِزَّةَ پس بدستی که عزت و ارجمندی لِلّٰهِ مر خدای راست جَمِيعًا همه آن
عزت از جانب حضرت عزت است پس عزیز [illegible] و هر که [illegible] از برای اولیا [illegible]
[illegible] وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ و بدستی که
خدای فرو فرستاد در شما ای مؤمنان فِي الْكِتَابِ در قرآن و آن آیت وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ است تا آخر [illegible] أَنْ إِذَا
سَمِعْتُمْ [illegible] آيَاتِ اللّٰهِ آیتهای خدا را از قرآن يُكْفَرُ بِهَا در حالی که کافران [illegible] وَيُسْتَهْزَأُ
بِهَا [illegible] فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ پس منشینید با کافران و مستهزیان حَتَّى يَخُوضُوا تا وقتی که شروع کنند فِي حَدِيثٍ
غَيْرِهِ در سخنی غیر استهزا إِنَّكُمْ إِذًا [illegible] با ایشان در وقت استهزا مِثْلُهُمْ
مثل ایشان در گناه [illegible]
بشید إِنَّ اللّٰهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ بدستی که خدای جمع کننده منافقان است وَالْكَافِرِينَ و کافران [illegible] فِي جَهَنَّمَ در دوزخ
جَمِيعًا همه [illegible]
[illegible]
[illegible] الَّذِينَ [illegible] يَتَرَبَّصُونَ انتظار [illegible] بِكُمْ [illegible] فَإِنْ كَانَ
لَكُمْ [illegible] فَتْحٌ مِنَ اللّٰهِ [illegible] قَالُوا گفتند منافقان [illegible] أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ [illegible]
[illegible] وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ [illegible]
[illegible] قَالُوا [illegible] أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ [illegible]
[illegible] وَنَمْنَعْكُمْ [illegible] مِنَ الْمُؤْمِنِينَ [illegible]
[illegible] فَاللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ
[illegible] يَوْمَ الْقِيَامَةِ [illegible] وَلَنْ يَجْعَلَ اللّٰهُ
[illegible] لِلْكَافِرِينَ [illegible] عَلَى الْمُؤْمِنِينَ [illegible] سَبِيلًا [illegible]
[illegible]
[illegible] إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللّٰهَ بدستی که [illegible]
[illegible] وَهُوَ خَادِعُهُمْ [illegible]

[illegible] وَإِذَا قَامُوا [illegible] إِلَى الصَّلَاةِ [illegible] قَامُوا كُسَالَىٰ [illegible]
[illegible] يُرَاءُونَ النَّاسَ [illegible]
[illegible] وَلَا يَذْكُرُونَ اللّٰهَ [illegible] إِلَّا قَلِيلًا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مُذَبْذَبِينَ
[illegible] بَيْنَ ذَٰلِكَ [illegible] لَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ [illegible] وَلَا إِلَىٰ
هَٰؤُلَاءِ [illegible] وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ
[illegible] فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا
[illegible]
[illegible]
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا [illegible] لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ [illegible] أَوْلِيَاءَ دوستان مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ [illegible]
[illegible] أَتُرِيدُونَ آیا میخواهید أَنْ تَجْعَلُوا لِلّٰهِ عَلَيْكُمْ [illegible]
[illegible] سُلْطَانًا مُبِينًا [illegible]
[illegible] إِنَّ الْمُنَافِقِينَ [illegible] فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ

الجزو السادس

و نیابی تو برایشان **نَصِيرًا** یاری که رحمت نموده ایشان را از آن درکه بیرون آرد و در خبر است که حق تعالی در دین در کتابوت ها وضع فرموده از آتش و آن جای منافقانست و آن ابواب چنین بر ایشان بازاست و تنگ که بر صفت نفاق بمیرند الا کسانی که تایب شده باخلاص تمام ایمان آرند چنانچه ایمان

خواهند بود چنانکه فرمود **إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا** مگر آنانکه توبه کنند از نفاق **وَأَصْلَحُوا** و باصلاح آرند آنچه فاسد کرده اند به بشکند در حال نفاق از خبث

عقاید **وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ** و چنگ در زنند بدین خدای و سنت حضرت پیغمبر **وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ** و خالص و پاکیزه گردانند دین خود را **لِلَّهِ** برای خدا

نه طاعت کنند برای رضای حق بر خلاف آنکه در وقت نفاق قصد میکردند از ریا **فَأُولَٰئِكَ** پس آن گروه که بتوبه و صلاح و اعتصام و اخلاص موصوف

اند **مَعَ الْمُؤْمِنِينَ** با مؤمنان باشند در شمار ایشان در دو سرای **وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ** و زود باشد که بدهد خدای تعالی مؤمنان

را **أَجْرًا عَظِيمًا** مزدی بزرگ و ثوابی جلیل جدا از ان خلاصه باهل نفاق شریک گردانید و دوستی مشغول شدند و نیت را باصلاح آورده و میگوید

**مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ** چه میکند خدای بعذاب شما یعنی چه طلب کند شما را **إِنْ شَكَرْتُمْ** اگر شکر گویید نعمتهای او و بنعم حقیقی خود را شناسید

**وَآمَنْتُمْ** و تصدیق کنید بوحدانیت او **وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا** و هست خدای ثواب دهنده شاکران **عَلِيمًا** دانا بحق شکر

و ایمان روایت است که شخصی ضیافت کرد جماعتی را ایشان حاضر نساخت ایشان هر جا که میرسید شکایت او میکرد

در حق ایشان زیادتی شکایت عتاب کرد در این آیت در باره ایشان آمد که **لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ** دوست نمیدارد خدای آشکارا کردن را **بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ** به بدی از گفتار **إِلَّا مَنْ ظُلِمَ** مگر آشکارا کردن کسی که بر وی ستم کرده باشند یعنی دعا کند بر ظالم و اظهار ظلم او ازو است و مظلوم

است میان آنکه بر ظالم عیب او در کند روا است **وَكَانَ اللَّهُ** و هست خدای تعالی **سَمِيعًا عَلِيمًا** شنوا باقوال و دانا باحوال

**إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا** اگر آشکارا کنید نیکویی و طاعت را **أَوْ تُخْفُوهُ** یا پنهانی بجای آرید آنرا **أَوْ تَعْفُوا** یا عفو کنید **عَنْ سُوءٍ**

از بدی که بر شما کردند مواخذه نشده **فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ** پس بدرستی که خدای هست **عَفُوًّا** بسیار عفو کننده از عاصیان با وجود قدرت بر انتقام

ایشان **قَدِيرًا** توانا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو کنندگان در این آیت تحریض عفو است بر عفو تا بخلق خدا متخلق شوند باآنکه صفت

انتقام دارد **إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ** بدرستی آنانکه کافر میشوند بخدای **وَرُسُلِهِ** و پیغمبران او **وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا**

و میخواهند که جدا کنند **بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ** میان خدا و پیغمبران او که ایمان آرند بخدا و کافر شوند به پیغمبران او **وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ**

و میگویند که ایمان میاریم ببعضی از پیغمبران **وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ** و کافر میشویم ببعضی از ایشان چنانکه جهودان گفتند ایمان داریم بموسی و عزیر و کافریم بعیسی و محمد

**وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا** و میخواهند که فرا گیرند **بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا** میان ایمان و کفر راهی و حال آنکه ایمان بخدا تمام نمیشود مگر بتصدیق

تمام پیغمبران او **أُولَٰئِكَ** آن گروه که بیان کرده شد **هُمُ الْكَافِرُونَ** ایشانند کافران که کفر ایشان **حَقًّا**

ثابت است کفر ایشان **وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ** و آماده کرده ایم برای کافران **عَذَابًا مُهِينًا** عذابی خوار کننده **وَالَّذِينَ آمَنُوا**

[illegible]

و بیوران ج

کسانیکه ایمان آورده اند **بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ** بخدا و فرستادگان او **وَلَمْ يُفَرِّقُوا** و جدا نکردند **بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ** میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه گرویدند

**أُولَٰئِكَ** آن گروه مؤمنان حقیقی اند **سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ** زود بدهد بایشان جمیع و عطای خداوند بی خطا بجهت ایشان را **أُجُورَهُمْ** مزدهای ایشان در

بهشت **وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا** و هست خدای آمرزنده گناهان ایشان را **رَحِيمًا** مهربان بزیاده دادن ثواب بایشان بعد از ان

علما و اهل کتاب [illegible] **يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ** سؤال میکنند از تو اهل کتاب و ایشان علمای یهود بودند مثل کعب بن اشرف

و فنحاص بن عازورا که بحضرت گفتند اگر راست میگویی که پیغمبری بیار کتابی یکبار چنانکه موسی آورد پس اگر تو از بین خبر داد که علمای یهود از تو میخواهند

**أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ** آنکه فرود آری بر ایشان یکبار **كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ** کتابی از آسمان چنانکه نوشته و بروایتی از آنحضرت در

خواستند که کتابی بیار که مسطور به جهت هر یک از ما باشد یا بنام هر یک از ما کتابی بیار که گواهی دهد که تو رسول خدایی چون این سؤالات بر وجه تعنت

و لجاج بود حق تعالی اجابت نفرمود و برای تسلیه آنحضرت که این سؤال طول اشتهور بود فرمود که ای **مُحَمَّد** ملول مشو **فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ** پس

بدرستی که جهودان که این گروه از نسل ایشانند در خواستند از موسی **أَكْبَرَ مِنْ ذَٰلِكَ** بزرگتر از این که از تو میخواهند **فَقَالُوا** پس گفتند **أَرِنَا**

**اللَّهَ** بنمای ما را خدای را تا ببینیم او را **جَهْرَةً** عیان و آشکارا **فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ** پس فرا گرفت ایشان را صاعقه یعنی آتشی از آسمان آمد

همه را بسوخت **بِظُلْمِهِمْ** بسبب ظلم ایشان یعنی سؤال محال ایشان که طلب رویت خدا بود **ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ** پس فرا گرفتند یعنی

دیگران از ایشان گوساله را بخدایی **مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ** از پس آنکه آمد بایشان معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا و امثال آن

**فَعَفَوْنَا عَنْ ذَٰلِكَ** پس عفو کردیم ایشان را از آن گناه با وجود عظم آن بعد توبه ایشان **وَآتَيْنَا مُوسَىٰ** و دادیم موسی را **سُلْطَانًا مُبِينًا**

تسلطی ظاهر بر ایشان و استیلا این بود که گوساله پرستان را امر کرد که یکدیگر را بکشند تا توبه ایشان قبول شود و ایشان فرمان او قبول کردند تا شب در یکدیگر

نهادند و یکدیگر را میکشتند تا آنکه اکثر ایشان کشته شدند چنانکه در سوره البقره مذکور است **وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ** و برداشتیم بر بالای ایشان

کوه طور را معلق [illegible] ایشان قبول نمی کردند توریة را که موسی بایشان آورده بود تا قبول کنند پس کوه بر بالای سر ایشان بداشتیم **بِمِيثَاقِهِمْ**

بسبب پیمان ایشان یعنی تا ایشان از خوف عهد کنند بقبول پیمان [illegible] موسی را احکام شریعت قبول کنند و بعد از ان نقض آن عهد کردند

**وَقُلْنَا لَهُمُ** و گفتیم ایشان را بر زبان موسی یا یوشع **ادْخُلُوا الْبَابَ** در آیید بدروازه شهر اریحا **سُجَّدًا** سجده کنان

شکر کنان [illegible] بیت المقدس رسید [illegible] و [illegible]

استهزا [illegible] **وَقُلْنَا لَهُمْ**

و گفتیم ایشان را بر زبان داود علیه السلام **لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ** ستم مکنید و از حد در مگذرید در حکم روز شنبه یعنی در روز شنبه صید ماهی مکنید

شنبه [illegible] **وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ**

و از فهم ایشان دور است [illegible] ميثاقا غليظا پیمانی استوار که آن قول ایشان بود که سمعنا واطعنا فبما نقضهم پس

بسبب [illegible] بسبب شکستن ایشان ميثاقهم پیمان خود را وكفرهم بآيات الله

وسبب کفر ایشان بآیات [illegible] ایشانست وقتلهم الانبياء وسبب کشتن ایشان پیغمبران را بغير حق بناحق و ناروا و

وقولهم وسبب گفتار ایشان که قلوبنا غلف دلهای ما ظرفهای علوم است یعنی [illegible]

است [illegible] بل طبع الله عليها [illegible] بكفرهم [illegible]

[illegible] فلا يؤمنون پس ایمان نیاوردند الا قليلا مگر اندکی چون عبد الله بن سلام وبكفرهم وسبب کفر [illegible]

[illegible] وقولهم [illegible] على مريم بهتانا عظيما [illegible]

[illegible] وقولهم وسبب گفتار ایشان که انا قتلنا المسيح بدرستی که ما کشتیم مسیح را عيسى ابن مريم که عیسی بن مریم است رسول

الله [illegible]

وما قتلوه [illegible] وما صلبوه [illegible] ولكن شبه لهم [illegible]

[illegible]

[illegible] وان الذين اختلفوا فيه [illegible]

[illegible]

جماعت [illegible] لفي شك منه [illegible] ما لهم به من علم

[illegible] الا اتباع الظن [illegible]

[illegible] وما قتلوه يقينا [illegible]

[illegible] بل رفعه الله اليه [illegible] وكان الله عزيزا [illegible] حكيما [illegible] وان من

اهل الكتاب [illegible] الا ليؤمنن به [illegible]

قبل موته [illegible]

[illegible]

[illegible] ويوم

القيامة يكون [illegible] عليهم شهيدا [illegible]

[illegible]

فبظلم من الذين هادوا [illegible] حرمنا عليهم [illegible] طيبات

احلت لهم [illegible]

وبصدهم عن سبيل الله [illegible] كثيرا [illegible]

[illegible] واخذهم

الربوا [illegible] وقد نهوا عنه [illegible] واكلهم

اموال الناس [illegible] بالباطل [illegible]

[illegible] واعتدنا [illegible] للكافرين منهم [illegible] عذابا اليما [illegible]

بل نه چنانست [illegible]

[illegible]

مگر کسانی که ایمان آورده‌اند [illegible] لٰكِنِ الرّٰسِخُوْنَ فِی الْعِلْمِ لیکن [illegible]
[illegible] مِنْهُمْ از بنی اسرائیل چون عبد الله بن سلام و اصحاب او وَالْمُؤْمِنُوْنَ [illegible]
[illegible] یُؤْمِنُوْنَ ایمان می آرند بِمَآ اُنْزِلَ اِلَیْكَ [illegible] وَمَآ اُنْزِلَ
مِنْ قَبْلِكَ [illegible] وَالْمُقِیْمِیْنَ الصَّلٰوةَ [illegible]
[illegible] وَالْمُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ [illegible] وَالْمُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ [illegible] وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ
[illegible] اُولٰٓئِكَ [illegible] سَنُؤْتِیْهِمْ [illegible] اَجْرًا عَظِیْمًا
[illegible] اِنَّآ اَوْحَیْنَآ اِلَیْكَ [illegible] كَمَآ اَوْحَیْنَآ اِلٰی
نُوْحٍ [illegible] وَالنَّبِیّٖنَ مِنْ بَعْدِهٖ
[illegible] وَاَوْحَیْنَآ اِلٰٓی اِبْرٰهِیْمَ وَاِسْمٰعِیْلَ وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوْبَ وَالْاَسْبَاطِ [illegible]
[illegible] وَعِیْسٰی وَاَیُّوْبَ وَیُوْنُسَ وَهٰرُوْنَ وَسُلَیْمٰنَ [illegible]
[illegible] وَاٰتَیْنَا دَاوٗدَ زَبُوْرًا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وَرُسُلًا [illegible] قَدْ قَصَصْنٰهُمْ عَلَیْكَ [illegible] مِنْ قَبْلُ [illegible]
[illegible] وَرُسُلًا لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَیْكَ [illegible]
[illegible] وَكَلَّمَ اللّٰهُ مُوْسٰی [illegible]
[illegible] تَكْلِیْمًا [illegible] رُسُلًا مُّبَشِّرِیْنَ وَمُنْذِرِیْنَ [illegible]
[illegible] لِئَلَّا یَكُوْنَ لِلنَّاسِ [illegible] عَلَی اللّٰهِ حُجَّةٌ [illegible] بَعْدَ الرُّسُلِ [illegible]
[illegible] وَكَانَ اللّٰهُ عَزِیْزًا [illegible] حَكِیْمًا
[illegible]

گواهی نیست که گواهی دهد بر صدق دعوی تو [illegible] لٰكِنِ اللّٰهُ یَشْهَدُ لیکن خدای گواهی دهد [illegible]
[illegible] بِمَآ اَنْزَلَ اِلَیْكَ [illegible] اَنْزَلَهٗ بِعِلْمِهٖ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَالْمَلٰٓئِكَةُ [illegible] یَشْهَدُوْنَ [illegible] وَكَفٰی بِاللّٰهِ شَهِیْدًا وکافی است خدا گواه [illegible]
[illegible] اِنَّ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا
[illegible] وَصَدُّوْا [illegible] عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ [illegible]
[illegible] قَدْ ضَلُّوْا ضَلٰلًاۢ بَعِیْدًا [illegible]
[illegible] اِنَّ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا [illegible] وَظَلَمُوْا [illegible]
[illegible] لَمْ یَكُنِ اللّٰهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ [illegible] وَلَا لِیَهْدِیَهُمْ طَرِیْقًا [illegible]
[illegible] اِلَّا طَرِیْقَ جَهَنَّمَ [illegible] خٰلِدِیْنَ فِیْهَآ اَبَدًا [illegible]
[illegible] وَكَانَ ذٰلِكَ [illegible] عَلَی اللّٰهِ یَسِیْرًا [illegible] یٰٓاَیُّهَا النَّاسُ [illegible] قَدْ
جَآءَكُمُ الرَّسُوْلُ [illegible] بِالْحَقِّ [illegible] مِنْ رَّبِّكُمْ [illegible] فَاٰمِنُوْا
[illegible] خَیْرًا لَّكُمْ [illegible] وَاِنْ تَكْفُرُوْا [illegible]
[illegible] فَاِنَّ لِلّٰهِ [illegible] مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ [illegible]
[illegible] وَكَانَ اللّٰهُ عَلِیْمًا [illegible] حَكِیْمًا [illegible] یٰٓاَهْلَ الْكِتٰبِ
[illegible] لَا تَغْلُوْا فِیْ دِیْنِكُمْ [illegible]
[illegible] وَلَا تَقُوْلُوْا عَلَی اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ [illegible]
[illegible]
[illegible] اِنَّمَا الْمَسِیْحُ عِیْسَی ابْنُ مَرْیَمَ [illegible] رَسُوْلُ اللّٰهِ [illegible] وَكَلِمَتُهٗ
[illegible] اَلْقٰىهَآ [illegible] اِلٰی مَرْیَمَ [illegible]
[illegible] وَرُوْحٌ مِّنْهُ [illegible]
[illegible] فَاٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهٖ [illegible]

یَشْهَدُوْنَ

کردید خدا را یعنی بودن او و درین شریک ساختید و لا تقولوا ثلاثة یعنی مگوئید که خدایان سه اند الله و عیسی و مریم و این زعم بعضی از نصاری بود حق تعالی

میفرماید انتهوا باز ایستید از این گفتار باز ایستادنی که خیرا لکم بهتر است مر شما را از تثلیث باز ایستید و قصد کنید چیزی که بهتر است

مر شما را آن توحید است انما الله جز این نیست که الله اله واحد خداییست یکتا و یگانه در ذات سبحانه پاکی یاد کنید او را پاکی یاد

کردنی و او را منزه دارید از آنکه ان یکون له ولد از آنکه او را فرزند باشد له ما فی السموات و ما فی الارض مر او راست آنچه در آسمانهاست

و آنچه در زمین است یعنی مخلوق اویند و مخلوق مثل خالق نباشد پس از اهل آسمان و زمین او را فرزند نشود و کفی بالله وکیلا و بسنده است

خدای کافی مهمات بندگان [illegible]

[illegible] لن یستنکف المسیح [illegible] ان یکون عبدا لله [illegible]

[illegible] و لا الملائکة المقربون [illegible]

[illegible] و من یستنکف عن عبادته و یستکبر [illegible]

فسیحشرهم [illegible] الیه جمیعا [illegible]

[illegible] فاما الذین آمنوا و عملوا الصالحات [illegible]

[illegible] فیوفیهم اجورهم [illegible] و یزیدهم [illegible]

من فضله [illegible] و اما الذین استنکفوا و استکبروا [illegible]

[illegible] فیعذبهم عذابا الیما [illegible] و لا یجدون لهم من دون الله

ولیا [illegible] و لا نصیرا [illegible] یا ایها الناس قد جاءکم [illegible] برهان

من ربکم [illegible] و انزلنا الیکم

نورا مبینا [illegible]

[illegible] فاما الذین آمنوا بالله و اعتصموا به [illegible]

[illegible] فسیدخلهم فی رحمة منه [illegible]

و فضل [illegible]

[illegible] و یهدیهم الیه [illegible]

صراطا مستقیما [illegible]

عن عبادته

بوده هم آن که در بیان آنچه از آن باقی مانده بود فرمود که یستفتونک طلب فتوی میکنند از تو در میراث کلاله که غیر ولد و والدین است

از وارثان دیگر و از جابر انصاری منقولست که گفت من بیمار بودم [illegible] یا رسول الله [illegible]

کلاله ام یعنی ولد و والدین ندارم [illegible]

[illegible] قل بگو که الله

یفتیکم فتوی میدهد شما را فی الکلالة در میراث کلاله که غیر ولد و والدین است [illegible] ان امرؤ هلک [illegible] لیس له ولد

[illegible] و له اخت [illegible] فلها نصف ما ترک [illegible]

[illegible] و هو یرثها [illegible] ان لم یکن لها ولد

[illegible] فان کانتا اثنتین [illegible] فلهما الثلثان مما ترک [illegible]

[illegible] و ان کانوا اخوة [illegible] رجالا و نساء

[illegible] فللذکر مثل حظ الانثیین [illegible] یبین الله لکم [illegible]

[illegible] ان تضلوا [illegible]

[illegible] والله بکل شیء علیم [illegible]

[illegible] سورة المائدة مائة و ثلث عشرون آیت و هی مدنیة [illegible] ابی بن کعب [illegible]

[illegible] سورة المائدة [illegible]

[illegible] عیاشی [illegible]

صلوات الله علیه روایت کرده [illegible] سورة

المائده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سورة المائده [illegible]

[illegible] ابو عبد الله جعفر الصادق صلوات الله علیه [illegible]

[illegible] سورة المائده [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم سوره است از قرآن که نازل شده حلال آنرا حلال دانید و حرامش را حرام شمارید

یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید اوفوا بالعقود وفا کنید عهدها را با خدای و با یکدیگر یا بعقود شرعیه چون

عقد شرکت و عقد نکاح و عقد بیع و امثال آن پس بعلاوه دیگر که متضمن احکام شرعیه است نقل کرده میفرماید احلت لکم

حلال کرده شد بر شما بهیمة الانعام چهارپایان بسته زبان از شتر و گاو و گوسفند و آنچه ملحق است بآن از آهو و گاو کوهی و خر

وحشی الا ما یتلی علیکم مگر آنچه خوانده میشود بر شما درین سوره و آن آیت حرمت علیکم المیتة والدم تا آخر و همه انعام

بر شما حلال است غیر محلی الصید در حالتیکه حلال دارنده نباشید صید را وانتم حرم و حال آنکه شما احرام گیرنده باشید بحج و عمره [illegible]

که انعام بر شما حلالست مگر آنچه وحشی باشد و آنرا صید کنید که در حال احرام بر شما حرام است ان الله یحکم بدرستیکه حق تعالی حکم میکند در حلال

و حرام ما یرید آنچه خواهد و مصلحت بیند [illegible] روایتست که حطیم [illegible] که نام او شریح بود [illegible]

تمام [illegible] حضرت پیغمبر آمد و گفت [illegible] دعوت میکنی حضرت [illegible] بخدای یگانه [illegible] رسالت [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] در میان [illegible]

[illegible] حضرت رسالت [illegible] شیطان سخن میکند [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] صدقه [illegible] مدینه غارت کرد [illegible] حضرت رسالت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] احرام [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] یا ایها الذین آمنوا لا تحلوا حلال مدارید و حرمت مشکنید شعائر الله [illegible]

[illegible] ولا الشهر الحرام و حلال مگیرید ماه حرام را بقتال و غارت [illegible] رجب است [illegible]

[illegible] ولا الهدی [illegible] ولا القلائد [illegible]

[illegible]

[illegible] ولا آمین

البیت الحرام [illegible] یبتغون [illegible] فضلا من ربهم

از [illegible] تجارت [illegible] ورضوانا و میطلبند خشنودی

[illegible] واذا حللتم و چون از احرام بیرون آیید و حلال شوید فاصطادوا

پس شکار کنید اگر خواهید ولا یجرمنکم و باید که باعث نشود شما را شنآن قوم دشمنی گروهی ان صدوکم برای آنکه

باز داشتند شما را عن المسجد الحرام [illegible] از طواف مسجد الحرام ان تعتدوا [illegible]

[illegible] و اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم [illegible] فلا یقربوا المسجد الحرام

[illegible]

[illegible] قتال [illegible]

[illegible] حرام [illegible] وتعاونوا و یاری کنید یکدیگر را علی البر

[illegible] والتقوی [illegible] ولا تعاونوا علی الاثم

[illegible] والعدوان [illegible]

[illegible] واتقوا الله [illegible] ان الله شدید العقاب

[illegible] حرمت علیکم المیتة حرام کرده شد بر شما [illegible]

[illegible] والدم [illegible]

[illegible] ولحم الخنزیر [illegible] وما اهل

لغیر الله [illegible] به [illegible] والمنخنقة

[illegible] والموقوذة [illegible]

[illegible] والمتردیة [illegible] والنطیحة [illegible]

[illegible] وما اکل السبع [illegible]

[illegible] الا ما ذکیتم [illegible]

[illegible] وما ذبح [illegible]

[illegible] علی النصب [illegible]

[illegible] وان تستقسموا [illegible] بالازلام [illegible]

انواع چوگان چنان بوده که چوب را سه تیر بوده و بر بعضی از آنها الازلام و اقسام میکنند و در یکی نوشته بود که امرنی ربی یعنی خدای مرا امر کرده و
و در دوم نهانی ربی یعنی خدای مرا نهی کرده و سوم غفل بود یعنی چیزی بر آن ننوشته بود و اگر سفری افتاد دیده هر گاه آن از مهمات بود ابتدا عمل
کردندی و اگر سه تیر خریطه کردندی و تیری بیرون آوردندی اگر نوشته بودی که امرنی ربی فالحال بدان مشتغل شدندی و اگر نهانی ربی
بودی بکلی ترک آن عمل کردندی و اگر غفل بیرون آمدی باز رجوع نمودندی پس حق گفت که حرام است بر شما طلب معرفت آنچه قسمت
و مخفی است به این سه تیر ذلكم این استقسام بازلام فسق بیرون رفتن است از دایره طاعت خدا زیرا که افترا است بر خدای سبحانه اگر مراد از ربی خدا باشد
و اگر مراد بت باشد شرک است [illegible] روایت متواتره [illegible] انبیا [illegible] که حضرت
صلی الله علیه و آله که آن عمل کرده و آن را [illegible] بوده [illegible] حق تعالی بوده و همچنین است استخاره برقاع و سبحه [illegible] از آنکه امور مشکل از شارع
و اهل البیت صلوات الله علیهم منقول است پس طعنی در آن نمیرود بر خلاف آنچه کفار مرتکب آن بوده اند اليوم امروز که این آیت نازل شده به تحریم
افعال قبیحه کفار يئس الذين كفروا نا امید شدند کافران من دينكم از باطل کردانیدن دین شما و رجوع شما به دین ایشان بتحلیل
این خبایث و غیر آن فلا تخشوهم پس مترسید از ایشان و از غلبه ایشان بر شما واخشون و بترسید از من و خالص گردانید
خشیت را برای من [illegible] از ارتکاب محظورات [illegible] مروی است که حضرت رسالت صلعم روز جمعه خطبه خواند و در آن مجلس بسیاری
آنحضرت صلعم [illegible] ایشان نظر کرد [illegible] از مسلمانی کسی [illegible] شادمان شده حق تعالی این آیت فرستاد که امروز نومید گشتند
تسلط بر اهل اسلام [illegible] تا روز قیامت اليوم اكملت لكم دينكم امروز کامل گردانیدم برای شما دین شما را به نصرت و
غلبه آن بر همه ادیان یا به اکمال احکام و شرایع که آن را تا قیام ساعت نسخ نباشد واتممت عليكم نعمتي و تمام کردم بر شما نعمت خود را
به تبیین و اکمال احکام دین و یا به فتح مکه و هدم منار جاهلیت [illegible] تمام [illegible] حج گزارد [illegible] مشرک با شما حج نگزارد ورضيت
لكم الاسلام و اختیار کردم برای شما اسلام را دينا دینی پاکیزه [illegible] تا روز قیامت [illegible]

خبر عید غدیر

حضرت امام محمد باقر و از حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام روایت است که این آیت نازل شد بعد از آنکه حضرت رسالت صلعم حضرت
امیر المؤمنین را خلیفه خود گردانید در غدیر خم در وقت انصراف از حجة الوداع و فرمود من كنت مولاه فعلي مولاه و این آخر فریضه
که نازل فرمود [illegible] پس کامل [illegible] فرایض الهی به نصب امامت و خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه [illegible]
عبید الله بن عبد الله حسکانی باسانید صحیح خود روایت کرده از ابی هرون عبدی و او از ابی سعید خدری که حضرت رسالت صلعم فرمود الله
اکبر علی اکمال الدين واتمام النعمة ورضا الرب برسالتي وولاية علي بن ابي طالب من بعدي بعد از آن فرمود من كنت مولاه فعلي مولاه
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله [illegible] که حضرت رسول صلعم [illegible]

در وقت نزول این آیه

باستماع [illegible] و عوام رسانید [illegible] چون این [illegible] شنید [illegible] و از ثواب [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت در غدیر خم نصب امامت و خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] و منافق [illegible]
[illegible] این آیت فرستاد [illegible] اهل نفاق [illegible]
[illegible] کردم [illegible] تمام [illegible] و خطیب خوارزمی [illegible] از علما و فضلای
اهل سنت است روایت کرده از حذیفة بن الیمانی و او از ابوذر غفاری که چون حضرت رسالت صلعم در غدیر خم حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
بحکم علی الاطلاق [illegible] رسانید [illegible] آنحضرت [illegible] سلموا على علي بامرة المؤمنين یعنی سلام کنید
بر علی بن ابی طالب [illegible] السلام علیک یا امیر المؤمنین [illegible] حق تعالی این آیه [illegible] اليوم اكملت لكم دينكم [illegible]
حضرت صلعم [illegible] این آیت [illegible] الله اكبر على اكمال الدين واتمام النعمة ورضى الرب
برسالتي وولاية علي بن ابي طالب [illegible] صحیح [illegible] و مخالف [illegible]
کرده [illegible] قبول ولایت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب [illegible] خلافت [illegible] دین [illegible] تمام
[illegible] و در فضایل [illegible] روز را عید الله الاکبر نام نهاده [illegible] احادیث بسیار [illegible]
فضیلت این روز [illegible] نازل شده [illegible] طارق بن شهاب روایت کرده
[illegible] آن آیت اليوم
اكملت لكم دينكم [illegible] عید مسلمانان [illegible] از حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت
کرده [illegible] فضیلت این روز [illegible] عید الله الاکبر [illegible] این روز عید [illegible] عید است
آسمان [illegible] از زمین [illegible] باشد
[illegible] از اهل البیت [illegible] واقعات [illegible]
[illegible] صد هزار [illegible]
[illegible] از جمله [illegible] اسم
[illegible] صلی الله علیه [illegible] فمن اضطر پس هر که مضطر [illegible]
[illegible] في مخمصة [illegible] غير متجانف در حالتی که میل کننده نباشد لاثم
[illegible] فان الله غفور رحيم [illegible]

واو داین سو اخوه ترتیب بود در حکایات الصالحین مذکور است که مردی صالح از دنیا روی گردانیده بود و احوال خود گشته بود و عجب حال خود را پنهان داشتی و از کرم الهی دست برنداشتی
حلال خورد و شست احتیاج خود را هیچ کس نگفت واو را همسایه‌ای بود که او را بجهت عبادت او ارادت داشتی روزی بخانهٔ این درویش آمد دیگی
دید که از [illegible] و طعامی گرم در آن بود و خود دید که از آن بوی گوشت مردار می‌آمد دانست که آن به صورت حلال بازگشته [illegible]
دلالی آورده [illegible] و مسکنت ما گفت خوش چون ام همسایه بجهت بود چه کاری پریشان شده است که [illegible] ادعا کرده گفت چگونه دو ابشکار از توی بی‌ناز
گفت حالت که از من پنهان [illegible] تمام قصه باز گفت که درویش ساعتی فرو ماند پس سر برآورد و گفت که [illegible] فرورت شده که از آن
گفتم و آن [illegible] شد [illegible] که گوشت مرده [illegible] اگر آن طعام [illegible] خواهی که از آن آقدر مباح [illegible] گفت سبحان الله یکی خبر
چگونه دیگری حلال بود و بر دیگری حرام و درویش این آیت تلاوت کرد که فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ و بعد از آن گفت که آن مرد را بود و طریق
اضطرار حلال بود و بر تو حرام آن مرد درویش شده گفت چگونه از این شکار و همسایگی تو باشی و بدین مرتبه پریشان و مضطر باشی و حق
بخبر باشم [illegible] خورده که تو این سرالهی پیرون نرود [illegible] تا در لوح بهر عاصره کنم [illegible] احوال خود را بیان خود داده عاصره کرده و چون متوفی شد
او را دو جواب داد خود [illegible] ایشان که تا سه چیز کرد گفت بجهت آن که به همسایه خود کرده [illegible] علیین رسانید که رتبه صالحین است ای سعید
چیز روایت است که عدی بن حاتم و زید الخیل طائی که صحرا بیغمبر صلی الله علیه و آله و اولاد ابو زید نام بوده بودند و بخدمت آنحضرت آمده گفتند یا رسول الله
ما دو جماعتیم که صید می‌کنیم و در طلب شکار را صید کرده می‌آورند بعضی که هنوز زنده است و بعضی که سگان آل ذریح و آل جبریه جانوران و وحشی می‌گیرند و بعضی از
آنها را یابیم و بعضی را نه که سگ ما هلاک کرده و بعضی از آن را سگ خورده است و حق تعالی در رو جواب آیت
حکم آن چگونه بود و آیت آمد که يَسْأَلُونَكَ از تو پیغمبر می‌پرسند که مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ چه چیز حلال کرده شده است بر ایشان از طعام قُلْ أُحِلَّ
لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ بگو حلال کرده شده است بر شما که هر چه پاکیزه که بنام خدا ذبح کرده باشند بر وجه شرع وَمَا عَلَّمْتُمْ و نیز حلال کرده شده
است بر شما صید آنچه تعلیم داده‌اید مِنَ الْجَوَارِحِ از سگان شکاری مُكَلِّبِينَ در حالتی که ادب کنندگانید آنها را که در آن باشد عَلَّمْتُمْ یعنی
سالم است در تعلیم و تربیت تا گیرد در [illegible] آنکه تُعَلِّمُونَهُنَّ یاد دهید سگان شکاری را مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ از آنچه آموخته است خدا شما را از
طریق تادیب و آن [illegible] که سگ شکار نمود و حتی که صاحب آن شکار را نکند و بر صید تحریص نماید و چون اخذ کند باز آید و شکار را نخورد
فَكُلُوا پس بخورید پاک و حلال مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ از آنچه نگاه داشته اند سگان شکاری بر شما و نخورده اند وَاذْكُرُوا
اسْمَ اللَّهِ و یاد کنید نام خدا را عَلَيْهِ بر آنچه تعلیم داده اید یعنی در وقت ارسال او بجانب صید نام خدا برید یا یاد کنید بر آنچه
امساک کرده اید چون ذکاة او دریابید وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدا در تناول آنچه حرام کرده است إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ بدرستی که
خدا زود حساب است و از حلال و حرام سؤال کند و باید دانست که جوارح اگر چه عموما است از زبان مطلق جانوران شکاری از سگ و یوز و باز و

باشند نه

غیر آن لیکن نزد امامیه مراد از آن سگان اند و ذکر مُكَلِّبِينَ دلالت میکند بر آنکه و این قول مرویست از حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم و صید جانوران
شکاری بر دو قسمست یکی آنکه ادراک ذکوة آن کنند پس حلال است بهر تقدیر خواه آنکه سگ آن را صید کرده باشد یا جانوری دیگر و دوم آنست که او
را مذکوة آن نکرده باشند و این قسم اگر معقول کلب است حلال است و اگر صید دیگر جانوران است حرام و این منقولست از حضرت امام محمد باقر و جعفر صادق
علیهما السلام الْيَوْمَ در روز نزول این آیات أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ حلال کرده شده است شما را طعامهای پاکیزه و خوش آینده که شرع
آن را منع نکرده و حکم بحلیت آن کرده و آن ذبیحه است که بنام خدا ذبح شده باشد و غیر آن از اطعمه محلله وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
و طعام آنها که داده شده اند کتاب یعنی یهود و نصاری حِلٌّ لَكُمْ حلالست مر شما را وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ و طعام شما نیز حلالست ایشان را
اکثر ایشان آن را حلال دانسته مراد بطعام غیر ذبایح اهل کتابست و غیر آنها که بمباشرت آن کرده باشند چه ایشان نجس العین اند و تعرف در آن حرام خواهد
که احادیث وارده از اهل البیت علیهم السلام درین باب وارد شده پس آیت بر عموم خود باشد و اینکه در عرف شرع اطلاق طعام بر حبوب کنند بیشک
موید اینست وَالْمُحْصَنَاتُ و دیگر حلال کرده شده است برای شما زنان پارسا مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ از آنها که گرویده اند بخدا خواه آزاد و خواه
آمده مومنه نیز حلالست وَالْمُحْصَنَاتُ و دیگر زنان پارسا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنها که داده شده اند کتاب یعنی یهود و
نصاری مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما خواه آزاد و خواه بنده و اهل البیت علیهم السلام تخصیص محصنات اهل کتاب کرده اند بزنانی که اول
بدین اهل کتاب بوده باشند و بعد از آن ایمان آورده و یا تخصیص آن بنکاح متعه کرده اند یا بملک یمین حاصل کرده اند و بعضی زنان بطریق مذکور بر شما
حلال اند إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ چون بدهید ایشان را أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان و این قید بر سبیل اولویت و افضلیت است و اگر بدون دادن
مهر حلالست و حل ایشان نکاحی که از زنان استمتاع نمایند بدون دادن مهر مُحْصِنِينَ در حالتی که شما باشید نکاح کنندگان و صلاح جوینده باشید غَيْرَ
مُسَافِحِينَ نه زنا کنندگان وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ و نه گیرندگان دوستان به پنهانی مرویست که در عرب عادت بودند که مردی که زنی
دوست گرفتی یا زنی مردی را آن را بقرار نکاح و اسفاح حق تعالی این آیت آن را نهی کرده و ذکر کرد که مشروع شد از زنان بسبیل نکاح باید نه بسبیل زنا
و دوستی به پنهانی وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ و هر که کافر شود بدانچه ایمان بدان واجب است از اصول و فروع ایمان و انکار شرایع اسلام
کند از حلال و حرام فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ پس بدرستی که باطل شده کردار او چه عدم ترتب ثواب بر آن چه صحت اعمال فرع ایمانست وَهُوَ
فِي الْآخِرَةِ و او در آن سرا مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیان کارانست چه بجهت از تمادی سرمایه طاعت را در باخته و خود را مستوجب
عذاب ابد ساخته و چون در آیات متقدم امر بوفا بعقود کرد و از جملهٔ آن اقامت صلوة است و از شرایط صحت آن طهارت است این
جهت بیان طهارت فرموده بقوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ چون خواهید که برخیزید بنماز
و شما محدث باشید فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ پس بشوئید رویهای خود را از قصاص تا منتهای ذقن و در عرض آنقدار که انگشت میان و ابهام

بدان ... و [illegible] وَاَیْدِیَکُمْ و [illegible] اِلَی الْمَرافِقِ [illegible]

وابتداء از مرفق باید کرد باجماع امامیه و احادیث متواتره از اهل البیت علیهم السلام و [illegible] وَامْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ

[illegible] وَاَرْجُلَکُمْ [illegible] اِلَی الْکَعْبَیْنِ [illegible] وَاِنْ کُنْتُمْ

جُنُباً [illegible] فَاطَّهَّرُوا [illegible] وَاِنْ کُنْتُمْ مَرْضیٰ [illegible] اَوْ عَلیٰ

سَفَرٍ [illegible] اَوْ جاءَ اَحَدٌ مِنْکُمْ [illegible] مِنَ الْغائِطِ [illegible]

[illegible] اَوْ لامَسْتُمُ النِّساءَ [illegible] فَلَمْ تَجِدُوا ماءً [illegible]

[illegible] فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً [illegible]

[illegible] فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ وَاَیْدِیکُمْ مِنْهُ [illegible]

[illegible] ما یُرِیدُ اللّهُ [illegible]

[illegible] لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَجٍ [illegible] وَلکِنْ یُرِیدُ [illegible] لِیُطَهِّرَ

کُمْ [illegible] وَلِیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکُمْ [illegible]

[illegible] لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ [illegible]

فضیلت وضو و غسل

[illegible] از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه مرویست [illegible]

[illegible]

[illegible] اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّهُ وَ[illegible] رَسُولُ اللّهِ [illegible]

[illegible]

[illegible] وَاذْکُرُوا نِعْمَةَ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَمِیثاقَهُ

الَّذِی واثَقَکُمْ بِهِ [illegible]

[illegible] اِذْ قُلْتُمْ [illegible] سَمِعْنا [illegible] وَاَطَعْنا [illegible]

[illegible] وَاتَّقُوا

اللّهَ [illegible] اِنَّ اللّهَ [illegible] عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ [illegible]

[illegible] یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا [illegible] کُونُوا قَوّامِینَ [illegible] لِلّهِ [illegible]

[illegible] شُهَداءَ بِالْقِسْطِ [illegible] وَلا یَجْرِمَنَّکُمْ [illegible] شَنَآنُ قَوْمٍ [illegible] عَلیٰ

اَلّا تَعْدِلُوا [illegible] اعْدِلُوا [illegible] هُوَ اَقْرَبُ

لِلتَّقْوی [illegible] وَاتَّقُوا اللّهَ [illegible]

[illegible] اِنَّ اللّهَ خَبِیرٌ [illegible] بِما تَعْمَلُونَ [illegible] وَعَدَ اللّهُ الَّذِینَ

آمَنُوا [illegible] وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ [illegible]

لَهُمْ مَغْفِرَةٌ [illegible] وَاَجْرٌ عَظِیمٌ [illegible] وَالَّذِینَ کَفَرُوا [illegible] وَکَذَّبُوا بِآیاتِنا

[illegible] اُولئِکَ اَصْحابُ الْجَحِیمِ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا [illegible] اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللّهِ عَلَیْکُمْ [illegible]

خدا را که انعام کرده است شما را **اذ همّ قوم** چون قصد کردند قومی [illegible] **ان یبسطوا الیکم** آنکه بگشایند بسوی شما **ایدیهم**
دستهای خود را بقتل و اهلاک **فکفّ ایدیهم** پس باز داشت خدا دستهای ایشان را **عنکم** از شما و دفع مضرت ایشان کرد از شما
**واتقوا الله** و بترسید [illegible] **وعلی الله** و بر خدای [illegible] **فلیتوکل المؤمنون** پس باید که توکل کنند مؤمنان چه او کافیست در
رسانیدن خیر بایشان و دفع کردن شر از ایشان [illegible] خیانت بود [illegible]
[illegible] **ولقد اخذ الله** و بتحقیق که فرا گرفت خدای **میثاق بنی اسرائیل**
پیمان محکم بنی اسرائیل را [illegible] موسی [illegible] **وبعثنا منهم** و برانگیختیم از ایشان **اثنی عشر نقیبا** دوازده مهتر را [illegible]
[illegible] اسباط یعقوب دوازده جماعت بودند [illegible] دوازده [illegible] حضرت موسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عوج بن عناق [illegible] سه هزار و سیصد و سی گز بود
[illegible]
[illegible] حضرت نوح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

قصه عوج بن عناق



[illegible]
[illegible] چهل گز [illegible]
[illegible]
[illegible]
چگونه جنگ کنیم **وقال الله** و گفت خدای **انی معکم** بدرستی که من با شمایم بنصرت دادن شما [illegible] **لئن اقمتم الصلوة**
[illegible] **وآتیتم الزکوة** [illegible] **وآمنتم برسلی** و تصدیق کنید پیغمبران مرا **وعزرتموهم** [illegible]
ایشان را و تعظیم امر ایشان نمائید **واقرضتم الله** [illegible] **قرضا حسنا** [illegible]
و اخلاص **لاکفرن عنکم سیئاتکم** هر آینه [illegible] **ولادخلنکم جنات** [illegible] **تجری**
**من تحتها الانهار** جاریست از زیر درختان آن جویهای آب **فمن کفر بعد ذلک** پس هر که کافر شود **منکم** از شما [illegible]
[illegible] **فقد ضل** پس هر آینه گم کرده است **سواء السبیل** [illegible]
[illegible] **فبما نقضهم میثاقهم** [illegible]
[illegible] **لعناهم** [illegible] **وجعلنا قلوبهم قاسیة** و گردانیدیم دلهای ایشان را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **یحرفون الکلم** [illegible] **عن مواضعه**
[illegible] **ونسوا حظا** [illegible] **مما ذکروا به**
[illegible] **ولا تزال تطلع** [illegible] **علی**
**خائنة منهم** [illegible] **الا قلیلا منهم** [illegible] **فاعف عنهم** [illegible]
[illegible] **واصفح** [illegible] **ان الله یحب المحسنین** [illegible]
[illegible] **ومن الذین قالوا انا نصاری** [illegible]
[illegible] **اخذنا میثاقهم**
**فنسوا حظا** [illegible] **مما ذکروا به** [illegible]

در انجیل از ایمان آوردن بخاتم [illegible] پس [illegible] فَأَغْرَيْنَا پس برانگیختیم [illegible] میان ایشان

ایشان بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ میان ایشان دشمنی ظاهر وَالْبَغْضَاءَ و بغض پنهانی در دل إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز

یعنی بجهت [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ

اللَّهُ و زود باشد که خبر دهد ایشان را خدای بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ بآنچه ایشان میکردند [illegible]

[illegible] يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا بدرستی که آمد شما را رسول ما يُبَيِّنُ

لَكُمْ روشن میکند برای شما كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ بسیاری از آنچه پنهان میکردید آن را مِنَ الْكِتَابِ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وَيَعْفُو عَنْ

كَثِيرٍ [illegible] نُورٌ [illegible]

وَكِتَابٌ مُبِينٌ و کتابیست [illegible]

[illegible] يَهْدِي بِهِ اللَّهُ راه می‌نماید خدای

بآن نور مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ [illegible] سُبُلَ السَّلَامِ [illegible]

السلام است [illegible] وَيُخْرِجُهُمْ [illegible] مِنَ الظُّلُمَاتِ [illegible] إِلَى النُّورِ

[illegible] بِإِذْنِهِ [illegible] وَيَهْدِيهِمْ [illegible] إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

[illegible] لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ [illegible] قَالُوا إِنَّ اللَّهَ [illegible] هُوَ

الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ [illegible] قُلْ [illegible] فَمَنْ يَمْلِكُ [illegible]

[illegible] مِنَ اللَّهِ شَيْئًا [illegible] إِنْ أَرَادَ [illegible] أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ

ابْنَ مَرْيَمَ [illegible] وَأُمَّهُ [illegible] وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا [illegible]

[illegible] وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ [illegible] وَمَا بَيْنَهُمَا [illegible] يَخْلُقُ

مَا يَشَاءُ [illegible]

---

[illegible] وَاللَّهُ

عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای بر همه چیز توانا است [illegible] وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ

و گفتند جهودان و ترسایان نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وَأَحِبَّاؤُهُ [illegible]

[illegible] قُلْ بگو ای محمد [illegible] فَلِمَ

يُعَذِّبُكُمْ [illegible] بِذُنُوبِكُمْ [illegible]

[illegible]

[illegible]

بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ [illegible] مِمَّنْ خَلَقَ [illegible]

يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ [illegible] وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ

[illegible] وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضِ [illegible] وَمَا بَيْنَهُمَا [illegible] وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ [illegible]

[illegible] يَا أَهْلَ الْكِتَابِ [illegible] قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا

[illegible] يُبَيِّنُ لَكُمْ [illegible] عَلَىٰ فَتْرَةٍ (من الرسل)

[illegible] أَنْ تَقُولُوا [illegible] مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ [illegible] وَلَا

نَذِيرٍ [illegible] فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ [illegible] وَنَذِيرٌ [illegible]

[illegible] وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ [illegible]

و چون یاد کن ای محمد چون گفت موسی لقومه مر گروه خود را که بنی اسرائیل بودند یا قوم اذکروا ای گروه من یاد کنید نعمة الله علیکم نعمت
خدای را که بر شماست اذ جعل فیکم انبیاء چون گردانید در میان شما پیغمبران تا شما را راه نمایند و بعث رسید که در هیچ امت انقدر نبی
نبوده که در بنی اسرائیل وجعلکم ملوکا و گردانید شما را یعنی بعضی شما را پادشاهان بسیار و گویند که چون فرعونیان ملوک بودند
در دستهای قبطیان بنی اسرائیل زنان را می بستند و ملک هر یک شان کردانید و منزلها وسیع کرد و آبهای جاری و باشیان ارزانی داشت از
بهشت ایشان را ملوک تسمیه فرمود وآتاکم و بداد شما را من و سلوی و سایه ابر و بیرون آوردن آب از سنگ و شکافتن دریا و غرق کردن فرعون
ما لم یؤت احدا آنچه نداد کسی را من العالمین از عالمیان یا قوم ای گروه من ادخلوا الارض المقدسة در آیید بزمین پاک
کرده شده از رجس شرک و با برکت که انواع فواکه و درخت و زراعت و اکثر انبیا و مؤمنین در آن زمین شام است التی کتب
الله لکم آن زمینی که نوشته است خدای در لوح محفوظ که مسکن شما باشد بشرط ایمان و جهاد با جباران و امتثال اوامر ملک شانه
ولا ترتدوا علی ادبارکم چون ایشان از عمالقه ترسیده بودند گفتند کاش ما در زمین مصر مرده بودیم تا بمصر باز بگشتیم موسی گفت باز مگردید
فتنقلبوا و باز مگردید بر پشتهای خود یعنی بجهت آنکه ایشان بجهت خوف جباران کار جهاد نکنند خاسرین پس بازگردید زیانکاران و
لی کز زیان کار آنکه باشید در دنیا و آخرت قالوا گفتند یا موسی ان فیها ای موسی بدرستی که در آن زمین است قوما جبارین گروهی
بسیار با شوکت و قوت و غلبه و ما بایشان مقاومت نتوانیم وانا لن ندخلها بدرستی که ما در نیائیم در آن زمین حتی یخرجوا
منها تا وقتی که بیرون روند جباران از آن فان یخرجوا منها پس اگر بیرون روند از آن زمین فانا داخلون پس بدرستی که ما
آییم که ما را چه ملا طاقت جهاد کردن با ایشان نیست قال رجلان گفتند دو مرد من الذین یخافون از آنها که می ترسیدند از مخالفت
یوشع بن نون و کالب بن یوقنا بودند از نقبا انعم الله علیهما انعام کرده بود حق تعالی بر ایشان بایمان و ثبات
بعهد و پیمان ادخلوا علیهم الباب در آیید بر جباران از دروازه شهر ایشان و ... در آیید
فاذا دخلتموه پس چون در آیید در آن دروازه که گفته شد فانکم غالبون پس بدرستی که شما غالب باشید بجهت قلق و ضعف
جباران و ترس ایشان ... و خدای تعالی موسی را وعده کرده بود که اگر در آیند بر ایشان غالب گردید
وعلی الله و بر خدای پس توکل کنید فتوکلوا پس توکل کنید ان کنتم مؤمنین اگر هستید باور دارندگان وعده حق را
قالوا یا موسی گفتند ای موسی انا لن ندخلها ابدا بدرستی که ما در نیاییم در آن شهر هرگز ما داموا فیها مادام که جباران در آن
موضع باشند فاذهب انت وربک پس برو تو و پروردگار تو فقاتلا پس جنگ کنید
با ایشان انا هاهنا قاعدون بدرستی که ما اینجا نشستگانیم ... ما را طاقت محاربه با ایشان نیست موسی

از این سخن دلتنگ شد و از ایشان نومید گشت قوم را بحضرت پروردگار عرض کرد قال رب گفت ای پروردگار من انی لا املک
الا نفسی بدرستی که من مالک نیستم مگر نفس خود را واخی و برادر خود را ... هارون را
فافرق بیننا پس جدائی افکن میان ما وبین القوم الفاسقین و میان این گروه بیرون روندگان از دایره فرمان
حکم کن بآنچه ما مستحق آنیم و ایشان سزاوار آنند قال گفت حق تعالی فانها پس بدرستی که این زمین مقدس محرمة علیهم حرام
کرده شده است بر ایشان یعنی بجهت عقوبت تا زمانی که توبه کنند اربعین سنة چهل سال یتیهون فی الارض
سرگردان و متحیر روند در زمین تیه که شش فرسخ است که قوم موسی چهل سال در آن مقدار زمین سرگردان بودند صباح عزیمت سفر کردندی
شام را ... و شب همانجا بودندی که بامداد از آنجا رحلت کرده بودند ... گفته اند تیه به هر گروه که بهایت آن زمین رسید ... آمد و سرگردانی و حیران در میان بودند تا چهل سال
بنی خطاب کرد که ایشان را چهل سال سرگردان در زمین تیه کند ... موسی پشیمان شد حق تعالی وحی فرستاد که چون حکم کرده ام بر سرگشتگی
ایشان فلا تاس پس اندوه مخور علی القوم الفاسقین بر گروه فاسقان یعنی ایشان بجهت نافرمانی سزاوار این عقوبت اند
پس بر دعا کردن بر ایشان پشیمان مشو ... گویند که موسی صد و بیست سال داشت بیست سال در زمان پادشاهی فرعون
سال ... در تیه ... چهل سال ... هارون ... وفات یافت و یوشع پیغمبر بعد
حضرت موسی بجای وی ... بنی اسرائیل را بجهاد جباران امر کرد و ایشان ... فرمان او
جدال آغاز کردند و آن شهر را محاصره کردند و ... روز جمعه بود و چون آفتاب به غروب رسید یوشع دعا
کرد ... آفتاب ... تا آنکه از قتل کفار فارغ شدند و بعد از آن
غروب کرد و باتفاق آفتاب را بر کسی باز نگشت مگر برای یوشع که وصی موسی بود و سلیمان که وصی داود بود و حضرت امیر المؤمنین علی
ابن ابی طالب که وصی حضرت سید کاینات صلی الله علیه و آله ... و اخبار ابو اسحق ابراهیم ... از عبد الله بن عباس
آورده ... رد الشمس الا لسلیمان وصی داود و یوشع وصی موسی و لعلی وصی محمد ... دوبار آفتاب از برای حضرت امیر المؤمنین
بازگشت یکبار در حیات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ... حضرت را وحی رسید و سر مبارک ... بر زانوی حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه نهاده بود و چون وقت نماز شد حضرت امیر المؤمنین ... بجهت آنکه سر مبارک ... از وحی فارغ شد حضرت امیر المؤمنین ...
سبب ... گفت یا رسول الله نماز ... آفتاب ... سر مبارک ... نماز
گذارد ... حضرت گفت بار خدایا ... علی ابن ابی طالب در طاعت تو و رسول تو بود ... قیام بنماز ... آفتاب

آفتاب باز گردان تا با علی نماز بگذارد فی الحال آفتاب باز گشت و او را آوازی بود مانند آواز اره که در چوب کشند و شعاع او بر عالم افتاد و
آن چنانکه بود تا آنکه حضرت امیر المؤمنین نماز عصر را ایستاده بگذارد و چون سلام باز داد دیگر بار آفتاب فرو شد بر طریق عادت که هر بار فرو رود
این روایت از ابن عباس و ابوذر و مقداد و جابر و غیر ایشان از صحابهٔ کبار منقول است و نوبت دوم بعد از وفات سید کاینات بود صلی الله علیه و آله
و آن چنان بود که جویریه بن مسهر روایت کرده که من در رفیق حضرت امیر المؤمنین ع بودم در سفر چون به بابل رسیدیم وقت نماز عصر در آمد آنحضرت فرمود که ای
زمینی است که حق تعالی در وی بیان زمین فرو برده هیچ پیغمبر و وصی را نشاید که اینجا نماز کند پس برفتیم تا آفتاب فرو رفت و من با خود میگفتم که وای
از این نماز که آمد و وقت نماز فوت شد پس چون وقت نماز فوت شد بعضی شدم این که چگونه از حضرت نماز فوت شود پس از وضو ...
و حضرت امیر المؤمنین ع وضو ساخت و دست بر عا برداشت و لبهای مبارک را جنبانید فی الحال دیدم که آفتاب بر آمد و بموضع رسید که وقت
نماز عصر است پس بمن گفت که بیا و نماز بگذار چون از نماز فارغ شدیم آفتاب بیکبار فرو رفت من گفتم که یا امیر المؤمنین من کواهی میدهم که تو وصی
حضرت محمدی صلی الله علیه و آله و چون فقها باز گشتن آفتاب برای آنحضرت امری مشهور است بر وجهی که از غایت ظهور در تواتر کسی انکار آن نتواند نمود و حسان
بن ثابت و امثال او در این معنی شعرها گفته اند و بالجمله فصاحت در مدحت و منقبت آنحضرت را سخن ... و چون حق تعالی حال اهل کتاب بیان فرمود
و در کتاب خواص بیان فرمود در عقب آن بیان فرزند آدم کرد که در حق برادر تعدی نمود و مرتکب قتل او شد که از اعظم فواحش است تا موجب تسلی
حضرت رسالت پناه شود و بداند که حسد ... بلیه ... قدیم الایام ... پس فرمود که وَاتْلُ عَلَيْهِمْ و بخوان بر اهل روزگار
خود از جهت تنبیه اهل آن نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ خبر دو پسر آدم که از صلب او بودند یعنی قابیل و هابیل بِالْحَقِّ خواندنی براستی و درستی که هیچ
شایبهٔ کذب در آن راه نیابد و بیان این قصه آنست که حوا را ... آدم و مواصلت او بحوا ... حامله گشت بهر
بطنی پسری و دختری بیاورد و گویند که در اول بار قابیل با خواهرش اقلیما و در بطن دیگر هابیل با خواهرش لیودا زاده شدند ...
... آدم ... قابیل بود و توأم
او اقلیما بود که در غایت حسن بود و توأم هابیل را لیودا گفتندی و او را چندان جمال نبود و چون بحد بلوغ رسیدند آدم خواست که اقلیما را بهابیل دهد و لیودا را
بقابیل قابیل از این حکم ابا کرد و گفت خواهر من جمیلتر است و با من در رحم بوده و من اولی ام آدم گفت این حکم خدای تعالی است و ...
و ... قابیل این را تسلیم نداشت و گفت تو هابیل را دوستر داری از من ... آدم فرمود که ... ...
باور نمیداری ... هر کدام ... قربانی کنید ... قربانی هر که قبول کرد اقلیما از آن او باشد ... إِذْ قَرَّبَا وقتی که
نزدیک کردند ... قُرْبَانًا قربانی که بآن بحق تعالی ... و هابیل صاحب ... گوسفند ... بود ...
... قابیل صاحب زرع بود ... گندم ضعیف ... ...

خبر قابیل و هابیل

در همان موضع بنهادند و با خود گفت اگر این قربانی مقبول شود و اگر نه بهر حال خواهر خود باز ندارم فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا پس قبول کرده شد
قربانی یکی از ایشان که هابیل بود چون آتش سفید از آسمان فرود آمد و گوسفند را بخورد وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ و مقبول نشد از دیگری
که قابیل بود ... آتش از قربانی او در گذشت ... قابیل در غضب شد و حسد ... برادر را ... قَالَ گفت قابیل
از غایت حسد لَأَقْتُلَنَّكَ هر آینه ترا بکشم ... قَالَ گفت هابیل إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ جز این نیست که قبول
میکند خدای مِنَ الْمُتَّقِينَ از پرهیزکاران ... قربانی ... و ... تو قبول ... بود ...
... لَئِنْ بَسَطْتَ اگر بگشائی ... إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي بسوی من دست خود را تا بکشی
مرا مَا أَنَا بِبَاسِطٍ ... يَدِيَ إِلَيْكَ دست خود را بسوی تو لِأَقْتُلَكَ تا ترا بکشم إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ
بدرستی که من میترسم از خدای رَبَّ الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیانست ... هابیل ... قوت ... بود ...
... إِنِّي أُرِيدُ
من میخواهم أَنْ تَبُوءَ که باز گردی بِإِثْمِي بگناه ... وَإِثْمِكَ و گناه خود ...
... فَتَكُونَ پس باشی ... مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ
... وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ و اینست ... پاداش ستمکاران ... فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ پس
... قَتْلَ أَخِيهِ ...
...
... فَقَتَلَهُ پس بکشت او را ... فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس گشت از زیانکاران
... دنیا ... آخرت ...
...
... فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا پس برانگیخت خدای تعالی زاغی را يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ میکاوید
زمین را ... لِيُرِيَهُ تا بنماید قابیل را كَيْفَ يُوَارِي چگونه بپوشد سَوْءَةَ أَخِيهِ جثه
برادر خود ... قابیل ... برادر ... بکشت
و ... قابیل ...

خبر جالان موضع

از آن شاهد بود قال گفت بر وجه تحسر و تعجب یا ویلتی ای وای بر من أعجزت أن أكون آیا عاجز شدم از آنکه باشم مثل هذا الغراب

مانند این زاغ [illegible] فأواري سوءة أخي پس بپوشم تن برادر خود را [illegible]

[illegible] فأصبح من النادمين پس گشت از پشیمانان [illegible] مشقت بسیار

باو رسید [illegible] آورده اند که آدم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] من أجل ذلك

از جهت این قتل ناحق كتبنا على بني إسرائيل نوشتیم یعنی حکم کردیم بر بنی اسرائیل أنه من قتل نفسا آنکه هر کس بکشد [illegible]

بغير نفس [illegible] أو فساد في الأرض [illegible]

[illegible] فكأنما قتل الناس جميعا [illegible]

[illegible] ومن أحياها [illegible]

[illegible] فكأنما أحيا الناس جميعا [illegible]

[illegible] ولقد جاءتهم

[illegible] رسلنا [illegible] بالبينات [illegible] ثم إن كثيرا منهم [illegible]

[illegible] بعد ذلك [illegible] في الأرض لمسرفون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] إنما جزاء الذين [illegible]

[illegible] يحاربون الله ورسوله [illegible]

حکایت چند کس از مردم عرینه که بخدمت حضرت پیغمبر صلعم آمده در مدینه ایمان آوردند و بعد از آن هوای مدینه با ایشان خوش نیامده بیمار شدند حضرت [illegible] رخصت داد [illegible] و چون رفتند در میان [illegible] آنحضرت [illegible] شتر از [illegible] آنحضرت [illegible] و آخر بسزای خود رسیدند

یعنی کسانی که با مسلمانان محاربه نمایند [illegible] و یسعون في الأرض [illegible] فسادا

[illegible] أن يقتلوا [illegible] أو يصلبوا [illegible] أو تقطع أيديهم وأرجلهم [illegible]

[illegible] من خلاف [illegible] أو ينفوا من الأرض [illegible]

[illegible]

[illegible] ذلك [illegible] لهم خزي في الدنيا [illegible] ولهم

في الآخرة [illegible] عذاب عظيم [illegible] إلا الذين تابوا [illegible]

[illegible] من قبل أن تقدروا عليهم [illegible] فاعلموا [illegible] أن الله غفور

رحيم [illegible]

[illegible] يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله [illegible] وابتغوا إليه الوسيلة و

[illegible] وجاهدوا في سبيله

[illegible] لعلكم تفلحون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] إن الذين كفروا [illegible]

بتان و در شکنجه‌ها و غیر آن [illegible] **لو أن لهم** اگر باشد مر ایشان را **ما في الأرض جميعا** آنچه در زمین است از اصناف اموال و امتعه **ومثله معه**
و مانند آن با همه آن یعنی اگر دو آنچه در زمین است از نقود و جنس [illegible] باشد **ليفتدوا به** تا فدیه خود را بدان خرند تا **من عذاب يوم القيامة**
از عذاب روز رستخیز **ما تقبل منهم** قبول کرده نشود از ایشان [illegible] عقوبت لازم ایشان باشد **ولهم عذاب أليم** و مر ایشان راست
در آن روز عذاب دردناک **يريدون** خواهند یعنی طمع دارند یا قصد کنند **أن يخرجوا من النار** که بیرون آیند از آتش دوزخ **وما هم**
**بخارجين منها** و حال آنکه نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش **ولهم عذاب مقيم** و مر ایشان راست عذابی دایم که هرگز انقطاع نیابد
و در روایت آمده که [illegible] از بهشت در دوزخ [illegible] آن کس [illegible] بیرون آیند چون
[illegible] در ایشان [illegible] خود [illegible] آیات منسوخه بیان حکم [illegible] از غضب
[illegible] حکم [illegible] مال غیر را [illegible] **والسارق والسارقة** و مرد و زن دزد **فاقطعوا أيديهما** پس ببرید
دست [illegible] ربع دینار [illegible] لازم است **جزاء** بجهت پاداش **بما كسبا** بآنچه کرده‌اند
**نكالا من الله** [illegible] عقوبت است [illegible] **والله عزيز** و خدای غالب است در حکم خود **حكيم** دانا بحکمت [illegible] حکم
[illegible] **فمن تاب** پس هر که توبه کند **من بعد ظلمه** [illegible] **وأصلح** و صلاح آرد کار خود را [illegible]
[illegible] **فإن الله** پس بدرستی که خدای **يتوب عليه** قبول کند توبه او را **إن الله غفور** بدرستی که خدا آمرزنده است گناه او را **رحيم** مهربان است
[illegible] **ألم تعلم** آیا ندانستی یعنی البته دانسته‌ای **أن الله** آنکه خدای تعالی **له ملك**
**السماوات والأرض** [illegible] **يعذب من يشاء** [illegible] عذاب
[illegible] **ويغفر لمن يشاء** [illegible] **والله على كل شيء** و خدای بر همه چیز [illegible]
**قدير** توانا است [illegible] **يا أيها الرسول**
**لا يحزنك الذين** [illegible] **يسارعون في الكفر** [illegible]
[illegible] **من الذين قالوا** از آنها که گفتند **آمنا** ایمان آوردیم [illegible] **بأفواههم** [illegible] **ولم**
**تؤمن قلوبهم** [illegible]
[illegible] **ومن الذين هادوا** [illegible]
**سماعون للكذب** [illegible] **سماعون لقوم آخرين**
[illegible] **لم يأتوك** [illegible]

همچنانکه [illegible] قبول [illegible]

[illegible] یهود [illegible]

جاسوسی [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] اشراف اهل خیبر [illegible]
[illegible] این [illegible] کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت جبرئیل [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حلال
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حکم حضرت [illegible]
[illegible] حکم [illegible]
[illegible] **يحرفون الكلم** [illegible] **من**
**بعد مواضعه** [illegible] حلال [illegible] حرام **يقولون** میگویند
[illegible] **إن أوتيتم هذا** [illegible] **فخذوه** [illegible] **وإن**
**لم تؤتوه** [illegible] **فاحذروا** پس حذر کنید [illegible] **ومن يرد الله فتنته**
[illegible]

جلوی

[illegible]

فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ پس مالک نشوی تو و نتوانی شد برای او مِنَ اللّٰهِ شَیْئًا از خدای چیزی را در دفع آن فضیحت یا عقوبت چه در علم الهی [illegible]

أُولٰئِكَ الَّذِينَ این گروه آنانند که لَمْ يُرِدِ اللّٰهُ نخواسته است خدای یعنی حکمت و مصلحت او مقتضی نیست أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ

[illegible]

[illegible]

[illegible] لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ [illegible] وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ

عَذَابٌ عَظِيمٌ [illegible] سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ ایشان شنونده‌اند

[illegible] أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ سحت چیزی را گویند که حرام باشد یعنی رشوت را

[illegible] فَإِنْ جَاءُوكَ پس اگر بیایند اهل کتاب [illegible] فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ پس حکم کن میان ایشان أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ یا روی بگردان

[illegible] وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ و اگر روی بگردانی از ایشان [illegible] فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا پس زیان نتوانند

[illegible] وَإِنْ حَكَمْتَ و اگر اراده حکم کنی فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ پس حکم کن میان ایشان [illegible]

إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ دوست میدارد عدل کنندگان را [illegible] وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ [illegible] وَعِنْدَهُمُ

التَّوْرَاةُ [illegible] فِيهَا حُكْمُ اللّٰهِ [illegible]

[illegible] ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ پس [illegible]

[illegible] مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ [illegible] وَمَا أُولٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ [illegible]

[illegible] إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ بدرستی که ما فرستادیم توریة را فِيهَا هُدًى [illegible]

[illegible] وَنُورٌ و روشنی [illegible] يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ حکم میکردند

[illegible] الَّذِينَ أَسْلَمُوا آنانکه [illegible]

[illegible] لِلَّذِينَ هَادُوا [illegible] وَالرَّبَّانِيُّونَ [illegible]

[illegible] وَالْأَحْبَارُ [illegible] بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ

كِتَابِ اللّٰهِ [illegible] وَكَانُوا عَلَيْهِ [illegible]

شُهَدَاءَ [illegible] فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ پس [illegible]

وَاخْشَوْنِ [illegible] وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي [illegible] ثَمَنًا قَلِيلًا

[illegible]

[illegible] وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ [illegible] بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ [illegible]

[illegible] فَأُولٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ پس آن گروه [illegible] وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ

[illegible] فِيهَا [illegible] أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ [illegible]

[illegible] وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ [illegible] وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ [illegible]

وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ [illegible] وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ [illegible] وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ [illegible]

[illegible]

[illegible] فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ پس هر که [illegible] فَهُوَ [illegible] كَفَّارَةٌ لَهُ

[illegible] وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ [illegible]

[illegible] فَأُولٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وَقَفَّيْنَا [illegible] عَلَىٰ آثَارِهِمْ [illegible]

[illegible] بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ [illegible] مُصَدِّقًا [illegible] لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ

[illegible] مِنَ التَّوْرَاةِ [illegible] وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ [illegible] فِيهِ هُدًى [illegible]

[illegible] وَنُورٌ [illegible] وَمُصَدِّقًا [illegible]

[illegible] لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ [illegible] وَهُدًى [illegible] وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ

[illegible] وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ [illegible] بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ فِيهِ [illegible]

وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ [illegible] فَأُولٰئِكَ [illegible]

هُمُ الْفَاسِقُونَ [illegible] وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ [illegible]

[illegible] بِالْحَقِّ [illegible] مُصَدِّقًا [illegible]

لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ [illegible] وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ [illegible]

از تغییر یعنی هرچه در انجیل تغییر میدهند از وی راست میشود و یا گواه است بران کتاب بصحت و
حقیقت آن فاحکم بینهم پس حکم کن میان اهل کتاب بما انزل الله بآنچه فرو فرستاده است خدای از
رجم و سویت در قصاص ولا تتبع اهواءهم و از پی مرو آرزوهای ایشان را عما جاءك که مایل باشی از ان
چیزی که بتو آمده است من الحق از حکم راست یعنی پیروی ایشان مکن از هرچه مخالف شریعت
تست لکل جعلنا منکم مر هر گروهی را از شما که امت موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه وسلم اند ساختیم یعنی مقرر کردیم
شرعة ومنهاجا شریعتی و راهی روشن شریعت آنست که [illegible] در کتاب و منهاج آنکه ثابت شود بحدیث [illegible]
طایفه شریعتی و احکامی در باب حلال و حرام و تعیین احکام ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لجعلکم امة واحدة هر آینه بگردانیدی
شما را یک امت و متفق بر یک ملت و متحد در احکام حلال و حرام بعضی نسخ و تبدیل و یا اگر خواستی جمع شما را بر اسلام از روی اجبار هر آینه شما را جمع
جبر و قهر [illegible] ولکن لیبلوکم و لیکن چنین نکرد تا بیازماید شما را فیما آتاکم در آنچه شما را داده است از شرایع مختلف و مناسب
هر عصری و زمانی [illegible] که اختلاف شرایع بحکمت است و کدام
فرمان بردار [illegible] فاستبقوا الخیرات پس بشتابید [illegible] بسوی خیرات که پیروی
شریعت است الی الله بسوی خدای مرجعکم جمیعا بازگشت همه شماست فینبئکم پس خبر خواهد کرد شما را در وقت جزا دادن
بما کنتم فیه تختلفون بآنچه هستید که در آن اختلاف میکنید [illegible]
وان احکم بینهم [illegible] بما انزل الله بآنچه فرو فرستاده است خدای [illegible]
[illegible]
[illegible]
رسالت [illegible] ولا تتبع اهواءهم [illegible]
ایشان را واحذرهم [illegible] ان یفتنوك [illegible] عن بعض ما انزل الله الیك از بعضی از آنچه
خدای بتو فرستاده است [illegible]
[illegible] فان تولوا پس اگر [illegible] فاعلم انما پس بدانکه [illegible] یرید الله ان یصیبهم
ببعض ذنوبهم [illegible]
[illegible] وان کثیرا من الناس لفاسقون [illegible]

یرید الله

تبلیت

حکم [illegible] افحکم الجاهلیة [illegible] یبغون طلب [illegible] ومن احسن من الله حکما [illegible]
[illegible] حکما [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء [illegible]
دوستان [illegible] بعضهم اولیاء بعض [illegible]
[illegible] ومن یتولهم منکم [illegible]
فانه منهم [illegible] ان الله [illegible] لا یهدی القوم الظالمین [illegible]
[illegible]
فتری الذین [illegible] فی قلوبهم مرض [illegible] یسارعون فیهم
[illegible] یقولون [illegible] نخشی ان تصیبنا دائرة
[illegible]
[illegible] فعسی الله ان یاتی بالفتح [illegible]
[illegible] او امر من عنده [illegible]
[illegible] فیصبحوا [illegible] علی ما اسروا فی انفسهم [illegible]
نادمین [illegible] ویقول الذین آمنوا [illegible]
[illegible] اهؤلاء الذین اقسموا بالله جهد ایمانهم [illegible]
[illegible] انهم لمعکم [illegible] حبطت اعمالهم [illegible]
[illegible] فاصبحوا خاسرین [illegible]
[illegible]
[illegible] یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم [illegible]

حکما لقوم یوقنون

ما را م

من یرتد منکم عن دینه از دین خود که اسلام است بعد از اظهار حقیت آن میگردد فسوف یأتی الله بقوم [illegible] بیاورد خدای
قومی را که یحبهم دوست میدارد ایشان را ویحبونه و ایشان دوست میدارند خدا را اذلة علی المؤمنین [illegible] فروتنان
بشفقت و مهربان بر مؤمنان اعزة علی الکافرین سخت دل و درشت بر کافران یجاهدون فی سبیل الله جهاد کنند در راه
رضای خدای ولا یخافون و نترسند لومة لائم از ملامت هیچ ملامت کننده از غایت تصلب در دین ذلک آنچه مذکور شد از صفات حسنه
فضل الله از دین و کرم خداست یؤتیه من یشاء عطا میکند آن را بهر که بخواهد از مؤمنان صادق العقیده والله واسع و خدای
بسیار فضل است بر خلق خود علیم داناست بکسی که استحقاق آن دارد و از حضرت امام محمد باقر و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما
و از حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام روایت کرده اند که آنحضرت در روز فتح بصره فرمود که بخدا سوگند که هیچ کس با اهل این آیت کارزار نکرده
تا امروز و ثعلبی که از اعاظم اهل سنت است در تفسیر خود آورده که این آیت در شأن حضرت علی بن ابی طالب نزول یافته و موید این است اینکه در روز خیبر
حضرت رسالت در شأن آنحضرت فرمود که فردا علم را بکسی دهم که خدا و رسول او را دوست دارد و او خدا و رسول را دوست دارد و مرد
جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انما ولیکم الله [illegible]
ورسوله [illegible] والذین آمنوا [illegible] الذین یقیمون الصلوة [illegible]
[illegible] ویؤتون الزکوة [illegible] وهم راکعون [illegible]
[illegible] حضرت علی بن ابی طالب است [illegible]

این آیت در شأن عالیشان حضرت امیر المؤمنین علی نازل شده

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ومن یتول الله [illegible] ورسوله [illegible] والذین آمنوا [illegible] فان حزب
الله [illegible] فهم الغالبون [illegible]
[illegible] یا
ایها الذین آمنوا [illegible] لا تتخذوا الذین اتخذوا [illegible] دینکم [illegible]
هزوا ولعبا [illegible] من الذین اوتوا الکتاب [illegible]
[illegible] من قبلکم [illegible] والکفار [illegible] اولیاء [illegible] واتقوا الله [illegible]
[illegible] ان کنتم مؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] واذا نادیتم [illegible] الی الصلوة [illegible]

[illegible]

دین شمارا هزوا و لعبا و بازیچه نماز را بسخریت و استهزاء [illegible] ذلك این [illegible] بانهم بسبب آنست که
ایشان قوم لا یعقلون گروهی اند که تعقل نمیکنند که [illegible] استهزاء [illegible] در معالم التنزیل آورده که ترسایی
در مدینه هرگاه مؤذن گفتی اشهد ان [illegible] محمدا رسول الله او گفتی خدای دروغگو را بسوزاناد شبی خادم او آتشی بخانه آورد و آن ترسا با اهل و عیال
خود در خواب بود شراره آتش بجست و خانه را با آن جماعت که در وی بودند تمام بسوخت آورده اند که ابو یاسر بن اخطب [illegible]
جماعتی جهود بحضرت رسالت [illegible] رسیدند که تو بکدام کس [illegible] ایمان داری حضرت فرمود که ایمان دارم بخدا و بهر چه [illegible] فرستاده و بآنچه
[illegible] و اسحق و یعقوب [illegible] و عیسی انزال کرده چون نام عیسی مذکور شد انکار نبوت وی کردند و گفتند بخدا که [illegible]
[illegible] قل یا اهل الکتاب بگوی ای جهودان هل تنقمون منا انکار و عیب میکنید
الا ان آمنا مگر آنکه ایمان آورده ایم بالله بخدای [illegible] و ما انزل الینا و آنچه بما فرستاده شده است یعنی قرآن و ما انزل من
قبل و آنچه فرستاده شده است [illegible] و سایر کتب و ان اکثرکم فاسقون و [illegible]
قل هل انبئکم بگو آیا خبر دهم شما را بشر من ذلك [illegible] مثوبة [illegible]
ست عند الله نزد خدا و آن من لعنه الله دین کسیست که لعنت کرد خدای او را [illegible]
او را از رحمت [illegible] و غضب علیه و خشم گرفت [illegible] و جعل منهم القردة
[illegible] و الخنازیر [illegible]
[illegible] و عبد الطاغوت و آنکه پرستید [illegible]
[illegible] اولئك [illegible] شر مکانا [illegible]
[illegible] و اضل [illegible] عن سواء السبیل [illegible]
[illegible] و اذا جاءوکم [illegible]
[illegible] قالوا آمنا [illegible] و قد دخلوا بالکفر و حال آنکه [illegible] و هم قد
خرجوا به [illegible] والله اعلم
[illegible] بما کانوا یکتمون [illegible]
و تری کثیرا منهم [illegible] یسارعون فی الاثم [illegible]
[illegible] و العدوان [illegible]

و اکلهم السحت و خوردن ایشان رشوت یا ربا لبئس ما کانوا یعملون [illegible]
لولا ینهاهم الربانیون چرا نهی نمیکنند ایشان را علما [illegible] و الاحبار [illegible] عن قولهم
الاثم از گفتن ایشان دروغ را و اکلهم السحت و خوردن ایشان رشوت یا ربا لبئس ما کانوا یصنعون
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و قالت الیهود [illegible]
[illegible] ید الله مغلولة [illegible] غلت ایدیهم [illegible]
[illegible] و لعنوا بما قالوا [illegible] بل یداه مبسوطتان
[illegible]
[illegible] ینفق کیف یشاء [illegible]
[illegible] و لیزیدن کثیرا منهم [illegible] ما انزل الیك
من ربك [illegible] طغیانا و کفرا [illegible]
[illegible] و القینا بینهم [illegible]

و بینداختیم ... الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمنی و خصومت إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز [illegible]

[illegible] كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِّلْحَرْبِ [illegible] أَطْفَأَهَا اللَّهُ [illegible]

[illegible] وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا [illegible] وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ [illegible]

[illegible] وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ [illegible] وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ [illegible] وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِم مِّن رَّبِّهِمْ [illegible] لَأَكَلُوا مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِم [illegible] مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ [illegible] وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ [illegible]

[illegible] يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ [illegible] وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ [illegible] وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ [illegible] إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

این آیت دیگر است که در خم غدیر نزول یافته در شان امیر المؤمنین حضرت علی بن ابی طالب عم

[illegible]

[illegible] آیت [illegible] حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible] يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ [illegible] وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ [illegible]

[illegible] سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِّنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ [illegible] حضرت امیر المؤمنین علی [illegible]

تمام

رسید که اگر ده بار آن خبر [illegible] گوید که با پسر عم خود محابا نکند و از ترس خود منصب ولایت ببرد و او را معزول کنند حق تعالی آیت بعد

و آنحضرت در غدیر خم حضرت امیر المؤمنین علی را خلیفه خود ساخت این خبر را ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس روایت کرده و ابو نعیم در روایت از ابی هریره و ابی سعید الخدری [illegible] صلوات الله

وصیت نقل کرده و بر آن تفاصیل روایات و اخبار در نزول این آیت در غدیر خم بسیار است با اختلاف در اسناد و مناقب است که حضرت نبی [illegible]

رسانید جواب هر یکی از آن بطریق تسنن و تشیع در منهج الصادقین مذکور است [illegible] تا باقی [illegible]

بانکه ازین حیثیت روایت کرده است که جمعی از یهود نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند یا محمد تو به توریة ایمان داری و اعتراف داری که کتاب خداست آن را کتاب

و با ما متفق در دین و ملت [illegible] و از ترس خود است پس حضرت رسالت فرمود [illegible] بشنو از آسمان **قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ** بگو ای اهل کتاب

**لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ** نیستید شما بر چیزی یعنی دینی معتد به و صحیح **حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ** تا وقتی که بپا دارید و اقامت کنید حکم

توریة و انجیل را که حق تعالی شما را بآن فرموده و از جمله آن ایمان آوردن است به پیغمبر موعود **وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُم** و آنچه فرستاده شده بسوی شما از احکام

**مِّن رَّبِّكُمْ** از پروردگار شما یعنی قرآن **وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم** و هر آینه زیاده میکند

بسیاری از یهود و ترسا **مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ** آنچه فرستاده شده بسوی تو از پروردگار تو یعنی قرآن می افزاید ایشان را **طُغْيَانًا**

**وَكُفْرًا** سرکشی و نافرمانی [illegible] حسد و عنادی که دارند چون از آن میشنوند کفر و طغیان ایشان زیاده میگردد **فَلَا تَأْسَ** پس اندوه

مخور **عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ** بر زیادتی طغیان و کفر کافران چه ضرر آن لاحق بایشان میشود و غیر ایشان سرایت نکند و اهل

ایمان از منافع آن بی نصیب نمانند **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا** بدرستی آنانکه ایمان آوردند بزبان **وَالَّذِينَ هَادُوا** و آنانکه دین یهود گرفتند

**وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ** و صابیان و ترسایان نیز همچنین **مَنْ آمَنَ** هر که ایمان آرد بدل صافی و نیت خالص **بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ**

**الْآخِرِ** بخدا و بروز بازپسین **وَعَمِلَ صَالِحًا** و بکند کار پسندیده **فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ** پس هیچ خوفی و ترسی نیست بر ایشان از هجوم

عقاب **وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** و نه ایشان اندوهگین باشند از فوت ثواب پس در تحصیل کفر و عناد ایشان نیز میباید که **لَقَدْ أَخَذْنَا** هر آینه

فرا گرفتیم بزبان انبیا **مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ** پیمان بنی اسرائیل را در توحید و ایمان بمحمد **وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا** و فرستادیم بسوی

ایشان پیغمبران [illegible] حضرت موسی بود و آخر ایشان عیسی **كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ** هرگاه که آمد بدیشان رسولی

**بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ** بآنچه نخواست و دوست نداشت نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه **فَرِيقًا كَذَّبُوا** گروهی را

تکذیب کردند چون عیسی و حضرت محمد **وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ** و گروهی را بودند که میکشتند چون حضرت زکریا و یحیی **وَحَسِبُوا** و

پنداشتند بنی اسرائیل **أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ** که هیچ آفت نشود و بلائی و محنتی یعنی عذابی ایشان را بقتل و تکذیب انبیا

**فَعَمُوا** پس کور شدند از دیدن دین حق و دلایل آن مانند کوری که راه بمقصد نبرد **وَصَمُّوا** و کر شدند از استماع سخن حق [illegible]

کو سماع راسخ شدند و سخنی [illegible] نشنیدند و همچنین کو شدند بقول انبیا تا خود [illegible] **ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ** پس توبه کردند

و حق تعالی توبه ایشان را قبول کرد **ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا** پس دیگر بار کور و کر شدند از دیدن و شنیدن حق **كَثِيرٌ مِّنْهُمْ**

بسیاری از ایشان بانکار عیسی و حضرت محمد **وَاللَّهُ بَصِيرٌ** و خدای بیناست **بِمَا يَعْمَلُونَ** بآنچه میکنند و مناسب آن پاداش عمل

خواهد داد بعد از آن بیان حال نصاری میکند **لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ** بدرستی که کافر شدند آنانکه از روی جهالت و بی بصیرتی **قَالُوا** گفتند

**إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ** که خدای بحقیقت مسیح پسر مریم است **وَقَالَ الْمَسِيحُ** و گفت مسیح که **يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا**

**اللَّهَ** ای بنی اسرائیل بپرستید خدای را **رَبِّي وَرَبَّكُمْ** که پروردگار من و آفریدگار شماست یعنی من بنده ام و مخلوق و مربوب چون شما

پس خالق را و خالق خود را بپرستید نه مرا که مخلوق ام مانند شما و این قول حجت است **إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ** بدرستی که هر که

شریک آرد بخدای **فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ** پس بتحقیق که خدای حرام کرد بروی بهشت را که مسکن اهل توحید است **وَمَأْوَاهُ**

**النَّارُ** و جای او دوزخ است که آماده شده است برای مشرکان **وَمَا لِلظَّالِمِينَ** و نیست ستمکاران را [illegible] بر خود ستم کرده اند

**مِنْ أَنصَارٍ** هیچ یاری دهنده که ایشان را از عذاب برهاند **لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ** بدرستی که کافر شدند آنانکه **قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ**

**ثَلَاثَةٍ** گفتند که [illegible] سیم از سه است این حکایت است از قول نسطوریه که قایل اند بآنکه الوهیت مشترک است میان خدا و مریم

و عیسی و هر یک از ایشان خدائی اند و الله یکی از ایشان است **وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ** و حال آنکه نیست در وجود ذاتی واجب که مستحق عبادت

**إِلَّا إِلَٰهٌ وَاحِدٌ** مگر خدای یگانه **وَإِن لَّمْ يَنتَهُوا** و اگر باز نایستند این قوم **عَمَّا يَقُولُونَ** از آنچه میگویند و بتوحید قایل نشوند

**لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** هر آینه برسد آنها که کافر شدند **مِنْهُمْ** از ترسایان **عَذَابٌ أَلِيمٌ** عذابی که الم او دائم باشد

**أَفَلَا يَتُوبُونَ** آیا رجوع نمیکنند **إِلَى اللَّهِ** بطاعت خدا از آن ترک شرک است و رجوع بوحدانیت او **وَيَسْتَغْفِرُونَهُ** و آمرزش نمیخواهند از وی بسبب توحید و تنزیه او از اتحاد و حلول و شرکت **وَاللَّهُ غَفُورٌ** و خدای آمرزگار است تائبان را **رَّحِيمٌ**

مهربان بر مستغفران بعد از آن رد قول ایشان میکند بطریق احتجاج و میفرماید که **مَّا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ** نیست مسیح که پسر مریم است

چنانکه ایشان او را خدای میگویند **إِلَّا رَسُولٌ** مگر فرستاده خدای **قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ** بدرستی که گذشته اند پیش

از وی فرستادگان خدای و او را معجزات داده است چنانچه ایشان را نیز عطا فرموده پس اگر مرده بدم عیسی زنده شده عصا در دست

موسی اژدها گشت و آن عجیب تر است و اگر او بی پدر مخلوق شد آدم نیز بی پدر و مادر موجود گشت و آن غریب تر است پس

معجزات انبیا از نبوت برون نبرد همچنانکه او را از نبوت داخل الوهیت نکرد **وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ** و مادر او یعنی مریم کثیر الصدق

بود چون تصدیق همه انبیا و آیات ربانی کرد **كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ** بودند هر دو مادر و پسر که طعام میخوردند و مانند سایر حیوانات

(نه) [illegible]

محتاج غذا بودند پس چگونه صفت ربوبیت را برایشان اطلاق توان کرد انظر کیف بنگر چگونه نبین لهم الآیات
بیان میکنیم برای ایشان دلایل توحید را ثم انظر پس بنگر در حال ایشان انی یؤفکون چگونه برگردانیده میشوند از دریافتن حق
و تأمل کردن در آن قل بگو ای محمد ترسایان را از سبیل انکار اتعبدون من دون الله آیا میپرستید بدون خدای ما لا یملک
لکم آن را که مالک نیست و قدرت ندارد شما را ضرا و لا نفعا زیانی و سودی یعنی عیسی [illegible] نداشت که بذات خود
ضرری و نفعی از بلا و عنا و صحت و غنا بشما رساند الا بتمکین الهی و هر که او چنین بوده باشد چگونه خدائی را شاید والله و خدای بسزا
بحقیقت هو السمیع اوست شنوای اقوال باطله شما العلیم و دانا بعقاید فاسده شما پس شما را بران جزا خواهد داد قل بگو ای محمد
یا اهل الکتاب ای یهود و نصاری لا تغلوا فی دینکم غلو مکنید در دین خود غیر الحق غلو ناحق و باطل مراد مبالغه یهود است
در مذمت عیسی و از نصاری در مدح او ولا تتبعوا و پیروی مکنید اهواء قوم آرزوهای گروهی از اسلاف [illegible] خود که بجهت
ظلم و جهالت قد ضلوا من قبل گمراه شدند پیش ازین [illegible] در شریعت خود یعنی قبل از بعثت خاتم الانبیاء و اضلوا کثیرا
و گمراه ساختند بسیاری را از روی عناد و ضلوا و ثابت شدند بر ضلالات و گمراه بودند عن سواء السبیل از راه راست یعنی اسلام [illegible]
[illegible] لعن الذین کفروا لعنت کرده شدند آنانکه کافر شدند من بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب یعنی یهود
علی لسان داود بر زبان داود [illegible] و بر زبان داود [illegible]
و عیسی ابن مریم و بر زبان عیسی [illegible] ذلک این لعن
بما عصوا بسبب آن [illegible] و کانوا یعتدون [illegible]
[illegible] لا یتناهون [illegible] عن منکر فعلوه [illegible] لبئس ما کانوا یفعلون [illegible]
[illegible]
[illegible] تری کثیرا منهم [illegible] یتولون الذین
کفروا [illegible] لبئس ما قدمت لهم
[illegible] انفسهم [illegible] ان سخط الله علیهم و [illegible]
فی العذاب هم خالدون [illegible] و لو کانوا یؤمنون [illegible]
بالله والنبی [illegible] و ما انزل الیه [illegible] ما اتخذوهم اولیاء [illegible]
[illegible]

کنند و نهی و

الجزو السابع

است [illegible] و لکن کثیرا و لیکن بسیاری منهم از یهود فاسقون خارج از دایره ایمان
[illegible] لتجدن اشد الناس [illegible]
عداوة از روی دشمنی للذین آمنوا [illegible] الیهود والذین اشرکوا یهود را [illegible]
شرک آورده اند [illegible] و لتجدن
اقربهم [illegible] مودة للذین آمنوا از روی دوستی [illegible] الذین قالوا
انا نصاری [illegible]
[illegible] ذلک [illegible] بان منهم [illegible]
[illegible] قسیسین [illegible] و رهبانا [illegible] و انهم لا یستکبرون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و اذا سمعوا [illegible] ما انزل الی الرسول [illegible]
بسوی [illegible] تری اعینهم [illegible] تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق
[illegible] یقولون [illegible] ربنا آمنا [illegible]
فاکتبنا مع الشاهدین [illegible]
[illegible]
[illegible] و ما لنا لا نؤمن بالله [illegible]
[illegible] و ما جاءنا من الحق [illegible] و نطمع ان یدخلنا ربنا [illegible]
[illegible] مع القوم الصالحین [illegible]

شدند با خصوص اعتقاد این دعا که خدا فَاَثَابَهُمُ اللّٰهُ پس جزا داد خدا ایشان را بِمَا قَالُوْا با آنچه گفتند از روی اخلاص جَنّٰتٍ تَجْرِیْ
بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان یا مساکن ایشان جویها یا آب خٰلِدِیْنَ فِیْهَا در حالتی که جاوید باشند در آن
وَذٰلِكَ جَزَآءُ الْمُحْسِنِیْنَ و اینست پاداش نیکوکاران از قول و فعل [illegible] روایت کرده که بعضی از علمای ترسایان انجیل را تغییر و
تبدیل کردند و [illegible] و صفت مومنان اهل کتاب در وعید کافران ایشان [illegible] وَالَّذِیْنَ كَفَرُوْا و آنانکه کافر شدند وَكَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَآ
و دلایل [illegible] آن گروه یاران دوزخ اند [illegible] که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وصف قیامت میکرد
[illegible] از اهوال و شدائد آن روز باز مینمود ده تن از اصحاب که ابن [illegible] مسعود و مقداد و ابو ذر و سلمان و سالم مولی حذیفه از جمله ایشان
بودند در خانه عثمان بن مظعون جمع شده اتفاق کردند بر [illegible] روز بروزه باشند و شب بعبادت کذرانند و بر فراش خواب نکنند
و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان نگردند و ترک دنیا کرده [illegible] پوشند و [illegible] سوکند خوردند این خبر بحضرت رسید با ایشان گفت من مامور نیم
بدانچه شما [illegible] شما را بر نفس شما [illegible] روزه دارید و افطار کنید و در شب تهجد [illegible] تهجد میکنم و خواب
میکنم و روزه میدارم و افطار میکنم و گوشت و چربی میخورم و با زنان خلوت میکنم هر که از سنت من رغبت کند از من نباشد و حق تعالی
این آیت را در باره ایشان فرستاد که یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مومنان لَا تُحَرِّمُوْا حرام مکنید بر خود طَیِّبٰتِ مَآ اَحَلَّ اللّٰهُ
لَكُمْ چیزهای پاکیزه و لذیذ که خدا بر شما حلال کرده است وَلَا تَعْتَدُوْا و تجاوز مکنید از حدود الهی با آنکه حرام کنید بر خود آنچه بر شما حلال
است اِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ الْمُعْتَدِیْنَ بدرستیکه خدا دوست نمیدارد [illegible] در [illegible] ابی عبد الله علیه السلام مرویست که حضرت امیر المومنین
سوکند خورده بود که در شب خواب نکند [illegible] بلال قسم یاد کرده که در هیچ روزی [illegible] عثمان بن مظعون سوکند خورده که با زن
مباشرت نکند حق تعالی این آیت فرستاد و بجهت افطار ایشان [illegible] وَكُلُوْا و بخورید ای مومنان مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ از آنچه روزی داده
است شما را خدا حَلٰلًا طَیِّبًا روزی مباح و پاکیزه وَّاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در تحریم آنچه حلال ساخته الَّذِیْۤ اَنْتُمْ بِهٖ مُؤْمِنُوْنَ
[illegible] روایت کرده که حضرت رسالت [illegible] بریان خورد [illegible] دوست داشتی و میوه را [illegible] تحب الحلوات
[illegible] شرعی است [illegible] دوست میداشتند [illegible] و در [illegible] اوّل [illegible] بعد از نزول
این آیت اصحاب گفتند که یا رسول الله ما [illegible] سوکندها که خورده ایم [illegible] آیت آمد که لَا یُؤَاخِذُكُمُ اللّٰهُ مواخذه
نمیکند خدای شما را بِاللَّغْوِ فِیْۤ اَیْمَانِكُمْ به بیهوده در سوکندان شما و از حضرت امام جعفر صادق [illegible] علیهما السلام مرویست که مراد [illegible]
لغو قول لا والله و بلی والله است [illegible] تاکید [illegible] قسم [illegible] بر یمین [illegible] مقتضی اند [illegible]
مراد [illegible] عدم [illegible] عدم کفارت [illegible] وَلٰكِنْ یُّؤَاخِذُكُمْ

حکایت بعضی از اصحاب حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله که از ترس
هول قیامت بعضی از
لذات نفسانی ترک
خواستند کردن که حق تعالی
این آیت فرستاد

ولیکن مواخذه میکند یعنی عذاب می نماید شما را بِمَا عَقَّدْتُّمُ الْاَیْمَانَ با آنچه بندید سوکندها را یعنی زبان
گو [illegible] قصد آن کنید و بعد از آن خلاف آن کنید فَكَفَّارَتُهٗۤ پس کفارت آن یعنی کفارت شکستن
آن اِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسٰكِیْنَ طعام دادن ده مسکینست هر یکی [illegible] مومن باشند مِنْ اَوْسَطِ مَا تُطْعِمُوْنَ اَهْلِیْكُمْ
از میانه آنچه میدهید اهل خود را [illegible] اَوْ كِسْوَتُهُمْ یا پوشش ده درویش هر یکی یک جامه اَوْ تَحْرِیْرُ
رَقَبَةٍ یا آزاد کردن بنده ایست که مومن باشد [illegible] فَمَنْ لَّمْ یَجِدْ پس هر که نیابد یکی [illegible] فَصِیَامُ ثَلٰثَةِ اَیَّامٍ
[illegible] پس کفارت او روزه داشتن سه روز پیاپی ذٰلِكَ [illegible] كَفَّارَةُ اَیْمَانِكُمْ کفارت سوکندان شماست اِذَا حَلَفْتُمْ
چون سوکند خورید و بشکنید وَاحْفَظُوْۤا اَیْمَانَكُمْ و نگاه دارید سوکندان خود را [illegible] كَذٰلِكَ همچنین [illegible] سوکند را
بیان کرد یُبَیِّنُ اللّٰهُ بیان میکند و روشن میسازد خدای لَكُمْ اٰیٰتِهٖ برای شما آیتهای شریعت اسلام را لَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُوْنَ بود که شکر گوئید بر نعمت این تبیین و تعلیم که موجب بیرون آمدن شماست از [illegible] سوکند و مسایل [illegible]
یمین و اختلاف اقوال [illegible] تمام در [illegible] مذکورست و چون حق تعالی بیان احکام یمین نمود که در میان اهل جاهلیت
شایع بود و بعد از آن [illegible] افعال قبیحه جاهلیه از شرب خمر و قمار و غیر آن نمود که یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا
ای گروه مومنان اِنَّمَا الْخَمْرُ جز این نیست که خمر و همه مسکرات [illegible] وَالْمَیْسِرُ و قمار [illegible] و شامل نرد
و شطرنج [illegible] وَالْاَنْصَابُ و بتانی که نصب کرده اند [illegible] وَالْاَزْلَامُ و تیرها [illegible]
سوره مذکور شد رِجْسٌ پلیدست [illegible] مِّنْ عَمَلِ الشَّیْطٰنِ از عمل شیطان
[illegible] فَاجْتَنِبُوْهُ پس اجتناب کنید از این پلید [illegible] لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ شاید که رستگار شوید با اجتناب اِنَّمَا
یُرِیْدُ الشَّیْطٰنُ جز این نیست که میخواهد شیطان اَنْ یُّوْقِعَ بَیْنَكُمُ که افکند در میان شما الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَآءَ دشمنی و خصومت
فِی الْخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ در خوردن خمر و باختن قمار وَیَصُدَّكُمْ و باز دارد شما را عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ از یاد کردن خدای وَعَنِ الصَّلٰوةِ و از نماز
فَهَلْ اَنْتُمْ مُّنْتَهُوْنَ پس آیا هستید شما باز ایستندگان [illegible]
گذار [illegible] حرام [illegible]
این مسکرات [illegible] حرام است [illegible] پلید است حرام
دوام او [illegible] حرام [illegible] باشند
چهارم [illegible] از عمل شیطانست [illegible] حرام [illegible]

مطلع

آیت که در تحریم خمر و قمار و نرد و شطرنج
و تخته بازی و جوز بازی و غیر آن ازمنه
نازل یافته اینست و در تحریم خمر وجوه
دلیل گفته اند از این یکرا بیان میکنند

اگر در شکار یا لا سلاح ساخته با جنابت از و هرچه چنین باشد حرام باشد و خمر آن بود که سبب دشمنی و خصومت و هرچه در میان مسلمانان
سبب عداوت بود حرام باشد و خمر باز دارنده است از یاد خدا و هرچه بنده را از ذکر خدا باز دارد حرام است و خمر سبب منع است از نماز
پس [illegible] حرام بود [illegible] باز ایستید از و یعنی ترک آن کنید و هرچه [illegible] حرام است محمد بن حنفیه از پدر بزرگوار خود حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که آن حضرت فرمود [illegible]
[illegible]
رسالت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و اطیعوا الله و فرمان برید خدا را
در اجتناب از خمر و میسر [illegible] و اطیعوا الرسول و فرمان برداری کنید رسول او را [illegible] و احذروا
و حذر کنید از مخالفت فرمان خدا و رسول فان تولیتم پس اگر اعراض کنید [illegible] فاعلموا پس بدانید که انما علی رسولنا
جز این نیست که بر رسول ما است البلاغ المبین رسانیدن آشکارا [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه [illegible] لیس علی الذین آمنوا
نیست بر آنانکه ایمان آورده اند و عملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته جناح گناهی و حرجی فیما طعموا در آنچه خورده اند
اذا ما اتقوا چون پرهیز کرده باشند [illegible] و آمنوا [illegible]
و عملوا الصالحات [illegible] ثم اتقوا پس [illegible] و آمنوا [illegible]
[illegible] ثم اتقوا پس [illegible] و احسنوا [illegible] در اعمال [illegible]
حسنه والله یحب المحسنین و خدای دوست میدارد نیکوکاران را [illegible]
[illegible]
[illegible]

او الیهم

[illegible]

نزد رسول آمد و صورت حال بعرض رسانید آیت آمد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لیبلونکم الله هر آینه
می آزماید خدای شما یعنی با شما معامله آزماینده کند بشیء من الصید بچیزی از صید در وقت احرام شما [illegible]
[illegible] تناله ایدیکم [illegible]
دستهای شما و رماحکم و نیزهای شما [illegible] لیعلم الله تا بداند یعنی [illegible] من یخافه کسی
که از عقاب او میترسد بجهت قوت ایمان او بالغیب در حالتی که [illegible]
ایمانی که دارد [illegible] فمن اعتدی پس هر که از حد در گذرد و شکار کند بعد ذلک [illegible] فله عذاب
الیم [illegible] یا ایها الذین آمنوا [illegible] لا تقتلوا الصید مکشید شکار را و
انتم حرم و حال آنکه شما احرام [illegible] و من قتله منکم و هر که بکشد آن صید را از شما متعمدا
[illegible]
[illegible] فجزاء مثل ما قتل [illegible]
[illegible] من النعم [illegible] یحکم به ذوا عدل منکم [illegible]
[illegible] هدیا در حالتی که
[illegible] بالغ الکعبة [illegible] او کفارة [illegible]
[illegible] طعام مساکین [illegible] او عدل ذلک
[illegible] صیاما [illegible]
لیذوق وبال امره [illegible] عفا الله
[illegible] عما سلف [illegible]
[illegible] و من عاد [illegible] فینتقم الله منه [illegible]
[illegible] والله عزیز [illegible] ذو انتقام [illegible]
[illegible] احل لکم [illegible] صید
البحر [illegible] و طعامه [illegible]
[illegible] متاعا لکم [illegible]

وَلِلسَّيَّارَةِ و مر کاروان شمارا که قدید کرده توشه سازند تازه و قدید آنرا وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ و حرام کرده شده بر شما صَيْدُ
الْبَرِّ شکار بیابان که بر صید آن کرد در بر صید در یا بیضه نهد و بچه آورد و دوام هم در بعضی اوقات در آب زندگانی کند و این حرمت
ثابت است مَا دُمْتُمْ حُرُمًا مادام که باشند احرام گرفتگان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ
آن خدائی که بسوی او جمع کرده خواهید شد بعد از موت و چون از ذکر حرمت حرم جانب بیت الحرام و شهر حرام میکند بقوله
جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ گردانید خدای کعبه را الْبَيْتَ الْحَرَامَ که بیت حرام و خانه محترم است قِيَامًا لِلنَّاسِ ای سبب قیام
است یعنی امور مردمان در دین بواسطه آنکه قیام حج و مناسک بدوست و در دنیا بجهت آنکه ایمنی از غارت و قتل در وست وَالشَّهْرَ
الْحَرَامَ و گردانید ماه حرام را نیز رابطه قوام کار مردمان یعنی کار ایشان چه دو ساز ماه ذو الحجه است که مخصوص است بحج و دران گذارند
یا مراد جمیع اشهر حرمست که مردمان دران از قتل و غارت ایمنی اند و آن چهار ماهست سه در پی یکدیگر و آن ذو القعده و ذو الحجه و
محرم است و یکی منفرد از آن و آن رجب است و تسمیه رجب بمنزله محرم باعتبار آنست که هر که پناه با او دهد محترم کرده ... او را از آنجا
دور باز دارد و اگر چه قاتل پدر و مادر او باشد و سیاه و طیور یکدیگر را نیاز از خود در آنجا آمنه با شیر و گرگ با بچگان و کبوتر با باز و ... 
باشند و این از آیات کعبه و معجزات است وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ و نیز گردانید قربانی و حیوانات را که ذوات القلائد اند سبب
قیام امور مردمان چه محتاج و مساکین بان منتفع میشوند و مراد بذوات القلائد شتر و گاو و گوسفند است که نعل را بدان معلق
ساخته تمیز شود از غیر و معلوم مردمان شود که آن هدی قربانی است ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد از محفوظ حرمت حرام و غیر آن لِتَعْلَمُوا
برای آنست که تا بدانند أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای تعالی يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ میداند آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینهاست
چه شرع احکام بجهت دفع مضار و جلب منافع قبل از وقوع آن و جلب منافع مترتبه بران دلیل حکمت شارع است و کمال علم او و خلاصه معنی آنست که
چون مصلحت شد در حکمت و معینی که ... قیام مردمان و آنچه مرجع است از طرق مناسک و کیفیات آن هر آینه علی الاجمال
دانسته که حق تعالی عالمست بآنچه در آسمانها و زمینهاست از جواهر و اجسام و اعراض بر وجه کلی و جزئی بجهت استحکام صدور
این حکم از کسی که جاهل باشد بعواقب اشیا وَأَنَّ اللَّهَ و نیز بدانید که حق سبحانه بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بهمه چیز داناست پس آنچه ممیز
میکند از حلال و حرام از روی علم و حکمت این تعمیم بعد از تخصیص است اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بدانید ای بندگان خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ
سخت عقوبت است مرکسی را که ارتکاب محارم او کند وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و این که خدای آمرزنده و مهربانست بر کسی که از محارم
سخت عقوبت است مرکسی را که ... محارم او کند بپرهیزد مَا عَلَى الرَّسُولِ نیست بر رسول إِلَّا الْبَلَاغُ مگر رسانیدن
تبلیغ احکام بخلقان تا ایشانرا عذر نماند وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ و خدای میداند آنچه آشکارا میکنید وَمَا تَكْتُمُونَ

برادر

و آنچه پنهان میسازید از تصدیق و تکذیب و بر وفق آن جزا خواهد داد قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ و مساوی نیست پلید و پاک
حرام و حلال وَلَوْ أَعْجَبَكَ و اگر چه بشگفت آرد ترا كَثْرَةُ الْخَبِيثِ بسیاری پلید چه اعتبار بجودت و رداءت دارد نه
قلت و کثرت و محمود قلیل بهتر از مذموم کثیر است فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای در استحلال محرمات و اختیار آن بر
محللات يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقلهای صافی لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید مرویست که بعضی از
حضرت رسالت صلعم سوالها میکردند و حضرت بجهت کثرت سوال در غضب شده بالای منبر رفت و خطبه بخواند و فرمود که سوال کنید
مرا از هر چیزی که جواب بگویم مردی که مطعون بوده بنسب برخاست و گفت پدر من کیست فرمود حذافه بن قیس مردی دیگر گفت یا
رسول الله پدر من کجاست فرمود در دوزخ عمر بن خطاب برپای حضرت در افتاد و بوسه داد و گفت یا رسول الله ما جدید الاسلامیم و قریب
العهد بکفر از سر ما در گذر و بر ما ادای ما ننگاه مکن غضب حضرت ساکن گشت و فرمود در پی خدای که جان من باو است که درین ساعت
بهشت و دوزخ بر من عرضه کرده بودند من در دیوار میدیدم و مانع گردید ازینکه ... پرسند که کدام از شما در بهشت باشند و کدام در دوزخ پس حق
تعالی از سوال پنهان نهی شدید میفرماید آیت فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ
مپرسید از چیزهای که إِنْ تُبْدَ لَكُمْ اگر ظاهر کرده شود برای شما جواب آن تَسُؤْكُمْ اندوهگین کرداند شما را
وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا و اگر بپرسید از چیزها که بیان ... حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ در وقتی که فرود آید قرآن تُبْدَ لَكُمْ
آشکارا کرده شود برای شما و شما از آن اندوهگین شوید عَفَا اللَّهُ عَنْهَا در گذرد خدای شما را از آن سوال بجهت ... شما را گردانید و بیان ... نکرد
یعنی این سوال خبر چند میکنید جواب آن موجب کراهت و مشقت شما شود وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است از بسیاری
گناهان شما را که کردید حَلِيمٌ بردبار است که عقوبت ... تعجیل نکند قَدْ سَأَلَهَا بدرستی که پرسیدند از چیزها قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ
گروهی از پیش شما چون قوم صالح طلب ناقه کردند و قوم موسی ... طلب رؤیت کردند و حواریان که در خواست مائده نمودند ثُمَّ أَصْبَحُوا
بِهَا كَافِرِينَ پس گشتند بدان کافران یعنی بعد از دیدن معجزه که طلبیده بودند بآن تکذیب نمودند و سبب نزول عقوبت شدند
پس شما نیز حال ایشان عبرت گیرید بقول و فعل نفیل اشتغال نمائید تا جمل آن بلیه گرفتار نگردید و از حضرت امیر المؤمنین
مرویست که حق تعالی فرض کرده بر شما فرائض را پس تضییع آن مکنید و حدود را بر شما تعیین فرموده پس از آن در مگذرید و نهی کرد شما را
از چیزها پس آهنگ آن مکنید و مرتکب آن مشوید و ساکت شد برای شما از چیزها چند و بیان آن نفرمود نه بجهت فراموشی او و جود
از آن بلکه برای مصلحت شما بود پس خود را بتکلیف بیان آن مدارید و تجسس آن مکنید آورده اند که عمرو بن لحی بن قمعه بزرگ از
قبایل عرب که یکی از آنها قریش بود بدین جاهلیت دعوت کرد و از دین اسمعیل ... منحرف ساخته بت پرستی ترغیب نمود

و نصب اصنام و تعیین بحایره و سوایب از وی بود و اصح روایات درین باب آنست که چون ناقه پنج بطن بزادی و بطن آخرین مذکر
بودی گوش او را بشکافتندی و از سواری و دوشیدن و بار او را منع کردندی و از هیچ آب و گیاه منع نکردندی و آن را بحیره
گفتندی و اگر شخصی بیماری بودی و یا سفری داشتی بجهت شفای آن بیمار و قدوم آن مسافر گفتی اگر این ناقه من سایبه است پس آن
ناقه را سر دادندی و در همه احکام حکم بحیره داشتی و آن را سایبه گفتندی و گوسفند چون هفت بطن بزادی بطن هفتم اگر انثی بودی
میگفتند ... است در میان رمه سر میدادند و اگر ذکر بودی میکشتند ... و اگر نر و ماده بودی نر را نکشتندی و
برای ماده میگذاشتند و میگفتند که وصلت اخاها یعنی ان انثی برادر خود پیوست و بدو حکم او گرفت و آن را وصیله خواندندی و شتر نر را که
ده سال ناقه را بگشنی ساختی میگفتند که حمی ظهره یعنی پشت خود را حمایت کرد دیگر سواری بر او نکردندی و از هیچ آب و گیاه منع نکردندی
و اولاد او را میکشتند و از زمان عمرو بن لحی تا زمان حضرت رسالت همه اهل این صنعت قبایل بدین آیین بودند و داعیه ایشان آن بود که حق
انشا را باین فرموده حق سبحانه رد سخن ایشان کرده و آیت فرستاده که **مَا جَعَلَ اللَّهُ** تعیین نکرده است خدای و امر نفرموده و مقرر
نساخته هیچ چیز **مِنْ بَحِيرَةٍ** از ناقه گوش شکافته **وَلَا سَائِبَةٍ** و نه ناقه بازگذاشته بچرا **وَلَا وَصِيلَةٍ** و نه گوسفندی
که با برادر پیوسته بود **وَلَا حَامٍ** و نه حمایت کننده پشت خود و نگه دارنده آن **وَلَٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا**
و لیکن آنان که کافر شدند چون عمرو بن لحی و اتباع او **يَفْتَرُونَ** افترا میکنند و می بندند **عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ** دروغ در
تحریم اینها و نسبت میکنند **وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ** و بیشتر کافران نمیدانند حلال و حرام او را و در تحقیق آن عقل
بکار نمیبرند بلکه بتقلید گذشتگان راه میروند **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ** و چون گفته شود مر آن اهل افترا را **تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ**
**اللَّهُ** بیایید بسوی آنچه فرستاده است از حکم حلال و حرام **وَإِلَى الرَّسُولِ** و بیایید بر رسول که بیان کننده آن حکمست
**قَالُوا حَسْبُنَا** گویند از جهت جهالت بس است ما را **مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا** آنچه یافته ایم پدران خود را بران **أَوَلَوْ كَانَ**
**آبَاؤُهُمْ** آیا بس است ایشان را آنچه یافته اند از پدران خود و اگرچه بوده اند پدران ایشان **لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا** که نمیدانستند چیزی را
**وَلَا يَهْتَدُونَ** و راه نمی یافتند بطریق حق و جاهل و گمراه بودند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گروه گرویدگان **عَلَيْكُمْ**
**أَنْفُسَكُمْ** بر شما باد که محافظت کنید نفس خود را و التزام کنید صلاح آن را **لَا يَضُرُّكُمْ** زیان نرساند شما را **مَنْ**
**ضَلَّ** کسی که گمراه شده یعنی گمراهی او شما را ضرر نرساند **إِذَا اهْتَدَيْتُمْ** چون راه یافته باشید و مرویست که چون مردمان
اسلام می آوردند او را میگفتند که سفهت آباءک حکم بسفاهت پدر خود کردی در مذهبی که داشته حق تعالی این آیت فرستاد که شما حافظ خود
باشید که ضرر اهل ضلال بشما نرسد و قتی که براه هدایت خود ثابت باشید **إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا** بسوی خداست بازگشت

مستعمل

ابن عباس

**فَيُنَبِّئُكُمْ** پس خبر دهد خدا شما را **بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** بآنچه بودید که میکردید و شما را بدان جزا دهد آورده
اند که تمیم داری و عدی بن بدا که از نصاری بودند بتجارت بجانب شام میرفتند و بدیل مولای عمرو بن عاص که مسلمان بود با ایشان همراه شد چون
بولایت شام رسیدند بیمار شد و آنچه با خود داشت از نقود و امتعه در صحیفه ثبت کرد و در میان رخوت پنهان کرد و مرض وی سخت شد
تمیم و عدی را وصیت کرد که رخت او را باهل او رسانند ایشان بعد از وفات او رخوت و امتعه او را تصرف کردند و ظرفی از نقره که بزر
منقش ساخته بودند و سیصد مثقال نقره در آنجا بود از میان امتعه او برداشتند و باقی را با مدینه آوردند و تسلیم اهل وی کردند
اهل وی آن صحیفه را که مشتمل بر تفصیل رخوت او بود یافتند و چون آن اناء مذکور را در میان نیافتند رجوع به تمیم و عدی کردند ایشان
انکار نمودند و مرافعه بمجلس معلای حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله آوردند این آیت نازل شد که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**
ای گروه گرویدگان در آنچه فرموده اند **شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ** گواهی وصیت است در میان شما **إِذَا حَضَرَ** وقتی که حاضر شود و درآید
**أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ** یکی را از شما مرگ یعنی چون مشرف بر موت شود و علامات مرگ بروی ظاهر گردد باید که گواه شوند **حِينَ الْوَ**
**صِيَّةِ** هنگام وصیت **اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ** دو تن که خداوندان عدل و انصاف باشند از شما یعنی خویش باشند **أَوْ آخَرَانِ**
یا دو تن دیگر **مِنْ غَيْرِكُمْ** از غیر شما یعنی از اهل ذمت که در مذهب عادل باشند اگر مسلمان عادل یافت نشود و حاضر گواه گیرید
**إِنْ أَنْتُمْ** اگر باشید **ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ** که سفر کنید در زمین **فَأَصَابَتْكُمْ** پس برسد بشما **مُصِيبَةُ الْمَوْتِ** رسیدن مرگ یعنی نزد
یک شود بمرگ **تَحْبِسُونَهُمَا** وا دارید آن دو تن را بعد از **مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ** از پس نماز دیگر که وقت اجتماع مردمانست و ملایکه
روز و شب در آن حاضر باشند و بعضی گفته اند که بعد از نماز پیشین است و از ابی جعفر مرویست که اهل حجاز بعد از عصر سوگند میدادند از جهت اجتماع مردم
... و کثرت ایشان درین وقت **فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ** پس سوگند خورند بخدای **إِنِ ارْتَبْتُمْ** اگر شک داشته باشند وارثان
یعنی اگر وارثان را از شما این دو تن تهمت شاهدین مضمون سوگند ایشان این که **لَا نَشْتَرِي بِهِ** بدل نکنیم بآن سوگند **ثَمَنًا** بهایی
از کم مال دنیا یعنی برای طمع مال نیت سوگند دروغ نخوریم **وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ** و اگرچه باشد آنکسی که ما سوگند برای او میخوریم
خویش ما **وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ** و نپوشیم گواهی خدا را یعنی گواهی که خدا ما را باقامت آن فرموده **إِنَّا إِذًا** بدرستی که ما آن وقت
اگر بپوشیم گواهی را **لَمِنَ الْآثِمِينَ** از زمره گناهکاران باشیم و سوگند دادن گواه مخصوص است باین صورت و در غیر این صورت نیست باجماع بعد از
نزول این آیت حضرت رسالت تمیم و عدی را بعد از نماز عصر نزدیک منبر سوگند داد ... قصد بحلیل نکرده ایم و این سوگند براستی خوردیم
پس بزر و ... است از ایشان باز داشتند بعد از آن ظرف گم شده را در دست ایشان یافتند و میان ایشان و ورثه بدیل ... بجادله
از عهد اصحاب بگذشت ایشان گفتند که ما این ظرف را از بدیل خریده بودیم و از آن سبب آنکه ما را گواهی نبود اقرار نکردیم و انکار پیش آوردیم دیگر بار

کتب

مجلس انزل حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم نازل شد این آیت آنکه **فَإِنْ عُثِرَ** پس اگر اطلاع یافته شود **عَلَىٰ أَنَّهُمَا** بر آنکه دو گواه **اسْتَحَقَّا إِثْمًا**
کسب فعلی کرده اند که موجب اثمست یعنی خیانت که بسبب آن مستحق اثم شده اند **فَآخَرَانِ** پس دو گواه دیگر **يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا** بر
خیزند بجای آن دو خاین **مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ** از قوم آنانکه ... داشته شده است اثم که خیانت است بر ایشان **الْأَوْلَيَانِ**
صفت الذین است یعنی آنانکه متقدم اند در اجابت در شهادت بجهت حقیت ایشان بقرابت و کثرت معرفت بحال موصی و مخصی
باستحقاق خوانده اند یعنی تا دعاوی کنند یعنی آنانکه استحقاق دارد آن موصی بهر که بر ایشان رد کنند و ایشان احق و اولی اند بشهادت از آن
دو بیگانه ... **فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ** پس سوگند خورند بخدا سوگند
**لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا** هر آینه گواهی ایشان سزاوارتر و راست تر است از گواهی آن دو تن که بر تبل از این گواهی
داده اند و اولی بقبول **وَمَا اعْتَدَيْنَا** و ما ستم نکنیم و از حد در نگذریم در این گواهی **إِنَّا إِذًا** بدرستیکه ما آنهنگام که چنین کنیم **لَمِنَ
الظَّالِمِينَ** از ستمکاران باشیم که باطل را در موضع حق وضع میکنند پس حضرت فرمود تا عمرو عاص و مطلب بن ابی وداعه ... 
سوگند خوردند ... و ایشان خیانت کرده اند بعد از آن حضرت حکم فرمود تا ظرف نقره را
بورثه بدیل دادند **ذَٰلِكَ** این حکم که مذکور شد **أَدْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا** نزدیکتر است و ... بیابند گواهان **بِالشَّهَادَةِ** بگواهی دادن
**عَلَىٰ وَجْهِهَا** بر طریق آن یعنی ... حکم بآنکه شهادت کرده اند بدون خیانت در آن **أَوْ يَخَافُوا** یا نزدیکتر است باینکه بترسید **أَنْ تُرَدَّ
أَيْمَانٌ** آنکه رد کرده شود سوگند بر دیگران **بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ** پس از سوگند ایشان ... بر خیانت و کذب ایشان و بجهت ظهور
خیانت از ایشان رسوا شوند **وَاتَّقُوا اللَّهَ** و بترسید از خدای در سوگند خوردن و سوگند ناحق دروغ **وَاسْمَعُوا** و بشنوید امر خدای را و اجابت
**وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ** و خدای راه ننماید فاسقان را ... ایشان بکذب از روی جحود و عناد و فرط غوایت و بجهت
این آیات ... حضرت رسالت ... وفات حق ... ایشان را ... راه نماید **يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ** در
روزیکه فراهم آرد خدا پیغمبرانرا تا ... **فَيَقُولُ** پس گوید که ای فرستادگان **مَاذَا أُجِبْتُمْ** بچه چیز اجابت کرده شدید یعنی وقتیکه ایشانرا بتوحید
دعوت کردید بچه چیز اجابت کردند و جواب دادند این سؤال از پیغمبران بجهت سرزنش امتان ایشانست و اگر نه خدای بآن عالم خواهد بود
چون پیغمبران این سؤال را بشنوند **قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا** گویند هیچ علمی نیست ما را بآنکه تو ما را بآن تعلیم نداده یعنی ما را علم نیست بباطن احوال ایشان
که ثواب و عقاب بر آن مترتب میشود **إِنَّكَ** بدرستیکه تو **أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ** توئی دانندهٔ نهانها پس تو میدانی که چه اجابت کردند
بلی باین جواب احوال نهان دانستند و بجهت سرزنش ... **إِذْ قَالَ اللَّهُ** یاد کن چون گوید خدا **يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ** ای عیسی بن مریم
**اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ** یاد کن نعمت مرا ... **وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ** و بر مادر تو **إِذْ أَيَّدْتُكَ** در وقتیکه قوت کردم ترا و

*ایضاً*

بروح منور کردانیدم **بِرُوحِ الْقُدُسِ** بجبرئیل یا بکلامی که بآن احیای دین کردی یا احیای نفس بحیوة ابدیه **تُكَلِّمُ النَّاسَ** سخن
میکردی با مردمان **فِي الْمَهْدِ** در گهواره و این معجزهٔ تو بود **وَكَهْلًا** و در حالت کهولت یعنی کلام تو در طفولیت و کهولت بر یک صفت
و دلالت **وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ** و دیگر یاد کن ای عیسی چون بیاموختم ترا جنس کتب یا کتابت و خط **وَالْحِكْمَةَ** و علم حکمت
**وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ** و معانی و حقایق توریة و انجیل **وَإِذْ تَخْلُقُ** و یاد کن ای عیسی چون ... **مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ** از گل
مانند شکل مرغی **بِإِذْنِي** بفرمان من **فَتَنْفُخُ فِيهَا** پس میدمیدی در آن صورت از گل ساخته **فَتَكُونُ طَيْرًا** پس میگردید مرغی زنده **بِإِذْنِي**
بفرمان من **وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ** و از علت برهانیدی کور مادرزاد را و دو چشم او را روشنی میکردی **وَالْأَبْرَصَ** و پیسی ...
**بِإِذْنِي** بفرمان من **وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ** و چون بیرون می آوردی مردگان را از قبور ایشان زنده **بِإِذْنِي** بامر من **وَإِذْ كَفَفْتُ
بَنِي إِسْرَائِيلَ** و یاد کن چون باز داشتم شر بنی اسرائیل را **عَنْكَ** از تو که قصد قتل تو داشتند **إِذْ جِئْتَهُمْ** وقتی که آمده بودی بدیشان
**بِالْبَيِّنَاتِ** بمعجزات روشن که مذکور شد **فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا** پس گفتند آنانکه کافر شدند **مِنْهُمْ** از بنی اسرائیل **إِنْ هَٰذَا**
نیست این که آورده ... **إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ** مگر جادوئی روشن ... و بصحت پیوسته که عیسی
با وجود این مرتبه ... زمین خودی ... چیزی را ذخیره نکردی و خانه ... 
در آن ... **وَإِذْ أَوْحَيْتُ
إِلَى الْحَوَارِيِّينَ** و یاد کن ای عیسی چون وحی کردم ... از اصحاب عیسی بودند یعنی ... یا امر کردم ... بر زبان پیغمبر
ایشان **أَنْ آمِنُوا بِي** که ایمان آرید بمن **وَبِرَسُولِي** و بفرستادهٔ من که عیسی است **قَالُوا آمَنَّا** گفتند ایشان که ایمان آوردیم **وَاشْهَدْ**
و تو گواه باش **بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ** بآنکه ما گردن نهادگانیم فرمان ترا باخلاص **إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ** یاد کن وقتی که گفتند حواریان **يَا
عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ** ای عیسی پسر مریم آیا میتواند پروردگار تو **أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا** آنکه فرو فرستد بر ما **مَائِدَةً
مِنَ السَّمَاءِ** خوانی از آسمان این کلام ... استطاعت ... 
... **قَالَ** گفت
عیسی در جواب ایشان **اتَّقُوا اللَّهَ** بترسید از خدا ... **إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** اگر هستید ... کمال قدرت
او ... **قَالُوا** گفتند ... **نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا**
میخواهیم که بخوریم ... **وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا** و آرام گیرد دلهای ما ... بکمال
قدرت او ... **وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا** و بدانیم ...

وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ و باشیم بران مایده از گواهان و چنین که از نعمتی طلبی مرویست که چون حواریان طلب
مایده کردند عیسی گفت که سی روز روزه دارید بعد از آن هر حاجت که از خدای طلبید بدهد ایشان چون سی روز روزه داشتند [illegible] در پوشید و در وی
تجلی دعا کرد چنانکه حق سبحانه ازین خبر میدهد که قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ گفت عیسی پسر مریم بعد از اذن از حق تعالی اللَّهُمَّ ای بار خدایا ای خداوند
عطا ردی کفته که معنی اللهم [illegible] اللهم تجلیست [illegible] خدایا [illegible] باشد و لهذا
میگفت در وقت که طلب مایده کرد [illegible] گفت رَبَّنَا ای پروردگار ما أَنْزِلْ عَلَيْنَا فرود فرست بر ما مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ
خوانی از آسمان تَكُونُ لَنَا عِيدًا که باشد آن خوان ما را عیدی یعنی روز نزول آن عیدی بود که هر سال چون آن روز در رسد ما تعظیم آن کنیم
و اینست که [illegible] روز [illegible] آن روز را [illegible] ابن عباس گفت که مایده روز نازل
شد [illegible] لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا مر اول ما را [illegible] ما و آنها که از پس ما آیند [illegible] اول و آخر از آن خوان بخورند
یا بعد [illegible] نزول مایده در روز یکشنبه بود و ازینجاست [illegible] وَآيَةً مِنْكَ و تا باشد آن مایده علامتی صادر از تو و دلالت
کند بر کمال قدرت تو و بر صحت نبوت من وَارْزُقْنَا و روزی ده ما را آن خوان وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و تو بهترین روزی دهندگانی
[illegible] قَالَ اللَّهُ گفت خدای ای عیسی بگو به ایشان که إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ بدرستی که
من فرو فرستنده ام این خوان را بر شما [illegible] سوال شما فَمَنْ يَكْفُرْ پس هر که کافر شود بَعْدُ پس از نزول مایده مِنْكُمْ از شما
فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ پس بدرستی که من عذاب کنم او را عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ عذابی که عذاب نکنم آن نوع عذاب أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ
یکی را از عالمیان [illegible] این نوع عذاب [illegible]
[illegible] خوان چون نازل شد [illegible] باقی
[illegible]
شده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

جز مائده که از دعای حضرت عیسی نازل شد

رفت در روز دیگر وقت چاشت بیامد و اغنیا و فقرا [illegible] حق سبحانه [illegible] آمد و در روز [illegible] ماه
[illegible] عیسی [illegible] اغنیا [illegible] گشتند و آنرا بر جا دیدند حل
[illegible] وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ
[illegible] عیسی بن مریم أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ آیا تو گفتی مردمان را اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ و مرا و مادر مرا إِلَٰهَيْنِ
مِنْ دُونِ اللَّهِ دو خدای بجز خدای [illegible] قَالَ گوید عیسی سُبْحَانَكَ تنزیه میکنم ترا از شریک [illegible] مَا يَكُونُ
لِي [illegible] أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ [illegible] إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ اگر بوده ام که گفته ام آنرا
فَقَدْ عَلِمْتَهُ پس بدرستی که تو دانسته آنرا تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي [illegible] وَلَا أَعْلَمُ
مَا فِي نَفْسِكَ [illegible] إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ [illegible]
مَا قُلْتُ لَهُمْ نگفتم [illegible] إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ [illegible] أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ
[illegible] رَبِّي وَرَبَّكُمْ [illegible] وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ
[illegible] شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ گواه [illegible] در میان ایشان فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي پس چون [illegible]
كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ [illegible] وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و تو بر همه چیز شَهِيدٌ
[illegible] إِنْ تُعَذِّبْهُمْ [illegible] فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ [illegible]
مطلق [illegible] وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ [illegible]
[illegible] فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ [illegible] الْحَكِيمُ [illegible]
[illegible] قَالَ اللَّهُ [illegible] هَٰذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ [illegible]
[illegible] صِدْقُهُمْ [illegible] لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي
[illegible] مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ [illegible] خَالِدِينَ فِيهَا
[illegible] أَبَدًا [illegible] رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ [illegible]
[illegible] وَرَضُوا عَنْهُ [illegible] ذَٰلِكَ [illegible] الْفَوْزُ الْعَظِيمُ [illegible]
[illegible] لِلَّهِ [illegible] مُلْكُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ [illegible] وَمَا فِيهِنَّ [illegible] وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ [illegible]

جز نامتناهی است بقدرتی که از عجز و ضعف منزه و مقدس است جلت عظمته و قدرته سورة الانعام مائة و خمس و ستون آیة مکیة
و هی بالاتفاق روایت از ابی بن کعب که این سوره در مکه بیکبار در شب نازل گشت و هفتاد هزار فرشته حاملان این
سوره بودند در وقت نزول و آواز تعظیم و تسبیح و تحمید الهی میکردند چون حضرت رسالت صلعم آواز ایشان را بشنید فرمود سبحان
الله العظیم و بحمده و بسجده افتاد و بعد از آن کاتبان را بخواند و فرمود که در همان شب آن را بنوشتند و هر که آن را قرائت کند بعدد
هر آیتی که در وی است این هفتاد هزار فرشته صلوات فرستند بر وی در شب و روز و جابر بن عبدالله انصاری از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
روایت کرده است که هر کس سه آیت از سورة الانعام بخواند تا بقوله و یعلم ما تکسبون حق تعالی چهل هزار فرشته را بر وی موکل گرداند
و مثل عبادت خود برای او بنویسند تا بروز قیامت و فرشته از آسمان هفتم نازل شود با او گرزی از آهن باشد هر گاه که شیطان
خواهد که وسوسه او کند این فرشته آن گرز را بر وی زند و او را از وی دور گرداند تا میان وی و حجاب [illegible] و میان او و شیطان
حجاب [illegible] بکشند و خود از ابی بصیر رحمه الله روایت کرده که ابو عبدالله علیه السلام فرمود که سورة الانعام بیکبار فرود آمده و
هفتاد هزار فرشته تشییع او میکردند و تعظیم و اجلال آن [illegible] پس [illegible] این سوره اسم خدای تعالی [illegible] جهت [illegible]
بداند فضل قرائت این سوره هرگز ترک آن نکند و پیوسته بقرائت آن مشغول باشد و از ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام
روایت است که هر که این سوره را قرائت کند آن هفتاد هزار فرشته که این سوره را نازل ساختند بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و سلم برای او تسبیح گویند تا روز قیامت و نیز از کعب الاحبار روایت است که حق تعالی روز قیامت بقاری این سوره خطاب
کند که ای بنده [illegible] آب [illegible] و از بهشت [illegible] سلسبیل [illegible] بنده [illegible]
می خواهم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله همه ستایشها مر خدای راست الذی
آن خداوندی که بقدرت کامله خلق السموات بیافرید آسمانها را بدون عمدی [illegible] و الارض
و بیافرید زمین را [illegible] و جعل الظلمات و النور و بیافرید تاریکیها و روشنائی را و این کلام
[illegible] رد قول مجوس است که گفتند [illegible] خالق نور است و شیطان آفریننده ظلمت [illegible] و از ظلمت [illegible]
شب و روز است ثم الذین کفروا پس با وجود این همه نعمتها برای بندگان [illegible] کافر شدند
بربهم یعدلون [illegible] عدول میکنند از عبادت [illegible] از اصنام و با برابری میکنند [illegible]
خود [illegible] آدمیان است [illegible]
[illegible]

از آن هو الذی اوست آنکسی که خلقکم من طین بیافرید شما را از گل یعنی ابتدای خلق شما از آن کرد ثم قضی اجلا پس حکم فرمود وقتی
را که چون بسر آید مرگ برسد [illegible] و اجل مسمی عنده و وقتی که نام برده شده و معین [illegible] نزدیک اوست که کسی علم
بآن ندارد و بعد از انقضای آن قیام قیامت باشد مراد اجل قیامت ثم انتم تمترون پس شما شک [illegible] آرید
در بعث با آنکه ثابت شده مر شما را که مبدء خلق از وست [illegible] اسهل است از مبدأ و هو الله و اوست
خداوند مطلق و معبود بحق فی السموات و فی الارض در آسمانها و در زمینها و هر [illegible] جز وی خدائی نیست یعلم
سرکم و جهرکم میداند آنچه پنهان شما است یعنی در دل مخفی دارید و آنچه آشکارای شما است یعنی بزبان
می آرید و یعلم ما تکسبون و میداند آنچه میکنید از خیر و شر و شما را بران جزا و سزا خواهد داد و بعد از آن
خبر میدهد [illegible] و ما تأتیهم و نمی آید [illegible] من آیة من آیات ربهم [illegible] آیات پروردگار ایشان [illegible] معجزات است [illegible]
[illegible] الا کانوا عنها [illegible] معرضین
[illegible] فقد کذبوا بالحق [illegible] لما جاءهم [illegible]
[illegible] فسوف یأتیهم [illegible] انباء ما کانوا به یستهزئون
[illegible] الصلوة و السلام [illegible] الم یروا [illegible] کم اهلکنا
من قبلهم من قرن [illegible]
[illegible] مکناهم فی الارض
[illegible] ما لم نمکن
لکم [illegible] و ارسلنا السماء [illegible]
علیهم مدرارا [illegible] و جعلنا الانهار تجری من تحتهم [illegible]
[illegible]
[illegible] فاهلکناهم بذنوبهم [illegible]
و انشأنا [illegible] من بعدهم قرنا آخرین [illegible]
[illegible]

بیدار شوی پس انتظار این نوع عذاب برسید مرویست که نضر بن حارث و امثال او نزد حضرت رسول صلعم آمده گفتند ای محمد ما بتو ایمان نیاریم تا آوردی
وقتی که چهار فرشته با نامه نوشته از آسمان نازل شوند و گواهی دهند که این کتاب از خدا بشما آورده ایم و مکتوبی بایشان بود با این مضمون که تو رسول
خدایی حق تعالی فرمود که **وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ** و اگر فرستیم بر تو **كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ** نوشته در ورق **فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ** پس بسح
کنند و بسایند آنرا بدستهای خود یعنی برای الیقین ببینند و بیقین بدانند که آن نوشته از نزد خداست [illegible] **لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا**
هر آینه گویند آنانکه کافر اند بجهت عناد و لجاج و کبر **إِنْ هَٰذَا** نیست این که آورده ای **إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ** مگر جادو ظاهر [illegible] **وَقَالُوا**
[illegible] **لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ** چرا فرو فرستاده نشد بر وی فرشته [illegible] **وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا** و اگر فرو فرستیم فرشته
**لَقُضِيَ الْأَمْرُ** هر آینه حکم کرده شود بهلاک [illegible] لازم شود
چنانکه [illegible] **ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ** پس مهلت داده نشوند [illegible] **وَلَوْ جَعَلْنَاهُ**
**مَلَكًا** و اگر گردانیم رسول را فرشته **لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا** هر آینه گردانیم او را بصورت مردی چنانکه جبرئیل بصورت دحیة الکلبی متمثل میشد و این صورت
[illegible]
بشر **وَلَلَبَسْنَا** و هر آینه در آن حال پوشیده گردانیم **عَلَيْهِمْ** بر ایشان **مَا يَلْبِسُونَ** [illegible]
[illegible] **وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ**
تکذیب نموده [illegible] **مِنْ قَبْلِكَ** پیش از تو **فَحَاقَ** پس احاطه نمود و فرود آمد **بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ** آنانکه سخریه
کردند از رسل [illegible] **مَا كَانُوا بِهِ** جزای آنچه بودند که بر آن **يَسْتَهْزِئُونَ**
استهزا میکردند [illegible] **قُلْ** بگو [illegible] **سِيرُوا**
**فِي الْأَرْضِ** سیر کنید در زمین [illegible] **ثُمَّ انْظُرُوا** پس نگرید بنظر عبرت **كَيْفَ كَانَ** چگونه
بوده است **عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ** [illegible]
[illegible] **قُلْ** بگو ای محمد [illegible] **لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** مر کراست آنچه در آسمانها و
زمینهاست [illegible] **قُلْ لِلَّهِ** بگو مر خدایراست [illegible]
[illegible] **كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ** [illegible] لازم گردانیده است
**الرَّحْمَةَ** رحمت را [illegible]
[illegible]

---

[illegible] **إِلَّا أَنَا** [illegible] مسلمان فارسی از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که حق تعالی صد
جزو رحمت [illegible] دنیا [illegible] و نود و نه جزو [illegible] تا روز قیامت این یک
جزو با نود و نه جزو [illegible] **لَيَجْمَعَنَّكُمْ** هر آینه جمع کند حق تعالی شما را در قبور و [illegible]
**إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ** تا روز رستخیز [illegible] **لَا رَيْبَ فِيهِ** هیچ شک نیست در [illegible] **الَّذِينَ**
**خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ** آنانکه زیان کردند [illegible] **فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** پس
ایشان ایمان نیاورند **وَلَهُ مَا سَكَنَ** و مر خدایراست آنچه آرام گرفت **فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ** در شب و روز [illegible]
[illegible] **وَهُوَ السَّمِيعُ** و اوست شنوا [illegible] **الْعَلِيمُ** دانا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ** بگو [illegible] **أَتَّخِذُ وَلِيًّا** [illegible]
[illegible] **فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** [illegible] آسمانها و زمینها **وَهُوَ يُطْعِمُ** و او میخوراند
[illegible] **وَلَا يُطْعَمُ** [illegible] **قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ**
[illegible] **أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ** [illegible] **وَلَا تَكُونَنَّ**
**مِنَ الْمُشْرِكِينَ** [illegible] **قُلْ إِنِّي أَخَافُ** بگو [illegible] **إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي** [illegible]
[illegible] **عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ** از عذاب روز بزرگ که قیامت **مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ** [illegible]
[illegible] **يَوْمَئِذٍ** در آن روز بزرگ **فَقَدْ رَحِمَهُ** [illegible]
است حق [illegible] **وَذَٰلِكَ** و این [illegible] **الْفَوْزُ الْمُبِينُ**
[illegible]
[illegible] **وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ** [illegible]
[illegible] **فَلَا كَاشِفَ لَهُ** [illegible] **إِلَّا هُوَ** [illegible]
[illegible] **وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ** [illegible] **فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** [illegible]
[illegible]

کشتی را استری بسیم مخوذ نزد حضرت رسول صلعم فرستاده بود و روزی آنحضرت بر وی سوار بود و مرا ردیف خود کرده در اثنای راه روی بمن کرده و فرمود
ای پسر حفظ و رعایت خدا نگهدار تا او را نزد خود یابی و با خدای در زمان راحت آشنائی کن تا در سختی با تو آشنائی کند و چون چیزی خواهی از خدا
طلب و چون طلب یاری کنی از وی طلب که قلم رفته بآنچه بوده است [illegible] جهد کنند بر آن که ترا چیزی دهند [illegible]
و تو نوشته باشد نتوانند اگر توانی بصبر و یقین کار کنی چنین کن و اگر نه صبر کن که در صبر کردن بر آنچه تو آن را کاره باشی خیر بسیار است و بدان که ظفر
با صبر است و فرج با اندوه و با دشواری آسانی و راحت [illegible] وهو القاهر و اوست قهر کننده و غلبه نماینده
فوق عباده بر بالای بندگان خود یعنی بر همه غالب است و هیچکس بر وی غلبه نتواند کرد وهو الحکیم و اوست محکم کار در تدابیر خود [illegible]
[illegible] الخبیر و دانا و آگاه باحوال بندگان خود در حق آنکه [illegible]
تصدیق کنند و از علمای یهود و نصاری پرسیدیم که صفت این مرد در کتب خود دیده اید همه انکار کردند اکنون کسی را بما نما تا بر رسالت تو شهادت
کند پس گواهی دهد حق تعالی فرمود قل بگو ای محمد ای شیء چه چیز است اکبر شهادة بزرگتر از روی گواهی یعنی گواهی کیست
بزرگتر از همه گواهیها در راستی [illegible] قل الله بگو ایشان را که خدای [illegible] و شهادت شهید بینی و
بینکم گواه است میان من و شما [illegible] و بطلان شما بتکذیب واوحی الی هذا
القرآن و وحی کرده شده است این قرآن لانذرکم به تا بیم کنم شما را بقرآن ومن بلغ و هر کسی را که برسد باو قرآن از عرب و
عجم و جن و انس تا بروز قیامت محمد بن کعب قرظی روایت کرده که هر کسی که قرآن باو برسد چنان است که حضرت رسول را دیده و از وی شنیده
[illegible] ائنکم لتشهدون آیا شما گواهی میدهید ان مع الله آلهة با خدای
آلهة اخری خدایان دیگر [illegible] قل لا اشهد [illegible] قل بگو [illegible] انما
هو [illegible] اله واحد خدائیست یگانه [illegible] وانی بریء و من بیزارم مما تشر
کون از آنچه شریک [illegible] سوره [illegible] آغاز کلام میکند با اهل کتاب
[illegible] الذین آتیناهم الکتاب آنانکه دادیم ایشان را کتاب [illegible] توریه و انجیل یعرفونه میشناسند رسول خدا را
[illegible] توریه و انجیل [illegible] کما یعرفون ابناءهم چنانکه میشناسند پسران خود را [illegible]
ابو حمزه ثمالی روایت کرده که چون حضرت رسالت صلعم بمدینه آمد عمر از عبدالله بن سلام پرسید که معرفت شما حضرت پیغمبر را [illegible]
[illegible]
[illegible]

نبوت آنحضرت اعتراف بآن نمیکنند خبر میدهد که الذین خسروا انفسهم آنانکه زیان کار شدند در تنهای خود از اهل کتاب
و غیر آن از مشرکان فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نیاورند [illegible] ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری
از کسی که افترا کند و ببندد علی الله کذبا بر خدای دروغ [illegible]
او کذب بآیاته یا تکذیب کند آیات او را [illegible] انه لا یفلح الظالمون [illegible]
[illegible] ویوم نحشر
هم جمیعا [illegible] ثم نقول [illegible] للذین اشر
کوا [illegible] این شرکاؤکم [illegible] الذین
کنتم تزعمون [illegible]
[illegible] ثم لم
تکن فتنتهم [illegible] الا ان قالوا [illegible] والله ربنا [illegible]
ما کنا مشرکین [illegible]
[illegible] انظر کیف کذبوا [illegible] علی انفسهم [illegible] وضل عنهم [illegible] ما کانوا
یفترون [illegible]
[illegible]
[illegible] ومنهم [illegible] من یستمع الیک [illegible] وجعلنا علی
قلوبهم اکنة [illegible]
[illegible] ان یفقهوه [illegible] وفی آذانهم [illegible] وقرا
[illegible] وان یروا کل آیة [illegible]
[illegible] لا یؤمنون [illegible] حتی اذا جاؤک [illegible]
یجادلونک [illegible] یقول الذین کفروا [illegible] ان هذا [illegible] الا اساطیر الاولین [illegible]
[illegible]
[illegible] وهم [illegible] ینهون عنه [illegible] وینأون عنه [illegible]

از ان منع میکنند وَإِن يُهْلِكُونَ و هلاک نمیکنند که ازان بمنع مردمان از ایمان و تنائی خود ازان إِلَّا أَنفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را
وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند که ضرر آن بر ایشان متعدی میکنند وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی ای محمد إِذْ وُقِفُوا چون بازداشته شوند کفار عَلَى
النَّارِ ... از اصحابه بر جنت و بر ان مطلع شوند یا درآورده شوند دران و دانستند مقدار عذاب خود را ... در غایت ندامت
فَقَالُوا پس گویند از سختی عذاب يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ کاشکی ما باز گردانیده شویم بدنیا وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا و تکذیب نکنیم آیات پروردگار
خود را وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و باشیم از جمله باوردارندگان بَلْ نیست چنانکه ایشان میگویند ... آرزو بلکه بَدَا لَهُم ظاهر شود دران روز
بشهادة اعضا ... عذاب مَّا كَانُوا يُخْفُونَ آنچه پنهان میکردند ... مِن قَبْلُ پیش ازین در دنیا ... بعد
... وَلَوْ رُدُّوا و اگر باز گردانیده شوند ... لَعَادُوا ... لِمَا نُهُوا عَنْهُ
... وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ و بدرستی که ایشان دروغ گویانند در وعده ایمان و چون
... وَقَالُوا و گفتند إِنْ هِيَ نیست زندگانی دنیا إِلَّا حَيَاتُنَا
الدُّنْيَا ... وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ... وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی إِذْ وُقِفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ
... قَالَ ... أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ آیا نیست این
... قَالُوا بَلَىٰ ... وَرَبِّنَا ...
... قَالَ ... فَذُوقُوا الْعَذَابَ ...
بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ... قَدْ خَسِرَ
الَّذِينَ ... كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ تکذیب کردند برسیدن بثواب و عقاب ...
... حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ تا آنگاه که بیاید بایشان قیامت ...
... بَغْتَةً ناگهان قَالُوا گویند يَا حَسْرَتَنَا ای حسرت و پشیمانی ما عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا ... در زندگانی دنیا
وَهُمْ يَحْمِلُونَ ... أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ ...
... أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ ...
... 
... يَوْمَ ... 
... وَمَا

الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی دنیا ... إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ مگر بازی ... 
... وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ ... خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ بهترست ... 
... أَفَلَا تَعْقِلُونَ ...
... قَدْ نَعْلَمُ ... إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ ...
... 
... 
... 
... 
... فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ ... وَلَٰكِنَّ
الظَّالِمِينَ ... بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ...
... وَلَقَدْ كُذِّبَتْ ... رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ ...
... فَصَبَرُوا ... عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا ... وَأُوذُوا ...
حَتَّىٰ أَتَاهُمْ ... نَصْرُنَا ...
... وَلَا مُبَدِّلَ ... لِكَلِمَاتِ اللَّهِ
... 
... وَلَقَدْ جَاءَكَ ... مِن نَّبَإِ الْمُرْسَلِينَ ...
...
... وَإِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ
... إِعْرَاضُهُمْ ... فَإِنِ اسْتَطَعْتَ ...
أَن تَبْتَغِيَ ... نَفَقًا فِي الْأَرْضِ ... أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ
... فَتَأْتِيَهُم بِآيَةٍ ... وَلَوْ
شَاءَ اللَّهُ ... لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ ...

ایشان را بعد از آیات و چون حکمت الهی تقاضا میکند که ایشان باختیار ایمان آرند نه باجبار و ایشان بجهت فرط عناد و جحود و استکبار نزول آیات

و تشکیک و تامل در آن نمی‌نمایند بعد بروجه اقتراح از نزول آیات مطلب ایشان نه بقصد اهتداست پس حکمت الهی چنان تقاضا میکند که آنها را در وادی خذلان بگذارد

تا در طغیان و ضلالت سرگردان باشند فلا تکونن من الجاهلین پس مباش از نادانان بآنکه ایمان اجباری منافی حکمت و مصلحت است انما

یستجیب الذین یسمعون جز این نیست که اجابت میکند دعوت ترا آنانکه میشنوند یعنی بسمع قبول در روی فهم و تامل دلالت میکنند والموتی یبعثهم

الله و مردگان را یعنی کافران را برانگیزد خدای از قبر آنگاه بدانند دین حق را و آن بکار نیاید و آنگاه دانستن و گرویدن سود نکند ثم الیه یرجعون پس بسوی جزای

او باز گردانیده شوند در قیامت و خلاصه معنی آنست که اجابت دعوت تو نمیکنند مگر مومنی که بسمع حق بشنود بروجه تامل و تفکر در آن نگرد و اما کفار

بمنزله میتانند اجابت دعوت نمیکنند تا آنکه حق تعالی ایشان را در قیامت مبعوث سازد وقالوا و گفتند رؤسای قریش لولا نزل علیه

چرا فرو فرستاده نمیشود بر محمد آیة من ربه آیتی از نزد پروردگار او یعنی معجزه‌ای از وی مطلبیم چون ید بیضا و عصای موسی و ناقه

ثمود و احیای موتی و امثال آن و چون از روی عناد و لجاج نه بروجه استدلال این آیات را اقتراح میکردند آنحضرت در جواب آن فرمود که قل

ان الله قادر بگو بدرستی که خدای قادر است علی ان ینزل آیة بر آنکه فرو فرستد آیتی از آیات مقترحه ولکن اکثر

هم لا یعلمون ولیکن بیشتر ایشان نمیدانند که حق سبحانه و تعالی قادر است بر انزال آن و حکم او چنان قرار گرفته که هرگاه معجزه طلبیده و اجابت

آن اظهار کرده اند و منکران ایمان نیاورند عذاب استیصال بایشان فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب [illegible] و از نتیجه آیات مقترحه باشد نه

فیما بعد بیان قدرت خود بر انزال آیات مقترحه ذکر کمال قدرت و حسن تدبیر و حکمت خود میکند بقوله وما من دابة فی

الارض و نیست هیچ جنبنده در زمین از حیوانات ولا طائر و نه هیچ پرنده که طیران کند یطیر بجناحیه بدو بال خود بر هوا

الا امم امثالکم مگر گروهانند مانند شما یعنی همچو شما محفوظ الاحوال و مقدار الارزاق والآجال اند و منتظم

در آفرینش و حیوة و ممات و ذکوریت و انوثیت و توالد و تناسل در دلالت بر وجود صانعی که مدبر و قادر و عالم و حکیم است ما فرطنا فی الکتاب

فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ من شیء هیچ چیز را یعنی لوح محفوظ مشتمل است بر جلایل و دقایق امور علوی و سفلی و از هیچ حیوانی و جمادی

در آن فروگذاشت نشده و اکثر مفسران برآنند که مراد بکتاب قرآنست چه آن متضمن هر چیزیست که محتاج الیه امر دینست مفصلا

یا مجملا از بیان حلال و حرام و قصص و امثال و مواعظ و اخبار و حجتها آنست بیان [illegible] بتفصیل رسول باز گذاشته کقوله تعالی وما آتاکم الرسول فخذوه

وما نهاکم عنه فانتهوا ثم الی ربهم یحشرون پس همه ایشان بسوی پروردگار خود حشر کرده خواهند شد تا مطیعان را ثواب دهند

و عاصیان را عقاب کنند [illegible] والذین کذبوا بآیاتنا و آنانکه تکذیب کردند آیات ما را که قرآنست یا سایر

دلایل واضح صم کرانند از شنیدن دلایل وحدانیت و ربوبیت وبکم و گنگانند از گفتن سخن حق فی الظلمات

افتاده اند در تاریکیها [illegible] در ظلمات جهل و ظلمت عناد و ظلمت تقلید گرفتارند من یشاء الله هر که را خواهد خدای

یضلله فرو گذارد او را در ضلالت بگذارد و از نظر لطف و توفیق اندازد بسبب فرط عناد و جحود او [illegible] حکم کند بضلالت او

یا علامت ضلالت در وی پدید کند تا فرشتگان بآن علامت او را لعن کنند و دشمن گیرند ومن یشاء و هر که را خواهد از اهل ایمان [illegible] هدایت او

یجعله علی صراط مستقیم گرداند او را بر راه راست بروجه لطف و توفیق قل بگو ای محمد کفار را ارأیتکم خبر دهید مرا ان

اتیکم عذاب الله اگر بیاید بشما عذاب خدا چنانکه بامتان گذشته آمده است او اتتکم الساعة یا بیاید بشما روز رستخیز [illegible]

هول عذاب آخرت اغیر الله تدعون آیا غیر خدا را خوانید تا آن عذاب را از شما بگرداند ان کنتم صادقین اگر هستید راست گو

در آنکه بتان خدایانند پس بخوانید غیر او را بل نه چنانست که بتان را خوانید در آن وقت بلکه ایاه تدعون او را خوانید و تضرع جویید که او ببرد

و غیر او را نخوانید بلکه دفع عذاب فیکشف پس ببرد و دفع کند از شما در دنیا ما تدعون الیه آنچه او را بخوانید بکشف آن

ان شاء اگر خواهد و حکمت او مستدعی کشف آن باشد وتنسون و فراموش کنید در وقت دعا و دست باز دارید ما تشرکون

آنچه شریک ساخته اید با او یعنی آلهه خود را بگذارید در وقت دفع عذاب [illegible] ولقد ارسلنا و بدرستیکه فرستادیم رسولان را الی امم بامتان

ایشان من قبلک پیش از تو و ایشان تکذیب آنها کرده [illegible] فاخذناهم پس بگرفتیم ایشان را بالباساء بسختی و تنگی و درویشی و قحطی

والضراء و بانواع بیماریها لعلهم یتضرعون تا شاید که ایشان تضرع کنند و از شرک اعراض کنند و دست نیاز در [illegible] زنند

فلولا اذ جاءهم باسنا پس چرا وقتی که آمد بدیشان عذاب ما تضرعوا زاری نکردند در دعا و تضرع [illegible]

[illegible] ولکن قست قلوبهم ولیکن سخت شده بود دلهای ایشان وزین لهم الشیطان و آراسته بود برای ایشان ابلیس

ما کانوا یعملون آنچه بودند که میکردند از شرک و معاصی فلما نسوا پس آنگاه که فراموش کردند ما ذکروا به

آنچه پند داده بودند بآن از بأساء و ضراء [illegible] فتحنا علیهم بگشادیم بر ایشان ابواب کل شیء

درهای همه چیز از انواع نعمت و راحت یعنی چون بلا [illegible] پند پذیر نشدند بآسانی و وسعت معیشت برامتحان کردیم حتی اذا فرحوا

تا وقتی که شاد شدند [illegible] بما اوتوا [illegible]

[illegible] اخذناهم بغتة بگرفتیم ایشان را ناگاه فاذا هم مبلسون پس آنگاه ایشان [illegible] نومیدان بودند

[illegible] فقطع دابر القوم الذین ظلموا پس بریده شد [illegible] والحمد لله

رب العالمین و شکر و سپاس مر خدای را [illegible]

[illegible]

گفت که بر کار جای ظالمان [illegible] دارد پس دوستی نموده با اهل عصیان و حال آنکه حق تعالی ذات خود [illegible] برای هلاک ظالمان [illegible] فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ
الَّذِينَ ظَلَمُوا [illegible] وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو ای محمد خبر دهید إِنْ أَخَذَ اللَّهُ اگر بگیرد خدای سَمْعَكُمْ شنوایی شما [illegible] وَأَبْصَارَكُمْ
و بینایی شما تا کور گردید وَخَتَمَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ و مهر نهد بر دلهای شما [illegible] مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ کدام معبود است
غیر الله که قدرت دارد [illegible] يَأْتِيكُمْ بِهِ بیارد بشما [illegible] انْظُرْ بنگر [illegible] كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ چگونه [illegible]
از اسلوبی باسلوبی [illegible] ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ پس ایشان [illegible]
[illegible] قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ بگو [illegible] إِنْ أَتَاكُمْ اگر بیاید بشما
عَذَابُ اللَّهِ عذاب خدای [illegible] بَغْتَةً ناگاه [illegible] أَوْ جَهْرَةً یا آشکارا [illegible]
هَلْ يُهْلَكُ [illegible] إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ [illegible] وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ وما
[illegible] إِلَّا مُبَشِّرِينَ [illegible] بهشت وَمُنْذِرِينَ [illegible] فَمَنْ آمَنَ
وَأَصْلَحَ پس هر که ایمان آورد و اصلاح [illegible] فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ [illegible] وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
[illegible] وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا [illegible] يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ [illegible]
بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ [illegible] قُلْ بگو [illegible]
لَا أَقُولُ لَكُمْ [illegible] عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ [illegible] وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ
[illegible] وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ [illegible]
[illegible] إِنْ أَتَّبِعُ [illegible] إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ [illegible]
قُلْ بگو [illegible] هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ [illegible] وَالْبَصِيرُ [illegible] أَفَلَا
تَتَفَكَّرُونَ [illegible] وَأَنْذِرْ بِهِ [illegible]
الَّذِينَ يَخَافُونَ [illegible] أَنْ يُحْشَرُوا [illegible] إِلَىٰ رَبِّهِمْ [illegible]
[illegible] لَيْسَ لَهُمْ
[illegible] مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ [illegible]
[illegible]
لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ
و بلال و مقداد و عمار و صهیب و سلمان و خباب [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ [illegible] بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ
[illegible]
مراد آن نماز [illegible]
يُرِيدُونَ [illegible] وَجْهَهُ [illegible] مَا عَلَيْكَ [illegible] مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ
شَيْءٍ [illegible] وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ [illegible] مِنْ شَيْءٍ
[illegible] فَتَطْرُدَهُمْ [illegible]
[illegible]
[illegible] فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَكَذَٰلِكَ [illegible]
[illegible] فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ [illegible]
[illegible]
لِيَقُولُوا [illegible] أَهَٰؤُلَاءِ [illegible] مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ [illegible]
[illegible] مِنْ بَيْنِنَا [illegible]
[illegible] أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ [illegible]
[illegible]
و یکسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کاو گفت بشارت باد شما را ای درویشان بهشت کشیده بود تمام گردد در قیامت شما یعنی [illegible] بهشت روزی که مقدار آن پانصد
سال باشد بعد از آن بنور خود بهشت جمع توانگران در بهشت آید **وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ** و چون بیایند بتو آنکه **يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا**
ایمان دارند بآیتهای ما **فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ** پس بگو که سلام بر شما و روایت که بعد از نزول آیت درویشان اصحاب که مذکور شدند
چون بخدمت حضرت رسالت پناه آمدند ابتدا [illegible] بسلام [illegible] کردی [illegible]
[illegible] بخدمت سید کاینات علیه السلام آمدند گفتند یا رسول الله [illegible] بزرگ از ما صادر شده [illegible]
[illegible] آنحضرت جواب ایشان [illegible] بازگشتند فی الحال این آیت نازل شد [illegible]
[illegible] بسلام [illegible] بشارت [illegible]
[illegible] اسلام **كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ** [illegible]
**أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا** [illegible] **بِجَهَالَةٍ** [illegible]
[illegible] **ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ** [illegible] **وَأَصْلَحَ** [illegible] **فَأَنَّهُ**
**غَفُورٌ** [illegible] **رَحِيمٌ** مهربان بایشان **وَكَذَٰلِكَ** [illegible]
[illegible] **نُفَصِّلُ الْآيَاتِ** تفصیل میکنیم آیات قرآن را [illegible]
[illegible] **وَلِتَسْتَبِينَ** [illegible] **سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ** [illegible] **قُلْ إِنِّي نُهِيتُ**
[illegible] **أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ** [illegible] **تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ** [illegible]
[illegible] **قُلْ لَا أَتَّبِعُ** [illegible] **أَهْوَاءَكُمْ** آرزوهای شما را **قَدْ ضَلَلْتُ**
**إِذًا** [illegible] **وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ** [illegible] **قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ**
[illegible] **مِنْ رَبِّي** از پروردگار خود [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَكَذَّبْتُمْ بِهِ** [illegible] **مَا عِنْدِي** [illegible] **مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ** [illegible] **إِنِ الْحُكْمُ**
[illegible] **إِلَّا لِلَّهِ** [illegible] **يَقُصُّ الْحَقَّ** [illegible]
[illegible] **وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ** [illegible] **قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي** [illegible]
[illegible] **مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ** [illegible] **لَقُضِيَ الْأَمْرُ** [illegible] **بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ**

[illegible] **وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ**
[illegible] **وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ** [illegible]
[illegible] **لَا يَعْلَمُهَا** [illegible] **إِلَّا هُوَ** [illegible]
[illegible] **وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ**
[illegible] **وَالْبَحْرِ** [illegible] **وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ**
[illegible] **إِلَّا يَعْلَمُهَا** [illegible]
[illegible] **وَلَا حَبَّةٍ** [illegible] **فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْ**
**ضِ** [illegible] **وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ** [illegible] **إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ**
[illegible]
**وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ** [illegible] **بِاللَّيْلِ** در شب **وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ** [illegible]
[illegible] **بِالنَّهَارِ** در روز **ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ** [illegible] **فِيهِ** [illegible] **لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُسَمًّى** [illegible]
[illegible] **ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ** [illegible]
[illegible] **ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ** [illegible] **بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** [illegible]
[illegible] **وَهُوَ الْقَاهِرُ** و اوست قادر و غالب **فَوْقَ عِبَادِهِ** [illegible] **وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ** [illegible]
**تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا** [illegible] ملک الموت [illegible]
[illegible] **وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ**
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خبر ملک الموت که چگونه قبض ارواح مؤمن و کافر میکند بحکم خدا تعالی

که قبض ارواح خلقان چگونه می‌کنی که یکی در مشرق است و یکی در مغرب ... گفت ... اجل خلقان است
که حق تعالی از شب قدر تا شب قدر دیگر آنچه در آن سال اجل ایشان منقضی شود در آن ثبت فرماید ... دنیا از تو می
خواند ... هر جا که خواهد دست ... و آنچه خواهد ... حفظه اعمال بندگان را در نامه ثبت
می‌کنند تا وقتی که ... قبض ارواح ایشان نمایند **ثُمَّ رُدُّوا** یعنی باز گردانیده شوند بعد از موت **إِلَى اللَّهِ** ... **مَوْلَاهُمُ**
**الْحَقِّ** خداوند ... **أَلَا لَهُ الْحُكْمُ** بدانید ... حکم ... **وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ** و اوست شتاب
کننده‌ترین حساب کنندگان و در روایت صحیح ثابت شده ... [illegible]
و جمع و بسیاری اعمال ایشان ... حساب ... از حضرت امیر المؤمنین ... سؤال کردند ... [illegible]
خلقان ... **قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ**
... **مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ** ... بیابان **وَالْبَحْرِ** و از ظلمات دریا ... [illegible]
... **تَدْعُونَهُ** ... **تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً** ... [illegible]
... **لَئِنْ أَنْجَانَا** ... **مِنْ هَٰذِهِ** ... [illegible]
**لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ** ... **قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ** ... [illegible]
**مِنْهَا** ... **وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ** ... **ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ** ...
... **قُلْ هُوَ الْقَادِرُ** ... **عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ**
**فَوْقِكُمْ** ... **أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ** ...
... [illegible]
... **أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا** ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] **وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ**
**بَأْسَ بَعْضٍ** ... **انْظُرْ كَيْفَ**
**نُصَرِّفُ الْآيَاتِ** ... **لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ** ...

این آیة درباره کسی که در بلای مبتلا باشد و در ... گوید بار خدایا این بار ازین ورطه نجات بده که بار دیگر عهد کردیم که چون این نجات یابیم ... چنین عمل نکردیم مثل در دریا نشستن ... و باز عود کرد در آن

... [illegible] ... خواستم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... **وَكَذَّبَ بِهِ** ...
... **قَوْمُكَ** ... **وَهُوَ الْحَقُّ** ... کتاب قرآن ...
... **قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ** ...
... [illegible]
**لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ** ... **وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ** ...
... [illegible]
... [illegible] **وَإِذَا**
**رَأَيْتَ الَّذِينَ** ... **يَخُوضُونَ** ... **فِي آيَاتِنَا** ...
... **فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ** ... **حَتَّىٰ يَخُوضُوا** ... **فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ** ...
... **وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ** ...
... **فَلَا تَقْعُدْ** ... **بَعْدَ الذِّكْرَىٰ** ... **مَعَ**
**الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ** ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... **وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ** ... **مِنْ حِسَابِهِمْ**
... **مِنْ شَيْءٍ** ... [illegible]
... **وَلَٰكِنْ ذِكْرَىٰ** ... [illegible]

فضلوا این آیه از برای ... [illegible]

از خوض در سایر قبایح و از منع استهزا و کراهت کنند از آن لعلهم یتقون شاید که پرهیز کنند ازین عمل و شرم دارند وذر الذین اتخذوا
و بگذار یعنی اعراض کن از آنها که گرفتند دینهم لعبا ولهوا دین خود را بازی و مشغولی و افسوس یعنی بنای دین خود را بلعب و بازی نهاده اند
چون پرستیدن سنگ و چوب و تحریم بحایر و سوایب که هیچ معنی [illegible]
[illegible] وغرتهم الحیوة الدنیا [illegible]
[illegible] وذکر به [illegible] ان تبسل [illegible]
نفس بما کسبت [illegible] لیس لها [illegible] من دون الله ولی [illegible]
[illegible] ولا شفیع [illegible] وان تعدل کل عدل [illegible]
[illegible] لا یؤخذ منها [illegible] اولئک [illegible]
الذین ابسلوا [illegible] بما کسبوا [illegible] لهم
[illegible] شراب من حمیم [illegible] وعذاب الیم [illegible]
[illegible] بما کانوا یکفرون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قل اندعوا من دون
الله [illegible] ما لا ینفعنا [illegible] ولا یضرنا [illegible]
[illegible] ونرد [illegible] علی اعقابنا [illegible] بعد اذ هدینا الله [illegible]
[illegible] کالذی استهوته الشیاطین [illegible]
[illegible] فی الارض [illegible] حیران [illegible]
[illegible] له اصحاب [illegible] یدعونه [illegible] الی الهدی [illegible]
[illegible] ائتنا [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] قل ان هدی الله [illegible] هو الهدی [illegible]
[illegible] وامرنا [illegible] لنسلم لرب العالمین [illegible] وان
اقیموا الصلوة [illegible] واتقوه [illegible] وهو الذی الیه تحشرون [illegible]
[illegible]
[illegible] وهو الذی خلق السموات والارض [illegible] بالحق
[illegible] ویوم یقول [illegible] کن
فیکون [illegible] قوله الحق [illegible] وله الملک [illegible]
[illegible] یوم ینفخ فی الصور [illegible] عالم الغیب والشهادة [illegible]
[illegible] وهو الحکیم [illegible] الخبیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] واذ قال ابراهیم [illegible]
[illegible] لابیه آزر [illegible]
[illegible]
[illegible] اتتخذ اصناما آلهة [illegible]
[illegible] انی اراک [illegible] وقومک [illegible] فی ضلال مبین [illegible]
[illegible]
[illegible]

خبر اسرافیل که چگونه در منتظر حکم الهیست در سور دمیدن

[illegible]

دلالت نمودی ابراهیم جواب داد یا رب شرم دارم [illegible] و شنیدن و دیدن ازو مسلوب است پرستش چگونه شاید

وکذلک یعنی [illegible] ابراهیم [illegible] ضلالت و گمراهی قوم او همچنین نری ابراهیم بنمودیم ابراهیم را ملکوت السموات والارض [illegible] و عجایب [illegible] آسمانها و زمینها [illegible] تا استدلال کند

بر قدرت [illegible] ولیکون من الموقنین [illegible] روایت کرده [illegible] ملکوت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فلما جن علیه اللیل [illegible]

ابراهیم از نفوس حضرت
[illegible] یافت
خود و چند کس از تقرب
آنحضرت بردند

رای کوکبا دید ستاره [illegible] زهره بود یا مشتری [illegible]

[illegible] قال هذا ربی گفت ابراهیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فلما افل [illegible] قال لا احب الآفلین گفت دوست

[illegible]

[illegible] فلما رای القمر بازغا

[illegible] قال هذا ربی [illegible]

فلما افل [illegible] قال لئن لم یهدنی ربی

[illegible] لاکونن من القوم الضالین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فلما رای الشمس بازغة [illegible] قال

هذا ربی [illegible] هذا اکبر [illegible]

[illegible] فلما افلت [illegible] قال یا قوم

انی بریء مما تشرکون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هذا ربی

و علم بخلاف آن کنیم

دل ایشان پر مسطور است القصه چون حضرت ابراهیم از قوم خود تبرا کرد متوجه توحید و تسبیح جمیع ممکنات شده فرمود که إِنِّي وَجَّهْتُ
وَجْهِيَ بدرستی که من متوجه ساختم روی خود را یعنی خالص گردانیدم جبین خود را یا روی دل خود را متوجه گردانیدم لِلَّذِي مر آنکسی را که از محض
قدرت و قوت محض فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را حَنِيفًا در حالتی که میل کننده ام از همه ادیان باطله و روی
آورنده بدین توحید وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نیستم من از شرک آرندگان این آیت دلیلست بر وجوب تقدیم تبرا که مضمون کلمه طیبه لا اله
الا الله بر آن مصرح است یعنی اول باید خانه توحید را از غبار و خاشاک شرک پاک فرمود تا سلطان الا الله بر دیوار درآمده در صدر دل بر مسند جا
نشیند آورده اند که چون حضرت ابراهیم از شهر آمد پدر ابراهیم را پیش نمرود برد و حکایت او بگفت المنظر ابراهیم او را دید بر تخت زرین نشسته و غلامان در منظر
و کنیزان بر پایها گرفته نمرود او را صورت زده پرسید که این چه کسی است گفت مرا ابراهیم را آورده اید گفت که خدای تو است پرسید که این غلامان برحال خدمت
چرا کنند گفت که اینها بندگان اویند حضرت ابراهیم تبسم فرمود و گفت چگونه ذات که این خدای شما دیگری از او بهتر و خوبتر آفریده است بایستی که او از
خوبتر بودی حاصل که حضرت ابراهیم علیه السلام مذمت بتان کردی و پرستندگان ایشان را دشنام دادی و قوم با او مجادله میکردند چنانکه حق تعالی خبر داد که
وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ و حجت جستند با او قوم او یعنی مجادله کردند با وی در توحید قَالَ أَتُحَاجُّونِّي گفت ابراهیم آیا مجادله میکنید و حجت
میکنید با من فِي اللَّهِ در وحدانیت خدای و میخواهید که بر من غلبه کنید در دین وَقَدْ هَدَانِ و حال آنکه راه نموده است خدای مرا بتوحید خود
بروجه لطف و توفیق ایشان او را تخویف کردند که با معبودان ما استخفاف مکن ایشان ترا بلائی برسانند حضرت ابراهیم فرمود که وَلَا أَخَافُ
و نمیترسم و باکی ندارم مَا تُشْرِكُونَ بِهِ از آنچه شرک آورده اید بدان یعنی ابراهیم وقت از بتان نمی اندیشم نه از ایشان چه جماد اند و مکنتی ضرر
نیست و از رسانیدن إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي مگر آنکه خواهد پروردگار من شَيْئًا چیزی را از مکاره که بسبب ایشان به من رسد یا بی وجه ایشان حیات و تمکین
ضرر بایشان دهد وَسِعَ رَبِّي فرا رسیده است پروردگار من و احاطه کرده كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا هر چیزی را از روی دانش یعنی علم او
بهمه محیط ضرر رسانیدن بی اراده نیست که در علم او باشد پس چگونه بی رسانیدن ضرر بتان أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ آیا پند نمیگیرید و تمیز نمیکنید و میان
عاجز و قادر و جاهل و عالم تمیز نمیکنید وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ و چگونه بترسم از آنچه شما با خدای شریک گرفته اید از جمادات وَلَا تَخَافُونَ
و نمیترسید أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ از آنکه شرک میآرید بخدای مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ آنچیزی را که فرستاده است خدای بر شرک
کردن آن عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا بر شما کتابی یا حجتی غالب یعنی چگونه ترسم از معبودان شما که ترسیدن از ایشان هیچ معنی ندارد و
متصور نیست و شما را که می باید ترسید از خدای غالب و قادر و قاهر که شرک می آرید با او بدون حجتی و بی برهانی بلکه بمحض تقلید فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ
پس کدام یک از دو گروه موحدان و مشرکان أَحَقُّ بِالْأَمْنِ سزاوارتر بایمنی بودن پس مرا جواب دهید إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر میدانید که
بدانید که سزاوار امنیت کدام گروه است الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اند و ایمان آورده به وحدانیت خدای وَلَمْ يَلْبِسُوا و نیامیختند إِيمَانَهُمْ



بِظُلْمٍ ایمان خود را بشرک أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ آن گروه مر ایشان راست ایمنی از عذاب دوزخ وَهُمْ مُهْتَدُونَ و ایشان راه یافتگانند و ایشانند و
وَتِلْكَ و آن همه آنچه گذشت از احتجاج و استدلال ابراهیم بر قوم حُجَّتُنَا حجت ما و برهان ما بود که بدو عطا کردیم آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ دادیم آنرا
با ابراهیم تا حجت گرفت بآن عَلَى قَوْمِهِ بر گروه خود نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ بر میداریم پایهای بلند را مَنْ نَشَاءُ هر کرا خواهیم در علم و حکمت از بندگان خود
تا هر یک بر حسب استعداد ایشان در ایمان و یقین یعنی هر یک از اهل ایمان بقدر استحقاق بمراتب عالیه و درجات رفیعه میرسانیم إِنَّ رَبَّكَ
حَكِيمٌ بدرستی که پروردگار تو خداوند حکمت است در برداشتن و فرو گذاشتن بندگان عَلِيمٌ دانا باستحقاق و استعداد هر کس وَوَهَبْنَا
لَهُ و بخشیدیم مر ابراهیم را إِسْحَاقَ پسر او اسحق که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است وَيَعْقُوبَ و نبیره او که اسرائیل است و لقب او
كُلًّا هَدَيْنَا هر یک را از ایشان راه نمودیم بمعرفت خود و باحکام شریعت بمحض لطف و توفیق وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ و راه نمودیم نوح
را پیش از ابراهیم وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ و از نسل ابراهیم یا نوح داوود داوود بن ایشا را که از اولاد یهودا بن یعقوب است وَسُلَيْمَانَ
و سلیمان بن داوود را وَأَيُّوبَ و ایوب را وَيُوسُفَ و یوسف بن یعقوب را وَمُوسَى وَهَارُونَ و موسی بن عمران را و برادر او هرون
را نیز وَكَذَلِكَ و چنانکه ابراهیم را پاداش دادیم برفعت درجات و ثبات بر دین و جاه بلند نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش
میدهیم نیکوکاران را یعنی ایشان را بجزیل ثواب و کرامت وَزَكَرِيَّا و دیگر راه نمودیم زکریا را وَيَحْيَى و یحیی پسر زکریاست وَعِيسَى
و عیسی بن مریم را وَإِلْيَاسَ و الیاس را كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ هر یک از ایشان کاملانند در صلاح و شایستگی تفصیل انساب این
پیغمبران در قصص مذکور است و در خبر است که روزی مأمون با امام علی ابن موسی الرضا صلوات الله وسلامه گفت یا ابن رسول
الله در کتاب خدای تعالی آیتی هست که دلالت کند بر آنکه فرزندان رسول خدا نیز از صلب اویند فرمود که بلی این آیت که تلاوت رفت که مشتمل و من
ذریته است و عیسی در آن مذکور است که از جانب مادر با ابراهیم میرسد فرمود که آیت دیگر است فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ آنکه گفت چگونه دلالت بر آن
می کند فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله حسنین را فرزندان خود خوانده و حضرت را بینی الله خواهد بود و آن دو در باره ایشان چگونه نخواهد بود که بخاطر ایشان رغبت نماید
فرمود که آنرا بمنزله او بود گفت چرا فرمود زیرا که خواهد بود و گفت که فرزند فرزندان او را فرزندان خود خوانده است و دیگر آنکه دختران نه فرزند
او لا تحل دیگری اندک فرمود که آنکه گفت که بمیراث فرمود که و حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم وَإِسْمَاعِيلَ و دیگر راه نمودیم
اسمعیل را که پسر ابراهیم است وَالْيَسَعَ و الیسع که پسر اخطوب بن عجوز است وَيُونُسَ و یونس بن متی را وَلُوطًا و لوط را که پسر هاران
بود و هاران برادر حضرت ابراهیم است صلوات الله علیه و علی جمیع الانبیاء والمرسلین وَكُلًّا فَضَّلْنَا و همه این پیغمبران را فضیلت دادیم و برگزیدیم
عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان وَمِنْ آبَائِهِمْ و فضیلت دادیم بعضی از پدران ایشان را وَذُرِّيَّاتِهِمْ و بعضی از فرزندان ایشان را
وَإِخْوَانِهِمْ و بعضی از برادران ایشان چه آنکه ایشان یا پیغمبر بودند و یا اوصیای پیغمبران و یا از اولیا وَاجْتَبَيْنَاهُمْ و گزیدیم ایشان را

وَمِنْ آبَائِكُمْ

وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وراه نمودیم ایشان را یعنی ثابت داشتیم ایشان را براه راست کردین حق ذَٰلِكَ
آن دینی که مستقیم بود و انبیای مذکوره بآن هُدَى اللَّهِ دین خداست که مستلزم هدایت و صوابست در دنیا و آخرت يَهْدِي بِهِ
راه مینماید بآن دین مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود از روی لطف و توفیق وَلَوْ أَشْرَكُوا واگر این پیغمبران بجهت
فرض شرک آورده بودی با وجود این همه فضل و کمال لَحَبِطَ عَنْهُمْ هر آینه باطل و نیست شدی از ایشان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه بودند
که میکردند یعنی ثواب اعمال ایشان باطل شدی چه صحت عمل تابع ایمانست پس هر گاه که ایمان نباشد عمل صحیح نخواهد بود أُولَٰئِكَ آن گروه انبیا الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ
الْكِتَابَ آنانند که دادیم ایشان را کتاب وَالْحُكْمَ و حکمت شریعت وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا پس اگر کافر شوند
بکتاب و نبوت و حکمت و شریعت هَٰؤُلَاءِ این گروه یعنی اهل قریش فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا پس بدرستیکه ما بر گماشته ایم و مهیا کرده
بکار ایمان بآن قَوْمًا گروهی را که از روی صدق تمام لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ نیستند بدین چیزها کافر و ایشان مهاجران و انصار و تابعان
ایشان اند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه انبیا آنانند که هَدَى اللَّهُ راه نمود خدای ایشان را یعنی بحق فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ پس بطریقه
ایشان اقتدا کن مراد آنچیزیست که ایشان متفق بوده اند از توحید و اصول دین نه فروع مختلف یا اقتدا کن بایشان در صبر بر اذیت قوم
و صبر کن همچنانکه ایشان صبر کردند یا در جمیع اخلاق حسنه و اطوار پسندیده تابع ایشان شو و در حق ایشان که قُلْ بگو با کافران که لَا
أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم از شما عَلَيْهِ بر پیغام رسانیدن قرآن از خدای أَجْرًا مزدی یا جزائی چنانچه هیچ پیغمبری از امت مزد و جعل
نطلبیده إِنْ هُوَ نیست این تبلیغ مگر إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْعَالَمِينَ که پند است عالمیان را از سبب آنکه راه راست یابند آورده اند که مالک بن
الصیف که سر حلقه احبار یهود بود بخدمت سید عالم صلی الله علیه و آله آمد آنحضرت گفت ای مالک سوگند میدهم ترا بخدایی که تورات را بموسی نازل گردانیده
در تورات دیده که خدای تعالی دشمن میدارد حبر فربه را گفت آری حضرت فرمود که آن عالم توئی پس ...
...خدای بر هیچ کس نازل ناساخته آیت آمد که وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ و تعظیم نکردند خدایرا حَقَّ قَدْرِهِ چنانچه سزاوار تعظیم او باشد و نشناختند او را چنانچه
حق شناخت او بود در رحمت و انعام بر بندگان که از جمله آن ارسال رسل و انزال کتب است إِذْ قَالُوا چون گفتند که مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فرو نفرستاد
است خدای عَلَىٰ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ بر هیچ آدمی هیچ چیز از وحی و احکام شرع یعنی انزال کتب و ارسال رسل را منکر شده قُلْ بگو ای محمد مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ
الَّذِي کیست آنکه فرو فرستاد آن کتابی را که جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ آمد بآن موسی نُورًا در حالتی که بود روشنی دهنده و ظلمات جهل و کفر را زایل
سازنده وَهُدًى لِلنَّاسِ و راه نماینده مردمان تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ میکردانید آن را صحیفها و طومارها و ورقها پاره کنده تُبْدُونَهَا
آشکارا میکنید آنچه میخواهید وَتُخْفُونَ كَثِيرًا و پنهان میکنید بسیاری را از آن چون نعت حضرت مصطفی و آیات رجم و غیر آن وَعُلِّمْتُمْ و آموخته
شدید ای یهود مَا لَمْ تَعْلَمُوا آنچه ندانستید أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ نه شما و نه پدران شما از امر و نهی و حلال و حرام زیاده بر آنچه در تورات است در شما طمس

بود و بیان آن از وی احکام قرآنست قُلِ اللَّهُ بگو ای محمد که خدای فرستاده است اگر ایشان با جواب ندهند ثُمَّ ذَرْهُمْ پس دست باز دار ازیشان و بگذار ایشانرا فِي
خَوْضِهِمْ در اباطیل و خرافات خود يَلْعَبُونَ در حالتیکه بازی میکنند و بآن زعم باطل خود مشغول باشند تو برجه بر تو جز تبلیغ و الزام حجت نیست وَهَٰذَا
و این قرآن كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ کتابیست که فرستاده ایم آنرا مُبَارَكٌ بسیار فایده و با برکت مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ باور دارنده آنچه پیش
از وی بوده از کتب چون تورات و انجیل یعنی موافق آنست در توحید و اصول دین یا گواهی دهنده بر حقیقت آن پس قرآن فرستادیم برای برکات و خیرات کثیره
و تصدیق کتب متقدمه وَلِتُنْذِرَ و برای آنکه بترسانی بوی و مخفی بقیه ... أُمَّ الْقُرَىٰ اهل مکه را وَمَنْ حَوْلَهَا و هر
که در حوالی آنست یعنی جمیع اهل مشرق و مغرب وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ و آنکسانی که ایمان آورده اند بآخرت يُؤْمِنُونَ بِهِ
ایمان آورند بدین کتاب یا بپیغمبر و تصدیق بآخرت موجب خوف عاقبت است و خوف باعث تدبر و تفکر در امور دین وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ
يُحَافِظُونَ و ایشان بر نماز خویش و بکتاب بیکر و غیر نماز طاعتی خود را محافظت میکنند تخصیص صلوة بجهت آنست که ستون دین است و چون ذات ایمان
آورده اند که مسیلمه کذاب و اسود عنسی دعوی نبوت کردند و حضرت رسالت علاوه از سبب دعوی دروغ ایشان خبار طال بر صفحه خاطر و عاطر بود و حق
عزت در بیان تقوی و شرح طغیان ایشان فرمود که وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکار تر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی که افترا کرد و بر بست عَلَى اللَّهِ
كَذِبًا بر خدای دروغ را و گفت که من پیغمبرم أَوْ قَالَ یا گفت أُوحِيَ إِلَيَّ وحی کرده میشود بمن وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ و حال
آنکه وحی کرده نشده است بوی هیچ چیز یا مسیلمه اباطیل مخترعات خود را وحی بست و میگفت که این وحی است که بمن فرود آمده است و اسود عنسی تیز میگفت
... عبد الله بن سعد بن ابی سرح کاتب حضرت رسول خدای بود چون وحی بآن
حضرت نازل شدی ... فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ حضرت رسول فرمود که
...
...
... سَأُنْزِلُ
... قَالَ ...
... مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ ... عبد الله بن سعید ...
... وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ ...
... فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ ... وَالْمَلَائِكَةُ ... بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ ...
...

گویند أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ بیرون آرید روحهای خود را از جسدها همچو متقاضی مسلط که از روی غلظت و عنف چیزی طلبد الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ
امروز که وقت مردن شماست جزا داده خواهید شد عَذَابَ الْهُونِ بعذاب خواری با شدت و سختی تمام بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ
بسبب آنکه بودید که میگفتید عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ بر خدای چیزی را که ناراست چون دعوی ولد و شریک مر او را و دعوی نبوت بکذب وَكُنْتُمْ
عَنْ آيَاتِهِ و بودید که از آیتهای او تَسْتَكْبِرُونَ گردن کشی میکردید و دران تامل نکردید و ایمان بآن نیاوردید وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا و بتحقیق
که آمدید بجانب ما فُرَادَىٰ درحالیکه منفرد بودید [illegible] از خدم و حشم و [illegible] كَمَا خَلَقْنَاكُمْ
بهمان صفت که آفریده بودیم شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار [illegible] وَتَرَكْتُمْ
و بگذاشتید مَا خَوَّلْنَاكُمْ آنچه عطا داده بودیم شما را در دنیا یعنی آنچه [illegible] بسبب آن مفاخرت میکردید وَرَاءَ
ظُهُورِكُمْ از پس پشت خود [illegible] وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ و نمی بینیم با شما شُفَعَاءَكُمُ
شفیعان شما را الَّذِينَ زَعَمْتُمْ آنانکه گمان میبردید أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ که بدرستی که ایشان در تربیت شما و استحقاق
عبادت شما شریکان خدایند لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ بدرستی که بریده شد پیوند شما و پراکنده گشت جمعیت شما وَضَلَّ عَنْكُمْ و گم شد
از شما مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ آنچه بودید که گمان میبردید که بتان شفیعان شمااند [illegible] احتیاج [illegible] باید که
إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ بدرستیکه خدای شکافنده [illegible] زراعت است [illegible] وَالنَّوَىٰ و شکافنده دانه اشجار است تا نخل [illegible]
برآید يُخْرِجُ الْحَيَّ بیرون می آرد زنده یعنی نباتات [illegible] مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که تخم و دانه
خشک است [illegible] وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ و بیرون آرنده مرده است
چون تخم و نطفه و بیضه مِنَ الْحَيِّ از زنده که نبات و آدمی و مرغ است ذَٰلِكُمُ اللَّهُ این زنده کننده میراننده الله است که
سزاوار عبادت است فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ پس از کجا برگردانیده میشوید [illegible] بپرستش غیر او [illegible]
فَالِقُ الْإِصْبَاحِ شکافنده عمود صبح است از ظلمت شب [illegible] وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا
و گردانید شب را [illegible] وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و گردانید آفتاب و ماه را حُسْبَانًا نشان حساب
اوقات [illegible] ذَٰلِكَ
این [illegible] تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ اندازه کردن خدای [illegible] غالب
[illegible] الْعَلِيمِ دانا [illegible] وَهُوَ الَّذِي و اوست خدایی که [illegible] جَعَلَ
لَكُمُ النُّجُومَ [illegible] لِتَهْتَدُوا بِهَا [illegible] فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ در تاریکیهای شب

دریابان

دریابان وَالْبَحْرِ و در دریا یعنی [illegible] طلوع و غروب [illegible] قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستی که روشن
ساختیم نشانهای قدرت خود را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که [illegible] استدلال [illegible] قادر حکیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ و اوست آنکه آفرید شما را مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ
از یک تن که حضرت آدم است فَمُسْتَقَرٌّ پس شما را است قرارگاهی وَمُسْتَوْدَعٌ و جایی و دیعتی مستقر رحم است و مستودع
صلب [illegible]
[illegible] قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستی که بیان کردیم علامات قدرت [illegible]
[illegible] لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ برای گروهی که [illegible] وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد از جانب
آسمان مَاءً آبی را فَأَخْرَجْنَا پس بیرون آوردیم بِهِ بان آب نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ رستنیهای هر چیزی [illegible]
فَأَخْرَجْنَا پس بیرون آوردیم مِنْهُ خَضِرًا از آن آب چیزی سبز [illegible] نُخْرِجُ مِنْهُ
[illegible] حَبًّا مُتَرَاكِبًا [illegible] وَمِنَ النَّخْلِ [illegible]
[illegible] مِنْ طَلْعِهَا [illegible] قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ [illegible]
[illegible] وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ [illegible] وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ [illegible] مُشْتَبِهًا
[illegible] وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ [illegible]
[illegible] انْظُرُوا إِلَىٰ ثَمَرِهِ [illegible] إِذَا أَثْمَرَ چون
[illegible] وَيَنْعِهِ [illegible]
[illegible] إِنَّ فِي ذَٰلِكُمْ [illegible] لَآ
يَاتٍ نشانهاست [illegible] لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ [illegible]

ونقل آن از حالی بحالی نمی باشد مگر با حدوث فاعلی که مبدا این تفاصیل آن از احوال ملکیه آن که قصدی نمود
که معارض او شود و ران وَجَعَلُوا لِلَّهِ و ساختند کافران برای خدا شُرَكَاءَ الْجِنَّ انبازان جنیان را یعنی ملائکه را
شریکان خدای گردانیدند و پرستش آنها کردند و گفتند که الملائکة بنات الله و تسمیه ایشان بجن بجهت آنست
که از نظر پوشیده اند یا همچنین که جنیان و یا مراد شیاطین اند که اطاعت آنها نمودند همچنانکه اطاعت خدا نمود
وَخَلَقَهُمْ و حال آنکه میدانند که حق تعالی آفریده است ایشان را نه جن چه آن نیز مخلوق اوست و غیر خالق مثل
خالق نمی باشد و ایشان از غایت جهالت مخلوق را شریک خالق میگویند وَخَرَقُوا لَهُ و بر بافتند و
افترا میکنند برای او بَنِينَ پسران چون عزیر و عیسی وَبَنَاتٍ و دختران چون ملائکه بِغَيْرِ عِلْمٍ بی آنکه علمی باشد بآن از
وحقیقت آنچه میگویند یعنی دلیلی برین ادعا ندارند بلکه محض دعوی تقلیدی است سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَىٰ
و برتر عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه صفت میکنند او را از فرزند و شریک بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اوست که نو پدید آورنده
آسمانها و زمین بی ماده و بی مدت آفریننده آسمانها و زمین هاست و یا اوست که بی نظیر و بی مثل است در آسمانها
و زمین أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ از کجا باشد و چگونه بود مر او را فرزندی وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ و حال آنکه نیست مر او را
زنی که فرزندی از او پدید آید و چگونه مر او را زن باشد که زن و شوهری کفاءت جنسیت شرط است و او را کفو نیست
و میان او و ماسوی مجانست نه وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ و آفرید همه چیزها را و خالق را مانندی نیست بمخلوق وَهُوَ
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و او بهمه چیزها داناست و غیر او را این دانائی نیست پس او را مثل نباشد ذَٰلِكُمُ این که بیان
صفات موصوفست اللَّهُ خداوند یست جامع جمیع صفات و کمال رَبُّكُمْ پروردگار شماست لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ
هیچ معبود بسزا نیست مگر او خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیزها است فَاعْبُدُوهُ پس او را پرستید که مستحق
عبادت اوست نه غیر او وَهُوَ و او با چندین همه صفات عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ بر همه چیزها نگهبانست و متولی
امور بندگان پس توکل برو کنید و همه امور خود را باو تفویض کنید نه بغیر او لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ در نیابد او را
دیدها وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ و او در می یابد دیدها را یعنی هیچ بیننده او را ادراک آن نمیکند از جواهر لطیفه
نه از ابصار و یا در می یابد خدا و نه آن ابصار را وَهُوَ اللَّطِيفُ و اوست لطف کننده و نیکوکار با بندگان
و دریابنده دقایق اشیا الْخَبِيرُ آگاه و با خبر از مصالح و تدابیر بندگان و افعال ایشان قَدْ جَاءَ
كُمْ و بدرستی که آمد شما را بَصَائِرُ حجتهای روشن یعنی دلایل ظاهره مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما

آن بر وجهی که [illegible] قوت با مدعا از ایشان شنوانده فَمَنْ أَبْصَرَ پس هر که بینا شد حق را و تصدیق کند آن را فَلِنَفْسِهِ پس نفع آن بنفس خود آن را
دید و منفعت آن راجع باوست وَمَنْ عَمِيَ و هر که نابینا شود یعنی نبیند آن دلایل واضح را بجهت عدم تدبر و تفکر و بسبب آن کفر ورزد فَعَلَيْهَا
پس ضرر و وبال آن بروست وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ و نیستم من نگهبان که محافظت اعمال شما کنم [illegible] بر من همین تبلیغ
است و بس و آن حق تعالی است که حافظ اعمال شماست و شما را بر آن جزا خواهد داد وَكَذَٰلِكَ و مانند آنچه مذکور شد نُصَرِّفُ الْآيَاتِ
میگردانیم آیتها را [illegible] در معانی آن تفکر کنند وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ و تا گویند [illegible] و عاقبت آن [illegible]
[illegible] وَلِنُبَيِّنَهُ و تا بیان کنیم قرآن را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که [illegible]
[illegible] اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ
إِلَيْكَ [illegible] مِنْ رَبِّكَ [illegible] لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبود بسزا نیست مگر او
وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ [illegible] وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ [illegible]
ایشان [illegible] مَا أَشْرَكُوا هرگز شرک نیاوردندی [illegible]
باختیار [illegible] وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ [illegible] حَفِيظًا
نگاهبان وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ [illegible] بِوَكِيلٍ [illegible]
تبلیغ است [illegible]
[illegible] وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ
دُونِ اللَّهِ [illegible] فَيَسُبُّوا اللَّهَ [illegible] عَدْوًا [illegible]
بِغَيْرِ عِلْمٍ [illegible] كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا [illegible]
لِكُلِّ أُمَّةٍ [illegible] عَمَلَهُمْ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ [illegible] فَيُنَبِّئُهُمْ
[illegible] بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ [illegible]
[illegible]

جزو [illegible] ولا تسبوا الذین یدعون

الجزء الثامن

ایمان آرند که حضرت فرمود که چه میخواهید گفتند میخواهیم که کوه صفا طلا شود [illegible]

[illegible] اهل توحید [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ** سوگند خوردند

**جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ** [illegible] **لَئِن جَاءَتْهُمْ آيَةٌ** [illegible] **لَّيُؤْمِنُنَّ بِهَا** [illegible]

**قُلْ** بگو ای محمد **إِنَّمَا الْآيَاتُ** [illegible] **عِندَ اللَّهِ** [illegible] **وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ**

[illegible] **لَا يُؤْمِنُونَ** [illegible] ایمان نیارند

**وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ** [illegible] **وَأَبْصَارَهُمْ** [illegible]

[illegible] **كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ** [illegible] **أَوَّلَ مَرَّةٍ** [illegible]

[illegible] **وَنَذَرُهُمْ** [illegible] **فِي طُغْيَانِهِمْ**

**يَعْمَهُونَ** [illegible]

[illegible] **وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا** [illegible] **إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ** [illegible]

[illegible] **وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ** [illegible] **وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ** [illegible]

[illegible] **كُلَّ شَيْءٍ** [illegible] **قُبُلًا** [illegible]

[illegible] **مَّا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا** [illegible] **إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ** [illegible]

[illegible] **وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ** [illegible] **يَجْهَلُونَ** [illegible]

[illegible] **وَكَذَٰلِكَ** [illegible] **جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ** [illegible]

**عَدُوًّا** دشمنان **شَيَاطِينَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ** [illegible]

[illegible]

[illegible] **يُوحِي بَعْضُهُمْ** [illegible]

[illegible] **إِلَىٰ بَعْضٍ** [illegible] **زُخْرُفَ الْقَوْلِ** [illegible]

---

**غُرُورًا** [illegible] **وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ** [illegible] **مَا فَعَلُوهُ** [illegible]

**فَذَرْهُمْ** [illegible] **وَمَا يَفْتَرُونَ** [illegible] **وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ** [illegible]

[illegible] **أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ** [illegible] **وَلِيَرْضَوْهُ**

[illegible] **وَلِيَقْتَرِفُوا** [illegible] **مَا هُم مُّقْتَرِفُونَ** [illegible] **أَفَغَيْرَ اللَّهِ**

**أَبْتَغِي** [illegible] **حَكَمًا** [illegible] **وَهُوَ الَّذِي أَنزَلَ** [illegible]

[illegible] **إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ** [illegible] **مُفَصَّلًا** [illegible] **وَالَّذِينَ**

**آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ** [illegible] **يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ** [illegible]

**مِّن رَّبِّكَ** [illegible] **بِالْحَقِّ** [illegible]

[illegible] **فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ** [illegible]

[illegible] **وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ** [illegible]

[illegible] **صِدْقًا** [illegible] **وَعَدْلًا** [illegible] **لَّا مُبَدِّلَ** [illegible]

**لِكَلِمَاتِهِ** [illegible]

**وَهُوَ السَّمِيعُ** [illegible] **الْعَلِيمُ** [illegible] **وَإِن تُطِعْ أَكْثَرَ مَن فِي الْأَرْضِ**

[illegible] **يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ** [illegible]

**إِن يَتَّبِعُونَ** [illegible] **إِلَّا الظَّنَّ** [illegible]

[illegible] **وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ** [illegible]

[illegible] **إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ** [illegible]

[illegible] **مَن يَضِلُّ عَن سَبِيلِهِ** [illegible] **وَهُوَ أَعْلَمُ** [illegible]

[illegible] **بِالْمُهْتَدِينَ** [illegible]

[illegible] **فَكُلُوا**

[illegible] **مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ** [illegible] **إِن كُنتُم** [illegible] **بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ**

[illegible] **وَمَا لَكُمْ** [illegible] **أَلَّا تَأْكُلُوا** [illegible] **مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ**

از آنچه یاد کرده شده باشد بر وی وقت ذبح کردن وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ و حال آنکه تفصیل و تبیین فرموده برای شما مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ
آنچه حرام کرده است بر شما و تفصیل این در آیت حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ مذکور است و [illegible] خوانده یعنی بیان کرده است خدای آنچه حرام
ساخته بر شما إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ مگر آنچه مضطر و محتاج شده باشید إِلَيْهِ بسوی آن یعنی با کل آن از محرمات چه این شمار حلال است
عند الضرورت [illegible] وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستی که بسیاری از مردمان لَيُضِلُّونَ هر آینه گمراه میکنند مردمان را در تحلیل حرام و تحریم
حلال بِأَهْوَائِهِمْ بآرزوهای خود بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی یعنی بی دلیلی و حجتی إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ او دانا تر است
بِالْمُعْتَدِينَ بتجاوز کنندگان از حدود [illegible] از حلال بحرام [illegible] امر میکنند وَذَرُوا و ترک کنید ظَاهِرَ الْإِثْمِ
آشکارا [illegible] وَبَاطِنَهُ و پنهان آن یعنی ترک کنید گناهان آشکارا و نهان [illegible] چه گناهان [illegible]
[illegible] که بجوارح [illegible] و گناهی که بدل [illegible] و اصح قول آن است إِنَّ
الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ بدرستی آنانکه کسب میکنند گناه [illegible] سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند بِمَا كَانُوا
يَقْتَرِفُونَ بآنچه هستند که کسب میکنند قبل از این گذشت [illegible] حلال دانستند [illegible]
کشنده او [illegible] و آنچه [illegible] حلال [illegible] خدای [illegible] حرام
و [illegible] اهل اسلام [illegible] وَلَا تَأْكُلُوا و مخورید مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ
از آنچه یاد کرده نشده باشد نام خدای بر ذبح آن وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ و بدرستی که خوردن آنکه نام خدا بر وی یاد کرده نشده باشد [illegible] است از طاعت الهی [illegible]
مخورید وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ و بدرستی که دیوان [illegible] وسوسه میکنند إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ بدوستان خود یعنی کافران لِيُجَادِلُوكُمْ
تا با شما خصومت کنند [illegible] خدای کشته است [illegible] وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ و اگر شما [illegible] فرمان برداری [illegible]
استحلال آنچه حرام است إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ بدرستی که شما مشرک [illegible] هرکه ترک فرمان خدای کند در دین [illegible]
شود در استحلال ما حرم الله [illegible] استحلال [illegible] اهل حق [illegible]
[illegible] أَوَمَن كَانَ مَيْتًا آیا آنکس که بود مرده [illegible] فَأَحْيَيْنَاهُ پس زنده کردیم او را [illegible] اسلام [illegible] و توفیق و
الطاف وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا و کردانیدیم [illegible] یَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ میرود
بآن نور در میان مردمان [illegible] كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ مانند کسی که [illegible] ظلمات
[illegible] لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا نباشد بیرون آینده از آن [illegible] كَذَٰلِكَ همچنانکه خدای آراسته است ایمان را در دل مؤمنان زُيِّنَ
لِلْكَافِرِينَ زینت داده شده است [illegible] شیطان آراسته است برای کافران مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه میکنند از عبادت اصنام [illegible] این آیت



درشان حضرت حمزه عبد المطلب رحمه الله و ابوجهل لعنه الله نازل شده [illegible] ابوجهل [illegible] بحضرت رسالت [illegible]
[illegible] آن حال نبوت و [illegible] حمزه در آن روز در شکار بود [illegible] ابوجهل بااو
حکایت کرد حمزه خشمناک بر سر [illegible] و کمان بر سر او زد [illegible] شهادت [illegible] اسلام حمزه است و کفار
[illegible] ابوجهل لعین وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه [illegible] جَعَلْنَا [illegible] فِي كُلِّ قَرْيَةٍ در هر [illegible]
أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا بزرگان [illegible] اختیار [illegible]
[illegible] اختیار [illegible]
[illegible] لِيَمْكُرُوا فِيهَا تا عاقبت [illegible]
[illegible] وَمَا يَمْكُرُونَ
[illegible] إِلَّا بِأَنفُسِهِمْ [illegible] وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند که عقوبت [illegible]
جواب [illegible]
[illegible]
[illegible] وَإِذَا جَاءَتْهُمْ [illegible] آيَةٌ [illegible] بنبوت حضرت [illegible] قَالُوا لَن نُّؤْمِنَ
حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ [illegible] مِثْلَ مَا أُوتِيَ [illegible] رُسُلُ
اللَّهِ [illegible] اللَّهُ أَعْلَمُ خدای داناتر است
[illegible]
حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ [illegible] رسالت
[illegible] سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا زود
[illegible] صَغَارٌ [illegible] عِندَ اللَّهِ [illegible] وَعَذَابٌ شَدِيدٌ [illegible] بِمَا كَانُوا
يَمْكُرُونَ بسبب مکر [illegible] فَمَن يُرِدِ اللَّهُ پس هرکه خواهد خدای أَن يَهْدِيَهُ
[illegible] يَشْرَحْ صَدْرَهُ [illegible] لِلْإِسْلَامِ [illegible]
اسلام یعنی [illegible] وَمَن يُرِدْ و هرکرا خواهد
أَن يُضِلَّهُ [illegible] بجهت عناد
وجود او يَجْعَلْ صَدْرَهُ کرداند سینه او را ضَيِّقًا حَرَجًا تنگ و سخت بمثابه که اصلا سخن حق قبول نکند

یحیق

امتناع ل

وازان امتناع کند کانما یصعد گویا بالا میرود فی السماء باسمان یعنی میگریزد از قبول حق میخواهد که بآسمان
بالا رود تا قبول آن نکند واین غایت تباعد است در گریختن کذلک همچنانکه تنگ میگرداند دل کافر را بروجه خذلان وتخلیه
یجعل الله الرجس مسلط میسازد خدای عذاب یا لعنت را علی الذین لا یؤمنون بر آنان که نمی
گروند وتوحید را تصدیق نمیکنند بروجه عناد وانکار و تبیین در شرح صدر وضیق آن واقوال مختلف
مفسرین در منهج الصادقین مسطور است وهذا واین راه اسلام صراط ربک راه پروردگار تست
مستقیما در حالتی که راست است ودر وی کجی نیست قد فصلنا الآیات بدرستی که بیان کردیم آیات قرآن را لقوم
یذکرون برای گروهی که پند پذیرند ودانند که قادر مطلق اوست وغیر او وآنچه میکنند همه از خدا محض حکمت
وعدالت است لهم مر پند پذیرندگان راست دار السلام سرای با سلامت از آفات ومکاره وخوف انتقال که آن بهشت است
عند ربهم نزد خداوند ایشان یعنی در ضمان او [illegible] وهو ولیهم واو نصرت دهنده ایشانست در دنیا ومتولی
ثواب ایشان در عقبی بما کانوا یعملون بسبب آنچه بودند که میکردند از اعمال صالحه ویوم یحشرهم ویاد کن روزی را که حشر کنیم جن وانس را
[illegible] جمیعا [illegible] یا معشر الجن ای گروه دیوان قد استکثرتم بدرستی که
بسیار [illegible] من الانس از آدمیان یعنی از اغوا واضلال ایشان وقال اولیاؤهم وگویند دوستان شیاطین من الانس
از آدمیان [illegible] ربنا استمتع ای پروردگار ما بهره داری یافتند بعضنا ببعض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وبلغنا اجلنا الذی اجلت لنا [illegible]
[illegible] قال گوید خدای [illegible] النار مثویکم آتش آرامگاه شماست خالدین فیها
در حالتی که جاوید باشید در آن آتش الا ما شاء الله مگر آنکه خواهد خدای [illegible] ان ربک
بدرستی که پروردگار تو حکیم خداوند حکمت است [illegible] علیم دانا [illegible]
وکذلک [illegible] نولی [illegible] مسلط گردانیم
بعض الظالمین بعضا بعضی ظالمان را بر بعضی [illegible]

النار مثویکم

[illegible]

[illegible] بما کانوا یکسبون بسبب آنچه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible] یا معشر
الجن والانس ای گروه دیوان وآدمیان الم یاتکم رسل منکم آیا نیامد بشما [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
یقصون علیکم [illegible] آیاتی [illegible] وینذرونکم [illegible] لقاء یومکم هذا
[illegible] قالوا [illegible] شهدنا علی انفسنا [illegible]
[illegible] وغرتهم الحیوة الدنیا [illegible]
[illegible] وشهدوا علی انفسهم [illegible] انهم کانوا کافرین [illegible]
[illegible] ذلک [illegible] ان لم یکن ربک [illegible]
[illegible] مهلک القری بظلم [illegible] واهلها غافلون [illegible]
[illegible]
[illegible] ولکل [illegible] درجات [illegible]
[illegible] مما عملوا [illegible] وما ربک بغافل عما یعملون [illegible]
[illegible] وربک الغنی [illegible] ذو الرحمة [illegible]
ان یشا [illegible] یذهبکم [illegible] ویستخلف [illegible] من بعدکم

از پس شما ما یشاء از کرا خواهد از آفریدگان خود کما انشأکم همچنانکه آفرید شما را و پیدا آورد من ذریة قوم آخرین

از ذریت گروهی دیگر که پدران شما بودند لیکن شما را باقی میگذارد تا باجل مسمی بجهت ترحم که بر شما است [illegible] از شما بگردند و باز زنده شما بشرف (۱۳۳)

رسند انما توعدون بدرستی که آنچه وعده داده میشوید از قیامت و ثواب و عقاب آن لآت هر آینه آینده است [illegible] بودنی و آمدنی

است بلا شبهه وما انتم بمعجزین ونیستید شما عاجز کنندگان مر خدای را از آوردن بعث و نشور [illegible] از قبضه قدرت او بیرون روید

و از عقاب و اهوال قیامت برهید قل بگو ای محمد مر قریش را یا قوم اعملوا ای گروه من عمل کنید علی مکانتکم بر حالت

کفر و عداوت خود یعنی آنچه نهایت تمکن و استطاعت شما باشد سعی کنید در نقض [illegible] خوانده [illegible] بر حالت کفر خود عمل کنید انی عامل بدرستی که

من [illegible] کننده‌ام [illegible] خود در ترویج اسلام و ثبات بر آن فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید من تکون له

[illegible] عاقبة الدار [illegible] سرای آخرت انه لا یفلح الظالمون بدرستی که فیروزی و رستگاری نیابند

ستمکاران از اهل شرک و کفر [illegible] عرب در بیان [illegible] یک [illegible] برای خدا [illegible]

کردندی و همچنین چهارپایان [illegible] نصیب خدا بودی [illegible] و آنچه نصیب بتان بودی [illegible]

[illegible] نصیب خدا بهتر بودی [illegible] بتان [illegible] از نصیب خدای در میان

نصیب بتان [illegible] نصیب بتان نصیب خدا [illegible]

نصیب بتان [illegible] وجعلوا لله و مقرر کردند [illegible] خدای را مما ذرأ

از آنچه آفریده است خدا من الحرث از کشت زار والانعام و چهارپایان نصیبا بهره و بخشی پس فقالوا پس گفتند هذا لله

این نصیب مر خدای راست بزعمهم [illegible] وهذا لشرکائنا و این نصیب دیگر مر شریکان ما راست

[illegible] فما کان لشرکائهم پس آن نصیب که مر شریکان ایشان است بزعم ایشان فلا یصل الی الله پس نرسد

بخدای [illegible] وما کان لله و آن نصیبی که مر خدای راست فهو یصل الی شرکائهم پس آن میرسد بشریکان ایشان یعنی

نصیب خدا [illegible] ساء ما یحکمون بد است حکم کردن ایشان [illegible] وکذلک و همچنانکه

[illegible] شیطان آراسته است در قسمت زین لکثیر من المشرکین [illegible] قتل اولادهم کشتن فرزندان ایشان شرکاؤهم

شریکان ایشان یعنی دیوان [illegible] چشم ایشان [illegible] اولاد [illegible]

دختران از ترس [illegible] دختران را زنده در گور [illegible]

[illegible] دختران زنده در گور [illegible] اولاد [illegible] شیاطین بود [illegible]

کرد و دختران شما را سبب عیب و عار است و درویشی و قربان کردن ایشان برای بتان موجب تقرب است و بر تقدیر یکی سخن را و نظر بر

عاقلان ثبوت لیردوهم تا هلاک سازند ایشان را [illegible] ولیلبسوا علیهم دینهم و تا پوشیده گردانند بر ایشان دین

ایشان [illegible] ولو شاء الله و اگر خواستی خدای [illegible] ما فعلوه

[illegible] و لیکن جبر [illegible] تکلیف و مصلحت در اختیار است [illegible]

فذرهم پس بگذار ایشان را وما یفترون و آنچه افترا میکنند و دروغ میگویند وقالوا هذه و گفتند این [illegible] انعام

وحرث چهارپایان و کشت حجر حرام است لا یطعمها الا من نشاء [illegible] بزعمهم

[illegible] وانعام حرمت ظهورها

[illegible] وانعام و این

ها حرام کرده شده است [illegible] بحیره و سائبه [illegible]

چهارپایان لا یذکرون اسم الله علیها [illegible]

[illegible] افتراء علیه [illegible] سیجزیهم [illegible] بما کانوا یفترون

[illegible] ما فی بطون هذه الانعام [illegible] چهارپایان است یعنی

[illegible] خالصة لذکورنا [illegible] ومحرم علی ازواجنا و حرام کرده شده است بر زنان ما

در شکم بحیره و سائبه وان یکن میتة [illegible] فهم فیه شرکاء [illegible]

زنده [illegible] سیجزیهم وصفهم زود باشد که پاداش دهد ایشان را [illegible] انه

حکیم [illegible] علیم [illegible] قد خسر الذین

[illegible] قتلوا اولادهم [illegible] سفها [illegible] بغیر علم [illegible]

[illegible] وحرموا [illegible] ما رزقهم الله [illegible]

[illegible] افتراء علی الله [illegible] قد ضلوا [illegible] وما کانوا مهتدین [illegible]

[illegible] وهو الذی [illegible] انشأ [illegible] جنات

[illegible] معروشات [illegible] وغیر معروشات [illegible] والنخل [illegible]

[illegible] والزرع [illegible] مختلفا اکله [illegible]

[illegible] والزیتون [illegible] والرمان [illegible] متشابها [illegible]

در لون و طعم و پاره‌ای از آن مانند یکدیگر است وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ و مانند نیست بعضی از آن ببعضی یعنی بعضی شیرین است و بعضی ترش
و بعضی دیگر میان این و میان آن كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ بخورید از میوه هر یک ازین إِذَا أَثْمَرَ چون میوه پیدا کند و اگرچه نارسیده باشد
وَآتُوا حَقَّهُ و بدهید حق آن میوه را يَوْمَ حَصَادِهِ در روز درویدن زراعت و بریدن خرما و انگور و غیر آن و قول مشهور آنست
که مراد ازین صدقه است نه زکوة چه زکوة در مدینه فرض شده و این آیت مکیست و در تبیان گفته مراد زکوة است و آیت مدنیست
مرویست که ثابت بن قیس [illegible] خرما برید و تصدق کرد و هیچ از برای خود و عیال خود نگذاشت و بجهت این حاجتمند شد [illegible]
[illegible] وَلَا تُسْرِفُوا و از حد در مگذرید در صدقه دادن یعنی همه را بیکبار تصدق مکنید [illegible]
[illegible] إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ دوست ندارد
اسراف کنندگان را یعنی نمی‌پسندد عمل ایشان را وَمِنَ الْأَنْعَامِ و از چهارپایان حَمُولَةً آنچه بار بردارند [illegible] وَفَرْشًا
[illegible] كُلُوا بخورید مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه روزی داده شما را خدای [illegible]
وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ گامهای شیطان را [illegible] حلال را حرام
إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که شیطان مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنیست آشکارا [illegible] ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ آفرید هشت جفت [illegible]
[illegible] وَمِنَ الضَّأْنِ [illegible] اثْنَيْنِ
[illegible] وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ [illegible] قُلْ بگو
[illegible] آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ آیا آن دو نر را حرام کرد خدای أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ یا دو ماده [illegible]
[illegible] أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ [illegible]
[illegible] نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ [illegible]
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ [illegible] وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ [illegible] وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ
[illegible] قُلْ [illegible] آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ [illegible] أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ
[illegible] أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ [illegible]
[illegible] أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ
[illegible] إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا [illegible]
[illegible] فَمَنْ أَظْلَمُ [illegible] مِمَّنِ افْتَرَى

[illegible] عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ [illegible] لِيُضِلَّ النَّاسَ
[illegible] بِغَيْرِ عِلْمٍ [illegible] إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ [illegible]
[illegible] قُلْ بگو [illegible] لَا أَجِدُ [illegible] فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ [illegible]
[illegible] مُحَرَّمًا [illegible] عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ [illegible]
[illegible] إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً [illegible] أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا
[illegible] أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ [illegible]
[illegible] فَإِنَّهُ رِجْسٌ [illegible] أَوْ فِسْقًا [illegible]
[illegible] أُهِلَّ [illegible] لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ [illegible]
[illegible] فَمَنِ اضْطُرَّ [illegible] غَيْرَ بَاغٍ [illegible] فَإِنَّ رَبَّكَ
[illegible] وَلَا عَادٍ [illegible]
[illegible] غَفُورٌ [illegible] رَحِيمٌ [illegible]
[illegible] وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا [illegible] حَرَّمْنَا [illegible] كُلَّ ذِي ظُفُرٍ
[illegible] وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ [illegible] حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ [illegible] شُحُومَهُمَا [illegible]
[illegible] إِلَّا مَا حَمَلَتْ [illegible] ظُهُورُهُمَا [illegible]
[illegible] أَوِ الْحَوَايَا [illegible] أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ [illegible]
[illegible] ذَلِكَ [illegible] جَزَيْنَاهُمْ [illegible] بِبَغْيِهِمْ [illegible]
وَإِنَّا لَصَادِقُونَ [illegible]
[illegible] فَإِنْ كَذَّبُوكَ [illegible]
[illegible] فَقُلْ [illegible] رَبُّكُمْ [illegible] ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ [illegible] عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ [illegible]
[illegible] سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا [illegible] لَوْ شَاءَ اللَّهُ [illegible] مَا أَشْرَكْنَا

شرک نمی آوردیم وَلَا آبَاؤُنَا و نه پدران ما وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ و حرام نمیکردیم هیچ چیز را یعنی شرک و تحریم ما بمشیت و ارادت
در رضای او بود واگر نه شرک نمی آوردیم و تحریم اشیا نمیکردیم حق تعالی تکذیب ایشان کرده میفرماید که كَذَلِكَ همچنین که قوم تکذیب میکنند ترا
كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تکذیب کرده اند پیغمبران را آنان که پیش از ایشان بوده اند حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا تا آنوقت که چشیدند عذاب ما را یعنی دریافتند عذاب
ما را بجهت آن تکذیب قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ بگو آیا هست نزدیک شما مِنْ عِلْمٍ هیچ امری معلوم که صحیح باشد بر آن حجت آرید در سخنان خود فَتُخْرِجُوهُ
لَنَا پس بیرون آرید و ظاهر کنید آنرا برای ما إِنْ تَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنید درین گفتار خود إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان و پندار خود وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا
تَخْرُصُونَ و نیستید شما مگر دروغ گوینده بر خدای و چون مشرکان اثبات حجت نتوانستند نمود بر دعای خود قُلْ بگو ایشانرا فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ
الْبَالِغَةُ پس مر خدا راست حجتی رسیده بنهایت صحت و متانت و قوت بر اثبات قول حق و ابطال قول شما فَلَوْ شَاءَ پس اگر خواستی خدای که
باجبار شما را هدایت نماید و قهر بر ایمان آرد لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ هر آینه راه نمودی همه شما را لیکن تکلیف منافی جبر است و حکمت
منافی قهر قُلْ هَلُمَّ بگو بیارید شُهَدَاءَكُمُ گواهان خود را الَّذِينَ يَشْهَدُونَ آنانکه گواهی دهند أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا که خدای حرام
کرده است این محرمات را از انعام و حرث و غیر آن چون گواهان ندارند پس حجت لازم ایشان بشود و انقطاع ایشان از ضلالت ظاهر گردد و قول ایشان
محض باطل فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر فرضا گواهی دهند بی دلیل فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ پس تو گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق
مکن ایشانرا [illegible] وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی مکن أَهْوَاءَ الَّذِينَ آرزو و هوای کسانی که [illegible] كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا تکذیب
کردند آیتهای ما را در حلال و حرام وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ و پیروی مکن آنانرا که نمیگروند بجهان دیگر مانند بت پرستان وَهُمْ
بِرَبِّهِمْ و ایشان به پروردگار خود يَعْدِلُونَ برابر میکنند بتان را [illegible] قُلْ تَعَالَوْا بگو ای [illegible] بیایید [illegible] أَتْلُ تا بخوانم بر شما
مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ آنچه حرام کرده است پروردگار شما بر شما أَلَّا تُشْرِكُوا آنست که شریک مسازید بِهِ شَيْئًا بخدای
چیزی را وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکوئی کنید با پدر و مادر خود إِحْسَانًا نیکوئی کردنی وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ و مکشید فرزندان خود را مِنْ إِمْلَاقٍ
از جهت ترس درویشی و احتیاج نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ ما روزی میدهیم شما را وَإِيَّاهُمْ و ایشانرا [illegible]
[illegible] وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ و نزدیکی مکنید بزشتیها [illegible]
[illegible]
[illegible] مَا ظَهَرَ مِنْهَا [illegible]
وَمَا بَطَنَ [illegible]
[illegible] وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ
[illegible] إِلَّا بِالْحَقِّ [illegible] ذَلِكُمْ این چیزها و یک

امر وَصَّاكُمْ وصیت کرد یعنی امر فرمود بِهِ بنگاه داشت آن لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا مگر دریابید و بدانید که راه راست اینست
وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ و نزدیک مشوید بمال یتیمان و در آن تصرف مکنید إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مگر بخصلتی که نیکوترین چیزها باشد
[illegible] حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ تا برسد یتیم بقوت
[illegible] وَأَوْفُوا الْكَيْلَ و تمام بپیمائید پیمانه را وَالْمِيزَانَ و ترازو را
[illegible] بِالْقِسْطِ بعدل و مساوات [illegible]
[illegible] لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا [illegible] إِلَّا وُسْعَهَا [illegible]
[illegible] وَإِذَا قُلْتُمْ و چون سخن گوئید
[illegible] فَاعْدِلُوا پس راستی کنید در آن وَلَوْ كَانَ و اگرچه باشد [illegible] ذَا قُرْبَى خداوند خویشی نزدیک
وَبِعَهْدِ اللَّهِ و بعهد خدای [illegible] أَوْفُوا [illegible]
[illegible] ذَلِكُمْ [illegible] وَصَّاكُمْ بِهِ وصیت کرد خدای شما را بآن لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ تا شاید که شما
[illegible] وَأَنَّ هَذَا [illegible]
[illegible] صِرَاطِي [illegible] مُسْتَقِيمًا [illegible]
[illegible] فَاتَّبِعُوهُ پس متابعت کنید [illegible] وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ [illegible]
[illegible] فَتَفَرَّقَ بِكُمْ [illegible] عَنْ
سَبِيلِهِ [illegible] ذَلِكُمْ [illegible] وَصَّاكُمْ بِهِ [illegible]
[illegible] لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible] ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ [illegible] تَمَامًا
[illegible] عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ [illegible] وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ [illegible]
[illegible] لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ [illegible] يُؤْمِنُونَ
وَهُدًى وَرَحْمَةً [illegible]
[illegible] وَهَذَا و این قرآن كِتَابٌ
أَنْزَلْنَاهُ [illegible] مُبَارَكٌ [illegible] فَاتَّبِعُوهُ [illegible] وَاتَّقُوا [illegible] لَعَلَّكُمْ

مع‌دل مقدمیست

[illegible]

ترحمون شاید که رحمت کرده شوید بسبب متابعت آن و عمل کردن بآن و ما انزلنا قرآن را کراهة ان تقولوا بجهت کراهت اینکه گویید شما ای زمره عرب انما انزل الکتاب جز این نیست که فرستاده شده است کتاب علی طائفتین من قبلنا بر دو گروه پیش از ما یعنی یهود و نصاری وان کنا و بدرستی که ما بودیم عن دراستهم از قرائت ایشان کتاب خود را لغافلین بیخبران [illegible] او تقولوا یا بجهت کراهت آنکه گویید لو انا انزل علینا الکتاب اگر فرستاده بودی بر ما کتاب [illegible] لکنا اهدی منهم [illegible] فقد جاءکم بینة من ربکم [illegible] وهدی [illegible] ورحمة [illegible] فمن اظلم [illegible] ممن کذب بآیات الله [illegible] وصدف عنها [illegible] سنجزی الذین یصدفون عن آیاتنا [illegible] سوء العذاب [illegible] بما کانوا یصدفون [illegible] هل ینظرون [illegible] الا ان تأتیهم الملائکة [illegible] او یأتی ربک [illegible] او یأتی بعض آیات ربک [illegible] لا ینفع نفسا ایمانها [illegible] لم تکن آمنت من قبل [illegible] او کسبت فی ایمانها خیرا [illegible]

مجتهدان

بعضی از علامات قیامت

[illegible]

[illegible] قل انتظروا [illegible] انا منتظرون [illegible] ان الذین فرقوا دینهم [illegible] وکانوا شیعا [illegible] لست منهم فی شیء [illegible] انما امرهم الی الله [illegible] ثم ینبئهم بما کانوا یفعلون [illegible] من جاء بالحسنة [illegible] فله عشر امثالها [illegible] ومن جاء بالسیئة [illegible] فلا یجزی الا مثلها [illegible] وهم لا یظلمون [illegible]

خبر مرگ موسی و عیسی و نعوم حضرت خاتم النبیین

[illegible]

جمع با بشیر و نذیر دیگری جزا دهم با ظلم [illegible] و این فضل الهی غلبه کند یعنی سیئات بر حسنات غالب شود و رحمتی در شان می آید و بیش [illegible]
گناه که باعث شود [illegible] سوزت [illegible] و این آیت [illegible]
[illegible]

**قل** بگو ای محمد این قوم را [illegible] ایمان آورده اند و بعضی انکار کرده اند [illegible]
[illegible] **انّنی هدانی** [illegible] **ربّی** [illegible] **الی صراط مستقیم** [illegible]
[illegible] **دینا قیما** [illegible] **ملّة**
**ابرهیم** یعنی [illegible] ملت [illegible] ابراهیم است [illegible] **حنیفا** [illegible]
**وما کان** [illegible] **من المشرکین** [illegible] **قل انّ صلاتی** [illegible]
[illegible] **ونسکی** [illegible] **ومحیای** [illegible] **ومماتی**
[illegible] **لله** [illegible] **ربّ العالمین** [illegible] **لا شریک له** [illegible]
**وبذلک** [illegible] **امرت** مأمور شده ام **وانا اوّل المسلمین** [illegible]
[illegible] **قل** بگو ای محمد [illegible] **اغیر الله** آیا غیر خدا را **ابغی ربّا**
[illegible] **وهو ربّ کلّ شیء** [illegible]
[illegible] **ولا تکسب کلّ نفس** [illegible] **الّا علیها** [illegible]
[illegible] **ولا تزر وازرة**
**وزر اخری** [illegible]
[illegible]
**ثمّ الی ربّکم** [illegible] **مرجعکم** [illegible] **فینبّئکم** [illegible] **بما کنتم فیه**
[illegible] **تختلفون** [illegible] **وهو الّذی جعلکم**
[illegible] **خلائف الارض** [illegible]
[illegible] **ورفع بعضکم** [illegible]
**فوق بعض** [illegible] **درجات** [illegible]
**فیما آتیکم** [illegible] **لیبلوکم** [illegible] **انّ**

**ربّک سریع العقاب** [illegible] **وانّه** [illegible]
**لغفور رحیم** [illegible] **سورة الاعراف مائتان وست آیات**
**وهی مکیّة** [illegible] ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره الاعراف قراءت کند [illegible]
[illegible]
سورة الاعراف [illegible] تلاوت کند روز قیامت از زمره **الّذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون** باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] **بسم الله الرحمن الرحیم المص** [illegible]
این حروف [illegible] اسم سوره است [illegible] اسم قرآن [illegible] از اسمای الهی [illegible]
[illegible] انا الله اعلم و افصل [illegible]
[illegible] انا الله الحی [illegible] **کتاب**
این سوره [illegible] **انزل الیک** [illegible] **فلا یکن** [illegible] **فی صدرک** [illegible]
**حرج منه** [illegible]
**لتنذر به** [illegible] **وذکری للمؤمنین** [illegible] **اتّبعوا** [illegible]
**ما انزل الیکم** [illegible] **من ربّکم** [illegible]
آن [illegible] **ولا تتّبعوا من دونه** [illegible] **اولیاء** دوستان [illegible]
[illegible] **قلیلا ما تذکّرون** [illegible]
[illegible]
[illegible] **وکم من قریة** [illegible]
[illegible] **اهلکناها** [illegible] **فجاءها** [illegible] **بأسنا**
**بیاتا** [illegible] **او هم قائلون** [illegible]
[illegible] **فما کان دعویهم** [illegible]
[illegible] **اذ جاءهم بأسنا** [illegible] **الّا ان قالوا** [illegible] **انّا کنّا ظالمین**

المنصور

آن بجز رست

بدرستی که ما بودیم ستمکاران بر نفس خود از تکذیب رسولان کردیم یعنی اعتراف کردند بظلم خود [illegible] بودند و اقرار کردند [illegible] آن زحمت
تحسر ایشان پس در آن وقت تضرع و زاری و دعوای ایشان [illegible] بود و فایده نداد زیرا که نزول عذاب و منع تکلیف [illegible]
[illegible] فلنسئلن الذین ار
سل الیهم پس هرآینه بپرسیم [illegible] از قبول رسالت [illegible] چون رسولان
تبلیغ رسالت [illegible] با معجزات ظاهره [illegible] جواب ایشان چه [illegible] سوال بروجه تعنیف و تعذیب [illegible] ولنسئلن المرسلین
و هرآینه بپرسیم فرستاده شدگان را یعنی پیغمبران را از ادای رسالت و تبلیغ احکام و این سوال تشریف و تقریب است [illegible]
[illegible] حجت بیزان را
فلنقصن علیهم [illegible] بعلم [illegible]
همه [illegible] ایشان وما کنا غائبین و نبودیم ما پنهان و دور [illegible] از اقوال و افعال ایشان [illegible] احوال
ایشان بلکه با ایشان بودیم و مطلع باحوال ایشان والوزن و سنجیدن اعمال [illegible] یومئذ در روز قیامت الحق حقست و عدل و
[illegible]
[illegible]
[illegible] اعمال
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فمن ثقلت موازینه [illegible] اعمال [illegible] حسنات
فاولئک هم المفلحون پس آن گروه [illegible] ومن خفت موازینه و هر که
[illegible] فاولئک الذین خسروا پس آن گروه [illegible] انفسهم
[illegible] بما کانوا بسبب [illegible] بآیاتنا یظلمون [illegible]
[illegible] ولقد مکناکم [illegible]
فی الارض در زمین [illegible] وجعلنا لکم و آفریدیم برای شما فیها معایش [illegible]
[illegible] قلیلا ما تشکرون [illegible] ولقد خلقناکم و بتحقیق آفریدیم

تعریف میزان

ثم صورناکم [illegible] ثم قلنا
[illegible] للملائکة [illegible] اسجدوا لآدم سجده کنید سجده تعظیم و تکریم مر آدم را
فسجدوا پس سجده کردند [illegible] الا ابلیس [illegible] لم
یکن من الساجدین نبود از سجده کنندگان [illegible] قال گفت خدای مر ابلیس را ما منعک چه چیز [illegible] الا تسجد
[illegible] اذ امرتک [illegible] قال انا خیر منه گفت ابلیس [illegible] بهترم از آدم [illegible]
[illegible] خلقتنی من نار آفریدی
[illegible] وخلقته من طین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابن عباس روایت کند [illegible]
[illegible] ابلیس [illegible] سجده [illegible] قال
فاهبط منها پس فرود رو از آسمان [illegible] فما یکون لک پس [illegible] ان تتکبر فیها
[illegible] فاخرج پس بیرون رو [illegible] از آسمان انک من
الصاغرین [illegible]
[illegible]
[illegible] قال انظرنی گفت خدایا مهلت ده مرا الی یوم یبعثون [illegible]
[illegible] قال گفت خدا [illegible] انک من المنظرین [illegible]
[illegible]
[illegible] قال گفت ابلیس [illegible] فبما اغویتنی [illegible]
[illegible] لاقعدن لهم [illegible] صراطک المستقیم [illegible]

مکابره نمودن شیطان لعین

راه راست است یعنی دین اسلام و انتظار آن کشم که راه زنی ایشان کنم و از صراط مستقیم برگردانم ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ پس البته بیایم
بدیشان مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ از پیش ایشان یعنی در امر آخرت که در پیش است و گویم که بعث و حشر و بهشت و دوزخ نیست
وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان یعنی از قبل دنیا و آن را در چشم ایشان بیارایم وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ و از راه راست ایشان که جهت
حسنات است و ایشان را در عجب و ریا اندازم وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ و از چپ ایشان که طرف سیئات است و آن را در دل ایشان شیرین
کردانم و بیاراییم مراد آنست که از همه جهات ایشان در آیم و ایشان را از هدایت بگردانم و در ضلالت در آرم و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از این
آیت پرسیدند فرمود که معنی [illegible] آنست که کار آخرت بر دل ایشان خوار و سهل گردانم و من خلفهم ایشان را امر کنم تا مال جمع کنند و بر آن
بخل کنند و زکوة ندهند تا از برای وارثان بماند و عن ایمانهم [illegible] در دل ایشان افکنم و عن شمائلهم لذات و شهوات
در دل ایشان دوست کردانم و ایشان را بر هوای نفس دارم وَلَا تَجِدُ و نیابی و در نیابی أَكْثَرَهُمْ بیشتر فرزندان آدم را شَاكِرِينَ
شکر گویندگان یعنی [illegible] که منعم را شناسند قَالَ گفت خدای مر ابلیس را اخْرُجْ مِنْهَا بیرون رو از بهشت یا از آسمان مَذْءُومًا
در حالتی که نکوهیده باشی و عیب ناک مَدْحُورًا رانده و دور کرده از رحمت لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ هر که متابعت تو کند از
ایشان از اولاد آدم لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر آینه پر کنم دوزخ را مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ از همه شما یعنی از تو و متابعان تو وَيَا آدَمُ
و بعد از اخراج ابلیس از بهشت گفتیم که ای آدم اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ ساکن شو تو و جفت تو که حوا است در بهشت
فَكُلَا پس بخورید از میوه و نعمتهای بهشت مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا از هر کجا خواهید یا هر چه اراده کنید وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ
و نزدیک مشوید بخوردن این جنس درخت که گندم است بر قول مشهور و گویند انگور بود [illegible] فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ
پس باشید از ستمکاران [illegible] در سورة البقرة مذکور شده فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ
پس وسوسه کرد مر آدم و حوا را شیطان لِيُبْدِيَ لَهُمَا تا عاقبت آشکارا کند مر ایشان را مَا وُورِيَ آنچه پوشیده کرده شده بود عَنْهُمَا
از آدم و حوا مِنْ سَوْآتِهِمَا از عورات ایشان یعنی [illegible] ایشان برهنه شود [illegible] آدم و
حوا [illegible] بود برای ستر عورت [illegible] ترک [illegible] ایشان
ایشان [illegible] کشف عورت در میان اهل بهشت [illegible] بهشت یاری مار و طاوس در بهشت در آمد
[illegible] بصورت [illegible] دانست وَقَالَ و گفت مر آدم و حوا را مَا نَهَاكُمَا [illegible] رَبُّكُمَا پروردگار شما
عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ از خوردن این درخت إِلَّا أَنْ تَكُونَا مگر بجهت کراهیت آنکه گردید مَلَكَيْنِ دو فرشته در علو مرتبت یا
حسن صورت أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ یا باشید از جاویدان و همیشه ماندگان در بهشت [illegible] وَقَاسَمَهُمَا و سوگند خورد

برای ایشان [illegible] آدم و حوا در خوردن آن و گفت إِنِّي لَكُمَا بدرستی که من مر شما را لَمِنَ النَّاصِحِينَ از نصیحت کنندگانم یعنی از روی
شفقت میگویم که از این درخت بخورید تا نمیرید آدم علیه السلام گمان نبرد که کسی بخدا سوگند دروغ خورد بجهت آن فریفته شد فَدَلَّاهُمَا
پس فرود آورد شیطان ایشان را بخوردن آن درخت بِغُرُورٍ بفریب و دروغ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ پس آنگاه که چشیدند یعنی بیاشامیدند
میوه آن درخت [illegible] بَدَتْ لَهُمَا ظاهر شد ایشان را سَوْآتُهُمَا عورات ایشان یعنی لباس ایشان از تن ایشان بیفتاد
[illegible] وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ و در ایستادند [illegible] بر بالای یکدیگر [illegible] عَلَيْهِمَا
بر عورات خویش مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ از برگ درخت بهشت [illegible] ایشان شود
[illegible] وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا و ندا داد آدم و حوا را پروردگار ایشان أَلَمْ أَنْهَكُمَا
آیا نه شما را نهی کرده بودم عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ از خوردن این درخت وَأَقُلْ لَكُمَا و نگفته بودم شما را و تحذیر کرده
إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا بدرستی که شیطان هست مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی آشکارا و دشمنی او در وقت امتناع او از سجود آدم بر
ملائکه [illegible] شده بود [illegible] بود آدم و حوا را [illegible] که
یا آدم [illegible] ای آدم [illegible] گفت [illegible] است از حضرت
[illegible] اعتراف نمودند قَالَا گفتند [illegible] رَبَّنَا ای پروردگار ما ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا ستم کردیم بر نفسهای خود [illegible]
[illegible] وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا و اگر نیامرزی ما را [illegible] وَتَرْحَمْنَا [illegible] لَنَكُونَنَّ
مِنَ الْخَاسِرِينَ هر آینه باشیم از زیانکاران [illegible] آدم اگرچه ترک مندوب کرده بود خود را ظالم و خاسر [illegible]
[illegible] معصیت [illegible] معصوم [illegible]
[illegible] ابلیس [illegible] آدم و حوا را [illegible] قَالَ گفت [illegible] آدم و حوا و ابلیس را اهْبِطُوا
بَعْضُكُمْ فرود روید [illegible] لِبَعْضٍ عَدُوٌّ [illegible] دشمن اند [illegible]
[illegible] آدم و حوا و ذریت ایشان [illegible] ایشان [illegible] وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ و مر شما راست در زمین مُسْتَقَرٌّ
قرارگاهی [illegible] وَمَتَاعٌ [illegible] إِلَى حِينٍ تا هنگامی [illegible] آدم علیه السلام [illegible] بهشت [illegible]
قَالَ گفت حق تعالی فِيهَا تَحْيَوْنَ در زمین زندگانی کنید وَفِيهَا تَمُوتُونَ و در زمین میمیرید وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ
و از زمین بیرون آورده میشوید برای جزا [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] بنی آدم [illegible] يَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان آدم [illegible] قَدْ أَنْزَلْنَا تحقیق که فرستادیم عَلَيْكُمْ لِبَاسًا بر شما [illegible]

ولباس التقوى و پوشش تقوی یعنی لباسی که برای تواضع پوشند چون پشمینه و جامهای درشت ذلک خیر آن بهترست از لباسهای نرم و متکلف که متکبران و متجبران آن را پوشند و گویند لباس تقوی خشیت [illegible] است از خدای که اعادت [illegible] با وجود [illegible] جامه [illegible] بیکی [illegible] مراد [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مراد [illegible] جامهای است ذلک آن انزال لباس من آیات الله [illegible] نشانهای فضل و رحمت خدایست که بدان عورات آدمیان [illegible] [illegible] [illegible] لعلهم یذکرون تا ایشان پند گیرند [illegible] [illegible] [illegible] یا بنی آدم ای فرزندان آدم لا یفتننکم الشیطان باید که در فتنه نیفکند شما را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از طریق بهشت باز دارد کما اخرج ابویکم من الجنة چنانچه بیرون آورد پدر و مادر شما را از بهشت [illegible] ینزع عنهما لباسهما درحالتی که برکشید از ایشان جامهای بهشت را لیریهما سوآتهما تا بنماید بر ایشان عورتهای ایشان را یعنی سبب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] انه بدرستی که ابلیس یراکم هو وقبیله می بینند شما را او و لشکر او من حیث لا ترونهم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] انا جعلنا الشیاطین بدرستی که ما گردانیده ایم دیوان را اولیاء للذین لا یؤمنون دوستان مر آنان را که ایمان نیارند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] واذا فعلوا و چون بکنند کافران فاحشة خصلتی زشت [illegible] [illegible] چون کشف عورت در طواف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قالوا گویند [illegible] وجدنا علیها یافتیم بر آن آباءنا پدران خود را والله امرنا بها و خدای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

خبر اعراب که برهنه طواف خانه میکردند

دوم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قل بگوای محمد ان الله بدرستی که خدای لا یأمر بالفحشاء نمیفرماید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اتقولون علی الله آیا میگوئید [illegible] [illegible] [illegible] ما لا تعلمون آنچه نمیدانید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قل بگو ای محمد [illegible] [illegible] امر ربی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بالقسط [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وأقیموا وجوهکم و راست کنید روی خود را [illegible] عند کل مسجد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وادعوه و بپرستید خدا را مخلصین درحالتی که پاک کنندگان باشید له الدین برای خدای طاعت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کما بدأکم [illegible] [illegible] [illegible] تعودون باز خواهید گشت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فریقا هدی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وفریقا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حق علیهم الضلالة [illegible] [illegible] انهم [illegible] اتخذوا الشیاطین [illegible] [illegible] اولیاء دوستان خود و فرمان ایشان بردند من دون الله بجز از خدای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ویحسبون انهم [illegible] [illegible] [illegible] مهتدون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] یا بنی آدم ای فرزندان آدم خذوا زینتکم [illegible] [illegible] [illegible] عند کل مسجد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امام حسن بن علی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امام محمد باقر صلوات الله علیه [illegible] [illegible] [illegible] امام جعفر صادق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وکلوا [illegible] [illegible] واشربوا [illegible] [illegible] ولا تسرفوا [illegible] [illegible] انه [illegible] لا یحب المسرفین [illegible] [illegible] [illegible]

خورند و اکثر بر آنند که مراد باسراف در مقام خوردن و آشامیدن است بر سبیل [illegible] حقیقت و از ابن عباس منقولست که هر چه خواهی بخور
و هر چه خواهی بپوش مادام که در خوردن آن اسراف نبود و پوشیدن لباس تجمل و تکبر اسراف باشد و گویند که [illegible] اسراف
نباشد که مردم در صحبت خرج کنند اسراف بود و از علی بن الحسین بن واقد نقلست که حق تعالی جمیع طب را در آیت کلوا واشربوا ولا تسرفوا جمع
نموده و حکایت پیوسته که هارون الرشید طبیبی حاذق داشت ترسا که نام او بختیشوع بود علی بن واقد را گفت در کتاب شما چیزی از علم طب هست و
فعلیکن که بلی حق تعالی همه طب در نیمه آیتی جمع کرده است و هو قوله کلوا واشربوا ولا تسرفوا گفت پیغمبر شما درین باب هیچ روایت هست گفت بلی
جمله طب را در کلمه چند جمع فرموده و گفته المعدة بیت الداء والحمیة رأس کل دواء و اعط کل بدن ما عودته یعنی معده خانه بیماریهاست
و پرهیز کردن سر جمله دواست و هر تنی را آنقدر باید داد که عادت کرده باشد بختیشوع گفت کتاب و پیغمبر شما هیچ از طب فرو نگذاشت برای
جالینوس چیزی نگذاشته است و چون عرب در حج [illegible] گوشت و پیه و شیر نخوردندی و حرام دانستندی حق تعالی آیت فرستاد قل من حرم
بگو کیست که حرام کرده است زینة الله آرایش خدایرا یعنی جامه ساتر عورت التی آن زینتی که بمحض قدرت اخرج لعباده
بیرون آورده برای بندگان خود از نباتات و کتان و حیوانات چون ابریشم و خز و از معادن چون زره و خود والطیبات و دیگر کیست که حرام کرده
پاکیزها من الرزق از روزیها یعنی مستلذات ماکول و مشارب از گوشت و پیه و شیر یا مطلقات آن چون بحیره و سائبه قل هی بگو این
زینت و طیبات للذین آمنوا مر آنانراست که ایمان آورده اند یعنی باصالت برای مؤمنانست فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا
اما کفار بتبعیت شریک ایشانند و آن [illegible] اهل ایمانست خالصة در حالتی که خالص و بی شریکست برای مؤمنان یوم
القیمة در روز رستخیز یعنی اگرچه کافران در طیبات دنیویه شریکند اما نعم و طیبات اخروی مخصوص است باهل ایمان کذلک همچنانکه تفصیل کردیم
این احکام را نفصل الآیات تفصیل میکنیم نشانهای احکام و جز آن لقوم یعلمون برای گروهی که فهم دارند و میدانند که [illegible]
[illegible] روایت کرده که [illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible]
[illegible] قل من حرم
زینة الله التی تا آخر آیه [illegible] قل انما
حرم ربی الفواحش [illegible]
ما ظهر منها وما بطن [illegible]
[illegible]

ظاهر و نهان را حرام گردانید والاثم و نیز حرام کرده گناهی که بران حد مترتب نیست چون صغایر یا مراد هر چیزیست که موجب اثم باشد
والبغی و حرام ساخت ستمکاری را یا کبر را بغیر الحق بناحق این تاکید است زیرا که بغی البته بغیر حق می باشد وان تشرکوا
و دیگر حرام ساخت آنکه شرک آرید بالله بخدای و شریک گیرید در عبادت ما لم ینزل به سلطانا آنچه فرو نفرستاده است
بر پرستش آن حجتی و برهانی وان تقولوا و آنرا نیز حرام کرده است که گویید بر خدا افترا علی الله ما لا تعلمون بر خدا آنچه نمیدانید
مانند تحریم حرث و انعام و برهنه طواف بیت الحرام کردن و آنرا اسناد بخدای کردن و چون [illegible] تاخیر عذاب
کفار میکردند ولکل امة و مر هر گروهی راست اجل حدی از مهلت [illegible] ایشان و بعثت رسل
غیر از خویشان [illegible] فاذا جاء اجلهم پس چون بیاید وقت عذاب و هلاک ایشان
[illegible] لا یستاخرون ساعة و اپس نمانند از آن اجل ساعتی ولا یستقدمون و پیشی نگیرند
[illegible] یا بنی آدم اما یاتینکم رسل منکم
[illegible] یقصون علیکم آیاتی [illegible] فمن اتقی پس هر که
[illegible] واصلح [illegible] فلا خوف علیهم [illegible]
[illegible] ولا هم یحزنون [illegible]
[illegible]
[illegible] والذین کذبوا
بآیاتنا [illegible] واستکبروا عنها [illegible]
اولئک اصحاب النار [illegible] هم فیها خالدون [illegible]
فمن اظلم [illegible] ممن افتری [illegible] علی الله کذبا
[illegible] او کذب
بآیاته [illegible] اولئک [illegible] ینالهم
نصیبهم [illegible] من الکتاب [illegible]
[illegible] حتی اذا جاءتهم [illegible] رسلنا [illegible]
یتوفونهم [illegible] قالوا [illegible] این ما کنتم [illegible] تدعون [illegible]

که میخواندید و می پرستیدید از برای ایشان ما من دون الله بجز از خدا کجا اند امروز تا شما را [illegible] از عذاب خدا قالوا گویند کافران آنها ضلوا
عنا گم شدند از ما یعنی غایب گشتند و هیچ مددی از ایشان بما نرسید و شهدوا علی انفسهم و گواهی دهند بر نفسهای خود انهم کانوا
کافرین با آنکه ایشان بودند کافران یعنی اعتراف کنند بآنکه ایشان گمراه بودند [illegible] قال گوید خدای ادخلوا فی امم در آیید
در میان امتانی که قد خلت من قبلکم بتحقیق درگذشته اند پیش از شما [illegible] من الجن والانس از پریان و آدمیان [illegible]
[illegible] فی النار در آتش دوزخ [illegible] کلما
دخلت امة هرگاه که در آید امتی در دوزخ لعنت اختها لعنت کند [illegible]
[illegible] حتی اذا اداركوا [illegible] فیها جمیعا [illegible] قالت
اخریهم [illegible] لاولیهم [illegible]
ربنا هؤلاء اضلونا [illegible] فآتهم [illegible] عذابا ضعفا [illegible] من النار
[illegible] قال [illegible] لکل ضعف [illegible]
[illegible] ولکن لا تعلمون [illegible]
[illegible] وقالت اولیهم [illegible] لاخریهم [illegible] فما کان لکم علینا من فضل
[illegible] فذوقوا العذاب [illegible] بما کنتم تکسبون
بسبب آنچه [illegible] ان الذین کذبوا [illegible] بآیاتنا [illegible]
[illegible] واستکبروا [illegible] عنها [illegible] لا تفتح لهم [illegible]
[illegible] ابواب السماء [illegible]
[illegible] ولا یدخلون الجنة [illegible] حتی یلج الجمل
[illegible] فی سم الخیاط [illegible] وکذلک نجزی
[illegible] المجرمین [illegible] لهم من جهنم [illegible] مهاد [illegible] ومن
فوقهم [illegible] غواش [illegible] وکذلک [illegible] نجزی الظالمین
[illegible] والذین آمنوا [illegible] وعملوا الصالحات [illegible]
[illegible] لا نکلف نفسا

خبر ارواح مؤمنین که بآسمان [illegible] کفار به سجین که زمین هفتم است میرود

[illegible] الا وسعها [illegible] اولئک اصحاب الجنة
[illegible] هم فیها خالدون [illegible] ونزعنا [illegible] ما فی صدورهم [illegible]
من غل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تجری من تحتهم الانهار [illegible]
[illegible] وقالوا [illegible] الحمد لله الذی [illegible]
[illegible] هدانا لهذا [illegible] وما کنا لنهتدی [illegible] لولا
ان هدانا الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لقد جاءت رسل ربنا [illegible] بالحق [illegible]
[illegible] ونودوا [illegible] ان تلکم الجنة [illegible]
[illegible] اورثتموها [illegible] بما کنتم تعملون [illegible] ونادی اصحاب الجنة
[illegible] اصحاب النار [illegible] ان قد وجدنا [illegible] ما وعدنا ربنا [illegible]
[illegible] حقا [illegible] فهل وجدتم [illegible] ما وعد ربکم [illegible] حقا [illegible]

تعریف اهل بهشت و دوزخ

قالوا گویند دوزخیان نعم آری یافتیم آنرا چنانچه خدای گفته بود فاذن مؤذن پس آواز دهد آواز دهنده بینهم میان بهشتیان و دوزخیان
ان لعنة الله بدرستی که لعنت خدای علی الظالمین بر کافرانست که ستم بر خود کردند بشرک و عناد الذین یصدون آنها که باز میدارند مردم را
عن سبیل الله از راه خدا و یبغونها عوجا و طلب آن میکنند که در راه خدای کجی و ناراستی ... و هم بالآخرة و ایشان
بسرای آخرت کافرون ناگرویدگانند ... از ابن عباس نقل کرده که حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب ع در کتاب خدای اسمیست که مردمان
از آن نمی‌دانند ... که فاذن مؤذن بینهم ... آن مؤذن آن حضرت است و بینهما حجاب و میان بهشت و دوزخ پرده ایست مانند حصار
شهر که اهل دوزخ نتوانند که به بهشت در آیند و ... بعضی آن حجاب اعرافست و در بعضی روایت آمده که اعراف ... و علی الاعراف
رجال و بر اعراف یعنی بالای آن مردانی باشند ... یعرفون کلا میشناسند هر یکی از اهل بهشت و دوزخ را بسیماهم
بعلامت ایشان ... بهشتیان سفید رویان باشند و دوزخیان سیاه رویان و گویند این موضع را بجهت آن اعراف گویند که ساکنان آن عارف باشند
باحوال ... و ساکنان اعراف انبیا باشند یا شهدا یا افاضل مؤمنان یا ملائکه ... و بودن ایشان بر اعراف دلیل ...
باشند ... از بهشت ... و عذاب دوزخ ... و بعضی ... سرور ...
اعراف ... حسنات ایشان ... بودند ... اقوال آنست
که افاضل اهل ایمان در آن موضع باشند ... از ابن عباس نقل کرده که اعراف ... از حضرت امیرالمؤمنین
علی صلوات الله علیه ... رضی الله عنه ... دوستان خود ... و دشمنان خود ...
سیاه رویی ... از اهل سنت ... از حسین بن علوان ... سعید بن طریف
شنیدم که ... دوزخ و بهشت ... مرتضی صلوات الله علیه ... گفت یا امیر
المؤمنین ... و علی الاعراف رجال ... آنحضرت صلوات الله علیه ... اهل بیت نبوت ...
قیامت ... خطاب حق ... اهل دوزخ ... اهل جنت ...
در ایشان ... محبت ... دوستی ...
بهشت ... جهنم ...
... حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ...
قیامت ... دوستان ... دشمنان
... بهشت ... رسول صلی الله علیه و آله ...

تعریف اعراف میکند

... حضرت ... و ... آنحضرت بسیو د ... حضرت امیرالمؤمنین ... ای امیرالمؤمنین ... از دو حالت ...
... بهشتیان ... دوستان ... نتوانند ... دوزخ ...
... اسلام ... ایشان ... دوزخ ... ایشان ... بهشت و آتش دوزخ ...
... امام محمد باقر صلوات الله علیه ... رجال در این آیت حضرت سید النبیین
و ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم اجمعین ... امام محمد باقر ... صلوات الله علیه روایت کرده ...
... اهل البیت ... محبت ایشان ... دوزخ ... امامت و ولایت ایشان ...
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه ... اعراف ... میان بهشت و دوزخ ...
... بهشت ... نیکوکاران ...
... بهشت ... سلام ... کما قال الله تعالی و نادوا و ندا کنند اصحاب اعراف ... مر بهشتیان را
اهل اعراف ... اصحاب الجنة اهل بهشت را ... ان سلام علیکم
... لم یدخلوها ... اهل اعراف ... بهشت
... و هم یطمعون ... بهشت ...
... حسنات و سیئات اهل اعراف ... بهشت ... دوزخ ...
... روز قیامت ... اهل اعراف ... حسنات ایشان ... و اذا صرفت
ابصارهم ... اصحاب النار ...
... قالوا ربنا ... لا تجعلنا مع القوم الظالمین ...
... اصحاب اعراف ... انبیا ...
... و نادی اصحاب الاعراف رجالا
یعرفونهم بسیماهم ... ولید بن مغیره و ابو جهل
و عاص بن وائل ... بهشت ... دوزخ ...
... اهل اعراف ... قالوا ... ما اغنی عنکم جمعکم ...
... و ما کنتم تستکبرون ... عذاب ...

... حضرت ... اهل اعراف ... امیرالمؤمنین ... اعراف ... (حاشیه)

أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ اشارت کرده‌اند بآنها که در دنیا أَقْسَمْتُمْ سوگند میخوردید که البته لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ نخواهد رسید بدیشان [illegible]
خدای تعالی رحمتی در بهشت [illegible] اصحاب اعراف این سخن گفته باشند [illegible] بیچارگان اهل ایمان خطاب کنند که ادْخُلُوا
الْجَنَّةَ در آیید به بهشت لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ هیچ ترسی نیست بر شما [illegible] وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ و نه شما اندوهناک شوید از
فوت مطلوب و مقصود [illegible] اهل اعراف بهشت در آیند [illegible] در بهشت [illegible]
[illegible] بهشتیان [illegible]
[illegible] وَنَادَىٰ
أَصْحَابُ النَّارِ و آواز دهند دوزخیان أَصْحَابَ الْجَنَّةِ بهشتیانرا [illegible] أَنْ أَفِيضُوا بگویند بریزید عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ بر ما از آب
بهشت [illegible] أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای [illegible]
[illegible] قَالُوا گویند بهشتیان [illegible] إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا بدرستی که خدای تعالی حرام کرده است طعام و شراب بهشت را عَلَى
الْكَافِرِينَ بر کافران [illegible] الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ آنانکه فرا گرفتند [illegible] لَهْوًا وَلَعِبًا مشغول [illegible]
[illegible] وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا [illegible]
[illegible] فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ [illegible]
[illegible] كَمَا نَسُوا [illegible] لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَٰذَا [illegible]
[illegible] وَمَا كَانُوا [illegible] بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ [illegible]
[illegible] وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ [illegible]
بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ [illegible] عَلَىٰ عِلْمٍ [illegible]
[illegible] هُدًى [illegible] وَرَحْمَةً [illegible]
لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ [illegible] هَلْ يَنْظُرُونَ [illegible] إِلَّا تَأْوِيلَهُ [illegible]
[illegible]
[illegible] يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ [illegible]
يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ [illegible] مِنْ قَبْلُ [illegible]
[illegible] قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا [illegible] بِالْحَقِّ [illegible]

انتم

ایشان

ایشان کرده [illegible] فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ [illegible] فَيَشْفَعُوا لَنَا [illegible]
[illegible] أَوْ نُرَدُّ [illegible] فَنَعْمَلَ [illegible] غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ [illegible]
[illegible] قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ
[illegible] وَضَلَّ عَنْهُمْ [illegible] مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ [illegible] الَّذِي
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ [illegible] فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ [illegible]
[illegible]
[illegible] ثُمَّ اسْتَوَىٰ [illegible] عَلَى الْعَرْشِ
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ [illegible]
[illegible] يَطْلُبُهُ [illegible] حَثِيثًا [illegible]
[illegible]
[illegible] وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ [illegible] وَالنُّجُومَ [illegible] مُسَخَّرَاتٍ
[illegible] بِأَمْرِهِ [illegible] أَلَا لَهُ الْخَلْقُ [illegible]
[illegible] وَالْأَمْرُ [illegible]
تَبَارَكَ اللَّهُ [illegible] رَبُّ الْعَالَمِينَ [illegible]

تعریف عظمت عرش
[illegible]

دلایل قدرت و وحدانیت خود را میکند بندگان را **ادْعُوا رَبَّكُمْ** بخوانید پروردگار خود را یعنی پرستش او کنید **تَضَرُّعًا** در حالتی که زاری کنندگانید
یا در وجه تضرع و زاری **وَخُفْيَةً** و در حالتی که پنهان شدید از نظر مردمان و ریا از روی پوشیدگی و پنهانی چه دعا در خلوت دلیل اخلاص است و [illegible]
از روی ریا بعید است **إِنَّهُ** بدرستی که خدای **لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ** دوست نمیدارد از حد در گذرندگان را یعنی آنانکه دعای بد کنند در حق ناسزا [illegible]
و دعا و یاد کند [illegible] از خدای [illegible] که [illegible] ماننده منزلت انبیا و بالا رفتن بر سموات [illegible] از حضرت رسالت [illegible]
زود باشد که قومی پیدا شوند [illegible] در دعا [illegible] که [illegible] بهشت [illegible] که [illegible] از [illegible]
[illegible] رحمت [illegible] از [illegible] **إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ** و در خبر است [illegible]
است و در زمان حضرت [illegible] جهاد که [illegible] و در عدم اظهار آن [illegible] تمام [illegible] از [illegible]
[illegible] از مضمون **ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً** [illegible] یعنی [illegible]
و نهان **وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ** و فساد مکنید در زمین [illegible] معاصی و عدوان **بَعْدَ إِصْلَاحِهَا** پس از صلاح آوردن آن [illegible]
**وَادْعُوهُ** و بخوانید خدای را **خَوْفًا** در حالتی که ترسندگان باشید از عذاب او **وَطَمَعًا** و امیدواران به رحمت او **إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ** بدرستی که رحمت خدای **قَرِيبٌ**
**مِنَ الْمُحْسِنِينَ** نزدیک است [illegible] در عمل چون [illegible] عاصیان [illegible] رحمت [illegible]
و فضل [illegible] و در [illegible] در مناجات [illegible]
است [illegible] در آیت [illegible] **اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي** [illegible]
[illegible] تمام [illegible] بیان کمال قدرت خود میفرماید **وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ**
و اوست آنکه [illegible] بادها [illegible] از صبا و دبور و جنوب و شمال **بُشْرًا** در حالتی که مژده دهنده اند **بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ** پیش از نزول رحمت او
[illegible] که باران است روایت است که [illegible] حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] **وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ** [illegible] رحمت [illegible]
[illegible] **الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ** [illegible] بادها [illegible] مژده دهنده [illegible]
[illegible] **حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ** تا چون بر دارند این بادها **سَحَابًا ثِقَالًا** ابرهای را گران باز کشند باران [illegible] ابرهای گران [illegible] **سُقْنَاهُ**
براندیم آن ابر را **لِبَلَدٍ مَيِّتٍ** برای زنده گردانیدن زمین مرده **فَأَنْزَلْنَا** پس فرو فرستیم **بِهِ الْمَاءَ** بآن زمین آب را **فَأَخْرَجْنَا بِهِ**



پس بیرون آوردیم بسبب آن آب **مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ** از هر نوع میوه‌ها **كَذَٰلِكَ** همچنانکه زمین مرده را بنبات زنده کردیم **نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ**
بیرون آریم مردگان را **لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ** شاید که شما دریابید و بدین صورت چنین معنی استدلال کنید [illegible] قادر بشد [illegible]
و اخراج ثمرات [illegible] قادر [illegible] اموات [illegible] و اخراج [illegible] از زمین مرده بنبات زنده
[illegible] آوردن [illegible] در [illegible]
[illegible] آب [illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] تمام [illegible] حق [illegible] روح [illegible] از [illegible]

دو [illegible] از [illegible]

[illegible] **وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ**
و زمین پاک و پاکیزه [illegible] **يَخْرُجُ نَبَاتُهُ** بیرون می آید رستنی او **بِإِذْنِ رَبِّهِ** بفرمان خدای **وَالَّذِي خَبُثَ** و آن زمین
که [illegible] **لَا يَخْرُجُ** بیرون نمی آید گیاه او **إِلَّا نَكِدًا** مگر [illegible]
[illegible] زمین پاکیزه و دل [illegible] زمین [illegible]
[illegible] باران [illegible]
[illegible] حضرت امام حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام نزد معاویه [illegible]
[illegible] **وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ** [illegible]

و معاویه [illegible]

[illegible]
[illegible] **وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا** معاویه چون [illegible]
[illegible] **كَذَٰلِكَ** همچنین [illegible] **نُصَرِّفُ الْآيَاتِ** [illegible] **لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ**
[illegible]

خبر حضرت نوح

[illegible] **لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا** بدرستی که فرستادیم
[illegible] **إِلَىٰ قَوْمِهِ** [illegible] **فَقَالَ** پس گفت
[illegible] **يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ** ای گروه من بپرستید خدای را **مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ** نیست شما را هیچ معبودی بجز او [illegible]
[illegible] **إِنِّي أَخَافُ** بدرستی که من میترسم **عَلَيْكُمْ** بر شما اگر ایمان نیارید **عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ** [illegible]
[illegible] و از ابی عبد الله علیه السلام روایت است [illegible] نوح [illegible] دو هزار و پانصد سال [illegible]

سال خلق را دعوت کرد و دویست سال در ساختن کشتی بود و پانصد سال بعد از نزول از کشتی عمر یافت [illegible] دعوت هر چند قوم را
از عقوبت الهی ترسانید هیچ تاثیر نکرد و روز بروز طغیان ایشان بیشتر میشد و هرگاه که بدعوت مشغول میشد او را چندان میزدند که بیهوش میشد
و بعد از آن [illegible] است روز دیگر باز دعوت میکرد [illegible]
روزی چندان سنگ بر وی زدند که در زیر سنگ پنهان شد [illegible] حضرت جبرئیل در شب بیامد و او را از زیر سنگ بیرون آورد [illegible]
[illegible] باز کشتی [illegible] لا اله الا الله [illegible] سال [illegible]
[illegible]
[illegible] سنگ [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] رب انی مغلوب فانتصر [illegible] دعوت [illegible] **قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ**
گفتند بزرگان از قوم او [illegible] **إِنَّا لَنَرَاكَ** [illegible] **فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ** در گمراهی [illegible]
[illegible] **قَالَ** گفت [illegible] **يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ** [illegible] **وَلَكِنِّي رَسُولٌ**
[illegible] **مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ** از نزد پروردگار عالمیان **أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي** میرسانم بشما پیغامهای پروردگار خود
**وَأَنْصَحُ لَكُمْ** و نصیحت میکنم شما را [illegible] **وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ** و میدانم از وحی خدا [illegible] **مَا لَا تَعْلَمُونَ** آنچه شما نمیدانید
[illegible] **أَوَعَجِبْتُمْ** آیا عجب داشتید **أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ** [illegible]
[illegible] **مِنْ رَبِّكُمْ** از پروردگار شما **عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ** [illegible] **لِيُنْذِرَكُمْ**
تا بیم کند [illegible] **وَلِتَتَّقُوا** [illegible] **وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ** و تا شاید
[illegible] **فَكَذَّبُوهُ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **فَأَنْجَيْنَاهُ** [illegible] **وَالَّذِينَ مَعَهُ** [illegible] **فِي الْفُلْكِ**
در کشتی [illegible]
[illegible] **وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا** [illegible]
**إِنَّهُمْ كَانُوا** [illegible] **قَوْمًا عَمِينَ** [illegible]
[illegible] **وَإِلَى عَادٍ** [illegible] **أَخَاهُمْ** [illegible]

[illegible] **هُودًا** [illegible] هود بن عبد الله بن رباح بن الجلود بن عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح است [illegible]
[illegible]
[illegible] **قَالَ يَا قَوْمِ** گفت ای قوم من **اعْبُدُوا اللَّهَ** بپرستید خدای را [illegible]
**مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ** نیست شما را هیچ معبودی **غَيْرُهُ** بجز او **أَفَلَا تَتَّقُونَ** آیا نمی‌پرهیزید [illegible] **قَالَ الْمَلَأُ** گفتند گروهی از اشراف [illegible]
[illegible] **الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ** آنانکه کافر بودند [illegible]
گفتند **إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ** [illegible] **وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ** و بتحقیق
[illegible] **مِنَ الْكَاذِبِينَ** از دروغ گویان [illegible] **قَالَ يَا قَوْمِ** گفت ای گروه من **لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ** نیست بی
[illegible] **وَلَكِنِّي رَسُولٌ** و لیکن من فرستاده‌ام **مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ** از نزد پروردگار عالمیان **أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ**
**رَبِّي** میرسانم بشما پیغامهای [illegible] **وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ** [illegible]
[illegible] **أَوَعَجِبْتُمْ** آیا عجب [illegible] **أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ** [illegible]
[illegible] از نزد پروردگار شما **عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ** [illegible] **لِيُنْذِرَكُمْ** تا بیم کند شما را [illegible]
[illegible] **وَاذْكُرُوا** و یاد کنید [illegible] **إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ** [illegible] **مِنْ بَعْدِ قَوْمِ**
**نُوحٍ** [illegible] **وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ** [illegible] **بَسْطَةً** [illegible]
[illegible] **فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ** [illegible] **لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ**
[illegible] **قَالُوا** [illegible] **أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ** [illegible]
[illegible] **وَحْدَهُ** [illegible] **وَنَذَرَ** [illegible] **مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا** [illegible]
[illegible] **فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا** [illegible] **إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ** [illegible]
[illegible] **قَالَ** گفت هود [illegible] **قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ** [illegible] **مِنْ رَبِّكُمْ** از پروردگار شما **رِجْسٌ**
[illegible] **وَغَضَبٌ** [illegible] **أَتُجَادِلُونَنِي** [illegible] **فِي أَسْمَاءٍ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ**

اسم کرم

نام نهاده اید ایشان را شما **وَآبَاؤُكُم** و پدران شما **مَّا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا** فرو نفرستاده است خدای هیچ از حجت ایشان **مِن سُلْطَانٍ** هیچ حجتی
در باب ایشان [illegible] **فَانتَظِرُوا** پس منتظر باشید نزول عذاب را **إِنِّي مَعَكُم** بدرستیکه من نیز با شما
**مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ** از انتظار برندگانم مر آن عذاب را **فَأَنجَيْنَاهُ** پس نجات دادیم هود را **وَالَّذِينَ مَعَهُ** و آنانکه با او بودند [illegible]
[illegible] **بِرَحْمَةٍ مِّنَّا** [illegible] **وَقَطَعْنَا** و بریدیم **دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا** [illegible] تکذیب کردند و تکبر
ورزیدند **بِآيَاتِنَا** [illegible] **وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ** و نبودند گرویدگان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] عذاب [illegible] ایشان [illegible]
باران [illegible] ایشان [illegible] آن ابر [illegible]
[illegible]
[illegible] ایمان [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَإِلَىٰ ثَمُودَ** [illegible]
**أَخَاهُمْ صَالِحًا** [illegible] صالح [illegible] سام بن نوح [illegible]
[illegible] **قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ** [illegible] **مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ** [illegible]
**غَيْرُهُ** [illegible]
[illegible] صالح [illegible]
[illegible]
[illegible] ناقه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **قَدْ جَاءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ**
[illegible] **هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ** این شتر [illegible]
[illegible] **لَكُمْ آيَةً** [illegible] **فَذَرُوهَا** پس بگذارید این ناقه را **تَأْكُلْ**
**فِي أَرْضِ اللَّهِ** تا بخورد گیاه [illegible] **وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ** و مرسانید بوی هیچ



جای **فَيَأْخُذَكُمْ** که فرا گیرد شما را **عَذَابٌ أَلِيمٌ** عذابی دردناک **وَاذْكُرُوا** و یاد کنید نعمت خدای را **إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ**
چون گردانید شما را جانشینان در زمین **مِن بَعْدِ عَادٍ** از پس هلاک قوم عاد **وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ** و جای داد شما را در زمین **تَتَّخِذُونَ**
**مِن سُهُولِهَا** [illegible] **قُصُورًا** [illegible] **وَتَنْحِتُونَ** [illegible] **الْجِبَالَ**
[illegible] **بُيُوتًا** [illegible] **فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ** پس یاد کنید نعمتهای خدای را [illegible]
[illegible] **وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ** [illegible] **مُفْسِدِينَ** [illegible]
[illegible] **قَالَ الْمَلَأُ** [illegible] **الَّذِينَ**
**اسْتَكْبَرُوا** آنانکه تکبر و سرکشی کردند **مِن قَوْمِهِ** از گروه صالح **لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا** [illegible]
[illegible] **لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ** [illegible] **أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُّرْسَلٌ** آیا می پندارید که
صالح فرستاده است **مِّن رَّبِّهِ** از پروردگار خود [illegible] **قَالُوا** گفتند آن ضعیفان مؤمنین **إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ**
[illegible] **مُؤْمِنُونَ** گرویدگانیم **قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا**
[illegible] **إِنَّا بِالَّذِي آمَنتُم بِهِ** [illegible] **كَافِرُونَ** [illegible]
**فَعَقَرُوا النَّاقَةَ** پس پی کردند و کشتند ناقه را [illegible] **وَعَتَوْا** و سرکشی کردند **عَنْ أَمْرِ**
**رَبِّهِمْ** [illegible] **وَقَالُوا** [illegible] **يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا**
**تَعِدُنَا** [illegible] **إِن كُنتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ** [illegible]
**فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ** [illegible]
[illegible] **فَأَصْبَحُوا** [illegible] **فِي دَارِهِمْ** در سراهای خود **جَاثِمِينَ** [illegible] **فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ** [illegible]
صالح از ایشان **وَقَالَ** [illegible] **يَا قَوْمِ** [illegible] **لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ** [illegible] **رِسَالَةَ رَبِّي**
[illegible] **وَنَصَحْتُ لَكُمْ** [illegible] **وَلَٰكِن**
**لَّا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

الجزو التاسع

کشتن ناقه صالح و گرفتار شدن قوم بعذاب الهی

تا ناقه را بکشید این صورت شما بکشند چنین کنیم پس این وسیله قدار و مصدع بر قتل ناقه [illegible] تیر [illegible] انداخت و در دو ساق ناقه [illegible]

و مصدع از عقب در آمد و تیغ بر کشید و او را پی کرد ناقه بیفتاد و آن کوی بلند کرد [illegible] آواز حاضر شنید در بیابان [illegible] بالای کوه بر آمد

بانگ کرد در کوه [illegible] فرو رفت صالح گفت ای قوم حرمت خدا نگاه نداشتید اکنون مستعد عذاب شوید [illegible] استهزا [illegible]

این عذاب کی نازل خواهد شد صالح فرمود که چون پسر رسول شما ناقه را چهار شنبه کشته بود [illegible] وعده نزول عذاب سه روز [illegible]

این آنست که روز اول پنجشنبه است [illegible] روی شما زرد شود و روز جمعه سرخ گردد و روز شنبه سیاه پس حضرت صالح با مؤمنان از میان قوم بیرون رفت ایشان چون

روز پنجشنبه از خواب بر خواستند رویهای خود را زرد یافتند و دانستند که صالح راست گفته [illegible] در طلب صالح [illegible] تا او را بدست آورده

و بکشند نیافتند و روز جمعه رویهای خود را سرخ یافتند [illegible] روز شنبه رویهای خود را چون قیر سیاه دیدند [illegible]

[illegible] تا عذاب خدای [illegible]

[illegible] از آسمان [illegible] زمین [illegible]

پس یک باره بجای [illegible] آن صاعقه [illegible] آمد از آسمان [illegible]

[illegible]

در سال [illegible] روایت کرده که آنحضرت [illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible] بدبخترین پیشینیان [illegible]

در رسول خدا [illegible] بدبخترین پیشینیان [illegible] گفت الله و رسوله اعلم فرمود که آنکه شتر

[illegible] و در روایت دیگر آمده که آنحضرت فرمود بدبخترین پسینیان [illegible]

امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible]

[illegible]

[illegible] پدر [illegible] و **وَلُوطًا** و فرستادیم لوط

بن هاران بن تارخ [illegible] برادر زاده ابراهیم خلیل بود [illegible] ابراهیم [illegible] برادر زاده او بود [illegible]

[illegible] حضرت لوط [illegible]

[illegible] سال در میان ایشان دعوت نمود [illegible] ایشان لواطه بود [illegible]

واز عاقبت [illegible] **إِذْ قَالَ** در وقتی که گفت [illegible] **لِقَوْمِهِ** مر گروه خود را [illegible] لوط

در میان ایشان [illegible] **أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ** آیا می آیند [illegible] **مَا سَبَقَكُمْ**

شهید در

قصهٔ حضرت لوط

قوم ع

[illegible] است پیش از شما **بِهَا** آن فاحشه را یعنی پیشی نگرفته بکار کردن آن **مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ** هیچ کس از جهانیان و در خبر آمده

[illegible] بر ایشان عرض کرد و ایشان با او لواطه کردند [illegible] در میان ایشان استمرار یافت

و لوط با ایشان گفت که **إِنَّكُمْ** آیا شما [illegible] **لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ** [illegible]

[illegible] **شَهْوَةً** از جهت شهوت **مِنْ دُونِ النِّسَاءِ** بدون زنان [illegible] **بَلْ أَنْتُمْ** بلکه شما **قَوْمٌ مُسْرِفُونَ** گروهی

[illegible] **وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ** و نبود جواب قوم لوط [illegible] **إِلَّا أَنْ قَالُوا** مگر

آنکه گفتند [illegible] **أَخْرِجُوهُمْ** بیرون کنید لوط را [illegible] **مِنْ قَرْيَتِكُمْ** از دیه خود [illegible]

[illegible] **إِنَّهُمْ** [illegible] **أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ** [illegible]

[illegible] **فَأَنْجَيْنَاهُ** پس ما نجات دادیم لوط را **وَأَهْلَهُ** و کسان او را یعنی اهل البیت او [illegible]

[illegible] از عذاب نازل [illegible] **إِلَّا امْرَأَتَهُ** مگر زن او [illegible]

[illegible] **كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ** بود از باقی ماندگان [illegible]

[illegible] در میان قوم هلاک شد **وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ** و بارانیدیم بر کفار قوم لوط **مَطَرًا** بارانی [illegible]

بارانی عجیب که آن سنگباران بود [illegible] **فَانْظُرْ** پس در نگر ای بیننده [illegible] بصیرت **كَيْفَ كَانَ**

**عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ** چگونه بود سرانجام [illegible] در طغیان و عصیان [illegible]

لوط [illegible] حضرت جبرئیل [illegible]

[illegible] آسمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آسمان [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت

امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] حضرت امیر المؤمنین

فرمود اگر گواه باید گفت من که اولاد کنار آدم که خواهم تنها در سرای مرده بود در شبی تاریک و من ملوک او مخدومین را داد و کنیز فرمود و چون او را زخم
زدی از دوش او برنشید یا گفت فرمود الله اکبر همین ساعت غلام خبر کرد تو راست میگویی یا دروغ بنی فرمود که بروید و قبر او را بشکافید اگر
در قبر بود غلام دروغ میگوید بقصاص کشید و اگر در قبر نباشد راست میگوید و بزرگان همی از روی تعجب گفتند که علی تا امروز بر زندگان
حکم میکرد اکنون بر مردگان نیز حکم میرود پس برفتند و سر قبر را بکشادند و او را نیافتند خبر با حضرت آوردند فرمود دست از غلام باز دارید
که این قول صادق است گفتند یا امیر المؤمنین این را از کجا گفتید فرمود از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که هرکه عمل قوم لوط کند وقتی از
دنیا برود حق تعالی او را بقوم لوط برساند تا آنجا با ایشان باشد و حشر او با ایشان بود و بقیه قصه لوط در بیان سوره هود و آیات مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
حوادث از قصه حضرت شعیب و قوم او خبر میدهد و میفرماید **وَإِلَىٰ مَدْيَنَ** و فرستادیم بسوی اولاد مدین که پسر ابراهیم خلیل بود علیه السلام **أَخَاهُمْ**
**شُعَيْبًا** برادر ایشان را در نسب شعیب بود و او پسر میکیل بن یشجر بن مدین بود و او را خطیب الانبیا میگویند بجهت حسن محاوره در مراجعه او با قوم
**قَالَ يَا قَوْمِ** گفت ای گروه من **اعْبُدُوا اللَّهَ** بپرستید خدای را بوحدانیت **مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ** نیست شما را هیچ خدایی بحق جز او **قَدْ جَاءَتْكُم**
**بَيِّنَةٌ** بدرستی که آمد بشما معجزه روشن **مِّن رَّبِّكُمْ** از پروردگار شما و معجزه او همان عصای موسی بود که چون او قصد گوسفندان کردی
اژدها شده او را دفع کردی و در شب پاسبانی کردی و مانند شمع روشن بودی و آنچه در وقت موسی بود با او ربعی از آن عصا بود بهای عصا از
شعیب بما در رسید بود و قاموس نیز معجزات او بود در بیان معجزه موسی است که این عصا را شعیب بموسی داد و
داده بود و گوسفندان قوم او بیاورد و بخوردند ... و ...
موسی را شعیب بود ... از جمله معجزه شعیب آنکه ... شعیب ...
آن را عصا داد و مبعوث شده بود بر اهل مدین ... قوم او را ...
خرید و فروش ... کیل و وزن خیانت کردندی ...
**فَأَوْفُوا الْكَيْلَ** پس تمام دهید کیل را **وَالْمِيزَانَ** و ترازو را ... **وَلَا**
**تَبْخَسُوا النَّاسَ** و کم مکنید مردمان را **أَشْيَاءَهُمْ** چیزهای ایشان را یعنی حقوق ایشان را ... **وَلَا**
**تُفْسِدُوا** و فساد مکنید ... **فِي الْأَرْضِ** در زمین **بَعْدَ إِصْلَاحِهَا** پس از اصلاح حق تعالی از بعث انبیا و انزال کتب ...
پس آنکه ... **ذَٰلِكُمْ** ... کیل و وزن ...
**خَيْرٌ لَّكُمْ** بهتر است مر شما را **إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ** اگر هستید ... 
در رسول او ... قوم شعیب در شهر ...



کیل و وزن خیانت کردندی و در صور ... و یا بطریق ... از مردمان ... ایشان را ...
دغل کیل و وزن خیانت کردند ... در اموال غیر و گفت **وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ** و منشینید بر راهی ...
از حق تعالی **تُوعِدُونَ** ... **وَتَصُدُّونَ** ... **عَن سَبِيلِ اللَّهِ** از راه خدای **مَنْ آمَنَ بِهِ** ...
... **وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا** ... 
... **وَاذْكُرُوا** و یاد کنید ... **إِذْ كُنتُمْ قَلِيلًا** ... **فَكَثَّرَكُمْ**
... 
... **وَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ** ...
**عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ** ... **وَإِن كَانَ طَائِفَةٌ**
**مِّنكُمْ** ... **آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ** ... **وَطَائِفَةٌ**
**لَّمْ يُؤْمِنُوا** ... **فَاصْبِرُوا** ... **حَتَّىٰ**
**يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا** ... **وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ** ...
...
... **قَالَ**
**الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا** ... **مِن قَوْمِهِ** ... **لَنُخْرِجَنَّكَ**
**يَا شُعَيْبُ** ... **وَالَّذِينَ آمَنُوا** ... **مَعَكَ** ... **مِن قَرْيَتِنَا** ...
**أَوْ لَتَعُودُنَّ** ... **فِي مِلَّتِنَا** ...
... **قَالَ** ... **أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ** ...
... **قَدِ افْتَرَيْنَا** ... **عَلَى اللَّهِ كَذِبًا**
... **إِنْ عُدْنَا** ... **فِي مِلَّتِكُم** ... **بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ** ... **مِنْهَا** ...
... **وَمَا يَكُونُ لَنَا** ... **أَن نَّعُودَ فِيهَا** ... **إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ**
**رَبُّنَا** ...
...

الجزو التاسع

گر عود کنیم بملت شما وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا فرا رسیده است پروردگار ما همه چیز را از روی دانش یعنی علم ازلی او احاطه کرده است بهمه چیز [illegible]
[illegible] علم اوست بعاقبت کار ما و شما از ایمان و کفر و [illegible] عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا [illegible]
در ثبت بر ایمان و تحقیق [illegible] شعیب [illegible] حضرت مجیب الدعوات [illegible]
و گفت رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا ای پروردگار ما حکم کن میان ما و میان قوم ما بِالْحَقِّ براستی یعنی ظاهر گردان [illegible]
متمیز گردد وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ و تو بهترین حکم کنندگانی وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند گروهی از اشراف قوم الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر
شدند از قوم او مِنْ قَوْمِهِ گروه شعیب لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا اگر پیروی کنید شعیب را در سلوک طریق او و دین خود را بگذا
رید إِنَّكُمْ إِذًا بدرستی که بگیرید شما آنگاه لَخَاسِرُونَ زیانکاران [illegible]
ایشان شعیب [illegible] فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا گرفت ایشان را زلزله [illegible]
کز [illegible] وسطوت صدای آن [illegible] هلاک شدند فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ پس گشتند در شهر و منزل خود جَاثِمِينَ روی در
افتادگان [illegible] الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا آنانکه تکذیب کردند شعیب را كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا
فِيهَا گوییا [illegible] الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا آنانکه تکذیب کردند
شعیب را كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ بودند ایشان زیانکاران [illegible] از ابن عباس روایت است که
عذاب قوم شعیب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فَتَوَلَّى عَنْهُمْ پس برگردید و اعراض کرد از ایشان شعیب وَقَالَ و گفت [illegible]
ایشان يَا قَوْمِ ای قوم من لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ بدرستی که رسانیدم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای پروردگار خود را وَنَصَحْتُ
لَكُمْ و نصیحت کردم شما را [illegible] فَكَيْفَ آسَى
پس چگونه اندوه خورم [illegible] عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ [illegible]
چون [illegible] عذاب [illegible]
[illegible]
[illegible] وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم فِي قَرْيَةٍ در هیچ شهری مِنْ نَبِيٍّ هیچ پیغمبری را [illegible]
[illegible] إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا مگر که گرفتیم اهل آن شهر را بِالْبَأْسَاءِ بسختی و تنگی وَالضَّرَّاءِ و رنج و بیماری لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ

بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا

[illegible]

شاید که زاری کنند [illegible] تا آن بلا از ایشان دفع شود چون از آن [illegible] ایمان نیاوردند
[illegible] ثُمَّ بَدَّلْنَا پس بدل کردیم مَكَانَ السَّيِّئَةِ بجای بلا و [illegible] الْحَسَنَةَ [illegible]
[illegible] حَتَّى عَفَوْا [illegible] وَقَالُوا و گفتند
[illegible] قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا
[illegible] الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ [illegible]
[illegible] فَأَخَذْنَاهُمْ
بَغْتَةً [illegible] وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ [illegible]
[illegible] وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى
[illegible] آمَنُوا [illegible] وَاتَّقَوْا [illegible]
لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ [illegible] بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ [illegible] وَالْأَرْضِ
[illegible]
[illegible] وَلَكِنْ كَذَّبُوا [illegible]
[illegible] فَأَخَذْنَاهُمْ [illegible] بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ [illegible]
[illegible] أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى آیا ایمن شدند [illegible] أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا [illegible]
عذاب ما بَيَاتًا [illegible] وَهُمْ نَائِمُونَ [illegible]
ایشان أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى آیا ایمن شدند [illegible] أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا [illegible] ضُحًى [illegible] وَهُمْ
يَلْعَبُونَ [illegible] أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ
[illegible] فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ [illegible]
[illegible] إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ [illegible]
[illegible] أَوَلَمْ يَهْدِ [illegible] لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ
[illegible] مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا [illegible]
[illegible] أَنْ لَوْ نَشَاءُ [illegible]

آیا ایمن شدند

[illegible]

بِذُنُوبِهِمْ جزای کناهان ایشان [illegible] وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ و مهر نهیم بر دلهای ایشان
و نظر توفیق و لطف از ایشان برداشته [illegible] دلهای ایشان مهر نهاده اند فَهُمْ
لَا يَسْمَعُونَ پس ایشان هیچ چیز [illegible] نمی شنوند [illegible] عبرت و کوش و دل ایشان سخن حق [illegible] علامتی بر دل ایشان
[illegible]
حضرت رسالت [illegible] تِلْكَ الْقُرَى آن شهرها [illegible] نَقُصُّ عَلَيْكَ
[illegible] مِنْ أَنْبَائِهَا [illegible] وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ [illegible] رُسُلُهُمْ [illegible]
بِالْبَيِّنَاتِ معجزات روشن و دلایل واضح فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند که ایمان آرند [illegible] بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ
[illegible] كَذَلِكَ
[illegible] يَطْبَعُ اللَّهُ [illegible] عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ
[illegible] مِنْ عَهْدٍ [illegible]
[illegible] وَإِنْ وَجَدْنَا [illegible] أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ [illegible]
[illegible] ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ [illegible] مُوسَى موسی بن عمران بِآيَاتِنَا بمعجزات [illegible]
إِلَى فِرْعَوْنَ [illegible] وَمَلَائِهِ [illegible] فَظَلَمُوا بِهَا [illegible]
فَانْظُرْ [illegible] كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ [illegible]
[illegible] فرعون چهارصد سال عمر داشت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سورة القصص [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دعوت نمودن موسی علیه السلام مر فرعون را بار اول

[illegible] فرعون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَقَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ و کفت موسی [illegible] إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ
[illegible] حَقِيقٌ
عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ سزاوارست [illegible] عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ [illegible]
[illegible] قَدْ جِئْتُكُمْ [illegible] بِبَيِّنَةٍ [illegible]
[illegible] مِنْ رَبِّكُمْ [illegible] فَأَرْسِلْ مَعِيَ [illegible]
بَنِي إِسْرَائِيلَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قَالَ [illegible] إِنْ كُنْتَ [illegible] جِئْتَ بِآيَةٍ [illegible] فَأْتِ بِهَا
[illegible] إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ [illegible] فَأَلْقَى
عَصَاهُ [illegible] فَإِذَا هِيَ [illegible] ثُعْبَانٌ مُبِينٌ [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

و فرا ازدحام خلایق بهلاکت ... هزار آدمی هلاک شدند و فرعون ... موسی ... گفت ... فرستاده اوئی ...
دفع ... که [illegible] عصا ... بنی اسرائیل ... فرعون ... سر ... او بگرفت ... فرعون
بار ... بر سریر خود ... و گفت ... موسی ... دست ... بگریبان ... و بیرون آورد **وَنَزَعَ يَدَهُ**
گفت ... **فَإِذَا هِيَ** ... **بَيْضَاءُ** ... در غایت کمال ... **لِلنَّاظِرِينَ** ... نظاره ... یعنی
... آن ... بنگرید ... موسی ... دست ... بیان ...
بیرون ... آدم ... واکثر ... عصای آدم ... بیرون آورده بود
بطریق میراث در میان اولاد ... شعیب ... عصای ... حضرت موسی ... خود ... 
... عصا ... موسی ... آن عصا ... شعیب ... این ... عصای ...
موسی ... عصا ... عصای ... عصا ... این صورت ...
چهارم ... شعیب ... حکمت ... و در روایت آمده که ... عصا

خصلت عصا بیست و ... در ...

ده دست ... حضرت رسالت ... حضرت امیر المؤمنین صلوات الله ... علیه ...
و با او عصای ... آیت و ... قول و ...
... و ... بود ... را ... پس ...
و او را محافظت ... فرعون ... موسی ...
... فرعون ... ساحر ...
... فرعون ... موسی ...
موسی ... فرعون ... پادشاه ...
... فرعون ... ساحر ...
... ساحر ... باور ...
... **قَالَ الْمَلَأُ** ... **مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ** ... فرعون
یعنی ... **إِنَّ هَٰذَا** ... موسی **لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ** جادوئی ... ساحر ...
... **يُرِيدُ** ... ساحر **أَنْ يُخْرِجَكُمْ** ... **مِنْ أَرْضِكُمْ** از زمین شما

که ... و ولایت و حکومت ... بنی اسرائیل ... فرعون ... **فَمَاذَا تَأْمُرُونَ** ... امر
... **قَالُوا أَرْجِهْ** ... **وَأَخَاهُ** ... **وَأَرْسِلْ فِي**
**الْمَدَائِنِ** ... **حَاشِرِينَ** ... ساحران ... **يَأْتُوكَ** ... **بِكُلِّ**
**سَاحِرٍ** ... **عَلِيمٍ** ... ساحر ...
... فرعون ... ساحر ...
ایشان ... فرعون ...
عصا ... فرعون ...
... ساحر ...
... فرعون ...
... ساحران ... فرعون

جمع شدند ... **وَجَاءَ السَّحَرَةُ** ... **فِرْعَوْنَ** ... فرعون ...
فرعون ... **قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا** ... **إِنْ كُنَّا نَحْنُ**
**الْغَالِبِينَ** ... موسی **قَالَ نَعَمْ** ... فرعون ... **وَإِنَّكُمْ** ... **لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ**
... فرعون ...
با موسی ...
... فرعون ...
... موسی ... عصا ...
... فرعون ... ساحران ... عصا ...
... فرعون ...
... ساحران ... **قَالُوا يَا مُوسَىٰ** ... **إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ**
... عصا ... **وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ** ... **نَحْنُ الْمُلْقِينَ** ... **قَالَ** ... موسی ...
... **فَلَمَّا أَلْقَوْا** ... ساحران ...

جنگ موسی علیه السلام با فرعون

شعر

که بحوف تافته بودند و بتیر اندوده و چوبهای دراز را میان تهی ساخته بود و اندرونهای چوبها و ریسمانها پر سیماب کرده و چون از تاب آفتاب چون
حرارت آفتاب بدانجا رسید زیبق در حرکت آمد و آن رسنها و چوبها بشکل مار برآمدند و بهم پیچیدن گرفت و بانی یکدیگر **سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ**
جادوئی کردند چشمهای مردمان یعنی نمودند بایشان چیزیکه حقیقت نداشت **وَاسْتَرْهَبُوهُمْ** و بترسانیدند مردمانرا از ترسانیدن سخت
**وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ** و آوردند جادوئی بزرگ دقیق **وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى** و وحی کردیم مابسوی موسی **أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ** انکه
بیفکن عصای خود را پس موسی انداخت بیکبار اژدهای شد سیاه [illegible] بزرگ تر با چهار دست و پای [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] چون تیر [illegible]
چون [illegible] **فَإِذَا هِيَ** پس ناگاه آن عصا اژدها شده بود **تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ** فرو می‌برد [illegible] بودند [illegible]
[illegible] و چوب [illegible] اژدها [illegible] [illegible]
[illegible] فرعون [illegible] [illegible] و [illegible] موسی [illegible] [illegible]
[illegible] **فَوَقَعَ الْحَقُّ** پس ثابت شد امر حق و پدید آمد [illegible] موسی **وَبَطَلَ** و باطل و زائل گشت **مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** آنچه بودند [illegible]
[illegible] جادوان [illegible] **فَغُلِبُوا** پس مغلوب شدند جادوان [illegible] فرعونیان **هُنَالِكَ** آنجا [illegible]
غالب شد **وَانْقَلَبُوا** و باز گشتند [illegible] **صَاغِرِينَ** خوار شدگان [illegible] ساحران [illegible] سحر [illegible]
[illegible] قوت بشر [illegible] **وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ** و افکنده شدند ساحران بروی‌های خود **سَاجِدِينَ** در حالی که
[illegible] بسجده افتادند **قَالُوا آمَنَّا** گفتند ایمان آوردیم **بِرَبِّ الْعَالَمِينَ** پروردگار عالمیان **رَبِّ مُوسَى وَ**
**هَارُونَ** پروردگار موسی و هرون [illegible] رب العالمین [illegible] فرعون [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ایمان آوردند [illegible] **قَالَ فِرْعَوْنُ** گفت فرعون با ساحران [illegible]
**آمَنْتُمْ بِهِ** آیا ایمان آوردید بموسی [illegible] **قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ** پیش از آنکه [illegible] شما را [illegible] **إِنَّ هَذَا** بدرستی که این
**لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ** تدبیری است که شما ساخته اید **فِي الْمَدِينَةِ** در شهر مصر [illegible] موسی [illegible]
**لِتُخْرِجُوا مِنْهَا** تا بیرون کنید از این شهر **أَهْلَهَا** اهل آنرا که قبطیان اند [illegible] بنی اسرائیل **فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ**
پس زود باشد که بدانید [illegible] **لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ** هر آینه ببرم [illegible] دستهای شما
**وَأَرْجُلَكُمْ** و پایهای شما **مِنْ خِلَافٍ** بخلاف یکدیگر **ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ** پس بردار کشم [illegible]
[illegible] **قَالُوا** گفتند ساحران [illegible] فرعون [illegible]



برکت مشتاق [illegible] **إِنَّا إِلَى رَبِّنَا** بدرستی که ما بسوی پروردگار [illegible]
**مُنْقَلِبُونَ** باز گردندگانیم [illegible] **وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا** [illegible] **إِلَّا أَنْ آمَنَّا** مگر آنکه ایمان آوردیم **بِآيَاتِ**
**رَبِّنَا** بنشانهای قدرت پروردگار خود **لَمَّا جَاءَتْنَا** آنگاه که آمد بما [illegible] موسی [illegible]
حق [illegible] **رَبَّنَا** ای پروردگار ما **أَفْرِغْ عَلَيْنَا** بریز بر ما **صَبْرًا** شکیبائی [illegible] **وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ**
[illegible] فرعون [illegible] موسی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ساحران ایمان آوردند [illegible] بنی اسرائیل [illegible] ایمان آوردند [illegible]
**وَقَالَ الْمَلَأُ** و گفتند اشراف و اعیان **مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ** از گروه فرعون [illegible] فرعون **أَتَذَرُ**
**مُوسَى وَقَوْمَهُ** آیا میگذاری موسی و قوم او **لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ** تا تباهی کنند در زمین مصر [illegible]
**وَيَذَرَكَ** و بگذارد ترا موسی [illegible] **وَآلِهَتَكَ** و دست باز دارد از پرستش خدایان تو [illegible]
[illegible] فرعون [illegible] بصورت [illegible]
[illegible] انا ربکم الاعلی [illegible] فرعون [illegible]
[illegible] موسی [illegible] **قَالَ** گفت در جواب ایشان [illegible] **سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ** زود باشد
[illegible] **وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ** و زنده بگذاریم زنان ایشانرا [illegible]
**وَإِنَّا فَوْقَهُمْ** و بدرستی که ما بر ایشان **قَاهِرُونَ** غالبانیم [illegible] موسی [illegible]
[illegible] **قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ** گفت موسی قوم خود را [illegible] **اسْتَعِينُوا**
**بِاللَّهِ** یاری خواهید از خدای **وَاصْبِرُوا** و صبر کنید [illegible] **إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ** بدرستی که زمین مر خدای راست **يُورِثُهَا** میراث میدهد
[illegible] **مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ** هر کرا میخواهد از بندگان خود **وَالْعَاقِبَةُ** و سرانجام نیکو [illegible]
در دنیا و بهشت [illegible] **لِلْمُتَّقِينَ** مر پرهیزکاران راست [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] شکایت کرده **قَالُوا** گفتند [illegible] **أُوذِينَا** رنجانیده شدیم یعنی قبطیان [illegible]
**مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا** پیش از آنکه بیائی بما **وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا** و از پس آنکه آمدی بما [illegible]
[illegible] **قَالَ** گفت موسی [illegible] **عَسَى رَبُّكُمْ** شاید پروردگار شما [illegible]

أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ انکه هلاک کند دشمن شما را که فرعون است و قوم او در بحر گفته که عسی بمعنی وجوب است یعنی رجا واجب و لازم است
که دشمن شما را هلاک گرداند وَيَسْتَخْلِفَكُمْ و خلیفه گرداند شما را یعنی جانشین سازد شما را بعد از هلاک ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین مصر فَيَنْظُرَ
پس ببیند خدای یعنی علم او تعلق گیرد بوقت راحت و دولت كَيْفَ تَعْمَلُونَ که چگونه عمل میکنید و چه چیز بجای می آرید از کفر
و شکر و طاعت و معصیت تا شما را جزا دهد ... وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ و بدرستی که گرفتیم تابعان
فرعون را بِالسِّنِينَ بقحط و تنگی و خشک سالی وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ و نقصان بعضی از میوه های ایشان لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ تا
ایشان پند گیرند ... فَإِذَا جَاءَتْهُمُ
الْحَسَنَةُ پس چون بیامدی بدیشان ... قَالُوا لَنَا هَٰذِهِ میگفتند برای ماست این نیکوئی ...
وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ و اگر رسیدی بدیشان بدی ... يَطَّيَّرُوا فال بد میگرفتند بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ بموسی
و آنکه با وی بودند از مؤمنان ... و محنت شامت ایشان است ... رد کرده و گفت
أَلَا آگاه باشید ... إِنَّمَا طَائِرُهُمْ جز این نیست
سبب خیر و شر ایشان عِنْدَ اللَّهِ نزد خدایست ...
شامت آن ... وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند
که آنچه بدیشان میرسد از مکاره و اهوال در دنیا و آخرت ... وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ گفتند
فرعونیان ... مِنْ آيَةٍ ...
لِتَسْحَرَنَا بِهَا ... فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ... گرویدگان و باور دارندگان
چون قبطیان عناد و انکار ... فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ بر ایشان طوفان و آن ...
... وَالْجَرَادَ
... وَالْقُمَّلَ ... وَالضَّفَادِعَ ...
ایشان ... وَالدَّمَ و خون
... آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ در حالتی که این اشیا آیتها بود ...
... 
... فَاسْتَكْبَرُوا ... وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ و بودند گروهی ...

آیات ...

آیات که باز در بیان آمده است

کاره معاند ... ایمان نیاوردند ... ساحران ایمان آوردند ... و اتباع او ...
و معصیت ... حضرت موسی دعا کرد ...
... 
آب ... قبطیان ...
... خانهای بنی اسرائیل ... ایشان ...
قبطیان ... حضرت موسی ... ایمان ...
... 
... بنی اسرائیل ... حضرت موسی ...
... 
... 
ایشان ... حضرت موسی دعا ...
... 
... 
... حضرت موسی ...
... 
... 
... حضرت موسی ...
... كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ وَلَمَّا وَقَعَ ... عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ بر ایشان ...
قَالُوا گفتند ... يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا ای موسی بخوان برای ما رَبَّكَ ... بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ ...
... لَئِنْ كَشَفْتَ
عَنَّا الرِّجْزَ ... لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ ... وَلَنُرْسِلَنَّ
مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ... فَلَمَّا كَشَفْنَا پس آن وقت که ... عَنْهُمُ الرِّجْزَ

ازیشان آن عذاب را ... إِلَىٰ أَجَلٍ ... از زمان ... هُم بَالِغُوهُ ایشان رسنده ... تا اجلی که ایشان را ... غرق کرده شدند

إِذَا هُمْ يَنكُثُونَ ... آنگاه ایشان عهد را می‌شکستند ... وقت که موسی ... سال ... [illegible]

... فَانتَقَمْنَا مِنْهُمْ ... پس انتقام کشیدیم از ایشان ... عذاب ... فَأَغْرَقْنَاهُمْ

پس غرق ساختیم ایشان را فِي الْيَمِّ در قعر دریای قلزم نزدیک مصر بِأَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ... [illegible]

وَكَانُوا عَنْهَا بودند از آن ... غَافِلِينَ بیخبران یعنی ... بسبب تکذیب ایشان ... [illegible]

وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ و میراث دادیم آن گروهی را كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ بودند ضعیف ... از دست فرعونیان یعنی قوم

بنی اسرائیل را ... فرعون ... مَشَارِقَ الْأَرْضِ مشارق

زمین شام وَمَغَارِبَهَا ... الَّتِي بَارَكْنَا آن زمینی که برکت ... فِيهَا ... [illegible]

... علیهم السلام ... وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ و تمام گشت ... [illegible]

عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بر بنی اسرائیل ... بِمَا صَبَرُوا بسبب آنکه ...

... وَدَمَّرْنَا ... مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ آنچه بود ... فرعون وَقَوْمُهُ ...

... وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ ... [illegible]

... وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ ... فَأَتَوْا ... عَلَىٰ قَوْمٍ ...

... يَعْكُفُونَ عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَّهُمْ ... قَالُوا

يَا مُوسَى اجْعَل لَّنَا ... إِلَٰهًا ... كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ ... [illegible]

... قَالَ إِنَّكُمْ ... قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ... [illegible]

إِنَّ هَٰؤُلَاءِ ... مُتَبَّرٌ ... مَّا هُمْ فِيهِ ... [illegible]

... وَبَاطِلٌ ... مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ... قَالَ گفت موسی ... أَغَيْرَ

اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَٰهًا ... وَهُوَ فَضَّلَكُمْ ... عَلَى الْعَالَمِينَ ...

... [illegible]

... وَإِذْ أَنجَيْنَاكُم ... مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ ... يَسُومُونَكُمْ ...

... سُوءَ الْعَذَابِ ... يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ ... وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ ...

زنان شما را ... وَفِي ذَٰلِكُم ... بَلَاءٌ ... مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ

... حضرت موسی ... بنی اسرائیل ... فرعون ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ

... ثَلَاثِينَ لَيْلَةً ... [illegible]

... وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ ... فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ ...

... أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ... وَقَالَ مُوسَىٰ ... لِأَخِيهِ هَارُونَ

... اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي ... وَأَصْلِحْ ...

... وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ ...

... وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا ... وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... قَالَ رَبِّ أَرِنِي ...

... أَنظُرْ إِلَيْكَ ... قَالَ لَن تَرَانِي ... وَلَٰكِنِ انظُرْ

إِلَى الْجَبَلِ ... فَإِنِ اسْتَقَرَّ ... مَكَانَهُ ... فَسَوْفَ

تَرَانِي ... فَلَمَّا تَجَلَّىٰ ... رَبُّهُ ...

... لِلْجَبَلِ ... [illegible]

وعدهٔ موسی علیه السلام بمیقات
با هفتاد کس از ... بنی اسرائیل

[illegible] جَعَلَهُ دَكًّا [illegible]

[illegible] وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا [illegible]

[illegible] فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ [illegible]

[illegible] تُبْتُ إِلَيْكَ [illegible]

[illegible] وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ [illegible]

[illegible]

عظیم

[illegible]

[illegible] قَالَ يَا مُوسَىٰ [illegible] إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ [illegible]

[illegible] عَلَى النَّاسِ [illegible] بِرِسَالَاتِي [illegible] وَبِكَلَامِي [illegible]

[illegible] فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ [illegible] وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ [illegible]

[illegible] وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ [illegible]

[illegible] مِنْ كُلِّ شَيْءٍ [illegible] مَوْعِظَةً [illegible] وَتَفْصِيلًا [illegible]

[illegible] لِكُلِّ شَيْءٍ [illegible] فَخُذْهَا [illegible] بِقُوَّةٍ [illegible]

[illegible] وَأْمُرْ قَوْمَكَ [illegible] يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا [illegible]

[illegible] سَأُرِيكُمْ [illegible] دَارَ الْفَاسِقِينَ [illegible]

[illegible] سَأَصْرِفُ [illegible] عَنْ آيَاتِيَ [illegible]

[illegible] الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ [illegible] فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ [illegible]

[illegible] وَإِنْ يَرَوْا [illegible] كُلَّ آيَةٍ [illegible] لَا يُؤْمِنُوا بِهَا [illegible]

[illegible] وَإِنْ يَرَوْا [illegible] سَبِيلَ الرُّشْدِ [illegible] لَا يَتَّخِذُوهُ [illegible]

[illegible]

يتخذوه سبيلا از راه مذكور نروند و بر حق نگردند ذلك آن جمع شدن و بر نيامدن و بر باطل رفتن بانهم بسبب آنست كه ايشان كذبوا بآياتنا تكذيب

كردند آيتهاى ما را از معجزات و كتب منزله وكانوا عنها و بودند از آن يعنى از تفكر در آن و از ان بنظر اعتبار و تدبر غافلين بيخبران مراد از غفلت

اعراض و عناد است نه غفلت [illegible] و اعراض [illegible] آن نكردند والذين كذبوا بآياتنا و آنانكه تكذيب كردند آيتهاى ما را

كه دلالت [illegible] دلايل قدرت ما ولقاء الآخرة و دروغ شمردند ديدن سراى آخرت و مشاهده ثواب و عقاب حبطت اعمالهم باطل

و تباه گشت عملهاى كه در اين جهان كرده بودند يعنى در آخرت بآن منتفع نشوند چه آن اعمال بى ايمان كرده باشند و از ان مستحق ثواب نبوده هل يجزون جزا داده نشوند

الا ما كانوا مگر جزاى آنچه بودند كه در دنيا يعملون ميكردند [illegible] بنى اسرائيل [illegible] بعد از خروج موسى بميقات

در غيبت او واتخذ قوم موسى و فرا گرفتند قوم موسى من بعده از پس رفتن موسى بكوه طور من حليهم از زيورهاى ايشان يعنى زيورهاى

قبطيان بعاريت گرفته بودند و در تصرف ايشان بود عجلا جسدا له خوار گوساله [illegible] گوساله [illegible] بود [illegible] روح

[illegible] است [illegible] در سورة البقره مذكور شد كه بنى اسرائيل شبى كه از مصر بيرون [illegible]

آنكه قوم فرعون از حال ايشان خبر نيابند بهانه انگيختند [illegible] از دوستان خود [illegible] فرعونيان [illegible]

بعاريت گرفتند و چون [illegible] فرعونيان [illegible] آن حليها در دست ايشان ماند و چون موسى بميقات طور رفت سامرى

همه آن حليها را از ايشان بگرفت [illegible] گوساله [illegible] سبب جبرئيل [illegible] در وقت غرق شدن فر

عونيان برداشته بود در قالب آن گوساله [illegible] بنى اسرائيل [illegible] ايشان [illegible]

اين حكايت در سورة طه [illegible] الم يروا [illegible] انه لا يكلمهم [illegible] گوساله كه

[illegible] ولا يهديهم سبيلا و راه [illegible]

خالق اجسام [illegible] اتخذوه [illegible] وكانوا ظالمين [illegible] ولما سقط

[illegible] في ايديهم [illegible] ايشان [illegible]

[illegible]

[illegible] ورأوا انهم قد ضلوا [illegible] گوساله قالوا گفتند

لئن لم يرحمنا [illegible] ربنا پروردگار ما [illegible] ويغفر لنا [illegible] لنكونن [illegible] من الخا

سرين [illegible] ولما رجع موسى [illegible] الى قومه [illegible] غضبان

در حالى كه [illegible] اسفا [illegible]



بازآمده [illegible] قال گفت [illegible] بئسما خلفتموني [illegible] من

بعدي [illegible] اعجلتم [illegible] امر ربكم [illegible]

[illegible] حضرت موسى [illegible]

[illegible]

چون حضرت موسى [illegible] والقى الالواح [illegible]

[illegible] واخذ براس اخيه [illegible] يجره اليه

[illegible] حضرت موسى [illegible]

[illegible]

[illegible] قال گفت [illegible] ابن ام [illegible]

[illegible] ان القوم استضعفوني [illegible]

[illegible] وكادوا يقتلونني [illegible]

[illegible] فلا تشمت بي الاعداء [illegible]

[illegible] ولا تجعلني مع القوم الظالمين [illegible]

[illegible] حضرت موسى [illegible]

[illegible] قال گفت موسى [illegible] رب اغفر لي [illegible] ولاخي [illegible]

[illegible]

[illegible] وادخلنا [illegible] في رحمتك [illegible]

[illegible] وانت ارحم الراحمين [illegible]

[illegible] ان الذين [illegible] اتخذوا العجل [illegible] سينالهم [illegible]

غضب من ربهم [illegible] وذلة [illegible]

في الحياة الدنيا [illegible] وكذلك [illegible]

[illegible] نجزي المفترين [illegible]

خبر گوساله پرستان از قوم موسى عليه السلام

والذین عملوا السیئات و آنانکه کردند بدیها از کبایر و صغایر یا شرک آوردند ثم تابوا پس بازگشتند من بعدها پس از
وقوع آن وآمنوا و گرویدند یعنی تصدیق کردند خدا را بیگانگی و رسول او به پیغمبری و بر آن ثابت قدم شدند بایمان خود پس از توبه [illegible]
ان ربک بدرستی که پروردگار تو من بعدها از پس توبه لغفور رحیم هر آینه آمرزنده است گناه را مهربان بر ایشان بقبول توبه
و [illegible] عظیم [illegible] که سایر پرستان [illegible] خود پشیمان شده نزد موسی آمدند و از وی طلب استغفار کردند خطاب آمد که قبول توبه ایشان
بآنست که شمشیر در یکدیگر نهند و یکدیگر را بکشند پس ایشان شمشیر بر یکدیگر نهادند و ظلمتی و سیاهی پیدا شد تا شفقت و رحمت مانع
ایشان نشود و چون هفتاد هزار کشته شده بودند حضرت موسی [illegible] ایشان رحم آمد [illegible] ایشان [illegible] قوم از سر ایشان
در گذشت ولما سکت و چون خاموش شد یعنی ساکن گشت عن موسی الغضب از موسی خشم او اخذ الالواح فرا گرفت
[illegible] الواح را [illegible] وفی نسختها و در [illegible] مکتوب بود [illegible] هدی [illegible] ورحمة و بخشش یعنی ارشاد و بصلاح
[illegible] للذین هم [illegible] لربهم یرهبون [illegible]
[illegible] واختار موسی قومه و برگزید موسی از قوم خود سبعین
رجلا لمیقاتنا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فلما اخذتهم الرجفة [illegible]
[illegible] قال رب [illegible] لو شئت اهلکتهم [illegible] من قبل
[illegible] وایای [illegible]
[illegible]
[illegible] اتهلکنا [illegible] بما فعل السفهاء منا [illegible]
[illegible] ان هی [illegible] الا فتنتک [illegible]
[illegible]

اختیار [illegible] موسی [illegible]

[illegible]

تضلّ بها [illegible] من تشاء هر کرا [illegible] بسبب عناد و انکار
[illegible] وتهدی [illegible] من تشاء هر
[illegible]
[illegible] انت ولینا [illegible] فاغفر لنا [illegible]
وارحمنا [illegible] وانت خیر الغافرین [illegible]
[illegible] واکتب لنا [illegible] فی هذه الدنیا [illegible] حسنة [illegible]
[illegible] وفی الآخرة [illegible]
[illegible] انا هدنا الیک [illegible] قال [illegible] عذابی اصیب به [illegible]
[illegible] من اشاء [illegible] ورحمتی وسعت [illegible] کل شیء [illegible]
[illegible]
[illegible] فساکتبها [illegible] للذین
یتقون [illegible] ویؤتون الزکوة [illegible] والذین هم [illegible] بآیاتنا
یؤمنون [illegible]
الذین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الذین [illegible] یتبعون الرسول [illegible]
[illegible] النبی الامی [illegible]
[illegible]
[illegible] الذی یجدونه [illegible] مکتوبا عندهم [illegible]
[illegible] فی التوریة [illegible]

کی ان بکشد و قتال کند با اهل طغیان و عدوان و زخم خورد و سوار [illegible] اتقی عشر غلیظا و ذخیرة الاشیاء عظیمة [illegible]
[illegible] آن را در کتب [illegible] امت عظیم الشأن **وَالْإِنْجِيلِ** و در انجیل [illegible]
[illegible] الذی و [illegible] فارقلیط [illegible]
[illegible] **يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ** [illegible]
**وَيَنْهَاهُمْ** [illegible] **عَنِ الْمُنْكَرِ** از کفر [illegible] **وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ** [illegible]
[illegible] اهل جاهلیت [illegible] **وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ** و
حرام [illegible] **وَيَضَعُ** [illegible] **عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ** [illegible]
[illegible] حضرت موسی [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَالْأَغْلَالَ** [illegible] **الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ** [illegible] در زمان موسی
[illegible]
[illegible] **فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ** [illegible] بنی اسرائیل [illegible] **وَعَزَّرُوهُ** و تعظیم کردند او را **وَنَصَرُوهُ**
[illegible] **وَاتَّبَعُوا** [illegible] **النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ** [illegible]
[illegible] **أُولَٰئِكَ** [illegible] **هُمُ الْمُفْلِحُونَ** [illegible]
[illegible] کعب الاحبار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سیاه ایشان واقع شود در بعضی اوقات او غالب شود [illegible] مطلق [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] **قُلْ** [illegible]
**يَا أَيُّهَا النَّاسُ** ای مردمان **إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ** [illegible] **إِلَيْكُمْ جَمِيعًا** [illegible]
**الَّذِي** آنکه او راست **لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** [illegible] **لَا إِلَٰهَ** نیست [illegible]
[illegible] **إِلَّا هُوَ** [illegible] **يُحْيِي وَيُمِيتُ** زنده میکند و میمیراند **فَآمِنُوا بِاللَّهِ** [illegible] **وَرَسُولِهِ**
[illegible] **النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ** [illegible] **الَّذِي يُؤْمِنُ** آن پیغمبری که ایمان دارد **بِاللَّهِ** [illegible] **وَكَلِمَاتِهِ**
[illegible] **وَاتَّبِعُوهُ** [illegible] **لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ**
[illegible] **وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ** و از قوم موسی [illegible]
**يَهْدُونَ بِالْحَقِّ** [illegible] **وَبِهِ** [illegible] **يَعْدِلُونَ** [illegible]
[illegible] بعد از وفات حضرت موسی [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
**وَقَطَّعْنَاهُمُ** [illegible] **اثْنَتَيْ عَشْرَةَ** [illegible] **أَسْبَاطًا** [illegible]
فرزندان حضرت یعقوب [illegible] **أُمَمًا** [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] **وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ** و وحی

و اهل الکتاب العلم [illegible]

این آیت است که دلالت میکند بر بعثت حضرت به جمیع ما خلق الله

کردیم بسوی موسی إِذِ اسْتَسْقَاهُ وقتی که آب خواست از وی قَوْمُهُ گروه او در بیابان تیه أَنِ اضْرِبْ آنکه بزن بِعَصَاكَ الْحَجَرَ عصای
خود را بر آن سنگ که چون [illegible] آمده با تو سخن گفت که [illegible] احتیاج خواهد شد [illegible] بنی اسرائیل چون
در تیه سرگردان شدند [illegible] حرارت آفتاب تشنگی بر ایشان غلبه کرد از موسی علیه السلام طلب آب کردند حق تعالی بموسی
وحی کرد که عصا بر سنگ زن [illegible] فَانْبَجَسَتْ پس شکافته گشت و گشوده شد مِنْهُ از آن سنگ اثْنَتَا عَشْرَةَ
عَيْنًا دوازده چشمه آب بعدد اسباط قَدْ عَلِمَ بدرستی که دانستند كُلُّ أُنَاسٍ همه آدمیان از هر سبطی مَشْرَبَهُمْ آبشخور خود را [illegible] دیگری
نرفتند وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ و سایه بان ساختیم بر ایشان ابر را تا از حرارت آفتاب متاذی نشوند وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ
و فرستادیم بر ایشان من که مانند ترنجبین بود در صورت و طعم وَالسَّلْوَى و مرغ [illegible] سمانی و تفصیل این در سورة البقره مذکور شده و گفتیم
بایشان كُلُوا بخورید بر وجه اباحت مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزه‌ها آنچه روزی دادیم [illegible] ذخیره
منهید ایشان خلاف کرده بعضی از من و سلوی را ذخیره نهادند و فاسد گشت وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نکردند بر ما [illegible]
وَلَكِنْ كَانُوا ولیکن بودند [illegible] أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ [illegible] وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ و یاد
کن ای محمد چون گفته شد مر بنی اسرائیل را [illegible] اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ ساکن شوید درین دیه [illegible] بیت
المقدس است [illegible] وَكُلُوا مِنْهَا [illegible] حَيْثُ شِئْتُمْ [illegible] وَقُولُوا
حِطَّةٌ [illegible] وَادْخُلُوا الْبَابَ [illegible]
[illegible] سُجَّدًا [illegible] نَغْفِرْ لَكُمْ [illegible] خَطِيئَاتِكُمْ
[illegible] سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ [illegible]
حکایت [illegible] فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا [illegible] مِنْهُمْ از بنی اسرائیل قَوْلًا سخنی
[illegible] غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ [illegible] فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ [illegible]
[illegible] رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ [illegible] بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَاسْأَلْهُمْ [illegible]
[illegible] عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي [illegible] كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] إِذْ يَعْدُونَ [illegible] فِي السَّبْتِ

در روز شنبه [illegible] إِذْ تَأْتِيهِمْ [illegible] حِيتَانُهُمْ ماهیان ایشان
يَوْمَ سَبْتِهِمْ در روز شنبه [illegible] ماهیان [illegible] شُرَّعًا [illegible]
[illegible] وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ [illegible]
لَا تَأْتِيهِمْ [illegible]
[illegible] كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ [illegible] بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وَإِذْ قَالَتْ [illegible] أُمَّةٌ مِنْهُمْ [illegible]
لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا [illegible] اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ [illegible]
[illegible] أَوْ مُعَذِّبُهُمْ [illegible] عَذَابًا شَدِيدًا [illegible]
[illegible] قَالُوا [illegible] مَعْذِرَةً
إِلَى رَبِّكُمْ [illegible]
[illegible] إِلَى رَبِّكُمْ [illegible]
[illegible] وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ [illegible]
[illegible] فَلَمَّا نَسُوا [illegible] مَا ذُكِّرُوا بِهِ [illegible]
[illegible] أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ [illegible] عَنِ السُّوءِ [illegible] وَأَخَذْنَا الَّذِينَ
ظَلَمُوا [illegible] بِعَذَابٍ بَئِيسٍ [illegible] بِمَا كَانُوا
[illegible] يَفْسُقُونَ [illegible]

خبر بوده شدن بنی اسرائیل

که این شهر بود و هر جای خطرات است پیکار ایشان شهر را قسمت کرده و دیوارها بلند در میان خود و ایشان برافراشتند چون مدتی بین برآمد و ایشان [illegible]

حق تعالی عذاب ایشان فرستاد و همه را بوزنه و بیمون گردانید و زنهایی که نهی کرده بودند [illegible] آواز و صدای ایشان شنیدند [illegible]

از خانهای خود بیرون آمدند [illegible] ایشان [illegible] خورده [illegible]

[illegible] فَلَمَّا عَتَوْا پس چون سرکشی کردند

عَن مَّا نُهُوا عَنْهُ از آنچه نهی کرده شده بودند از آن یعنی صید ماهی قُلْنَا لَهُمْ گفتیم ایشان را كُونُوا قِرَدَةً

خَاسِئِينَ [illegible]

[illegible]

[illegible] وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ و یاد کن ای محمد چون اعلام

کرد و آگاهی داد پروردگار تو لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ البته برانگیزد بر یهود و مسلط سازد إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا به روز رستخیز

مَن يَسُومُهُمْ کسی که بچشاند ایشان را سُوءَ الْعَذَابِ عذابی سخت [illegible]

[illegible] حضرت سلیمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو لَسَرِيعُ

الْعِقَابِ [illegible] وَإِنَّهُ و بدرستی که او لَغَفُورٌ آمرزنده است مر آنرا که توبه کنند

رَّحِيمٌ [illegible] وَقَطَّعْنَاهُمْ و پراکنده و متفرق گردانیدیم بنی اسرائیل را فِي الْأَرْضِ أُمَمًا در زمین جماعتها

[illegible] مِّنْهُمُ الصَّالِحُونَ بعضی از ایشان شایستگانند [illegible] موسی [illegible]

[illegible] وَمِنْهُمْ و بعضی از ایشان دُونَ ذَٰلِكَ [illegible] وَبَلَوْنَاهُم

[illegible] بِالْحَسَنَاتِ [illegible]

وَالسَّيِّئَاتِ [illegible] لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که باز گردند [illegible] معصیت [illegible]

ایشان [illegible] إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ [illegible]

[illegible] فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ پس از پس ایشان

صالحان در آوردند خَلْفٌ پس آنکه‌ها وَرِثُوا الْكِتَابَ بمیراث گرفتند توریة را یعنی بیاموختند علم توریة را از پدران يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَٰذَا الْأَدْنَىٰ

فرا میگیرند خواسته و متاع این جهان فروتر را که دنیاست مراد علمای یهود زمان حضرت رسالت‌اند که رشوت میگیرند در حکم و تغییر

و تحریف توریة وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا و میگویند زود بخشیده شود ما را [illegible]

[illegible] وَإِن يَأْتِهِمْ و اگر بیاید بدیشان عَرَضٌ مِّثْلُهُ متاعی مانند آن متاع دیگر در حرمت

يَأْخُذُوهُ فرا میگیرند آن را مراد آنست که با وجود اصرار بر گرفتن رشوت و مانند آن از اموال حرام امید دارند که آمرزیده شوند و اصلا از آن توبه نمیکنند

و پشیمان نمیشوند أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم آیا فرا گرفته نشده است بر ایشان مِّيثَاقُ الْكِتَابِ عهدی که در توریة است أَن لَّا

يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ باآنکه نگویند بر خدای إِلَّا الْحَقَّ مگر سخنی راست [illegible] محض افتراست

[illegible] وَدَرَسُوا مَا فِيهِ و خوانده‌اند آنچه در وست [illegible]

وَالدَّارُ الْآخِرَةُ و سرای آخرت خَيْرٌ بهتر است از متاع دنیا لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ مر آنانرا که بپرهیزند [illegible]

[illegible] أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنید [illegible] وَالَّذِينَ

يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ و آنانکه [illegible] باحکام قرآن وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند نماز را که افضل

عبادات و ستون دین است إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ [illegible]

وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ و یاد کن ای محمد [illegible] فَوْقَهُمْ زبر ایشان كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ گوییا که

آن کوه سایبانی بود بر سر ایشان [illegible] بنی اسرائیل احکام توریة قبول نکردند [illegible]

کوه [illegible] وَظَنُّوا أَنَّهُ

[illegible] وَاقِعٌ بِهِمْ [illegible]

[illegible]

[illegible] اهل البیت علیهم السلام

[illegible] بنی اسرائیل سجده

[illegible] خُذُوا [illegible] مَا آتَيْنَاكُم [illegible] بِقُوَّةٍ [illegible] وَاذْكُرُوا مَا

فِيهِ [illegible] لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا باشد که پرهیزگار

[illegible]

[illegible] وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت پروردگار تو مِن بَنِي آدَمَ [illegible]

مِنْ ظُهُورِهِمْ از پشتهای ایشان یعنی بیرون آورد از اصلاب ایشان ذُرِّيَّتَهُمْ نسل ایشان را قرنی بعد قرنی و نسلی بعد از نسلی
وَأَشْهَدَهُمْ و گواه کرد ایشان را عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای ایشان یعنی بر دلهای ایشان نصب دلایل ربوبیت خود کرد و در عقول ایشان
مذکور ساخت [illegible] ایشان بود باقرار ربوبیت تا گویا [illegible] گفت ایشان را أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ آیا نیستم پروردگار شما
قَالُوا بَلَىٰ گفتند آری تو پروردگار مایی شَهِدْنَا گواه شدیم ما باقرار خود أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اخذ این میثاق بجهت کراهت
آنست که گویید در روز قیامت إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ما عَنْ هَٰذَا از این [illegible] غَافِلِينَ بیخبران أَوْ تَقُولُوا یا بجهت کراهت آنکه گویید
إِنَّمَا أَشْرَكَ جز این نیست که شرک آوردند آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ پدران ما پیش از ما وَكُنَّا ذُرِّيَّةً و بودیم ما فرزندان مِنْ بَعْدِهِمْ
از پس ایشان یعنی اقتدا بایشان کردیم زیرا که تقلید [illegible] قیام دلیل و تمکین از علم بآن [illegible] عذر [illegible] أَفَتُهْلِكُنَا آیا
هلاک میکنی ما را [illegible] بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ بآنچه کردند [illegible] یعنی پدران ما که بنای
شرک کردند [illegible] ذریت آدم را بیرون آورد از صلب او بر مثال مورچهای خورد [illegible] و عقل و نطق [illegible] ایشان
آفرید [illegible] ایشان [illegible] قبول کردند [illegible] ذریت بلی گفتند [illegible]
[illegible] ذریت [illegible] حاکم ابو عبد الله
در صحیح خود از ابن عباس نقل میکند که حضرت [illegible] میثاق [illegible] ذریت آدم در نعمان [illegible]
[illegible] بعد از خروج آدم از بهشت [illegible]
[illegible] بعد از خلق آدم و قبل از دخول بهشت بود [illegible] است و بعضی [illegible]
است و [illegible] آدم [illegible] صلب آدم بیرون آورد و بعد از خلق حیوة و عقل و نطق [illegible] ربوبیت خود
[illegible] ایشان [illegible] بیان [illegible] ذریت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] سال
گفت [illegible] خلاف [illegible] میثاق [illegible] ذریت آدم ایشان را
گفت [illegible] آدم [illegible] قیامت [illegible] وَكَذَٰلِكَ [illegible] آدم [illegible] میثاق [illegible] نُفَصِّلُ الْآيَاتِ
[illegible] وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] وَاتْلُ عَلَيْهِمْ و بخوان
[illegible] بنی اسرائیل نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ خبر آنکس که دادیم او را آيَاتِنَا علم [illegible] کتب منزله [illegible]

خبر بلعام بن باعورا
علیه الخلاف

[illegible] بود [illegible] کتب سماوی مطالعه کرده بود و معلوم کرده که در آن زمان رسولی مبعوث خواهد شد و امید آن داشت که آن رسول وی باشد
چون حضرت رسالت [illegible] مبعوث شد [illegible] کافر گشت و آن آیتها که خوانده بود [illegible]
فَانْسَلَخَ مِنْهَا پس بیرون آمد از آن آیات بواسطه کفر و عناد چنانچه مار از پوست بیرون آید یعنی بآن کافر شد و اعراض کرد از آن فَأَتْبَعَهُ
الشَّيْطَانُ پس لاحق او شد و با وی پیوست شیطان یا او را پیرو خود ساخت فَكَانَ پس گشت آن دانای آیات مِنَ الْغَاوِينَ
از گمراهان [illegible] بلعام بن باعورا [illegible] صحف ابراهیم خوانده بود و اسم اعظم [illegible]
[illegible] بلعام بن باعورا [illegible]
[illegible] موسی [illegible] بلعام [illegible]
است [illegible]
[illegible]
[illegible] بلعام [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] موسی [illegible]
[illegible]
[illegible] آخرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] موسی [illegible] بنی اسرائیل [illegible]

زمری بن سلوم بود و رئیس سبط شمعون بن یعقوب چون آن زن را بدید شیفتهٔ جمال او شد و او را بخود دعوت کرد زن او را اجابت کرد زمری
دست او را گرفته پیش موسی آورد و گفت ای موسی این زن با چنین جمال بر ما حرامست گفت آری حرامست زمری دست او را بجانب ما دراز کرد
با او دست از این بدار گفت والله فرمان تو نبریم و او را نگذاریم تا مطلوب خود از او حاصل کنم هرچند که حضرت موسی علیه السلام درین باب مبالغه میکرد فایده
نداشت و او زن را گرفته بخیمه خود در آورد و با او خلوت کرد و چون مردمان دیگر این صورت دیدند در ارتکاب این معامله شدند حق تعالی طاعون
بر ایشان فرستاد و در یک ساعت از روز هفتاد هزار مرد از ایشان بمردند و فنحاص که از لشکریان موسی بود فنحاص بن عیزار بن هرون
که از کسی دیگر بود و از سپهسالاران لشکر موسی بود درین وقت غایب بود چون باز آمد و آن حال مشاهده کرد و برین صورت واقف شد و اطلاع
یافت حربه برداشت و بخیمه زمری در آمد و او را با آن زن خفته دید حربه فرو آورد و هر دو را با هم دوخت و سر هر دو را بر نیزه کرد و آورد در میان
لشکر موسی میگردانید و میگفت بار خدایا این جزای کسیست که در حق تو عصیان ورزد حق تعالی طاعون را از ایشان برداشت و از آنجاست
که بنی اسرائیل را عادت است که هر ذبیحه که کشند نصیبی از آن بفرزندان فنحاص دهند **وَلَوْ شِئْنَا** و اگر میخواستیم **لَرَفَعْنَاهُ** هر آینه بر کشیدیم او را
بدرجات عالیه ای که علما را بود بآیات **بِهَا** بسبب آن آیات مصحف یا کلمات مشتمل بر اسم اعظم **وَلَٰكِنَّهُ** ولیکن او بواسطه
دناءت همت **أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ** میل کرد بسوی زمین یعنی بخسیس رذالت مایل شد و دنیا را بر آخرت بر گزید **وَاتَّبَعَ هَوَاهُ** و پیروی
کرد آرزوی خود را در اختیار دنیا و رضای قوم و لوازم از مقتضای آیات و رضای ما **فَمَثَلُهُ** پس صفت او در خست و دناءت در مرتبه **كَمَثَلِ**
**الْكَلْبِ** مانند صفت سگ است در خسیس حالات او که اینست **إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ** اگر حمله کنی بر وی و برانی او را **يَلْهَثْ** زبان از دهن بیرون
افکند **أَوْ تَتْرُكْهُ** یا اگر بگذاری او را و نرانی **يَلْهَثْ** همان زبان از دهن افکند یعنی همچنانکه را ندن سگ و نا راندن او یکسانست هر دو حال
صفت تیخ خود از گشته بلعام سگ صفت نیز همین حال داشته که هیچ وجه از دناءت و خساست خود بر نگشت چه اول آورد او جواب نبو
دوگر بنی اسرائیل او را دعا بحال جعفر ... شده و در وقتی که رسو چه لشکر موسی بود تا بر ایشان نفرین کند و از کوشش او با دی بنی ... او را از این بازگرد
و از سر این عمل در گذر مشتبه گشت و با این همه هر چند آیات ... و در باره رسول خدای پیچ اند ... نیکنشت و دیدن و نادیدن این نزد او
علی السویه بود همچنان که سگ در حالت تشنگی و سیری و آسایش و راحت مساوی بست در زبان بیرون آوردن **ذَٰلِكَ** این مثل که مذکور شد **مَثَلُ الْقَوْمِ**
**الَّذِينَ** مثل آن گروهست که اند ... و انکار **كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا** دروغ پیشتر کردند آیتهای ما را که قرآن است و این گروه کفار مکه اند و اوصاف ...
آیات تورات و در کتابهای نعت حضرت رسالت علیه السلام میدیدند **فَاقْصُصِ الْقَصَصَ** پس بخوان بر ایشان این قصه را که مذکور شد از جمله این قصه
این کی است که منسوخ شده آیات چه قصه انسلاخ او از آیات ما مناسبتی دارد با تکذیب ایشان مر آیات ما را **لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ** تا شاید که ایشان
تفکر کنند و فکر ایشان فائده کند و پند پذیر شوند **سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ** بد است مثل از روی مثل **الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا** آنانکه تکذیب کردند آیات ما



تبدیل علم ایشان بایمان و قیام حجت بر ایشان **وَأَنْفُسَهُمْ** و در ترتیب خود **كَانُوا يَظْلِمُونَ** ظلم بودند که کردند **مَنْ يَهْدِ اللَّهُ** هر کرا که
راه راست نماید خدا بوسیله لطف و توفیق خود **فَهُوَ الْمُهْتَدِي** پس او راه یافته است براه حق که دین اسلام است **وَمَنْ يُضْلِلْ** و هر
کرا فرو گذارد خدا در گمراهی و تخلیه کند بجهت فرط جحود و عناد او پس از آنکه لطف و توفیق و تمکین داده باشد **فَأُولَٰئِكَ** پس آن گروه گمراهان **هُمُ**
**الْخَاسِرُونَ** ایشانند زیانکاران در هر دو سرای و باهر که از خدای حکم بضلالت او کند او از خاسران باشد چه آن از مآل حال او خبر میدهد **وَ**
**لَقَدْ ذَرَأْنَا** و بتحقیق که آفریدیم ما **لِجَهَنَّمَ** برای دوزخ **كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ** بسیاری از دیوان و آدمیان مراد آنست که بسیاری
از آدمیان و پریان هستند که مال ایشان آفریده ایم و بجهت فرط عناد عاقبت ایشان منتهی است بدوزخ یعنی بعلم ازلی ما است که بسیاری از
جن و انس بر کفر اصرار کنند و گوش بدعوت رسولان ما نکنند و حجت عقلیه را بکار نبرند خود را از خبر او کم کنند تا عاقبت در جهان جز دوزخ
جایی نباشد و این آنست بود که مراد ظاهر آیت باشد و معنی اینکه ما بسیاری را از جن و انس برای دوزخ آفریده ایم زیرا که این بر حسب لکن کار ایشان قادر باشند
باختیار ایمان و طاعت و ترک معصیت و منافی آیه **وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ** و مستلزم اجبار و اکراه ایشان بکفر و معصیت
و کراهت ایمان و طاعت از ایشان تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا ... اهل کرد و عناد او و صف میکنند بچند نعمت قبیح و ترک
انتفاع از مقتضای عقل و حواس خود و بر وجه مبالغه میفرماید که **لَهُمْ قُلُوبٌ** ایشان راست دلها که **لَا يَفْقَهُونَ بِهَا** هیچ در نمی یابند بدان
زیرا که آن را متوجه معرفت نکرده اند و بغایت عناد آن دل را از نظر و انکار ... تصدیق و انابت پاک نساخته **وَلَهُمْ أَعْيُنٌ** و مر
ایشان راست چشمها که **لَا يُبْصِرُونَ بِهَا** دلائل حق نمی بینند بآن و بنظر اعتبار در مخلوقات نمی نگرند تا راه بخالق آن برند **وَلَهُمْ آذَانٌ**
و مر ایشان راست گوشها که هیچ **لَا يَسْمَعُونَ بِهَا** سخن حق بآن نمی شنوند زیرا که گوش از سخن آیات و مواعظ فرا استماع نمیکنند
**أُولَٰئِكَ** آن گروه در اهمال حواس و مشاعر خود از متوجه اسباب معیشت دنیویه گردانیده و مقصور بر لذات فانی داشته اند **كَالْأَنْعَامِ** مانند چهار
پایان اند که همه همت ایشان جز خوردن و خواب نیست و امور متعلقه بنعیم باقی و لذات دائمی نیندیشند **بَلْ هُمْ أَضَلُّ** بلکه این گروه گمراهان گمراه
تر از انعام اند زیرا که انعام ادراک چیزی نمیکنند که ممکن است ایشان را ادراک آن از منافع و مضار و جهد میکنند بر منافع و دفع مضار آن غایت
جهد ایشان است و گمراهان این چنین نیستند بلکه اکثر ایشان میدانند که معاند و جاحد اند چه انعام بینا نیند بر آنکه از حضرت ابدیت ... انعام را
تکلیفی نیست بخلاف اهل ضلال دیگر انعام بی تمیز ظاهر شر و خیر شوند و باز پسا در رشد و ازین اعتداد ... یکی میکنند و این کفار بجهت فرط عناد و ضد
بشر و خیر ... از خیرات با آنکه حق تعالی دل آنرا از ... صواب و ... و حاکم که از فساد ... خواب کرامت نموده ... و حواس را تمیز ... مانند ...
حواس در آیات متمتع نمیشوند ... **أُولَٰئِكَ** آن گروه گمراهان که مذکور شدند **هُمُ الْغَافِلُونَ** ایشانند غافلان در و ... خود
که لا
علاقه ... در آیات ظاهره که مطلق ... بخلاف ... ایشان است بجای می آرند و ... از ذکر

عناد کفار و عقوبت و ضلالت ایشان را تقدیر کردن و در هیچ ماده ترغیب مؤمنان یعنی به نیکو کردن یاد او و اسمهای نیکو چون الوان و ستودنی

سیر مطلبه وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ و مر خدای راست اسمهای نیکو فَادْعُوهُ بِهَا پس بخوانید او را بدان نامها و از این اسماء مر بیدار که

دالّند بر نیکوترین معانی و گویند مراد نود و نه نام او است که آنچه در حدیث وارد شده که حق تعالی را نود و نه اسم است هر که آنها را احصا کند بهشت در آید

حق تعالی او را بهشت در آرد و بیاید که مراد از یک نام او بدانند که از شرع مستفاد و معانی بعضی راجع است با صفات ذات او سبحانه

چون الله و قادر و عالم و سمیع و بصیر و بعضی با صفات فعل چون خالق و رازق و باری و مصور و بعضی سلبیه چون

قدوس و سلام و بعضی جوامع و غیر آن و گفته اند مراد به حسنی اسمهای او که خوب باشد ایشان را یا آنکه دلالت بر اسمیت کند و معنی عفو

رحمت باشد نه سخط و عقوبت و روایت است که سبب نزول آن بود که مردی در نماز خدا را به اسم الله یاد کرد و با اسم رحمن نیز بخواند ابوجهل گفت

محمد و اصحاب او میگویند که ما یک خدا را میپرستیم پس این مرد چرا دو خدا را میخواند آیت نازل شد که اسمهای الهی بسیار شده و همه نیکوست پس

او را بدان اسماء بخوانید وَذَرُوا الَّذِينَ و بگذارید متابعت آنها که از روی ضلالت و جهالت يُلْحِدُونَ میل میکنند یعنی فِي أَسْمَائِهِ

در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق تعالی را بنامهای که اذن شرع بدان متعلق نگرفته چنانچه اعراب حق را ابا المکارم و یا ابیض الوجه میگفتند

و نصارا یا ابا المسیح و گفته اند که الحاد اشتقاق اسم بتان بود از نامهای الهی چون لات از الله و عزی از عزیز و منات

از منان سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند ملحدان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بجزای آنچه هستند که عمل میکنند و بجز از جهنمی که عاقبت ایشان

مستقیم است باقی در وزن تا از اقسام کفار در عقب آن ذکر اهل بهشت میکند و میگوید وَمِمَّنْ خَلَقْنَا و از آنها که آفریده ایم أُمَّةٌ گروهی اند که

ایشان يَهْدُونَ بِالْحَقِّ راه مینمایند مردم را بحق که دین اسلام است و حدود آن وَبِهِ يَعْدِلُونَ و بحق عدل میکنند در احکام

آن و ابن جریج از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که این آیت را خواند و گفت این آیت در حق امت منی است که بحق گیرند و بحق دهند و بحق حکم

کنند و بیان از شما قومی را همچنین بوده اند که این آیت تلاوت فرمود وَمِن قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ربیع بن انس روایت

کند که حضرت رسول خدای صلعم فرمود از امتان من قومی باشند که بر حق ثبات کنند و ثبات نمایند تا آنگاه که عیسی فرود آید و در خبر دیگر آمده که جمعی

از امت من بر حق ایستاده باشند تا آنکه فرمان خدای بایشان آید و خلاف مخالفان ایشان را زیان نرساند و در تفسیر اهل البیت

مذکور است که … بعضی از ما اهل این آیت و این مخصوص است با وصیّه زیرا که این صفات باشان لایق است بلکه حق تعالی

حکم فرموده در این آیت که آنها بحق راه نمایند و بحق حکم کنند و این صفت متحقق نشود مگر در کسی که ایشان باشند از جانب او سبحانه

متصف به عصمت و از حضرت امام محمد باقر و صادق علیهما السلام روایت است که مراد ازین آیت حضرت امیرالمؤمنین است صلوات الله

و عیاشی باسناد خود از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده که حضرت رسالت صلعم فرموده بخدای که جان من در ید قدرت اوست که این امت

بهفتاد

بهفتاد و سه فرقه شوند همه در آتش روند مگر یک فرقه که مرا پیروی کنند و در صفت ایشان فرموده که وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ و

ایشان آنها که … اهل ولایت حق اند و در حدیث نبوی آمده که مَثَل اهل بیت من مَثَل کشتی نوح است هر که در آن نشست از غرق و هلاک نجات یافت

و هر که در آن ننشست و از آن تخلف کرد غرق شد و هلاک ابدی پیوست چون از بیان حال کفار … ایشان … میکند

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما از قوم کفار که با سایر مکذبان سَنَسْتَدْرِجُهُم زود بود که بکشیم ایشان را

درجه درجه و مرتبه مرتبه یعنی اندک اندک و آهسته آهسته ایشان را بهلاکت نزدیک گردانیم مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از آنجا که ندانند این درجه

که هر گناهی که کنند نعمت بر ایشان زیاده بکنیم تا ایشان گمان برند که این نعمت لطفیست از ما در عصیان بیشتر افزایند تا آنکه بنهایت طغیان برسند

پس یکبارگی عذاب بر ایشان نازل گردانیم … ظهور علامات وقوع آن ایشان را … حاصل … در ظاهر نعمت است و در حقیقت خذلان

وَأُمْلِي لَهُمْ و زود دهم بر ایشان مهلت … یعنی تعجیل بعقوبت ایشان نکنم چه تعجیل کسی کند که از فوت آن ترسد و از من هیچ چیز فوت نشود

إِنَّ كَيْدِي بدرستی که مکر من … مَتِينٌ سخت است و محکم و استوار

و روایت است که … آورده اند که در موسم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر بالای کوه صفا بر آمده یک یک از قبایل قریش را از عذاب خدا

میترسانید یکی از … گفت که این یار شما دیوانه شده است که شب و روز فریاد میکند آیت آمد که أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا آیا

فکر نکردند این ساخطان و اندیشه ننمودند در آنکه مَا بِصَاحِبِهِم نیست یار ایشان را که محمد است … مِّن جِنَّةٍ هیچ

نوع جنونی چه این عاقل کامل است که او را قبل الدعوت محمد امین میگفتند و چون دعوت حق اظهار کرد چرا دیوانه میخوانید

… نسبت جنون بشما موافقت که شخصی را که میدانید که با علم و وقار و کمال عقل و ذکا و وفور فضل و انواع خصال خیر دیوانه میگوید

آنحضرت را … گاه ساحر و گاه کاهن و گاهی شاعر … که جنون و سحر … اطلاق …

… چون اخبار غیب میشنیدند کاهن … و چون معجزات … خارق عادت میدیدند

میگفتند ساحر است و چون نظم قرآن … که عرب و عجم از آن عاجز … شاعر است و چون حق … میکردند

… فی الحقیقت … و دیوانه است … قول ایشان … دیوانه نیست بلکه

إِنْ هُوَ نیست او إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده از عذاب الهی مُّبِينٌ … رفع صوت او … که

بر کسی مخفی نماند … ترغیب ایشان میکند بطریق نجات که أَوَلَمْ يَنظُرُوا آیا نظر نکردند … استدلال فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضِ در ملک عظیم آسمانها و در ملکوت زمین … ملکوت آسمان کواکب و شمس و قمر است و ملکوت ارض دریا و کوه و شجر …

آسمان نگاه … آن … از آن …

و دیگر متفاوت و در زمین بنگرند که بانواع نباتات و کثرت خلایق و اصناف بدایع از جمادات و حیوانات بیاراسته وَمَا خَلَقَ اللَّهُ
مِنْ شَيْءٍ و دیگر آنچه آفریده از هر جهت از ممکنات تا بدان نظر کامل قدرت صانع و وحدت او بر ایشان ظاهر گردد و
بعث آن بدانند که آنچه حضرت محمد صلعم میگوید صدق است و آنچه برایشان میخواند حق است وَأَنْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ و با آنکه نظر کنند در آنکه شاید
که شان و قصه این باشد قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ تحقیق نزدیک رسیده باشد مدت زندگانی ایشان تا ترک شاد و حجود از ده پیش از وقوع
فوت و حلول موت و نزول عقوبت بر عمل اقوام گذشته بسبب [illegible] ایشان شود و اگر این شرکان بقرآن نگروند که جامع حقیقت دین و
دنیوی و جمیع صورت و معنیست فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ پس بکدام سخن بعد از قرآن يُؤْمِنُونَ ایمان خواهند آورد مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ
هر که را خدای فرو گذارد در ضلالت و تحیر او کرده و گمراه یعنی بجهت عناد و انکار ایشان در تصدیق آن نگروند با وجود ظهور دلایل بر حقیقت آن حق تعالی
او را در ضلالت فرو گذارد و توفیق و لطف از وی باز دارد فَلَا هَادِيَ لَهُ پس هیچ راه نماینده نباشد او را و براه آورد وَيَذَرُهُمْ و میگذارد
ایشان را فِي طُغْيَانِهِمْ در گمراهی و تباهی خود ایشان يَعْمَهُونَ سرگردان و حیران میگردند و براه حق سلوک نکنند آورده اند که قریش از
یهود شنیدند که حضرت رسالت صلعم ایشان را از احوال قیامت و اماراتی آن ترسانیده بود و گفتند ای محمد اگر پیغمبری خبر ده ما را که قیامت کی واقع شود و هم
بوقت حدوث آن دلیل و این سؤال امتحانی بود زیرا که میدانستند که جز خدای جل جلاله کسی آن نداند آیت آمد که يَسْأَلُونَكَ میپرسند ترا عَنِ السَّاعَةِ
از قیامت و وقوع آن که یک ساعت بخلق ظهور علامات آن نزدیک است و وقوع آن أَيَّانَ مُرْسَاهَا کی خواهد ثابت و واقع شدن آن یعنی از تو سؤال میکنند
که کی قیامت بوجود خواهد بود قُلْ بگو ایشان را إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که دانش ظهور قیامت عِنْدَ رَبِّي نزد پروردگار منست
هیچ ملک مقرب و نبی مرسل را بران اطلاع نداده لَا يُجَلِّيهَا آشکار نکند او قیامت را لِوَقْتِهَا در وقت آن إِلَّا هُوَ مگر او یعنی حکمت آن است
بر خبر او نبایست و فوت آن و حکمت در خفای آنست که تا بندگان همیشه از وقوع آن ترسان باشند و از گناه بوقت آن دانسته بکنند و اول حال بر
تکلیف معصیت شده باطل شود اعتماد بر نعوذ زمان وقوع آن در آخر عمل شده بتوبه تعجیل آن و این مردو مناف تکلیف است ثَقُلَتْ
گران و مشکل است قیامت از حیثیت شدید و احوال و محاسبه و مجازات آن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی بر اهل آن
از ملایکه و جن و انس لَا تَأْتِيكُمْ نیاید بشما قیامت إِلَّا بَغْتَةً مگر ناگهان از حضرت رسالت صلعم مرویست که قیامت ناگاه حادث گردد و
دفعی که هر مردمان مشغول کار خود باشند بعضی مشغول با آب دادن و بعضی بسودا و معامله و بعضی بتراز و برداشتن و فرو گذاشتن و بعضی با اصلاح
حوض که بآب اطلاع متاع و اثاث خود و اشغال آن يَسْأَلُونَكَ میپرسند ترا از وقت وقوع و حدوث آن بر وجهی که كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا گویا
تو دوست میداری از پرسیدن آن و حال و دانائی بوقت آمدن آن و تحقیق آن و حال آنکه کراهت داری از این سؤال جهت آنکه از علم غیبت
که حق تعالی ترا تعلیم نداده و خبر خود بران مطلع نساخته قُلْ بگو دیگر باره از روی تاکید و مبالغه إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که علم

سؤال قیامت کردن کفار از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

قیامت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خداست و آنرا بخود مخصوص ساخته و هیچ ملک مقرب و هیچ نبی مرسل را بران اطلاع نداده وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن
بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که آن مخصوص خدای تعالی است و گمان میبرند که آن حضرت از آن خبر داده از قول دیگر آنکه از آن و دلایل پیغمبر
نادر آن این چیزی بخبر است و گرانی تر دانستی همچو [illegible] بسیار از بهر آنکه قُلْ لَا أَمْلِكُ بگو مالک نیستم لِنَفْسِي از برای خود نَفْعًا
وَلَا ضَرًّا نه منفعتی و نه دفع مضرتی ای امثال آن مرا بدست نیست و بیرون از علم غیب یعنی هیچ امر غیبی علم ندارم إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خدای خواهد که مرا بر آن
تعلیم دهد وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ و اگر بودمی که دانستمی غیب را لَاسْتَكْثَرْتُ هر آینه طلب بسیار کردمی مِنَ الْخَيْرِ از مال و منفعت و فتح
و غنیمت و ظفر آن وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ و نرسیدی بمن چیزی از فقر و ترس و رنج و غیر آن إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ نیستم من مگر بیم کننده منکران و معاندان
وَبَشِيرٌ و مژده دهنده لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر جماعتی که ایمان آورند بدانکه ایمان بدیشان باعث از اخلاص ترتیب میتواند بود و از انکار و تکذیب ایشان در وقت پس از دلایل ایمان
بخشند آنها که از اعتقاد بعث و جزا مستغنی میشوند بجهت اشیاء و دلایل قدرت خود بیرون میآید هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ اوست خدای که آفرید شما را مِنْ نَفْسٍ
وَاحِدَةٍ از یک تن که آدم است وَجَعَلَ مِنْهَا و آفرید از جسد او بجهت [illegible] زَوْجَهَا جفت او که حواست لِيَسْكُنَ
تا آرام گیرد آدم إِلَيْهَا بسوی او و انس گیرد و الفت کند فَلَمَّا تَغَشَّاهَا پس آنگاه که آدم با حوا یعنی با وی خلوت کرد
حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا بار گرفت باری سبک که آن نطفه آدم بود در رحم او فَمَرَّتْ بِهِ پس میگذشت و آمد با آن بار و برخواستی و نشستی و در وقتی
دانستی یعنی آن حمل بجهت خفت بر او مشتبه بود و در آمد و شد با آن [illegible] همچنانکه پیش از حمل [illegible] فَلَمَّا أَثْقَلَتْ
پس آنگاه گران بار گشت یعنی بزرگ گشت فرزند در شکم او و نزدیک بوضع شد دَعَوَا اللَّهَ بخواندند و خواستند یعنی آدم و حوا خدای را رَبَّهُمَا که پروردگار ایشانست
مضمون دعا اینکه لَئِنْ آتَيْتَنَا هر آینه اگر بدهی ما را صَالِحًا فرزندی سوی الخلقه یعنی با اعتدال و صحت بنیه و لطف [illegible] لَنَكُونَنَّ
مِنَ الشَّاكِرِينَ هر آینه باشیم از سپاس داران مر ترا بدان نعمت فَلَمَّا آتَاهُمَا پس آنگاه که عطا کرد خدای بدیشان صَالِحًا فرزندی
صالح البدن و سوی الجسد جَعَلَا لَهُ گردانیدند آدم و حوا یعنی اولاد ایشان او را شُرَكَاءَ خداوندان شریک فِيمَا آتَاهُمَا در آنچه داد ایشان را از اولاد
ایشان یعنی آن فرزند که عطا کرده بود آدم و حوا را بود شریک ساختند اولاد ایشان او را بجهت یعنی او را عبد الحارث و عبد الشمس و عبد العزی و امثال
این نام نهادند فَتَعَالَى اللَّهُ پس بزرگست خدای و پاک عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنکه بدو انباز میگیرند و نیستند انبیاء که مراد این تا آنکه آدم و حوا
فرزندان خود را شریک خدا گردانیده اند هر چند که بعضی از علماء گفته اند که این سیاق حضرت است و بعضی از [illegible]
در انوار گفته اند که این قول الیق آنها است و بعد از آن گفته اند که احتمال دارد که مراد از نفس واحده قصی بن کلاب باشد و مراد از زوجه
از جنس او یعنی عربیه قرشیه که است و سوره [illegible] و شوهر طلب کرد از خدای ایشان را او فرزند شایسته [illegible] و سپاس داری آن قیام نمایند
حق تعالی ایشان را چهار فرزند داد در تسمیه ایشان شریک پیدا کردند عبد مناف و عبد العزی و عبد قصی و عبد الدار نام نهادند

جز نزع ادله

اشتراکست در تسمیه و این مستلزم کفر نیست و صاحب کشاف بعد از نقل این قول گفته که هذا التفسیر حسن لا اشکال فیه و این وجه تعبیر بی تکلف است
هیچ اشکالی در آن نیست و واضح آنست که بجای اولاد [illegible] و [illegible] چنانکه بجای [illegible] مفسر شده و این قول اکثر مفسرانست و جماعتی
در تفسیر خود آورده اند [illegible] آدم علیه السلام [illegible] کرده که مراد شرک طاعت نه شرک عبادت بعد از آن در توبیخ اهل شرک میفرماید أَيُشْرِكُونَ آیا انباز میکنند
در عبادت حق مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا آنچه نیافریند چیزی را و قدرت ندارد بر آفریدن چیزی وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنکه انبازان آفریده میشوند
آفریده شده اند یعنی جمادی را که پرستید قادر نیست بر اعطای اصول نعم تا بآن مستحق عبادت شوند و عبادت خدای که قادر بر [illegible] است و بر
همه مقدورات قادر [illegible] و عبادت اصنام میکنند که مخلوق اند وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ و نمیتوانند برای پرستندگان خود نَصْرًا
یاری دادنی در هر حالت ایشان یا زیاده [illegible] وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ و نه نفسهای خود را یاری میدهند در
وقتی که ایشانرا [illegible] وَإِنْ تَدْعُوهُمْ و اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکانرا إِلَى الْهُدَىٰ بسوی [illegible]
لَا يَتَّبِعُوكُمْ پیروی نکنند شما را سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ یکسانست بر شما أَدَعَوْتُمُوهُمْ آنکه بخوانید ایشانرا و دعوت کنید بدین
حق أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ یا آنکه شما خاموش باشید این آیت خاص است بقومی که مقرر بوده [illegible] از قبول دعوت محروم شدند مانند
ابوجهل و متابعان او إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ بدرستی که آنها که میپرستید ای مشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای [illegible] نام نهاده اید
عِبَادٌ بندگانند یعنی مسخر [illegible] و مملوک و ذلیل و عاجز [illegible] أَمْثَالُكُمْ مانند شما یعنی ایشان نیز مثل شما در تحت تصرف در
قبضه اقتدار حق اند [illegible] فَادْعُوهُمْ پس بخوانید ایشانرا [illegible] فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس باید که اجابت کنند
مر شما را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گویان در [illegible] که دعای بنده [illegible]
خود را اجابت کند أَلَهُمْ أَرْجُلٌ آیا مر ایشانراست پایها [illegible] يَمْشُونَ بِهَا بروند بآن پایها چنانچه شما [illegible] أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ
یا مر ایشانراست دستها [illegible] يَبْطِشُونَ بِهَا [illegible] أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ یا مر ایشانراست چشمها که يُبْصِرُونَ
بِهَا ببینند بآن [illegible] أَمْ لَهُمْ آذَانٌ یا ایشانراست گوشها که يَسْمَعُونَ بِهَا بشنوند بآن [illegible]
و حال آنکه شما [illegible] (و شمارا هست)
[illegible]
[illegible] قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ بگو ای محمد [illegible]
[illegible] ثُمَّ كِيدُونِ پس کید کنید [illegible]
[illegible] فَلَا تُنْظِرُونِ پس مهلت مدهید مرا [illegible]

قصد و [illegible] ایشانم إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ بدرستی که یاری دهنده و متولی کار من الله است که خدای بحق الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ آنکه بر من
فرو فرستاد قرآن را [illegible] وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ و خدا دوست دارد و کارساز بندگان شایسته است و حافظ ایشان از شر
دشمنان وَالَّذِينَ تَدْعُونَ و آنانکه شما میخوانید و میپرستید مِنْ دُونِهِ بجز از خدای بحق لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی توانند
نَصْرَكُمْ یاری دادن شما را وَلَا أَنْفُسَهُمْ [illegible] يَنْصُرُونَ یاری میکنند بوقت شکستن ایشان [illegible] چگونه از ایشان یاری توان داشت
وَإِنْ تَدْعُوهُمْ و اگر بخوانید ایشانرا إِلَى الْهُدَىٰ بسوی راست که اسلام است لَا يَسْمَعُوا نشنوند بسمع قبول و
وَتَرَاهُمْ و میبینی ای محمد [illegible] يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ که [illegible] وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ و حال آنکه ایشان نمی بینند
ترا بعین بصیرت [illegible] رسالت [illegible]
[illegible] (خُذِ الْعَفْوَ)
[illegible] وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ [illegible]
[illegible] وَأَعْرِضْ [illegible] عَنِ الْجَاهِلِينَ [illegible]
[illegible] خُذِ الْعَفْوَ [illegible]
[illegible]
[illegible] امام جعفر صادق [illegible]
[illegible]
[illegible] وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ و اگر
[illegible] نَزْغٌ [illegible]
[illegible] فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] إِنَّهُ بدرستی که خدای سَمِيعٌ شنواست
[illegible] عَلِيمٌ دانا [illegible]

بعد از آن در بیان حال متقیان میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا بدرستی که آنانکه پرهیز کردند از شرک و معاصی یا بترسیدند از حق تعالی إِذَا
مَسَّهُمْ چون برسد بدیشان طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ وسوسه و مکری فرود آینده در خاطر از جانب شیطان تَذَكَّرُوا یاد کنند خدا را و از
وعید او اندیشه نمایند فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ پس ایشان بینندگان باشند راه صواب را بسبب یاد کردن مواقع خطا و مکاید شیطان پس
احتراز کنند از او وَإِخْوَانُهُمْ و برادران شیاطین یعنی کافران که نمی پرهیزند از وسوسه ایشان از ضلالت يَمُدُّونَهُمْ میکشند شیاطین
ایشان را فِي الْغَيِّ در گمراهی و ضلالت بار استی معاصی در نظر ایشان ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ پس باز نمی ایستند از اضلال ایشان و دست از
اغوای ایشان باز نمی دارند یا کافران نمی پرهیزند از گمراهی و خود را باز نمی دارند از آن وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ و چون تو نیاری کافران را بِآيَةٍ
آیتی از قرآن که ایشان از روی عناد از تو میطلبند قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا گویند چرا فراهم نیاوردی آن آیت را از نزد خود
یکی در پیش آورده که ایشان از روی تعنت و اقتراح آیتی قرآنی میطلبیدند تا انکار آن کنند چون آن حضرت از آوردن آن عاجز شود
واقع میشد از روی استهزاء گفتندی چرا خود آن نمی بافی و نمی آوری چون آیتی از قرآن که اقتراح میکنند از تو نیاید
کوید جواب ایشان قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ بگو جز این نیست که من پیروی میکنم مَا يُوحَى إِلَيَّ آنچه وحی کرده میشود بمن مِنْ رَبِّي از نزد
پروردگار من و من بر آن قادر نیستم هَذَا این قرآن بَصَائِرُ دلیلهای روشن است که بدان حق دیده و دریافته میشود مِنْ رَبِّكُمْ
فرود آمده از نزد پروردگار شما وَهُدًى و راه نماینده است وَرَحْمَةٌ و سبب رحمت لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که میگروند بخدا
و رسول او و چون ایشان اند که از آن منتفع میشوند وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ و چون خوانده شود قرآن در نماز فَاسْتَمِعُوا لَهُ پس
بشنوید آن را مرویست که جوانی از انصار در عقب حضرت رسول نماز میگزارد و هرچه آن حضرت قرات میفرمود او نیز میخواند آیت آمد که چون
امام در نماز قرات کند شما استماع آن کنید وَأَنْصِتُوا و خاموش باشید و با امام تلاوت مکنید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید
که شما رحمت کرده شوید یعنی بآنکه پند گرفته ببیان آن مستوجب رحمت و مغفرت گردید از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که این خطاب بمومنان
است در نماز مستمع شوند و با امام قرات نکنند و شیخ ابو جعفر رحمه الله فرموده که مراد وجوب استماع قرآن است در نماز و در غیر آن واجب
نیست بلکه سنت است حاصل که حق تعالی میفرماید که در وقت تلاوت گوش بقرآن کنید و اوامر و نواهی آن را نیک فرا گیرید و بمواعظ و
احکام آن پند گیرید وَاذْكُرْ رَبَّكَ و یاد کن ای محمد پروردگار خود را فِي نَفْسِكَ در دل خود تَضَرُّعًا از روی زاری وَخِيفَةً
و ترسکاری چه تضرع و خشیت اقرب است باجابت و قبول و گویند مراد تفکر است در معنی تا بسبب آن علم بعظمت و صفات کمال
و جلال او حاصل شود وَدُونَ الْجَهْرِ و بخوان او را و خواندنی فروتر از جهر و آشکارا مِنَ الْقَوْلِ از گفتار یعنی میانه سر و جهر او را
بخوان بِالْغُدُوِّ در بامداد وَالْآصَالِ و شبانگاه مراد دوام ذکر است یا درین دو وقت که افضل اوقات شبانروز است بجهت آنکه

شب و روز درین دو وقت حاضر میباشند پس آن ذکر را هر دو بخواهند نوشت و گویند این امر است مر امام را که آواز در نماز بلند کند در حین قرات
بمقداری که مومنان بشنوند نه زیاده از آن وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ و مباش از جمله بیخبران از آنچه یا بین مامور میشوی از ذکر و دعا و اصح
آنست که خطاب با آنحضرت است و مراد امت او بجهت آنکه آنحضرت از سهو و غفلت مبراست بعد از آن حق تعالی بیان امری میکند که باعث
ذکر است و میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ بدرستی که آنانکه نزد پروردگار تواند یعنی ملایکه که مقرب بارگاه او ید لَا يَسْتَكْبِرُونَ
عَنْ عِبَادَتِهِ گردن نکشند از پرستش او وَيُسَبِّحُونَهُ و تنزیه میکنند ذات اقدس او را از آنچه لایق کبریای او نیست وَلَهُ
يَسْجُدُونَ و مر او را سجده میکنند و در عبادت او بغایت خضوع و خواری و ترسکاریست بجای می آورند و غیر او را با او شریک نکردا
نند این تعریض است بمشرکان و تنبیه مومنان و لهذا بعد از تلاوت این سجده سنت است و بدانکه باجماع امامیه سجده در چهار موضع از
قرآن بر قاری و مستمع واجب است و آن در سوره الم تنزیل سجده و حم سجده و النجم و اقرا است و در باقی سنت و آن یازده موضع دیگر است
اعراف و رعد و نحل و بنی اسرائیل و مریم و حج در دو موضع آن و فرقان و نمل و ص و انشقاق و روایت از حضرت رسالت صلعم که چون فرزند آدم
آیت سجده تلاوت کند و سجده کند شیطان از و کناره کند و بگرید و گوید ای وای بر من که فرزند آدم مامور شد بسجده و سجده کرد و او را بهشت
واجب شد و من که مامور شدم بسجده و فرمان نبردم دوزخ بر من واجب گشت سُورَةُ الْأَنْفَالِ خَمْسٌ وَسَبْعُونَ آيَةً وَهِيَ مَدَنِيَّةٌ
ابی ابن کعب از حضرت پیغمبر روایت کرده که هر که سوره انفال و برائت تلاوت کند من شفیع او باشم در روز قیامت و گواهی دهم برای او که وی بریست از
نفاق و بعدد هر مرد و زن منافق که در دار دنیاست ده حسنه برای وی بنویسند و ده سیئه محو کنند و ده درجه بلند گردانند و عرش و حاملان
عرش و ملایکه بر وی صلوات فرستند و عیاشی باسناد خود از ابی بصیر روایت کرده که او از ابی عبدالله علیه السلام خبر داد که هر که سوره انفال و برائت
تلاوت کند در هر ماهی یکبار هرگز نفاق در دل او داخل نشود و از شیعه حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه بحقیقت باشد و در روز قیامت از موائد بهشت
خورد تا مردم از حساب فارغ شوند و همه کس بموضع خود رسند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَسْأَلُونَكَ می پرسند از تو ای
محمد عَنِ الْأَنْفَالِ از حکم غنیمتهای کفار که زیادات عطایاست مرویست که اهل بدر در غنایم اختلاف کردند بعضی گفتند ما که
محاربه کرده ایم غنیمت از آن ماست و پیران گفتند ما نیز مدد کار و پای دهنده شما بودیم ما را نیز نصیبی باید و عباده بن صامت رحمه الله
فرموده که ما در بدر اختلاف کردیم در باب غنیمت آن و اختلاف ما شروع شد تا خدای تعالی حکم آن از ما بستد و برسول خود تفویض نمود و فرمود قُلِ الْأَنْفَالُ
بگو ای محمد حکم غنیمتها لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مر خدایراست و رسول را و از آن قسمت کند بهر که خواهد فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدا و مخا
لفت و منازعت مکنید وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ و بصلاح آرید حالی که میان شماست از خصومت و منازعت بمواسات

بالمکر و تسلیم امر خدا و رسول **وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ** و فرمان برید خدا و رسول را در آنچه فرماید در باب غنایم **إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**
اگر هستید مؤمنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است و موجب امتثال امر او و از ابی عباده بن صامت منقول است که چون این
آیت نازل شد حکم انفال به رسول خدا تفویض نمود و او میان مسلمانان قسمت بعدل فرمود و [illegible] اصلاح کردیم و خلاف و نزاع را از
خود دفع کردیم و نزد جماعتی مراد بانفال خمس است که از برای اهل آن واجب گردانیده و بروایت صحیح از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام مراد از
انفال هر چیز است که از دار الحرب و اگیرند بغیر قتال و هر زمینی که اهل آن بدون قتال جلای وطن کنند و میراث کسی که وارث نداشته باشد
و صفایای ملوک و بطون اودیه و معادن و موات و فتحنامه ای [illegible] و بیشه و نیز از صادق علیه السلام مرویست که آنچه مذکور شد مر خدای است و رسول او
را و بعد از وی مر کسی را که قایم مقام او باشد صرف نماید در جایی که خواهند از مصالح خود و هیچکس را از رعیت در وی حقی نیست و در زمان غیبت امام [illegible]
داشته که در آن تصرف کنند و نیز مرویست که غنایم بدر مخصوص بحضرت رسالت بود هر که را خواست بداد و بعد از ذکر انفال در صفت اهل ایمان
خبر میدهد که **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ** جز این نیست که مؤمنان کامل در ایمان **الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ** آنانند که چون یاد کرده شود خدای
تعالی ایشان **وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ** بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت لایزال و یاد از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال او
**وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ** و چون خوانده شود بر ایشان **آيَاتُهُ** آیتهای او [illegible] **زَادَتْهُمْ إِيمَانًا** زیاده گرداند آن آیات ایشان را در ایمان یا ایمان زیاده است
گرفتی ایشان را بمزید و تصدیق یا تصدیق قوی شود بسبب تکرار الطمانینه در حق و رسوخ یقین ایشان نیز آنکه زیرا که تردد اهل حق ایمان مقابل زیاده و نقصان
نیست پس مراد مرتبه ایمان است بسبب تصدیق بآیات متواتره که در بنی آدم بوده یعنی هرگاه آیتی از آیات بر ایشان نازل شود آنرا تصدیق کنند و آن
تصدیق علاوه تصدیق اول شود پس مراد زیادتی مکتبه ایمان است نه کیفیت آن **وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ** و بر پروردگار خود توکل کنند
و امور خود را باو باز گذارند خوف و رجای ایشان نباشد مگر باو و اعتماد بر مخلوق نکنند **الَّذِينَ** و این مؤمنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص
**يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ** بجای میآرند نماز را بشرایط و ارکان **وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ** و از آنچه روزی دادیم ایشان را **يُنْفِقُونَ** نفقه میکنند **أُولَٰئِكَ**
آن گروه که اعمال قلب از خوف و رجا و توکل و صفات است با اعمال جوارح که صلوة و نفقه است جمع کرده اند **هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا** ایشانند
گرویدگان گرویدنی راست و درست چه خالی از شک و ریب و کاملان در ایمان **لَهُمْ** مر این مؤمنان کامل را است **دَرَجَاتٌ** مرتبهای بلند و
درجات رفیعه **عِنْدَ رَبِّهِمْ** نزد پروردگار ایشان از کرامات و علو منزلت است **وَمَغْفِرَةٌ** و آمرزش مر تقصیرات ایشان را **وَرِزْقٌ كَرِيمٌ**
و روزی بزرگوار که آن نعمتهای بهشت که کسب عمل از خوف و شائبه منقطع و در خبر است که مراد بدرجات هفت درجه است هر درجه ای [illegible]
چندانکه اسب نیک حصار سال قطع مسافت آن کند و در این آیت دلالت میکند که هر که چنین نباشد مؤمن [illegible] بر حق نتواند بود و دین آیت ذکر فضایل
اهل ایمان کرده است و مؤمنان در طاعت متفاوت اند و اگرچه در اصل ایمان متساوی اند مرویست که حسن بصری را گفتند که تو مؤمنی گفت ایمان

دو است اگر ایمان است بخدا و فرشتگان و کتابها و رسولان و قیامت و بهشت و دوزخ و بعث و نشور و ثواب و عقاب مؤمنم و اگر مقصود و معنی
این آیت است **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ** الآیه نمیدانم که من از ایشانم یا نه و از ثوری منقول است که هر که دعوی کند که مؤمنم بخدا و گواهی دهد که او اهل بهشت
است پس بنصف آیت ایمان آورده و نصف دیگر [illegible] و بعد از آن بیان غزوه بدر میکند بقوله **كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ** یعنی حال
مسلمانان در کراهت این انفال همچنان است که در حال خروج تو بجنگ بدر چه حال ایشان است در کراهت آنکه بیرون آورد ترا پروردگار تو **مِنْ**
**بَيْتِكَ** از خانه تو که در مدینه است برای حرب بدر **بِالْحَقِّ** براستی و صواب یعنی چون خدای تعالی امر کرد ترا به بیرون رفتن از مدینه بموضع بدر
برای جهاد با اهل شرک و عناد بعضی مسلمانان از آن کراهت داشتند و بجهة آنکه از اعلان مألوف و زنان مرغوب خود بیرون رفته متحمل مشقت
کارزار گردند همچنانکه میفرماید **وَإِنَّ فَرِيقًا** و بدرستی که گروهی **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** از مؤمنان **لَكَارِهُونَ** در آن کاره اند از جهت
**يُجَادِلُونَكَ** جدال و مباحثه میکنند با تو **فِي الْحَقِّ** در اختیار کار صواب که جهاد است **بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ** پس از آنکه ظاهر شده بود
که جهاد واجب است یا دانسته اند باعلام تو که ایشان ظفر خواهند یافت پس از قتال کراهت دارند **كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ** گویی کراهت ایشان مر رانده
شوند **إِلَى الْمَوْتِ** بسوی مرگ **وَهُمْ يَنْظُرُونَ** و در حالتی که ایشان نظر کنند باسباب و علامات مرگ یعنی کراهت ایشان از جهاد و بجهت
کراهیت ایشان از جانب مرگ میرانند و ایشان علامات مرگ را می بینند و این بجهت قلت عدد و عدم و کثرت زاد و ساز و اداره ایشان بود و حق اینست
سیصد و سیزده تن بودند و جمعی از ایشان پیاده بودند و دو اسب داشتند زره و هشت شمشیر و باوجود این طبیعت انسانی مقتضی آنست که از ان اعداد
و نشستان راحت در رغبت کنند بمواضع اهلیت و گریزند از مواقع هلاکت و سبب این غزو آن بود که کاروان قریش با متاع بسیار از شام مراجعت
کرده بودند و ابوسفیان جمعی از صنادید قریش چون عمرو بن عاص و عمرو بن هشام و مخرمه بن نوفل با چهل سوار سردار آن قافله بودند جبرئیل امین
واقف گردانیده حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود حضرت با اصحاب که مؤمنان بار کنند و ایشان را بگیرید اموال و مقاتله رجال [illegible] شده بسرعت
بکاروان گیرند چون بسیار از سلاح و سلطان یکی نبود چون اصحاب گرد آمدند و چون این خبر با ابوسفیان رسید ضمضم غفاری را اجیر ساخت و او را بشتاب روانه مکه کرد
که بیاید و از مکه ای [illegible] آگاه کند که اموال بدست میروند و محمد با اصحاب خود در عقب کاروان است مانعی نیست و حفاظت نمایند و ابلیس علیه اللعنه بر
صورت سراقه بن جعشم ملعون آمد و خود را داد که لا غالب لکم الیوم من الناس و انی جار لکم و سراقه مر ایشان را بر این مژده بسیار مشغول ساخته بر
شما غالب نخواهند شد و من یار و مددکار شما اهل مکه چون این [illegible] خدمت جاهلیت را در حرکت آورده و بمکه حاضر گشته کرد و از مکه بیرون
کشید و عاشق ربوالجامه بجهت مؤمنان حضرت رسول خدا در وادی ذفران نزول فرمود و جبرئیل امین از حضرت احدیت آگاهی داد که از دو طایفه یکی
را بجهت نصرت شما مقرر ساخته یا کاروان یا [illegible] با لشکر که این خبر با اصحاب بگفت بعضی گفتند که ما را بجنگ [illegible] حاجت نیست [illegible]
ایم اگر کاروان بدست افتد صواب تر است حضرت نبی بمشیر ایشان تغیر شد و کبار صحابه چون ابوبکر و عمر نیز [illegible] از این حرکت [illegible] اظهار کمال انقیاد

واستیصال [illegible] بود [illegible] و گفت یا رسول الله [illegible] مطلق [illegible] هر چه حکم کنی [illegible]

[illegible] جان [illegible] استقبال امر تو کنیم [illegible]

[illegible] در میان آن [illegible] مشورت کرد [illegible] قوم [illegible] ظاهر کرد و

سعد معاذ گفت یا رسول الله [illegible] سعد گفت یا رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible] کلام را از اصحاب بشنید [illegible]

[illegible] بشارت باد شما را [illegible] وعده داده است [illegible]

چون قریش [illegible] کاروان [illegible]

[illegible] قریش [illegible] کاروان [illegible]

[illegible] کاروان [illegible] وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ [illegible] إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ

یکی از دو گروه [illegible] کاروان [illegible] أَنَّهَا لَكُمْ که آن مر شما راست وَتَوَدُّونَ و شما دوست میدارید

أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ [illegible] یعنی کاروان تَكُونُ لَكُمْ باشد مر شما را [illegible] کاروان [illegible]

[illegible] وَيُرِيدُ اللَّهُ و میخواهد خدای أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ [illegible] ثابت کند [illegible]

بِكَلِمَاتِهِ [illegible]

[illegible]

[illegible] اسلام را ثابت [illegible] وَيَقْطَعَ [illegible] دَابِرَ الْكَافِرِينَ

[illegible]

[illegible] لِيُحِقَّ الْحَقَّ تا بسبب [illegible] ثابت کند [illegible] دین اسلام است و یا

قتل مشرکان [illegible] وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ [illegible] وَلَوْ كَرِهَ

الْمُجْرِمُونَ [illegible] إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ [illegible]

[illegible]

[illegible]

بلی و [illegible]

[illegible] فَاسْتَجَابَ لَكُمْ پس اجابت کرد [illegible] أَنِّي مُمِدُّكُمْ [illegible]

[illegible] بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ [illegible] مُرْدِفِينَ [illegible]

[illegible] هزار فرشته [illegible]

[illegible] آل عمران مذکور [illegible]

[illegible] هزار فرشته [illegible]

[illegible] جبرئیل [illegible] میکائیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ [illegible] إِلَّا بُشْرَى [illegible]

[illegible] حضرت جبرئیل [illegible]

[illegible] اهل آسمان [illegible]

[illegible] وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ [illegible] قُلُوبُكُمْ [illegible]

[illegible] وَمَا النَّصْرُ [illegible] إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ [illegible]

نصرت [illegible] إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ [illegible] حَكِيمٌ [illegible]

[illegible]

[illegible] إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ [illegible]

[illegible]

[illegible] أَمَنَةً [illegible] مِنْهُ [illegible]

[illegible] شیطان لعین [illegible]

[illegible]

جنب اید و بعضی حدث اصغر داشتند و آب نداشتند [illegible] بر ایشان غالب شد و زمین سخت و ریگ روان بود و کفار آب و شما بیرون
از دوستان خود [illegible] در میان ملت این جماعت [illegible] باران [illegible] وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ و فرو فرستاد بر شما
ابرها از طرف آسمان مَاءً آبی که رودها روان شد و حوضها پر گشت لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ تا پاک گرداند شما را بآن آب از حدث و جنابت
وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ و ببرد از شما رِجْزَ الشَّيْطَانِ وسوسهٔ شیطان را [illegible] با جنابت [illegible] وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ و تا ببندد
بر دلهای شما [illegible] حضرت [illegible] وَيُثَبِّتَ بِهِ و بآن آب ثابت گرداند بجای باران الْأَقْدَامَ قدمهای
شما را [illegible] زمین ریگ [illegible] استحکام داد و قدمها [illegible] شد و در زمین که کفار نزول کرده بودند
[illegible] قدم است [illegible] سیراب شدند [illegible] گل شد
[illegible] إِذْ يُوحِي رَبُّكَ یاد کن چون وحی کرد پروردگار تو إِلَى الْمَلَائِكَةِ [illegible] که [illegible]
[illegible] أَنِّي مَعَكُمْ [illegible] فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا پس ثابت گردانید
[illegible]
[illegible]
[illegible] مردان [illegible] نصرت [illegible]
[illegible] سَأُلْقِي [illegible] فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا [illegible] الرُّعْبَ ترس
[illegible] فَاضْرِبُوا پس بزنید [illegible] فَوْقَ الْأَعْنَاقِ
[illegible]
[illegible] وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ [illegible] كُلَّ بَنَانٍ همه انگشتان [illegible]
[illegible]
[illegible] ذَٰلِكَ این
ضرب و قطع بر ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَاقُّوا اللَّهَ مخالفت کردند خدای را وَرَسُولَهُ و دوست داده او را وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ و هر که مخالفت کند با خدا و رسول او فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بر مخالفت [illegible]
دنیا [illegible] ذَٰلِكُمْ اینست [illegible] فَذُوقُوهُ [illegible] وَأَنَّ
لِلْكَافِرِينَ و [illegible] عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش [illegible] عبدالله [illegible] روایت [illegible] حکایت کرد
[illegible]
[illegible]

[illegible] تا [illegible] ایشان [illegible] سواران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده‌اید إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا چون ملاقات کنید با آنان که کافرند زَحْفًا در حالتی که [illegible]
[illegible] فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ پس مگردانید بر ایشان [illegible]
[illegible] وَمَنْ
يُوَلِّهِمْ و هر که بگرداند بر ایشان يَوْمَئِذٍ در آن روز دُبُرَهُ پشت خود را إِلَّا مُتَحَرِّفًا مگر در حالتی که [illegible]
[illegible] لِقِتَالٍ برای کارزار [illegible]
[illegible] أَوْ مُتَحَيِّزًا [illegible] إِلَىٰ فِئَةٍ [illegible]
[illegible] فَقَدْ بَاءَ پس [illegible] بِغَضَبٍ
مِنَ اللَّهِ [illegible] وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ [illegible] وَبِئْسَ الْمَصِيرُ [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت جبرئیل [illegible] خاک [illegible]
[illegible] خاک [illegible] سنگ [illegible]
[illegible] سنگ ریزه [illegible]

کرده ایشان حمله کردند و هفتاد کس از صنادید قریش کشته شدند و هفتاد دیگر را اسیر گرفتند پس اهل بدر با یکدیگر تفاخر میکردند این میگفت من
کشتم و آن میگفت که من اسیر گرفتم آیت آمد که **فلم تقتلوهم** پس شما نکشتید دشمنان را بقوت و استقلال خود **ولکن الله قتلهم**
ولیکن خدای تعالی کشت ایشانرا بآنکه شما را مدد داد بملائکه و دلهای شما را قوی ساخت و رعب و ترس در دل ایشان انداخت
ایشان انداخت **وما رمیت** و نینداختی تو آن مشت خاک را بر رویهای ایشان **اذ رمیت** وقتی که انداختی چه آنکه در تو بنشانه
بنود که در چشم همه لشکر کفار رود و رسانیدن آن قادر بنودی **ولکن الله رمی** ولیکن خدای افکند آنرا در چشم همه ایشان رسانید تا همه منهزم شدند
و ارباب تحقیق و اصحاب تحقیق را در کلام ظفر انجام وما رمیت اذ رمیت سخنان بسیار است و حواله آن بمطالعه منهج الصادقین است
ومن الله الاعانة والتوفیق حاصل آنکه حق سبحانه کفار را مغلوب ساخت باینکه ترس در قلوب ایشان و ایمان در دل مؤمنان تا حق را ظاهر سازد
**ولیبلی المؤمنین** و تا عطا دهد مؤمنانرا و نعمت دهد ایشانرا از نزد خود **منه** از نزدیک خود **بلاء حسنا** عطائی نیکو و نعمتی بزرگ که آن
نصرت و غنیمت است و مشاهده آیات دالّه بر صدق دعوی حضرت رسالت **ان الله سمیع** بدرستی که خدای شنونده است استغاثت
و دعای شما را **علیم** دانا بنیات و احوال شما و اجابت کرده دعای شما را و منصور ساخت **ذلکم** این است کار او که دیدید از
غلبه اهل حق و مغلوبیت اهل باطل **وان الله** و مقصود این نصرت آنست که خدای **موهن** سست کننده و باطل سازنده است **کید**
**الکافرین** مکر و حیله کافرانرا و حفص موهن کید خوانده باضافه یعنی خدا باطل کننده کید مشرکانست آورده اند که کفار قریش در وقت بیرون
آمدن از مکه دست در پرده کعبه زده گفتند بار خدایا نصرت کن از این دو لشکر آنرا که راه یافته تر است و از این دو جماعت آنرا که گرامی تر است و از این
دو دین آنرا که فاضلتر است و در روز بدر ابوجهل گفت بار خدایا هر که از ما قاطع رحم تر است و قطع کننده تر صله رحم و بدتر است او را هلاک کن
و دعا بدین است با الله ما اتینا تا علیم و اتبع سخنان او بیرون آمد و حالت کن و بر روایتی ابوجهل گفت خداوندا ظاهر کردی کرده و سسبب است نزد تو او را هلاک کن
و هر آینه ایشان بر این آیت فرستاد که **ان تستفتحوا** ای طلب فتح و نصرت کردید ای کفار قریش **فقد جاءکم الفتح** بس بتحقیق آمد بشما فتح
یعنی فتح دین که در مسلمانست نزد خدا **وان تنتهوا** و اگر باز ایستید ای کافران از باقی مانده در جنگ بدر از کفر و معادات رسول **فهو خیر لکم**
پس آن بهتر است مر شما را از قتل این جهان و عقوبت آن جهان **وان تعودوا** و اگر بمحاربت مسلمانان **نعد** باز گردیم بنصرت ایشان **ولن**
**تغنی عنکم** و دفع نکند از شما **فئتکم** جمعیت و اتفاق شما **شیئا** چیزی را از بلیت قتل و اسر و عقوبت آخرت **ولو کثرت** و اگرچه
بسیار باشد آن جماعت **وان الله** و بدرستی که خدای **مع المؤمنین** با مؤمنانست نیکوکار است بنصرت و معونت و بعضی گفته اند این خطاب
با مؤمنانست یعنی اگر طلب فتح کنید ای مؤمنان ... بار عتابست با صحابیان که کفار را نصرت ندادند و اگرچه عدد و جمعیت و سلاح بسیار باشند **یا ایها الذین**
**امنوا** ای کسانی که ایمان آورده اید **اطیعوا الله ورسوله** فرمان برید خدای را و فرستاده او را **ولا تولوا** و بر مگردید و اعراض مکنید **عنه** از امر او

تنتهوا
باز گردید

و شما در بیان طاعت شکار بود مکرر ساختن از رسول **وانتم تسمعون** و حال آنکه میشنوید آن سخن بگوش ها که درو خیر است یا میشنوید مواعظ و اوامر
و نواهی قرآن را **ولا تکونوا کالذین** و مباشید مانند آنانکه **قالوا سمعنا** گفتند شنودیم و آن کفار اند و منافقان که میگفتند ما استماع قرآن
کردیم **وهم لا یسمعون** و حال آنکه ایشان نمی شنوند شنیدنی که بجان قبول کنند و بر مقتضای آن عمل نمایند و باز او بود آنان اند که فرموده
تفسیر نمود و ساختن ای میگویند آیات خدا را میشنویم و حال آنکه سمع قبول و استماع آن بکار نمیبرند و محققان گفته اند که بزبان باید **ان شر**
**الدواب** بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین **عند الله** نزدیک خدای یعنی بدترین جمیع حیوانات در علم الهی **الصم** که از شنوائی
حق **البکم الذین لا یعقلون** کنگانند از گفتن حق آنکه در نمی یابند حق را یعنی از خود ابی نمیدانند که ... بمشابه ... و بجای
ان بدترین ... آنکه از خرد که سبب تفضیل ایشانست بر سایر حیوانات روی بر تافته اند و بجانب متابعت طبع و هوای نفس میل نمودند **ولو**
**علم الله** و اگر دانستی خدای **فیهم خیرا** در ایشان نیکوئی که قبول حق کردندی است یا آیات قرآن یعنی قبول هدایت و طلب استماع **لاسمعهم**
هر آینه شنوانیدی ایشان را یعنی لطف کردی و توفیق ارزانی فرمودی تا بشنودندی از روی اختیار چنانکه مؤمنان را طلب حق اند میشنوند و بآن
منتفع میشوند و لیکن ایشان اختیار کفر و عناد کرده اند و از غایت انکار و عناد سمع و بصر و دل را از شنیدن و دیدن و دلالت حق باز داشته لاجرم
حق تعالی ایشان را مخذول کرده و بر حال کفر و اصرار رها نموده **ولو اسمعهم** و اگر شنوانیدی ایشانرا بوسیله لطف **لتولوا**
هر آینه بر گشتندی از آن **وهم معرضون** و حال آنکه ایشان اعراض کنندگان اند از قبول حق یعنی بعد از لطف حاصله بایشان نیز رسانند ... اند
خذلان کرده ایم و تخلیه نموده ایم و آن لطف دیگر است ... منفعت ... و عدم لطف او نسبت ... را انتظار ... اند
منتفع نکرد ... بندگان را باطاعت رسول امر میفرماید **یا ایها الذین امنوا** ای کسانیکه ایمان آورده اید **استجیبوا لله** اجابت کنید در
خدای را **وللرسول** و مر فرستاده او را باطاعت و قبول او امر و نواهی **اذا دعاکم** چون بخواند رسول او شما را **لما یحییکم** مر آن چیزی که
شما را زنده گرداند یعنی ایمان و علوم دینیه که حیات دل بدو باز بسته است چنانکه جهل سبب موت دل است و یا عقاید صحیحه و اعمال
صالحه مورث حیوة ابدیه است در نعیم جنات که من عمل صالحا من ذکر او انثی وهو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة یا جهاد
سبب بقای ایمانست چه ترک آن کنید دشمن غلبه کرده شما را هلاک کردند یا شهید شوند و ورا او موجب حیوة است زیرا او سجانه
که بل احیاء عند ربهم یرزقون و بعضی بر آنند که الذین تقتلوا یا قرآن که زنده سازنده دلهای اهل ایمانست **واعلموا** و بدانید **ان**
**الله یحول** آنکه خدای حایل شود یعنی جدا کند **بین المرء وقلبه** میان مرد و دل او و این تمثیل است مر غایت قرب او بجانب بنده
کقوله تعالی و نحن اقرب الیه من حبل الورید و تنبیه بر آنکه مطلع است بر مکنونات و ضمایر و ما بالکلیه صاحب آن نزد دل حق
باشد که اختلاف ... قلب حق است مر دل بنده را و منع عزایم و نقض مقاصد و کلام میمنت انجام حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه

که معرفت القلب فحیل الی [illegible] انسان رفت بی نیاز ترغیب است بر مسارعت بر تصفیه دل و خلوص آن پیش از آنکه حایل گردد حق میان

مرد و دل او بموت و فرصت عمل از و فوت کرده و گفته‌اند که حایل فکند میان مرد و دل او و گویند که مؤمنان در وقت محاربه اندیشه کرده بودند

که دشمن بسیار است و ما اندک چنین خوف در دل ایشان افکند حق تعالی فرمود که حایل میشوم میان دل ایشان و خوف ایشان

تا خایف نباشند و حایل میشوم میان دل کافر و ایمان تا ایمان نیاورد و در تفسیر عیاشی از یونس بن عمار از ابو عبدالله علیه الصلوة والسلام روایت

کرده که مراد آنست که حق تعالی حایل میشود میان مؤمن و معصیت و میان کافر و ایمان و هشام بن سالم نیز از آنحضرت همین روایت کرده و عیاشی نیز

[illegible] وانه الیه تحشرون و بسوی او جمع کرده میشوید [illegible]

[illegible] واتقوا فتنة و بپرهیزید از گناهی که اثر بد رسد و عقوبت آن لا تصیبن

الذین ظلموا منکم خاصة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت امیر المؤمنین صلوات

الله علیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حدیث الغزالی [illegible]

[illegible] واعلموا ان الله [illegible] شدید العقاب [illegible]

قلم تحرد [illegible] عنب الله علی [illegible] [illegible] تمکینهم [illegible] ایمان [illegible]

واظهار انعام خود [illegible] واذکروا [illegible] اذ انتم قلیل چون بود

[illegible] مستضعفون فی الارض [illegible] تخافون ان یتخطفکم الناس

[illegible] فآواکم [illegible]

وایدکم [illegible] بنصره [illegible] ورزقکم [illegible] من

الطیبات [illegible] لعلکم تشکرون [illegible]

[illegible] حضرت رسالت [illegible]

[illegible]

[illegible] یا ایها الذین آمنوا [illegible] لا تخونوا الله

والرسول خیانت مکنید با خدا و رسول او [illegible] جابر بن عبدالله انصاری [illegible] سبب نزول این آیت آن بود

[illegible] حضرت آمد و گفت یا رسول الله ابوسفیان [illegible]

[illegible]

این آیت آمد و [illegible] در حق ابولبابه نازل شده و سبب آن بود که حضرت رسول [illegible] بنی قریظه [illegible]

[illegible]

[illegible] ابولبابه [illegible]

[illegible] ابولبابه [illegible]

[illegible]

[illegible] این آیت نازل شد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ابولبابه گفت [illegible]

این آیت در باره ابولبابه
آمده در حق خیانت رسول خدا
کرد و آخر توبه کرد

کنانا ... روایت از ابی عبدالله صلوات الله علیه مرویست ... که خیانت مکنید با خدا و رسول او در [illegible]

وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ و خیانت مکنید در امانتها که در میان یکدیگر دارید وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ و شما میدانید که وبال خیانت بسیار است [illegible]

[illegible] بر شما واجبست ... وَاعْلَمُوا و بدانید ای مؤمنان أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ که مالهای

شما وَأَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ محنتی است از خدای [illegible] خیانت [illegible]

[illegible]

[illegible] رحمة الله علیه [illegible] وَأَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای عِندَهُ

أَجْرٌ عَظِيمٌ نزد اوست مزدی بزرگ [illegible] حضرت امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده‌اید إِن تَتَّقُوا اللَّهَ اگر بترسید

از خدای [illegible] يَجْعَل لَّكُمْ بگرداند برای شما فُرْقَانًا فرقی [illegible]

[illegible] وَيُكَفِّرْ عَنكُمْ و بپوشد

[illegible] سَيِّئَاتِكُمْ [illegible] وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را [illegible]

[illegible] وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

[illegible] دار الندوه [illegible]

[illegible] حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مشورت ابلیس در دار الندوه با قریش (marginal note)

و باید ... [illegible] قریش ... ابوجهل [illegible]

[illegible]

[illegible] ابوجهل [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible] عنکبوت [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه [illegible]

[illegible] فرو فرستاد [illegible]

[illegible] وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ [illegible] الَّذِينَ كَفَرُوا [illegible] لِيُثْبِتُوكَ [illegible]

[illegible] أَوْ يَقْتُلُوكَ [illegible]

[illegible] أَوْ يُخْرِجُوكَ [illegible] وَيَمْكُرُونَ [illegible] وَيَمْكُرُ اللَّهُ [illegible]

[illegible]

[illegible] وَاللَّهُ

خَيْرُ الْمَاكِرِينَ [illegible] وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ

[illegible] آيَاتُنَا [illegible] قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا [illegible]

[illegible]

بیقل (marginal note)

[illegible] (page signature)

شيرين آورده ام كه شيريني قرآن از فصاحت [illegible] است كه حق تعالى [illegible] اى محمد [illegible] چون آيات قرآن ميشنوند ميگويند
[illegible] اين شنيده ايم لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَٰذَا اگر خواهيم [illegible] ماننده اين إِنْ هَٰذَا نيست اين إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
مگر قصه‌ها [illegible] پيشينيان [illegible] و اين غايت [illegible] ايشان بود زيرا كه [illegible]
[illegible] از آن عاجز شدند [illegible]
[illegible]
[illegible]
روايت است كه چون عثمان بن مظعون [illegible] ابى سفيان [illegible] ابو جهل گفت [illegible] صدق ميگويد [illegible] لا اله الا الله [illegible]
[illegible] وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ [illegible] إِنْ كَانَ هَٰذَا [illegible] هُوَ الْحَقَّ [illegible] مِنْ عِنْدِكَ [illegible] فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا [illegible] حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ [illegible] أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ [illegible]
[illegible] وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ [illegible] وَأَنْتَ فِيهِمْ [illegible] وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ [illegible] وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ [illegible]
[illegible] حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه [illegible]
[illegible] استغفار است [illegible]
[illegible] وَمَا لَهُمْ [illegible] أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ [illegible] وَهُمْ يَصُدُّونَ [illegible] عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
از دخول مسجد الحرام [illegible] وَمَا كَانُوا [illegible] أَوْلِيَاءَهُ [illegible]

از مسجد الحرام باعث شرك ايشان [illegible] اختيار [illegible]
[illegible] إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ [illegible]
مسجد الحرام إِلَّا الْمُتَّقُونَ [illegible] وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ [illegible] لَا يَعْلَمُونَ
[illegible] وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ [illegible] عِنْدَ الْبَيْتِ [illegible] إِلَّا مُكَاءً [illegible] وَتَصْدِيَةً [illegible]
[illegible] فَذُوقُوا الْعَذَابَ [illegible]
[illegible] بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ [illegible] إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
[illegible] ابو جهل و عتبه و شيبه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فَسَيُنْفِقُونَهَا [illegible] ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً [illegible]
[illegible] ثُمَّ يُغْلَبُونَ [illegible]
[illegible] وَالَّذِينَ كَفَرُوا [illegible] إِلَىٰ جَهَنَّمَ
[illegible] يُحْشَرُونَ [illegible] لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ [illegible]
[illegible] مِنَ الطَّيِّبِ [illegible] وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ [illegible] بَعْضَهُ عَلَىٰ
بَعْضٍ [illegible] فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا [illegible]
[illegible] فَيَجْعَلَهُ [illegible] فِي جَهَنَّمَ
[illegible] أُولَٰئِكَ [illegible] هُمُ الْخَاسِرُونَ [illegible]
[illegible] قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا [illegible] ابو سفيان [illegible] إِنْ يَنْتَهُوا [illegible]
[illegible] يُغْفَرْ لَهُمْ [illegible] مَا قَدْ سَلَفَ [illegible]
[illegible] وَإِنْ يَعُودُوا [illegible] فَقَدْ مَضَتْ [illegible] سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ [illegible]

يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
[illegible]
[illegible] رسول است [illegible]

زیاده در بلاد پیشینیان کرده بودند کشتن کردند و آخر مستاصل شوند [illegible] پس این آیه [illegible]

وقاتلوهم [illegible] حتی لا تکون فتنة تا وقتی که یافت نشود شرک [illegible]

[illegible] تا هیچ مشرک نماند و یکون الدین کله و باشد

همه دین خالص و خاص لله [illegible] دین اسلام باشد فان انتهوا پس اگر باز ایستند

از کفر [illegible] فان الله [illegible] بما یعملون بصیر [illegible]

[illegible] صلوات الله علیه [illegible]

[illegible] وان تولوا و اگر اعراض

[illegible] فاعلموا ان الله [illegible] مولاکم [illegible]

[illegible] نعم المولی [illegible] و نعم النصیر [illegible]

[illegible] واعلموا [illegible] انما

غنمتم [illegible] من شیء [illegible] فان لله [illegible]

[illegible] خمسه [illegible] وللرسول [illegible] ولذی القربی [illegible] و

الیتامی [illegible] والمساکین [illegible] وابن السبیل [illegible]

[illegible]

[illegible] صلوات الله علیهم [illegible]

علیهم السلام [illegible]

[illegible] ان کنتم [illegible] آمنتم بالله [illegible]

[illegible] وما انزلنا [illegible] علی عبدنا [illegible] یوم الفرقان [illegible]

[illegible] یوم التقی الجمعان [illegible]

[illegible] والله علی کل شیء قدیر

[illegible] ابی عبدالله علیه السلام [illegible]

[illegible] اذ انتم بالعدوة الدنیا

الجزء العاشر

آیت خمس است

[illegible] وهم [illegible]

[illegible] بالعدوة القصوی [illegible]

[illegible] والرکب [illegible] اسفل منکم [illegible]

[illegible] ولو تواعدتم [illegible]

[illegible] لاختلفتم [illegible] فی المیعاد [illegible]

[illegible] ولکن [illegible] لیقضی الله امرا [illegible]

[illegible] کان مفعولا [illegible]

[illegible] لیهلک [illegible] من هلک [illegible] عن بینة [illegible] ویحیی من حی

[illegible] عن بینة [illegible]

[illegible]

[illegible] وان الله [illegible] لسمیع [illegible]

علیم [illegible]

[illegible]

[illegible] اذ یریکهم الله [illegible] فی منامک [illegible] قلیلا

[illegible] ولو اراکهم [illegible] کثیرا [illegible] لفشلتم

[illegible] ولتنازعتم [illegible] فی الامر [illegible] ولکن الله [illegible]

سلم [illegible] انه [illegible] علیم بذات الصدور [illegible]

[illegible] واذ یریکموهم [illegible]

[illegible] اذ التقیتم [illegible] فی اعینکم قلیلا [illegible]

[illegible]

[illegible] ویقللکم [illegible] فی اعینهم [illegible]

[illegible]

[illegible] مثليهم رأي العين [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ليقضي الله أمرا كان مفعولا [illegible] وإلى الله
[illegible] ترجع الأمور [illegible] يا أيها الذين آمنوا [illegible]
[illegible] إذا لقيتم فئة [illegible] فاثبتوا [illegible]
[illegible] واذكروا الله كثيرا [illegible]
لعلكم تفلحون [illegible]
[illegible] وأطيعوا الله ورسوله [illegible] ولا تنازعوا [illegible]
[illegible] فتفشلوا [illegible] وتذهب ريحكم [illegible]
[illegible]
[illegible] واصبروا [illegible] إن الله مع الصابرين [illegible]
[illegible]
[illegible] ولا تكونوا كالذين خرجوا [illegible] من ديارهم [illegible]
[illegible] بطرا [illegible] ورئاء الناس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ويصدون [illegible] عن سبيل الله [illegible] والله بما يعملون محيط [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وإذ زين لهم الشيطان

دشنام

مشورة

تعجب

[illegible] أعمالهم [illegible] وقال لا غالب
لكم اليوم [illegible] من الناس [illegible] وإني جار لكم
[illegible] فلما تراءت الفئتان [illegible]
[illegible] نكص [illegible] على عقبيه [illegible]
[illegible]
[illegible] وقال [illegible] إني بريء منكم [illegible] إني أرى [illegible] ما لا ترون
[illegible] إني أخاف الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] والله شديد العقاب [illegible]
[illegible]
[illegible] إذ يقول المنافقون
[illegible] والذين في قلوبهم مرض [illegible]
[illegible]
[illegible] غر هؤلاء [illegible] دينهم
[illegible] ومن يتوكل على الله [illegible]
[illegible] فإن الله عزيز [illegible] حكيم [illegible]
[illegible]
[illegible] ولو ترى [illegible] إذ يتوفى الذين كفروا
[illegible] الملائكة [illegible] يضربون وجوههم [illegible]
[illegible] وأدبارهم [illegible]
[illegible] وذوقوا [illegible] عذاب الحريق

عذاب سوزان که مقدمه عذاب دوزخ است و روایت کرده‌اند که [illegible]

بیفکنید **ذلک** ای ضرب شما با ایشان **بما قدمت** بسبب آن عملهاست که از پیش فرستاده بود **ایدیکم** دستهای شما از کفر و سایر معاصی [illegible] **وان الله** و بسبب آنکه خدای **لیس بظلام للعبید** [illegible]

[illegible] **کدأب آل فرعون** [illegible] **والذین من قبلهم** [illegible] **کفروا بآیات الله** [illegible] **فأخذهم الله** [illegible] **بذنوبهم** [illegible] **ان الله قوی** [illegible] **شدید العقاب** [illegible] **ذلک** [illegible] **بأن الله لم یک مغیرا** [illegible] **نعمة انعمها** [illegible] **علی قوم** [illegible] **حتی یغیروا** **ما بأنفسهم** [illegible] **وان الله سمیع** [illegible] **علیم** [illegible]

**کدأب آل فرعون** [illegible] **والذین من قبلهم** [illegible] **کذبوا بآیات ربهم** [illegible] **فأهلکناهم** [illegible] **بذنوبهم** [illegible] **واغرقنا** [illegible] **آل فرعون** [illegible] **وکل** [illegible] **کانوا ظالمین** [illegible] **ان شر الدواب** [illegible] **عند الله** [illegible] **الذین کفروا** [illegible] **فهم لا یؤمنون** [illegible] **الذین عاهدت منهم**

[illegible] **ثم ینقضون عهدهم** [illegible] **فی کل مرة** [illegible] **وهم لا یتقون** [illegible] **فإما تثقفنهم** [illegible] **فی الحرب** [illegible] **فشرد** [illegible] **بهم** [illegible] **من خلفهم** [illegible] **لعلهم** [illegible] **یذکرون** [illegible]

**واما تخافن** [illegible] **من قوم** [illegible] **خیانة** [illegible] **فانبذ الیهم** [illegible] **علی سواء** [illegible] **ان الله** [illegible] **لا یحب الخائنین** [illegible] **ولا یحسبن الذین کفروا** [illegible] **سبقوا** [illegible] **انهم لا یعجزون** [illegible]

**واعدوا لهم** [illegible] **ما استطعتم من قوة** [illegible] **ومن رباط الخیل** [illegible] **ترهبون به** [illegible] **عدو الله وعدوکم** [illegible] **وآخرین** [illegible] **من دونهم** [illegible] **لا تعلمونهم** [illegible] **الله یعلمهم** [illegible]

وَمَا تُنفِقُوا مِن شَيْءٍ و آنچه نفقه میکنید از چیزی که دادید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا مثل در ترتیب سلاح و غیره اسباب يُوَفَّ
إِلَيْكُمْ تمام داده خواهد شد بشما جزای آن وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و شما ستم دیده نخواهید شد بنقص ثواب و تضییع عمل ایشان وَإِن
جَنَحُوا و اگر میل کنند مشرکان لِلسَّلْمِ بصلح و استسلام فَاجْنَحْ لَهَا پس تو هم میل کن بصلح وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن
بر خدای یعنی مترس از آنکه بمکر و حیله طرح صلح انداخته باشند چه خدای نگهدار تست از مکر ایشان إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستیکه
خدای شنونده است مر اقوال ایشان را الْعَلِيمُ دانا است بنیات ایشان [illegible] پس اگر [illegible] تمامی دارد و وبال
مکر ایشان بر ایشان عاید [illegible] فَاجْنَحْ امر مطلق [illegible] مخصوص است بمصلحت [illegible] اگر مصلحت در خلاف صلح باشد جایز است
رعایت کند [illegible] اجماع اهل البیت است علیهم السلام وَإِن يُرِيدُوا أَن يَخْدَعُوكَ و اگر خواهند که فریب دهند ترا بصلح خود را
از جنگ نگاه دارند فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ پس بدرستیکه بسنده است ترا خدای [illegible] کننده مقاصد او کافیست ذات هُوَ الَّذِي
اوست آنکه أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ قوت داد ترا بیاری خود و [illegible] وَبِالْمُؤْمِنِينَ و بجمع مؤمنان [illegible] انصار
اوس و خزرج [illegible] وَأَلَّفَ و الفت انداخت [illegible] بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان
یعنی میان اوس و خزرج که صد و بیست سال میان ایشان تعصب [illegible] و عداوت و اشتغال [illegible]
ایشان را بکرم الفت داد و اتفاق [illegible] لَوْ أَنفَقْتَ اگر خرج میکردی بجهت اصلاح احوال ایشان
مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا [illegible] مَّا أَلَّفْتَ تألیف ندادی [illegible] الفت دادن بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای
ایشان [illegible] وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای بحکم خود أَلَّفَ بَيْنَهُمْ الفت افکند میان ایشان چه او
مقلب القلوب است [illegible] إِنَّهُ عَزِيزٌ [illegible] غالب و قادر است [illegible] حَكِيمٌ [illegible] يَا أَيُّهَا
النَّبِيُّ ای پیغمبر گزیده حَسْبُكَ اللَّهُ بسنده است ترا خدای وَمَنِ اتَّبَعَكَ و آنانکه پیروی تو کرده اند مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان
نزول این آیت [illegible] بدر واقع شده [illegible] اهل البیت مذکور است [illegible] آیت حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه و اتباع
او [illegible] بدین تو [illegible] نصرت [illegible] رسول را [illegible] بواسطه حضرت امیر المؤمنین
ظهور [illegible] يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر بلند مرتبه حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ
تحریص و ترغیب کن مؤمنان [illegible] عَلَى الْقِتَالِ بکارزار [illegible] إِن يَكُن مِّنكُمْ اگر باشند از شما عِشْرُونَ صَابِرُونَ
بیست تن صبر کنندگان [illegible] يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ غالب شوند بر دویست تن از مشرکان [illegible]
[illegible] وَإِن يَكُن مِّنكُم مِّائَةٌ و اگر باشند از شما صد [illegible] يَغْلِبُوا أَلْفًا

غالب



غالب شوند بر هزار تن مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از آنانکه کافر شوند [illegible] بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ
بسبب آنکه ایشان گروهی اند که لَّا يَفْقَهُونَ نمیدانند [illegible] بثواب عظیم و بهشت نعیم [illegible]
[illegible] ثبات و شکیبائی مؤمنان [illegible] این آیت مؤمنان [illegible]
حق تعالی این آیت را منسوخ کرد [illegible] الْآنَ اکنون [illegible] خَفَّفَ اللَّهُ عَنكُمْ [illegible] وَعَلِمَ أَنَّ
فِيكُمْ ضَعْفًا و دید [illegible] یعنی ضعف [illegible] فَإِن يَكُن مِّنكُم [illegible] مِّائَةٌ صَابِرَةٌ صد تن
شکیبا يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ غالب بر دویست تن [illegible] وَإِن يَكُن مِّنكُمْ أَلْفٌ و اگر باشد
از شما هزار کس يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ غالب شوند بر دو هزار بِإِذْنِ اللَّهِ بامر خدای و یاری او وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خدای تعالی با صبر کنندگانست
[illegible] حکم آیت اول [illegible] مسلمانان [illegible] بسیار شدند حکم این آیت تخفیف ایشان
کرد و در کنز العرفان آورده که آیت الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنكُمْ از باب نسخ است و سبب آن بر ذکر حضرت رسول صلی
الله علیه و آله و سلم حمزه را با [illegible] بجهاد [illegible] [illegible] ابو جهل بود [illegible]
جهت کثرت شفقت که بر ایشان رسیده بود حق تعالی از ایشان تخفیف فرمود [illegible] یکی با ده
و باقی احکام جهاد در کنز القادقین [illegible] آورده اند که روز بدر هفتاد تن اسیر شدند و از جمله ایشان
عباس بن عبد المطلب و عقیل بن ابی طالب بود حضرت [illegible] در باب ایشان با اصحاب مشاورت کرد
ابوبکر که از مهاجر بود گفت یا رسول الله اکابر [illegible] این قوم اقارب و عشایر تواند اگر هر یک بقدر طاقت و
استطاعت فدای بدهند باشد که روزی بدولت اسلام برسند و حالا آن فدا مدد [illegible] اصحاب شود عمر گفت
یا رسول الله [illegible] اهل شرک [illegible] ایشان رحم [illegible] بر تند [illegible]
[illegible] عقیل را [illegible] و از آن انصار سعد بن معاذ گفت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] اسلام آرند و یا [illegible]
رسول [illegible] عذاب خدای [illegible]
شده بود [illegible] در [illegible] مَا كَانَ لِنَبِيٍّ [illegible] أَن يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ
[illegible] اسیران [illegible] فدا [illegible] حَتَّىٰ يُثْخِنَ [illegible] فِي الْأَرْضِ [illegible] سبب قلت [illegible] کفار

جزا ایران بود

قوت

قرها

و موجب عزت اسلام و ظهور شوکت مؤمنان نیکوکار است تُرِيدُونَ میخواهید شما عَرَضَ الدُّنْيَا مال دنیا را که عرضی سریع الزوال است مراد
اخذ فدیه است وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ و خدای میخواهد برای شما ثواب آخرت را که بقا از آنست و ثواب جهاد و [illegible] سبب [illegible]
دلکم اعزاز دین است و خوار کردن دشمنان بر کین وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست دوستان را بر دشمنان غلبه دهد حَكِيمٌ و دانست آنچه با
بندگان کند و آنچه لایق بحال هر یک از ایشان باشد از کشتن و منت و [illegible] و در وقت شوکت مشرکان [illegible] بیان [illegible] و در وقت غلبت
مؤمنان لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ و اگر نه حکمی بودی از خدای سَبَقَ که پیشی گرفته [illegible] اثبات آن در لوح محفوظ [illegible] صریح
عقوبت ننمایید [illegible] لَمَسَّكُمْ هرآینه میرسید شما را فِيمَا أَخَذْتُمْ در آنچه فرا گرفتید از فدا عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی
بزرگ و در [illegible] آورده که [illegible] اخذ فدیه و قتل [illegible] در فدیه [illegible] هزار درهم بود
و کمتر [illegible] هزار درهم بود و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت که فدای هر اسیری چهل اوقیه بود [illegible] غالبست و
روایت کرده [illegible] عباس را اسیر کردند [illegible] اوقیه طلا [illegible] حضرت رسول [illegible] غنیمت [illegible] خدای [illegible] عباس گفت
[illegible] بیرون کنند [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله و عبید الله و قثم [illegible]
[illegible] أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
[illegible] حضرت [illegible] اسیران بود
[illegible]
[illegible]
[illegible] فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ پس بخورید آنچه غنیمت گرفتید از فدیه چه آن از جمله غنایم است حَلَالًا طَيِّبًا خوردنی حلال و پاک
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در ترک مأمور و فعل منهی إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ [illegible] است پس ذنب شما را [illegible] مغفرت
رَحِيمٌ [illegible] اسلام [illegible] يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای
[illegible] قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ [illegible] مِنَ الْأَسْرَى از اسیران إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ اگر داند خدای
فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا در دلهای شما [illegible] ایمان و اخلاص يُؤْتِكُمْ [illegible] خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ بهتر از آنچه [illegible]
[illegible] وَيَغْفِرْ لَكُمْ [illegible] وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است [illegible] رَحِيمٌ

[illegible] اسلام [illegible] عباس [illegible] و عده داده بود [illegible] از من گرفته
[illegible] و عده [illegible] هزار دینار [illegible]
[illegible] مغفرت [illegible] خلاف [illegible]
[illegible] اسیران [illegible] وَإِنْ يُرِيدُوا و اگر خواهند این اسیران خِيَانَتَكَ خیانت کردن با تو
[illegible] فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ پس بدرستی که خیانت کردند با خدای مِنْ قَبْلُ پیش از این بکفر و نقض عهد و میثاق
[illegible] فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ پس توانایی داد ترا بر ایشان [illegible]
[illegible] وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست [illegible] حَكِيمٌ [illegible]
[illegible] إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند وَهَاجَرُوا و هجرت کردند
[illegible] وَجَاهَدُوا و جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود وَأَنْفُسِهِمْ
[illegible] فِي سَبِيلِ اللَّهِ [illegible] وَالَّذِينَ آوَوْا
[illegible] وَنَصَرُوا و نصرت کردند [illegible] أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ
[illegible] میراث [illegible] اسلام [illegible] هجرت [illegible]
[illegible] وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ [illegible] حضرت امام [illegible]
[illegible] وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند وَلَمْ يُهَاجِرُوا و هجرت نکردند مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ
میراث مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز حَتَّى يُهَاجِرُوا تا وقتی که هجرت کنند وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ و اگر [illegible] فِي
الدِّينِ [illegible] فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ [illegible] إِلَّا عَلَى قَوْمٍ
[illegible] بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ [illegible] وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ [illegible] بَصِيرٌ بیناست وَالَّذِينَ كَفَرُوا [illegible]
بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستان برخی دیگر [illegible] و معاونت [illegible] میراث
إِلَّا تَفْعَلُوهُ اگر نکنید [illegible] تَكُنْ فِتْنَةٌ
[illegible] فِي الْأَرْضِ در زمین وَفَسَادٌ كَبِيرٌ و فساد بزرگ در دین یعنی اگر مؤمنان دوست [illegible]
[illegible]

هجرت و نصرت اهل ایمان خبر میدهد و میفرماید که وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنان که گرویدند بخدا و رسول وَهَاجَرُوا و هجرت
نمودند وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و جهاد کردند در راه رضای خدای و طاعت او وَالَّذِينَ آوَوْا و آنانکه بعد از تصدیق
و تسلیم جای دادند مهاجران را وَنَصَرُوا و یاری پیغمبر را در قتال [illegible] أُولَٰئِكَ آن گروه هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ایشانند
گروه گان براستی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشان راست آمرزش از خدای وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی نیکو بی منت و خوف نقص
و فوت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند مِنْ بَعْدُ از پس صلح حدیبیه وَهَاجَرُوا و هجرت کردند [illegible] وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ
و جهاد کردند با شما یعنی مدد شما شدند در کارزار با کفار فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه مِنْكُمْ از جمله شمااند که مهاجر و انصار
یعنی لاحقان و سابقان یکی اند در ایمان و در هجرت و جهاد وَأُولُو الْأَرْحَامِ و خداوندان خویشیها یعنی اقربا بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ
بِبَعْضٍ برخی از ایشان سزاوارترند ببعضی در میراث گرفتن از اجنبی که میان ایشان مواخات شده بود از مهاجر و انصار
فِي كِتَابِ اللَّهِ در حکم خدای یا در لوح محفوظ یا در قرآن این آیت ناسخ آن جماعت است که بسبب هجرت و نصرت میراث
میگرفتند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیز از میراث دادن و حکمت در اعتبار نسبت هجرت و نصرت اولا
و اعتبار قرابت ثانیا عَلِيمٌ داناست بجمیع مصالح بندگان سُورَةُ التَّوْبَةِ مائة و تسع و عشرون آية این سوره را اسماء متعدد است

یکی براءة یعنی بیزاریست از کفر و نفاق دوم توبه زیرا که متضمن تکرار توبه مؤمنان است کقوله و یتوب الله علی من یشاء فان
یتوبوا یک خیرا لهم ثم تاب علیهم لیتوبوا سیم فاضحه یعنی فضیحت کننده اهل نفاق چهارم مخزیه یعنی رسوا کننده ایشان پنجم مقشقشه
یعنی پاک کننده از نفاق ششم سورة العذاب زیرا که در آن بحث عذاب کفار میکند هفتم مبعثره یعنی ویران کننده و زیر و زبر سازنده
منافقان و مشرکان و کافران هشتم مشرده یعنی راننده ایشان نهم منقره یعنی برانگیزاننده حال ایشان و آشکارا سازنده آن دهم حافره
یعنی [illegible] ایشان و زبون کننده ایشان یازدهم منکله یعنی عقوبت کننده ایشان بقبیح ترین وجهی دوازدهم مدمدمه یعنی هلاک سازنده
ایشان سیزدهم مثیره یعنی راننده ایشان چهاردهم بحوث و بحوث یعنی بحث کننده از احوال ایشان و از ابی بن کعب از حضرت پیغمبر روایت
کرده که هر که سوره الانفال و سوره البراءة قرات کند من شفیع او باشم و روایت که این سوره را هفتاد هزار فرشته با جبرئیل بحضرت رسالت نازل
ساختند و از ابی عبدالله علیه السلام روایت است که انفال و برائت یکسوره است و از جهت آنکه در اول او بسم الله نیست و گویند که بسم الله
برای امان در رحمت و برائت برای رفع امان و کشیدن شمشیر بر روی دشمنان و بیزاری خدای از ایشان و وقوع عقوبت بر ایشان از نزول در اول آن
بسم الله واقع نشده و با جماع است چون این سوره نازل گشت حضرت رسالت ده چهل آیت از اول سوره با ابوبکر داده او را امیر حاج ساخت و فرمود
که در موسم حج بر مشرکان [illegible] اهل موسم بخواند و بعد از رفتن ابوبکر روز جبرئیل از نزد ملک جلیل نازل شد که ای محمد [illegible] اسلام [illegible]

و میفرماید که بایدکه این پیغام را کسی برساند که از تو باشد حضرت رسالت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را طلبید و بر ناقه غضبا سوار
ساخته از عقب ابوبکر فرستاد و امر کرد تا آیات را از وی گرفته خود بر اهل موسم خواند و ابوبکر بحضرت پیغمبر [illegible] بازگشت پس حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر ملاقی شد و آیات را از وی بستد و در روز [illegible] ذی الحجه خطبه خواند [illegible]
و در روز عید حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بر جمره عقبه بایستاد و فرمود ایها الناس انی رسول رسول الله الیکم [illegible]
[illegible] فرستاده [illegible] آیات بر ایشان خواند که بَرَاءَةٌ این بیزاریست و اعلام مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ
از خدای و فرستاده او إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ بسوی آنانکه پیمان بسته اید با ایشان مِنَ الْمُشْرِكِينَ از مشرکان [illegible]
[illegible]
[illegible] فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ پس سیر کنید
در زمین یعنی بیائید و بروید [illegible] أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ چهار ماه از روز عید [illegible] تا دهم ربیع الآخر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَاعْلَمُوا و بدانید [illegible] أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ [illegible]
[illegible] وَأَنَّ اللَّهَ [illegible] مُخْزِي الْكَافِرِينَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَأَذَانٌ و این اعلامیست [illegible]
مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ از خدای و رسول او إِلَى النَّاسِ بسوی مردمان [illegible] يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ روز حج اکبر که عید قربانست
[illegible]
[illegible]
[illegible] روز عید قربان [illegible]
[illegible] إِنَّ اللَّهَ

جز حج اکبر کدام است

بدرستی که خدای تعالی بری من المشرکین بیزارست از مشرکان و عهود ایشان ورسوله و پیغمبر بیزارست از عهود
ایشان فان تبتم پس اگر باز گردید از کفر و غدر فهو پس آن باز گشتن شما خیر لکم بهترست مر شما را از اقامت آن وان
تولیتم و اگر بگردید از توبه و در کفر بمانید فاعلموا انکم پس بدانید که شما غیر معجزی الله عاجز کننده خدا نیستید
یعنی نتوانید که ازو بگریزید یا او را در مقام ستیزه در مانید وبشر الذین کفروا و مژده ده آنانرا که کافر شدند ذکر بشارت
در مقام تهدید بجهة تهکم است و یا آنکه ایشان بشارت میکنی که ایشانرا بعذاب الیم بعذاب دردناک در آخرت پس در باب بنی ضمره
و بنی کنانه که در حدیبیه معاهده بودند و نقض عهد نکرده میگوید الا الذین مگر آنانکه عاهدتم من المشرکین عهد کردید با ایشان
از مشرکان ثم لم ینقصوکم شیئا پس ایشان نکردند چیزی از شروط عهد با شما یعنی نشکستند پیمان شما را ولم یظاهروا
و یاری ندادند علیکم احدا بر قتال شما کسی را از دشمنان شما یکی را فاتموا الیهم پس تمام کنید بسوی ایشان عهد
هم عهد ایشانرا الی مدتهم تا وقتی که ایشانرا مقرر شده و ایشان را چون ناقضان عهد بر چهار ماه مهلت مدهید ان الله یحب
المتقین بدرستی که خدای دوست میدارد ترسندگان از شکستن پیمان را بجهة تقوی و وفای بعهد است و تمام کردن شرایط آن بعد از آن در حکم مشرکان
ناقض العهد بیان میفرماید که فاذا انسلخ پس چون بگذرد الاشهر الحرم ماههای حرام یعنی چهار ماهی که مشرکانرا مهلت داده شده اند
در آیه فسیحوا فی الارض اربعة اشهر که مذکور شد و بعضی برآنند که ذی القعده و ذو الحجه و محرم و رجب است و قول اول اصح است و این آیت
بمقتضای مقام و در هر تقدیر چون این ماهها منقضی شوند فاقتلوا المشرکین پس بکشید مشرکانرا که عهد نکرده اند با ایشان یا اگر
عهد بسته اند شکسته اند حیث وجدتموهم هرجا که یابید در حل و حرم و در شهر حرام یا غیر آن این ناسخ آیت که در باب صلح واقع شده
وخذوهم و بگیرید ایشانرا باسیری واحصروهم و باز دارید ایشانرا از طواف مسجد الحرام و منع ایشان کنید از تفرق در بلاد اسلام
واقعدوا لهم و بنشینید برای قتل و اسر ایشان کل مرصد بر هر مرصدی یعنی راهها را بر ایشان تنگ گردانید تا در شهرها و قریها منتشر نشوند
فان تابوا پس اگر باز گردند از شرک بایمان واقاموا الصلوة و بپای دارند نماز را واتوا الزکوة و بدهند زکوة اموال خود را و این هر دو
عمل تصدیق ایشان روشن شود فخلوا سبیلهم پس خالی کنید راه ایشانرا یعنی دست بدارید از ایشان و راه دهید تا هر جا خواهند روند ان
الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است مر کسانی که گذشته اند ایشانرا رحیم مهربانست بدادن ثواب ایشان حسب ... وان احد
من المشرکین و اگر یکی از مشرکان که بعد از انقضای اشهر ... قتال ... استجارک زینهار خواهد از تو فاجره پس امان ده
او را و زینهار ده حتی یسمع کلام الله تا بشنود سخن خدا را از قرائت و در آن تامل و تدبر کند و بر حقیقت آن مطلع شود
ثم و بعد از شنیدن قرآن اگر اسلام نیارد ابلغه مامنه برسان او را بموضع امن او که دیار اوست و بعد از آن با او قتال کن تا با

وی غدر و خیانت نکرده باشی ذلک این امان دادن و مهلت دادن ایشانرا بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یعلمون گروهی اند که
نمیدانند حقیقت ایمان را ... پس ایشانرا امان ده تا شاید که بسمع قبول آنرا بشنوند و در آن تامل و تفکر کنند کیف یکون للمشر
کین عهد چگونه تواند بود مر مشرکانرا عهدی و پیمانی عند الله نزد خدای شما وعند رسوله و نزد رسول او یعنی چون ایشان در عهد غدر را عادت
کرده اند پس ایشانرا نزد خدا و رسول او پیمانی نباشد الا الذین عاهدتم مگر آنانکه عهد بستید با ایشان یعنی بنی ضمره و بنی کنانه که
حضرت رسالت پناه با ایشان عهد بسته بود عند المسجد الحرام نزدیک مسجد الحرام یعنی در حدیبیه که قریب است بمکه معظمه فما استقا
موا پس مادام که ایشان مستقیم باشند بر عهد خود لکم برای شما فاستقیموا لهم پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود مر ایشانرا ان
الله یحب المتقین بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد پرهیزکارانرا که بر عهد خود استقامت نمایند کیف چگونه مشرکان بر عهد خود باشند
وان یظهروا علیکم و حال آنکه اگر ایشان غلبه یابند بر شما لا یرقبوا فیکم مراعات نکنند و نگاه ندارند در باب شما الا حق خویشی یا
قرابت ولا ذمة و نه وفای عهد یرضونکم بافواههم خوشنود میگردانند شما را بدهانهای خود یعنی وعده میدهند بایمان و وفای
بانجام شیرین میگویند وتابی قلوبهم و سرباز میزند دلهای ایشان از آنچه بزبان میگویند یعنی دل ایشان با زبان یکی نیست واکثر
هم فاسقون و بیشتر ایشان بیرون شدگانند از فرمان یا سرکشانند از قبول ایمان و اندکی از ایشان بسبب بی باکی از نقض عهد احتراز مینمایند
اشتروا بآیات الله بدل کردند و بر گزیدند بآیتهای خدای یعنی قرآن ثمنا قلیلا بهای اندک یعنی چیز اندک بهای حقیر و قلیل دارد از متاع
دنیا و مراد آنست که ابوسفیان بعضی از مشرکان را در طمع طعامی ... برای قتال اهل ایمان جمع کرد و ایشان تکذیب قرآن نموده در صدد قتال مسلمانان
آمدند فصدوا پس اعراض کردند عن سبیله از راه خدای و طاعت او و یا باز داشتند مردمانرا از راه حق قصد خدای انهم بدرستی که
ایشان ساء ما کانوا یعملون بد کاریست که میکنند لا یرقبون نگاه نمیدارند مشرکان ناقض العهد فی مؤمن در شان هیچ مؤمنی
الا قرابت و خویشی ولا ذمة و نه عهد و ذمت واولئک و آن گروه هم المعتدون ایشانند از حد درگذرندگان در شرارت
وطغیان فان تابوا پس اگر باز گردند از کفر واقاموا الصلوة و بپای دارند نماز را واتوا الزکوة و بدهند زکوة را فاخوانکم
پس ایشان برادران شمااند فی الدین در دین اسلام و ایشانرا آنچه شما راست بود و بر ایشانست آنچه بر شما باشد ونفصل الآیات
و بیان میکنیم آیتهارا لقوم یعلمون برای گروهی که فهم کنند و در آن تفکر نمایند وان نکثوا و اگر بشکنند مشرکان ایمانهم سوگندان
و پیمانهای خود را من بعد عهدهم پس از آنکه عهد کرده اند با شما وطعنوا فی دینکم و طعن کنند در دین شما و عیب جویی کنند فقا
تلوا ائمة الکفر پس بکشید پیشوایان کفر را و سرداران اهل شرک را انهم لا ایمان لهم بدرستی که ایشانرا عهد و پیمان نیست
در حقیقت چه ایمان ایشان درست نبود ... شکست ... پس مقاتله کنید با ایشان لعلهم ینتهون شاید که ایشان

باز ایستند از شرک یا از طعن در دین اسلام از ابن عباس نقلست که مراد از ائمة الکفر ابوسفیان بن حرب و حارث بن هشام و سهیل بن
عمرو و عکرمة بن ابی جهل و امثال ایشان که عهد را شکستند و حذیفه یمانی فرموده که اهل این آیت هنوز موجود نشده اند و بعضی ایشان ظهور خواهند
کرد و با ایشان مقاتله کنند و کلینی از او روایت نموده و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در روز جمل این آیت تلاوت نمود و گفت والله که رسول
خدا با من عهد کرد و فرمود که ای علی البته مقاتله کنی با گروه ناکثان عهد و باغیان و مارقان از دین أَلَا تُقَاتِلُونَ آیا کارزار نمی کنید
قَوْمًا نَكَثُوا با گروهی که شکستند أَيْمَانَهُمْ پیمانهای خود را که با شما بسته بودند در حدیبیه وَهَمُّوا و قصد کردند بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ به
بیرون کردن رسول را از مکه و مشاوره کردند با یکدیگر در امر اخراج او در دار الندوه چنانکه گذشت در آیه و اذ یمکر بک الذین کفروا
با ایشان وَهُمْ بَدَءُوكُمْ و حال آنکه ایشان ابتدا کردند بنقض عهد با شما أَوَّلَ مَرَّةٍ در اول بار بمعاودت و مقاتله چه رسول
ابتدا بدعوت کرد و الزام حجت و تحدی بکتاب و ایشان از معارضه آن عدول بمعادات و مقاتله کردند در روز بدر یعنی چه منع میکند شما را از آنکه معارضه
کنید با ایشان بقتال أَتَخْشَوْنَهُمْ آیا می ترسید از محاربه و کارزار ایشان و ترک قتال ایشان میکنید بجهت خوف آنکه مکروهی از ایشان بشما رسد
فَاللَّهُ أَحَقُّ پس خدای سزاوارتر است أَنْ تَخْشَوْهُ باآنکه بترسید از عقاب وی در ترک قتال کفار پس بجز او از ایشان نترسید إِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ اگر هستید ایمان آورندگان چه ایمان مقتضی آنست که از هیچ کس نترسید الا از او سبحانه قَاتِلُوهُمْ کارزار کنید با مشرکان يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ تا عذاب کند خدای
ایشان را بِأَيْدِيكُمْ بدستهای شما یعنی بشمشیرهای شما مقتول شوند وَيُخْزِهِمْ و خوار سازد ایشان را بالقهر و الغلبة وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ
و یاری دهد شما را بر ایشان وَيَشْفِ و شفا دهد صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ سینهای گروهی را از مؤمنان یعنی بنو خزاعه یا جمعی از اهل یمن که بمکه آمده اسلام
آوردند و از مشرکان ایذای بسیار یافتند و چون شکایت از ایشان بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله نمودند بشارت باد شما را که فرج نزدیکست
وَيُذْهِبْ و ببرد غیظ قُلُوبِهِمْ خشم دلهای ایشان را که بواسطه آزار کفار در دل بود و این آیت معجزه است چه
از وقوع آن خبر داده قبل از واقع شدن قتل و اسر کفار وَيَتُوبُ اللَّهُ و قبول توبه کند خدای و بازگردد بفضل خود عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر که خواهد
مراد عکرمة بن ابی جهل و سهیل بن عمرو و امثال ایشان که ایمان آوردند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بآنچه بوده و باشد حَكِيمٌ حکم کننده بر وفق
حکمت أَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید ای مؤمنان که بگذارند در ترک قتال کفار و گویند خطابست با اهل نفاق یا جمعی از اهل نفاق بپندارید أَنْ تُتْرَكُوا
آنکه شما را بگذارند بی جهاد وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ و حال آنکه هنوز خدای ندانسته یعنی ظاهر نشده الَّذِينَ جَاهَدُوا آنانرا که جهاد کنند
مِنْكُمْ از شما در راه او یعنی هنوز جهاد نکرده اید تا خدای بشما آنچه دانسته بمجاهده بفعل آید علم او و تعلق نگیرد بما یوجد و لم یکن بود در ازل بسیار
معلومات اما علم بوجود چیزی فرع موجود شدن آنست وَلَمْ يَتَّخِذُوا و هنوز ظاهر نشده که نگرفته مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای وَلَا رَسُولِهِ و بجز از رسول
او وَلَا الْمُؤْمِنِينَ و بجز مؤمنان وَلِيجَةً دوست نهانی را از منافقان که اسرار کنند با وی خلاصه معنی آنست که شما را بمجرد دعوی ایمان دست

کفار

بازنخواهند داشت تا ظاهر شود که کدام از شما مجاهده میکنید با کفار و با مشرکان دوستی نهانی نمی ورزد و اسرار خود را با ایشان در میان نمی نهد یعنی
مؤمن حقیقی است نه منافق ریاکار وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید و میگویند بعد از امر بقتال مشرکان و
قطع دوستی از ایشان امر بیکی نمودن از منع کفار از مساجد و مینماید که مَا كَانَ نیست و نبوده سزاوار و ناشایسته لِلْمُشْرِكِينَ مر مشرکان را أَنْ يَعْمُرُوا
آنکه عمارت کنند مَسَاجِدَ اللَّهِ مسجدهای خدا را اگر چه جای مسجد الحرام است بلفظ جمع آورده اند چون عباس رضی الله عنه اسیر شد مسلمانان
در باب شرک و قطع رحم سرزنش کردند عباس جواب داد که شما بدیهای ما را یاد میکنید و نیکیهای ما را یاد نمیکنید حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود آیا شما را
هیچ خیریست عباس گفت چرا ما عمارت مسجد الحرام میکنیم و خانه کعبه را پرده میپوشانیم و حاجیان را آب میدهیم و اسیر را
آزاد میکنیم این آیت نازل شد که مشرکان را عمارت مسجد الحرام روا نیست و روا نیست شَاهِدِينَ در حالتی که گواهان باشند عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود
بِالْكُفْرِ بکفر و سجده اصنام است و تکذیب پیغمبر علیه افضل الصلوة و السلام یعنی نشاید جمع کردن میان این دو چیز که عمارت خانه خداست و
عبادت غیر او أُولَٰئِكَ آن گروه مشرکان حَبِطَتْ تباه و باطل شده است بواسطه شرک أَعْمَالُهُمْ کردارهای ایشان که جلائل میدانند چون
خدمتشان بخود و عمارت مسجد و آب دادن حاجیان وَفِي النَّارِ و در آتش دوزخ هُمْ خَالِدُونَ ایشان جاودان بسبب کفر إِنَّمَا يَعْمُرُ
جز این نیست که عمارت کند مَسَاجِدَ اللَّهِ مسجدهای خدا را مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ کسی که گرویده باشد بخدای و ایمان بخدای تمام نیست
مگر با ایمان برسول او وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین وَأَقَامَ الصَّلَاةَ و بپای داشته باشد نماز را وَآتَى الزَّكَاةَ و داده باشد
زکوة را وَلَمْ يَخْشَ و نترسیده باشد در امور دین إِلَّا اللَّهَ مگر از خدای مراد آنست که عمارت مساجد درخور کسانیست که بصفت علم
و عمل صالح آراسته باشند و از جمله عمارت آن فرش کردن و روشن کردن است و چراغ روشن کردن و ملازمت کردن بعبادت در آن و ذکر و درس علوم
شرعیه مشغول شدن و در حدیث قدسی آمده که خانهای من در زمین مسجدهاست و زیارت کنندگان آن عمارت کنندگان آنند خوشا حال بنده که
در خانه خود طهارت کند و بعد از آن زیارت من کند در خانه من پس سزاوارست بر کسی که زیارت او کرده باشند که بزرگ دارد زائر خود را فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ
پس امید است آن گروه عمارت کنندگان که جامع علم و عمل کرده اند أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ آنکه باشند از راه یافتگان بطریق نجات
ابوسعید خدری از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود که چون دیدید که مردی آمد و شد میکند بمسجد جهة نماز پس بدهید گواهی او را بایمان او از برای آنکه
حق تعالی میفرماید إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و اصحاب ثعلبی که از اهل سنت است در تفسیر خود که مسمی است بکتاب
النزول و کواشی نیز در تفسیر خود که معتبر و مشهور است آورده اند که عباس بن عبد المطلب و طلحة بن شیبه با حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه در مقام مفاخرت در آمدند طلحه گفت من صاحب خانه خدایم و کلید در آن بدست منست پس افضل از شمایم عباس گفت منم حاجیان را
آب میدهم و صاحب سقایه ام و این منصب عالی نام نزد من است و او را لایق است علی علیه السلام فرمود نمیدانم چه میگوئید چرا افتخار میکنید بر من و حال آنکه

امیر خ

از علمای اهل سنت است

زیرا که من ایمان آورده ام بخدا و تصدیق بخدا و برسول و بروز قیامت کرده ام و اقتدا بحضرت رسالت کرده نماز میگذارم قبل از همه مردمان
بطوعت شش ماه و شما پرستش بتان میکردید و سجده لات و عزی میکردید و من جهاد کرده بودم در راه خدا در حضرت نبی و حرمت او بجان میکوشیدم
و شما در خدمت بتان [illegible] شیطان بودید پس [illegible] و در [illegible] و عالیتر [illegible] تصدیق قول آنحضرت
کرده این آیت فرستاد که أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ آیا میکنید اهل سقایه حاج را وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و اهل
عمارت مسجد الحرام را كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ همچو کسی که ایمان آورده است بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز جزا وَجَاهَدَ و جهاد کرده با کافران
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای لَا يَسْتَوُونَ برابر نیستند این هر دو قوم عِنْدَ اللَّهِ نزد خدای وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّا
لِمِينَ و خدای راه ننماید بمقصود گروه مشرکان [illegible] که حق تعالی ایشان را هدایت فرموده و
و توفیق داده الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویدند بخدای و پیغمبر [illegible] وَهَاجَرُوا و هجرت کردند از دیار خود وَجَاهَدُوا و جهاد کردند
با مشرکان فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بِأَمْوَالِهِمْ ببذل کردن مالهای خود [illegible] وَأَنْفُسِهِمْ و [illegible]
خود در معرکه جهاد أَعْظَمُ دَرَجَةً بزرگترند [illegible] عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای [illegible] اهل سقایه حاج
و عمارت مسجد [illegible] وَأُولَٰئِكَ و آن گروه که جامع این کمالات اند هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند ظفر یافتگان [illegible]
دو جهانی و حدیث مشهور [illegible] هُمُ الْفَائِزُونَ شاهد عادل است [illegible] حضرت
امیر المؤمنین است و شیعیان او [illegible] يُبَشِّرُهُمْ مژده میدهد ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان بِرَحْمَةٍ مِنْهُ برحمتی نازل از نزد خود
وَرِضْوَانٍ و خوشنودی کاملی از و نسبت بایشان وَجَنَّاتٍ لَهُمْ و بهشتهایی که مر ایشان را باشد فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ در آن باشد نعمت [illegible]
[illegible] خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا [illegible] در آن بهشتها إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ بدرستیکه
خدای نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزد بزرگ [illegible] و خوشنودی اوست
[illegible] ابو القاسم الحسکانی [illegible] در شأن علی
حضرت امیر المؤمنین [illegible] عباس بن عبد المطلب و طلحة بن شیبه [illegible] سقایه حاج
[illegible] خانه کعبه [illegible]
کسی [illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible] الله اکبر [illegible]
[illegible] حضرت فرمود [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] اسلام [illegible]



فرمود آری [illegible] رسول بودم و صاحب جهاد در دین خدا [illegible] با رسول خدای
[illegible] ای رسول خدا [illegible] و [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] عباس و طلحه
حضرت امیر [illegible] یا رسول الله این [illegible] علی [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible] حضرت جبرئیل [illegible]
[illegible] أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
[illegible] لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ [illegible] وَإِخْوَانَكُمْ [illegible] أَوْلِيَاءَ [illegible]
[illegible] إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ [illegible] عَلَى الْإِيمَانِ [illegible] وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ
مِنْكُمْ [illegible] فَأُولَٰئِكَ [illegible] هُمُ الظَّالِمُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ [illegible] وَأَبْنَاؤُكُمْ
[illegible] وَإِخْوَانُكُمْ [illegible] وَأَزْوَاجُكُمْ [illegible] وَعَشِيرَتُكُمْ [illegible] وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا [illegible]
وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا [illegible] وَمَسَاكِنُ [illegible] تَرْضَوْنَهَا [illegible]
أَحَبَّ إِلَيْكُمْ [illegible] مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ [illegible] وَجِهَادٍ
فِي سَبِيلِهِ [illegible] فَتَرَبَّصُوا [illegible] حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ [illegible] بِأَمْرِهِ [illegible]
[illegible] وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ [illegible]
[illegible]

نباید بلکه دوری نموده جواب ایشان [illegible] اکثر مردم از [illegible] ستمکاران [illegible] اغلب ایشان در این
مقام [illegible] اموال و ازواج و عشایر و مساکن [illegible] اختیار [illegible] ابراهیم وار
[illegible] علیه [illegible] إلا رب العالمين [illegible] قطع تعلق از
[illegible] صادق [illegible] عیال
[illegible] مومنان [illegible] **لقد نصركم الله** بدرستی
یاری داد شما را ای مومنان **في مواطن كثيرة** در مواضع بسیار و مواقع حرب و معارک [illegible] چون روز بدر و حرب بنی
نضیر و جنگ بنی قریظه و روز احزاب و صلح حدیبیه و حرب خیبر و فتح مکه **ويوم حنين** و در موضع روز حنین که وادیست میان مکه
و طایف حضرت با لشکر [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] روز حنین **إذ أعجبتكم كثرتكم** چون شگفت آورد شما را
[illegible] **فلم تغن عنكم** [illegible] **شيئا** [illegible] **وضاقت عليكم الأرض** [illegible]
[illegible] **بما رحبت** [illegible]
بایید **ثم وليتم** [illegible] **مدبرين** [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible] مشرکان غلبه [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible] رسول [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] عباس بن عبد المطلب و فضل
بن عباس و ابو سفیان بن حارث بن عبد المطلب [illegible] عبد الله بن الزبیر [illegible] ابولهب بود حضرت امیر
المومنین صلوات الله علیه [illegible] حضرت رسالت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] حضرت رسالت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] أنا النبي لا كذب أنا ابن عبد المطلب و عباس [illegible] ابو سفیان [illegible]

جنگ حنین

جاهلیت

[illegible]

بالجمله [illegible] آنحضرت [illegible] صورت [illegible] کمال شجاعت آنحضرت [illegible] رمضان روز
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] عباس [illegible] عباس [illegible]
[illegible] يا معشر المهاجرين والانصار يا اهل بيعت
الشجرة يا اصحاب سورة البقرة [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] **ثم أنزل الله سكينته** [illegible]
[illegible] **على رسوله وعلى المؤمنين** [illegible]
[illegible] عباس [illegible] علی بن موسی الرضا علیه التحیة والسلام [illegible] السكينة [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] شاهت الوجوه [illegible]
[illegible] روایت [illegible]
حرب [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] حضرت امیرالمومنین علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible] اسلام [illegible]
**وأنزل جنودا** [illegible] **لم تروها** [illegible]
[illegible] سعید بن مسیب روایت کرده [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] محمد صلی الله علیه [illegible]
[illegible] **وعذب الذين كفروا** [illegible]
[illegible] غنیمت [illegible] **وذلك**

در [illegible]

چهل [illegible]

والجزء واقع شود جزاء الکافرین پاداش ناگرویدگانست در دنیا و تفصیل این غزوه و ظهور شجاعت حیدر کرار در ان حضرت امیر المؤمنین
در این روز در نهج الصادقین مذکور است مرویست که بعضی از هوازن و ثقیف بعد از واقعه حنین بملازمت سید عالم صلی الله علیه و آله آمده
بشرف اسلام مشرف گشتند و حق تعالی در حق ایشان فرمود که ثم یتوب الله پس قبول توبه میکند خدای من بعد ذلک از پس این
جنگ علی من یشاء بر هر که خواهد از ایشان و گویند این آیت در شان منهزمان روز حنین نازل شد و یا در باره ابو بکر که کثرت لشکر اسلام را
چشم کرد و قول اول اصح و اظهر است والله غفور و خدای آمرزنده است کناهان توبه کنندگان را رحیم مهربانست که بعد از توبه
بر ایشان مواخذه نکند و چون حق تعالی نهی کرد از دوستی با کافران از عقب آن در منع دخول ایشان از مسجد الحرام میفرماید که یا ایها الذین آمنوا
ای کسانی که ایمان آورده اید انما المشرکون جز این نیست که مشرکان نجس پلیدند بسبب خبث باطن و ناپاکی اعتقاد و نزد جمعی علما
امامیه نجس العین اند چون کلاب و از ابن عباس مرویست که بدن ایشان نجس است بنجاست عینی فلا یقربوا المسجد الحرام
پس باید که نزدیک نشوند بمسجد الحرام که محیط است به بیت الله الحرام بعد عامهم هذا پس از این سال که امیر المؤمنین صلوات الله
علیه سوره برائت بر ایشان خواند و آن سال نهم بود از هجرت مرویست که چون این حکم واقع شد مؤمنان گفتند یا رسول الله چون مشرکان
در موسم بمکه نیایند طعام نیارند و سود او معامله نکنند طعام تنگ شود و بازار کاسد گردد و ما را فاقه و مشقت شود حق تعالی فرمود که وان خفتم
و اگر بترسید ای اهل مکه عیلة از درویشی بسبب منع ایشان از آن فسوف یغنیکم الله پس زود باشد که بی نیاز کند خدای تو انگر سازد شما را
من فضله از فضل و رحمت خود ان شاء اگر خواهد این قید بسبب آنست تا بالکلیه همت از مخاطب منقطع نشود و بسبب آنکه
غنی نشود بلکه کثرت رزق و فراخی آن بعضی را باشد و بعضی را نباشد و در بعضی سالی و در بعضی سالی و حق تعالی وعده وفا فرمود اهل یمن و ...
از اقطار زمین مسلمان شدند و بانواع تجارات و اجناس و بار آن را بایشان فرستادند و انواع نباتات و اصناف میوه ها در نواحی حرم رو
پیدا شد و فتح بلاد کثیره بمسلمانان داده شد و مسلمان آوردند و ایشان را انواع غلات و امتعه و ماکولات و ملبوسات آوردند و معامله میکردند
و بسبب فتح بلاد شرک آراست فرمود تا از غنایم غنی شوند ان الله علیم بدرستی که خدای داناست باحوال بندگان حکیم
حاکم است و محقق باعمال ایشان و منع و عطا کننده بروفق حکمت و مصلحت ایشان ... آنچه مقتضی آنست ... و در بیان ... بعد از ذکر
مقاتلت با مشرکان بمحاربه اهل کتاب امر میکند و میفرماید که قاتلوا کارزار کنید ای مؤمنان و بکشید الذین لا یؤمنون بالله آنان را که
ایمان ندارند بخدا یعنی یهود که بتشبیه قایل اند و نصاری که بتثلیث اعتقاد دارند ولا بالیوم الآخر و نگرویده اند بروز قیامت و
باحوال آن کما ینبغی چه یهود میگویند که در بهشت اکل و شرب نیست و یهود و نصاری بمعاد جسمانی اعتقاد ندارند و معتقدند که لذت
بهشت مخصوص بروح باشد و آنکه ... ایشان در روز آخرت چنانچه باید نباشد ولا یحرمون

و حرام نمیدانند ما حرم الله آنچه حرام کرده است خدای از خمر و خنزیر ورسوله و آنچه حرام کرده است رسول او یعنی حرام نمیدانند آنچه
حرمت آن بکتاب ثابت شده و یا معتقد امر حق نیستند و مرتکب امور حرام میشوند که در مذهب ایشان حرامست ولا یدینون
دین الحق و قبول نمیکنند دین حق را که اسلام است من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه داده شده اند کتاب تورات و انجیل این بیان
الذین لا یؤمنون است یعنی کارزار کنید با اهل کتاب حتی یعطوا الجزیة تا وقتی که بدهند جزیه را عن ید از دست خود
یعنی هر یک مال جزیه را بدست خود بدهند نه بدست غیری و در این باب تعیین کرده اند وهم صاغرون و حال
آنکه ایشان خوار شدگان باشند ... حق تعالی بعد از آنکه ... احکام اهل کتاب
خبر میدهد که وقالت الیهود و گفتند یهودان عزیر ابن الله عزیر پسر خداست و قائل این قول ... یهود بودند و یا آنکه ...
بودند و عزیر بن شرخیا از نسل ... و پشت ... هارون بن عمران ... بود و در وقتی که بخت نصر بر یهود مستولی شده
... و مصاحف تورات را بسوخت و بیت المقدس را خراب کرد ... و باقی را اسیر کرد و عزیر را نیز
اسیر برد و بعد از آن ... بیت المقدس ... عزیر ... و بعد از صد سال زنده کرد
چنانچه در سوره البقره گذشت ... تورات را ... و چون ایشان گفتند ...
که تورات ... بر ایشان ... تورات است یا غیر تورات ... در میان
در میان ایشان ... تورات ... 
... تورات ... تفاوت ...
... بعد از صد سال ... عزیر ... بسبب آنکه پسر خداست ...
عزیر ابن الله وقالت النصاری و گفتند ترسایان المسیح ابن الله عیسی پسر خداست و این پرستی ... 
... ذلک آنچه مذکور شد
قولهم گفتار یهود و نصاری است بافواههم بدهانهای ایشان یعنی این قول محض گفتار است و حقیقتی و معنی ... یضاهئون مشابه
میسازند سخن خود را قول الذین کفروا با سخن آنانکه کافر شده اند من قبل از پیش ایشان یعنی ... پدران قدیم خود ... 
... قاتلهم الله هلاک کناد خدای
ایشان را ... انی یؤفکون چگونه برگردانیده میشوند از راه حق بسوی باطل یعنی با وجود دلایل ... 
و قدم او ... ذات و صفات ... اتخذوا فرا گرفتند یهود و نصاری



ام ... ق

احبارهم علمای خود را ورهبانهم وزاهدان ومتعبدان خود را اربابا خدایان من دون الله بجز از خدای یعنی فرمان بردند ایشان را در
تحریم وتحلیل چنانچه فرمان خدای باید برد و[illegible] ایشان سجده میکنند ایشان را والمسیح ابن مریم وعیسی پسر مریم را نیز خدائی میگرفتند یعنی او را پسر
خدای میدانند وما امروا وحال آنکه فرموده نشد علیه ایشان را واحبار ورهبان را در هیچ کتابی از کتب الهی [illegible] الا لیعبدوا
الها واحدا مگر آنکه پرستند یک خدای را در الوهیت لا اله الا هو هیچ معبودی نیست بجز او سبحانه عما یشرکون
پاکست او از آنچه شریک میآرند [illegible] در تفسیر ثعلبی از عدی بن حاتم روایت کرده که وقتی من نزد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم [illegible] صلیبی از زر در
گردن داشتم مرا گفت یا عدی این بت را از گردن خود دور کن من آنرا بیرون کردم وبنزد او رفتم آنحضرت بتلاوت سوره برائت مشغول
شده بود چون باین آیت رسید اتخذوا احبارهم من گفتم ما ایشان را نمی پرستیدیم فرمود نه بقول ایشان حلال را حلال وحرام را حرام کردید آری
فرمود این است [illegible] عبادت ایشان [illegible] از ابی البختری [illegible] عبد الله علیهما السلام
[illegible] نصاری [illegible] احبار وعلمای خود [illegible] حلال ایشان را حلال [illegible] وحرام ایشان را حرام
[illegible] ایشان [illegible] احبار وعلمای خود را [illegible] وسیله عبادت [illegible]
یریدون میخواهند یهود ونصاری ان یطفئوا آنکه فرو نشانند نور الله نور خدا را که دلیل روشن است [illegible]
[illegible] وآنکه [illegible] است [illegible] حضرت رسالت [illegible] بافواههم بسخنان [illegible]
[illegible] بزبان میرانند ویابی الله ونمی پسندد [illegible] خدای الا ان یتم مگر آنکه تمام کند نوره
دین روشن خود را [illegible] توحید واعلای اسلام ولو کره الکافرون واگرچه ناخوش دارند آنرا کافران [illegible]
هو الذی اوست خدائی که [illegible] ارسل رسوله فرستاد فرستاده خود را [illegible] بالهدی بقرآن که [illegible]
است [illegible] معجزات [illegible] ودین الحق [illegible] لیظهره تا غالب سازد [illegible] دین خود را علی الدین
کله بر همه [illegible] ساختن [illegible] عیسی [illegible] مهدی علیه السلام [illegible] اسلام
ماند ولو کره المشرکون واگرچه [illegible] ابو جعفر [illegible] روایت کرده [illegible] ظهور دین اسلام [illegible]
[illegible] حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله [illegible]
[illegible] احبار ورهبان [illegible] یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید ان کثیرا [illegible] من الاحبار [illegible]
[illegible] ورهبان [illegible] لیاکلون اموال الناس [illegible] بالباطل [illegible]
احکام [illegible] ویصدون [illegible] عن سبیل الله [illegible] اسلام [illegible]

والرهبان

احبار

اهتمام کنید والذین وآنانکه [illegible] یکنزون الذهب گنج مینهند طلا را والفضة
ونقره را ولا ینفقونها ونفقه نمیکنند آن گنجها را فی سبیل الله در راه خدای یعنی زکوة نمیدهند [illegible] روایت [illegible] زکوة آن داده [illegible]
گنج نیست [illegible] فبشرهم پس بشارت ده ایشان را [illegible] بعذاب الیم بعذابی دردناک
یوم یحمی در روزی [illegible] علیها بر آنها فی نار جهنم در آتش دوزخ
فتکوی بها پس داغ کرده شود بدان [illegible] جباههم پیشانیهای ایشان [illegible]
وجنوبهم وپهلوهای ایشان [illegible] وظهورهم وپشتهای ایشان [illegible]
هذا ما کنزتم این است آنچه گنج نهاده بودید لانفسکم برای نفسهای خود [illegible]
آن شد فذوقوا پس بچشید ما کنتم تکنزون وبال آنچه [illegible] روایت کرده [illegible] رسول صلی الله علیه وسلم [illegible] آیت
[illegible] ذهب وفضه [illegible] اصحاب [illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زکوة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حقوق [illegible]
[illegible]
[illegible] زکوة [illegible]
[illegible] زکوة [illegible] قیامت [illegible]
[illegible]
[illegible] زکوة [illegible]
[illegible]
[illegible]

آیت زکوة

صفحه

بیک اعتبار شمار ایشان [illegible] و بعد از آن بیان ظلم میکنند در اشهر حرم که عاقبت آن بدتر از حال ما نحن فیه ذکر قصه میشود که
إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ بدرستی که شماره ماهها که پسندیده است عِنْدَ اللَّهِ نزد خدای تعالی اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا دوازده ماه است
فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ یا در حکم او و یا در کتب منزله او و روایت کرده اند که ماه [illegible] اهل کتاب در اینجا قمری است و سال شمسی است
و سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و ربعی از روز است تقریبا و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و کسری است پس در هر سی سال ایشان سیزده
ماه میشود و چون عدد سال در حکم خدا دوازده ماه است پس حق تعالی بیان نمود که اکثر اعمال اهل اسلام را بماههای قمری نهاده اند از حج و روزه و صلوة
و غیر آن بنا بر [illegible] و فرمود که عدد آن نزد او دوازده است يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ در روزی که آفرید آسمان
و زمین را مِنْهَا از این دوازده ماه أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ چهار ماه حرامست در محاربه با اعدا [illegible] که ایشان حرمت ماه [illegible] مسلمانان آغاز محاربه
کنند که درین ایام جایز است با ایشان محاربه در آن و آن چهار ماه سه ماه در پی پیوسته است ذوالحجه و ذوالقعده و محرم است و یکی متفرد که ماه رجب
است و این دوازده ماه [illegible] ذَلِكَ این دوازده ماه الدِّينُ الْقَيِّمُ حساب درست است [illegible] و تحریم
این چهار ماه دین قویم است که دین ابراهیم و اسمعیل است و عرب این را از ابراهیم و اسمعیل میراث گرفته اند و بآن عمل مینمایند و از [illegible]
غرض است که مخالفان میگویند [illegible] خلایق بآن متعلق است [illegible] و فرمود که عند الله
[illegible] دوازده [illegible] ذلک الدین القیم [illegible] بنی اسرائیل بصیغه خود نسبت داد
[illegible] اثنی عشر نقیبا [illegible] دوازده چشمه [illegible] اثنتا عشرة عینا [illegible]
[illegible] نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا [illegible] دوازده ماه و از چهار ماه حرام
فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ پس ستم مکنید درین چهار ماه أَنْفُسَكُمْ بر نفسهای خود [illegible]
[illegible]
[illegible] وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ
كَافَّةً [illegible] كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً [illegible]
[illegible] وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ [illegible]
[illegible] ماه حرام [illegible]
[illegible]
[illegible] ماه حرام [illegible]

اسامی ماهها که حرام است قتال کردن در آن ذی القعده و ذی الحجه و محرم و رجب

گردد که ماه بودی که در اثنای محاربت [illegible] ماه حرام [illegible] حرمت [illegible] بماهی دیگر [illegible] و در سالی چهار ماه
را حرام [illegible] می گویند حق تعالی فرمود که إِنَّمَا النَّسِيءُ
جز این نیست که تاخیر حرمت ماهی بماهی دیگر زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ افزونیست در کفر زیرا که تحلیل ما حرم الله و تحریم ما احل الله کفری
دیگر است که با کفر ایشان منضم شده يُضَلُّ بِهِ گمراه کرده میشوند [illegible] الَّذِينَ
كَفَرُوا [illegible] يُحِلُّونَهُ حلال میکنند [illegible] عَامًا یکسال
وَيُحَرِّمُونَهُ و حرام میگردانند آنرا عَامًا سالی دیگر لِيُوَاطِئُوا تا موافق سازند عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ شماره آنچه خدای تعالی حرام
کرده است یعنی چهار ماه حرام فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ پس حلال میکنند آنچه خدای حرام گردانیده است [illegible] بی مراعات وقت
زُيِّنَ لَهُمْ آراسته کرده شده برای ایشان یعنی شیطان [illegible] سُوءُ أَعْمَالِهِمْ بدی کارهای ایشان وَاللَّهُ
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ و خدای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سبب [illegible] و کثرت اعدا [illegible] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا [illegible] مَا لَكُمْ چیست شما را [illegible] إِذَا قِيلَ لَكُمُ [illegible] انْفِرُوا فِي سَبِيلِ
اللَّهِ بیرون روید در راه خدای اثَّاقَلْتُمْ [illegible] إِلَى الْأَرْضِ [illegible]
[illegible] أَرَضِيتُمْ [illegible] بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا [illegible] مِنَ الْآخِرَةِ [illegible] فَمَا
مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا [illegible] فِي الْآخِرَةِ [illegible] إِلَّا قَلِيلٌ [illegible]
[illegible] متاع این جهان فانی [illegible] آن جهان باقی [illegible]
باقی [illegible] فانی [illegible] إِلَّا تَنْفِرُوا [illegible]
يُعَذِّبْكُمْ [illegible] عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک [illegible] وَيَسْتَبْدِلْ
[illegible] قَوْمًا غَيْرَكُمْ [illegible] وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا [illegible]

جنگ تبوک

مرخدایرا یعنی بی‌جهت که [illegible] نصرت دین او و قوی تواند کرد او را جهاد و غنی متعلق است دلیل نیاز از همه پس رسول خود را الی نصرت خدام درباه
چون نگهدارد **وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ** و خدای به همه چیز از تبدیل و تغییر را سبب نصرت بدون مدد و غیر آن **قَدِيرٌ** توانا است کما قال **إِلَّا**
**تَنصُرُوهُ** اگر نصرت نکند بهر پیغمبر او را از روی دشوار خدای او را یاری دهد و در زمان آینده او را فرو نگذارد چنانکه در زمان گذشته فرو نگذاشت
**فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ** پس به درستی که نصرت داد او را خدای **إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا** وقتی که بیرون کردند او را کافران
یعنی قصد اخراج و قتل او کردند از مکه و حق تعالی او را بشنوانید خروج داد **ثَانِيَ اثْنَيْنِ** در حالتی که دوم دو بود یعنی با او نبود دیگر کسی الا ابوبکر
بود **إِذْ هُمَا** وقتی که او و ابوبکر **فِي الْغَارِ** در غار بودند که بر اعلای جبل ثور محل است در جانب یمین از مکه ساعتی از ساعات
دور از وقت کسی به آنجا نمی‌رسید شبانان و اهل صحرا در آن نزول نکردند پس حضرت پیغمبر شب نخست در شهر بود حضرت امیرالمؤمنین علی را بجای
جایگاه خود بخوابانید و خود از خانه ابوبکر رفاقت او در همان شب بیرون آمده به آن غار روی نهادند و شب در آنجا بود و آورده حق تعالی درخت
خار مغیلان بر در غار رویانید و عنکبوت بر در غار تنید و کبوتر وحشی بیامد و آشیانه گرفت و بیضه نهاد و عنکبوت الهام داد تا بر در غار تنید بجاهد
گویند رسول الله صلی الله علیه و آله سه شبانه روز در غار بود و از مکه روان شد و ابوبکر [illegible] عامر بن فهیره [illegible] آنکه گوسفندان
در آن غار رانیدی و شیر دادی [illegible] خبر آنکه [illegible] عبدالرحمن در خفیه با والد خود شبانگاه آمدی و برای ایشان طعام آوردی
القصه کفار هیهات شب به خانه حضرت پیغمبر آمدند حضرت امیرالمؤمنین را بجای آن حضرت خفته دیدند با ابوبکر صاحب [illegible] حضرت
امر فرمود که فیلان [illegible] در طلب آن حضرت از مکه بیرون آمدند و سراقه بن مالک که پی بر عظیم بود در این باب مهارتی تمام داشت همراه خود برد
در سراقه پی آن حضرت گرفته همی آمد تا به در غار رسید [illegible] پی تا اینجاست و به غار رفته زیرا که خانه عنکبوت بر جای خود است و دو بیضه
و آشیانه مرغ وحشی او نیز بجای خود است پس یا به آسمان رفته است و یا به زمین فرو رفته پس کفار بسبب آن علامت که دلالت بر آن میکرد از خیال
بودن آن حضرت در غار بازگشتند [illegible] و چون ابوبکر در غار کفار را بدید مضطرب شد و بسیار ترسان گشت و گفت یا رسول الله
اگر کفار در زیر قدم خود نگاه کنند ما را ببینند حضرت فرمود که اندیشه مکن در راه حق که خدای تعالی نگاهدار است و دشمنان بر ما ظفر نیابند حق تعالی از آن حال خبر
بیدهد که **إِذْ يَقُولُ** چون گفت حضرت پیغمبر **لِصَاحِبِهِ** مر یار خود را **لَا تَحْزَنْ** اندوه مخور **إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا** به درستی که خدای با ماست نصرت ما
دهد بر دشمنان و ما را نگهدارد از شر ایشان [illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible] در مقابل این کشش حوصله نکرد [illegible] و گفت بار خدایا [illegible]
ایشان را کور کردانید از دیدن حضرت پیغمبر تا آنکه در [illegible] و از غار رفتند **فَأَنزَلَ اللَّهُ** پس فرو فرستاد خدای
**سَكِينَتَهُ** رحمت خود را که سبب آرامش دل است **عَلَيْهِ** بر رسول تا تسکین یافت و از صمیم قلب برداشت [illegible] **وَأَيَّدَهُ** و

فوت داد پیغمبر خود را **بِجُنُودٍ** به لشکرهای ملائکه **لَّمْ تَرَوْهَا** که ندیدید ایشان را یعنی فرشتگان را فرستاد تا در غار پاسبانی و نگهبانی او
کردند و بعضی از مفسرین گویند که ضمیر سکینه راجع است با ابوبکر زیرا که او مضطرب و ترسان بود و این قول بعید است زیرا که همه ضمایر ما قبل و ما بعد
آن راجع به حضرت رسالت است و بلا خلاف و این ضمیر بعد نصره الله و الا تنصروه و اذ اخرجه و لصاحبه و ایده است پس چگونه در میان
آن ضمایر ضمیر عاید به غیر او شود و مؤید این است کریمه **أَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ** که در سوره فتح
وارد گشته **وَجَعَلَ** و گردانید خدای **كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا** الا آنکه [illegible] **السُّفْلَىٰ** فروتر یعنی دعوت کفار از شرک [illegible]
شد خوار و بی‌مقدار ساخت **وَكَلِمَةُ اللَّهِ** و کلمه خدا یعنی دعوت اسلام یا توحید و کلمه شهادت **هِيَ الْعُلْيَا** آن بلندتر و
رفیع‌تر است مراد آنست که حق تعالی رسول را از دست کفار خلاص داد و به مدینه رسانید تا این مبدأ قوت اسلام بود و عزت اهل
شرک و ابطال کفر به قوت پیغمبر خود در موالی حرب و دعوت ایشان اسلام قوی گشت و کلمه شرک ضعیف شد **وَاللَّهُ عَزِيزٌ** و خدای غالب است
عزیز گردانید اهل توحید را **حَكِيمٌ** داناست [illegible] اهل شرک را مستحق [illegible] عزیزه [illegible] آنست که بیان
این قصه [illegible] جهاد [illegible] پیغمبر را [illegible] و تمام قریش در قصد او
بودند [illegible] و از میان دشمنان بیرون آورد [illegible] **وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّهِ**
بعد از آن [illegible] **انفِرُوا** بیرون روید به جهاد [illegible] **خِفَافًا** در حالتی که سبکبار باشید **وَثِقَالًا** و گرانبار مفسران
در خفافاً و ثقالاً اقوال است [illegible] سواران و پیادگان یا تندرستان و بیماران و یا جوانان و پیران و یا درویشان و توانگران
یا با سلاح و بی‌سلاح یا عزبان و کدخدایان [illegible] و یا [illegible]
بحث [illegible] روایت [illegible] عزوه تبوک [illegible]
قبول [illegible] بیرون روید [illegible] با مال و جان [illegible] **وَجَاهِدُوا** و جهاد کنید در راه خدای
**بِأَمْوَالِكُمْ** با مالهای خود [illegible] **وَأَنفُسِكُمْ** و با نفسهای خود [illegible] **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدا **ذَٰلِكُمْ**
این بیرون رفتن و حرب کردن **خَيْرٌ لَّكُمْ** بهتر است مر شما را از ترک جهاد **إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ** اگر هستید که میدانید عمل خیر را و عارف
بثواب جهاد و عقاب تخلف و چون حضرت رسالت مردم را به غزوه تبوک امر فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی مبادرت نمودند
فرمان را بسمع اطاعت شنودند و ایشان اکابر مهاجر و انصار بودند و جمعی ضعفای [illegible] از آن آمدن و فرمان خدای و حکم رسول [illegible]
تعلل اختیار کردند و بعضی دستوری اقامت و تخلف طلبیدند و ایشان منافقان بودند در شأن ایشان نازل شد **لَوْ كَانَ عَرَضًا** اگر بودی
آنچه تو ایشان را بدان دعوت میکنی مالی با ثبات دنیا **قَرِيبًا** نزدیک [illegible] بدون مشقت **وَسَفَرًا قَاصِدًا** و سفری میانه یعنی

آسان و نزدیک بودی و سفری متوسط لاتبعوك هر آینه پیروی تو کردندی بطمع مال ولکن بعدت ولیکن دور شد علیهم الشقة
بر ایشان مسافتی که بمشقت قطع آن باید کرد وسیحلفون بالله و زود باشد که سوگند خورند بخدای منافقان [illegible] و آنست که
قبل از وقوع بآن خبر داده که چون از تبوک باز آئی متخلفان بطریق عذرخواهی نزد تو سوگند یاد کنند که لو استطعنا اگر توانستیمی سفر
کردن را و استطاعت میداشتیم لخرجنا هر آینه بیرون آمدیمی معکم با شما در مرافقت و موافقت جهاد [illegible] یهلکون
انفسهم هلاک میکنند نفسهای خود را بدین سوگند دروغ چه خود را مستحق عذاب میسازند والله یعلم و خدای میداند انهم لکا
ذبون که ایشان دروغگویانند درین که میگویند که استطاعت خروج نداشتند [illegible] آورده اند که چون حضرت رسول صلعم عزم غزاة تبوک
فرمود و آن مسافتی بود دور و منافقان [illegible] کردند [illegible] رسول و اصحاب [illegible] جهاد روند و مدینه خالی بماند [illegible] رسول و اصحاب
[illegible] غارت کنند و زنان و اطفال را برده کنند حق تعالی جبرئیل را فرستاد و رسول را ازین خبر داد حضرت فرمود که تدبیر این امر چیست جبرئیل
گفت حق تعالی میفرماید که درین غزا [illegible] احتیاج [illegible] نخواهد شد بلکه [illegible] حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع
را بر جای خود نصب کن و اهل بیت و محراب و منبر باو بگذار تا بنیابت تو مدینه را حمایت کند و [illegible] که چون در زمان نبوة
تو علی صلاحیت نیابت و ولایت عهد تو دارد پس از وفات تو اولی آنست که ولی عهد و نایب تو او باشد حضرت رسالت صلعم حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام را بر جای خود نصب کرد و مدینه را باو سپرد و منافقان چون [illegible] دانستند که [illegible] باطل شد و بعد از آنکه
حضرت پیغمبر صلعم [illegible] جدا شد اهل نفاق زبان طعن دراز کردند و گفتند که محمد علی را [illegible] و [illegible] او را [illegible] و
[illegible] حضرت امیر [illegible] شاق آمد [illegible] و سلاح در پوشید و شمشیر حمایل کرده متوجه حضرت رسالت صلعم شد و وقت
نماز عصر بود [illegible] رسول [illegible] حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب را دید گفت این شخص [illegible] علی [illegible] و چون
نزدیک رسید گفت یا علی چه ترا برین داشت که از مدینه بیرون آمدی گفت طعنه منافقان که در حق من چنین و چنین گفتند حضرت رسول صلعم
فرمود یا علی راضی نیستی که تو [illegible] و [illegible]
[illegible] بمنزله هارون [illegible] الا انه [illegible] رضیت رضیت [illegible] پس [illegible]
[illegible] در وقت عزیمت بتبوک که منافقان [illegible] تخلف [illegible] حضرت ایشان را [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] و تلطف و دعا [illegible] عفا الله عنك حق تعالی [illegible] عادت عرب جاریست که [illegible]
رحمت و مرحمت [illegible] خطائی [illegible] عفی الله [illegible] در جواب [illegible] عفاك الله [illegible] و حال آنکه در خاطر
[illegible] مخاطب [illegible] بلکه غرض [illegible] استحسان [illegible] در خطاب و تعظیم و توقیر مخاطب [illegible] عادت [illegible] جاریست و [illegible]

که بغیر خطا [illegible] انبیا این کلام را حمل بر خبر میکنند یعنی حق تعالی [illegible] خطا [illegible] با جماع اهل حق و دلالة عقل ثابت شده که
انبیا معصوم اند پس حمل آن بر تعظیم و تلطف و دعا باید کرد نه خبر یعنی خدای تعالی [illegible] لم اذنت چرا اجازت
دادی در باز ایستادن لهم مر ایشان را [illegible] این عتاب [illegible] ترک واجب [illegible]
[illegible] ترک اولی [illegible] چنین کردی [illegible] و در [illegible]
[illegible] افضل [illegible] چرا چنین [illegible] چرا افضل [illegible] و مفضول [illegible] اختیار کردی
پس کلام [illegible] ترک اولی [illegible] چرا [illegible] و انکار [illegible]
پس [illegible] خطاب [illegible] عبادت [illegible] حتی یتبین لك
تا [illegible] روشن [illegible] الذین صدقوا [illegible] در اعتذار وتعلم الکاذبین و تا [illegible]
[illegible] کدام صادق
اند و کدام کاذب [illegible] حضرت [illegible] و [illegible]
در اعتذار [illegible] منافقان [illegible] لا یستأذنك الذین یؤمنون دستور
[illegible] بالله والیوم الآخر بخدا و بروز قیامت ان یجاهدوا که جهاد نمایند باموالهم
وانفسهم بمالها و نفسهای خود [illegible] طلب اذن [illegible] جهاد [illegible]
جهاد [illegible] والله علیم و خدای [illegible]
بالمتقین [illegible] انما یستأذنك جز این نیست
که دستور [illegible] الذین لا یؤمنون [illegible] بالله والیوم الآخر بخدا و بروز قیامت و معتقد [illegible]
[illegible] وارتابت [illegible] قلوبهم [illegible] فهم فی ریبهم [illegible]
در شک خود یترددون سرگردان [illegible]
[illegible] ولو ارادوا الخروج
[illegible] لاعدوا [illegible] عدة [illegible]
[illegible] ولکن کره الله [illegible] انبعاثهم [illegible]
[illegible] فثبطهم پس [illegible]

استیلای خوف و ترس بر ایشان وقیل اقعدوا و گفته شد برایشان [illegible] در خانها مع القاعدین با نشستگان یعنی
با زنان و کودکان و بیماران و معطلان و گویند قایل این سخن هم حضرت پیغمبر بود [illegible]
[illegible] عبدالله بن ابی [illegible] منافق
بیرون آمد [illegible]
با مردم خود تخلف نموده باز گشت [illegible] لو خرجوا فیکم اگر بیرون آمدندی [illegible] در میان شما
ما زادوکم الا خبالا [illegible]
[illegible] ولا اوضعوا خلالکم [illegible] در میان شما [illegible]
[illegible] در میان شما [illegible] یبغونکم الفتنة [illegible]
[illegible] در میان شما [illegible] وفیکم سماعون لهم و در میان شما [illegible]
[illegible] والله علیم بالظالمین و خدا داناست
[illegible] لقد ابتغوا الفتنة [illegible]
[illegible] من قبل [illegible] در حرب خندق [illegible] وقلبوا [illegible]
لک الامور [illegible] حتی جاء الحق [illegible] وظهر امر الله
و غالب شد [illegible] دین اسلام است [illegible] وهم کارهون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ومنهم
[illegible] من یقول [illegible] ائذن لی [illegible] ولا تفتنی [illegible]
[illegible]
[illegible] الا فی الفتنة سقطوا [illegible]
[illegible] وان جهنم [illegible] لمحیطة [illegible] بالکافرین [illegible]

[illegible]

در حیات [illegible] ان تصبک [illegible] حسنة [illegible] تسؤهم [illegible]
[illegible] وان تصبک [illegible] مصیبة [illegible]
یقولوا [illegible] قد اخذنا [illegible] امرنا [illegible] من قبل [illegible]
[illegible] ویتولوا [illegible] وهم فرحون [illegible]
قل لن یصیبنا [illegible] الا ما کتب الله لنا [illegible]
[illegible] هو مولانا [illegible] وعلی الله [illegible] فلیتوکل
المؤمنون [illegible]
[illegible] قل [illegible] هل تربصون بنا [illegible] الا
احدی الحسنیین [illegible] ونحن نتربص بکم [illegible]
[illegible] ان یصیبکم الله [illegible] بعذاب من عنده [illegible]
[illegible] او بایدینا [illegible]
[illegible] فتربصوا [illegible] انا معکم متربصون [illegible]
[illegible] قل انفقوا [illegible] طوعا [illegible] او کرها [illegible]
[illegible] لن یتقبل منکم [illegible]
[illegible] انکم کنتم
قوما فاسقین [illegible]
[illegible] وما منعهم [illegible] ان تقبل منهم نفقاتهم الا انهم [illegible]
[illegible] کفروا بالله [illegible] وبرسوله [illegible] ولا یأتون الصلوة [illegible] الا وهم
کسالی [illegible] ولا ینفقون [illegible] الا وهم کارهون
[illegible] فلا تعجبک [illegible]
[illegible] اموالهم [illegible] ولا اولا
دهم [illegible] انما یرید الله [illegible] لیعذبهم [illegible]

خیف

بِهَا یعنی باموال و اولاد فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا بسبب تعب و مشقت و رنج مال و حفظ آن و آنچه بدیشان میرسد از مصایب فرزندان
وَتَزْهَقَ اَنْفُسُهُمْ و بیرون رود جانهای ایشان از بدنها بصعوبت بسیار وَهُمْ کَافِرُوْنَ و حال آنکه ایشان کافران باشند یعنی [illegible]
مال ایشان زیادت [illegible] وَیَحْلِفُوْنَ بِاللّٰهِ و سوگند میخورند بخدای اِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ
که ایشان از جملهٔ شما اند یعنی اهل اسلام اند وَمَا هُمْ مِّنْكُمْ و حال آنکه ایشان از شما نیستند [illegible] وَلٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ
یَّفْرَقُوْنَ و لیکن ایشان گروهی اند که میترسند [illegible] اظهار اسلام میکنند
لَوْ یَجِدُوْنَ مَلْجَاً اگر بیابند پناهی [illegible] اَوْ مَغٰرٰتٍ یا غارها [illegible] اَوْ مُدَّخَلًا
یا سوراخی [illegible] لَوَلَّوْا اِلَیْهِ [illegible] وَهُمْ یَجْمَحُوْنَ [illegible]
[illegible]
[illegible] صدقات [illegible]
[illegible] وَمِنْهُمْ [illegible] مَّنْ یَّلْمِزُكَ [illegible] فِی الصَّدَقٰتِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] حضرت
[illegible]
[illegible]
[illegible] فَاِنْ اُعْطُوْا [illegible]
مِنْهَا [illegible] رَضُوْا [illegible] وَاِنْ لَّمْ یُعْطَوْا مِنْهَا [illegible]
[illegible] اِذَا هُمْ یَسْخَطُوْنَ [illegible] وَلَوْ اَنَّهُمْ [illegible]
صدقات [illegible] رَضُوْا مَا اٰتٰىهُمُ اللّٰهُ [illegible] وَرَسُوْلُهٗ [illegible] غنیمت و صدقه
[illegible] وَقَالُوْا [illegible] حَسْبُنَا اللّٰهُ [illegible] سَیُؤْتِیْنَا اللّٰهُ [illegible]
مِنْ فَضْلِهٖ از فضل [illegible] وَرَسُوْلُهٗ [illegible] اِنَّا اِلَی اللّٰهِ [illegible]
[illegible] رٰغِبُوْنَ [illegible]

[illegible] اِنَّمَا الصَّدَقٰتُ [illegible]
[illegible] لِلْفُقَرَآءِ [illegible] وَالْمَسٰكِیْنِ [illegible]
[illegible]
[illegible] امام جعفر صادق [illegible]
[illegible] زکوة [illegible]
[illegible] وَالْعٰمِلِیْنَ عَلَیْهَا [illegible] صدقات [illegible]
[illegible] وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوْبُهُمْ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَفِی الرِّقَابِ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَالْغٰرِمِیْنَ [illegible]
[illegible] وَفِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ [illegible]
[illegible] وَابْنِ السَّبِیْلِ [illegible]
[illegible]
[illegible] فَرِیْضَةً مِّنَ اللّٰهِ [illegible] وَاللّٰهُ
عَلِیْمٌ [illegible] حَكِیْمٌ [illegible]
[illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

منافقان آن نسبت میکردند خلاس گفت خاموش باشید که اگر این سخن بسمع او رسد چه کنیم گفتند اگر او در رو بگوید ما سوگند

و چون پیش او سوگند میخوریم که نگفته‌ایم باور میکند و گویند نبتل بن حارث بود که سخنی چند که سر اسلامیان با منافقان در میان نهادی چون

او را منع کردند گفت محمد گوش است هر چه بشنود باور میکند آیت آمد که **وَمِنْهُمُ** و از منافقان **الَّذِينَ يُؤْذُونَ**

**النَّبِيَّ** آنانند که می آزارند پیغمبر را **وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ** و میگویند او مردی گوش است یعنی هر چه میشنود باور میکند

**قُلْ** بگو ای محمد **أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ** شنوای خیر است مر شما را یعنی او اذن است در وجهی که شما بر وجه ذم

میگویید بلکه شنونده و قبول کننده گفتار خیر است **يُؤْمِنُ بِاللَّهِ** تصدیق میکند خدا را در هر چه

گفته و میگوید **وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ** و تصدیق میکند مؤمنان را و سخن ایشان را قبول میکند بسبب خلوص نیت ایشان **وَرَحْمَةٌ**

و رحمت **لِلَّذِينَ آمَنُوا** مر آنکسانی را که اظهار ایمان کردند **مِنْكُمْ** از شما یعنی تصدیق کند قول شما را نه بصدق و کذب شما

میداند اما پرده از روی کار شما برنمیدارد و او رحمت با شما رفق میکند **وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ** و آنانکه می‌آزارند رسول خدا را

و فرستاده خدا را **لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** مر ایشان راست عذابی دردناک در آخرت و روایت کرده که جمعی منافقان از غزوه تبوک تخلف کرده بودند چون

بازگشتند ایشان زبان باعتذار گشودند و سوگند خوردند در آن باب رضای ایشان بجویند آیت آمد که **يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ** سوگند میخورند بخدای

**لَكُمْ** برای شما ای اهل ایمان بر صدق و قول خود و در اعتذار **لِيُرْضُوكُمْ** تا شما را خوشنود کردانند از خود **وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ** و خدای

و رسول او **أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ** سزاوارترند آنکه خوشنود کرده شوند منافقان او را یعنی رسول او را چه سخن در ایذاء او رضای او نیست و چون

خوشنود خدای و رسول نبود دل پس او را خوشنود باید ساخت **إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ** اگر هستند مؤمنان چنانچه دعوی میکنند بعد از آن

تقریع منافقان میکند که **أَلَمْ يَعْلَمُوا** آیا ندانستند **أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ** آنکه هر کس که خلاف کند با خدای **وَرَسُولَهُ** و با رسول او و از

حدود او تجاوز کند **فَأَنَّ لَهُ** پس سزاوار است آنکه باشد **نَارَ جَهَنَّمَ** آتش دوزخ **خَالِدًا فِيهَا** در حالتی که جاوید باشد در آن **ذَلِكَ** آن خلود در دوزخ

**الْخِزْيُ الْعَظِيمُ** رسوائی بزرگ است و روایت است که منافقان در میان یکدیگر سخنان نامناسب در باب رسول میگفتند و با استهزاء از ایشان طلب میکردند

بعضی از ایشان گفتند ما میترسیم که در حق ما آیتی نازل شود که سر ما آشکار گرداند آیت آمد **يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ** حذر

میکنند منافقان **أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ** از آنکه فرود آید در شأن ایشان سوره‌ای از قرآن **تُنَبِّئُهُمْ** که آگاه سازد ایشان را یعنی مؤمنان را

خبر دهد **بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ** بآنچه در دلهای ایشان است از کفر و نفاق **قُلِ اسْتَهْزِئُوا** بگو ای محمد استهزا کنید امر برای تهدید است

یعنی سخریت و استهزا کنید **إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ** بدرستی که خدای تعالی ظاهر کننده است **مَا تَحْذَرُونَ**

آنچه حذر میکنید از اظهار آن یعنی ظاهر کرداند او صفت ذمیمه و اخلاق قبیحه شما را و آنچه پوشیده میدارید آورده اند که در غزوه تبوک بعضی



با شخصی سخن نرم

منافقان با پیغمبر صلی الله علیه و سلم همراه شده بودند با یکدیگر میگفتند که بنگرید این مرد را یعنی محمد صلی الله علیه و سلم که میخواهد حصارهای شام را بگیرد

و در قصرهای پادشاهان آن دیار بنشیند این سخن نبود بنده بر باطن آنحضرت ظاهر شد عمار یاسر را فرمود که از این قوم استفسار کن که چه میگفتند

اگر انکار کنند بگو چنین و چنین میگفتند عمار پیغام رسانید ایشان نزد آنحضرت آمدند و اعتذار نمودند که ما سخنی از رسول نگفتیم و بازی میکردیم همچنانکه

در سفر مسافران بازی و مطایبه میکنند آیت آمد که **وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ** و اگر بپرسی ای محمد از ایشان که چه میگفتید **لَيَقُولُنَّ**

هر آینه گویند **إِنَّمَا كُنَّا** بدرستی که ما بودیم همه سواران **نَخُوضُ** خوض میکردیم در هر نوع سخنی **وَنَلْعَبُ** و بازی میکردیم در آن راه و ... و از ابو

جعفر صلوات الله علیه نقل است که آیت در باره دوازده کس بود ... از منافقان که بعد از تبوک در شب تاریک بر سر راه

حضرت رسول آمده بر عقبه کمین کردند و آن عقبه بغایت تنگ بود و با هم ساخته بودند که رسول را هلاک کنند یا شتر وی برمانند تا او را بیفکند و

با خود قرار دادند که اگر رسول بر سر ایشان مطلع شود گوییم که ما خوض میکنیم و بازی میکردیم جبرئیل آنحضرت را بدین مطلع ساخت حضرت امیر

المؤمنین را امر کرد که اسب از پیش ناقه بکشد حذیفه حضرت مرتضی علی زمام ناقه گرفت و در دست دیگر تیغ برداشت و حذیفه را گفت

از عقب براند چون به عقبه رسیدند منافقان که در کمین بودند سنگها انداختند حذیفه آواز داد و هر یک را به نام خواند و گفت یا فلان یا فلان ایشان چون

دانستند که حضرت بر سر ایشان مطلع شده بر خویش ترسیدند گفتند یا رسول الله ما بازی و مزاح میکردیم **قُلْ** بگو ای محمد بر سبیل توبیخ

**أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ** آیا بخدا و بحجتهای او **وَرَسُولِهِ** و بفرستاده او **كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ** استهزا میکنید **لَا تَعْتَذِرُوا**

عذر مگویید که اعتذار شما دروغ محض است **قَدْ كَفَرْتُمْ** بدرستی که اظهار کفر کردید بطعن در رسول و ایذای او **بَعْدَ إِيمَانِكُمْ**

پس از آنکه اظهار ایمان کرده بودید **إِنْ نَعْفُ** اگر عفو کنیم **عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ** از گروهی از شما بسبب اخلاص و ترک نفاق و استهزا و ...

... و گفته اند آن مخشی بن حمیر بود از منافقان که توبه کرده و بعد از آن ایمان آورد و ... شهادت در یمامه

... **نُعَذِّبْ طَائِفَةً** عذاب کنیم طایفه دیگر را **بِأَنَّهُمْ كَانُوا** بسبب آنکه هستند **مُجْرِمِينَ**

گناهکاران با اصرار بر نفاق ... **الْمُنَافِقُونَ** مردان منافق **وَالْمُنَافِقَاتُ** و زنان

منافق ... **بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ** بعضی از ایشان از بعض دیگرند یعنی همه مانند یکدیگرند در نفاق **يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ**

میفرمایند بکار زشت که آن کفر است و معاصی یا تکذیب پیغمبر **وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ** و باز میدارند مردمان را از نیکوئی که ایمان است

و طاعت یا تصدیق و متابعت حضرت رسالت **وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ** و در میکشند دستهای خود را یعنی و میبندند از خیرات

و صدقات و در راه خدا انفاق نمیکنند **نَسُوا اللَّهَ** ترک کردند فرمان بردن خدای را و یاد کردن او **فَنَسِيَهُمْ** پس فرو گذاشت

خدای ایشان را و باز داشت فضل و لطف خود را از ایشان **إِنَّ الْمُنَافِقِينَ** بدرستی که منافقان از زن و مرد **هُمُ الْفَاسِقُونَ** ایشانند

رسول را درست

بیرون رفتگان از دایره ایمان در ستر قرآن در عمل و معصیتان وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وعده داده است خدای مردان منافق را وَ
الْمُنَافِقَاتِ و زنان منافق را وَالْكُفَّارَ و ناگرویدگان را از گروه دون نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا در حالی که
جاوید باشند در آن هِيَ حَسْبُهُمْ آن آتش بس است ایشان را برای عقوبت و جزا وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ و دور کرده است خدای
ایشان را از رحمت خود و ایشان را خوار و ذلیل گردانید وَلَهُمْ و مر ایشان راست در آخرت عَذَابٌ مُقِيمٌ عذابی پاینده که انقطاع
نپذیرد ای منافقان شما كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ همچو آنانید که بودند پیش از شما در کفر و نفاق مستمر بودند كَانُوا أَشَدَّ
مِنْكُمْ بودند سخت‌تر از شما قُوَّةً از روی توانائی یعنی بیشتر قوی‌تر بودند وَأَكْثَرَ و بیشتر بودند از شما أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا از
روی مالها و فرزندان یعنی مال و فرزندان ایشان بیشتر از شما بود فَاسْتَمْتَعُوا پس بهره گرفتند بِخَلَاقِهِمْ بنصیب خود از
لذتهای دنیا [illegible] فرزند بهره بر داشتند فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ پس شما نیز تمتع گرفتید بنصیب خود از شهوات دنیا
فانی كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ همچنانکه تمتع یافتند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما بِخَلَاقِهِمْ بهره خود وَخُضْتُمْ
و خوض کردید و شروع نمودید در باطل [illegible] كَالَّذِي خَاضُوا همچو خوضی که ایشان کردند و در آن فرو رفتند
أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ آن گروه ناچیز و تباه گشت کردارهای ایشان فِي الدُّنْيَا در دنیا که مال و فرزند با ایشان وفا
نکرد وَالْآخِرَةِ و در آخرت که ثوابی بران عملها مترتب نگشت وَأُولَٰئِكَ و آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران

در هر دو جهان [illegible] بعد از رحلت حضرت رسالت صلعم گفت امروز منافقان بدترند از منافقان عهد رسول زیرا که
ایشان نفاق پوشیده داشتند و منافقان این عهد آن را آشکارا کردند و اظهار عداوت امام خود کردند که حضرت امیر المؤمنین است
صلوات الله علیه أَلَمْ يَأْتِهِمْ آیا نیامد بایشان یعنی البته آمد بمنافقان که [illegible] دنیا مغرور شده‌اند و از دولت ثواب آخرت محروم
نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ خبر عذاب [illegible] آنانکه پیش از ایشان بودند قَوْمِ نُوحٍ [illegible] بودند که بطوفان غرق شدند
وَعَادٍ و گروه عاد [illegible] هلاک گشتند وَثَمُودَ و قوم ثمود [illegible] وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ و گروه ابراهیم [illegible] عذاب
شدند [illegible] وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ و اهل مدین که قوم شعیب بودند [illegible]
یوم الظله هلاک گشتند وَالْمُؤْتَفِكَاتِ و اهل شهرهای [illegible] که قوم لوط بودند [illegible] شهرهای ایشان سرنگون شد و بران سنگ بارید
أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ آمدند بایشان فرستادگان ایشان بِالْبَيِّنَاتِ با حجتهای روشن [illegible] فَمَا كَانَ اللَّهُ
پس نبود [illegible] لِيَظْلِمَهُمْ که ستم کند بر ایشان یعنی [illegible] عذاب بر ایشان فرستد وَلَٰكِنْ كَانُوا
ولیکن بودند ایشان أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ که بر نفسهای خود ستم میکردند [illegible] سزاوار عقوبت شدند پس تعذیب ایشان

[illegible] وَالْمُؤْمِنُونَ و مردمان مؤمن وَالْمُؤْمِنَاتُ و زنان مؤمنه
بَعْضُهُمْ بعضی ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان [illegible] در یاری دادن [illegible] بطریق مستقیم سلوک کردن [illegible] يَأْ
مُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ [illegible] وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز
[illegible] وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ و بپای میدارند نماز را [illegible] وَيُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ و میدهند زکوة را وَيُطِيعُونَ اللَّهَ و فرمان میبرند خدای را وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را [illegible] أُولَٰئِكَ آن گروه [illegible]
[illegible] سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ زود باشد که رحمت کند خدای برایشان [illegible] إِنَّ اللَّهَ
[illegible] عَزِيزٌ [illegible] حَكِيمٌ [illegible] وَعَدَ اللَّهُ وعده داده است خدای الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ مردان و زنان گرویده را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانهائی [illegible] مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر آن
[illegible] خَالِدِينَ فِيهَا در حالی که جاوید باشند [illegible] وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً و دیگر وعده داده ایشان را مسکنهای پاکیزه [illegible]
[illegible] فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ [illegible]
[illegible] ذَٰلِكَ [illegible]

سوی خود را

هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آن کامیابی بزرگ است و در خبر آمده که در نهایت بهشت [illegible] بعد از آن [illegible] یا أَیُّهَا
النَّبِیُّ ای پیغمبر بزرگ جَاهِدِ الْکُفَّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنَافِقِینَ و با منافقان بالزام حجت و اقامت حدود بر ایشان وَاغْلُظْ
عَلَیْهِمْ و درشتی کن بر ایشان و [illegible] در جهاد و [illegible] وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و بازگشت ایشان دوزخ است وَبِئْسَ الْمَصِیرُ
و بد بازگشتی است [illegible] که حضرت رسول صلعم در سایه [illegible] نشسته بود [illegible] ساعت مردی [illegible] شیطان
در شما [illegible] بیاید [illegible] سخن مکوید در ساعت مردی بیامد ازرق چشم رسول [illegible] گفت [illegible] چرا مرا دشنام میدهید
انکار کردند [illegible] حق سبحانه [illegible] این آیت آمد یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند میخورند بخدا که
مَا قَالُوا نگفته‌اند آن سخن را وَلَقَدْ قَالُوا و بتحقیق که گفته‌اند کَلِمَةَ الْکُفْرِ کلمه کفر را که دشنام دادن است [illegible] و قول مشهور آنست که آیه
در باره جلاس [illegible] که وقت [illegible] غزوه تبوک [illegible] گفت اگر آنچه محمد
میگوید [illegible] انکار کرد و بالله سوگند
خورد [illegible] وَکَفَرُوا و کافر شدند [illegible] ساخته‌اند
بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ پس از اظهار اسلام وَهَمُّوا بِمَا لَمْ یَنَالُوا و قصد کردند بآنچه نیافتند و مقصود [illegible] اخراج رسول بود و مهاجران
از مدینه [illegible] حضرت رسول [illegible] قصد کشتن حضرت پیغمبر داشتند چنانکه
گذشت وَمَا نَقَمُوا و کینه نداشتند با رسول و مؤمنان إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ مگر آنکه توانگر گردانید خدای ایشان را وَرَسُولُهُ و رسول او
مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ معیشت بودند چون قدوم مبارک حضرت رسالت صلعم آنجا رسید ببرکت آنحضرت
غنایم بسیار بدست ایشان افتاد [illegible] سبب عداوه نیافتند [illegible] شتر من احسنت
الیه [illegible] که با او احسان کرده باشی [illegible] جلاس [illegible] حضرت امر کرد تا دوازده هزار درهم دیت [illegible]
پس [illegible] بسبب این کینه و دشمنی نیست مگر آنکه تو انگر [illegible] فَإِنْ یَتُوبُوا پس اگر توبه کنند
از نفاق یَکُ خَیْرًا لَهُمْ بهتر است ایشان را وَإِنْ یَتَوَلَّوْا و اگر برگردند از توبه و مصر باشند بر نفاق یُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ
عذاب کند خدای ایشان را عَذَابًا أَلِیمًا عذابی دردناک فِی الدُّنْیَا در دنیا بکشتن وَالْآخِرَةِ و در آخرت بسوختن وَمَا لَهُمْ فِی
الْأَرْضِ و نیست مر ایشان را در زمین مِنْ وَلِیٍّ هیچ دوستی و متولی امری وَلَا نَصِیرٍ و نه یاری و مددکاری که عذاب از ایشان باز دارد
منقولست که جلاس بعد از نزول این آیت توبه کرد و از جمله مخلصان امت شد آورده‌اند که ثعلبة بن حاطب الانصاری مشهور بود بزهادة
و عبادة روزی بملازمت حضرت رسالت صلعم آمده از فقر و فاقه شکایت کرد و التماس کرد که آنحضرت از حق تعالی درخواهد تا او را توانگر گرداند

خبر ثعلبة بن حاطب [illegible]

چند آنچه حضرت او را پند داد که اندکی [illegible] که عاقبت منجر [illegible] خطر است و آنچه داری بران قناعت کن که بر اندک شکر کردن بهتر
از بسیار [illegible] و روزی چند برخت [illegible] و گفت یا رسول الله من عهد کردم با خدا
که حقوق [illegible] برسانم [illegible] اگر حضرت رسول صلعم [illegible] خدایا ثعلبه را مالی بده
[illegible] اجابت رسید [illegible] گوسفندی [illegible] قناعت کرد [illegible] تا بجدی [illegible] در حوالی مدینه
گوسفندان او را جای نماند [illegible] حال آن [illegible] از نماز [illegible] محروم ماند [illegible]
نتوانست که بمدینه آید و نماز بگذارد [illegible] بازماند و روزی رسول صلعم از حال وی پرسید که
[illegible] یا رسول الله [illegible] گوسفندان [illegible]
حضرت فرمود یا ویح ثعلبه [illegible] آیت زکوة نازل شد [illegible] یکی از بنی سلیم [illegible]
[illegible] زکوة [illegible] ایجاب [illegible]
[illegible] زکوة [illegible] رسول
[illegible] جزیه است [illegible]
[illegible] گفت [illegible] با خود

[illegible] رسول الله [illegible] شتران [illegible]
[illegible] حضرت رسول صلعم [illegible]
[illegible] بزبان [illegible]
[illegible] حضرت
[illegible] وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ و بعضی از اهل نفاق کسانی [illegible]
[illegible] لَئِنْ آتَانَا [illegible] مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود [illegible] لَنَصَّدَّقَنَّ هر آینه صدقه دهیم و اخراج زکوة
کنیم وَلَنَکُونَنَّ و هر آینه باشیم مِنَ الصَّالِحِینَ از جمله [illegible] فَلَمَّا آتَاهُمْ پس آنگاه که
بداد ایشان را مال بسیار مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود بَخِلُوا بِهِ [illegible]
[illegible] فَأَعْقَبَهُمْ پس [illegible] نِفَاقًا فِی قُلُوبِهِمْ نفاقی [illegible]
[illegible] إِلَى یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ تا روزی که [illegible] روز قیامت باشد بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ

بخیلی [illegible] وَتَوَلَّوْا [illegible] وَهُمْ مُعْرِضُونَ [illegible] پیمان و طاعت

پیچیدند

بسبب آنکه بود خلاف کردند با خدا ما وعدوه آنچه وعده داده بودند وبما کانوا وبسبب آنکه بودند یکذبون دروغ
میگفتند چه خلف وعده متضمن کذبست الم یعلموا آیا نمیدانند منافقان وجز آن ان الله یعلم آنکه میداند خدا سرهم
آنچه نهان است از نفاق وعزم بر خلاف وعده ونجواهم وآنچه راز میگویند با یکدیگر که این زکوة جزیه است وان الله
وآنکه خدای علام الغیوب داننده نهانیها وپوشیده ها مرویست که در وقتی که این سه آیت نازل شد یکی از خویشان
ثعلبه آنجا حاضر بود نزد ثعلبه رفت وگفت ویحک یا ثعلبه در حق تو سه آیت آمده است که دلالت بر کفر ونفاق تو میکند ثعلبه در خوا[ست]
ونزد حضرت رسول آمد وگفت یا رسول الله بهر چه که فرمایی صدقه نزد تو حاضر کنم [illegible] بهر وجهی که مصلحت بینی
صرف کنی حضرت فرمود [illegible] صدقه ترا قبول نکنم [illegible] خاک بر سر کرد و فریاد در گرفت رسول
فرمود [illegible] قبول نکرد [illegible] حضرت
رسول [illegible] ابوبکر [illegible] درخواست کرد [illegible] قبول نکرد گفت چون حضرت رسول صدقه ترا قبول
نکرد من نیز قبول نکنم [illegible] عثمان [illegible] حضرت [illegible] انفاق [illegible]
[illegible] عبد الرحمن عوف چهار هزار درم آورد وگفت یا رسول الله من هشت هزار درم داشتم چهار هزار برای عیال نگاه
داشتم وچهار هزار بصدقه آوردم رسول او را دعا کرد وگفت بارک الله لک فیما امسکت وفیما اعطیت [illegible] مال او [illegible] هزار درم
[illegible]
چهار صاع [illegible] ابو عقیل انصاری [illegible] آورده وگفت [illegible] آب [illegible]
[illegible] آورده ام حضرت فرمود [illegible] صدقات که صحابه آورده بودند [illegible]
بعضی منافقان [illegible] عبد الرحمن [illegible] مال [illegible] ابو عقیل [illegible] خدا [illegible]
[illegible] الذین آنانکه [illegible] یلمزون المطوعین عیب میکنند [illegible] اشارت میکنند تطوع
کنندگان را من المؤمنین از گروه گروندگان فی الصدقات [illegible] صدقات [illegible] منافقان [illegible]
[illegible] والذین لا یجدون وعیب میکنند آنانکه نمی یابند الا جهدهم مگر بقدر طاقت وقوت خود یعنی
ابو عقیل [illegible] فیسخرون منهم پس تمسخر میکنند واستهزا مینمایند بایشان سخر الله
منهم جزا دهد خدای ایشان را بر سخریت ولهم عذاب الیم ومر ایشان راست عذابی دردناک [illegible] عبد الله
ابی که هم عبد الله نام داشت [illegible] مخلصان ومطیعان خالص بود در مرض پدر خود از حضرت رسالت درخواست نمود برای

پدر وی آمرزش طلبد آیت آمد که استغفر لهم استغفار کن برای ایشان که منافق اند او لا تستغفر لهم یا آمرزش
مخواه برای ایشان معنی مراد آنست که استغفار وعدم استغفار هر دو مساوی است [illegible] بایل نفاق یعنی
ان تستغفر لهم اگر آمرزش طلبی برای ایشان سبعین مرة هفتاد بار فلن یغفر الله لهم پس نیامرزد خدای
ایشان را حضرت [illegible] سبعین مرة [illegible] ایت آورد که سواء علیهم استغفرت لهم ام لم
تستغفر لهم فلن یغفر الله لهم حضرت [illegible] مراد سبعین مرة خصوص [illegible] کثرت است [illegible]
[illegible] ذلک آن عدم قبول استغفار برای ایشان [illegible] از جانب [illegible]
بانهم بسبب آنست که ایشان کفروا بالله کافر شدند بخدای ورسوله وبرسول او یعنی سبب آن محض کفر است وکفر محض
والله لا یهدی القوم الفاسقین [illegible] فاسقان [illegible] کفر [illegible] نفاق [illegible]
[illegible] فرح المخلفون شاد گشتند [illegible] بمقعدهم
بنشستن ایشان از غزو خلاف رسول الله در خلف رسول خدا [illegible] تبوک
[illegible] رسول خدای وکرهوا وکراهت داشتند [illegible] ان یجاهدوا [illegible] باموالهم وانفسهم [illegible]
[illegible] فی سبیل الله در راه خدا [illegible] رضای خدا [illegible] اموال وانفس [illegible]
اختیار کردند وقالوا وگفتند [illegible] لا تنفروا بیرون مروید [illegible] فی الحر در گرما [illegible]
[illegible] قل بگو [illegible] نار جهنم آتش
دوزخ اشد حرا سخت تر است از روی گرمی یعنی حرارت آن [illegible]
اختیار کردند لو کانوا یفقهون اگر بودند که [illegible] فلیضحکوا پس
باید که بخندند قلیلا [illegible] دنیا [illegible] ولیبکوا کثیرا وبگریند
[illegible] آخرت [illegible] جزاء [illegible] بما کانوا
یکسبون بانچه بودند [illegible] کسب میکردند از نفاق [illegible]
[illegible] فان رجعک الله پس اگر باز گرداند ترا [illegible] الی طائفة منهم بسوی
[illegible] منافقان [illegible] فاستاذنوک للخروج پس دستوری طلبند از تو برای بیرون [illegible] غزوه دیگر [illegible]
ایشان [illegible] فقل لن تخرجوا پس بگو بیرون نیایید [illegible] معی ابدا با من هرگز ولن تقاتلوا معی عدوا

[illegible]

عَدُوًّا دشمنی را إِنَّكُمْ بدرستی که شما رَضِيتُمْ خرسند شدید بِالْقُعُودِ بنشستن و تخلف کردن أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار
یعنی بغزوه تبوک فَاقْعُدُوا پس بنشینید دیگر باره مَعَ الْخَالِفِينَ با باز پس ماندگان که قابلیت کارزار ندارند چون زنان و کودکان
چه جهاد و کارزار مردان دولت و مبارزان میدان نصرت است [illegible] در مبارزت سوگند جهاد نکنید آورده اند که حضرت رسالت
در مرض ابن ابی بعیادة وی رفت و او از آنحضرت التماس کرد که پیراهن خود عطا فرما تا کفن من سازند و بدفن من حاضر شده بر من نماز گذار
[illegible] طلب حضرت پیراهن خود بوی داد و بعد از فوت وی حاضر شد خواست که نماز گذارد این آیت فرود آمد وَلَا تُصَلِّ و نماز مگذار عَلَىٰ أَحَدٍ
بر هیچ یک مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا از ایشان که بمیرد هرگز و عدم [illegible] حضرت از تکفین در پیراهن خود و [illegible] نماز کردن [illegible] منافقی بود که
ابن ابی در حق عباس [illegible] بود [illegible] بعد از او [illegible] بود و ابن ابی پیراهن خود در او پوشانید مرویست که آنحضرت را گفتند
یا رسول الله ابن ابی منافق بود چرا پیراهن خود در او [illegible] جواب داد که پیراهن دفع عذاب خدا [illegible] امید
دارم [illegible] بسیار [illegible] اسلام در آمدند در روایت آمده که بسبب آنکه ابن ابی پیراهن حضرت را طلبید هم [illegible]
از آنحضرت طلبید و آنحضرت [illegible] مرویست که حضرت اراده فرمود که نماز بر وی کند جبرئیل جامه مبارک آنحضرت
را بکشید و [illegible] این آیت [illegible] وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ و مایست بر سر قبر وی برای
دفن و زیارت یا دعا و استغفار إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ بدرستی که منافقان [illegible] شده اند بخدای [illegible] وَرَسُولِهِ و بفرستاده او
او که فرمان بردار [illegible] وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ و مردند و حال آنکه ایشان بیرون رفتگان اند از طریق ایمان و [illegible]
وَلَا تُعْجِبْكَ و باید که ترا متعجب [illegible] أَمْوَالُهُمْ مالهای منافقان که
[illegible] وَأَوْلَادُهُمْ و [illegible] ایشان [illegible] إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که میخواهد خدای أَنْ يُعَذِّبَهُمْ
بِهَا آنکه عذاب کند ایشان را بدان فِي الدُّنْيَا در دنیا [illegible] جمع مال و محافظت آن [illegible] بشند و برای رونق احوال اولاد و
تهیه اسباب معیشت ایشان [illegible] وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ و بیرون رود جانهای ایشان بحسرت تمام وَهُمْ كَافِرُونَ
و حال آنکه ایشان کافران باشند [illegible] الدُّنْيَا [illegible]
ذلت و [illegible] وَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ
فرستاده [illegible] سوره از قرآن [illegible] أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ آنکه ایمان آرید بخدای وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ و جهاد کنید در خدمت حضرت
بر او اسْتَأْذَنَكَ [illegible] أُولُو الطَّوْلِ [illegible] مِنْهُمْ از منافقان وَقَالُوا ذَرْنَا و گویند
بگذار ما را [illegible] نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ تا باشیم با نشستگان [illegible] رَضُوا خرسند شدند [illegible] بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ

جز برای حضرت بر منافق

خبر اهل دنیا

بانکه بکشند

بانکه بکشند با زنان باز پس مانده وَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ و مهر نهاده شده است بر دلهای ایشان از نفاق یعنی زنگی در آن پدید آورده
تا از نفرت با کان علامت علم بنفاق ایشان پدید گشته و بر ایشان لعنت کنند [illegible] ظهور آیات و از حقیقت اسلام قبول ایمان نکنند
[illegible] فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ پس ایشان فهم نمیکنند [illegible] در جهاد است از
سعادة دارین [illegible] از آثار شقاوت بعد از آن [illegible] حضرت رسالت [illegible] ایمان میکند لَٰكِنِ الرَّسُولُ
لیکن فرستاده خدای وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند مَعَهُ با او یعنی در خدمت او جَاهَدُوا جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها
و نفسهای خود وَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ و آن گروه مر ایشان راست نیکوئیها [illegible] نصرت و غنیمت است در دنیا
و [illegible] وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و آن گروه ایشان اند فیروزی یافتگان و بمقصود رسیدگان أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ آماده
ساخته است خدای برای ایشان جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر مساکن با اشجار آن جویها خَالِدِينَ
فِيهَا [illegible] ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنست رستگاری بزرگ و فیروزی تمام بعد از آن بیان حال
اعراب میکند در اعتذار برای تخلف میگوید وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ و آمدند در وقت توجه بغزوه تبوک عذر گویندگان مِنَ الْأَعْرَابِ
از بادیه نشینان یعنی اسد و غطفان از قلت مال و کثرت عیال یا قوم عامر بن الطفیل که اعتذار کردند بآنکه اگر با تو بغزا بیائیم بنی
طی اهالی و مواشی ما را غارت میکند و این عذرها میگفتند لِيُؤْذَنَ لَهُمْ تا دستوری داده شوند در تخلف [illegible] این عذر
بوجه تقیه و نفاق بود و ابن عباس گفته که ایشان [illegible] عذر صحیح داشتند و آن بر آنست قول وَقَعَدَ الَّذِينَ
كَذَبُوا اللَّهَ و نشستند آنانکه دروغ گفتند با خدای وَرَسُولَهُ و با رسول او در دعوی ایمان [illegible] اعراب [illegible]
[illegible] سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا زود باشد که برسد آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ از اعراب عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی [illegible] در دنیا بقتل
و در آخرت [illegible] بعد از آن رخصت اهل عذر صحیح میفرماید که لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ نیست بر ناتوانان و عاجزان وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ
[illegible] وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ و نه بر آنانکه نمی یابند مَا يُنْفِقُونَ [illegible] خود و اسباب راه سازند
و آن قوم [illegible] حَرَجٌ گناهی [illegible] إِذَا نَصَحُوا [illegible]
لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مر خدا را و فرستاده او را [illegible] مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ نیست بر نیکوکاران [illegible] مِنْ سَبِيلٍ هیچ
راه عتابی [illegible] وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای [illegible] رَحِيمٌ مهربان [illegible]
[illegible] وَلَا عَلَى الَّذِينَ و نیز عتابی و حرجی نیست بر آنانکه [illegible] إِذَا مَا أَتَوْكَ چون آمدند [illegible]
لِتَحْمِلَهُمْ تا ایشان را سوار کنی [illegible] قُلْتَ گفتی [illegible] لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ نمی یابم چیزی که شما را سوار [illegible]

الجزء الحادي عشر

تولوا بازگشتند از پیش تو **وأعينهم** در حالی که چشمهای ایشان **تفيض من الدمع** روان میشد از اشک یعنی اشک
از دیدهای ایشان میریخت **حزنا** بجهت اندوه کین شدن **ألا يجدوا** بآنکه نمی یابند **ما ينفقون** آنچه خرج کنند در غزو آنها
هفت کس بودند از انصار معقل بن یسار و صخر بن خنسا و عبد الله بن کعب و سالم بن عمرو و عبد الله بن مغفل و علیة بن زید و
ابو لیلی که بدرگاه نبوت پناه آمده گفتند یا رسول الله ما را دلیر حرب و جهاد است و پیاده مانده ایم مرکبان عنایت فرما تا بران سوار شده
بغزا آییم حضرت فرمود که نمی یابم چیزی که شما را بران سوار کنم پس گریان بیرون آمدند و ابن عمیر و عباس و عثمان ایشان را زاد
و توشه و مرکب داده همراه بردند و روایت کرده که با حضرت به تبوک رفتند سی هزار کس بودند ده هزار سوار و باقی پیاده الفقه چون غزوه
اربعین واردم از تخلف کنندگان از جهاد حرجی و عتابی نیست **إنما السبيل** جز این نیست که عتاب و ملامت **على الذين** بر آنانست که
ایشان **يستأذنونك** از تو دستوری میجویند در باز ایستادن **وهم أغنياء** و در حال آنکه ایشان توانگر اند و زاد و مرکب
ایشان آماده و **رضوا بأن يكونوا** راضی شده اند بآنکه باشند **مع الخوالف** با زنان و کودکان و بیماران باز مانده **وطبع الله**
**على قلوبهم** و مهر خذلان نهاده است خدای بر دلهای ایشان **فهم لا يعلمون** پس ایشان نمیدانند آنچه در کار جهاد است از ثواب
در دین و دنیا بی مرتبت است بعد از آن از احوال مستقبل خبر میدهد که اهل ایمان این باز پس ماندگان را که از جهاد تخلف کرده بمدینه
باز پس ایستادند **يعتذرون** عذر خواهند آورد **إليكم** بسوی شما یعنی عذر خواهند خواست از تخلف **إذا رجعتم**
چون باز گردید از تبوک **إليهم** بسوی ایشان و به مدینه باز آیید **قل** بگو ای محمد **لا تعتذروا** عذر مخواهید بعذرهای دروغ
بآنکه ما **لن نؤمن لكم** باور نخواهیم داشت و شما را تصدیق نخواهیم کرد بجهت آنکه **قد نبأنا الله** بتحقیق که خبر داد ما را
خدای تعالی **من أخباركم** از خبرهای شما یعنی از آنچه در خاطر شماست از شرور و نفاق **وسيرى الله** و زود ببیند خدای
**عملكم** کردار شما را **ورسوله** و فرستاده او نیز خواهد دید یعنی علم او تعلق خواهد گرفت بآنکه کدام از شما از نفاق و کفر
در میگذرد و کدام بران ثابت میبود **ثم تردون** پس باز گردانیده خواهید شد در قیامت **إلى عالم الغيب والشهادة**
بسوی جزا بآن دانای هر پوشیده و آشکارا **فينبئكم** پس خبر دهد شما را **بما كنتم تعملون** بآنچه بودید که میکردید از کتمان نفاق و
اظهار وفاق و این اخبار است بر عتاب خواهد بود از ابن عباس منقول است که این آیت در باره جد بن قیس و معتب
بن قشیر و اصحاب ایشان از اهل نفاق که هشتاد کس بودند چون حضرت با صحابه از تبوک باز گشت با اصحاب گفت که با ایشان منشینید و سخن
مگویید ایشان از خوف بعذرها بزبان آوردند و بران سوگند دروغ خوردند چنانکه میفرماید که **سيحلفون بالله** زود باشد که سوگند خورند
بخدای **لكم** برای شما از تخلف **إذا انقلبتم** چون باز گردید شما از سفر **إليهم** بسوی ایشان **لتعرضوا عنهم** تا روی

بگردانید از سرزنش ایشان **فأعرضوا عنهم** پس اعراض کنید از ایشان و بگذارید **إنهم رجس** بدرستی که ایشان
پلید اند و نکوهیده اند در نهایت نجاست و فساد و **مأواهم جهنم** و جای ایشان دوزخ است پس ترک عتاب ایشان کنید
که پاداش خواهد داد ایشان را با تعذیب دوزخ **جزاء** پاداش داده **بما كانوا يكسبون** بآنچه بودند که میکردند از کفر و نفاق **يحلفون**
سوگند میخورند منافقان **لكم** برای شما **لترضوا** تا خشنود شوید **عنهم** از ایشان و فریب شما دهند چنانکه در روایت است
ابن ابی نیز از رجوع آنحضرت سوگند یاد کرد که دیگر هیچ سفر از آنحضرت تخلف نکند و عبد الله بن ابی سرح نیز سوگند همین نوع خورد حق تعالی
فرمود که سوگند ایشان از برای طلب رضای شماست نه برای خوشنودی خدای **فإن ترضوا** پس اگر خشنود شوید شما **عنهم**
از منافقان دروغ گوی **فإن الله** پس بدرستی که خدای **لا يرضى** خوشنود نمیشود **عن القوم الفاسقين** از گروه فاسقان یعنی
رضای شما موجب رضای خدا نشود و رضای شما با وجود خشم خدای ایشان را سود ندارد و مراد نهی مؤمنانست که از ایشان راضی نشوند بعد از
آن فرمود که ایشان مغرور نگردند بعد از امر مؤمنان با اعراض و عدم التفات ایشان نیز باید که **الأعراب** اهل بادیه یعنی نجد و
تهامه ایشان در دنیا با ناپاکی مراد بنو تمیم و بنو اسد و غطفان اند و اعراب حوالی مدینه اند نه تمام اهل بادیه بلکه این جمع مخصوص **أشد**
**كفرا ونفاقا** سخت تر اند در روی کفر و نفاق یعنی نفاق و کفر ایشان از اهل حضر سخت تر است بجهت آنکه سخت دل اند و بی علم
نشست و برخاست نکرده اند **وأجدر** و سزاوارتر اند **ألا يعلموا** آنکه ندانند **حدود ما أنزل الله** اندازهای احکام آنچه فرو
فرستاده **على رسوله** بر پیغمبر خود از واجب و سنن شرع **والله عليم** و خدای داناست باحوال ایشان **حكيم** حکم کننده است از روی حکمت و
مصلحت در مهلت دادن ایشان **ومن الأعراب** و از منافقان اهل بادیه **من يتخذ** کسی هست که فرا گیرد و **ما ينفق** آنچه نفقه
مینماید و صدقه میدهد **مغرما** تاوانی و زیانی یعنی صدقات خود را غبن و غرامت میشمارد چه ران امید ثواب ندارد و در یاد تقیه
انفاق میکند **ويتربص** و انتظار میبرد **بكم الدوائر** بشما گردشهای روزگار را یعنی امید دارد که دولت اسلام بنکبت مبدل شود و اهل آن
منکوب و مغلوب گردند تا از انفاق خلاصی یابند **عليهم دائرة السوء** بر ایشان باد گردش روزگار و مصایب و نکبات لیل و نهار
**والله سميع** و خدای شنواست مر آنرا که بزبان می آرند **عليم** داناست بآنچه در دل پنهان میدارند بعد از آن احوال اعراب مخلص خبر میدهد
**ومن الأعراب** و از اهل بادیه **من يؤمن بالله** کسی است که میگرود بخدای **واليوم الآخر** و بروز بازپسین مراد بنو مقرن اند
از جهینه ایمان بالله و قیامت میکروند **ويتخذ** و فرا میگیرد **ما ينفق** آنچه نفقه میکند در جهاد یا تصدق **قربات** اسباب قربت
**عند الله** نزدیک خدای یعنی تقرب میجویند بصدقات خود و وسیله میسازند نفقات را بقرب الهی **وصلوات الرسول** و
سبب دعاهای پیغمبر را بواسطه متصدقان بالخیر و برکت دعا میکند و آمرزش میطلبد در خدای صدقات ایشان **ألا إنها** بدانید که

نفقات ایشان با صلوات رسول هم قُرْبَةٌ لَهُمْ سبب نزدیکیست بدیشان ببارگاه عنایت ربانی و وسیله قرب مکانت
و منزلت نزد درگاه سبحانی سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ زود باشد که درآرد خدای ایشانرا فِي رَحْمَتِهِ در بهشت خود که محل نزول رحمت
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است متعدد تقاصیر را رَحِيمٌ مهربان برستوردگان و بعد از آن در بیان حال
سابقان میفرماید که وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ و پیشی گیرندگان پیشینیان یعنی آنها که سبقت کردند بر دوستان در ایمان
مِنَ الْمُهَاجِرِينَ از مهاجران یعنی آنانکه از مکه هجرت کردند و بمدینه آمدند مراد آنها اند که بدو قبله یا بهر دو نماز گزاردند و
سرور و پیشوای ایشان حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه که ملقبست به المصلي إلى القبلتين وَالْأَنْصَارِ
و از انصار یعنی آنها که از ساکنان مدینه اند و اهل مکه را یاری دادند و آنها هفت کس بودند از اهل عقبه اولی و هفتاد کس از اهل عقبه
ثانیه وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ و آنانکه متابعت کردند سابقانرا بِإِحْسَانٍ بایمان و طاعت مراد اصحاب اند از بقیه مهاجر و انصار
که بعد ایشان ایمان میآوردند و گفته اند که هر که متابعت ایشان کند تا قیامت از زمره تابعانست رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود شد
خدای از ایشان بقبول طاعت ایشان از سابق و لاحق وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود شدند ایشان از خدای بآنچه یافتند از نعم دینیه
و دنیویه وَأَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرد خدای بجهت ایشان جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن
جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالی که جاوید باشند در آن أَبَدًا همیشه ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنست فیروزی بزرگ و رسیدن بتمام مراد
بدین آیت دلالت میکند بر فضل سابقین و مزیت ایشان بر غیر ایشان و این بجهت آنست که در مبدا اسلام متحمل انواع مشقت شدند
در نصرت دین چون مفارقت از خویش و نصرت اسلام با وجود قلت عدد و کثرت عدو و سبق ایمان و دعوت مردمان بآن و بمذهب
صحیح که طریق اهل البیت است علیهم السلام اول کسی که از مردان بعد از تصدیق نبوت حضرت رسالت صم کرد حضرت امیر المؤمنین بود صلوات الله علیه
و از ابن عباس و جابر بن عبد الله و انس و زید بن ارقم و مجاهد و قتاده و ابن اسحق و غیرهم نقلست که اول کسی که از زنان اسلام آورد بحضرت
خاتم الانبیا صم خدیجه بنت خویلد بود و اول شخصی که از مردان تصدیق آنحضرت نمود حضرت علی ابن ابی طالب بود صم در سن دوازده سالگی
و انس بن مالک از آنحضرت روایت کرده که هفت سال فرشتگان بر من و علی صلوات میفرستادند زیرا که درین هفت سال بغیر از من
و علی کلمه توحید که لا اله الا الله است با آسمان نرسید و بعثت چون شد ابو طالب گفت ای علی این چه دینست که تو برانی جواب
داد که ای پدر ایمان آورده ام بخدای و رسول او و تصدیق او کرده ام و همراه او نماز میگزارم برای خدای ابو طالب جواب داد که چون
ای پسر که محمد دعوت میکند بر خیر پس تو لازم او باش و مساعد او باش و از منهال بن عمرو روایتست که از عباد بن عبد الله شنیدم که گفت شنیدم از علی علیه السلام
شنیدم که میفرمود منم بنده خدای و برادر رسول خدای و صدیق اکبر این دعوی بعد از من کسی نگوید مگر دروغگوی افترا کننده نماز گزاردم پیش از مردمان هفت سال

زیرا که درین هفت سال بغیر از من و رسول خدای نماز میگزارد و صاحب ذاکره عکرمه گفت از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که میگفت بر منبر
بصره که ایمان آورده ام پیش از آنکه ابو بکر ایمان آورد و اسلام آورده ام پیش از آنکه اسلام آورد ابو بکر گوید من نزد ابو ذر رفتم در موسم حج و گفتم
در میان مردمان اختلافی پدید آمده من اقتدا بکه کنم گفت متمسک کتاب خدای شو و علی ابن ابی طالب ع و لازم این هر دو شو بدرستیکه من گواهی
میدهم که رسول خدای فرمود که علی ابن ابی طالب اول کسیست که بمن ایمان آورد و اول کسی باشد که روز قیامت با من مصافحه کند و او صدیق اکبرست
و فاروق اعظم میان حق و باطل و او یعسوب مؤمنانست و مال یعسوب ظلمه و بعد از ذکر سابقین باز رجوع باحوال منافقین کرده
میفرماید که وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ و از آنانکه گرداگرد شهر شما اند مِنَ الْأَعْرَابِ از اهل بادیها مُنَافِقُونَ منافقانند چون اسلم و اشجع
و غفار و قوم اولند از جهینه و مزینه و امثال ایشان که کلمه شهادت میگویند و نماز و روزه قیام مینمایند وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا
و از اهل شهر شما نیز قومی اند که خو کرده اند و بر وجه خو نفاقات کرده اند عَلَى النِّفَاقِ بر نفاق تا در منافقی بمرتبه مهارت دارند که تو با
وجود کمال و فطنت و صدق فراست تو لَا تَعْلَمُهُمْ نمیدانی ایشانرا یعنی کفر در سرای دل خود پنهان دارند و آثار ایمان و احسان
بظهور میآرند پس تو ایشانرا باعیان نمیشناسی نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ ما میدانیم ایشانرا که بر سرائر ایشان مطلعیم سَنُعَذِّبُهُمْ زود باشد که
عذاب کنیم ایشانرا مَرَّتَيْنِ دو نوبت یکی بفضیحت و قتل در دنیا و دیگری بعذاب قبر یا باخذ زکوة ایشان و تکلیف بجهاد و از
ابن عباس مرویست که عذاب ایشان در دنیا یکی آن بود که رسول صم روز جمعه بر منبر خطبه خواند و بعد از آن اشارت کرد باهل نفاق و گفت
یا فلان و فلان از مسجد بیرون روید که از اهل نفاقید و چون جمعی از نام برده منافق ایشانرا گواهی داد و ایشان شدند و از مسجد بیرون رفتند و
این فضیحت و رسوائی یک عذاب است و عذاب دوم عذاب قبر ثُمَّ يُرَدُّونَ بعد از آن باز گردانیده شوند در قیامت إِلَىٰ عَذَابٍ
عَظِيمٍ بعذابی بزرگ که آتش دوزخ است و آورده اند که مخلصان اهل اسلام ده تن که از جمله ایشان ابو لبابه انصاری بود و مرداس و ابو
قیس و ثعلبة بن ودیعه و اوس بن خذام بی عذری تخلف ورزیدند و آخر از آن بسیار نادم و پشیمان شده گریه و تضرع آغاز کردند و گفتند چگونه جایز
بود که ما در سایه راحت و آسایش بنشینیم و رسول خدای و اصحاب او در جهاد باشند و سختی و رنج کشند و چون از تشدیداتی که در باره متخلفان
نازل شده بود خبر یافتند بسیار مضطرب گشتند و هفت تن از ایشان خود را بستونهای مسجد بستند و سوگند خوردند که نگذارند که کسی
ایشانرا بگشاید تا وقتی که بحکم خدای گشاده گردند چون حضرت رسالت صم از تبوک رجوع فرموده بمدینه نزول نمود بر عادت معهود
بمسجد درآمد و ایشانرا دید فرمود که اینها چه کسانند صورت حال بموقف عرض رسانیدند سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم بر زبان گهر بار
خود گذرانید که من نیز سوگند میخورم که ایشانرا نگشایم تا وقتی که مامور گردم بر ایشان که تخلف ورزیدند و از صحبت من باز ایستادند و جهاد
رغبت نکردند حق تعالی این آیه فرستاد که وَآخَرُونَ و قومی دیگر از متخلفان که غیر منافقانند اعْتَرَفُوا اعتراف کردند بِذُنُوبِهِمْ

بگناهان خود و سر بر ستون نهادن و بعد از آنکه از تخلف اعتذار کردند چنانچه اهل نفاق خلطوا عملا صالحا آمیختند کردار نیک
یعنی عذرخواهی با عاقبت ندامت ایشان در وجود آمده بود و یا اظهار پشیمانی و اعتراف بذنب وآخر سیئا و عمل دیگر که بد بود
و آن تخلف ایشان بود از تبوک و موافقت با اهل نفاق عسى الله شاید خدای ان یتوب علیهم آنکه توبه ایشان بپذیرد
و بر ایشان رجوع کند بمغفرت و آمرزش ان الله غفور رحیم بدرستی که خدای آمرزنده است تائبان را مهربان بتفضل بر ایشان
بعد از نزول این آیت حضرت فرمود که ایشان را بگشایند و چون آزاد شدند مکان بشکرانه قبول توبه اموال خود را بحضرت رسالت آوردند و گفتند
یا رسول الله سبب این مالها از دولت خدمت تو باز مانده ایم این مال را بگیر و در راه خدا تصدق کن حضرت فرمود که من باخذ اموال شما مأمور نیستم
این آیت نازل شد که خذ من اموالهم و بگیر از مالهای ایشان یعنی بعضی از آن صدقة زکوة و فدیه تطهرهم که پاک
گردانی ایشان را از گناهان و تزکیهم و زیاده گردانی حسنات ایشان را و رفع درجات ایشان کنی بمنازل مخلصان بها بدان صدقه
وصل علیهم و دعا کن برای ایشان یعنی صلوة فرست بر ایشان بدعا و استغفار ان صلوتک سکن لهم بدرستی که دعای تو آرامش
بود دلهای ایشان را و موجب اطمینان خاطر و طیب نفس ایشان و حضرت صلوات تو خوانده حضور [illegible] والله سمیع و خدای شنوای
دعای تو را علیم دانا باخلاص ایشان بدعا و ... است با اعتراف ایشان علیم بندامت ایشان و سریرت تمیز این آیت در ضمیر مذکور
بعد از آن جهت تنبیه تخلفان نادم تائب بر قبول توبه و صدقه و باز ترغیب غیر ایشان بر توبه و دادن صدقه میفرماید که الم یعلموا آیا نمیدانند
این توبه کنندگان و با آنها که توبه نکرده اند معلوم نشده ان الله هو یقبل التوبة آنکه خدای اوست که قبول میکند توبه را
عن عباده از بندگان خود ویاخذ الصدقات و فرا میگیرد صدقهای ایشان را یعنی قبول آن میکند و ثبت بخلوص نیت
ایشان و بر آن ثواب عظیم کرامت میفرماید وان الله و آیا نمیدانند آنکه خدای هو التواب الرحیم اوست پذیرنده
توبه مهربان بر توبه کنندگان حضرت رسالت صلعم فرموده که بدان خدای که جان من بامر اوست که هیچ بنده نباشد که صدقه دهد از کسب حلال بکرم
خدای صدقه او را قبول کند و او را پرورش دهد چنانکه یکی از شما کره اسب را پرورش دهد تا آنکه یک لقمه از وجه حلال که داده بشود مانند کوه عظیم شود
وقل اعملوا و بگو ای محمد کنید آنچه باید یعنی بعد از قبول توبه مستحقان در زیادتی عمل خیر و یا کارها که توبه نکنید بکنید آنچه میخواهید و
بنا برین امر برای تهدید باشد فسیرى الله عملکم پس زود باشد که ببیند خدای کار شما را از خیر و شر بعد از صدور آن از شما و وجود
آمدن آن ورسوله و فرستاده او نیز ببیند آن را والمؤمنون و گروندگان نیز ببینند زیرا که حق تعالی رسول و مؤمنان را بآن
آگاه گرداند در نزد اهل بیت علیهم السلام مراد بمؤمنان ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم که عارف اند بر اعمال بندگان وستردون
و زود باشد که باز گردانیده شوید بر کسی الی عالم الغیب والشهادة بجزای داننده نهان و آشکارا در محکمه قیامت فینبئکم



پس بیاگاهاند شما را بما کنتم تعملون بآنچه بودید که میکردید و آگاهی بخشد از آن جزا دهد بر وفق آن و عمل بر عمل جزا آورد و که در تعلق
علم رسول و مؤمنان باعمال بندگان دو وجه گفته اند یکی آنکه حق تعالی در قیامت اعمال را بر رسول و ائمه علیهم السلام عرض فرماید و دیگر آنکه
در اخبار صحیحه آمده که اعمال امت هر شب دوشنبه و پنجشنبه بر رسول و ائمه علیهم السلام عرض میکنند پس مراد بمؤمنان معصومانند قبل
ازین گذشت که متخلفان از اهل اسلام ده تن بودند و هفت تن که مذکور شدند توبه کردند و سه دیگر که کعب بن مالک بود و هلال بن امیه و مرارة
بن ربیع که از اوس و خزرج بودند خود را به ستون نبستند تا آنکه آنحضرت آمد بمسجد و حضرت ایشان حکم فرمود که با ایشان مکالمه
مجالست ننمایند و چون از تبوک برگشتند تا پنجاه روز حکم بر ایشان بود که حکم ایشان در شان ایشان نازل شد وآخرون
و دیگر از متخلفان اند مرجون تأخیر کرده شدگان و باز داشتگان یعنی موقوف حکم ایشان لامر الله برای ترتب فرمان خدا به درباره
ایشان اما یعذبهم یا عذاب کند خدای ایشان را اگر اصرار کنند بر آن گناه واما یتوب علیهم و یا قبول توبه نماید بر ایشان از نظر
شفقت و رحمت والله علیم و خدای داناست باحوال ایشان حکیم حکم کننده است بر تأخیر ایشان و بعد از آنکه این سه کس
به نیت خالص توبه کردند از تخلف و متعاقب آن اسلام شدند حق تعالی بر ایشان رحم کرده از سر ایشان درگذشت و مروی است که پنجاه شبانه روز از اهل
یاران ایشان سخن نکردند و نشستند و خواستند و زنان ایشان نیز از ایشان کناره گرفتند و در آن مدت خیمه در جوار زده بودند و در کمال
تضرع و زاری و خوف و اضطراب بسر میبردند تا آنکه بعد از مدت مذکوره در حق ایشان این آیت وعلى الثلثة الذین خلفوا الخ نازل
شد و مؤمنان از حضرت تمام تر از ایشان رفتند و بشارت قبول توبه با ایشان رسانیدند و کعب بن مالک روایت کرده که بعد از آن بخدمت
حضرت رسالت رسیدم و سلام کردم روی مبارک حضرت رسول را دیدم که از غایت سرور روشن بود و مانند قرص قمر درخشان شده بود و علامت
سرور آن حضرت استماع نمودم چون مبارک وی بود چون ماه بدر فرمود ابشر بخیر بشارت باد ترا بخیر گفتم یا رسول الله این بشارت از نزد توست
از نزد خدای فرمود بل من عند الله از نزد خداست پس من ثلث مال خود را بشکرانه این تصدق کردم آورده اند که دوازده منافق چون
ثعلبة بن حاطب و معتب بن حارث و ودیعة بن ثابت و امثال ایشان بسخن ابو عامر راهب در برابر مسجد قبا مسجدی بنا کردند و ابو عامر راهب
از اشراف قبیله خزرج بود و در علم توریة و انجیل مهارت تمام داشت و جهت عبادت صومعه گرفته بود و پیش از بعثت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اهل مدینه میخواندند
و چون آنحضرت بمدینه هجرت کرد و اهل آن حضرت تشریف بجمال و کمال او رسیدند از صحبت ابو عامر رمیدند و کسی دیگر پیروی او نکرد و ابو عامر
را عرق حسد در حرکت آمد و بنفی آنحضرت مشغول شد و بمنع ایمان تا روز جنگ احزاب که بجهاد پیوست و در جنگ احد
حاضر شد و اول کسی که تیر بلشکر اسلام انداخت وی بود و حضرت او را فاسق لقب نهاد و در جنگ حنین نیز حاضر شد و بعد از آن فرار
نموده بشهر قیصر که ملک روم بود رفت و پیغام فرستاد که از روم لشکر آماده کرده بجنگ مسلمانان آیم شما در یثرب بنام منافقان لشکر را ساخته داشته باشید

جزو اعمال امت که هر شب دوشنبه و پنجشنبه بحضرت رسول و امام عرض میکنند

آیت در قبول توبه

مسجد قبا در محلهٔ خویش برای ما مسجدی بسازید که چون نامی بیستیم آنجا با فادهٔ علوم مشغول شویم ایشان مسجدی ساختند و حضرت پیغمبر عازم
غزوهٔ تبوک شده بود ایشان بآن حضرت آمدند گفتند یا رسول الله ما برای ضعیفان و بیچارگان در شب سرد و باران که مسجدی ساخته ایم
والتماس میرود که در آن مسجد نماز گذاری تا غرض ایشان از آن بود که بواسطهٔ نماز آن حضرت مهم قوت و استحکام دهند القصه حضرت پیغمبر عم
جواب ایشان فرمود که حالیا سوی سفر عزم داریم و بر جناح سفریم ان شاء الله تعالی بعد از مراجعت در مسجد شما نماز گذاریم چون بوقت بازگشتن بمنزل
ذی اوان که قریب مدینه است رسید اهل مسجد همان التماس نمودند که جبرئیل آمد و این آیت آورد که وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا
و آن منافقان که فرا گرفتند و بنا نهادند مسجد را ضِرَارًا بجهة ضرر رسانیدن بمؤمنان یعنی به سبب آن خود را ... مسجد قبا اند وَكُفْرًا
و بجهة قوت دادن کفر که ایشان اظهار آن میکنند وَتَفْرِيقًا و برای تفرقه افکندن بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ میان مؤمنان که در مسجد قبا مجتمع
می باشند وَإِرْصَادًا و برای انتظار لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ مر آنکس را که حرب کرده با خدای وَرَسُولَهُ و با رسول او مِنْ قَبْلُ پیش
از بنای این مسجد مراد ابو عامر راهب است که در احد و حنین بجنگ حاضر شد وَلَيَحْلِفُنَّ و هر آینه سوگند بخورند وقتی که کسی گوید چرا این
مسجد ساختید إِنْ أَرَدْنَا نخواستیم از بنای این مسجد إِلَّا الْحُسْنَى مگر خصلت نیکو که نماز است و ذکر و توسع بر مؤمنان وَاللَّهُ
يَشْهَدُ و خدای گواهی میدهد إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ که ایشان دروغ گویانند در سوگند خود لَا تَقُمْ فِيهِ مایست در آن مسجد أَبَدًا
هرگز لَمَسْجِدٌ هر آینه مسجدی که أُسِّسَ بنا کرده شده است عَلَى التَّقْوَى بر پرهیزگاری مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ از اول روزی از روزهای
بنای آن مراد مسجد قباست در محلهٔ بنی عمرو بن عوف و روایت است که حضرت پیغمبر عم اول که بنواحی مدینه رسید بمحلهٔ قبا فرود آمد چهارده روز آنجا
اقامت فرمود و در آن ایام اساس مسجد قبا افکند و گفته اند اول مسجدیست در مدینه که حضرت رسالت عم در آنجا نماز گذارد و از ابن عمر روایت است
که حضرت رسالت عم هر روز شنبه سواره و پیاده بمسجد قبا آمدی و در آنجا دو رکعت نماز گذاردی و در روایت آمده که ثواب دو رکعت نماز در مسجد قبا
گذاردن مانند ثواب گذاردن عمره است حق تعالی میفرماید که آن مسجد که اساس آن بر تقوی است أَحَقُّ سزاوارتر است أَنْ تَقُومَ
فِيهِ آنکه قیام کنی در او از برای نماز فِيهِ رِجَالٌ در آن مسجد که بنای آن بر تقوی است مردانی اند که از پاکیزه طبیعت و پاکی طینت
يُحِبُّونَ دوست میدارند أَنْ يَتَطَهَّرُوا آنکه پاکی ورزند از انجاس و انجاسات یعنی پیوسته بطهارت باشند منقولست که چون
نزول این حضرت از اهل قبا پرسید که کدام طهارت که حق تعالی بدان بر شما ثنا گفت جواب دادند که ما از عقب سنگ مالیدن استعمال
میکنیم یعنی در استنجا و نزد بعضی مراد تطهیر است از معاصی و خصال مذمومه وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ و خدای دوست میدارد پاکان
زنده آورده روایت که چون این آیت آمد حضرت رسول عم مالک بن دخشم و معن بن عدی را امر کرد با جمعی که آن مسجد را ... بسوزانید الشأن
بر فتند و آتش در آن زدند تا سقفها که در آنجا بود ... و بعضی را آتش رسید ... و حضرت رسول عم امر کرد تا آن موضع را مزبله و خاک انداز

کردند و ابو عامر راهب در شام غریب و تنها بمرد و پیوست و در خبرست که مجمع بن حارثه که امام مسجد ضرار بود در عهد عمر خطاب بیامد و از او
طلب امامت مسجد قبا کرد عمر با آنکه میدانست که امام مسجد ضرار بود و بشرای منافقان امامت مسجد قبا باو داد و بعد از آن بجهت بیان
فرق میان مسجد قبا و مسجد ضرار میفرماید أَفَمَنْ أَسَّسَ آیا هر کس که اساس افکند بُنْيَانَهُ بنای دین خود را عَلَى تَقْوَى
بر ترس کاری مِنَ اللَّهِ از خدای وَرِضْوَانٍ و خوشنودی او که قاعدهٔ محکم است خَيْرٌ بهتر است أَمْ مَنْ أَسَّسَ
یا آنکسی که اساس نهد بُنْيَانَهُ بنای امور دین خود را عَلَى شَفَا جُرُفٍ بر کنارهٔ رودی که زیر او را سیل تهی شده و فاسد
بجای خود است هَارٍ شکافته شده و نزدیک بود که بیفتادن و آن چنین زمینی سست بنای قواعد ... و چون بنا بر آن
نهند فَانْهَارَ بِهِ بیفکند آن زمین سست که ... فرو رفتند با بنا و آن بانی آن فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ مراد آنست که عمل
متقی و عمل منافق مساوی نیست چه عمل مؤمن متقی ثابت است و مستقیم و مبنی بر اصل صحیح ثابت و سبب وصول بروضهٔ جنان و عمل
منافق سست است و غیر ثابت و سریع الزوال و علت وصول بنیران وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و خدای راه
ننماید معاندان ستمکار را بآنچه مقصود ایشان است از جابر انصاری روایت است که گفت آنجا بعینه در مسجد ضرار که گفتند دودی دیدم که از آنجا (بن عبد الله)
بر آمد و ... که کوفی گوید که با جمعی سیر میرفتم بآن مسجد رسیدیم که حضرت پیغمبر عم در وی قبله نماز گذارده بود یعنی مسجد قبا و محراب آن جانب
بیت المقدس بود و این در روزگار بنی امیه بود و چون خلافت بابو جعفر منصور دوانقی رسید آنجا رفت و قبله بگردانید که ...
بآن جانب نماز گذارد و مسجد ضرار دیدم که ویران گشته و دودی از وی پدید آمده و مزبله گشته ... آن مسجد نیکو بود لَا يَزَالُ همیشه
است بُنْيَانُهُمُ بنای ایشان الَّذِي بَنَوْا آن بنای که بنیاد نهادند آن را باغراض فاسده رِيبَةً سبب شک و نفاق فِي قُلُوبِهِمْ
در دلهای ایشان زاید بر شک و نفاق که داشتند و گفته اند مراد بتخریب بنای ایشانست که در حین رجوع از تبوک ایشان استدعا نمودند
که حضرت بمسجد ایشان نماز بگذارد در حق ایشان این آیت لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا نازل ساخت حضرت بفرمود تا آن را منهدم ساختند و بسوختند و مزبله گشت
پس حق تعالی میفرماید که همیشه خرابی بنای ایشان واسطهٔ زیادتی شک و نفاق ایشان یعنی پیوسته در غم و حسرت و نفاق
خواهند بود بسبب این تخریب إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ مگر آنکه پاره پاره گردد دلهای ایشان بجهتی که قابلیت دریافت
خبری در آن نمانده و گفته اند که آن بوقت قتل و قمع باشد یا بمرگ یا در قبر یا در دوزخ وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست وضع بنای ایشان
که چه نیت بود حَكِيمٌ حکم کننده بجزای آن بر وجه حکمت که آن تخریب آن بود از محمد بن کعب قرظی نقلست که چون در لیلة العقبه
هفتاد و دو تن از اهل مدینه با حضرت رسالت عم بیعت کردند عبد الله رواحه گفت یا رسول الله از ما التماس شرط و عهد کن برای خدای و برای خود هر چه بخواهی
حضرت فرمود که عهد و شرط فرا میگیرم از شما برای خدای که او را پرستید و شرک نیاورید و برای خود آنکه مرا نگاه دارید و محافظت کنید بر وجهی که مالهای و جانهای …

خود را نگاه میدارید گفتند چون برین امر قیام نمائیم جزای ما چه باشد حضرت فرمود که جزای شما بهشت خواهد بود انصار گفتند خریدیم و فروختیم سود مندانست ما درین
سودا و هرگز فسخ آن نخواهیم کرد حق تعالی از آن بیع و شری خبر میدهد که ان الله اشتری بدرستی که خدا خرید من المؤمنین از گروید کان انفسهم
نفسهای ایشان را که مباشر جهاد شوند و اموالهم و مالهای ایشان را که در راه او صرف کنند بان لهم الجنة بآنکه مر ایشان راست بهشت این تمثیل است
برای ثواب دادن مؤمنان ببهشت [illegible] در غزا و جهاد یعنی [illegible] و حال آنکه مالک هر دو
حضرت خداوند است [illegible] پس [illegible] در غزا و جهاد یعنی ای بنده از تو بذل مال و نفس و از من عطا دادن بهشت
[illegible] بستان [illegible]
[illegible]
[illegible] بنده مؤمن دین دار [illegible]
دار القرار [illegible] الرب الرحیم [illegible] الرسول الکریم [illegible] بیان [illegible]
[illegible] یقاتلون کارزار کنند این مؤمنان [illegible] فی سبیل الله در راه خدای و طلب رضای او فیقتلون
پس گاهی میکشند دشمنان را و یقتلون و گاهی کشته میشوند بر دست اعدا [illegible] وعدا علیه
وعده داده بر خود حقا ثابت [illegible] فی التوریة والانجیل والقرآن [illegible]
این دلیلست [illegible] ومن اوفی [illegible] بعهده [illegible] من الله از خدای [illegible]
[illegible] فاستبشروا [illegible] ببیعکم الذی بایعتم به [illegible]
[illegible] وذلک و آن بیع هو الفوز
العظیم [illegible]
[illegible] التائبون مؤمنان [illegible] از معاصی و رجوع کنندگان بحضرت باری العابدون
پرستندگان حق باخلاص [illegible] الحامدون ستایندگان حق [illegible] السائحون
روزه داران یا سیر کنندگان [illegible] یا برای جهاد و حج و زیارت الراکعون رکوع کنندگان در نماز با خضوع کنندگان بر
درگاه [illegible] الساجدون سجده کنندگان در صلوات الامرون بالمعروف فرمایندگان بایمان و طاعت
و سنت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله والناهون عن المنکر و بازدارندگان از کفر و معصیت و ارتکاب بدعت
والحافظون و نگاهدارندگان لحدود الله مر احکام شرایع [illegible] وبشر المؤمنین و بشارت ده مؤمنان را [illegible] موصوفند [illegible]

ببذل اموال و انفس ایشان در حقیقت [illegible] اشتراء [illegible]

خود را ابتیاع [illegible]

حضرت [illegible] ما کان للنبی [illegible] والذین آمنوا [illegible] ان یستغفروا [illegible] للمشرکین [illegible] ولو کانوا [illegible]
[illegible] اولی قربی [illegible] من بعد ما تبین لهم [illegible] انهم [illegible] اصحاب
الجحیم [illegible] وما کان استغفار ابرهیم [illegible]
[illegible] لابیه [illegible] الا عن
موعدة [illegible] وعدها ایاه [illegible]
[illegible]
[illegible] فلما تبین له [illegible] انه عدو لله [illegible]
[illegible] تبرا منه [illegible] ان ابرهیم لاواه
[illegible] حلیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وما کان الله لیضل قوما
[illegible]
[illegible] بعد اذ هداهم [illegible] حتی یبین لهم [illegible]
[illegible] ما یتقون [illegible]
[illegible] ان الله [illegible] بکل شیء [illegible]
[illegible] علیم [illegible]
[illegible] ان الله [illegible] له ملک السموات والارض [illegible]

جز حضرت ابراهیم و آدم

پادشاهی آسمانها و زمینها [illegible] يُحْيِي زنده گرداند مرده را وَيُمِيتُ و میراند زندگان را وَمَا لَكُم و نیست شما را ای مؤمنان
مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ بجز از خدای کارسازی که متکفل امور شما بود وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که مددکاری شما نماید لَقَدْ تَابَ اللَّهُ بدرستی که
خدای بازگشت بقبول توبه از ترک [illegible] عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر که اذن داده بود منافقان را در تخلف وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ و از مهاجر و انصار
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ [illegible] فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ [illegible] يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ [illegible] ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ
[illegible]
[illegible]
[illegible] إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ [illegible]
[illegible] وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا [illegible]
[illegible]

[illegible] حَتَّى إِذَا
ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ تا وقتی که تنگ شد بر ایشان زمین بِمَا رَحُبَتْ با وجود گشادگی و وسعت زمین و این
کنایه است از شدت حیرت و نهایت پریشانی ایشان وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ و تنگ شد بر ایشان أَنْفُسُهُمْ دلهای ایشان [illegible]
[illegible] وَظَنُّوا و دانستند أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ که پناهی نیست از خدای
إِلَّا إِلَيْهِ [illegible] ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ پس توبه پذیرفت خدای بر ایشان بعد از پنجاه روز لِيَتُوبُوا
[illegible] إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای هُوَ التَّوَّابُ
[illegible] الرَّحِيمُ [illegible] يَا
أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ای گروه مؤمنان بترسید از خدای [illegible] وَكُونُوا
مَعَ الصَّادِقِينَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ [illegible]
مِنَ الْأَعْرَابِ [illegible] أَنْ يَتَخَلَّفُوا [illegible]
عَنْ رَسُولِ اللَّهِ [illegible] وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ [illegible]
[illegible] عَنْ نَفْسِهِ [illegible]

ذلك ای وجوب متابعت و ترک تخلف بانهم بسبب آنست که ایشان چون با رسول خدای باشند لا یصیبهم
ظمأ نرسد ایشان را تشنگی ولا نصب و رنجی از تعب سفر ولا مخمصة و نه گرسنگی في سبيل الله در راه خدای ولا یطئون
و نسپرند مکانی از اماکن کفار بسم اسب یا گوشتر یا بپاهای خود موطئا سپردنی که آن یغیظ الکفار بخشم آرد کافران را
ولا ینالون من عدو و نیابند از دشمن نیلا یافتنی از قتل و اسر و غارت و جراحت و هزیمت الا کتب لهم
مگر نوشته شده برای ایشان به سبب آن به عمل صالح کرداری شایسته که موجب ثوابست یعنی هر یک ازینها که بدیشان رسد مستحق
ثواب شوند نزد ابن عباس نقل است که هر ترسی که از دشمن بدل ایشان رسد هفتاد حسنه در دیوان ایشان می‌نویسند ان الله بدرستی
که خدای لا یضیع ضایع نمیکند و تباه نمیکند اجر المحسنین مزد نیکوکاران را بهیچ حال ولا ینفقون نفقة و نفقه نکنند
نفقه اندک و خورد چون تازیانه و نعل اسپ یا صاحبه خرمایی که بدهند چون ابو عقیل که قبل ازین گذشت ولا کبیرة و نه نفقه بزرگی
چون انفاق عثمان و غیر او که غرض ایشان ازان انفاق اعزاز دین خدا باشد ولا یقطعون و قطع نکنند در سیر خود وادیا هیچ وادی بسیار آب
و سیل را و مراد زمین واسعست یعنی هیچ زمینی را قطع نکنند الا کتب لهم مگر نوشته شود برای ایشان ثواب آن و ثبت کرده
شود لیجزیهم الله تا جزا دهد خدای ایشان را بسبب آن احسن ما کانوا نیکوترین آنکه در راه حق یعملون عمل میکنند چون
احسن را جزا دهد حسن لا بتر بدان الحاق کند یعنی تکثیر اجر آن [illegible] بسبب [illegible] بود حق ثم
از ثواب عظیم [illegible] قبول کند [illegible] ثواب [illegible] نسبت [illegible]
کردد و گویند مراد با حسن جمیع عمل واجب و مندوبست که نیکوترند از مباح یعنی ثواب بر واجب و مندوب بخشد نه مباح [illegible] آنست که ثواب
عمل نیکوتر بخشد از عمل او [illegible] روایت که حضرت پیغمبر [illegible] فرمود که [illegible] برای غازیان [illegible] خود در
خانه نشسته بود [illegible] هر درمی [illegible] هزار درم [illegible] این آیت تلاوت فرمود و الله یضاعف لمن یشاء [illegible] آیت
دلیل است بر آنکه هر تعب و قتل و نصب [illegible] و انفاق که در حج و زیارت ائمه معصومین علیهم السلام یا در طلب علم یا در امر واجب واقع
شود موجب ثواب جزیل است از ابن عباس مرویست که چون انواع تهدیدات در باب متخلفان نازل شد مؤمنان جازم شدند که
بلکه چون نفیر جهاد برآید تمامی عازم حرب شوند و رسول خود متوجه جهاد شود یا لشکر [illegible] پس چون رسول [illegible] لشکر را نام زد [illegible] مسلمانان
بیرون رفتندی و حضرت رسول را تنها گذاشتندی آیه آمد که وما كان المؤمنون و روا نیست و نشاید مؤمنان را لينفروا آنکه
بیرون روند بغزا كافة همه ایشان [illegible] معاش و معاد [illegible] ایشان [illegible] فلولا نفر پس چرا
بیرون نروند من كل فرقة از هر جمعی کثیر منهم از ایشان مراد قبیله و اهل بلد [illegible] ایشان بیرون روند طائفة گروهی بجهاد و باقی

مختل

توقف نمایند ليتفقهوا تا طلب دانش کنند في الدين در دین و فقه آموزند در خدمت حضرت رسالت و لينذروا و تا بیم
کنند فقها قومهم گروه خود را اذا رجعوا اليهم چون باز گردند بسوی اهل خود در دین و ملت [illegible] و تعلیم [illegible] فرض کفایت
و سزاوار آنست که [illegible] لعلهم يحذرون
تا باشد که اهل قبیله ایشان حذر کنند از آنچه ترسانیده [illegible] یعنی از معاصی اجتناب کنند [illegible] آیت
[illegible]
[illegible] تا ایشان طلب علوم دینی کنند چون آیت
[illegible] يا ايها الذين آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید قاتلوا الذين کارزار کنید با آنانکه يلونكم من
الكفار [illegible]
[illegible]
[illegible] وليجدوا [illegible] فيكم غلظة [illegible]
[illegible] واعلموا [illegible] ان الله مع المتقين [illegible]
[illegible] واذا ما انزلت سورة [illegible]
شود سوره [illegible] از قرآن فمنهم من يقول [illegible]
گویند ايكم زادته [illegible] هذه این سوره ايمانا [illegible]
[illegible] فاما الذين آمنوا [illegible] فزادتهم ايمانا پس زیاده میکند
[illegible] وهم يستبشرون [illegible]
[illegible] واما الذين في قلوبهم مرض [illegible]
[illegible] فزادتهم [illegible] رجسا الى رجسهم [illegible]
[illegible] وماتوا
[illegible] وهم كافرون [illegible] او لا يرون
[illegible] انهم يفتنون [illegible]
[illegible]

جز علم فقه که بیاموزند

[illegible]

في كل عام در هر سالی مرة او مرتين یکبار یا دوبار ثم لا يتوبون پس توبه نمیکنند از نفاق
ولا هم يذكرون و نه پند میگیرند و متعظ می‌شوند در آیات و عبر و امثال تفکر و اندیشه نمیکنند واذا ما انز
لت و چون فرود آید سورة سوره از قرآن که در آن عیب ایشان مذکور باشد نظر بعضهم نظر کنند بعض ایشان الى
بعض بسوی بعض دیگر یعنی بچشم یکدیگر را اشارت کنند از روی انکار و [illegible] سوره [illegible] ختم آیت [illegible] عیوب
خود [illegible] هل يريكم من احد آیا می‌بیند یکی از مسلمانان شما را اگر
از مجلس بیرون روید [illegible] ثم انصرفوا پس باز گردند از مجلس حضرت [illegible]
[illegible] صرف الله گردانیده است خدای قلوبهم دلهای ایشان را از انشراح صدر و فهم قرآن و قبول ایمان [illegible]
[illegible] و انکار و اصرار [illegible] در آیات بینه و معجزات ظاهره [illegible]
[illegible] دلهای ایشان را از راه حق [illegible] بانهم بسبب آنکه ایشان قوم لا يفقهون
گروهی اند که در نمی‌یابند حق را [illegible]
[illegible] لقد جاءكم بتحقیق و یقین آمد بشما
ای کافه مکلفان رسول فرستاده بحکم خدای من انفسكم از شما یعنی از جنس شما [illegible]
[illegible]
[illegible] عزيز عليه ما
عنتم دشوار است بر وی [illegible]
[illegible]
[illegible] حريص عليكم حریص است بر اسلام شما و صلاح [illegible] بالمؤمنين رؤف رحيم [illegible]

در حق خود [illegible] ان الله بالناس لرؤف رحيم و در باره وی گفت بالمؤمنين رؤف رحيم [illegible]
[illegible]
فان تولوا پس اگر [illegible] اعراض کنند از ایمان آوردن
بتو فقل حسبي الله [illegible] لا اله الا هو
نیست معبودی بحق مگر وی عليه توكلت بر وی توکل کردم [illegible]
[illegible] وهو رب العرش العظيم و اوست خداوند عرش بزرگ [illegible]
[illegible]
سورة يونس عليه السلام [illegible] آیات و هی مکیة
[illegible]
بسم الله الرحمن الرحيم
الر یعنی انا الله [illegible] تلك این
آيات الكتاب الحكيم آیتهای قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible] از روی انکار و
[illegible] اكان للناس عجبا [illegible] ان اوحينا الى رجل منهم

انکه وحی کردیم بسوی مردی که از قبیله ایشانست و بقول آن پیغمبر ایشان در این از فوق حق و حضور تعلق ایشان بود در امور عاجله چرا اعتقاد ایشان آن بود که
مرد منصب و مرتبه رسالت مرد بکثرت مال و جاه و ثروتست و آنحضرت را از غنای ظاهری بهره کم بود و بی مال بود و چون حکمت الهی مقتضی
حصول انتظام امور معاش و معاد است و آنحضرت مبعوث شده اند متصف بصفت فقر بوده اند تا به بندگان نماید که مال و جاه را دخلی نیست در مرتبت
و رتبه کمال [illegible] و جهال این دنیا بالغه و تعجب میکردند حق تعالی در رد انکار و تعجب آنها فرمود که آیا تعجب میکنند از آن که وحی کردیم بسوی مردی از اهل
و نسب ایشان که آن وحی **اَنْ اَنْذِرِ النَّاسَ** آنست که بیم کن مردمان را از عقوبت الهی **وَبَشِّرِ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا** و مژده ده
آنان را که گرویده اند **اَنَّ لَهُمْ** بآنکه مر ایشانراست **قَدَمَ صِدْقٍ** پیش رو نیک **عِنْدَ رَبِّهِمْ** نزد پروردگار ایشان و آن سابقه
ازلیست و نعیم جنت که حق تعالی بآن وعده داده است و بعضی گفته اند مرادیست که حضرت را از قدم صدق پر رسید و فرموده آن شفاعت منست که بآن
متوسل شوید بجنت پروردگار خود و مقرر است که گناهکاران تباه روزگار را هیچ وسیله برای آمرزش برابر شفاعت آنحضرت نیست **قَالَ الْكٰفِرُوْنَ**
و گفتند کافران دیگران چون از آن حضرت بشنیدند [illegible] معجزات با ایشان **اِنَّ هٰذَا** بدرستی که این مرد **لَسٰحِرٌ مُّبِيْنٌ** جادوی
آشکار است در اعتراف [illegible] آن سید بند معجزات آنحضرت را که عاجز گشته اند ایشان بود از معارضه **اِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ** بدرستی که پروردگار شما
الله است **الَّذِيْ** که خداوندیست که بقدرت تام **خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ** بیافرید آسمانها و زمینها را که اصول ممکنات اند و بزرگترین
اجسام اند علی **فِيْ سِتَّةِ اَيَّامٍ** در مقدار شش روز از ایام دنیا و درین مدت آنرا اختراع کرد با چندین بدایع و عجایب با آنکه قادر بود که یک
طرفة العین آنرا بیافریند تا تعلیم بندگان بشود که در کارها تعجیل نکنند **ثُمَّ اسْتَوٰى** پس راست ایستاد **عَلَى الْعَرْشِ** بعرش یا آفریدن و تدبیر کردن
چون استوای ملک بر سریر پادشاهی [illegible] بر مملکت چه همه تدبیرها از عرش که اعظم مخلوقاتست نازل میشود و لهذا بندگان در وقت حاجت دستها را
بجانب آن بر میدارند **يُدَبِّرُ الْاَمْرَ** تدبیر میکند و میسازد امر کائنات را بر مقتضای حکمت **مَا مِنْ شَفِيْعٍ** نیست هیچ شفاعت کننده روز
قیامت **اِلَّا مِنْۢ بَعْدِ اِذْنِهٖ** مگر پس از دستوری دادن خدای تعالی و در این تقریر عظمت او است و عزت و جلال او و در دکر سید اکمل ایمان [illegible]
ارکانست [illegible] **ذٰلِكُمُ اللّٰهُ** آنکه موصوف بدین صفات مقتضی الوهیت و ربوبیت خدای بحقست **رَبُّكُمْ** که پروردگار شماست
نه غیر او چه غیر را با او درین صفات شرکت نیست **فَاعْبُدُوْهُ** پس او را پرستید بیگانگی **اَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ** آیا پند نمیگیرید تا بدانید که مستحق
عبادت اوست نه معبودان باطل **اِلَيْهِ** بسوی او جزای اوست **مَرْجِعُكُمْ جَمِيْعًا** بازگشت همه شما بعد از موت و نشور نه بغیر او پس مهیا باشید برای آن
بکسب اعمال صالحه و اجتناب از افعال سیئه **وَعْدَ اللّٰهِ** وعده داده است خدای تعالی وعده دادنی **حَقًّا** راست و درست **اِنَّهٗ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ**
بدرستی که خدای تعالی در اول بیافرید خلق را **ثُمَّ يُعِيْدُهٗ** پس بعد از مرگ زنده کند و باز گرداند **لِيَجْزِيَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا** تا جزا دهد آنان را که گرویده اند
**وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ** و کرده اند عملهای پسندیده **بِالْقِسْطِ** بعدل یعنی مکافات ایشان دهد بر وجهی عدل که در آن هیچ نقص نباشد **وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا**

وآنانکه کافر شدند **لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيْمٍ** مر ایشانراست شرابی از آب گرم در دوزخ که چون بخورند امعاء و احشای ایشان پاره پاره کرده **وَعَذَابٌ اَلِيْمٌ**
و دیگر ایشانراست عذابی دردناک که بحقیقت شدید **بِمَا كَانُوْا يَكْفُرُوْنَ** بسبب آنکه بودند که بخدا و رسول او
کافر شدند و نگرویدند **هُوَ الَّذِيْ** اوست آنکه خدا و پیدا کرد قدرت کامله **جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَآءً** گردانید آفتاب را صاحب ضیا
و نور و روشنی **وَّالْقَمَرَ نُوْرًا** و ماه را صاحب نور **وَّقَدَّرَهٗ** و تقدیر کرد برای سیر هر یک از شمس و قمر **مَنَازِلَ** منزلها یا فلک
و اکثر برآنند که ضمیر راجع بقمر است یعنی تقدیر کرد برای سیر قمر منزلها یا درست و هشت بعدد هشت و بیست منازل و اسامی آن منازل
اینست شرطین بطین ثریا دبران هقعه هنعه ذراع نثره طرف جبهه زبره صرفه عوا سماک
غفر زبانی اکلیل قلب شوله نعائم بلده سعد ذابح سعد بلع سعد السعود سعد الاخبیه فرغ الدلو
المقدم فرغ الدلو المؤخر بطن الحوت و بروج دوازده است هر برجی دو منزل و ثلثی از منازل ماه و آفتاب در هر برجی
یک ماه درنگ کند و احکام شرع بسیر شمس و قمر است در بروج و منازل کما قال **لِتَعْلَمُوْا عَدَدَ السِّنِيْنَ** تا بدانید شمار سالها
و مدت مسال شمسی و ماهها و روز ماه **وَالْحِسَابَ** و تا بدانید شمار اوقات از ماهها و روزها در معاملات و معاملات **مَا خَلَقَ اللّٰهُ**
**ذٰلِكَ** نیافرید خدای تعالی آنچه مذکور شد **اِلَّا بِالْحَقِّ** مگر بحق یعنی بر وفق حکمت بالغه بی بازی و عبث **يُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ** روشن میکند و مفصل
بیان میکند خدای تعالی بیان میکند دلائل قدرت خود را **لِقَوْمٍ يَّعْلَمُوْنَ** برای گروهی که میدانند یعنی در آن اندیشه میکنند و نتیجه میگیرند
از آن فهم میکنند چه هر که تامل کند می داند که شمس و قمر و آیات اند از آیات الهی که از اعظم دلالات اند بر وحدانیت و علم و قدرت او
چه از انها عالم منور میشود و بشعاع شمس اخراج نبات و طبخ ثمار میکند و بتمامیت و نقص قمر اول و آخر ماه معلوم میگردد و حساب شهور و ایام
معلوم میشود **اِنَّ فِي اخْتِلَافِ الَّيْلِ وَالنَّهَارِ** بدرستی که در آمد و شد شب و روز از پی یکدیگر یا در مخالفت ایشان
بنور و ظلمت **وَمَا خَلَقَ اللّٰهُ** و در آنچه آفرید او سبحانه **فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ** در آسمانها و زمینها از انواع کائنات چون آفتاب
و ماه و کواکب سیاره و ثوابت و انواع فرشتگان و عرش و کرسی و لوح و قلم و از انواع حیوانات و نباتات و جمادات **لَاٰيٰتٍ** هر آینه نشانهاست
بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت او **لِّقَوْمٍ يَّتَّقُوْنَ** مر گروهی را که بترسند از عاقبت احوال امور یعنی از احوال مآل و معاد خود
را اندیشه کنند و از سوای حق ترسان گردند بعد از آن در تهدید منکران معاد و معاندان انبیا و مبشرها فرمود که **اِنَّ الَّذِيْنَ** بدرستی آنانکه
**لَا يَرْجُوْنَ لِقَآءَنَا** امید ندارند ثواب و عقاب ما یعنی منکر آخرت اند که مستحق مجازات اعمال است **وَرَضُوْا** و خشنود گشتند **بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا**
بزندگانی دنیا و پسندیدند آنرا **وَاطْمَاَنُّوْا بِهَا** و آرام گرفتند بدان یعنی همت خود را بلذات محسوسه و زخارف فانیه مقصور داشتند و از نعیم
جنان و لذات جاودانی غافل شدند و بر وجهی در دنیا مطمئن و آرام گرفتند گویا هرگز از اینجا رحلت نخواهند بود و مقصد نیست که

لحظه گذرنده ... اجل طبیعی رحیل ... خواهد کرد وَالَّذِينَ هُمْ وآنانکه ایشان عَنْ آيَاتِنَا از آیتهای کتاب ما یا دلایل ...
غَافِلُونَ ناآگاهان و بی‌خبرانند ... ایشان ... استغراق است بزخارف دنیا ... الزوال أُولَئِكَ
آن گروه مشغول بحطام دنیا و غافل از امور عقبی مَأْوَاهُمُ النَّارُ جای ایشان آتش دوزخ است بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بانچه بودند که
کسب میکردند از معاصی ... و سایر خطیئات بعد از وعید کافران ... وعد مؤمنان میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی
که آنانکه ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ راه نماید ایشانرا پروردگار ایشان در آخرت
بِإِيمَانِهِمْ بسبب ایمان ایشان ... بهشت شود تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ جاری شود از زیر مساکن ایشان
جویهای آب فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانهای با نعمت و ایشان بر بالای غرفها ... دَعْوَاهُمْ فِيهَا خواندن ایشان
در بهشت ... سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ پاکی یاد میکنیم ترا بار خدایا از هرچه لایق بحضرت کبریای تو نیست و این ... لذت
ایشان ... و چون این کلمه گویند ... آرزوی ایشان ... حاضر کرده وَتَحِيَّتُهُمْ و درود و ثنای ایشان بر یکدیگر یا درود حق و
تحیت ملائکه بر ایشان فِيهَا در بهشت سَلَامٌ سلام بود که مشتمل است بر سلامتی از جمیع آفات ... وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ
و آخر دعای ایشان أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ آن باشد که گویند حمد مر خدایرا رَبِّ الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیانست مرویست که چون مؤمنان
بهشت درآیند ... عظمت و کبریای حضرت عزت ... زبان ... تسبیح ملک متعال ... ملائکه ... [illegible]
سلام کرده ... کرامات و علو مقامات بشارت دهند ... آورده ختم کلام ... تسبیح و تحمید کرده ... [illegible]
تسبیح و تحمید ایشانرا ... بهشت ... [illegible] ... است و مرویست

خبر اهل بهشت

که چون مرغی بر بالای سر ایشان ... آرزوی گوشت آن کرده گویند سبحانک اللهم فی الحال ...
بریان شود و پیش ایشان افتد و چون آنرا تناول کنند گویند الحمد لله رب العالمین ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... عذاب الاستعجال
... وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ و اگر تعجیل کند خدای برای مردمان الشَّرَّ ... اسْتِعْجَالَهُمْ
بِالْخَيْرِ همچنانکه ... لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ ... اجل ایشان أَجَلُهُمْ اجل ایشان و

هلاک شوند ... [illegible] ... زود هلاک شوند فَنَذَرُ الَّذِينَ
پس بگذاریم آنانرا که لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ... جزا و ثواب ... [illegible]
فِي طُغْيَانِهِمْ ... يَعْمَهُونَ سرگردان ... [illegible]
... وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ و چون برسد ... [illegible]
... دَعَانَا بخواند ما را باخلاص ... [illegible]
لِجَنْبِهِ ... أَوْ قَاعِدًا یا نشسته أَوْ قَائِمًا یا ایستاده ... [illegible]
فَلَمَّا كَشَفْنَا پس چون ... عَنْهُ ضُرَّهُ ... مَرَّ ... [illegible]
... كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا ... إِلَى ضُرٍّ مَسَّهُ ... [illegible]
... كَذَلِكَ ... زُيِّنَ ... لِلْمُسْرِفِينَ ... [illegible]
... مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ... [illegible]
... [illegible]
وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ ... مِنْ قَبْلِكُمْ ... لَمَّا ظَلَمُوا ... [illegible]
... وَجَاءَتْهُمْ ... رُسُلُهُمْ ... بِالْبَيِّنَاتِ ... [illegible]
... وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا ... [illegible]
... كَذَلِكَ ... نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ... [illegible]
... ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ ... خَلَائِفَ
... فِي الْأَرْضِ ... مِنْ بَعْدِهِمْ ... لِنَنْظُرَ ... [illegible]
... كَيْفَ تَعْمَلُونَ ... [illegible]
... عبد الله بن ابی امیه ... ولید بن مغیره ... [illegible]
... [illegible] ... وَإِذَا تُتْلَى ... [illegible]
... عَلَيْهِمْ ... آيَاتُنَا ... بَيِّنَاتٍ ... قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ...
... ائْتِ بِقُرْآنٍ ... غَيْرِ هَذَا ... [illegible]

ومغالاة

که در روز بعث و نشر و ثواب و عقاب و معاقب لات و منات و سایر اصنام نباشد أَوْ بَدِّلْهُ یا آنکه تبدیل کن قرآن را یعنی در موضع آیتی که
مشتمل است بر امور مذکوره آیتی دیگر را وضع کن که در آن ذکر عذاب و ذم آلهه ما نباشد قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان مَا يَكُونُ لِي سزاوار نیست مرا
أَنْ أُبَدِّلَهُ آنکه تبدیل کنم قرآن را مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي از قبل نفس خود یعنی بخود نتوانم که قرآن را تغییر کنم و در آن زیاده و کم و تصرف نمایم إِنْ أَتَّبِعُ
متابعت نمیکنم و اتباع نمینمایم إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ مگر آنچیزی را که وحی کرده میشود بمن از حق تعالی بی زیاده و نقصان إِنِّي أَخَافُ بدرستی
که من میترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اگر عاصی شوم در پروردگار خود بتبدیل و تغییر قرآن عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ را که قیامت است
و چون ازان برهمه نبوة آنحضرت تنبیه میفرمایند که قُلْ بگو ای محمد لَوْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواستی خدای مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ نخواندمی بر شما آنچه
بمن منزل شده وَلَا أَدْرَاكُمْ و نه شما را دانا کردی خدای بِهِ بقرآن پس از فضل و رحمت اوست که مرا امر کرد بخواندن و شما را اعلام کرد زیرا
معنی مراد آنست که این بمشیت الله است نه بمشیت من تا از جانب خود را هم که موافق آرزوی شما باشد فَقَدْ لَبِثْتُ پس بدرستی که بودم
فِيكُمْ عُمُرًا در میان شما عمری دراز که مقدار چهل سال بود مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول قرآن یعنی در آن مدت که مبعوث نبودم نه بعض قرآن
بیخود آورده و نه شما بدان دانا بوده أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا چرا در نمی یابید و تعقل نمیکنید درکسی که چهل سال در میان شما بوده و ممارست علمی ننموده و
و با عالمی مصاحبت نکرده کلامی بر شما بخواند که فصحای عرب از جمال بلاغت آن حیران شدند و بلغای دیوان ادب از کمال فصاحت آن انگشت تحیر
در دهان و با وجود این از احوال ماضی و مستقبل خبر میدهد تا دریابید که صدور کلامی چنین از فردی چنان خارق عادت است و منزل از جانب جناب
عزت و شما از غایت عناد افترا میکنید که قرآن کلام نفس او است نه از جانب خدای فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَى از کسی
که افترا کند و بر بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ و چیزی که او نگفته بدو نسبت باو دهد أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا تکذیب کند آیتهای او را
چنانکه او شود و یا او بدرا او صاحب شریک و ولد است إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ بدرستی که نجات نیابند و رستگار نشوند مجرمان یعنی
کافران از غرق جریمه اند و مستوجب معصیت وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ و میپرستند بغیر از خدای مَا لَا يَضُرُّهُمْ آنچیزی را که ضرر نرساند
بدیشان اگر ترک عبادت او کنند وَلَا يَنْفَعُهُمْ و سود نرساند بدیشان اگر همه اوقات در پرستش او صرف نمایند زیرا که معبود ایشان
جمادیست و جماد بر رسانیدن نفع و ضرر قادر نیست و حال آنکه معبود می باید که بقدرت او بر ایجاد ثواب و عقاب متعلق باشد تا بنده
باستیلای نفع و دفع ضرر او را پرستند وَيَقُولُونَ و میگویند بت پرستان هَؤُلَاءِ این بتان شُفَعَاؤُنَا شفیعان ما اند عِنْدَ اللَّهِ نزد خدا
یعنی در امور دنیا مارا شفاعت میکنند و از خدای درخواست مینمایند تا مهمات ما را کفایت کند یا اگر فرضا بعث و حشر باشد چنانچه زعم اهل
اسلام است مارا از خدای درخواست کنند و از عقاب برهانند حق تعالی بسبیل الزام ایشان فرمود که قُلْ بگو ای محمد مر ایشانرا أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ آیا خبر میکنید
خدای را بِمَا لَا يَعْلَمُ بآنچیزی که او نمیداند فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در زمین یعنی ما لا انتفاء علم جهت انتفای معلوم است یعنی شما

وجهی نحو



میگویند که خدای را شریک هست و اثبات شفاعت بتان میکنید و خدای بحق که عالم است بجمیع معلومات این را نمیداند زیرا که شریک او
وجود ندارد تا علم او تعلق بآن گیرد و اگر موجود میبود هر آینه معلوم او سبحانه بودی که عالم است بجمیع معلومات و در هر گاه او را شریک
نباشد پس شفاعت شریک معقول نباشد سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَى و بلند مرتبه است عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه ایشان با او
شریک میگیرانند وَمَا كَانَ النَّاسُ و نبودند مردمان إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً مگر امت یگانه یعنی همه بر فطرة اسلام بودند و از ابن عباس
مرویست که میان آدم و نوح ده قرن بود و میان ایشان اختلاف واقع نشد تا بعد از طوفان فَاخْتَلَفُوا پس اختلاف کردند بعضی کافر
شدند و برخی بر ایمان خود ماندند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ و اگر نه سخنی سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ که پیشی گرفته است از آفریدگار تو یعنی
حکم ازل واقع شده بتأخیر عذاب تا روز قیامت که روز جزا است و اگر نه لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان فِيمَا فِيهِ
در آن چیزی که ایشان در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند یعنی عذاب نازل شدی و مبطل هلاک گشتی و محق بماندی
وَيَقُولُونَ و میگویند مشرکان که اقتراح آیات میکنند از تو لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرستاده نشد عَلَيْهِ بر محمد صلی الله علیه و آله
آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ معجزه از پروردگار او یعنی از آن معجزاتی که ما میطلبیم نه آنچه خود مینماید که مطلوب نیست فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ
پس بگو در جواب ایشان که غیب مر خدای راست یعنی مختص است بعلم او پس شاید که علم او تعلق گرفته باشد بآنکه انزال آیات مقترح
از جمله مفسده است که مانع انزال آنست پس اگر صلاح شما در آن میبود انزال میکرد و چون انزال آن نیز میباید معلوم شود که
علم او تعلق گرفته بعدم صلاح آن پس اقتراح شما معقول نیست فَانْتَظِرُوا پس شما انتظار برید بنزول مقترحات إِنِّي مَعَكُمْ
بدرستی که من با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از منتظرانم تا ببینم که حق تعالی چه خواهد کرد با شما [illegible] خواهد کرد پس از افعال ذمیمه
ایشان خبر میدهد که وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ و چون بچشانیم مردمان را یعنی اهل مکه را رَحْمَةً صحتی و فراخی مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ از پس بیماری و
قحطی که مَسَّتْهُمْ رسیده باشد بدیشان إِذَا لَهُمْ چون در ایشان مرین را باشد مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا مکری در آیتهای ما یعنی طعن کنند در آن
و در باره آن حیله کنند مرویست که اهل مکه هفت سال بقحط و خشکسالی مبتلا بودند تا آنکه نزدیک بهلاکت رسیدند حق تعالی بریشان
باران فرستاد و آن قحطی و خشکسالی بفراخی مبدل شد و صاحب جمعیت شدند و شروع کردند زبان طعن بر رسول دراز کرده و در
آیات الهی و معجزات نبوی کردند و بانواع مکر و کید و حیلت تمسک جستند تا ضرری بآنحضرت رسانند حق تعالی فرمود که قُلِ اللَّهُ
بگو ای محمد خدای أَسْرَعُ مَكْرًا زودتر است از شما در رسانیدن جزای مکر بشما یعنی پیش از ظهور کید شما حق تعالی بنزول عذاب
بر شما خواهد کرد إِنَّ رُسُلَنَا بدرستی که رسولان ما یعنی ملائکه حفظه يَكْتُبُونَ مینویسند مَا تَمْكُرُونَ آنچه شما می اندیشید از مکر که
تدبیر خفی شماست بر فرشتگان ما پنهان نیست بر پاکی پنهان نخواهد بود و بعد از آن بجزای آن خود میرسانید هُوَ الَّذِي اوست آن خدای

خبر همه خلایق را هر یک مذهب بودند

يُسَيِّرُكُمْ سير ميدهد يعني تمكين وقدرت ميدهد بشما در قطع مسافت فِي الْبَرِّ در خشكي برفتن وباسب وچهارپا وشتر
وَالْبَحْرِ ودر دريا برفتن كشتي حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ تا وقتي كه باشيد در كشتي وَجَرَيْنَ بِهِمْ وكشتيها روان شوند باآنكه دروي اند بِرِيحٍ
طَيِّبَةٍ ببادي خوش كه نرم ميوزد وَفَرِحُوا بِهَا وشادمان شده اند ايشان بآن باد جَاءَتْهَا ناگاه آيد بآن كشتي رِيحٌ عَاصِفٌ بادي سخت
كه درياها را بشوراند وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ وبيايد بديشان موج دريا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر جايي يعني از چپ و راست و پيش و پس كشتي موج
درآيد وَظَنُّوا ويقين كنند أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ آنكه فرو گرفته است بلا ايشانرا از همه جوانب پس طريق خلاصي نداشته دَعَوُا اللَّهَ بخوانند خدايرا
جز بتي كه پرستيدند ايشان مُخْلِصِينَ در حالتي كه پاك كننده باشند لَهُ الدِّينَ براي خدا دين را يعني از خوف اين دين خود را خالص سازند و فطرت
اصلي ظهور كند و عوارض تعصب و شيطاني زايل گردد وگويند لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا اگر نجات دهي مِنْ هَذِهِ ازين اهوال وبليات لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ
هر آينه باشيم از سپاس دارندگان مر نعمت نجات را فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ پس چون برهانيد ايشانرا از آنچه مي ترسيدند إِذَا هُمْ ناگاه ايشان يَبْغُونَ فِي
الْأَرْضِ ستم كنند در زمين و شتابند بهمان كار كه بودند از شرك و فساد بِغَيْرِ الْحَقِّ بنا حق و فساد يعني بباطل [illegible] ازين احتراز
[illegible] ايشان [illegible] يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ اي
مردمان جز اين نيست كه ستم شما عَلَى أَنْفُسِكُمْ بر نفسهاي شماست [illegible] مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا [illegible] يعني تمتع
[illegible] لذت آن روز [illegible] ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ پس بسوي ماست بازگشت شما در قيامت
فَنُنَبِّئُكُمْ پس خبر دهيم شمارا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ [illegible] إِنَّمَا مَثَلُ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا جز اين نيست صفت [illegible] كَمَاءٍ مانند آبيست يعني باران أَنْزَلْنَاهُ فرو
فرستاديم آنرا مِنَ السَّمَاءِ از آسمان [illegible] فَاخْتَلَطَ بِهِ [illegible] نَبَاتُ الْأَرْضِ [illegible] از زمين مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ ازانچه مي
خورند از آدميان چون حبوب و ثمار و بقول وَالْأَنْعَامُ [illegible] حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ [illegible]
[illegible] زمين زُخْرُفَهَا پيرايه خود را باصناف نباتات و اشكال والوان [illegible] وَازَّيَّنَتْ [illegible]
گوناگون و ميوهاي [illegible] وَظَنَّ أَهْلُهَا و گمان بردند اهل آن زمين أَنَّهُمْ قَادِرُونَ [illegible] عَلَيْهَا بر دروديدن گياه و چيدن
ميوهاي آن أَتَاهَا آمد بآن زمين أَمْرُنَا عذاب [illegible] لَيْلًا أَوْ نَهَارًا در شب [illegible] فَجَعَلْنَاهَا پس گردانيديم
[illegible] حَصِيدًا [illegible] كَأَنْ لَمْ تَغْنَ گويا [illegible]
[illegible] بِالْأَمْسِ [illegible] كَذَلِكَ همچنين [illegible] نُفَصِّلُ الْآيَاتِ [illegible]
[illegible] لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ [illegible]

الارض

يتفكر

ادبار

ادبار [illegible] اقبال تشبيه كرده [illegible] زمين [illegible] خشك [illegible]
[illegible]
مال اين جهان است بباران يعني باران [illegible] پاكي [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رحمان [illegible] جهان [illegible]
[illegible]
[illegible] اعتدال [illegible] دنيا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دعوت [illegible] وَاللَّهُ يَدْعُو [illegible] إِلَى دَارِ السَّلَامِ [illegible]
[illegible] دار السلام [illegible]
[illegible] بهشتيان [illegible] سلام [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ [illegible]
[illegible] إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ [illegible] دار السلام لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا
[illegible] الْحُسْنَى [illegible]
وَزِيَادَةٌ [illegible] حسنى [illegible]
[illegible] و در روايتي واقع

إن الله فسماني

آفت و [illegible]

ایست

کز زیادة عاریست که بر سر اهل بهشت کنار کنند و هر چه خواهند بر ایشان بیاورد و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که زیادة غرفه
در بهشت که از یک دانه مروارید مخلوق شده و آن را چهار در است وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ و نپوشیده و نرسد رویهای ایشان را قَتَرٌ گردی
و غباری یعنی روی ایشان در کمال طراوة و نضارة باشد وَلَا ذِلَّةٌ و نه خواری یعنی اثری از خواری و مذلت بر بشره ایشان نباشد أُولَٰئِكَ
آن گروه نیکوکاران أَصْحَابُ الْجَنَّةِ بهشتیانند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آن جاوید ماندگانند نه نعمت ایشان را زوال باشد و نه دولت از ایشان
انتقال پذیرد بخلاف زخارف دنیا که در صدد فنا و زوال است نقل است در اسباب النزول از حضرت امام محمد باقر صلوات الله که
آن حضرت از حضرت پیغمبر صلعم نقل کرده که هیچ چشمی از خوف خدا پر اشک نشود مگر حق تعالی بدنرا بر آتش دوزخ حرام گرداند و اگر از خوف او بگریه آید
چشم از رخساره او روان شود آن روی را هرگز خواری نرسد و با نضارت و طراوت بگذرد وعده و وعید منکران
وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ و بدانی آنانکه کسب کنند بدیها از شرک و نفاق و طغیان و عصیان جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا پاداش
بدیست مانند آن بدی که کرده اند نه زیاده بر آن چه زیادتی عقاب بر قدر استحقاق معصیت است وَتَرْهَقُهُمْ و در پوشد ایشان را
ذِلَّةٌ خواری و رسوائی یعنی تاریک کند رویهای ایشان را مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ نباشد مر ایشانرا از عذاب خدای مِنْ عَاصِمٍ هیچ نگاه دارنده یعنی
هیچ کس عذاب حق را از ایشان باز نتواند داشت و خشم خدا از ایشان منع نتواند کرد كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ گوئیا پوشیده شده است وُجُوهُهُمْ رویهای
ایشان قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ پارهای از شب مُظْلِمًا در حالی که آن شب تاریک بود یعنی رویهای ایشان از غم و اندوه و حرارت
دوزخ چون شب تیره باشد و بسیار ناخوب سیاه أُولَٰئِكَ آن گروه کاسبان سیئات که مشرکان و منافقانند أَصْحَابُ النَّارِ
یاران دوزخ اند هُمْ فِيهَا ایشان در آن آتش خَالِدُونَ جاوید باشند یعنی هرگز روی رهائی از عذاب نبینند وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ
و یاد کن روز را که حشر کنیم ایشانرا جَمِيعًا همه را ثُمَّ نَقُولُ پس گوئیم لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مر آنانرا که شرک آوردند مَكَانَكُمْ
باز ایستید بر جای خود أَنْتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ شما و شریکان شما تا ببینید که چه با شما کنیم فَزَيَّلْنَا
بَيْنَهُمْ پس جدا کنیم میان کفار و معبودان ایشان که بر پرستش ایشان ایستاده اند و گویند بتان که ما را پرستش نکردید بلکه هوای خود را
حق تعالی بتانرا بسخن آرد وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ و گویند شریکان ایشان مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ نبودید شما که ما را
بپرستید بلکه شما هوای خود را می پرستیدید و گواهی می دهیم که ما بشرکت شما راضی نبودیم و ما را از پرستش شما خبر نبود
که قرآن آغاز جدال کنند و گویند یعنی آنست که ما را پرستش نکردید فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا پس کافیست خدای گواه
بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ میان ما و میان شما إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ بدرستی که بودیم ما از پرستش شما
لَغَافِلِينَ بیخبران زیرا که نه می شنیدیم و نه می دیدیم و نه می دانستیم که شما پرستش ما می کردید هُنَالِكَ در آن مقام

حرجزو فلامون

تبلوا

تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ بیازماید یعنی بداند هر نفسی بیقین مَا أَسْلَفَتْ آنچه از پیش فرستاده از اعمال نیک و بد و نفع و ضرر آن را معاینه ببیند و پاداش
جزا آن در یابد و ما تقدم خود را وَرُدُّوا و باز گردانیده شوند همه إِلَى اللَّهِ بسوی ثواب و عقاب خدای مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ که خداوند و متولی
امر ایشانست بحقیقت وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم گردد و ناپدید شود از کافران مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه هستند که افترا میکردند از شفاعت
بتان و دعوی الوهیت ایشان بعد از آنکه از جهت ایشان حجت بر ایشان تمام شد قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ بگو کیست
که شما را روزی میدهد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان که باران میبارد وَالْأَرْضِ و از زمین که گیاه میرویاند تا ارزاق حاصل میگردد
مگر باسباب سماویه و ارضیه أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ یا کیست خداوند مالک و قادر است از بیرون شنوائی دادن وَالْأَبْصَارَ و دیدها
یعنی از کوا ایشانست و بریا و بیند و حفظ آن کند از آفات وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ و کیست که بیرون آورد زنده را که حیوانست
یا نباتات مِنَ الْمَيِّتِ از مرده یعنی که نطفه است یا دانه وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ و بیرون آورد مرده را از نطفه است یا دانه
مِنَ الْحَيِّ از زنده که حیوانست یا نباتات وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ و کیست که تدبیر کند کارهای عالم را و چون این سؤالها
کنی کافران از غایت ظهور نتوانند که عناد و مکابره کنند فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ پس زود باشد که گویند جواب که این کارها کند خدای فَقُلْ
و چون اقرار کنند بعبودیت در بطلان طریق ایشان که شرکست فَقُلْ پس بگوی ای محمد پس چرا از عذاب او نترسید أَفَلَا تَتَّقُونَ
ای ایشان پس نمی ترسید از خشم خدا و خدا را شریک او مسازید فَذَٰلِكُمُ اللَّهُ پس آنکه او را این صفات کمال ثابت است الله است
رَبُّكُمُ الْحَقُّ پروردگار شما ثابت در ربوبیت که شک در آن راه نیابد فَمَاذَا پس چه چیز است بَعْدَ الْحَقِّ پس از راستی و بیان حق
إِلَّا الضَّلَالُ مگر گمراهی فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ پس از کجا بگردانیده میشوید از حق بباطل و از توحید بشرک مراد انکارست یعنی نیست جواز
حق مگر ضلال پس هر که گمراه شد از حق که عبادت الله است با وجود دلایل صحیح روشن افتاد و در ضلالت افتد كَذَٰلِكَ همچنانکه
ربوبیت حق را سزاوار است نه غیر او را حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ سزاوار شده حکم پروردگار تو و واجب گشته عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا
بر آنانکه بیرون رفته اند از دایره ایمان و استصلاح و متمرد شده در کفر و عناد أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ که ایشان ایمان نیارند یعنی علم الهی متعلق گشته
که ایشان ایمان نیارند و از دایره استصلاح بیرون رفته و بر کفر میمیرند یا معنی آنست که عذاب الهی واجب شده بر اهل کفر و عدوان
بجهت آنکه ایمان نمی آرند بعد از آن اثبات دلیلی دیگر میکند در باب توحید و علم و قدرت خود و میفرماید قُلْ بگوی ای محمد مر این مشرکان
معاند و کافران جاحد هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ آیا از شریکان شما یعنی آنها که شریک خدا گرفته اید مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ کسی هست که
باغاز بیافریند خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز زنده سازد ایشانرا بعد از موت و چون کفار ابدا اعتراف نمی کنند بالاعاده و انکار و از روی عناد
و لجاج بجواب اعتراف نمیکنند حق تعالی فرمود قُلِ اللَّهُ بگوی ای محمد مر ایشانرا که خدای بحق این صفت دارد يَبْدَأُ الْخَلْقَ باغاز

آورند خلق را ثم یعیده پس باز زنده گرداند آنرا بعد از فنا فأنی تؤفکون پس بکجا بازگردانیده میشوید از راه راست و نیز بجهت وضوح حجت
قل بگو برسان را هل من شرکائکم آیا هست از بتان شما که شریک نام نهاده اید من یهدی کسی که راه نماید بارسال رسل و انزال
کتب و توفیق نظر در دلایل قدرت یعنی نصب حجج که نشانه ها است الی الحق بسوی حق و این معاندان میدانند که این صفت از آلهه
ایشان مسلوب است و از لجاج و عناد دامن گیر ایشان شده نگذارد که باین معترف شوند قل بگو الله یهدی للحق خدای
بحق راه مینماید بحق بالطفی که بایشان کند از تمکین ایشان در تعارف و در ادله حقه و توفیق ایشان در [illegible] بحجج حقه و چون
ثبت هر دو صفت از جانب او سبحانه ذات افمن یهدی الی الحق آیا پس آنکه راه مینماید بحق بسبب توفیق و الطاف احق ان یتبع
سزاوار تر است که متابعت کرده شود امن لا یهدی یا آنکه راه نیابد بخودی خود الا ان یهدی مگر آنکه راه نماید او را و این حال اشراف
شرکای شماست چون ملائکه و مسیح و عزیر پس جمادات بطریق اولی که شایسته الوهیت باشند در تفسیر زاهدی آورده است که بت پرستان بت
را بر چهارپایان می بستند و از جای بجای نقل میکردند پس حق تعالی فرمود که آیا برابر بود آنکه ترا راه نماید با کسی که تو او را راه نمائی فما لکم پس چیست
مر شما را بوده شما کیف تحکمون چگونه حکم میکنید در تسویه میان کسی که شما بوی محتاجید با کسی که او بشما محتاج است و یکسان میشمارید قادر
و عاجز را و درین آیت دلیلی روشن است بر عدم جواز تقدیم مفضول بر فاضل در امامت و خلافت و ریاست عامه دینیه و دنیویه بعد از آن فرمود
و ما یتبع و پیروی نمیکنند اکثرهم بیشتر ایشان الا ظنا مگر گمانی را که از آن خیالات موهومه و قیاسات فاسده است چون قیاس غائب
بغائب و خالق بمخلوق بآنکه مشارکت [illegible] مراد باکثر جمیع است یا آنکه [illegible] بنای مذهب خود را بر تمیز و نظر نهاده باشند و راضی بتقلید صرف
شده باشند ان الظن بدرستی که گمان لا یغنی بی نیاز نگرداند کسی را من الحق از علم و اعتقاد درست شیئا چیزی را یعنی ظن و تخمین بجای حق
و یقین نتواند بود و گفته اند که ظن ایشان آن بود که بتان ایشان را شفاعت خواهند کرد حق تعالی فرمود که گمان ایشان سود نکند و باز ندارد از عذاب خدا
چیزی را ان الله علیم بدرستی که خدای داناست بما یفعلون بانچه ایشان میکنند از متابعت گمان و اعراض از حجت و برهان و [illegible] جزا
و سزا خواهد داد و درین آیت دلیل است بر آنکه تحصیل علم در اصول واجب است و اکتفا بتقلید و ظن جایز نیست و جواز ظن در جائیست که علم ممکن نباشد
مانند مسایل اجتهادیه [illegible] و ما کان هذا القرآن نیست و نشاید این قرآن با وجود دلایل اعجاز ان
یفتری آنکه بافته شود و کسی تواند که من دون الله بغیر از خدا یعنی سزاوار نیست که این معنی افترا باشد و لکن تصدیق الذی
و لیکن هست تصدیق کننده آنچه بود بین یدیه پیش از وی یعنی از تورات و انجیل و زبور [illegible] و موافق کتب سماویه است و تفصیل
الکتاب و بیان کردن آنچه بر شما نوشته شده از احکام و فرایض لا ریب فیه هیچ شکی و شبهه در وی نیست یعنی در حقیقت آن من رب العالمین
نازل شده است از پروردگار عالمیان و نیز بجهت اثبات الزام حجت بر اهل عناد و انکار میفرماید ام یقولون آیا میگویند مشرکان افتراه بر بافته

محمد این کلام را از خود قل بگو ای محمد این سخن را بر ایشان بافت چنانچه زعم شماست فأتوا پس بیارید شما و برابر آرید بسورة
مثله سوره مانند آن که در بلاغت و فصاحت و قوت معنی [illegible] در نظم بلیغ و در نثر فصیح [illegible]
[illegible] استعانت نمایید و ادعوا و بخوانید برای معاونت خود در آوردن سوره مثل قرآن من استطعتم هر که توانید [illegible]
خواهید من دون الله بجز از خدای [illegible] ان کنتم صادقین اگر هستید راست گوی [illegible]
محمد از خود [illegible] بل کذبوا بلکه از فرط جهل و عناد تکذیب کردند بما لم یحیطوا بعلمه بانچه احاطه نکردند [illegible]
آن مراد آنست که بعد از سماع قرآن و قبل از تدبر در آن بتکذیب و انکار آن مشغول شدند بی آنکه [illegible] ذکر بعث و برائت
و سایر آنچه مخالف دین ایشانست و لما یأتهم و هنوز نیامده بدیشان یعنی ظاهر نگشت بر ایشان تأویله معنی و حقیقت
قرآن [illegible] ایشان باسرار و دقایق آن نرسید [illegible] اما بالاخره اعجاز آن
بر ایشان ظاهر شد [illegible] حضرت رسالت [illegible] و عاجز
گشتند [illegible] کذلک همچنین تکذیبی که کفار
زمان تو دارند کذب الذین تکذیب کردند انبیای خود را آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان فانظر پس در نگر و ببین کیف
کان عاقبة الظالمین چگونه بود سرانجام ستمکاران مکذب پس اینها نیز مثل آنها معذب و معاقب خواهند شد [illegible]
و درین [illegible] حضرت رسالت و تهدید اهل کفر و ضلالت و منهم و از ایشان که تکذیب میکنند من یؤمن به کسی
که بگرود بقرآن و تصدیق میکند در نفس خود و میداند که حقست و لیکن از روی عناد اظهار نمیکند و منهم من لا یؤمن
به و از ایشان کسی هست که نمیگرود بآن از فرط جهل و غایت نادانی و ربک اعلم و پروردگار تو داناتر است بالمفسدین
بتباه کاران یعنی بمعاندان که مصر اند بر تکذیب [illegible]
سعادت محروم [illegible] شقاوت [illegible] و ان کذبوک و اگر تکذیب کنند ترا یعنی بر آن اصرار نمایند [illegible] از جانب ایشان نا امید
شوی فقل لی عملی پس بگو [illegible] ولکم عملکم و مر شما راست پاداش عمل شما انتم بریئون
شما بیزارید [illegible] مما اعمل [illegible] وانا بری و من بیزارم مما تعملون
[illegible] منسوخ است بآیت السیف [illegible] اعراض است از ایشان
و تخلیه [illegible] و منهم و از اهل شرک [illegible] من یستمعون
کسانی هستند که گوش [illegible] الیک بسوی تو [illegible] افانت

دعوی

لی عملی

آیا تو میشنوانی کرانرا یعنی کسیکه ازالهٔ صمم ایشان بسماع حق بتو راه ندهد مرا توانست که تو قادر نیستی بر اسماع ایشان **وَلَوْ كَانُوا** و اگرچه هستند
کرانان با وجود کری **لَا يَعْقِلُونَ** درنمی یابند یعنی با صمم ایشان عدم تعقل انضمام یافته و چون سمع و عقل هردو مفقود باشند پیداست
که حال بر چه منوال باشد **وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ** و از ایشان کسی هست که نظر کند **إِلَيْكَ** بسوی تو و در وجه حسن و دلایل نبوت و شواهد
صدق رسالت نظر نماید و از غایت عناد چنان وانماید که هیچ چیز از آیات رسالت ندیده **أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ** آیا تو راه مینمایی
کوران را یعنی آنها که در عدم انتفاع از مشاهدهٔ آیات مانند کوران اند **وَلَوْ كَانُوا** و اگرچه هستند با وجود عدم بصر **لَا يُبْصِرُونَ** نمی بینند و بدیدهٔ
بصیرت و ایشان از بینش هردو اعراض کرده اند پس گویا نادیده ظاهر و باطن از ایشان مسلوبست **إِنَّ اللَّهَ** بدرستیکه خدای **لَا يَظْلِمُ النَّاسَ**
**شَيْئًا** ستم نکند بر مردمان هیچ چیز از افساد حواس و عقل ایشان و تعذیب ایشان بدون استحقاق و نقص ثواب از حسنات ایشان **وَلَكِنَّ**
**النَّاسَ** ولیکن مردمان **أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ** ستم میکنند بر نفسهای خود بسبب آنکه حس و عقل را که آلت ادراک آیات قدرت
در علامات استعمال نمیکنند چشم از دیدن آیات قدرت بسته و گوش از شنیدن اخبار حکمت باز گرفته هرکه حق را نبیند
و حق نشنود کسی که کور و کر است بلکه از انعام بتر بیسی **وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ** و یاد کن روزی را که جمع کنیم و حفص یحشرهم بیا خواند
یعنی خدای جمع کند کفار را از هول آن روز مدت مکث در دنیا و قبر ایشان کوتاه نماید بوجهی که **كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا** گویا درنگ نکرده اند
در دنیا و یا قبر **إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ** مگر اندکی از روز چه مکث در دنیا یا قبر اگرچه طویل باشد اما نسبت بمکث آخرت قلیلی باشد
پس چون از قبور انگیخته شوند **يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ** آشنایی دهند میان یکدیگر یعنی هم دیگر را بشناسند همچنانکه در دنیا یکدیگر
زمان مفارقت یکدیگر را می شناسند و اگر مدت طویل است هم را ندیده اند و این در اول بعث باشد و بعد از آن بسبب شدت اهوال
آن آشنایی انقطاع یابد و از یکدیگر فراموش کنند **قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ** بتحقیق که زیان کردند بعذاب در حظوظ و حضرات ابدیه آنانکه
**كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ** تکذیب کردند بسبب لقاء الهی که در روز حساب واقع است را انکار شد **وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ**
و نبودند راه یافتگان با یمان بوسیلهٔ استعمال حواس و عقول خود در تحصیل معارف حق بلکه بنوط غفلت و مغرور شدن بحطام دنیا
از تدبر در آیات و معجزات غافل شده خود را در مهالک عذاب ابدی انداختند **وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ** و اگر بنماییم ترا ای محمد **بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ**
بعضی از آنچه وعده داده ایم کفار را از عذاب مانند هلاک جمعی از ایشان در روز بدر **أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ** یا بمیرانیم
سابق تا قبل از آنکه عقوبت ایشان ترا واضح کنیم یعنی انتقام تکشیم از ایشان در دنیا و ترا از آن ببینی **فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ**
پس بسوی ماست بازگشت ایشان و جزا در آخرت بنمایم عذاب ایشان را **ثُمَّ اللَّهُ** پس خدای تو بعد از نمودن عذاب ایشان بتو یا پس
از متوفی شدن تو **شَهِيدٌ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ** گواه است بر آنچه ایشان میکنند و جزا خواهد داد جزا خواهند یافت **وَلِكُلِّ أُمَّةٍ**



و هر گروهی را از امم ماضیه **رَسُولٌ** فرستاده بود و ایشانرا بحق دعوت میفرمود **فَإِذَا جَاءَ** پس چون آمد بایشان **رَسُولُهُمْ**
رسول که مبعوث بود بایشان و تکذیب او کردند **قُضِيَ بَيْنَهُمْ** حکم کرده شد میان رسول و مکذبان او **بِالْقِسْطِ** براستی یعنی
رسول نجات یافت و اهل بلد او هلاک شدند **وَهُمْ** و ایشان یعنی رسول و مکذبان **لَا يُظْلَمُونَ** ستم دیده نشوند یعنی از
ثواب رسول کم نکنند و در عذاب مکذبان نیفزایند و براستی حکم فرماید آورده اند بعد از نزول آیت و اما نرینک الآیه کفار
بر استعجال عذاب موعود کردند آیت آمد که **وَيَقُولُونَ** و میگویند کافران از روی استعجال و استهزاء و استبعاد **مَتَى هَذَا**
**الْوَعْدُ** کی باشد این عذاب موعود و چرا فرو نمی آید **إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** اگر هستید راست گویان در دین و وعید خطاب با
حضرت پیغمبر است و مؤمنان که اهل شرک را تخویف میکردند **قُلْ لَا أَمْلِكُ** بگو ای محمد که من مالک نیستم **لِنَفْسِي** برای نفس خود
**ضَرًّا وَلَا نَفْعًا** زیانی از مرگ و بیماری و قحط و نه سود از تندرستی و فراخی یعنی قادر نیستم بر دفع ضر و جر نفع
برای خود **إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ** مگر آنچه خواهد خدای که من مالک آن شوم یعنی همه در تحت تصرف اوست و برای قدرت خدایم مگر برانکه بدهد
بلای پس چگونه استعجال کنم در وقوع ضرر که بنزول عقوبت و عذاب است بر شما **لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ** مر هر گروهی را وقتی معین
برای هلاک ایشان **إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ** چون بیاید وقت عذاب ایشان **فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ** پس واپس نمانند از اجل
خود **سَاعَةً** اندک زمانی **وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ** و پیشی نگیرند بلکه چون آن وقت در رسد همه هلاک شوند این تهدید مشرکانست
که ساعت بساعت عذاب الهی بر شما فرو د آید و شامت تکذیب در روزگار شما رسد **قُلْ** بگو ای محمد **أَرَأَيْتُمْ** آیا دیدید و دانستید
خبر **إِنْ أَتَاكُمْ** اگر بیاید بشما **عَذَابُهُ** عذاب خدای که بنزول آن تعجیل میکنید **بَيَاتًا** بوقت مشغولی شما بخواب یعنی شب
**أَوْ نَهَارًا** یا در روز که زمان اشتغال شماست بطلب معیشت بهر آینه پشیمان شوید از استعجال عذاب و حرف چنین است پس
**مَاذَا يَسْتَعْجِلُ** چه چیز را شتاب میکنند **مِنْهُ** از عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب میطلبند **الْمُجْرِمُونَ** گناهکاران یعنی
مشرکان و حال آنکه همه انواع عذاب نامطلوبست **أَثُمَّ** آیا بعد از استعجال **إِذَا مَا وَقَعَ** چون واقع شود عذاب و آنرا ببینید **آمَنْتُمْ**
**بِهِ** ایمان آورید بوی یعنی بعد از وقوع عذاب که مستلزم عدم نفع ایمانست ایمان خواهید آورد و بعد از وقوع ایشانرا گویند که
**آلْآنَ** آیا اکنون که عذاب نازل شده ایمان می آرید **وَقَدْ كُنْتُمْ** و حال آنکه بودید شما که از روی تکذیب و استهزا
**بِهِ** بعذاب یعنی بنزول آن **تَسْتَعْجِلُونَ** شتاب میکردید بر وجه تکذیب و استهزا **ثُمَّ قِيلَ** پس گفته شود بعد از نزول
عذاب **لِلَّذِينَ ظَلَمُوا** مر آنانرا که ستم کردند بر خود به شرک و تکذیب **ذُوقُوا** بچشید **عَذَابَ الْخُلْدِ** عذاب جاوید **هَلْ**
**تُجْزَوْنَ** آیا جزا داده شوید یعنی جزا نمیدهند شما را **إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ** مگر بسبب آنچه بودید که **تَكْسِبُونَ** کسب میکردید از کفر

براکل

بهتر که مکث

استعجال

و بعضی از ابو جهم مرویست که او بیان [illegible] از آسمان بر [illegible] اهل [illegible] در آخر الزمان نعوذ بالله منها آورده اند که
حیی بن اخطب از یهود مدینه قبل از هجرت آنحضرت صلعم بتجارت مکه رفته بود چون بحرم رسید و طنطنه و شوکت حضرت سید عالم صلعم شنید
بمجلس شریف ایشان آمده بعد از استماع قرآن پرسید که ای محمد این دعوت که میکنی بجد است یا بهزل و این کلام که میخوانی براستی است
یا بازی [illegible] ویستنبئونک و خبر میپرسند از تو در باب قرآن و ادعای نبوت أحق هو آیا حق و درست است
این قول بگو ای محمد بلی إی وربی آری بحق پروردگار من إنه لحق بدرستی که دعوی من با قرآن یا بعث من درست و راست است
وما أنتم بمعجزین و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدا را از عذاب کردن یعنی عجز بقدرت او راه نیابد و شما از عذاب و جزا خود را باز
نتوانید داشت و از قبضه قدرت او بیرون نتوانید رفت ولو أن و اگر باشد لکل نفس ظلمت مر هر نفسی را که ستم کرده است بر خود
بکفر و شرک ما فی الأرض آنچه در زمینست از مال و متاع و غیر آن لافتدت به هر آینه فدیه سازد بآنچه داده تا خود را از عذاب
باز خرد وأسروا الندامة و پنهان سازند ندامت و پشیمانی [illegible] از ایشان سرزنش و ملامت کنند یا مبهوت شوند از هول
در نطق قادر نباشند لما رأوا العذاب آنگاه که ببینند عذاب را وقضی بینهم و حکم کرده شود میان نوشانند [illegible]
[illegible] یا ظالمان و مظلومان بالقسط بداد و راستی وهم لا یظلمون و ایشان ستم کرده نشوند به نقصان ثواب و افزونی عقاب
ألا إن لله بدانید بدرستی که مر خدا راست ما فی السماوات آنچه در آسمانها است والأرض و آنچه در زمینست پس [illegible] احتیاج
دارد و در ایصال ثواب و عقاب قادرست ألا إن وعد الله بدانید بدرستی که وعده خدای در ثواب و عقاب حق درست و راست
است و در آن خلاف ممکن نیست ولکن أکثرهم ولیکن بیشتر اهل کفر و ظلم لا یعلمون نمیدانند [illegible] مقصود بودن عقل ایشان در ظاهر
[illegible] و مغرور شدن ایشان بدان هو یحیی ویمیت اوست که زنده میکرداند و میمیراند [illegible] و در عقبی [illegible]
قادر [illegible] حیوة و موت [illegible] ممکن باشد وإلیه ترجعون و بسوی جزای او در روز بعث باز گردانید خواهید
شد [illegible] حجت قرآنی [illegible] یا أیها الناس ای همه مردمان قد جاءتکم موعظة بدرستی که آمد شما را پندی من ربکم
از پروردگار شما وشفاء و شفا [illegible] لما فی الصدور مر آنچه که در سینه هاست از امراض جهالت و ضلالت وهدى ورحمة للمؤمنین و رحمتی
برای گرویدگان [illegible] قرآن که نازل شده است برای مردمان جامع جمیع این صفات مذکوره است و هر آینه چنین کلامی [illegible]
خواهد بود قل بگو ای بندگان شاد باشید بفضل الله بفضل خدا که قرآنست وبرحمته و برحمت خدای که دین اسلامست و گویند فضل قرآن
و رحمت حضرت رسالت [illegible] فضل نبوت و رحمت [illegible] فضل قرآنست و رحمت [illegible] اهل آن گردانید و [illegible] معرفت و توفیق
[illegible] ظاهر [illegible] و [illegible] جنت [illegible] کشف [illegible] آورده که حضرت عزت [illegible] کرامات

وهدى و راه نمونی بسوی حق

خبر خوشحالی بنده مؤمن

بگوید

بگوید ای بنده من بفضل و رحمت من [illegible] بر طاعت و عبادت خود [illegible] فضل من و آسایش [illegible]
هر کس [illegible] مؤمنان فضل من [illegible] رحمت من از حضرت امام محمد بن علی الباقر علیه السلام
منقولست که مراد بفضل حضرت رسالت صلعم و برحمت اقرار بولایت حضرت [illegible] علی مرتضی علیه السلام و نزد بعضی
[illegible] که بفضل و رحمت من [illegible] موعظه و شفا فبذلک پس بآن فضل و رحمت [illegible] حضرت باری فلیفرحوا
باید که شاد شوند مؤمنان هو آن فضل و رحمت با قرآن [illegible] خیر مما یجمعون بهترست از آنچه جمع میکنند از
حطام دنیوی [illegible] و زوال [illegible] قل بگو ای محمد [illegible] أرأیتم خبر دهید مرا ما أنزل الله آنچه فرو فرستاده خدای لکم
برای شما من رزق از روزی [illegible] فجعلتم پس ساختید و نام نهادید منه حراما وحلالا
حلال و حرام [illegible] در سورة المائدة [illegible]
[illegible] و بعضی حلال [illegible] هذه الأنعام خالصة لذکورنا [illegible] قل آلله أذن بگو آیا خدای
دستوری داد لکم شما را در تحریم و تحلیل أم علی الله تفترون یا بر خدای افترا میکنید [illegible] وما ظن الذین
[illegible] یفترون بر بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ در تحلیل و تحریم [illegible] خدا با ایشان چه کند
یوم القیامة در روز رستخیز [illegible] إن الله بدرستی که خدا لذو فضل خداوند فضلست علی الناس بر مردمان
بانزال کتب و ارسال رسل ولکن أکثرهم ولیکن بیشترین مردمان لا یشکرون سپاس [illegible]
[illegible] و ما تکون و نباشی تو ای محمد فی شأن در کاری از
کارها وما تتلو منه و نخوانی [illegible] من قرآن از قرآن ولا تعملون و نکنید [illegible] من عمل هیچ کاری از کارها
إلا کنا علیکم مگر [illegible] شهودا [illegible] إذ تفیضون [illegible] فیه در آن کار
وما یعزب و پوشیده نشود عن ربک از علم پروردگار تو من مثقال ذرة [illegible] فی الأرض در زمین
ولا فی السماء و نه در آسمان ولا أصغر و نیست خردتر من ذلک از آن ذره ولا أکبر و نه بزرگتر [illegible]
[illegible] إلا مگر مکتوبست فی کتاب مبین در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ [illegible]
[illegible]
[illegible] از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] ألا إن أولیاء الله بدانید بدرستی که دوستان خدا [illegible] لا خوف علیهم

منه از آن روزی

خبر اولیا ایشان

هیچ ترسی نیست بر ایشان از رسیدن مکاره و شدائد **وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** و نه ایشان اندوهناک شوند از فوت مطالب و مقاصد و در
کشف الاسرار صفت اولیا بیان میکند که عنوان شریعت اند و برهان حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته و باطن ایشان بانوار
فقر افروخته و گویند [illegible] ابو سعید خدری از حضرت رسول صلعم پرسید که اولیاء الله دوستان خدا چه کس
[illegible] ایشان رو بیند خدا را یاد کنند و [illegible] طریق ایشان [illegible] ایشان عین لطف الهی باشد و حدیث مشهور است
[illegible] از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله [illegible] اولیا پرسیدند فرمود که ایشان [illegible]
در شبها [illegible] آب ریزد و از [illegible] بسیار [illegible] ایشان زرد گشته باشد و [illegible] بسیاری [illegible]
روزه داشتن [illegible] ایشان بار یک شده و از فروتنی [illegible] ایشان خشک [illegible] و علی ابی الحسین زین العابدین
علیهما السلام فرموده که اولیای خدا [illegible] از [illegible] سنت رسول صلعم مواظبت کنند و از محارم متورع باشند و از حطام
دنیا [illegible] در زند و [illegible] رغبت نمایند و از کسب حلال روزی خورند و مال حلال خود را [illegible] و تکاثر خود نسازند و از او
حق واجبه [illegible] صرف نمایند [illegible] در کسب ایشان برکت فرماید و در آخرت ایشان در صدور درجات عالیات
جای دهد و در خبر است که از رسول خدا صلعم پرسیدند که ولی خدا کیست حضرت دست مبارک بر دوش حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین
نهاد و فرمود [illegible] الله دوست خدا این مردست دوستی کنید با او و [illegible] پدرست و برادرست [illegible] که آن حضرت جامع صفات [illegible]
بود [illegible] باسم ولی الله مشهور گشته و [illegible] سبق ایمان و کمال تقوی در امیر المؤمنین و امام المتقین [illegible] اولیاء الله
بر پرهیزکاری [illegible] حق [illegible] ایشان میفرماید که **الَّذِينَ آمَنُوا** اولیا آنانند که گرویده اند بخدا و رسول و بسیار [illegible]
**وَكَانُوا يَتَّقُونَ** و هستند که پرهیزکاری [illegible] **لَهُمُ الْبُشْرَىٰ** مر ایشان راست مژده [illegible] **فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** در زندگانی دنیا [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] در باب ایشان [illegible] و قرآن [illegible] **وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ** و قوله [illegible]
[illegible] که مؤمنین [illegible] و آنرا بشارت گویند [illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] **الْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ** و در تبیان گوید که بشری آنست که مؤمن جای خود در بهشت ببیند [illegible]
**وَفِي الْآخِرَةِ** و مر ایشان راست مژده در آخرت [illegible] سلام علیکم [illegible] خالدین [illegible]
اینست بشارت آخرت [illegible] وقت خروج از قبور مژده دهند [illegible] که [illegible] در بهشت [illegible]
[illegible] مؤمن [illegible] در بهشت [illegible]
کند و عقبة بن خالد از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود [illegible] قبول [illegible]

[illegible]

را نبیند در بهشت [illegible] هیچ چشمی آنرا ندیده و هیچ گوشی آنرا نشنیده و در خاطر هیچ کس خطور نکرده [illegible]
از آن بهشت [illegible] در [illegible] بعد از آن این آیت تلاوت فرمود که **الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا**
**وَفِي الْآخِرَةِ** **لَا تَبْدِيلَ** نیست هیچ بدل کردن **لِكَلِمَاتِ اللَّهِ** مر سخنان خدا را یعنی در وعدهای او خلاف نیست و تغییر و تبدیل را
در آن [illegible] **ذَٰلِكَ** این بشارت دادن که وعده داده شده است **هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ** آنست رستگاری بزرگ [illegible]
[illegible] **وَلَا يَحْزُنْكَ** [illegible] حضرت [illegible] از انکار کفار [illegible] و باید که اندوهگین نکند ترا ای محمد
**قَوْلُهُمْ** گفتار کفار در انکار [illegible] و تکذیب نبوت و [illegible] **إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا** بدرستی
که غلبه مر خدا راست یعنی غالب مطلق است و هیچ [illegible] غالب [illegible]
[illegible] **هُوَ السَّمِيعُ** اوست شنوا مر اقوال ایشان را **الْعَلِيمُ** دانا باحوال ایشان [illegible]
[illegible] **أَلَا إِنَّ لِلَّهِ** بدانید که بتحقیق مر خدا راست **مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ** هر که
[illegible] **وَمَنْ فِي الْأَرْضِ** و هر که در زمین است از جن و انس [illegible]
[illegible] که [illegible] دعوی کنند در ربوبیت [illegible] شرکت در ربوبیت [illegible]
پس جمادات را شریک حق [illegible] غایت جهل باشد و نهایت ضلالت **وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ** [illegible]
**الَّذِينَ يَدْعُونَ** آنانکه میخوانند و میپرستند **مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ** بجز از خدای شریکان را یعنی [illegible] ضلالت
جهالت شریک خدا [illegible] **إِنْ يَتَّبِعُونَ** پیروی نمیکنند در عبادت شریکان **إِلَّا الظَّنَّ** مگر گمانی را یعنی [illegible] شرکت حق [illegible]
**وَإِنْ هُمْ** و نیستند ایشان **إِلَّا يَخْرُصُونَ** مگر دروغ میگویند در نسبت آن شرکت و بکذب تقدیر [illegible] شرکت ایشان میکنند [illegible]
باطل [illegible] شرک [illegible] نفی شرکت [illegible] کمال قدرت و حکمت [illegible] استدلال [illegible]
او [illegible] که استحقاق عبادت او راست [illegible] **هُوَ الَّذِي** اوست آنکسی که بقدرت کامله **جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ**
[illegible] **لِتَسْكُنُوا فِيهِ** تا بیارامید در وی از تعب تردد روز [illegible] **وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا**
[illegible] **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ** بدرستی که در آفریدن روز و شب و نور و ظلمت **لَآيَاتٍ** [illegible]
بر توحید صانع حکیم **لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ** مر گروهی را که بشنوند [illegible] و اعتبار [illegible] در آیات دالّه
بر وحدانیت و قدرت کامله [illegible] **قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا** گفتند [illegible] فرزندی [illegible]
و این قول [illegible] است و یا یهود [illegible] عزیر بن الله [illegible] مسیح بن الله **سُبْحَانَهُ** پاکست خدای از گرفتن فرزند **هُوَ الْغَنِيُّ**

[illegible marginal notes]

ما في السموات آنچه در آسمانهاست از علویات وما في الارض وآنچه در زمینست از سفلیات ان عندكم نیست نزدیک
شما ای مشرکان من سلطان هیچ حجتی و برهانی بهذا برین که خدا فرزند فرا گیرد اتقولون آیا میگوئید على الله برخدای بدروغ و افترا
ما لا تعلمون آنچه نمیدانید و علم بآن ندارید قل بگو ای محمد ان الذين يفترون بتحقیق آنانکه افترا کنند و بربندند على الله الكذب
برخدای دروغ را با آنچه ازو ولد و اضافه شریک بدو لا يفلحون رستگار نباشند یعنی هرگز از دوزخ نرهند و به بهشت نرسند متاع في
الدنيا این افترا و کذب در آنکه خدا را ولدیست برخورداریست اندک درین دنیا [illegible] و عنقریب آن را بجهت
حسرت و ندامت بگذارند ثم الينا پس بسوی ما باشد مرجعهم بازگشت ایشان [illegible] ثم پس
نذيقهم پس بچشانیم ایشان را العذاب الشديد عذابی سخت یعنی همیشه بعذاب الیم و عقاب عظیم گرفتار کنیم بما كانوا
بسبب آنکه بودند [illegible] يكفرون [illegible]
[illegible] واتل عليهم و بخوان برایشان یعنی بر کفار مکه نبا نوح خبر نوح [illegible]
[illegible] اذ قال چون گفت نوح لقومه مر گروه خود را [illegible] يا قوم ای گروه من ان كان كبر عليكم
[illegible] مقامي اقامت من یعنی بودن من [illegible]
[illegible]
[illegible] بآيات الله [illegible]
[illegible] فعلى الله توكلت [illegible]
[illegible] فاجمعوا امركم [illegible]
[illegible] وشركاءكم [illegible]
[illegible] ثم لا يكن امركم [illegible] عليكم غمة
[illegible] ثم اقضوا الي [illegible]
[illegible] ولا تنظرون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خبر حضرت نوح

کران

۱۳۰

---

چون نوح [illegible] اعراض ایشان را دریافت فرمود فان توليتم پس اگر روی بگردانید و از قبول من اعراض کردید فما سألتكم
پس من نخواستم از شما بر ادای رسالت خود من اجر هیچ مزدی [illegible] ان اجري
نیست مزد من بر ادای رسالت الا على الله مگر بر خدای [illegible] وامرت و فرمودند مرا
ان اكون من المسلمين که باشم از منقادان [illegible] فكذبوه پس دروغ
داشتند قوم نوح [illegible] فنجيناه پس نجات دادیم
نوح را از غرق [illegible] ومن معه و آنانکه با او بودند في الفلك در کشتی [illegible] وجعلناهم
[illegible] خلائف [illegible] واغرقنا و غرق کردیم
الذين كذبوا [illegible] بآياتنا [illegible] فانظر پس بنگر [illegible]
كيف كان عاقبة المنذرين [illegible]
[illegible] ثم بعثنا پس برانگیختیم من بعده از پس نوح رسلا فرستادگان را الى قومهم
بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی بقوم خود هود را بقوم عاد و صالح را بقوم ثمود [illegible] و شعیب را باصحاب ایکه و اهل مدین
فجاءوهم پس آمدند [illegible] بالبينات [illegible] فما كانوا ليؤ
منوا پس نبودند [illegible] بما كذبوا بسبب آنچه تکذیب کرده بودند
[illegible] به [illegible] من قبل پیش از بعثت رسل [illegible]
[illegible]
كذلك [illegible] نطبع
مهر نهیم على قلوب المعتدين [illegible]
[illegible]
[illegible] ثم بعثنا من بعدهم [illegible]
[illegible] موسى وهرون موسی بن عمران و برادر او هرون علیهما السلام الى فرعون [illegible]
وملائه و اشراف قوم او بآياتنا بآیتهای ما [illegible] فاستكبروا
پس گردن کشی کردند از قبول آن [illegible] وكانوا و بودند ایشان قوما مجرمين گروهی [illegible]

[illegible]

فلما جاءهم الحق پس آنگاه که آمد بدیشان سخن راست و درست من عندنا از نزد ما یعنی چون موسی بدیشان آمد و سخن
حق بریشان القا کرد و بر وفق آن معجزه بدیشان نمود قالوا گفتند از فرط عناد و تمرد و طغیان ان هذا بدرستی که این که تو آورده
و معجزه نام نهاده لسحر مبین هر آینه جادوئیست آشکار قال موسی گفت موسی بر سبیل تعجب مر قبطیان را اتقولون آیا میگوئید
للحق مر سخن حق و معجزه راستین را لما جاءکم آنگاه که بیامد بشما که این سحر است موسی در جواب گفت بر سبیل انکار که
اسحر هذا آیا این جادوست یعنی بدیهی است که سحر نیست بلکه آیات قاهره است که بجهت صدق دعوای من بر دست من
ظاهر ساخته ولا یفلح الساحرون و فیروزی نیابند ساحران و مراد از رستگاری ... کلام موسی استفهامیه و دلالت بر انکار از او
جادو میشود و سحر نیست چه اگر سحر میبود مضمحل و باطل میشد ... سحر را باطل میکند قالوا گفتند اشراف قوم فرعون موسی را اجئتنا
یا آمدی لتلفتنا تا برگردانی مارا عما وجدنا علیه از آنچه یافتیم بر آن آباءنا پدران خود را یعنی آمده تا مارا از پرستش فرعون
که معبود پدران ماست باز داری وتکون لکما و تا باشد مر شمارا الکبریاء فی الارض پادشاهی در زمین مصر
وما نحن لکما و ما نیستیم مر شما را بمؤمنین از تصدیق کنندگان غرض قبطیان آن بود که دعوی موسی بجهت اراده سلطنت اوست
وقال فرعون و گفت فرعون ... از ملازمان خود ائتونی بکل ساحر بیارید نزد من هر ساحری را علیم که بسیار داننده
در فن سحر تا معارضه کنند با موسی پس ساحران را جمع کردند بر وجهی که در سوره اعراف گذشت و وعده مال و جاه داده بروز معلوم معین
آوردند فلما جاء السحرة پس آنگاه که آمدند جادوان در مقابله موسی قال لهم موسی گفت مر ایشان را موسی القوا ما
انتم ملقون بیفکنید آنچه شما افکننده اید از رسن‌ها و عصاها فلما القوا پس چون بیفکندند جادوان رسن‌ها و عصاها را که
اجواف آن پر از زیبق کرده بودند و بسبب حرارت هوا بحرکت آمده در چشم مردمان مار مینمود قال موسی گفت موسی مر ایشان را ما جئتم به
آنچه آورده اید شما السحر آن جادوئیست نه آنچه فرعون و اتباع او سحر میگویند از معجزه قاهره من ان الله سیبطله بدرستی که خدا
زود باشد که تباه کند سحر شمارا و همه آنرا ناچیز سازد و یا بطلان آنرا بر مردمان ظاهر گرداند ان الله بدرستیکه خدا لا یصلح بصلاح نیاورد و تقویت
نکند عمل المفسدین کار تباه کاران را بلکه آنرا تباه و نابود سازد ویحق الله الحق و ثابت گرداند خدای تعالی حق یعنی آنچه من آورده ام بکلماته
بسخنان خود یعنی بامر و قضای خود و یا بوعده نصرت و غلبه که بامن کرده ولو کره المجرمون و اگرچه کراهت دارند کافران
و دشوار آید بریشان یعنی حق تعالی بوعده نصرت دوستان خود وفا کند و از خشم و کراهت دشمنان باک ندارد القصه تمویهات قبطیان را باطل گردانید و
حق بر باطل غالب شد و سحره بموسی ایمان آوردند و قبطیان بر اصرار و عناد خود ماندند و در اوایل ... که موسی دعوی نبوت کرد و اول معجزه نمود
فما آمن لموسی پس ایمان نیاوردند بموسی در آن حال الا ذریة من قومه مگر فرزندان از قوم موسی نه پدران ایشان و ایشان بودند که

چون موسی از مدین بمصر آمده بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود پدران و بزرگان اجابت نکردند و بعضی از جوانان ایشان بوی گرویدند
علی خوف من فرعون بر ترس ایشان از فرعون وملائهم و از گروه خود یعنی از خوف پدران و رؤسای خود مراد آنست
که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی با آنکه ترسیدند هم از فرعون و هم از کسان خود ان یفتنهم بآنکه ایشان را از دین برگرداند
وان فرعون لعال و بدرستی که فرعون ستمکار و طاغی بود فی الارض در زمین مصر و غالب و قاهر بر اهل آن وانه و بدرستی که
او بود ولمن المسرفین از حد بیرون گذرندگان در کبر و سرکشی تا آنکه دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را بندگی گرفت وقال موسی
و گفت موسی مر آن مؤمنان را وقتی که آثار خوف از ایشان مشاهده نمود یا قوم ای گروه من ان کنتم آمنتم اگر هستید شما که
باعتقاد گرویده اید بالله بخدای تعالی ... و دانسته اید که ایصال منافع و رفع مضار بقبضه اقتدار اوست فعلیه توکلوا
پس بر او توکل کنید و کار خود را باو باز گذارید ان کنتم مسلمین اگر هستید گردن نهادگان مر احکام و قضای او را فقالوا پس گفتند علی الله
بر خدای نه غیر او توکلنا توکل کردیم و بلطف او وثوق داریم و چون دعای متوکل باجابت مقرونست بزبان نیاز آغاز دعا کرده گفتند
ربنا ای پروردگار ما لا تجعلنا فتنة مگردان مارا محل آزمایش یعنی موضع عذاب للقوم الظالمین برای گروه ستمکاران یعنی ایشان را
بر ما مسلط مساز تا بدست ایشان معذب نشویم ونجنا و خلاصی ده مارا برحمتک بمهربانی و بخشش خود من القوم الکافرین
از گروه ناگرویدگان در تقدیم توکل بر دعا تنبیه است بر آنکه داعی را ... آنست که اول توکل کند تا دعای او مستجاب شود آورده اند که چون
قوم موسی ایمان آوردند مساجد ... اوقات خود در امر عبادت کردند و همیشه در آن مساجد بپرستش و طاعت الهی مشغول بودند
فرعون بفرمود تا مساجد ... که بر سر محلات و در میان بازارها ساخته بودند خراب کرده ایشان را از ادای نماز منع نمود حق تعالی حضرت موسی را
فرمود تا در درون خانها از برای ایشان مساجد مقرر کنند تا توانند بعبادت ... چنانکه میفرماید که واوحینا و وحی کردیم الی
موسی واخیه بموسی و برادر او ان تبوءا آنکه فرا گیرید جای باز گشت لقومکما برای قوم خود بمصر در شهر مصر بیوتا خانها
که رجوع کنند بآن بجهت پرستش خدای واجعلوا و بکنید ... بیوتکم خانهای خود را قبلة مسجد یا متوجه
قبله یعنی کعبه چه موسی نماز بجانب کعبه گزاردی واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را در آن موضع وبشر المؤمنین و بشارت ده ای موسی
مؤمنان را بنجات دینی و درجات عقبی وقال موسی و گفت موسی در دعای خود ربنا ای پروردگار ما انک آتیت بدرستیکه تو دادی
فرعون وملأه فرعون و گروه او را زینة چیزی که بآن آرایش یابند از لباس و پیرایه و [illegible] واموالا
و دادی ایشان را مالهای بسیار از نقود و انعام و ضیاع فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا ... فرموده که از فسطاط مصر تا زمین حبشه
کوه‌ها از معادن ذهب و فضه و زبرجد بود همه تعلق بفرعون داشت و ... و در این مواضع جاری بود و بدین سبب مال بسیار بتصرف

عن سبیلک از راه عبادت تو و بعبادت فرعون مشغول شوند یعنی سرانجام ایشان بافعال بد مانند کشیده بجهت مغرور شدن ایشان به
باطل دنیویه و پیروی ایشان از هوای خود بعلت بخشیدن عطایا نه آنکه غرض مستحق ایشان است ربنا اطمس ای پروردگار ما محو کن صورت
علی اموالهم بر مالهای ایشان یعنی صورت شر ... ایشان را تغییر بدل کن تا مسخ گردند ایشان ... از قتاده مرویست که حق تعالی
درهم و دینار ایشان را همه سنگ گردانید بر همان شکل و نقشی که داشت و سدی گفته که تمام اموال ایشان از نقود و اطعمه و اشجار
و اثمار همه سنگ شده و دیگر باره در دعا فرمود که واشدد علی قلوبهم و سخت و گره زن بر دلهای ایشان یعنی بجهت اصرار
کفر و قساوت دلهای ایشان مهر خذلان و تخلیه بر دلهای ایشان نه فلا یؤمنوا پس ایمان نیاورند موسی بوحی معلوم کرده بود که
ایشان ایمان نخواهند آورد لاجرم دعا کرد که دل ایشان را سخت ساز تا بایمان منشرح نشود و ایمان نیاورند حتی یروا
العذاب الالیم تا آنکه ببینند عذاب دردناک که آن غرق است در بحر قلزم و چون موسی دعا تمام کرد قال گفت خدای تعالی قد
اجیبت دعوتکما بدرستی که اجابت کرده شد دعای شما هر دو برادر مرویست که موسی دعا میکرد و هرون آمین میگفت
و آمین گوینده در دعا شریکست از این جهت گفت که دعای هر دو مستجاب شد فاستقیما پس ثابت باشید بر دعوت و الزام حجت
و تعجیل مکنید که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد ولا تتبعان و
پیروی مکنید در تعجیل سبیل الذین راه آنانکه از فرط جهالت لا یعلمون نمیدانند که وعده حق تعالی بوفا انجامد در وقت
آن کار موقوف وقت آمد ... در وقت عذاب بوجه ... و از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که حق تعالی درین
ایت موسی و هرون را نهی کرد از آنکه تابع کسانی شوند که نمیدانند ... و تصدیق نکرده اند
یعنی با کفار مداهنه و مساهله مکنید و در دعوت خود ثابت قدم باشید تا رسید وقتی که مقرر و معین کرده ایم برای استیصال ایشان
آورده اند که چون وقت عذاب آن قوم در رسید وحی آمد بموسی که با قوم خود از مصر بیرون رو که قبطیان را هنگام عذاب رسیده
وجاوزنا ببنی اسرائیل البحر و بگذرانیدیم فرزندان یعقوب را از دریای قلزم بسلامت فاتبعهم پس از
پی در آمد ایشان را فرعون وجنوده فرعون و لشکریان او بغیا جهت ستم کردن بر بنی اسرائیل وعدوا و جهت
از حد در گذشتن در حق ایشان و چون بکنار دریا رسیدند اسب فرعون بهوای مادیانی که حضرت جبرئیل بران سوار بود بدریا
در آمد و لشکر متابعت نمودند همه خود را در دریا افکندند و فرعون نمیخواست که بدریا در آید تا مرکب اجل او را ببرد حتی اذا
ادرکه الغرق تا آنکه چون دریافت او را غرق شدن و دانست که هلاک خواهد شد قال آمنت گفت بر وجه الجا و یأس که ایمان
آوردم و گرویدم انه باینکه شان اینست که لا اله نیست هیچ معبودی مستحق معبودیت الا الذی مگر آن خدایی که بدعوت موسی

خبر غرق شدن فرعون و لشکرش

آمنت به بنو اسرائیل گرویده اند بدو بنی اسرائیل وانا من المسلمین و من از جمله گردن نهادگان حکم
اویم در حالتی که کفته که فرعون این سخن را به نوبت بیک عبارت مکرر کرد از غایت حرص که بر قبول آن داشت و بجهت
فوت وقت که آن بیرون رفتن زمان تکلیف بود مقبول نشد چه در وقت تکلیف مرة واحدة کافی بشد و بعد از ان که فرعون
این سخن گفت حق تعالی فرمود و اصح آنست که جبرئیل پاره گل برداشت و در دهن فرعون زد و گفت بر وجه انکار ایمان او که
آلآن آیا اکنون که اختیار نمانده ایمان می آری وقد عصیت و حال آنکه نافرمانی کردی قبل پیش ازین و در زمان پیغمبرش شدی
وکنت من المفسدین و بودی از جمله گمراهان و گمراه کنندگان در تفسیر ابوالفتوح و مجمع و غیرهما مذکورست که در اوایل حال
که حق تعالی حضرت موسی را امر کرد که بنی اسرائیل را از زمین مصر بیرون برد موسی ایشان را خبر داد ایشان حلی و جواهر
قبطیان را بهانه ... عروسی ... عاریت ستدند و در شب بخواستند و از شهر بیرون آمدند حق تعالی آن شب ... خواب بر قبطیان
انداخت تا هیچ کس از دوستان ایشان خبر نیافت و بنی اسرائیل ششصد و بیست هزار مرد بودند غیر از هفتاد ساله و بیست ساله و
آن شب در اکثر سرای قبطیان دو کودک و سه کودک مرده بود و بجهت مشغولی بتجهیز و دفن و عزا کسی بنی اسرائیل نپرداخت و از بنی
اسرائیل یاد نکردند تا شب در آمد بخفتند روز دیگر برخواستند و استفسار بنی اسرائیل میکردند تا ... ماندند که در هر یک از بنی
... بوده ... مشغول شوند کسی پیدا نشد متعجب شدند و در سرای ایشان رفتند هیچ کس از ایشان را نیافتند فرعون را ازین حال مطلع
گردانیدند فرعون بر آشفت و همه لشکر جمع کرده با هزار هزار و ششصد هزار مرد از پی ایشان برفت و روان شد و از محمد بن کعب روایت است
که در لشکر او هفتصد هزار اسب سیاه بود غیر از رنگهای دیگر و آن جماعت از خواص فرعون بودند چه شعار فرعون آن بود که جامه سیاه پوشیدی
و بر اسب سیاه نشستی و این هفتصد هزار مرد با جامهای سیاه و کلاه و قباهای سیاه بودند چون بنی اسرائیل بکنار دریای قلزم
رسیدند مقدمه لشکر فرعون که هفتصد هزار مرد بودند در عقب خود دیدند ... تاریک گشته و خود را بر سر نهاده و
حربه بدست گرفته چون قوم موسی ایشان را بدیدند گفتند ای موسی چاره این امر چیست از پیش دریای خون خوار و از پی لشکر جرار
آمده در یکدم غرق شویم و اگر اینجا توقف کنیم کشته گردیم حضرت موسی فرمود کلا ان معی ربی سیهدین پس حق تعالی بموسی وحی کرد که
بعصای خود دریا را بزن موسی چون عصا را بر دریا زد دوازده راه خشک در دریا پدید آمد بعدد اسباط بنی اسرائیل هر سبطی راهی ...
چون پاره راه رفتند گفتند خبر از برادران خود نداریم مبادا غرق شده باشند حق تعالی فرمان داد تا آبها طاق طاق شد تا ایشان یکدیگر را ...
... چون قوم موسی بدریا در رفت مقدمه لشکر فرعون بکنار دریا رسید فرعون دریا را دید که طاق طاق شده و راهها ...
در آن پدید آمده ... دانست که آن آیات خداست لشکر گفتند که ما نیز در رویم فرعون تعلل میکرد ... جبرئیل بر مادیانی ...

[illegible]

تا در قعر بحر در آیم و بدن ترا بر روی آب آریم آورده اند که چون فرعون و قوم او غرق شدند بنی اسرائیل را در خاطر شد که فرعون هلاک
نشده و هم چنین گشته بعضی از کرده لشکر او را از آنجا دریا بگذرانند و از عقب ما در آید حق تعالی بدن فرعون را بر روی آب آورد و بلندی ...
که در بر داشت و بدن او را دیدند شناختند تا بنی اسرائیل تن فرعون را بی روح بدیدند دریا موج میزد تا او را بساحل انداخت پس تلجئه
یافته و در زاد المسیر آورده که بعضی از قوم فرعون که در مصر بودند حق تعالی شدند فرعون را مسلم نداشتند و گفتند او باقی خود در جزایر
بحر بصید مرغ و ماهی مشغول است حق تعالی دریا را فرمود تا فرعون را بکنار انداخت تا مصریان به بینند پس دریا او را بر زمین بلند انداخت چنانچه
همه کس او را دید و نیز جبرئیل گفت باو که امروز می اندازیم ترا بر تلی بلند از زمین لتکون تا باشی لمن خلفک برای کسی که از پی
تو باشند آیة نشانه که بدو عبرت گیرند و دانند که ملوک معتبر و دور است از دعوی مالکیت و قاهریت و عارف شود با آنکه بنده
که خود را از غرق شدن در دریا در آب قادر نه چرا صدای انا ربکم الاعلی بسمع جهانیان رساند و ان کثیرا و بدرستی که بسیاری من
الناس از مردمان عن آیاتنا از علامات قدرت ما لغافلون بی خبر اند نه در آن فکر میکنند و نه از آن عبرت میگیرند علی بن ابراهیم
بن هاشم باسناد خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که هرگاه که جبرئیل ع نزد حضرت پیغمبر ص می آمد اندوهگین و غمناک بود
و از حین غرق شدن فرعون این غم و اندوه داشت تا هنگامی که این آیت را بحضرت پیغمبر صلعم آورد خندان و مسرور شد حضرت
از وی پرسید که ای اخی جبرئیل هرگز ترا ندیدم که مسرور بوده باشی بلکه دایم اثر اندوه و غم بر تو ظاهر بود مگر این نوبت که ترا خندان
و خندان می بینم جواب داد که یا محمد ص وقتی که فرعون غرق میشد گفت آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل
من پاره گل سیاه در دهن او زدم و گفتم الآن وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین بعد از آن ازین خایف شدم که مبادا رحمت
الهی بوده باشد و رحمت الهی او را در یافته باشد پس پیوسته این اندوه داشتم تا که حق تعالی بمن امر کرد بر ساحل انداختن چون گفته بودم
رضای الهی بآن تعلق گرفته بود پس بجهت این مسرور گشتم و اثر آن اندوه و اندیشه از من رفع شد بعد از آن بیان حال بنی اسرائیل میکند
پس از غرق شدن فرعون و لشکریان او و میفرماید ولقد بوأنا و بدرستی که جای دادیم بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را
بعد از هلاک فرعون و قوم او مبوأ صدق جایی پسندیده و شایسته چنانکه سزاوار صدق وعده ما باشد و آن بیت المقدس بود و سیر و لایت
شام ورزقناهم و روزی دادیم ایشان را من الطیبات از چیزهای پاکیزه و لذیذ فما اختلفوا پس اختلاف نکردند در امر دین خود حتی
جاءهم العلم تا وقتی که آمد بدیشان علم توریة و احکام آن و ایشان از آن خواندند و دانستند و در آن اختلاف کردند بتاویل و ... مراد
بعلم حضرت رسالت پناه است زیرا که آنحضرت معلوم بود نزد ایشان بنبوت و صفات و چون مبعوث شد اختلاف کردند در تصدیق او
و ... ایشان بدو کافر شدند ان ربک بدرستی که پروردگار تو یقضی بینهم حکم کند میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز

فیما کانوا فیه یختلفون در آنچه بودند در آن اختلاف میکردند از حکم توریة یا امر پیغمبر ص و حکم او در آن روز میان ایشان
تمیز محق کند از مبطل و نجات مؤمنان و تعذیب کافران بعد از آن در بیان صحت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله میفرماید که
فان کنت فی شک پس اگر هستی تو در شک و گمان بر سبیل فرض و تقدیر مما انزلنا الیک از آنچه فرستادیم بر تو از قصص
فاسئل الذین پس بپرس از آنانکه یقرءون الکتاب میخوانند کتاب مراد جنس کتاب است من قبلک پیش از تو یعنی
از اهل کتاب چه این محقق است نزد ایشان و ثابت در کتب ایشان مراد تحقیق اینست و گواه خواستن بآنچه در کتب متقدمه ثابت
و اشعار بر آنکه قرآن مصدق آنچیزیست که در آن کتب است نه آنکه مراد امکان وقوع شک باشد از آنحضرت و لهذا فرموده که لا اشک
و لا اسئل یعنی شک در حقیت این ندارم و نپرسم و گویند خطاب بحضرت است و مراد امت اند و در زاد المسیر گوید که ان بمعنی
نفی است یعنی تو در شک نیستی اما برای زیادتی بصیرت سوال کن از اهل کتاب مانند قول ابراهیم ع ولکن لیطمئن قلبی لقد جاءک
الحق بدرستی که آمد بتو بیان درست و راست من ربک از آفریدگار تو فلا تکونن من الممترین پس مباش از شک آورندگان
... واضح اقوال آنست که در امثال این صورت خطاب متوجه حضرت است اما مخاطب غیر اوست چه آنحضرت معصوم و محفوظ
از شک و شبهات اما آنچه روی شک نزول شده و از این قبیل است این خطاب دیگر ولا تکونن من الذین کذبوا و مباش
از کسانی که تکذیب کردند بآیات الله نشانهای خدا که قرآنست فتکون پس باشی بسبب تکذیب کنی من الخاسرین
از زیانکاران و گویند که امثال این از برای آنست که تا کفار قطع طمع کنند از آنکه حضرت بدین ایشان میل کند ان الذین
حقت بدرستی که آنانکه واجب شده است علیهم بر ایشان کلمة ربک سخن پروردگار تو یعنی قول که در لوح محفوظ
نوشته شده که ایشان بر کفر میمیرند و با در دوزخ مخلد باشند و ملائکه بدان خبر داده و گفته که لاملأن جهنم فی النار و لا ابالی یعنی
... نجات شود که دوزخ دار السلام از آدمیان و جنیان و ... از آن باک ندارم و بیم پروا نیستم یعنی که علم ازلی تعلق گرفته بعدم ایمان ایشان
... ایشان ایمان نیارند پس ای محمد ص دل بر ایمان ایشان مبند که تصدیق نکنند ولو جاءتهم و اگر چه آید بدیشان کل آیة هر آیتی که
اقتراح میکنند حتی یروا العذاب الالیم تا به بینند عذابی دردناک را که مزد ایشانست و بعد از نزول عذاب ایمان ایشان را
سود ندهد چنانچه قوم فرعون را ... و چون حق سبحانه بیان فرمود که ایمان فرعون مقبول نشد نزد معاینه
عذاب در عقب آن بیان قبول ایمان قوم یونس میکند قبل از نزول عذاب و میگوید فلولا کانت قریة پس چرا نبود دهی از دهها
و دیهای عاصیه که آمنت ایمان آورند قبل از معاینه عذاب فنفعها پس سود رساند اهل آنرا دیه را ایمانها ایمان
ایشان و عذاب از ایشان رفع شود الا قوم یونس لیکن قوم یونس لما آمنوا تا آنهنگام که ایمان آوردند یعنی در وقت مشاهده

لا یؤمنون ع

جز قوم یونس

كَشَفْنَا عَنْهُمْ برداشتیم و ببردیم از ایشان عَذَابَ الْخِزْيِ عذاب رسوائی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا
وَمَتَّعْنَاهُمْ و برخوردار گردانیدیم ایشان را إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان و در تبیان گفته که اکثر نحویان برآنند که لولا
اینجا بمعنی ما نافیه است و الا استثنا متصل یعنی نبود هیچ اهل دیهها در حین نزول عذاب ایمان آوردن ایشان نفع بایشان رساند
مگر قوم یونس که چون بعد از مشاهده علامات عذاب ایمان آوردند مانع عذاب کردیم از ایشان و متمتع ساختیم ایشان را بحیوة دنیا تا حین
اجلهای ایشان در تبیان [illegible] سر ایمان قوم یونس بر سبیل اخلاص و اختیار بودند بوجه اجبار چه ایشان قبل از نزول عذاب ایمان
آوردند وقتی که علامتی از علامات آن دیدند پس مثل ایشان مثل مریضی است که در مرض خود توبه کند و امید عافیت داشته باشد و از
موت ترسد و مجمل این [illegible] صحیحه متواتره آنست که حق تعالی یونس را با اهل نینوی فرستاد و او مدتی ایشان را بخدای دعوت
میکرد ایشان ایمان نیاوردند و ویرا رنجانیدند یونس شکایت ایشان را بخدای کرد و گفت الهی قوم مرا تکذیب کردند حق تعالی
فرمود که ای یونس قوم خود را خبر ده که اگر امروز تا سه روز ایمان نیارید عذاب بر شما فرود آید یونس ایشان را خبر داد و از میان قوم
بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان شد چون روز سیوم که زمان موعود رسید حق تعالی مالک دوزخ را خطاب کرد که بمقدار شعیره
از سموم دوزخ بدین قوم فرست مالک فرمان الهی بجای آورد و سموم دوزخ بصورت ابر سیاه با دود غلیظ و شراره آتش [illegible] متوجه
[illegible] گرفت چون قوم یونس بامداد برخواستند و علامات عذاب را دیدند ترسان و لرزان شده دانستند که یونس راست گفت
روی بپادشاه خود نهادند و چاره این امر از وی طلب کردند و در مرتبه عاقل بود فرمود که یونس را بطلبید چندانچه یونس را طلب کردند نیافتند
پادشاه گفت اگر یونس رفت خدای او که ما را بدو دعوت میکرد باقیست [illegible] باو طلب عفو و راحت آن بود تا بوی ایمان آریم تا شاید که
عذاب از ما رفع شود اکنون که رفته است بیایید تا جمله بصحرا رویم و [illegible] و شکستگی و تضرع و زاری بدرگاه حق تعالی توجه کنیم تا شاید که بر ما رحم کند
پس سر و پای برهنه شده پلاسها در پوشیدند و رعایا همین صورة روی بصحرا نهادند مرد و زن و خرد و بزرگ خروش و فریاد در آورده کودکان
از مادر جدا کردند و چارپایان و ستوران را همین دستور و یکبار [illegible] کرده [illegible] که ایمان آوردیم بآنچه یونس با آورده و از
اول ذی الحجه تا آخر دهم محرم الحرام همین وجه [illegible] در [illegible] روز از فغان و ناله [illegible] و بیچارگی بعرض میرسانیدند و
بان حال مضمون این مقال [illegible] ٭ چاره ما ساز که بی یاوریم ٭ گر تو برانی بکه رو آوریم ٭ [illegible] سازنده ٭ جز تو نداریم
نوازنده ٭ پیش تو [illegible] آمدیم ٭ [illegible] تو آمدیم ٭ پادشاه روی بر خاک نهاد و گفت خداوندا ما خواستیم تا یونس را در رفع
این عذاب وسیله سازیم اکنون او [illegible] از میان ما بیرون رفته بدرگاه تو آمدیم و خود را بتو تسلیم کردیم و [illegible]
[illegible] برحمت واسعه خود [illegible] و جاه و منزلت یونس در درگاه تو که این عذاب را از ما بردار [illegible]

خدایا یونس ما را گفته بود که خدای من گفته [illegible] آزاد کنید ما بندگان قدیم ما را بکرم عمیم خود آزاد کن ما جماعتی دیگر
[illegible] خداوندا ما را یونس خبر داده بود که تو خداوند مانی و معبود که بیچارگان و درماندگان [illegible] بفضل خود ما را دستگیر
[illegible] دیگر بعرض میرسانیدند که ای پروردگار ما یونس از قول تو چنین خبر داده که هر که بر شما ستم کند از او درگذرانید خدایا بگناه بسیار بر خود
ستم کردیم از ما عفو و درگذر [illegible] خدایا یونس ما را میگفت که پروردگار او فرموده [illegible] گفته است که سایلان را از در
مکنید و محروم مسازید ما سایلان بی خبریم بدرگاه کرم تو آورده ایم ما را رد مکن و محروم مساز پس صدق نیت ایشان [illegible]
[illegible] تا اگر مردی [illegible] از زمان [illegible] بود [illegible] رسانید [illegible]
ایشان بود از بقیه علمای ایشان گفت که [illegible] ایمان آورده اید این کلمات بر زبان رانید که یا حی یا قیوم یا حی حین لا حی و یا حی
محیی الموتی یا حی لا اله الا انت [illegible] ایشان این کلمات خواندند عذاب برحمت بدل شد [illegible] دعای
[illegible] کلمات مستجاب شود [illegible] حاجات [illegible]
او باجابت [illegible] مناجات [illegible] نجات از دیوان رحمت [illegible]
شد و ظلمت سحاب عذاب مرتفع گشته ابر رحمت بر سر ایشان گسترده شد و یونس [illegible] صادر شده بود [illegible]
رفتن او بود از میان قوم بدون اذن الهی چهل روز در شکم ماهی محبوس شد و چون [illegible] روز ماهی او را از دهن خود بکنار دریا افکند
در زیر درخت کدو [illegible] در کنار دریا [illegible] بود قرار گرفت تا قوة یافته وحی الهی در رسید که بمیان قوم خود رو که همه ایمان آورده
اند ایشان عذاب از ایشان مرتفع شده و چون بمیان قوم آمد پادشاه و سایر رعایا از مقدم او بسیار خوشحال شدند
در ملازمت او بعبادت و طاعت حضرت عزت میگذرانیدند تا برحمت الهی واصل شدند و تفصیل این مبحث در سوره والصافات
[illegible] اهتمام [illegible] حضرت رسالت بر ایمان قوم خود [illegible] ایمان نمی آوردند [illegible]
[illegible] حق تعالی این آیت فرستاد وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اگر خواستی پروردگار تو که باجبار مردمان ایمان آرند لَآمَنَ هر آینه ایمان آوردی
بوجه الجا و اضطرار بدون اختیار مَنْ فِي الْأَرْضِ هر که در زمینست كُلُّهُمْ جَمِيعًا همه ایشان أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ
آیا تو اکراه میکنی مردمان را حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ تا باشند گروندگان یعنی بتو این [illegible] مردمان را با کراه بر ایمان داری [illegible]
قدرت تو نیست و خدای که بر این قادر است بر با کراه و اجبار ایشان را بر ایمان ندارد زیرا که منافی حکمت و تکلیف وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ
و نباشد و نشاید هیچ نفسی را أَنْ تُؤْمِنَ که ایمان آورد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بتوفیق و لطف خدای که آن عطای تمکین و آلات و نصب
ادله عقلیه و نقلیه است تا معقول خود را کار بسته و تفکر در آیات قدرت او نموده ایمان آرند و گویند اذن بمعنی علم است یعنی بعلم

کسی ایمان نی آرد مگر که علم الهی تعلق بان گرفته و در ازل دانسته که او باختیار خود ایمان آرد ويجعل الرجس و میگرداند عذاب
ولعنت و غضب خود را و حق یا خواند یعنی خدای مسلط میسازد عذاب و غضب خود را على الذين لا يعقلون بر آنانکه
تعقل نیکنند در آیات قدرت او بشرف ایمان نرسند یا حکم میکنیم بنجاست کافران قل انظروا بگوای محمد مشرکان را که از تو آیات معجزه
طلب میکنند که بنگرید بچشم سر یا ملاحظه کنید بدیده سر که بعبرت ماذا في السموات چه چیز هاست در آسمانها از عجائب فطرت
والارض و در زمین از بدائع قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی و حکمت پادشاهی وما تغني الآيات و دفع
نیکند و سود نیابد آیتها والنذر و استماع کلام بیم کنندگان یعنی پیغمبران عذاب الهی را عن قوم لا يؤمنون از گروهی که نخواهند که
و بدو گرو نخواهند مرد فهل ينتظرون پس چشم نمیدارند این مشرکان الا مگر آیامی را یعنی وقعها را مثل ايام الذين مانند وقعهای
آنانکه خلوا من قبلهم که گذشتند پیش از ایشان بد چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و اهل موتفکه مراد نزول عذابست قل فانتظروا
بگو پس انتظار برید عذاب را ~~...~~ انی معکم ... نجات دادیم آنانرا که گرویده بودند بدیشان
كذلك همچنانکه نجات داده ایم رسل و ستایجان ایشان را حقا علينا وعده راست و درست است از ما که بوقت هلاک مشرکان
ننج المؤمنين نجات میدهیم گرویدگان را که محمد است و اصحاب او قل يا ايها الناس بگوای مردمان مراد اهل مکه اند ان كنتم
في شك اگر هستید شما در گمان من ديني از صحت دین من که گمان میکنم از ابای شما فلا اعبد الذين پس نمی پرستم
آنانرا که تعبدون شما میپرستید من دون الله بجز خدای از بتان و ملائکه و مسیح و عزیر ولكن اعبد الله ولیکن پرستش میکنم
خدای را الذي يتوفاكم آنخدای که میمیراند شما را برای جزای کردار شما در روز شمار وامرت و مامور شده ام ان اكون
بآنکه باشم من المؤمنين از گرویدگان باحکام الهی وان اقم و دیگر امر کرده اند مرا بآنکه راست گردان وجهك للدين روی خود را از
برای دین حق یعنی عمل خود را موافق دین اسلام گردان و همگی خود را مصروف دار بر کشیدن بار نبوت و امر شریعت و یا در نماز خود را مستقبل
قبله گردان که آن شعار دین اسلامست حنيفا در حالتی که آن دین مایل است از همه ادیان باطله بدین اسلام و یا در حالتیکه تو مایلی از
همه ادیان بدین اسلام ولا تكونن من المشركين و مباش از شرک آرندگان خطاب متوجه بحضرت است و همچنین است این
و مابعد که ولا تدع من دون الله و مخوان بجز از خدای ما لا ينفعك آنچیزی را که سود نکند ترا خواندن و پرستیدن آن ولا يضرك
و زیان نرساند بتو فروگذاشتن آن فان فعلت پس اگر بکنی یعنی بخوانی انچنین چیز را و بپرستی آنرا فانك اذا پس بدرستیکه
تو آنهنگام باشی من الظالمين از ستمکاران بر نفس خود بآنکه اضافت خود در هلاکت و عقوبت وان يمسسك الله بضر واگر رساند خدای
بتو مرضی و شدتی و فقری فلا كاشف له پس هیچ بازدارنده نیست مر آنرا الا هو مگر او که الله است وان يردك بخير

انی معکم که بر شما نازل خواهد شد بدرستیکه من باشما من المنتظرين از منتظران ثم ننجي رسلنا پس هلاک تمام برهانیدیم پیغمبران خود را وقتی که عذاب بگذشتان ایشان فرود آمد والذين امنوا

و اگر خواهد بتو صحت و راحت و غنا فلا راد لفضله پس هیچ رد کننده و باز دارنده نیست مر آن فضل او را يصيب به
میرساند فضل را من يشاء بهر که خواهد من عباده از بندگان خود را بر وفق مصلحت و حکمت وهو الغفور و اوست آمرزنده
پس از غفران بمعصیت تا ناامید نشوید الرحيم مهربانست پس بطاعت امیدوار رحمت او باشید و بعد از ان ختم سوره
میکند بموعظه حسنه بجهت تسلیه حضرت رسالت پناه و میفرماید که قل يا ايها الناس بگوای مردمان قد جاءكم الحق
بدرستیکه آمد بشما پیغمبری بحق و یا کلامی درست و راست و یا دین اسلام من ربكم از نزد پروردگار شما و هیچ عذری نماند شما را
فمن اهتدى پس هر که راه یافت بایمان و متابعت نمود فانما يهتدي پس جز این نیست که راه یافته میشود لنفسه برای نفس
خود یعنی منفعت آن عاید باوست ومن ضل و هر که گمراه شد باانکار و تکذیب و عناد فانما يضل پس جز این نیست که گمراه
میشود عليها بر نفس خود یعنی و بال آن ضلال بر اوست وما انا و نیستم من عليكم بوكيل بر شما نگهبانی که از شما باز داشته
باشند و بر من واجب و لازم باشد که اصلاح شما کنم و شما را باجبار هدایت دهم و یا نگهدارم شما را از وقع عذاب از شما چون بشر
و بر من تبلیغ است و آثار رسانیدم تا دربار الهی این آیت بآیت السیف منسوخ شده واتبع و پیروی کن ای محمد ما يوحى
اليك آنچیز را که وحی کرده میشود بسوی تو با امتثال و تبلیغ واصبر و صبر کن بر موت و در ایذای که برو رسانند ایشان یعنی شکیبائی ورز
حتى يحكم الله تا وقتی که حکم کند خدای بنصرت تو یا امر فرماید بقتال و غیر آن وهو خير الحاكمين و اوست
بهترین حکم کنندگان زیرا که ممکن نیست در حکم او خطا و میل بجهة اطلاع او بر سرایر و ضمایر همچنانکه مطلع است بر ظواهر و احتیاج
ببینه و گواه ندارد و حاکمان دیگر بر سرایر حال مطلع نیستند و بر ظواهر حکم میکنند ابی بن کعب از حضرت رسالت و سید عالم صلی الله
علیه و آله و سلم سورة هود مائة وثلث وعشرون آية مكية روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی بعدد
هر که تصدیق بنوح و هود و صالح و شعیب و لوط و ابراهیم و موسی کرده باشد و هر که تکذیب ایشان نموده ده حسنه برای او بنویسند و
روز قیامت از شهدا باشد و حسن بن ... از ابو جعفر صلوات علیه روایت کرده که هر که در هر جمعه سوره هود بخواند حق تعالی او را در روز قیامت
در زمره پیغمبران مبعوث گرداند و حساب او را آسان کند و در آن روز هیچ گناه ... روایت کرده که به پیغمبر گفتند
یا رسول الله پیری در تو زود اثر کرد فرمود شیبتنی سورة هود والواقعة والحاقة و عم يتساءلون و هل اتيك یعنی سوره هود و واقعه
و الواقعة و هل اتیک مرا پیر ساختند چه درین سوره مأمور کرده که فاستقم کما امرت یعنی مستقیم باش بر آن و چون در باقی امر کرده شده و در سوره های
دیگر بحث کرده از احوال ... قیامت بسم الله الرحمن الرحيم الر ...
انا الله ارى است یعنی ...

راه یافته است هم

فساد

مشتمل است بر وعد و وعید کتاب این کتابیست صفت او این که أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ استوار کرده شده است آیتهای او بحجتهای
روشن و یا منتظم گردانیده است بنظمی محکم چون بنای مستحکم که نقض و خلل بدو راه نیابد ثُمَّ فُصِّلَتْ پس جدا کرده شده است سوره سوره
و آیت آیت و یا مفصل و مبیّن شده در وی آنچه بندگان بدان محتاج اند از عقاید و احکام و مواعظ و اخبار نازل گشته مِنْ لَدُنْ
حَكِيمٍ خَبِيرٍ از نزدیک خداوند حکم کننده بغایت دانا و آگاه و از اقوال آن أَلَّا تَعْبُدُوا بجهة آنست که تا نپرستید
إِلَّا اللَّهَ مگر خدا را که معبود بحقست و خداوند مطلق إِنَّنِي لَكُمْ بدرستی که من شما را مِنْهُ از جانب او سبحانه و بامر او نَذِيرٌ
بیم کننده ام بعقوبت بر شرک و طغیان وَبَشِيرٌ و مژده دهنده بمثوبت بر توحید و ایمان وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا و دیگر از اقوال قرآن بجهة
آنست که آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار خود برای گناهان گذشته ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس توبه کنید و باز گردید از معاصی با طاعت
و امثال او و یا استغفار کنید از شرک و بعد از آن بوسیله طاعت رجوع نمائید بدو سبحانه يُمَتِّعْكُمْ تا برخوردار گرداند شما را مَتَاعًا
حَسَنًا برخورداری نیکو یعنی عمر دراز ارزانی دارد تا مرفه الحال بعیشی که خدا [illegible] و صحت و وسعت روزی إِلَى
أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده شده تا آخر عمر مقدر یعنی پیش از اجل مقدر شما را بعذاب استیصال هلاک نگرداند وَيُؤْتِ و تا
بدهد خدا كُلَّ ذِي فَضْلٍ هر فضل داری را فَضْلَهُ ثواب و جزای فضل او هم در دنیا و هم در آخرت ابن مسعود فرموده که ذو
فضل کسیست که حسنات او فاضل باشد بر سیئات او عبد الله مسعود گفت هر که او سیئه کند یک سیئه برای او نویسند و هر که
حسنه کند ده حسنه نویسند و اگر ان سیئه کرده بعقوبت در دنیا عقوبت کنند ده حسنه او خالص و برابر ماند و اگر نه یک حسنه مقابل یک سیئه برود
نه حسنه باند [illegible] فرموده که هر که حسنات بر سیئات بچربد بهشت رود و هر که سیئات بر حسنات بچربد بدوزخ شود
و هر که حسنات و سیئاتش برابر باشد از اهل اعراف باشد و مدتی آنجا باشد و بعد از آن به بهشت رود وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر شما ای کافران
برگردید از اسلام و از متابعت من فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ پس بدرستی که من میترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ از عذاب روز بزرگ
که قیامت است و گویند روز بدر و روز شدت و سختی است که کفار گرسنه شدند تا حدی که مرده و مردار را میخوردند إِلَى اللَّهِ بسوی جزای
خدای است مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر همه چیزی از ثواب دادن و عقوبت کردن توانا است پس
قادر باشد بر تعذیب شما آورده اند که جمعی مشرکان با عداوت حضرت رسالت پناه میبودند و بجهة مصلحت زمان آنرا پوشیده میداشتند
و ملاقات مینمودند چون پرده از کینه خود برداشتند سینهای خود را بر هم میکردند و سر در پیش میافکندند
بایشان حق تعالی فرمود أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ بدانید بدرستی که ایشان میپیچند صُدُورَهُمْ سینهای خود را
[illegible] لِيَسْتَخْفُوا

جز حسنات و سیئات

[illegible]

الجزو الثانی عشر

تا پنهان دارند مِنْهُ از خدای سر خود را و از رسول و مؤمنان از ان مطلع نگردانند عیاشی باسناد خود از ابو جعفر صلوات الله علیه روایت
کرده که جابر بن عبد الله گفت چون مشرکان رسول را دیدندی از غایت نفاق سر در پیش افکندندی و جامه در سر کشیدندی و روی پوشیدندی
تا پیغمبر ایشان را نه بیند حق تعالی فرمود که ایشان منعطف میشوند بکفر و نفاق و عداوت سینهای خود را تا از خدای بپوشانند أَلَا حِينَ
بدانید که آنگاه که ایشان يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ در سر کشند جامهای خود را و بر خود جامهای گیرند يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ خدای میداند
آنچه پنهان میکنند در سینها وَمَا يُعْلِنُونَ و میداند آنچه آشکارا میکنند بزبانها و سر و علانیه ایشان نسبت بعلم او یکسانست
پس چگونه اخفا میکنند برو آنچه میترسند که آشکارا شود إِنَّهُ بدرستی که او سبحانه عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ داناست با
سرارها که در سینهاست وَمَا مِنْ دَابَّةٍ و نیست هیچ جنبنده فِي الْأَرْضِ در زمین مراد جمیع حیوانات اند إِلَّا عَلَى اللَّهِ
مگر که بر خداست رِزْقُهَا روزی دادن آن یعنی بروی واجبست که روزی بایشان رساند و اگر ترک آن کند خلاف حکمت او باشد
و او حکیم است بخلاف حکمت کاری نکند وَيَعْلَمُ و میداند مُسْتَقَرَّهَا قرارگاه حیوانات را در حین حیوة وَمُسْتَوْدَعَهَا
و آرامگاه او را بعد از ممات در کشاف گوید که مستقر مسکن و ماوای حیوانات است از زمین و آب و هوا و مستودع موضع قرار ایشان
قبل از استقرار چون اصلاب و ارحام و بیض كُلٌّ هر آنچه یاد کرده شد از دواب و ارزاق و مستقر و مستودع ایشان مسطور است
فِي كِتَابٍ مُبِينٍ در کتابی روشن که لوح محفوظ است وَهُوَ الَّذِي و اوست خداوندی که خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آفرید آسمانها
و زمینها را و آنچه در وست فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز از ایام دنیا که اول آن یکشنبه بود و آخر آن جمعه با آنکه قادر بود که در یک لحظه همه
را ایجاد کند اما بجهت تعلیم بندگان تا در کارها تعجیل نکنند بتانی خلق نمود وَكَانَ و بود پیش از آفریدن زمین و آسمان عَرْشُهُ
عَلَى الْمَاءِ عرش او بر آب یعنی قبل از خلق سموات و ارض در زیر عرش مخلوقی نبود غیر از آب و گویند که عرش بر آب بود و آب بر باد
و در بعضی تفاسیر آمده که حق تعالی در مبدا آفرینش یاقوت سبزی بیافرید و بنظر هیبت در وی نگریست آن جوهر آب شد پس باد را آفرید و آب
را بر بالای آن بداشت و عرش را بر زبر آب جای داد و در توقف عرش بر آب و استوار آب بر باد اعتباری عظیم است مر اهل
تفکر را جلت قدرته و عظمته و از ضمیر قبل است که عرش مانند کشتی بر بالای آب میرفت بعد از آن لوح و قلم و فرشته خلق نمود و آن
فرشته را امر کرد تا جمیع کاینات که موجود خواهد شد در لوح نوشت بعد از آن فرشته هزار سال تسبیح او سبحانه نمود آنگاه جمیع موجودات
آفرید لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزماینده کند تا ظاهر کرد بر عالمیان أَيُّكُمْ کدام از شما أَحْسَنُ عَمَلًا نیکو
ترست از روی عمل قلب و اعضا یعنی علم و عمل که بهترست مراد آنست تا ظاهر گردد که کیست که بتدبر و تفکر عالم میشود
بوحدانیت و قدرت و علم او در طاعت و عبادت او میکوشد و کیست که بعدم تفکر انکار و اصرار میکند و مرتکب عمل خیری نمیشود

جز آفرینش عرش و غیره

بعد

ولئن قلت و اگر گوئی ای محمد مر قوم خود را انکم مبعوثون بدرستی که شما برانگیخته شوید من بعد الموت از پس مرگ
برای مجازات عمل نیک و بد لیقولن الذین کفروا هر آینه گویند آنانکه کافر شدند ان هذا نیست این سخن که در باب بعث میگوئی
الا سحر مبین مگر مانند سحر آشکار در بطلان یا در فریب یعنی چنانکه سحر فریب است و باطل و حقیقتی ندارد این سخن تو نیز که در باب بعث
میگوئی حقیقتی ندارد و فریب و باطلست ولئن اخرنا و اگر تاخیر کنیم عنهم العذاب از ایشان عذاب استیصال را که وعده داده ایم
الی امة معدودة تا هنگامی از اوقات یعنی بعضی از اجزاء وقت شمرده شده که منتهی شود آن هنگام عذاب نازل سازیم
لیقولن هر آینه گویند از روی استهزا ما یحبسه چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول و در خبر آمده از ابو عبدالله و ابو جعفر علیهم السلام
مرویست که مراد بامت اصحاب مهدی اند علیه السلام که سیصد و سیزده باشند بعدد اصحاب بدر که در یک ساعت نزد آنحضرت
جمع شوند یعنی کفار ایمان نیارند و بوعده عذاب ما استهزا کنند تا آنکه بدست مهدی و اصحاب او مستاصل شوند الا یوم یاتیهم بدانید
که آن روز که بیاید عذاب بدیشان که روز جنگ بدر است یا ظهور مهدی لیس مصروفا نباشد عذاب باز داشته شده عنهم از ایشان یعنی
چون وقت آن در رسد بهیچ وجه از ایشان منصرف نشود وحاق بهم و احاطه کرده خواهد شد بدیشان ما کانوا آنچه بودند از روی
جهل و فرط ضلالت به یستهزءون بدان استهزا میکردند و بوقوع آن تعجیل مینمودند ولئن اذقنا الانسان و اگر بچشانیم
یعنی بدهیم آدمی را منا رحمة از نزد خود نعمتی که در یابد لذت آن ثم نزعناها منه پس باز ستانیم آن را از او انه لیئوس بدرستی که
او بسیار نا امیدست از فضل الهی که بیصبری و عدم اعتماد بکرم پادشاهی کفور بسیار ناسپاس در نعمت گذشته یعنی آدمی پیوسته بیشکیبائی
و نا امیدست و این هر دو صفت را از دست نمیدهد ولئن اذقناه و اگر بچشانیم او را بدهیم او را نعماء نیکوئی چون صحت و تو
انگری بعد ضراء مسته پس از سختی که باو رسیده باشد چون فقر و بیماری لیقولن هر آینه گوید ذهب السیئات برفت بدیها
یعنی مصائب و مکاره که مرا بد می آمد دور شد عنی از من انه بدرستی که آدمی لفرح هر آینه بسیار شادمانست بنعمت
و مغرور بدان فخور نازنده و فخر کننده بر مردمان و فرح و فخر او را غافل ساخته از شکر نعمت آن الا الذین صبروا مگر آنانکه
شکیبائی نمودند در محنت و بلا و بقضا رضا دادند وعملوا الصالحات و کردند عملهای نیکو یعنی بوسیله ادای واجبات و مندو
بات و اجتناب از منهیات وظایف شکر بتقدیم رسانیدند در نعمت و رخا اولئک آن گروه که بصفت صبر و شکر موسوم اند لهم
مغفرة مر ایشان راست آمرزش گناهان واجر کبیر و مزدی بزرگ که نعیم جنات و کمال تقرب بحضرت منان آورده اند که کفار
عرب از روی تعنت و عناد اقتراح آیات از حضرت سید کاینات میکردند و [illegible] مینمودند و از جمله اقتراحات
ایشان آن بود که چرا گنجی نمودند یا فرشته را بتصدیق تو نفرستادند حضرت رسالت را از عدم قبول دعوت و استهزا و سخریت ایشان

تنگدل

تنگدل میشد حق تعالی بتحریص آنحضرت بر ادای رسالت و عدم مبالاة او برد و انکار ایشان فرمود فلعلک تارک پس شاید
که تو ترک کننده باشی مراد نفی است یعنی ترک مکن بعض ما یوحی الیک برخی از آنچه وحی کرده شده است بتو یعنی آنچه خلاف
رای مشرکانست از سب آلهه و عیب بتان ایشان بجهت مخافت رد ایشان و استهزای ایشان بآن وضائق به و تنگ است
باظهار آن صدرک سینه تو ان یقولوا از ترس آنکه گویند لولا انزل چرا فرو فرستاده نشده است علیه کنز بر وی گنجی
که نفقه کند بر مردمان و بسبب آن تابع او شوند چنانکه فعل پادشاهانست او جاء معه ملک یا چرا نیامد با وی فرشته بجهت
گواهی بر نبوت او یعنی بسبب این مقالات از ادای رسالت باز نمان و باکی از گفته ایشان مدار انما انت جز این نیست که تو
نذیر بیم کننده و بر تو انذارست و بقدر آن تحریص نمائی پس چرا از رد و انکار ایشان تنگدل باید شد والله علی کل شیء و خدای تعالی بر
همه چیزها وکیل گواهست و کار گذار کیست که کار خود را باو باز گذار و دو نگاه دارنده آنکه خود را بدو سپارد پس توکل بر وی کن و از گفت
دشمنان دلتنگ مشو و عطف بل منقطع ام یقولون افتریه بلکه میگویند که او قرآن را از خود بربافته است آنچه میگوید بدین وجه یکند
یعنی قرآن را از خود میسازد قل فاتوا بگو پس بیارید بعشر سور ده سوره مثله مانند قرآن در کمال بلاغت و حسن نظم مفتریات
بر بافته شده از نزد شما یعنی فرض شما آنست که قرآن را از خود بر میتوان بافت و من [illegible] از خود میسازم شما فصحای عرب
پس باید که شما نیز قادر باشید بر آنکه مثل این کلام بگیید بلکه شما از من قادر ترید بجهت وقوف شما بر قصص و اخبار و عادت شما بر انشاء و اشعار
وادعوا من استطعتم و بخوانید از برای معاونت بر معارضه هر کرا توانید من دون الله بجز از خدای ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان
که این کلام بر بافته منست و چون ایشان از معارضه بعشر سور عاجز آمدند آیتی دیگر آمد که فاتوا بسورة من مثله و چون قدرت بایشان
ایشان نبود عجز ایشان بر همه کس ظاهر شد فان لم یستجیبوا لکم پس اگر اجابت نکنند مر شما را ای مؤمنان در آنچه گفتید از آوردن
سوره مثل قرآن و متعرض جواب آن نشدند فاعلموا پس بدانید که انما انزل آنچه فرو فرستاده شده است بعلم الله بعلم خداست
یعنی ملتبس بعلمی که مخصوص اوست و کسی دیگر بران قادر نیست و آن علم است بمصالح بندگان و آنچه ایشان را بکار آید در معاش و معاد
وان لا اله و بدانید که نیست معبود بسزا الا هو مگر او که عالمست بآنچه غیر او نداند و قادرست بر آنچه غیر او نتواند فهل
انتم پس آیا هستید شما مسلمون تابعان در اسلام مراد امرست یعنی چون اعجاز قرآن نزد شما محقق شد پس بر اسلام ثابت
باشید من کان هر که باشد که از پیش همت یرید الحیوة الدنیا خواهد زندگانی دنیا وزینتها و آرایش آن از [illegible] اعمال خیر
خود مراد منافقانند یا اهل ریا یا یهود و نصاری و مطلق مردمان یعنی هر که از مردمان اعمال حسنه را وسیله حطام دنیوی و زینت آن گردا
نیده بخشند ثواب اخروی نوف الیهم تمام دهیم بایشان اعمالهم جزای کردارهای ایشان در دنیا از صحت و ریاست

[illegible]

وَهُمْ فِيهَا وایشان دروی لَا يُبْخَسُونَ کاسته نشوند یعنی ایشان را از مزد و رنج چیزی کم نکنند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانکه
لَيْسَ لَهُمْ نباشد ایشان را فِي الْآخِرَةِ در آن سرای دیگر إِلَّا النَّارُ مگر آتش دوزخ وَحَبِطَ و تباه گشت مَا صَنَعُوا فِيهَا آنچه کرده‌اند
در دنیا چه ثواب آخرت متفرع است بر اخلاص و ایشان بر وجه اخلاص عمل نکرده‌اند بلکه از برای غرض دیگر بآن اقدام کرده‌اند که ریاست است
ریاست و امثال آن وَبَاطِلٌ و ناچیز است در حقیقت مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه بودند که میکردند از ریا و خبر آنکه از حضرت رسالت صلعم ماثور
است که چون روز قیامت باشد و خلایق را در زمین قیامت بدارند حق تعالی خلق را بحکومت بخواند و هم بدیشان بزانو افتاده باشند اول
گروه که ایشان را نزد خدای تعالی برند سه کس باشند مردی که قرآن حفظ کرده باشد و شخصی که او در راه خدای کشته شده باشد و کسی که بذل مال کرده باشد
صاحب قرآن را گوید که من ترا توفیق دادم تا قرآن آموختی و یاد گرفتی گوید بلی چنین است اما برای من نکردی بلکه قصد تو آن بود که مردمان
گویند که فلان قاریست و قرآن خوب میخواند و ترا امروز بر من حقی نیست و مزد تو همان ثنای مردمان بود پس صاحب مال را گوید فلان
مرد سخی است پس ترا امروز نصیبی نباشد و شهید را گوید که من ترا قوت و شجاعت دادم گوید بلی بجهت آن در راه تو جهاد کردم تا مرا کشتند گوید قصد
تو در جهاد آن بود که مردمان گویند فلان مرد شجاع است ترا پیش از آن هیچ نصیبی نیست پس جزا باید که هر یک را بدوزخ برند أَفَمَن كَانَ
آیا پس هر که باشد عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ بر برهانی روشن از پروردگار خود که او را دلالت کند بطریق ثواب وَيَتْلُوهُ و از پی او در آید برهانی او را
که دلیل عقلی است شَاهِدٌ مِّنْهُ گواهی از خدای که صحت آن گواهی دهد که آن قرآنست را برابر شخص آنکس که زینت زندگی طلبد و عمل نه بر وجه
اخلاص و صواب کند گفته اند که صاحب بینه مومنانند اهل کتاب یا هر مومنی که مخلص و شاهد نبوت است یا خود بینه نبوت است و تالیه اوست
شاهد جبرئیل یا فرشته که حافظ او بوده و یا صورت و شمایل حضرت رسالت صلعم هر که بدیده انصاف در روی مبارکش نگریستی انوار حق و آثار صدق
در بشره او مشاهده نمودی و بروایت متواتره از موافق و مخالف مراد بصاحب بینه رسول است حضرت و شاهد حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
و ثعلبی که امام اصحاب الحدیث است و از علمای اهل سنت در تفسیر خود آورده باسناد و از کلبی از ابو صالح از عبد الله عباس و حبیب بن یسار
از زاذان روایت کرده که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که بحق آن خدای که در زیر زمین دانه را شکافته و در رحم صورت نگارد
که اگر بالش بمن بالشفی بنهند و مرا بر آن نشانند حکم کنم میان اهل تورات بتوریه و اهل انجیل بانجیل و اهل زبور بزبور و اهل قرآن بقرآن
و هیچ مردی نیست از قریش الا که در شان او آیه نازل شده که دلالت میکند بر آنکه بهشتی است یا دوزخی مردی برپای خواست
و گفت آیت تو کدام است فرمود که آیت أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ رسول خداست که بر حجت روشن است از نزد خدای و شاهد منم که از وی
و تابع وی ام و ابو یعقوب بن جعفر بن سلیمان که از طریق اهل سنت است روایت کرده از پدر خویش و پدرش از جد خود علی بن عبد الله از ابن
عباس که مراد از أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ رسول خداست و مراد از شاهد منه علی بن ابی طالب و حافظ ابو نعیم اصفهانی نیز در حلیة الاولیاء

اضافه بکسی که بوقوع رود
قاری قرآن و جاهد و صاحب مال
خود را براه خدا داده باشد و روی گشته باشد اول
بمرتبه جنین بارها
گویند که ترا از اعمال ایشان او رادی دادم تا ... پس چنین بازگشت
نفعه کردم و صدقه دادم گوید بلی چنین ... گوید کنی پس تو آن
قصد تو بود آن که تا بود که مردمان گویند ... ع

آورده که مراد از يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ علی بن ابی طالب است و در لعیب فرنگی معنی نیست که آنکس که خدای تعالی او را شاهد نبی خود گردانیده و بجا
و ثبت و ساعدت او مطالب رسالت و نبوت را اثبات نماید او بمزیت و فضیلت و بکمال شرف متصف است پس برتست که
در مسالک انصاف اقدام خود را استوار داری و اقتدا باهل بیت مصطفی نمائی و دیده دل را بمحبت شاه اولیا بکشائی و منصب
امامت و سریر خلافت را باو احق و اولی دانی و او را بشوا و امام و مولای خود و مولای دیگر کسان نادانی که آیات قرآنی و اخبار نبوی دالست
بر آنکه خلافت باو الیق و امامت باو الیق است فَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بعد از آن در صفت توریة که شاهد است
بر حقیت قرآن و نبوت پیغمبر آخر الزمان میفرماید که وَمِن قَبْلِهِ و پیش از قرآن یا پیغمبر كِتَابُ مُوسَىٰ کتاب موسی علیه السلام یعنی توریة که مصدق
قرآن و تایید نبوت است و بشارت دهنده بآن إِمَامًا در حالی که آن توریة پیشوا بود مر اهل دین را وَرَحْمَةً و سبب بخشایش و واسطه نعمت
الهی در دنیا و آخرت أُولَٰئِكَ آن گروه که بر بینه اند از جانب خدای يُؤْمِنُونَ بِهِ میگروند بقرآن یا بمحمد وَمَن يَكْفُرْ بِهِ
و هر که کافر شود بقرآن یا بمحمد صلعم مِنَ الْأَحْزَابِ از گروه یعنی اهل ملت متفرقه از یهود و نصاری و فرقی که متفق اند بر عداوت حضرت پیغمبر صلعم
فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ پس آتش دوزخ وعده گاه اوست و لا محاله بدان رسد فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ پس مباش در گمان از این موعد
یا از قرآن خطاب بحضرت است و مراد امت إِنَّهُ الْحَقُّ بدرستی که این موعد یا قرآن وعده درست و راست است مِن
رَّبِّكَ از نزد پروردگار تو وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشترین مردمان لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بآن و تصدیق نمیکنند بجهت
قلت نظر و فکر از فرط عناد و جحود وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر یعنی کافرتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از آنکه افترا کند و بر بندد عَلَى اللَّهِ
كَذِبًا بر خدای دروغ را یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریک نماید برای او أُولَٰئِكَ آن گروه مفتریان يُعْرَضُونَ عرض کرده خوا
هند شد در موقف عَلَىٰ رَبِّهِمْ بر پروردگار خود یعنی که در موقف عرض حبس ایشان کنند و عرض اعمال کنند بر ایشان وَيَقُولُ
الْأَشْهَادُ و خواهند گفت گواهان یعنی حفظه و کرام الکاتبین یا پیغمبران برای امم خود یا اعضا و جوارح ایشان در روز قیامت یعنی که گواهی
خود گواهی دهند که هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ این گروه آنانند که از فرط عناد و جحود كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ دروغ گفتند بر پروردگار خود بجز از حق شریک او
أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ بدانید که لعنت خدای عَلَى الظَّالِمِينَ بر ستمکاران است یعنی کافران الَّذِينَ که آنانند که از فرط عناد يَصُدُّونَ
باز میدارند مردم را عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا یعنی از دین اسلام که طریق موصل است بجنت بی غایت او وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا
و وصف میکنند آن را بکجی و انحراف از حق و صواب تا اهل آن بکشند تا ایشان را برگردانند از آن راه برگردانند وَهُم بِالْآخِرَةِ
و حال آنکه ایشان بجهان سرای آخرت هُمْ كَافِرُونَ ایشان ناگروندگانند أُولَٰئِكَ آن گروه کافران لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ نیستند عاجز کنند
کان مر خدای را از عذاب خود فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی در دنیا وَمَا كَانَ لَهُمْ و نیست مر ایشان را مِّن دُونِ اللَّهِ بجز از خدای

مِنْ أَوْلِيَاءَ هیچ دوستان که عقوبت الهی از ایشان باز دارند لیکن تا تأخیر عقاب ایشان کرده تا روز قیامت عقوبت ایشان متأخر
و پاینده نباشد یُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ افزوده شود بر ایشان عذاب یعنی دوباره معذب کرده شوند یکی بجهت گمراه شدن
و دیگر گمراه گردانیدن مَا كَانُوا نبودند که در دنیا یَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ توانستند شنیدن حق را چه از شنیدن آن کراهت داشتند وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ
و نبودند که ببینند در دنیا یعنی آیات قدرت را چه از دیدن آن کور بودند یعنی خود را کور و کر گردانیده بودند از دیدن و شنیدن آیات الهی
که بر وجه تامل و تدبر نظر در آیات نکردند تا ایشان را مستدل شود پس گویا کر و کور بودند أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که در بازار
معامله خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ زیان کردند نفسهای خود را یعنی زیان ایشان بر ایشان باز گردد وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شد از ایشان مَا كَانُوا
يَفْتَرُونَ آنچه بودند که افترا میکردند از شفاعت بتان و درخواست ملایکه پس بغیر از حسرت و ندامت چیزی با ایشان باقی نماند لَا جَرَمَ
أَنَّهُمْ بی شک که بدرستی که ایشان فِي الْآخِرَةِ در آن سرای هُمُ الْأَخْسَرُونَ ایشانند زیانکارتر از همه زیانکاران چه پرستش خدا را
پرستش غیر حق بگزیدند و متاع فانی دنیا را بر نعیم باقی اختیار کرده اند و بعد از ذکر کفار و عذاب ایشان بیان ابرار و ثواب ایشان
میکند که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه از روی اخلاص ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته
از ادای فرایض و مندوبات وَأَخْبَتُوا إِلَى رَبِّهِمْ و آرام گرفته اند بذکر پروردگار خود و خضوع و خشوع کرده اند برای او أُولَئِكَ
أَصْحَابُ الْجَنَّةِ آنان ملازمان بهشتند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در بهشت دایم و باقی اند مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ صفت دو گروه مؤمن
و کافر مانند كَالْأَعْمَى وَالْأَصَمِّ مانند کور و کر که از شنودن و دیدن حق مراد کفارند وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ و مانند بینا و شنوا از آن که
صفت مؤمنانست هَلْ يَسْتَوِيَانِ آیا برابرند این دو فریق مَثَلًا از روی صفت یعنی برابر نیستند أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند
نمیگیرید بدین مثلها و تامل نمیکنید در آن اولی آنست که حق را باطل و باطل را حق بینند و اصم آنکه باطل را حق و حق را باطل شنود و بطلان عمل
و بصیر کسیست که حق را حق بیند و پیروی آن کند و باطل را باطل بیند و از آن اجتناب کند و سمیع آنکه حق را حق شنود و بدان عمل کند و
باطل را باطل شنود و از آن حذر نماید و چون حق تعالی ذکر وعد و وعید و ترغیب و ترهیب نمود در عقب آن بیان اخبار انبیا نموده جهت
تاکید آن و تخویف خلق و تسلیه پیغمبر آخر الزمان و ابتدا بقصه نوح کرد که شیخ الانبیاست و ایذا و آزار او از قوم زیاده از دیگران بوده و عذاب امت
او فضیحتر و فزونتر بود وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بدرستی که ما فرستادیم نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ نوح را بسوی قوم او پس گفت ای قوم إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من
شما را نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم کننده ام هویدا و روشن که بیم میکنم از موجبات عذاب و وجه خلاصی از آن را بیان کننده ام أَنْ لَا تَعْبُدُوا آنکه
مپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدای را که پرستش او تنها شاید إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ بدرستی که من میترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ عذاب روز دردناک
که الم بسیار یا بادوام است فَقَالَ الْمَلَأُ پس گفتند اشراف و رؤسا که الَّذِينَ كَفَرُوا آنان بودند که کافر بودند مِنْ قَوْمِهِ از قوم نوح علیه السلام

مَا نَرَاكَ نمی بینیم ترا إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا مگر آدمی مانند ما یعنی مزیتی ترا نیست که بسبب تخصیص تو بود و بر ما واجب گرداند اطاعت تو
از تو نمی یابیم ایشان تو را بصورت کردند و از معنی غافل شده گمان بردند که رسول باید که از جنس ملک باشد و جهت این تعجب کرده گفتند ایشان را
که این نوح نیست مگر مانند ما در احتیاج باکل و شرب و نکاح و غیر آن از امور بشریه محتاج است پس ترا هیچ مزیتی بر ما باشد
تا موجب اختصاص نبوت بود بتو و بَوَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ و نمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا إِلَّا الَّذِينَ مگر آنان که
هُمْ أَرَاذِلُنَا ایشان فرومایگان و خسیسان مااند بَادِيَ الرَّأْيِ در ظاهر رای یعنی بی تامل و از روی ظاهر بی آنکه تفکر و تامل کنند در کار تو
و صحت و بطلان نبوت ایشان ظاهر شود با آنکه هر که در متابعان تو نگرد صفت رذالت در ایشان مشاهده کند و با آنکه چون اتباع تو نمودند از نعیم
دنیویه فانیه اعراض کرده دست از آن باز داشته بودند و همت خود را صرف کرده بودند بطاعت و عبادت که سرمایه نعیم باقیه اخرویه
است و جهت این فقر و فاقه سلوک میکردند قوم نوح گفتند که ما نمی بینیم متابعان ترا الا اراذل وَمَا نَرَى لَكُمْ و نمی بینیم شما را یعنی ترا
و پیروان ترا عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بر ما افزونی از کثرت مال و جاه در دنیا بشرف و حسب که بدان متابعت شما باید کرد و دعوی نبوت
تو باید نمود بَلْ نَظُنُّكُمْ بلکه گمان میبریم شما را كَاذِبِينَ دروغگویان یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروان ترا در علم بصدق تو قَالَ
گفت نوح علیه السلام يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ ای قوم مرا خبر دهید إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ اگر من باشم بر حجتی هویدا و دلیلی روشن و آشکارا مِنْ
رَبِّي از نزد پروردگار من که بصحت من گواهی دهد وَآتَانِي و داده باشد مرا رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ بخشایشی از نزد یکی خود که نبوت
یا بینه یا نبوت و پیروان فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ پس پوشیده مانده بر شما و حفص بضم عین و تشدید میم خوانده یعنی پوشیده گردانیده شود آن
حجت بر شما گویند علت تقدیر شما در آن مخالفی است کراز گمان شما چنانست که من کاذبم پس چگونه باید از من بر خلاف قول شما با هم
در حجتی روشن و معجزه هویدا باشم از جانب خدا و شما تصدیق من نکنید بسبب آن از غایت عناد و انکار پس حال شما چگونه باشد أَنُلْزِمُكُمُوهَا
آیا ما الزام کنیم شما را قبول آن و به اکراه و اجبار شما را بر آن داریم مراد آنست یعنی الزام نکنیم شما را بر راه راست وَأَنْتُمْ
لَهَا كَارِهُونَ و حال آنکه شما مر آن حجت را کاره و ناخواهندگانید چه اکراه و اجبار منافی تکلیف است بلکه بر من همین تبلیغ است و اظهار
معجزه بر وفق آن وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ و ای گروه من
نمی خواهم از شما عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت مَالًا مالی را که مزد کار من باشد تا بر شما گران آید اداء آن که باعث شاق شما باشد إِنْ أَجْرِيَ
نیست مزد من إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای که آن ثواب آخرتست آورده اند که اشراف قوم میگفتند ای نوح اراذل را از مجلس خود دور
کن تا ما با تو مجالست کنیم چه نشستن ما با این گروه اراذل موجب ننگ و عار میشود چنانکه کفار زمان خاتم الانبیا نیز همین میگفتند نوح
در جواب فرمود که وَمَا أَنَا و نیستم من بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا راننده آنها از نزد خود که گرویده اند بخدا و بمن إِنَّهُمْ بدرستی که

ولکنی

ملاقوا ربهم ملاقات کننده و در رسانند بجزای پروردگار خود پس چگونه ایشان را برانم ولکنی اریکم و لیکن من می بینم

شما را قوما تجهلون ازین که نمی دانید قدر ایشان را و یا قوم و ای گروه من من ینصرنی کیست که مرا یاری دهد و منع کند من

الله از عذاب و انتقام خدای ان طردتهم اگر برانم ایشان را [illegible] افلا تذکرون آیا در نمی یابید

پند و اندیشه نمیکنید تا بدانید که راندن ایشان از جهلی ناصوابست و عین خطا [illegible] صفت ایشان بنیکی و حال

اگر ایشان بظاهر با تو موافقت دارند و بباطن مخالف [illegible] ولا اقول لکم و نمیگویم شما را که عندی خزائن

الله نزدیک منست خزینهای علم خدای ولا اعلم الغیب و نمیگویم که من میدانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم بلکه نظر من

بظاهر است پس هر که قایل میشود [illegible] خدا و نبوة من او را مؤمن میدانم و حکم بایمان او میکنم ولا اقول و نمیگویم

انی ملک بدرستی که من فرشته ام [illegible] الا بشر مثلنا ولا اقول و نمیگویم للذین تزدری

مر آنان را که بخواری در ایشان مینگرد اعینکم چشمهای شما [illegible] لن یؤتیهم الله که نخواهد داد خدای

ایشان را خیرا نیکوئی [illegible] الله اعلم خدای داناترست بما فی

انفسهم بآنچه در نفسهای ایشانست از صدق و اخلاص [illegible] انی اذا بدرستی که من آنگاه باشم

لمن الظالمین از ستمکاران [illegible] قالوا گفتند قوم [illegible] یا نوح قد جادلتنا ای نوح بدرستی که با ما

مجادله کردی فاکثرت جدالنا پس بسیار کردانیدی جدال را با ما [illegible]

[illegible] فاتنا بما تعدنا پس بیار آنچه ما را وعده دادی از عذاب ان کنت من الصادقین اگر هستی از راست گویان در دعوای

نبوة و وعید خود [illegible] قال گفت نوح علیه السلام انما یاتیکم به الله جز این نیست که بیارد خدای آنرا بشما ان

شاء اگر خواهد در دنیا یا در آخرت [illegible] مشیت و ارادت او [illegible]

[illegible] و ما انتم بمعجزین و نیستید شما عاجز کنندگان [illegible]

ولا ینفعکم نصحی [illegible] ان اردت ان انصح لکم اگر خواهم نصیحت کنم شما را ان کان الله یرید

[illegible] ان یغویکم [illegible]

[illegible] نصیحت [illegible] هو ربکم [illegible] و الیه ترجعون [illegible]

[illegible] ام یقولون [illegible] افتریه [illegible]

[illegible] قل [illegible] ان افتریته [illegible] فعلی اجرامی پس بر منست وبال گناه کردن من و انا بریء و من

بیزارم مما تجرمون از آن گناهی که میکنید و اوحی و وحی کرده شد الی نوح بسوی نوح انه لن یؤمن که ایمان نخواهد آورد

من قومک از گروه تو الا من قد آمن مگر کسی که ایمان آورده فلا تبتئس پس اندوهگین مباش بما کانوا یفعلون

بآنچه هستند که میکنند از تکذیب و ایذا چه ایشان هرگز ایمان نیارند پس مکن اجتهاد در پند واصنع الفلک و بساز کشتی را باعیننا

بنگاه داشت ما و کمال حفظ و رعایت ما و وحینا و بوحی ما و امر ما تو در ساختن آن که چه طریق بسازی چنانکه [illegible] فرموده

که نوح نمیدانست که کشتی را چگونه بسازد وحی آمد که کشتی را بساز چون سینه مرغ ولا تخاطبنی و خطاب مکن با من فی الذین

ظلموا در باره آنانکه ستم کردند یعنی از من در خواه مکن در دفع عذاب ایشان انهم مغرقون بدرستی که ایشان غرق شدگانند یعنی حکم

کرده ام بغرق شدن ایشان و از ابو عبد الله ع مرویست که چون حق تعالی اراده هلاک قوم نوح فرمود رحمهای زنان ایشان را عقیم

ساخت مدت چهل سال و از ایشان هیچ فرزندی در وجود نیامد و در خبر آمده که نوح چون کشتی طلبید از خدای فرمان در رسید که

تا درخت ساج بکاشت و در مدت بیست سالی که درخت برسید هیچ فرزندی از قوم او متولد نشد و درین مدت اطفال ایشان

بالغ شدند و ایشان نیز متابعت آبا کردند از قبول دعوت نوح پس نوح بساختن کشتی مشغول شد و یصنع الفلک

و بود که میساخت کشتی را و کلما مر علیه و هر گاه که بگذشتندی بر او ملأ من قومه گروه مهتران

از قوم او سخروا منه استهزا کردندی بر وی چه نوح کشتی را در بیابان میساخت و دور از آب [illegible]

گفتندی که ای نوح کشتی میسازی آب کو و بعضی طعنه زدندی که اول نبی بودی آخر نجار شدی قال گفت نوح

ان تسخروا منا اگر سخریه میکنید با ما فانا نسخر منکم پس بدرستی که ما استهزا خواهیم کرد بر شما در حین غرق شما در دنیا و سوختن شما

در عقبی [illegible] کما تسخرون همچنانکه شما امروز سخریه میکنید با ما در ساختن کشتی [illegible]

مرویست که نوح در میان قوم نهصد سال کم پنجاه سال مکث فرمود و درین مدت قوم را بخدای دعوت کرد و در آخر کار

حق تعالی فرمود تا درختی نشاندند چون بزرگ گشت و تناور شد بفرمان خدا آنرا ببرید و از وی کشتی ساخت مردمان

بر وی میگذشتند و میگفتند نوح خانه میسازد در این بستان تا از سرما [illegible] و دیگری میگفت نجار خانه میسازد

شخصی دیگر میگفت [illegible] و جمعی میگفتند که این مرد دیوانه است که بر زمین خشک کشتی میسازد نوح فرمود که

فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید من یاتیه آن کس را که بیاید به وی عذاب یخزیه عذابی که او را رسوا کرداند

در دنیا که غرق است و یحل علیه و فرود آید بر وی عذاب مقیم عذابی دائم در آخرت که حرق است از ابن عباس نقلست که

نوح علیه السلام کشتی را در مدت دو سال از چوب ساج بساخت که طول آن سیصد ذرع بود و گفته اند که هزار و دویست ذرع [illegible]

بپنجاه ذرع و بقول ششصد و ارتفاع آن سی ذرع و بقول سی و سه و آن را در سه طبقه مرتب گردانید و بتعبیر جیند و دو بحکم
الهی زوجی از هر نوع از انواع حیوانات جمع کرد طیور را در طبقه علیا و بهایم را در سفلی و آدمیان که از اهل ایمان بودند با
امتعه و اغذیه در وسطی متوطن فرمود و مرویست که او سبحانه نوح را خبر داده بود که ابتدای طوفان وقتیست که آب از
تنوری که خبز پخته بود بر جوشد تو با قوم در کشتی نشین و نوح منتظر این حالت بود حتی اذا جاء امرنا تا وقتی که آمد عذاب
یا امر ما بعذاب و فار التنور و بر جوشید آن تنور و آن تنوری بود از سنگ که حوا در ان نان پختی که بمیراث بنوح رسیده بود
و آن تنور میسوخت که ناگاه آب از میان آن تنور بر جوشید و مفضل بن عمر از ابو عبد الله علیه السلام نقل کرده که این تنور
در خانه عجوزه مؤمنه بود که در جانب راست مسجد کوفه من گفتم یا بن رسول الله مسجد کوفه در آن روز بود فرمود نعم آن مصلای
انبیاست و در شب معراج که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آنجا رسید جبرئیل گفت یا رسول الله اینجا فرود آی که
مسجد پدرت آدم است پس حضرت فرود آمد و در آنجا نماز بگذارد و بعد از آن جبرئیل او را باسمان برد و ابو عبیده حذاء
از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که مسجد کوفه روضه ایست از روضهای بهشت یکنماز در آن برابر هفتاد نماز است در
غیر آن و هفتاد پیغمبر در آنجا نماز گزارده اند و در آن آب از تنور بر جوشید و نوح کشتی را از آنجا ساخته القصه چون
عذاب طوفان ظاهر شد قلنا احمل گفتیم نوح را علیه السلام که بردار فیها در آن کشتی من کل زوجین از هر زوجی که
نفع از ایشان متصور باشد اثنین دو تا نسل هر نوع حیوانی از ایشان شود و منقطع نگردد و حفص تنوین کل خواند یعنی
از هر نوعی از حیوانات نر و ماده را که دو تا باشند و اهلک و نیز در آور کسان خود را در کشتی و ایشان زن او و پسران او اند
الا من سبق مگر آن کسی که پیشی گرفته است علیه القول بر وی گفتار ما یعنی حکم ما از اهل هلاک و تعلق گرفته
بحکم آنکه بغرق شده چهار درگشته مراد کنعان است و واعله و زن نوح بوده که کافر بودند و من آمن و نیز
بردار در کشتی هر کس که ایمان آورده از غیر اهل تو و ما آمن و ایمان نیاورده بودند معه با نوح علیه السلام الا قلیل مگر اندکی
از مردمان که زن مسلمان بود و سام و حام و یافث و زنان ایشان هشتاد تن از اهل ایشان با نوح بود
پس نوح ایشان را از زن و مرد بکشتی آورد و بر ترتیب بر بالای کشتی بود و با پسران گفت که با زنان خود در کشتی
خلوت مکنید حام مخالفت کرده با زن مقاربه کرد نوح دعا کرد و گفت بار خدایا نطفه او را متغیر گردان حق تعالی
نطفه او را در رحم زنش سیاه گردانید فرزندی که از و بوجود آمد سیاه بود و نسل او سیاه و همه اهل هند و حبش
از اولاد اویند و عرب و روم و فارس از اصناف عجم و لد سام اند و ترک و چین و صقالبه و یاجوج و ماجوج و لد یافث اند

خبر تنور و مسجد کوفه

چون از زمین آب جوشیدن گرفت و از آسمان آب باران فرود آمدن آغاز کرد حق تعالی خطاب کرد بنوح علیه السلام و قال و گفت ای نوح با قوم خود
ارکبوا فیها سوار شوید در کشتی و آن را مرکوب خود سازید در حالتی که گویید بسم الله بنام خدا یعنی نام خدا برید در وقت راندن کشتی
مجریها و مرسیها و هنگام باز داشتن آن و گویند معنی آنست که بنام خداست رفتن و ایستادن کشتی چه در خبر آمده که چون خواستند
که کشتی برود بسم الله گفتندی روان شدی و چون خواستندی که ساکن شود بسم الله گفتندی بایستادی پس نوح ایشان را بدین طریق
تعلیم تسمیه داد و گفت حق تعالی بگوی با ایشان ان ربی بدرستی که پروردگار من لغفور هر آینه آمرزنده گناهان است رحیم
مهربان بر ایشان که از بلای طوفان ایشان را نجات بخشید و هی تجری بهم و کشتی میبرد ایشان را فی موج در میان موجی که
از نهایت عظمت کالجبال مانند کوهها بود یعنی در حین طوفان هر موجی از آن مانند کوهی بود در بلندی و بزرگی و مشهور است
که کشتی نوح از بالای همه کوهها بلند پانزده گز و بروایتی چهل گز بر آمده بود و یکسال کشتی او بر بالای آب سیر میکرد و نادی نوح و آواز
داد نوح علیه السلام ابنه پسر خود را یعنی کنعان و کان فی معزل و او بر کنار از کشتی دور ایستاده بود و چه او را مسلمان میدانست
پس در اول طوفان از روی شفقت با او گفت که یا بنی ارکب معنا ای پسرک من سوار شو در کشتی با ما و لا تکن مع الکافرین
و مباش با کافران تا غرق نشوی و مرویست که آن پسر منافق بود و با پدر اظهار اسلام کردی و با کافران در کفر با ایشان متفق بودی
و نزد بعضی آنست که نوح میدانست که او کافرست پس او را گفت ای پسر اسلام آور و با ما در کشتی نشین و با کافران مباش که بکفر
ایشان تا غرق نشوی قال گفت در جواب پدر سآوی زود بود که بازگردم و پناه برم الی جبل بسوی کوهی که از غایت بلندی
یعصمنی من الماء نگهدارد مرا از غرق شدن در آب قال گفت نوح علیه السلام لا عاصم الیوم نگاه دارنده نیست امروز که منع
کند و باز دارد چیزی من امر الله از عذاب خدای الا من رحم مگر کسی که ببخشد یعنی خدای بر او بخشیدن و بخشش عادت
و صفت اوست ایشان با یکدیگر در این گفت و گوی بودند پدر و پسر طوفان اشتداد یافت و حال و حایل شد بینهما الموج میانه پدر و پسر
موج طوفان فکان من المغرقین پس گشت از جمله غرق شدگان ابو الفتح آورده که در باب حدیث که گویند این گفت و گوی میان پدر و
پسر وقت چهل روز بود که آب از زمین بر جا آمد و از آسمان فرو می ریخت و در هوا معلق می ایستاد و بعد از چهل روز آن مرد و آب بهم
گشتیان غرق شدند و غایب آب رفت و بر سر کوهها علم چهل گز بگذشت و همه عالم خراب شد و هیچ کافری بر روی زمین نماند و چون
قصه طوفان بنهایت انجامید و کفار غرق شدند عذاب الهی در رسید و قیل و گفته شد یعنی حق تعالی گفت یا ارض ابلعی ای
زمین فرو بر ماءک آب خود را بیرون داده ای و یا سماء اقلعی و ای آسمان باز گیر آب را که فرو میگذاری و غیض الماء و
کم کرده شد آب بر روی زمین و قضی الامر و گذارده شد کار یعنی حکم خدای تعالی بدان متعلق بود از هلاک کفار و نجات ابرار

مجریها

واستوت و قرار گرفت کشتی علی الجودی بر کوه جودی از موصل یا شام روز عاشورا دهم محرم [illegible] گفته که مدت طوفان شش ماه
بود نوح در دهم رجب بکشتی نشست و دهم محرم فرود آمد وقیل و گفته شد بعدا دوری و هلاکت باد للقوم الظالمین مر گروه
ستمکاران را یعنی کافران را ونادی نوح و بخواند نوح ربه پروردگار خود را فقال رب پس گفت ای پروردگار من ان ابنی بدرستی
که پسر من کنعان من اهلی از اهل منست و تو وعده کرده بودی که اهل ترا نجات دهم و او هلاک شد وان وعدک الحق و وعده تو راستی
راست است وانت احکم الحاکمین و تو بهترین حکم کنندگانی و با حکمت تو بیشتر از حکمت همه حکماست حکمت درین جهت
[illegible] که اگر خود [illegible] این سوال نکردی [illegible] ولا تخاطبنی فی الذین ظلموا [illegible]
این سوال کرد فقال گفت حق تعالی یا نوح انه لیس من اهلک بدرستی که او نبود از اهل تو یعنی از اهل دین تو انه عمل بدرستی که
او عملی [illegible] غیر صالح [illegible] فلا تسألن پس مخواه از من ما لیس لک به علم از آنچه نیست
ترا بآن علم یعنی چیزی که علم بصلاح و فساد آن نداری از من مطلب و آن عدم علم بود بصواب و فساد هلاک کنعان مراد [illegible]
انی اعظک بدرستی که من پند میدهم ترا ان تکون من الجاهلین که باشی از نادانان [illegible] از آنکه [illegible] در ترک این سوال
[illegible] قال رب گفت نوح ای پروردگار من انی اعوذ بک بدرستی که پناه میگیرم بتو ان اسألک
از آنکه بپرسم از تو ما لیس لی به علم آنچه نباشد مرا بآن دانائی [illegible] انقطاع
[illegible] والا تغفر لی و اگر نیامرزی مرا وترحمنی و نبخشائی بر من اکن من الخاسرین
باشم از زیانکاران [illegible]
[illegible] قیل یا نوح گفته شد [illegible] اهبط فرود آی از کشتی بسلام منا بسلامتی حاصل از حضرت
ما [illegible] وبرکات علیک و برکتهای [illegible]
[illegible]
[illegible] وعلی امم و سلام و برکت بر گروهی چند ممن معک از آنها که با تو اند [illegible]
[illegible] وامم [illegible] سنمتعهم
[illegible] ثم یمسهم [illegible] منا عذاب
الیم عذابی دردناک [illegible]
[illegible]

الا داخل است درین تحیه و عتاب تلک این قصه نوح که مذکور شد من انباء الغیب از خبرهای غیب است که بواسطه
جبرئیل علیه السلام نوحیها الیک وحی کردیم آنرا بسوی تو ای محمد ما کنت تعلمها نبودی که بدانی آنرا انت ولا قومک
نه تو و نه گروه تو که قریش اند من قبل هذا یعنی پیش ازین وقت که وحی کردیم بتو درین تنبیه است بر آنکه آنحضرت امی بود و از کسی تعلیم نگرفته
بود و جز او بغیر ایشان مختلط نشده بود و ایشان را نبود که بیشتر ازین شنیده بودند پس چگونه از کسی آموخته باشد فاصبر پس
شکیبائی کن بر مشاق رسالت و اذیه قوم چنانکه نوح صبر کرد ان العاقبة بدرستی که سرانجام نیکو در دنیا بظفر
و در آخرت بفوز للمتقین مر پرهیزگاران راست که پرهیزند از شرک و معاصی بعد از قصه قوم نوح قصه قوم هود عطف
کرده فرموده والی عاد اخاهم هودا یعنی فرستادیم بقوم عاد برادر نسبی ایشان را که هود بود قال گفت هود یا قوم
اعبدوا الله ای قوم من بپرستید خدا را بیگانگی ما لکم من اله نیست شما را معبودی غیره بجز او دیگر
[illegible] ان انتم الا مفترون نیستید شما مگر افترا کنندگان بر خدای باتخاذ شریک یا قوم لا اسئلکم
علیه ای گروه من نمیخواهم از شما بر تبلیغ رسالت اجرا مزدی همه رسولان قوم خود را از بی طمعی خود خبر داده اند جهت دفع تهمت
[illegible] نصیحت [illegible] ان اجری نیست
مزد من الا علی الذی فطرنی مگر بر آنکه [illegible] افلا تعقلون آیا فهم نمیکنید و عقل خود را کار [illegible]
[illegible] روایت که چون عادیان دعوت هود قبول نکردند حق تعالی [illegible] سه
سال باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشان را عقیم ساخت [illegible]
زراعت بباران [illegible] یا قوم استغفروا [illegible]
[illegible] ربکم [illegible] ثم توبوا الیه [illegible] یرسل السماء
علیکم مدرارا [illegible] ویزدکم قوة الی قوتکم
[illegible] ولا تتولوا [illegible] مجرمین
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فایده استغفار [illegible]

[illegible]

قوم این نصیحت را از هود نشنیدند قالوا گفتند یا هود ما جئتنا ببینة ای هود نیاوردی با ما حجتی که دلالت کند بر صحت
دعوی تو و هود با آنکه معجزات بدیشان نموده بود اما ایشان بجهت بسیاری عناد آنرا بحجتی نگرفتند و انکار مینمودند چنانکه بپیغمبر ما گفتند
لولا انزل علیه آیة من ربه وما نحن بتارکی آلهتنا و ما نیستیم ترک کنندگان عبادت خدایان خود عن قولک
از گفتار تو یعنی بگوئی خدا را پرستید و ترک آن نموده گیرید وما نحن لک بمؤمنین و ما نیستیم ترا باور کنندگان با آنچه میگوئی ان نقول
نمیگوئیم ما در شان تو الا اعتریک مگر آنکه رسانیده است بتو بعض آلهتنا بعضی از خدایان ما بسوء بدی و گزندی و علتی گویند
مراد جنونست یعنی چون تو وقت آنرا میکنی و دشنام میدهی ایشان ترا دیوانه ساخته اند و هذیان سخنهای که بر طریق عقلا نیست از
تو مشنوده میشود قال گفت هود (ع) انی اشهد الله بدرستی که من گواه میکنم خدا را واشهدوا و شما نیز گواه باشید انی
بریء بدرستی که من بیزارم مما تشرکون از آنچه شما انباز میگیرید من دونه بجز او یعنی در عبادت او دیگری را شریک میسا
زید فکیدونی جمیعا پس کید کنید بمن همه یعنی مجتمع شوید بر کید رسانیدن بمن مراد آنست که شما و خدایان شما در هلاک من
اتفاق کنید ثم لا تنظرون پس مرا مهلت مدهید بلکه هر چه خواهید در قصد من بکنید که من باکی از آن ندارم و حکایت عصمت الهی
از مضرت شما اندیشه و این از جمله معجزات هود بود (ع) که تنها در برابر جمعی کثیر از جباران و اهل سطوت و شوکت که همه بخون او تشنه بودند
این همه مبالغه فرمود که هیچ یکی شوید و اتفاق نمایند در هلاک من بی مهلت سعی کنید و ایشان با وجود شدة و قهر و اختیار از رسانیدن اندک
ضرری بدو عاجز شدند و چون هود (ع) بکرم الهی وثوق تمام داشت گفت انی توکلت بدرستی که من توکل کردم علی الله بر خدای
ربی وربکم که پروردگار منست و پروردگار شماست و هم توکل داد و بار کرده ام ما من دابة هیچ جنبنده نیست الا هو آ
خذ بناصیتها مگر خدای وا گیرنده است موی پیشانی او یعنی تعلقت ید او [illegible] مالکیت و قادریت او بهمه رسیده و تصرف او در آنها بهر وجه که خواهد
پیدا است قادر و مالک و غالب بر همه ان ربی بدرستی که آفریدگار من علی صراط مستقیم بر طریق حق و عدلست هیچ ستم
[illegible] و هیچ ظالمی از وی فوت نشود فان تولوا پس اگر روی بگردانید و اعراض کنید از نصیحت من و بر فعل زشت خود ثابت و
راسخ باشید فقد ابلغتکم پس بدرستی که رسانیدم بشما ما ارسلت به آنچه که من فرستاده شده بودم بدان الیکم
بسوی شما یعنی وجه انکار شما رسانیدم و بر شما حجت گرفتم و چون قبول نکردید حق تعالی شما را هلاک کند و یستخلف و جانشین شما کرداند
ربی آفریدگار من قوما غیرکم گروهی را غیر از شما ولا تضرونه شیئا و زیان نتوانید رسانید بحق تعالی چیزی باعراض
شما از دین و ابا از قبول دعوة حق ان ربی بدرستی که آفریدگار من علی کل شیء حفیظ بر همه چیزی نگهبانست یعنی اقوال و
افعال همه را نگاه میدارد و هیچ چیز از وی فوت نشود و چون قوم هود (ع) این سخنان پند پذیر نشدند حکم ربانی بعذاب ایشان

اتفاق در

موی پیشانی او واوا

نازل

نازل گشت ولما جاء امرنا و چون آمد فرمان ما بعذاب ایشان نجینا هودا نجات دادیم هود را والذین آمنوا معه
و آنکه بدو گرویده بودند با او و ایشان چهار هزار بودند که همراه با هود از میان کفار بیرون برده بود برحمة منا ببخشایشی
از ما یعنی بمحض لطف و توفیق که وسیله اهتدای ایشان شده بجهت آن از آن عذاب رهیدند ونجیناهم و نجات دادیم ایشانرا
من عذاب غلیظ از عذاب درشت و قوی و آن سموم دوزخ بود که باندرون بینی کفار در آمده و از مقعد آنها بیرون شده اعضای
ایشانرا پاره پاره ساخت و بعذاب جحیم و عقاب الیم رسانید وتلک عاد و این قبیله عاد بانست جحدوا که انکار کردند و کا
فر شدند بآیات ربهم بآیتهای پروردگار خود وعصوا رسله و عاصی شدند در فرستادگان او یعنی در هود و در انبیاء پیش
دیگر که تصدیق کردند و وقتیکه هود ایشانرا بتصدیق رسولان پیشتر بوده واتبعوا و پیروی کردند امر کل جبار فرمان هر گردن
کشی عنید ستیزه کاری یعنی تابع شدند بکسی که ایشانرا بحق دعوت بکرده و مطیع گشتند آنانکه ایشانرا بکفر و ضلالت میخواندند
از رؤسا و اکابر واتبعوا و از پی در آورده شدند فی هذه الدنیا درین سرای لعنة دوری از رحمت که هلاکت است ویوم
القیمة و در روز قیامت لعنت در پی ایشانست و عذاب ابدی لازم ایشان الا ان عادا بدانید که قبیله عاد کفروا
ربهم کافر شدند بپروردگار خود الا بعدا بدانید که دوریست لعاد مر عاد را یعنی از رحمت دور شدند قوم هود
والی ثمود و فرستادیم بسوی قبیله ثمود اخاهم صالحا برادر ایشانرا در نسب که صالح بود قال گفت صالح (ع) یا قوم اعبدوا
الله ای گروه من بپرستید خدا را و بوحدانیت او بگروید ما لکم من اله غیره نیست شما را معبودی بجز او هو انشاکم
او آفرید شما را من الارض از زمین یعنی آدم را که پدر شماست و مواد شما که نطفهاست از زمین خلق فرموده و پیدا کرد
واستعمرکم فیها و زندگانی داد و عمر بخشید شما را در زمین و دراز داد عمر و روایتست که سالی عمر هر یک از قوم ثمود
از سیصد تا هزار بوده و یا شما را قدرت داد بعمارت زمین تا منازل خوب ساختید و انهار اکندید و اشجار نشانیدید فاستغفروه
پس آمرزش خواهید ازو یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد ثم توبوا الیه پس رجوع کنید به پرستش او از عبادت غیر او ان ربی بدرستی که
آفریدگار من قریب نزدیکست با بندگان برحمت مجیب اجابت کننده دعا ایشان بفضل و منت قالوا یا صالح گفتند قوم
که ای صالح قد کنت فینا بدرستی که تو بودی در میان ما مرجوا امید داشته شده یعنی ترا امید میداشتیم در باب خیر و صلاح و رسیدن
منافع بما از قبل هذا پیش از این دعوی پیغمبری یعنی چون تو در میان ما نشو و نما یافتی امید واری داشتیم که ترا پادشا
ه خود یا پیشوای خود کردانیم یا بتو امید داشتیم که دین ما را تقویت کنی حالا بدین سخن که میگوئی امید ما از تو بریده شد پس بر سبیل انکار گفتند که
اتنهانا آیا منع میکنی ما را ان نعبد از آنکه بپرستیم ما یعبد آباؤنا آنرا که بودند پدران ما که میپرستیدند وانا لفی شک

و تحقیق که ما در شکیم مِمَّا تَدْعُونَا الیه از آنچه میخوانی ما را إِلَيْهِ بسوی آن از توحید و ترک پرستش اصنام مُرِيبٍ بشکی در تهمت افکنده
یعنی که ما را در شکی است که ما را مضطرب و بی آرام ساخته و دل را آرام نمیدهد و عقل ما را پریشان و شوریده میکرد از آنچه بیشتر ما پدران ما را هرگز بر جهالت و ضلالت
نبوده اند پس این سخن تو موجب تردد ما گشته است و تزلزل آن و سند ما اشتغال داراست و یقین ماست قَالَ گفت صالح يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ
ای گروه من خبر دهید مرا إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ اگر باشم بر حجتی روشن مِنْ رَبِّي از پروردگار خود وَآتَانِي مِنْهُ
و داده باشد مرا از نزدیک خود رَحْمَةً پیغمبری که لازم رحمت و اسباب اوست فَمَنْ يَنْصُرُنِي پس کیست که یاری کند و باز دارد مرا
مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ عَصَيْتُهُ اگر نافرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت و منع شما از شرک آوردن فَمَا تَزِيدُونَنِي پس
شما نمی افزائید مرا غَيْرَ تَخْسِيرٍ جز نسبت دادن زیان کاری من یا ابطال و تضییع شما آنچه حق تعالی داده از نبوة و نصیحت کنند شما
مرا بدین ملت پدران خود آورده اند که قوم ثمود بعد از جدال بسیار طلب معجزه کردند چنانچه در سوره اعراف گذشت و چون ناقه از سنگ
ناقه بیرون آمد چنانکه مطلوب ایشان بود و حضرت صالح ایشان را حجت گرفت و در باب ناقه نصیحت آغاز کرد وَيَا قَوْمِ و گفت ای
گروه من هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ این ناقه ایست که خدای تعالی محض قدرت خود خلق فرموده لَكُمْ برای حجت شما آیَةً در حالتی
که نشانه ایست بر کمال قدرت او فَذَرُوهَا پس بگذارید او را تَأْكُلْ تا بخورد یعنی بچرد و آب کشد فِي أَرْضِ اللَّهِ در زمین
خدا یعنی روزی او بر شما نیست و منع کنم تهمات وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مرسانید بوی آزاری کر بیدی قصد آن کنید
فَيَأْخُذَكُمْ پس فرا گیرد شما را عَذَابٌ قَرِيبٌ عذابی نزدیک یعنی در عقب عقب آزار او معذب کردید و مهلت نیابید مگر زمانی
اندک که سه روز بود پس ناقه با ولد روزی همه آب ایشان را بی آشامید و همان مقدار شیر بایشان میداد و روزی برای ایشان میگذاشت
و کار بجشم تنگی گشت ایشان در دفع او کوشیدند فَعَقَرُوهَا پس پی کردند ناقه را و تفصیل پی کردن آن در سوره القمر بیاید ان شاء الله تعالی
و بعد از پی کردن ناقه بچه او بر بالای کوهی بر آمده سه بار بانگ کرد و حضرت صالح در آن وقت در میان قوم نبود چون بیامد و حال ناقه را تقریر کردند
فَقَالَ پس گفت که تَمَتَّعُوا برخوردار شوید و بر خورید از زندگی خود فِي دَارِكُمْ در سرای های خود ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ سه روز که چهارشنبه و پنجشنبه
و جمعه است و روز شنبه بر شما عذاب فرود آید ذَٰلِكَ وَعْدٌ این وعده ایست غَيْرُ مَكْذُوبٍ نه دروغ آورده اند که روز چهارشنبه
روی های ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت و جمعه سیاه شد و شنبه عذاب نازل گشت فَلَمَّا جَاءَ پس آن هنگام که آمد أَمْرُنَا فرمان ما بعذاب
ایشان نَجَّيْنَا صَالِحًا رهانیدیم صالح را وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنانرا که با او بودند از مؤمنان بِرَحْمَةٍ مِنَّا بمهربانی و بخششی
از نزدیک ما که آن عطای لطف و توفیق بود بایشان که بسبب آن مهتدی شده از آن عذاب رهیدند وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ
و از رسوائی آن روز که هلاکت ثمود بود بصیحه و یا از عذاب روز قیامت إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ الْقَوِيُّ اوست توانا
الْعَزِيزُ غالب بر هلاک کردن کفار وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا و فرا گرفت آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر
الصَّيْحَةُ فریادی عظیم مراد جبرئیل است در زاد المسیر و غیره آورده که در آن سه روز که وعده عیلت کشتند در خانه های خود ساکن شده
قبر کنده و منتظر عذاب میبودند چون روز چهارم آفتاب طلوع کرد و عذاب نیامد از منازل بیرون آمده یکدیگر را میخواندند ناگاه
جبرئیل ع بر صورت اصلی خود با شش پر زمین و سر به آسمان بر پای خود گسترده از مشرق تا مغرب پایهای زرد و بالهای سبز و دندانها
سفید و براق و پیشانی باجیر و رخسار برافروخته و موی سرخ برنگ مرجان ظاهر شد و افق را بپوشید ثمود آن حال
مشاهده نموده روی بساکن خود نهادند و بخود در آمدند جبرئیل نعره زد که مُوتُوا عَلَيْكُمْ لَعْنَةُ اللَّهِ همه یکبار بمردند و زلزله در خانه های ایشان
افتاده سقفها بر ایشان فرود آمد فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ پس گشتند در سرا های خود جَاثِمِينَ مردگان و بر زمین افتاده
كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا گوئیا هرگز نبوده اند فِيهَا در آن سرا ها در وسیط آورده که غیر تعدادیان صیحه هلاک گردانید که از قوم ثمود بوده در شرق
و مغارب و در بیابان و کوه ها هر یک مرد را که ابو رغال گفتندی از حرم حضرت رسالت صم رسید و مکه او را خال گفت فرمود پدر قبیله
ثقیف أَلَا إِنَّ ثَمُودَ بدانید که ثمود كَفَرُوا رَبَّهُمْ انکار کردند پروردگار خود را أَلَا بُعْدًا بدانید که دوری است از رحمت
لِثَمُودَ مر قوم ثمود را بعد از بیان قصه حضرت ابراهیم و لوط علیهما السلام میفرماید که وَلَقَدْ جَاءَتْ و بدرستی که آمدند رُسُلُنَا
فرستادگان ما از ملائکه نه یا ده یا دوازده یا سیزده که همه ایشان بوده گفته اند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام بر صورت
جوانان ساده روی صاحب جمال آمدند إِبْرَاهِيمَ بسوی ابراهیم ع بِالْبُشْرَىٰ بمژده دادن او بفرزندی و هلاک قوم لوط و دیگر
آنکه جبرئیل بهلاک قوم لوط آمده بود و اسرافیل بشارت ولد ابراهیم را و میکائیل بمحافظت لوط و اهل وی و بیرون آوردن
ایشان از موتفکات القصه چون بنزد خلیل آمدند قَالُوا سَلَامًا گفتند سلام میکنیم سلام کردنی قَالَ سَلَامٌ گفت ابراهیم در جواب
من سلام است بر شما ابراهیم ندانست که فرشتگان اند فَمَا لَبِثَ پس درنگ نکرد أَنْ جَاءَ تا آنکه آورد بِعِجْلٍ حَنِيذٍ گوساله بریان
کرده بر سنگ پس ضیافت برایشان بداشت ایشان را بر طعام خوردن اشارت کرد ایشان دست بطعام دراز نکردند و در خبر است که در وقتی که این
فرشتگان بنزدیک حضرت ابراهیم آمدند بصورتی زیبا که هیچ چشم مانند آن ندیده بود و با بوی خوش و خوی دلکش و گفتند یا خلیل الله ما مهمان
تو ایم فرمود مرا از خدای ایشان را پیش گرفت و در مهمان خانه بنشاندند و ساره را گفت مرا امروز مهمانانی عزیز آمده اند که در همه عمر خود از
ایشان نیکو روی تر و نیکو خوی تر و خوش سخن تر ندیده ام برای ایشان طعامی بساز او گفت درین وقت طعامی نیست و گوشت در
خانه نیست که طعامی آرانی تواند پخت آنجا گوساله ایست که از آن پرورده ام و دست و پای او را بسته ام و مهره در گردن او کرده از
غایت دوستی که با او دارم ابراهیم ع برخواست و آنرا بکشت و بریان کرد و پیش ایشان آورد ایشان بآن دست نکشیدند فَلَمَّا رَأَىٰ

تعریف شخص جبرئیل

خال ع

خبر آمدن ملائکه نزد ابراهیم

پس آنهنگام که دید ابراهیم علیه السلام أَيْدِيَهُمْ دستهای ایشان را که مطلق لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نمیرسد بدان گوساله یعنی دست بدان نمیکنند
نَكِرَهُمْ منکر شمرد ایشان را وَأَوْجَسَ و در دل آورد مِنْهُمْ خِيفَةً از ایشان ترسی چه در آن زمان هر که قصد کسی داشتی از طعام
او تناول نکردی و چون ایشان از طعام او نخوردند ترسید که در دل بد اندیشند و ضرری بوی رسانند و فرشتگان از وی احساس این معنی نمودند
قَالُوا گفتند ای ابراهیم لَا تَخَفْ مترس إِنَّا أُرْسِلْنَا بدرستی که ما فرشتگانیم فرستاده شده‌ایم إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ بسوی گروه لوط تا
ایشان را عذاب کنیم و اینکه دست بطعام دراز نکردیم جهت آنست که ما از طعام مستغنی و بی‌نیازیم و از شان ما طعام خوردن نیست
وَامْرَأَتُهُ و زن ابراهیم علیه السلام ساره دختر هرون قَائِمَةٌ ایستاده بود در پس پرده و بعضی گفته‌اند ملائکه نشسته بودند و او برای خدمت بر سر مهمانان
ایستاده بود و بخدمت ایشان قیام مینمود چه ساره عمر یافته بود و پیر گشته و از کسی روی نمی‌پوشید یعنی که سخن فرشتگان شنید فَضَحِكَتْ
پس بخندید بجهت فرح و سرور او بسبب زوال خوف ابراهیم یا برای هلاک اهل فساد یا بجهت نزول ملائکه بر اهل او فَبَشَّرْنَاهَا
پس بشارت دادیم او را بزبان ملائکه بِإِسْحَاقَ بپسری که پدید آید اسحق نام وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ و از پس اسحق یعقوب علیهما السلام
تخصیص بشارت بساره جهت آن بود که بهجت و سرور زنان بفرزند بیشتر است و دیگر آنکه ابراهیم از هاجر پسری داشت اسمعیل نام و ساره را هیچ
فرزند نبود پس چون مژده فرزند شنود قَالَتْ يَا وَيْلَتَىٰ گفت ای عجب أَأَلِدُ آیا من بزایم وَأَنَا عَجُوزٌ و حال آنکه من پیرزنم و
در آن وقت نود و نه سال عمر او گذشته بود وَهَٰذَا بَعْلِي و این شوهر منست شَيْخًا در حالتی که پیر است صد و بیست ساله
إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این چیزی که شما میگویید لَشَيْءٌ عَجِيبٌ چیزی عجیب است تعجب وی از عادت بود نه از قدرت الهی قَالُوا
أَتَعْجَبِينَ گفتند آیا تعجب میکنی مِنْ أَمْرِ اللَّهِ از کار خدای چه تعجب است [illegible] از خلاف عادت و فضل بی علت [illegible]
دو پیر فرزندی بیرون آرد رَحْمَتُ اللَّهِ بخشایش خدای وَبَرَكَاتُهُ و برکتهای بسیار زیاده فیض او عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ بر شماست
ای اهل بیت ابراهیم و از برکات الهی یکی آن بود که اسباط و جمیع بنی اسرائیل از ابراهیم و ساره پیدا شدند [illegible] و علامتی که ساره
از اهل بیت ابراهیم گردانید دلالت میکند که زوجه هر مرد از اهل بیت او باشد چه ساره دختر عم ابراهیم بود [illegible] اهل بیت
إِنَّهُ بدرستی که حق تعالی حَمِيدٌ ستوده است با عطای نعم مَجِيدٌ بزرگوار است باظهار کرم روایتست که ساره از حضرت جبرئیل
در باب وقوع ولادت و علامتی درخواست کرد جبرئیل چوب خشک بدست گرفت و آن را در میان انگشتان خود در آورد فی الحال بحرکت آمده
سبز و خرم گشت فَلَمَّا ذَهَبَ پس آنهنگام که برفت و زایل شد عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ از ابراهیم ترس و ترسی که داشت وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ
و آمد بوی بشارت ولد يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ مجادله و مباحثه میکرد با فرشتگان ما در شان قوم لوط یعنی چون از ایشان استعلام کیفیت هلاک
ایشان کرد که هلاک میکنید اهل قریه را که در آن صد مومن باشند گفتند نه فرمود اگر نود باشند گفتند نه همچنین کم میکرد تا بده رسید و بعد از آن بیخ

پس بیکی از ملائکه گفت در هر دهی که در آن یک مؤمن باشد مارا بهلاک کردن ایشان فرمان نیست ابراهیم علیه السلام فرمود که نه لوط و دختران وی
در آنجا اند فرشتگان گفتند ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم آورد از میان ایشان إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ بدرستی که ابراهیم علیه السلام برد
بار بود و تعجیل نداشت در انتقام از بدکاران أَوَّاهٌ بسیار آه کننده از گناه بندگان و تاسف خورنده بر ایشان مُنِيبٌ رجوع
کننده بحضرت عزت و جهت این دو صفت که موجب رقت قلب و فرط ترحم اوست با ملائکه مباحثه کرد بامید آنکه شاید
که عذاب قوم در توقف افتد یا بامید آنکه توبه کنند گفتند يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ ای ابراهیم روی بگردان و درگذر عَنْ هَٰذَا
ازین جدال إِنَّهُ قَدْ جَاءَ بدرستی که آمده است أَمْرُ رَبِّكَ فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان و او داناتر است بحال ایشان
در استحقاق عذاب وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ و بدرستی که آینده است بدیشان عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ عذابی که باز گردانیده نشود
بجدال و دعا و غیر آن پس ملائکه ابراهیم را وداع کردند و روی بمؤتفکات نهادند و آن پنج شهرستان بود در هر یکی صد هزار مرد شمشیر زن
چون نزدیک سدوم رسیدند که یکی از آنها بود لوط را آنجا دیدند که در زمین خود زراعت میکرد چون ویرا دیدند
سلام کردند و گفتند امروز مهمان توایم وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا و آنهنگام که آمدند فرستادگان ما لُوطًا بلوط علیه السلام سِيءَ بِهِمْ اندوه
گین شد بدیشان یعنی آمدن ایشان باو ویرا اندوهناک ساخت وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا و تنگ دل شد بجهت ایشان از روی بیمی یعنی
و تنگی سینه کنایتست از بسیاری تنگی خاطر و آن اندوه و دلتنگی بجهت مهمان داری ایشان بود و دیگر بجهت آن بود که ایشان را باروهای خوش و موی
دلکش دید ترسید که مبادا قوم [illegible] با ایشان قصد بد کنند [illegible] وَقَالَ و گفت هَٰذَا يَوْمٌ
عَصِيبٌ این روزی سخت است [illegible] ایشان را هلاک نکنید پس
لوط علیه السلام با ایشان گفت که شما نمیدانید [illegible] لوط را شرم آمد گفت گواهی میدهم که این
قوم بدترین اهل عالم اند حضرت جبرئیل با ملائکه گفت اینک یک شهادت پس لوط با ایشان روی بشهر نهاد چون چندی در آمد همان سخن
گفت و چون بشهر در آمد باز اعاده فرمود و چون بخانه رسیدند بار دیگر باز چهار گواهی وجود یافت بعضی مهمانان لوط را دیدند خبر بدیگران
رسانیدند و گویند لوط علیه السلام ایشان را براهی بشهر در آورد که کسی ایشان را ندید مگر زن لوط ایشان را دید بالای بام
بر آمد و مردمان را خبر داد که در سرای لوط مهمانانی آمده اند که هیچ چشمی مانند جمال ایشان ندیده وَجَاءَهُ قَوْمُهُ و آمدند بلوط علیه السلام قوم او
يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ در حالتی که شتابان دوانیده میشدند گوییا از پس ایشان شیطان [illegible] یعنی ایشان را دوانید بجانب لوط علیه السلام وَمِنْ قَبْلُ
و پیش ازین وقت كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ بودند که عملهای بد میکردند از لواطه و کبوتر بازی و صفیر زدن در مجالس [illegible]
راه مهمانان [illegible] و امثال این از قبایح پس یکبار بدر خانه لوط دویدند و گفتند ای لوط مهمانان را از سرای خود بیرون کن [illegible]

خبر آمدن ملائکه بحضرت لوط

قال گفت لوط یا قوم ای گروه من هؤلاء بناتی اینها دختران منند ایشان را بزنی دهید هن اطهر لکم ایشان پاکیزه
ترند مر شما را تزویج دختران بشرط ایمان بوده و یا در شریعت او تزویج مؤمنان بکفار جایز بوده چنانکه در بدایت اسلام حضرت
رسالت صلعم دختری از دختران خود را بعتبه داده و دختری دیگر را بابو العاص و بعد از آن این حکم منسوخ شد و گویند که مراد وی دختر
امت بوده‌اند و اضافه ایشان بخود جهت آنست که انبیا بمنزله پدر امت‌اند در شفقت و حرمت و بر هر تقدیر لوط جهت دفع فساد ایشان
گفت که با این دختران متزوج شوید فاتقوا الله پس بترسید از خدای بترک فواحش ولا تخزون و مرا رسوا مکنید
فی ضیفی در شان مهمانان من الیس منکم رجل رشید آیا نیست از شما مردی راه یافته که شما را پند دهد و از کارهای بد باز دارد
قالوا گفتند در جواب لوط لقد علمت بدرستی که تو میدانی که ما لنا نیست ما را فی بناتک در دختران تو من حق هیچ حاجتی
وانک لتعلم و بدرستی که تو میدانی ما نرید آنچه ما میخواهیم از لواطت قال گفت لوط لو ان لی بکم قوة کا
شکی مرا بودی بر دفع شما قوتی و یا اگر مرا در دفع شما خود قوتی میسر نیست شما را دفع میکردم او آوی یا پناه میگرفتم و باز میگردیدم الی رکن
شدید بکسی سخت یعنی عشیره و قبیله که بودی ایشان را منع شما و ایم در خبر است که جبرئیل چون این را از حضرت لوط بشنید فرمود
ای لوط رکن تو شدید است هیچ غم مخور آورده‌اند که لوط در خانه فرو بسته بود و ایشان بر در با ایشان جدال میکرد و ایشان دیوار را شکستن
و خواستند که بخانه درآیند که لوط بغایت مضطرب شد و اندوهناک گشت ملائکه چون او را بدان اضطراب دیدند قالوا یا لوط گفتند ای
لوط انا رسل ربک بدرستی که ما فرستادگان پروردگار توایم و بجهت عذاب ایشان نازل شده‌ایم دل قوی دار که ایشان لن یصلوا
الیک نرسند بتو باضرار و ایذای تو بعد ایشان بتو متوجه نشو و قدم از میان بیرون نه و ایشان را بگذار پس لوط در را گشود و ایشان
باندرون آمدند و قصد ایشان کردند حضرت جبرئیل پیش آمد و پر مبارک خود بر روی ایشان مالید همه کور شدند و از خانه لوط بیرون
دویدند گفتند حذر کنید که مهمانان لوط ساحر بوده‌اند ما را سحر کردند جبرئیل فرمود که ای قوم لوط فاسر باهلک پس ببر کسان خود
بقطع من اللیل بپاره‌ای از شب یعنی بعد از گذشتن بخشی از شب و این مجلس فرموده که بیرون برید ایشان را در تاریکی شب تا کسی شما را
نبیند ولا یلتفت و باید که وا پس ننگرد منکم احد از شما یکی پس همه را بابی و جهت بیرون الا امرأتک مگر زن خود را
که او کافره است در روایت آمده که چون لوط با اهل خود از شهر بیرون آمد ایشان را گفت که باز پس منگرید تا عذاب بشما نرسد چون
پاره‌ای راه رفتند آوازی سخت شنیدند هیچکس باز پس ننگرید مگر زن لوط که باز پس نگریست و گفت وا قوماه و بر ایشان تاسف خورد
فی الحال سنگی بسرش فرود آمد و هلاک شد و اصح آنست که لوط زن خود را بیرون نبرد انه مصیبها بدرستی که رسنده است
او را ما اصابهم آنچه رسید بدیشان یعنی او نیز چون باقی کفار هلاک خواهد شد لوط از غایت دلتنگی فرمود که کی خواهد هلاک ایشان جبرئیل

گفت ان موعدهم الصبح بدرستی که هنگام عذاب ایشان صبح است لوط فرمود که مرا تعجیل بیشتر است جبرئیل گفت
چه تعجیل است الیس الصبح بقریب آیا نیست صبح نزدیک یعنی نزدیکست فلما جاء امرنا پس آن وقت که آمد
فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل پر خود را در زیر شهرهای ایشان درآورده برداشت تا بجائی که اهل آسمان بانگ خروس
و آواز سگان ایشان شنودند پس حکم آمد تا بیفکند و ما بقدرت کامله جعلنا گردانیدیم عالیها سافلها زبر آن شهرها
زیر آن یعنی سرنگون ساختیم وامطرنا علیها و بارانیدیم بر آن شهرها بعد از سرنگون شدن آن حجارة من سجیل
سنگی از گل سخت شده و با آتش پخته گشته چون آجر و آن سنگها بود منضود بهم نهاده یعنی پی در پی فرود آینده مسومة
علامت کرده شده بود بخطوط سیاه و سفید یا سیاه و سرخ و در زاد المسیر آورده که بعضی از آن سفید بود و بر او نقطه‌های سیاه و بعضی
سیاه و بر او نقطه‌های سفید یا نام هر کس که بر او بدان میشد بر آن نوشته بود عند ربک از نزد پروردگار تو یعنی در علم او یا در خزائن
او و در بعضی تفاسیر آمده که سنگ بزرگ آن بمساوی خمی بود و خورد آن برابر بیضه و در قولی آنست که آن سنگ بجمعی باریدند که از آن قوم در دیار خود نبودند
پس هر کسی از ایشان که در دیار غیر خود بود سنگی بر نام وی بر سر وی آمد مرویست که یکی از ایشان بحرم درآمد تا چهل روز سنگ که نام او بود در
هوا معلق بایستاد و منتظر او بود تا از حرم بیرون رفت بر سر او آمد و هلاک شد وما هی و نیست آن سنگ عذاب من الظالمین ببعید از
ستمکاران دور چه ایشان مستحق آنند که بر ایشان سنگ بارد از ابو سعید خدری مرویست که آنها که لواطه میکردند از قوم لوط از سی
بیشتر بود و از چهل کم حق تعالی چهل هزار مرد را هلاک ساخت جهت آنکه ترک امر معروف و نهی از منکر کردند ابو بکر حلبی گفت از حضرت امام
محمد باقر پرسیدم که زنان ایشان بکار مردان موافقت کرده بودند چنانکه مردان بمردان مشغول بودند زنان نیز بزنان مشغول بودند و بعد از آن
قصه شعیب را بیان میکند و الی مدین و فرستادیم باولاد مدین بن ابراهیم و یا ساکنان بلد مدین اخاهم شعیبا برادر ایشان
در نسب را که شعیب بود قال یا قوم اعبدوا الله گفت ای قوم من بپرستید خدای را یگانه ما لکم نیست شما را من اله غیره هیچ خدای
بجز او ولا تنقصوا المکیال و کم مکنید پیمودن مکیلات والمیزان و ترازو یعنی در سنجیدن موزونات انی اریکم
بخیر بدرستی که من می بینم شما را با توانگری و فراخی نعمت یعنی در مانده و محتاج نیستید تا داعی باشد شما را بخیانت بلکه توانگرید و رسم حق گذا
ردن آنست که مردم را از مال خود بهره‌مند سازید نه آنکه از حقوق ایشان ببرید و انی اخاف علیکم و بدرستی که من میترسم بر شما اگر
خیانت کنید در مال یکدیگر عذاب یوم محیط عذاب روزی فراگیرنده که هیچ کس از شما از آن نرهد و یا قوم و ای گروه من
اوفوا المکیال تمام پیمائید پیمانه‌ها والمیزان و تمام سنجید آنچه بترازو میکشید بالقسط بعدل و راستی و آن قوم با وجود خیانت در کیل
و وزن هر چه میخریدند از بهای آن چیزی باز میگرفتند و اطراف درم و دینار را نیز میبریدند ولا تبخسوا الناس و کم مکنید مردمان را اشیاءهم

چیزهای ایشانرا یعنی هرچه میخرید و میفروشید و آنچه از مردم در بازار میخرید ولا تعثوا فی الارض و غایت تباهی مجویید در زمین در حالتی که شما مفسدین
در حالتی که تباه کار باشید امر دین خود را و مصالح آخرت خود را بقیت الله آنچه خدای باقی گذارد برای شما بعد از ترک حرام خیر لکم بهتر
مر شما را از آنچه بخیانت جمع میکنید ان کنتم مؤمنین اگر هستید باور دارندگان مر گفتار مرا و یا بشرط آنکه ایمان آرید چه ثمرهٔ آن بهتر
در ثواب فرع ایمانست وما انا علیکم بحفیظ و نیستم من بر شما نگاهبان که شما را بجبر و قهر از قبایح باز دارم یا از عذاب محافظت
کنم و چون حضرت شعیب همه شب بنماز و طاعت میگذرانید بعیب گفتند قالوا یا شعیب گفتند قوم او ای شعیب اصلوتک
تأمرک آیا نماز تو که میگذاری میفرماید ترا ان نترک بتکلیف آنکه ما ترک کنیم ما یعبد آباؤنا آنچه پرستیده اند پدران
ما از بتان او ان نفعل یا دست بداریم از آنچه میکنیم فی اموالنا در مالهای خود ما نشاء آنچه بخواهیم از نقصان کیل و وزن و غیر آن
انک لانت الحلیم بدرستی که تو هر آینه بردباری در امور الرشید راه یافته وصف ایشان شعیب را بدین دو صفت بجهت آن
بود که او نزد ایشان بصفت حلم و رشد مشهور بود یعنی چون تو حلیمی و رشیدی نزد ما این نوع سخنان از تو بدیع و بعید است قال یا قوم
گفت ای گروه من ارأیتم ان کنت علی بینة خبر دهید که اگر باشم بر بصیرتی و حجتی من ربی از نزد پروردگار خود ورزقنی
و روزی داده باشد مرا منه از نزد خود رزقا حسنا روزی نیکو یعنی نبوة و رسالت و یا مال حلال بی خیانت چه روایت که حضرت شعیب
صاحب مال و منال بود و مرا دولت کمال و تکمیل ارزانی داشته باشد و سعادت روحانی و جسمانی عطا فرموده روا باشد که من در وحی او خیانت
کنم و شما را دعوت ننمایم و مخالفت ورزم وما ارید ان اخالفکم و نمیخواهم که مخالفت کنم شما را و بیایم الی ما انهاکم عنه بسوی آنچه نهی میکنم شما
از آن نهی میکنم یعنی شما را از چیزی منع نمیکنم تا خود مرتکب آن شوم بلکه آنچه شما را باز میدارم خود برتر از آن باز می ایستم ان ارید الا الاصلاح
نمیخواهم مگر بصلاح آوردن کار شما ما استطعت مادام که توانم که اصلاح کنم یعنی غرض من نیست مگر اصلاح شما بامر بمعروف و نهی از منکر
اصلاح کار شما مادام که توانم میکنم وما توفیقی و نیست توفیق من در اصلاح امور با رسیدن بسر منزل صواب و صلاح الا بالله
مگر بهدایت و معاونت خدای علیه توکلت بروی توکل میکنم که قادر است بر همه چیز و غیر او عاجزاند والیه انیب و بسوی او
باز میگردم در هر چه نیت میکنم پس آزار و ایذای شما را نمی اندیشم ویا قوم و ای گروه من لا یجرمنکم باید که شما را بر آن ندارد شقاقی دشمنی
و ستیزه کاری من با شما بجهت صلاح شما ان یصیبکم آنکه برسد شما را مثل ما اصاب مانند آنچه رسید قوم نوح گروه نوح را از طوفان
او قوم هود یا گروه هود را از باد صرصر او قوم صالح و یا گروه صالح را از رجفه وما قوم لوط منکم ببعید و نیستند گروه لوط
از شما دور یعنی نزدیک اند در زمان و مکان شما که از ایام گذشته عبرت بگیرید از ایشان عبرت گیرید واستغفروا ربکم و طلب آمرزش
کنید از پروردگار خود بایمان ثم توبوا الیه پس رجوع کنید بعبادة او و از پرستش غیر او باز گردید ان ربی بدرستیکه پروردگار من رحیم

بخشنده است بر مستغفران ودود و دوست دار تائبان و دوستی خدای بنده افاضه لطف و احسان است با ایشان همچنانکه کسی که دوستی
غیر داشته باشد با او عطا و احسان میکند قالوا گفتند قوم او در وقتی که التماس ابی و خطاب تخویف کردند یا شعیب ما نفقه ای شعیب نمی فهمیم
ما فهم نمیکنیم کثیرا مما تقول بسیاری از آنچه میگوئی از وجوب توحید و حرمت کم سنجیدن و امثال آن را از روی عناد و انکار میگفتند
وانا لنریک فینا و بدرستی که ما می بینیم ترا در میان خود ضعیفا بی قوت در دفع ما و یا ضعیف البصر یعنی بتو آزاری برسانیم
ولولا رهطک و اگر نه قوم تو بودندی که بر دین ما اند و ما ایشان را عزیز میداریم لرجمناک هر آینه ترا سنگسار میکردیم و رهط از سه
تا ده گویند که قاصد است و ایشان چندین هزار بودند وما انت علینا بعزیز و نیستی تو بر ما ارجمند و مکرم که عزت تو مانع رجم باشد بلکه موجب
رجم شود و این کلام از عادت سفها است که در مقابل حجت زبان بدشنام و تهدید دراز کنند قال گفت شعیب در جواب ایشان که یا قوم
ارهطی ای گروه من آیا عشیره من اعز علیکم عزیزتر اند بر شما و دوستتر در نزد شما من الله از خدا واتخذتموه
و فرا گرفته اید شما امر خدا را وراءکم از پس پشت خود ظهریا هیچ چیزی فراموش شده و انداخته شده در پس پشت یعنی حق قبیله و
تبار مرا نگاه میدارید و فرمان پروردگار من پس پشت می افکنید ان ربی بدرستی که پروردگار من بمعنی علم او بما تعملون بآنچه شما میکنید
محیط احاطه کننده است بر وجهی که هیچ چیز بر وی پوشیده نیست و شما را بر آن جزا خواهد داد ویا قوم اعملوا و ای گروه من عمل
کنید علی مکانتکم بر حالت و هیئت خود از شرک و خیانت در کیل و وزن انی عامل بدرستی که من نیز عمل کننده ام در کار خود سوف
تعلمون زود بشناسید بدانید من یأتیه آنکس که بیاید بدو عذاب یخزیه عذابیکه او را رسوا کند و فضیحت تمام او را هلاک
کند ومن هو کاذب و بدانید آنکس را که او دروغگوی است بر شما مراد آنست که زود باشد که معلوم کنید که من بر حقم یا شما
وارتقبوا و انتظار برید آنرا که میگویم از آمدن عذاب انی معکم رقیب بدرستی که با شما نیز منتظرم ولما جاء امرنا
و آن هنگام که آمد عذاب ما نجینا شعیبا نجات دادیم شعیب را والذین آمنوا معه و آنانرا که ایمان آورده بودند با او برحمة
منا بخششی از ما که آن اعطای توفیق و الطاف بود که بآن مستحق گشته از عذاب رهیدند واخذت الذین ظلموا و فرو گرفت
آنانرا که ظالم بودند الصیحة آواز جبرئیل که بصورت مهیب ایشان را گفت کونوا میتین فاصبحوا فی دیارهم پس گشتند در سرای های خود جاثمین
مردگان و در بعضی افتادگان یعنی بر جای خود مردند کان لم یغنوا فیها گوئیا که اقامت نکرده اند در آن دیار الا بعدا لمدین بدانید که
دوری از رحمت و هلاکت مر قوم مدین راست کما بعدت ثمود همچنانکه دور شدند از رحمت و هلاک گشتند ایشانرا قوم ثمود تشبیه قوم
مدین آنکه عذاب هر دو قوم صیحه بود از ابن عباس نقلست که هیچ دو امت بیک عذاب هلاک نشدند مگر قوم شعیب و صالح اما قوم ثمود
را صیحه از تحت ایشان بود و اهل مدین را از فوق بسلطان در بیان قصه حضرت موسی میفرماید که ولقد ارسلنا موسی و بتحقیق که ما فرستادیم موسی کلیم

بآیاتنا با توریة و معجزات خود و ذکرت نهایی حجت نبوة او بود وسلطان مبین و با حجتی غالب و روشن که آن معجزه عصا بود و تخصیص آن
بذکر جهت زیادتی وضوح حجت است حاصل که پیغامبر موسی را با آیات و حجج بیّنه فرستادیم الی فرعون وملائه بسوی فرعون
و گروه اشراف از قوم او فاتبعوا پس پیروی کردند آن گروه امر فرعون فرمان فرعون را و کار فرموده او کار شدند و گرویدند بموسی وما امر
فرعون برشید و نبود کار فرعون رشید بر نهج رشد و صواب یقدم قومه پیش رود و پیشوائی کند فرعون قوم خود را و ایشان تابع او باشند
یوم القیمة در روز رستخیز فاوردهم النار پس در آورد ایشانرا بآتش دوزخ وبئس الورد المورود و بد جای
در آمدنست ورود یعنی آتش دوزخ [illegible] وایشان در امداد رشد و صلاح نباشند واتبعوا و از پی در آورده شدند فرعون و قوم او
فی هذه لعنة در این سرای لعنت را و دوری از رحمت و هلاکت ویوم القیمة و در روز قیامت نیز دوری از رحمت که موجب
عذاب آخرت است در پی ایشانست بئس الرفد المرفود بد عطاییست داده شده بایشان یعنی لعنت دو جهان و این عطا که
[illegible] لعنت بعد از لعنت [illegible] ذلک این خبر من انباء القری از اخبار دیههای هلاک شده است
نقصه علیک میخوانیم قصه آنرا بر تو منها بعضی از آن دیهها قائم باقیست یا آثار آن مانده چون قائم ایستاده وحصید و بعضی از آن
مفقود شده و یا خراب گشته [illegible] چون کشت درو شده و گویند قائم آنست که اثر آن دیده میشود چون دیار ثمود وحصید آنکه آثار آن
باقی نیست چون دیار قوم نوح وما ظلمنهم و ستم نکردیم بر اهل دیهها باهلاک ایشان ولکن ظلموا انفسهم ولیکن ایشان ستم کردند بر
نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب عذاب ایشان میشد فما اغنت پس نفع نرسانید و دفع نکرد عنهم از ایشان الهتهم
التی آن خدایان که از روی غوایت و جهالت یدعون میخواندند و میپرستیدند من دون الله بجز از خدای یعنی آلهه باطل ایشان
باز نداشت از ایشان من شیء هیچ چیز لما جاء امر ربک وقتی که آمد فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان وما زادوهم و نیفزود
خدایان ایشان را غیر تتبیب جز هلاک گردانیدن و زیان تمام رسانیدن وکذلک و مانند این گرفتن است اخذ ربک گرفتن
پروردگار تو اذا اخذ القری چون بگیرد اهل دیهها وهی ظالمة و حال آنکه اهل آن دیهها ظالم باشند بر خود بارتکاب کفر و شرک
ان اخذه الیم شدید بدرستیکه گرفتن خدای دردناک و سخت است و از آن گرفتن کسی را روی خلاصی و راه رهائی نیست
ان فی ذلک بدرستیکه در این چه یاد کردیم از نزول عذاب بر امتان گذشته لآیة هر آینه عبرتیست لمن خاف مر کسی را که بترسد
عذاب الآخرة از عذاب آن سرای یعنی تامل کند در آن تا عالم شود بآنکه آنچه با امتان گذشته رسید نمودار آنچیزیست که حق تعالی برای مجرمان
مهیا ساخته در آخرت تا از آن مستزجر شود و در عمل صالح کوشد ذلک یوم مجموع له الناس آن روز قیامت روزیست جمع کرده
شده از برای آن مردمان یعنی همه خلایق را در وی جمع کنند وذلک و آن روز یوم مشهود روزیست حاضر کرده شده در وی اهل آسمان و زمین

جمع کردن مردم در روز قیامت

وما نؤخره و باز پس نمیداریم آن روز را الا لاجل معدود مگر برای مدتی شمرده شده و معین و مقرر یعنی تا آن
مدت که حکمت ما مقتضی آنست منتهی شود و قیامت قائم نگردد یوم یات روزیکه بیاید جزای آن روز لا تکلم نفس سخن نگوید هیچ
کس سخنی که او را نفع رساند از جواب یا شفاعت الا باذنه مگر بدستوری خدای و این در موقفی خاص باشد و در موقفی دیگر باشند
که در او اجازت سخن گفتن نباشد لقوله هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون فمنهم پس بعضی از اهل موقف شقی بدبخت باشند مستحق
وعید دوزخ جای او بود و ایشان اهل کفر و طغیان باشند وسعید و بعضی نیکبخت که بموجب وعده بهشت ماوای او بود و ایشان مومنان
باشند و اهل تقوی و صلاح و در خبر است که روز قیامت چون خلایق را در صعید سیاست جمع سازند از قبل رب العزة ندا رسد که پیغمبران و صدیقان
و شهیدان حاضر آیند و [illegible] صفها کشیده [illegible] ندا آید [illegible] حق رسید نعمت [illegible] باشند که جواب دهد
دیگر باره [illegible] از نهایت خلق عالم تا نهایت قیامت [illegible] بسر برده باشند و از زبان عجز
اعتراف کنند که سبحانک ما عبدناک حق عبادتک و این ملایکه [illegible] که همه عمر در یک رکوع یا یک سجود یا یک تسبیح بسر برده باشند
و کریمه یسبحون اللیل والنهار اشارت بایشانست از شقی [illegible] علامت سعادت [illegible] نرمی دل و بسیاری گریه
و نفرت از دنیا و کوتاهی امل و شرم [illegible] شقاوت پنج است سختی دل و خشکی دیده و رغبت بدنیا و طول امل و بیحیایی
فاما الذین شقوا پس آنانکه بدبخت شدند ففی النار پس در آتش دوزخ باشند لهم فیها مر ایشانراست در آتش دوزخ زفیر ناله
سخت وشهیق و ناله [illegible] زفیر صوت شدید را گویند و استعمال آن در مبدأ صوت حمار است و شهیق صوت ضعیف و آن در
در آخر آواز حمار مستعملست پس تشبیه کرده فریاد و شهیق ایشان را بانکر الاصوات خالدین فیها جاوید باشند در آن مادامت السموت
والارض مادام که آسمانها و زمینها باشند و این کلمات در عرف عرب عبارت از تابید و تخلید است پس دوام دوزخیان بدوام
آسمان و زمین باز بسته نبوده [illegible] دال بر تابید و دوام اهل نار و انقطاع دوام ارض و سما وارد است و گویند مراد سموات آخرت
و ارض آخرت و کریمه یوم تبدل الارض غیر الارض دالست بر این و یا مراد بسموات والارض فوق و تحت است یعنی مادام که بالا و پایینی
باشد ایشان در دوزخ باشند الا ما شاء ربک مگر آنچه خواهد خدای که ایشانرا از عذاب نار بعذاب زمهریر معذب سازد یا عذابی
دیگر غیر از عذاب آتش چه در دوزخ انواع عذاب و عقوبت است و یکی از آنها آنست که از آتش عذاب کنند پس استثنا از خلود
در عذاب نار است نه از خلود در دوزخ ان ربک بدرستیکه آفریدگار تو فعال لما یرید کننده است هر چیز را که خواهد از تعذیب
بی اعتراض معترضی و منع مانعی واما الذین سعدوا و اما آنانکه نیکبخت شدند ففی الجنة پس ایشان در بهشت باشند
خالدین فیها جاوید آن در آن مادامت السموات والارض مادام که باشند آسمانها و زمینها اینجا نیز غرض تابید

وتخلید است ویا مراد آسمان و زمین آخرت است ویا بقاء فوق و تحت یعنی همیشه در بهشت باشند ویا مادام که آسمان و زمین آخرت
یا جهت فوق و تحت باشند ایشان در بهشت باشند إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مگر آنچه خواهد پروردگار تو از آن زیادتی نعیم جنانی که
فوق نعیم ایشان بهتر ازان بلندتر رساند که زیاده بر رتبه ایشان باشد ویا مراد تعلیق شیء باشد بامر محال که آن مشیت الهی باشد بخروج
ایشان از بهشت عَطَاءً عطا داد خدا اهل بهشت را غَيْرَ مَجْذُوذٍ نه منقطع و بریده یعنی منتهی الی غیر النهایة و چون
حق تعالی بیان قصه کفار کرد و آنچه بر ایشان نازل شد از عذاب دنیا و عقاب آخرت در عقب آن جهت تسلیه حضرت رسالت صلعم و تهدید
کفار مکه میفرماید که فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ پس مباش در گمان بعد از آنکه از احوال امم سابقه عالم شدی و بدیدی عاقبت ایشان را
دانستی خطاب بحضرت است و حقیقت مراد امت است یعنی در شک مباشید مِمَّا يَعْبُدُ هَٰؤُلَاءِ از آنچه می پرستند این مشرکان در آنکه
ضلالت موذی بهلاکت است یعنی شک مکنید در آنکه آن عبادت که مرجعست کار آخر بهلاکت ایشان کشد چنانکه کفر امم ماضیه سبب عذاب ایشان گشت
مَا يَعْبُدُونَ نمی پرستند اهل شرک بتان را إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ مگر آنچه می پرستید آبَاؤُهُم مِّن قَبْلُ پدران ایشان پیش از
ایشان و بشما رسیده آنچه بایشان لاحق شده از انواع نکال و عقاب پس حال اینها نیز چنان خواهد بود وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ و بدرستی که ما
تمام رساننده ایم بایشان نَصِيبَهُمْ بهره ایشان از عذاب چنانکه بآبای ایشان رسانیدیم غَيْرَ مَنقُوصٍ در حالتی که آن نصیب ناکاسته
باشد ویا مراد روزی ایشان بروجه تمام بایشان رسانیدیم ولیکن کفران آن نموده بعبادة اوثان اشتغال نمودند پس وقوع عذاب بر ایشان لازم
باشد وَلَقَدْ آتَيْنَا و هر آینه دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریة فَاخْتُلِفَ فِيهِ پس اختلاف کرده شد در آن یعنی قوم او
اختلاف کردند بعضی بدان گرویدند و برخی کافر شدند همچو اختلاف قوم تو در قرآن پس خاطر خود را اندوهگین مگردان و بارنج بدل خود مده وَلَوْلَا
كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه سخنی پیشی گرفته مِن رَّبِّكَ از آفریدگار تو بتاخیر عذاب ایشان تا قیامت بجهت حکمت
و مصلحت لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی در دنیا میان قوم موسی بثواب و عقاب تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا گشتی و محق از آن
نجات یافتی و بجهت آن امتیاز میان محق و باطل واقع شدی وَإِنَّهُمْ و بدرستی که کفار قوم تو لَفِي شَكٍّ هر آینه در گمانی اند مِّنْهُ از آن
گمانی مُرِيبٍ در ریبت افکننده یعنی نفس را مضطرب و عقل را شوریده کننده و زایل کننده یقین ویا قوم موسی در شک اند از نبوة تو یا از قرآن
وَإِنَّ كُلًّا و بدرستی که همه مختلفان که مومن اند و کافر خواه امت موسی و خواه امت تو لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ هر آینه اما که آن اند که
تمام خواهد داد رَبُّكَ پروردگار تو أَعْمَالَهُمْ جزای کردارهای ایشان إِنَّهُ بدرستی که خدای بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ بآنچه میکنند داناست و آگاه
است و چیزی از او فوت نشود واگرچه خفی باشد و بعد از تبیین امر مختلفان در توحید و نبوة شرح وعد و وعید رسول خود را امر میکند
بالاستقامت در شرایع بر آن نهج که بر وی منزل شده و میفرماید که فَاسْتَقِمْ پس مستقیم و درست باش كَمَا أُمِرْتَ چنانکه فرموده شده وَمَن

تاب

تَابَ مَعَكَ و باید که مستقیم شوند آنکه باز گشته اند از کفر و ایمان آورده اند با تو وَلَا تَطْغَوْا و بیرون مروید از حدود خدا و تجاوز مکنید بزیاده و
نقصان إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بدرستی که خدای بآنچه میکنید بَصِيرٌ بیناست پس جزا دهنده شماست بر آن بدانکه مستقیم در طریق دین
قویم کسیست که براوامر و نواهی آن ثابت قدم و راسخ دم باشد و از راه حق برنگردد تا بسر منزل وصال برسد و چون حقیقت استقامت
سلوکست در جمیع احوال بر جادهٔ حق بر آن وجه که مامور و مرضی او سبحانه باشد و هیچ وجه شایبهٔ انحراف و اعوجاج بدان راه نیابد
از طرف افراط و تفریط محفوظ و چشم دل از ماسوی بر دوخته بالکلیه متوجه حق باشد و این در غایت عسر است از نجهت در
جمیع قرآن هیچ آیتی سخت تر از این آیت نبوده بر آنحضرت و لهذا فرموده که شَيَّبَتْنِي سُورَةُ هُودٍ یعنی سوره هود مرا پیر ساخت و بعد از
امر باستقامت نهی میفرماید از مداهنه در امور دینیه و میل بظلمه و میفرماید که وَلَا تَرْكَنُوا و میل مکنید چه جای بسیار إِلَى
الَّذِينَ ظَلَمُوا بسوی آنانکه ستم کردند بر خود و بر غیر و معاونت ایشان مکنید بر بیداد ایشان و راضی شدن بآنکه شریک ایشان در
ظلم ایشان در جزاست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که هر که ظالمی را دعا کند به بقای عمر دوست داشته باشد که عاصی شود بخدا در زمین
او و نزدیکی بظلمه و تعظیم ذکر ایشان و اختلاط با ایشان و اظهار محبت با ایشان و طمع در عطای ایشان از جمله میل است با ایشان
سفیان ثوری فرموده که هر که قلمی برای ظلمه بتراشد یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کاغذی بدست ایشان دهد تا در چیزی
که موجب ظلم باشد بنویسد با ایشان شریک باشد و مرویست که در جهنم وادیست که در وی ساکن نشود مگر قاریانی که زیارت ملوک
و ملازمت سلاطین بکنند حاصل که حق سبحانه میفرماید که میل اندک بظلمه منمائید فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ که برسد بشما آتش دوزخ
و هرگاه که میل اندک بکسی که منتسب بظلم از و صادر شود سبب وصول بنیران باشد پس چگونه باشد حال کسی که میل اندک
نماید بکسیکه موسوم باشد بظلم و ستم و چون از آن میل را زیاده کند بظلمه و از آن ترقی کرده مرتکب ظلم شود و بعد از آن مشغول شود
در آن نعوذ بالله منه وَمَا لَكُم و نیست شما را مِّن دُونِ اللَّهِ بجز از خدای مِنْ أَوْلِيَاءَ دوستان که عذاب از شما باز دارند
ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ پس شما یاری داده نشوید چه حکمت او موجب تعذیب ظلمه است در خبر است که چون روز قیامت باشد منا
دی از قبل رب العزت ندا کند این الظلمة کجااند ظالمان و یاران و یاوران ایشان پس همه را جمع کنند حتی کسی که برای ایشان د
وات لیقه نهاده باشد و قلم تراشیده نیز با ایشان حشر کنند پس همه را در تابوتی نهند از آتش و در قعر دوزخ اندازند و مرویست که
هیچ چیز نزد خدا دشمن تر از آن نیست که عالمی بزیارت عاملی رود و از ابن ذباب نقلست که بر سر مردار نشستن بهتر است
از آنکه قاری بر در سرای ظلمه و عمال ظلم گشت و شنیدند از سفیان پرسیدند که ظالمی در بادیه تشنه باشد و بهلاک مشرف شده ویرا آب
توان داد فرمود نه گفتند اگر آب ننوشد بمیرد گفت بگذار تا بمیرد آورده اند که موفق که وزیر عراق بود در پس امام نماز میگذارد چون بآیت

شیبتنی ...

خبر ازانکه بظلمه مدد کنند

تلاوت کرد موفق توبه شد و بیفتاد و بیهوش شد چون با هوش آمد و برا این حالت سوال کرد گفت این آیت در بارهٔ کیست که
میل اندک بظالمی کند پس حال ظالم چگونه باشد و چون توجه بصلوة موجب رقت قلب است و خوف و خشیت که مستلزم ترک
ظلم است و ترک سایر قبایح این پس در عقب این میفرماید که وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار نماز را با شرایط و ارکان طَرَفَيِ النَّهَارِ
در دو طرف روز وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ و در ساعتها از شب که قریب به نهار است مراد بنماز طرف اول نماز صبح است و نماز در طرف
دیگر ظهر و عصر است و نماز زلف لیل مغرب و عشا و این بجهتی فرموده که مراد بطرفی النهار دو وقت صلوة فجر است و مغرب و فی
زلفا من اللیل عشا آورده اند که ابو الیسر انصاری روزی خرما میفروخت زنی صاحب جمال را که خرما خرید آمده بود گفت خرمای
خوبتر در خانه دارم همراه من بیا تا آنرا بتو دهم چون زن بخانه در آمد ابو الیسر او را در بر گرفت و ببوسید زن گفت از خدای بترس او دست ازو
برداشت پشیمان شده بمجلس حضرت رسالت صلعم آمده گریان و پریشان ... عرض رسانید که یا رسول الله چه میفرمائی در حق مردی که زن بیگانه را بخانه خود آورد
و بغیر از جماع میان ایشان از ملاعبه و تقبیل واقع شود حضرت هیچ جواب نداد و منتظر وحی میبود تا وقت نماز دیگر در آمد رسول صلعم نماز عصر
بگذارد جبرئیل آمد و این آیت آورد که إِنَّ الْحَسَنَاتِ بدرستی که نیکوئیها یعنی نماز پنجگانه يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ میبرد
و محو میسازد بدیها را حضرت از ابو الیسر پرسید که نماز عصر با ما گذاردی گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود که این نماز کفارت آن گناه است
گفتند یا رسول الله این حال مخصوص بوی است فرمود نه همه مردمان درین حکم داخلند و در خبر حدیث صحیح واقع شده که از نمازی تا نمازی کفارت
گناهانیست که میان آنها واقع شده و بخشیده اگر چه بسیار باشد ابو حمزه ثمالی از احدهما صلوات الله علیهما نقل کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که من از حبیب خود رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام که فرمود آیت وَأَقِمِ الصَّلَاةَ تا آخر امیدوارترین آیتی است در قرآن
بخدای که مرا بشیر و نذیر مبعوث کرده که اگر یکی از شما بقیام نماید بوضو ذنوب از اعضای او میریزد چون بوجه و قلب متوجه
قبله شود از آن منتقل نگردد تا آنکه گناه او ریزان شود و هیچ گناه در صحیفه عمل او نماند همچنانکه روزی که از مادر متولد شده بود و اگر ما بین هر دو
نماز از نمازهای پنجگانه گناهی ازو صادر شده باشد نیز چنین باشد و بعد از آن گفت یا علی بدرستیکه مثل الصلوة برای امت من مانند نهری است
که بر در خانه یکی از شما باشد اگر شخصی در جسد او چرکی باشد و هر روز پنج بار از آن نهر غسل کند هیچ از آن چرک بر بدن او نماند همچنین بود
نمازهای پنجگانه مر امت مرا نیز چنین است ذَلِكَ آن امر باستقامت و اقامت صلوة ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ پندیست مر یاد
کنندگان را و پند گیرندگان را وَاصْبِرْ و صبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای لَا يُضِيعُ أَجْرَ
الْمُحْسِنِينَ ضایع نمیکند مزد نیکوکاران را فَلَوْلَا كَانَ پس چرا نبودند مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ از اهل قرنهای که پیش از شما بودند أُولُو
بَقِيَّةٍ خداوندان عقل و رای و فضل که از روی عاقبت بینی يَنْهَوْنَ باز میداشتند مفسدان را عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ

خبر ابو الیسر که بازنی بیگانه ... کرده بود

حدیث

خبر فضیلت نماز

حکایة

از نهی در زمین تا عذاب بر ایشان فرود نیامدی إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی بودند مِمَّنْ أَنْجَيْنَا از آنها که نجات دادیم ایشان را
از عقوبات مِنْهُمْ از گذشتگان که ایشان نهی میکردند مراد انبیا و اهل ایمان‌اند وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا و پیروی کردند آنها که
ظالم بودند مَا أُتْرِفُوا فِيهِ آنچیزی را که متنعم بودند در آن یعنی متابعت آرزوهای نفس کرده تمام اهتمام بتحصیل اسباب شهوات مصروف
گردانیده اند وَكَانُوا مُجْرِمِينَ و بودند گناهکاران و بسبب آن مستأصل شدند وَمَا كَانَ رَبُّكَ و نبود پروردگار
تو یعنی شایسته حکمت و مصلحت او نیست لِيُهْلِكَ الْقُرَى که هلاک کند اهل دیهها را بِظُلْمٍ بشرک و کفر وَأَهْلُهَا
مُصْلِحُونَ و حال آنکه اهل آن صلاح آرندگان باشند در میان یکدیگر یعنی بمجرد شرک هلاک نکند تا فساد و ظلم با آن منضم نگردد و اینجا
گفته اند که پادشاهی با کفر باقی میماند و حقوق با ظلم باقی نمیماند وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اگر خواستی خدای تو لَجَعَلَ النَّاسَ
هر آینه گردانیدی بجبر و قهر و الجا مردمان را أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه یعنی بر یک دین و آیین ولیکن منافی تکلیف است چه از شروط تکلیف
اختیار است وَلَا يَزَالُونَ و همیشه باشند مُخْتَلِفِينَ اختلاف کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس بجهت
عدم تدبر در دلایل و امثال إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ مگر آنکه رحم کرده پروردگار تو او را بلطف و توفیق بواسطه تدبر او در دلایل یا
دیگر مراد اهل ایمان‌اند که اختلاف در میان ایشان نیست و گویند مراد اختلاف مردمانست در روزی که بعضی توانگرند و برخی درویش مگر آنکه
خدا او را قناعت دهد وَلِذَلِكَ و از برای تمکین و اختلاف از آن ناشی شد خَلَقَهُمْ آفریده است ایشان را تا ثواب دهد اختیار
کننده حق را و معاقب سازد اختیار کننده باطل را و یا معنی آنست که از برای رحمت خود و احسان و فضلت ایشان را آفریده است وَتَمَّتْ
كَلِمَةُ رَبِّكَ و تمام شد سخن پروردگار تو یعنی وعید او که لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر آینه پر سازم دوزخ را مِنَ الْجِنَّةِ
وَالنَّاسِ از جنیان و آدمیان أَجْمَعِينَ همه ایشان از عاصیان ایشان وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ و هر خبری و قصه
که بخوانیم بر تو مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ از خبرهای پیغمبرانست مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ و این خبرها آن چیزیست که ثابت
میگردانیم با آن دل ترا تا دل تو آرام گیرد و یقین تو بیفزاید و بر ادای رسالت ثبات نمائی و از ایذای کفار شکیبا باشی وَجَاءَكَ و آمد
است بتو فِي هَذِهِ الْحَقُّ درین سوره آنچه درست و راست است و در معالم گفته که تخصیص این سوره بحق برای تشریف است
و الا همه حق در همه سورهای قرآن هست و گفته اند که هذه اشارت باخبار مذکوره است درین سوره یعنی این خبر درست و راست است
وَمَوْعِظَةٌ و پندیست وَذِكْرَى و یادآوری لِلْمُؤْمِنِينَ مر گرویدگان را وَقُلْ و بگوی ای محمد از روی تهدید لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
مر آنکه ایمان نمی آرند اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ عمل کنید بر حالتی که بر آن متمکن اید و قدرت دارید إِنَّا عَامِلُونَ بدرستی که ما
نیز عمل کننده ایم بر حالی که داریم وَانْتَظِرُوا و چشم دارید با انقلاب زمان و گردش روزگار را إِنَّا مُنْتَظِرُونَ بدرستی که ما نیز

اختیار که

اختیار که

منتظر نزول عذاب بر ایشانیم و لله غیب السموات والارض و مر خدا راست علم جمیع آنچه غایب است از آسمانها و زمینها
و هیچ چیز از وی مخفی نیست و الیه یرجع الامر کله و بسوی او رجوع و باز گردد همه کارهای بندگان و حفص یُرجع میخواند یعنی جمیع امور
یعنی باز گردانیده شود همه کارها بسوی او فاعبده پس پرستش کن مر او را که مرجع همه اوست و توکل علیه و توکل کن بروی تقدیم
عبادت بر توکل اشارت باآنکه تنها توکل عابدان را میرسد و توکل بی جد و کار از اعتبارات است و ما ربک و نیست پروردگار تو
بغافل عما تعملون بی خبر از آنچه بندگان میکنند و حفص بخطاب میخواند و مخاطب همه مردمانند یعنی جزا دهد عزیزیت از هم جزا میکند
ایشان را سورة یوسف علیه السلام مائة احدی عشر آیة مکیة ابی بن کعب از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله نقل کرده که بندگان مرا سوره یوسف بیاموزانید که هر مسلمانی که آن را تلاوت کند و اهل خود و بندگان خود را تعلیم دهد
حق تعالی سکرات مرگ بر وی آسان گرداند و او را قوتی ارزانی فرماید که هرگز حسد بر مسلمانی نبرد و ابو بصیر از ابی عبد الله علیه السلام روایت
کرده که هر که سوره یوسف قرائت کند در هر روز یا در هر شب حق تعالی روز قیامت او را مثل جمال حضرت یوسف ارزانی فرماید و از فزع
روز قیامت ایمن گرداند و از بندگان صالح شود و این سوره در توریت نیز مسطور است بسم الله الرحمن الرحیم
الر نزد بعضی این کلمه یعنی انا الله اری است یعنی منم خدائی که می بینم همه چیز را و میدانم جمیع اشیا را و یا الف از الله
و لام از لطیف و را از رؤف و یا الف اشارت است با نوار و لام بلطف و را برحمت یعنی قسم با نوار ربوبیت و بلطف من با اهل
معرفت و برحمت من با اهل [illegible] قول اول اشهر و اصح است تلک این آیات یا این سوره آیات الکتاب
المبین این آیهای کتابیست که واضحست معنی آن و یا ظاهرست اعجاز آن و یا روشن کننده حلال و حرام است و در روایت آمده
یهود یعنی اشراف عرب را گفتند که از محمد سوال کنید که سبب انتقال آل یعقوب از شام بمصر چه بود این سوره نازل شد که انا انزلناه
بدرستی که ما فرو فرستادیم کتاب را مراد این سوره است قرآنا عربیا در حالتی که قرآنی تازیست یعنی از قرآن را قرآن گفت مانند
جمیع خاصر کل یعنی ما این سوره را بلغت عرب فرستادیم لعلکم تعقلون تا باشد که شما فهم کنید و بمعانی آن برسید و حجت بر شما
لازم شود چه اگر بلغت دیگر میفرستادیم در فهم آن عذرها آوردید نحن نقص علیک ما میخوانیم بر تو احسن القصص بهترین قصها
که خوانده میشود در معالم آورده که بهترست بجهت اشتمال آن بر عجایب و غرایب و حکمتها و عبرتها چه آن متضمن ذکر انبیا و صلحا
و ملایکه و شیاطین و جن و انس و انعام و طیور و سیرت ملوک و آداب ممالیک و طریقه تاجران و ذکر علما و سفها و اختلاف آید و
مکر زنان و ذکر توحید و فقه و علم تعبیر خواب و آداب سیاست و تدبیر معیشت و لهذا درین سوره بساط انبساط گسترده قصه یوسف
بروجه تفصیل بعبارة دلپذیرست ذکر خواهد یافت بتوفیق الله و حسن اعانته الغرض حق تعالی میفرماید که ما میخوانیم نیکوترین قصها

احوال

بما اوحینا بوحی کردن ما الیک بسوی تو هذا القرآن این سوره را که خوانده میشود و ان کنت و بدرستی که بودی تو
من قبله پیش از این لمن الغافلین از آنها که [illegible] یعنی از دانستن این قصه غافل بودی و این حکایت بگوش تو نرسیده و
این غفلت مذموم نیست و در تفسیر نقلی مذکورست که نزول این سوره جهت تسلی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله استماع افتاد
که بر حضرت امام حسن و حسین علی علیهم السلام جاری شده و صورت این چنان بود که روزی سید کاینات بر نشسته بود و حضرت
امام حسن و امام حسین علیهما السلام در کنار خود نشانده گاه لب بر لب مبارک حضرت امام حسن مینهاد و گاه روی بر روی امام حسین
می مالید ناگاه بنزول آن جبرئیل امین در رسید و خطاب رب العالمین رسانید که یا رسول الله اتحبهما آیا حسن و حسین را دوست
میداری حضرت فرمود نعم اولادنا اکبادنا چگونه دوست ندارم که دو پاره جگر من اند و دو روشنائی بصر جبرئیل فرمود که ای سید
کدام را دوستر میداری فرمود ای برادر هر دو در یک صدف اند و بدر یک آسمان شرف هر دو گوهر یک درج اند و اختر یک برج هم
دو گوشه رسول اند و دو گوشه دل بتول هر دو شبل اسد الله اند و سبط رسول الله یا اخی جبرئیل هر دو را بغایت دوست میدارم جبرئیل
گفت ای سید ملک جلیل میگوید که ای حبیب من آگاه باش که یکی را ازین دو فرزند جدت زهر دهند و دیگری را بتیغ بیدریغ
سر ببرند حضرت پیغمبر چون از جبرئیل قصه زهر حسن و غصه قتل حسین شنید بگریه افتاد و فرمود من یفعل بهما با جگر گوشگان من
این بلا که میکند جبرئیل گفت جمعی که خود را امت تو گویند با وجود دعوی ایمان و امید شفاعت تو ایشان را بزاری بکشند حضرت فرمود
ای جبرئیل بچه جرم حسن مرا شربت زهر چشانند و بچه گناه حسین مرا بخنجر آبدار سر از تن جدا کنند گفت بی جنایتی از ایشان صادر شود بجهت
این جنایت روا دارند و بدون خطا از جور و جفا چیزی فروگذار ندانند سید عالم ازین جفای امت بسیار گریان شد و سوزان گشت جبرئیل
از برای جبر و تسلی دل آنحضرت پیغام رسانید که نحن نقص علیک احسن القصص و فرمود از معاملهٔ صاحبان امت عجب مدار از
واقعهٔ برادران یوسف باندیش اگرچه ایشان پیغمبر زاده بودند و از نسل پیغمبران بودند آخر با برادر آن نمودند و جهت تسمیه این سوره هم این
گفته اند اصل این قصه بر دو چیز است موجب سوز دل و گداز و حزن است [illegible] در تسلی حسین و حسن
پس برای تسلی دل مبارک حضرت محمد مصطفی [illegible] اذ قال یوسف یاد کن ای محمد آن وقتی
که گفت یوسف مر پدر خود را یعقوب بن اسحق بن ابراهیم یا ابت ای پدر من خوابی عجب دیدم انی رأیت بدرستی که دیدم در
خواب احد عشر کوکبا یازده ستاره را والشمس والقمر و آفتاب و ماه را و من بر سر کوهی بودم در حوالی من انهار جاری و اشجار سبز
بود و از آسمان این ستارگان و آفتاب و ماه فرود آمدند یعنی در شان [illegible] رأیتهم دیدم ایشان را لی ساجدین مرا سجده کنان
آورده اند که یعقوب علیه السلام از دوازده پسر حضرت یوسف را از همه دوستر داشتی و نظر تربیت بر حال او گماشتی زیرا که

جمال آراسته بود و هم به پیرایه کمال پیراسته صورت حال او از کمال بیرون خبر میداد و جمال معنی او در آیینه صورت جلوه میکرد
برادرانرا برادران او از بخت زنگار حسد بر آینه دل نشسته بود و رقم رشک و غیرت بر لوح سینه ایشان نقش بسته و مرویست که در سرای
حضرت یعقوب درختی بود هرگاه ویرا پسری آمدی ازان درخت شاخی برآمدی و با آن پسر بالیدی و بزرگ و قوی شدی
چون از آنکه رفتی وی بوی دادی و گفتی که این عصای تست و با تو نشو و نما یافته چون یوسف متولد شد از درخت هیچ شاخ نرست
و چون بهفت سالگی رسید با پدر گفت ای پدر بزرگوار هر یک از برادران مرا عصایی داده‌ای چرا مرا نمیدهی خطاب آمد که ای یعقوب
از من چوبی بخواه تا بوی ارزانی فرمایم یعقوب دعا کرد حق تعالی جبرئیل را بوی فرستاد با عصایی از چوب بهشت و گفت این را به یوسف ده
تا عصای وی باشد و آن چوبی بود از زبرجد سبز نبی حضرت یوسف در خواب دید که آن عصا را بر زمین زد و برادران وی عصاهای خود را
پیرامون آن بر زمین فرو بردند عصای یوسف بلند شد و سبز گشت و برگ برآورد و شاخها بکشید و سایه بگسترد و سر در عنان
آسمان کشید و عصاهای برادران بر حال خود بماندند بعد از آن بادی برآمد و عصاهای برادران از بیخ برکنده در دریا انداخت و عصای
حضرت یوسف بجای خود بماند و از خواب درآمد ترسان شد و نزد پدر آمد پدر او را بسیار ترسان یافت و گفت ای فرزند دلبند و ای قرة
العین من ترا چه رسیده است یوسف صورت حال خواب با پدر تقریر کرد و چون برادران از این خواب خبر یافتند حسد و حقد ایشان زیاده
گشت و با خود گفتند که این خواب دلالت میکند بر آنکه وی پیشوای همه سرداران شود و مرتبه بلند و درجه ارجمند یابد و ما همه محکوم حکم او شویم
و از وهب نقلست که فرط محبت حضرت یعقوب با یوسف بوجهی بود که یک لحظه نمیگذاشت که از نزد وی غایب شود و شب و روز او را
نزد خود داشتی و چون عمر وی بدوازده سالگی رسید شب جمعه در کنار پدر خوابیده بود در واقعه دید که آفتاب و ماه و یازده ستاره از
آسمان فرود آمده خود او را سجده کردند یوسف از دهشت آن بیدار شده آنرا با پدر تقریر کرد یعقوب دانست که او مرتبه رفیع یابد
و برادران یازده کانه او که ستارگان اشارت بدیشانست و ماه و زوجه او که خاله یوسف است و شمس و قمر عبارت از ایشان تعظیم و تکریم
او بجای آرند فکر کرد که اگر برادران این واقعه دیگر را بشنوند و ایشان در تعبیر خواب وقوف تمام دارند بیم آنست قصد وی کنند قال یا بنی گفت
ای پسرک من تعبیر از روی شفقت و مرحمت است و کمال محبت لا تقصص مخوان و ظاهر مکن رؤیاک خواب خود را علی
اخوتک بر برادران خود فیکیدوا لک که حیله کنند برای هلاک تو کیدا حیله‌ای بسبب وسوسه شیطان ان الشیطان
بدرستی که دیو سرکش که ابلیس است للانسان مر آدمی را عدو مبین دشمنیست آشکارا که او را بر مکر و حیله میدارد وکذلک
و همچنانکه ترا برگزید بچنین خوابی که دلیل شرف و نشانه تفوق و کمال مرتبه تست بر برادران و علامت شرف و عزت و کمال نعمت
یجتبیک ربک برگزیند ترا پروردگار تو به نبوت و فرمان فرمائی و پادشاهی و غیر آن از امور عظام ویعلمک و بیاموزاند ترا

من تأویل الأحادیث از تعبیر خوابها از قتاده روایتست که در عهد یوسف هیچکس تعبیر خواب به از وی نمیدانست ویتم نعمته
و تمام کند نعمت خود را که نبوتست و وصل نعمت دنیا بنعمت آخرت علیک بر تو وعلی آل یعقوب و بر فرزندان یعقوب
یعنی آنهایی که پیغمبر بودند از اولاد او و اولاد اولاد او یا مراد برادران یوسف اند که حق تعالی ایشانرا باسلام و توبه از آنچه صادر شده بود موفق ساخت
و مغفرت ارزانی نمود باجماع اما برادران یوسف پیغمبر نبودند اما یوسف را حق تعالی توفیق داده نعمت توبه و مغفرت بدیشان ارزانی
فرمود کما اتمها همچنانکه تمام کرد نعمت نبوت را علی ابویک بر دو پدر تو من قبل پیش از این وقت و یا پیش از تو مراد
جد و پدر جد یعنی ابراهیم واسحق اما ابراهیم بنجات و رسالت و نجات از آتش نمرود و اما اسحق بنبوت و اخراج یعقوب
و اسباط از صلب وی ان ربک بدرستیکه پروردگار تو علیم داناست بآنکه استحقاق اجتبا دارد حکیم استوارکار و درست
کردار است یعنی آنچه کند بر وفق حکمت و مصلحت باشد و بعد از تمهید مقدمه این قصه شروع در آن فرموده لقد کان فی یوسف
بتحقیق که هست در قصه یوسف و اخوته و در حکایت برادران آیات نشانهای قدرت با دلایل قدرت للسائلین
مر پرسندگان را از این قصه و برادران یوسف یکی بنیامین بود و وی برادر اعیانی او بود و دیگر علاتی که پسران خاله وی بودند یهودا و روبیل
و شمعون و لاوی و یشجر و زبالون و دیگر علاتی بودند و ایشان از دو کنیز در وجود آمده بودند دان و نفتالی و جاد و اشر بودند
و حضرت یوسف در حسن و صورت و سیرت از همه پیشی برده بود و روایت است که حق تعالی چهار دانگ حسن یوسف را ارزانی فرموده بود و دو دانگ
دیگر بر جمیع خلقان قسمت کرد ابو سعید خدری از پیغمبر روایت کرده که آنحضرت فرموده است شب معراج که مرا بآسمان بردند
یوسف را دیدم با حسنی عجیب و لطافتی غریب از آن متعجب شدم و پرسیدم این کیست گفتند یوسف اصحاب از آنحضرت
سوال کردند که یوسف را چگونه دیدی فرمود چون ماه شب چهارده در میان ستارگان کعب الاحبار روایت کرده که حق تعالی
صورت همه پیغمبران با آدم علیه السلام نمود وی یک یک را میدید در طبقه ششم آسمان یوسف را دید تاجی از [illegible] بر سر نهاده و قضیب پادشاهی در دست
گرفته و ردای کرامت بر دوش نهاده و بر راست او هفتاد هزار فرشته ایستاده و بر چپ او هفتاد هزار همه آواز بتسبیح و تهلیل
برداشته و در پیش او درختی سبز آن را درخت سعادت خوانند با وی ایستاده هر جا که او میرفت آن درخت با وی حرکت میکرد آدم گفت
بارخدایا این کیست ندا رسید که شخصی از فرزندان تو که همه مردم باو حسد برند بسبب آنکه باو عطا خواهم کرد گفت بارخدایا چه بوی
خواهی داد فرمود حظی تمام از حسن آدم او را در بر گرفت و بوسه بر چشم او داد و گفت لا تأسف یا بنی انت یوسف اندوه مخور ای
پسرک من که تو یوسفی و در حسن نادره زمانی پس اول کسی که یوسف نام نهاد آدم است علیه السلام و در خبر است که حضرت آدم اول
خلقت بر صورت جمال یوسف بود و چون شجره منهیه تناول کرد آن حسن و بهاء و نور از وی زایل شد و حق تعالی آنرا به یوسف داد و گفته اند

سر شب تار از روی او چون روز نورانی شدی و او جعد موی بود و فراخ چشم و سرو قد و ستبر ساعد و باریک میان و تیز بینی و خورد
دندان و بر رخ راست او خالی سیاه بود و بر میان هر دو چشم او علامتی نورانی بود که پنداشتی ماه تابانست چون بخندیدی یا سخن
کردی نوری از دندانهای او تافتی که در و دیوار را روشن ساختی و لطافت اندام وی بوجهی بود که اگر سبزی خوردی در پوست او
پیدا شدی و گویند او حسن را از جده خود ساره میراث گرفته بود و اسحق از مادر خویش ساره و حق تعالی ساره را بصورت حور العین
آفریده بود القصه چون حضرت یوسف علیه السلام خواب مذکور را با پدر تقریر کرد پدر بکتمان آن وصیت فرمود و باجتبا و اتمام نعمت او مژده
داد و بعضی از زنان برادران شنودند نماز شام که ایشان بخانه بازآمدند صورت حال باز نمودند ایشان از غرق حسد در حرکت آمده بتدبیر
مهم او مشغول شدند چنانکه میفرماید اذ قالوا یاد کن آنکه گفتند برادران یوسف با یکدیگر لیوسف واخوه هر آینه یوسف و برادر
او بنیامین که برادر پدر و مادری اوست احب الی ابینا دوست‌ترند بسوی پدر ما منا ونحن عصبة و حال آنکه ما جماعتی قوی‌ایم و [illegible]
کارزاریم و ایشان خورد سالند و [illegible] کفایت پس بایستی که ما را دوستتر داشتی و چون عاجز ضعیف برده قوی توانا اختیار کرده ان ابانا
لفی ضلال مبین در دور افتاده [illegible] صواب یعنی [illegible] کار خطا واقع شده پس با یکدیگر گفتند که چاره درین
امر باید کرد و حیله باید انگیخت تا او را از پدر دور کنیم و محبت [illegible] او ما را دست گیرد یکی از ایشان گفت که تدبیر این امر آنست که اقتلوا
یوسف بکشید یوسف را و گویند که این سخن [illegible] بوده و در تدبیر آورده که شیطان بصورت پیری بر ایشان ظاهر گشت و گفت یوسف [illegible]
شما را [illegible] گفتند تدبیر چیست گفت او را بکشید او اطرحوه یا بیفکنید او را ارضا بزمینی دور از عمارت که در آن درندگان بسیار باشند یخل لكم
تا خالی ماند برای شما وجه ابیكم روی پدر شما چون او را یابد همگی روی بشما آرد و بتمامی [illegible] و بغیر [illegible] التفات
نکند وتكونوا من بعده و باشید پس از یوسف یعنی بعد از ساختن امر او قوما صالحين گروهی شایستگان یعنی توبه
کنندگان از این عمل [illegible] شیطانست که گوید امروز گنه کنید و فردا توبه و این [illegible] سازد [illegible] عذر فردا و عمر فردا را باید
بر عمر اعتماد نیست قال قائل منهم گفت گوینده از ایشان یعنی یهودا که در عقل و رای از ایشان در پیش بود و گفت لا تقتلوا
یوسف مکشید یوسف را که قتل [illegible] گناهی عظیمست والقوه و بیفکنید او را في غيابت الجب در قعر چاه یلتقطه
تا فرا گیرد او را بعض السيارة بعضی [illegible] که در آن راه [illegible] و او را بیرون آورده با خود ببرند و شما از وی برهید یعنی چون غرض شما
نابود او است [illegible] و چنین کنید ان كنتم فاعلين اگر هستید [illegible] مروی است که روزی
حضرت یعقوب طعامی پخته بود و در جوار او درویشی بود بوی آن طعام میشنید و کسی وی را نصیبی از آن طعام نداد خطاب آمد که ای یعقوب چون آن
درویش را از طعام محروم ساختی پس [illegible] فرزند [illegible] و در همین شب یوسف آن خواب دید القصه برادران یوسف

ارنا ع

ارضا

تردید آمده گفتند فصل بهار رسیده و سبزه‌ها از زمین دمیده چه شود که یوسف را با ما بصحرا فرستی تا روزی چند بتفرج و تماشا بگذرانیم
یعقوب فرمود من این بهار یوسف چون بلبل خزان دیده خواهم شد و اطلاع بیافت در گلزار بشنید و من بخار هجران یوسف گرفتار
باشم فرزندان یعقوب از آن او محروم شده پیش حضرت یوسف آمدند و انواع بازیهای از هر دو از تماشای سبزه و صحرا با وی در میان
آوردند و بزبان حال گفتند موسم گل دو سه روزیست غنیمت دانید که دگر نوبت تاراج خزان خواهد بود یوسف که نام تماشا
شنید و آن بازیها دید خاطر مبارکش بآن متوجه شد و با برادران پیش پدر آمد و التماس اجازت نموده مضمون این مقاله بزبان حال
بعرض رسانید زین تنگنای خلوتم خاطر بصحرا میکشد کز بوستان باد صبا خوش میدهد پیغام را یوسف درین باب مبالغه
فرمود و گفت ای پدر بزرگوار چگونه جایز میشمری مرا در بهار عیش خندان من لاله گونه غم چون در دمندان یعقوب در فکر
دور و دراز افتاد قالوا گفتند برادران یا ابانا ای پدر ما ما لك لا تأمنا چیست ترا که امین نمیداری ما را على يوسف
بیوسف و تا کی میکنی در فرستادن او وانا له و حال آنکه ما مر او را لناصحون نیک خواهانیم و بنهایت بروی مهربان
ارسله معنا بفرست او را با ما غدا فردا بجانب صحرا يرتع تا در وسعت و فراخی صحرا نقلها و میوه‌ها خورد ويلعب
و بازی کند بتیر انداختن و شتر دوانیدن و غیر آن از انواع بازیهای مباح وانا له و بدرستی که ما مر او را لحافظون نگاهبانیم
از ضرری و بلیه قال گفت یعقوب علیه السلام اني ليحزنني بدرستی که مرا اندوهگین میدارد ان تذهبوا به آنکه ببرید او را از نزد
من چه شدت مفارقت او بر من بسیار است و صبر بر مهاجرت او دشوار وأخاف و دیگر میترسم ان يأكله الذئب
آنکه او را بخورد گرگ چه بیابان زمینی است شاید که گرگان در وی بسیار باشند مبادا گرگی قصد وی کند وانتم عنه غافلون
و شما از آن بیخبر باشید بسبب مشغولی شما بتماشا و بیهات خود از آن میترسم که از وی غافل شوید زیرا که صورت حالتی دیده
در بیرون دشت هست انگیز که گرگی بر او دندان کند تیز قالوا گفتند فرزندان یعقوب لئن اكله الذئب بخدای که
اگر او را بخورد گرگ ونحن عصبة و حال آنکه ما گروهی توانا و قوی هیکلیم که هر یک با ده شیر مقابله میتوانیم کرد انا اذا بدرستی که
ما آن وقت که برادر را بجنگ گرگ دهیم لخاسرون هر آینه زیانکاران باشیم پس چون یعقوب مبالغه فرزندان شنید و میل دل
یوسف بگشت دشت و تماشای صحرا و کوه دید دل بر الم هجران نهاد و بقضای ربانی رضا داده بفرمود تا سر و تن مبارک یوسف را بشستند
و موی او شانه زدند و جامه‌ها پوشانیدند و پیراهن حضرت ابراهیم علیه السلام که جبرئیل از بهشت آورده بود و بوقت انداختن او در آتش
نمرودی بار در بر او پوشانیده بود و بمیراث بیعقوب علیه السلام رسیده چون تعویذ بازوی وی بربست و او را ببرادران سپرد و فرمود بر وی به [illegible]
دروازه کنعان در زیر شجر الوداع توقف کنید تا من نزد شما آیم و شجر الوداع درختی بود که هر که بسفر رفتی یاران وی را آنجا وداع کردندی

ودربستان و حوضها تابان محل بمشایعت رفتند تا بپای آن درخت که باب اندوه پرورش یافته بود و شاخ و برگش درهم و بلا نشو
نما یافته پسران بفرمان پدر از شهر بیرون آمده بودند و بسایهٔ آن درخت قرار گرفتند یعقوب حضرت جامه پشمینه در پوشیده و عمامه از پشم بافته بر فرق
مبارک نهاده و میان بر بسته و عصا در دست گرفته روی بدروازه آورد و چون هرگز رسم نبود که حضرت یعقوب بمشایعت فرزندان
رود هر که آن صورت میدید تعجب میکرد و چون نظر فرزندان بر حضرت یعقوب افتاد از جای بر جستند و دست و پای پدر را بوسیدند حضرت
یعقوب یوسف را در بر گرفت و روی بر رویش نهاد و گفت ای فرزندان معذور دارید که این بیرون آمدن پدر [illegible] ای مطلقا
نیست شوم بلکه گفت ای فرزندان ارجمند وای یوسف دلبند دو دیده [illegible] برادر شما را بردن که رفته بردی و باز آوردی امید ست ضعیف و
نحیف است و منتظر دیدار شریف تو زنهار تا شب در صحرا نباشی که دل پدر را طاقت فراق نخواهی داشتی ای پسر اگر امشب در صحرا بمانی و باز
نیایی هم امشب که داغ فراق بسوزم و هزار شعله جان سوز در کانون سینه بر فروزم یوسف پشت مبارک خود خم کرد تا پای پدر را بوسه
نهد پدر سر مبارکش را برداشت و جبین نورانیش را ببوسید و گفت ای قرة العین من مادر کنار گیر و ساعتی در بغل من قرار گیر که
دانم که دیگر [illegible] نگاه [illegible] و وصل [illegible] ای یوسف ترا چهار وصیت میکنم این
وصیتها را بشنو و در خاطر خود نگه دار اول آنکه ای فرزند دلبند خدا را بهیچ حال فراموش مکن و در هر کار که باشی ذکر او کن که از زبان تو دل
خویش دور مدار [illegible] دوم آنکه اگر ببلای درمانی از فضل خدای [illegible]
[illegible] سیوم آنکه این کلمه را بسیار گوی که حسبی الله و نعم الوکیل [illegible]
ابراهیم خلیل را که در آتش انداختند این کلمه گفت [illegible] آخر آنکه [illegible] فراموش
نکنی [illegible] وصال [illegible] حضرت یوسف را خواهم
بود [illegible] برادران و پدر [illegible] در خواب دیده بود که یوسف را گرگ [illegible]
واقعه خواب [illegible] حضرت یوسف [illegible] برادران [illegible] اجازت [illegible]
[illegible]
شجرة الوداع [illegible] و گفت ای
[illegible]
[illegible]
[illegible] یوسف را

سخنان خواهر بگریه درآورد و القصه یوسف از جای برخاست و حضرت یعقوب از طرفی اشک میریخت و دیدها از گوشه بینا بلند و در آن
محل دریاها گسست [illegible] ایستاده در خروش آمده زبان حکم الهی میگفت ای یعقوب تو از مفارقت یکشبه بیزاری
و از فراق چهل ساله خبر نداری پس یعقوب حضرت یوسف را در بر گرفت و [illegible] گریبان درید قطرات
گلاب بر گلبرگ رخسار باریدن گرفت و دانه مروارید [illegible] آغاز کرد [illegible]
را آب داد [illegible] و گفت ای پدر بزرگوار سبب گریه چیست و این اضطراب و بی تابی
تو برای چیست گفت ای نور دیده من از رفتن تو [illegible] عظیم [illegible] دل من میرسد نمیدانم که سرانجام کار بکجا خواهد کشید باری مرا فرا
موش مکن که من پیوسته در خیال تو خواهم بود پس یوسف دست پدر و روی خواهر را بوسیده وداع کرد [illegible] و وداع دوستان
خویش را [illegible] تازه داغی بسینه [illegible] پس بار دیگر فرزندان را در باب محافظت یوسف مبالغه بسیار فرمود و برادران یوسف را بر
دوش گرفته روی براه آوردند حضرت یعقوب آواز داد که من از پنجا بشهر نخواهم رفت تا شما بازآیید [illegible] بزرگتری یوسف
[illegible] بتو سپاردم زنهار که از حال او غافل نشوی [illegible] آوردند [illegible] حضرت یعقوب آواز داد که
[illegible] غایب [illegible] حضرت یعقوب [illegible]
[illegible] غایب شوند یعقوب آهی زد و گفت ای فرزندان یوسف مرا باز آرید تا یکبار دیگر [illegible] جان
وصال [illegible] برادران باز گشتند و یوسف را نزد پدر بزرگوار بردند یعقوب [illegible] گرفت و گفت ای فرزند اعزاز [illegible]
[illegible] فراق [illegible] یوسف [illegible] وداع کرد و روی براه آوردند و چون غایب شدند حضرت یعقوب با سوز تمام [illegible]
[illegible] آواز الفراق الفراق بشنید و دانست که [illegible] غیب [illegible]
فرزندان در نظر پدر یوسف را [illegible] **فلما ذهبوا به** [illegible]
برادران [illegible] یوسف را [illegible] غایب [illegible]
[illegible] ای برادران [illegible]
[illegible] یوسف گفت [illegible]
[illegible] طپانچه بر روی مبارک [illegible]
[illegible]
[illegible] طپانچه

بر روی وی تیر دید چون منوال او در صحرا سپید واندند و خاک و خاشاک میکشیدند تا وقتی که آفتاب بلند شد و هوا چون آتش تیز گرم
سوزناک شد تشنگی بر یوسف غلبه کرد روی بروبیل آورد که ای برادر تو از همه بزرگتری و مرا هم پسر خاله و هم برادری با وجود این پدر مرا بتو سپرده
بارها تو رحمی کن و بر جوانی و تشنگی من ببخشای روبیل بسخن او التفات نکرده طپانچه سخت بر رخسار نازکش زد که برگ گلش مانند
بنفشه کبود گشت نزد شمعون آمد که مشربه را بمن ده که از تشنگی جانم بلب رسیده تا دمی آب بخورم و آن مشربه بود که حضرت یعقوب از برای
یوسف قدری آب و شیر بهم آمیخته بود و در آنجا ریخته و بشمعون سپرده و گفته که هنوز از لب مبارک یوسف بوی شیر می آید و ورا طاقت
تشنگی نخواهد بود هر گاه تشنه شود از این مشربه وی را شربتی آب بچشانید چون یوسف از شمعون آب طلبید شمعون هر چه در مشربه بود بر
زمین ریخت یوسف گفت ای شمعون این آب چرا ریختی گفت ما امید داریم که خون از حلق تو بریزیم چه جای آنست که آب در حلق تو ریزیم
و تو تشنه آبی و ما بخون تو تشنه ایم یوسف چون حدیث کشتن بشنید بر خود بلرزید و از بیم جان آب دهان خواهی که در دهان محل یوسف را از
تشنگی کام و زبان چون لاله آتشبار شده بود و صورت چون دیده نرگس آب گرفته بیطاقت شده از پای در افتاد و آغاز کرد چون او را قصد
برادران محقق شد روی بخدا دعا آورد و گفت الهی خداوندگار جد و پدرم را از شر و ضرر آتش نمرود خلاصی دادی و پدر پدرم را از ذبح و بار گناه علیه
و ظلمات نجات دادی که بجد و پدر من رحمت کن و مرا از کشتن نجات ده یهودا این مناجات شنید عرق برادری در حرکت آمد و عرق مروت
بر جبینش نشست روی بیوسف کرد که ای برادر دل خوش دار تا جان در تن منست نگذارم که کسی قصد تو کند پس او را در زیر حمایت خود گرفت
و برادران گفت که دست تعدی از این کشید آخر نه با من عهد کرده اید که قصد قتل یوسف نکنید غضب ایشان تسکین یافته از سر کشتن او در
گذشتند وَاَجْمَعُوا و رای خود را محکم ساختند اَنْ يَجْعَلُوهُ بلکه بیفکنند او را فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ در قعر چاه که بر راه قوافل
بر سه فرسنگی کنعان بود سر چاه تنگ بود و میان آن کشاده و هفتاد گز عمق داشت و زیاده مشهور گشته اند و از طریق جاده دور افتاده بود
پس پسران بسر آن چاه آمدند و یوسف را بآنجا کشیدند هر چند یوسف دست در دامن یک یک میزد فایده نمیکرد گاهی حرمت بزرگی و
زمانی عجز و خوردی خود را شفیع می آورد سودی نداشت و هر چند زار زار بدیده حسرت می بارید از زمین محبت برادران گیاه وفا
نمیرست یوسف چون دید که از سر آن بیداد در نمیگذرند و بنظر رحمت در حال زار او نمینگرند فرمود که مهلتم دهید تا دو رکعت نماز بگذارم
گفتند تو نماز گذاردن چه میدانی گفت آخر پیغمبر زاده ام و با پدر بسیار در محراب طاعت ایستاده ام یهودا از برادران درخواست کرد تا
یوسف را بگذاشتند و دست از گریبان او باز داشتند تا دو رکعت نماز بگذارد و بعد از نماز روی بخاک نهاد و گفت خداوندا خود را بتو
سپردم و زمام خود را بقبضه رضای تو باز گذاشتم * ما بنده ایم مصلحت ما رضای تست * خواهی ببخش و خواه بکش رای رای تست *
چون از مناجات فارغ شد برادران گفتند پیراهن بیرون کن گفت هیهات هیهات زنده را عورت پوشش می باید و مرده را کفن

نالدم

نمانست بیند پیراهن را با من بگذارید تا اگر بمیرم بی کفن نمرده باشم و اگر زنده مانم ستر عورت داشته باشم گفتند چون برهنه باشی یازده ستاره
و ماه و آفتاب ستر برهنگی تو شوند و جامه در تو پوشانند چون یوسف مبالغه از حد گذرانید گفتند البته پیراهن بیرون کن و غرض ایشان
آن بود که پیراهن را بخون آلوده کرده پیش پدر برند و گویند ببین که گرگ او را بخورد و اینک پیراهن خون آلود گواه حالت یوسف بود و دست
گریبان گرفته بود و فریاد و زاری میکرد ایشان بجبر دست وی را دور کردند و پیراهن از سرش کشیدند و رسن بمیان وی بسته بچاه فرو
گذاشتند گفت ای برادران هر چه خواستید از جور و جفا بجا آوردید اکنون من شما را نصیحتی میکنم بشنوید و این سخن بپذیرید گفتند
چه نصیحت میکنی گفت پدر را نیکو دارید و من بعد جانب او را فرو مگذارید که او بعد از من ضعیف خواهد شد با شما چه اوست اگر بر شما خشم گیرد و
دعای بد کند و بر شما انواع عقوبت رسد مرا اگر شما را قوة آن هست که با من جفا کنید مرا طاقت نیست که شما بعقوبت پدر در مانید او
تیل از این سخن روی در هم کشیدند و کارد برده ریسمان را بریدند و یوسف در نیمه چاه بود که رسن بریده شد گفت دریغ که دیوار دیده نشسته
امید از زندگی من منقطع شد در چاه هلاک افتادم پس دل از جان بر داشت و خود را بحق باز گذاشت ندا رسید بجبرئیل که بندۀ
مرا دریاب جبرئیل بیک چشم زدن از سدرة المنتهی بمیان چاه رسید و حضرت یوسف را در هوا بگرفت یوسف بیهوش شده بود آنحضرت
او را بسنگی که در چاه بود رسانید و بر بالای سنگی بخوابانید خطاب آمد که ای جبرئیل جامه از بهشت بوی بپوشان و از شربتهای انهار جنت
بوی نوشان و سر مبارک او را در کنار خود نه و پر های خود را بر جراحتهای وی مال تا به شود و چون بهوش آید سلام ما بوی برسان و
بگو که هیچ غم مخور که ترا از برای تخت و جاه آفریده ام نه از برای تحت چاه جبرئیل گفت الهی اجازت فرما که من خود را بصورت یعقوب
بوی نمایم تا آتش دل او تسلی یابد فرمان در رسید که چنان کن جبرئیل بصورت یعقوب برآمده سر یوسف را بر کنار گرفت چون یوسف
بهوش باز آمد و سر خود را بر کنار پدر دید برجست و هر دو دست در گردن روح الامین در آورد و فریاد برکشید که ای پدر بزرگوار کجا بودی که
برادران با من چها کردند و مرا از خدمت تو محروم ساختند و ترا بفراق من مبتلا گردانیدند و مرا سر و پا برهنه درین بیابان هلاک دوانیدند و
دایم از ستم و جفا ممکن بود بمن رسانیدند و آب و نان از من باز داشتند و مرا تشنه و گرسنه بگذاشتند و رخساره مرا بضرب طپانچه گلگون
کردند و بسیلی چهره مرا با خاک و خون برآمیختند و پیراهن که تو بدست خود در من پوشیده بودی از سرم کشیدند و رسن خوار بر میانم بستند و لگد
بپهلوی من زدند و سرنگون در چاه در آویختند ای پدر در روی من نگر و زخم طپانچه ببین و در پشت و پهلوی من نگاه کن و از غم و محنت
ملاحظه فرما یوسف این سخن میگفت و از در و دیوار چاه آواز زاری می آمد حضرت جبرئیل بیخود شد و گریه میکرد آخر جبرئیل با عطاف
شده گفت ای یوسف من یعقوب نیستم من روح الامینم و فرستادۀ رب العالمینم و ترا سلام الهی بتو رسانید و از طعام و شراب
بهشت بوی خورانیده پیراهن حضرت خلیل که یعقوب تعویذ وار بر بازوی یوسف بسته بود گشوده در وی پوشانیده و آنگاه مژده

خلاص و نجات از چاه و رسیدن بمرتبه عز و جاه بگوش او رسانید چنانکه حق تعالی از آن خبر میدهد که وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ و وحی کردیم بسوی
یوسف بواسطه جبرئیل که اندوه مکن و مترس که بزودی ترا از حضیض چاه بذروه جاه رسانیم و برادران را بحاجت مندی بتو درآوریم تا
لَتُنَبِّئَنَّهُمْ هر آینه تو خبر دهی برادران را بِأَمْرِهِمْ هَٰذَا باین کاری که کرده اند و در رنج و تعب رسانیده اند وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و حال آنکه
ایشان ندانند که تو کی جهت علو شان و رفعت مکان تو و این وقتی بود که بجهت غلا و قحطی بطلب غله بخدمت او آمده بودند و او ایشان را شناخت و ایشان او را
نشناختند چنانکه بیاید ان شاء الله تعالی و چون جبرئیل خواست که بمقام خود رود یوسف از حضرت عزت درخواست که ای جبرئیل دلم در زیر
در تنگ چاه قرار گیرد و سر یوسف در کنار گیرد که غریب است و تنها از یار و دیار خود دور مانده و دل بر کربت غربت و حرقت فرقت نهاده آورده اند که
زندان یعقوب آن شب بکنعان رفتند و حضرت یعقوب همه روزه بانتظار یوسف در زیر شجرة الوداع نشسته بود و با خواهر یوسف سخن
شوق در پیوسته تا نماز شام درآمد و اثر از فرزندان پیدا نشد و دود از نهاد یعقوب برآمد و گفت ای دینا برادرانت را چه شد که دیر کردند و سبب
چیست که ماه رخسار یوسف از مطلع وصال طالع نمی شود و شمع جمالش چرا امروز تا این زمان از دلم نور و روشنی نمی بخشد ای دختر از
تخیل مفارقت یوسف و تصور مهاجرت او آتش حسرت در اشتعال آمده و کشتی قرار و آرام در گرداب اضطراب افتاده دینا پدر را تسلی میداد
و انواع کیمیا و عذرها ترتیب میداد القصه یعقوب شب هم انتظار برده با دینا در پشته بلند که بر راه کنعان مشرف بود برآمده بنشست و دختر را [illegible]
و دیده بر راه فرزندان نهاد و فرزندان آن شب در سر ره بودند و خواب پریشان قطع کرده بود و در جواب گفت چون دید که برادران در خواب اند
فرصت یافته پنهان بر سر چاه شتافت و آواز داد که ای برادر من یوسف حَيٌّ أَنْتَ أَمْ مَيِّتٌ آیا تو زنده ای در این چاه یا مرده یوسف گفت که کیستی
که از حال بیچارگان می پرسی و از غریبان و بیکسان یاد میکنی گفت منم برادر تو یهودا ای برادر یا جان برادر حال تو چیست یوسف در گریه شده
گفت ای برادر چون باشد حال کسی که از کنار پدر جدا بود و در تنگ چاه در [illegible] افتاده بود [illegible] و بر روی زمین از زندگان [illegible]
در زیر زمین از مردگان بود از درد دل یوسف در خروش آمد و [illegible] و یوسف بسیار بگریست یوسف [illegible] از قعر چاه
آواز داد که ای برادر وقت وصیت است نه هنگام تعزیت یهودا گفت ای برادر چه وصیت داری یوسف آواز داد که وصیت من آنست که
چون نماز شام با برادران بخانه رسی از بیکسی من بر اندیشید و در وقت طعام خوردن از بیکسی من یاد آرید و بامداد چون سر از بالین برداشته
جامه بپوشید از بیکسی من فراموش مکنید و در وقت شادی و صحبت که بایم گفت و گوی کنید تنهائی و پریشانی مرا بخاطر گذرانید یهودا از سوز
این وصیت خروش برکشید و او مردی بود بلند آواز و آواز او بگوش برادران رسید ایشان بر جستند و بر اثر آن آواز دوان شدند و چون
آنجا رسیدند دیدند که یهودا بر سر چاه نشسته میگرید گفتند ای یهودا چرا میگریی گفت بر حال این یتیم غریب و آواره بیچاره میگریم برادران یهودا را ملامت
کردند و خواستند که سنگی چند در چاه اندازند یهودا مانع ایشان شد و گوسفندی بر سر چاه نهاده روی بکنعان آوردند و پیراهن یوسف را بخون گوسفند آلوده

ساختند و نزدیک بغروب بود که حوالی آن پشته رسیدند که حضرت یعقوب بر بالای آن بود و همه روز انتظار برده و راه ترصد بر ایشان نهاده
ناگاه گرد ایشان در آن صحرا پدید آمد یعقوب دینا را گفت که ای [illegible] چه گرد است گفت چه عجب که برادران من باشند گفت نیکو بنگر تا [illegible]
باز نگریست از دور اعضای او در اهتزاز افتاد و حضرت یعقوب پرسید که ای دختر ترا چه رسید گفت ای پدر برادران می آیند اما یوسف با ایشان نی
نیست یعقوب بمجرد استماع این خبر آه سوزناک از جگر برکشید و گفت ایشان را آواز ده تا بالای این پشته برآیند دینا نعره بزد که ای [illegible]
یعقوب بیائید که پدر [illegible] انتظار میبرد و چون فرزندان دانستند که پدر ایشان را اینجاست از میان وادی دست بر [illegible] زدند و چون [illegible]
کاذب گریبان چاک زدند و چون [illegible] خروش برآوردند یعقوب سراسیمه گشته و متحیر زود ماند و قوت از کار رفته با دختر گفت
که ای دختر این چه فریاد است که می آید و این چه شور که [illegible] میکشاید این چه شورست که از تأثیر آن آتش اندوه در کانون
سینه ام افروخت و این چه فروختن است که از هیبت استماع آن کبر حسرت از فواره دیده فرو میریزد دینا گوش فرا داشت آواز [illegible]
انگیز و فریاد یعقوب را خبر داد و متعاقب استماع این خبر آن پیر ناتوان از پای در افتاد و بیهوش شد دینا نعره بزد که ای برادران بشتابید که پدر
پیر خود را دریابید که حال او دگرگون شد و عنان از کف اختیار بیرون شد چون این بشنیدند دویدند [illegible] چون بخود آمد ایشان را دید وَجَاءُوا
أَبَاهُمْ و آمدند نزد پدر خود عِشَاءً [illegible] شبانگاه يَبْكُونَ میگریستند و فریاد و فغان ایشان زیاده تر شد و [illegible] پدر دید
در کنار گرفت و دست بر دهان [illegible] خروش برکشید و گفت ای برادران این چه حرکت بود که [illegible] پدر را فاجع
ساختید و برادر را بچاه انداختید و زبان ملامت خلق بر خود دراز کردید و [illegible] بیگانه بر خود باز کردید [illegible] بدست
خود [illegible] پیوند خود [illegible] قطع [illegible] نعره زنان و فریاد کنان [illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] قَالُوا گفتند يَا أَبَانَا ای پدر ما إِنَّا ذَهَبْنَا بدرستی که ما رفتیم [illegible] نَسْتَبِقُ
[illegible] وَتَرَكْنَا يُوسُفَ و گذاشتیم یوسف را تنها عِنْدَ مَتَاعِنَا نزدیک رختها [illegible]
فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ [illegible] وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا [illegible] وَلَوْ كُنَّا
صَادِقِينَ و اگر [illegible] راست گویان [illegible] دروغ [illegible] و دلیل [illegible]
یوسف [illegible] پیراهن [illegible] وَجَاءُوا و آوردند عَلَىٰ قَمِيصِهِ بر بالای پیراهن یوسف بِدَمٍ كَذِبٍ خونی دروغ یعنی بخون
یوسف [illegible] آلوده [illegible] یعقوب چون قول ایشان را شنید و پیراهن
خون آلود دید [illegible] بر بالین [illegible] نهاده [illegible] مصیبت [illegible]
آب دیده او [illegible] یعقوب [illegible] در منزل خود و در میان فرزندان و عترت خود گفت یوسف

منا انجات کنند نه فرزندان دیگر پس گفت چه حاصل ؛ کل شکوه و همات یار نیست چه سود ؛ بت شکر لب منی در کنار
نیست چه سود ؛ پس پیرهن یوسف را بطلبید و آنرا ببوئید و آهی زد و باز بیهوش شد چون با خود آمد آنرا بر روی خود افکند و چندان گریه
کرد که روی وی بخون آلوده و سرخ شد و چون نیک در آن نگریست هیچ جا از آن دریده نیافت گفت عجب گرگی بوده که یوسف را خورده
و تعرضی به پیراهن نرسانیده پس از بسیاری غم و الم و غصه و اندوه عتاب به پسران کرده قال گفت نه چنین است که شما میگوئید
بل سولت لکم بلکه آراسته است برای شما انفسکم نفسهای شما و آسان گردانیده در چشم شما امرا کاری بزرگ را
که آن هلاک یوسف است فصبر جمیل پس کار من صبریست نیکو یعنی شکیبایی که با آن شکایت نباشد مگر با خدای والله
المستعان و خدای یاری خواسته شده است از و یعنی یاری از وی میخواهم علی ما تصفون بر آنچه شما صفت میکنید از
هلاک یوسف مرویست که چون برادران این سخن را از پدر شنیدند متفکر گشتند روز دیگر با هم بر سر چاه رفتند و با خود گفتند که تدبیری باید کرد
اندیشه اول پدر بیرون رود و مادر آنچه میگوئیم تصدیق کند بعضی گفتند صلاح این کار آنست که برویم و یوسف را از چاه بیرون آریم و
او را پاره پاره کرده استخوانهای او را نزد پدر آریم تا آن تهمت از ما رفع شود یهودا گفت زبان عهد کرده اید که یوسف را نکشید پس ایشان
از آن منع کرد و ما را بشام با خانها آمدند پدر ایشان را گفت اگر راست گفته اید میگوئید که یوسف را گرگ خورده بگیرید و نزد من
آرید تا صدق قول شما از و معلوم کنم ایشان به صحرا رفتند گرگی بگرفتند و دست و پای وی را ببستند و نزد پدر آورده میگفتند
و گفتند که این آنست که یوسف را خورده حضرت یعقوب گفت دست و پای او را بگشایید چون او را بگشودند گفت ای گرگ نزد
من آی گرگ بیامد و نزد حضرت یعقوب بایستاد یعقوب گفت ای گرگ شرم نداری که جگرگوشه و میوه دل منی ورد شبی
هر دو چشم مرا بخوردی گرگ بآواز آمد و گفت سوگند بتو ای نبی فرزند ترا نخورده ام چه دستی که خون و گوشت شما که پیغمبرانید بر ما حرام
است و من مظلوم و بر من دروغ بسته اند و در زمین غریبم گفت برای چه باین زمین آمده ای گفت یا نبی الله مرا بیچاره گذاشتند
دیگر روز بزیارت ایشان آمده بودم پسران تو مرا بگرفتند و ببستند و نزد تو آوردند و این دروغ بر من بستند یعقوب تعجب از این حال
و شنیدن این مقال ازو کرد گفت بل سولت لکم انفسکم امرا فصبر جمیل القصه یعقوب در فراق یوسف چندان میگریست
که فرزندان بفریاد آمدند و گفتند ای یوسف را چه و بر ما برسان و بدو باز ده یا یعقوب دعا مولوشی کردن و گفت اجازت ده تا بر زمین
روی و با یعقوب در کوه و نار هوافت مرویست که هر بامداد حضرت یعقوب به بیرون آمدی و بر بالای کنوانی میکنشته و میکفتی
یا بنی ای فرزند من وای نور دیده دلبند وای میوه باغ دل پر داغ من وای گوشه جگر خون شده من فی ای پسر طرفه ترک
آیا ترا در کدام چاه افکندند چهای تیغ ظلم کشته اند ترا بکدام تیغ هلاک ساختند فی ای بچه غرغر قوت آیا ترا در کدام دریا غرقاب

قاتل تنها

تا افکندند بیابانی که پیرهن و کفن ترا بکدام نوع ازو زمین ترا دفن کردند پس گریستی در آن وادی بیکفت و آب حسرت از دیده بباریدی و پس
که کشتی در آن وادی زرد بیمز از دو جبرئیل در رسیدی ای یعقوب و گفتن را با کرید خود بگرید و مقدسان ملا اعلی را بناله و زاری در آوردی
یعقوب جواب داد که ای جبرئیل جگرم را کریم ؛ جان عجم فرسوده دارم چون نام آه آه ؛ آه درد آلوده دارم چون کریم زار زار آورد
دعا امام حضرت جبرئیل در چاه تا مدت سه روز بیش حضرت یوسف بود و در تسلی او میکوشید و او را بصبر مرغوب میدواند آخر فرمود تا
با هر رسانید و چون خواست که ازو مفارقت کند یوسف از وحشت و بیکسی بخود بنالید جبرئیل فرمود که ای یوسف این دعا را
بخوان تا از زندان این چاه خلاصی یابی یا صریخ المستصرخین و یا غوث المستغیثین و یا مفرج کرب المکروبین
قد تری مکانی و تعرف حالی و لا یخفی علیک شیء من امری حتی تمام برکت این کلمات شریفه او را تخفیف
چاه باوج جاه رسانید از صادق مرویست که چون یوسف را در چاه انداختند جبرئیل باو نازل شد و گفت ای پسر کرا
در چاه انداخت فرمود برادران من بجهة حسد بردن بر منزلت و تقرب من نزد پدر جبرئیل گفت اگر میخواهی ازین بلا خلاصی یابی
این کلمات بگوی که اللهم انی اسئلک بان لک الحمد لا اله الا انت بدیع السموات و الارض ذو الجلال و
الاکرام ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل لی من امری فرجا و مخرجا و ان ترزقنی من حیث احتسب و من
حیث لا احتسب بحکم تحت این انوار ازین چاه خلاصی گردید و پادشاه مصر گردانید القصه در روز چهارم بوید نجات از وهب
لطف الهی بوزید وجاءت سیارة واقعند کاروانی نزدیک آن چاه و ایشان جمعی بودند که از مدین بمصر میرفتند فارسلوا
واردهم پس فرستادند وارد خود را بجویبار آن چاه و وارد کسیست که آب کشیدن کاروان تعلق باو داشته باشد
و وارد ایشان مالک بن دعر خزاعی بود از اهل مدین چون بر سر چاه آمد فادلی دلوه پس فرو افکند در چاه دلو خود و چون
رسید یوسف که در دلو نشین کاین دلو برای تو در چاه آمده یوسف در دو دست در سعال کرد دیوارهای چاه بر فراق یوسف گریه کنند
دو را نسی الملوک مذکورست که مالک کشیدن دلو حیران مانده دلو از نجابت کران دید بچاه فرو نگریست و آن ماه را در دلو مشاهده کرد
قال گفت یا بشری ای مژده و خوشا حالی هذا غلام اینک پسریست که دلو را گران ساخته پس یوسف را از چاه بر آورد
و اسروه و پنهان داشتند وارد و اصحاب او یوسف را از رفقای خود که اهل کاروان بودند بضاعة در حالتی که متاع تجارت باشد
یعنی ایشان را از برای فروختن مناسب بود و پنهان ساختند امر او را از کاروانیان و گفتند که اهل آب او را بما داده اند تا برای ایشان
بمصر بفروشیم و برادران حال او را پنهان داشتند و گفتند با کاروانیان که بنده ماست و از ما گریخته است او را بخرید والله
علیم و خدای داناست بما یعملون بآنچه میکنند یعنی مخفی نبود برو پنهان کردن یوسف و مکر و کید کاروانیان و اولاد یعقوب

اکرمه ما ذکر یهودا را عادت بود که هر روز یکبار بر سر چاه آمدی و یوسف را آواز دادی و طعام بدادی درین روز که کاروان آنجا رسیده بودند یوسف را بیرون آورده بودند
یهودا بر سر چاه آمد که طعام دهد و چندانکه آواز داد جوابی از چاه نشنید پس بطلب یوسف بمیان کاروان آمد او را دید در میان ایشان نشسته نزد مالک بن
ذعر یافت برادران را خبر داد بیامدند و مالک را گفتند که این غلام از ماست و از ما گریخته مالک گفت اگر خواهید او را بشما دهم و اگر او را بما فروشید بخرم گفتند
او را بتو میفروشیم لیکن این غلامیست که زبان ما را و ... [illegible] عیب میفروشیم مالک گفت با این عیب او را بچند میفروشید گفتند هر چه خواهید
بدهید اما بشرط آنکه ویرا ازین ولایت بیرون بری و غل در گردنش نهید و دست و پایش در زنجیر کشید که گریز پاست و او را [illegible]
دارید که غلامی متکبر و سرکش است تا رام گردد حضرت یوسف در برادران مینگریست و سخنان غضب آمیز ایشان میشنید و قوة و [illegible]
سخن کردن نداشت پس بزبان عبری یوسف را گفتند که اگر در آنچه ما میگوییم و میکنیم سرکشی کنی و خلاف آن گویی ما شمشیر کشیم و سر ترا از بدن
جدا کنیم یوسف خاموش شد القصه آوردند و [illegible] دادند و مالک گفت نه زر که داشتم ببضاعت خریده ام و بهامن دری چند
سودمند است گفت تو بیا ازین بها غلام ما بسیارست [illegible] بهر چه داری پس دست یوسف را بدست او دادند
وَشَرَوْهُ و بفروختند او را بِثَمَنٍ بَخْسٍ بهای ناسره اندک و بی اعتبار دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ که درمی چند بود شمرده شده
عادت اهل آن روزگار چنان بود که کمتر از چهل درم را میشمردند و زیاده بر آن را وزن میکردند مالک درهمی چند [illegible] عدد
بود و گویند بیست عدد هر برادری دو عدد برداشتند و از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که هجده درم بود و در وسیط آورده که یهودا
هیچ نگرفت القصه مالک یوسف را بخرید وَكَانُوا و بودند برادران فِيهِ در یوسف علیه السلام مِنَ الزَّاهِدِينَ از بی رغبتان
از آن درم از غایت قلت و یا نخواستند که یوسف با ایشان باشد یا کاروانیان در خریدن بی رغبت بودند بجهت آنکه [illegible]
او در خبر آمده که روزی حضرت یوسف در آینه نگاه کرد جمال خود را دید از آن تعجب کرد و با خود گفت اگر من بنده بودمی بهای من
از عد و حصر متجاوز بودی پس حق تعالی بر سبیل امتحان ثمن بخس را بها نمود و ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود آورده که چون مالک یوسف را
بخرید [illegible] خیر باو برسید تا آنکه او را در سفر بفروخت آن خیر و برکت از وی منقطع و مفقود شد و بدانست که آن از برکات
حضرت یوسف بوده پس نزد او آمده گفت تو چه کسی گفت انا ابن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم مالک او را در کنار گرفت و بسیار بگریست
و مالک مردی عاقل بود و هرگز او را فرزندی نبود از حضرت یوسف التماس کرد که دعا کند تا حق تعالی او را فرزندی دهد یوسف دعا
کرد و حق تعالی دوازده فرزند همه پسر باو داد در تبیان القصه در اول حال مالک یوسف را بخرید [illegible] برادران [illegible] گفت که
غل و زنجیر حاضر کنید و چون یوسف را چشم بر غل و زنجیر افتاد فغان بر داشت مالک گفت ای غلام اضطراب مکن که بندگان را [illegible]
از غل و زنجیر چاره نیست یوسف فرمود که من نه از غل و زنجیر بفغان آمدم بلکه از آن حال مرا یاد آمد که ملک تعالی

زبانیه دوزخ را فرماید که بگیرید این بنده عاصی را و غل بر گردن او نهید که گردن از طوق خدمت ما پیچیده است و پایش در زنجیر
کشید که قدم از دایره فرمان ما بیرون نهاده است مالک ازین گفتار متحیر شد آهسته بدو گفت ای غلام من ترا در قطار خواجگان
بند میکنم دل خوش دار که چون اینان برون شدند این رسم از تو برگیرم بند از پای و غل از گردن تو بردارم پس بحضور برادران زنجیر
نهادند و غل در گردن [illegible] نهادند پلاس کهنه [illegible] پوشیدند [illegible] فرزند یعقوب خاطر جمع کرده در روی یکدیگر
نهادند یوسف دگرباره گریه آغاز کرد مالک گفت ای غلام چرا میگریی [illegible] گفت ای مالک تحمل فراق
[illegible] مالک گفت ای غلام من از ایشان اثر مهر و محبتی نسبت بتو ندیدم
و بجز [illegible] و وحشت [illegible] چیزی دیگر از ایشان نیافتم تو چه رغبت بدیشان داری گفت اگر ایشان را از من نفرتست مرا بدیشان رغبت است
و اگر ایشان مرا دوست نمیدارند من ایشان را دوست میدارم [illegible] تا توقف کنند مالک آواز داد که ای جوانان
آهسته باشید که این غلام میخواهد که از شما بحلی طلبد و شما را وداع کند یوسف زنجیر کشان نزد
برادران آمد و گفت ای عزیزان هر چه کردید بحل کردم و [illegible] آنست که در وقت گریه پدرم را تسلی دهید و بهر نوع که توانید
رعایة آن پیر مبتلا بهجران کنید و من غریب مبتلا را از یاد مگذارید [illegible] یوسف [illegible] گفت ای جان برادر
[illegible] پس شتری آوردند و یوسف را با پلاس و غل و زنجیر بر بالای شتر افکندند و غلامی زشت [illegible]
[illegible] موکل ساختند و کاروان بجانب مصر روان شد یوسف از عقب نگاه میکرد و میگفت ای پدر بنگر [illegible]
[illegible] ای خواهران [illegible] کاروانیان همه شب [illegible]
[illegible] رسیدند و یوسف [illegible] قبر مادر خود [illegible] از بالای شتر بر قبر مادر افکند [illegible]
[illegible] مادر [illegible] و قطرات عبرات چون باران [illegible] آواز داد که ای مادر
مهربان سر از خاک بردار و [illegible] نظر در کن و نگاه کن بحال فرزند دلبند خود انا ابنک المخذول [illegible] بگردنم نهادند
و اسیر وار پلاس پوشانیدند و دست و پایم بزنجیر بسته [illegible] پدرم را [illegible] سوخته از فراق
[illegible] ای فرزند [illegible] بسیار گردانید [illegible] فرزند [illegible]
[illegible] إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ [illegible] وقت
[illegible] یوسف بود [illegible]
[illegible]

[illegible]

و چون آلوده شد و گفت ای غلام راست میگوئی خواجگان تو گریزپائی یوسف هیچ نگفت اما چنان بدرد بنالید که غلغله در
ملکوت افتاد فی الحال تند باد قهر الهی برآمد و غبار برخاست صاعقه جا بر هوا پیدا شد و خروش رعد و سوز برق ابر سحاب ظلام
گشت کاروانیان گفتند که ما از خود میبینیم چند روز گناه تازه نمی بینیم که موجب این عقوبت باشد آن غلام سنگدل بیامد و گفت که شما را
ملامت چه بینی این ساعت طپانچه بر روی این غلام عبری زدم و او آب در دیده بگردانید و بدرد دل ناله کرد و تر د آن حال این صورت
واقع شد مالک گفت ای غلام سبب این طپانچه زدن چه بود گفت او خود را از شتر انداخته بود و داعیه گریختن داشت مالک گفت
لابد عقل چگونه بکیسه با غل و زنجیر و اندر گفت پس پیش یوسف آمد و گفت ای جوان قصد گریختن داری گفت ای مالک من سر بر تربت و ...
از غلام اما بخاک مادر رسیدم صبر و تحمل از من رمیده شد و ز لشه طاقتم بیچیغ اضطراب بربوده گشت مادرم مرا اندیشه کرده بود که
من با غل و زنجیر سر خاک من خواهم رسید یاد داغ بنالی بر رخ جگر گوشه او خواهند کشید چون قبر ویرا دیدم بی اختیار خود را از بالای شتر در انداختم
وغم دل با او میگفتم و قصه بر غصه خود بروی عرض میکردم که این غلام بیامد و طپانچه بر روی من زد و من تقصیری نکردم همین بود که آهی از دل
بر آوردم ... کاروانیان بگریه درآمدند و آغاز تضرع و زاری کردند که این جوان عالی شان این کرامت دارد کاروانیان یوسف بهوا لکرامت
ولب مبارک بجنبانید فی الحال باد بیارامید و هوا صاف شد مالک این حال مشاهده کرده در ساعت بزیر آمد و تا غل از گردن و بند
از دست و پای یوسف برداشتند و جامه نیکو در وی پوشانیدند و بجلالت و رونق او ... مالک او را بمصر آورد و در آن زمان
پادشاه مصر ریان بن ولید عملیقی بود از اولاد عملاق بن لاود بن سام بن نوح و گویند که او بحضرت یوسف ایمان آورد و بعضی
از یوسف فرمان یافت و لیکن از پادشاهی بقابوس بن مصعب افتاد که فرعون زمان موسی بود و اول زمان و آخر زمان
یوسف بود و یوسف او را بایمان دعوت کرد قبول ننمود و ریان زمام امور ملک خود را بدست قطفیر مصری باز داده بود و گفته
زیاد در مرتبه و رفعت شان او نزد ملک مصر او را عزیز گفتندی و چون کاروان بمصر آمد و کار شکنان عزیز بسر راه کاروان آمده بود
دیدند از کنجه جمال او آشفته و حیران شده باز گشتند و خبر بعزیز بردند و او زنی داشت راعیل نام و بنام زلیخا مشهور او زلیخا بود و چون
عزیز خبر یوسف شنید با مالک پیغام داد که غلام را بتماشا آورد و روز دیگر مالک یوسف را بحمام برده و سر و تن او را بشست و
جامه قیمتی در وی پوشانید و بر بازار بکنیز نام او را بر بازار آوردند و بجلوه آن جمال شیرین شور از مصریان برآمد خریداران بیشتر بودند در
آمده هر کسی در بها چیزی اضافه میکردند تا بجائی رسید که هم سنگ او زر و نقره و مشک و دیبا بدهند عزیز مصر قدم خریداری در پیش
نهاده او را بآن بسیلغ خریده بخانه آورد **وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ** و گفت آن کس که خرید یوسف را **مِنْ مِصْرَ** از اهل مصر یعنی
عزیز **لِامْرَأَتِهِ** مر زن خود را یعنی زلیخا **أَكْرِمِي مَثْوَاهُ** گرامی دار جای باشش این غلام کنعانی را یعنی از حسن تعهد و نیکو داشت او

رابحبتم ع

سخنانم کنی چه نظر او دل کسی دیگر پیش بیکو دلیل عزت و احترام است **عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا** شاید که سود رساند ما را در کارها از ضیاع
و عقار و سر انجام روزگار ما و با ما سپهر شفیع در مصالح حال و مال خود چه علامات رشد از جبین او لایح است **أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا** یا فرا گیریم
ویرا فرزند گویند عزیز عقیم بود و ترد بعضی عنین و بدین جهت این گفت که او را بفرزندی گیریم چه آثار رشد و جواب در ناصیه او ظاهر است از بعضی
اکابر نقلست که عزیز زلیخا را گفت که یوسف را بموضعی فرود آور که نیکو تر باشد اما آن بکنند زلیخا جای آن عزیز نازل بکند بهتر از درون دل خود
نیافت پس او را در خانه دل خود فرود آورد **وَكَذَٰلِكَ** و همچنانکه عطف بر یوسف مهربان کردانیدیم و او را به تعهد حال او در کشیدیم بعد از آنکه
ویرا از بند چاه و تعب راه نجات داده بودیم **مَكَّنَّا لِيُوسُفَ** جای دادیم یوسف را و تمکین دادیم او را **فِي**
**الْأَرْضِ** در زمین مصر تا تصرف کند در آن ولایت بعدالت **وَلِنُعَلِّمَهُ** و تا بیاموزیم او را **مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ**
از تعبیر خوابها و یا معانی کتب الهی ملخص معنی آنست که غرض از رهانیدن یوسف از چاه و رسانیدن او را بمصر و تمکین او بودن در آن
این بود که بعدل قیام نماید و بتدبیر مردمان اقدام کند و از ما تعلیم معانی کتب کند و ایشان را بآن ارشاد نماید و یا تعبیر خوابها نموده
تنبیه ایشان کند از حوادث واقعه تا مستعد آن شوند و بتدبیر آن مشغول شوند قبل از آنکه واقع شود ما تنها به او در سابق
قحط ایشان را بتفصیلی که مذکور خواهد شد **وَاللَّهُ غَالِبٌ** و خدای تعالی **عَلَىٰ أَمْرِهِ** بر کار خود و هیچ کس چیزی را از امر او رد نتواند
کرد و با غالبست بر امر یوسف که برادران را در وی مطلق بود و هر چه بخلاف آن او واقع شد مگر آنچه خدای خواست **وَلَٰكِنَّ**
**أَكْثَرَ النَّاسِ** و لیکن بیشتر مردمان **لَا يَعْلَمُونَ** نمیدانند که زمام امور بقبضه اقتدار و مشیت اوست و پیدا علم خلاف و لطائف
صنع و خفایای لطف او سبحانه **وَلَمَّا بَلَغَ** و آنهنگام که یوسف برسید **أَشُدَّهُ** بمنتهای اشتداد در جسامت و قوت خود که آن
میان سی و چهل سالگیست و گویند مراد سن شبابست که مبتدا بلوغ غایت و در روایت صحیح از ابن عباس از هجده سالگیست
تا سی سالگی **آتَيْنَاهُ** دادیم او را **حُكْمًا** نبوت یا حکمت که آن علمیست مؤید بعمل یا حکم کردن میان مردمان **وَعِلْمًا**
و دانشی که آن تاویل احادیث که عبارت است از علوم دینیه و علم بمصالح مردمان و تعبیر خواب و مرویست که مردم چون مرافعه
بعزیز میکردند عزیز از یوسف اشارت میفرمود و همه طور بکمال عقل و صواب دید او **وَكَذَٰلِكَ** و ما تنها این **نَجْزِي**
**الْمُحْسِنِينَ** پاداش میدهیم نیکوکاران را این اشارتست بآنکه حق تعالی یاد کننده احسان اوست و در عمل این مرتبه رفیع داده عنوان
جلالت با وزارتی فرموده در بعضی روایات آمده که یوسف سه مفده ساله بود که عزیز وی را بخرید و سی ساله بود که ریان بن ولید
ویرا وزارت داد و چهل ساله بود که حق تعالی او را نبوت داد و صد و بیست ساله بود که متوفی شد آورده اند که چون یوسف بخانه عزیز درآمد
سلطان عشق رخت بخانه دل زلیخا فرستاد و لشکر محبتش متاع صبر و سکون او را یغما داد و مهر او بر جمال یوسف زیاده شد و شوق

واحکام آن گرفته اتفاد ای ع

زلیخا از فرط شوق تا آنکه عشق بغایت رسید و شوق بنهایت انجامید صورت حال یوسف در میان نهاد وَرَاوَدَتْهُ و طلب مراد خود
کرد یوسف را الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا آن زن که حضرت یوسف در خانه او بود یعنی زلیخا عَنْ نَفْسِهِ از نفس او یعنی بحیله‌ها می‌آمد و میخواست
تا یوسف را رام خود کند و بانواع حیله مطلوب خود از یوسف حاصل کند این معنی فرمود که از مراوده و حیله‌ای او در طلب مراد خود آنست
این بود که باوی گفت که چه موی نیکو داری در جواب گفت اول چیزی که در خاک پراکنده و ریزیده گردد موی باشد گفت ای یوسف چه
روی نیکو داری گفت احسن الخالقین آن را در رحم مادر نگاشته گفت ای یوسف حسن روی تو قیامت را فرو گرفت جواب داد که شیطان ترا
چنین داشته گفت ای یوسف عشق تو آتشی در دل من زده این آتش را بآب لطف فرو نشان گفت اگر آب آتش فرو ریزم با آتش دوزخ
سوخته شوم گفت بر خیز و اندرون آن خانه درآی بیا که بغایت تشنه ام و غرض او آن بود که چون بخانه درود در پی او درآید و مراد
خود از وی حاصل کند یوسف جواب گفت که در خانه کسی رود که صاحب خانه باشد و من مملوکم و مالک چیزی نیستم گفت در آن خانه
بستر حریر و دیباچهٔ لطیف گسترده در انجا در او مرادی حاصل کن گفت چگونه خود را مستوجب دوزخ گردانم و منزل خود را در بهشت
از دست بدهم گفت ای یوسف از من بهانه مدار که در وعابی در آن پرده آنکه کسی را در آن پرده راه نیست گفت خدای عالم بر همه اسرار و
خفیات مطلع است چگونه از وی پوشیده شود گفت دست بر دل من نه تا اطمینانی یابم گفت عزیز با آن اولیتر است گفت من عزیز را
شربتی دهم تا بمیرد و من خلیفه تو شوم گفت چگونه از عتاب و عذاب دوزخ رهائی یابم و از [illegible] مرویست که مراوده او با یوسف
آن بود که خود را می‌آراست و بر وی عرض میکرد و وی را با خود دعوت میکرد گاهی ترغیب و گاهی ترهیب و میگفت ای یوسف بنگر
جمال من بنگر گفت چگونه بچیزی نگاه کنم که عنقریب در خاک پوسیده شود گفت [illegible] گفت چه فایده باشد
آنچه خواهد شد و چون تردد و سخن شنید یوسف روی از وی بگردانید [illegible] از تدبیرات مراوده عاجز شد شروع در حیله دیگر کرد بانی وجه
که خانه بساخت که از زیر و بالا و در و دیوار آن آینه بود و صورت خود و یوسف را در آن نقش کرده [illegible] بود و چون
تمام شد یوسف التماس کرد که اندرون در رود [illegible] بالتماس او در آن خانه در آمد زلیخا در عقب آن روان گشته
در خانه در آمد وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ و بست درها مرویست که آن هفت خانه بود تو در تو [illegible] در هر خانه در پی ایشان [illegible] درها را فرو
بست وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ و گفت پیش بیا [illegible] قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ گفت پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی [illegible]
إِنَّهُ رَبِّي بدرستی که شان اینست که پروردگار من أَحْسَنَ مَثْوَايَ نیکو ساخته است منزل مرا [illegible] قرب خود و مرا
جلیله درجه فرمود چگونه در حق او عاصی شده بانی امر قبیح اقدام نمایم و خود را از آن مرتبه محروم گردانم و با عزیز که تربیت کرده
و ترا نیکو داشت می امر فرموده پس چگونه حرمت و حق نعمت او را رعایت نانموده دست خیانت در حرم او دراز کنم إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ

لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ
بدرستی که رستگار نمیشوند ستمکاران [illegible] یعنی حق ناشناسان که در موضع نیکی بدی کنند [illegible]
نکردند نا کاران چه زنا بدترین ظلمهاست وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ و بدرستی که قصد کرد آن زن یعنی زلیخا بمخالطه او وَهَمَّ
بِهَا و قصد کرد یوسف علیه السلام بدفع او یا بطریق فرار لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ اگر ندیدی و نیافتی یوسف برهان پروردگار خود
بود و کار خود را [illegible] قصد مخالطه او کردی و آن برهان بقول اصح نور عصمت الهی بود و لطف نبوة [illegible] میان یوسف و میان
آنچه سبب خشم خدای بود در یوسف نبوت نبوة و مدد قوة در آن حال خود را نگاه داشت [illegible] که مراد از هم بها قصد
مخالطه یوسف بوده باشد بزلیخا زیرا که منافی عصمت و جمیع انبیا معصوم اند از صغایر و کبایر و بتر از قصد معاصی و مرویست
که در آن حال فرشته بصورت حضرت یعقوب بر یوسف ظاهر شد که انگشت بدندان گرفته بود و چون حضرت یوسف آن را بدید از آن خانه
بیرون دوید كَذَلِكَ همچنین نمودیم او را برهان روشن لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ تا بگردانیم از وی بدی را یعنی خیانت
در حرم عزیز وَالْفَحْشَاءَ و عمل زشت یعنی زنا إِنَّهُ بدرستی که او مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ از بندگان خالص ماست یعنی پاک
کرده شده از هر ناشایست و نا بایست باطن و ظاهر و از جمله بدیهیاست که قصد فاحشه و عزم بر آن از اکبر [illegible] و اعظم
قبایح است و منافی خالص بودن [illegible] قصد آن نکرد [illegible] و مرویست از علی بن الحسین علیهما السلام که برهان یوسف
که او را از خیانت باز داشت آن بود که در آن خانه بتی بود و زلیخا در حین مراوده چیزی را بر سر آن انداخت یوسف گفت که چرا چنین کردی
گفت تا او بر حال ما واقف نشود و ترا [illegible] و شرمنده [illegible] یوسف فرمود که پس من سزاوارترم از آنکه شرم دارم از خدای یگانه که قهارست
بعاصیان و در روایت آمده که چون زلیخا مراوده کرد با یوسف یوسف روی از وی بگردانید و بجانب دیگر نگریست صورت خود را
و صورت زلیخا دید که دست در گردن یکدیگر کرده اند روی از آن بگردانید بسقف نگاه کرد همچنین دید و بهر طرف که بنگریست آن را
مشاهده میکرد مضطرب شده بسرعت تمام روی به بیرون نهاد و زلیخا در پی او روان شد وَاسْتَبَقَا الْبَابَ و پیشی گرفتند
بسوی در یعنی یوسف بجهت فرار از زلیخا بمیل خروج و زلیخا مسارعت کرده در پی او تا منع کند از خروج و مراد از این در آن در همین
بود که خارج خانه بود [illegible] مرویست که حضرت یوسف روی بگریز نهاد [illegible] قفل آن [illegible]
شد و بر زمین می افتاد تا که بدر آخرین رسید زلیخا با او رسیده دست در وی زد و پیراهن او را باز کشید وَقَدَّتْ و درید
در وقت کشیدن قَمِيصَهُ پیراهن یوسف را مِنْ دُبُرٍ از پس آن وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا و یافتند هر دو شوهر او را یعنی عزیز که شوهر
زلیخا بود لَدَى الْبَابِ نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف را و زلیخا را مضطرب دید دانست که صورتی روی نموده که هر دو
آشفته اند پیش از آنکه متفحص آن شود زلیخا پیش دستی کرده و دلیرانه بسخن در آمد قَالَتْ گفت بعزیز که مَا جَزَاءُ مَنْ

أَرَادَ جزای کسی که خواهد بِأَهْلِكَ سُوءًا باهل تو بدی را مراد وی ازین سخن آن بود که براءة ذمت خود ازین گناه ظاهر سازد

و چنان فرا نماید که گناه از یوسف است یعنی مکافات یوسف نیست إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ مگر که بزندان کرده شود یعنی باز داشتن او از طاقت     برین گناه

أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ یا عذابی دردناک یعنی ادب کردن و زدن بتازیانه ازین سخن زلیخا انتقام کشیدن از امتناع یوسف از مراوده و براءة

و پاک دامنی خود بر زبان راند چون یوسف این سخن بشنید بجهة دفع عقوبت از خود قَالَ گفت ای عزیز هِيَ رَاوَدَتْنِي زلیخا درخواست

کرد مرا عَنْ نَفْسِي از نفس من و من امتناع کردم و الله تعالی اعلم عزیز گفت راستی این سخن چگونه دانم و حکایتی ازین واقعه خبر دارد یوسف گفت

درین خانه کودکی چهار ماهه بود در گهواره او گواه منست و آن کودک پسر خاله زلیخا بود عزیز گفت کودک چهار ماهه چه داند و چگونه سخن گوید

یوسف علیه السلام گفت که خدای من قادر است بر آنکه او را بسخن در آرد عزیز از آن کودک پرسید که تو چه میگوئی بقدرت ربانی کودک بسخن در آمد و حق تعالی

ازین خبر میدهد که وَشَهِدَ شَاهِدٌ و گواهی داد گواهی مِنْ أَهْلِهَا از کسان زلیخا که بسخن در آمده گفت که ای عزیز إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ

اگر هست گریبان یوسف پیرهن قُدَّ مِنْ قُبُلٍ دریده شده از پیش فَصَدَقَتْ پس راست میگوید زلیخا وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ و یوسف از دروغ

گویانست چه این صورت دلیلست بر آنکه زلیخا دفع یوسف میکرده از خود که گریبان از پیش دریده وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ و اگر هست پیراهن

یوسف قُدَّ مِنْ دُبُرٍ از پس دریده شده فَكَذَبَتْ پس زلیخا دروغ میگوید وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ و یوسف از راست گویانست

چه این حال دلالت دارد بر آنکه یوسف از وی گریخته و او در پی آمده و ورا بخود کشیده و پیراهنش از پس دریده

فَلَمَّا رَأَى پس آن هنگام که دید عزیز قَمِيصَهُ پیرهن یوسف را قُدَّ مِنْ دُبُرٍ دریده شده از پس روی

بزلیخا کرد و از روی غضب قَالَ إِنَّهُ گفت بدرستی که گفتار اینکه ما جزاء مِنْ كَيْدِكُنَّ از مکر و حیله شما زنانست

ما در زلیخا و امثال او دست از زنان مکاره إِنَّ كَيْدَكُنَّ بدرستی که کید شما عَظِيمٌ بزرگست چه کید زنان

زود در دل می آویزد و بسیار در نفس تأثیر میکند و ترکیب زنان با مردان مواجهه است و وسوسه شیطان

زیرا که حق تعالی در قرآن فرموده که إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا و در باره کید زنان گفته که إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ

در خبرست که یوسف علیه السلام چون نبوت و پادشاهی بوی قرار گرفت روزی جبرئیل نزد وی نشسته بود

جوانی از خدمتگاران مطبخ بود نزد وی آمد جامه چرب پوشیده و چیزی از آلت مطبخ بدست گرفته

جبرئیل گفت ای یوسف این جوان را میدانی که چه کس است گفت نه گفت این آن کودکست که برای تو در گهواره

گواهی داد یوسف علیه السلام گفت پس ورا بر من حقی ثابت است بفرمود تا جامه از وی برکندند و خلعت

گرانمایه در وی پوشانید پس او را وزیر خود گردانید القصه چون صدق یوسف و کذب زلیخا

بر عزیز ظاهر شد متوجه یوسف شده بر وجه اعتذار گفت یُوسُفُ اَعْرِضْ عَنْ هٰذَا
ای یوسف اعراض کن ازین سخن و پنهان دار این کار را وَاسْتَغْفِرِی وای زلیخا آمرزش طلب
لِذَنْبِكِ برای گناه خود و در بعضی تفاسیر آورده که سخن آنست که عزیز خواه از یوسف که غیبت
و تو او را این گناه یا زردی اِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ بدرستی که تو بودی از گروه گناه
کاران آورده اند اگرچه عزیز این قصه را تسکین داد و تا سخن عشق پنهان کی ماند شمهٔ ازین واقعه در افواه
مرد و زن افتاد وَقَالَ نِسْوَةٌ و گفتند گروهی از خواتین مصر و در کشاف آورده که پنج زن بودند از
زنان خواص ملک زن حاجب و زن ساقی و زن خباز و زن زندانبان و زن صاحب دواب که با یکدیگر
نشسته گفتند فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر موضعی که آنرا عین الشمس گویند مضمون سخن ایشان این بود که امْرَأَتُ الْعَزِيزِ
زن عزیز یعنی زلیخا تُرَاوِدُ فَتَاهَا طلب کرده است غلام خود را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او یعنی ازو در خواسته است که کام وی دهد
قَدْ شَغَفَهَا بدرستی که شکافته است یوسف پردهٔ دل او را حُبًّا از روی دوستی یعنی محبت یوسف پردهٔ دل او را شکافته
و بیرون دل او در آمده إِنَّا لَنَرَاهَا بدرستی که ما می بینیم زلیخا را فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا یعنی دوری از راه صواب
و خطای روشن که با وجود مانند عزیز شیفتهٔ غلام درم خریده شده است فَلَمَّا سَمِعَتْ پس چون شنید زلیخا بِمَكْرِهِنَّ که این را
شنید قول ایشان بلا اعتبار آنست که آن را از وی خفا میکردند همچنان که مکر کنند و مکر خود را پنهان کنند و یا آنکه غرض ایشان این
بود که یوسف را ببینند چه یوسف هر گاه از خانهٔ عزیز بیرون نرفت و یا آنکه زلیخا عشق خود را از ایشان پوشید و ایشان افشا
آن کردند حاصل که چون زلیخا سخن ایشان را بشنید أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ فرستاد بسوی ایشان و استدعای آن نمود که به
عوت وی حاضر گردند مرویست که چهل زن را طلبید و آن پنج زن طلعت که در میان ایشان بودند چون بمنزل وی در آمدند
تعظیم ایشان بجای آورد وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ و آماده کرد برای ایشان مُتَّكَأً تکیه گاهی از بالشهای لطیف و
گویند مراد از متکا طعامیست که خوردن آن احتیاج بکارد داشته باشد و در طعام بریدن آن تکیه کنند و یا بر چیزی کنند و بنا
برین تسمیهٔ طعام بمتکا بر سبیل مجاز باشد وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ و داد هر یکی را از آن زنان سِكِّينًا
کاردی تا گوشت بریده کنند و تناول نمایند و ترنج را با آن ببرند و بعضی را با آن خوردنی سازند پس تر دیگ چون اکنون و جامهٔ
مرصع در یوسف پوشید و تاج مکلل بر فرق نهاد و با آرایشی تمام و آرایشی لا کلام او را مزین گردانید و او را در صفهٔ خانه نشانده
بود که یوسف در اندرون آن بود وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ و گفت با او که بیرون آی بر این زنان جهت خدمت یا سلام

کردن بر ایشان یوسف بحکم آنکه بنده بود و بدل انقیاد و فرمان برداری بر وی لازمی ابا نمود و بیرون آمد از خلوتخانه آن گنج نهفته
بیرون آمد چو گلزار شکفته فَلَمَّا رَأَيْنَهُ پس آنگاه که او را دیدند أَكْبَرْنَهُ بزرگ یافتند او را در جمال یعنی
حسن او در چشم ایشان گران آمد و یکبار همه شیفتهٔ دیدار او گشته از خود فراموش کردند وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ و ببریدند دستهای
خود را یعنی در حالی که گوشت با ترنج میبریدند چشم ایشان بر جمال یوسف افتاد بیخود شدند و کارد بر دستهای خود زده میبریدند
و گمان ایشان آن بود که گوشت با ترنج میبرند و اصلاً الم آن را احساس نکردند و مرویست که زلیخا به یکدانه ترنجی و کاردی طلا داد
و گفت چون یوسف بر شما گذر کند شما هر یک پارهٔ این ترنج ببرید و بوی دهید چون یوسف در مجلس ایشان گذر کرد ایشان
محو جمال او شده مدهوش شدند و دستهای خود را بجای ترنج میبریدند و از غایت حیرت اصلاً درد آن را احساس نکردند
و از وهب منقولست که از آن چهل زن تا نه زن بمردند و بعضی از ایشان دست خود را جدا کردند و چون با خود آمدند دستهای
بریدهٔ خود را دیدند وَقُلْنَ و گفتند از غایت تعجب حَاشَ لِلّٰهِ پاکست خدای از صفت عجز در آفریدن چنین مخلوق
مَا هٰذَا بَشَرًا نیست این غلام از جنس آدمی زیرا که چنین حسن معهود بشر نمی باشد که این جمال نه در خور آدمی زاده است إِنْ
هٰذَا نیست این کسی إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ مگر فرشتهٔ گرامی و بزرگوار تر در خوبی چه جمالی چنین زیبائی و کمال چنین
غایت و بعضی چنین مرتبه از خواص ملکیه است در حقایق سلمی مذکورست که حق تعالی بدین آیت مدعیان محبت خود را
سرزنش میکند که مخلوقی در رؤیت مخلوقی بدین غایت میرسد که اگر قطع عضو خود را احساس نمیکند شما در شهود و دیدن
جمال خالق خود باید که از هیچ بلای و رنجی متألم نشوید صاحب وسیط باسناد خود از جابر انصاری نقل میکند که حضرت رسالت
فرمود که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت خدای تعالی ترا سلام میرساند و میگوید ای حبیب من حسن روی ترا از نور عرش معنبر کردم
و حسن یوسف را از نور کرسی دادم وَمَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحْسَنَ مِنْكَ و هیچ مخلوقی نیکوتر از تو نیافریدم آنحضرت در کمال بود
و یوسف در جمال و در شهود جمال یوسفی دستها بریده شده و در ظهور کمال محمدی زنارها قطع یافت و در این معنی گفته اند
روی یوسف دست بریده سهلست دریای دلبرین سرها بریده بینی القصه چون زلیخا حیرت زنان و آشفتگی ایشان
مشاهده کرد قَالَتْ گفت با ایشان که فَذٰلِكُنَّ الَّذِي پس این آن بندهٔ کنعانی است که شما لُمْتُنَّنِي فِيهِ ملامت کردید
مرا در دوستی او و اکنون دانستید که حق بطرف من بوده وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ و بدرستی که من مراوده کردم او را عَنْ نَفْسِهِ از نفس
او و در خواستم که آرزوی من بدهد فَاسْتَعْصَمَ پس خویشتن را نگاه داشت و سر بمن فرو نیاورد وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ و اگر بجا نکند
مَا آمُرُهُ آنچه فرمایم او را از حاصل کردن مراد من لَيُسْجَنَنَّ هر آینه بزندان کرده شود وَلَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ و باشد از خوار شدگان

چشم از جمال یوسف بر نداشتنیم

یعنی داخل در زندانیان یوسف علیه السلام که این سخن بشنید دو یار از زنان مجلس برتافت و زنان در عقب وی پرواز و بودند در لباس آنکه و ملامت
کنند و هر یک جدا جدا او را بخود دعوت کردند یوسف از طاقت ایشان بتنگ آمده قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من السِّجْنُ أَحَبُّ
إِلَيَّ زندان دوست تر است مرا مِمَّا يَدْعُونَنِي از آنچه میخوانند این زنان مرا إِلَيْهِ بسوی آن از مطاوعت و میل ایشان با
عجب در مانده ام در کار ایشان مرا زندان به از دیدار ایشان وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي و اگر نگردانی از من كَيْدَهُنَّ مکر
ایشان را یعنی اگر مرا در پناه عصمت نگیری أَصْبُ إِلَيْهِنَّ میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت سخن ایشان کنم بطبع و مقتضی
شهوت خود وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ و باشم از نادانان بارتکاب آنچه نشاید فَاسْتَجَابَ لَهُ پس اجابت کرد مر دعای
او رَبُّهُ آفریدگار او فَصَرَفَ عَنْهُ پس گردانید ازو كَيْدَهُنَّ مکر آن زنان را بقوت عصمت إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ
بدرستی که او شنواست مر دعای کسی را که بدو پناه برد الْعَلِيمُ دانا بحال کسی که از همه دور بخود آورده اند بعد از نا امیدی زنان
از وی زلیخا را گفت که علاج آنست که او را دو سه روزی در زندان باز داری شاید که بسبب ریاضت رام تو گردد و قدر راحت
وقت را دانسته سر تسلیم بر خط فرمان تو نهد چگونه بسازد زندان را بر دارم بود زندان کوره که گرداهن نرم زلیخا این سخن را
قبول کرده نزد عزیز آمد و گفت که ازین غلام کنعانی بدنام گشته ام و طبع مرا از خدمت او نفرتی پدید آمده علاج آنست که او را
بقید و بند و زنجیر گرفتار کرده در زندان افکنی تا مردم گمان برند که او گناهکار است و من از ملامت و سرزنش باز رهم عزیز را این
سخن معقول افتاد حکم کرد که بزندانش برند چنانکه میفرماید ثُمَّ بَدَا لَهُم پس ظاهر شد مر ایشان را یعنی عزیز را و اهل او را مِّن
بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ از پس آنکه دیدند دلایل عصمت و شواهد دالّه بر برائت یوسف مانند گواهی کودک و چاک پیراهن
و قطع دستها و امتناع او از رعایت نفس یعنی با وجود مشاهده این نشانها رای ایشان قرار یافت که برای مصلحت لَيَسْجُنُنَّهُ در زندان
کنند او را حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگامی که مقرر باشد پس زلیخا آهنگر را بخواند و گفت بند گران بساز و سلسله محکم ترتیب کن تا بر دست
و پای این غلام عبری نهیم و چند روزی در زندان وی را گوشمال دهیم آهنگر را نظر بر دست و پای مبارک حضرت یوسف افتاد و گفت
ای ملکه جهان این خردست و طاقت بند گران و قوت رنج زندان ندارد زلیخا بانگ بروی زد و گفت تو بر زندانیان رحم میکنی
پس آهنگر بند و زنجیر ترتیب داد و بر دست و پای یوسف نهاد زلیخا بفرمود که او را با این بند و زنجیر بر ستوری نشانند و در
بازار شهر بگردانند و منادی زنند که هر که در حرم عزیز اراده خیانت داشته باشد سزای او اینست و خود جامه چرکین و کسوه
پوشیده تا مردم او را نشناسند بر سر راه یوسف بایستاد تا او چه خواهد گفت پس یوسف را بر مرکبی سوار کرده دست بر گردن بسته و بند گران
بپای نهاده و یوسف بنالید که الهی تو از سرگذشتهای من خبر داری [illegible] از جفای برادران در غربت سرگردانم و با وجود این گرفتار بند

زندان نیز استعانت بحضرت تو چاره ندارم جبرئیل آمد که ای یوسف از بند و زنجیر غم مخور یا سلسله بندهاست دستهای ترا نگردانند زیبو است
زندانی کم آنکه [illegible] نکنی و از جفای [illegible] چه ترا [illegible] در زندان [illegible] موجب [illegible] رحمت خداوند [illegible]
در [illegible] جان [illegible] از [illegible] نامه معطر [illegible] یوسف زلیخا آمده [illegible]
تا نظاره بنگاه چگونه میخواهی کرد و او را از بلا خلاصی خود میخواهی ساخت زلیخا را یوسف روی ترش نکنی و گره بر ابرو ترش
و سرزنش برنیاری و [illegible] و چشم و لب نکری [illegible] باشی و چشم نکنی جبرئیل چنان [illegible] گذر زنان
بزندان میبرند تا من آن زندان را بر گلستان نکنم چون یوسف را از سرای عزیز بجانب بازار بردند قریب صد هزار مرد و زن بنظاره
بیرون آمدند مردان سنگ بدست میزدند و زنان روی با می خراشیدند خروشی از اهل مصر بر آمد یکی میگفت که [illegible]
بیچاره و دیگری میگفت محرومست و آواره یکی نعره میزد که آه از دست این غریب کنعانی دیگری ناله میکرد که دریغا ازین
اسیر زندانی گاهی آن فریاد میکرد که این چه بی رحمی و دل آزاریست و این طعنه میزد که این چه بیدادی و ستمکاریست که
را دست جوانان دیار روی بر این جاهل او و در حسرت با طوق [illegible] دلبران مشکین موی در آرزوی آن
مقید بقید حسرت به بند و زنجیر چه نسبت است هر که چشم بر جمال یوسف افتادی فی الحال دیوانه و آشفته
عشق گشتی و دل از دست بدادی مرویست که چون حضرت یوسف ع برابر زلیخا رسید بر زبان منادی او جاری
شد که هذا جزاء من [illegible] الکنعانی این غلامیست کنعانی عبری زبان و العزیز علیه غضبان و عزیز بروی خشمناک گشت
و غضب آلود جبرئیل آمد و گفت ای یوسف جواب منادی باز ده که هذا خیر من غضب الرحمن این خواری
بهتر است از غضب ربانی و معصیت الدیان و این نافرمانی خوبتر باشد از عصیان سبحانی و دخول النیران
و رسیدن بآتش سوزان و سرابیل القطران و پوشیدن لباس قطران تا ما بکمال قدرت خود آواز ترا بگوش زلیخا
رسانیم و هیچ کس دیگر نشنود یوسف چون این بشنید [illegible] بخواست و بجانب بازار آمد و پیغام فرستاد بزندانبان که
این غلام زاده را جای تنگ و تیره باز دار و طعام و شراب بروی تنگ گیر پس یوسف را بزندان آوردند وَدَخَلَ مَعَهُ
السِّجْنَ و در آمدند با او بزندان فَتَيَانِ دو بنده از بندگان ریان یکی ساقی ملک که او را یونا گفتندی و دیگری طباخ او
که مجلث خواندندی چه ملک بدیشان گمان برده بود که در صدد آنند که او را زهر دهند و مرویست که طباخ بعادت خود طعام
ملک آورد و بنهاد و شراب دار بدو گفت که این را مخور که زهر آلود است طباخ گفت ای ملک شراب او را مخور که زهر آلود است
و طعام ساقی گفت دروغ میگوید ملک ساقی را گفت که این شراب بخور چون بخورد [illegible] و بطباخ گفت که این طعام
[illegible] تناول [illegible]

بگفت زلیخا

بخورد امتناع کرد پس بخته بیاوردند و آن طعام بوی دادند چون بخورد در حال بمرد پس ملک بفرمود تا طباخ را بزندان بر
دند و شرابدار را بتهمت مظنه تهمت با او یار کرده حکم کرد تا هر دو را بزندان کنند اتفاقاً در آن وقت که یوسف را بزندان
در آورده بودند ایشان را نیز بزندان آوردند و یوسف علیه السلام در زندان تعهد حال زندانیان کردی و جهت وجوه احوال هر یک کاش
آوردی و بعیادت بیماران ایشان رفتی و معالجه فرمودی و جامه دریده ایشان دوختی و دلخوشی دادی و در خبرست
که چون یوسف علیه السلام در زندان شد اهل زندان را دلتنگ یافت ایشان را گفت خوش دل باشید و صبر کنید که خدای شما را مزد
دهد بصبر در دنیا و ثواب عقبا ایشان خوشحال شدند و گفتند رحمة الله علیک تو چه زیبا روی و نیکو خوی چه کسی و از کدام
قبیله گفت انا یوسف بن یعقوب صفی الله بن اسحق ذبیح الله بن ابرهیم خلیل الله عامل زندان گفت ای پیغمبرزاده والله اگر
توانستمی ترا رها کردمی اکنون در خدمت تو تقصیر نخواهم کرد پس زندانبان و زندانیان همه روز تردد پیش او آمدندی و صحبت وی
شنیدندی و با او اظهار مودت و محبت کردندی حضرت یوسف بفرمود که ای یاران در محبت من غلو مکنید که هر که با
من محبت ورزید از وی محنت یافتم عمه من مرا دوست داشت و میخواست که مرا نزد خود نگهدارد کمری که از
حضرت ابرهیم بمیراث باو رسیده بود در میان من بست و من خفته بودم و از آن بیخبر آنگاه مرا بآن تهمت بدزدی
و بجهت آن یک سال مرا نزد خود نگهداشت و جزای دزد در شرع ما چنین است و پدر مرا دوست داشت
در محنت برادران افتادم و زلیخا بمن محبت ورزید بسبب وی بزندان گرفتار شدم گفتند ما بتو الفت گرفته ایم و نمیتوانیم
که با تو زندگانی نکنیم القصه با او مجالست کرده بانواع سخنان او مستفید شدندی و اگر خوابی دیدندی تعبیر فرمودی و موا
فق افتادی و بجهت این هر روز زندانیان نزد حضرت یوسف آمدندی و خوابهای خود را تقریر کردندی و یوسف تعبیر آن
فرمودی شبی این هر دو زندانی خوابها دیدند و گویند هر یک خواب دیگری را بر خود بستند و نزد بعضی هیچکدام خواب
ندیده بودند اما بر وجه امتحان یوسف وقال احدهما گفت یکی از ایشان انی ارانی بدرستی که من بدیدم خود را در خواب
که در باغی یک اصل تاک بود و سه خوشه انگور رسیده و پیاله ملک بدست من اعصر خمرا افشردم آن انگور را برای شراب
و تسمیه انگور بخمر باعتبار آنست که مآل آن بخمر میکشد وقال الآخر و گفت دیگری یعنی طباخ انی ارانی بدرستی که من
بدیدم خود را در مطبخ ملک احمل فوق رأسی که بر میداشتم بر بالای سر خود خبزا نان را و آن سه سفره نان بود تأکل الطیر
منه میخوردند مرغان از آن نان و وی را بود دند نبئنا بتأویله خبر ده ما را بتعبیر این خواب انا نریک بدرستی که ما می بینیم ترا
من المحسنین از نیکوکاران با اهل زندان و غیر آن و یا نیکو دانا در علم تعبیر چه هر خوابی را که تعبیر فرمودی موافق آن واقع میشد و چون

تعبیر آن است که تعبیر خواب ایشان بزودی بازگوید جهت آن هلاکت که بر ایشان بود پس پیش از تعبیر ایشان را بطریق توحید آن بفرمود تا بر
اسلام بمیرند و اول بیان معجزه خود فرمود که آن خبر دادن وی بود از غیب تا دلالت بر صدق قول او کند در دعوت ایشان
باسلام و صحت تعبیر او همچنانکه طریقه انبیاست که اول اظهار معجزه میکردند و بعد از آن امت را بطریق اسلام دعوت
میفرمودند پس بجهت این اول بار از تعبیر اعراض کرده در بیان معجزه خود قال گفت لا یأتیکما طعام ترزقانه
نیاید بشما خوردنی که روزی داده شوید بآن الا نبأتکما مگر خبر دهم شما را بتأویله بحقیقت آن یعنی بکمیت و رنگ و مزه
آن طعام قبل ان یأتیکما پیش از آنکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شما را از غیب ایشان گفتند ما هر روز از کاهنان
امثال این شنیده ایم یوسف بجهت دفع کهانت از خود فرمود ذلکما این اخبار غیب شما مما علمنی از آن چیزیست
که یاد داده مرا ربی از وحی و الهام نه آنکه از قبیل کهانت باشد پس در بیان انکار کهانت فرمود که انی ترکت
بدرستی که من ترک کرده ام و بازگذاشته ام ملة قوم لا یؤمنون کیش گروهی را که ایمان نمی آرند بالله بوحدانیت خدای
وهم بالآخرة و ایشان بسرای آخرت هم کافرون ایشان ناگرویدگانند تکرار ضمیر برای تاکید کفر ایشان است
بآخرت واتبعت و پیروی کرده ام ملة آبائی دین پدران خود را ابراهیم واسحق ویعقوب اظهار آنکه از اهل بیت
نبوت است جهت قصد زیادتی رغبت ایشان است باستماع کلام وی و قبول کردن سخن وی در آنچه گوید ما کان لنا
روا نیست و نشاید ما را که پیغامبریم ان نشرک که انباز گیریم بالله من شیء بخدای چیزی را بطریق یگانگی پرستش
او ذلک این توحید و پرستیدن خدای یگانه من فضل الله علینا از فضل خداست بر ما که بوحی ما را بآن القا کرده
وعلی الناس و از فضل اوست بر سایر آدمیان که انبیا را بارشاد ایشان فرستاده ولکن اکثر الناس و لیکن
بیشتر مردمان که پیغمبران بایشان آمده اند لا یشکرون سپاس داری نکنند آن فضل و نعمت را و از آن اعراض میکنند و بعد
از آن بجهت ترغیب ایشان بتوحید و تنفیر ایشان از شرک میفرماید که یا صاحبی السجن ای یاران زندان یعنی
ساکنان آن أأرباب متفرقون آیا خداوندان پراکنده که شما دارید از زر و نقره و آهن و چوب و سنگ خیر
بهترست ام الله الواحد یا خدای یگانه و یکتا در ذات و صفات القهار غالب بر همه مکونات که هیچکس با او
مقاومت نتواند کرد ما تعبدون نمی پرستید ای اهل زندان من دونه بیرون خدای الا اسماء مگر نامها یعنی
چیزی چند را که باعتبار اسم بدون حقیقت و دلیلی سمیتموها نام نهاده اید آنرا انتم وآباؤکم شما و پدران شما یعنی
چیزها را خدا که باعتبار اطلاق اسم و معنی نام بدون حقیقت که دلالت کند بر استحقاق الوهیت ایشان مراد آنست که معنی اسم خداوند

وازحضرت الوهیت معرا اند ما انزل الله بها فرو نفرستاده خدای بپرستش آنها من سلطان هیچ حجتی که دلالت کند
بر کمال ایشان شایستهٔ معبودیت تا دل پس شما بپرستید ایشان را چنانی ان الحکم نیست حکم بپرستش الا لله مگر خدای را که
مستحق پرستش است امر فرمان داده بزبان پیغمبران الا تعبدوا آنکه نپرستید ایشان را مگر خدا را الا ایاه مگر او را که حجت روشن
دلالت میکند بر وجوب عبادت او و بوحدانیت ذلک الدین القیم اینست دین حق و درست و راست ولکن
اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند راه حق را بجهت عدم تفکر در دلایل عقلیه و توجه نمودن و تبعیت نمودن جهت
نفسانیه و وساوس شیطانیه و بعد از تنبیه بر بطلان کیش آنها و امر بعبودیت معبود یکتا شروع در تعبیر خواب ایشان کرده فرمود که
یا صاحبی السجن ای یاران زندان اما احدکما اما یکی از شما که ساقی ملک است سه روز دیگر خلاصی یابد
پس بباشد مانند تربیت کننده خود را یعنی ملک فیسقی ربه خمرا شراب چنانچه پیشتر می بوده یعنی همان ساقی ملک بشود و اما
الآخر و اما آن دیگر که طباخ است فیصلب پس بر آویخته شود بر دار و مدتی او را بر آن بگذارند فتأکل الطیر
پس بخورند مرغان شکاری من رأسه از مغز سر او ایشان هر دو یا یکی از ایشان گفت که دروغ گفتیم و هیچ خوابی ندیده ایم و کار
میکردیم یا گفتند ما خوابهای یکدیگر را بر خود بستیم حضرت یوسف ع فرمود که قضی الامر الذی حکم کرده گشت و محکم ساخته شد
کار خواب که شما فیه تستفتیان در آن طلب تاویل و تعبیر کردید و خلاف آنچه من گفتم نخواهد شد این دلیلست بر آنکه یوسف
بغیب بر طریق وحی نه مانند تعبیر معبران در حدیث آمده که خواب بر پر مرغی پرنده بسته شده است مادام که تعبیر
آن نکرده باشند چون تعبیر آن کنند بیفتد از پر آن مرغ و بر زمین آید یعنی واقع شود بجای خود خواب جزویست از چهل و شش
جزو از پیغمبری باید که خواب که بر بیند جز با خداوند دانا یا صاحب نکوئی مرویست که چون سه روز بر آمد گماشتگان ملک آمدند و
ایشان را از زندان بیرون بردند و قال و گفت یوسف در وقت بیرون رفتن ایشان للذی ظن مر آنکس را که دانست
بطریق وحی انه ناج آنکه او رستگار است منهما از آن هر دو و ظن بمعنی یقین در کلام عرب بسیار است و نتوان بود که
بمعنی خود باشد زیرا که تعبیر وی بطریق وحی بود نه بصواب دید و رای حاصل که ساقی را گفت اذکرنی یاد کن مرا عند
ربک نزدیک مربی خود یعنی بیگناهی مرا عرض ملک رسان تا مرا ازین محنت باز رهاند وی این معنی را قبول کرد
پس ملک بفرمود تا طباخ را که خیانت او ثابت شده بود بر دار کردند و ساقی را بصفت امانت او بتحقیق یافته بود بهمان
منصب نخستین باو دادند و چون یوسف ع ترک مذهب اراده توسل بمخلوق شد در نجات خود جبرئیل نازل شد و یوسف
را گفت بگوشه زندان بر دو پر خود را بر زمین زد زمین اول تا طبقهٔ دوم شکافته گشت یوسف را گفت فرو نگر تا چه می بینی

نگاه کرد فرمود طبقهٔ دوم را می بینم یکبار دیگر پر بر آن زد زمین سوم پیدا شد و همچنین تا طبقهٔ هفتم ظاهر گشت جبرئیل
گفت فرو نگر چون نگاه کرد سنگی عظیم دید گفت سنگی بزرگ می بینم جبرئیل پر بر آن سنگ زد شکافته شد و از زیر
آن کرمی بیرون آمد برگی سبز در دهن گرفته گفت یا طاهر الطاهرین ای پاکیزه ترین پاکیزگان پروردگار عالمیان
ترا سلام میرساند و میگوید شرم نداشتی از من که استعانت کردی بملک مصر بعزت و جلال من که بجهت این زلت
سال دیگر درین زندان بدارم یوسف ازین سخن متاثر شده گفت ای جبرئیل خدای از من راضی باشد گفت آری از تو
راضیست یوسف فرمود چون او از من راضیست اگر هفتاد سال درینجا بمانم باکی ندارم و از ابوعبدالله ع مرویست
که جبرئیل نزد یوسف آمده گفت ای یوسف که ترا احسن چنین داده که بهشت بر روی زمین مانند تو نیست گفت پرور
دگار من صورت چنین بمن ارزانی فرموده گفت که محبت ترا در دل پدرت افگنده محبت برادرانت گفت آفریدگار
من گفت کاروان را بتو که رسانید تا ترا از چاه گفت خالق من گفت که در چاه سنگ را از تو باز داشت تا برادرانت از بر تو
نزدند و ترا بآن چاه هلاک نکردند گفت خدای من گفت که ترا از چاه بر آورد گفت آفریننده من گفت که کید زنان را از تو بگر
دانید گفت پروردگار و خداوند من گفت حق تعالی میفرماید که چه چیز ترا بر آن داشت که حاجت خود را بمخلوق عرض کردی
زمین بجهت این زلت هفت سال در زندان باز دارم چون یوسف ع این سخن از جبرئیل بشنید چندان گریه کرد که دیوار
های زندان را بگریه تر کرد و باید دانست که استعانت بمخلوق در دفع مضار و تخلص از مکاره جایز است باجماع و نیست
قبیح بلکه گاه است که واجب میشود پس روایات مذکوره دلالت بر حرمت استعانت نمیکند بلکه عتاب مذکور بجهت
جهت ترک عادت جمیلهٔ او بود در صبر و توکل بر خدا بر جمیع امور بجهت شدت محنت و قبح استعانت در صورتیکه ترک
توکل بر خدا کرده اعتماد و تکیه بر مخلوق کند و اگر با وجود توکل بر خدا مخلوق را واسطه سازد در دفع بلیه موجب اثم
نیست والله اعلم چون ساقی بمرتبه تقرب رسید و لوازم جاه و دولت سرخوش گردید از زندان و اهل آن غافل شد فانسیه
الشیطان پس فراموش گردانید بروی شیطان ذکر ربه یاد کردن یوسف را نزد تربیت کننده خود که پادشاه بود فلبث
فی السجن پس درنگ کرد یوسف در زندان بضع سنین چند سال یعنی عددیست میان سه و نه و گویند یوسف بعد از
این واقعه هفت سال در زندان بماند و مشهور آنست که از اول تا آخر دوازده سال در زندان مکث فرمود و از کلبی نقلست
که حضرت یوسف پنج سال قبل از بیرون رفتن ساقی از زندان و هفت سال بعد از رفتن او در زندان بماند و درین مدت
شب و روز میگریست تا بجائی که زندانیان بتنگ آمده گفتند ای یوسف یا روز گریه کن و شب خاموش باش تا ما آرام

یا شب بیکری و روز خاموشی میشو تا ما را آسایشی بخشد زلیخا را این حال خوش آمد و بفرمود تا در زندان موضعی خالی کردند و
دریچه بر شارع عام گشادند و حکم کرد تا یوسف را هر شب آن روز زنجیر نهند تا بدیدن مردم مشغول گردد که بیکار نشیند و زندانیان
آرامی پدید آید قضا را روزی از جانب کنعان واقع شده بود چون یوسف در پیش آن روزنه نشسته و آغاز گریه کرده دید و هر
دیار که از طرف کنعان وزیدی بزبان حال از حال یعقوب پرسیدی و هر نسیمی که بطرف کنعان رفتی پیغام درد خود فرستادی
شبی نشسته بود و دیده بر راه انتظار نهاده از دور دید که اعرابی بر شتر سوار بر راه بادیه میرفت شتر سر از وی در کشید و بطرف
زندان متوجه شد هر چند اعرابی او را میزد و مهار او را می پیچید او تمکین نمیکرد اعرابی بتنگ آمده پیاده شد و شتر
مهار از دست او در کشید و بسوی دیوار زندان توجه نمود و در پیش روزنه که حضرت یوسف آنجا بود بایستاد و بزبان
فصیح بر یوسف سلام کرد و گفت ای سنی حمی تو نیز وای کلمین کلمشی بیعقوب از کنعان بمصر آمده بودم و حالی از مصر
بکنعان میروم بدان پیر محنت زده هیچ پیغامی داری و برای آن پدر فراق دیده الم کشیده هیچ خبر میفرستی یوسف
چون نام پدر و ذکر کنعان شنید خروش و فریاد برداشت و زار زار بگریست ناگاه اعرابی از پس شتر برسید با عصا
کشیده خواست که بر شتر زند که زمین او را بگرفت تا نخاس ساق اعرابی فرو ماند یوسف آواز داد که یا اخا العرب ذمامی
بکش تا با تو سخنی گویم اعرابی گفت زمین مرا گرفته چگونه بجای دیگر توانم رفت هر چه میخواهی بپرس یوسف گفت از
کجا می آیی گفت از کنعان پرسید که شتر تو در کدام چراگاه میبود گفت در چراگاه آل یعقوب چریده و آب از چشمه سار
کنعان چشیده گفت که در زمین کنعان هیچ درختی دانی که او را دوازده شاخ بود و یکی از آن شاخها جدا شده و اکنون
چندگاه سالست تا بیخ آن درخت در فراق شاخ خود می نالد و اصل آن شجره در آرزوی فرع خود تضرع میکند
دانا اعرابی گفت این که میگویی صورت حال حضرت یعقوب پیغمبرست که دوازده پسر داشت و یکی از آن دوازده غایب شده
و او مدتیست که در فراق او میگرید و مینالد و بر سر چهار راه خانه ساخته و بیت الاحزان نام نهاده هر که از آن راه میگذ
رد حال گم شده خود را میپرسد و کسی از نام و نشان او خبر نمیدهد یوسف را از استماع این خبر درد بر درد افزود و گفت
ای اعرابی از اینجا عزم کجا داری گفت بجا دیه میروم که متاع مناسب اینجا فروخته ام از آنجا [illegible] و بعد از آن بکنعان روم
یوسف گفت هیچ دانی که درین معامله چه سود حاصل داری گفت صد درم یوسف گفت یاقوتی بتو دهم که بیست هزار دینار ارزد
هم از اینجا باز گرد و بکنعان رو و چون بکنعان در آیی در آن بیت الاحزان رو و بگوی که ای پیغمبر خدا من رسول غریبانم و
مهجوران و زندانیانم در آن وقت که درد بنهایت رسیده باشد و سوز فراق بنهایت انجامیده دست تضرع بحضرت بی نیاز

بر دار و دعا بدرگاه بار کن و چنانچه ما از تو فراموش کرده ایم تو نیز ما را فراموش مکن اعرابی گفت چه نام داری گفت مرا مهجور
نام کنند یعنی مهجور است اما در روی من نگاه کن و صفت شکل و صورت من بر ورق دل ثبت کن و گاه گاه از خاطر بر رخسار داشت
داشته ام خبر رسید بگو آن مظلوم محروم گفت که آن نقطه خال بر رخسار سیلاب آب دیده افتاده بود از بس که در فراق تو خون جگرم
ز دیده برخ باز و آن خال محو شد ای اعرابی سلام من غریب و پیام من اسیر بدان پیر رسان که ترا از شادی که بر دل او
رساند برکت بسیار روی خواهد نمود ای اعرابی چون بمحنت خانه یعقوب رسی چندان صبر کن که پاسی از شب بگذرد و غوغا
و هنگامه مردم فرو نشیند و نفس حیوانی رخت بستر از خواب استراحت برچیند و یعقوب از ورد فارغ گردد تو بدر کلبه او رو
و بگو السلام علیک ایها المغموم سلام بر تو باد ای خورنده غصه و ای دور مانده از عزیز المهموم از غریب مبتلا بانواع غم بیچ بگو
که آن مظلوم میگوید که تا از خدمت تو محروم مانده ام از گریه و ناله نیاسوده ام و تا جمال ترا ندیده ام بر بساط راحت و فراش
آسایش نیارامیده ام ای اعرابی بیا و این یاقوت قیمتی از من بستان و از یعقوب بهر حال که خواهی درخواه
که دعای آن پیر در مسند درگاه خداوند مستجاب است اعرابی گفت ای جوان چگونه پیش تو آیم که مرا زمین گرفته است
یوسف گفت اندیشه از دل بیرون کن تا زمین ترا رها کند و این شتر [illegible] کرا و [illegible] حالات
مکروب بیت الاحزان خبر داده و بحیات این [illegible] از حال خود بی خبر گردانیده اعرابی گفت که [illegible] این شتر [illegible] فی
الحال پایش از زمین بر آمده شتر بسوی یوسف دوید و هم از شیخ [illegible] یاقوت از دست
مبارکش فرا گرفت [illegible] بکنعان بر گرفت یوسف از عقب او مینگریست و زار زار میگریست و میگفت یا لیتنی [illegible]
[illegible] راحیل مرا نیز از این تا دل من [illegible] پس اعرابی بکنعان آمد و صبر کرد تا مقداری از
شب بگذشت بدر بیت الاحزان آمد و گفت السلام علیک یا نبی الله یعقوب [illegible] حتی بلال رسید بر جهت
و از خانه بیرون آمد و گفت علیک السلام و رحمة الله یا عبد الله چه کسی و از کجا می آیی گفت پیغامی آورده ام گفت رسول
کیستی و پیام که داری گفت من رسول غریبانم و پیک مهجوران و قاصد زندانیان از زمین مصر می آیم و تمام قصه باز گفت
یعقوب چون این حکایت استماع نمود فریاد بر آورد و گفت اگر تو رسول غریبانی من نیز در فراق غریبان مبتلا ام و اگر
تو پیک مهجورانی من نیز سوخته آتش هجرانم بلا ام و اگر تو فرستاده زندانیانی من نیز ساکن بیت الاحزانم
ای اعرابی مژده دادی که از و بوی وصال بمشام من رسید و خبری دادی که بدان گره حسرت از دل من گشاده ای [illegible] مژده
فی چه میخواهی گفت یا نبی الله آنچه مقصود منست از تو یافته ام و از تو توقع دعای دارم یعقوب گفت الهی [illegible]

بوت بوي بنده آسان گردان تفسير اعرابي بيني آمد كه سبب اين پيغام نبي بود وام واعرابي را بعد زندان مي سخن بي كرده ام
ودر گذارد در اين رسالت قدر تر شر كمي هست وازو قطع دعا دارم يعقوب فرمود الكي اين شتر را از فقهاي بهشت گرداني
اعرابي گفت اي بر گزيده خداي آن غريب زنداني را هم دعا كن گفت خدايا او را از بند خلاصي ده و برا نكو ايشان بپوشي كرامت
فرماي پس اثر دعاي حضرت يعقوب به يوسف رسيده مدت محنت او بسر آمد و ملك ريان خوابي عجيب ديده بامداد
تمامي حكما و نديماي خود را طلبيد وقال الملك وگفت ملك ريان اني ارى بدرستي كه مي بخواب ديدم سبع
بقرات سمان هفت گاو فربه كه از جوي خشكي بيرون آمدند و بعد از آن يأكلهن مي خوردند و فرو مي بردند ايشان را
سبع عجاف هفت گاو لاغر و در شكمهاي ايشان هيچ زيادت نشد وسبع سنبلات خضر و ديدم هفت خوشه
سبز تر و تازه كه دانهاي آنها منعقد شده بود واخر وهفت خوشه ديگر ديدم يابسات خشك شده و بعضي رسيده
وبدرو آمده پس اين خوشهاي خشك بر آن خوشهاي سبز پيچيده و زبر گرد ايشان را و پوشيدند و بعد از بيان
اين خواب گفت يا ايها الملأ اي گروه كاهنان و معبران و اشراف قوم بيد افتوني فتوي دهيد يعني جواب
گوئيد مرا في رؤياي در تعبير خواب من ان كنتم اگر هستيد شما كه از روي دانش للرؤيا تعبرون مر خواب را
را تعبير ميكوئيد و عبارت آن ميدانيد و از انيك ميدانيد قالوا گفتند معبران در جواب ملك كه اين خوابها اضغاث
احلام خوابهاي شوريده و پريشان است وما نحن ونيستيم ما بتأويل الاحلام بتعبير اين نوع خوابها بعالمين
دانايان چه ما تعبير خوابهائي راست ميكوئيم واين از قبيل خوابهائي باطل است ملك ريان از جواب ايشان متحير
گشته در دريائي فكر غوطه خورده كه آيا اين مشكل من كه گشايد و راه تعبير اين واقعه كه بمن نمايد يارب اين خواب رنگين
را تعبير جست ساقي كه ملك را متفكر و متغير ديد از حال يوسف ياد آمد وقال الذي وگفت آنكسي كه نجا
منهما نجات يافته بود از آن دو بنده زنداني يعني ساقي وادكر و ياد كرد از قول يوسف كه گفته بود كه مرا نزد شاه
خود ياد كن بعد امة پس از زماني دور و دراز انا انبئكم من خبر دهم شما را بتأويله بتعبير اين خواب فارسلون
پس بفرستيد مرا بزندان كه در آنجا كسي هست كه علم تعبير نيكو داند ملك از اين خبر شادمان گشته حكم فرمود كه زود بروند
بيا ورد ساقي سوار شده بزندان آمد و گفت يوسف اي يوسف ايها الصديق اي آنكه راست گوينده و صف او
بصديق كه صيغه مبالغه است جهت آن بود كه احوال او تجربه كرده بود و صدق او را دانسته در تعبير خواب و خواب مصاحب
او و اوراگفت كه اي بسيار راست گوينده افتنا فتوي ده ما را في سبع بقرات سمان در هفت گاو فربه كه يأكلهن

خورند ايشان را سبع عجاف هفت گاو لاغر وسبع سنبلات خضر و در هفت خوشه سبز واخر يابسات
وهفت خوشه ديگر خشك كه بر سبزها پيچيده و خشك سازند همه حكما در اين حيران اند تو جواب گوي لعلي ارجع تا باشد كه باز
گردم با جواب تمام و تعبير راست الى الناس بسوي مردمان يعني ملك ريان و ملازمان او لعلهم يعلمون شايد كه ايشان
اميد هست كه ايشان ببركت تو بدانند تاويل اين واقعه را يا شرف و فضل ترا معلوم كنند قال تزرعون گفت يوسف
باو كه شما كشت كنيد سبع سنين هفت سال كه بقرات سمان اشارت بدانهاست دأبا زراعتي بر عادت
مستمره خود فما حصدتم پس آنچه بدرويد از غلات فذروه پس بگذاريد آنرا في سنبله در خوشه آن يعني جوب را
پاك مكنيد تا از شپشه و آفات ايمن باشد پس غلات را باقي خوشه ذخيره كنيد الا قليلا مگر اندكي يعني بقدر حاجت
مما تأكلون از آنچه خوريد درين سالها آنرا پاك گردانيد يعني آنچه شما را احتياج افتد از خوردن آن در اين هفت سال
پاك كنيد و باقي را با چوب ذخيره كنيد ثم يأتي پس بيايد من بعد ذلك از پس اين سالها سبع شداد هفت سال
سخت كه سبع عجاف عبارت از آنهاست يأكلن بخورند اين سالها يعني كسانيكه در آن زمان باشند ما قدمتم لهن آنچه پيش
فرستاده باشيد يعني ذخيره نهاده لهن براي آن سالها الا قليلا مگر اندكي مما تحصنون از آنچه نگاه داريد كه ضبط
كنيد براي تخم زراعت ثم يأتي پس بيايد من بعد ذلك از پس اين سالهاي قحط عام فيه سالي كه در آن يغاث
الناس باران داده شوند براي مردمان يعني خداي باران فرستد وفيه و در آن سال يعصرون بفشرند آنچه افشر
دني باشند مثل انگور و زيتون و كنجد و امثال آن و اين كنايت از كثرت عمارت و كثرت غلات است و اشارت بدوشيدن شير است
از پستانهاي گاو و گوسفند و اين عبارت از فراخ سالي است و چون حضرت يوسف تعبير تمام كرد ساقي باز گشته بخدمت
ملك رفت و در وقتي رسيد كه جميع اكابر و اعاظم در خدمت پادشاه ايستاده بودند و در آن محل تمام اين سخنان را كه از يوسف
شنيده بود بر همان وجه تقرير نمود و ملك را پسنديده آمد و خواست كه بگوش خود از زبان يوسف شنود كسي را بطلب او
فرستاد تا باشد كه از و بشنود كما قال وقال الملك وگفت ملك كه ائتوني به بياوريد يوسف را بمن فلما جاءه الرسول
پس آنهنگام كه آمد بدو فرستاده ملك يعني ساقي و گفت اي يوسف اجابت ملك كن تا تعبير خواب چنانكه بمن گفتي
از تو بشنود يوسف نخواست كه اول بر آيد و بنكاه خود را بر ملك آشكارا گرداند تا بيجا در حال او حال تهمت و دقيقه نماند
پس بعد از اين قال ارجع گفت يوسف باو كه باز گرد الى ربك بسوي مهتر خود فاسئله و بپرس او را يعني درخواست كن تا
تفحص كند و بپرسد كه ما بال النسوة اللاتي چه بود حال آن زنان كه در مجلس زليخا قطعن ايديهن ببريدند دستهاي خود را

إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من بِكَيْدِهِنَّ بمکر زنان و فریب ایشان عَلِيمٌ داناست و دیدی دلیلیست بر آنکه سزاوار آنست
که در تهمت از خود اجتهاد نمایند و از مواقع آن پرهیز کنند و از ابن عباس مرویست که اگر یوسف علیه السلام بدون استکشاف
این حال از زندان بیرون آمدی ملک هر وقت که او را دیدی تصور کردی که این آن مردیست که با زن عزیز خیانت
کرده اما چون رسول باز آمد و پیغام یوسف رسانید ملک بفرمود تا آن زنان را جمع کردند و زلیخا را نیز بیاوردند پس از جهت تحقیق
این امر قَالَ گفت بایشان مَا خَطْبُكُنَّ چه بود حال و کار شما إِذْ رَاوَدتُّنَّ يُوسُفَ وقتی که طلب کردید یوسف را عَن
نَّفْسِهِ از نفس او یعنی کام دل خود از وی میخواستید قُلْنَ گفتند آن زنان در جواب حَاشَ لِلَّهِ پاکست خدای از آنکه عاجز باشد
از آفریدن مردی پاکیزه مانند یوسف مَا عَلِمْنَا ندانستیم عَلَيْهِ مِن سُوءٍ بر یوسف از هیچ جنایتی اندک و نه بسیار و چون
زلیخا دید که جز راستی فایده ندارد او نیز بپاکی یوسف اقرار کرد قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ گفت زن عزیز یعنی زلیخا الْآنَ
اکنون حَصْحَصَ الْحَقُّ ثابت و مستقر شد و هویدا و روشن گشت آنچه درست و راست است أَنَا رَاوَدتُّهُ
من مراودت کردم یوسف را عَن نَّفْسِهِ از نفس او و آرزوی وصال او کردم وَإِنَّهُ و بدرستی که او لَمِنَ الصَّادِقِينَ از راست
گویانست آنجا که با عزیز گفت هِيَ رَاوَدَتْنِي از ابو عبدالله ع مرویست که حضرت جبرئیل یوسف را در حبس این دعا تعلیم
کرد در عقب هر نماز که اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي فَرَجًا وَمَخْرَجًا وَارْزُقْنِي مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ وَمِنْ حَيْثُ لَا أَحْتَسِبُ حق تعالی
او را از آن نجات داد و شعیب عرقوفی از آنحضرت نقل کرده که چون مدت حبس منقضی شد حق تعالی او را اذن داد در دعای
فرج و یوسف علیه السلام رخ خود را بر زمین نهاد و گفت اللَّهُمَّ إِنْ كَانَتْ ذُنُوبِي قَدْ أَخْلَقَتْ وَجْهِي عِنْدَكَ فَإِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ
بِوَجْهِ آبَائِي الصَّالِحِينَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ حق تعالی او را از آن نجات داد و فرج می کنیم یا ابن رسول الله ما نیز
بمثل این دعا کنیم فرمود این دعا بخوانید که اللَّهُمَّ إِنْ كَانَتْ ذُنُوبِي قَدْ أَخْلَقَتْ وَجْهِي عِنْدَكَ فَإِنِّي أَتَوَجَّهُ
إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَالْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ القصه حق تعالی ببرکت این دعای مذکور یوسف را از
زندان خلاصی داد و ملک باو پیغام داد که زنان بگناه خویش اعتراف نمودند از زندان بیرون آی تا بحضور تو ایشان را
عقوبت کنم یوسف برسول ملک گفت که غرض من عقوبت ایشان نبود ذَٰلِكَ این درخواست من برای آن بود که
لِيَعْلَمَ تا بداند عزیز أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ که من بوی خیانت نکردم او را بِالْغَيْبِ در غیبت وی و حرمت تربیت وی نگاه
داشتم وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر تا معلوم کند که خدای لَا يَهْدِي راه تمامی یعنی الغا نکند و بصواب نیارد كَيْدَ الْخَائِنِينَ
مکر خیانت کنندگان را این تعریضیست بزلیخا در خیانت او با شوهر خود و تنبیه اثبات و پاک دامنی خود بعد از آن بجهت

الجزء الثالث عشر

اشعار بر آنکه یوسف بوسیله حمایت ربانی و توفیق سبحانی و عصمت یزدانی از خیانت مبرا شده نه آنکه نفس او مستقل
بوده درین امر این کلمات را بر قول مذکور در آورد که وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي و مبرا نمیکنم نفس خود را یعنی نمیگویم که نفس من
بطبیعه از میل بگناه و خواهش مبرا و معراست إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بدرستی که نفس غدار فرماینده است بِالسُّوءِ ببدیها
و بالطبع مایل است بشهوت پس قصد معاصی میکند و قوی و جوارح را بکار میفرماید در جمیع اوقات إِلَّا مَا رَحِمَ
رَبِّي مگر وقت رحمت پروردگار من که اعطا و توفیق و لطف و عصمت اوست و یا مگر نفسی را که رحمت کند خدا او را
بعصمت خود إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من غَفُورٌ آمرزنده است بندگان را رَّحِيمٌ مهربانست که بعصمت و توفیق
و لطف هدایت ایشان کند آورده اند که چون با ملک ریان این سخنان که از یوسف شنید نقل کردند اشتیاق او بدیدار
یوسف زیادت گشت وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک مصر ائْتُونِي بِهِ بیارید یوسف را تا من أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي تا خالص
گردانم او را برای خود و صحبت خود بوی باز گذارم در تعمیر آورده اند که ملک هفتاد حاجب را با هفتاد مرکب آراسته با تاج
و لباس ملوکانه بزندان فرستاد و بتعظیم هر چه تمامتر یوسف را از زندان ببارگاه آوردند آورده اند که در وقت بیرون آوردن
یوسف زندانیان بهای های بگریستند و میگفتند که ای دلنواز و غمگسار ما ای و چگونه درین زندان زندگانی کنیم و با که انس گیریم
یوسف ایشان را دلنوازی فرمود و در حق ایشان دعا کرد که بار خدایا دلهای نیکان را بر ایشان مشفق گردان و اخبار را از ایشان خفا
مده و چون از زندان بیرون آمد بر در زندان نوشت که این قبر زندگانست و خانه اندوهگینان و تجربه دوستان و شماتت
دشمنان پس بحمام رفت و خود را بشست و خلعت ملک در پوشید و متوجه بارگاه ملک شد چون چشمش بملک افتاد
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِخَيْرِكَ مِنْ خَيْرِهِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَشَرِّ غَيْرِهِ و چون نزدیک ملک رسید سلام کرد و تحیت او نمود
ملک او را با احترام نموده استقبال فرمود و او را در کنار گرفت و بانواع اجلال و اکرام وی را بر تخت خود نشانید فَلَمَّا كَلَّمَهُ
پس آنگاه که ملک سخن کرد با او وی بزبان عبری جواب گفت ملک گفت این چه زبانست فرمود این زبان عم اسمعیل است
لغت عربی بلغت عبرانی تکلم کرد و ملک را بآن زبان دعا کرد و ملک گفت این چه زبانست گفت زبان پدران منست و
گویند که ملک هفتاد زبان میدانست بهر زبانی که با یوسف سخن میگفت بهمان زبان او را جواب میداد و ملک از آن متعجب
شد و حضرت یوسف آنروز سی ساله بود و ملک در جمال او نگریسته و حسن و کثرت علم او مشاهده کرد بر وجه تعجب گفت
که این آن کسی است که تاویل خواب من کرده است پس گفت ای یوسف میخواهم که تاویل خواب خود را از تو بشنوم یوسف
گفت اول خواب ترا بتفصیل بگویم که چه دیدی و چگونه دیدی که آب نیل بزمین فرو شده و از زمین پدید آمد و از میان گل و لای هفت
در خواب دیدی

گاوان لاغر آمدند خاک رنگ شکمها بازپس رفته با شیر و پستان همه یک دندان و پنجه داشتند چون دندان و پنجه سگان و خرطومها
داشتند چون خرطوم پیلها پس با آن گاوان فربه حمله کردند و ایشان را بدریدند و استخوانهای آنها را بشکستند و مغز استخوانهای
ایشان را بمکیدند و تو از آن تعجب میکردی پس هفت خوشه گندم سبز و تازه از زمین برآمد و هفت دیگر سیاه و خشک هم
در یک موضع تو از روی تعجب با خود میگفتی که چگونه در یک جا هفت خوشه چنین سبز و نرم و هفت دیگر چنین سیاه
و خشک رسته بعد از آن بادی برآمد و خوشهای سیاه و خشک را بران خوشهای سبز و تر زد آتشی از آن بیرون آمد و آن خوشهای
سبز را بسوخت خواب تو اینست پس از دهشت و خوف این واقعه از خواب بیدار شدی ملک ازین صورت متعجب و
متحیر فرو ماند و گفت والله که چنین بود این که تو گفتی از خواب من عجیب تر است که تو این واقعه را دیده بخوابی که صواب گفتی و هیچ خطا
نکردی و مرا بعضی از آن فراموش شده بود و اکنون که تو تقریر کردی بخاطرم رسید پس تعبیر آن را بطریقی که گذشت تقریر کرد و اکنون ای صدیق رای
کاردانی و صواب تو درین امر چه اقتضا میکند تا بران عمل کنیم یوسف علیه السلام فرمود که ای ملک صلاح آنست که تو فرمایی تا هر گندم و جو که در
مملکت تو هست جمع کنی و آنچه در خزینه داری خرج زراعت آن کنی چه اضعاف آن بازخواهی یافت و چون محل درو رسید دانهای آن در سنبل
بخوشهای تا و باخوشه در انبارها نهند تا از آفت شپش ایمن باشند و دانه آن از برای آدمیان باشد و کاه آن برای چهارپایان در زمان
قحط چهارپایان نیز بعوض تلف نیابند و درین هفت سال آنچه حاصل شود هر سال پنج یک آن برای قوت آن سال بردارند
باقی ذخیره کن برای سالهای قحط و چون آن هفت سال قحط بیاید مردم از اطراف و اکناف عالم آیند و از تو طعام خواهند و آنچه
در هفت سال فراخی نهاده باشی همه برابر خود و بوزن و قیمت آن خزینه تو از زر و سیم مملو شود بحدی که هیچ پادشاهی از آن ندیده باشد
و نشنوده ملک که این سخنان از یوسف بشنید قَالَ گفت ای یوسف إِنَّكَ الْيَوْمَ بدرستی که تو امروز لَدَيْنَا مَكِينٌ نزد ما با
جاه و قدری و در غایت تقرب أَمِينٌ مؤتمن بر همه چیز ما هر چه میخواهی از مناصب بخواه و آنچه آرزو داری بامن بگوی که بر وفق
مدعای تو ساخته و پرداخته خواهد شد قَالَ اجْعَلْنِي گفت یوسف که بگردان مرا حاکم کننده عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ بر خزینهای زمین مرا
برابر آنچه حاصل ولایات مصرست از نقود و اطعمه خازن گردان تا آنرا بطریق مذکور صرف مزارع کنم إِنِّي حَفِيظٌ بدرستی که
من بسیار نگاه دارنده ام و نیکو حفظ کننده و چیزی از آن ضایع نکنم عَلِيمٌ دانا بمصالح ملک و هر چه سازم از صلاح بیرون
نباشد و نیک نگاه دارنده حسابی و دانا بلغت هر که با من سخن گوید در تفاسیر معتبره مذکور است که ملک تختی از زر سرخ مرصع
بانواع جواهر جهت یوسف علیه السلام مقرر کرده و تاج مکلل بر سر وی نهاد و کلید های خزاین را بوی سپرد و زمام اختیار مملکت بقبضه
اقتدار او باز داد و اطفیر عزیز را عزل کرده مهمات وی نیز بعهده یوسف کرد و در اندک زمانی عزیز در گذشت و ملک از عمل و دخل

دهش

دهش معاشرت و معدلت یوسف تعجب کرده هر روز محبت او با او بیشتر میشد از ابن عباس نقلست که حضرت رسالت ﷺ
فرموده که رَحِمَ اللَّهُ أَخِي يُوسُفَ اگر از ملک التماس منصب نمیکرد در حال این منصب بر وی قرار میگرفت و آنرا بوی ارزانی
میداشت لیکن چون این التماس کرد بعد از یکسال بدین منصب رسید و درین یکسال با ملک مجالست میکرد و ملک
از صحبت او مستفید میشد و یکروز با یوسف گفت آرزو دارم که همیشه با تو مکالمه و مواکله کنم اما مرا از آن ننگ می آید
یوسف گفت من بآن اولیترم چه من پسر یعقوب اسرائیل الله که پسر اسحق ذبیح الله است که پسر ابراهیم خلیل الله است
گفت راست گفتی ای یوسف پس با او مواکله میکرد و چون یکسال برآمد تاج مکلل بر سر او نهاد و جامه خاصه خود در وی پوشانید
و شمشیر خاصه خود حمایل وی کرد و او را بر تخت مرصع بیاقوت نشاندند و قبه از استبرق بر بالای او بزدند درازی آن سی گز و پهنای آن
ده گز و سی بستر بر سر او افکندند و او را بران نشاندند و امرا و سلاطین خود را بخدمتکاری او نصب کرد و خود در خانه نشست و زمام
پادشاهی بکف کفایت تمام زلیخا را به یوسف داد بر تفصیلی که بعد ازین مذکور خواهد شد و چون یوسف با او خلوت کرد او را بکر
یافت متشاور آن پرسید جواب داد که عزیز عنین بود و او را رجولیت نبود پس حق تعالی یوسف را از وی دو پسر ارزانی فرمود
منشا و افرائیم روزی با زلیخا گفت این مرتبه که اکنون داریم بهترست یا آنچه مرا بآن استدعا میکردی زلیخا گفت ای صدیق مرا
بآن ملامت مکن که من زنی بودم جوان و در نعمت پرورده با جمال و مال و شوهر مرا با زنان میلی نبود و هرگز بمن التفات
نکرد و ترا اهل روزگار مثل نبودی و بجهت فرط محبت تو مبتلا شدم و هیچ کس بآن مبتلا نبوده القصه پادشاهی بر یوسف قرار گرفت
و همه مردمان آن روزگار محکوم حکم او شدند کمال قال وَكَذَٰلِكَ و همچنین یوسف را از تنگنای زندان خلاصی دادیم و او را مقرب پادشاه
آن عصر گردانیدیم مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ جای دادیم مر یوسف را در زمین مصر یعنی متمکن ساختیم او را بحکومت
و پادشاهی يَتَبَوَّأُ مِنْهَا جای میگرفت از آن زمین که چهل فرسخ در چهل فرسخ عرصه داشت یعنی تصرف میکرد در آن حَيْثُ
يَشَاءُ هر جا که میخواست نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا میرسانیم رحمت خود را از نعم دینی و دنیوی و صوری و معنوی مَنْ نَشَاءُ هر
که خواهیم وَلَا نُضِيعُ و ضایع و باطل نمیگردانیم أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ مزد نیکو کاران را در دنیا و آخرت وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ و هر آینه
مزد آخرت از حیثیت بقا و دوام خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا بهترست مر آنان را که گرویده اند بخدای وَكَانُوا يَتَّقُونَ
و هستند که پرهیز میکنند از نواهی چون یوسف که با احسان و تقوی از تخت چاه بتخت و جاه رسید القصه یوسف علیه السلام مهمات مملکت
پیش گرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبار خانهای عالی بنا نمودند و هفت سال از هر غله که حاصل میشد
بقدر کفاف چیزی بمردم میداد و باقی را باخوشه مضبوط میساخت تا سالهای قحط در آمد و در شب اول از سال قحط آغاز کرد تا

او را داد و کار مصر با او گذاشت و در سال قحط عزیز فوت شد و ملک بالتماس

درمیان شب طعام ساختند طباخان گفتند اینجا الصدیق ملک را عادت نیست که در نیم شب طعام خورد یوسف علیه السلام
گفت شما را با آن چه کار بگوییم اقدام نمایید ایشان در آن شب طعام مهیا ساختند چون نیمهٔ شب بگذشت ملک از خواب درآمد
گفت هر طعامی که زودتر میسر شود بیارید که گرسنگی بر من غالب شده و فریاد الجوع الجوع میکرد یوسف بفرمود تا طعامها که
ساخته بودند حاضر کردند ملک گفت درین شب چگونه دانستید که مرا به طعام احتیاج خواهد شد گفتند که یوسف ما را بدین امر
فرموده بود ملک یوسف را گفت ای یوسف چون دانستی که من درین نیم شب گرسنه خواهم شد فرمود که امسال اول سال
قحط است و از علامات قحطی و اسباب آن یکی آنست که مردمان را میل بطعام بیشتر از سالهای فراخی باشد و بجهت این
دانستم که ترا برخلاف عادت درمیان شب طعام ضرورت شود پس بفرمودم تا طباخان طعام مهیا کردند ملک از این بسیار
متعجب شد و از علم و ذکاء او متحیر گشت و از حضرت امام رضا علیه الصلوة والسلام منقولست که چون سالهای فراخی
منقضی شد و سالهای قحط در رسید و در زمین مصر و شام قحطی زور کرد اهل مصر همه روی بیوسف آوردند و نقود
که داشتند غله بدیشان فروخت در سال دوم بحلی و پیرایه و طلا و آلات در سال سیوم بغلام و کنیزک و سال چهارم بدواب
و مواشی و سال پنجم بضیاع و عقار و سال ششم بفرزندان و در سال هفتم بحفظ بندگی با او دادند پس یوسف را ملکی بسیار
حاصل شد که هیچکس را نبود و هرگز کسی چنان مقصود نکرده بود پس یوسف صورت حال بعرض ملک رسانید ملک گفت
همه بندهٔ تو اند و اختیار بدست تست یوسف علیه السلام بحضور ملک همه را آزاد کرد و اموال و اولاد و ضیاع و عقار هرچه از ایشان گرفته
بود بدیشان باز داد چون ملک این حسن احسان و کرم و خصایل سنیه و فضایل حمیدهٔ او را مشاهده کرد گفت اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد انک رسوله و حکمت درین آن بود که مصریان حضرت یوسف را
در وقت خرید و فروخت بصورت بندگی دیده بودند قدرت ازلی همه را طوق بندگی او بگردن نهاد تا کسی را در بارهٔ او سخن بی ادبانه
نرسد و در خبر است که یوسف علیه السلام درین هفت سال هرگز طعام سیر نخوردی تا گرسنگان را فراموش نکند و امر کرده بود که هر روز نماز چاشت
یا نماز عصر طعام نزد ملک بردندی ملک گفت ای یوسف چرا بر عادت معهود هر روز دو بار طعام در مجلس من حاضر نمیکنی گفت تا لذت
طعم گرسنگی یاد آید و درویشان را فراموش نکنم گفت نیکو کنی آورده اند که چون اثر قحط بزمین کنعان رسید کار بر اولاد یعقوب علیه السلام تنگ
شد گفتند ای پدر در شهر مصر ملکیست که صیت عدل و داد او میشنویم و کار غربا و ابناء السبیل را بدلخواه ایشان میسازد اگر فرمایی برویم
و طعامی بجهت گرسنگان کنعان بیاریم یعقوب علیه السلام اجازت داد و بنیامین را که در فراق یوسف باو تسلی دادی جهت خدمت خود
باز گرفت و ده فرزند دیگر را هر یک با شتری و بضاعتی از پشم و زنگ کرده و کشک و پنیر و امثال آن که داشتند روی براه آوردند

سال اول ع

و یک شتر پر کرده بنیامین با بضاعت او همراه بردند وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ و آمدند برادران یوسف علیه السلام از کنعان بملازمت یوسف
فَدَخَلُوا عَلَيْهِ پس درآمدند بدو و بزبان عبری تکلم کرده رسم خدمت بجای آوردند فَعَرَفَهُمْ پس بشناخت یوسف ایشان را
در نظر اول وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ و ایشان نمیدانستند او را ناشناسندگان بودند بجهت طول عهد چه بقول اصح چهل سال
از وقت ایشان گذشته بود و برادر را کودک رها کرده بودند و اکنون بپادشاهی دیدند و بر سریر پادشاهی و جامهای ملوکانه پوشیده
و تاج مرصع بانواع جواهر بر سر نهاده و طوق زرین در گردن کرده ندیده بودند و گمان نیز نمیبردند که حکمت در آنکه برادران یوسف نشناختند
آن بود که معصیت کرده بودند و معصیت دیدهٔ حاجی را تاریک میکند و گویند جهت آنکه یوسف در پس پرده با ایشان سخن
میگفت پس یوسف علیه السلام پرسید که شما چه کسانید گفتند جماعت شبانانیم قحط رسیده آمده‌ایم تا ما را نوازش کنی و از طعام حظی و کرامتی
یوسف فرمود مبادا که جاسوس باشید و بدین صورت آمده باشید تا از کیفیات حالات مملکت ما واقف شده اعلام اعادی
کنید و فتنه در زمین مصر اندازید گفتند ای ملک معاذ الله ما پسران پدریم که یعقوب بن اسحق صفی الله است گفت پدر شما چند فرزند دارد
گفتند دوازده پسر داشت یکی را در صحرا گرگ گرفت و خورد و یکی که از مادر او حاصل شده بود پدر برای خدمت خود نگاه داشت
و ده تن بملازمت ملک آمده‌ایم پس یوسف علیه السلام فرمود که اینجا کسی باشد که شما را بشناسد گفتند نه مردم مصر ما را نشناسند یوسف گفت
تا آن برادر دیگر را نیارید صدق و کذب شما در آنچه میگویید معلوم نشود گفتند نوبت دیگر او را همراه بیاوریم یوسف گفت یکی از شما
اینجا باشد تا بروید و آن برادر را بیاورید و حال شما بر من محقق گردد ایشان قرعه زدند بنام شمعون برآمد پس وی بایستاد و یوسف
بفرمود تا بضاعات ایشان بستدند و عوض گندم بدیشان داد وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ و آن هنگام که بساخت
یوسف کار ایشان را و ساز ایشان را سرانجام کرده هر یک را یک شتر بار داد گفتند یک شتر بار دیگر جهت برادر ما که در خانهٔ
پدر است بدهید یوسف علیه السلام گفت من بشمار مردم میدهم نه بشمار شتر ایشان مبالغه نمودند قَالَ ائْتُونِي گفت
یوسف که بیاورید بمن بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ برادری که شما راست از پدر شما یعنی علاتی نه اعیانی شما أَلَا تَرَوْنَ
آیا نمیبینید أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ آنکه من تمام می‌پیمایم پیمانه را و حق کسی را باز نمیگیرم وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ
و من بهترین فرود آرندگانم یعنی در فرود آوردن مهمانان و اکرام و احسان با ایشان دقیقه فرو نگذاشتم فَإِنْ لَمْ
تَأْتُونِي بِهِ پس اگر نیارید بمن آن برادر را فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي پس شما را هیچ کیلی نیست نزد من
یعنی طعام وَلَا تَقْرَبُونِ و نزدیک نشوید بمن و در ولایت من در میایید و گرد من نگردید قَالُوا گفتند سَنُرَاوِدُ
عَنْهُ أَبَاهُ زود باشد که مراوده کنیم یعنی بجهد تمام و بتدبیر و حیله برادر را از پدر درخواست کنیم وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ و بدرستی که ما کنندگانیم

تعلق ۶

بجز را کم یکویم و درین باب تشنیعی و اهمال نکنیم وَقَالَ و گفت یوسف ؑ لِفِتْيَانِهِ مر غلامان خود را که کیل غلات بدیشان
داشت اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ بنهید بار ایشان را که بهای گندم آورده اند و گویند که آن پوستها و کفشها چند بود یوسف نخواست
که گندم بها بدیشان فروشد و نهاد بضاعتهای ایشان را فِي رِحَالِهِمْ در بارهای ایشان و چون دانست که

آن بضاعتها ۶

دیانت ایشان اقتضا آن خواهد کرد که چون ثمن گندم بوده باز آرند یا پدر باز فرستند ازین جهت گفت که لَعَلَّهُمْ
يَعْرِفُونَهَا شاید که بشناسند بضاعت خود را یعنی حق آن إِذَا انْقَلَبُوا چون باز گردند إِلَىٰ أَهْلِهِمْ بسوی کسان خود
و بار بگشایند لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که باز گردند و برادر را بیاورند فَلَمَّا رَجَعُوا پس آنگاه که باز گشتند فرزندان
یعقوب ؑ إِلَىٰ أَبِيهِمْ بسوی پدر خود پدر را گفتند احوال تمام چون گذشت با ملک مصر گفتند ای پدر ما وصف کرم و احسان
و فضل ملک مصر نتوانیم کرد با ما چندان احسان و انعام کرد که اگر یکی از فرزندان یعقوب بودی بیش ازان نکردی یعقوب گفت
بود آن عجایبات قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ منع کرده شده از ما پیمودن طعام یعنی ملک مصر حکم کرد که دیگر
طعام ما ندهند و نپیمایند الا بنیامین را نبریم و دید و بالکرو ترد خود نگاه داشته تا بنیامین را نبرد او بریم فَأَرْسِلْ مَعَنَا پس بفرست با
أَخَانَا برادر ما را نَكْتَلْ تا وا کیریم کیل را از غله خود و برای او وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ و بدرستی که ما مر و را نگهدارنده ایم که اندر رسیده
مکروهی یعقوب گفت ملک مصر چگونه دانست که شما را برادری هست گفتند ای پدر ما جاسوس پنداشت ما را و چون شرح حال خود
بگفتیم او گفت شما بگوئید که دوازده برادر ایم یکی را گرگ خورد و دیگری را بجای گذاشتیم که پدر او را بخدمت خود نگاه داشته گفت اگر او را
نیاورید دگر طعام بشما ندهم اکنون او را با ما بفرست که ما حافظ اوئیم و نگذاریم که مکروهی با و رسد قَالَ گفت یعقوب که ای فرزندان
هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ آیا شما را امین دارم بر و إِلَّا كَمَا أَمِنتُكُمْ مگر همچنانکه امین ساختم شما را عَلَىٰ أَخِيهِ بر برادر او مِن قَبْلُ
پیش ازین که گفتید که إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ یعنی چگونه من بر محافظت شما اعتماد کنم که شما در حق او آن کار دیگر کردید که ما نگهدارنده او ایم
و آخر گفتید که او را گرگ بخورد فَاللَّهُ خَيْرٌ پس خدای بهترست حَافِظًا از روی نگاه داشتن و حفص حفظاً خوانده یعنی در حالتی
که نگهدارنده است پس توکل بر و میکنم و کار خود بدو میگذارم وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و او بخشاینده ترین بخشایندگان است شاید که
بمحافظت و بار من بخشاید و دو مصیبت دو فرزند مصلان سازد یعنی بنی اوراد اقلا سپرم نه بشما تا حیوادی نماید و اورا بمن رساند
و بر پیری و ضعف من بخشاید وَلَمَّا فَتَحُوا و آنگاه که بگشادند مَتَاعَهُمْ بارهای خود را وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ یافتند بضاعت
خود را که تسلیم ملک کرده بودند در بارهای خویش بجای خویشتن رُدَّتْ إِلَيْهِمْ باز گردانیده بود بدیشان قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای
پدر ما مَا نَبْغِي چه چیز طلبیم از احسان و کرم ملک زیاده ازین که هَٰذِهِ بِضَاعَتُنَا این بضاعت ماست که فرو بدین بضاعتها

زرخرید اند رُدَّتْ إِلَيْنَا باز گردانیده شده است بما یعنی زیاده ازین از پادشاه طلب احسان نکنیم که طعام را با بضاعت
با داده پس ما محبت این اکرام و احسان که از و دیدیم باز گردیم و رجوع باو کنیم وَنَمِيرُ أَهْلَنَا و طعام آریم کسان خود را
وَنَحْفَظُ أَخَانَا و نگاه داریم برادر خود را در رفتن و آمدن وَنَزْدَادُ و زیاده ستانیم كَيْلَ بَعِيرٍ پیمودن شتری یعنی وار شتری

شتر ۶

بصاحبت برادر زیاده ستانیم و بیاوریم ذَٰلِكَ این یک شتروار كَيْلٌ يَسِيرٌ پیمانه اندکیست و ملک بدان مقدار
با ما مضایقه نخواهد کرد قَالَ گفت یعقوب ؑ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ نفرستم بنیامین را با شما حَتَّىٰ تُؤْتُونِ تا بدهید مرا
مَوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ پیمانی موکد بذکر خدای در میان خود و ما و ... تا سوگند خورید بحق محمد خاتم النبیین و سید المرسلین
لَتَأْتُنَّنِي بِهِ که هر آینه بیاورید او را بمن إِلَّا أَن يُحَاطَ بِكُمْ مگر آنکه بگردد شما را آورده شود یعنی و واقع شود که طاقت آن
نباشید و دفع آن نتوانید کرد یا مگر همه هلاک شوید القصه ایشان سوگند خوردند بطلاق و عتاق و دو صد حج که بنیامین را نگاه
فَلَمَّا آتَوْهُ پس چون دادند پدر را مَوْثِقَهُمْ پیمان و عهد خود را در محافظت بنیامین قَالَ اللَّهُ گفت یعقوب که خدای تعالی
عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ بر آنچه ما میگوییم نگهبانست و مطلع بر این پس بنیامین را همراه برادران کرد و چون خواستند که بیرون
آیند حضرت یعقوب ترسید و وصیت کرد وَقَالَ و گفت از روی شفقت بر فرزندان خود يَا بَنِيَّ ای فرزندان من لَا تَدْخُلُوا
در میایند در شهر مصر مِن بَابٍ وَاحِدٍ از یک دروازه یعنی همه برادران از یک دروازه بشهر در نیاید تا مبادا که چشم بدی بشما رسد
چون شما را با این جمال و وجاهت و هیات و شوکت و توانائی و طول قامت بینند و معه ذلک دانسته اند که شما در پیش
ملک مصر معزز و مکرم و مقرب اید وَادْخُلُوا و در آئید همه دو ... مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ از درهای پراکنده و آن شهر را چهار دروازه
بود این کلام دلالت بر آنکه چشم زخم را اثری هست در لطایف آورده که حضرت یعقوب در اول سفر چیزی بظهور آورده دوم آخر

و شیئ ۶

عجز بندگی اظهار کرد و گفت وَمَا أُغْنِي عَنكُم یعنی دفع نکنم از شما بدین نصیحت که کردم مِّنَ اللَّهِ از حکم خدای مِن شَيْءٍ
چیزی را چه هر چه اراده او بوقوع آن تعلق گیرد لا محاله بفعل آید إِنِ الْحُكْمُ نیست حکم و فرمان إِلَّا لِلَّهِ مگر خدای را در هر
چه خواهد عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بر او توکل کردم نه بر غیر او وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ و بر او باید که توکل کنند توکل
کنندگان و اعتماد بر غیر او نکنند چه حصول جمیع مهمات و مقصودات و مرادات از نتیجه توکل است وَلَمَّا
دَخَلُوا و آنگاه که در آمدند اولاد یعقوب ؑ مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُم از آنجا که فرموده بود ایشان را پدر ایشان یعنی از درهای
متفرقه مَّا كَانَ يُغْنِي نبود که دفع کند عَنْهُم از ایشان رای یعقوب ؑ مِّنَ اللَّهِ از حکم خدای و اراده او که درباره ایشان
واقع شده بود مِن شَيْءٍ چیزی را چه حق تعالی بر وجه اجابت نسخ حسد حاسدان و دفع چشم زخم و تهمت دزدی بر

زخم رسانندگان نکرد پس
از دره گذر ارباب حسد ۶

بنیامین افتاد و برادران اندوهگین شدند و مصیبت یعقوب دو چندان گشت پس تدبیر یعقوب در دفع
مکاره و منع حوادث فایده نداد إِلَّا حَاجَةً لیکن حاجتی بود فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ در نفس یعقوب یعنی شفقتی را که
اولاد و اضطراب قلب جهت خوف وقوع بلا بر فرزندان از رهگذر چشم بد و حسد قَضَاهَا که ظاهر کرد آن را
در آن وقت و آن وصیت کرد وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ و بدرستی که یعقوب خداوند دانش بود و میدانست
لِمَا عَلَّمْنَاهُ آنچه را که بدو آموخته بودیم بطریق وحی و ادلهٔ عقلیه مرتبه و علو درجهٔ یعقوب را تا حدی
ما مرادست که اعتقاد کنند که مثل ایشان و مرتبت قدر و رتبهٔ ایشان نزد حق سبحانه و با بیشتر مردمان بیشتر قدر دانیدا
و جاهلند باآنکه تدبیر غلبه نمیتواند کرد و حذر دفع قدر نتوانند نمود و از حضرت نبوی صلعم مرویست که اگر چیزی
بر قضا سبقت گرفتی هر آینه چشم بد بر آن پیشی گرفتی و از اینجا معلوم میشود که چشم زخم را اثری عظیم
است و لهذا حضرت رسالت صلعم و سایر ائمه علیهم السلام بآن از حق تعالی استعاذه کرده اند چنانچه در کتب
ادعیه آن منقولست وَلَمَّا دَخَلُوا و آنهنگام که در آمدند اولاد یعقوب صلعم عَلَىٰ يُوسُفَ بر یوسف
و بیارگاه او رسیدند و یوسف صلعم بر تخت نشسته بود و نقاب فرو گذاشته پرسید چه کسانید گفتند کنعانیانیم
که ما را فرموده بودی که برادر خود را بیاورید او را از پدر درخواستیم و بعهد و پیمان برآنکه تقصیری در محافظت او نکنیم او
را آورده ایم یوسف صلعم فرمود که بنشینید ایشان در کنار بساط بنشستند و حکم شد که خوان آراسته پیش ایشان
نهادند یوسف صلعم گفت هر دو برادر که از یک پدر و مادرید بر یک خوان طعام خورید هر دو کس بر خوانی بنشستند
بنیامین تنها ماند و بگریه درآمد و میگریست تا بیهوش شد یوسف صلعم بفرمود تا گلاب بر روی وی زدند بهوش
بازآمد یوسف گفت ای جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش شدی گفت ای ملک حکم فرمودی که هرکس با برادر
اعیانی خود بر یک خوان بنشیند مرا برادر مادری که یوسف نام داشت بیاد آمد با خود گفتم اگر او بودی با من
بر این خوان نشستی و من تنها نماندمی از شوق این حال بیطاقت شدم و بیهوش گشتم یوسف گفت بیا
تا من برادر تو باشم و با تو در یک خوان بنشینم پس بفرمود تا خوان وی را برداشتند و در پیش پرده آوردند و او را
طلبید و بدین بهانه آوَىٰ إِلَيْهِ جای داد بسوی خود أَخَاهُ برادر خود را و حضرت یوسف نقاب بسته دست بطعام
دراز کرد چون بنیامین را نظر بر دست یوسف افتاد بگریست حضرت یوسف باز پرسید که این چه گریه است
گفت ای ملک چه ماند است دست تو بدست برادرم یوسف همین که یوسف این کلمه شنید بیطاقت

و از آن بود و راکه گفت ما أغنی عنکم مِنَ اللَّهِ مِن شَيْءٍ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر آدمیان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند

شده نقاب از چهره برداشت و بنیامین را قَالَ گفت إِنِّي أَنَا أَخُوكَ بدرستی که منم برادر تو فَلَا تَبْتَئِسْ پس
اندوهناک مباش بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه کردند برادران در حق ما بنیامین چون روی یوسف را بدید و این سخن بشنید
دیگر باره از هوش برفت و چون با خود آمد دست در گردن یوسف افکند و بزبان حال گفت که آنچه میدیدم بر بیداریست
یارب یا بخواب خوش تر ازین خواب چنین راحت پس از چندین خواب آنگاه دست در دامن یوسف زد و گفت
دیگر از تو مفارقت نکنم یوسف گفت ای برادر اهتمام پدر بشان تو دانسته ام اگر ترا بی بهانه باز دارم غم او زیاده شود
اگر مصلحت دانی وسیله کنم و با مری شنیع ترا بآن متهم سازم تا بجهت آن تهمت ترا باز دارم بنیامین گفت از آن باک ندارم
پس یوسف صلعم فرمود که با هیچ برادران رو و این امر از ایشان پنهان دار بنیامین از پس پرده بیرون آمد چون
در آمد و طعام شب حاضر کردند بطریق اول او را نزد خود طلبید و با او تناول فرمود و چون وقت خوابیدن ایشان رسید برای
هر دو برادر بستری آوردند و بگسترانیدند بنیامین تنها ماند یوسف صلعم گفت که جامه خواب وی را نزد من چندانید پس بنیامین
نزد یوسف رفته در یک جامه خواب بخوابید و روز دیگر با برادران گفت ای فرزندان یعقوب من شما را بالکوید
ملوف می بینم خبر دارم که تنهاست و بجهت اینی وی را با خود طلبیده ام تا در غربت غم زده و محروم نباشد پس
بلازمان حکم کرد که کار سازی کنعانیان کنید فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ پس آنهنگام که ساز راه ایشان سرانجام فرمود
جَعَلَ السِّقَايَةَ بنهاد سقایه را و آن مشربه بود از نقره یا طلا یا از زبرجد مرصع بجواهر که ملک از آن آب خوردی و در وقت قحط
بجهت عزت طعام آن را پیمانه ساخته بودند یوسف بفرمود تا آن را پنهان کردند فِي رَحْلِ أَخِيهِ در بار برادر خود و بار های دیگر
مکمل کردند ایشان را اجازت رفتن داد چون از شهر بیرون رفته شروع در راه رفتن کردند بعضی از راه برفتند جمعی از ملازمان یوسف
در عقب کاروان رسیدند ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ پس ندا کرد ندا کننده از میان ملازمان أَيَّتُهَا الْعِيرُ ای کاروانیان إِنَّكُمْ
لَسَارِقُونَ بدرستی که شما دزدانید با بی معنی که یوسف را از پدر دزدیده بودند و گفته اند که منادی این سخن را نه بفرمان یوسف
گفت و یا اخفای سقایه و نداردن بران برضای بنیامین بود چنانکه گذشت و گویند که یوسف این را بفرمان خدای کرده
رانی نمود چه حق تعالی خواست که محنت یعقوب بنهایت رسد تا از آن فرج یابد و عادهٔ الهی جاریست که چون محنت
بنهایت رسد فرج و فرج روی نماید الحقه چون این ندا بسمع فرزندان یعقوب رسید قَالُوا گفتند وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِم در حالتی
که روی آورده بودند بملازمان یوسف که شما مَاذَا تَفْقِدُونَ چه چیز گم کرده اید که میجویید قَالُوا نَفْقِدُ گفتند میجوییم صُوَاعَ
الْمَلِكِ مشربهٔ ملک را که پیمانه غله بود و بعد از آن منادی ایشان گفت با کاروانیان که وَلِمَن جَاءَ بِهِ و برای هر کسی که بیاورد

آنرا حمل بعیر شتروار طعام است وانا به و من که فا گفته ام بدان زعیم کفیل ام و ضامن قالوا تالله
گفتند بروجه تعجب که بخدای لقد علمتم شما میدانید که ما مردم امینی ایم و بضاعتی که در بارها نهاده بودید در نوبت اول
چون آنرا یافتیم باز آوردیم و می بینید که دهن شتران بر بسته ایم تا از زراعت مردمان نخورند ما جئنا نیامده ایم ما
از کنعان لنفسد تا تباه کاری کنیم فی الارض در زمین مصر و مال مردم را بناحق در تصرف خود داریم وما کنا
و نبوده ایم و نیستیم ما سارقین دزدان و دزدی کار ما نیست قالوا گفتند ملازمان یوسف فما جزاؤه پس چیست
جزای دزدی ان کنتم کاذبین اگر باشید دروغ گویان در ادعای ذمت خود یعنی شما میگویند که ما دزد نیستیم اگر درخت ما در میان
بارها پیدا شود آنرا چه مکافات باشد قالوا جزاؤه گفتند جزای دزدی سارق را من وجد فی رحله کسی که در متاع آن کس است
که یافت شود مال دزدیده در بار او فهو جزاؤه پس او جزای دزدیست یعنی او را یکسال بندگی باید گرفت در دین
پدر ما کذلک نجزی الظالمین همچنین پاداش میدهیم ستمکاران را یعنی دزدان را پس بجهت تحقیق این معنی ایشانرا بار بر
داشتند و بمصر بردند که ملک بار داشتند فبدأ پس آغاز کرد منادی کننده و گویند خود یوسف باوعیتهم بیارها و انبانهای
ایشان قبل وعاء اخیه پیش از بار برادر بنیامین جهت رفع تهمت پس چیزی در آن نیافتند و آنگاه بتجسس بار برادر
بنیامین اقدام نمود ثم استخرجها من وعاء اخیه پس بیرون آورد آنرا در بار برادر او که بنیامین است کذلک
مانند این کید کدنا لیوسف تدبیر کردیم ما برای یوسف تعلیم دادیم یوسف را بالهام تا در باب باز داشتن برادر خود این تدبیر کرد یا کید کار برادران
یوسف کردند ما بایشان نوع جزای کید ایشان دادیم این دلیلست بر آنکه تدبیر مذکور بامر الهی بوده پس برادران یوسف از حیا سر
در پیش انداختند و زبان طعن بر بنیامین گشودند بعد از آن در بیان کید مذکور میفرماید که ما کان نبود یوسف یعنی سزاوار
نبود او را لیاخذ اخاه تا فرا گیرد برادر خود را و حبس کند او را نزد خود یکسال فی دین الملک در کیش ملک مصر یعنی
حکم ملک مصر در باب دزد نه برین وجه بود چه حکم او در باره کسی که دزدی کردی تازیانه بود و مضاعف گرفتن از وی نه بندگی گرفتن پس
نمی توانست یوسف برادر خود را به بندگی گرفت یکسال الا ان یشاء الله مگر بخواست خدای و دستوری او پس کید و تدبیر
خدای تعالی آن بود که بر زبان برادران جاری گشت که جزای دزد نزد ما آنست که او را بندگی بصاحب متاع دهند تا مراد
یوسف حاصل شود و در حجج گفته که کید عبارتست از آنکه فعلی کند تا بسبب آن ایذائی بغیر رساند در خفیه که او علم بآن
نداشته باشد و چون یوسف این تدبیر را وسیله اختیار برادر خود کرد دانید که متضمن نفع خود شماست و ضرر برادران از جهت
بکید مسمی شد نرفع درجات بر میداریم درجها و مرتبها بحکمت من نشاء هر کرا میخواهیم همچنانکه در حق یوسف را بالا داشتیم و درجه
او را بر برادران بلند گردانیدیم وفوق کل ذی علم و بالای هر خداوند دانشی علیم دانائیست که درجه او بلندتر است تا آنکه

وتدبیره

علم

حقیقت شود ما و سبحانه که بالذات بجمیع معلومات عالم است و فوق از وعالی مرتبت و بعد از ظهور این سر به از بنیامین یوسف ع از وی
که ای کنعانیان این چه حالت ست که میکنید کرا میخوارید که نه ایشان خجل زده و منفعل گشته روی عتاب و خطاب به بنیامین آوردند
گفتند ای پسر راحیل این چه فعل شنیع است که بر آن آب روی ما بردی و باین عمل قبیح روی ما سیاه کردی و چند محنت
ما دیدیم چه محنت و بلیت بود که ما از مهر پسر راحیل روی نمود اکنون این صاع را چگونه گرفتی و در میان بار خود بچه وجه پنهان کردی
که هیچکس بران واقف نشد بنیامین گفت شما چه میدانید که هیچ مشغله بمحنت و بلیت پسران راحیل آید نه که پسران راحیل را حیله
بلا و محنت شما اند چه برادر مرا بردید و در میان بیابان و در معرض هلاکت گذاشتید و گفتید که گرگ او را بخورد و اکنون میخواهید که
مرا بنده این ملک کنید پس روی از او گردانیدند متوجه یوسف شدند به وجه سرزنش بنیامین قالوا گفتند که ان یسرق اگر دزدی
کند بنیامین عجب نباشد فقد سرق پس بدرستیکه دزدی کرده بود اخ له برادر اعیانی او را بود من قبل پیش از این یعنی
یوسف و در مدارک آورده که در خانه یعقوب ماکیانی بود سایلی بدر خانه آمد و هیچ کس حاضر نبود یوسف آن مرغ را بسایل داد
برادران او را بدزدی تهمت کردند و گفته اند که آن تخم مرغ بود و یا زغاله بود که به درویش داد و یا بت مادر او بود که از انگشت
در کنیز انداخت وازوهب منبه مرویست که یوسف ع در طفولیت عادت بود که چون خوان بنهادی پاره طعام بر گرفتی
و پنهان کردی از برای سایلان برادران بجهت این نسبت دزدی باو دادندی و قول اصح و اشهر آنست که چون مادر یوسف ع
راحیل رحلت کرد یوسف طفل بود حضرت یعقوب خواهر خود را که دختر اسحق بود به تربیت و دایگی او نامزد کرد
چون یوسف پنج شش ساله شد یعقوب خواهر را گفت که یوسف را بمن ده تا بمن باشد و قیام نماید خواهر امتناع کرد
و گفت من تاب مفارقت یوسف ندارم یعقوب در این باب مبالغه کرد خواهر گفت البته او را از من انتزاع خواهی کرد دو
روزی دیگر توقف کن تا من او را یک بار به بینم و از وصل او ممتع شوم حضرت یعقوب گفت چنین باشد شبی حضرت یوسف نزد
عمه خوابیده بود عمه کمربندی که از اسحق بمیراث باو رسیده بود در میان یوسف بست چون یعقوب بیامد که یوسف را با خانه
خود برد خواهر او گفت که من دوش کمربند گم کرده ام آن پرسیدند کمربند پیدا نیست بتجسس آن مشغول شدند و چون پاره جست و جو کرد
گفت هر که در این سرای است یک یک را برهنه باید کرد تا بیابند کمربند را الغرض بگشتند پس یک یک را برهنه میکردند تا نوبت بیوسف
رسید چون او را برهنه کرد کمربند در میان او یافت و در مذهب ابراهیم مقرر بود که دزد را صاحب متاع به بندگی گیرد تا
یکسال یعقوب فرمود که یوسف نزد تو باشد چنانکه خواهی پس وی را نزد خواهر بگذاشت و چون برادران نسبت دزدی
بیوسف دادند فاسرها یوسف پس پنهان داشت یوسف این مقاله را فی نفسه در نفس خود و لم یبدها و ظاهر نکرد آنرا

این ۴

لقصه رای ایشان یعنی سخنی را در دل گرفت و آشکارا نکرد و با خود قال گفت که انتم شر مکانا شما بد مردمانید از
روی منزلت در دزدی که پسر را از پدر دزدیدید و از وی جدا کردید و بدترین مردمانید در بدی کردار که از پدر عاق شده برادر را
بکوکید از در گرفتید و در چاه انداختید و آنگاه او را بفروختید و جامهٔ او را بخون رنگ کردید و به پدر نمودید که گرگ او را
خورده والله اعلم و خدای داناتر است بما تصفون بآنچه صفت میکنید یعنی او میداند که نه خیانت کرد شما میگویید چه
یوسف نادزون بود از جانب پدر در طعام دادن به سایل که گرسنه در میان او بسته بود نه که خود برداشته بود در خبر آمده که
چون صاع را از نزد ملک بردند و آن صاعی بود که از او جام گیتی نما گفتندی یعنی چون در وی نگریدندی به آن کهانت کردندی و فال گ
فتندی و چون یوسف در صاع نگرید و انگشت بر وی زد و آوازی از آن بیرون آمد روی به برادران کرد و گفت میدانید که این
صاع چه میگوید گفتند نه گفت میگوید که شما دوازده برادر بودید یکی از پدر جدا کردید و بفروختید بنیامین برپای خواست و
گفت ای ملک ازین طاس معلوم کن که برادر من زنده است یوسف دست بر صاع زد و گفت میگوید که زنده است
و تو او را بینی بعد از آن یوسف برخواست و وضوی ساخت و باز آمد بنیامین گفت که ای ملک ازین صاع بپرس
که چه کس او را در بار من نهاده گفت وی خشمناک گشت و گفت که چیزی نگوید آنگاه گفت پس بنیامین را یک ال بخود سپرد
و برادران هر چند در خلاص او سخن گفتند بجای نرسید روبیل را آتش خشم شعله زدن گرفت و موهای قفای وی سر از
جامه بدر کرد و گفت ای ملک برادر مرا بگذار و الا فریادی کنم که هر حامله که درین شهر است از هول آن فریاد بار بنهد
یوسف دید که روبیل در غضب است پسر کوچک خود را گفت برو و دست بر پشت وی فرود آور چون دست او بر پشت
روبیل رسید شعلهٔ غضب او فرو نشست و روی به برادران کرد که شما را کسی گردید گفتند نه گفت بخدای سوگند که
درین شهر ولدی از اولاد یعقوب هست چه هر گاه یکی از ایشان را خشم غالب شدی چون دیگری از آل یعقوب او را
مس کردی تسکین یافتی در معالم التنزیل آورده که روبیل دیگر باره بغضب شده آهنگ تخت یوسف کرد یوسف
نقاب بسته از تخت فرود آمد و او را در ربود و بر سر دست آورد و بر زمین نهاده گفت ای کنعانیان شما بزور خود
مغرور و بقوت خود معجب شده اید می پندارید که هیچ کس بزور از شما نبود چون ایشان دیدند که هم بزور از شما نیرود
از در زاری و تضرع در آمده قالوا یا ایها العزیز گفتند ای عزیز ان له بدرستی که بنیامین را ابا شیخا کبیرا
پدریست که پیر بزرگ سالست و عظیم القدر و بعد از هلاک پسر خود یوسف بدین پسر انس و الفت دارد فخذ
احدنا پس فرا گیر مارا یعنی یکی را مکانه بجای او و وا رها این را انا نریک بدرستی که ما می بینیم ترا من المحسنین

یکی از ما

از نیکوکاران

کرد

از نیکوکاران نیست با پس احسان خود را بجا می آر و با تمام رسان و یا عادت تو احسان نیست پس عادت خود را
تغییر مفرما قال معاذ الله گفت یوسف که پناه میگیرم بخدا پناه گرفتنی ان ناخذ از آنکه بگیریم الا من وجدنا مگر آن را
که یافته ایم متاعنا عنده متاع خود را نزدیک او وا گیر کار او دیگری را بگیریم انا اذا بدرستی که ما آنگاه باشیم لظالمون
از ستمکاران در مذهب شما چه بفتوای شما گرفتن غیر در مقام کسی ظلم است فلما استیئسوا پس آن وقت که نومید شدند
منه از یوسف و دانستند که برادر را بدیشان نمیدهد خلصوا نجیا یک کناره شدند در حالتی که راز گویان بودند و از هر
گونه سخن گفتن و از جملهٔ اسرار ایشان با یکدیگر در خلوت این بود که قال کبیرهم گفت بزرگ ایشان در سن یعنی روبیل
یا در خرد یعنی یهودا و علی بن ابراهیم گفته که لاوی بود و گفت الم تعلموا آیا نمیدانید شما ان اباکم آنکه پدر شما قد اخذ
علیکم بتحقیق که فرا گرفته است بر شما موثقا عهدی و پیمانی محکم من الله از خدای تعالی یعنی سوگند خورده اید بخدا و عهد کرده اید
که محافظت بنیامین کنید و سوگند خورده اید بخدا و معهذا بیاد آرید از آن امانت که شما در باره او عذری نمیکنید و اکنون این صورت واقع
شد و من قبل ما فرطتم و پیش ازین تقصیر کردید فی یوسف در شان یوسف ۴ و چون صورت حال چنین است
فلن ابرح الارض پس من جدا نشوم و بیرون نروم از زمین مصر یعنی ازین شهر بیرون نروم حتی یاذن لی تا وقتی که دستوری
دهد مرا با گفتن ابی پدر من او یحکم الله یا خدای حکم کند لی برای من یعنی به پدر وحی کند و رخصت رجوع من بکنعان دهد و ترک
برادر و یا برادر را خلاص کند از دست ملک مصر و یا بموت من امر کند و یا بمحاربه کردن من با مصریان تا برادر را از ایشان بستانم یا
کشته شوم و هو خیر الحاکمین و او بهترین حکم کنندگانست چه براستی حکم میکند و میل و محابا نکند در حکم او ارجعوا
الی ابیکم باز گردید بسوی پدر خود فقولوا یا ابانا پس بگویید که ای پدر ما ان ابنک بدرستی که پسر تو بنیامین
سرق دزدی کرد و ما شهدنا و گواهی نمیدهیم الا بما علمنا مگر بآنچه دانسته ایم که صواع ملک از بار او بیرون آمد و ما کنا
للغیب حافظین و ما نیستیم مر باطن حال را نگاه دارندگان یعنی بظاهر دزدی او دیدیم اما نفس الامر خبر نداریم که
روشن کردند صاع را در بار او نهادند و یا خود دشمنی مباشر این امر بوده و یا در حینی که با تو عهد میکردیم و پیمان میدادیم
نمیدانستیم که او دزدی کند واسئل القریة التی و بپرس از اهل دیه که کنا فیها بودیم در وی یعنی
مصر مراد است که بپرس والعیر التی و از کاروانیان نیز سوال کن که ما اقبلنا فیها روی نهاده ایم بکنعان در میان
ایشان و ایشان جمعی بودند از کنعانیان که همسایه یعقوب بودند و انا لصادقون و بدرستی که ما راست گویانیم پس
فرزندان یعقوب بحکم روبیل یا یهودا یا لاوی روی بکنعان نهادند و بخدمت پدر آمده آنچه برادر گفته بود بی توقف عرض رسانیدند

بنوبت وار مصر یکان ۴

حضرت یعقوب این را باور نکرده قال گفت با ایشان که نه چنین است که شما میگوئید بل سولت بلکه بیاراسته است
لکم برای شما انفسکم نفسهای شما امرا کاری را که خواسته اید و باهم قرار داده و الا نه ملک مصر چه میدانست که
خوان سارق را بنده گیرند فصبر جمیل پس صبر نیکو کاریست شکیبائی نیکو پس اندیشه فرمود که محنت من بنهایت رسیده و
بلیت من بنهایت انجامیده و عادة الله جاریست که هرگاه محنت بنهایت انجامد فرج و فرح روی نماید
از بخت فرمود که عسی الله ان یأتینی شاید که خدای تعالی بیاورد بهم جمیعا همه ایشان را یعنی یوسف و بنیامین
و آن برادر دیگر را که در مصر است انه هو العلیم بدرستی که اوست دانا بحال من و حال شما الحکیم راست کار
در آنچه میکند پس یعقوب از غایت ملال توجه به بیت الاحزان فرمود و تولی عنهم و روی بگردانید از فرزندان و
قال یا اسفی و گفت ای اندوه و شدت حزن من علی یوسف بر فراق یوسف ذکر یوسف بدون هر دو برادر دیگر از جهت آن
بود که مفارقت یوسف در دل او بیشتر کار کرده بود و مع ذلک علم بحیوة یوسف نداشت و اما بحیوت بنیامین و آن
برادر دیگر عالم بود صاحب کشاف آورده که حضرت رسول صلعم از حضرت جبرئیل پرسید که شدت حزن و اندوه یعقوب
بچه مرتبه بود در مفارقت یوسف جبرئیل فرمود برابر هفتاد مادر فرزند مرده حضرت سوال کرد که اورا چه مزد دادند گفت مزد
صد شهید آری بهیچکسی در مفارقت برابر یعقوب نسوخت از ابتدای زمان فراق یوسف تا وقت وصال او که مدت
چهل سال بود چشم یعقوب از گریه خشک نشد و از بار فراق جگر گوشه پشت مبارک او خمیده یافت وابیضت
عیناه و سفید شد هر دو چشم او من الحزن از اندوه یعنی بجهت بسیاری اندوه و گریه روشنی از آن زایل گشت
فهو کظیم پس او پر بود از خشم فرزندان و دلش ممتلی بود از غم و اندوه یوسف و درین دلیلست بر جواز تأسف
و بکا در مصیبت و بلیت و شاید که امثال این در تحت تکلیف و اختیار نباشد چه بر ترددشده و بلیه شدیده
کسی ضبط حال خود نتواند کرد و حضرت رسالت صلعم در فراق فرزند خود ابراهیم بغایت گریان شد و فرمود دل
من محزون شد و چشم گریان گشت و نمیگویم چیزی که خدای را بغضب آرد ای ابراهیم من بر فراق تو بسیار غمگین و
اندوهناک شده ام القصه چون فرزندان فریاد یا اسفی شنیدند و اضطراب پدر را دیدند قالوا تالله تفتؤا گفتند بخدای
که همیشه باشی که بنالی و زاری تذکر یوسف یاد کنی یوسف را حتی تکون حرضا تا وقتی که بیمار
شوی بیماری مشرف بموت او تکون من الهالکین یا باشی از جمله هلاک شدگان قال گفت ای فرزندان انما اشکوا
جز این نیست که شکایت میکنم بثی و حزنی بشدت غم و اندوه خود را که قادر نیستم بر صبر کردن بر آن الی الله بخدای و قصه

اندوه

اندوه و رنج خود را و میگویم زیرا که کسی بیکسی و بیچارگی من بیچارگان اوست نه غیر او پس مرا با حزن و اندوه باز گذارید و در خبر
است که چون یعقوب از غایت حزن و از نهایت سوز و اندوه این کلمه بگفت حق تعالی وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت
و جلال من اگر یوسف و بنیامین هر دو مرده بودندی بدین ناله که کردی من ایشان را زنده ساختمی بتو رسانیدمی و بحیث این فرمود
یعقوب گفت و اعلم و میدانم من الله از وحی خدای ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف و رسیدن او بمن
و گویند روزی همسایه نزد یعقوب آمد و گفت ای یعقوب بسی شکسته و درهم رفته است می بینم و تو هنوز بآن سن نرسیده
که چنین پیری گفت آنچه خدای مرا مبتلا کرد از غم یوسف مرا باین مرتبه رسانید حق تعالی بوی وحی فرستاد که ای یعقوب اتشکو
الی خلقی آیا شکایت مرا با خلقان میکنی یعقوب گفت بار خدایا بتو انابت کردم و عهد کردم که من بعد پیش کس
غم یوسف نگویم و شکایت از آن نکنم مگر بتو و بعد از آن هر گاه از حال او پرسیدندی گفتی انما اشکوا بثی و حزنی الی الله و در خبر آمده
که بعد ازین از بیت الاحزان بیرون نیامد و سوز و نیاز جز بدرگاه خداوند کارساز عرض نکرد و در احادیث موثوقه ثابت شده
که سبب این امتحان و کشف آن این بود که بوی خطاب رسید که ای یعقوب روزی در وقتی که در سرای تو آمد و طلب
خیری کرد و با وی چیزی ندادی و من از همه خلقان بیشتر از دوست تر دارم و چون آن صورت از تو ظاهر شد من ترا باین بلیه مبتلا
ساختم و چون سبب این بلیه منع طعام بوده بسبیل طعامی طرفی سرانجام کن و فقرای بلاد را طلب تا از آن بخورند
و برکت این فراق تو بوصال مبدل گردد پس یعقوب طعامی تیار کرد و بفرمود تا منادی در شهر ندا کرد که هر درویشی که است
امروز باید که بخانه یعقوب آید پس همه حاضر شدند و طعام بخوردند و حق تعالی از و کشف این محنت کرد و گویند روزی
ملک الموت بزیارت و دعا آمده بود یعقوب سوگند بدو داد که روح یوسف را قبض کرده گفت نه یعقوب بدان امید و گر
گفت یا بنی اذهبوا ای پسران من بروید فتحسسوا پس تفحص کنید من یوسف و اخیه از حال یوسف و برادر
او و لا تیأسوا و نومید مشوید من روح الله از رحمت و فضل الهی که موجب راحت بنده است انه لا ییأس بدرستی که
نا امید نشود من روح الله از روح و رحمت خدای الا القوم الکافرون مگر قوم ناگرویدگان که بخدای و صفات کمال او عا
رف نیستند چه عارف باو سبحانه و صفت کمال او از رحمت او نومید نمی شود و در جمیع احوال این دلالت بر آنکه فرق
اهل ایمان باید که از رحمت الهی نومید نباشند مرویست که یعقوب نامه نوشت بیوسف با این مضمون که این نامه ایست از یعقوب
اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله بسوی ملک مصر اما بعد بدان ای ملک مصر که ما اهل بیتی هستیم که همیشه بلا بما موکل
مارا دانید و اند جدم ابراهیم را دست و پای بسته در آتش نمرودی انداختند حق تعالی اورا نجات داد و پدرم اسحق را کارد بر حلق نهادند حق

نامه نوشتن حضرت یعقوب علیه السلام

با او جواب نوشت داد و او پسری بود دوستترین همه فرزندان بعد از برادران او را بیعقوب دادند و پیراهن خون آلود آوردند و گفتند گرگ او را
بخورد و من در فراق او چندان گریستم که چشم سفید شده و او را برادری بود با جانی که من بوی تسلی داشتم او را بخود نگاه داشتی و تو
خود نگاه داشتی و ما از آن خاندانیم که از ما دزدی بر نیاید اگر این فرزند را بمن فرستی دعا بنهاد و الا بر تو دعایی کنم که اثر آن بفرزند و
تو برسد والسلام پس نامه بفرزندان داد و اندک بضاعتی از پشم و روغن و کشک و امثال آن ترتیب نموده ایشان را بمصر فرستاد
و ایشان بمصر آمده برادر خود که آنجا بود ملاقات کردند و باتفاق روی بیارگاه یوسف نهادند فلما دخلوا پس آنگاه که در آمدند
برادران یوسف علیه بر وی قالوا یا ایها العزیز گفتند ای عزیز مسنا رسیده است ما را و اهلنا الضر و کسان ما را سختی
و تنگی و گرسنگی و جئنا ببضاعة و آورده ایم بضاعتی مزجاة اندک و بی اعتبار که از غایت رداءة و قلت هر کسی که دهند
آنرا رد کند و قبول نکند و نزد ابن عباس درهمی چند مغشوش بود که کسی آنرا نستدی و نزد حسن هر چه بر پشت که شبانان و صحرا
نشینان را می بکار آید چون کشک و پشم و موی و بر هر تقدیر گفتند که بضاعت ما این است نظر بآن مکن فاوف لنا الکیل
پس تمام کن برای ما کیل را وتصدق علینا و تصدق کن بر ما زیاده از بهای این متاع ابن جریج و ضحاک برآنند که تصدق برد

طعام

برادر بنیامین بما ان الله بدرستیکه خدای تعالی یجزی المتصدقین پاداش دهد نیکوئی آنانرا که از روی تفضل تصدق کنند
و احسان نمایند و اکثر برآنند که یعقوب در آن گرسنه بخت نهاد و یوسف مرحوم نامه پدر را بخواند گریه بر وی غلبه کرد و در چشم نهاد و خلق
تمالک و اختیار از دست رفته ضبط خود نتوانست کرد روی ببرادران کرد و قال گفت ای برادران من هل علمتم آیا دیدید
ما فعلتم آنچه کردید بیوسف واخیه با یوسف و برادر او اذ انتم جاهلون وقتیکه شما نادانی بودید یعنی نورسیده و شوخ
و یا جاهل بودید بعقوق پدر و قطع رحم و موافقت هوای نفس این کلام را بر وجه نصیحت و ترغیب بر توبه و شفقت بر شان گفته
نه بر وجه معاتبه و سرزنش و فعل ایشان با یوسف دور کردن او بود از پدر و انداختن او در چاه و فروختن او بثمن بخس و با بنیامین
آن بود که او را خوار و بی اعتبار ساخته بودند و چون بدینجا رسید نقاب بر افکند و تاج از سر برداشت ایشان را که نظر بر آن شمایل
و شمایل افتاد قالوا گفتند أئنک لأنت یوسف آیا تو یوسفی این کلام با استفهام تقریر است یعنی البته تو یوسفی که این
جمال و کمال دیگری را نتواند بود قال انا یوسف گفت منم یوسف وهذا اخی و این برادر منست بنیامین قد من الله
علینا بتحقیق منت نهاد خدای بر ما بسلامت و کرامت و گویند که یوسف چون برقع برداشت و تبسم کرد ایشان
از دندانهای او که مانند مروارید منظوم بود در وقت تبسم از برق آن دندانها نوری پیدا شدی بدانستند که او یوسف است
و گفته اند که یوسف بر سر علامتی داشت و آن خالی بود که آباء و اجداد و پدر او بودی چون تاج از سر برداشت ایشان آنرا بدیدند

گفتند که تو یوسفی فرمود که منم یوسف انه من یتق بدرستیکه هر که بپرهیزد از خدای ویصبر و صبر کند بر طاعت و بر
بلیه و شکیبائی ورزد از معصیت فان الله پس بدرستیکه خدای تعالی لا یضیع ضایع نکند اجر المحسنین مزد نیکو
کاران را چون برادران یوسف این شنیدند روی بتخت یوسف نهادند و خواستند که پای یوسف را ببوسند یوسف از تخت
فرود آمد و ایشان را در کنار گرفت قالوا تالله گفتند بخدای سوگند لقد آثرک الله هر آینه برگزید خدای تعالی ترا علینا
بر ما بحسن و صورت و کمال سیرت و غایت جاه و مرتبه نبوت و پادشاهی وان کنا لخاطئین و بدرستیکه ما هستیم ما گناه
کاران بدانچه با تو کرده ایم قال گفت یوسف علیه السلام در جواب ایشان لا تثریب هیچ سرزنشی نیست علیکم الیوم
بر شما امروز و من هرگز گناه شما را بروی شما نیاورم یغفر الله لکم بیامرزد خدای تعالی شما را که اعتراف کردید بگناه
خود وهو ارحم الراحمین و او بخشاینده ترین بخشایندگانست از ابن عباس نقلست که روز فتح مکه رسول خدای صلعم
حلقه در خانه کعبه بدست گرفت و مردم مکه در آنروز از ترس اهل اسلام پناه بخانه کعبه داده بودند فرمود که ای اهل مکه مرا بجا
نیاوردید و تکذیب من کردید و از شهر خودم بیرون کردید آیا امروز گمان شما بمن چیست و ظن شما آنست که با شما چه خواهم کرد
گفتند که گمان خیر بوده ایم که کریمی و پسر کریمی و امروز قادری که همه ما را هلاک کنی و قطع حیوة ما کنی اما اعتماد بر کرم عمیم و
خلق عظیم تو داریم حضرت فرمود که من امروز همان میگویم که برادرم یوسف صدیق با برادران بجا آورد و گفت لا تثریب
علیکم الیوم یغفر الله لکم و چون یوسف بنوازش برادران را بنواخت و بکار پدر دلفگار خود پرداخت و گفت
اذهبوا بقمیصی هذا ببرید این پیراهن مرا و آن پیراهن خلیلی بود که حضرت جبرئیل در قعر چاه از بازوی وی کشوده بود پوشانیده
و چون امر شد که مژده بحضرت یعقوب رساند جبرئیل نزول فرمود و گفت ای یوسف این پیراهن است که در وی اثر بهشت
بهیچ بیمار و مبتلای واقع نشود مگر که شفا یابد این را بکنعان فرست تا پدر بر چشم مالیده روشن شود از بخت یوسف فرمود
که ببرید این را فالقوه پس بیفکنید آنرا علی وجه ابی بر روی پدر من یأت بصیرا تا باز گردد بینا و چشمش بحال اول بود که
در وطن کرده و اتونی و بیائید بمن باهلکم اجمعین بهمه کسان خود از ذکور و اناث و خدم آورده اند که یهودا گفت ای
یوسف پیراهن خون آلود ترا پیش پدرت من برده ام پیراهن بمن حوالت کن که من بشادی و فرح این پیراهن تدارک آن پیراهن
کنم یوسف پیراهن را بوی داد و اسباب راه جهت پدر و متعلقان مهیا ساخته برادران تسلیم کرد و در روایت که دویست
راحله با مایحتاج سفر بایشان داد و بعد از مصر بیرون آمده با برادران متوجه کنعان شدند و در مجمع آورده که یهودا بکاروان
نارسیده و هفت روزه نان را در میان بست و سر و پای برهنه روی بکنعان نهاد و مسافت میان مصر و کنعان هشتاد فرسخ بود

و در روایت ابو عبد الله علیه السلام آمده که یهودا از غایت شغف و شادی در راه نصف از یک نان بیش نخورده و بسرعت تمام
خود را بجانب کنعان رسانید وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ و آن وقت که جدا شد کاروان یعنی بیرون آمد از عمارت مصر و بفضای
صحرا رسید باد صبا از حق سبحانه دستوری خواسته بوی پیراهن یوسف علیه السلام بمشام یعقوب رسانید و از بشارت که نشو
مژده و بشارت را باد صبا داده اند و چون بوی یوسف بمشام یعقوب رسید قَالَ أَبُوهُمْ گفت پدر ایشان که
جمعی را که حاضر بودند نزد او از نبیرگان که إِنِّي لَأَجِدُ بدرستی که من هر آینه می‌یابم رِيحَ يُوسُفَ بوی یوسف را لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ اگر نه آنست که
شما مرا بنقصان عقل نسبت بکنید و نگویید که پیر شده و بسبب خرافت رسیده قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ گفتند آنها که بخدا
تو هنوز لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ در همان حیرت قدیمی و از راه صواب دور افتادگی یعنی افراط در محبت یوسف و از
بسیاری ذکر او و توقع ملاقات او بعد از چهل سال فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ پس آن هنگام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا
که چنان سر و پای برهنه دویدن آغاز کرده بکنعان رسید و نزدیک پدر آمده أَلْقَاهُ بیفکند پیراهن یوسف را عَلَىٰ وَجْهِهِ
بر روی پدر خود فَارْتَدَّ بَصِيرًا پس گشت بینا و در بعضی آورده و نقل کرده از ضحاک که پیری او و نیز جوانی باز آمد و با
نبیرگان خود قَالَ گفت ای فرزندان أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ آیا نگفتم شما را إِنِّي أَعْلَمُ بدرستی که من میدانم مِنَ اللَّهِ از الهام
خدای تعالی مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف و ملاقات من با او پس بتهیهٔ راه مشغول شدند و هر که
اندک علاقهٔ قرابت با یعقوب داشت از مرد و زن متوجه مصر شدند و برادران دیگر در رسیدند و در دست و پای پدر
افتادند و از روی عجز و مذلت قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما اسْتَغْفِرْ لَنَا آمرزش طلب برای ما از خدای تعالی ذُنُوبَنَا
گناهان ما را إِنَّا كُنَّا بدرستی که ما بودیم خَاطِئِينَ گناهکاران و چون از حق معترف بگناه اند آنست که از سر او بگذرند
و از برای او سؤال آمرزش کند پس تو نیز عفو بر سر جرم کشی و از سر گناهان ما درگذری و برای ما از حق تعالی استغفار کنی قَالَ
سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ گفت یعقوب زود باشد که آمرزش خواهم برای شما رَبِّي از پروردگار خود إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ بدرستی
که او آمرزنده است تا بیابان محو ذنوب الرَّحِيمُ مهربانست بر بندگان ببخشش ذنوب و از ابو عبد الله علیه السلام و از ابن عباس
روایت که سبب توقف استغفار و تأخیر آن آن بود که میخواست در شب جمعه وقت سحر برای ایشان استغفار کند
چه دعا درین وقت باجابت اقرب است و از وهب منقولست که حضرت یعقوب زیاده از بیست سال در هر شب جمعه
برای فرزندان استغفار میکرد تا حق تعالی از سر گناهان ایشان درگذشت و مرویست که چون وقت سحر شب جمعه رسید
فرزندان را امر میکرد تا در پس او صف میکشیدند و او دعا و استغفار میکرد برای ایشان و ایشان آمین میگفتند تا بعد از

بیست سال توبه ایشان مقبول شد و نزد بعضی از علمای تفسیر یعقوب تأخیر دعا فرمود تا آنکه یوسف از ایشان عفو
کرده باشد و بعد از آنکه بمصر آمد و علم بعفو یوسف حاصل کرد بنماز برخاست و بعد از تهجد روی بقبله بایستاد و یوسف در عقب
خود و برادران در عقب او بایستادند و دست بدعا برداشت و ایشان آمین میگفتند تا حق تعالی اجابت فرمود و در روایت
آمده که دعا در وقت سحر زودتر باجابت میرسد القصه چون یعقوب علیه السلام با اولاد و احفاد و سایر اقربا نزدیک مصر رسید
یوسف علیه السلام با ملک ریان گفت مرا پدریست که پیغمبر خداست و پیغمبر زاده آنحضرت و پدران همه پیغمبرانند و امروز وی با جمیع
اهل البیت خود از کنعان میرسد توقع آنست که باستقبال وی بیرون آئی پس ملک ریان با چهار هزار مرد از خواص
خود با زینت تمام و شوکت لا کلام سوار شد و یوسف اکابر و اشراف مصر را امر کرد تا ایشان نیز با تجملی تمام باستقبال برون
آمدند و حضرت یعقوب با فرزندان بیالای تلی برآمد تفرج آن کوکبه و شوکت میکرد و از آن تعجب مینمود که جبرئیل ع فرود
آمد و گفت ای یعقوب از تجمل و کوکبه ایشان تعجب میکنی بالا نگر که جنود ملایکه از زمین تا فلک صف کشیده بتفرج آمده
بشادی و سرور شده اند چنانچه درین مدت از اندوه تو محزون و رنجور بودند و چون یعقوب یوسف را در زی ملوک مشاهده
کرد گفت این ملک مصرست یهودا گفت نه پسر تست یوسف پس یوسف بعد از مشاهده پدر از مرکب فرود آمد و یعقوب
نیز پیاده شد یوسف خواست که سلام کند جبرئیل گفت بگذار تا پدر بر تو سلام کند و چون یوسف خواست که سلام کند یعقوب
بر وی سبقت کرده چون چشمش بر جمال یوسف افتاد گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان سلام بر تو باد ای زایل
سازنده جمیع غمها و المها و هر دو دست بگردن یکدیگر در آوردند و از غایت شادی بهای های بگریستند و در کتاب النبوه
باسناد از محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم از ابی عبد الله ع نقل کرده که چون حضرت یعقوب نزدیک مصر رسید و یوسف
با کوکبه و عظمت تمام باستقبال او بیرون آمد و چون پدر را بدید قصد کرد که پیاده شود اما نظر در پادشاهی و علو مرتبه خود کرده
پیاده نشد چون سلام بر پدر کرد و دیگر بار رسید جبرئیل نازل شد که حق تعالی میفرماید که چه منع کرد ترا که برای بنده صالح
من فرود نیامدی دست را بگشا چون دست را بگشاد نوری از میان انگشتان او بیرون آمد یوسف گفت این چه نور بود
جبرئیل گفت این نور نبوت بود در صلب تو بجهت این ترک ادب و ترک اولی از صلب تو بیرون رفت و نیاید و حکمت درینکه
حضرت یعقوب مأمور شد که نزد یوسف رود نه آنکه یوسف نزد یعقوب رود آنست که اگر یوسف نزد پدر رفتی محبت الاحزان
رایحه و تنگدستی و درویشی بنظر او در آمدی از راحت رنج و اندوه مبتلا شدی پس یعقوب را گفتند که تو در بیت الحزن
بند بلیه و رنج گرفتاری نزد یوسف رو تا مملکت و ولایت ویرا ببینی که کودکی را از تو ربودیم امروز پادشاه مصر گردانیده

بخواهیم سپرد و در خبر است که در حینی که خبر منتشر شد بآمدن یعقوب و استقبال کردن یوسف او را زلیخا در آن روز
بر سر راه بود و نابینا گشته و در غم یوسف گداخته و ضعیف و زار شده و حشمت و شوکت او بفقر و فاقه تبدیل گشته
بکسی شفاعت کرد تا دست او بگرفت و او را بر راه یوسف برد و بنشاند هر گاه که جوقی از لشکر بگذر آمدندی تا بدان لشکر
گفتی که بر خبر که یوسف رسید زلیخا گفتی هنوز آمدن یوسف نزدیک نشده و را گفتندی که تو چه دانی جواب دادی که من بوی او را
می شناسم تا چند فوج بگذشتند چون کوکبهٔ یوسفی ظاهر شدی آواز دادی که من بوی یوسف میشنوم مرا پیش او برید چون
ویرا نزد یوسف بردند یوسف نگاه کرد زلیخا را دید عنان اسب باز کشید بجهت حرمتی که داری وی گفت ای زلیخا
چونی گفت چنین که می بینی گفت حالت کی رفت جواب داد که در عهد تلف او گفت جمالت کجاست گفت فراق
تو زایل گشت گفت چشمت را چه رسید گفت از بسیاری گریه در فراق تو تباه گشت گفت ملک و مال و حسن و جمال
تو رفته آیا از محبت من چیزی باقی مانده گفت هر روز که میگذرد مضاعف میشود یوسف فرمود سبحان من جعل
العبید ملوکا بطاعتهم وجعل الملوک عبیدا بمعصیتهم پاک آن خداوندی که بنده را بطاعت پادشاه گرداند
و پادشاه را بمعصیت در ذل بندگی اندازد جبرئیل نازل شد که ای یوسف اکنون وقت آن رسید که مرهم جراحت
درون زلیخا نهی و وی را از درد آتش مفارقت نسوزی دعا کن تا حق تعالی چشم او را روشن گرداند و جوان گرداند و آن جمالی
که داشت زیاده از آن باو ارزانی فرماید یوسف دست بدعا برداشت و حضرت باری تعالی این التماس را مبذول فرمود فی الحال تیر
دعای او بهدف اجابت رسید چشم او روشن شد و جوانی و جمال او عود کرد پس یوسف او را بعقد در آورد و دو پسر آورد یکی میشا
که جد یوشع بن نون بود و دیگری افرائیم القصه یوسف در نزدیکی مصر موضعی داشت که قصری رفیع آنجا بنا کرده بود در آنجا فرود آمد
فلما دخلوا علی یوسف پس چون در آمدند پدر و خاله و برادران یوسف در آن قصر آوی الیه جای داد بسوی خود ابویه پدر و خاله را که در
حرمت داری بجای مادر بود و مع ذلک زن پدر نیز بود پس دیگر باره پدر را در کنار گرفت و خاله را پرسش فرمود و برادران را نوازش فرمود
وقال ادخلوا مصر و گفت در آئید بمصر ان شاء الله اگر خواهد خدا و اراده ما و باقی تعلق گرفته بشرط آمنین در حالتی که ایمن باشید از
قحط و عنا و مشقت و اصناف مکاره مشیت متعلقست بدخول که متصف باشند یعنی اگر اراده الهی باشد شما با وجه امنیت
و استراحت و فراغت در شهر مصر در آئید ابن عباس فرموده که تعلیق دخول بمشیت بجهت آن بود که در آن وقت مردمان از ملک
مصر خائف بودند و بی جواز نتوانستند که بمصر در آیند و مراد بدخول اول در موضعی بود خارج بلد چنانکه مذکور شد و مرویست که در حینی که
بمصر در آمدند هفتاد و سه کس بودند و وقتی که با موسی از مصر بیرون می رفتند مردان ایشان ششصد و هزار و پانصد بودند و زنان و کودکان

ایشان

ایشان دویست هزار و فاصله میان آن چهار صد سال بود و چون بمصر در آمدند ایشان را در منزل خود فرود آورد ورفع ابویه
و بر داشت پدر و خاله را یعنی بالا برد علی العرش بر تخت خود وخروا و بر روی در افتادند پدر و خاله و برادران له برای تعظیم یوسف
سجدا در حالتی که سجده کنان بودند تحیت و تعظیم ایشان در آن زمان سجده بوده و یوسف که آن حال مشاهده کرد مسرور و مبتهج
شد وقال و گفت یا ابت ای پدر من هذا این سجده کردن شما مرا تاویل رؤیای تعبیر خواب منست که دیدم من
قبل پیش از این در ایام صبا قد جعلها بدرستی که گردانید آنرا ربی پروردگار من حقا راست و درست از حق تعالی
نقلست که حق تعالی مادر یوسف راحیل را زنده کرد تا یوسف را سجده کرد تصدیقا للرؤیا و مرویست که تخت شاهی را در میدان بنهادند
زدند و جمله اهل مصر از مرد و زن حاضر بودند چون یوسف بر سریر نشست جمله مردمان و زنان اهل مصر نزد او بسجده رفتند
پدر و مادر چون چنان دیدند ایشان نیز بموافقت مصریان بسجده در آمدند یعقوب گفت ای یوسف اینها که میبینی
ترا سجده کردند یوسف گفت این همه بندگان و پرستاران منند که همه را در ایام قحط خریده ام و من امروز جهت لقای
دیدار تو همه را آزاد کردم در خبر است که جبرئیل ع این قصه با رسول تقریر میکرد آنحضرت از کرم یوسف ع تعجب میفرمود
جبرئیل ع نوبت دیگر نزد رسول آمد و گفت حق تعالی ترا سلام میرساند و میگوید از این تعجب مکن بعز و جلال من که
فردای قیامت چندان ترا اذن شفاعت دهم که تو گوئی حسبی حسبی بس است مرا بس است مرا بدان که نزد
بعضی این سجده خدای بود و یوسف مانند قبله و نزد بعضی دیگر سجده تعظیم بود نه عبادت مانند سجده فرشتگان
مر آدم ع را و علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین روایت کرده که یحیی بن اکثم از امام محمد بن علی بن موسی الرضا
علیه السلام مسئله چند پرسید از جمله یکی این بود که یابن رسول الله یعقوب و فرزندان چگونه سجده یوسف کردند و حال
آنکه یعقوب پیغمبر خدا بود و اولاد او همه مؤمن بودند آنحضرت جواب داد که سجده یعقوب و فرزندان او برای یوسف
نبود برای اطاعت خدای بود و تحیت یوسف مانند سجده ملائکه مر آدم ع را که بجهت طاعت خدای بود و تحیت آدم ع
پس بجهت شکر گذاری خدا بر نعمت مواصلت یوسف یعقوب و فرزندان سجده خدا کردند و نزد بعضی سجده ایشان
در آن زمان مانند میشد رکوع بود و بهمانگه فعل امام القصه یوسف بعد از مشاهده این حال مسرور گشته فرمود که این سجده
شما برای تحیت من تعبیر خواب منست که قبل از این دیده بودم و حق تعالی آنرا راست گردانید وقد احسن بی و بدرستی
که نیکوئی کرده بمن آفریدگار من اذ اخرجنی چون بیرون آورد مرا من السجن از زندان ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل
نشوند وجاء بکم و آورد شما را من البدو از بادیه و آن موضعی بود از زمین فلسطین در روایت مشهور که یعقوب آنجا

نشسته و آن قریب بکنعان بود و یوسف علیه السلام جهت شکرگزاری نعمت فرمود حق تعالی مرا از زندان بتخت پادشاهی رسانید
و شما را از بادیه نزدیک من آورد تا با یکدیگر بنشستیم مِن بَعْدِ أَن نَّزَغَ الشَّيْطَانُ از پس آنکه افساد کرد شیطان و مخالفت افکند
بَيْنِي میان من وَبَيْنَ إِخْوَتِي و میان برادران من إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من لَطِيفٌ نیکو تدبیر است و رساننده نیکوئی
لِّمَا يَشَاءُ را بهر که بخواهد چه هیچ امر صعب نیست مگر که مشیت او در آن نافذ و جاریست إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ بدرستی که اوست
دانا بوجوه تدبیرات الْحَكِيمُ محکم کار در تعیین مواقع تقدیرات مرویست که حضرت یعقوب را در خزاین خود بدیده در آورد و اسباب
و اموال و تجمل پادشاهی خود بر وی عرض میکرد چون گذار او بر دفترخانه افتاد کاغذ بسیار در آنجا بود گفت ای یوسف چه
چیز ترا غافل ساخت که درین مدت یک پاره کاغذ بمن نفرستادی با آنکه میان من و تو هشت منزل بیش نبود گفت
جبرئیل مرا امر کرده بود که بتو کتابتی نفرستم گفت این وجه را از وی سوال نمیکنی گفت تو باو گستاخ‌تری از وی معلوم کن
یعقوب از وی پرسید گفت حق تعالی مرا چنین امر کرد جهت آنکه در وقت مفارقت تو از یوسف گفتی إِنِّي أَخَافُ أَن
يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ میترسم که او را گرگ بخورد الله سبحانه فرمود چرا از گرگ ترسیدی و از من نترسیدی بعزت و جلال خودم که
مفارقت بعیده میان تو و یوسف واقع گردانم و با وجود مسافت اندک میان شما مدة بعید انداز و خبر نداشته باشی
و در کتاب النبوة باسناد از ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده که یعقوب بیوسف گفت ای یوسف مرا خبر ده که برادران با تو چه کردند
گفت ای پدر مرا ازین معاف دار یعقوب گفت سوگند میدهم ترا که مرا ازین خبر دهی یوسف فرمود که ایشان مرا بسر
چاه آوردند و گفتند پیرهن را از خود بیرون کن و اکنون این کار در اختو زنم چون یوسف این سخن گفت یعقوب بیفتاد و
بیهوش شد و چون با خود آمد گفت آخر بتو چه کردند گفت التماس دارم که بحرمت ابراهیم و اسمعیل و اسحق که مرا ازین معاف
داری یعقوب دیگر ازین مقوله سخن نکرد و در خبر دیگر آمده که یوسف علیه السلام گفت ای پدر ازین مپرس که برادران با من چه کردند بلکه
ازین سوال کن که خدای تعالی با من چه کرد یعقوب فرمود که خدای با تو چه کرد یوسف گفت وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ
تا آخر در لطایف آورده که چون بیست و چهار سال ازین واقعه بگذشت یعقوب علیه السلام بوفات رسید ابو حمزه ثمالی از ائمه هدی علیهم السلام
روایت کرده که حضرت یعقوب صد و چهل سال زندگی داشت و در حینی که بمصر آمد صد و سی سال عمر داشت و نزد یوسف
هفده سال بماند و بروایت ابن اسحق بیست و چهار سال با او بسر برد و چون وفات کرد او را بزمین شام برد
و در مسجد بیت المقدس دفن کرد و باز بمصر آمد و باسناد از ابی خالد از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که یوسف دواز
ده سال بود که به بند و زندان گرفتار شد و هجده سال در آن مکث کرد و بعد از آنکه از زندان بیرون آمد هشتاد سال

دیگر بزیست

دیگر بزیست پس عمر او صد و ده سال بود و در بعضی از تفاسیر آمده که چون بیست و سه سال از وفات حضرت یعقوب
برآمد یوسف در واقعه دید که پدر او را میگفت ای یوسف بغایت مشتاق لقای توام بشتاب تا روز دیگر ترا
ببینم یوسف از خواب در آمد و برادران را طلبید و وصیتها فرمود و یهودا را ولی عهد خود ساخته فرزندان را بدو سپرد
و بطریق مناجات گفت رَبِّ ای پروردگار من قَدْ آتَيْتَنِي بدرستی که دادی مرا مِنَ الْمُلْكِ از پادشاهی بر
مملکت داری در مصر و نواحی آن وَعَلَّمْتَنِي و آموختی مرا مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها یا احکام حلال و حرام
و شرایع اسلام فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ای پدید آرنده آسمانها و زمینها أَنتَ وَلِيِّي توئی یار من و متولی کار من
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ درین سرای و در آن سرای تَوَفَّنِي مُسْلِمًا بمیران مرا در حالتی که گردن نهاده باشم امر ترا یعنی
مرا مسلمان بمیران وَأَلْحِقْنِي و در رسان مرا بِالصَّالِحِينَ به پدران شایسته من یا بجماعت صلحا در رتبه و کرامت
آورده اند که بعد از سه روز از واقعه که دیده بود بروضه وصال انتقال یافت إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
و او را در رود نیل دفن کردند در صندوقی از رخام و سبب آن بود که چون فوت شد اهل مصر با یکدیگر نزاع
کردند هر یکی میگفتند که ما او را در محله خود دفن میکنیم تا نزدیک بود که کار بجنگ کشد پس قرار دادند که او را
در رود نیل دفن کنند تا آب برو میگذرد و بهر محله که میرسد برکت و خیر او را بآن محله میرساند و چون حضرت
موسی مبعوث شد او را از آنجا بیرون آورد و در مقبره آبای او دفن کرد و بعد از قصه یوسف خطاب بحضرت
رسالت صلعم کرده میفرماید که ذَٰلِكَ آنچه یاد کرده شد از قصه یوسف علیه السلام مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ از خبرهای غیب است
که بطریق ظهور دلایل اعجاز تو نُوحِيهِ إِلَيْكَ وحی میکنیم آنرا بتو بعد از آن اجرای دلیل میکند بر آنکه این اخبار غیب است
بتو وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ و تو نبودی نزدیک برادران یوسف علیه السلام إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ آنگاه که عزم جمع کردند و فراهم آوردند
رایهای خود را بر افکندن یوسف در چاه وَهُمْ يَمْكُرُونَ و ایشان مکر میکردند بیعقوب و یوسف علیهما السلام یا تو
را از بهر جواسیس زند و با خود برند و چون تو آنجا نبودی و مکذبان تو میدانند که از کسی نشنیده ای و قرآن خبر دهی
بر وجهی که بوده پس این دلیل روشن است بر آنکه بوحی دانسته وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ و نیستند بیشتر مردمان
وَلَوْ حَرَصْتَ و اگر حرص ورزی بر ایمان ایشان در اظهار معجزات روشن بِمُؤْمِنِينَ گروندگان
و از عناد و رسوخ اصرار ایشان در کفر و مراد بحرص اینجا طلب چیزیست بغایت اجتهاد و نهایت کوشش
وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ و نمیخواهی از ایشان بر تبلیغ رسالت و ادای احکام شریعت یا بر خواندن قصص قرآن مِنْ أَجْرٍ

مزدی چنانکه قصه خوانان میخواهند تا ایشان را از اجابت دعوت تو باز دارد اِنْ هُوَ نیست قرآن اِلَّا ذِکْرٌ
مگر پندی از خدای لِلْعَالَمِیْنَ مر عالمیان را که بخوانند و بدانند و بدان پند گیرند وَکَاَیِّنْ مِنْ اٰیَةٍ و بسا نشانهای قد
رت و دلایل دال بر وجود صانع و حکمت بالغه و توحید او فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ در آسمانها و زمینهاست
از انواع حیوانات و نباتات و جمادات مشتمل بر انواع منافع و مصالح که آن معاندان یَمُرُّوْنَ عَلَیْهَا
میگذرند بر آن وَهُمْ عَنْهَا و ایشان از آن آیتها مُعْرِضُوْنَ روی باز گردانندگانند یعنی نه در آن تفکر میکنند و نه از آن عبرت
میگیرند وَمَا یُؤْمِنُ اَکْثَرُهُمْ و نمیگروند بیشتر مردمان بِاللّٰهِ بحق تعالی و صفات کمال و نعوت جلال او و اقرار میکنند
بخالقیت او اِلَّا وَهُمْ مُشْرِکُوْنَ مگر آنکه ایشان مشرک‌اند که بت پرستی میکنند و نزد ابن عباس مراد مشرکان مکه‌اند چون ایشان را گفتند
که شما را که آفرید گفتند خدای تعالی و با این اقرار بت میپرستیدند و میگفتند اینها انبازان خدایند و شفیعان ما و از حضرت علی بن
موسی الرضا علیهما السلام مرویست که مراد اهل کتاب‌اند که ایمان داشتند بخدای و بروز قیامت و توریة و انجیل و بعد از آن
شرک آوردند بسبب انکار قرآن و نبوة پیغمبر ما صلی الله علیه و آله پس تهدید میفرماید که اَفَاَمِنُوْا آیا ایمن شدند مشرکان اَنْ
تَاْتِیَهُمْ از آنکه بیاید بدیشان غَاشِیَةٌ عقوبتی پوشنده و همه فرو گیرنده ایشان را مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ از عذاب خدای
که همه ایشان را فرو گیرد و هیچ کس را فرو نگذارد اَوْ تَاْتِیَهُمُ السَّاعَةُ یا بیاید بدیشان قیامت بَغْتَةً ناگهان
بدون سابقه علامت آن وَهُمْ لَا یَشْعُرُوْنَ و ایشان ندانند آمدن آن را و کار سازی آن نکرده باشند قُلْ بگو ای محمد
هٰذِهٖ این دعوت بتوحید و آماده شدن برای معاد سَبِیْلِیْ راه منست و بدین راه تابم اَدْعُوْا اِلَی اللّٰهِ میخوانم
بندگان را بخدای عَلٰی بَصِیْرَةٍ اَنَا در حالتی که مطلع و دیده‌ورم بر بیان حجت و برهان روشن یعنی بر وجه یقین میخوانم ایشان را وَ
مَنِ اتَّبَعَنِیْ و من و هر که پیروی کرده است مرا باین راه حق وَسُبْحٰانَ اللّٰهِ و پاکست خدای از شرک که شما او را بآن وصف میکنید
وَمَا اَنَا و نیستم من مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ از شرک آرندگان یعنی او را از شرک منزه و مبرا میدانم آورده‌اند که کافران گفتند خدا را
فرشتگان هستند چرا آدمی را برسالت فرستاد اگر خواستی ملائکه را فرستادی حق تعالی در رد ایشان کرده فرمود وَمَا اَرْسَلْنَا
مِنْ قَبْلِکَ و نفرستادیم پیش از تو برسالت اِلَّا رِجَالًا مگر مردان را که نُوْحِیْ اِلَیْهِمْ وحی فرستادیم بدیشان و حفص نوحی بنون خواند
یعنی ما وحی فرستادیم بایشان مِنْ اَهْلِ الْقُرٰی از اهل شهرها و دیها مرویست که حق تعالی هرگز پیغمبری بخلق نفرستاد از اهل بادیه
بشنوید از جن یا از زنان اَفَلَمْ یَسِیْرُوْا آیا سیر نمیکنند کافران فِی الْاَرْضِ در زمین شام و یمن و بر دیار عاد و ثمود و دیگر زمینها
تا بدانند بر آنجا گذر کنند فَیَنْظُرُوْا پس ببینند بنظر عبرت کَیْفَ کَانَ که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِیْنَ آخر کار و سرانجام آنانکه

مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بودند از مکذبان و متکبران و بسبب تکذیب و عناد بعذاب گرفتار شدند و آثار عمارات ایشان
شاهد است بر آن وَلَدَارُ الْاٰخِرَةِ و هر آینه سرای آخرت یعنی بهشت و نعمتهای آن خَیْرٌ بهترست از لذات
فانیه دنیا لِلَّذِیْنَ اتَّقَوْا مر آنان را که پرهیز کنند از شرک و نافرمانی پس ای محمد ایشان را بگوی که اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ آیا
تعقل نمیکنید و نمی اندیشید تا بدانید که آن بهترست پس برای تسلیه حضرت رسالت صلعم بیان طول مکذبان امم سابقه میکند
و میگوید که باید که معاندان زمان تو بتمادی ایام و طول حیات خود مغرور نشوند چه امم ماضیه را مهلت دادیم حَتّٰی
اِذَا اسْتَیْئَسَ الرُّسُلُ تا آنگاه که نومید شدند فرستادگان ما از ایمان ایشان وَظَنُّوْا و دانستند رسولان اَنَّهُمْ
بآنکه ایشان قَدْ کُذِبُوْا بدرستی که تکذیب کرده شدند یعنی کفار بوعده ایمان ایشان دروغ گویا گفتند یا کافران گمان
بردند که رسولان با ایشان دروغ میگویند در وعد و وعید جَآءَهُمْ نَصْرُنَا آمد به پیغمبران یاری کردن ما یعنی عذاب بر آن قوم فرود
آمد فَنُجِّیَ پس رهانیده شد مَنْ نَّشَآءُ هر که را خواستیم یعنی پیغمبر و متابعان او وَلَا یُرَدُّ و باز گردانیده نشود بَاْسُنَا
عذاب ما عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِیْنَ از گروه کافران وقتی که بدیشان فرود آید لَقَدْ کَانَ بدرستی که هست فِیْ
قَصَصِهِمْ در قصه انبیا و امم ایشان یا در قصه یوسف ع و برادران او عِبْرَةٌ اعتباری و پندی لِّاُولِی الْاَلْبَابِ
مر خداوندان عقول [illegible] خالص که از مثل آنچه برادران کردند اجتناب کنند در بلیات و مصایب صابر باشند و یا از قتل عناد کفار
و انکار ایشان اجتناب نمایند تا بسعادت دارین فایز گردند و بسلیل از حضرت امام جعفر صادق ع نقل کرده‌اند که مراد از الباب
اسرارست پس اعتبار گرفتن از این قصه ارباب اسرار باشند و حقایق کلام در آیینه دل اهل ایشان روی نماید مَا
کَانَ و نیست قرآن حَدِیْثًا یُّفْتَرٰی سخنی که بر تافته شده باشد وَلٰکِنْ و لیکن هست تَصْدِیْقَ الَّذِیْ
مصدق آنچه بوده بَیْنَ یَدَیْهِ پیش از او از کتب الهی یعنی موافق آن در راستی و درستی وَتَفْصِیْلَ کُلِّ شَیْءٍ
و بیان کننده همه چیز که بندگان بآن محتاج باشند در دین و دنیا چه هیچ امر دینی نیست که مستند نیست بقرآن بی واسطه
یا بواسطه وَهُدًی و راه نماینده مر سالکان طریق را وَرَحْمَةً و وسیله رحمت و بخشش لِّقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ مر
گروهی را که بگروند بتوحید خدا و نبوت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم

سُوْرَةُ الرَّعْدِ ثلث واربعون اٰیة وهی مدنیة

از ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلعم روایت است که هر که سوره الرعد بخواند حق تعالی بعدد هر ابری که بر وی گذشته او واقع
شده و واقع خواهد شد تا روز قیامت برای وی ده حسنه بنویسد و در قیامت از جمله مؤمنان باشد بعهد خدای و از ابو
عبد الله ع مرویست که هر که سوره الرعد بسیار بخواند حق تعالی او را بصاعقه نسوزد و شفاعت دهد او را در جمیع

اهل البیت و برادران دینی او که این را انتشار سازد بسم الله الرحمن الرحیم المر معنی
خدای که بیان احوال خلق از آدمی یعنی افعال و اقوال بندگان را تلک این آیتها آیات الکتاب
آیتهای قرآنست والذی انزل و این آیتها از آیتهای آنچه زیست که فرو فرستاده شده است الیک
بسوی تو من ربک از پروردگار تو الحق کتاب مذکور درست و راست هست ولکن اکثر الناس و لیکن
بیشتر مردمان اهل مکه لا یؤمنون نمیگروند بدان جهت عدم تفکر در معانی آن الله خدای بحق الذی رفع
السموات آنست که برداشت آسمانها را یعنی بیافرید آنرا برداشته بغیر عمد بی ستونها ترونها که بینید شما آنرا
یعنی ستونی که مرئی شما باشد ندارد و یا ستون ندارد تا او را توان نگر در خواید السماوات که مذکور است که باری تعالی سقوف
عالیهٔ سموات را بی قائمه که ادراک توانید که بر فرازست و بی ستونی که مشاهده توانید نمود بلند برداشت یعنی ستون هست
لیکن مخفیست و قائمه هست اما غیر مرئیست و آن علالت او بجاذاتست که بالعدل قامت السموات
ثم استوی علی العرش پس قصد کرد با فریدن عرش یا مستولی شد بر وی باقتدار تام و نفاذ حکم و یا مراد تمکین پادشاهی
اوست یعنی حق تعالی قصد فرمود بحفظ و تدبیر وسخر الشمس و رام گردانید آفتاب را والقمر و ماه را جهت مصالح
بندگان بر حرکت مستمرهٔ آن که نافعست در حدوث کائنات و بقاء آن کل هریک از آنها یجری میرود و
حرکت میکند لاجل مسمی تا وقتی که نام برده شده یعنی مدت معین که دور خود را بتمام رساند یعنی آفتاب دوازده
برج خود را در عرض یکسال تمام کند و ماه در مدت یکماه و هریک هر روز از مطلعی دیگر بر آید و بمغربی دیگر فرو رود تا به
یک میروند و سیر میکند در آسمان تا نقیبات که سیر آنها با آن منقطع گردد یدبر الامر تدبیر میکند کار مملکت خود را
از ایجاد و عدم و از اذلال و اعزاز و احیا و امانت یفصل الآیات بیان میکند آیتهای قرآن را یعنی تفصیل میدهد
با مر و نهی یا احداث دلایل قدرت میکند یکی بعد از دیگری لعلکم شاید که شما بلقاء ربکم رسیدن بجزاء
پروردگار خود در قیامت توقنون یقین شوید و دانید که هر که قادرست بر آفریدن این اشیا قدرت دارد
بر اعادهٔ احیا وهو الذی مد الارض و اوست آنکه کشید زمین را بروی آب یعنی بسط آن کرد در طول و عرض
بعد از آنکه مجتمع بود در زیر کعبه تا حیوانات بر آن جای گیرند و سیر کنند و قدمهای ایشان بر آن قرار گیرد وجعل
فیها و آفرید در آن رواسی کوههای محکم پا برجا که میخ زمین اند وانهارا و پیدا کرد در زمین جویهای آب
روان ومن کل الثمرات و از همه میوها جعل فیها گردانید در زمین یعنی آفرید در آن از جمیع انواع ثمرات زوجین

ایجاد

اثنین

اثنین دو صنف چون سیاه و سفید و خورد و بزرگ و ترش و شیرین و سرد و گرم و بریقا و بوستانی و زمستانی و تابستانی
یغشی الیل النهار میپوشاند و در میکشد شب را بر روز تا هوا بعد از آنکه روشن بوده تاریک میشود و این الکتی با حد
الضدین است چنانچه در میتوان یافت که در آورد روز در شب تیره تا هوا بعد از تیرگی روشن گردد هم از جانب اوست
ان فی ذلک بدرستی که درین آثار قدرت که مذکور شد لآیات هر آینه نشانهای روشن است لقوم
یتفکرون برای گروهی که تفکر کنند و دانند که تکون این اشیا دلیلی روشن است بر وجود صانع حکیم وفی الارض
و در زمین قطع متجاورات پارهاست پیوسته بیکدیگر یعنی این نیز یکی از دلایل قدرتست که قطعهای مختلفه
زمین بیکدیگر پیوسته بعضی شایستهٔ زراعت و برخی شوره زار و پارهٔ ریگ آمیز و قطعهٔ سنگستانی
و بعضی سخت و برخی نرم و پارهٔ صالح زرع و برخی صالح درخت پس اگر قادر مختار تخصیص هریک نکرد
و بعضی دون صفتی دیگر و بر وفق ارادهٔ افعال خود را آن واقع نگردانید بوجهی دون وجهی اختلاف
دارا ناه نمی یافت بجهت اشتراک این قطعها در طبیعت ارضیه وجنات من اعناب و دیگر دلالت
میکند بر قدرت کاملهٔ او این که در زمین بوستانهاست از انگور بسیار وزرع و کشتها ونخیل و خرمابنان
صنوان چند شاخ از یک شاخ اصل جسته وغیر صنوان و نه چنان بلا متفرق الاصول یعنی هریک شاخ از
بیخ رسته و صنعی زرع و نخیل تا آخر برفع میخوانند معطوف بجنات و صنوان را بضم صاد میخوانند که همان یعنی صنوان
یکسر صاد یسقی بماء واحد آب داده میشوند این اشجار و زرع بیک آب ونفضل بعضها و تفضیل میدهیم
بعضی را از آن علی بعض بر بعضی دیگر فی الاکل در میوه بحسب شکل و رنگ و بو و طعم یعنی با وجود آنکه آب همیکی
میخورند مختلف الصفات اند پس این نیز دلالت میکند بر وجود صانع حکیم چه اختلاف آن با تحاد اصول و اسباب
نیست مگر بتخصیص قادر مختار و عاصم یسقی بیا میخوانند بر تقدیر ما ذکر یعنی آنچه مذکور شد آب داده میشود بیک آب
ان فی ذلک بدرستی که درین چه ذکر کرده شد لآیات هر آینه دلالتهای واضح است لقوم یعقلون
مر گروهی را که تعقل و تأمل کنند که اختلاف میوهای اشجار با آنکه از یک آب پرورش می یابند نتواند بود مگر بارادهٔ
قادر مختار و در تبیان آورده که این مثل بنی آدم است در اختلاف الوان و اشکال و هیأت و اصوات و اخلاق
و مقادیر در طول و قصر و توسط با وجود آنکه پدر ایشان یکیست ابن ابی حماد که یکی از رواة معتبرهٔ اهل سنت است روایت کرده
از اسحق بن عطا که عبدالله بن محمد بن عقیل نقل کرد که جابر بن عبدالله فرمود که از حضرت رسول صلعم شنیدم که خطاب بحضرت

علی بن ابی طالب علیه السلام گردو فرمود ای علی مردمان همه از درختان متعدد و مختلف‌اند و من و تو از یک درختیم پس این آیت تلاوت
فرمود که وفی الارض قطع متجاورات الی قوله تسقی بماء واحد و ابو هرون عبدی نیز روایت کرده که من از ابو سعید خدری
پرسیدم که از حال علی بن ابی طالب علیه السلام مرا آگاه کن و آنچه از فضایل او میدانی مرا خبر ده جواب داد که یا ابا هرون بدان و آگاه
باش که من از حضرت رسول صلعم شنیدم که فرمود مردمان از درختان متعدد و مختلف‌اند و من و علی از یک درختیم و منم اصل آن درخت
و علی بن ابی طالب فرع آن پس خوش حال آن سعادتمندی که متمسک باصل آن شجره باید و از ثمره و شاخهای آن محروم
گردد و بعد از ذکر ادله بر قدرت کامله خود تعجب مینماید از تکذیب منکران بعث پیغمبر میفرماید که وان تعجب و اگر عجب میداری ای
محمد از انکار کفار بعث و نشور را و عدم تدبر ایشان در دلایل وحدت و قدرت ما فعجب قولهم پس سزاوار است که تعجب
کرده شود از قول ایشان یعنی تعجب تو بجای خود درست چه هر که قادر باشد بر آفریدن آنچه بر تو خواندیم هر آینه اعاده بر وی آسان خواهد
بود چه هرگاه که او سبحانه قادر باشد بر پیدا کردن اشیا از عدم بدون ماده بطریق اولی که قادر باشد بر اعاده آن با وجود ماده
آن پس جای آنست که تعجب کنی از سخنان ایشان که میگویند بر سبیل انکار که ءاذا کنا آیا آن وقت که باشیم ترابا خاک
یعنی بعد از مرگ که ما خاک شویم ءانا آیا ما لفی خلق جدید هر آینه باشیم در آفرینش نو یعنی ما را زنده کرده اند اولئک آن گروه
کسانی بودند که خدا را خالق آسمان و زمین میدانند و بجهت عناد همه فکر نمیکنند که هر که بابتدا قادر باشد باعاده نیز قادر تواند بود
الذین آنانند که کفروا بربهم کافر شدند به پروردگار خود بجهت انکار و دیدن ایشان بقدرت او بر حشر و نشر و اولئک
و آن گروه الاغلال فی اعناقهم غلها در گردنهای ایشان است یعنی مقید اند باغلال ضلال و بجهت اغراق ایشان در عناد از آن
خلاصی ندارند و یا روز قیامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند و این از علامات کفار باشد در دوزخ و اولئک و آن گروه اصحاب
النار ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها ایشان در آن آتش خالدون جاوید اند در خبر است که نضر بن حارث با اتباع او
استعجال عذاب میکردند بر طریق استهزا و انکار حق تعالی فرمود که ویستعجلونک و طلب تعجیل میکنند از تو بالسیئة بعقوبتی
که خدای برای ایشان مقرر کرده قبل الحسنة پیش از عافیت و چون حق تعالی عذاب استیصال را از این امت صرف کرده و تعذیب
مکذبان آنحضرت را تاخیر فرموده تا قیامت پس تاخیر حسنه است و آن استیصال سیئه کافران استعجال عذاب استیصال
میکردند قبل از احسان الهی بر ایشان بتاخیر آن و بر وجه انکار و استهزا در آن استعجال میکردند وقد خلت و حال آنکه گذشته است
من قبلهم المثلات پیش از ایشان عقوبتهای امثال ایشان از مکذبان چون خسف و مسخ و رجفه و صیحه پس ایشان
چرا اعتبار نمیکنند و بحذر نمیشوند از مثل آن نمیکنند بخود وان ربک و بدرستی که پروردگار تو لذو مغفرة هر آینه خداوند آمرزش است للناس

برای مردمان یعنی کافران چون ایمان آرند و تصدیق کنند خدای تعالی بیامرزد ایشان را و بخشاید علی ظلمهم بر ستم ایشان یعنی کفر
ایشان را بیامرزد و از سر معاصی ایشان درگذرد چه ایمان هادم جرایم گذشته است مراد حقوق الله است نه حقوق الناس چه
ایمان رفع حقوق مردمان نمیکند وان ربک و بدرستی که پروردگار تو لشدید العقاب سخت عقوبتست بر کافران
اگر مصر باشند بر کفر و تکذیب و گفته‌اند ذو مغفرت است بر مؤمنان بتوبه و استغفار و سخت عقوبتست بر کافران بانکار و استکبار
سعید بن مسیب روایت کرده که بعد از نزول این آیت حضرت رسول صلعم فرمود که اگر عفو خدا نبودی عیش هیچ احدی
گوارنده نشدی و اگر وعید حق نبودی همه کس تکیه بر عفو کرده از طاعت باز ماندی و بعد از آن فرمود اگر بندگان قدر رحمت الهی
و عفو و مغفرت او را دانستندی چشمهای ایشان بدان روشن شدی و اگر قدر عذاب و عقوبت و نکال او دانستندی
هر آینه چشم ایشان از گریه باز نایستادی و چشم ایشان هیچ چیز روشن نگشتی ویقول الذین کفروا و میگویند
آنانکه کافر شدند لولا انزل چرا فرو فرستاده نمیشود علیه بر محمد آیة من ربه نشانه از پروردگار او یعنی معجزه عظیم
چون عصای موسی و احیای عیسی انما انت منذر جز این نیست که تو بیم کننده یعنی فرستاده شده برای بیم کردن و بر تو
همین بلاغ است و بس یا اظهار معجزه‌ها که بر صدق آن و ترا در اظهار آیات مقترحه بدون اراده ما چه اختیار ولکل قوم و مر
هر گروهی را هاد راه نماینده ایست یعنی پیغمبری که مخصوص باشد بمعجزه در صورت آنچه غالب بود بر قوم او چون سحر در زمان
موسی و طب در وقت عیسی پس معجزه موسی و عیسی که شما میطلبید اقتضای بزمان ایشان داشته و چون فصاحت
بشما غالبست تو [illegible] معجزه من قرآنست پس مثل آنرا بیارید تا ابطال آن کنید فخر الدین رازی که از اکابر اهل
سنت است در تفسیر کبیر خود آورده که چون این آیت نازل شد حضرت پیغمبر صلعم دست مبارک بر سینه خود نهاد و فرمود منم
منذر و بعد از آن دست مبارک بر دوش حضرت علی بن ابی طالب نهاد و با وی گفت که ای علی بعد از من بتو هدایت
شوند بغیر تو و نیز حافظ ابو نعیم که از مشاهیر اهل سنت است در تفسیر خود آورده که از سعید بن جبیر و ابن عباس نقل
کرده که چون این آیت نزول یافت سرور انبیا صلعم فرمود که انا المنذر و علی الهادی منم منذر خلقان و علی بن ابی طالب
هادی و رهنمای ایشان و ثعلبی نیز در تفسیر خود این حدیث ذکر کرده و سعید بن مسیب از ابو هریره روایت کرده که هادی این
امت علی بن ابی طالب و بعد از آن حق تعالی در بیان کمال علوم و قدرت خود میفرماید که الله یعلم خدای میداند ما
تحمل آنچه بر میدارد کل انثی هر زنی از فرزندان نر و ماده و سیاه و سفید و خوب و زشت و دراز و کوتاه و غیر آن
وما تغیض الارحام و دانا آنچه کم میکند رحمها یعنی حق تعالی میداند در رحم از کودک که تمام خلقت بیرون نیاید وما تزداد

اخبار بطن زن یمنی

وآنچه زیاده میسازد یعنی خدای تعالی افزون گرداند در جثه و لا از اعضای زاید و گویند مراد بزیادت کم عدد ولادت چه رحم مشتمل
بیک ولد تا چهار و تر یعنی نهایت اولاد در رحم چهار است و اصح آنست که زیاده بران ممکن است و نقل کرده اند که
در یمن زنی پنج بطن زاده در هر بطنی پنج دختر و از بعضی ثقات منقولست که بحجاز زنی از یک شکم ده پسر آورده و آن
خانه که در ان وضع ایشان کرده بود از ان بیت العشر نام نهادند وَكُلُّ شَيْءٍ و هر چیزی عِنْدَهُ نزدیک او بِمِقْدَارٍ
باندازه ایست که از ان زیاده و کم نشود لقوله انا کل شیء خلقناه بقدر عَالِمُ الْغَيْبِ اوست داننده پوشیدها از حس
وَالشَّهَادَةِ و آشکارا یعنی ظاهر بر حواس الْكَبِيرُ بزرگوار و عظیم الشان الْمُتَعَالِ برتر بجهت قدرت کامله یا بلند تر
از صفت مخلوقات و متعالی از ان سَوَاءٌ مِنْكُمْ یکسانست از شما در پیش علم او مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ هر که پوشد سخن را
در نفس خود وَمَنْ جَهَرَ بِهِ و هر که آشکارا کند آن را با دیگری وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ و هر که او طلب کننده خفاست و پوشنده عمل خود
بِاللَّيْلِ در شب وَسَارِبٌ و هر که ظاهر است و آشکارا کننده قول و فعل خود بِالنَّهَارِ در روز یعنی هیچ چیز از قول و فعل سر
و علانیه بر او پوشیده نیست آیت مقرر کمال علم اوست و شمول آن بر جمیع امور لَهُ مر آنکس را که پنهان کند یا آشکارا میکند
قول و فعل خود را مُعَقِّبَاتٌ فرشتگان اند در پی در آینده یعنی که در حفظ او و افعال و اقوال او مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ
از پیش او وَمِنْ خَلْفِهِ و از پس او يَحْفَظُونَهُ نگاه میدارند او را مِنْ أَمْرِ اللَّهِ بفرمان خدای و بتدبیر او آنچه از و صادر میشود و مینویسند
و ایشان کرام الکاتبین و بر گویند و در تبیان آورده که ایشان ده ملک اند بروز و ده بشب و قول اصح و اشهر آنست که دو ملک اند
بروز و دو بشب و مرویست که حق تعالی فرشتگان آفریده تا بندگان او را نگاه میدارند از مضار و مکاره و در زاد المسیر از کعب الا
حبار نقل میکند که اگر خدای تعالی فرشتگان را موکل آدمیان نکردی جنیان ایشان را بربودندی از روی زمین و در خبر است که
خدای تعالی فرشتگانی که موکل گردانیده تا شیاطین را از ما میرانند چنانکه کسی مگس را از انگبین میراند آورده اند که یکی از بزرگان
صحابه از حضرت رسول صلعم پرسید که بر چند فرشته موکلند فرمود دو فرشته یکی بر راست و دیگری بر چپ آنکه بر راست است
امیر است بانکه بر چپ است و چون بنده حسنه بکند فرشته دست راست یکی را ده بنویسد و چون سیئه بکند فرشته
دست چپ گوید که بنویسم گوید نه توقف کن تا باشد که پشیمان شود و استغفار کند و توبه کند اگر استغفار نکند بدی چیزی که تو
و اگر ده گوید که بنویس که خدای تعالی ما را ازین برهاناد که بد همنشین است ما را نه ملاحظه خدای میکند و نه از ما شرم میدارد و ذلک
قوله ما يلفظ من قول الا لديه رقيب عتيد و دو فرشته دیگر اند که ما را نگاه میدارند و ذلک قوله له معقبات من بين يديه ومن
خلفه و فرشته دیگر هست که موی پیشانی تو بدست اوست یعنی مسلط است بر تو چون تواضع کنی ترا رفع کند و اگر تکبر کنی

خبر کرام الکاتبین

یحفظونه



ترا وضع کند و فرشته دیگر بر لب تو نشسته که حفظ هیچ چیز از اقوال تو نمیکنند مگر صلوات که بر حضرت محمد و آل محمد و دو فرشته
دیگر موکلند تا مار در دهن تو نرود و دو فرشته دیگر بر چشمهای تو موکلند و این ده فرشته بر هر آدمی موکلند شب ده بیایند و روز
ده مجموع بیست فرشته اند بعد از ان بیغمبر باید کرد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُغَيِّرُ تغییر نکند مَا بِقَوْمٍ آنچه با گروهی باشد
از عافیت و نعمت حَتَّى يُغَيِّرُوا تا وقتی که آن گروه تغییر دهند مَا بِأَنْفُسِهِمْ آنچه در نفسهای ایشانست یعنی بگردانند احوال جمیله
باخلاق رذیله سلمی گفته که تغییر دهند زبان را از ذکر او و شکر کردن اما از یاد او و مداوم کردن دل و زبان بذکر راست دارند و بغفلت
نور دهند تا رفیق بد ایشان را بر سر ای معاصی نبوده که هر گاه حق تعالی بر قومی نعمتی عطا فرماید و ایشان بشکر گزاری آن قیام نمایند
حق تعالی آن نعمت را بر ایشان زیاده گرداند و اگر کفران آن کنند از ایشان سلب نماید در خبر است که چون تحریم خمر نازل شد رسول صلعم
در کوچه از کوچهای مدینه میگذشت جوانی انصاری میآمد و قرابه از خمر بر سر گرفته چون رسول صلعم را بدید متغیر شد و بترسید و در دل
خود نیت با خدای خالص گردانید و گفت بار خدایا اگر یکبار دیگر پرده بر روی کار من پوشانی دیگر بسر ای معصیت نروم پس ترسان
و لرزان می آمد تا حضرت بدو رسید سلام کرد حضرت فرمود که چیست این که در سر داری جوان از ترس گفت که یا رسول الله
پاره سرکه است فرمود بیار تا ببینم وی با خوف تمام بدست لرزان قرابه را از سر بگرفت و پاره از ان بر دست حضرت رسول صلعم
ریخت سرکه پاکیزه صافی شده بود رسول از آن بچشید و یاران نیز بچشیدند مرد متعجب فرو ماند و گفت یا رسول الله بدان خدای
که ترا بخلق فرستاد که این خمر در قرابه کرده بودم حضرت فرمود راست گفتی چون عزم ادبی در دل قصد توبه نصوح کردی و با
خدای خود عهد کردی که اگر مرا رسوا نکنی بعد ازین بسر ای خطا نروم حق تعالی بصدق نیت تو نظر فرموده خمر را بسرکه مبدل
گردانید پس این آیت تلاوت فرمود که إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ و چون
خواهد یعنی حکمت او تقاضا کند که برساند بِقَوْمٍ سُوءًا بگروهی عذاب و عقوبت و هلاکت فَلَا مَرَدَّ لَهُ پس باز گرداننده
نیست مر آنرا یعنی کسی نتواند آنرا رد کند از خود یا دیگری از و باز نتوانند داشت وَمَا لَهُمْ و نیست مر آن قوم را مِنْ دُونِهِ
بجز از خدای مِنْ وَالٍ کسی که متولی امر ایشان شود و در دفع عذاب یاری ایشان کند و نیز از کمال قدرت خود خبر میدهد که
هُوَ الَّذِي اوست آنکه يُرِيكُمُ الْبَرْقَ بنماید برق را و آن لمعه ایست سریع الزوال که از ابر ظاهر گردد و نشانه باران
باشد پس خدای تعالی برق را مینماید خَوْفًا برای ترس مسافر و کسی که باران او را ضرر رساند وَطَمَعًا و برای طمع مقیم و جمعی که
باران محتاج باشند وَيُنْشِئُ و پدید آورد و ابر سیل اختراع السَّحَابَ الثِّقَالَ ابرهای گرانبار که باران بارند وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ
و تسبیح میگوید رعد بِحَمْدِهِ مقترن بحمد خدا یعنی تسبیح را با تحمید مقترن میسازد و در روایت آمده که رعد ملکیست که ابر

از ابن عباس رض

میراند و برق تازیانهٔ اوست که ابر را تیز میدود و خلایق سیلی آورده که رعد صاعقه زخطاف انست و برق آه پرسوز و باران گریهٔ این نامرادست
که شوند کان رعد هیبت ترس با آواز بلند تسبیح و تحمید خدا میکند و یا آنکه حال رعد ذاکر بر وحدانیت و کمال قدرت اوست و دال
بر نزول رحمت او و بنابرین تسبیح و حمد آنها مانند سجدهٔ جمادات یعنی همه مکونات او جهت الحان دال اند بر وجود آفریدگار
که مجتمع جمیع صفات کمالست و مرویست که چون آواز رعد شنیدی فرمودی سبحان من یسبح الرعد بحمده و یاد خداوندی که
رعد تسبیح و حمد او میکند والملائکة من خیفته و یاد خداوند را تسبیح و حمد او میکنند فرشتگان با آنها که اعوان رعد اند از ترس
خدا یا از ابن عباس نقلست که هر که او آواز رعد بشنود و بگوید سبحان الذی یسبح الرعد بحمده والملائکة من خیفته وهو علی
کل شیء قدیر اگر او را صاعقه رسد دیت او بر منست و هم ازو مرویست که رعد فرشته ایست که چون آواز بر دارد به تسبیح در آسمان هیچ فرشته
نماند مگر آواز به تسبیح خدای بر دارد و ترک آن حال حق تم باران فرستد ویرسل الصواعق و میفرستد صاعقه‌ها را از ابر فیصیب بها پس
میرساند آن را من یشاء هر کرا بخواهد که بدان هلاک سازد و مرویست که عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه نزد حضرت رسول آمده بقصد قتل او
در وقتی که آنحضرت تنها بود پس عامر با آنحضرت بمجادله مشغول شد و اربد خود مشغول ساخت و اربد بدر پس آنحضرت شمشیر کشیده
خواست که بر حضرت زند حضرت متنبه شد و گفت بار خدایا شر ایشان هر دو از من کفایت کن حق تم صاعقه باز بدو فرستاده و
او را بکشت و عامر را طاعون دریافت و هم بمرد و این آیت نازل شد که له معقبات یعنی مر پیغمبر را فرشتگانند که در پس و پیش
او بمحافظت او میکنند از آنکه دشمنان ضرری باو رسانند و حق تعالی ارسال صاعقه میکند بر دشمنان او مانند اربد بن ربیعه که صاعقه باو
رسید و ویرا بسوخت وهم یجادلون و ایشان جدال میکنند فی الله در حق تعالی که او از چه چیزست یا جدال ایشان تکذیب
پیغمبرست در آنچه خدا را بدان وصف میکند از کمال علم و تفرد در الوهیت و بآنچه ذکر روز معاد میکند و احوال آن وهو شدید
المحال و خدای سخت قوتست در تعذیب مجادلان و در روایت آمده که رسول جمعی را بنزد شخصی از اشراف کافر
عرب فرستاد تا او را باسلام دعوت کنند چون ویرا بآن دعوت کردند گفت بگوشید که خدای محمد چه چیزست از مروارید
است یا از یاقوت یا از زر سرخ گفتند خدای را شبه است هیچکس را نرسد که او را بچیزی تشبیه کند پس آمدند و رسول را بآن خبر دادند
فرمود تا بار دیگر ویرا دعوت کردند وی گفت تا معاینه خدای محمد را نه بینم باور نکنم و این صورت بموقف عرض رسانیدند فرمود دیگبار
دیگر ویرا دعوت کنید تا حجت بروی لازم شود این نوبت نیز همان مقاله گفت فی الحال از سحاب قهر الهی صاعقهٔ نازل شد
و او را بسوخت و این آیت نازل شد و بعد از آن فرمود که له مر خدای راست دعوة الحق خواندن بحق که کلمهٔ لا اله الا الله است
یا مر اوراست سزاوار بودن آنکه مردمان از ابعبادت او خوانند یا مر خدای راست اجابت کسیکه باخلاص او را بخواند والذین یدعون

مثل ۳

و آنانکه میخوانند من دونه بجز از وی یعنی بتان را مشرکان میخوانند لا یستجیبون لهم اجابت نمیکنند مر ایشان را بشیء
بچیزی از مرادات الا کباسط کفیه مگر مانند اجابت کسی که بگشاید هر دو کف خود را الی الماء بسوی آب از جای دوری که
آب از دور بر بلند مانند تشنه که بر سر چاهی برسد و او را دلو و رسنی همراه نبود هر دو دست خود را بسوی چاه بگشاید و بفریاد و زاری آب طلبد
لیبلغ فاه تا برسد آب بدهن او وما هو و نیست آب ببالغه رسنده بدهن او زیرا که آب جمادست و دانایی نیست باو و نداند و
قدرت ندارد بر اجابت او اصنام نیز نسبت با عابدان خود همین حال دارند و یا معنی آنست که همچنانکه کسی که کف دست و انگشتان بگشاید
و آب بر کف دست او قرار نگیرد تا بدهن رساند اجابت اصنام دعای کفره را نیز چنین است وما دعاء الکافرین
و نیست خواندن کافران مر بتان را الا فی ضلال مگر در گمراهی و بطلان و نا امیدی و ضایع بودن بعد از آن در بیان کمال قدرت
و شوکت ملکت خود میکند بقوله ولله یسجد و مر خدا را سجده میکند من فی السموات هر که در آسمانهاست والارض
و هر که در زمینست طوعا از روی فرمان برداری مراد مومنان اند که ملائکه و جن و انس که در آسانی و دشواری فرمان برند و سجده
کنند خدا را و کرها و از روی کراهت و بی رغبتی مراد کافران اند که در وقت شدت و محنت بضرورت سجده کنند وظلالهم
و سجده میکنند سایه‌های اهل آسمان و زمین مر خدا را بتبعیت اشخاص بالغدو بامداد بسوی مغرب والاصال و میان
عصر و مغرب بسوی مشرق مراد آنست که دوام است و تخصیص این دو وقت جهت آنست که ابتداء ظل درین دو وقت
ظاهرترست و حقیقت آنست که طوع و رغبت صفت آن کسست که لطف الهی شامل حال او شده نهال ایمان در دل او
رویانیده گشته و نفرت و کراهت خاصیت آنانکه بجهت فرط عناد قهر پادشاهی تخم خذلان در مزرعهٔ نفس ایشان افشانده گشته
حق تعم درین آیت بیان فرموده که او مستحق عبادتست و سجود سموات و ارض برای اوست در عقب این بیان حجت میکند بر آن
بقوله قل بگو ای محمد م من رب السموات والارض کیست آفریدگار آسمانها و زمینها یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان و زمین
کیست اگر جواب بر وجه صواب دادند فهو المراد و اگر بجهت عناد جواب ندهند پس از قبل ایشان قل بگو آفریدگار عوالم علوی و سفلی
الله خدایست بحقیقت چه ایشان را جز این جوابی نیست و اگرچه عناد ورزند در جواب دادن و چون جواب ایشان این خواهد بود
الزام کن ایشان را و بر وجه تبکیت قل بگو با ایشان افاتخذتم آیا فرا میگیرید من دونه اولیاء بجز از وی معبودان که ایشان را
دوست دارید یعنی چون بدانید که آفریننده آسمان و زمین اوست چرا غیر او را میپرستید و فرا میگیرید ایشان را دوستان لا
یملکون نمیتوانند و مالک نیستند لانفسهم برای نفسهای خود نفعا ولا ضرا سودی و نه زیانی یعنی برای خود جر نفع نمیتوانند
و مالک نیستند بر دفع ضرر از خود پس سود بدیگری چگونه توانند رسانید و بهیچ نوع زیان ازو باز توانند داشت و بعد از الزام

جهت قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ بگو آیا برابر باشد نابینا که پرستنده صنم است و در تاریکی کفر و شبهه گرفتار وَالْبَصِيرُ و بینائی که رسیده خدای
بحقیقت بروجه بصیرت و در روشنائی ایمان و حجت و برهان آشکارا تا برابر باشد معبودی که غافلست از شما و معبودی که مطلع است
بر احوال ایشان أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ یا برابر باشد تاریکیهای شرک و انکار وَالنُّورُ و روشنی توحید و معرفت پس بر وجه انکار
میفرماید که أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ آیا کافران ساختند برای خدای شُرَكَاءَ خَلَقُوا انبازانی که بیافریدند كَخَلْقِهِ مانند آفریدن خدای
فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ پس مشتبه شد آفریده عَلَيْهِمْ بر ایشان و ندانستند که آفریدگار خدا کدام است و آفریدن شرکا کدام حاصل معنی آنست
که ایشان شریکانی نگرفتند برای خدای که مثل او آفریننده باشند و امتیاز میان آفریده هر یک مشتبه شود و بجهت این گویند که ایشان نیز
آفریننده چنانکه خدای آفریننده پس مستحق عبادت باشند چنانکه او هست لکن ایشان فرا گرفته اند شریکانی که قادر نیستند و آنچه خلق
خدای بران قادرند چه جای آنکه قادر باشند بر آنچه خالق آن بران قادر است قُلِ اللَّهُ بگو ای محمد که خدای خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده
همه چیزهاست از آسمان و زمین و حیوانات و جمادات و اصناف خلق از جواهر و عرض و شریک ندارد در آفریدن اینها تا
شریک او باشند در پرستیدن وَهُوَ الْوَاحِدُ و اوست یگانه در الوهیت الْقَهَّارُ غالب بر همه چیزها بعد از آن بیان مثل میکند
برای حق و باطل بقوله أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد خدای از ابر یا از جانب آسمان مَاءً آبی را فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ پس روان شد رودخانه
از آن آب بِقَدَرِهَا باندازه خود یعنی هر وادی بقدر خود بخوردی و بزرگی و تنگی و فراخی آب برداشت و یا باندازه که خدای تقدیر
کرده که آن سود رساند و زیان نکند فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ پس برداشت این آب روان زَبَدًا رَابِيًا کف بلند را یعنی کف را بزبر
آورد از غایت تموج و جوشش وَمِمَّا يُوقِدُونَ و بعضی از آنچه در کوره نهاده افروزند و حقیقی بیابیج اند یعنی مردمان می افروزند
عَلَيْهِ فِي النَّارِ بران در آتش یعنی میگدازند از فلزات چون زر و نقره و مس و آهن و غیر آن ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ برای
طلب پیرایه أَوْ مَتَاعٍ یا بالاهای اوانی و آلات محاربه و ادوات زراعت یعنی از آنچه آتش بران می افروزند از فلزات زَبَدٌ
کفیست مِثْلُهُ مانند آن کف که بر روی آب است كَذَٰلِكَ همچنانکه ذکر کرده شد يَضْرِبُ اللَّهُ مثل میزند خدای الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ
حق و باطل را تشبیه کرده سخن حق را در افاده و ثبات بآبی که جهت منافع خلق از آسمان فرود آید و بفلزی که برای پیرایه و امتعه
متعلق منافع آید باشند و قول باطل را در قلت نفع و سرعت زوال بکفی که بر روی آب و در زبر فلز باشد چنانکه میفرماید فَأَمَّا
الزَّبَدُ پس اما کف روی آب و خبث بر بالای فلز فَيَذْهَبُ جُفَاءً پس برود در حالی که مطروح و ساقط باشد وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ
النَّاسَ و اما آنچه سود رساند مردمانرا چون آب صافی یا فلز گداخته از غش فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ پس باشد در زمین تا بدان منتفع شوند
كَذَٰلِكَ همچنین که ذکر کرده شد يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ میزند خدای مثلها را برای تعقل و تامل در ان ملخص سخن آنست که

اهل باطل چه بسیار باشند مانند کف رود خانها و کف فلزات در حین جوشیدن در اندک مدتی جوشش و فروغی کنند و باندک
زمانی ناچیز و مضمحل گردند و اهل حق اگرچه اندک باشند مانند آب صافی مکث طویل نمایند و بمردمان نفع رسانند لِلَّذِينَ
اسْتَجَابُوا مر آنانرا که اجابت نمودند لِرَبِّهِمُ مر فرمان پروردگار خود را الْحُسْنَىٰ مثوبت نیکوست وَالَّذِينَ لَمْ
يَسْتَجِيبُوا لَهُ و آنانکه اجابت نکردند مر خدایرا لَوْ أَنَّ لَهُمْ اگر باشد مر ایشانرا مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمینست جَمِيعًا
همه آن از نقود و جنس و املاک و ضیاع وَمِثْلَهُ و مانند اینها مَعَهُ با آن باشد یعنی اگر آن قدر که نقود و املاک دنیا است با
آن اضافه کنند و هم در تصرف کافران باشد در روز قیامت لَافْتَدَوْا بِهِ هر آینه فدا کنند آنرا یعنی خواهند که خود را باین جمله از
خورند و از عذاب برهند الکن [illegible] ایشان نستانند و آن فدیه قبول نکنند أُولَٰئِكَ آن گروه لَهُمْ مر ایشانراست سُوءُ
الْحِسَابِ بدی شمار یعنی سختی حساب چه حسنات ایشانرا قبول نکنند و سیئات ایشانرا نیامرزند وَمَأْوَاهُمْ و بازگشت
ایشان جَهَنَّمُ دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد جائیست دوزخ محل استقرار و نیز در بیان امتیاز میان مومن و کافر میفرماید
أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ آیا پس کسی که بداند آنچه فرو فرستاده اند إِلَيْكَ بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو الْحَقُّ
درست و راست است كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ همچون کسیست که نابینا باشد بدل و انکار قرآن کند مراد علم است و دیت میان
ایشان إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز این نیست که پند پذیر میشوند بقرآن أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقلهای صافی شده از معارضه وهم
و شبهه الَّذِينَ يُوفُونَ آنانکه وفا میکنند بِعَهْدِ اللَّهِ به پیمان خدای که در روز میثاق بسته اند وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ و نمیشکنند
آن پیمانرا یعنی نقض پیمانی نمیکنند که عقول ایشان بآن دلالت کرده از اعتراف ربوبیت و وحدانیت حضرت عزت و یا عهدی
که خدای تعالی در کتب خود از ایشان فرا گرفته نقض آن نمیکنند وَالَّذِينَ يَصِلُونَ و آنانکه می پیوندند مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ آنچه امر کرده
است خدای بآن أَنْ يُوصَلَ که پیوند بآن از صله رحم و موالات مومنان و ایمان بجمیع انبیا و کتب و امثال آن از مراعات
حقوق الله و حقوق الناس وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ و میترسند از عذاب پروردگار خود عموما وَيَخَافُونَ و خوف دارند
سُوءَ الْحِسَابِ از سختی حساب خصوصا پس محاسبه نفس خود میکنند قبل از آنکه محاسبه ایشان کنند ابو ایوب انصاری
روایت کرده که حضرت رسول صلعم مردی را گفت که خدایرا بپرست و باو شرک میاور و نماز بپای دار و زکوة بده و صله رحم بجای آر
و از خدای بترس تا بر راه بهشت روی و در توریة نوشته که ای فرزند آدم از خدا بترس و با پدر و مادر نیکوئی کن و برحم به
پیوند تا عمرت دراز شود و کارهات آسان گردد و بلا از تو بگردانم و امام ابو جعفر ع فرموده که رسول صلعم فرموده که بر والدین و
صله رحم آسان میگرداند حساب را و بعد از این آیت تلاوت فرمود و نیز در صفت ایشان میفرماید وَالَّذِينَ صَبَرُوا
ابتغاء

وآنانکه صبر کردند بر مکاره نفس و مخالفت هوای با مرجای ابتغاء وجه ربهم برای طلب رضای پروردگار خود و برپا
وسعت و اقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز مفروضه را و انفقوا و نفقه کردند مما رزقناهم یعنی از آنچه بدیشان دا
ده بودیم یعنی نفقه واجبه را از آن اخراج کردند سرا پنهان از هر کسی که معروف بمال نیست و علانیة و آشکارا تا متهم
نشوند ببخل و یدرؤن و دفع کردند بالحسنة السیئة بنیکوئی بدی را یعنی در عوض بدی نیکوئی کردند و گفته اند که سفاهت را
بحلم مقابله نمودند و فحش را بسلام و منکر را بمعروف یا گناه را دفع کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت اولئک آن گروه که بدین
صفات موصوف اند لهم عقبی الدار مر ایشان راست سرانجام نیکو یعنی جزای عمل دادن در عاقبت و آن چه چیزست
جنات عدن بوستانها با اقامت که همیشه در آن باشند یدخلونها در آیند در آن و من صلح و در آیند در بهشت کسی که شایسته
باشند بایمان و طاعت من آبائهم از پدران ایشان و ازواجهم و زنان ایشان و ذریاتهم و فرزندان ایشان
یعنی صلحای اهل ایشان بایشان ملحق شوند و اگرچه بفضل ایشان نرسند بجهت تبعیت و تعظیم ایشان والملائکة
یدخلون علیهم و فرشتگان در آیند بدیشان من کل باب از هر دری از درهای منازل ایشان دم و بیت که هر روز
شبانروزی از دری سه نوبت تر د ایشان آیند و گویند سلام علیکم سلامتی از آفات بر شما و این بشارت
بدوام سلامت یعنی همیشه سالم خواهید بود بما صبرتم بسبب آنچه صبر کردید و شکیبا بودید بر فقر در دنیی و فقر
دوستترین صفتهاست نزد حق تعالی چنانچه در اخبار آمده که حضرت رسول علیه السلام بلال را گفت چنان کن که از فقیری بخدای رسی
نه از غنی که آنجا فقرا از همه مقبول ترند و یا صبر کردید بر جمیع مکاره فنعم عقبی الدار پس نیکوست سرانجام آن سرای که
ایشان یافته مرویست که جنات عدن خیمه مجوف است که طول آن در هوا شصت میل که در هر کنجی و پیوندی بیت
در هر زاویه از آن جمعی از اتقیای اهل ایمان باشند و آنرا چهار هزار مصراع است از زر و بر هر دری هفتاد هزار فرشته است
و با هر فرشته تحفه و هدیه برای اهل آن که مغایر تحفه دیگری باشد و بعد از آن در بیان حال ناقضان عهد میفرماید که والذین
ینقضون و آنانکه میشکنند عهد الله پیمان خدا را من بعد میثاقه از پس محکم کردن آن باعتراف و قبول و یقطعون
و میبرند ما امر الله به آنچه خدای فرموده است بآن که ان یوصل آنکه پیوند کنند یعنی رحم یا ایمان بهمه پیغمبران و کتابها
و غیر آن از حقوق الله و حقوق الناس و یفسدون فی الارض و تباهی میکنند در زمین بکفر یا ظلم یا معصیت یا فتنه
انگیزی اولئک آن گروه لهم اللعنة مر ایشان راست دوری از رحمت ولهم سوء الدار و مر ایشان راست بدی
سرا که آن دوزخ است یا بدی عاقبت در دنیی و آخرت و گفته اند که مراد به یقطعون ما امر الله به ان یوصل

خارجیان اند

خارجیان اند که بغی کنند و بر امام عادل بیرون آیند و مراد به یفسدون فی الارض محاربان بعد از آن بیان روزی خود میکند بقوله

خبر زیاده شدن رزق

الله یبسط الرزق خدای گشاده میکند روزی لمن یشاء برای هر که بخواهد بر وفق مصلحت و یقدر و تنگ
میسازد بر کسی که اراده میکند بر طبق حکمت و فرحوا و شاد شده اند اهل مکه بالحیوة الدنیا بزندگانی دنیا و بآنچه
بایشان داده اند از متاع دنیوی و ما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی این سرای فی الاخرة در جنب آخرت
الا متاع مگر برخورداری اندک یا متاعی از امتعه که بقائی ندارد چون ادوات خانه و یقول الذین کفروا
و گویند آنانکه کافر شدند لولا انزل علیه چرا فرو فرستاده نمیشود بر محمد صلعم آیة من ربه آیتی از پروردگار او بر آن وجه که
ما میخواهیم قل ان الله بگو بدرستی که خدای یضل من یشاء فرو میگذارد و خذلان میکند هر که را میخواهد مراد آنهااند که اقتراح آیات
کردند بعد از ظهور معجزات و یهدی الیه و راه مینماید بوسیله الطاف بسوی خود من اناب هر که باز گردد بوی و آنها چه
کساند الذین آمنوا آنانکه گرویده اند بخدای و تطمئن و آرام می یابد قلوبهم دلهای ایشان بذکر الله بیاد خدای
یعنی ذکر خدای که بشنوند بجان آرام یابد یا دل ایشان بتوحید او مطمئن است یا بذکر رحمت او یا بجلال او که قویترین معجزا
تست الا بذکر الله بدانید که بذکر خدای تطمئن القلوب آرام می یابد دلهای مؤمنان الذین آمنوا آنانکه گرویدند

خبر درخت طوبی

یعنی مؤمنان که ایمان آوردند و عملوا الصالحات و کردند عملهای شایسته طوبی لهم زندگانی خوش مر ایشان راست
و حسن مآب و نیکوئی بازگشت و باحادیث صحیحه ثابت گشته که طوبی درختیست در بهشت عدن که بیخ آن
در منزل حضرت رسالت است صلعم و در هیچ غرفه و قصری نباشد که شاخی از آن نبود و چشمه سلسبیل و کافور
از آن روان باشد و هیچ شکوفه و میوه نباشد مگر بر آن باشد و ابوسعید خدری نیز روایت کرده که مردی از رسول صلعم
پرسید که طوبی چیست فرمود نام درختیست در بهشت که سایه او صد ساله راه باشد و جامهای اهل بهشت
از شکوفهای آن بیرون آید و از ثعالبی نقلست که هر برگی از آن بر خلایق سایه افکند و فرشته بر آن موکل است
که اورا تسبیح میکند بانواع لغت و وهب منبه گفت که در بهشت درختیست که آنرا طوبی گویند سوار تیز رو در صد سال در سایه
وی راه رود و از آن در نگذرد و زمینش از یاقوت و گل او از مشک و از اصل آن جویها شیر و می و انگبین بیرون می آید و
آن موضع اهل بهشت است ایشان در مجلس و نشسته باشند که فرشتگان بایشان آیند با نجیبهای از نور با زمامها
نزد بهشتیهای ایشان و زینها باشد که الواح آن از یاقوت بود و روی آن از ذهب و جامهای آن از سندس و استبرق و بر آن ناقها
نشسته و در برابر یکدیگر روند تا بعرش خود رسند و در آنجا نعمتهای بینند که در وهم و خاطر ایشان نگذشته باشد و بعد ازین

خلود نکرده باشند و ثعلبی در تفسیر خود از کلبی نقل کرده که ابو صالح از عبد الله عباس روایت کرده که درخت طوبی در سرای حضرت
علی بن ابی طالب ع و در سرای هر مؤمنی از آن شاخی باشد و بروایت اهل البیت ع از حضرت رسالت ص نقلست که آنحضرت
فرمود که در سرای من و علی در بهشت یکی باشد و درخت طوبی در آنجا باشد و چون قصه ارسال حضرت خاتم الانبیا و استطاعت
در وصول بنعیم جنت از بهجت در عقب این میفرماید که كذلك همچنین که رسولانرا پیش از تو فرستادیم برای هدایت
ارسلناك فرستادیم ترا في امة قد خلت بسوی امتی که گذشته اند من قبلها امم پیش ازیشان امتان دیگر لتتلو
عليهم تا بخوانی بریشان الذي اوحينا اليك آنچه وحی کرده ایم بتو یعنی قرآن تا از ضلالت بهدایت رسند وهم يكفرون
وحال آنکه ایشان کافر میشوند بالرحمن بخدای که رحمن نام اوست یعنی بلیغ الرحمه که نعمت او محیطست بهمه بندگان مراد مشرکانند
که چون ایشانرا گفتند که سجده کنید رحمن را میگفتند که رحمن چه چیز است قل هو ربي بگوای محمد که رحمن آفریدگار منست لا
اله الا هو هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او عليه بر او نه بر غیر او توكلت توکل کردم در یاری دادن و مرا بر شما غالب
ساختن واليه متاب و بسوی اوست بازگشت من و ختام روایت که جمعی از اهل عناد چون ابوجهل و اتباع او حضرت
رسالت را گفتند اگر میخواهی که ترا متابعت کنیم پس باین قرآن خود که میگوئی از نزد خداست کوههای مکه را از حوالی مکه بردار
تا زمین بر ما فراخ گردد و بآن زمین را بشکاف تا چشمها آب پدید آید و ما زراعت کنیم و قصی بن کلاب را که
جد تست زنده کن تا پدران ما در حقیقت تو با ما سخن گوید چه تو میگوئی که من بهتر از عیسی ام و برای عیسی مرده زنده
میشد این آیه آمد ولو ان قرآنا و اگر بودی کتابی در عالم سيرت به الجبال که ببرکت آن رانده شدی کوهها یعنی در وقت
خواندن وی کوهها از موضع خود برفتی او قطعت به الارض یا شکافته شدی باو زمین چون برو خواندی او كلم
به الموتى یا بسخن درآورده شدی ببرکت تلاوت آن مردگان هر آینه این قرآن بودی که در غایت اعجازست و در نهایت
انداز و یا اگر قرآن کوهها روان شدی و زمین شکافته گشتی و مردگان بسخن درآمدندی کفار مکه ایمان نیاوردندی و لجاجت
که حق تعالی بآیات مقترح ایشان قادر نیست بل لله الامر جميعا بلکه مر خدایراست همه کارها یعنی قدرت او بر همه
چیز رسیده پس اگر خواهد و مصلحت داند آن آیات را ظاهر گرداند و چون مصلحت او مقتضی اظهار آن نیست جهت
علم او بعدم ایمان مقترحان ترد و وقوع آن از جهت اظهار آن نمیکند همچنانکه میفرماید که افلم ييأس الذين آمنوا آیا نا امید
نگشته اند آنهائی که گرویده اند یعنی مؤمنان از ایمان مقترحان آیات و ترد یعنی افلم ييأس یعنی افلم يعلم است یعنی آیا
ندانسته گرویدگان ان لو يشاء الله آنکه اگر خواهد خدای لهدى الناس جميعا هر آینه راه نماید همه مردمان را بر وجه اجبار و بنا بر

برسخن

یعنی اول تفسیر آیت برین وجه است که آیا نا امید نشدند مؤمنان از ایمان آوردن معاندان بجهت علم ایشان
بآنکه اگر خدا خواهد همه را هدایت نماید اجبارا و چون این منافی تکلیف است از جهت اراده آن نفرموده ولا يزال الذين
كفروا و همیشه آنانکه کافر شدند تصيبهم برسد ایشانرا بما صنعوا بسبب آنچه کردند از تکذیب
و عناد قارعة مصیبت کوبنده و بلیه از هر بکشنده از قحطی و قتل و اسر و غارت او تحل یا فرود آئی تو که
محمدی ص قريبا بموضعی که نزدیک است من دارهم از سرای ایشان یعنی بموضع حدیبیه مراد کفار مکه اند
که بشامت تکذیب بلایا و مصایب گرفتار میشدند و سرایای آنحضرت بحوالی ایشان در رفته اموال و مواشی
ایشانرا غارت کردندی و یا ضمیر تحل راجع است یعنی بلیه که ایشانرا بکوبد و از جای برکند و یا فرود آید نزدیک
سرای ایشان و ایشان از آن خایف و ترسان شوند که مبادا اشتراکی بایشان رسد غرض که بلا بدیشان خواهد رسید
حتى يأتي وعد الله تا وقتی که بیاید وعده خدای که موت است یا قیامت ان الله بدرستی که خدای لا يخلف
الميعاد خلاف نکند وعده را بجهت امتناع کذب در کلام او پس بجهت تسلیه حضرت پیغمبر میفرماید که ولقد استهزئ
و بدرستی که استهزا کردند برسل من قبلك بپیغمبران پیش از تو چنانکه این قوم میکنند فامليت پس مهلت دادم للذين
كفروا مر آنانرا که کافر شدند یعنی خلق ایشانرا بگذاشتم در راحت و آسانی تا شاید که متنبه شوند ثم اخذتهم
پس بگرفتم ایشانرا بعقوبت جهت فرط عناد و انکار فكيف كان عقاب پس چگونه بود عقوبت من ایشانرا
این کلام بر سبیل تهویل است افمن هو آیا کسی که او قائم على كل نفس نگهبان بر هر نفسی بما كسبت
بآنچه کند آن نفس از نیکی و بدی برابرست بکسی که چنین نباشد یعنی خدای که نگاه دارنده و سازنده کار بندگانست
برابرست با آنکه عاجز و ضعیف و ناتوانست یعنی بتان وجعلوا و بساختند کافران لله مر خدایرا شركاء
انبازان یعنی بتان که میپرستند قل بگوای محمد ص سموهم نام نهید و وصف کنید این شرکا را باسما و اوصاف
لایق ایشان و بنگرید که استحقاق شرکت و اهلیت عبادت دارند یا نه مراد آنست که حق تعالی حی است و قادر
و عالم و خالق و رازق و سمیع و بصیر و حکیمست و بجهت این مستحق معبودیت است پس بتان خود را بصفاتی
که در ایشانست متصف دارید و ببینید که اهلیت شرکت دارند یا نه ام تنبئونه بلکه خبر میدهید خدا را
بما لا يعلم بآنچه نمیداند في الارض در زمین یعنی علم بشریک خود ندارد یعنی هرگاه کسی که عالمست بجمیع مکونات
زمین و آسمان علم باوجود شریک خود نداشته باشد و بجهت عدم آن در نفس الامر پس چگونه او را شریک باشد

أَم بِظَاهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ یا نام مینهید بتان را شرکا بظاهر سخن یعنی بمجرد نام نهادن بی اعتبار چنانچه نام نهادن زنگی بکافور بَلْ زُيِّنَ بلکه آراسته شده است یعنی شیطان آراسته لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنانکه بگرویدند مَكْرُهُمْ مکر و کید ایشان یعنی آنچه آراسته اباطیل و اکاذیب است در نظر ایشان بصورت صواب وَصُدُّوا و باز داشته شده اند یعنی وساوس شیطانی ایشان را باز داشته عَنِ السَّبِيلِ از راه راست و دین درست وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که را فرو گذارد و او را بخواهش نفس بواسطه عناد و جحود او و نظر توفیق و لطف از و بردارد رحمت آن فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ پس نیست او را راه نماینده و توفیق دهنده در هدایت لَّهُمْ مر کافران راست عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا عذابی در زندگانی دنیا بقتل و اسیری و قحط و سایر مصایب وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب آن سرای أَشَقُّ سخت‌تر و دشوارتر است بر ایشان وَمَا لَهُم و نیست ایشان را مِّنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِن وَاقٍ نگهدارنده که نگاه دارد تا معذب نشوند و بعد از وعید ذکر وعده میفرماید که مَّثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي صفت بهشتی که وُعِدَ الْمُتَّقُونَ وعده داده شده اند پرهیزکاران که تَجْرِي میرود پیوسته مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان یا از زیر مساکن ایشان جویها أُكُلُهَا میوه آن که دَائِمٌ همیشه باشد هرگز منقطع نشود بخلاف میوه‌های دنیا وَظِلُّهَا و سایه آن نیز زوال نپذیرد چنانکه سایه‌های دنیا نسخ می‌پذیرد تِلْكَ آن بهشت موصوف عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوا مآل حال و منتهای کار آنانست که پرهیزکاری کردند وَّعُقْبَى الْكَافِرِينَ و عاقبت مهم کافران النَّارُ آتش دوزخ است وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ و آنانکه عطا کرده ایم ایشان را کتاب مراد مؤمنان اهل کتابند چون عبد الله بن سلام و اصحاب او از یهود و هشتاد تن از نصاری يَفْرَحُونَ شاد میشوند بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ بآنچه فرو فرستاده میشود بتو از قرآن وَمِنَ الْأَحْزَابِ و از گروههای کفر و ضلال یعنی اهل کتاب چون حیی بن اخطب و اتباع او از یهود و نصاری مَن يُنكِرُ بَعْضَهُ کسی هست که انکار میکند بعضی از آنرا که مخالف شریعت ایشانست قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ بگوای محمد مر ایشان را که جز این نیست که من مأمور شده ام أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ بآنکه بپرستم خدای را یگانه وَلَا أُشْرِكَ بِهِ و شرک نیارم بوی چنانچه شما آورده اید از عزیر و مسیح إِلَيْهِ أَدْعُو بسوی خدای نه بغیر او میخوانم خلق را وَإِلَيْهِ مَآبِ و بسوی اوست بازگشت من وَكَذَٰلِكَ و چنانکه فرستاده ایم کتابها بر انبیای سابقه بزبان امم ایشان أَنزَلْنَاهُ فرستاده ایم قرآن را حُكْمًا کتابی محکم که تغییر و نسخ بدو راه نیابد و یا کتابی حکم کننده میان حق و باطل عَرَبِيًّا بلغت عرب تا ایشان را فهم و حفظ آن آسان باشد وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر بر سبیل فرض متابعت کنی أَهْوَاءَهُم آرزوهای مشرکان را که ترا بدین آبا دعوت میکنند یا آرزوهای یهود را که ترا برجوع بقبله خود میخواهند بَعْدَمَا جَاءَكَ از پس آنکه

نگهدارنده

آمد بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانش یعنی بطلان کیش ایشان و نسخ حکم قبله یهود مَا لَكَ نباشد مر ترا مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِن وَلِيٍّ هیچ یاری که نفع رساند وَلَا وَاقٍ و نه نگهداری که عقاب حق از تو باز دارد آورده اند که جمعی یهود سرزنش میکردند حضرت رسول را و میگفتند همت این مرد همه بامر نکاح مصروفست و همیشه بازواج و اختلاط بازنان مشعوف اگر او پیغمبر بودی هر آینه امر نبوت او را از اشتغال بهم زنان باز داشتی آیت آمد وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ پیغمبران پیش از تو وَجَعَلْنَا لَهُمْ و دادیم ایشانرا أَزْوَاجًا زنان زیاده از زنان تو وَذُرِّيَّةً و فرزندان تو مانند سلیمان که هزار زن داشت وَمَا كَانَ و نباشد و نشاید لِرَسُولٍ مر هیچ فرستاده را یعنی در وسع او نباشد أَن يَأْتِيَ بِآيَةٍ آنکه بیارد معجزه را از نزد اقتراح کننده إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بفرمان خدای و خواست او و این جواب مشرکانست که بحکم تعنت طلب معجزات از آنحضرت میکردند یعنی هیچ پیغمبر معجزه نتواند آورد مگر که خدای خواهد و بقدرت خود پدید کند در وقتی که صلاح داند لِكُلِّ أَجَلٍ مر هر وقتی را و مدتی را كِتَابٌ حکمیست نوشته شده بر بندگان بر وفق مصلحت مر ایشان آن زمان مراد فروع شرایع ملتهاست یا هر اجلی را از آجال خلایق کتابیست نزدیک خدای که جز وی بران اطلاع ندارد يَمْحُو اللَّهُ محو میکند خدای مَا يَشَاءُ آنچه میخواهد یعنی صواب نبیند نسخ آن را وَيُثْبِتُ و اثبات میکند آنچه میخواهد و مصلحت می بیند وَعِندَهُ و نزدیک اوست أُمُّ الْكِتَابِ اصل کتاب که لوح محفوظست و هیچ چیزی نیست الا که در آن نوشته است جابر از حضرت رسالت صلعم نقل کرده که محو کند از دیوان حفظه آنچه هیچ جزائی بدان متعلق نباشد و بگذارد غیر آنرا یعنی چون حفظه اعمال بندگان آنچه از بنده صادر شود از اقوال و افعال و احوال همه را بنویسند و آن دفتر را بوقت عرض رسانند حق تعالی هر قول و فعل را که ثواب و عقاب بران متفرع نیست محو کند و باقی را ثبت بگذارند یا سیات تایب را محو کند و بدل آن حسنات را اثبات کند یا بعضی از احکام شرایع را بحسب زمان نسخ کند و حکمی دیگر اثبات کند و یا محو کند تازگی و قوت جوانی او و اثبات کند بزرگی و ضعف پیری را از ابن عباس نقلست که حق تعالی لوح محفوظ را از یک در سپید آفریده است درازی آن پانصد ساله راه است و هر روز حق تعالی سیصد و شصت بار در آن لوح نظر کند آنچه خواهد محو کند و آنچه خواهد بگذارد بحسب مصلحت اشخاص مثل آنکه حق تعالی اجلی برای بنده نوشته باشد چون آن بنده دعائی کند یا صدقه بدهد یا طاعتی کند مصلحت او آنست که مدت عمر او را درازتر از آن گردانند پس آن مدت مکتوبه را محو کند و بجای آن زیاده بران نویسد و مزید تفصیل محو و اثبات و جمیع اقوال علما در آن در منهج الصادقین مسطورست بعد از آن بر سبیل تهدید میفرماید که

جز لوح محفوظ

وَإِن مَّا نُرِيَنَّكَ و اگر بنماییم ترا بر سبیل حکمت بَعْضَ الَّذِي یعنی از آنچه نَعِدُهُمْ وعده داده‌ایم کافران را از عذاب
چون قتل و اسر و قحط أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا بمیرانیم ترا پیش از ان بر وجه مصلحت ترا بآن کاری نیست فَإِنَّمَا عَلَيْكَ
الْبَلَاغُ پس نیست بر تو جز رسانیدن پیغام و تبلیغ احکامست و بس وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ و بر ماست شمار کردار فجار
و ابرار و پاداش آن مراد آنست که مجازات همه بر ماست در تو پس تو اعراض مکن از تبلیغ و تعجیل استعجال عذاب ایشان
مکن که ما البته ایشان را بجزا و سزا خواهیم رسانید یا در زمان تو و یا بعد از تو بعد از ان تحیه برین معنی کرده میفرماید که أَوَلَمْ يَرَوْا
آیا نمی‌بینند اهل مکه و نمیدانند أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ آنکه ما می‌آییم یعنی فرمان می‌آید بزمین کفار نَنقُصُهَا میکاهانیم پاره
پاره مِنْ أَطْرَافِهَا از کنارهای آن یعنی از تصرفات ایشان بیرون میکنیم و بحوزهٔ تسخیر مسلمانان در می‌آریم وَاللَّهُ يَحْكُمُ
و خدای تعالی حکم میکند بنقصان زمینهای کفار و ازدیاد زمین اهل اسلام لَا مُعَقِّبَ در حالتی که هیچ رد کننده نیست لِحُكْمِهِ
مر حکم او را وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ و اوست زود حساب یعنی بزودی حساب کند ایشان را در آخرت بعد از عذاب ایشان در
دنیا بقتل و جلا از ابن عباس نقلست که نقصان زمین و خرابی آن بمرگ علما باشد و مرگ عالم رخنه باشد در اسلام که آنرا هیچ چیز
نبندد تا روز قیامت بعد از ان بر سبیل تسلیه حضرت رسالت صلعم میفرماید که وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ و بدرستی که مکر کردند یهودان یا
مشرکان که پیش از یهود بودند یا کافران زمان تو بودند با پیغمبران خود فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا پس مر خدایراست یعنی نزد او راست جزای مکر همه
ایشان یا قدرت بر آن مکر بدست اوست پس مکر ایشان را بر ایشان رد کند يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ میداند هرچه میکند هر نفسی از خیر
و شر و جزای او آماده میسازد وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ و زود باشد که بدانند کافران از یهود و بت‌پرستان که فردای قیامت باز
دیگر لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ مر که راست عاقبت پسندیده درین سرای وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و میگویند آنانکه کافر شدند
کانند [illegible] از مشرکان و روسای یهود که تو کعبی لَسْتَ مُرْسَلًا نیستی فرستاده از نزد خدای بنبوت و دعوت قُلْ
كَفَىٰ بِاللَّهِ بگو خدای تعالی بسنده و کافیست شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ گواه میان من و شما با آنکه من پیغمبرم بشما چه او اظهار معجزات
نموده بر دست من برای تصدیق دعوی من وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ و دیگر کسی که نزدیک اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ که
جبرئیل است که وحی از لوح فرا میگیرد یا علم قرآن و آن مؤمنان اند یا علم تورات که ابن سلام است و اصحاب او و در زاد
المسیر آورده که وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ علی بن ابی طالب است صلعم ابو سعید خدری روایت کرده که من از حضرت رسالت صلعم پرسیدم
که یا رسول الله مراد از قول حق تعالی که وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ چه کسی است حضرت فرمود که ذاک اخی علی بن ابی
طالب این کس برادر من علی بن ابی طالب است ع و ابو المعاویه که یکی از فضلای اهل سنت است از اعمش روایت کرده و او از

خبر نقصان و خرابی دنیا بمردن علماست

پاره ع

ابو صالح

ابو صالح که مراد از وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ علی بن ابی طالب است ع زیرا که او عالم بود بعلم تفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ و حرام و
حلال و تعلیم تنزیل و تفسیر خود از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ علی بن ابی طالب است ع و عبد
الرحمن بن شریک روایت کرده که ابو عبد الله ع دست مبارک بر سینه خود نهاد و فرمود که عندنا والله علم الکتاب یعنی بخدا که نزد
ماست علم الکتاب سُورَةُ إِبْرَاهِيمَ خمسون آية و از حضرت رسالت صلعم روایت کرده ابی کعب
که هر که سوره ابراهیم ع قراءت کند حق تعالی بعدد هر که عبادت اصنام کرده و هر که عبادت آن نکرده ده حسنه بدو بدهد و عیینه بن
شعیب از ابی عبد الله ع روایت کرده که هر که سوره ابراهیم و حجر در هر نماز جمعه بخواند درویشی و دیوانگی و بلیه باو نرسد
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الر منم خدای که میدانم و می‌بینم جمیع چیزها را و گویند مراد از حروف
مقطعه اسم قرآنست یعنی قرآن كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ کتابیست که فرستاده‌ایم آنرا إِلَيْكَ بسوی تو لِتُخْرِجَ
النَّاسَ تا بیرون آری مردمانرا بسبب دعوت کردن بمضمون آن مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر یا نفاق یا شک
إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان یا اخلاص بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بفرمان پروردگار ایشان یعنی بتوفیق و تیسیر او یعنی بیرون آری مردمانرا
از جمیع انواع گمراهی إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ براه خداوند غالب که ستوده است یعنی راه اسلام اللَّهِ الَّذِي
این تفسیر عزیز است یعنی راه خداوندی یعنی که متصف است بآن که لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر او راست آنچه در آسمانها است
از موجودات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از مبدعات سفلیه وَوَيْلٌ لِّلْكَافِرِينَ و دریغ و مشقت مر کافرانرا
که کافر است بقرآن مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ از عذابی سخت که بدیشان رسد الَّذِينَ کافران آنانکه از فرط ضلالت يَسْتَحِبُّونَ
الْحَيَاةَ الدُّنْيَا دوست میدارند و بر میگزینند زندگانی دنیا را عَلَى الْآخِرَةِ بر آن سرای وَيَصُدُّونَ و باز میدارند مردمانرا
عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی منع میکنند از ایمان به پیغمبر و قرآن وَيَبْغُونَهَا و میطلبند مر آن راه حق را عِوَجًا کجی یعنی میگویند
که این راه کج است و بمنزل مقصود نمیرسد أُولَٰئِكَ آن گروه که باین صفت مذموم اند فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ در گمراهی
اند دور از حق و در زاد المسیر آورده که قریش میگفتند چه حالست که همه کتب منزل بلغت عجم آمده و کتابی که بمحمد میآید
عربیست این آیه آمد که وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما مِن رَّسُولٍ هیچ پیغمبری إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ مگر بزبان قوم او یعنی زبان که
او و زبان ایشان بوده و در میان ایشان متولد شده و بر ایشان مبعوث گشته چه هر پیغمبر را اول دعوت نزدیکان خود باید
کرد لِيُبَيِّنَ لَهُمْ تا بیان کند برای ایشان اوامر و نواهی الهی را و ایشان فهم کنند و عذر نگویند که سخن این پیغمبر را در نمی‌یابیم
فَيُضِلُّ اللَّهُ پس در ضلالت فرو گذارد خدا مَن يَشَاءُ هر که را خواهد یعنی بسبب فرط عناد او را فرو گذارد در نظر لطف

فرود ع

و توفیق ازو باز گیرد تا تردد آن گمراه گردد وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ و راه نماید هر کرا خواهد یعنی توفیق دهد کسی را که طالب اهتدا است
تا راه یابد وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب در حکم خود الْحَكِيمُ راست کار و صواب کردار در همه افعال بعد از آن
بیان ارسال موسی علیه السلام میفرماید بقوله وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ و بتحقیق که ما فرستادیم موسی را بِآيَاتِنَا با دلایل قدرت
و معجزات روشن چون عصا و ید بیضا و امثال آن أَنْ أَخْرِجْ که بیرون آر ای موسی قَوْمَكَ گروه خود را که بنی
اسرائیل اند مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای جهالت و شبهه إِلَى النُّورِ بروشنائی علم و یقین وَذَكِّرْهُمْ
و پند ده ایشان را بِأَيَّامِ اللَّهِ بروزهای خدای یعنی بوقایع و نوازل ایام که بامم سابقه نازل شد تا از آن متذکر شده
از معاصی اجتناب کنند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین چه یاد کردیم لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهاست بر قدرت
الهی لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را در بلا شَكُورٍ شکر گوینده بر آلاء و نعما وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد کن
این را که گفت موسی علیه السلام لِقَوْمِهِ مر گروه خود را یعنی بنی اسرائیل اذْكُرُوا ای گروه من یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ
نعمتهای خدای را انعام فرموده عَلَيْكُمْ بر شما إِذْ أَنجَاكُم وقتی که برهانید شما را مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ از کسان
فرعون يَسُومُونَكُمْ میچشانیدند شما را سُوءَ الْعَذَابِ بدی عذاب را یعنی عذابهای بد بشما میرسانیدند و به
بندگی گرفته کارهای سخت بشما میفرمودند وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ و میکشتند پسران شما را وقتی که منجمان گفته بودند در بنی
اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون بسبب او بود پس بجهت این پسران شما را میکشتند وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ
و زنده میگذاشتند دختران شما را تا خدمت زنان ایشان کنند وَفِي ذَٰلِكُم و در آن محنت و شدت بَلَاءٌ
آزمایشی بود شما را مِّن رَّبِّكُمْ از آفریدگار شما تا در آن نجات حق تعالی شما را از آن نعمتی بود عَظِيمٌ بزرگ و با مقدار
وَإِذْ تَأَذَّنَ و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد و آگاه گردانید رَبُّكُمْ پروردگار شما لَئِن شَكَرْتُمْ
اگر شکر کنید بر نعمتهای من لَأَزِيدَنَّكُمْ هر آینه افزون کنم بر شما نعمت را وَلَئِن كَفَرْتُمْ و اگر ناسپاسی
کنید بر آن إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ بدرستی که عذاب من سخت است بر ناسپاسان از حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه مرویست که چون اوایل نعمت بشما رسد اواخر آنرا مرانید بکمی شکر و در حدیث آمده که الشکر قید نعمت
و صید نعمت یعنی نعمت موجوده را نگه دارد و بند کند و نگذارد که زایل شود و نا آمده را صید کند و نگاه دارد وَقَالَ
مُوسَىٰ و گفت موسی که ای گروه من إِن تَكْفُرُوا اگر کافر شوید یا ناسپاسی کنید شما وَمَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا
و هر که هست در زمین همه ایشان از جن و انس فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ پس بدرستی که خدای بی نیاز است از عبادت

و شکرگذاری شما حَمِيدٌ ستوده است و مستحق ستایش و اگر چه شما ستایش او نکنید چه همه ذرات مخلوقات
بنعم او ناطق اند و اگر نه جمیع ملائکه تسبیح و حمد او جاری است پس بکفران شما ضرری نرسد مر او را أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما
ای بنی اسرائیل یعنی البته آمد نَبَأُ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ خبر آنانکه پیش از شما بودند قَوْمِ نُوحٍ گروه نوح وَعَادٍ و قبیله
عاد وَثَمُودَ و گروه ثمود وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ و خبر آنانکه بعد از ایشان بودند لَا يَعْلَمُهُمْ که نمیداند عدد ایشان را از بسیاری
إِلَّا اللَّهُ مگر خدای از ابن عباس نقلست که میان عدنان و ابراهیم صلوات الله علیه و آله سی قرن گذشته و از اهل آن قرون هیچ کس
خبر ندارد الا حق تعالی جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم آوردند به پیشینیان پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ حجتهای روشن که کتب الهی بود
یا معجزات ایشان فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ پس باز گردانیدند دستهای خود را فِي أَفْوَاهِهِمْ در دهنهای خود یعنی امتان
ایشان دستهای خود را بدندان گزیدند از خشم رسولان و یا استهزا ایشان همچنانکه کسی که ضحک برو غلبه کند وَقَالُوا إِنَّا
كَفَرْنَا و گفتند که ما نگرویدیم بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ بآنچه که شما فرستاده اید بآن بزعم خود وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ و بدرستی که ما در
شکیم مِّمَّا تَدْعُونَنَا از آنچه میخوانید ما را إِلَيْهِ بسوی آن از توحید و ایمان مُرِيبٍ شکی که در تهمت اندازنده که آن
اضطراب و تزلزل دل است و عدم اطمینان آن بچیزی از سخنان پیغمبران قَالَتْ رُسُلُهُمْ گفتند رسولان ایشان که ما شما
را بخدای دعوت میکنیم أَفِي اللَّهِ شَكٌّ آیا در وجود خدای شکی هست همزه برای انکار است یعنی انکارست از آنکه در وجود
او شک را مجال نمانده فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدای که آفریننده آسمانها و زمینهاست يَدْعُوكُمْ میخواند شما را بایمان
لِيَغْفِرَ لَكُم تا بیامرزد شما را چون ایمان آرید یعنی بشرط ایمان بیامرزد مِّن ذُنُوبِكُمْ بعضی از گناهان شما را مراد
تقصیرات است در حقوق الله نه حقوق الناس چه اسلام قطع آن نمیکند وَيُؤَخِّرَكُمْ و تا باز پس دارد شما را یعنی مهلت دهد
شما را و عذاب نکند إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی نام برده شده که آخر اعمار شما باشد قَالُوا گفتند ایشان در جواب رسولان إِنْ أَنتُمْ
نیستید شما إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا مگر آدمی مثل ما در صورت و هیأت و هیچ فضلی نیست شما را بر ما از روی ظاهر پس چرا شما مخصوص اید
بنبوت از میان ما و اگر خواستی خدای فرستادی رسولی را افضل از بشر بفرستد تُرِيدُونَ أَن تَصُدُّونَا میخواهید که باز دارید
ما را بدعوی پیغمبری عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ از آنچه بوده که میپرستیدند آبَاؤُنَا پدران ما از اصنام فَأْتُونَا پس بیارید بما بِسُلْطَانٍ
مُّبِينٍ حجتی روشن بر صحت دعوی خود یا باستحقاق بر فضیلت نبوت و بر رسالت ایشان اگر چه معجزه میدیدند لیکن اعتبار نکردند و
از روی لجاج و عناد اقتراح معجزات دیگر میکردند چنانکه معاندان زمان پیغمبر ما قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ گفتند مر ایشان را رسولان ایشان
إِن نَّحْنُ نیستیم إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ مگر آدمی مثل شما یعنی مشارکت در جنسیت مسلم داریم وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای يَمُنُّ منت

پیش بنعمت نبوة و ولایت رسالت عَلَى مَنْ يَشَاءُ بر هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَمَا كَانَ لَنَا و نیست
ما را و نتوانیم أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ آنکه بیاریم برای شما حجتی یعنی معجزه که میطلبید بر وجه اقتراح إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بفرمان
خدا و مشیت او یعنی ما از نزد خود بی اراده خدای کاری نتوانیم کرد و معجزی نتوانیم ساخت وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بر غیر او
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند گرویدگان در صبر بر جفا و عداوت معاندان با شما وَمَا لَنَا و چیست ما را یعنی چه
عذر آوریم أَلَّا نَتَوَكَّلَ در آنکه توکل نکنیم عَلَى اللَّهِ بر خدای تعالی وَقَدْ هَدَانَا و حال آنکه راه نموده است ما را سُبُلَنَا براههایی
داست یعنی راهی که بدان میشناسیم او را و میدانیم که زمام امور بدست قدرت اوست وَلَنَصْبِرَنَّ و هر آینه صبر خواهیم کرد
عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا بر آنچه ایذا میرسانید ما را بتکذیب و مخالفت وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ
باید که ثابت باشند توکل کنندگان و بدان راسخ باشند بر هر چه بایشان رسد وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر بودند لِرُسُلِهِمْ
مر رسولان خود را لَنُخْرِجَنَّكُمْ هر آینه بیرون کنیم شما را مِنْ أَرْضِنَا از زمین خود أَوْ لَتَعُودُنَّ یا آنکه عود کنید یعنی موافقت نمایید با ما
فِي مِلَّتِنَا در کیش ما فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ پس وحی کرد به پیغمبران رَبُّهُمْ پروردگار ایشان و سوگند خورده که لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ
هر آینه هلاک گردانیم ستمکاران را یعنی کافران را که متوغل شده اند وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ و ساکن گردانیم شما را در زمین ایشان
مِنْ بَعْدِهِمْ از پس هلاک ایشان ذَٰلِكَ این امر مقرر و وعده مؤکده ثابت است لِمَنْ خَافَ برای هر که بترسد
مَقَامِي از ایستادن در موقف حکم من یعنی از آنکه روز قیامت او را در موقفی که من حکم کنم برای بندگان باز دارند وَخَافَ وَعِيدِ
و برای کسی که ترسان گردد از وعید من بعذاب یا عذاب من که موعود است برای کفار وَاسْتَفْتَحُوا و طلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت
خواستند از خدای بهلاک دشمنان یا حکم طلبیدند میان خود و اعادی وَخَابَ و نومید ماند و بی بهره گشت یا از خلاص كُلُّ
جَبَّارٍ هر گردنکشی طلب بعضا عَنِيدٍ ستیزه کننده با حق و اعراض نماینده از طاعت او مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ از پس
حیات او دوزخ است یعنی روز محشر مرجع او بدانجا خواهد بود و که از ایشان را وَيُسْقَىٰ و بیاشامانند او را مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ
از آبی که روان شود از پوست دوزخیان یعنی ریم و زرداب از تن دوزخیان يَتَجَرَّعُهُ بتکلیف و رنج تمام جرعه جرعه
خورد از آن وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ و نتواند که بحلق فرو برد آن از غایت تلخی و گندگی بلکه در گلوی او گرفته شود و فرو شکند و همیشه
درین عذاب گرفتار باشد وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ و آید بدو الم آنچه مرگ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر جانبی از جوانب او
یعنی احاطه کرده باشند همه اطراف او انواع عذاب سخت وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ و نیست او مرده یعنی مردنی که بآن بیاساید
و ازین عذاب خلاص شود و مرویست که روح او در حنجره او مانده باشد نه بیرون آید تا بمیرد و نه بتن باز گردد تا زنده شود

جبار اهل دوزخ

بلکه میان مردگی و زندگی باشد و گویند مراد آنست که هر گاه که بمیرد باز او را زنده گرداند وَمِنْ وَرَائِهِ و در پیش اوست با وجود
چنین محنتی عَذَابٌ غَلِيظٌ عذابی سخت یعنی در هر وقت عذاب او سختتر از عذابی شود که قبل از آن با آن معذب بوده باشد
مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا آنچه بر تو خوانده میشود صفت عجیبه و حال عجیبه آنانست که کافر شدند بِرَبِّهِمْ باآفریدگار خود
و آن صفت غریب اینست که أَعْمَالُهُمْ کردارهای ایشان كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ همچو خاکستریست که سخت بگذرد
بِهِ الرِّيحُ بدو باد فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ در روزی که سخت باشد باد آن یعنی عملهای کافران که در صورت خیر باشد چون
صله رحم و آزاد کردن بنده و اکرام مهمانان و امثال آن از صدقات مانند توده خاکستر است که بادی سخت بران وزد
و هوا برده در اطراف پراکنده سازد و هیچ کس بر جمع کردن آن قادر نبود و از آن نفع نگیرد همچنین در روز قیامت لَا يَقْدِرُونَ
قادر نباشند کافران مِمَّا كَسَبُوا از آنچه کرده اند در دنیا عَلَىٰ شَيْءٍ بر هیچ چیز یعنی مطلقا ثواب آن را نیابند بجهت
آنکه اعمال ایشان بر وفق قربت نبوده باشد تا ثواب بران مرتب شود ذَٰلِكَ آن ضلال یا پنداشت ایشان که ما نیکوئی
کرده ایم هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ آنست گمراهی دور یعنی در غایت دوری از راه حق تعم بعد از آن بیان میکند که غرض از خلق
اشیا عبادت و ایمانست نه معصیت و کفر و میفرماید که أَلَمْ تَرَ آیا نمیدیدی ای بیننده یا ندانستی أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را بِالْحَقِّ بوجهی که حق آنست یعنی بر نهجی که حکمت و مصلحت
مقتضی آنست که بران طریق باشد إِنْ يَشَأْ اگر خواهد خدا و حکمت او تقاضا کند يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را ای اهل
مکه و نیست گرداند همه شما را وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ و بیارد آفریده نو بجای شما که مثل شما نباشند در کفر و تکذیب
بلکه همه مؤمن مطیع باشند وَمَا ذَٰلِكَ و نیست این نیست کردن کافران و آفریدن گروه دیگر عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ بر خدای
دشوار چه او قادر بالذاتست و بر همه چیز توانا وَبَرَزُوا و ظاهر شوند و بیرون آیند از قبر لِلَّهِ برای امر خدای و محاسبه او
جَمِيعًا همه مردگان از کفار و مؤمنان و این مبنی قریب است که همه پیشوایان با اتباع خود در روز قیامت محشور شوند فَقَالَ
الضُّعَفَاءُ پس گویند عاجزان از اهل کفر یعنی اتباع و سفلگان لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا که تکبر کردند از اشراف و روسای
قوم یعنی آنانکه پیروی ایشان کرده باشند پیشوایان خود را گویند إِنَّا كُنَّا بدرستی که ما بودیم در دنیا لَكُمْ تَبَعًا مر شما را پیروان
در تکذیب رسولان و اعراض از فرمان ایشان فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شما مُغْنُونَ عَنَّا دفع کنندگان از ما مِنْ عَذَابِ
اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ از عذاب خدای چیزی را یعنی چون که ما در آن عالم تابع شما بودیم شما درین عالم از عذاب خدای چیزی بردارید و از
ما دفع کنید قَالُوا گویند متکبران که ای قوم لَوْ هَدَانَا اللَّهُ اگر خدای نمودی ما را طریق نجات از عذاب لَهَدَيْنَاكُمْ هر آینه ما نیز

شما را راه بنمودیم چنان اما طریق خلاصی سود ندهد و شفاعت ما برین درگاه مردود و ایشان ناامید شده گویند باید تا باتفاق بجزع
شویم شاید که بر ما دری بگشایند و راه خلاصی بما نمایند پس پانصد سال با ناله و خروش گذرانند سود ندهد گویند صبر کنیم شاید که
بکلید صبر در فرج بر ما گشوده گردد پانصد سال دیگر شکیبائی ورزند مژده نجات نرسد گویند سَوَاءٌ عَلَيْنَا یکسانست بر ما أَجَزِعْنَا
بجزع درآئیم و جزع کنیم أَمْ صَبَرْنَا یا صبر کنیم یعنی هر دو مساوی است در عدم فایده مَا لَنَا نیست ما را مِنْ مَحِيصٍ هیچ گریز
گاهی و پناهی از عذاب دوزخ وَقَالَ الشَّيْطَانُ و گوید دیو سرکش که ابلیس است لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ آنگاه که گزارده شود کار یعنی حساب
خلق کرده شود و حکم الهی صادر شود با آنکه اهل بهشت به بهشت درآیند و اهل دوزخ بدوزخ و آنگاه همه دوزخیان زبان ملامت بر ابلیس دراز
کنند ابلیس بر منبری از آتش برآید و گوید که ای [illegible] ملامت کنندگان إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ بدرستی که خدای وعده داد شما را وَعْدَ الْحَقِّ
وعده راست و درست که حشر و جزا خواهد بود وَوَعَدْتُكُمْ و من وعده دادم شما را وعده دروغ که قیامت نشود و حساب
و از سبیل فرق نباشد بتان شما را شفاعت خواهند کرد فَأَخْلَفْتُكُمْ پس وعده که دادم شما را امروز ظاهر شد که دروغ گفته بودم
وَمَا كَانَ لِيَ و نبود مرا عَلَيْكُمْ بر شما مِنْ سُلْطَانٍ هیچ تسلطی که شما را اکراه و اجبار کنم بر کفر و معصیت یا حجتی نبود
مرا بصحت قول من إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ مگر آنکه من شما را بخواندم بوسوسه و فریب بی حجتی فَاسْتَجَبْتُمْ لِي پس شما اجابت کردید مرا بزودی و
تامل نکردید در عاقبت کار خود فَلَا تَلُومُونِي پس مرا ملامت مکنید بوسوسه که کردم شما را زیرا که دشمن شما بودم پس بدین مقوله کردن
کردم مستحق ملامت نیستم چه دشمن هرچه از آن بدتر باشد در حق دشمن خود کند وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ و ملامت کنید نفسهای خود را
که مرا فرمان بردید و قول خدا را که گفته بود که شیطان دشمن شماست ازو حذر کنید نشنیدید مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ نیستم امروز
دادرسنده شما و فریادرس شما از عذاب وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ و شما نیز نیستید دادرسنده و فریادرس من إِنِّي كَفَرْتُ بدرستی که من امروز
کافر شدم بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ بآنچه انباز گرفتید مرا با خدا مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیا یا کافر شده بودم بخدا پیش از شرک آوردن شما در
وقتی که قبول امر خدا نکردم در سجده کردن پدر شما پس امروز بیزارم از شرک شما إِنَّ الظَّالِمِينَ بدرستی که ظالمان یعنی کافران لَهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ مر ایشانراست عذابی دردناک با دوام و خلود ابن عامر روایت کرده از حضرت رسول صلعم در باب حدیث
شفاعت که آنحضرت فرمود که عیسی علیه السلام در عرصه قیامت بمن اشارت کند و با اصحاب خود گوید که این آن پیغمبر است که من
بوی بشارت دادم شما را پس مرا گوید که یا خاتم النبیین برخیز و شفاعت عاصیان امت کن پس من برخیزم و برای شفاعت
از مجلس من بوئی پیدا شود که شنوندگان بوی از آن خوشتر نشنیده باشند پس شفاعت کنم و حق تعالی اجابت فرماید و مرا نوری دهد
از فرق تا قدم که همه اهل عرصات آنرا ببینند و کافران چون آن ببینند و بدانند که شفاعت من بایشان نمیرسد نومید شوند

و نزد ابلیس روند و گویند که اهل ایمان را شفیعی پدید آمده و ایشانرا شفاعت میکند و ما را عجز و کسی نیست برای ما شفاعت کن
وی برخیزد و از مجلس او نتنی عظیم پدید آید که هیچکس چنان نشنیده باشد و گوید ای معشر کفار إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ تا آخر
آیه پس همه را طوق دوزخ کنند و بعد از وعید کفار در وعد اهل ایمان نیز میفرماید وَأُدْخِلَ الَّذِينَ و در آورده شوند آنانکه آمَنُوا
گرویدند بالله و بوحدانیت الهی وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته جَنَّاتٍ تَجْرِي در بهشتهای که میرود
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان و مساکن آن جویهای آب و شیر و انگبین خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاویدان باشند در آن
و در آرندگان مومنان بهشت فرشتگان باشند و چون ایشانرا باکرام و تعظیم تمام بریاض دار السلام در آرند بِإِذْنِ رَبِّهِمْ
بدستوری و فرمان پروردگار ایشان تَحِيَّتُهُمْ تحیت ملائکه بر ایشان فِيهَا در بهشت یا تحیت خدای بر ایشان یا تحیت ایشان که
هر یک بر یکدیگر سَلَامٌ سلام باشد که دالست بر سلامتی از جمیع آفات بعد از آن بیان ضرب المثل میکند برای [illegible]
حق بقول أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ای بیننده و ندانستی ای بینا و دانا برای تفهیم كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا چگونه بزد خدای مثلی یعنی
بیان کرد خدای كَلِمَةً طَيِّبَةً کلمه پاکیزه مراد کلمه توحید است یا دعوت باسلام كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ مانند
درخت پاک که آن نخل است یا شجره ایست در بهشت أَصْلُهَا ثَابِتٌ که بیخ آن در زمین استوار و محکم و پایدار باشد
وَفَرْعُهَا و شاخ آن فِي السَّمَاءِ جانب آسمان کشیده این مبالغه است در بلندی تُؤْتِي أُكُلَهَا میدهد
میوه خود را كُلَّ حِينٍ هر وقتی که خدای حکم کرده بمیوه دادن و اگر مراد درخت خرما باشد گفته اند که حین شش ماهست
از وقت شکوفه او تا بخرما شدن و رسیدن یعنی درین مدت میوه میدهد بِإِذْنِ رَبِّهَا باراده آفریننده و پرورنده آن
وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ و میزند خدای مثلها را یعنی بیان میکند لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ
شاید که ایشان دریابند محصل این مثل آنست که همچنانکه درخت آب از عروق میخورد و شاخ آن
در رفعت و بلندی سر باوج کشیده همچنین یعنی کلمه شهادت در دل مومن ثابت و راسخ شده و آب از چشمه
تصدیق میخورد و فرع او که گفتار ست چون از زبان برآید باسمان رسد بدون حاجبی و مانعی کقوله تعالی إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ
الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ و در تفسیر کلمه طیبه آورده که حق تعالی تشبیه کرده درخت ایمان که اصل آن در دل مومن ثابت است
و اعمال او بجانب اعلا علیین مرتفع و ثواب در هر زمان بدو واصل بدرخت خرما که بیخ آن مستقر است در منبت خود
و فرع آن متوجه بجانب علو و منافع آن در هر وقت بخلق رسنده و از حضرت رسالت صلعم روایت است که مثل اسلام چون
درختیست رستا اصل آن ایمانست بخدا و تنه آن نماز پنجگانه است و زکوة شاخ آن و روزه رمضان پوست آن

و خوش خوش برکهای آن از ابو جعفر ع روایتست که مراد از شجره رسول خدا است و فرع آن علی بن ابی طالب ع و عنصر شجره
فاطمه و ثمره آن اولاد او بند و اغصان و ورق آن شیعه آن بعد از آن فرمود که مردی که از شیعه ما است چون بمیرد از آن
درخت برگی میفتد و چون یکی از ایشان متولد شود بجای آن برگ افتاده برگی بروید و ابن عباس از حضرت رسول صلعم
روایت کرده که جبرئیل ع مرا گفت که تو شجره و علی غصن آن و فاطمه ورق آن و حسن و حسین میوه آن ومثل كلمة
خبيثة و مثل سخن ناپاک که کلمه کفرست كشجرة خبيثة مانند درختی ناپاکست چون حنظل که تلخ است و ناخوش
و بوی مکروه طیبه تو با وجود خباثت و ثلاثت اجتثت جنبان شده و بریده و برکنده گشته جثه آن بالکلیه من فوق
الارض از زبر زمین ما لها من قرار نیست او را ثبات و استحکام یعنی بیخ ندارد در زمین و نه شاخ در هوا الحق یعنی
آنست که حق تعالی تمثیل نموده کلمه کفر او عبادت اصنام را با دل کافر معتقد آن که بجهت عدم حجت و برهان بر آن ثباتی
ندارد و عملی نیز که بمصعد قبول رسد از وی صادر نشود و شجره حنظل که نه اصلی آنرا قرار است و نه فرعی آنرا اعتباری و بعد از آن بیان
صاحب کلمه طیبه میکند بقوله يثبت الله ثابت میکند خدای الذين آمنوا آنانرا که ایمان آوردند و استحکام میدهد
بالقول الثابت بسخنی راست و محکم که حجت قاطع بر آن ثابت شده و در دلهای ایشان متمکن گشته في الحيوة الدنيا
در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلا و مصایب صبوری ورزند و از جاده مستقیم توحید نلغزند و با ثبات دیده مومن ازار در دنیا یعنی
نزدیک مرگ تا ختم حیات ایشان بر کلمه توحید باشد وفي الآخرة و ثابت دارد ایشان را در آن سرای یعنی در قبر که منزل
اول آخرتست تا جواب منکر و نکیر بطریق صواب باز دهند و یا در موقف حساب و مرویست که حضرت رسالت صلعم فرمود که چون
قبض روح مومن کنند روح او در قبر عود کند و دو ملک نزد او آیند و او را بنشانند و گویند او را که خدای تو کیست و پیغمبر و
امام تو کیست او جواب مطابق گوید منادی از آسمان ندا کند که بنده من جواب بصواب گفت اینست معنی قوله تعالی يثبت
الله الذين آمنوا بالقول الثابت في الحيوة الدنيا وفي الآخرة بعد از آن دریچه از بهشت در قبر او بگشایند تا نسیم بهشت
بوجد و تحفهای بهشت نزد او آرند و او را گویند که بخواب کن چنانکه عروس در حجله بخوابد و اگر جواب بصواب نگوید
و گوید که من نمیدانم که خدا و رسول و امام کیست او را گویند که ندانسته بودی عاصی بودی چون بمیرد شعلی
خسبد پس دریها از درهای دوزخ در گور او بگشایند و از الفتین بر سر او فرو کوبند چنانکه همه گور او پر آتش شود و او فریادی کند که همه حیوانات
زمین بشنوند مگر جن و انس و هر که بشنود او را لعنت کند و از بهشت که میفرماید ويضل الله الظالمين و فرو گذارد خدای ظالمانرا
یعنی کافران معاند را و نظر لطف و توفیق از ایشان باز گیرد پس در دنیا بکلمه توحید راه نیابند و در وقت سوال قبر در جواب فرو مانند

حنظل

خبر بر نده شدن مومن در قبر



ويفعل الله ما يشاء و میکند خدای آنچه میخواهد از هدایت مومن مخلص و تخلیه کافر معاند بعد از آن بیان بدی احوال
کفار معاند میفرماید که الم تر آیا نه بینی و نگاه نکردی ای محمد صلعم الى الذين بسوی آنانکه بدلوا نعمت الله كفرا
تبدیل کردند شکر نعمت خدایرا بکفران و ناسپاسی مراد اهل مکه اند که حق تعالی ایشانرا ساکن حرم خود کردانیده بود و ابواب رزق بر ایشان
گشاده و ایشانرا بنعمت وجود حضرت رسالت صلعم شرف ساخت و ایشان ناسپاسی کردند لاجرم هفت سال بمحنت
قحط در مانده مردار خوار و بمقدار کشتند و بعضی در حرب بدر مقتول گشتند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست
که ما ایم نعمت خدای بر بندگان او و بما فایز میشود هر که رستگار میگردد و مخالفان ما ما را بگذاشتند و اتباع خود را در ضلالت افکندند
واحلوا قومهم و فرو آوردند قوم خود را یعنی اتباع خود را بجهت حال ایشان بر کفر و ضلال دار البوار بسرای هلاک
جهنم و آن دار البوار دوزخ است يصلونها در آیند در آن وبئس القرار و بد آرامگاهیست دوزخ
وجعلوا لله و فرا گرفتند برای خدای با همتایان در عبادت یا در تسمیه ایشانرا الهه نام کردند ليضلوا
تا گمراه کردانند مردمانرا عن سبيله از راه خدای که طریق توحید است قل تمتعوا بگوی ای محمد صلعم برخوردار شوید بآرزوهای خود
یا بگذرانید عمر را بعبادت بتان یعنی روزی چند بوسوسه شیطانی بگذرانید فان مصيركم پس بدرستی که بازگشت
شما الى النار باتش دوزخ است قل بگوی ای محمد صلعم یعنی امر کن لعبادي الذين آمنوا مر بندگان مرا که ایمان آوردهاند
که نماز را بپای دارید و زکوة را بدهید يقيموا الصلوة تا ایشان بپای کنند نماز فریضه که از فرو وينفقوا و نفقه دهند مراد
زکوة مفروضه است و سایر نفقات واجبه مما رزقناهم از آنچه عطا داده ایم ایشانرا سرا نفقه کردن پنهان
وعلانية و نفقه آشکارا یعنی در همه احوال با نفاق اشتغال نمایند و نزد اکثر مراد بسر صدقه تطوع است و بعلانیه صدقه
واجب زیرا که در مذهب اخفا است بجهت آنکه از ریا دور ترست و در فریضه علانیه بجهت رفع تهمت حاصل که منع نیز
باید کرد است بایکدیگر تا نماز گذارند و زکوة دهند من قبل ان يأتي پیش از آنکه بیاید يوم لا بيع فيه روزی که در وی خرید و فروخت
نباشد تا مقصر چیزی بخرد که بآن تدارک تقصیر تواند کرد ولا خلال و نه دوستی کردن با یکدیگر تا دوست او شفیع او گردد
یعنی کفار نتوانند که دوستی در آن روز بگیرند تا شفاعت او کنند بعد از آن بیان استحقاق الوهیت خود میکند بقوله الله الذي
خلق خدای بحق آنست که آفرید السموات والارض آسمانها و زمینها را وانزل من السماء و فرو فرستاد از آسمان
ماء آبی را که باران است فاخرج به پس بیرون آورد بدان آب من الثمرات انواع میوه ها رزقا لكم روزی برای
شما وسخر لكم الفلك و رام گردانید برای انتفاع شما کشتی را لتجري في البحر تا سیر کند در دریا بامره بفرمان او

مفروضه

هر جا که بخواهید وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ و مسخر ساخت برای شما جویها آب را و انواع چشمها، آن را وَسَخَّرَ لَكُمُ
الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و مسخر گردانید برای نفع گرفتن شما آفتاب و ماه را دَائِبَيْنِ در حالتی که مستمرند بر دأب و عادت خود
در سیر کردن و نور دادن و با صلاح آوردن مکونات از پختن میوها و پروردن کشت و غیر آن از منافع وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ
وَالنَّهَارَ و رام گردانید برای شما شب و روز را که متعاقب یکدیگر میرسند یکی برای خواب و راحت و دیگری برای کسب
و معیشت وَآتَاكُمْ و بداد شما را مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ بعضی از هر آنچه خواستید از وی یعنی حق تعالی بسؤال شما هر چیز را
که مقتضی مفسده نباشد در دین یا دنیا و مخالف حکمت او نبود بشما عطا فرمود وَإِنْ تَعُدُّوا و اگر خواهید که شماره کنید
نِعْمَتَ اللَّهِ نعمت خدا را که بفضل و کرم شما داده لَا تُحْصُوهَا شماره نتوانید کرد و قدرت بر تعداد آن نتوانید داشت
چه نعم الهی غیر متناهیست إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که آدمی لَظَلُومٌ هر آینه ستمکارست كَفَّارٌ بسیار نا
سپاسی ظلم میکند بنعمت بترک شکرگذاری آن و کفران میورزد در حق منعم حقیقی یا ظلم میکند بر نفس خود که در محنت
جزع میکند و شکایت مینماید و کفران میکند در نعمت یا بی وجه که بخل میورزد و در خیر نیکی یا و بعد از این از عبا
دت اصنام امر میکند بندگان را بر ملت ابراهیم خلیل علیه السلام که دین اسلام است و میفرماید که وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن
چون گفت ابراهیم در مناجات خود رَبِّ اجْعَلْ ای پروردگار من گردان هَذَا الْبَلَدَ این شهر مکه را آمِنًا ایمن
از مخاوف و مکاره تا آنکه کبوتر و باز و آهو و گوسفند با یکدیگر بگذرند و تعرضی بهم نرسانند و اگر کسی که خوفی داشته باشد
چون در آن گریزد ایمن گردد از تعرض ضرر وَاجْنُبْنِي و دور گردان مرا وَبَنِيَّ و فرزندان صلبی مرا أَنْ نَعْبُدَ
الْأَصْنَامَ از آنکه پرستیم بتان را یعنی لطف فرما و توفیق ما ثابت دار تا در حال از عبادت اصنام اجتناب کنند
از ابن عباس رضی الله عنه نقلست که فرزندان اسمعیل بحکم دعای حضرت خلیل بت نپرستیدند بلکه ایشان را سنگی بوده است
دوار نام نهاده گرد آن گردیدندی و گفتندی که خانه کعبه از سنگ است پس ما هر جا که سنگ بینیم بمنزله آن خانه باشد پس بعد ابتنا به
محراب پیدا گشتند و این قولیست ضعیف زیرا که باتفاق قریش از نسل اسمعیل بوده اند و بت پرستی ایشان مشهورست
و حق آنست که چون دعای انبیا مردود نشود و بی فایده نیست پس بنا بر این سؤال او مخصوص بوده باشد باولاد صلبی
او و بلکه بکسی که در علم الهی تعلق گرفته باشد که مؤمن باشند از اولاد او و حق تعالی او را اذن داده باشد که دعا کند در حق ایشان
و او دعا کرده باشد بر وجه انقطاع و تذلل و تعبد و اگر نه دعای او بی فایده باشد و عبث زیرا که آنچه در علم الله است
اگر بوجود نشود لا محاله بفعل می آید خواه دعا کنند یا نه پس دعای وی نه بر وجه ایجاد مطلوب باشد نه بر وجه مستلزم تحصیل حاصل

مناجات کردن حضرت ابراهیم

هرجاع

است و ما تبدا این دعاست قوله رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي بعد از آن فرمود که رَبِّ ای پروردگار من إِنَّهُنَّ
بدرستی که بتان أَضْلَلْنَ كَثِيرًا گمراه کردند بسیار را یعنی سبب گمراهی بسیار کس شدند مِنَ النَّاسِ از مردمان و لهذا از تو پناه
میجویم از اضلال ایشان و از تو سؤال عصمت میکنم از آن فَمَنْ تَبِعَنِي پس هر که پیروی کند مرا در دین فَإِنَّهُ مِنِّي پس بدرستی
که او از منست یعنی از اهل ملت من وَمَنْ عَصَانِي و هر که نافرمانی کند مرا در ما دون شرک فَإِنَّكَ غَفُورٌ پس بدرستی که تو
آمرزنده ئی رَحِيمٌ و مهربانی یا قادری که بیامرزی ایشان را و رحمت کنی بر ایشان بتوفیق ایمان و طاعت و توبه از کفر و معصیت
رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنِّي أَسْكَنْتُ بدرستی که من ساکن گردانیدم مِنْ ذُرِّيَّتِي بعضی از فرزندان خود را مراد اسمعیل است
که بعد از تولد او از هاجر در زمین شام ساره خواتون را که زن خلیل الرحمن بود رشک آمد و ابراهیم را فرمود که دل من چنان میخواهد
پسر هاجر را ببری بموضعی که در آن آب و آبادانی نباشد خلیل متأمل شد جبرئیل علیه السلام وحی آورد که هر چه ساره میگوید چنان کن پس
ابراهیم بر براق نشسته و هاجر و اسمعیل را سوار کرده باندک زمانی از شام بزمین حرم آمد و در وادی مکه ایشان را بی کسی
و در فتی بگذاشت و تفصیل این در سورة البقرة گذشته القصه چون ابراهیم ایشان را در زمین حرم فرود آورد دعا
نمود که خدایا من ایشان را بفرمان تو ساکن ساختم بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ برود خانه که خداوند زرع نیست یعنی
آب ندارد که در وی کشت توان کرد عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ نزدیک خانه تو که حرام گردانیده شده است در و
صید و قتال یا حرامست هتک حرمت آن و تعرض جبابره و آن مراد موضع خانه ضراح است که در زمان
آدم علیه السلام بود چه در وقت دعای ابراهیم خانه نبوده و نسبت دادن آن بخانه بجهت تعظیم آنست و تسمیه بیت باین باعتبار
بنای آنجا بود بجهت علم ابراهیم بود بآنکه در سابق علم الهی مقرر شده که آنجا خانه شود که مردم عالم بطواف آن متوجه شوند
و بروایت صحیح ثابت شده که آن خانه را در وقت طوفان نوح باسمان بردند پس تکرار ندا کرده فرمود که رَبَّنَا
ای آفریدگار ما این را در این مسکن ساکن گردانیدم لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ تا بپای دارند نماز را و پرستش تو بجای آورند فَاجْعَلْ
پس گردان أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ دلهای بعضی از مردمان را که بکشش محبت تَهْوِي إِلَيْهِمْ بشتابند بسوی ایشان از غایت
شوق حق تعالی دعای آنحضرت را مستجاب فرمود و بعد از رفتن خلیل و گذاشتن ایشان را در آن وادی باندک زمانی چشمه زمزم
باقدم اسمعیل پدید آمد چنانکه مفصلاً در سورة البقرة گذشت و قبیله جرهم آنجا داعیه اقامت نمودند و روز بروز شهر مکه
در تزاید است شوق مردم بدانجانب وَارْزُقْهُمْ و روزی ده اهل این جا
غیر ذی زرع است مِنَ الثَّمَرَاتِ از انواع میوها لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ شاید که ایشان سپاس داری کنند نعمتهای ترا این دعا
نیز بشرف اجابت پیوسته با آنکه مکه وادی غیر ذی زرع است انواع میوها در وی پیدا میشود چنانچه از فواکه ربیعی و صیفی و خریفی

خبر حضرت اسمعیل و هاجر

ضراح آسمانی

دشتوبه در یکروز در مکه توان یافت دیگر باره فرمود ربنا ای پروردگار ما انک تعلم بدرستی که تو میدانی ما نخفی
آنچه پنهان میکنیم وما نعلن وآنچه آشکارا میسازیم یعنی نهان وآشکارای ما میدانی و باحوال و مصالح ما اعلم از مایی
و بنفسهای ما ارحم از مایی پس حاجت نیست ما را طلب مقاصد خود کردن از تو لیکن تا میخوانیم و از روی تضرع مقاصد
خود را بتو عرض میکنیم بجهت اظهار عبودیت و افتقار برحمت و اسعاد وما یخفی و پوشیده نیست علی الله
من شیء بر خدای هیچ چیز فی الارض در زمین ولا فی السماء و نه در آسمان برای آنکه عالمست بعلم ذاتی و نسبت
آن علم بهمه معلومات یکسانست این کلام حق تعالی است بر سبیل حکایت ابراهیم و بعد از آن باز نقل کلام ابراهیم
میفرماید که الحمد لله الذی شکر و سپاس آن خدای را که بمحض فضل خود وهب لی و ببخشید و عطا کرد مرا علی
الکبر بر سر پیری و بزرگ سالی یعنی در وقتی که پیر بودم و ناامید از فرزند بمن بخشید دو پسر را اسمعیل واسحق اسمعیل
واسحق را در نود سالگی یا در صد و دوازده سالگی ان ربی بدرستی که پروردگار من لسمیع الدعاء شنونده یعنی
اجابت کننده دعاست رب اجعلنی ای آفریننده من گردان مرا از روی الطاف مقیم الصلوة بپای دارنده نماز
ومن ذریتی و از فرزندان من نیز توفیق ده بر مواظبت بر نماز ابن عباس فرموده که همیشه احفاد ابراهیم بر فطرت اسلام بوده اند و خواهند
بود تا قیامت ربنا ای آفریدگار ما وتقبل دعاء و در پذیر یعنی اجابت کن دعای مرا ربنا اغفر لی ای پروردگار
بیامرز مرا ولوالدی و پدر و مادر مرا این آیه دالست بر آنکه پدر و مادر ابراهیم کافر نبوده اند زیرا که آنحضرت سوال مغفرت کرده برای
ایشان و در روز قیامت گر کافر بوده اند این دعا نفرمودی و گفته اند که بیامرز ایشان را وللمؤمنین و بیامرز مؤمنان را یوم یقوم
الحساب در روزی که قایم شود حساب خلایق ابن عباس فرموده که مراد مؤمنان امت حضرت محمد ص و بعد از ذکر روز حساب بیان
میکند که امهال ظالمان بجهت غفلت نیست بلکه برای تاکید حجتست پس میفرماید ولا تحسبن الله و مپندار ای محمد
مراد امتست یعنی مپندارید خدا را غافلا عما یعمل الظالمون بیخبر از آنچه میکنند ستمکاران یعنی ثابت باشید بر آنچه دانسته اید از عقاب
که متوجه ظالمست انما یؤخرهم جز این نیست که تاخیر میکند خدای عذاب ایشان را لیوم تشخص فیه برای روزی
که خیره شود در آن الابصار دیده ها از دهشت احوال مهطعین در حالتی که خوانندگان [illegible] شتابندگان باشند بسوی خواننده
خود که آن اسرافیلست که ایشانرا بعرصه محشر خواند مقنعی رؤسهم برداشتگان سرهای خود را بالا چنانکه عادت اهل حیرت
لا یرتد الیهم طرفهم باز نگردد بدیشان چشمهای ایشان یعنی خیره و باز مانده بر وجهی که نتوانند بر خود نگریستن و با
اطراف و جوانب خود نگاه کردن وافئدتهم هواء و دلهای ایشان خالی باشند از فهم و خرد با اضطراب گرفته داشته و حیرت

بر او در شصت و چهار سالگی و یا در نود و نه سالگی ع

ای بنده ف ع

و یاد لهای

و یاد لهای ایشان مرتفع شده بحلقهای ایشان که برون نیاید و فرو نرود که ماننده چیزی که در میان هوا ایستاده باشد
بحرکات مختلفه زود وانذر الناس و بیم کن مردمانرا یعنی اهل مکه را و بترسان یوم یاتیهم العذاب از روز
که بیاید بدیشان عذاب و آن روز مرگست و یا روز قیامت فیقول الذین ظلموا پس گویند آنانکه ستم کردند
بشرک و تکذیب ربنا ای پروردگار ما اخرنا باز پس دار ما را یعنی عذاب ما را تاخیر کن و ما را بدنیا فرست و
مهلت ده الی اجل قریب تا مدتی نزدیک که آن مدت زندگانی دنیاست یا مقدار زمانی که ایمان توان آورد
نجب دعوتک تا اجابت کنیم خواندن ترا یعنی آنکسی را که ما را بتو خواند ونتبع الرسل و پیروی کنیم فرستادگانرا
کافرانرا فرشتگان گویند که اولم تکونوا آیا نبودید شما که از روی مبالغه اقسمتم من قبل سوگند میخوردید پیش
ازین در دنیا که شما همیشه خواهید بود ما لکم من زوال نباشد شما را هیچ زوالی مراد آنست که میگفتید ما در
دنیا خواهیم بود و بسرای دیگر نقل نخواهیم کرد و این قول را بر سبیل تکبر و غرور میگفتید وسکنتم و ساکن بودید
شما فی مساکن الذین در مسکنهای آنانکه ظلموا انفسهم ستم کردند بر نفسهای خود بکفر و شرک چون عاد و ثمود
وتبین لکم و ظاهر شده مر شما را بمشاهده در منازل ایشان از آثار آنچه بایشان نازل شده از عذاب کیف
فعلنا بهم چگونه کردیم بایشان یعنی بچه وجه ایشانرا هلاک کردیم و بناهای ایشانرا از پای در آوردیم بجهت کفر
و طغیان ایشان وضربنا لکم الامثال و مثلها زدیم برای شما از احوال ایشان وقد مکروا مکرهم
و بدرستی که کوشش کردند در حیله آنچه نهایت مکر ایشان بود در ابطال حق و اثبات باطل وعند الله و نزدیک خداست
مکرهم جزای مکر ایشان و یا نزد خدای مکتوبست فعل ایشان و بدان جزا دهد ایشانرا وان کان مکرهم
و بدرستی که بود مکر ایشان در شدت و عظمت ساخته و پرداخته لتزول منه الجبال تا از جای برود از آن
کوهها این تمثیل است برای احکام شرایع انبیا و یا معجزات رسل و یا امر حضرت رسالت صلعم یعنی کافران حیلها
انگیختند تا بجنبانند آنچه در ثبات و رسوخ چون کوههای پا برجاست ثابت و استوار زایل کردانند در معالم از حضرت امیر المؤ
منین صلوات الله علیه نقل کرده اند که این آیه در قصه نمرود بن کوش بن کنعان است و صورت این قصه برین وجه
است که چون نمرود سلامتی ابراهیم ع از آتش مشاهده کرد گفت بزرگ خدایی دارد ابراهیم که او را ازین آتش عظیم
برهانید من میخواهم که بآسمان روم و او را ببینم اشراف مملکت گفتند آسمان بغایت مرتفع است و بر رفتن
بآسمان میسر نیست نمرود نشنید و فرمود تا صرحی ساختند بغایت بلند در مدت یکسال و چون بانجا برآمد آسمان را همچنین

بجنبانند

مکرهم
و یا نزد خدای مکتوبست فعل ایشان
و بدان جزا دهد ایشانرا

دیدکه از زمین میدید روز دیگر آن بنا بیفتاد و بهیبت آن خلق بسیار هلاک شدند و افتادن آن و هلاک شدن قوم بسیار خشم گرفت
و گفت بر آسمان روم و با خدای ابراهیم که ستاره مرا بیفکند جنگ کنم پس چهار کرکس را پرورش داد تا قوت تمام گرفتند و صندوقی
چهار گوشه بساخت و دو در یکی بالا و دیگری پایین در و راست کرد و بر چهار طرف او چهار نیزه نصب کرد و این کرکسها را
چند روز گرسنه داشتند و چهار مردار بر سر نیزها کرده اطراف صندوق را بپای کرکسان ببستند ایشان بغایت جوع میل بالا
کردند و جانب مردار پرواز نموده صندوق را نمرود با یک تن دیگر در آنجا نشسته بود بهوا بردند و بعد از شبانروزی نمرود
در بالا را بگشاده نگاه کرد آسمان را همان صورت دید که بر زمین میدید رفیق خود را گفت تا در پایین را بگشاد گفت نگاه کن تا چه
می بینی آن کس نگاه کرد جواب داد که غیر از آب چیزی نمی بینم بعد از یک شبانروز دیگر در بالا بگشاد و همان حال دید که روز سابق
دیده بود و رفیق وی نیز در پایین بگشاد دید که جز دود و تاریکی چیزی دیگر ندید نمرود بترسید و نیز ظلما بانمرود او سرنگون کرد
و کرکسان میل بزیر کردند و در وقت فرود آمدن آواز مهیب از بالهای کرکسان ظاهر شد که کوهها از فزع آن تزلزل یافت
بود که از مواضع خود زایل گردند و از عظمت غفلت کرد در وقت باز گشتن رفیق خود را گفت که تیری بینداز وی تیری بینداخت
آن تیر خون آلوده بازپس آمد گفت کار آسمان را کفایت کردم گفته اند که آن تیر در ماهی آمد در دریا از دریاهای آسمان و چون
حق تعالی این خبر داد که مکر نمرود بر وجهی بود که نزدیک شد که کوه از زایل گردد در عقب آن خطاب به پیغمبر کرد که فلا
تحسبن الله پس مپندار خدای را مخلف وعده خلاف کننده وعده خود رسله مر پیغمبران خود را یعنی وعده نصرت
بر کفار که گوید انا لننصر رسلنا ان الله عزیز بدرستی که خدای غالب بر همه ذو انتقام خداوند انتقام یعنی
خواهنده کینه اولیا از اعدا پس کینه کشد از ظالمان یوم تبدل الارض در روزی که تبدیل کرده شود غیر الارض
بزمینی دیگر مراد روز قیامت که در روز زمین را بزمینی دیگر تبدیل کند والسموات و آسمانها را باسمان دیگر و از حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام نقلست که زمین را بدل کند بزمینی از نقره و آسمانها را باسمانی از زر و بروایت ابن مسعود مردمان محشور شوند
بزمینی که هیچکس بر آن گناه نکرده باشند و بروایت دیگر زمین دنیا روز مبدل شود بآتش پس همه آن زمین آتش باشد و بهشت در پس
آن زمین باشد و عرق از سر مردمان بر بینی ایشان رود وبرزوا و ظاهر شوند مردمان از قبرهای خود لله الواحد القهار
برای محاسبه خدای یگانه قهر کننده این دلالت بر شدت صعوبت آن روز و تری المجرمین و بینی گناهکاران از کرش کننده
یومئذ در آن روز مقرنین با هم بسته فی الاصفاد در بندها و غلها سرابیلهم پیراهنهای ایشان من قطران
از قطرانست و آن روغنیست سیاه و گویند صمغ ابهل است که بر شتر گرگین می مالند تا جلد وی را بسوزاند

و در آن پوستهای دوزخیان اند و دکتند تا جلد و چسبندگی و نتن زیاده و سرعت افروختگی آتش بآن معذب گردند
و تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا مانند تفاوتیست میان آتش دوزخ و آتش دنیا وتغشی وجوههم
النار و فرو گیرد و بپوشد روها ایشان را آتش یعنی آتش در آن محیط باشد لیجزی الله تا جزا دهد کل نفس
هر تنی را ما کسبت جزای آنچه کرده است ان الله سریع الحساب بدرستی که خدای زود حساب است مر
بندگان را از بیرا حساب یکی مانع او از حساب دیگری باز ندارد هذا این قرآن یا آنچه درین سوره است از مواعظ
بلاغ للناس کفایتست مردمانرا تا پند داده شوند بآن ولینذروا به و بیم کرده شوند بآن ولیعلموا و تا علم
تأمل در آن در دلایل قدرت انما هو الکه اوست اله واحد خدای یکتا ولیذکر اولوا الالباب
و باید که پند گیرند خداوندان خرد و باز ایستند از مناهی و قیام کنند باوامر الهی سورة الحجر تسع و تسعون آیة مکیة
ابی بن کعب از نبی علیه السلام روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حق تعالی بعدد مهاجر و انصار و مستهزیان حضرت محمد صلی الله علیه
و آله ده حسنه بنویسد بسم الله الرحمن الرحیم گویند که الف اشارتست به
بسم الله و لام باسم جبرئیل و را باسم حضرت رسالت صلعم یعنی این کلام از خدای بواسطه جبرئیل برسول رسیده تلک این
آیتها آیات الکتاب آیتهای این سوره است وقرآن مبین و آیتهای قرآن روشن یا پیدا کننده حق از
باطل و مبین حلال و حرام ربما یود الذین کفروا ای بسا وقت که دوست دارند آنانکه کافر شدند یعنی کافران
در آن آرزو برند لو کانوا مسلمین که کاشکی بودندی مسلمانان و این آرزوی ایشان در دنیا باشد بوقت نصرت
مؤمنان یا نزدیک حلول مرگ کفار یا در قبر یا در روز قیامت یا در وقت حساب و یا در وقتی که عاصیان اهل توحید را از
دوزخ بیرون آرند و در هاویه جهنم ایشان در بند بمانند که خروج ایشان از آن میسر نیست تمنا کنند که کاشکی
از اهل ایمان میبودیم بعد از آن در وعید اهل کفر با حبیب خود خطاب میکند که ذرهم بگذار ایشان را با امر رأی
تخییر ست یعنی کافران درجه صحبت دست باز دار تا در دنیا یأکلوا بخورند آنچه خواهند و یتمتعوا و برخور
داری یابند از انواع ملاذ و منافع آن ویلههم الامل و مشغول کند ایشان را آرزو یعنی توقع طول عمر و استقامت
حال ایشان را باز دارد از تهیه روز معاد و تفکر در اعمال فسوف یعلمون پس زود بدانند که عاقبت بد کردار خود را
و آن روز عرض اکبر باشد غرض نومید گردانیدن رسول است از ایمان ایشان و اشعار بآنکه ایشان از اهل خذلان اند
و علم نفع نصیحت ایشان وما اهلکنا و ما هلاک نکردیم من قریة هیچ دیهی را الا ولها مگر که هلاک ایشان را

وحی
الر
الجزو الرابع عشر

کتاب معلوم زمانی مقدر بود نوشته و ثبت کرده در لوح محفوظ که وقت ایشان چنین باشد
و هلاک ایشان کی باشد ما تسبق من امة هیچ پیش نگیرد هیچ گروهی اجلها مدة هلاک خود را و ما یستأخرون
و باز پس نماند ازان یعنی هلاک نشدند نه پیش از وقت مقرر و نه بعد از اجل مقرر پس باید که کفار از مهلت دادن حق
مغرور نشوند چه لا محاله که نزول عذاب در وقت مقدر بایشان خواهد رسید و قالوا و گفتند کفار عرب یا ایها الذی
نزل علیه ای آنکسی که فرود آمده است برو الذکر قرآن انک لمجنون بدرستی که تو دیوانه که ما را از نقود
میخوانی این کلام را بطریق استهزا میگفتند چه اعتقاد بنزول قرآن و نسبت جنون باهم راست نمی آید لو ما تأتینا چرا نمی آری
بالملائکة فرشتگان را بگواهی بر رسالت خود ان کنت من الصادقین از راستان که بیان در دعوی پیغمبری
تا تصدیق ما گواهی دهند بر رسالت تو حق تعالی در جواب ایشان فرموده که ما تنزل الملائکة فرود آمده نشوند ملائکه و حفص
ننزل الملائکة میخواند بضم نون و کسر زا و نصب ملائکه یعنی ما فرو نفرستیم فرشتگان را الا بالحق مگر بوحی یا بعذاب یعنی ملک را
بصورت اصلی وقتی توانند دید که بجهت عذاب نازل شوند چنانکه قوم ثمود جبرئیل را در زمان صیحه دیدند یا وقت مرگ
چنانکه هرکس می بیند و ما کانوا اذا و نباشند آنهنگام که ملائکه بدین صورت فرود آیند منظرین از مهلت
داده شدگان یعنی فی الحال معذب شوند چه ایمان ایشان در ان صورت بطریق اجبار باشد نه اختیار و آن منافی تکلیف
انا نحن بدرستی که ما نزلنا الذکر فرو فرستادیم قرآن را که یادکرده مواعظ است و یا موجب شرف خواهد کلفت
و انا له و بدرستی که ما مر ورا لحافظون نگهبانانیم از تغییر و تبدیل یعنی شیاطین نتوانند که در وی چیزی باطل بیفزا
یند یا چیزی از حق کم کنند یا نگهبانیم اورا از تطرق خلل و لقد ارسلنا و بتحقیق که ما فرستادیم من قبلک پیش
از تو فی شیع الاولین در گروهان پیشینیان و در میان ایشان پیغمبران تعیین کردیم و ما یأتیهم و نیامد بدیشان
من رسول هیچ فرستاده الا کانوا مگر که بودند که از روی عناد و کبر به بان پیغمبر یستهزؤن استهزا
میکردند چنانکه این معاندان میکنند یعنی استهزاء در میان انبیا تو مخصوص نیست بایذاء قوم بلکه همه ایشان باین مبتلا بوده اند کذ
لک همچنانکه در آوردیم ذکر حق را در دلهای کفار بدعوت پیغمبران و ایشان نتر دران ایمان نیاوردند همچنین نسلکه
در می آریم ذکر را که قرآنست فی قلوب المجرمین در دلهای کافران زمان تو و ایشان از کثرت عناد لا یؤمنون به بگروند
بان یعنی با وجود اعراض ایشان از ذکر ما آنرا در قلوب ایشان در می آوریم بجهت تأکید حجت بر ایشان و قد خلت و بدرستی که گذشته
است سنة الاولین سنت خدای در هلاک پیشینیان یعنی هرکه از ایشان هلاک شده بترک قبول حق و تکذیب رسل

کی ع

نکهدار

بوده و بروایت منقول از ابن عباس معنی آنست که گذشته است عادة پیشینیان در تکذیب یعنی عادة امم سابقه آن بود
که تکذیب پیغمبران خود کنند از روی عناد و نظر در معجزات ایشان نکرده اقتراح معجزه دیگر کنند و لو فتحنا علیهم
و اگر بگشائیم بر یعنی مقترحان بابا من السماء دری از آسمان فظلوا پس باشند همه روز فیه یعرجون
دران بالا روند و عجایب و غرایب قدرت ما را ببینند لقالوا هر آینه از غایت عناد و تشکیک گویند انما سکرت
ابصارنا جز این نیست که بربسته اند دیدهای ما را و چشم بندی ما کرده اند و این صورت در خارج وجود ندارد
بل نحن بلکه ما قوم مسحورون گروهی جادو شده ایم که دکان یعنی محمد ما را جادو کرده بعد از ان در بیان توحید خود
میفرماید که و لقد جعلنا و بدرستی که ما آفریدیم و پیدا کردیم فی السماء بروجا در آسمانها برجها یعنی دوازده گانه
بهیئات مختلفه که منازل شمس و قمر اند و زیناها و آراستیم آن را بصورتها و یا آسمان را زینت ساختیم به شمس
و قمر و سایر کواکب للناظرین برای نگرندگان که بعبرت در آن نگرند و بر ان قدرت مبدع و وحدانیت صانع
استدلال کنند و حفظناها و نگاه داشتیم آسمان را من کل شیطان رجیم از هر دیوی رانده شده از
رحمت تا نتوانند که بران بر آیند و بر احوال و اخبار علوی مطلع شوند الا من استرق السمع مگر دیوی که بر آسمان رود
و بدزدد و برباید سخنی مسموع یعنی بشنود سخنی را فاتبعه پس از پی در آید او را و برسد او را شهاب مبین ستاره
روشن و درخشان از ابن عباس نقلست که از زمان آدم تا وقت عیسی دیوان بر آسمان میرفتند و از ملائکه اخبار
لوح محفوظ در می یافتند سخنان میربودند و بزمین آمده با دوستان خود از کاهنان میگفتند چون روح الله علیه السلام متولد شد
ایشان را از سه آسمان منع کردند و چون ولادت با سعادت خاتم النبیین علیه و آله افضل الصلوات دست داد
از همه آسمانها ممنوع گشتند و بجهت رجم ایشان شهاب ثاقب مقرر شد و ابواب کهانت مسدود گشت
و الارض مددناها و زمین را باز گستردیم بر روی آب از زیر خانه کعبه و القینا و در افکندیم و پیدا کردیم فیها
رواسی در زمین کوههای بر افراشته پا برجا و انبتنا فیها و رویانیدیم در زمین من کل شیء موزون از هر چیزی
سنجیده و بمیزان حکمت یعنی بمقدار معین بر وجهی که موافق مصلحت و حکمت او بود یا موزون یعنی مستحسن است یعنی
رویانیدیم از زمین چیزهای نیکو مشتمل بر منافع بسیار از اشجار و مزروعات و امثال آن و جعلنا لکم و گردانیدیم
برای شما فیها در زمین معایش اسباب معیشت یعنی آنچه قوام عیش شما بان باشد از مطاعم و ملابس برای شما
مقرر کردیم و من لستم و هم برای شما ساختیم آنرا که نیستید شما له برازقین مرورا روزی دهندگان یعنی اولاد

وخدم ومالیک وسایر چیزهای که تو هم آن میشود که مرزوق شما بکنند نه مرزوق ما از انعام ودواب **وَإِن مِّن شَيْءٍ** ونیست
هیچ چیز از مکونات **إِلَّا عِندَنَا** مگر که نزدیک ماست یعنی در تحت فرمان ما **خَزَائِنُهُ** خزینهای آن مانند چیزها که در خزینه
نهاده باشند که در اخراج آن احتیاج بکلفت و زحمت باشد **وَمَا نُنَزِّلُهُ** و فرو نمیفرستیم آن را از خزانهٔ قدرت خود
**إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ** مگر باندازهٔ دانسته شده که نه کم از آن شاید و نه زیاده بران باید **وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ** و فرستادیم ما
بادها را **لَوَاقِحَ** آبستن یا یعنی بردارندگان ابر یا آبستن کنندگان درختها را بمیوه **فَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ** پس فرو فرستادیم از
آسمان **مَاءً** آبی که آن بارانست **فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ** پس خورانیدیم شما را آن آب و شما را متصرف ساختیم در آن
**وَمَا أَنتُمْ لَهُ** و شما نیستید مران فرو فرستاده را **بِخَازِنِينَ** نگهدارندگان در چاه و چشمه و قدرت ندارید که آن را در خزانه
ذخیره کنید برای روز احتیاج بلکه ما حافظانیم باین وجه که آن را از آسمان انزال میکنیم و در زمین حفظ آن میکنیم و بعد از آن
بقدر حاجت از چشمها بیرون می آریم **وَإِنَّا لَنَحْنُ** و بدرستی که ما **نُحْيِي** زنده میکنیم اجسام قابله را بایجاد حیات در آن
**وَنُمِيتُ** و میمیرانیم اجسام حیه را بازالهٔ حیات از آن **وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ** و ما وارثانیم یعنی باقی بعد از خلایق چه میراث
چیزی را گویند که جدا از مردی دیگر بدیگری رسد پس همه در معرض فنااند و حق تعالی موصوف ببقا **وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنكُمْ**
و هر آینه میدانیم پیشی گیرندگان را از شما در اسلام **وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ** و بتحقیق که میدانیم واپس افتادگان را
از آن و یا میدانیم هر که مرده است از زمان آدم تا این وقت و هر که خواهد مرد تا روز قیامت و در اسباب نزول آورده
که زنی جمیله در عقب حضرت پیغمبر نماز میگزارد در صفوف زنان بعضی از اهل جماعت در صفهای پیشین می رفتند تا او را نبینند
و جمعی باز پس می آمدند تا در وقت رکوع از زیر بغل خود تماشای او کنند حق تعالی فرمود که مقدم و موخر اهل صفوف را میدانیم
و بر ما پوشیده نیست و قصد و نیت هر دو را میدانیم و بروایت ربیع بن انس رسول صلعم مردمان را ترغیب کرده بر صف اول مردم
مبادرت میکردند و بنو عذره را سرایها دور بود چون برسیدندی صف اول مردم گرفته بودندی گفتند یا رسول الله سرایها خود بفروشیم
و در جوار مسجد سرایها بخریم تا فضل صف اول از ما فوت نشود حق تعالی این آیت فرستاد و فرمود که من عالم باحوال و نیات شما و احوال
آنانکه پیشتر از شما بمسجد آیند اگرچه سرای شما دور است تا بمسجد و نیت آن کامهای شما پیش نیست حق تعالی هر کامی شمار حسنه
بنویسد ایشان خوشدل شدند **وَإِنَّ رَبَّكَ** و بدرستی که پروردگار تو **هُوَ يَحْشُرُهُمْ** او جمع کند متقدمین و متاخرین را
و جزای هر یک را بدو رساند **إِنَّهُ حَكِيمٌ** بدرستی که او درست کردار و راست گفتار است **عَلِيمٌ** داناست بنهان و آشکار را
**وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ** و بدرستی که ما آفریدیم انسان یعنی آدم را **مِن صَلْصَالٍ** از گل خشک که چون دست بر وزنند آواز



فائده

فضیلت از راه دور بمسجد آمدن

کند **مِّنْ حَمَإٍ** از گل سیاه و رنگ **مَّسْنُونٍ** بوی گرفته بواسطهٔ بسیار بودن آن در آب چون لای که در رنگ حوض و جوی
باشد صاحب تبیان گفته که حق تعالی آدم را از خاک آفرید و خاک را بارانید تا گل شد و مدتی بگذاشت تا گل سیاه گشت
پس آن را بصورت انسانی مصور ساخت آنگه بگذاشت تا خشک شد و بمرتبهٔ صلصال رسید **وَالْجَانَّ** و جان
که پدر پریانست و گویند که ابلیس است بیافریدیم او را **مِن قَبْلُ** پیش از آفریدن انسان **مِن نَّارِ السَّمُومِ** از آتشی
بی دود در غایت لطافت **وَإِذْ قَالَ** و یاد کن آن را که گفت **رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ** پروردگار تو مر فرشتگان را که بیت خلافت
زمین **إِنِّي خَالِقٌ** بدرستی که من آفریننده ام **بَشَرًا** آدمی را **مِّن صَلْصَالٍ** از گل خشک که کاین است **مِّنْ حَمَإٍ
مَّسْنُونٍ** از لای گندیده مصور **فَإِذَا سَوَّيْتُهُ** پس چون راست کنم صورت او را بوجهی که مستعد دمیدن
روح باشد **وَنَفَخْتُ فِيهِ** و در آدم در دمیدم **مِن رُّوحِي** از روح که آفریدهٔ منست و او بدان زنده گردد **فَقَعُوا
لَهُ** پس بیفتید برای او **سَاجِدِينَ** سجده کنندگان سجدهٔ تعظیم و تکریم و در آدم نفخ روح فرمود **فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ**
پس سجده کردند فرشتگان **كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ** همه ایشان بتمام **إِلَّا إِبْلِيسَ** مگر ابلیس که از روی استکبار **أَبَىٰ أَن
يَكُونَ** سر باز زد از آنکه باشد **مَعَ السَّاجِدِينَ** از سجده کنندگان **قَالَ يَا إِبْلِيسُ** گفت خدای که ای ابلیس
**مَا لَكَ** چیست ترا و غرض تو درین چه باشد **أَلَّا تَكُونَ** در آنکه نباشی **مَعَ السَّاجِدِينَ** با سجده کنندگان
**قَالَ** ابلیس گفت **لَمْ أَكُن لِّأَسْجُدَ** نیستم من که سجده کنم یعنی صحیح نیست و منافی حال منست که سجده کنم **لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ**
مر آدمی را که آفریدهٔ **مِن صَلْصَالٍ** از گل خشک که آن **مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ** از لای سیاه بوی گرفته یعنی او را از خسیس ترین عنصر
آفریدهٔ که خاک ظلمانیست و مرا از اشرف آن که آتش نورانیست پس روحانی لطیف چرا سجده جسمانی کثیف کند ابلیس نظر بظاهر
آدم داشت و از باطن او غافل و صورتش را ویرانه دید ندانست که گنج اسرار در خرابه مدفونست **قَالَ** گفت خدای مر ابلیس را
که چون از سجده امتناع کردی **فَاخْرُجْ** پس بیرون رو **مِنْهَا** از اهل آسمان یا از بهشت یا از زمرهٔ ملائکه **فَإِنَّكَ
رَجِيمٌ** پس بدرستی که تو رانده شده ای از خیر و کرامت **وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ** و بدرستی که بر تست دوری از رحمت و
راندگی از آن **إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ** تا روز جزا مراد آنست که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از آن عذابی بتو رسد که از لعنت
فراموش کنی **قَالَ رَبِّ** گفت ابلیس که ای پروردگار من **فَأَنظِرْنِي** پس مهلت ده مرا **إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ** تا روزی که
برانگیخته شوند مردم غرض ابلیس ازین سخن آن بود که نمیرد چه میدانست که بعد از بعث موت نیست و حق تعالی اجابت این معنی
نکرده **قَالَ** گفت در جواب او که **فَإِنَّكَ** بدرستی که تو **مِنَ الْمُنظَرِينَ** از مهلت دادگانی **إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ**

وقت

تا روز قیامت دانسته شده و مقدر گردانیده و آن زمان انقراض همه مردمان باشد بنفخه اول که از آن نفخه صعقه گویند چه قول جمهور
آنست که نفخه اولی نفخه موت باشد و نفخه ثانیه نفخه احیا و میان هر دو نفخه بقول اشهر چهل سال باشد پس بنا بر این ابلیس چهل
سال مرده باشد الفقصه چون ابلیس مهلت داده شد قال رب گفت ای پروردگار من بما اغویتنی سوگند میخورم بها
غوای تو مرا و نومید ساختن تو مرا از رحمت لأزینن لهم هر آینه آراسته گردانم برای اولاد آدم میان گناهان را فی الارض در
زمین دنیا که سرای غرور است و یا یعنی آنست که بسبب آنکه مرا اغوا کردی بیارایم معاصی را در چشم بندگان تو ولأغوینهم
اجمعین و همه ایشان را گمراه گردانم الا عبادک منهم المخلصین مگر بندگان تو از ایشان که خالص شدگان باشند از شرک
جلی و خفی که مکر و فریب من در ایشان اثر نکند مراد اهل عصمت اند از انبیا و ائمه علیهم السلام و چون ابلیس در اغوای خود مهم شد و بندگان
خالص حق را از آن استثنا کرد قال گفت خدای تعالی هذا این اخلاص در ایمان صراط راهیست که رعایت علی بر من
رعایت آن مستقیم راست است یعنی بی نارد دور و در صاحب خود را بمنزل مراد میرساند ان عبادی بدرستی که بندگان من
یعنی مخلصان لیس لک نیست مر ترا علیهم سلطان بر ایشان توقی و تسلطی در اغوا و اضلال چه ایشان بعصمت و لطف من
از مکاید و وساوس تو معصوم باشند الا من اتبعک مگر کسی که متابعت تو کند من الغاوین از گمراهان که تو بود سه وانی
شد سفیان بن عیینه در تفسیر این آیه گفته اند که بندگان مرا در کنف نیکی که عوض آن ندهند و آنرا از ایشان بگردانند از اغوا و از من غفران نا امید
تو بطول عمر خود اغوا کنی من بیکساعت بیامرزم لکن آنکس که پیروی تو کنند از غاویان و گمراهان در اهل غضب حق زیرا ایشان سلطنت و توفیقی
باشد و ان جهنم و بدرستی که دوزخ لموعدهم وعده گاه همه ایشانست یعنی تابعان اجمعین همه ایشان لها مر دوزخ را سبعة
ابواب هفت در است لکل باب مر هر دری را منهم از گمراهان جزء مقسوم پاره ایست قسمت کرده شده که از آن در آیند مراد
از ابواب درکاتست که بحسب مراتب در آن در آیند طبقه اول جهنم است و آن جای گناهکاران است از اهل توحید دوم لظی که مقام
ترسایانست سیوم حطمه که ماوای جهودانست چهارم سعیر که از آن صابیانست پنجم سقر مقر گبرانست ششم جحیم محل مشر
کانست هفتم هاویه که درک الاسفل گویند نام دیگر جمیع منافقانست از حضرت امیر المؤمنین عم مرویست که دوزخ را هفت
بابست که بعضی بر بالای بعضی است پس یک دست بر بالای دست دیگر نهاد و فرمود یابی وجه طبقات بعضی بر بالای بعضی
دیگر است مرویست که رسول صلعم در مسجد تنها نماز میگذارد در زمان اعرابی میگذشت بیامد و اقتدا با آنحضرت کرد چون باین آیت رسید
آن زن نعره زد و بیهوش شد و بیفتاد چون رسول صلعم نماز تمام کرد و آن حال را مشاهده کرد فرمود تا آب بر روی آن زن زدند با خود
آمد و گفت واویلاه هر عضوی از اعضای من منقسم خواهند شد بر دری از درهای مهلکات دوزخ حضرت فرمود نه چنانست مراد آنست

اخبار درکات دوزخ

که هر فرقه از مخلصان را بر یکی از درهای دوزخ عذاب کنند بر قدر کردار ایشان گفت یا رسول الله من هفت بنده دارم و بغیر از این
چیزی ندارم گواه گرفتم که همه را آزاد کردم بهر یکی برای خلاصی از دری از درهای دوزخ جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله بشارت
ده این زن را که حق تعالی همه درهای دوزخ بر تو حرام کرده و درهای بهشت بر روی تو بگشاد و بعد از وعید در بیان وعده میفرماید ان
المتقین بدرستی که پرهیزگاران از پیروی شیطان در کفر و فواحش نه در باقی ذنوب چه نماز هلی مکفر آنست
فی جنات و عیون در بوستانها اند و چشمها یعنی در باغهای پر از درختان که در آن چشمهای روان باشد از آب و شیر
و خمر و عسل آنچه بوصف نیاید فرشتگان ایشان را گویند ادخلوها در آئید در این بوستانها بسلام آمنین بسلامتی از
زحمات آفتها در حالتی که ایمن باشید از زوال آن و نزعنا و بیرون کنیم ما فی صدورهم آنچه در سینه بهشتیان باشد من
غل از کینه که در دنیا با هم داشتند و یا صفت حسد از ایشان نزع کنند تا بدرجات یکدیگر رشک نبرند اخوانا
برادران یکدیگر باشند یعنی در مهربانی و دوستی نشستگان علی سرر بر تختها از زر مکلل بجواهر متقابلین
رو بها بیکدیگر آورده باشند لا یمسهم نرسد ایشان را فیها در بهشت نصب رنجی و مشقتی چه آن سرای نعمت
و راحت است و ما هم منها و نیستند ایشان از بهشت بمخرجین بیرون کرده شدگان یعنی جاوید در بهشت
باشند مرویست که روزی حضرت نبوی صلعم بمسجد الحرام در آمد جمعی صحابه را دید که میخندیدند فرمود که شما را خنده است می
بیم صحابه را گریه عنانی از این سخن دریافتند و آنحضرت از آنجا درگذشت و هنوز بحجره نارسیده باز گشت و گفت
جبرئیل بمن آمد و پیغام آورد که چرا بندگان مرا نا امید میسازی نبئ عبادی خبر ده بندگان مرا انی انا الغفور
بآنکه من آمرزنده ام کسی را که آمرزش طلبد الرحیم بخشنده ام بر کسی که توبه کند و ان عذابی و بآنکه عذاب من بر
عاصی که از توبه و استغفار ابا کند هو العذاب الالیم آن عذابیست دردناک پس بر مصداق وعد و وعید
قصه ابراهیم و لوط را ذکر میکند که مشتمل بر آن هر دوست و میگوید و نبئهم عن ضیف ابراهیم یعنی خبر ده ای محمد
بندگان مرا از مهمانان ابراهیم یعنی فرشتگان یا هشت یا دوازده که بشارت ابراهیم و اهلاک قوم لوط بر وی نازل شدند
اذ دخلوا علیه چون در آمدند بر وی فقالوا سلاما پس گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قال گفت ابراهیم
انا منکم بدرستی که ما از شما وجلون ترسانیم و سبب ترس آن بود که بی وقت و بی اذن آمده بودند یا
آنکه ما حضری نخوردند فرشتگان این سخن بشنیده قالوا لا توجل گفتند مترس انا نبشرک بدرستی که ما ترا مژده میدهیم
بغلام بپسری اسحق نام علیم دانا یعنی وقتی که بلوغ رسد علم نبوت بوی خواهد رسید قال ابشرتمونی گفت

در حالتی که

چیست

خبر آمدن فرشتگان نزد ابراهیم

آیا بشارت میدهید مرا عَلَىٰ أَن مَّسَّنِيَ الْكِبَرُ با آنکه رسیده است یعنی در وقتی که بمن رسیده بزرگ سالی تعجب میکرد بنا
آن بود که پیر بزرگسال را پسر به چه وجه حاصل شود یعنی باز جوان شوم یا بهمان پیری که هستم این صورت وجود گیرد فَبِمَ پس
بچه نوع و چگونه تُبَشِّرُونَ مژده میدهید مرا قَالُوا بَشَّرْنَاكَ گفتند مژده دادیم ترا بِالْحَقِّ براستی و درستی [illegible]
فَلَا تَكُن مِّنَ الْقَانِطِينَ پس مباش از نا امیدان یعنی نا امید مباش بدین مژده که آنکه قادر است بخلق بشر بی پدر و مادر هر آینه توانا است
با اخراج ولد از مرد و زن پیر قَالَ گفت ابراهیم من نا امید نیستم از نا امیدان از رحمت پروردگار من وَمَن يَقْنَطُ و کیست
که نا امید شود مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ از بخشش آفریدگار خود إِلَّا الضَّالُّونَ مگر گمراهان که طریق معرفت را نشناخته اند و کثرت
رحمت و کمال قدرت را ندانسته چون در بشارت دادن یک فرشته کافیست و ایشان متعدد بودند ابراهیم متحیر
و متامل شد و در تعجب افتاد که آیا آمدن این همه ملک سبب چه باشد پس متوجه ایشان شده قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ
گفت پس چیست کار بزرگ شما أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ای فرستادگان چه مهم دارید و بکجا میروید قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا گفتند
بدرستی که ما فرستاده شده ایم إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ بسوی گروه گناهکاران یعنی قوم لوط که ایشان را هلاک کنیم إِلَّا آلَ لُوطٍ لیکن آل
لوط یعنی خاندان او إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ بدرستی که ما نجات دهنده ایم أَجْمَعِينَ همه ایشان را إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را قَدَّرْنَا
قضا کردیم و حکم فرمودیم بامر خدا إِنَّهَا که آن زن لَمِنَ الْغَابِرِينَ از باز ماندگان باشند در شهرستان برای عذاب فَلَمَّا
جَاءَ پس آن هنگام که آمدند آلَ لُوطٍ بخانواده لوط الْمُرْسَلُونَ فرستادگان قَالَ گفت لوط إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّنكَرُونَ بدرستی که شما
گروهی بیگانه اید یعنی شما را نمیشناسم و میترسم که از شما بمن شری رسد قَالُوا گفتند ما بیگانه نه ایم و از ما مترس [illegible]
بَلْ جِئْنَاكَ بلکه آمده ایم بتو بِمَا كَانُوا بانچه بودند قوم تو که از روی عناد و جحود فِيهِ يَمْتَرُونَ در آن شک میکردند
یعنی آمده ایم بعذابی که ایشان را بآن وعده داده بودی وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ و آورده ایم بتو راستی را یعنی عذاب ایشان را که حقیقت
در تحقق و وقوع وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راست گوییم درین خبر فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ پس بیرون بر ازین شهر اهل خود را
بشب بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ بپاره که از شب بگذرد وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ و برو از پی ایشان یعنی همکسان خود را پیش انداز و در
عقب ایشان بشتاب و تمام آنها را از آن شهر دور کن وَلَا يَلْتَفِتْ و باید که باز پس نگرد مِنكُمْ أَحَدٌ یکی از شما تا هول
عذاب را نه بیند وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ و بروید آنجا که فرموده شده اید یعنی بشام یا مصر یا صغر که شهرستانی [illegible]
اهل آن هلاک نخواهند شد وَقَضَيْنَا و حکم کردیم ما و وحی فرستادیم إِلَيْهِ بسوی او ذَٰلِكَ الْأَمْرَ آن کار را که تفسیرش اینست که
أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که بنیاد این گروه مَقْطُوعٌ بریده و پراکنده شده است مُّصْبِحِينَ در حالتی که بصبح در آیند یعنی قوم

تو در صبح مستاصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نماند مرویست که چون زن لوط مهمانان نیکو روی را دید خبر بقوم فرستاد وَجَاءَ
أَهْلُ الْمَدِينَةِ و آمدند اهل شهر بر در خانه لوط يَسْتَبْشِرُونَ مژده میدادند یکدیگر را بآمدن مهمانان و هر یک طمع داشتند بایشان
قَالَ گفت لوط ع إِنَّ هَٰؤُلَاءِ ضَيْفِي بدرستی که این گروه مهمانان من اند فَلَا تَفْضَحُونِ پس مرا رسوا مکنید بفضیحت [illegible]
چه بدی که رسانید بایشان مهمانان موجب ایذای میزبان است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در کردن فاحشه وَلَا تُخْزُونِ
و خوار و خجل مسازید مرا پیش مهمانان قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ گفتند آیا ما ترا منع نکرده ایم عَنِ الْعَالَمِينَ از حمایت عالمیان
یعنی غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص بغربا بوده قَالَ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي گفت اینک دختران من اند یعنی زنان قوم چه هر
پیغمبری امت را بمنزله پدرست یا گفت که دختران خود را بشما دهم بشرط اسلام إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ اگر هستید کنندگان
آنچه بگویم من بکنید لَعَمْرُكَ قسم بزندگانی تو ای محمد ص إِنَّهُمْ بدرستی که بودند قوم لوط لَفِي سَكْرَتِهِمْ که در مستی و
گمراهی خود يَعْمَهُونَ سرگردان میشدند و از مستی غفلت گمراه میگشتند از ابن عباس نقلست که حق تعالی نیافرید هیچکس را
گرامی تر از حضرت پیغمبر ص و بحیات این بجناب هیچکس قسم نخورد مگر بجناب او فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس فرا گرفت
ایشان را صیحه ملایکه جبرئیل یعنی باواز بلند بانگ بریشان زد مُشْرِقِينَ در حالتی که بروشنی روز در آمده بودند یعنی بوقت
درخشندگی آفتاب از مطلع خود و آواز مهیب جبرئیل ایشان را فرو گرفت و مرویست که جبرئیل با بالهای خود در زیر شهرهای ایشان کرد
و از آب بر داشت و بنزدیک آسمان برد و آن را سرنگون کرد فَجَعَلْنَا پس گردانیدیم عَالِيَهَا زبر آن شهرها را سَافِلَهَا زیر آن
یعنی زیر و زبر گردانیدیم آن را وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ و بارانیدیم بر ایشان و گویند که بر قومی از ایشان که غایب بودند از آن شهر حِجَارَةً
مِّن سِجِّيلٍ سنگی از گل [illegible] بر هر سنگی نوشته نام هر کسی که بنام زده او بوده است و تفصیل این قصه در سوره الاعراف گذشته
بود مذکور شده است إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در هلاک کردن ما قوم لوط را لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست برای عبرت
لِّلْمُتَوَسِّمِينَ مر خداوندان فراست که بفطانت در نگرند و حقیقت ایشان را بسمات و علامت آن بشناسند وَإِنَّهَا و بدرستی که
شهرستان [illegible] لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ برای دایم السلوک است یعنی براهی که قافلها میروند و آثار آن را می بینند إِنَّ فِي
ذَٰلِكَ بدرستی که در این چه یاد کردیم لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ هر آینه نشانه ایست برای گروندگان بر قدرت ربانی
تخصیص بمومنان جهت آنست که ایشان منتفع میشوند نه غیر ایشان وَإِن كَانَ و بدرستی که بودند أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ
یاران ایکه یعنی قوم شعیب لَظَالِمِينَ ستمکاران ایکه در لغت یعنی درختان بسیار درهم رفته را گویند و بلاد ایشان را
باعتبار آنکه در میان بیشها و مرغزارها بود ایکه میگفتند و شعیب باهل [illegible] و باهل ایکه مبعوث بود اهل مدین تکذیب

ایکه در لغت درخت بسیار درهم رفته را گویند

وی کردند و همه هلاک شدند چنانکه در سوره هود ذکر گذشت و اصحاب الایکه نیز بازمانی کردند **فانتقمنا منهم** پس انتقام کشیدیم
از ایشان بعذاب یوم الظله و آن در سوره الشعرا مذکور خواهد شد **وانهما** و بدرستی که اهل سدوم و ایکه هر دو یعنی دیار ایشان **لبامام
مبین** هر آینه بر راه روشن و هویداست که مردم بر آنجا میگذرند و می بینند و لفظ امام بر طریق باما مجاز است که رهرو بآن ایتمام
نمود یعنی پی روی آن کرده و تابع آن شده بمقصد میرسد **ولقد کذب** و بدرستی که تکذیب کردند **اصحاب الحجر** اهل دیار حجر
یعنی ثمود **المرسلین** فرستادگان را یعنی صالح را و تکذیب یکی از رسل تکذیب جمیع رسل است و یا آنکه مراد صالح است و
هر که با او بود از مومنان و حجر وادیست میان مدینه و شام که در آن ساکن می بودند **واتیناهم** و دادیم ثمود را **آیاتنا** آیتهای
که معجزات ظاهره او بود مانند خروج ناقه از سنگ و بزرگی خلقت او و بسیار شیری و عظمت او بوده و زادن آن بچه از بیرون
آمدن و بسیار شیر که همه ثمود را کافی بود و بر سر چاه آمدن آب در روز نوبت و خوردن تمام آب را در روز نوبت **فکانوا عنها**
پس بودند از آن معجزات **معرضین** روی گرداندگان **وکانوا ینحتون** و بودند که می بریدند و میتراشیدند **من
الجبال** از کوهها **بیوتا** خانها **آمنین** در حالتی که ایمن بودند از فرود افتادن آن و تعب بریدن و از دزدان و یا پنداشتند
که آن خانها حمایت خواهد کرد ایشان را از عذاب و از این خواهند بود **فاخذتهم الصیحة** پس فرا گرفت ایشان را صیحه عذاب
**مصبحین** در حالتی که در آینده کان بودند بصباح یعنی اول روز یکشنبه بصیحه جبرئیل هلاک شدند چنانکه در سوره هود گذشت
**فما اغنی عنهم** پس دفع نکرد از ایشان **ما کانوا یکسبون** آنچه بودند که کسب میکردند از امتعه و اموال و یا آنچه
میساختند از بنای خانها **وما خلقنا السموات والارض** و نیافریدیم آسمان و زمین را **وما بینهما** و آنچه میان
این است **الا بالحق** مگر آفریدنی بحق مشتمل بر حکمت و مصلحت و رفع مفسده و لهذا حکمت مقتضی
اهلاک امثال این جماعت شد **وان الساعة** و بدرستی که قیامت **لآتیة** هر آینه آینده است پس خدای انتقام
تو از مکذبان خواهد کشید **فاصفح الصفح الجمیل** پس درگذر درگذشتنی نیکو یعنی بعقوبت ایشان تعجیل مکن و در صدد
مکافات ایشان مباش و گویند این آیه بآیه السیف منسوخ است **ان ربک** بدرستی که پروردگار تو **هو الخلاق**
اوست آفریننده تو و آفریننده همه خلایق و بید قدرت اوست امر تو و امر ایشان **العلیم** دانا باحوال اخلاص و نفاق
و بحال تو و بحال ایشان پس تو کار بوی کن تا حکم کند میان شما و در اسباب نزول آورده که حضرت رسالت صلعم در اذرعات
کاروان دید از بنی قریظه و بنی نضیر که انواع طیب و جواهر و امتعه و جامه های فاخر بار داشتند و در تیسیر آورده که هفت
کاروان قریش در یک روز در مکه در آمدند با متاع بسیار و طلا پس بیشمار و بر هر تقدیر بعضی از صحابه گفتند که اگر این مالها در دست



ما بودی همه را از آن خدای تعالی نفقه میکردیم و در تیسیر آورده که در خاطر مبارک حضرت خطور کرد که صحابه گفته مومنان بگرسنگی و برهنگی
گذرانند و مشرکان را این همه مال بچه این آیت آمد که **ولقد آتیناک** و بدرستی که دادیم ترا **سبعا من المثانی** هفت آیه
که سوره فاتحة الکتاب است از مثانی که قرآنست و این هفت آیت که از قرآنست بهتر از آن هفت قافلهاست و
قرآن را مثانی گفت جهت آنکه احکام و قصص در وی مثنی واقع شده یعنی تکرار یافته و گویند که من از برای بیانست یعنی هفت
آیتی که آن مثانی است و بنا برین مراد بمثانی فاتحه باشد و تکرار آن از حیثیت آنست که در نماز دو بار خوانده میشود
یا اکثر الفاظ آن مکرر واقع شده و اکابر صحابه از رسول صلعم روایت کرده اند که الحمد لله رب العالمین هفت آیتست
و بسم الله الرحمن الرحیم یکی از آیاتست و آن سبع المثانی و ام القرآن و فاتحة الکتاب است و از ابی بن کعب روایتست
که حضرت رسول صلعم فرمود که بدان خدایی که در فرمان وی است نفس من در توریة و انجیل و زبور و قرآن هیچ سوره از این سوره فاضلتر نفرستاده
و بعد از آن فرمود که این سبع المثانی و قرآن عظیمست که مراد داده اند که این سوره را فضل بنود که حق تعالی آن را در مقابل قرآن
داشته و گفته **ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم** یعنی دادیم ترا فاتحة الکتاب و قرآن بزرگوار و اتصاف
قرآن بعظمت جهت مبالغه است در کمال عظم سوره فاتحه که در مقابل آن واقع شده و این از عطف عام است بر خاص
و بعد از آن فرمود که **لا تمدن عینیک** و باز مکش هر دو چشم خود را **الی ما متعنا به** بسوی آنچیزی که بهره وری
دادیم بآن چیز **ازواجا منهم** صنفها از کفار یعنی آنچیزها که اصناف کفره از یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان را داده
ایم مایل مشو که آن نعمت حقیر و خوار و قلیل و بی اعتبار است نسبت بآنچه تو را ارزانی داشته ایم از مرتبه بلند و درجه ارجمند که
آن نعمت نبوتست و کمال قرب بدرگاه احدیت و آنچه از برای اهل ایمان و تقوی ذخیره است از نعم عظیم اخرویه **ولا تحزن علیهم**
و اندوه مخور بر کفار جهت عدم ایمان ایشان با وجود مستغرق شدن ایشان در نعم الهی و با مکین مشو بطلب نوائی و در دنیا باز خود
**واخفض جناحک** و فرو گیر بال خود را یعنی تواضع کن **للمومنین** مر مومنان را و رفق نما با ایشان **وقل** و بگو **انی انا
النذیر** بدرستی که من بیم کننده ام **المبین** هویدا و آشکارا یعنی بیان روشن شما را بیم میکنم و شما را از خدای میترسانم و میگویم
که بسیار دیر نمیکشد الا بایمان نیارید عذاب الهی بشما رساند **کما انزلنا** مثل آن عذاب که فرستادیم **علی
المقتسمین** بر بخش کنندگان **الذین جعلوا القرآن** آنانکه ساختند قرآن را **عضین** پاره پاره یعنی بخش کردند قرآن را
و بچند وصف بازنمودند از سحر و شعبده و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین و گویند که بعضی کفار بر وجه استهزا
میگفتند که سورة البقره از منست و باقی از شما و دیگری میگفت که سوره نمل را بمن دهید و باقی از آن شما باشد و برخی میگفتند که سورة عنکبوت

دا بن باز کذارید و باقی از شما باشد و این جماعت دوازده تن بودند که ولید بن مغیره در موسم ایشانرا بعقبات مکه بنشاندی تا با هر قافله
از حاج که ملاقات کنند ایشانرا از صحبت حضرت رسالت باز دارند **فوربک** پس بحق پروردگار تو **لنسئلنهم اجمعین**
که هر آینه همه ایشانرا سوال خواهیم کرد **عما کانوا یعملون** از آنچه بودند که میکردند از تقسیم قرآن و تکذیب آن و در رفتن هر یک
بجز از مسالک و در خبر آمده که حضرت رسالت صلعم بعد از بعث مردم را بخفیه دعوت میفرمود تا سه سال بگذشت جبرئیل نازل شد و این
آیت آورد که **فاصدع** پس آشکارا کن و بظاهر قیام نمای **بما تؤمر** بآنچه فرموده شده ای از تبلیغ اوامر و نواهی **واعرض عن
المشرکین** و روی بگردان از شرک آرندگان و بآنچه میگویند التفات مکن آورده اند که پنج تن از اشراف قریش در ایذا و آزار سید عالم بسیار کو
شیدندی و آن تا ولید بن مغیره و عاص بن وائل و اسود بن مطلب و اسود بن عبد یغوث و حارث بن قیس بودند روزی آنحضرت در
مسجد الحرام نشسته بود با جبرئیل این پنج تن در آمدند و بدستور سابق سخنان گفتند و بطواف حرم مشغول شدند جبرئیل گفت یا رسول الله مرا
فرموده اند که شر ایشانرا کفایت کنم پس اشارت کرد بساق ولید بن مغیره و بکف پای عاص و به بینی حارث بن قیس و بر روی اسود بن عبد
یغوث و بچشم اسود بن مطلب و هر یک بالک زمانی هلاک شدند ولید بدکان تیرتراشی بگذشت پیکانی در دامن او آویخت و کبر
زیر آن دکان از جا باز کندان پیکان ساق وی را مجروح کرد و رگ شریان از آن بریده گشت و بدوزخ رفت و خاری در کف پای عاص
خلید و پایش ورم کرد و بدان بمرد و از بینی حارث قیح و ریم روان شد و جان بداد و اسود بعلت استسقا مبتلا شد و سر و روی او
ورم کرد و روی بر زمین میمالید تا هلاک گشت و چشم اسود نابینا شد و از غضب سر خود را بر زمین میزد تا جان بداد و این آیت
آمد **انا کفیناک المستهزءین** بدرستی که ما کفایت کردیم از تو شر استهزا کنندگان را **الذین یجعلون** آنانکه میگردانند
یعنی شریک میسازند **مع الله** با خدای **الها آخر** خدای دیگر را **فسوف یعلمون** پس زود باشد که بدانند عاقبت کار را و بچشند
مکافات کردار خود را در دنیا و آخرت **ولقد نعلم** و بدرستی که ما میدانیم **انک یضیق صدرک** که تنگ میشود سینه تو **فسبح
بحمد ربک** پس تسبیح کن تسبیحی مقترن بحمد پروردگار خود یعنی بگو سبحان الله و بحمده **وکن من الساجدین** و باش از نمازگزارندگان
تا کشف غم تو کند و شر ایشانرا از تو کفایت کند و در خبر است که چون اندوهی بآنحضرت میرسید مشغول نماز میشد آن غم از وی زایل گشت
**واعبد ربک** و پرستش کن پروردگار خود را **حتی یاتیک الیقین** تا وقتی که بیاید بتو مرگ که دست یافت رسیدن آن بهر
زنده از مخلوقات مراد آنست که مادام که زنده ای ترک عبادت او مکن و دست از پرستش او باز مدار در خبر است که حضرت امیر المومنین ع
میفرمود که هیچ یقینی ندیدم شبیه تر از موت بشک و یا یقین تر از او مرویست که رسول صلعم بعد از نزول این آیه فرمود که مرا امر نموده اند که مال جمع
کنم و از جمله تاجران باشم بلکه فرموده اند که تسبیح کنم بحمد خدا و از جمله سجده کنان باشم و نماز گزاران **سورة النحل مایة و ثمان**

خبر موت ولید مغیره و غیره

رفتم

**بما یقولون** بآنچه کافران میگویند از شرک خدای و طعن قرآن و استهزا بتو یعنی بر تو شاق بنماید و دشوار می آید گفتار کفار رح

**وعشرون آیة** ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حق تعالی حساب او نکند بر نعمتی
که در دنیا بوی انعام کرده باشد و او را مزد کسی دهد که در وقت موت وصیتی نیکو کرده باشد و محمد بن مسلم از ابو جعفر ع روایت کرده که هر که
در هر ماهی این سوره را بخواند حق تعالی او را از هفتاد نوع بلا نگاه دارد که کمترین آن جنون و جذام و برص باشد و مسکن او در جنت عدن باشد
در میان موضع بهشت آورده اند که چون از حق تعالی آیت اقتربت الساعة وانشق القمر نازل شده کافران یکدیگر را گفتند
که محمد میگوید که قیامت نزدیک شده پس از آن خایف شدند چند روزی ترک جحود و انکار کردند و انتظار آن کشیدند چون از آن
اثری نیافتند باز بر سر عناد و جحود رفتند آیه آمد که اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة معرضون از این بترسیدند و
منتظر آن بودند چون تمهیل از آن بظهور نرسید بار استهزا کردند و گفتند ای محمد آنچه گفتی اثری پیدا نشد این آیت نازل
شد که **بسم الله الرحمن الرحیم اتی امر الله** نزدیک است که برسد و واقع شود فرمان خدای بقیام قیامت
یا بعذاب کفار **فلا تستعجلوه** پس بشتاب طلب آن مکنید تا وقت آن در آید مراد آنست که امر موعود بجهت تحقق
وقوع آن بمنزله آنست که آمده است و محقق شده پس بتعجیل طلب مکنید که بلا شک واقع خواهد شد **سبحا
نه** پاکست خدای **وتعالی عما یشرکون** و برتر است از آنچه ایشان انباز میگیرند یعنی برتر است از آنچه کافران شریک
وی میدانند و میگویند که فردا ایشان از منع عذاب خدا کنند از ما **ینزل الملائکة** فرو میفرستد فرشتگانرا **بالروح**
بوحی یا بقرآن که سبب حیات قلوبست و گویند مراد بروح جبرئیل ع است یعنی ملائکه را با جبرئیل نازل میسازد و بر تقدیر بیغمبر واید
که فرو میفرستد ملائکه را باروح **من امره** از فرمان خود یعنی بجهت فرمان گذاری خود **علی من یشاء** بهر که خواهد **من عباده**
از بندگان خود که استحقاق نبوت او را ثابت باشد و آن فرشتگان به پیغمبران میگویند **ان انذروا** آنکه اعلام کنید خلق را و آگاه سازید
**انه لا اله الا انا** که نیست خدای مستحق عبادت مگر من که آفریننده و روزی دهنده همه ام **فاتقون** پس بترسید از من
و بپرهیزید از پرستش کنید و انکار در این مقام یعنی اعلام است **خلق السموات والارض** آفرید آسمانها و زمینها را **بالحق**
بحق یعنی بر وجه صحیح یعنی ایجاد آنها کرد بمقدار و شکل و اوضاع و صفات مختلفه بحکم بالغه و مصلحت عامه **تعالی
عما یشرکون** برتر است خدای و بزرگتر از آنچه انباز میگیرند برای وی از مخلوقات **خلق الانسان** آفرید آدمی را
**من نطفة** از آب منی که جماد است نه حس و فهم و نه مثال است او را وضع و شکل نپذیرد پس آنرا فهم و عقل داد
**فاذا هو** پس آنگاه او **خصیم مبین** جدل کننده ای است آشکارا یعنی مناظره میکند و میخواهد که سخن خود
را بحجت ثابت سازد مراد ابی بن خلف است که استخوان آدمی کهنه پوسیده ریزیده را نزد پیغمبر صلعم آورد و گفت چگونه

این از نده توان ساخت حق تعالی این آیة فرستاد که او جمادی بود ما او را حس و نطق دادیم اکنون با ما مجادله میکند چرا
استدلال نمیکند با بتدای آفرینش خود بر اعاده که هر که بران قادر بود هر آینه بدین نیز قدرت دارد **والانعام** و چهارپایان
را نعت منّت انها **خلقها لکم** آفریدیم برای شما **فیها دفء** درانچه چهارپایانست پوشش گرم کننده یعنی جامهای
از پشم و موی که سرما باز دارد **ومنافع** و دیگر شما را دریشان منفعتهاست از اولاد و شیر و کرایه و سواری و تجارت و غیر آن
**ومنها تأکلون** و از انها میخورید یعنی شیر و روغن و کشک و گوشت و پیه و غیر آن از آنچه توان خورد **ولکم**
**فیها** و شما را دران چهارپایان **جمال** زینتی و آرایشیست یعنی در ... خانهای شما روزی دو وقت بدین انعام
زینت می یابد **حین تریحون** هنگامی که باز میگردانید آنها را از چرا بآرامگاه خود یعنی آخر روز با شکمهای سیر و پستانهای
پرشیر **وحین تسرحون** و وقتی که بیرون میکنید آنها را بچراگاه بهایم بامداد **وتحمل اثقالکم** و بر میدارند بارهای
گران یا بدنهای شما را **الی بلد لم تکونوا** بشهری که نباشید شما **بالغیه** رسندگان بدان با بارهای گران یا
پیاده **الا بشق الانفس** مگر برنج و سختی که بیند تنهای شما رسد **ان ربکم** بدرستی که آفریدگار شما **لرؤ**
**ف** هر آینه مهربانست که پیش ... خود ... شما ... داد **رحیم** بخشاینده است که
با فریدن چهارپایان کار بر شما آسان کرد **والخیل** و آفرید اسپان را **والبغال** و استران را **والحمیر** و خران را
**لترکبوها** تا برنشینید بران **وزینة** و تا آرایش کنید روزگار خود را بدان آرایش دنی **ویخلق** و می آفریند
جانیج اینت را آفرید **ما لا تعلمون** آنچه ... شما نمیدانید از حشرات و هوام و طیور و جانوران و گویند مراد ...
بهشت است ابن عباس فرموده که مراد آنست که بر راست عرش در بایست چند مقابل هفت آسمان و هفت زمین
جبرئیل هر وقت سحر در وی رود و نور بر نور نیش بیفزاید و جمال او افزون کرد و بعد از ان خود را بیفشاند هر قطره که از پر او
بچکد هزار فرشته بیافریند هر روز هفتاد هزار در بیت المعمور شوند و هفتاد هزار در خانه کعبه تا بروز قیامت نوبت
بایشان نرسد **وعلی الله** و بر خدایست **قصد السبیل** بیان کردن راه میانه برای بندگان یعنی راه راست
روشن ... که طریق اسلام است بواسطه ... الطاف و سایر مقدمات تکلیف از قدرت و تمکین دا
دن و نصب دلایل و رفع مانع کردن **ومنها** و بعضی از انها **جائر** کج و منحرف است از مقصد یعنی
ملتهای کفر و انواع بدعتها **ولو شاء** و اگر خواستی خدای که بوجه اکراه و اجبار راه نماید **لهدیکم** **اجمعین**
هر آینه راه نمودی همه شما را لیکن این منافی تکلیف و خلاف حکمت و مصلحت **هو الذی انزل** اوست

خدا آفرینش فرشتگان

برجای ح

آنکه فرو فرستاد **من السماء** از جانب آسمان یا از ابر **ماء لکم** آبی یعنی بارانی برای شما **منه شرا**
**ب** از آنست آشامیدنی **ومنه شجر** و از آنست درخت یعنی سبب رویدن و پرورش یافتن
درختان شماست **فیه تسیمون** دران میچرانید چهارپایان را **ینبت** میرویاند و حنفی بیا میخوانند یعنی
میرویاند خدای **لکم به الزرع** برای شما بآن آب کشت را که حبوب غاذیه است از گندم و جو و برنج
و امثال آن **والزیتون** و درخت زیتون را **والنخیل** و خرمابنان را **والاعناب** و تاکهای انگور را **ومن**
**کل الثمرات** و بعضی از همه میوها که در زمین ممکن باشد زیرا که همه میوها موجود نباشد مگر در بهشت **ان**
**فی ذلک** بدرستی که در بیرون آوردن حبوب و اشجار **لآیة** هر آینه دلیلیست روشن بر قدرت آلهی
**لقوم یتفکرون** مر گروهی را که تفکر کنند و تامل نمایند در آنکه دانه در زمین افتد و آب در و نفوذ کرده منتفخ
گردد و طرف بالای آن شکافته گردد ساقی از ان در هوا برآید و پایین آن شکافته بیخ از ان در زمین راسخ گردد
و بنشو و نما ساعت بساعت زیاده میگردد تا وقتی که شکوفها و میوها در وی پدید آید و هر میوه را شکلی و رنگی
و مزه دیگر باشد جلّت قدرته و عظمته **وسخر لکم** و رام گردانید برای انتفاع شما **اللیل و**
**النهار** شب و روز را یکی برای آرامش و دیگری برای آسایش **والشمس والقمر** و آفتاب و ماه را جهة
پختن میوها و پرورش زراعت و معرفت حساب سال و ماه **والنجوم** و ستارگان را برای شناختن راهها و زینت
و این همه شما را نفع میرسانند در حالتی که هستند **مسخرات بامره** رام شدگان بامر خدای که پروردگار همه است
و حفص مسخرات خوانده برفع یعنی ستارگان رام کرده شده کاند برای قهر و مصلحت بندگان **ان فی ذلک** بدرستی که
در ینها **لآیات** هر آینه علامتها و دلیلهاست بر وحدانیت و قدرت و علم او سبحانه **لقوم یعقلون** مر گروه
را که تعقل کنند در احوال نباتات و جمادات که متضمن منفعت بسیارست و عجایب بیشمار **وما ذرأ** و آنچه
گردانید و انچه پیدا کرده و آفریده است **لکم** برای شما **فی الارض** در زمین از هرچه بدان محتاج
اید یعنی احسان کرد و انید برای تمتع گرفتن بدانها از مطاعم و مشارب و ملابس و مراکب و امثال آن از سایر حیوا
نات و نباتات و معدنیات **مختلفا الوانه** در حالتی که مختلفست هیات و اشکال و اصنا
ف آن **ان فی ذلک** بدرستی که در اختلاف مخلوقات از روی طبع و هیئة و خواص **لآیة** هر آینه
دلالتیست و علامتی بر قدرت صانع حکیم و وحدانیت او **لقوم یذکرون** مر گروهی را که یاد کنند

و دران تأمل کنند وهو الذی و اوست که بقدرت کامله سخّر البحر مسخر گردانید دریا را بجهتی که شما تمکن یابید از انتفاع
بدان یکی آنکه در و صید کنید لتأکلوا منه تا بخورید ازان لحماً طریّا گوشت تازه را یعنی ماهی وتستخرجوا
و دیگر تا غوص کنید دران و بیرون آرید منه ازان حلیة تلبسونها پیرایه که بپوشید یعنی آنچه ازان پیرایه سازید چون
لؤلؤ و مرجان که زنان شما آنرا می پوشند برای شما وتری الفلک و می بینی کشتیها را مواخر اندوه و شکافنده آب
فیه در دریا ولتبتغوا و دیگر تسخیر کرد دریا را برای شما تا بجوئید بسبب رفتن در کشتی من فضله از زیادتی روزی او
در معامله ولعلکم تشکرون و شاید که شکر گویند خدا را برین نعمت والقی فی الارض و افکند در زمین رواسی
کوههای بلند و بزرگ ان تمید بکم جهت کراهت آنکه میل کند بشما زمین یعنی تا کج شود و حرکت نسازد شما را و نیکو دانند
و در اخبار وارد شده که چون حق تعالی زمین را بیافرید بر روی آب متحرک بود و پیچ و ملائکه گفتند این بساط مقر هیچکس نمیتوانند
بود حق تعالی کوهها را برآن بیافرید تا قرار گرفت وانهارا و بیافرید در زمین جویها چون نیل و فرات و دجله و جیحون
و سیحون و امثال آن وسبلا و دیگر پدید کرد در زمین راهها از موضعی بموضعی جهت مقاصد شما لعلکم
تهتدون تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقاصد خود وعلامات و دیگر پدید آورد نشانهای راه را بلند و ... از
کوهها و پشتها و مانند آن تا در بادیه ها هلاک نشوند و بمنزل مراد برسند وبالنجم و بستارگان چون ثریا و بنات
النعش و جدی و فرقدین و مانند آن هم یهتدون ایشان یعنی آدمیان در خشکی و تری راه می یابند از قتاده نقل
است که ستارگان برای سه چیز مخلوق شده اند یکی زینت آسمان دوم رجوم شیاطین سیوم علامات که بآن راه
برند افمن یخلق کمن لایخلق آیا پس کسی که می آفریند این همه مخلوقات را که مذکور شد همچو کسی باشد که نمی آفریند
مراد آنها اند که مشرکان ایشان را بدون خدای می پرستند چون عیسی و عزیر و ملائکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوق هیچ
مشابهتی نیست پس عاجز را شریک قادر ساختن غایت عناد و ضلالت باشد افلا تذکرون آیا پس
یاد نمیکنید آنرا یعنی یاد کنید تا دریابید فساد اعتقاد خود را چه فساد رای شما بدرجه ظاهر است که باندک تذکری آنرا در توان
یافت وان تعدوا و اگر خواهید که بشمارید نعمة الله نعمتهای خدا را که بشما ارزانی داشته لاتحصوها نتوا
نید شمردن آنرا و ضبط عدد آن نتوانید کرد و چون از شمار نعمت عاجزید پس چگونه بشکر آن قیام توانید نمود ان الله لغفور
بدرستی که خدای آمرزنده است اگر در ادای شکر گذاری او تقصیر کنید رحیم مهربانست که بتقصیر شکر گذاری نعمت را از شما
باز نگیرد والله یعلم و خدا میداند ماتسرون آنچه پنهان میکنید از عقاید حق و باطل وما تعلنون و آنچه

آشکارا

آشکارا میکنید از اعمال حسنه و سیئه والذین یدعون و آنانکه میخوانند کفار مکه و می پرستند من دون الله
بجز از خدای یعنی بتان لایخلقون شیئا نمی آفرینند چیزی را یعنی نمیتوانند آفرید چگونه آفرینند وهم یخلقون
و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که مخلوق باشد محتاج بود در وجود بدیگری و محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود
پس ایشان شریک حق را نشایند اموات غیر احیاء ایشان مردگانند نه زندگان یعنی حیاة عارضی ایشان نی
شده بلکه جماد اند نمی شنوند و نمی بینند و نمیگویند احیا میشنوند و می بینند و میگویند و خدا باید که حی بالذات باشد و اصلا موت
برو طاری نشود وما یشعرون و نمیدانند ایان یبعثون که کی برانگیخته خواهند شد و چون وقت بعث خود و عبده خود را
نمیدانند چگونه جزا توانند داد پرستندگان خود را چه معبود باید که بخشندگان خود را دانا بود و ایصال جزا بدیشان تواند انما الهکم
اله واحد خدای شما خدای یگانه و یکتاست فالذین لایؤمنون پس آنکسانی که نمیگروند بالاخرة بسرای
دیگر یعنی تصدیق بعث نمیکنند قلوبهم منکرة دلهای ایشان ناشناسنده است و ناپذیرنده راستی
وهم مستکبرون و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر و گردن کشی از قبول ایمان لاجرم هر آینه راست
و درستست ان الله یعلم آنکه خدای میداند ماتسرون آنچه پنهان میسازند از مکر برسول و غیر آن از
عقاید فاسده وما یعلنون و آنچه آشکارا میکنند از مخاصمه با وی پس جزای ایشان خواهد داد الله تعالی انه بدرستی
که خدای لایحب المستکبرین دوست نمیدارد متکبران را از توحید خدا و تصدیق پیغمبر سرکشی کنند واذا قیل لهم
و چون گویند کافران یعنی اتباع و سؤال کنند از رؤسا و اشراف که بر سبیل استهزا که ماذا انزل ربکم چه چیز فرستاده
پروردگار شما قالوا اساطیر الاولین گویند آن فرستاده شده سرگذشت پیشینیانست یعنی هیچ فرستاده و آنچه دعوی میکنند
افسانهای پیشینیانست و بدین سخن قوم بسیار را گمراه میساختند حق تعالی فرموده که این عمل کردند لیحملوا اوزارهم
تا بردارند بار گناهان خود را کاملة بتمام و کمال یوم القیامة روز رستخیز ومن اوزار الذین و بردارند بعضی
از گناهان آنکه یضلونهم گمراه میساختند ایشان را بغیر علم بی دانشی یعنی تا بجان نمیدانستند که رؤسای
ایشان گمراه اند مراد آنست که هم عقوبت کفر خود خواهند کشید بتمام و هم حصه گمراه گردانیدن قومی که ایشان را گمراه کرده اند الا
ساء بدانید که بد باریست ما یزرون آن باری که ایشان میکشند از عقوبت ضلالت و وبال اضلال قد مکر
الذین بدرستی که مکر کردند آنانکه بودند من قبلهم پیش از اهل مکه که قصد ایذاء و آزار انبیا کردند و در تکذیب ایشان
کوشیدند فاتی الله پس آمد فرمان خدای بنیانهم بآن بناها که برافراشته بودند یعنی امر خدای بخرابی بناهای ایشان

حادث شد من القواعد از جانب اساس که بنا بران موضوع بود یا بنی وجه اول سخت تر و متزلزل شد اصل آن خانه ها فخر
علیهم السقف پس بیفتاد بریشان سقف خانها من فوقهم از زبر ایشان و تتره یعنی مراد ازین بنا صرح نمرود است
که در بابل ساخته بود ارتفاع آن پنجهزار گز و گویند دو فرسخ عرض آن بود تا قصد امور آسمانی کند و بر خدای ابراهیم مطلع شود باوی بتقا
تلد نماید بعد از اتمام صرح بادی مهیب از جهت الهی بوزید بنا را از بیخ و بنیاد برکند و سر آن بنا را در دریا افکند و باقی بر خانهای نمرود
یان افتاد و آوازی مهیب از آن پدید آمد و بحیث این زبانهای مردم مختلف شد هر قومی بزبانی سخن آغاز کردند و هیچ یک زبان
آن دیگر نمیدانست و از آنجمله هفتاد و دو زبان مختلف در عالم پدید آمد و آتیهم العذاب و آمد بدیشان عذاب من
حیث لا یشعرون از انجا که ندانسته و فارغ البال بودند و گمان نداشتند از رسیدن عذاب بدیشان و دیگران گفته
که مراد ازین عذاب پشه است که بر لشکر نمرود مسلط شد و در لعاب ذاکره که حق تعالی نمرود را بدان ابتلا ساخت پشه که در
بینی او رفته بود در مغز سر او جای گرفت و بزرگ شد و چهار صد سال در آنجا ماند و درین مدت پیوسته مطرقه بر سر او میزدند
تا فی الجمله آرام میگرفت ثم یوم القیمة پس روز قیامت یخزیهم رسوا گرداند ایشان را یا عذاب کند بآتش
دوزخ چنانکه در دنیا او را معذب گردانید و یقول و گوید خدای تعالی در آن روز این شرکاءی کجااند انبازان من یعنی
آنها که گمان میبردید که شریکان منند الذین کنتم آن شریکانی که بودید شما که از روی ستیزه تشاقون خلاف
میکردید با پیغمبر و مومنان فیهم در شان ایشان قال الذین گویند آنانکه اوتوا العلم داده شده اند علم را یعنی
اهل علم از انبیا و ملایکه یا دانایان که خلق را بتوحید میخوانده اند گویند ان الخزی الیوم بدرستی که خواری و رسوایی امروز
روز والسوء و بدی عذاب علی الکافرین بر کافرانست الذین آنانکه تتوفیهم الملائکة تمام فرا میگیرند
فرشتگان ایشان را یعنی اعوان ملک الموت ارواح ایشان را قبض میکنند ظالمی انفسهم در حالتی که ایشان ستمکا
رانند بر نفسهای خود بکفر و چون مرگ را دیدند فالقوا السلم پس در اندازند صلح را و اقرار کنند بربوبیت و وحدانیت
حق و گویند ما کنا نعمل نبودیم ما که عمل کنیم من سوء هیچ بدی از کفر و ظلم یعنی منکر شرک و معصیت شوند
ملایکه جواب ایشان دهند که بلی آری آری کافر بودید و معصیت کردید ان الله علیم بدرستی که خدای داناست
بما کنتم تعملون بآنچه شما بودید که عمل میکردید بر آن شما را پاداش خواهد داد و پاداش ایشان آنست که گویند
فادخلوا پس در آیید ابواب جهنم بدرهای دوزخ یا بدرکاتی که آماده کاست برای شما خالدین فیها در حالتی
که جاوید باشید در و فلبئس مثوی المتکبرین پس بد مقامی و بد آرامگاهیست متکبران را دوزخ و بعد از بیان

خبر صرح نمرود و پشه

احوال

احوال مشرکان ذکر اقوال مومنان میفرماید که وقیل للذین اتقوا و گفته شود یعنی هرگاه گویند مر آنانرا که پرهیز کردند یعنی مو
منان ماذا انزل ربکم چه چیز فرستاده پروردگار شما قالوا خیرا گویند فرستاده شده است نیکویی مراد قرآنست
که جامع جمیع خیرات و برکات و حسنات مر دنیا و آخرت را مرویست که احیای عرب در موسم حج کسان
میفرستادند بمکه تا خبر حضرت پیغمبر صلعم تحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستاده از کفار میرسید که بر محمد چه چیز فرود
می آید میگفتند افسانهای گذشتگان چنانکه گذشت للذین احسنوا مر آنانرا که نیکویی کردند در اقوال و افعال
یا میگفتند لا اله الا الله محمد رسول الله فی هذه الدنیا درین سرای مکافاتست حسنة نیکویی از نگاهداشتن
خون و مال و حرمت و نصرت و لدار الآخرة و ثواب ایشان در ان سرای دیگر خیر بهتر است ازین
و لنعم دار المتقین و نیکو سرایست مر پرهیزکاران را جنات عدن بهشت با اقامت یدخلونها
در آیند در آن که تجری من تحتها الانهار میرود از زیر آن بهشتها جویهای آب و شیر و انگبین لهم فیها
مر ایشان راست در بهشت ما یشاؤن آنچه میخواهند از انواع آرزوها و در جواب کسی که گوید شاید بهشتی
خواهد که بدرجه انبیا و اولیا و شهدا برسد گوییم اندکه در بهشت حسد که موجب تمنا باشد نیست بلکه هریک از
بهشتیان بآنچه داشته باشند راضی باشند کذلک مانند این جزا یجزی الله المتقین پاداش میدهد
خدا متقیان را الذین تتوفیهم الملائکة آنانکه قبض روح ایشان کنند فرشتگان بامر خدای طیبین
در حالتی که پاک و پاکیزه باشند از شوایب شرک و عصیان و یا مسرور باشند بقبض روح خود تا توبی ایشان
بالکلیه متوجه شود بحضرت قدس و فرشتگان بروجه تعظیم یقولون گویند بایشان سلام علیکم سلام خدا
بر شما باد و یا سلامتی از همه آفات و بلیات بر شماست و بعد از سلام گویند که چون مبعوث شوید ادخلوا
الجنة در آیید در بهشت که برای شما آماده است بما کنتم تعملون بسبب آنچه بودید که میکردید از
خیرات و حسنات مرویست که چون روح مومن بحجره رسد و کار وی بسخت شود فرشته بیاید و گوید السلام علیک یا ولی
الله سلام میرساند بر تو خدای و دوست خدای در آ بجنت نعیم و فارغ شو از جمیع غمها هل ینظرون آیا انتظار میبرند کافران
یعنی منتظر نیستند الا ان تأتیهم الملائکة مگر آنکه بیایند بدیشان فرشتگان بقبض ارواح او یأتی امر ربک
و یا بیاید فرمان پروردگار تو بعذاب استیصال ایشان یا قیامت بدیشان آید کذلک مانند شرک و
تکذیب ایشان فعل الذین کرده اند آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان و بدین سبب رسید بایشان آنچه رسید

منازل ۲

وما ظلمهم الله و هیچ ظلم نکرد خدای بر ایشان ولکن کانوا انفسهم یظلمون و لیکن ایشان ظلم و ستم میکردند بر
نفسهای خود بکفر و معاصی فاصابهم پس رسید ایشان را سیئات ما عملوا جزای آن بدیها که کردند وحاق
بهم و فرود آمد بدیشان یعنی فرو گرفت ایشان را ما کانوا به جزای آنچه بودند که بآن یستهزءون استهزا
میکردند یعنی عذاب موعود وقال الذین اشرکوا و گفتند آنانکه شرک آوردند لو شاء الله اگر خواستی خدای
ما عبدنا من دونه نمی پرستیدیم بجز خدای من شیء هیچ چیز نحن ولا اباؤنا نه ما و نه پدران ما
ولا حرمنا و حرام نکردیمی من دونه بی حکم خدای من شیء هیچ چیز را از بحیره و سایبه و غیر آن کفار
این را بر وجه استهزا میگفتند کذلک مانند کردار اهل مکه فعل الذین من قبلهم کردند آنانکه پیش از ایشان
بودند از شرک و تکذیب رسل و تحریم حلال و تحلیل حرام فهل علی الرسل پس نیست بر فرستادگان
الا البلاغ المبین مگر رسانیدن پیدا و آشکارا و ایشان آن را تصدیق نکردند و مستوجب عقوبت شدند ولقد
بعثنا و بتحقیق که ما فرستادیم فی کل امة در میان هر گروهی رسولا پیغمبری را چنانکه ترا بدین امت
فرستادیم و فرموده بودیم هر رسولی را تا با قوم خود بگوید ان اعبدوا الله آنکه بپرستید خدای را واجتنبوا الطا
غوت و بپرهیزید از پرستیدن طاغوت که شیطانست و هر که خواننده است بگمراهی فمنهم پس از
ایشان من هدی الله کسی بود که بوسیله الطاف و توفیق راه نمود حق تعالی او را بایمان ومنهم و بعضی از ایشان
من حقت کسی بود که بجهت فرط عناد و جحود او با وجود مشاهده آیات باهره و معجزات ظاهره واجب شد
علیه الضلالة بر وی خذلان و تخلیه تا ترک آن در ضلالت خود ماندند فسیروا پس سیر کنید ای مشرکان فی
الارض در زمین فانظروا کیف کان پس بنگرید ای حاضران عهد رسول که چگونه بود عاقبة المکذبین
منتهای کار تکذیب کنندگان یعنی بر دیار عاد و ثمود گذر کنید نظر عبرت در آن نگرید تا بر شما روشن شود که هر که آن کند که ایشان
کردند چنان هلاک شود که ایشان شدند ان تحرص اگر حریص باشی و حرص ورزی ای محمد صلعم علی هدیهم
بر راه یافتن مشرکان فان الله پس بدرستی که خدای لا یهدی من یضل راه ننماید بر وجه اجبار و الجا آنکس را
که تخلیه کرده باشد و در ضلالت گذاشته و نظر توفیق و لطف از ایشان برداشته بجهت عناد و جحود ایشان وما لهم
و نیست گمراهان را من ناصرین هیچ کس از یاری کنندگان که دفع عذاب کند از ایشان ابو العالیه نقل کرده که یکی از
مسلمانان را بر کافری قرضی بود بتقاضای آن رفته در اثنای مکالمه گفت بدان خدای که بعد از موت مرا زنده گرداند که گفت

تو ایمان آری که بعد از مرگ زنده شوی مسلمان گفت آری کافر سوگند غلاظ شداد کرد که چنین نیست و مقرر بود که سوگند یاد کرد که هیچ کس
بعد از موت زنده نشود و آیت آمد که واقسموا بالله و سوگند خوردند بخدای جهد ایمانهم سخت ترین سوگندان خود
یعنی جهد کردند در تغلیظ سوگند که لا یبعث الله بر نینگیزد خدای من یموت آن را که بمیرد حق تعالی بر ایشان رد کرده
فرمود که بلی آری بر انگیزد بخواهد همه مردمان برای حساب و عقاب وعدا علیه وعده کرده است خدای وعده ثواب ع
کردنی بر زنده شدن مردگان و رسیدن ایشان بدوزخ یا بهشت حقا وعده درست و راست که هیچ شبهه در
وقوع آن نیست ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان از غایت جهالت و ضلالت لا یعلمون
نمیدانند که مبعوث خواهند شد و خلف وعده از وی سبحانه محالست پس البته بر انگیزد خدای ایشان را لیبین لهم
تا بیان کند برای ایشان الذی یختلفون آنچیز را که اختلاف میکنند فیه در آن از امور بعث و حشر
ولیعلم الذین کفروا و تا بدانند آنانکه نگرویدند انهم کانوا آنکه ایشان بودند کاذبین دروغ گویان در
انکار قیامت و در آنکه خدا مردگان را زنده نکند انما قولنا جز این نیست که قول ما لشیء مر چیزی را اذا
اردناه چون خواهیم آفریدن آن را ان نقول له آنست که گوییم مر آن را کن بباش فیکون پس باشد
مراد آنست که چون اراده الهی بوجود چیزی تعلق گیرد فی الحال موجود شود و اصلا تاخیری در آن نرود والذین
هاجروا و آنانکه بودند از اوطان خود فی الله در گذاردن حق خدا و برای رضای او من بعد ما ظلموا
از پس آنکه ستم دیده شده بودند مراد اصحاب حضرت اند که بجهت ستمکاری قریش بر ایشان بحبشه هجرت کردند
حق تعالی میفرماید که این مهاجران لنبوئنهم هر آینه جای دهیم ایشان را فی الدنیا درین سرای حسنة
بلده نیکو یعنی مدینه معطره و گفته اند غنیمتی نیکو ولاجر الاخرة و هر آینه مزد آخرت مر ایشان را اکبر
بزرگتر است از طعام دنیوی و امتعه فانیه آن یا از غنیمت که در دنیا بدست ایشان در آید لو کانوا یعلمون
اگر بشنوند کفار که بدانند آنچیز را که حق تعالی برای مهاجران آماده کرده است و یا اگر اهل هجرت بدانند آنچه
برای ایشان مدخرست از خیر دنیا و عقبا در اجتهاد افزایند و در بلای مفارقت اوطان صبر کنند الذین
صبروا مهاجران آنانند که صبر کردند بر مفارقت وطن و آزار کفار وعلی ربهم و بر پروردگار خود یتوکلون
توکل میکنند و کار خود را بدو باز میگذارند آورده اند که قریش گفتند که خدای بزرگوار ترست که بشر را پیغمبری فرستد بلکه
ملائکه را مبعوث گرداند تا خلق را بدو دعوت کنند حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که وما ارسلنا و نفرستادیم

بارسالنا من قبلك پیش از فرستادن تو الا رجالا مگر مردانی را از آدمیان که بزبان ملایکه نوحی الیهم وحی فرستاده میشد بایشان وحفص نوحی میخواند بنون وکسر حا یعنی بواسطه فرشتگان وحی میفرستادیم بریشان مراد آنست که سنت الهی وعادت ربانی جاری شده که بشر را برسالت فرستد نه ملک را چنانکه کفار میگویند فسئلوا پس بپرسید اهل الذکر اهل کتاب را یعنی علما واهل تواریخ را که باخبار امم ماضیه عالمند تا شما را ازین اعلام کنند ان کنتم لا تعلمون اگر شما هستید که نمیدانید که انبیای سابق همه بشر بوده اند مبعوث شده اند بالبینات بامعجزهای روشن والزبر وکتابهای نوشته وانزلنا وفرو فرستادیم الیک الذکر بتو قرآن را که سبب یاد کرد خدا وند است لتبین للناس بجهت آنکه روشن وهویدا کنی برای مردمان ما نزل الیهم آنچه فرستاده شده است در قرآن بسوی ایشان از اوامر ونواهی واز هرچه بدیشان مشتبه است ولعلهم یتفکرون وبجهت اراده آنکه شاید ایشان تفکر کنند در آن ومتنبه شوند بدان وبدانند که این کلام مخلوق نیست افامن الذین آیا پس ایمن شده اند آنانکه مکروا السیئات کرده اند مکرهای بد یعنی برای هلاک انبیا ومؤمنان حیلها انگیخته اند ان یخسف الله از آنکه فرو برد خدای بهم الارض ایشان را در زمین چنانکه قارون را فرو برد او یاتیهم العذاب یا ازین امنند که بیاید بدیشان عذاب من حیث لا یشعرون از جایی که ندانند وامید ندارند چنانچه بقوم لوط آمد او یاخذهم یا بگیرد ایشان را فی تقلبهم در حالت تردد وآمد وشد ایشان در سیر وتجارات خود یعنی در وقت سودا ومعامله که تردد کنند ایشان را بگیرد فما هم بمعجزین پس نباشند ایشان عاجز کنندگان خدا در فرار از عذاب او او یاخذهم یا بگیرد ایشان را علی تخوف بر ترس چنانکه گروهی را بعذاب هلاک کند وگروهی را رها کند وبعد از آن بهمان عذابی که رسیده بجهت که بایشان رسد هلاک کرداند فان ربکم پس بدرستی که پروردگار شما لرءوف رحیم هر آینه مهربان وبخشاینده است که بعقاب تعجیل نکند ومهلت دهد ایشان را تا اندیشه کنند وبراه حق باز آیند بعد از آن بیان دلایل قدرت خود میکند بقوله اولم یروا آیا ندیدند این کافران یعنی البته نظر کردند الی ما خلق الله بسوی آنچه آفریده است خدای تعالی من شیء از چیزی یعنی مخلوقاتی که یتفیؤا ظلاله میگردد سایهای ایشان عن الیمین والشمائل از دست راست وچپ یعنی از هر جانبی سجدا لله در حالتی که آن سایهای ایشان سجده کنند گانند مر خدای را وهم داخرون وحال آنکه ایشان خوارانند یعنی خاضع ومتواضع مراد بسجود انقیاد وامتثال است ومقهوریت ومغلوبیت خواه بطبع یا باجبار ودر تفسیر زاهدی آورده که یعنی آنست که اگر کافران مرا سجده نکنند باختیار سایهای ایشان مرا بالطبع سجده میکنند وحق آنست که همه اشیا متخاضع وذلیل اند

ودلالة

ودلالة میکنند بر وجود صانع خود ولله یسجد ومر خدای را سجده میکند ما فی السموات آنچه در آسمانهاست وما فی الارض وآنچه در زمین است من دابة از جنبندگان این بیان هر دو است زیرا که دبیب بمعنی حرکت جسمانیست خواه در زمین وخواه در آسمان ومراد بسجود انقیاد داردای وغیر ارادای است والملائکة ودیگر سجده میکنند ملائکه یعنی فرشتگان این از قبیل ذکر خاص است بعد از عام جهت تعظیم ویا عطف مجردات است بر جسمانیات وهم لا یستکبرون وفرشتگان سرکشی نمی نمایند از عبادت او وصاحب تبیان گوید که سجود بر دو نوع است سجود عبادت ووضع جبهه است بر زمین از روی پرستش وآن سجده ذوی العقول است وسجود تذلل وخضوع وتسخیر وآن سجده غیر عقلاست یخافون میترسند ملائکه ربهم از عذاب پروردگار خود که ناگاه فرود آید من فوقهم از زبر ایشان یا میترسند از او در حالتی که او فوق ایشانست بقهر وغلبه ویفعلون ومیکنند بطوع ورغبت ما یؤمرون آنچه فرموده شده اند بآن از پرستش وذکر وتدبیر امور کلبی در تفسیر خود از پیغمبر صلی الله علیه وسلم نقل میکند که حق تعالی را در آسمان هفتم فرشتگانی هست که در سجود اند از آن زمان که ایشان را آفریده تا روز قیامت وگوشتهای دوش وهر دو پهلوهای ایشان میلرزد از خوف خدای وهیچ قطره از آب چشم ایشان جدا نشود مگر فرشته از آن آفریده میشود وچون روز قیامت رسد سر از سجده بر دارند وگویند بار خدایا نپرستیدیم ترا چنانکه حق پرستیدن تست بعد از آن بیان وحدانیت خود میکند بقوله وقال الله وگفت خدای لا تتخذوا الهین اثنین فرا مگیرید دو خدا را انما هو جز این نیست که خدای بحق اله واحد معبودیست یگانه ویکتا یعنی وحدت لازم الوهیت است چنانکه بادله گذشته ثابت گشت فایای فارهبون پس مرا بپرستید نه غیر مرا وله وملک او راست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانهاست ودر زمینها یعنی همه مخلوق ومملوک اوست وله الدین ومر او راست طاعت وفرمان برداری واصبا در حالتی که لازم وواجب چه مقرر است که الوهیت منحصر است در وی پس سزاوار آنست که او را پرستند نه غیر او را افغیر الله آیا بغیر خدای تتقون میترسید وحال آنکه غیر او عقوبت وعذاب نکند همچنانکه غیر او نفع نیز نرساند کما قال وما بکم وآنچه بشما رسیده است من نعمة از نعمتها چون صحت وغنا وارزانی فمن الله پس از خدا است چه منعم حقیقی اوست ونعمت هر منعمی موقوفست بر نعمت او ثم اذا مسکم الضر پس چون برسد بشما سختی چون مرض وفقر وقحط فالیه تجارون پس بدو مینالید وتضرع وزاری بدرگاه او میکنید ثم اذا کشف الضر پس چون بردارد آن سختی را که از وی مینالید عنکم از شما اذا فریق منکم آنگاه گروهی از شما یعنی کفار

سجده مانند ملائکه از روز ازل تا ابد

بربهم یشرکون پروردگار خود شرک آرند بعبادت غیر او لیکفروا تا کفر ورزند بما آتیناهم بآنچه داده
بخشیم ایشان را از نعمت و کشف مضرت فتمتعوا پس بهره‌ور شوید ای کافران چند روزی بکام خود برآئید و از دنیا بهره
بردارید فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید عاقبت امر خود را ویجعلون و میگردانند یعنی مقرر میکنند این کافران
لما لا یعلمون برای آنها که نمیدانند یعنی بتان که ایشان را عقلی و علمی نیست بجهت آنکه جماداند نصیبا مما رزقناهم
بهره از آنچه بدیشان داده‌ایم از کشتها و چارپایان چنانکه در سوره الانعام گذشت تالله لتسئلن سوگند بخدای که پرسیده
خواهید شد روز قیامت عما کنتم تفترون از آنچه هستید افترا میکنید و دروغ برمی‌بافید که بتان خدایانند و ما نصیب
زراعت و انعام بدیشان تقرب میکنیم ویجعلون و میگردانند و میسازند لله البنات برای خدای دختران را خزاعه
و کنانه میگفتند که ملائکه دختران خدایند و سخن بنو ملیح آن بود که حق تعالی با پری مواصلت کرده ملائکه متولد شده‌اند سبحانه پاکست
خدای از آنچه ایشان میگویند که خدای دختران دارد ولهم ما یشتهون و مر ایشانراست آنچه آرزو دارند و بدان نازند یعنی پسر
و پسر است حق تعالی ازین قسمه که دختران را نسبت با او دهند و پسر را بخود اسناد کنند واذا بشر و چون خبر داده شود
احدهم یکی از ایشان بالانثی بولادت دختران یعنی چون کسی را از کافران خبر دهند که ترا دختری متولد شده ظل
وجهه گردد روی او مسودا سیاه از اندوه و غم و شرمندگی در میان قوم وهو کظیم و او پر شده از خشم بر زن
خود که چرا دختر زاده یتواری پنهان شود و خود را بپوشد من القوم از گروه آشنایان و خویشان من سوء
ما بشر به از بدی و ناخوشی آنچه او را خبر داده‌اند بآن همچنانکه عادت بادیه جاهلیت و در اندیشه این باشد که با آن دختر
چه کند ایمسکه آیا نگاه دارد آن مولود را علی هون بر خواری و ذلت که از قوم کشد و از سرزنش ایشان که دختر
آورده ام یدسه فی التراب یا پوشد او را در خاک یعنی زنده در گور کند الا ساء بدانید که بدست ما یحکمون
آنچه حکم میکنند یعنی دختران که نزد ایشان قدر و موقعی ندارند و موجب نکوهش و سرزنش ایشان میشود بخدای نسبت میدهند
کفار در زمان جاهلیت دختران را زنده در گور میکردند بجهت سرزنش قوم بعد از اسلام حضرت رسالت علیه السلام این عادت قبیحه را از میان
ایشان برانداخت و فرزدق را جدّی بود نام او صعصعه چون خبر یافتی که کسی را دختر آمده چند شتر را بهدیه فرستادی تا آن دختر
را زنده در گور نکنند بعد از آن فرمود للذین لا یؤمنون مر آنان را که نگروند بالاخرة بسرای آخرت مثل السوء
صفت بدست که آن احتیاج ایشانست بزن و فرزند و کراهت ایشان از دختران و زنده در گور کردن آنها بجهت سر
زنش و ترس درویشی ولله المثل الاعلی و مر خدایراست صفت بلند که آن وجوب ذاتی است و غنای مطلق

وجود شامل و تقدس او از زن و فرزند وهو العزیز و اوست غالب و قادر بر هلاک کفار الحکیم
حکم کننده بمهلت ایشان تا وقت معلوم چه او متفرد است بکمال قدرت و حکمت ولو یؤاخذ الله الناس و اگر بگیرد
خدای مردمان را یعنی کافران را بظلمهم بستم یعنی بکفر ایشان که تعدی است از طریق حق ما ترک علیها نگذارد بر
روی زمین من دابة هیچ جنبنده را از اهل شرک و عصیان بشومی کفر و معصیت ولکن یؤخرهم و لیکن باز پس
میدارد خدای ایشان را و مهلت میدهد الی اجل مسمی تا وقتی که نام برده شده برای موت یا عذاب ایشان فاذا
جاء اجلهم پس چون بیاید وقت مقدر ایشان برای عقوبت یا در رسد وقت مرگ ایشان لا یستأخرون
ساعة باز پس نروند ساعتی از آن ولا یستقدمون و پیشی نگیرند ساعتی بر آن بلکه بمیرند یا معذب گردند در همان لحظه
ویجعلون لله و حکم میکنند مر خدای را یعنی برای او ما یکرهون آنچه نمیخواهند و کراهت دارند که برای ایشان
باشد یعنی دختران یا شرک در سروری و سرداری وتصف و با وجود این وصف میکند السنتهم الکذب زبانهای
ایشان دروغ را یعنی میگویند ان لهم الحسنی آنکه ایشانراست بهشت یا مثوبت نیکو چه کافران میگفتند که اگر فرضا رجوع
ما با خدا باشد ما را نزدیک او مرتبه نیکو خواهد بود حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود لا جرم حقا که فردای قیامت
ان لهم النار بدرستی که مر ایشانراست دوزخ وانهم مفرطون و بتحقیق که پیش داشته شوند بآتش دوزخ یعنی
قبل از همه ایشان بدوزخ شتابند و ابن عباس فرموده که ایشان متروکان باشند در آتش یعنی حق تعالی ایشان را در دوزخ بگذارد
یعنی هرگز ایشان را از آن بیرون نیارد همچنانکه کسی چیزی را فراموش کند و هرگز بآن التفاتی نکند بعد از آن بجهت تسلیه حضرت رسالت علیه السلام
فرمود تالله لقد ارسلنا بخدا که ما فرستادیم پیغمبران الی امم بسوی امتان که بودند من قبلک پیش از تو فزین
لهم الشیطان پس بیاراست برای ایشان دیو سرکش که ابلیس است اعمالهم کردارهای بد ایشان را تا بجهت آن اقدام
نمودند بر قبایح و کافر شدند برسولان و تکذیب ایشان کردند فهو پس شیطان ولیهم الیوم دوست ایشانست امروز
یعنی در دنیا و بار روز قیامت قرین و یار و مصاحب ایشان باشد در دوزخ ولهم و مر ایشانراست یعنی ابلیس و متابعان او را
عذاب الیم عذابی دردناک در قیامت وما انزلنا علیک الکتاب و نفرستادیم بتو قرآن را الا لتبین
مگر برای آنکه بیان کنی و روشن گردانی لهم برای مردمان الذی اختلفوا آنچه را که اختلاف کردند فیه در آن از امر
توحید و احوال معاد وهدی ورحمة و نفرستادیم بتو قرآن را مگر جهت راه نمودن بحق و برای رحمت لقوم یؤمنون مر
گروهی را که بگروند بدان والله انزل و خدای فرستاد من السماء ماء از آسمان آبی را فاحیا به الارض پس زنده

گرداند بآن آب زمین را بعد موتها پس از مردگی یعنی بباران تازه گرداند زمین را بانواع نبات بعد از پژمردگی و خشکی آن ان فی ذلک بدرستی که درین چه مذکور شد لآیة هر آینه نشانه ایست آشکارا لقوم یسمعون مر گروهی را که بشنوند

بگوش تدبر و التماع کنند بسمع انصاف وان لکم و بدرستی که مر شماراست فی الانعام در وجود چهارپایان

لعبرة دلالتی که بدان عبرت گیرید و بدان از جهل بعلم عبور کنید نسقیکم می آشامانیم شمارا مما فی

بطونه بعضی از آنچه در شکمهای ایشانست از شیر حیوانات من بین فرث ودم از میان سرگین و خون لبنا

خالصا شیری پاک از رنگ خون و بوی سرگین سائغا للشاربین گوارنده و خوشگوار مر آشامندگان را از ابن عباس نقل

است که چون بهیمه علف بخورد در شکم او پخته شود سه طبقه در وی پیدا شود اسفل آن فرث است و اوسط آن لبن و اعلای آن دم چون

قوه عروق جاری میگردد و شیر بپستان و فرث از مرجوه بیرون می آید از خون سرخ شیر سفید آورده بیرون و از خار گلی

گل تر کند پدید ومن ثمرات النخیل والاعناب می آشامانیم از میوه های خرمابن و تاکهای انگور یعنی از شیرهای این هر دو تتخذون

منه سکرا میگیرید از آن مست کننده را ورزقا حسنا و روزی نیکو چون خرما و مویز و دوشاب و سرکه ایراد رزق

حسن در مقابل سکر دالست بر حرمت خمر ان فی ذلک بدرستی که درین میوه های زود خشک و فواید ایشان لآیة هر آینه

دلیل روشن است بر قدرت کامله باری تعالی لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند و بنظر تامل در آن فکر کنند واوحی ربک و الهام

کرد پروردگار تو الی النحل بسوی زنبوران عسل یعنی در دل ایشان افکند ان اتخذی آنرا که فراگیر من الجبال از شکاف

کوهها بیوتا خانهها مسکن متین و با آراسته بحسن صنعت و صحت قسمت ومن الشجر و از میان درختان نیز خانه گیر یعنی

در میان کوه و درخت جای کنید و قتی که مالکی و صاحبی خانه نشینید ومما یعرشون و خانه گیر بدانچه مردمان بنا

میکنند یعنی مالکان شما چون کندو و غیر آن ثم کلی من کل الثمرات پس بخورید ای زنبوران از همه میوه ها که خواهید تلخ یا

شیرین مراد شکوفهای انست فاسلکی سبل ربک پس در روید براهی که پروردگار شما شمارا بآن الهام داده و تعلیم

فرموده یعنی بخانهای خود باز گردید ذللا در حالتی که منقاد باشید و رام شده مر امر او را و چون زنبوران امر الهی را کار بسته از

شکوفها و گلها بچرند در درون ایشان مستحیل گردد بشیره شیرین برای ذخیره زمستان قی کنند یخرج من بطونها

بیرون آید از شکمهای ایشان بطریق لعاب شراب شرابی مختلف الوانه خلاف یکدیگر در رنگهای او یعنی سفید که

عسل زنبور جوانست و زرد که از آن میانه سالست و سرخ که از آن زنبور پیرست و سیاه و سبز نادر باشد و گویند اختلاف

الوان عسل بحسب اختلاف فصولست فیه شفاء للناس در آن شراب شفاست مر مردمان را یا بنفسه همچنانکه در امراض

خبر زنبور عسل

زنبوریا

بلغمیه یا مختلط با غیر خود چنانکه در سایر امراض چه کم معجونی باشد که عسل جزو وی نباشد و ابن بابویه آورده در اعتقادات

خود که اعتقاد ما در عسل آنست که او امراض بلغمیه را شفا بخشد و واضح آنست که عسل باد و یه حاره و یا بدون آن شفای

بلغمست و بار ثقیل شفای صفراست و بارد و شفا شفای سوداست ان فی ذلک بدرستی که در امر زنبور عسل

لآیة هر آینه حجتیست روشن بر قدرت ربانی لقوم یتفکرون برای گروهی که تفکر کنند در اختصاص نحل

باین علوم دقیقه و افعال عجیبه هر که باینها عالم شود هر آینه بداند که آن صنایع غریبه و امور دقیقه نیست مگر از الهام

قادر حکیم که چنین حکمت در جانوری ضعیف و دیعه نهاده و از جمله انقیادی دارند که هرگز از راه فرمان منحرف نشوند و از میوه

تلخ نخورند عسل شیرین باز دهند و ورعی که جز پاک و پاکیزه نخورند و طاعتی که هرگز از راه فرمان یعسوب که پادشاه

ایشانست خلاف نکنند و تمکینی که فرسخها قطع کنند و باز بوطن خود رجوع نمایند و طاقتی که هرگز بر قاذورات ننشینند و

از آن نخورند و صناعتی که از تمام بنایان عالم احسن سازند خانهای مسدس ایشان از آن کیفیت نتوانند ساخت و پادشاه

ایشان بر طریق پادشاهان روز نافذ الامر است و فرمان مطاع و جمیع زنبوران تابع اویند و بدون فرمان او

هیچ امری اقدام نکنند و اگر یکی از ایشان از جاده فرمان بر دارای منحرف میشود بر پیش سیاست او را سر او جزا میرساند و

همچنانکه از عسل ایشان شفای الظاهر حاصل میشود از تفکر در احوال ایشان شفای مرض باطنی که جهالت بتفرد

ذات عجیبه الهی دست میدهد و اینکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که انا یعسوب المؤمنین اشارتست

بانکه همچنانکه نحل نمیخورد مگر پاک و نمی نشیند بر نجس و ناپاک و بیرون نمی آید از او الا طیب و طاهر و لطافت خود را بکثافت

بدل نمیکند و ذیل طهارت را بلوث نجاست نمی آلاید و بر شاخه گلهای خوشبوی و شکوفهای پاکیزه می نشیند و بر گلهای لطیف

و شکوفها تناول میکند و باندک وقتی در اندرون او بشکل لعاب تازه خوش مزه جمع میشود و شربتی بیرون می آید از او که

در دار و خانه حکمت صحتبخش شفاء للناس در شان اوست می آید آنحضرت نیز متصف باین صفت است و مؤمن مخلص که

تابع اوست مثل زنبور عسلست در اکل طیب و اجتناب از نجس و خبیث پس لایق آنحضرت بود در اینکه یعسوب که امیر زنبوران

عسلست تسمیه فرموده در کمال لطافت بجد والله خلقکم و خدای آفرید شمارا و از عدم بوجود آورد ثم یتوفیکم

پس بمیراند و دیگر باره شمارا بعدم باز برد باجال مختلفه ومنکم من یرد و از شما کسی است که رد کرده

میشود الی ارذل العمر بسوی خوارترین زندگانی یعنی سن پیری و نقصان قوه و عقل که مشابه سن طفولیت

باشد و آن هفتاد و پنج یا هشتاد یا نود است پس عاقبت آن باین منتهی میشود لکیلا یعلم تا بداند بعد علم شیئا

پس از دانستن چیزها یعنی بحال طفولیت باز رود و چیزها را فراموش کند و قوهٔ حافظه و فهم او برود و بسیاری گویند که مراد کی از زندگی
سال است از زیادت نکند طول عمر الا کرامت عقل و در طریق ما نیز وارد گشته که مؤمن را هرگز این حالت دست ندهد إن الله
بدرستی که خدای علیم داناست بمقادیر اعمال بندگان قدیر تواناست که جوان با نشاط را بمیراند و پیر بسیار سال
را باقی گذارد و درین تنبیهات بر آنکه تفاوت آجال مردمان نیست مگر بتقدیر قادر حکیم با این وجه که ترکیب آینه کند و تعدیل
امزجه کند بر قدر معلوم بعد از آن بیان تفاوت ارزاق بندگان میکند بحسب مصلحت تقدیر والله فضل و خدای افزونی
داد بعضکم علی بعض برخی شما را بر برخی دیگر فی الرزق در روزی یعنی در مال دنیا تا یکی توانگر باشد و دیگری درویش
یکی مهتر و دیگری چاکر فما الذین فضلوا پس نیستند آنانکه افزونی یافته اند در اموال یعنی آنها که بسبب مال مهتر
و توانگر و مالک بندگان شده اند نیستند برادی رزقهم بازگردانندهٔ روزی و مال خود علی ما ملکت أیمانهم
بر آنها که مالک شده است دستهای ایشان یعنی خواجگان مالهای خود را به بندگان خود نمیدهند که ایشان مالکان مملو
کان را در مال خود شریک سازند فهم فیه سواء پس باشند خواجگان و بندگان در مالداری یکسان پس بجهت
استیلا و تسلط بر مملوکان و عدم رضا بمساوات بندگان با ایشان مال را بایشان نمیدهند و آنها را شریک
خود نمی سازند تا موجب نقص ایشان نشود مرویست که خطاب با مشرکانست پس میفرماید که ای اهل شرک
شما تجویز نمیکنید که بندگان شما شریک شما باشند در اموال پس چگونه روا میدارید که بتان و بندگان من شریک من باشند
در الوهیت و نزد بعضی معنی آنست که آنانکه حق تعالی روزی را بایشان تفضل فرموده مالکان روزی را بممالیک خود نمید
هند و رازق ایشان نمیشوند بلکه حق تعالی رازق همه مالک و مملوکست چه انفاق مالک بر مملوک از چیزیست
که حق تعالی روزی او گردانیده پس حق تعالی رازق همه ایشان باشند و همه در روزی مساوی باشند أفبنعمة الله یجحدون
آیا پس بنعمت خدای انکار میکنید و حنفی بیای تحتانی خوانده یعنی کافران انکار نعم او میکنند و چون ثابت
شد که منعم بجمیع نعم اوست پس هر که بت را شریک او گوید منکر نعمت او شده باشد و نیز در تعداد نعم خود میفرماید که
والله جعل لکم و خدای آفرید برای شما من أنفسکم از جنس شما أزواجا زنان را که بایشان آرام گیرید وجعل
لکم و آفرید برای شما من أزواجکم از زنان شما بنین پسران وحفدة و اولاد اولاد و یا دختران
و گویند مراد دامادانند یا دختر ورزقکم و روزی داد شما را من الطیبات از پاکیزه ها یعنی اموال حلال و یا اطعمه
لذیذه و مطالب طیبهٔ فاخره أفبالباطل یؤمنون آیا به بیهوده میگروند مشرکان اعتقاد مشرکان آن بود که بتان اعانت



ایشان میکنند در روزی و وجود داشتن و عذاب ایشان کنند حق تعالی انکار این معنی کرده میفرماید که آیا با این امر باطل میگروند
وبنعمت الله و بنعمت خدای هم یکفرون ایشان منکر میشوند چه اضافهٔ نعمت به بتان میکنند ویعبدون
من دون الله و میپرستند بدون خدای ما لا یملک لهم آنچیزی را که مالک نیست یعنی نمیتواند برای ایشان رزقا
روزی دادن را من السموات از آسمانها یعنی باران والأرض و از زمین یعنی نباتات حاصل که کافران عبادت بتان
میکنند که ایشان نمیتوانند روزی دادن شیئا چیزی را پرستندگان از باران و گیاه ولا یستطیعون و اصلاً قدرت و توانائی
ندارند پس چگونه روزی بایشان دهند و هیچ نعمتی عظیم تر از آفرینش و روزی دادن نیست و این دو صفت خدای راست بت
نا اصنام را فلا تضربوا پس مزنید یعنی مسازید لله الأمثال برای خدای امثال و اشباه بدین وجه که بتان را مثل او گر
دانید و ایشان را شریک او سازید یعنی چون که او را مثل و نظیر نیست پس چگونه بتان را مثل و شبیه او میگردانید إن الله یعلم
بدرستی که خدا میداند فساد قول شما را و عظم جرم شما را و آنچه میکنید وأنتم لا تعلمون و شما نمیدانید بطلان قول خود و عظم
عقوبت آن را و اگر بوجه خبرت و تأمل بدانید بدین اشراک جرأت نکنید بعد از آن او را مثل میکند برای خود و برای معبودان
باطل بتان ضرب الله مثلا بزد خدای یعنی بیان کرد مثلی و آن کدامست عبدا مملوکا بندهٔ درم خریده غیر مکا
تب و غیر ماذون که او لا یقدر توانائی ندارد علی شیء بهیچ چیز از نفع و ضرر و آزادی که روزی داده باشیم
ومن رزقناه
او را منا از نزدیک خود رزقا حسنا روزی نیکو یعنی بسیار و بی مزاحم که در وی تصرف تواند کرد بر حسب دلخواه فهو
پس این مرد آزاد مرزوق ینفق منه نفقه میکند از آن روزی سرا وجهرا پنهان و آشکارا یعنی هر نوع که میخواهد خرج
میکند و از کسی نمی ترسد هل یستوون آیا برابرند یعنی مساوی نیستند بندگان بی اختیار در تصرف در اموال با خواجگان
صاحب اقتدار و خداوندان مال و منال پس چون مملوک عاجز با مالک قادر متصرف برابر نیست پس بتان که عاجزترین مخلو
قات اند شریک قادر علی الاطلاق چگونه توانند بود الحمد لله همه ستایش و ثنا مر خدای راست که دهندهٔ جمیع نعمتهاست
پس هیچ کس مستحق آن نیست مگر او چه جای آنکه مستحق عبادت باشند یا شکر مر خدای را که ما را براه توحید راه نمود بل أکثر
هم بلکه بیشتر مردمان یعنی همه مشرکان لا یعلمون نمیدانند و بجهت جهالت و نادانی اضافهٔ نعمت بغیر او میکنند و
واسطهٔ آن علم بحقیقت نمیپرستند پس مثلی دیگر یاد میکند که وضرب الله مثلا و بیان کرد خدای مثلی که آن اینست که
رجلین دو مرد که أحدهما أبکم یکی از ایشان گنگست و بی شبهه گنگ مادرزاد نشنود و نگوید لا یقدر
قدرت ندارد علی شیء بر فهم هیچ چیز از سخن و فهمانیده نمیشود و صنایع و تدابیر بجهت نقصان حواس و عقل وهو کل

وبا این همه کران است عَلَى مَوْلَاهُ بر کسی که متولی امر او باشد یعنی ولی آو و رعایت حال او در مانده باشد أَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ
هرجا که متوجه سازد او را یعنی بهر مهمی که او را فرستد لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ باز نیاید به نیکوئی یعنی کاری نسازد و کفایت نکند چه نازمانی
الفهم بخود خبر تواند داد و نه جوابی که کوید دریافته باشد هَلْ يَسْتَوِي هُوَ آیا برابر است این شخص چنین وَمَنْ يَأْمُرُ
و کسی که میفرماید بِالْعَدْلِ براستی یعنی سخن کوی باشد با رشدی تام و فهمی درست که امر میکند بعدل و عدل صفتیست جامع جمیع
فضایل و مکارم وَهُوَ و او در نفس خود عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راست و سیرتی درست و طریقه پسندیده که بهر
مطلب که توجه نماید زود بمقصد و مقصود رسد پس چنانکه ابکم جاهل مساوی این کامل فاضل نیست پس بتان بی اعتبار را ثابت
مساوات با حضرت پروردگار نباشد و چون کفار قریش از وی استهزا استعجال وقوع قیامت میکردند آیه آمد که وَلِلَّهِ
و مر خدا راست غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ دانستن نهانهای آسمانها و زمین یعنی او داند آنچه بر شما پوشیده است
و کویند مراد روز قیامت است که علم آن غایب است با اهل سموات و ارض وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ و نیست کار قیامت
یعنی آمدن آن بسرعت و سهولت إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ مکر مانند نکریستن چشم از اعلای حدقه باسفل که آنرا باصطلاح چشم زدن کویند
یعنی آوردن خدا قیامت را آسانترست از آنکه شما دیده بر هم زنید أَوْ هُوَ أَقْرَبُ بلکه آن نزدیکتر است
چه لمح بصر دو فعلست نهادن جفن و برداشتن آن و ایقاع قیامت یک فعل پس ممکنست وقوع آن در نصف زمان
این حرکت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از بعث و حشر قَدِيرٌ تواناست پس قادرست
که احیای خلایق کند در یک دفعه همچنانکه قادرست باحیای ایشان نه بتدریج پس از ابتدای وجود ایشان خبر داد تا از
مبدء بر معاد استدلال کنند و فرمود که وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ و خدای بیرون آورد شما را مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ از شکمهای
مادران شما لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا که نمیدانستید هیچ چیز را از جذب منافع بخود و دفع مضار از خود وَجَعَلَ لَكُمُ
السَّمْعَ و داد مر شما را کوش وَالْأَبْصَارَ و چشمها وَالْأَفْئِدَةَ و دلها یعنی آلات دانش بشما داد تا جهالات از شما
بحواس در یابید پس تعقل کنید در مصنوعات او و در تدبیر معاش و معاد خود نظر کنید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شکر
کنید بر این نعمتها أَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نکرند آدمیان برای استدلال بر قدرت الهی إِلَى الطَّيْرِ بسوی مرغان مُسَخَّرَاتٍ در حالی که
رام شده کانند برای پریدن فِي جَوِّ السَّمَاءِ در هوا میان آسمان و زمین مَا يُمْسِكُهُنَّ نکاه نمیدارد ایشان را در هوا إِلَّا
اللَّهُ مکر خدای و اکر نه ثقل جسد ایشان مقتضی سقوط است و چیزی در فوق و تحت نیست که نکاه دارنده ایشان باشد
إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در تسخیر طیر برای پریدن یعنی آفریدن ایشان بر وجهی که ممکن است پریدن ایشان در هوا بی تکلف

خبر طیور که چکونه بهوا پرواز میکنند



رنده بر خلاف طبع آن لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای کروهی که بکروند چه مومنان منتفع اند بآنچه
نکه کنند در الله حق تعالی مرغ را بر وضعی آفرید که میتوانند پرید و هوا بر وجهی مخلوق ساخته که در وی ممکن است ایشان را
دانه پرواز کردن بر خلاف طبع پس باید این تفکر کنند که چکونه در هوای معرفت پرواز نموده خود را باشیان کرامت
تن ان فکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة تیسیر سازند وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ و خدای ساخت برای شما مِنْ
بُيُوتِكُمْ از خانهای شما که از سنک و خشت و چوب باشد سَكَنًا آرام کاهی که بوقت اقامت
در آن ساکن توانید بود وَجَعَلَ لَكُمْ و ساخت مر شما را مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ از پوست چهارپایان بُيُو
تًا خانها چون قبه و خیمه که از پوست سازند تَسْتَخِفُّونَهَا سبک می یابید آنرا برداشتن و با خود بردن
يَوْمَ ظَعْنِكُمْ روز سفر و رحلت شما وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ و وقت اقامت یعنی حضر با نزول در
منازل السفر وَمِنْ أَصْوَافِهَا و پیدا کرد برای شما از پشمهای انعام یعنی آنچه میش باشد وَأَوْبَارِهَا و پشمهای نرم
شتر را باشد وَأَشْعَارِهَا و موبها که بز را باشد أَثَاثًا رختها از پوشیدنی و کستردنی وَمَتَاعًا و بهره وری از خرید
و فروخت آن إِلَى حِينٍ تا هنکامی که برقرار بود و از ان نفع توان کرفت و کهنه و دریده نشده باشد وَاللَّهُ جَعَلَ
لَكُمْ و خدای پیدا کرده برای راحت شما مِمَّا خَلَقَ از آنچه آفرید از درخت و کوه و بنا ظِلَالًا
سایها تا بدان از تاب آفتاب پناه می برید وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ و پدید کرد برای شما از کوهها أَكْنَانًا چون
جامه صوف و کتان و پنبه و غیر آن تَقِيكُمُ الْحَرَّ که بازدارد از شما ضرر کرما و ذکر سرما نکرد بجهت اکتفا باحد ضدین
و یا بجهت آنکه کرما در بلاد عرب بیشترست وَسَرَابِيلَ و دیکر ساخت برای شما پیراهن از آهن چون زره و جو
شن و غیر آن تَقِيكُمْ نکاه میدارد شما را از سلاح دشمنان یعنی تیغ و تیر و نیزه ایشان بَأْسَكُمْ در کار
زار شما كَذَلِكَ همچنانکه این نعمتها برای شما تمام کرد يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ تمام کرداند نعمت خود را بر شما
لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ تا باشد که شما اسلام آرید و منقاد حکم او شوید و یکانکی پرستش او کنید فَإِنْ تَوَلَّوْا پس
اکر روکردانند و اعراض کنند کفار از اسلام فَإِنَّمَا عَلَيْكَ پس جز این نیست که بر تست ای محمد صلعم الْبَلَاغُ
الْمُبِينُ رسانیدن پیغام آشکارا و چون تو پیغام بدیشان رسانیده اعراض ایشان ترا زیان ندارد يَعْرِفُونَ
نِعْمَتَ اللَّهِ و میشناسند مشرکان نعمت خدا را که شمرده شده بر ایشان و معترف اند که همه اینها از وست ثُمَّ
يُنْكِرُونَهَا پس انکار میکنند آنرا به پرستش غیر منعم یا میکویند که این نعمه او داده اما بشفاعت بتان وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ

اخبار نعمتهای الهی

پوششها یعنی غارها و خانهای تراشیده که در ان ساکن شوید وَجَعَلَ لَكُمْ و ساخت برای شما سَرَابِيلَ پیرهنها یعنی پوشیدنیها ع

و رختر ایشان جاحد شدند از روی عناد ویوم نبعث و یاد کن روزی را که برانگیزیم در آن من کل امة از میان هر گروهی شهیدا
گواهی بر ایمان و کفر ایشان مراد پیغمبران امم اند ثم لا یؤذن پس بعد از اقامت انبیا شهادت را بامم دستوری ندهند
للذین کفروا مر آنان را که کافر شده‌اند در عذر خواهی یا در رجوع بدنیا ولا هم یستعتبون و نه ایشان طلب کرده شوند بکار رضا
یعنی نگویند بایشان که شما خوشنود سازید خدا را باین وجه که عملی کنید که خدا از شما خوشنود گردد زیرا که آخرت سرای تکلیف
نیست واذا رای و یاد کن چون به بیند روز قیامت الذین ظلموا آنانکه شرک آوردند العذاب عذاب
دوزخ را و ایشان نادان و زار زار از مالک تخفیف عذاب طلبند فلا یخفف پس سبک کرده نشود عنهم از ایشان
عذاب دوزخ ولا هم ینظرون و نه ایشان مهلت داده شوند زمانی و لحظه عذاب بگذارند واذا رای الذین اشرکوا
و چون به بینند آنانکه شرک آوردند شرکاءهم انبازان خود را یعنی بتان را که ایشان را شریک خدا میگفتند قالوا ربنا
گویند مشرکان ای پروردگار ما هؤلاء شرکاؤنا این گروه اند شریکان ما الذین کنا ندعوا آنانکه بودیم ما که ایشان را
میپرستیدیم من دونک بدون تو فالقوا پس بیفکنند و القا کنند الیهم القول بسوی بتان سخن را یعنی
بتان را گویا گردانند تا در جواب ایشان گویند که انکم لکاذبون بدرستی که شما دروغ گویانید یعنی شما ما را نمی‌پرستیدید بلکه
هوای خود را پرستش میکردید یا ما از نفس سوده بودیم پرستش خود و در تبیان آورده که نصاری و یهود چون عیسی و عزیر و ملائکه
را در بهشت بینند وقتی که خود در دوزخ باشند گویند خدایا ما ایشان را می‌پرستیدیم بامر ایشان پس آن دو پیغمبر و فرشتگان گویند شما
دروغ میگوئید ایشان شرمنده شوند و حجت بر ایشان لازم شود و اندیشه دیگر کنند والقوا الی الله و بیفکنند بخدای یومئذ
السلم در آن روز صلح را یعنی از در صلح درآیند و معترف شوند بگناه و گردن نهند و حکم خدا را یا اسلام آرند و هیچ کلام
سود ندارد وضل عنهم و گم کرده از ایشان یعنی باطل و ذلیل گردد ما کانوا یفترون آنچه بودند که دروغ بر می‌بستند
از شفاعت بتان و دستگیری ایشان چه بجای شفاعت از ایشان تبرا کنند و نیز از حال مشرکان در آن روز خبر میدهد که الذین
کفروا آنانکه نگرویدند بخدا وصدوا و باز داشتند مردمان را عن سبیل الله از راه خدا یعنی از ایمان و تصدیق بوحدانیت
خدا و نبوة حضرت مصطفی صلعم زدناهم بیفزائیم ایشان را عذابا فوق العذاب عذابی بر بالای عذابی بما کانوا
بسبب آنکه بودند منع مردمان از ایمان یفسدون فساد میکردند پس یک عذاب از برای کفر ایشان است و دیگری
برای منع دیگران از اسلام و گفته اند که زیادتی عذاب آنست که ماران بزرگ خلقت هر یک چند مقابل درخت خرما
بلند قد و قامت آورند و عقربان عظیم که هر یک مقابل چند شتر بختی جثه بر ایشان گمارند و ایشان از آنها گریزان شده خواهند

بیان آنچه

بیان آنچه پنهان شوند ویوم نبعث و یاد کن ای محمد صلعم روزی که برانگیزانیم در آن فی کل امة در میان
هر گروهی شهیدا علیهم گواهی بر گفتار و کردار ایشان من انفسهم از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان
مبعوث بوده باشد بدیشان وجئنا بک و بیاریم ترا شهیدا علی هؤلاء گواه برین گروه یعنی بامتت تا بر تصدیق
مؤمنان و تکذیب مشرکان گواهی دهی ونزلنا علیک الکتاب و فرو فرستادیم بر تو قرآن را تبیانا در حالتی که
بیان روشن است لکل شیء برای هر چیزی که نیاز افتد از امور دین بتفصیل یا اجمال که بیان آن بسنت مطهره میکنند
وهدی ورحمة و راه نمودن است و بخشایش بر همه کسانی که بدان بگروند وبشری و مژده است بهشت
للمسلمین
مسلمانان را خاصة بعد از آن بیان طریقه نیکو میکند که عمل بآن موجب وصول است بروضه رضوان و میفرماید که
ان الله یامر بالعدل بدرستی که خدا امر میفرماید براستی یعنی در همه چیز خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط است میان
تعطیل و تشریک و قول و فعل که متوسطات میان جبر و قدر و عمل یعنی تعبد باداء واجبات که متوسط است میان بطالت و ترهب
و خواه در اخلاق چون جود که متوسط است میان بخل و تبذیر و شجاعت میان جبن و تهور والاحسان و میفرماید
بنیکوئی کردن در طاعات بحسب کمیت چون تطوع بنوافل و یا بحسب کیفیت که آن غایت اخلاص است و بعضی
اهل تاویل گویند عدل توحید است و احسان ادای فرایض وایتاء ذی القربی و دیگر امر میکند بعطا دادن
خویشان و ندادن نزدیک و رسانیدن بایشان آنچه بدان محتاج الیه باشند تخصیص بعد از تعمیم است جهت مبالغه و ابو
جعفر فرموده که مراد بر رسول است ص که حق تعالی در کریمه فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی برای ایشان خمس مفروض ساخته
بر بندگان وینهی عن الفحشاء و نهی میکند شما را از عمل زشت چون زنا و لواطه که قبیح ترین افعالست والمنکر
و از فعلی که انکار آن کنند بر مباشر آن در شرع و عقل چون قتل بی حق و غصب اموال والبغی و از ستمکاری که صفت
شیطانیست مانند استیلا بر مردمان و تجبر و تکبر بر ایشان یعظکم پند میدهد خدای شما را با مر و نهی لعلکم
تذکرون شاید که شما پند گیرید و بمامورات قیام نمائید و از منهیات اجتناب کنید این آیت موعظه ایست جامع جمیع
مواعظ و از اینجاست که خطبا روز جمعه در آخر خطبه میخوانند و مرویست که سبب اسلام اکثم بن صیفی که از اکابر عرب
و حکمای ایشان بود همین آیت است بجهة جامعیت آن بجمیع مکارم اخلاق با وجود دقت لفظ و بیان جزالت
و فصاحت این آیة و ذکر جمیع اقوال علما و مفسرین در اینجا بروجه احسن و اشمل در منهج الصادقین مسطور است و درینجا
اکتفا کرده میشود بقول صاحب لطایف التفسیر در تفسیر این آیة و آن اینست که استقامت ملکت و ملت بسه چیز

مأمور بهاست و اضطراب آن هم بسبب چیز مستحق مذمت و هر یک از آنها نتیجه گوارا و ثمره عدل ظهور و نصرت و انتظام عالم است
و نتیجه احسان ثنا و مدح خلق و نیکنامی و فایده صله رحم الفت و الفت و اما نتیجه اجتناب از دو دنیا و دیانت و ثمره
منکر بانگیختن اعدا و حاصل بغی عموم مانند از نتیجی و آیه مذکوره جامع جمیع آنست پس عمل کردن بآن موجب
رفاغت دنیوی و مثوبت اخروی باشد وَأَوْفُوا و وفا کنید بِعَهْدِ اللَّهِ بپیمان خدای إِذَا عَاهَدْتُمْ چون عهد
بستید مراد عهد الست است که آن ثبات است بر ایمان یا عهد که میان مردمان معهود می‌باشد وَلَا تَنْقُضُوا
الْأَيْمَانَ و مشکنید سوکندها یعنی پیمان را بَعْدَ تَوْكِيدِهَا پس از استواری آنها بسوکند بخدا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ
و حال آنکه گردانیده اید حضرت عزت را عَلَيْكُمْ بر پیمانهای خود كَفِيلًا گواه إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی
که خدای میداند مَا تَفْعَلُونَ آنچه میکنید از نقض عهد و سوکند و شما را بدان جزا خواهد داد وَلَا تَكُونُوا و مباشید كَالَّتِي
نَقَضَتْ مانند زنی که بشکافت و پاره کرد غَزْلَهَا ریسمان رشته خود را مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ پس از قوه یعنی
استحکام و شدت غزل آن أَنْكَاثًا در حالتی که آن رشته ریسمانی تاب باز داده باشد یعنی مانند زنی که ریسمان را بعد از آنکه
تاب داده باشد و محکم و قوی ساخته تاب باز دهد و پاره پاره گرداند مرویست که در عرب زنی بود نام او ریطه
بحد خرافت رسیده بود و بانی بسبب او را خرقا میگفتند و او را کنیزان بود و آن زن از اول بامداد تا نیم روز خود
پشم میرشت و کنیزان را رشتن میفرمود و بعد از نصف النهار میگفت تا از آن ریسمانها تاب باز میدادند تا خراب
و ضایع میشد و پیوسته عادت او چنین بود حق تعالی تشبیه میفرماید شکستن عهد را بپاره کردن ریسمان آن زن و میفرماید که
چنانچه آن احمق رسن تاب باز داده خود را ضایع میکند مرد عاقل باید که سر رشته عهد خود را بسر انگشت نقض پاره نکند پس
سرزنش ایشان میکند در عهد شکستن بقوله تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ فرا میگیرید عهد و سوکند خود را دَخَلًا بَيْنَكُمْ
خیانت و دغل و مکر در میان خود اصل دخل آن چیز است که در چیزی داخل سازند و حال آنکه از جنس آن نباشد یعنی در سوکندان
و عهود خود مکر و خیانت میکنید أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ بسبب آنکه هست گروهی یعنی کفار هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ که ایشان ز
یاده از گروهی دیگر اند در عدد و مال یعنی از مسلمانان مراد آنست که غدر میارید در نقض عهد بسبب آنکه قریش را از مسلمانان بیشتر
و مال ایشان وافرتر بینید و بیعت آن حیله بازی آغاز کرده خواهید که باز بکفر خود رجوع کنید و طریق اهل جاهلیت پیش گیرید
إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بجز این نیست که خدای آزماید شما را بِهِ بآن یعنی بوفای عهد تا بر عالمیان ظاهر گردد که دست
اعتصام در ریسمان وفای عهد میزنید و یا بعهد خدا و بیعت پیغمبر وفا میکنید یا آنکه بکثرت قریش و شوکت ایشان و قلت مسلمانان

مثال خرقا زنی که تمام روز ریسمان محکم رشت و بعد از وامیکرد

وضعف

و ضعف ایشان مغرور شده نقض آن میکنید وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ و هر آینه پیدا کند برای شما يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز مَا كُنْتُمْ
فِيهِ آنچه هستید که در آن تَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنید در شأن بعث و جزا در وقتی که پاداش شما دهد بر اعمال شما بثواب
و عقاب وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای یعنی حکمت او تقاضا کردی لَجَعَلَكُمْ هر آینه گردانیدی شما را بر وجه اجبار و
اکراه أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه متفق باسلام وَلَكِنْ يُضِلُّ و لیکن فرو میگذارد در خذلان مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد یعنی
کسانی که با وجود ظهور معجزات بحجت بسبب فرط عناد نظر در آن نکرده اختیار ایمان نکنند حق تعالی ایشان را فرو گذارد و نظر لطف از ایشان
باز گیرد وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و راه نماید بتوفیق و لطف هر کرا خواهد یعنی کسانی که بر طریق استرشاد تامل و تفکر در آیات
الهی کنند حق تعالی ایشان را توفیق هدایت کرامت فرماید وَلَتُسْأَلُنَّ و هر آینه سوال کرده خواهید شد در محشر عَمَّا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ از آنچه بوده باشد که عمل میکردید و شما بدان سرزنش کرده شوید و تربیت مبالغه در قبح نقض عهد تکرار نهی از آن میفر
ماید که وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ و فرا مگیرید سوکندان خود را دَخَلًا غدر و مکر بَيْنَكُمْ میان یکدیگر که اگر چنین
کنید فَتَزِلَّ قَدَمٌ پس بلغزد قدم از شارع اسلام بَعْدَ ثُبُوتِهَا پس از استواری آن وَتَذُوقُوا السُّوءَ و بچشید
اندوه و رنج در دنیا بِمَا صَدَدْتُمْ بسبب باز ایستادن شما عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای که آن وفا بعهد است وَلَكُمْ
و مر شما را باشد در آخرت عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ این تهدید عظیم است مر ضعفای اهل اسلام را که خواستند که از عهد رسول ص
برگردند و قریش ایشان را وعده میدادند که اگر رجوع بدین ما کنید منافع بسیار رسانیم حق تعالی فرمود که وَلَا تَشْتَرُوا و عوض مگیرید یعنی
بدل مکنید بِعَهْدِ اللَّهِ عهد خدای و بیعت او را ثَمَنًا قَلِيلًا بهایی اندک که آن مال حقیر دنیوی است که قریش شما را
وعده میدادند إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ بدرستی که آنچه نزدیک خدایست برای وفاداران از نصرت و نعیم دنیا و ثواب آخرت
هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ آن بهترست شما را از آنچه قریش وعده میکنند إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید آنرا و از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که این آیت در ولایت حضرت امیر المومنین علیه السلام و بیعت او نازل شده و بر
ترغیب و تاکید میفرماید که مَا عِنْدَكُمْ آنچه نزدیک شماست از اموال دنیویه يَنْفَدُ منقضی و فانی گردد وَمَا
عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزدیک خدایست از خزاین رحمت بَاقٍ همیشه است و هرگز منقرض نگردد وَلَنَجْزِيَنَّ و هر آینه
جزا دهیم الَّذِينَ صَبَرُوا آنان را که صبر کردند بر فاقه و فقر و بار مشقت تکالیف یا بر آزار کفار و بر شکیبایی بر وفا بعهد
أَجْرَهُمْ مزد ایشان را که نعیم جنت است بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا بنیکوترین آنچه بودند که از روی اخلاص يَعْمَلُونَ
عمل میکردند یعنی آنچه راجح باشد از اعمال ایشان چون واجبات و مندوبات و یا بجزای نیکوتر از اعمال ایشان مَنْ عَمِلَ صَالِحًا

هر که بکند کردار شایسته مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ از مردان و زنان وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مؤمن باشد چه عمل بدون ایمان استحقاق ثواب
ندارد فَلَنُحْيِيَنَّهُ پس هر آینه زندگانی دهیم او را در دنیا حَيَاةً طَيِّبَةً زندگانی خوش یعنی او را آنکه او را
بیم بنعیم دنیوی یا عز قناعت او را روزی گردانیم ضحاک گفته که هر که با ایمان آورد و عمل صالح کند اگرچه درویش باشد زندگانی
او خوش گذرد بجهت امیدواری بثواب آن و هر که فاسق باشد و عمل صالح نکند زندگانی او خوش نبود و اگرچه توانگر
باشد بجهت حرص و غموم و هموم آن امیدواری بثواب وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر آینه جزا دهیم مؤمنان صالح را أَجْرَهُمْ مزد ایشان را بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ نیکوترین کارها که میکنند بجهت تأکیدات و بعد از امر بطاعت بندگان را باستعاذه میفرماید تا از شر وسوسه شیطانی
ایمن شوند پس میگوید فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ یعنی ای محمد چون خواهی که بخوانی قرآن را فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه جوی بخدای مِنَ
الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ از شر دیو رانده یعنی بگو أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ تا در قراءت از وسوسه او ایمن باشی خطاب بحضرت
است و مراد امت او إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ بدرستی که نیست مر ابلیس را سُلْطَانٌ تسلطی و غلبه عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا
بر آنانکه گرویده اند چه ایشان پناه بحق میگیرند از شر او وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود در دفع وساوس او يَتَوَكَّلُونَ
توکل میکنند إِنَّمَا سُلْطَانُهُ جز این نیست که تسلط او عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ بر آنانست که او را دوست
میدارند و اطاعت او میکنند و وسوسه او را قبول میکنند وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان بِهِ بسبب شیطان مُشْرِكُونَ
شرک آرندگان اند بخدای آورده اند که کفار مکه بوقت نسخ بعضی از احکام گفتند که محمد با یاران خود سخریت میکند چه امروز ایشان را امر
میفرماید و روز دیگر از آن نهی میکند غالب آنست که او افترا میکند بر خدای و از نزد خود سخن میگوید آیت آمد که وَإِذَا بَدَّلْنَا و چون
بدل کنیم آيَةً مَكَانَ آيَةٍ آیتی ناسخ را بجای آیت منسوخ در لفظ یا در حکم وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا
يُنَزِّلُ بآنچه فرو میفرستد از ناسخ بجهت حکمت و مصلحت قَالُوا گویند کافران إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ جز این نیست که تو افترا
کننده بر خدای و از خود سخن میگویی بَلْ نه چنین است که میگویند بلکه أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بیشتر ایشان نمیدانند حکمت
نسخ را قُلْ بگوی ای محمد که آیات را نَزَّلَهُ فرود آورده است یعنی قرآن را رُوحُ الْقُدُسِ روح پاکیزه که جبرئیل است مِنْ
رَبِّكَ از نزد پروردگار تو بِالْحَقِّ بدرستی و راستی و بحق و صواب نه باطل و خطا حاصل که حق تعالی قرآن را بواسطه جبرئیل
نازل ساخت لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا بجهت آنکه ثابت دارد آنانرا که گرویده اند و اعتقاد ایشان را راسخ بسازد با کلمات
کلام حق یعنی چون ناسخ را بشنوند و رعایت صلاح و حکمت آن را تدبر نمایند دل ایشان مطمئن شود و عقاید ایشان راسخ
گردد وَهُدًى وَبُشْرَىٰ و نیز نازل ساخت قرآن را بجهت هدایت کردن و بشارت دادن لِلْمُسْلِمِينَ مر مسلمانان را

که اسلام آورندگان اند آورده اند که غلامی رومی بود مر عامر حضرمی را که جبر گفتندی و گویند دو غلام بودند جبر و یسار
که شمشیر ها را صیقل زدندی و اهل کتاب بودند و پیوسته توریة و انجیل خواندندی چون حضرت علیه السلام بر ایشان گذشتی
استماع قراءت ایشان فرمودی قریش گفتند که محمد صلعم از این دو غلام کلام می آموزد و با ما میگوید آیت آمد که وَ
لَقَدْ نَعْلَمُ و هر آینه ما میدانیم أَنَّهُمْ يَقُولُونَ آنکه کافران میگویند إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ جز این نیست که او را
می آموزاند آدمی یعنی جبر لیس فرد قول ایشان میفرماید که لِسَانُ الَّذِي زبان آنکس که يُلْحِدُونَ میل کنند
کفار خود را از استقامت إِلَيْهِ بسوی او یعنی نسبت قرآن بوی میدهند أَعْجَمِيٌّ عجمیست یعنی فصاحت ندارد
کلام او فهمیده نمیشود وَهَٰذَا و این قرآن لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ زبانیست یعنی عربی روشن که شما با وجود کمال فصاحت
و نهایت مهارت براتب و عربیت از آوردن مثل آن عاجزید پس دعوی آنکه می آموزاند عجمی شکسته زبان مر آنحضرت را کلامی
به این بلاغت و فصاحت ظاهر البطلانست مخفی که کلام آنست که آنچه از جبر میشنوید کلام اعجمی غیر فصیحست که نه
شعر آنرا میفهمید و نه شما و قرآن عربیست بنهایت فصاحت و بلاغت رسیده که باندک تأملی آنرا میفهمید پس چگونه پیغمبر
آنرا از این کس فرا گرفته باشد إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ نمیگروند بآیتهای کتاب خدا
و تصدیق بآن نمیکنند بجهت فرط عناد و جحود لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ راه ننماید خدای ایشان را بنجات که رسیدن است بجنات
و یا جبار ایشان را با ایمان ندارد وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان راست عذابی دردناک در آخرت بجهت کفران نعمت
قرآن و نسبت افترا بآنحضرت و حال آنکه اهل افترا ایشانند إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ جز این نیست که برمی بافند دروغ
الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه نمیگروند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدای بجهت فرط عناد و انکار وَأُولَٰئِكَ و آن گروه
مفتریان هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشانند دروغگویان که میگویند که إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ آورده اند که قریش بعد از هجرت حضرت
رسالت صلعم با آنحضرت با اهلکه ایشان با بقا و آزار درویشان صحابه که جایی نداشتند چون بلال و خباب و عمار و پدر او یاسر و مادر او
رضی الله عنهم مشغول شدند و ایشان را در رجوع بکفر اکراه کردند آن جماعت در طریق ایمان ثبات قدم ورزیده بر جفای قوم
شکیبایی نمودند تا حدی که پدر و مادر عمار در آن شکنجه عذاب کشیده شربت شهادت چشیدند و عمار را بی طاقتی و
ضعف بدن تحمل ایذا نداشت و چون مشرف بهلاکت شد بی اختیار کلمه که رضای قوم در آن بود بگفت خبر بحضرت
رسید که عمار کفر اختیار کرده و از دین خود بیزار شد حضرت فرمود که نه چنین است سر تا قدم عمار از ایمان پر است
و ایمان بگوشت و خون او آمیخته یعنی ایمان چنان در باطن او متمکن شده که بگفتن و گوی هر هرزه گویی تفاوت نپذیرد

و عمار که گریان نزد حضرت آمد و آنحضرت بدست مبارک اشک او را پاک میکرد و میفرمود که ترا چیست اگر بازگردند
بتو باکراه بازگرد و بدیشان بهمان کلمه حق تعالی این آیت فرستاد که من کفر بالله هر که کافر شود بخدای من بعد
ایمانه پس از ایمان خویش و مرتد گردد در معرض غضب ربانی باشد الا من اکره مگر کسی که باکراه کرده شود
بر افتراء القرآن یا محمد صلعم یا غیر آن از کلمات کفر وقلبه وحال آنکه دل او مطمئن بالایمان آرمیده باشد
بایمان و عقیده او متغیر نگردد چون عمار ولکن من شرح ولیکن کسی که بگشاید بالکفر صدرا بکفر سینه خود را یعنی
برضای نفس خود کافر شوند و بدان اعتقاد کند فعلیهم غضب من الله پس بریشانست خشمی از خدای ولهم
عذاب عظیم و مریشانراست عذابی بزرگ یعنی گناه بزرگ که ارتداد است ذلک آن عذاب عظیم مر ایشانرا
بانهم استحبوا بسبب آنست که ایشان دوست داشتند و برگزیدند الحیوة الدنیا زندگانی دنیا را علی الآخرة
بر نعیم آخرت وان الله و دیگر جهت آنست که خدای لا یهدی راه ننماید بطریق جنت یا بروجه اکراه و اجبار هدایت
نکند القوم الکافرین گروه کافرانرا یعنی مرتدانرا اولئک آن گروه الذین طبع الله آنانند که مهر نهاده خدای
علی قلوبهم بر دلهای ایشان تا قول حق در نیابند وسمعهم و بر گوشهای ایشان وابصارهم و بر دیدهای
ایشان یعنی چون کفار بروجه عناد و جحود تأمل در امر حق نکردند و آنرا نشنیدند و بدیده اعتبار در آن نظر نکردند و بسمع قبول
نشنیدند حق تعالی علامتی بر آنها وضع فرمود تا فرشتگان بآن علم بعدم ایمان آنها پیدا کرده برانها طعن و لعن کنند واو
لئک هم الغافلون و آن گروه ایشانند بیخبران و غافلان که سرمایه عمر ضایع کرده در بازار دین سودی بدست نیاوردند
و مفلس را در شهر قیامت جز دست تهی و دل پر حسرت و ندامت نخواهد بود همچنانکه میفرماید که لا جرم انهم
حقا که ایشان فی الآخرة در سرای دیگر که قیامت است هم الخاسرون ایشانند زیانزدگان ثم
ان ربک پس بدرستی که پروردگار تو للذین هاجروا مر آنانرا که هجرت کردند بسوی مدینه چون عمار و خباب
و صهیب من بعد ما فتنوا از پس آنکه عذاب کشیده بودند و از کفار ایذای تمام یافته ثم جاهدوا پس جهاد کردند وصبروا
و شکیبائی نمودند بر جهاد و سایر مشقات ان ربک بدرستی که آفریدگار تو من بعدها از پس هجرت و جهاد و صبر
لغفور هر آینه آمرزنده است عفو کند از ایشان گناهان گذشته را رحیم مهربانست ایشانرا توفیق طاعت
دهد در زمان آینده و بار رحمت خود برایشان نثار کند یوم تأتی در روزی که آید کل نفس هر تنی یعنی هر انسانی
تجادل عن نفسها جدال کند از نفس خود یعنی ملامت کند خود را مثلاً عاصی گوید که چرا معصیت کردم مطیع گوید چرا بیشتر نکردم

و بقول اکثر مفسران هر کس سعی کند و مجادله نماید در خلاصی نفس خود و گوید نفسی نفسی وتوفی کل نفس و بتمام دا
ده شود هر نفسی را ما عملت جزای آنچه کرده است وهم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند در مجازات و
ضرب الله مثلا و بیان کرد خدای مثلی برای کافر نعمتان و آن اینست که قریة کانت دهی که بود آمنة ایمن
از نزول حیوانات و ستمکاران مطمئنة آرمیده و اهل آن آسوده بآسایش تمام یأتیها آید بران ده رزقها
روزیها اهل آن یعنی قوتهای ایشان رغدا فراخ و بسیار من کل مکان از هر جانبی یعنی از اطراف و جوانب آن ف
کفرت پس کافر شدند اهل آن ده یعنی کفران ورزیدند بانعم الله بنعمتهای خدای و شکر نکردند فاذاقها الله
پس چشانید خدای اهل آنرا لباس الجوع والخوف پوشش گرسنگی و ترس بما کانوا یصنعون بآنچه بودند که کردند از
عملهای ناشایست و فعلهای نابایست ابن عباس فرموده که حق تعالی بانی قریه اهل مکه اراده کرده این بودند از قتل و غا
رت و در رفاهیت و ارزانی میگذرانیدند همین که بعثت نبوت حضرت رسالت صلعم کافر شدند حق تعالی تبدیل
فراخی ایشان کرد یعنی قحطی و مدت هفت سال در بلای قحط و خشک سالی ماندند و از غایت جوع مردار میخوردند و
خون نمی آشامیدند و با وجود این حق تعالی ترس سلمانرا در دل ایشان انداخت تا حدی که از هیبت اهل اسلام
ترک تردد بسوی شام کردند و رونق و مال خود ایمن نبودند کما قال ولقد جاءهم و بدرستی که آمد بدیشان رسول
منهم پیغمبری از ایشان یعنی حضرت محمد صلعم فکذبوه پس تکذیب کردند او را فاخذهم العذاب پس فرا
گرفت ایشانرا عذاب یعنی قحط و ترس وهم ظالمون و حال آنکه ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بشرک و تکذیب
بعد از آن خطاب با اهل ایمان کرده فرمود که فکلوا پس بخورید ای مؤمنان مما رزقکم الله از آنچه خدای
روزی داده شما را حلالا طیبا در حالتی که حلال شبه بود در پاکی و پاکیزگی و شایبه حرمت دران نبود واشکروا
و سپاس داری کنید نعمت الله نعمت خدا را ان کنتم ایاه اگر هستید خدا را تعبدون پرستید و فرمان میبرید
بعد از بیان مباحات ذکر محرمات میکند بقوله انما حرم جز این نیست که خدای حرام کرد علیکم المیتة
بر شما مردار را والدم و خون را ولحم الخنزیر و گوشت خوک و آنچه از آن توان خورد وما اهل و آنچه
آواز برداشته شده بذبح لغیر الله مر غیر خدا را به بآن در وقت ذبح آن یعنی بنام بتان کشته باشند
فمن اضطر پس هر که مضطر شود و محتاج گردد بخوردن یکی از این محرمات غیر باغ در حالتی که طالب لذت نباشد
یا پیرو آینده نباشد با امام زمان ولا عاد و نه در گذرنده از حد سد رمق فان الله پس بدرستی که خدای

غفور آمرزنده است گناه مضطر را رحیم مهربانست در رخصت دادن اکل محرمات در وقت اضطرار ولا تقو
لوا لما تصف السنتکم و مگوئید مر آنچه را که وصف میکند زبانهای شما یعنی بمجرد وصف زبان بدون دلیل مگوئید
الکذب دروغ را هذا حلال که این حلالست مراد بحیره و سائبه است که در انعام بحیره و سائبه گفته شد چنانکه در سوره مایده
گذشت وهذا حرام واین حرامست یعنی آنچه خدا حلال ساخته مگوئید که حرامست و آنچه حرام ساخته مگوئید که حلا
لست لتفتروا تا افترا کنید علی الله الکذب بر خدای دروغ را و گوئید که خدا ما را بدین فرموده است ان الذی
ن یفترون بدرستی که آنانکه بر بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را لا یفلحون رستگاری نیابند
از عذاب خدا در دنیا و آخرت متاع قلیل آنچه افترا میکنید برای تحصیل آن برخورداریست اندک و ناپایدار که زود
منقطع گردد در دنیا ولهم عذاب الیم و مر ایشان راست عذاب دردناک در آخرت وعلی الذین هادوا و بر آنانکه
بدین یهودیه در آمده اند حرمنا حرام کردانیدیم ما قصصنا علیک آنچه خوانده ایم بر تو من قبل پیش از نزول
این سوره یعنی در سوره انعام و هو قوله تعالی وعلی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر وما ظلمناهم و ستم نکردیم برایشان
بحرالله ولکن کانوا ولیکن ایشان بودند بواسطه کثرت گناه انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم کردند تا مستحق
عقوبت شدند یعنی بجهت عصیان و کفران نعم الهی و تحریم هر چه حلال کرده و تحلیل آنچه حرام ساخته خود را بخود ستم کردند
وخود را مستحق عذاب کردانیدند ثم ان ربک پس بدرستی که پروردگار تو للذین عملوا السوء مر آنانرا که
گناه کردند بجهالة بسبب غفلت و نادانی و عدم تفکر در عاقبت کار خود ثم تابوا پس باز گشتند بخدای من
بعد ذلک از پس آن عمل بد واصلحوا و بصلاح آوردند کار خود را ان ربک بدرستی که آفریدگار تو من
بعدها پس از توبه لغفور هر آینه آمرزنده است مر آن گناه را بسبب توبه رحیم مهربانست که قبول میکند
توبه را از بنده و بعد از نهی کفار از تحلیل محرمات و تحریم محللات امر میکند ایشانرا بطریقه ابراهیم خلیل و میفرماید که ان
ابراهیم بدرستی که ابراهیم خلیل ع کان امة بود جامع کمالات و فضایل که یافت نشدی مجموع آن مگر
متفرق در اشخاص بسیار یعنی هر خصلتی نیک که در امتی باشد بطریق تفرق و انتشار در وی جمع بود حاصل که او جا
مع جمیع کمالات و فضایل بود قانتا لله فرمان بردار مر خدا را حنیفا مایل از دینهای باطله بدین حق
ولم یک من المشرکین و نبود از شرک آرندگان چنانکه زعم قریش است چه اعتقاد ایشان آن بود که بر ملت
ابراهیم اند شاکرا سپاس دارنده بود لانعمه مر نعمتهای خدا را اجتبیه برگزید خدای مر ورا بنبوة وهدیه

وراه نمود او را در دعوت امت الی صراط مستقیم براهی راست که طریق توحید است واتیناه
وداده ایم او را فی الدنیا حسنة در دنیا نیکوئی که ذکر جمیل است و یا محبت او را در دلهای خلقان انداخت که همه
ارباب ملل او را دوست دارند و بروی ثنا گویند و یا آنکه حضرت خاتم الانبیا صلوات الله علیه را از نسل او گردانید
وانه و بدرستی که ابراهیم ع فی الاخرة در آن سرای دیگر لمن الصالحین از جمله شایستگان است
با درجات عالیه جنان و علو مرتبه و شرف منزلت رضوان ثم اوحینا الیک پس وحی کردیم بتو ان اتبع
آنکه پیروی کن در توحید و تبری از شرک ملة ابراهیم کیش ابراهیم را ع حنیفا در حالتیکه مایل بود از همه کیشها
بدین اسلام که طریق حقست وما کان ونبود ابراهیم علیه السلام من المشرکین از جمله شرک آرندگان
این تعریض کفار قریش است که میگفتند ما کیش پدر خود داریم آورده اند که حق تعالی امر کرد موسی را که بنی اسرائیل را بگو
تا روز جمعه از مهمات دنیوی دست کشیده بپرستش حق نمایند چون فرمان بدیشان رسید اندکی قبول کردند و بسیاری سر
کشی نمودند و میان ایشان نیز اختلاف افتاد جمعی گفتند که روز شنبه را اختیار میکنیم چه حق تعالی در آن روز از آفرینش خلق
عالم فارغ شده و قومی بر آن رفتند که روز یکشنبه اولی است زیرا که در آن روز ابتدا بآفرینش کرده حق تعالی بجهت شناخت
نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه بر ایشان فرض کرد چنانکه فرموده انما جعل السبت جز این نیست که گردا
نیده شده تعظیم سبت و روز شنبه و مفروض شده علی الذین اختلفوا فیه بر آنانکه اختلاف کردند در روز و تعظیم
سبت آن بود که در وی کسب نکنند و بهیچ مهم مشغول نشوند و این تکلیف شاق بود بر ایشان و مرویست که موسی ع یکی را
دید در روز شنبه که هیمه بر داشته بجای میبرد خبر بوی داد و وی را بزدند و وی را در موضعی بیفکندند تا مرغان مرده خوار چهل روز
اجزاء و احشای او را بخوردند وان ربک و بدرستی که پروردگار تو لیحکم بینهم هر آینه حکم کند میان ایشان یوم
القیمة در روز رستخیز فیما کانوا در آنچه بودند که فیه یختلفون در آن اختلاف میکردند یعنی در روز شنبه
برای عبادة بعد از آن پیغمبر خود را بدعوت حق میفرماید که ادع بخوان ای محمد خلقان را الی سبیل ربک براه پروردگار
خود که اسلام است بالحکمة بدلیلی که حق را ثابت کرداند و شبهه را زایل سازد والموعظة الحسنة و به پند
نیکو و سخنان نافع اول دعوت خواص امت است که طالب حقایق اند و دوم برای دعوت عوام ایشان
وجادلهم وجدال کن یعنی مباحثه نما بالتی هی احسن بطریقه که بهترین طرق مجادله است یعنی برفق و خوشی
خوئی و ملایمت چه این انفع است در تسکین آتش عناد ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو اعلم

الجزو الخامس عشر

آیت معراج رفتن حضرت رسالت صلعم

او داناترست بمن ضل بآنکس که او گمراه شد عن سبیله از راه حق که اسلام است وهو اعلم و اوست دا
ناتر بالمهتدین براه یافتگان یعنی ای محمد صلعم بر تو همین دعوت و بلاغ احکام است واما حصول هدایت و ضلال و جزا
دادن بران بر تو نیست بلکه خدا عالمست باهل ضلال و اهتدا و او جزا دهنده ایشانست آورده اند که مشرکان در
جنگ احد بسیاری را از مسلمانان بکشتند و همه را مثله کردند و شکمها بشکافتند مسلمانان گفتند اگر ما را دست دهد با ایشان
بتر ازین کنیم و چنان مثله کنیم که در عرب هیچ کس نکرده باشد و درین روز حمزة بن عبد المطلب را مثله کردند و شکمش بشکافتند
هند دختر عتبه جگر او را در دهن نهاد تا بخورد در دهنش سنگ شد چنانچه رسول را ازین خبر دادند فرمود حمزه نزد خدای
گرامی تر از آنست که بعضی را از و با آتش سوزد چه حمزه از اهل بهشت است و هند اهل دوزخ نخواست که خون حمزه بخون
هند مختلط شود بعد از آن فرمود اگر مرا خدا ظفر دهد هفتاد کس را بعوض حمزه مثله کنم حق تعالی آیت فرستاد که وان عاقبتم
و اگر عقوبت کنید یا دشمن کسی که با شما عقوبت کرده فعاقبوا پس عقوبت کنید بمثل ما عوقبتم به مانند آنکه عقوبت
کرده شده اید به یعنی ایشان اگر یکی را مثله کرده باشند شما در برابر یکی مثله کنید نه زیاده ولئن صبرتم و اگر صبر کنید
و از عقوبت ایشان در گذرید لهو هر آینه آن صبر خیر للصابرین بهتر است مر صابران را از انتقام واصبر
و صبر کن در آنچه روز احد بتو رسید وما صبرک و نیست صبر تو الا بالله مگر بتوفیق خدای و غیر خدای ولا تحزن
علیهم و اندوه ناک مباش بر اعراض کافران از تو و با رستگاری ایشان بر ایشان ولا تک فی ضیق و مباش در تنگ
دلی مما یمکرون از آنچه مکر میکنند از بهر تو ان الله بدرستی که خدای بنصرت و یاری مع الذین اتقوا با آنانست که
پرهیز کرده اند از شرک و معصیت والذین هم و با آنانکه ایشان محسنون نیکوکاران اند یعنی موحدان و مخلصان چه مدار
ایمان و اسلام برین دو صفت است سورة بنی اسرائیل مایة و عشرون آیة ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
روایت کرده که هر که سوره بنی اسرائیل قراءت کند و دلش نرم شود از یاد کرد مادر و پدر را ده و حق تعالی او را در بهشت دو قنطار
مزد بدهد و قنطاری هزار و دویست اوقیه باشد هر اوقیه بهتر از دنیا و هرچه در وی است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایتست که هر که در هر شب جمعه این سوره بخواند نمیرد تا آنکه قایم آل محمد را دریابد و از یاران و اعوان آنحضرت بوده باشد
بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الذی پاک میدانم از همه عیوب و نقصی پاک
و بی عیب دانستن آنکس را که او روان کرد اسری بعبده بنده خود که محمد است لیلا در شبی یعنی
در زمانی اندک از ساعات شب من المسجد الحرام از مسجد حرام که محیط است بحرم کعبه و تردد اکثر از خانه ام هانی که



حرم بمسجدات الی المسجد الاقصی بسوی مسجد دورتر از اهل مکه یعنی بیت المقدس که ورای آن مسجدی نیست
الذی بارکنا آن مسجدی که برکت کردیم حوله بر گرد آن که زمین شامست هم برکت دینی که از آن مهبط
وحی انبیا و مدفن ایشان ساختیم و هم برکت دنیوی بکثرت اشجار و انهار و بسیاری ثمار و فراخی معیشت پس بردیم او را لنریه تا بنمائیم محمد را صلی الله علیه
و آله و سلم برخی من آیاتنا از دلایل قدرت خود چه در اندک زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس را مشاهده نمود و انبیا
را دید و وقوف بر مقامات ایشان حاصل کرد و بر عجایب و غرایب آسمانها که بعضی از آن اینجا مسطور خواهد گشت اطلاع
یافت و اکثر علما بر آنند که معراج در سال دوازدهم از مبعث بوده و بقول اشهر در شب بیست و هفتم رجب و رفتن آنحضرت
از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکر آن کافر است و بر آسمانها و وصول بر قرب قرب باحادیث صحیحه مشهوره
که بحد تواتر رسیده و ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع باشد و باجماع امامیه و بقول اکثر جمهور عروج آنحضرت
بجسد و روح بوده و در بیداری بوده انه بدرستی که خدای تعالی هو السمیع اوست شنوا سخنان کفار را در تکذیب
معراج و غیر آن البصیر بینا و دانا باحوال مومنان در تصدیق و از ام هانی روایت است که شب معراج حضرت رسالت صلعم در خانه
من بود چون نماز خفتن بگذارد و من نیز نماز خفتن گذاردم و بخفتیم و آنحضرت را در نماز یافتم و در خواب رفتم و بیدار شدم
تا که بامداد مرا بیدار کرد و گفت برخیز ای ام هانی که ترا حدیثی عجیب گویم من برخاستم و نماز بامداد بگذاردم حضرت فرمود
که بدان ای ام هانی که دوش جبرئیل نزد من آمد و فرمود برخیز و غسل کن و وضو تجدید ساز من چنان کردم و در روایتی آنست که
حضرت فرمود آب کوثر را با آب زمزم ممزوج کردند من بآن غسل کردم و وضو ساختم پس از منزل بیرون آمدم و
فرشته را دیدم ایستاده و عنان اسبی بدست گرفته و آن از دراز گوش بزرگتر بود و از شتر کمتر و رویش چون روی آدمیان
و چشمهایش چون زهره و مشتری و دمش چون دنب شتر و پشتش چون پشت اسب و دست و پایش چون دست و
پای شتر و سم او چون سم گاو و سینه اش از یاقوت سرخ و پشتش از زرهای بهشت بر و نهاده و او را دو پر بود چون پر
طاوس آن اسب را پیش من کشید و گفت بر نشین برین اسب بشرط آنکه در روز قیامت بر و سوار شوی
حضرت را خوش شد که من بر آن سوار شوم پس بر آن نشستم ساعتی بکام میرفت و ساعتی میپرید و جبرئیل بر دست راست
من بود و باین وجه میرفت تا به بیت المقدس رسیدم حق تعالی ارواح جمیع پیغمبران را از عهد آدم تا روزگار عیسی علیه السلام در مسجد اقصی
جمع کرده بود بر من سلام کردند پس جبرئیل مرا پیش داشت تا با ایشان امامت کردم و دو رکعت نماز بگذاردم پس جبرئیل
دست مرا بگرفت و مرا بنزدیک آن سنگ برد که پایه معراج بر و نهاده بود و آن صخره بیت المقدس است و بالای

تا بنمائیم او را

آن باسمان پیوسته است یک پایهٔ آن از یاقوت و دیگری از زمرد و ملک الموت چون قبض روح کند ازان معراج
بزیر آید و عملی که بیت را چشم باز ماند و متحیر ببالا نگرد آن معراج بروی ظاهر شود پس مرا بران معراج باسمان دنیا
بردند آنجا خروسی دیدم موی گردن او سبز و سرون او سفید که ازان نیکوتر سبزی و سفیدی ندیده بودم و پایهای او در هفتم
زمین و سر او در زیر عرش چون شب باخر رسد بالها بکشد و بر یکدیگر زند و خدا را تسبیح گوید باین وجه که سبحان
الملک القدوس الکبیر المتعالی لا اله الا الله الحی القیوم از آنجا بگذشتم بفرشته رسیدم که یک نیمهٔ او از آتش بود
و نیمهٔ دیگر از برف نه آتش برف را بگداخت و نه برف آتش را فرو میشاند و چون از آنجا بگذشتم فرشته را دیدم
بر سریری نشسته و لوحی بکنار وی است تمام باکره ابرو جبرئیل گفت این ملک الموت وی چون مرا بدید برخاست
بجا آورد و گفت ای محمد من همه آثار خیر در امت تو می بینم گفتم الحمد لله المنان بالنعم ازو پرسیدم که این لوح چیست
گفت لوح اجالست و نام آنانکه روح ایشان قبض کرده ام در لوح دیگرست گفتم چگونه قبض ارواح اهل زمین کنی و جای
خود نشسته نی و هیچ جا نیروی گفت دست من همه دنیا رسد و دنیا در دست من بمنزلهٔ خوانیست نهاده تا هر جا که خواهم
دست دراز میکنم و فرا میگیرم پس وی را وداع کردم و فرشته را دیدم کریه المنظر و ترش روی جبرئیل گفت این مالک دوزخ
است تا حق تعالی وی را آفریده هرگز نخندیده و هر روز خشم او زیاده میشود چون وی بگذرد کردم الام و تعظیم مرا بجا آورد
گفتم چند لمحت که تا دوزخ را می تابی گفت ازان وقت که خدای دوزخ آفریده و تا قیامت خواهم تافت گفتم بعضی
از دوزخ بمن نمای گوشه از دوزخ برکشاد آتشی سیاه دیدم و دودی بغایت تیره که آفاق ازان پر شد هولی در دل من
نشست و نزدیک بود که روح من مفارقت کند پس از آنجا بالا رفتم و فرشتگان بسیار دیدم که عدد ایشان جز خدای تعالی نداند
و در میان ایشان فرشته دیدم که او را هزار هزار سر بود و بر هر سری هزار هزار روی و بر هر روی هزار هزار دهن و در هر دهنی
هزار هزار زبان و بهر زبانی هزار هزار لغت تسبیح خدا میکرد از بسیاری ذکر او تعجب کردم خطاب آمد که ای محمد تو بدین
از ذات تو در عجب هر که بعضی از زوایای عالم در وقتی تسبیح بگوید که سبحان الله کما ینبغی لله وکما یحب الله ان یسبح وکما هو
اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله والحمد لله کما ینبغی لله وکما یحب الله ان یحمد وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم
وجهه وعز جلاله ولا اله الا الله کما ینبغی لله وکما یحب الله ان یهلل وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه
وعز جلاله والله اکبر کما ینبغی لله وکما یحب الله ان یکبر وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله
ثواب این تسبیح زیاده ازین ذکر باشد که این فرشته میکند تا روز قیامت پس با انبیا ملاقات کردم و از آسمانی باسمانی میرفتم و چون

نگرد

بسدرة

بسدرة المنتهی رسیدم و در زیر آن درخت چهار چشمه بیرون می آمد از آب و شیر و می و انگبین چون در شاخ و برگ آن درخت
نگاه کردم دانستم که سدرة المنتهی است نوری از انوار الهی بران درخت میدرخشید که وصف در نیاید و آنرا هزار هزار
شاخ بزرگ بود و بر هر شاخی هزار هزار شاخ کوچک و بر هر یک ازان هزار هزار فرشته چون آنجا رسیدم جبرئیل بایستاد
و مرا گفت پیش بود که مقام منا ازین در نگذرد پس مرا بفرشته حجاب الذهب سپرد و خود بیرون حجاب بایستاد و گفت
اکنون از سرادقات مشترک دوم ساخته شود پس آن فرشته مرا بفرشته حجاب اللؤلؤ رسانید آن فرشته مرا برداشت و بفرشته
دیگر رسانید و بهمین وجه سیر میکردم تا از هفتاد حجاب بگذرانیدند و سطر هر حجابی پانصد ساله راه و از حجابی تا حجابی نیز پانصد
ساله پس مرا بحجاب رفرف و رفرف که انشندکه آفتاب را غلبه میکرد و چشم من دران نور خیره شد و آنجا براق از رفتار فرو ماند و
مرا بر رفرف سوار کرده بعرش رسانید چون عرش را بدیدم هر چه در بهشت ازین دیده بودم در چشم من حقیر گشت حق تعالی مرا
بسند عرش رسانید و هزار نوبت از حضرت عزت خطاب ادن منی شنیدم یعنی نزدیک آی و در هر نوبت ازین
خطاب مرا ترقی دیگر دست داد تا قدم بر سریر دنی فتدلی نهادم و بخلوت خاص فکان قاب قوسین او ادنی در
آمدم استماع فاوحی الی عبده ما اوحی کردم پس از عرش قطره بچکید و بزبان من آمد طعمی که هیچ ذائقه آنچنان شیرین
نچشیده بود و حق تعالی مرا از اخبار اولین و آخرین مرا اخبار فرمود و زبان من بگشاد تا ازان هیبت و عظمت گفتم التحیات
لله والصلوات الطیبات الطاهرات حق تعالی فرمود که السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته من گفتم
السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین بعد ازان گفتم که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه یعنی بار خدایا رسول تو
ایمان آورد و همه مؤمنان ایمان آوردند بخدا و فرشتگان و کتابها و پیغمبران نه چنانکه یهود و ترسایان که بعضی گرویدند و بعضی
کافر شدند خطاب آمد که مؤمنان چه گفتند گفتم ایشان گفتند سمعنا و اطعنا شنیدیم امر ترا و فرمان ترا بجا آوردیم خطاب رسید که بخواه
هرچه میخواهی گفتم ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا بار خدایا مارا مگیر اگر نسیان و یا خطا کنیم فرمود آمرزیدم ترا و امت
ترا از خطا و نسیان مواخذه نکنم و از آنچه باکراه ایشان را بر امری دارند گفتم ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین
من قبلنا بار خدایا بار سنگین بر ما منه چنانچه نهادی بر آنانکه پیش از ما بودند یعنی یهود فرمود این کرامت با تو و امت تو ارزانی داشتم
گفتم ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به بار خدایا چیزی بر ما منه که مارا طاقت آن نباشد فرمود این نیز با تو و امت تو کرامت فرمودم
گفتم واعف عنا من الخسف مارا از خسف نگاه دار و اغفر لنا من القذف و بیامرز مارا از قذف و سایر بدگوئی وارحمنا
من المسخ و بخشا بر ما از مسخ انت مولانا تو خدای مایی فانصرنا علی القوم الکافرین نصرت ده مارا بر گروه کافران

والمؤمنون کل آمن بالله
وملائکته وکتبه ورسله
لا نفرق بین احد من رسله

غفرانک ربنا والیک المصیر

فرمود این نیز مرا است و امت ترا گفتم بار خدایا پیغمبرانی که پیش از من بودند کرامتها کردی ابراهیم را خلیل خود گرفتی و با موسی سخن
گفتی و ادریس را مکان بلند دادی و سلیمان را ملک عظیم بخشیدی و داود را زبور دادی بار خدایا مرا چیست فرمود ترا حبیب
خود گرفتم چنانکه ابراهیم را خلیل خود گرفتم و با تو سخن گفتم چنانکه با موسی و ترا فاتحة الکتاب و خواتیم سورة البقره دادم
چنانکه داود را زبور دادم و آن گنجهای عرش است و پیش از تو پیغمبری را نفرستادم و زمین ترا مسجد قرار دادم و امت ترا غنیمت
حلال کردم و ترا بترس اعدا نصرت دادم تا دشمنان تو از یک ماهه راه بترسند و قرآن را که سید کتابهاست بتو فرستادم و ذکر
ترا رفیع کردم و بجای توریة مثانی را بتو دادم و بجای انجیل آن سورها که دویست آیه اند و بجای زبور حوامیم و آنرا بمفصل
تفضیل دادم و شرح صدر تو کردم و امتان ترا بهترین امتان گردانیدم پس اینها را قبول کن و بدان شکر کن و بعد از ان با من چیزها گفت
و نهی کرد مرا که با شما بگویم و بعد از آن پنجاه رکعت نماز فرض کرد و من شفاعت کردم تا هفده رکعت مقرر شد و پنج چیز دیگر را بمن عطا کرد و فرمود
و پنج چیز را بعلی را است نبوتم و مرا جوامع الکلم داد و علی را جوامع علم مرا نبی گردانید و علی را وصی و مرا کوثر داد و علی را چشمه سلسبیل
مرا وحی داد و علی را الهام و در آن شب که مرا بآسمان بردند همه درهای آسمان برروی من گشادند و حجب و حجابها از پیش نظر من برداشتند
تا گوئی در آن حال من نظر در علی میکردم و علی بمن نظر میکرد در امالی طوسی نقل کرده بروایت ابن عباس که آنحضرت فرمود که چون بمقام
قاب قوسین رسیدم اول سخنی که حق تعالی بمن گفت این بود که ای محمد در پایین خود نگر من نظر کردم دیدم که همه حجابها دریده شده و
همه درهای آسمان گشوده گشته علی را دیدم که سر بالا داشته بود و بمن مینگریست پس حق تعالی با من تکلم فرمود گفتم یا رسول الله حق تعالی
با تو چه گفت گفت بمن خطاب کرد که ای محمد من علی را وصی تو گردانیدم و وزیر و خلیفه تو از پس تو پس باو اعلام کن که سخن ترا
میشنود من نزد پروردگار خود علی را ندا کردم و او لبیک گفت باو رسانیدم و علی در خانه خود بود و بمن مینگریست و سخن مرا میشنید
پس بمن گفت که یا رسول الله من قبول امر الهی کردم و فرمان برداری او نمودم پس حق تعالی ملا اعلا را امر کرد تا همه بر علی سلام کردند
و علی جواب سلام ایشان باز داد و من همه فرشتگان را دیدم که یکدیگر را بشارت میدادند بولایت و خلافت علی و هیچ گروهی
از فرشتگان نگذشتم مگر که مرا تهنیت کردند و گفتند ای محمد بحق آنخدائی که ترا بحق بخلق فرستاده که همه فرشتگان را سرور و خوشی
حاصل تمام دست داد بآنکه حق تعالی ابن عم ترا خلیفه تو گردانید و حاملان عرش را دیدم که همه سرهای خود را بپایین انداخته در
زمین مینگرستند من جبرئیل را گفتم که سبب چیست که همه بزمین مینگرند جواب داد که از خدای اذن طلبیدند که نظر در روی
علی کنند و اکنون همه متوجه علی اند و در روی او نظر میکنند و چون از آسمان بزمین آمدم و در صدد آن شدم که قصه معراج را و آنچه
دیده بودم و شنیده بودم با علی بگویم علی پیش دستی کرده همه آنچه دیده و شنیده بودم مرا خبر داد و من دانستم که در هیچ جا قدم ترددم و هیچ

پنجاه ع

گفت ع

جا رفتم

جا نرفتم مگر که حق تعالی آنرا بعلی نموده بود و او را بر آن واقف ساخته بعد از آن ابن عباس گفت که بمن گفتم یا رسول الله مرا
وصیتی فرما تا دستگیر من باشد در دنیا و آخرت و سبب فوز و رستگاری من گردد فرمود علیک بمودة علی بن ابی
طالب بر تو باد که علی را دوست داری باز گفتم که مرا وصیتی دیگر فرما فرمود که علیک بمودة علی بن ابی طالب بر تو که دوستی
کنی با علی و او را دوست داری بحق آنخدائی که مرا برسالت بحق فرستاد که آتش دوزخ غضبناک تر است بر دشمن علی
از آنکسی که دعوی کند که خدا را فرزندی هست و اگر همه ملائکه مقربین و انبیای مرسلین بر فرض محال جمع شوند بر دشمنی
علی حق تعالی همه را باتش دوزخ عذاب کند گفتم یا رسول الله کسی باشد که علی را دشمن داشته باشد فرمود بلی قومی باشند که گمان
برند که از امت منند و حال آنکه ایشانرا نصیبی از اسلام نباشد و بدان ای ابن عباس که نشانه دشمنی ایشان با علی
آنست که غیر او را بر او تفضیل دهند و آگاه باش و بر یقین بدان که حق تعالی هیچ پیغمبری را گرامی تر از من نیافرید و هیچ وصی را
گرامی تر از علی خلق نکرده پس مخالفت کن با هر که مخالفت علی کند و با آنکس دوستی کن و یاری او نما یا ابن عباس اگر خواهی
که با خدای ملاقات کنی و او از تو خوشنود باشد بطریقه علی سلوک کن و از شک در علی بخدا پناه بر و از ابن عباس مر
ویست که بامداد آنشب که رسول را بمعراج بردند آنحضرت دلتنگ نشسته بود جهت آنکه کسی از و باور نکند که یک
شب هفت آسمان سیر کرده باشد و بر بهشت و دوزخ مطلع شده در این اثنا ابو جهل لعین بیامد و در پهلوی آنحضرت
بنشست و بطریق استهزا گفت بیار آنچه بتازگی از خدای تو بتو رسیده فرمود مرا دوش به بیت المقدس بردند گفت یک
شب به بیت المقدس رفتی گفت بلی ابو جهل گفت آنچه با من میگوئی با قوم خود بگو حضرت آواز داد که یا معشر بنی کعب بن
لوی همه جمع شدند و گفتند چه میگوئی ای محمد فرمود بدانید که مرا دوش به بیت المقدس بردند و باز آوردند آنها از آن متعجب
شدند یکی دست بهم میزد و دیگری بچیزی میزد و جمعی مستضعفان که اقرار بایمان میکردند و کفر پنهان مینمودند باطل پنداشتند و گفتند
این دروغ صریح است ابو جهل گفت ای محمد اگر راست میگوئی نشانهای آنرا بگو رسول فرمود که من شروع کردم در بیان
علامات راه بیت المقدس و [illegible] نشد که بعضی از آن علامات بر من مشتبه شود حق تعالی مثال آنرا بر من تصویر کرد
که من آنرا میدیدم و آنرا بقوم میگفتم و گفتند با خود که همه علامات آنرا راست میگوید [illegible] کاروان مالی بجانب شام متوجه
شده چه داری فرمود ایشانرا در [illegible] دیدم که شتری گم کرده بودند و بطلب آن میگشتند و در میان ایشان قدحی آب بود
و من تشنه بودم آب را از ایشان طلبیدم ایشان قدح آب بمن دادند و من آنرا خوردم و قدح تهی با ایشان رد کردم چون
باز آیند از ایشان بپرسید گفتند این علامتی دیگر است بعد از آن فرمود که فلان و فلان بر شتری نشسته بودند اشتر ایشان

مخالفت ع

میکردند

ازین برسید و غلاف فطیفتنا دو دستی بشکست کفتند این آیتی دیگرست بعد ازان گفتند وصف کاروانی ما برگو گفت هر یک را چه صفت
اند ببین یک را وصف میکردم چون اوصاف بعضی بر من مشتبه شد حق تعالی مثال ایشان را در برابر چشم من آورد تا
میدیدم و خبر میدادم و میگفتم که ایشان چندین اند و عدد شتران ایشان چندین و اکنون بفلان موضع رسیده اند و در پیش کاروان
شتری است خاکستر رنگ و بر وی دو غراره نهاده اند و چون آفتاب طالع شود ایشان در رسند پس این گروه گفتند این
علامتی دیگرست پس منتظر بودند که آفتاب برآید و کاروان نیاید آنحضرت را دروغگوی گویند چون وقت طلوع شد
یکی گفت بخدای که آفتاب برآمد دیگری گفت بخدای که اینک کاروان رسید شتر خاکستر رنگ در پیش و چون از کاروان
علاماتی که حضرت فرموده بود مشاهده کردند گفتند والله که ما مانند این ندیدیم و نشنیدیم این سحری روشن است و از غایت
عناد جحود ورزیدند حق تعالی اول فرمود که من محمد را بمسجد اقصی بردم و نگفت که باسمان بردم چه اگر در اول بار چنین گفتی
تعجب و انکار ایشان بیشتر بودی و در تکذیب مبالغه بیشتر کردندی پس اول درین سوره گفت که او را بمسجد اقصی
بردم و چون بآیات و علامات مذکوره تجویز آن کردند حق تعالی بیان حدیث معراج و او را بعرش نزدیک گردانیدن در
سورة النجم بیان فرمود فی قوله فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی و باقی روایات و اخبار معراجیه بر طریق
بسوط بعبارت دلپذیر در منهج الصادقین مذکورست و مسطور بعد ازان میفرماید ما بحق انکه محمد را به معراج بردیم
و آیات و معجزات را با و دادیم تا موجب هدایت خلقان باشد موسی را بآیات بینه مکرم ساختیم **وآتینا
موسی الکتاب** و دادیم موسی را کتاب توریة **وجعلناه** و گردانیدیم کتاب یا موسی را **هدی لبنی
اسرائیل** راه نماینده مر فرزندان یعقوب را و گفتیم **الا تتخذوا من دونی** آنکه فرا مگیرید بجز از من **وکیلا**
پروردگاری خود بوی گذارید **ذریة من حملنا** ای ذریت آنکسی که بر داشتیم او را در کشتی **مع نوح** با نوح مراد
سام است که جد ابراهیم است و ابراهیم و بنی اسرائیل چه همه از نسل یعقوب اند که نبیره ابراهیم است یعنی نجاة
از طوفان که پدر شما را ارزانی داشتیم یاد کنید و شکرگزاری آن نمایید **انه کان** بدرستیکه نوح بود **عبدا شکورا**
بنده سپاس دارنده مرویست که در همه احوال از خوردن و آب نوشیدن و جامه پوشیدن و نشستن و برخاستن و سوار شدن گفتی الحمد
لله از جهت حق تعالی او را شکور گفت **وقضینا الی بنی اسرائیل** و اعلام کردیم بنی اسرائیل را یعنی پیغام فرستادیم بایشان
**فی الکتاب** در توریة و بیان کردیم که **لتفسدن** هر آینه فساد کنید و تباهی نمایید شما بدیدآیی **فی الارض** در زمین شام **مرتین**
دو بار یعنی دو بار فساد از شما ظاهر شود اول آن مخالفت احکام توریة بود و نا شنیدن امر از انبیا بعضی ایشان نبوده و کشتن

شعیا

شعیا و افساد دوم قتل زکریا و یحیی و قصد هلاک عیسی عم حق تعالی بایشان اخبار کرد که شما دو بار فساد خواهید کرد **ولتعلن**
و بلند خواهید شد **علوا کبیرا** بلند شدنی بزرگ یعنی بسیار سرکش خواهید شد از طاعت من و تکبر خواهید نمود در آورید
کان من از روی ظلم و ستم **فاذا جاء** پس آنگاه که بیاید **وعد اولیهما** وعده عقوبت افساد اول از آن دو **بعثنا
علیکم** برانگیزیم و مسلط کنیم بر شما بر وجه تغلیب **عبادا لنا** بندگانی که ما را هستند یعنی بندگانی که مخلوق ما اند مراد
بخت النصر و لشکریان او بند پس صفت آنها میکند که **اولی بأس شدید** خداوندان کارزار سخت **فجاسوا** پس
درآیند **خلال الدیار** میان سرای شما برای قتل و غارت و آشر یعنی کبار شما را بکشند و صغار شما را غارت کنند و توریة
را بسوزانند و مسجد را خراب کنند مراد آنست که ما ایشان را بر وجه جبر و قهر منع نکنیم چه این منافی تکلیف است بلکه
تخلیه ایشان کنیم و باختیار ایشان خود بگذاریم و ایشان بر شما مسلط شوند **وکان** و هست این وعده **وعدا
مفعولا** وعده کرده شده یعنی علم ما تعلق گرفته باینکه این واقع شود **ثم رددنا لکم الکرة** پس باز گردانیم
برای شما غلبه را تا غالب شوید **علیهم** برایشان که شما را قتل و غارت کرده باشند تا مغلوب سازید ایشان را پس
از غالب شدن ایشان بر شما و این چنان بود که بهمن بن اسفندیار در حینی که پادشاهی را از جد خود گشتاسف بن لهراسپ میراث
گرفته بود حق تعالی در دل او افکند که [illegible] و زنده جبینی اسرائیل اسیران ایشان را بشام رد کرد و دولت و اقبال بر ایشان باز گشت
شده براتباع بخت النصر مسلط شدند **وامددناکم** و مدد دهیم شما را **باموال** بمالها از هر نوع **وبنین** و فرزندان
پسران **وجعلناکم** و سازیم شما را **اکثر** بیشتر از بیشتر **نفیرا** از روی نفر یعنی عدد و نفر شما را زیاده
از آن کرد آنیم که پیش از قتل بودند تا جمع شده توانید با خصمان مقاومت کردن **ان احسنتم** اگر نیکویی کنید **احسنتم
لانفسکم** نیکویی کرده باشید مر نفسهای خود را چه ثواب نیکی آن بشما رسد **وان اساتم** و اگر بدی کنید
**فلها** پس وبال آن مر نفسهای شماراست در مدارک از حضرت امیر المؤمنین علی نقلست که من هرگز با کسی نیکویی
نکرده ام و بدی بکسی نرسانیده ام پس این آیت برخواند یعنی هرچه بکسی کنند با خود کنند **فاذا جاء** پس چون بیاید **وعد
الاخرة** وعده عقاب نوبت دیگر یعنی افساد دوم و میان این دو افساد دویست و ده سال بود پس حق تعالی مبعوث
گردانید وعده عقوبت ثانیه در رسد برانگیزیم بر وجه غلبه گروهی را بر شما یعنی طیطوس رومی و قوم او **لیسوءوا** تا آن فرستادگان بر
انگیختن بد سازند **وجوهکم** رویهای شما را یعنی آثار غم و اندوه بر بشره شما پیدا کنند و حفص لیسوء بلفظ جمع میخواند یعنی تا آن
قوم رویهای شما را بد سازند **ولیدخلوا المسجد** و تا در آیند به بیت المقدس **کما دخلوه** چنانکه در آمدند در وی **اول مرة**

اول بار یعنی چنانکه نوبت اول قوم بخت النصر را آمدند و مسجد را خراب کردند تا ططوس نیز درآیند وَلِيُتَبِّرُوا و هلاک
کنند و نیست سازند مَا عَلَوْا آنچه غالب شوند بران تَتْبِيرًا هلاک کردنی عَسَىٰ رَبُّكُمْ شاید که پروردگار شما بعد از غلبت
دوم أَن يَرْحَمَكُمْ آنکه رحمت کند بر شما اگر توبه کنید و باز شما را منعم سازد وَإِنْ عُدتُّمْ و اگر باز گردید نوبتی دیگر بجانب فرمانی عُدْنَا
باز گردیم ما نوبت سیم بعقوبت دیگر ایشان فا درین نوبت نیز عود کردند بآنکه تکذیب حضرت رسالت کردند و قصد قتل او کردند
حق تعالی عود کرد بایشان بآنکه آنحضرت را بر ایشان مسلط گردانید و آنحضرت بنی قریظه را بقتل آورد و بنی نضیر را از خان
و مان آواره کرد و جزیه بر بواقی نهاد و این عقوبت دنیوی ایشان بود وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ و گردانیدیم دوزخ جاوید را لِلْكَافِرِينَ
برای ناگرویدگان حَصِيرًا زندانی که در آنجا باز داشته شوند و بیرون آمدن از آن قادر نباشند و یا دوزخ
را بساط و فرش ایشان گردانیدیم چنانکه حصیر که بساط و فرش مردمانست و چون بسط این قصه و تفصیل این قضیه گنجایش
این انتخاب نداشت لاجرم حواله آن بمطالعه منهج الصادقین نموده و منه الاعانة فی البدایة والنهایة و چون حق تعالی
در آیات مذکوره بنی اسرائیل را امر کرد بتوبه و انابت و قبول طریقه اسلام در عقب آن بیان حقیت قرآن میکند که مصدر
احکام شرایع اسلام است و میفرماید إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ بدرستی که این قرآن يَهْدِي لِلَّتِي راه مینماید طریقه اسلام را
هِيَ أَقْوَمُ که آن راست ترست و پاینده تر از طریقها و ملتها و نیکوترین مذهبها وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ و مژده میدهد
قرآن مرگروندگان را الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ آنکه میکنند عملهای شایسته أَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشان راست أَجْرًا كَبِيرًا
مزدی بزرگ که بهشت نعیم است وَأَنَّ الَّذِينَ و نیز بشارت میدهد مومنان را بآنکه آنکسانی که لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ
نمیگروند بسرای آخرت أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده کرده ایم برای ایشان عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک یعنی آتش دوزخ پس
مومنان را دو بشارت یکی ثواب ایشان که جنت نعیم است و دیگری عقاب اعدای ایشان که عذاب الیم است
وَيَدْعُ الْإِنسَانُ و دعا میکند آدمی و خدا را میخواند در وقت غضب و دلتنگی بِالشَّرِّ ببدی بر نفس خود و اهل
و مال خود دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ مثل دعا کردن و خواندن خدا را بنیکوئی مراد نضر بن حارث است که عذاب را از خدا بدعا میخواست
وَكَانَ الْإِنسَانُ و هست آدمی عَجُولًا بسیار شتاب کننده در دعا بی تامل از بدی عاقبت آن یا تعجیل دارد
در انقلاب از حالی بحالی نه در سرا تحمل دارد و نه در ضرا و نه در کارها شکیباست و نه در سرما پس در بیان حکمت باهره
و قدرت بالغه خود میفرماید که وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و گردانیدیم شب و روز را آيَتَيْنِ دو علامت که دلالت میکند
بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ پس محو کردیم آیتی را که شب است یعنی ظلمت او را محو

ساختیم بشعاع آفتاب وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ و ساختیم آیتی را که روز است مُبْصِرَةً روشن کرده و هر چیزی
توان دید لِّتَبْتَغُوا تا طلب کنید در روشنی آن فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ روزی از پروردگار خود وَلِتَعْلَمُوا و تا
بدانید از اختلاف حرکات شمس و قمر عَدَدَ السِّنِينَ شمار سالها وَالْحِسَابَ و حساب آجال و مراسم اعمال
وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیز را که بدان محتاجید از امر دینی و دنیوی فَصَّلْنَاهُ بیان کردیم آنرا و هویدا ساختیم تَفْصِيلًا
بیان کردنی نمایان و از جمله آن محو شب و روشنی روز است که اگر چنین نبودی شب از روز امتیاز نیافتی و اجیر ندانستی
که تا کی کار کند و روزه دار معلوم نداشتی که کی افطار نماید و زن عده دار انقضای عده خود را نشناختی و قرض دار
ندانستی اجل آن کی منقضی شود و هیچکس ندانستی که در چه زمان استراحت کند و در چه وقت طلب معیشت کند پس
حق تعالی برای رفاهیت بندگان شب و روز آفرید بروجهی که از یکدیگر ممتاز شدند و چون ایشان بر سبیل تجدد بیفرماید که
وَكُلَّ إِنسَانٍ و هر آدمی خواه مومن و خواه کافر أَلْزَمْنَاهُ الزام کرده ایم او را طَائِرَهُ عمل او را فِي عُنُقِهِ
در گردن او یعنی عمل بنده لازم اوست و از وجدا نشود چنانکه طوق لازم گردن است تا آن وقت که حساب آن کرده
شود و گویند که طایر کتابیست که روز قیامت پران پران بدست دهنده آید و معنی فی عنقه آنست که عهده آن در گردن
اوست وَنُخْرِجُ لَهُ و بیرون آوریم برای هر آدمی يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز كِتَابًا نوشته که صحیفه عمل
اوست يَلْقَاهُ مَنشُورًا ببیند آن کتاب را بازکشاده در تبیان آورده که چون آدمی در میگذرد نامه اوکشاده بکشند
و بران اعمال او را ثبت کنند و چون در سکرات افتد آن را در هم پیچند و چون مبعوث شود بازکشاده بدست او دهند
و گویند که اقْرَأْ كِتَابَكَ بخوان نامه کردار خود را و در آن روز همه آدمیان خوانده باشند و خطاب بهر یک رسد که نامه خود
را بخوان كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ بس است نفس تو امروز عَلَيْكَ حَسِيبًا بر تو حسیبا حساب و شمار کننده یعنی خود ببین
که چه کرده ئی و مستحق چه نوع پاداشی و در حدیث آمده که حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز دفتر اعمال خود را در پیش نه و در
نگر که از نیک و بد چه کرده ئی و چون فرصت داری از سیئات تایب شو و در حسنات بیفزا و در تدارک خود بکوش که فردا
مجال تلافی نخواهد بود و در کشف الاسرار آورده که پدری پسر خویش را گفت امروز هر چه با مردم گوئی و هر چه از ایشان شنوی
و هر عمل که کنی نماز شام با من بگوئی و حرکات و سکنات خویش همه بمن عرض کنی آن پسر نماز شام بگفتی تمام یکروزه کردار
و گفتار خود با پدر بازگفت پدر روزی دیگر همین حال از پسر درخواست پسر گفت ای پدر زینهار هر چه خواهی از رنج و کلفت
میکش این صورت را بگذار که طاقت ندارم پدر گفت من ترا درین کار رنجی دادم تا بدانی که چون شمار کردی و از موقف حساب

نوشته ع

عاقل نشوی که تا طاقت یکروزه حساب باید رفت حساب همه عمر را با حق تعالی چگونه باز خواهی داد مَنِ اهْتَدَىٰ
هر که راه یابد و براه راست رود فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی راه یافتن او
ورا نجات خواهد داد و بس وَمَن ضَلَّ و هر که گمراه شد فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه میشود عَلَيْهَا بر نفس
خود یعنی گمراهی او او را هلاک خواهد کرد و بس وَلَا تَزِرُ و برندارد وَازِرَةٌ هیچ نفسی بردارنده وِزْرَ أُخْرَىٰ گناه نفسی دیگر
روایت است که ولید بن مغیره کفار را میگفت که متابعت من کنید و من گناهان شما را بر دارم حق تعالی میفرماید که هر نفسی بار خود برخواهد
داشت نه بار دیگری وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ و نیستیم عذاب کننده قومی را بعذاب استیصال حَتَّىٰ نَبْعَثَ تا وقتی که برانگیزیم
و بفرستیم رَسُولًا و فرستاده بدیشان تا ایشان را به راه راست خواند و حجت بر ایشان لازم کند مراد آنست که عذاب نکند
هیچکس را بر آنچه متعلق بسمع است از شرعیات نه در دنیا و نه در آخرت الا بعد از بعث رسول اما در چیزها که حجت از جهت
عقل باشد که الهیات است مجاز است عذاب بر ترک آن و اگرچه بعثت رسول نفرماید وَإِذَا أَرَدْنَا و چون خواهیم
أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً آنکه هلاک گردانیم اهل شهری و دیهی را بعد از قیام حجت بر ایشان و ارسال رسل بر ایشان أَمَرْنَا بفرمائیم
مُتْرَفِيهَا متنعمان و سرکشان آن شهر را بعبادت و فرمان برداری بر زبان رسولی که مبعوث شده باشد بر ایشان و
تخصیص رؤسا و متنعمان بذکر جهت آنست که غیر ایشان تابع ایشان اند پس ایشان را امر کنیم بفرمان برداری بفرمان الهی
عصر فَفَسَقُوا پس ایشان از سخن رسول بیرون روند و سرکشی کنند فِيهَا در آن شهر فَحَقَّ پس واجب شود عَلَيْهَا
الْقَوْلُ بر اهل آن دیه گفتار یعنی کلمه عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبت شوند فَدَمَّرْنَاهَا
پس از بیخ و بنیاد بر کنیم آن را یعنی هلاک کنیم اهل آن را و آن دیار را هلاک کنیم تَدْمِيرًا هلاک کردنی و از بنیاد برکندنی وَكَمْ
أَهْلَكْنَا و بسیار هلاک کردیم مِنَ الْقُرُونِ از اهل قرنها مِن بَعْدِ نُوحٍ از پس نوح نبی علیه السلام چون قوم عاد و ثمود و امثال ایشان
و قرن صد و بیست سال است یا چهل یا هشتاد یا سی وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ و بسنده است پروردگار تو بِذُنُوبِ عِبَادِهِ
بگناهان بندگان خود خَبِيرًا داناکه ذنوب پنهان ایشان را داند بَصِيرًا بیناکه خطیات آشکارای ایشان را بیند پس بر وفق آن
همه را عقاب کند آورده اند که منافقان در غزوات با مؤمنان بیرون میرفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص
مجاهدت حق تعالی فرمود که مَن كَانَ هر که باشد که از روی خست همت يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ خواهد این جهان شتابنده یعنی لذت
و نعمت آن را عَجَّلْنَا لَهُ بشتابانیم مر او را فِيهَا در دنیی یعنی بتعجیل بدهیم مال و متاع دنیا مَا نَشَاءُ آنچه خواهیم از آن
لِمَن نُّرِيدُ برای آنکسی که خواهیم از طالبان دنیی ثُمَّ جَعَلْنَا پس آماده کنیم او را لَهُ جَهَنَّمَ برای او دوزخ را در آخرت

يصليها

يَصْلَاهَا در آید بدوزخ مَذْمُومًا در حالتی که نکوهیده باشد مَّدْحُورًا رانده شده از رحمت خدای وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ
و هر که خواهد آخرت را یعنی بهشت وَسَعَىٰ لَهَا و بشتابد برای آن یعنی سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت سَعْيَهَا
آنچه حق سعی آن باشد که آن متابعت باوامر و باز ایستادن از مناهی وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه آن سعی کننده مؤمن باشد بایمانی
صحیح خالی از شائبه شرک چه قبول عمل فرع ایمان صحیحست فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که طالب آخرت اند و با
ایمان ساعی عمل خیر كَانَ سَعْيُهُم هست شتافتن ایشان مَّشْكُورًا مقبول و پسندیده نزدیک خدای یعنی ثنا
جمیل از جانب خدا دادن ثواب بر طاعت كُلًّا نُّمِدُّ هر یک را ازین دو گروه که طالبان دنیی و جویندگان عقبا اند
مدد کنیم بر وجه مصلحت هَٰؤُلَاءِ آن گروه را بمقدار کفایت وَهَٰؤُلَاءِ و آن گروه را بمقدار همت یعنی هیچکدام را محروم
نگردانیم بلکه مدد کنیم مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ از عطای خداوند تو وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ و نیست عطای آفریدگار تو
مَحْظُورًا منع کرده و باز داشته از مؤمن و کافر در دنیا و از مؤمن خاصة در آخرت انظُرْ بنگر بدیده بصیرت که از
روی مصلحت كَيْفَ فَضَّلْنَا چگونه افزونی داده ایم بَعْضَهُمْ بعضی آدمیان را عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر
از ایشان در روزی که بعضی در فراخی اند و بعضی در تنگی و یا بعضی در صحت و بعضی در مرض و یا تفضیل داده ایم بعضی
را که جویای عقبا اند بتوفیق و لطف بر بعضی که طالب دنیا اند بر وجه تخلیه وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ بزرگتر است
از روی درجها و مرتبها وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا و بزرگتر بر وجه افزونی نهادن یعنی تفاوت در آخرت بیشتر است
زیراکه تفاوت بهشت بدرجاتست و از درجه تا بدرجه برتر از زمین تا آسمان و تفاوت دوزخ بدرکاتست
و از درکه تا درکه فروتر از زمین تا آسمان لَّا تَجْعَلْ و انباز مگیر ای بنده مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای
دیگر را در الوهیت و عبادت فَتَقْعُدَ پس بنشینی یعنی در دوزخ جاوید مَذْمُومًا نکوهیده و منقصت به همه بدیها
مَّخْذُولًا فرو گذاشته و محروم از همه نیکوئیها وَقَضَىٰ رَبُّكَ و حکم کرد پروردگار تو ای محمد صلی الله علیه و سلم بر جمیع مکلفان
أَلَّا تَعْبُدُوا بآنکه مپرستید یعنی تو و امتان تو پرستش منمائید إِلَّا إِيَّاهُ مگر او را که خداوند بحقست وَ
بِالْوَالِدَيْنِ و بآنکه نیکوئی کنید بپدر و مادر إِحْسَانًا نیکوئی کردنی ضم احسان والدین بعبادت خود جهت
مبالغت در کمال احسان باشد بجهت آنکه ایشان سبب قریب اند مر وجود و تربیت اولاد را إِمَّا يَبْلُغَنَّ
اگر البته برسد عِندَكَ الْكِبَرَ نزدیک تو بزرگ سالی و کبر سن أَحَدُهُمَا یکی از ایشان أَوْ كِلَاهُمَا
یا هر دو یعنی چندان بزیند که پیر شوند و محتاج خدمت تو گردند فَلَا تَقُل لَّهُمَا پس مگو مر ایشان را أُفٍّ کلمه اف

وللآخرة
و هر آینه آن سرای آخرت

مخذولا

خر نیکوی

که آن کسی میگوید که از چیزی بتنگ آید و بار و گران گردد یعنی از ایشان تنگ میای و صحبت ایشان را گران مشمر ولا
تنهرهما و بانگ بر ایشان مزن و سخن ایشان را جواب درشت باز مده وقل لهما و بگو مر ایشان را قولا کریما
سخن نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان بلکه بگو که ای پدر من و ای مادر من و سعید بن مسیب گفته که
یعنی آنست که با ایشان چنان گوی که بندهٔ گناه کار عاجز با خواجهٔ خشمناک درشت خوی گوید واخفض لهما
و فرو گذار برای ایشان جناح الذل بال تواضع و تذلل را یعنی با ایشان تکبر و بزرگی مکن بملایمت و فروتنی
کن من الرحمة از فرط بخشش تو بر ایشان برای آنکه تو تا دیروز محتاج ایشان بوده در تربیت و ایشان محتاج تواند
در خدمت وقل رب ارحمهما و بگو ای پروردگار من ترحم فرما یعنی ببخشا بر ایشان کما ربیانی صغیرا
همچنانکه پرورده‌اند مرا در وقتی که خورد بودم یعنی بر ایشان رحمتی کن که مانند رحمت ایشان باشد بر من بتربیت و شفقت وار
شد از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که اگر حق تعالی میدانست که چیزی کمتر از کلمهٔ اف هست آنرا نهی میکرد پس کمترین
عقوق والدین باین کلمه است و در حدیث صحیح آمده که عاق والدین هر عملی که خواهد بکند هرگز به بهشت نرسد و نیز از
ابی عبد الله علیه السلام منقولست که باید پر نشود هر دو چشم تو از نظر کردن بپدر و مادر مگر برحمت و مهربانی و باید که آواز خود را
بر نداری ببالای آواز ایشان و دستهای خود را بالای دستهای ایشان نگیری و مقدم نشوی بر قدمهای ایشان و
از حضرت رسالت صلعم روایت است که هر که در حین پیری پدر و مادر تعهد حال ایشان نکند به بهشت نرود و در
حدیث قدسی آمده که ای عاق والدین هر چه خواهی بکن که من ترا نیامرزم و ای نیکوئی کننده در حق مادر و پدر هر چه خواهی
بکن که ترا بیامرزم و در خبرست که مردی نزد حضرت رسالت صلعم آمد و گفت یا رسول الله مرا عملی آموز که بآن رحمت خدای
نزدیک شوم فرمود که مادر و پدر داری گفت دارم فرمود که با ایشان نیکوئی کن که نیکوئی کردن در حق ایشان نزدیکترست
برحمت خدای از همه چیزی ربکم اعلم پروردگار شما داناترست بما فی نفوسکم بآنچه در نفسهای شماست از
بر والدین و عقوق ایشان ان تکونوا صالحین اگر باشید شایستگان یعنی نیکوئی کنندگان با مادر و پدر فانه کان
پس بدرستی که خدای هست للاوابین مر بازگردندگان را از عقوق و رجوع کنندگان بحضرت او در جمیع اوامر
غفورا آمرزنده از تقصیر تائب که قبل از توبه از وی صادر شده باشد و روایت صحیح وارد شده که مراد از اوابین
کسانی اند که میان مغرب و عشا نماز گذارند و بعد از امر بمراعات حال پدر و مادر و نهی از عقوق ایشان ترغیب بندگان
میکند بدادن حقوق مستحقان و میفرماید که وآت ذا القربى و بده خداوند خویشی را حقه آنچه حق اوست مراد از

سخن ع

حضرت

حضرت رسالت اند و حق ایشان اعطای خمس است بدیشان و از صادقین علیهما السلام مرویست که مراد ازین آیت مایم
که اهل بیت رسولیم و در خبرست که چون این آیه آمد رسول صلعم فدک را بفاطمه علیها السلام بخشید و در مدت حیات آنحضرت
در تصرف وی بود و منافع آن بمصرف فرزندان میکرد و چون رحلت فرمود آنرا از فاطمه انتزاع کردند و ثعلبی که از علمای اهل
سنت است در تفسیر خود آورده که مراد بذی القربی در آیت اهل بیت رسولند پس خلاصه یعنی آنست که بده خمس مالهای
خود را باولاد پیغمبر والمسکین و بده درویش را وابن السبیل و راه گذریان را حق ایشان و نیز ثعلبی در تفسیر خود از منهال بن
عمر نقل کرده که امام زین العابدین علیه السلام از خمس پرسیدم فرمود که هو لنا آن مالست که اهل بیتیم گفتم حق تعالی میفرماید که والیتامی
والمساکین فرمود یتامانا و مساکیننا یعنی مراد یتیمان و مسکینان ماانند و دادن خمس باولاد و ذریهٔ پیغمبر ما شیعیان مشروطست
بآنکه قادر نباشند بر قوت یکساله خواه یتیم باشند و خواه ابن السبیل چنانکه در کتب فقه مسطورست و بعد از امر باعطای حقوق
بمستحقین نهی میفرماید که ولا تبذر و اسراف مکن یعنی پراکنده مساز مال خود را در آنچه رضای خدای در آن نباشد یعنی بوجه شرعی
صرف نباشد تبذیرا پراکنده ساختنی بر وجه غیر مشروع و از مجاهد منقولست که اگر یک مد در وجوه خیر صرف
کند اسراف نباشد و اگر جوی در باطل صرف کند اسراف باشد ان المبذرین بدرستی که اسراف کنندگان یعنی
صرف نمایندگان مال در معاصی کانوا اخوان الشیاطین هستند برادران دیوان یعنی امثال ایشان در شرارت و اتلاف
مال در معاصی مرویست که کفار عرب معظم اموال خود را بر خرج میکردند جهت یک مهمانی شتران بسیار میکشتند
تا مردمان ستایش ایشان کنند حق تعالی ایشانرا نکوهش کرد که در تضییع اموال مثال دیوانند وکان الشیطان و هست
دیو سرکش لربه مر پروردگار خود را کفورا بسیار منکر نعمت و ناسپاس پس باید که نبرد فرمان او و نیز در خبرست که
بلال و صهیب و خباب و بعضی دیگر از فقرای صحابه در بعضی از اوقات از حضرت سید کاینات علیه الصلوة و السلام
چیزی طلبیدندی که حاضر نبودی و آنحضرت از غایت شرم و آزرم متوجه جانب دیگر شدی و اندیشه کردی که از جانب ایشان
رسانند آیت آمد که واما تعرضن عنهم و اگر اعراض کنی از محتاجان صحابه ابتغاء رحمة برای انتظار روزی که من
ربک ترجوها از پروردگار خود امید میداری آنرا که چون بتو رساند تو بایشان دهی فقل لهم پس بگو ایشانرا قولا
میسورا گفتاری نرم و نیکو یعنی ایشانرا دعا کن بفراخی روزی بعد از نزول این آیت چون آنحضرت چیزی میطلبیدند
که حاضر نبود میفرمود که رزقنا الله و ایاکم حق تعالی روزی دهد ما را و شما را پس بیان تمثیل میکند برای بخل و سرف
بقوله ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و مساز دست خود را بسته بگردن خود تا از بسط آن توانا باشی انی

مائده

کنایتست از امساک ولا تبسطها و مگشای دست خود را کل البسط همه گشادن این عبارتست از اسراف
یعنی اسراف مکن فتقعد که بنشینی ملوما ملامت کرده شده نزد خداوند کان محسورا درمانده و محتاج مرویست
که زنی مسلمه با زنی یهودیه گفتگو کرد مضمون آنکه حضرت مصطفی صلعم از موسی کلیم سخی تر است وجهت آزمایش زن مسلمه
دختر خود را جانب آنحضرت فرستاد و دختر فرود حضرت آمد و گفت یا رسول الله مادر من پیراهن میطلبد که از ثمامت حضرت
بحجره در آمده و پیراهن خود را بیرون کرده بوی داد و خود برهنه بنشست بلال قامت بگفت و یاران منتظر خروج آنحضرت بودند
و بسبب برهنگی بیرون نتوانست آمدن آیت مذکوره نازل شد و حق تعالی اورا باعتدال صفت که سخاوت امر فرمود و
از تقتیر و تبذیر منع نمود ان ربک بدرستی که پروردگار تو یبسط الرزق کشاده میکرداند روزی را لمن یشاء برای
هرکه میخواهد و یقدر و تنگ میسازد برهرکه اراده او اقتضا میکند و بسط و قبض او محض مصلحت و کسی را نرسد
اعتراض نسبت انه کان بدرستی که اوست بعباده بمصالح بندگان خود خبیرا بصیرا دانا و بینا پس میداند
مصالح ایشان را آنچه برایشان مخفیست ولا تقتلوا اولادکم و مکشید فرزندان خود را خشیة املاق از ترس
درویشی کویند آیت در حق اهل جاهلیت است که دختر را زنده در گور میکردند تحت آنکه مبادا بنفقه و جهاز ایشان محتاج
در باشند و ملامت زنا مردمان کردند حق تعالی ایشان را ازین نهی کرد و فرمود نحن نرزقهم و ایاکم ما روزی
میدهیم ایشان را و شما را پس غم روزی ایشان مخورید ان قتلهم بدرستی که کشتن ایشان کان خطا کبیرا هست
خطائی بزرگ چه موجب قطع نسل است ولا تقربوا الزنی و نزدیک مشوید بزنا و کردار آن عمل مکردید انه
بدرستی که زنا کان فاحشة هست خصلتی زشت و بسیار قبیح و ساء سبیلا و بد راهیست آن چه آن موجب
قطع انساب است و سبب فتنه و نزاع و قطع صله رحم و قطع حقوق آبا بر اولاد از حضرت امیر المؤمنین مرویست
که حضرت رسول صلعم فرمود که در زنا شش خصلت است سه در دنیا و سه در آخرت و آن سه که در دنیا است اینست
که آب روی ببرد و روزی را قطع کند و اجل را نزدیک گرداند و آن سه که در آخرتست آنست که حق تعالی برو خشمناک
باشد و در حساب او تنگی کند و او را باتش دوزخ در آرد ولا تقتلوا النفس التی و مکشید آن نفس را که حرم
الله حرام کرده است خدای تعالی قتل او را و آنها اهل ایمانند و ذمی و معاهد پس این زمان یکشت الا بالحق مگر
براستی که قصاص یا ارتداد یا زنا بشرط احصان و من قتل و هرکه کشته شود مظلوما در حالی که ظلم رسیده باشد یعنی
مستوجب کشتن نباشد فقد جعلنا پس بدرستی که گردانیدیم یعنی در شرع مقرر کردیم لولیه مر وارث آن مقتول را

که بعد

که بعد از قتل او متولی امر اوست سلطانا تسلطی و قوتی بمواخذه بمقتضای قتل که آن قصاصست در عمد و
اخذ دیت اگر خطا باشد فلا یسرف پس باید که ولی خون اسراف نکند و از اندازه بدر نرود فی القتل در کشتن بآنکه
غیر قاتل را بکشد و یا قاتل را مثله کند مرویست که در جاهلیت چون کسی کشته شدی وارث قاتل او را نکشتی بلکه قصد
قبیله قاتل کردی حق تعالی ازین آیه نهی فرمود که با بدلی غیر قاتل را نکشند انه بدرستی که ولی خون کان منصورا
هست یاری داده شده در قصاص بمعونت تمام حاکمان شرع او را و بعد از ان بحفظ نفس امر میفرماید بحفظ مال بقوله ولا تقربوا
و نزدیک مشوید مال الیتیم بمال یتیم و دران تصرف مکنید الا بالتی مگر بطریقه که شرعا و عرفا هی احسن
آن بهتر و نیکوترست یعنی با آن معامله کنید تا اصل مال برای وی بماند و ربح آن صرف معاش او شود و بیان این بحث
در سورة الانعام مذکورست و حاصل امر میفرماید که ضبط اموال یتیم کنید و ضبط آن را از دست سفیه و ولی بوجه شرعی دران
تصرف مکنید حتی یبلغ تا برسد یتیم اشده بغایت قوت خود یعنی ببلوغ رسد و آثار رشد در وی ظاهر گردد
و اوفوا بالعهد و وفا کنید بعهدی که بسته است خدا با شما از تکالیف شرعیه یا به پیمانی که شما یکدیگر می بندید و یا
عهدی که با خدای بندید از نذر و عهد و یمین ان العهد بدرستی که پیمان کان مسؤلا هست طلب کرده
شده یعنی از وی از ناقض عهد طلب خواهند کرد که نقض آن نکرده است و وفا بآن نموده تا جزا بر وفق آن یابد و اوفوا
الکیل و تمام بپیمائید کیل را اذا کلتم چون بپیمائید برای دیگری و زنوا و بسنجید بالقسطاس
المستقیم بترازوی راست یا بقپان که ترازوی بزرگست ذلک این تمام پیمودن و راست سنجیدن خیر
بهترست شما را از خیانت و احسن تاویلا و نیکوتر از روی عاقبت و باز گشت ولا تقف و از پی مرو ما لیس
لک به آنچه نیست ترا بدان علم دانائی یعنی بتقلید و گمان از پی چیزی مرو و متابعت آن مکن یعنی مگوی
که دیدم یا شنیدم یا دانستم و حال آنکه ندیده باشی و نشنیده و ندانسته و نزد بعضی آیه مخصوص است بعقاید دینیه
و باطل یعنی اعتقاد را جائز است که مستفاد شده باشد از دلیلی خواه که قطعی باشد یا ظنی و مؤید قول اوست قوله ان
السمع والبصر بدرستی که گوش و چشم والفؤاد و دل کل اولئک هر یک ازین اعضا کان عنه مسؤلا
هست از وی پرسیده شده یعنی از اعضای مذکوره خواهند پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرده یا از سمع سوال کنند که چه شنیدی
از امور جائزه و غیر جائزه و از چشم پرسند که چه دیدی از اشیائی که در شرع جائز بوده باشد و بدن آن با نه و از دل پرسند که چه دانستی
از اعتقادات حق و باطل این جمله از جز جز نقل کرده که فردای قیامت بنده قدم از قدم بر ندارد تا او را از چهار چیز سوال کنند

از عمر که در چه صرف کرده و از بدن که در چه کهنه ساخته و از مال که از کجا کسب کرده و در چه صرف کرده و از دوستی ما که اهل بیت ایم
وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ و مرو در زمین مَرَحًا در حالتی که خداوند تکبر باشی خطاب با رسول است و مراد امت اند یعنی ای بنده
خرام در راه چنانکه متکبران خرامند إِنَّكَ بدرستی که تو لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ نتوانی که شکافت زمین را بپای در روی کشیدن
و سخت گام زدن و زمین کوفتن وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ و هرگز نرسی بکوهها طُولًا از روی درازی مراد آنست که چون متکبر
ضعیف و خوار است و قادر نیست که خرق زمین کند بکوفتن قدم و برکشیدن کوه در کنار دوش پس لازم است که طریق تواضع
و تذلل مرعی دارد كُلُّ ذَٰلِكَ همه اینها که مذکور شد و آن بیست و پنج خصلت است از قوله لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا
آخر تا اینجا که یازده امر است و چهارده نهی و اینها در الواح موسی مکتوب بوده كَانَ سَيِّئُهُ هست بدی آن یعنی
آنچه منهی است عِندَ رَبِّكَ نزد پروردگار تو مَكْرُوهًا کراهت داشته شده یعنی خدا کراهت دارد آنرا و تارک آنرا نهی کرده
ذَٰلِكَ آن احکام مذکوره مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ از آنچیز هست که وحی کرده است بتو رَبُّكَ پروردگار تو مِنَ
الْحِكْمَةِ از علمی که شناخت حق است و دانستن آن برای عمل وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ و فرا مگیر با خدای إِلَٰهًا آخَرَ
خدایی دیگر که اگر شرک آری باو فَتُلْقَىٰ پس انداخته شوی فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَلُومًا در حالتی که ملامت کرده شده باشی
یعنی ملایکه و اهل ایمان ترا ملامت کنند مَّدْحُورًا دور کرده رانده شوی از رحمت خدای أَفَأَصْفَاكُمْ خطابست بکسانی که
گفتند فرشتگان دختران خدایند یعنی آیا برگزید شما را رَبُّكُم پروردگار شما بِالْبَنِينَ به پسران که افضل اولاد اند وَاتَّخَذَ
و فرا گرفت برای خود مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا از فرشتگان دختران که خسیس ترین اولاد اند این خلاف آنچیزیست که عقول شما
بدانست و عادت شما بران جاریست إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ بدرستی که شما بگویید قَوْلًا عَظِيمًا سخنی عظیم یعنی بزرگ
که اضافه اولاد میکنید بحق سبحانه و نفس خود را تفضیل مینهید برو که محبوب را بخود و مکروه را بدو نسبت میدهید وَلَقَدْ صَرَّفْنَا
و بدرستی که گردانیدیم یعنی مکرر ساختیم براه خود را زد لائل و وجوه تقریر فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ در چند جای از قرآن لِيَذَّكَّرُوا
تا پند پذیر شوید و دریابید وَمَا يَزِيدُهُمْ و نمی افزاید ایشانرا تکرار این سخن إِلَّا نُفُورًا مگر رمیدن و از حق دور شدن بعد از آن
در رد قول مشرکان پیغمبر را میفرماید که قُلْ بگو ای محمد صلعم لَّوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ اگر بودندی با خدای بحق خدایان دیگر كَمَا يَقُولُونَ
چنانکه شما ای مشرکان میگویید و حقیقی یا مجاز اند یعنی چنانکه کافران میگویند إِذًا لَّابْتَغَوْا آنگاه آن خدایان طلب کردندی إِلَىٰ
ذِي الْعَرْشِ بسوی خداوند عرش یا مالک ملک سَبِيلًا راهی که بدفع او مشغول شدندی چنانکه ملوک میکنند یعنی حق تعالی اینها
بعیب و نکوهش ایشان میفرستد اگر ایشان خدای بودندی یا شریک خدای بایستی که راه منازعت جستندی و عجز را از خود

تمه وانهم ... (margin)
علمی (margin)



دفع کردندی سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَىٰ و برتر عَمَّا يَقُولُونَ از آنچه ایشان میگویید عُلُوًّا كَبِيرًا برتری بزرگ
یعنی متباعد از آن غایت تباعد چه او سبحانه در اعلا مراتب وجود است زیرا که واجب الوجود لذاته است و فرا گرفتن ولد
از ادنی مراتب وجود است که از خواص آنچیزیست که ممتنع البقاست تُسَبِّحُ لَهُ تسبیح میکند و بپاکیزگی یاد میکند
خدا را السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ هفت آسمان و زمین وَمَن فِيهِنَّ و هر که در ایشان است از ملایکه و جن و
انس وَإِن مِّن شَيْءٍ و نیست هیچ چیز از مخلوقات إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ مگر که تسبیح میگوید خدا را تسبیحی مقترن
بحمد او یعنی تنزیه میکند او را از سمات نقصان و ستایش میکند او را بصفات کمال وَلَٰكِن لَّا تَفْقَهُونَ و لیکن شما ای مشرکان
در نمی یابید تَسْبِيحَهُمْ تسبیح ایشان را چه شما بنظر صحیح و عقل صافی تأمل نمیکنید تا فهم تسبیح ایشان توانید کرد إِنَّهُ كَانَ
بدرستی که هست خدای حَلِيمًا بردبار که تعجیل عقوبت نمیکند بر شما بجهت عدم تفکر در صنایع او غَفُورًا آمرزنده
مر آنرا که تأمل در مصنوعات کرده بصانع عالم و وحدانیت او اعتراف نماید که تمام مکونات باختلاف لغات تسبیح
الهی میکنند اما آنرا نشنود و فهم نکند مگر عالم ربانی و مراد بتسبیح ایشان کیفیت دلالت ایشانست بر وجود صانع و بر
قدرت و علم و وحدانیت او آورده اند که حضرت رسالت صلعم در شب تیره در خانه کعبه نشستی و تلاوت قرآن فرمودی
بعضی از اهل شرک سنگ را بر آنحضرت انداختندی و قصد ایذای وی کردندی حق تعالی شر ایشانرا از وی کفایت کرده چشم
آنحضرت را از چشم ایشان بپوشید و آیت فرستاد که وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ و چون بخوانی قرآن را جَعَلْنَا بَيْنَكَ
گردانیم یعنی پیدا کنیم میان تو وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ و میان آنانکه نمیگروند بآنسرای حِجَابًا مَّسْتُورًا پرده پوشیده
شده از حس تا ترا نه بینند و آواز ترا نشنوند وَجَعَلْنَا و گردانیدیم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان أَكِنَّةً
پوششها یعنی چون بجهت عناد و لجاج تأمل نمیکنند در آیات باهره و معجزات ظاهره پس گویا بر دلهای ایشان پوششها
نهاده ایم که مانع است أَن يَفْقَهُوهُ از آنکه دریابند قرآن را وَفِي آذَانِهِمْ و نهاده ایم در گوشهای ایشان وَقْرًا گرانی
تا استماع قرآن نمیکنند و یا ما علامتی بر دلهای و گوشهای ایشان نهاده ایم تا ملایکه را آن علامت شوند که ایشان از فرط عناد تدبر
در آیات نکنند و آنرا بسمع قبول نشنوند و بجهت آن ایشان را لعن کنند وَإِذَا ذَكَرْتَ و چون یاد کنی رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ
پروردگار خود را در قرآن وَحْدَهُ یگانه و یکتا وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ باز گردند کافران بر پشتهای خود یعنی باز پس روند
نُفُورًا در حالتی که رمندگان باشند از شنیدن توحید چه داعیه ایشان آنست که آلهه ایشان را با الله خود ذکر کنی نَّحْنُ
أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا يَسْتَمِعُونَ بآنچه میشنوند قرآن بِهِ بسبب آنچیز که بجهت است مراد آنست که قرآن را برای

سلی کویم (margin)
[illegible] (vertical margin note)

إذ يستمعون إليك وقتي كه گوش وا ميدارند بسوي تو وإذ هم نجوى ووقتي كه ايشان راز گويند كه مانند يعني پنهان
با يكديگر ميگويند كه كلام وي سحر است وشعر إذ يقول الظالمون ياد كن اي محمد چون گويند ستمكاران يعني مشركان
مر اصحاب ترا كه شما إن تتبعون متابعت نميكنيد وازپي نميرويد إلا رجلا مسحورا مگر مردي را سحر كرده شده را يعني كسي
كه با و سحر كرده اند وعقلش زايل شده انظر كيف بنگر چگونه ضربوا لك الأمثال زدند براي تو مثلهاي مختلف يعني وصف
ميكنند ترا بمجنون وساحر وكاهن وشاعر فضلوا پس گمراه شدند از طريق حق در جميع اين امثال فلا يستطيعون سبيلا
پس نميتوانند يافتني راهي را بطعن در وجهي كه موجه باشد مگر بتهتان صريح وبعد از ان در ذكر انكار ايشان بعث ميفرمايد كه
وقالوا وگفتند كافران أإذا كنا آيا آن هنگام كه باشيم بعد از مرگ بمرور زمان گرديم عظاما استخوانها ورفاتا وخاك ها
خورده وريزه شده وريزيده گشته أإنا لمبعوثون آيا برانگيخته شدگان شويم خلقا جديدا آفريدني نو تازه قل بگو
درجواب ايشان كونوا گرديد شما يعني اگر في المثل گرديد بتي خود حجارة سنگ أو حديدا يا آهن أو خلقا
مما يكبر يا آفريده از ان چيزها كه بزرگ است دوقتي دارد في صدوركم در سينهاي شما مانند آسمان وكوه وامثال آن
از هرچه قبول حيوة در وا بعد ست البته حق تعالى شما را بيرانند وزنده گرداند بجهت تعلق قدرت تامة حضرت عزت بهمه
ممكنات پس تعلق قدرت او بزنده گردانيدن استخوانهاي پوسيده شما كه موصوف بحيوة بوده است بطريق اولى فسيقو
لون پس زود باشد كه گويند بروجه انكار من يعيدنا كيست كه باز آرد ما را يعني زنده سازد پس از مرگ قل بگو درجواب
كه باز آورد وزنده سازد شما را الذي فطركم آنكسي كه بيافريد شما را أول مرة اول بار كه خاك بوديد پس آنكس كه تواند خاك را جان
دادن در بدايت هم تواند خاك را زنده سازد در نهايت چه اين آسانترست از اول فسينغضون پس زود باشد كه بجنبانند
إليك رءوسهم بجانب تو سرهاي خود را يعني چنانچه كسي از تعجب سر خود بجنباند ايشان از روي انكار سر خود بجنبانند ويقولون
وگويند متى هو كي خواهد بود اين بعث ونشر قل بگو اي محمد صلعم عسى أن يكون شايد باشد بعث ونشر قريبا
نزديك چه هرچه لا محاله آينده است آن نزديك تواند گفت وبعث شما البته واقع شود يوم يدعوكم درروزي
كه بخواند خدا شما را براي محاسبه يا اسرافيل در نفخه ثانيه شما را آواز دهد فتستجيبون پس شما اجابت كنيد خدا را يا اسرافيل را بحمده
در حالتي كه قايل باشيد ستايش حق بر كمال قدرت او چنانكه در خبر آمده كه خلايق از قبور برآمده خاك از سر ها افشانند وگويند سبحانك
اللهم وبحمدك وتظنون وگمان بريد آن هنگام إن لبثتم آنكه درنگ نكرديد در قبر إلا قليلا مگر اندكي يا زندگي خود را كه
در دنيا داشته باشيد درازي روز اندك شمرديد جهت مشاهده اهوال آن يا جهت طول مكث در آخرت بعد از ان بندگان را باتباع بهترين

اقوال

اقوال وافعال ميفرمايد كه وقل لعبادي وبگو مر بندگان مرا يعني بدوستان كه بندگان مخصوص منند يقولوا التي كه بگويند آن
كلمه را كه هي أحسن آن بهتر ونيكوتر باشد وآن امرست با وامر ونهي از مناهي آورده اند كه مشركان پيوسته در ايذاي صحابه
بقول وفعل ميكوشيدند ومؤمنان صورت حال بعرض حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وآله رسانيدند وبجدال وقتال
ايشان دستوري طلبيدند آنحضرت فرمود كه مرا هنوز امر بجدال نفرموده اين آيت آمد كه شما مر كفار را تامل
باحسن اقوال يعني در مقابله جفاي كفار درشتي نكنند بلكه با ايشان گويند كه يهديكم الله خدا شما را براه راست دارد
إن الشيطان بدرستي كه ديو سركش ينزغ بينهم دشمني مي افكند ميان آدميان پس ممكنست كه درشتي كردن
بازلي درشتي موجب ستيزه وعناد گردد وآن صورت بازدياد فتنه وافساد كشد إن الشيطان كان
بدرستي كه شيطان هست للإنسان مر آدمي را عدوا مبينا دشمني آشكارا كه هرگز صلاح او نجويد و
جز هلاك او نكوشد ربكم أعلم بكم پروردگار شما داناترست بحال شما إن يشأ يرحمكم
اگر خواهد خداي بخشد بر شما واز جور كافران برهاند أو إن يشأ يعذبكم يا اگر خواهد عذاب كند شما را بايذا
وآزار كفار باين وجه كه تخليه ايشان كند تا شما را آزار كنند واين موجب مزيت ثواب شما باشد وما أرسلناك
ونفرستاديم ترا اي محمد صلعم عليهم وكيلا بر كافران نگهباني كه ايشان را از كفر نگاه داري وباجبار ايشان را
باسلام داري پس مواخذه نخواهي شد بگفتار وكردار ايشان ووظيفه تو همين تبليغ است پس اصحاب خود را باقوال
وافعال حسنه امر كن وبا كفار مدارا كن وربك أعلم وآفريدگار تو داناترست بمن في السموات والأرض
بانكس كه در آسمانها وزمين است يعني احوال ايشان داند ومصلحت ايشان فرو نگذارد در انوار گفته كه قريش
استبعاد ميكردند كه چرا يتيم ابو طالب پيغمبر باشد وبهمه وكريه چند متابعت او كنند حق تعالى اين آيت فرستاد
كه ما داناتريم باهل آسمان وزمين هر كرا خواهيم براي نبوت بر گزينيم ولقد فضلنا وبدرستي كه افزوني داديم بعض
النبيين بعضي پيغمبران را على بعض بر بعضي ديگر چنانكه ابراهيم را بخلت وموسى را بمكالمه ومحمد را بمحبوبيت
وخاتميت وعموم رسالت وشفاعت ومعراج وآتينا داود زبورا وداديم داود را زبورا كتاب زبور پس شرف
او بدان كتابست نه بپادشاهي او مرويست كه زبور صد وپنجاه سوره است كه در وي احكام حلال وحرام است و
حدود وفرايض نيست بلكه ثناي الهي ونوع وعظ ونصيحت ووصف حضرت رسالت پناهي صلعم وستايش او آورده اند
كه چون قريش بقحط مبتلا شدند حق تعالى جهة الزام ايشان اين آيت فرستاد كه قل ادعوا الذين زعمتم

بگوای محمد با کافران که بخوانید آنان را که گمان بردید که ایشان خدایانند از ملایکه و مسیح و عزیر و اصنام **مِنْ دُونِهِ** بجز از خدای تا ایشان بلا از شما بگردانند **فَلَا يَمْلِكُونَ** پس ایشان نمیتوانند **كَشْفَ الضُّرِّ** برداشتن سختی یعنی قحطی و درویشی و بیماری **عَنْكُمْ** از شما **وَلَا تَحْوِيلًا** و نمیتوانند تغیر دادن آن یعنی گردانیدن آن از قبیله شما بقبایل دیگر آورده اند که بنو ملیح ملایکه را و جنی را میپرستیدند جنیان خود ایمان آوردند و پرستندگان ایشان بر کفر خود بماندند آیه آمد که **أُولَئِكَ** آن گروه از ملایکه و جن **الَّذِينَ يَدْعُونَ** آنانند که میخوانند کافران ایشان را و میپرستید **يَبْتَغُونَ** میجویند **إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ** بپروردگار خود وسیله و دست آویزی یعنی تقرب بطاعت و عبادت بحضرت او **أَيُّهُمْ أَقْرَبُ** هرکدام ایشان که نزدیکترند بتر او در مرتبه یعنی آنانکه مقربان درگاه اند از ملایکه و جنی توسل میکنند بحق تعالی پس غیر مقرب بطریق اولی که دم توجه بدانحضرت آرد و ملتجی بوی آنست که معبودان شما محتاج معبود بحق اند **وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ** و امید میدارند بخشش او را **وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ** و میترسند از عذاب او **إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ** بدرستی که عذاب آفریدگار تو **كَانَ مَحْذُورًا** هست سزاوار با آنکه از آن حذر کنند و چون معلوم شد که ایشان در بیم و امیدند چو بسیار بندگان پس چگونه ایشان را پرستش توان کرد بعد از آن بسبیل تهدید میفرماید که **وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ** و نیست هیچ دیهی و شهری **إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا** مگر که ما هلاک کننده ایم اهل آن را بمرگ و فنا **قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ** پیشتر از روز قیامت **أَوْ مُعَذِّبُوهَا** یا عذاب کننده آن بقتل و قحط و غیر آن **عَذَابًا شَدِيدًا** عذابی سخت یعنی اگر مؤمن صالح اند بموت و اگر کافر و فاسق اند بعذاب **كَانَ ذَلِكَ** هست این حکم **فِي الْكِتَابِ** در لوح محفوظ **مَسْطُورًا** نوشته شده آورده اند که قریش از حضرت رسول معجزها طلبیدند از جمله آنکه کوه صفا را از خالص سازد و کوههای مکه را محو کند تا زمین گشاده گردد و صلاحیت زراعت داشته باشد و جویها روان سازد تا باغ و بوستان سازند حق تعالی فرمود که **وَمَا مَنَعَنَا** و باز نمیدارد ما را **أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ** از آنکه فرستیم معجزات مقترحه قریش را **إِلَّا أَنْ كَذَّبَ** مگر آنکه تکذیب کردند **بِهَا** بآیات مقترحه خویش **الْأَوَّلُونَ** پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند و ما بر دست پیغمبران ظاهر کردیم و آنها تکذیب کردند و ما ایشان را استیصال کردانیدیم پس اگر این امت میطلبند از معجزات بظهور آریم و میدانیم که ایشان نخواهند گروید و هرآینه عذاب استیصال بر ایشان باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده ایم که ایشان را استیصال نسازیم بجهت شرف حضرت محمد صلعم و بجهت آنکه از نسل ایشان مؤمنان بیرون خواهیم آورد و بعد از آن ذکر بعضی از امم ماضیه میکند که بجهت تکذیب آیات مقترحه هلاک شدند و میفرماید که **وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ** و دادیم قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان از صالح

بخدائی

بیغمبر **مُبْصِرَةً** در حالتی که بینه بود و پیدا و هویدا یعنی آن را از سنگ بیرون آوردیم بر وجهی که بیننده آن را میدیدند **فَظَلَمُوا** پس کافر شدند **بِهَا** بدان ناقه و او را پی کردند و بتمامی هلاک شدند **وَمَا نُرْسِلُ** و ما نفرستیم **بِالْآيَاتِ** معجزات مقترحه را **إِلَّا تَخْوِيفًا** مگر برای ترسانیدن از عذاب استیصال پس اگر بکفر راسخ باشند بعد از نزول آن معجزات هرآینه مستاصل کردند **وَإِذْ قُلْنَا لَكَ** و یاد کنی چون گفتیم ترا و وعده دادیم که اندوه مخور **إِنَّ رَبَّكَ** بدرستی که آفریدگار تو یعنی عذاب او **أَحَاطَ بِالنَّاسِ** فرا خواهد گرفت مردمان را یعنی هلاک خواهد گردانید قریش را این اشارتست بواقعه بدر یا علم خدا احاطه کرده باحوال مردمان و باحوال ایشان از طاعت و عبادت و معصیت و شرک و آنچه مستحق اند از ثواب و عقاب **وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي** و نگردانیدیم ما آن خواب را که **أَرَيْنَاكَ** بتو نمودیم **إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ** مگر برای آدمیان یعنی سبب آزمایش مراد خوابیست که در سال حدیبیه آنحضرت دید و آن چنان بود که حضرت در خواب دید که عمره گزارده و خانه را طواف کرده و سعی و حلق بجا آورده صحابه منتظر این بودند و در آن سال عمره میسر نشد و منافقان زبان طعن دراز کردند که این خواب راست نشد و حال آنکه حکم الهی آن بود که تعبیر واقعه در سال آینده بظهور رسد و تفصیل این در سوره الفتح مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و از امام محمد باقر علیهما السلام و امام جعفر صادق هم مرویست که این خواب آن بود که حضرت رسالت صلعم در واقعه دید که جمعی بوزینگان بر منبر او میدویدند و بر آنجا میجهیدند حضرت دلتنگ شد جبرئیل علیه السلام آمد و او را خبر داد که اینها بنو امیه باشند که بعد از تو با بر منبر تو نهند و بر آنجا رانند و در خبرست که بعد از این واقعه مجلس لب آنحضرت را خندان ندید و بنا برین مراد از فتنه آن فتنه بود که در ایام حکومت ایشان واقع شده از قتل اولاد و ذریه سید ابرار و اولیاء ایشان و غیر آن که در هیچ قرنی از قرون کسی مثل آن ندیده و نشنیده و ترا ما بینه و محمد بن کعب و بعضی دیگر مراد شجره ملعونه که حکم بعد ازین واقع شده تیره بنو امیه اند و آن اینست که **وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ** یعنی نگردانیدیم درخت لعنت کرده را که یاد کرده شده **فِي الْقُرْآنِ** در قرآن مگر برای فتنه مردمان تا محجوبان خود را از آن آزمایش کنیم و بر عالمیان ظاهر سازیم که کدام از ایشان صابرست بر آن و کدام جزع کننده است بر آن و در بعضی تفاسیر آمده که چون مشرکان درخت زقوم شنیدند که در دوزخ رستنی است متعجب شدند ابوجهل گفت محمد میگوید که آتش دوزخ سنگ را میسوزد و باز میگوید که از درخت میروید این نهایت عجیب است و حال آنکه از تعجب ایشان عجب بود زیرا که از درخت سبز آتش میگرفتند و هیچ فکر نمیکردند که آتش در درخت بودیعه نهد چه عجب که درخت

در آتش برویانید یا قادری که پر و بال سمندر را در آتش از احتراق محافظت میکند و احشا کشتر مرغ را وقت
زو بردن جمرات آتش از سوختن نگاه میدارد توانا است بر رویانیدن شجره در دوزخ و زقوم را شجره ملعونه گفت
باعتبار آنکه خورنده آن کافرانند و لعنت متوجه ایشانست وَنُخَوِّفُهُمْ و میترسانیم کافران را بانواع تخویفات
چون خبر دادن از استیصال امم سابقه و یاد کردن دوزخ و زقوم و امثال آن فَمَا يَزِيدُهُمْ پس نمی افزاید آن تخویف
ایشان را إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا مگر سرکشی بزرگ یعنی کفر کافری و ستیزه از حد متجاوز شده و چون تکبر ایشان
از وسوسه شیطان است در عقب آن ایراد استکبار و بدی عاقبت او کرده میفرماید که وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن چون گفتیم
لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا مر فرشتگان را که سجود کنید لِآدَمَ مر آدم را سجده تعظیم و تکریم فَسَجَدُوا پس سجده کردند
همه ایشان إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که سجده نکرد و چون حق تعالی گفت که چرا سجده نکردی قَالَ أَأَسْجُدُ گفت بر وجه استکبار
و انکار آیا سجده کنم یعنی نکنم لِمَنْ خَلَقْتَ مر آنکس را که آفریدی طِينًا از گل پس حق تعالی رد و لعنت کرد و وی را از
درگاه خویش براند قَالَ گفت ابلیس دیگر باره که ای پروردگار من أَرَأَيْتَكَ آیا دیدی و پسندیدی هَذَا الَّذِي
كَرَّمْتَ این را که گرامی کردی و فضل دادی او را عَلَيَّ برمن و بچه وجه او را برمن تفضیل دادی و حال آنکه او از خاک
است که خسیس ترین عناصر است و من از آتش که شریفترین آنست لَئِنْ أَخَّرْتَنِ بخدا اگر واپس داری
مرا و مرگ مرا تاخیر کنی إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت لَأَحْتَنِكَنَّ هر آینه مستولی شوم بر گمراه ساختن
ذُرِّيَّتَهُ فرزندان او را و همه را در تحت تصرف خود در آورم و مامور خود سازم إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی که نتوانم
ایشان را گمراه کردن بسبب عصمت که بایشان ارزانی داشته باشی قَالَ اذْهَبْ گفت خدای تعالی او را که برو
و این امر اهانت است و ابعاد یعنی او را براند از درگاه رحمت و قرب خود و روی تهدید فرمود که در پی هم خود برو
فَمَنْ تَبِعَكَ پس هر که ترا متابعت کند و فرمان برد مِنْهُمْ از ذریت آدم فَإِنَّ جَهَنَّمَ پس بدرستی که
آتش دوزخ جَزَاؤُكُمْ پاداش شماست یعنی جزای تو و ایشان جَزَاءً مَوْفُورًا جزای تمام یعنی عذابی
بر دوام و ثبات وَاسْتَفْزِزْ و از جای بجنبان و بلغزان مَنِ اسْتَطَعْتَ هر کرا توانی مِنْهُمْ از ایشان بِصَوْتِكَ
باواز خود یعنی خواندن ایشان را بفساد زاهدی در تفسیر خود از ابن عباس نقل میکند که هر آوازی که نه در راه
رضای خدا از دهن بیرون آید آواز شیطانست و هر داعی که بمعصیت دعوت کند لشکر ابلیس است وَأَجْلِبْ
عَلَيْهِمْ و بانگ زن بر ایشان بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ سواران و پیادگان خود را در

جمع کن که هر سوار و پیاده از انس و جن که در معصیت خدا سعی کنند از خیل و رجل شیطانست وَشَارِكْهُمْ
و شرکت کن با ایشان فِي الْأَمْوَالِ در مالها یعنی ایشان را بر آن دار که از حرام جمع کنند یا بر باد دهند و یا در معصیت
صرف کنند وَالْأَوْلَادِ و در فرزندان ایشان نیز شریک شو تا از زنا حاصل کنند یا بعبد العزی و عبد الشمس و امثال
آن نام نهند یا ایشان را بر ملت باطله ترغیب کنند وَعِدْهُمْ و وعده ده ایشان را بوعدهای دروغ از درازی امل و شفاعت
بتان و با تاخیر توبه و با انکار بعث و بهشت و دوزخ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ و وعده نمیدهد شیطان ایشان را
إِلَّا غُرُورًا مگر بفریب یعنی خطا بصورت صواب بایشان مینماید تا مرتکب آن شوند إِنَّ عِبَادِي بدرستی که
بندگان خالص و برگزیده من که برای بهشت آفریده شده اند لَيْسَ لَكَ نیست ترا عَلَيْهِمْ برای اغوای ایشان
سُلْطَانٌ تسلط و قدرت یعنی هیچکس را توانائی زینت مگر بندگان مرا وَكَفَى بِرَبِّكَ و بسنده است پر
وردگار تو وَكِيلًا نگهدارنده بندگان خود از اضلال تو بوسیله دلایل واضحه و با کفایت است او در آنکه کار خود را باو باز
گذارند و از وساوس تو باو ملتجی شوند و یاری از او جویند رَبُّكُمُ الَّذِي پروردگار شما آنکسی است که بقدرت کامله
يُزْجِي براند و روان میکرداند لَكُمُ الْفُلْكَ برای شما کشتیها را فِي الْبَحْرِ در دریا لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ
تا بجوئید از فضل او یعنی روزی خود را که در معاملات با شما کردی عبور بر دریا بجهت نماید إِنَّهُ كَانَ
بدرستی که او هست بِكُمْ رَحِيمًا بشما مهربان که کارهای مشکل بر شما آسان میکرداند و محتاج شما را بما یحتاج میرساند
وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ و چون برسد شما را سختی که آن خوف غرق شدنست فِي الْبَحْرِ در دریا ضَلَّ گم شود
و برود از خاطرهای شما مَنْ تَدْعُونَ هر که را بخوانید و میپرستید إِلَّا إِيَّاهُ مگر او را که خداوند یگانه است یعنی در آنجا
جز او را نخوانید و نجات جز از وی نجوئید فَلَمَّا نَجَّاكُمْ پس آنگاه که برهانید شما را از غرق شدن و برسانید
إِلَى الْبَرِّ بسوی بیابان أَعْرَضْتُمْ برگشتید از توحید و باز روی بپرستش بتان آوردید وَكَانَ
الْإِنْسَانُ و هست آدمی كَفُورًا بسیار ناسپاس مر نعمت خدا و ند خود را أَفَأَمِنْتُمْ آیا نجات یافتید بعد از
رسیدن شما از دریا بصحرا پس ایمن شدید أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ از آنکه فرو برد شما را خدا جَانِبَ الْبَرِّ بکرانه زمین
یعنی آنکه قادرست بر آنکه شما را در آب فرو برد یا توانا است بر آنکه در خاک نهان کند أَوْ يُرْسِلَ یا فرستد عَلَيْكُمْ
حَاصِبًا بر شما بادی که سنگ بر شما افکند یعنی قادرست بر آنکه شما را سنگ باران کند ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ
پس نیابید برای خود وَكِيلًا نگهدارنده که شما را محافظت کند چه هیچ کس رد فعل حق تعالی نتواند کرد أَمْ أَمِنْتُمْ آیا ایمن

شده باد أَنْ يُعِيدَكُمْ آنكه باز گرداند شما را و در آرد فِيهِ در دريا تَارَةً أُخْرَىٰ بار ديگر يعني در دل شما افكند تا ديگر بار ميل
سفر دريا كنيد و در كشتي نشينيد فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ پس فرستد بر شما قَاصِفًا مِّنَ الرِّيحِ شكسته از باد يعني بادي بر
انگيزاند كه كشتي را بشكند فَيُغْرِقَكُم پس غرق كرداند شما را بِمَا كَفَرْتُمْ بسبب آنچه ناسپاسي كرديد يعني بسبب
كفران شما شما را غرق كرداند ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ پس نيابيد براي خود عَلَيْنَا بِهِ بر ما بآن غرق كردن تَبِيعًا
از پس در آينده كه داوري كند و خواهد كه انتقام كشد از ما و زبان اعتراض دراز كند و گويد چرا چنين كردي و بعد از حكايت
از قول ابليس كه تعظيم بني آدم فرمود بقوله وَلَقَدْ كَرَّمْنَا و هر آينه ما گرامي كرديم بَنِي آدَمَ فرزندان آدم را
وَحَمَلْنَاهُمْ و بر داشتيم ايشان را يعني سوار كردانيديم فِي الْبَرِّ در بيابان بر چهارپايان وَالْبَحْرِ و در دريا
بكشتيها وَرَزَقْنَاهُم و روزي داديم ايشان را مِّنَ الطَّيِّبَاتِ از طعامهاي پاكيزه و بالذه وَفَضَّلْنَاهُمْ و افزوني
داديم ايشان را عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا بر بسياري از آنچه ما آفريده ايم تَفْضِيلًا افزوني دادني بغلبه و استيلا يا بشرف
و كرامت بدانكه كرامت ايشان جسداني نيست و روحاني اما جسداني تمام ايشان را است از مؤمن و كافر و آن
تخمير طينت ايشانست بيدين و تصوير در رحم و حسن صورت و مزاج قريب باعتدال و راستي قامت و اخذ بيدين
و اكل باصابع و تزيين بلحيه و گيسو و تميز بعقل و فهم و نطق و خط و راه يافتن باسباب معيشت و تمكن بر صناعات
و روحاني بر دو قسم است عامه و خاصه اما آنچه عام است مؤمن و كافر در ان شريك اند چون نفخ روح در ايشان و اخراج
از صلب آدم و اسماع قول أَلَسْتُ و انطاق بجواب بلي و عهد بر عبوديت و ايلاد بر فطرت اسلام و ارسال رسل بر ايشان
و انزال كتب براي ايشان و ترغيب بمثوبات و تخويف از عقوبات نيراني و اظهار آثار قدرت و دلايل و معجزات
براي ايشان اما كرامت روحانيت خاصه آنست كه انبيا و اوليا و مؤمنان را بدان گرامي ساخته از نبوت و رسالت
و ولايت و هدايت و ايمان و اسلام و ارشاد و اخلاق حسنه و آداب مرضيه و ترقي از مضايق ناسوتي بجذبات
لاهوتي و محمد بن كعب گفته كه كرامت آدميان بآنست كه حضرت مصطفي صلي الله عليه و آله از ايشانست و اكثر
علما بر آنند كه رسل بني آدم فاضلترند از رسل ملائكه و اوليا بني آدم شريف ترند از اولياي ملائكه و صلحاي ايمان
فاضلترند بر عوام ملائكه و در تنزيه ... الانبيا آورده كه انبيا و رسل و ائمه معصومين عليهم السلام افضل از جميع
ملائكه اند بعد از آن ميفرمايد كه ياد كن اي محمد صلعم يَوْمَ نَدْعُو روز را كه بخوانيم كُلَّ أُنَاسٍ هر گروهي را از مردمان بِإِمَامِهِمْ
به پيشوايان ايشان يعني نبي ايشان چنانكه گويند كه يا امت موسي و يا امت عيسي و يا امت محمد و يا متوجي

كه در مذهب متابعت او نموده باشند از ائمه هدي و ائمه ضلال چنانكه گويد اي امامي يا حنفي يا شافعي و از حضرت امير المؤمنين
عليه الصلوة و السلام مرويست كه در آن روز هر قومي را بخوانند بامام زمان ايشان و كتاب منزل بر ايشان و از صادق عم
مرويست كه فرمود اي دوستان و محبان ما حمد خداي كنيد برين نعمت كه چون روز قيامت باشد هر قومي را بآن
دعوت كنند كه بوي اقتدا كرده باشند ما پناه برسول خدا بريم و در چنگ در روي زنيم و شما پناه بما بريد پس كجا برند شما را
و اين كلام را سه بار فرمود و بعد از آن گفت بجاي كعبه كه شما را ببهشت برند فَمَنْ أُوتِيَ پس هر كه داده شود كِتَابَهُ
بِيَمِينِهِ نوشته عمل او بدست راست او فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ ميخوانند كتاب خود
را از روي بهجت و مسرت نوبتي بعد از نوبتي چه در ان نامه عملهاي نيكو بينند وَلَا يُظْلَمُونَ و ستم ديده نشوند در
مزد خود فَتِيلًا بمقدار فتيل از چرك كه ميان انگشتان است يعني كمترين چيزي قصور در پاداش ايشان نباشد
وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِ و هر كه هست درين دنيا أَعْمَىٰ نابينا يعني ديده دلش راه صواب نبيند و بجهت فرط عناد
در دلايل ما بديده نظر نكند تا راه صواب مشاهده نكند فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ پس او در آخرت أَعْمَىٰ نابينا يعني
راه نجات نيابد وَأَضَلُّ سَبِيلًا و گمراه تر از نابينا بود پس هر كه نابينا بود در دنيا از طاعت نابينا بود در عقبي از
ثواب و هر كه اينجا روي تو به نه بيند فردا جمال مغفرت مشاهده كي تواند كرد آورده اند كه وفد ثقيف گفتند كه اي محمد ايمان
نياريم بتو تا وقتي كه يكسال ما را بت پرستي بگذاري و زمين طايف را كه آرامگاه ماست چون حرم مكه حرم ما ساز
داني و ما را در نماز از ركوع و سجود معاف داري اگر از تو پرسند كه چرا چنين كردي بگو خداي من مرا بدين فرموده است
آيت آمد كه وَإِن كَادُوا و بدرستي كه نزديك بود وفد ثقيف لَيَفْتِنُونَكَ كه ترا در فتنه اندازند و بگردانند
ترا عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ از آنچه ما وحي كرديم بتو لِتَفْتَرِيَ تا افترا كني و بر بندي عَلَيْنَا غَيْرَهُ بر ما
جز آنچه وحي كرده ايم يعني بگوئي كه خداي امر فرموده وَإِذًا لَّاتَّخَذُوكَ و آنگاه كه تو چنين كني هر آينه فرا گيرند ترا
خَلِيلًا دوست خود جهت موافقت تو با ايشان در سلوك طريق ضلال وَلَوْلَا أَن ثَبَّتْنَاكَ و اگر نه آنست
كه ترا ثبات داديم بدو عصمت خود لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ بدرستي كه نزديك بود كه ميل كني إِلَيْهِمْ بسوي
ايشان شَيْئًا قَلِيلًا ميل كردني اندك يعني بجهت قوت كيد و مكر ايشان نزديك بود كه تو در صدد ميل بسوي ايشان بيفتي
ولكن عصمت ما ترا نگاه داشت در مجمع آورده كه چون آنحضرت معصوم بود پس براي تخويف امت تا ميل بسخن
مشركان نكند آيه آمد كه إِذًا لَّأَذَقْنَاكَ آنگاه كه ميل ميكردي هر آينه بچشانيديم ترا ضِعْفَ الْحَيَاةِ دو چندان عذاب

بيخ يعني در

وَضِعْفَ الْمَمَاتِ و دو چندان عذاب مرگ یعنی در آخرت و دو چندان عذابی باشد که واقع شود بر غیر تو که مرتکب این
امر شود زیرا که خطاء خطیر اخطر است ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ پس نمی یافتی برای خود عَلَيْنَا بر دفع عذاب ما نَصِيرًا
یاری که بسبب او از ان باز رهی چون این آیت آمد حضرت رسالت صلعم فرمود که اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین بار خدایا
مرا چشم زدنی بخود باز مگذار مرویست که اهل مکه در اخراج آنحضرت مشاورت کردند و رای ایشان بران قرار گرفت
که در دشمنی بجدی افراط کنند که آنحضرت را بضرورت بیرون باید رفت حق تعالی این آیت فرستاد که وَإِنْ كَادُوا
و بدرستی که خواستند اهل مکه لَيَسْتَفِزُّونَكَ تا بلغزانند ترا بدشمنی مِنَ الْأَرْضِ از زمین لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا تا بیرون
کنند ترا از ان وَإِذًا لَا يَلْبَثُونَ و آنگاه که چنین کنند درنگ نکنند خِلَافَكَ پس از رفتن تو إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی از ز
مان و آنچنان شد چه بعد از هجرت باندک زمان واقعه بدر دست داد و هلاک گشتند از ابن عباس روایتست که یهود از
اقامت آنحضرت در مدینه حسد آمد گفتند یا ابا القاسم مقام انبیای پیشین زمین شام بود اگر تو پیغمبری و میخواهی
که ما ترا تصدیق کنیم باید که بشام روی و آنجا ساکن شوی حضرت عزم سفر شام فرمود این آیت آمد که یهود میخواهند که ترا
از زمین یثرب دور افکنند اگر چنین باشد پس از تو جدائی امان نیابند و معذب شوند حضرت عازم شهر بتو
قف در مدینه و در اندک زمانی قبایل یهود بقتل و جلا معذب شدند بعد از ان فرمود که سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا
سنت نهادیم ما سنت نهادنی برای آنها که فرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو مِنْ رُسُلِنَا از فرستادگان
و آن سنت هلاکت ایشانست بتکذیب پیغمبران و اخراج ایشان از دیار خود وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا و نیابی
مر سنت و عادت ما را تَحْوِيلًا تغیری و تبدیلی و چون عادة الله جاری شده که تا پیغمبر در میان امت باشد ایشان
از عذاب ایمن باشند و اگر او را بیرون کنند معذب گردند پس چرا قصد میکنند که ترا بیرون کنند و بعد از اقامت حجة
و ذکر وعد و وعید امر پیغمبر نماید با قامت صلوات بقوله أَقِمِ الصَّلَاةَ بپای دار نماز را و محافظت آن کن
لِدُلُوكِ الشَّمْسِ در وقت زوال آفتاب و میل آن بجانب مغرب که آن اول ظهر است إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ
تا تاریکی شب که اول وقت نماز شام و خفتن است و غسق اللیل وقت نماز مغرب و عشا است
وَقُرْآنَ الْفَجْرِ و بپای دار نماز صبح را تسمیه صلوة بقرآن جهت وجوب قراءت قرآنست دران پس از قبیل جزو
تسمیه شی باشد باسم جزو إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ بدرستی که نماز بامداد كَانَ مَشْهُودًا هست دیده شده یعنی ملائکه لیل
و نهار او را مشاهده میکنند چه آن وقت نزول فرشتگان روزست و بالا رفتن فرشتگان شب پس فرشتگان

شب آنرا دیده در آخر دیوان اعمال لیل ثبت بکنند و ملائکه روز آنرا می بینند و در اول دیوان عمل نهار مینویسند
وَمِنَ اللَّيْلِ و بعضی از شب فَتَهَجَّدْ پس بیدار شو بِهِ بقرآن یعنی بنماز شب نَافِلَةً لَكَ
در حالتی که فریضه زایده است برای تو بر نماز های پنجگانه چه وجوب آن مختص است بتو و برامت تو مندوب
پس نماز شب را بر تو فریضه گردانیدیم نه بر امت تو عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ شاید که بدارد ترا پروردگار تو
مَقَامًا مَحْمُودًا در مقام پسندیده یعنی مقامی که ستوده باشد بستایش همه ستایش کنندگان و آن مقام شفاعت که حضرت
رسالت را در ان مقام خلق اولین و آخرین ستایش کنند و او بدان مشرف باشد بر وجهی که جمیع بندگان او را ببینند در زاد
المسیر آورده که حق تعالی او را در روز قیامت بر عرش نشاند و عبد الله بن سلام گفته که روز قیامت کرسی بیارند و در پیش عرش
بنهند و خاتم الانبیاء بر آنجا نشیند و او را اذن شفاعت دهند بشفاعت هر که گوینده لا اله الا الله باشد و در دل او ایمان
باشد حق تعالی او را از دوزخ خلاصی دهد و بعد از ان آنحضرت را امر میکند که وَقُلْ رَبِّ و بگوی ای پروردگار من أَدْخِلْنِي
در آر مرا در قبر مُدْخَلَ صِدْقٍ در آوردنی پسندیده و با راحت وَأَخْرِجْنِي و بیرون آور مرا از ان در وقت بعث
مُخْرَجَ صِدْقٍ بیرون آوردنی ستوده و با مکرمت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که رسول صلعم این دعا
را در وقتی کرد که در غار بود یعنی بار خدایا بیرون آرم از غار با امنیت و باز بمکه بر با ظفر و غنیمت وَاجْعَلْ لِي و بده مرا
مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خود سُلْطَانًا نَصِيرًا حجتی یاری دهنده و قوتی اعانت کننده و غالب شونده بر
جمیع اهل خلاف و عناد قتاده گفته که مراد بسلطان سلطنت و پادشاهیست که ناصر اسلام باشد بر کفر چه رواج
اسلام بدون آن میسر نبود پس حق تعالی اجابت دعای آنحضرت کرد بقوله فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ و بقوله لِيُظْهِرَهُ عَلَى
الدِّينِ كُلِّهِ و بقوله لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ و بگو آمد حق یعنی دین اسلام وَزَهَقَ الْبَاطِلُ و نا
چیز شد باطل یعنی شرک و گویند حق قرآنست و باطل شیطان چه هر کجا قرآن ظهور کند شیطان بگریزد إِنَّ الْبَاطِلَ
بدرستی که باطل كَانَ زَهُوقًا هست نیست شده و ناچیز گشته ابن مسعود گفته که چون رسول صلعم فتح مکه فرمود بر این
کعبه سیصد و شصت بت بود نهاده هر قومی روی بصنم خود آورده پس آنحضرت چوبی در دست که نیزه بود که بر سر آن قطعه آهنی
بود بر هر بتی که میزد پاره پاره میشد و میگفت وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ و بر هر بتی که بکلمه اشارت بروی در افتادی مشرکان
میگفتند ما هیچ مردی ساحرتر ازین مرد ندیدیم و بر بالای خانه کعبه بتی از خزاعه مانده بود که از مس بود حضرت فرمود که ای
علی آنرا از بام کعبه بزیر انداز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آنرا بزمین انداخت و بشکست و بعد از ان در نعت قرآن میفرماید که

اخبار شفاعت حضرت خاتم الانبیاء

وَنُنَزِّلُ و فرو می فرستیم بتو مِنَ الْقُرْآنِ از قرآن مَا هُوَ شِفَاءٌ آنچه که آن شفاست مر امراض را ما تقدم فیحه و آیات شفا و یا شفاست مر بیماری جهل و شبهه را و اصح آنست که من از برای بیانست یعنی همه قرآن شفاست از مرضهای صوری و معنوی و قلبی و قالبی وَرَحْمَةٌ و بخشایش است لِلْمُؤْمِنِينَ مر مؤمنان را که بدان نفع میگیرند در دین و صلاح نفوس خود و در حدیث آمده که قرآن شفاست هر که بقرآن طلب شفا نکند خدا او را شفا ندهد و از صادق علیه السلام مرویست که هر که را بیماری باشد باید که چون صبح روی از نماز بگرداند هفت بار الحمد بخواند و باد بر روی دمد و اگر به نشود از دیگر روز هفتاد بار بخواند من ضامنم بشفای آنکس که بیماری که اجل در آن باشد وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ و نمی افزاید قرآن ستمکاران را یعنی مشرکان را إِلَّا خَسَارًا مگر زیان کاری و هلاک بجهت تکذیب و کفران بآن و نقل است که و ما نزدهم ذلک نعالی الا فرارا بعد از آن از کفران مشرکان خبر میدهد که وَإِذَا أَنْعَمْنَا و چون انعام کنیم انواع نعم عَلَى الْإِنْسَانِ برای آدمی یعنی کافر أَعْرَضَ روی بگرداند از یاد ما و بشکران مشغول نشود وَنَأَى بِجَانِبِهِ و دور گرداند نفس خود را از شکر کردن آن و ما را بالکلیه فراموش کند و مستغنی شود از ما وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ و چون برسد بوی بیماری و فقر و حرص كَانَ يَئُوسًا باشد بسیار نا امید از رحمت ما و بفضل ما واثق نباشد اما مؤمن در نعمت شکر کند و در محنت با امید فرج شکیبا یعنی آیت خاص است بکافر و اگرچه بحسب ظاهر علی الاطلاق واقع شده قُلْ كُلٌّ بگو هر کسی از مؤمن و کافر يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ کار میکند بطریقه که مشاکل حال و اعتقاد او باشد از خیر و شر یعنی کافر در نعمت اعراض کند و در محنت نا امید باشد و مؤمن در نعمت سپاس دارد و در محنت شکیبائی ورزد و همچنین هر کسی که هست بر وفق اعتقاد و بر طبق صواب دید خود عمل میکند از شبلی پرسیدند که کدام آیت در قرآن امیدوار تر است فرمود که کل یعمل علی شاکلته گفتند درین آیت رجا در کجاست گفت از بنده جفا و خطا آید و آنچه از مقتضای طبع او باشد و از خدای وفا و عطا آید و آنچه از کرم اوست فَرَبُّكُمْ پس پروردگار شما أَعْلَمُ داناتر است بِمَنْ هُوَ بآنکس که او أَهْدَى سَبِيلًا راه یافته است و بصواب نزدیکتر یا نیکوتر از جهت دین و مذهب آورده اند که کفار عرب نضر بن حارث و ابی بن خلف و عقبة بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود حال حضرت رسالت صلعم استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کردند و احوال باز گفتند یهود متعجب شده گفتند ای صنادید عرب ما دانسته ایم که زمان ظهور پیغمبری نزدیکست و از سخنان شما چنان احوال آن نبی استشمام میتوان کرد تحقیق نمایید از او بپرسید که طوف کننده مشرق و مغرب که بود و احوال جوانانی که در زمان پیشین گم شدند چگونه است و روح چیست اگر هر سه سؤال را جواب دهد یا هیچ کدام را جواب ندهد بدانید که او پیغمبر نیست و اگر دو را جواب دهد

قول حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در شفای بیمار که فاتحه را چگونه بخوانند

کفتی

واز روح

واز روح هیچ نگوید پیغمبرست چه ما در کتاب خود چنین خوانده ایم ایشان باز آمده مجلس ساختند و از آنحضرت سؤال کردند حق تعالی در باب آن جوانان که قصه ایشان این آیت فرستاد که أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا و در باب آنکه شرق و غرب عالم سیر کرد این آیت فرستاد که وَيَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا و در باب روح فرمود که وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ و میپرسند ترا از کیفیت روح که انسان بدان زنده است قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي بگو روح از امر پروردگار منست یعنی از مبدعات اوست که بامر کن موجود شده بی ماده و آن از آن جملهاست که مخصوص است بعلم خدای و غیر حق تعالی بوی دانا نیست وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ و داده نشده اید شما از دانش إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی نسبت بعلم خدای که استفاده آن میکنید از وی سبحانه بتوسط حواس خود مرویست که چون کفار این جواب بشنیدند گفتند این خطاب مختص است بما یا غیر ما نیز درین داخلند حضرت فرمود که نه ما حقیقت روح میدانیم و نه شما گفتند عجبست از گفتار تو که یکبار میگوئی که وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا و بار دیگر میگوئی که وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا آیت نازل شد که وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ الخ و آنچه ایشان گفته بودند بجهت کمی فهم ایشان بود زیرا که حکمت انسانیه همین است که علم حق حاصل کند بقدر طاقت بشریه و آنچه سبب انتظام معاش و معاد او باشد و علم چنین نسبت بمعلومات الله که مالا نهایت است در غایت قلتست و با وجود قلت سبب خیر دارینست وفي تفسیره کثیر ابعد الان بیان امتنان خود میفرماید که وَلَئِنْ شِئْنَا و اگر خواهیم ما لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي هر آینه ببریم آنچه را که أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کرده ایم بتو که قرآنست یعنی از سینها و مصحفها محو کنیم ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ پس نیابی برای خود بِهِ بآن یعنی بباز بردن آن عَلَيْنَا وَكِيلًا بر ما وکیلی از جانب خود که آنرا از ما استرداد کند و بسینها و مصحفها باز آرد یا آنچنانکه اول بوده محفوظ دارد إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ مگر رحمت و بخشایش از خدای تو که ترا در یافته آنرا در کنده در سینه تو محفوظ و بر مصاحف منظور دارد و یا معنی آنست که لیکن رحمت پروردگار تو آنرا باقی میگذارد و محو نمیکند إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ بدرستی که فضل خدای هست عَلَيْكَ كَبِيرًا بر تو بزرگ که ترا رسید و لوا آدم ساخته و ختم پیغمبران بتو کرده و لوای حمد و مقام محمود بتو داده و قرآن بتو فرستاده و در میان امت تو باقی گذاشته و آنرا محو نمیکند ابن مسعود گفت که اول چیزی که شما آنرا در دین خود نیابید امانت باشد و آخرین آن نماز و روزی بر شما واقع شود که نه قرآنرا در دلها یابید و نه در مصحفها پس این آیت بخواند و لئن شئنا تا آخر و ابن عمر گفته که قیامت برنخیزد مگر که قرآن باز بآنجا رود

کرامده است واو را دوی بگشد چون درهمی مکس انکبین حق تعم کوید ترا چه بوده است که بدید بار خدایا تر دو آمده ام

بحت انکه مرا بیخوانند و بان کار نمیکنند و این آنکاه بگشد که قیامت نزدیک شده بگشد بعد ازان بیان اعجاز

قرآن میکند جهت احتجاج بر مشرکان و میفرماید که **قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ** بکوای محمد اگر جمع شوند همه آدمیان

میان **وَالْجِنُّ** و پریان که تو بر ایشان مبعوث شده بر همه اتفاق کنند **عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا** برانکه بیارند **بِمِثْلِ**

**هَٰذَا الْقُرْآنِ** مانند این قران را در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب **لَا يَأْتُونَ**

**بِمِثْلِهِ** نیارند مانند او را در هیچ صفتها با آنکه در میان ایشان فصحا و بلغا و عرفا مستند این آیت در جواب نضر

حارث فرود آمده که میگفت **لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَٰذَا** اگر خواهیم مثل این بکوئیم حق تعم رد قول او کرده فرمود که جن و انس

مثل این نتوانند گفت **وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ** و اگرچه باشند برخی از ایشان **لِبَعْضٍ ظَهِيرًا** مر برخی را هم پشت و مدد

کار **وَلَقَدْ صَرَّفْنَا** و بدرستی که مکرر گردانیدیم بوجوه مختلف جهت زیادتی تقریر و بیان **لِلنَّاسِ** برای مردمان **فِي**

**هَٰذَا الْقُرْآنِ** درین قران **مِنْ كُلِّ مَثَلٍ** از هر نوعی و صنفی چون ترغیب و ترهیب و قصص و اخبار و ذکر جنت

و نار و مانند آن **فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ** پس سر باز زدند بیشتر مردمان و نخواستند **إِلَّا كُفُورًا** مگر ناسپاسی را که

آن انکار حقست آورده اند که صناوید قریش روزی حضرت رسالت را طلبیده مجلس ساختند و گفتند ای محمد ما ترا طلبیده

ایم تا تو عذر کنیم که ترا در میان ما و تو بر چیز دو الله که مادر عرب کسی را ندیده ایم که با قوم خود این درشتی کند که تو با ما میکنی آباو اجداد

ما را دشنام میدهی و ایشان را عیب میکنی و زبان بخدایان ما کشوده دشنام میدهی و سنگ تفرقه میان الفه و جمعیت ما

می اندازی و هیچ زشتی و درشتی نمانده که با ما نکردی اگر برای مالست ما ترا غنی گردانیم که در عرب کسی از تو غنی تر نباشد و

اگر بجهت جاه مے خواهی ترا این منصب بدهیم و اگر جنیان ترا زحمت میرسانند ما طبیبی حاذق بیاریم تا در علاج تو کوشد

حضرت جواب داد که اینها هیچ کدام نیست حق تعم مرا بشما فرستاده و کتاب بمن داده که شما را از بهشت مژده دهم

و از دوزخ بترسانم اگر سخن من قبول کنید در دنیا و آخرت مرفه الحال باشید و اگر قبول نکنید من صبر کنم تا خدا

میان من و شما حکم کند ایشان گفتند تو میدانی که زمین ما تنگ ترین زمینهاست و کم آب ترین جایها اگر تو در دعوی

نبوة و رسالت صادقی دعا کن تا خدا این کوهها از میان بردارد و زمین فراخ شود و چشمها روان گرداند چنانکه در شام

و عراقست و پدران ما را زنده کرداند از انجمله قصی بن کلاب که پیری صادق القول بوده تا احوال تو از وی پرسیم و اگر او ترا

راست کو داند ما هم بتو ایمان آریم و بدانیم که ترا نزد خدای تو تقرب بسیاراست حضرت فرمود که مرا باین نفرستاده اند



بلکه مرا رسالت فرستاده اند و قرآنی بمن داده اند تا بعضی نمی بگشد اگر در نبوة من شک دارید مثل این قرآن را بیا

ریدو چون نتوانید آوردید پس من البته پیغمبر خدایم و شما بجهة عناد و استکبار بمن نمیکروید گفتند اگر این آیات مذکوره

را نمی نمائی از خدا درخواه تا ترا بوستانی دهد از اشجار انگور و خرما و سایر میوها و جویهای آب روان در میان آن و اگر

این تر نمیکنی از و درخواه تا ترا بگنجهای زمین راه نماید و از درویشی خلاص شده غنی شوی و اگر این نیز اقوا مبکنی پاره

از آسمان بر ما افگن تا هلاک شویم و یا خانهٔ از زر برای تو بسازد و تو در ان نشینی حضرت رسول صم فرمود که اگر خدا خواهد

این کارها بکند یکی از ایشان گفت ما بتو ایمان نیاریم تا خدا را با فرشتهان بما نیاری بعد از ان گفتند که شنیده ایم که این قرآن آن

موکل یمامه است و رحمن نام دارد و بتو می آموزد و ما دست از تو باز نداریم تا ترا هلاک کنیم یا تو ما را هلاک کنی رسول از ینها

ایشان دلتنگ برخواست و بیرون آمد عبد الله بن ابی امیه پسر عم آنحضرت بود برخواست و با او روان شد و گفت

ای محمد آنچه این قوم بر تو عرض کردند قبول نکردی و آنچه از تو درخواستند یکی را بفعل نیاوردی بخدا که من بتو ایمان نیارم تا که

نردبانی بنهی و بآسمان برائی و من در تو نگرم و از آنجا نامه بیاری با جمعی از فرشتهان که برآن گواهی دهند برای تو و باو

جود این گمان می چنان مخواهد بود که هم ترا باور نکنم و تصدیق قول تو نکنم ابوجهل گفت ای قوم هیچ کدام از آنچه طلبیده

بودید بجا نیاورد بخدا که فردا چون بیاید و روی بکعبه آورده مشغول نماز شود و بسجده رود سنگی را برداریم و بر سر او زنیم

تا از جهای او باز رهیم رسول صم ازین سخن بسیار دلتنگ گشت حق تعم این آیت فرستاد که **وَقَالُوا** و گفتند مشرکان

قریش بعد از الزام حجت بر ایشان باعجاز قرآن و غیر آن از معجزات دیگر **لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ** تصدیق نکنیم ما ترا

**حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا** تا وقتی که روان سازی برای ما **مِنَ الْأَرْضِ** از زمین مکه **يَنْبُوعًا** چشمه پر آب که هر

گز خشک نگردد **أَوْ تَكُونَ لَكَ** یا باشد مر ترا **جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ** بوستانی از درختان خرما و انگور و

مشتمل بر ان درختان **فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ** پس روان گردانی جویهای آب **خِلَالَهَا** در میان آن بوستانها **تَفْجِيرًا**

روان گردانیدنی **أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ** یا تا وقتی که بیفگنی آسمان را **كَمَا زَعَمْتَ** همچنانکه گمان بردی و وعید دا

دی که **أَوْ يُسْقِطَ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ** **عَلَيْنَا** بر ما **كِسَفًا** پاره پاره **أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ** یا بیاری خدا را **وَالْمَلَائِكَةِ**

و فرشتگان را **قَبِيلًا** کفیل با آنچه دعوی میکنی یعنی شاهد بر صحت دعوی و ضامن در رکات آن یا آنها را بیار در مقابله

یعنی ایشان را عیان بما نمائی **أَوْ يَكُونَ لَكَ** یا باشد مر ترا **بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ** خانهٔ از زر که در ان خانه بنشینی **أَوْ**

**تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ** یا بروی بر آسمان **وَلَنْ نُؤْمِنَ** و تصدیق نکنیم **لِرُقِيِّكَ** مر بر آمدن ترا بر آسمان **حَتَّىٰ تُنَزِّلَ**

قادر نيستي كه خود آري علينا كتابا بر ما كتابي را كه نقرؤه بخوانيم آنرا و دران تصديق تو نوشته باشد قل بگو
از روي تعجب سبحان ربي پاكست پروردگار من و برتر از آنكه بروي تحكم كنند و يا از آنكه كسي را در قدرت شريك وي
سازند و شما آنچه از من ميطلبيد بجز وي كسي بران قادر نيست هل كنت آيا نيستم يعني نيستم من
الا بشرا رسولا مگر آدمي فرستاده شده همچو ساير رسولان و ايشان براي قوم خود ظاهر نكردند مگر معجزه كه مناسب
قوم ايشان بود و اظهار آيات باراده و قدرت حقست نه باختيار و مشيت ايشان وما منع الناس و منع
نكرد مردمان را يعني اهل مكه را ان يؤمنوا از آنكه ايمان آورند اذ جاءهم الهدى وقتي كه آمد بديشان بيان حق
بر زبان محمد صلعم و قرآنست الا ان قالوا مگر آنكه گفتند از روي عناد كه ابعث الله آيا برانگيخت خدا بشرا
رسولا آدمي را رسول و ايشان از غايت جهالت و ضلالت درين سخن خطا كردند و ندانستند كه تجانس موجب
توانس است و تخالف مقتضي تنافر پس رسول از جنس ايشان بايد تا افاده و استفاده در ميان ايشان بوجود آيد
و چون كافران ميگفتند كه رسول خداي فرشته بايد و بشر نشايد حق تعم جهت رد قول ايشان فرمود كه قل لو كان
بگو اگر بودندي بجاي آدميان في الارض ملئكة در زمين فرشتگان مانند آدمي يمشون برفتندي بر قدمهاي
خود مطمئنين در حالي كه مقيم بودندي و آرام گرفته در زمين لنزلنا عليهم هر آينه بفرستاديم برايشان من السماء
از آسمان ملكا رسولا فرشته را بپيغمبري يعني از جنس ايشان رسول بديشان ميفرستاديم تا با هم مجتمع توانستندي شد و از و
تعليم توانستندي گرفت چه در تعليم و تعلم جنسيت شرطست و چون ساكنان زمين آدميانند پس رسول ايشان نيز
آدمي بايد در لباب آورده كه كافران گفتند كه گواه رسالت تو كيست آيت آمد كه قل كفى بالله بگو خدا بسنده است
شهيدا در حالتي كه گواهست بيني وبينكم ميان ما و شما و شهادت خداي اظهار معجزه است بر دست مخبر
و معجزه بزبان حال ناطق است بآنكه محمد صلعم رسول اوست پس معجزه جاري مجراي گواه حقست بر صدق دعوي او انه
كان بدرستي كه خداي هست بعباده ببندگان خود خبيرا دانا كه احوال پوشيده ايشان را ميداند بصيرا
بينا كه اعمال و آشكاراي ايشانرا مي بيند پس هر يك را بر وفق كردار پاداشي خواهد داد ومن يهد الله و هر كرا راه
نمايد خداي يعني حكم كند بهدايت او و يا راه بهشت باو نمايد يا توفيق دهد او را بايمان فهو المهتد پس او راه يابنده است و
من يضلل و هر كرا اضلال كند و حكم بضلالت او داشته باشد تخليه او نمايد تا آنكه در گمراهي خود راسخ شود يا هر كه حكم بضلالت
او نمايد و يا از راه بهشت بگرداند فلن تجد لهم پس نيابي تو مر ايشانرا اولياء دوستان كه نصرت كنند ايشانرا



من دونه بجز از خداي ونحشرهم و حشر كنيم ايشانرا يوم القيمة روز رستخيز على وجوههم بر رويهاي
ايشان مرويست كه از حضرت پرسيدند كه چگونه بر روي خود روند فرمود آنكسي كه ايشانرا ميبرد بر قدمهاي ايشان قادرست
كه بر روي ايشانرا بر رو ببرد اما آنست كه ايشان پرهيز نكنند برويهاي خود از هر بلندي و خواري كه پيش مي آيد پس ايشانرا
حشر كنيم عميا در حالتي كه نابينا باشند يعني وجه چيزها كه موجب لذت چشم باشد نبينند وبكما و گنگان
باشند يعني نگويند چيزي كه از ايشان قبول كنند وصما و كران باشند كه آنچه موجب لذة سمع باشد نشنوند بجهت آنكه در دنيا
نظر در آيات مادية نكرده باشند و سخن حق را بسمع قبول نشنيده باشند و نگفته باشند مقابل كفته كه چون كفار را بدوزخ
در آرند حواس ظاهره از ايشان نزع كنند مأويهم جهنم جاي ايشان دوزخست كلما خبت هر گاه كه ساكن شود
زبانه دوزخ يعني چون آتش دوزخ گوشت و پوست ايشانرا بخورد و ايشان ماننده انگشت شوند زبانه آتش فرو نشيند چنانكه
آتش دنيا پس از سوختن هيمه زدناهم بيفزائيم ما براي ايشان سعيرا آتشي سوزان يعني برفروزيم بعد از تبديل پوست
و گوشت ايشان تا باز آتش در ايشان پيچد و هميشه برين وجه باشد ذلك آن عذاب جزاؤهم پاداش
ايشانست بانهم كفروا بسبب آنكه ايشان نگرويدند باياتنا بدلائل توحيد و اخبار ما بر صدق پيغمبر كه معجزات
اوست يا مراد آيات قرآنست وقالوا و گفتند از روي انكار كه ءاذا كنا عظاما آيا آن وقت كه
گرديم ما استخوانها ورفاتا و خاك هاي ريزه شده ءانا لمبعوثون آيا ما برانگيختگانيم خلقا جديدا
آفريدني نو چون ايشان خلق نو را منكر بودند در ساعتي صد بار سوخته شوند و باز پوست و گوشت ايشانرا تازه سازند
تا عذاب كنند اولم يروا آيا نمي بينند و نميدانند ان الله الذي آنكه خداي بحق آنكسيست خلق السموات
والارض آفريد آسمانها و زمينها را با آن عظمت و بسطه بي مادة و مدة قادر توانا است على ان
يخلق بر آنكه بيافريند مثلهم مانند ايشانرا يعني ديگر بار ايشانرا بر مثل اول خلق كند پس آنكه چيز را خلق كند
بي ماده قادرست كه آفريده كهنه را كه مرده باشد باز اعاده كند وجعل لهم و گردانيده است و مقرر كرده براي
فناي ايشان اجلا لاريب فيه مدتي كه هيچ شكي نيست در آن و آن زمان حركت و يا نهايت اعاده ايشانرا
اصلي نهاده كه قيامتست فابى الظالمون پس سر باز زدند و نخواستند ستمكاران از وجود وضوح حق
الا كفورا مگر انكار حشر و نشر را قل بگواي محمد صلعم لو انتم تملكون اگر شما مالك شويد و در تصرف
داريد خزائن رحمة ربي خزينهاي روزي پروردگار مرا كه بخلقان ميدهد اذا لامسكتم آنگاه البته

بازایستید وبخل ورزید خشیة الانفاق از بیم درویشی ما ورزید آورده که اگر یکی از آفریدگان خازن خزائن
رحمت ربی شود هر آینه جود او با جود الهی متساوی نخواهد بود زیرا که آنکه برای نفع خود چیزی از آن باز خواهد گرفت واز کم
شدن آن خواهد ترسید وخدای در جود خود ازین تبرا است وکان الانسان وهست آدمی قتورا بخیل
چه بنای امر او بر حاجت وبخلست باانکه محتاج است بآن بعد از ان ذکر موسی میکند که با وجود آیات ظاهره
که داشت باو منکر شدند وبد بیرون مییابد که ولقد آتینا موسی وبدرستی که دادیم موسی را تسع آیات بینات نه آیات روشن
یعنی معجزهای آشکارا که آن عصا بود ویدبیضا وسنون وطوفان وجراد وقمل وضفادع ودم ونقص ثمرات چنانکه در سورة
الاعراف بتفصیل مذکور شده وبعضی گفته اند که مراد بآن انفلاق بحر است وانتق الکب از جبل ورفع طور بر سر بنی اسرائیل وطمس اموال
قبطیان وازاله عقده از زبان او وفرو بردن عصا حبال را وبعضی گفته اند که مراد بآن آیات احکام است چنانکه مر
ویست از عبدالله بن سلمه که یهودی بصاحب خود گفت بیا تا نزد محمد رویم واو را ازین سوال کنیم چون از آنحضرت سوال
کردند فرمود که آن نه آیت اینست که شرک میارید وخون بناحق مریزید واز زنا ودزدی وخوردن ربا وسخن چینی
وسحر ودشنام بزنا دور باشید واز جهاد مگریزید واین نه احکام در جمیع ملتها ثابت بوده ویکی دیگر خاص است بشما
که در شنبه عدوان نکنید واز حکم آن در نگذرید آن دو یهود چون این کلام از سید انام علیه الصلوة والسلام شنیدند
برخواستند ودست وپای مبارک آنحضرت را بوسیدند وگفتند گواهی میدهیم که تو پیغمبری بعد از ان خطاب بحضرت کرده
میفرماید که فسئل بنی اسرائیل پس بپرس ای محمد از بنی اسرائیل یعنی از علمای ایشان همین آیات را سوال کن
تا صدق قول تو بر مشرکان ظاهر گردد وما آن آیات را بموسی دادیم اذ جاءهم در وقتی که آمد بایشان فقال له
فرعون پس گفت موسی را فرعون انی لاظنک یا موسی بدرستی که من گمان میبرم ترا ای موسی مسحورا جادو
کرده وعقل تو پریشان شده قال لقد علمت گفت موسی باو بدرستی که تو دانسته یعنی بدل خود واگرچه بزبان تلفظ نمیکنی
که نازل نکرده ما انزل هؤلاء نفرستاده این نه آیات را الا رب السموات والارض مگر آفریدگار آسمانها وزمینها بصائر
در حالتی که آیتهای روشن اند که هر یک دلیلست بر نبوة من وصدق قول من ولیکن تو عناد میکنی وانی لا
ظنک یا فرعون وبدرستی که من یقین میدانم ترا ای فرعون مثبورا هلاک شده یعنی مشرف بر هلاکت ویا ناقص
عقل یا مصروف از خیر ومقهور شر فاراد پس خواست فرعون ان یستفزهم آنکه برانگیزد ودور کند موسی و
قوم او را من الارض از زمین مصر یا از مطلق زمین بقتل واستیصال فاغرقناه پس غرق گردانیدیم او را

نجاره

ومراد

ومن معه جمیعا وهر که همراه او بود همه را وقلنا من بعده وگفتیم پس از غرق شدن او وایشان لبنی
اسرائیل مر فرزندان یعقوب را که اسکنوا الارض ساکن شوید در ان زمین که ایشان میخواستند که شما را
از ان بیرون کنند فاذا جاء پس چون آید وعد الآخرة وعده سرای دیگر یعنی چون قیامت شود
جئنا بکم لفیفا بیاریم شما واوشان را بحشر در حالتی که جماعتی آمیخته باشید باهم پس حکم کنیم میان شما
بتمیز سعدا از اشقیا وحق تعالی قصه موسی وفرعون را درین مقام برای دلخوشی رسول صلعم ایراد فرموده وگفت اگر
چه کفار قریش ترا از مکه بیرون کردند قبل از تو فرعون نیز در صدد اخراج او شد ما او وقوم او را مستاصل ساختیم
ومصر را بایشان دادیم پس ترا نیز بر دشمنان ظفر دهیم ونعمت خود را بر تو تمام کنیم وبالحق انزلناه وبحق فرستادیم
قرآن را وبالحق نزل وبحق فرود آمد قرآن یعنی قرآن فرود نیامد مگر بحق ودر تبیان آورده که با بمعنی علی است ومراد از
حق حضرت رسالت است یعنی بر محمد صلعم قرآن نازل شده ودر مدارک آورده که محمد بن سماک رحمه الله علیه بیمار شد قاروره او را
بطبیب ترسا بردیم مردی نیکو روی خوشبوی جامه زیبا پوشیده بما رسید وصورت حال پرسید ما بیان آن کردیم
فرمود سبحان الله درهم دوست خدا از دشمن خدا استعانت میکنید برگردید وبمحمد بن سماک بگوئید که دست خود را در
موضع وجع نه وبگوی وبالحق انزلناه وبالحق نزل این بگفت واز چشم ما غایب شد باز گشتیم وقصه عرض وی
رسانیدیم وی دست بر ان موضع نهاده این کلمات بابرکات بگفت فی الحال شفا یافت وگویند که آنکس خضر
بود علیه السلام وما ارسلناک ونفرستادیم ترا الا مبشرا مگر در حالتی که مژده دهنده مطیعان را بثواب
ونذیرا وبیم کننده عاصیان را بعقاب سلمی گوید مژده دهنده آنرا که از ما روی نگردانند وبیم کننده او را که روی
بما آرد ویا بدکار از ابشارت دهنده بسعة رحمة وکمال عفو تا روی بدرگاه ما آرند ونیکان را انذار کننده از هیبت
وقهر ما تا بر اعمال خود اعتماد ننمایند وقرآنا فرقناه وقرآنرا پراکنده فرو فرستادیم آیه آیه وسوره سوره لتقرأه
تا بخوانی آنرا علی الناس بر مردمان علی مکث بآهستگی وتانی تا در هر آیتی وسورتی از ان نیک تامل کنند وغایت
تفکر دران مرعی دارند ونزلناه وفرو فرستادیم آنرا بحسب حوادث تنزیلا فرو فرستادنی در مدت بیست سال
پس بطریق تهدید میفرماید که قل بگوای محمد صلعم بکفار مکه آمنوا به ایمان آرید بقرآن اولا تؤمنوا یا ایمان میارید یعنی
ایمان شما بدو موجب مزیت کمال آن نمیشود واز عدم ایمان شما بدو هیچ نقصی راه نمی یابد چه مؤمنان حقیقی بآن عمل
میکنند وبآن انقیاد مینمایند کما قال ان الذین بدرستی که آنانکه اوتوا العلم داده شده علم من قبله پیش از نزول قرآن

این آیت در دفع درد ذکر کرده

سماک ع

یعنی آنها که کتب آسمانی خوانده اند و حقیقت وحی را شناخته و امارات نبوة معلوم کرده و امتیاز میان حق و باطل
نموده و نعت و صفت قرآن را خوانده چون ابن سلام و اتباع او از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصاری یا طا
لبان دین چون سلمان فارسی و ابوذر غفاری و ورقه بن نوفل و احزاب ایشان إِذَا يُتْلَى چون خوانده شود
قرآن عَلَيْهِمْ بر ایشان يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ می افتند بر زنخهای خود یعنی بر رویها سُجَّدًا در حالتی که سجده کنند
کانند برای تعظیم امر خدا و جهت شکر بر انجاز وعده آنچه که در کتب خود خوانده بودند از ارسال محمد صلعم و انزال قرآن

در کتب خود

وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا و میگویند پاکست پروردگار ما از خلاف وعده خود إِنْ كَانَ بدرستی که هست
وَعْدُ رَبِّنَا وعده آفریدگار ما لَمَفْعُولًا کرده شده یعنی واقع شده لا محاله وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ و می افتند
بر رویهای خود یعنی در سجده و ذکر ذقن جهت آنست که اول چیزی که از روی ساجد بزمین میرسد آنست
يَبْكُونَ میگریند در حالت سجود وَيَزِيدُهُمْ و زیاده میگرداند شنیدن قرآن ایشان را خُشُوعًا فروتنی و تضرع
یکی از اکابر علما فرموده که هر که او را علمی بخشند و آن علم او را بگریه نیاورد علم وی را نافع نباشد بلا سبب ضرر او بیشتر آورده
که آنحضرت رسالت پناه صلعم در سجود میگفت یا الله یا رحمن مشرکان با یکدیگر گفتند محمد ما را از پرستیدن دو خدای منع میکند و خود
دو خدا را میخواند آیه آمد که قُلِ ادْعُوا اللَّهَ بخوانید خدا را أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَنَ یا بخوانید رحمن را که مقصود از هر دو لفظ ذات
واجبست أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى پس مر ورا است نامهای نیکو بعضی دال بر صفات جلال
و برخی مشتمل بر صفتهای اکرام مرویست که آنحضرت قرات بجهر میفرمود در جمیع نمازها هر گاه که صلوة میگزارد در
مسجد الحرام کفار دیگر اهل شرک بلغو و لهو و صفیر و دست زدن مشغول شدندی تا شاید آنحضرت در غلط افتد و
ترک قرات کند حق سبحانه و تعالی فرمود که وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ و آشکارا مکن قراءت نماز خود یعنی بلند مخوان تا مشر
کان استماع نکنند وَلَا تُخَافِتْ بِهَا و آواز فرو مدار بآن حدی که نشنوند آنانکه در عقب تو نماز میگزارند وَابْتَغِ بَيْنَ ذَٰلِكَ
و طلب کن میان جهر و خفا سَبِيلًا راهی میانه چه حد وسط در همه امور محبوب و مستحسن است و در بعضی معنی آنست
که در همه نماز بلند یا آهسته مخوان بلکه میان هر دو راهی پیدا کن یعنی نماز شام و صبح و خفتن را بلند بخوان و پیشین و دیگر را
آهسته و بنا بر این آیت عمل باشد و بیان موقوف بوده باشد بفعل پیغمبر صلوات الله علیه و صلی الله علیه و علیهم اجمعین وَقُلِ الْحَمْدُ
لِلَّهِ و بگو همه ستایش و ثنا مر خدای راست الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا آن خدایی که فرا نگرفت فرزندی رد یهود و نصاری است
و بر مدعی که اثبات فرزند میکنند برای او سبحانه وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ و نبود ورا انبازی فِي الْمُلْكِ

در پادشاهی یعنی در الوهیت رد مشرکان است که بتان را شریک حق میگویند وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ و نیست
مر ورا دوستی از جنس او یا از غیر جنس او مِنَ الذُّلِّ از جهت مذلتی و عجزی که داشته باشد تا بسبب اعانت او عزیز
و ارجمند گردد و رد صابیان است که میگویند اگر خدا را دوستان نبودی ذلیل بودی ... رحمه الله فرموده که حق تعالی
دوست نگیرد تا بمدد ایشان از ذل بعز رسد بلکه دوست گیرد تا بلطف وی از حضیض مذلت باوج عزت رسند
وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا و تعظیم کن او را تعظیم کردنی یعنی حق را بزرگتر دان از وصف واصفان و
معرفت عارفان و گویند معنی کبره آنست که بگو الله اکبر ثعلبی در تفسیر خود آورده که در روایت آمده که بنده را
گفتن الله اکبر بهترست از دنیا و هر چه در وست این آیه را آیة العزة میگویند مرویست که هر کودکی از بنی عبد المطلب
بسخن در آمدی حضرت رسالت پناه صلعم این آیت را تعلیم او دادی ~~از ابی بن کعب روایتست~~

از ابی بن کعب روایتست

سورة الكهف مائة و عشر آية مكية که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که این سوره بخواند تا هشت روز از فتنه دجال ایمن
گردد و اگر درین هشت روز دجال بیرون آید حق تعالی حافظ او باشد از فتنه دجال و الآخرین آیت آن یعنی قل انما
انا بشر تا آخر تلاوت کند در وقتی که بخوابگاه خود در آید نوری بر بالای سر او درخشان شود تا بمکه و ملائکه در میان
آن نور صلوات بر او فرستند تا از خوابگاه خود برخیزد و سمرة بن جندب روایت کند از حضرت پیغمبر صلعم که هر که ده آیت
از سورة الكهف بخواند فتنه دجال باو ضرر نرساند و اگر همه سوره بخواند البته بهشت در آید و مرویست که حضرت رسالت صلعم
فرمود که آیا دلالت کنم شما را بسوره که در وقت نزول آن هفتاد هزار فرشته تشییع آن میکردند و عظم آن ما بین آسمان و زمین
فرا گرفت گفتند بلی یا رسول الله فرمود سورة اصحاب الکهف است هر که آنرا در روز جمعه بخواند هر گناهی که ازین جمعه تا جمعه دیگر
کرده باشد حق تعالی آنرا بیامرزد و سه روز دیگر زیاده بران و نوری باو دهد که تا باسمان رسد و ورا از فتنه دجال نگهدارد و شیخ
باسناد خود از حسن بن علی بن حمزه و او از پدر خود و پدرش از ابی عبد الله عم روایت کرده که هر که در شب جمعه سورة الکهف
بخواند شهید میرد و روز قیامت حق تعالی او را با شهدا بعث کند و در موقف با شهدا ایستد بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ستایش مر خدای راست الَّذِي أَنْزَلَ آن خدایی که فرود فرستاد عَلَى عَبْدِهِ
بر بنده خود یعنی محمد صلی الله علیه و آله الْكِتَابَ قرآن را ترتب استحقاق حمد بر انزال قرآن تنبیه است بر آنکه قرآن
اعظم نعمتهاست که ملک منان بر بندگان ارزانی داشته چه آن هادی جمیع بندگانست و داعی بآنچه سبب انتظام
صلاح معاش و معادست وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ و نگردانید مر آنرا عِوَجًا چیزی از کجی با اختلاف لفظ و تفاوت معنی یا عدول

از حق یا باطل وکژ دانید آن را قَیِّماً مستقیم ومعتدل نه سست افراط وصفت تفریط ویا قایم بمصالح عباد ومیتواند بود که ضمیر لَهُ
راجع بعبد بکنند یعنی نکردانید بنده خود را مایل بغیر خود بلکه او را مستقیم کردانید در جمیع احوال لِیُنْذِرَ تا بیم کند خدا یا محمد ص
مر کافران را بَأْساً شَدِیداً بعذاب سخت که مستاصل است یا عقوبت دوزخ عوالی وعقوبتی که عاد در شهره مِنْ لَدُنْهُ
از نزدیک خدای چه معذب اوست نه غیر او وَیُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِینَ وتا مژده دهد پیغمبر یا قرآن مر گروه گان را الَّذِینَ
یَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ آنانکه میکنند کارهای پسندیده أَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشان راست أَجْراً حَسَناً مزدی نیکو یعنی پاداش
پسندیده وتمام که آن بهشت نعمت است مَاکِثِینَ فِیهِ در حالتی که درنگ کنندگان در آن اجر أَبَداً همیشه بی انتقال وانقطاع
وَیُنْذِرَ الَّذِینَ وبیم کند آنانرا که از روی غوایت وعناد قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ گفتند فرا گرفت خدای وَلَداً فرزندی وآنها
یعنی یهود ونصاری ومشرکین عرب مَا لَهُمْ نیست ایشان که گویند کان را بِهِ بفرزند داری باری سبحانه که میگویند مِنْ عِلْمٍ
هیچ دانشی یعنی ایشان این را از فرط عناد وجهل وتوهم وکذب میگفتند وتقلید آبای دلیلی وَلَا لِآبَائِهِمْ ونه دانشی
بود مر پدران ایشان را درین باب بلکه ایشان نیز بی علمی ودلیلی این را میگفتند کَبُرَتْ کَلِمَةً بزرگست مقاله
ایشان از روی کلمه یعنی بزرگ سخنیست که تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ بیرون می آید از دهنهای ایشان بر وجه جرأت
وفرط جهالت ونادانی وبی ادبی إِنْ یَقُولُونَ نمیگویند إِلَّا کَذِباً مگر دروغی در غایت عظمت که بسبب آن نزدیک
است که آسمان وزمین بشکافد وکوهها از جا برود آورده اند که حضرت رسالت ص از شنیدن این کلمه بغایت غمناک شدی
ومایوس گشتی از امیدی که بایمان ایشان داشت حق تعالی برای تسلیه دل مبارک آنحضرت فرمود فَلَعَلَّکَ پس همانا
که تو بَاخِعٌ نَفْسَکَ کشنده ای مر نفس خود را عَلَىٰ آثَارِهِمْ بر عقب واندوه بر نشانهای بازگشتن وپشت کردن ایشان
از ایمان یعنی که ایشان رخ از آسمان [illegible] بر دل خود إِنْ لَمْ یُؤْمِنُوا اگر ایمان نیاورند بِهَٰذَا الْحَدِیثِ باین سخن یعنی قرآن
ودین تو وعصیان ایشان خود را هلاک مساز أَسَفاً بجهت اندوه وجزع یا حسرت یا غضب بر ایشان إِنَّا جَعَلْنَا
بدرستی که ما کردانیدیم مَا عَلَى الْأَرْضِ آنچه بر روی زمین است از معادن ونباتات وحیوانات زِینَةً لَهَا
آرایش مر اهل زمین را یعنی آنچه زینت [illegible] آرایش داده ایم از اقسام نعم لِنَبْلُوَهُمْ تا بیازماییم یعنی با
ایشان معامله آزمایندگان کنیم تا ظاهر گردد که أَیُّهُمْ کدام از ایشان أَحْسَنُ عَمَلاً نیکو ترست از روی کردار یعنی کیست که
شکر نعم الهی بتقدیم رساند وبوسیله طاعات [illegible] که از آن کفران می ورزد بجهت کسب سیئات ویا [illegible]
فانیه دنیویه کردانیده [illegible] بالکل متوجه مولی میشود والتفات بآن نمیکند وچه کسی [illegible] آن شده از دولت آخرت

مجموع بیماند بعد از آن در عدم ثبات حطام دنیویه نیز باید که وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ بدرستی که ما کردانندهایم مَا عَلَیْهَا
آنچه بر روی زمین است از کوه ودرخت وبناها وغیر آن صَعِیداً جُرُزاً زمینی هامون بی کیاه وبنا یعنی
آخر آن عمارتها را خراب خواهیم ساخت پس دل بر آن منهید وزینت ناپایدار آن فریفته مشوید [illegible] الا
سر آنکه مذکور شد که یهود قریش را سه سوال تعلیم دادند که از حضرت رسالت ص بپرسند وبیان آن اعلام کردند که
قصه جوانان [illegible] عجیب وغریب است عجب از وی که جواب آن داد از آیه آمد که أَمْ حَسِبْتَ آیا پنداشتی
که میگویند آیا می پنداری تو أَنَّ أَصْحَابَ الْکَهْفِ وَالرَّقِیمِ آنکه اصحاب غار ورقیم که سیصد ونه سال در
خواب ماندند کَانُوا مِنْ آیَاتِنَا بودند از دلایل قدرت ما عَجَباً چیزی شگفت یعنی قصه ایشان نسبت بدیگر
قدرت ما که در آفرینش ارض وسما ظاهرست چندان عجیب نیست مراد از کهف غاریست [illegible] نام واقع در کوه
ناحلوس از حوالی شهر افسوس که دار الملک دقیانوس بود ورقیم بقول ابن عباس وضحاک اسم وادیست
که کوه ناحلوس در آنجاست وبروایت سعید بن جبیر لوحیست از رصاص یا حجر که اسمای اصحاب الکهف در آن
رقم کرده بودند واز خبر غار [illegible] ونعمان بن بشیر در حدیثی مرفوع بحضرت رسالت روایت کرده که اصحاب رقیم سه کس
بودند که از شهر بیرون آمده [illegible] بعضی از حوایج خود باران ایشان را فرو گرفت پناه بغاری بردند وچون باندرون
غار رفتند سنگی عظیم بر در غار افتاد وراه بیرون آمدن مسدود ساخت ایشان مضطرب وملتجی شدند وبا
خود گفتند که طریقی که موجب فتح این باب بود بجز اخلاص وتضرع وزاری بحضرت باری نیست صلاح آنست
که هر یک عملی که کرده باشیم شفیع خود آوریم شاید که حق تعالی ما را ازین خلاصی بخشد پس یکی از ایشان گفت بار
خداوندا تو عالمی که من روزی مزدوری چند گرفتم واز برای من کار میکردند مردی [illegible] کار کرد
مزد ایشان چون شام شد هر یک را مزد بدادم یکی گفت او نیمروز آمده مزد من وا ورا یکسان میدهی گفتم با ملی
من ترا چه کار تو مزد خود بستان او در خشم شد ومزد نگرفت وبرفت من آن مزد او بود در جای گاوی بخریدم ودر میان
رمه گاو خود در آوردم واز وی بچها متولد شد وبعد از مدت طویل [illegible] باز آمد ضعیف ونحیف ومحتاج ومرا
بود مرا گفت که مرا بر تو حقیست گفتم چیست گفت آن مزدورم که مزد خود را پیش تو بگذاشتم من در وی نگریستم وا
بشناختم ودست وی گرفتم وبصحرا بردم وگفتم این گاوها ترا است گفت ای مرد بر من استهزا میکنی من گفتم که والله
که این حق تست وهیچ کس را درین حقی نیست [illegible] بادی باز گفتم پس همه را بوی تسلیم کردم بار خدایا اگر میدانی

که من این کار برای رضای تو کردم و هیچ غرضی دیگر از آن نداشتم ما را ازین خلاصی بخش در حال سنگ کنده شد و
بعد از آن جوانی دیگر گفت خداوندا سالی قحط بود و زنی با جمال نزد من آمد گندم خرید من گفتم مرا بمن
حاصل کن تا گندم بتو دهم و اگر نه باز گردی او باز گردید و رفت و باز از جهت گرسنگی بی تاب شده باز آمد و گندم طلبید
من همان گفتم وی درین نوبت نیز ابا کرد و برگشت و باز از غایت اضطرار بعجز نزد من آمد و گندم طلبید و گفت
ای مرد بر من و عیالان من رحم کن که همه هلاک میشویم من همان سخن گفتم این نوبت نیز امتناع کرد و نوبت چهارم
بیامد بی تاب و نیم جان گشته از غایت گرسنگی و بالضروره راضی شد من او را بخانه بردم و خواستم که با او مجامعه
کنم لرزه بر اندامش افتاد من گفتم چه حال داری گفت از خدا میترسم من با خود گفتم که ای نفس ظالم این زن در حال ضرورت
از خدا میترسد و تو با وجود چندین نعمت اندیشه عذاب او نمیکنی پس از وی گذشتم و آنچه میخواست و زیاده از آنچه میخواست
باو دادم و رها کردم بار خدایا اگر این کار محض رضای تو کردم ما را ازین تنگی راه کشادی بخش فی الحال دو دانگ
دیگر از آن سنگ جدا شد و غار روشن گشت مرد سیوم گفت بار خدایا مرا مادر و پدری پیر بود من گوسفندان داشتم
نماز شام قدری شیر نزد ایشان آوردم و ایشان خفته بودند مرا دل نمیداد که ایشان را بیدار کنم بر بالین ایشان بنشستم
و گوسفندان را ضایع بگذاشتم و دلم بایشان مشغول بود و آن ظرف شیر در دست داشتم تا روز شد ایشان
بیدار شدند و من آن شیر را بایشان دادم تا بخوردند بار خدایا اگر این کار برای تو کردم و بآن رضای تو جستم ما را از
این گرفتاری نجات ده سنگ بتمامی زایل گشت و ایشان از غار بیرون آمدند و قصه اصحاب کهف برین وجه بود که
ترسایان تعدی و طغیان آغاز کرده از حدود و احکام انجیل قدم بیرون نهادند تا آنکه فواحش در میان
ایشان بسیار شد و بت پرستیدن آغاز کردند و در میان ایشان جمعی بودند که بر دین عیسی بودند و در زهد و عبادت
میکوشیدند و ایشان را پادشاهی بود دقیانوس نام و بت پرست و بسیار جبار و ستمکار بود و مردمان را از دین
عیسی منع میکرد و هر که دیدی که بر دین عیسی سلوک میکند میکشت و بجهت تسخیر ممالک در جمیع شهرها میگشت
تا آنکه بشهر افسوس رسید که اصحاب کهف در آنجا بودند ایشان از ترس او بسیار پریشان گشتند و بنمازگاهی که داشتند آمده
(وزاری) بتضرع میگفتند خدایا شر این طاغی را از ما کفایت کن جمعی کمانچیان دقیانوس بر قضیه ایشان مطلع شده و بوی خبر دا
دند وی کسی فرستاده ایشان را حاضر کرد با جامهای عبادت و رویهای خاک آلود از کثرت سجود و چشمهای پر اشک شده
دقیانوس ایشان را تهدید کرد ایشان گفتند ما جز خدای بحق را نپرستیم که آفریدگار آسمان و زمینست هر چه بخواهی میکن

دقیانوس

دقیانوس گفت روزی چند شما را مهلت دادم تا در کار خود اندیشه کنید اگر بدین من آیید فبها و الا شما را سیاست
کنم که همه خلقان از آن عبرت گیرند پس از مجلس وی بیرون آمده با یکدیگر گفتند که تدبیر آنست که ما از دین وی بگریزیم
و از دست این ظالم نجات یابیم پس هر یک از خانه پدر قدری مال جهت زاد برداشتند و از آن شهر بیرون آمدند و نزدیک
آن شهر کوهی بود و در آن غاری بود متوجه آن شدند و در اثنای راه سگی در دنبال ایشان افتاد چندان که او را
میزدند و میراندند باز نمیگشت تا آنکه بآواز آمد که ای یاران مرا مزنید که من دوستان خدا را دوست میدارم و چون
بخسپید من شما را پاسبانی کنم ایشان آن سگ را با خود بردند پس باندرون آن غار در آمدند و بمناجات و انواع
طاعات مشغول شدند و بر خدای توکل کردند چون سر بسجده نهادند حق تعالی خواب بر ایشان مستولی ساخت تا سیصد و نه
سال بخفتند و بعد از چند روز دقیانوس ایشان را طلبیده نیافت پدران ایشان را بگرفت و احوال ایشان
پرسید گفتند ما را آگاهی نیست ایشان برفتند ندانیم که بکجا رفتند کسانی که ایشان را دیده بودند باو رسانیدند که در فلان غارند
دقیانوس با لشکر متوجه آن کوه شد چون بدر آن غار رسیدند هیچ کس را زهره آن نبود که اندرون غار رود پس گفتند
ای ملک ترا غیر از کشتن ایشان چه کار است در غار را محکم مسدود ساز تا ایشان بگرسنگی و تشنگی بمیرند پس دقیا
نوس بفرمود تا در غار برآوردند و در لشکر دقیانوس دو مرد مؤمن بودند نامها و نسبهای ایشان را بر لوح از زر نوشتند
و در بنای آن سد وضع کردند تا باشد که وقتی کسی این سد بشکافد و از احوال ایشان خبر دهد و مردمان از آن عبرتی
گیرند و آن سد چنان بود تا دقیانوس هلاک شد و چندین قرن برین بگذشت و درین شهر پادشاهی پدید آمد صالح
و مؤمن نام او تندروس و مردمان در زمان او بعضی مؤمن بودند و بعضی کافر و او ایشان را بخدا دعوت میکرد و بعث و
نشور میرسانید ایشان گفتند ما حیوة و ممات همین میدانیم که در دنیاست پس ازین حیوة حیاتی نمیدانیم آن پادشاه
با خدا مناجات کرد تا حق تعالی آیتی بدیشان نماید که دلالت کند بر حقیقت بعث و نشور حق تعالی در دل یکی از مردمان آن شهر
انداخت نام او الیاس تا آن سد را بشکافد و حظیره گوسفند کند پس در غار را بشکافت جماعتی دید که آنجا خفته و سگی بر در
غار خسپیده چون خواست که در اندرون غار رود سگ برخاست و روی بوی نهاد وی ازین حال ترسان و هراسان
شد و برگشت چون سد آن مفتوح گشت حق تعالی ایشان را از خواب بیدار ساخت ایشان باز نشستند و بر یکدیگر
سلام کردند و چنان پنداشتند که یک روز یا بعضی از روز است که خوابیده اند چه خود را بر همان صورت و هیئت یافتند که خفته بودند
و تغیر نیافته و جامها کهنه نشده پنداشتند که در عهد دقیانوس‌اند نماز بگذاردند و صاحب طعام خود را که تملیخا نام داشت

گفتند برو و برای ما طعامی بیاور و نیکو بنگر که این طعامی طلب مابکند یا نه تملیخا درمی چند برداشت و از کوه بزیر آمد
تا در شهر رود همه علامات برخلاف آن دید که گذاشته بود ترسان و لرزان از خوف دقیانوس در شهر درآمد مرد
ما را دید که هر یک بدین عیسی اند و نام وی میبرند و درود و صلوات میفرستند تعجب در وی پیدا شد و متحیر فرو ماند و با خود
گفت که من دوش از این شهر بیرون رفتم و هیچ کس نمیتوانست که نام عیسی برد پس گرد آن شهر میگشت و هیچ کس را
نمی شناخت و رسم و آیین شهر همه برخلاف گذشته دید با خود گفت همانا من این شهر غلط کرده ام یا خواب
می بینم موجب این حال ندانم از جهت از مردی پرسید که این شهر را چه نام است گفت افسوس بدانست
که این همان شهر است و مردمان شهر همان نیستند آخر درمی چند که داشت بیرون آورد تا طعامی خرد خباز
چون در آن نگریست درمی دید از شکل پای کشتر و مهر دقیانوس بر آن زده و سیصد و نه سال قبل از این مسکوک
شده در دل او گفت که گنج دقیانوسی یافته پس او را گرفته نزد حاکم شهر بردند وی تصور کرد که او را نزد دقیانوس میبرند
بالضروره دل بر هلاک نهاده و میگفت بار خدایا فریادم رس و مرا از ظلم و ستم دقیانوس خلاصی بخش پس او را نزد حاکم بردند
چون او را بدید دقیانوس نبود تسکینی شد پس آن درهم را بحاکم دادند حاکم گفت ای جوان در دست تو گرانی گنج یافته
گرفتی این درهم گواهی میدهد که گنج یافته ای تملیخا گفت من خبر از گنج ندارم و این درم را از خانه پدر خود بیرون آورده ام
حاکم بانگ بروی زد که اقرار کردی که این گنج یافته ای از عذاب خلاص شدی و اگر نه بشکنجه و عذاب از تو
بستانم سیصد و نه سال است که این درهم زده اند و جوانی این شهر بیست سال است و هیچ کدام از این ضرب
ندارم تملیخا گفت بحق آن خدایی که او را میپرستید بگویید که دقیانوس بکجا است گفتند مگر دیوانه ای یا خود را بجنون
داشته ای که تاریخ را بجهتهای تفرقه کی از زمان دقیانوس تا حال اکنون سیصد و نه سال گذشته است تملیخا گفت
شما باور ندارید است نیکو بنگرید آنچه میگویم بدانید که ما چند رفیق و مصاحب بودیم پادشاه این شهر ما را تکلیف میکرد و از دین مسیح
ما را منع میکرد و ما دیروز از وی گریختیم و شب در غار خفتیم و امروز آمده ام بشهر تا که برای ایشان طعامی بخرم شما را
گفته اید و این تهمت نهاده اید و میگویید که گنج یافته ای اگر باور نمیکنید بیایید غار بنمایم چون اریونس که حاکم این
شهر بود این سخن بشنید گفت همانا که این مرد راست میگوید و این آیتی است از حق تعالی پس حاکم برخاست و با مردم
شهر متوجه آن غار شد چون بدر غار رسیدند تملیخا گفت شما مکث کنید تا بروم و خبر یاران را برسانم تا ایشان
از این خلق عظیم نترسند و چون تملیخا این خبر یاران را رسانید ایشان در این فکر فرو رفتند و در اثنای این حال

اینجا ٤

اهل شهر در رسیدند و از آن حال متعجب و متحیر گشتند چون نگاه کردند لوحی دیدند از ارزیز نامهای ایشان در آن
نوشته بر این وجه که در فلان تاریخ در عهد مملکت دقیانوس مکسلمینا مثلینا تملیخا دبرنوش مرنوش شاذنوش
مرطونس بدین شکل و هیئت از فتنه پادشاه وقت که بخشند با ایمان خود در این غار پنهان شدند چون مردم
این شهر بر این مطلع شدند تعجب ایشان زیاده شد پس آنها را بهمان هیئت دیدند همه تازه روی و با قوت و رنگ
ایشان نگردیده و جامهای ایشان چرکین و کهنه نگشته متیقن شدند که حق تعالی زنده گرداند کی همه مردگان
قادر است پس حاکم نامه نوشت نزد پادشاه صالح که بتعجیل تمام متوجه اینجا شود تا آیتی ببینی بر صحت بعث
و نشور و آن قصه در نامه درج کردند ملک صالح سجده شکر کرده بالشکر خود متوجه آن غار شد جوانان کهف را دیدند
که در آن غار بعبادت مشغولند و خدا را تسبیح و تهلیل میکنند پس ملک بر ایشان سلام کرد و بعد از ملاقات گفتند که ای
ملک ما ترا وداع میکنیم که خدای تعالی ما را بحالت اول خواهد برد این بگفتند و پهلو بر زمین نهادند و بخفتند و حق تعالی جان
ایشان برداشت و پادشاه بفرمود تا حللها و جامهای قیمتی را بکفن ایشان کنند و تابوتها از زر بسازند در خواب
باو نمودند که ایشان را بهمان مکان بگذار و در روز دیگر از زبان ایشان دور دار پس حق تعالی ایشان را از چشم خلایق محجوب گردانید و رعب
را در دل مردمان افکند تا هیچ کس نتوانست که گرد ایشان آید پس پادشاه بفرمود تا در غار ایشان مسجدی بنا کردند
و مردم آنجا میرفتند و نماز میگذاردند و حاجت میخواستند روا میشد و بروایت صحیح ثابت شده که حضرت رسول صلعم
آرزوی آن کرد که اصحاب کهف را ببیند جبرئیل آمد که یا رسول الله تو ایشان را در دنیا نخواهی دید اما جمعی از اصحاب را
بفرست تا ایشان را بدین تو بخوانند حضرت فرمود چگونه فرستم گفت چون سلیمان که بر بساطی نشست باد را
بفرمود و باد در خلال سخن سلیمان بود از حق تعالی طلب تا ایشان را بردارد و بیاورد حضرت رسول صلعم بفرمود تا بساطی
بگسترانیدند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و سلمان و ابوذر و ابوبکر و عمر و عثمان در آن بساط نشستند و حضرت فرمود که بر او را
اصحاب کهف جواب سلام او بدهند و حق بر ایشان پس از خدای درخواست تا باد را که بساط را برداشت و بیاید
بدر اصحاب کهف در آنجا بردند چون فرود آمدند سنگی بر در غار بود برداشتند سگ چون روشنی ایشان را بدید بانگ
در گرفت و حمله آورد اما چون چشم وی که ایشان را دید دم جنبانیدن آغاز کرد و بسر اشارت کرد که در آیید ایشان در آمدند
پس ابوبکر و عمر و عثمان و سایر اصحاب سلام کردند جواب نشنیدند و چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سلام کرد جواب دادند و گفتند و علیک
السلام و رحمة الله و برکاته آنحضرت فرمود که من رسول رسول خدایم و از نزد او بجانب شما آمده ام تا شما را بدین او دعوت کنم گفتند

مرحبا بو ویک آمنّا وصدّقنا حضرت امیر فرمود که رسول خدا شما را سلام میرساند گفتند علی محمد رسول الله الصلوة والسلام ما دامت
السموات والارض وعلیک یا بلغت وچون قبول دین اسلام کردند و نبوة خاتم النبیین وولایت سید الوصیین ایمان آوردند
باز بخواب اصحاب کهف شدند و بار دیگر تا در خروج حضرت مهدی صلوات الله علیه بیدار خواهند شد و مهدی بر ایشان سلام
کند و جواب دهند پس بمیرند و در قیامت مبعوث گردند پس امیر المؤمنین صلوات الله علیه باد را امر فرمود تا بساط را برداشت
و بمسجد رسول آورد و بعضی از آنکه امیر المؤمنین خبر داد از آنچه میان او و اصحاب کهف گذشته بود رسول صلعم بوحی الهی
اخبار فرمود و مزیت تفصیل این قصه در منهج الصادقین مسطور است وحق تعالی این قصه را برین وجه در سوره بیان میفرماید
اذ اوی الفتیة یاد کن ای محمد چون جای گرفتند و باز گشتند جوانان الی الکهف بغار جیرم فقالوا ربنا آتنا
پس گفتند ای پروردگار ما بده ما را من لدنک رحمة از نزد خود بخششی یعنی آمرزش و روزی و امن از عدو وهیّئ
لنا و مهیا ساز برای ما من امرنا از کار ما که مفارقت کفارست رشدا صواب و راه یافتنی که بسبب آن راه یافته شد
و مهتدی گردیم فضربنا علی آذانهم پس نهادیم ما بر گوشهای ایشان حجابی که سخن نشنوند یعنی بخوابانیدیم ایشان را فی الکهف
در غار سنین عددا سالهای شمرده و مقرر و معین ثم بعثناهم پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را لنعلم
تا بدانیم یعنی تعلق گیرد علم ما تعلقی حالی مطابق آنچه حاصل شده و وجود گرفته مراد آنست که تا ظاهر شود معلوم ما آنچه
دانسته ایم در ازل و معلوم اینست که ای الحزبین کدام از دو گروه از کتابی یعنی که اختلاف کردند در آن مدة و با کلی
از مؤمن و کافر و یا کدام از اصحاب کهف که اختلاف کردند در مدة لبث خود کما قال قائل منهم کم لبثتم قالوا لبثنا یوما
او بعض یوم و بر هر تقدیر معلوم کردیم که کدام از ایشان احصی شمار نگاه دارنده تر است لما لبثوا امدا مر آن اندازه
مدتی را که ایشان درنگ کردند در غار یعنی دانسته شود که ضبط زمان لبث ایشان کدام گروه کرده اند و شماره کدام راست تر است
نحن نقص ما قصه میکنیم یعنی میخوانیم علیک بر تو ای محمد صلعم نبأهم خبر ایشان را بالحق بصدق و راستی
انهم فتیة بدرستی که ایشان جوانانی بودند که از روی اراده و راستی آمنوا بربهم ایمان آوردند به پروردگار خویش
وزدناهم و بیفزودیم ایشان را هدی راه نمونی یعنی ثبات و یقین بوسیله زیادتی لطف و توفیق وربطنا
علی قلوبهم و ببستیم بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشان را و قوة دادیم بر اظهار حق و جرات
از ایشان داشتیم در رد سخن بر دقیانوس اذ قاموا چون بایستادند در پیش وی و او ایشان را بپرستش بت دعوت
کرد فقالوا ربنا پس گفتند پروردگار ما رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمینهاست لن ندعوا

مرا زمایم

هرگز نخوانیم و پرستش نکنیم من دونه الها بجز از وی معبودی لقد قلنا بخدای که گفته باشیم اذا آنگاه که دیگری را بخوانیم
شططا سخنی دور از حق و محض خطا و دروغ هؤلاء قومنا آن گروه که کسان ما اند و در نسب بعضی هم از اهل
افسوس اتخذوا فرا گرفتند بسبب تهدید دقیانوس و بیم قتل من دونه بجز خدای حق آلهة خدایان دیگر
که بر باطلند لولا یأتون چرا نمی آورند کافران علیهم بر پرستش بتان و استحقاق ایشان مر عبادت را بسلطان
بیّن حجتی روشن یعنی دقیانوس و کافران او بوعید قتل مردمان را بجهة تقلید بت پرستی میکنند نه بحجة و برهان
فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن افتری از کسیکه افترا کنند و بربندد علی الله کذبا بر خدای دروغ را
که آن نسبت شرکاست بوی قبل ازین گذشت که دقیانوس بعد از معارضه ایشان را مهلت داد و ایشان قرار دادند تملیخا
که مهتر ایشان بود در اثنای راه با ایشان گفت که واذ اعتزلتموهم و چون یکسو شدید از اهل شرک و دوری
جستید از ایشان وما یعبدون واز آنچه میپرستند الا الله مگر خدای و چون ایشان خدا را معبود میدانستند
و بتان را در عبادت شریک میساختند از بحث تملیخا فرمود که چون از ایشان و از معبودان باطل ایشان یکسو شدید
در روی بخدای یگانه آوردید که معبود بحقست و خداوند مطلق فأووا الی الکهف پس باز گشت کنید بسوی غار و در
جای گیرید ینشر لکم ربکم تا بگستراند برای شما یعنی بسیار گرداند بر شما من رحمته از بخشش خود و بهره دو سرای
از زرای روزی و مثوبت اخروی ویهیئ و ساز دهد لکم برای شما من امرکم از کار شما مرفقا آنچه
که بدان نفع گیرند در دین و دنیا ذکر این بجهت قوة و وثوق ایشان بود بفضل خدای القصه چون جوانان اتفاق نمودند و بکوه
برآمدند و چنانکه گذشت سگ شبانی ملازم ایشان شده بغار در آمدند و آنجا قرار گرفتند حق تعالی خواب بر ایشان گماشت و
هم آنجا بخفتند و دقیانوس بعد از سه روز دیگر که بشهر مراجعت کرده احوال ایشان پرسید و راه بر ایشان برده بر در غار آمد و در
بسنگ برآورد و تا ما آنجا [illegible] تا نفس برکت و غارایشان در طرف [illegible] آفتاب بوقت طلوع و غروب

که از آن کوه بیم

[illegible]

و دنیا

و جاهای ایشان را کهنه نکرد اند چنانکه میفرماید [illegible] و تری الشمس و بینی ای
بیننده آفتاب را اذا طلعت چون طلوع کند تزاور عن کهفهم میل کند از غار ایشان ذات الیمین
بجهتی که خداوند دست راست است یعنی بسوی راست آن غار در مقابل قطب شمال افتاده و بجهت این شعاع
آفتاب بدیشان واقع نشود تا ایشان را متبدل و متغیر سازد واذا غربت و چون غروب کند تقرضهم

بپردازیشان و بگردد ذات الشمال بسوی چپ غار وهم فی فجوة منه و ایشان در فراخی اند از غار یعنی
در وسط آن بحیثیتی که روح و نسیم هوا و خنکی آن بایشان میرسد ملخص سخن آنست که آن موضع اصلح مواضع است
برای خوابیدن ایشان چه آن غار در مقابل بنات النعش واقع شده و آفتاب در حین طلوع یا غروب از آن میگردد
و شعاع آن بران نمی افتد و با وجود این غار بسیار فراخ است و ایشان در میان حقیقی آن خوابیده اند و در غار مجازی
قطب شمالیست پس شعاع آفتاب بایشان نمی افتد و نسیم شمالی برایشان میوزد و بجهت این لون ایشان متغیر
نمیگردد و جسد ایشان متعفن نمیشود و جامهٔ ایشان کهنگی نمی پذیرد ذلک این جا دادن ایشان در آن
بهیئت مذکوره من آیات الله از دلایل قدرت حق تعالی است من یهد الله هر کرا خدای راه نماید بتوفیق و لطف
فهو المهتد پس او راه یافته است بفلاح و رشاد و رستکار در روز معاد مانند اصحاب کهف ومن یضلل و هر کرا
کمراه کذارد یعنی بجهت فرط عناد نظر لطف و توفیق از او بردارد و در وادی خذلان بگذارد فلن تجد له
پس نیابی تو مر او را ولیا مرشدا دوستی راه راست نماینده که او را براه راست دلالت کند و از ضلالت بهدایت رساند
چون دقیانوس و اتباع او وتحسبهم ایقاظا و پنداری تو اصحاب کهف را بیداران زیرا که چشمهای ایشان
باز گشوده است وهم رقود و حال آنکه ایشان خفتگانند ابن عباس(?) فرموده که اصحاب کهف در هر شش ماه از جانبی
بجانبی دیگر میگردانند تا زمین آنچه پوست از اجساد ایشان نخورد و گویند هر سال عاشورا ایشان را میگردانند و بر هر تقدیر
تقلب شخص ایشان ثابت چنانکه میفرماید ونقلبهم و میگردانیم ایشان را با ملائکه با مرها میگرداند آنها را ذات
الیمین بدست راست وذات الشمال و بدست چپ تا زمین بهر و را تمام که جوانب ایشان متصلست بان نخورد
وکلبهم و سگ ایشان باسط ذراعیه گسترانیده است هر دو دست خود را و سر در میان هر دو دست نهاده بالوصید
بپیشگاه غار یا بر آستانهٔ آن و آن سگ زرد بوده یا سرخ یا خاکستر رنگ یا ابلق و در زاد المسیر آورده که سرش سرخ
بوده و پشتش سیاه و شکمش سفید و دمش ابلق و نامش قطمیر است یا قطمور یا حمران یا صهبا یا ریان و قول اخیر از امیر
المؤمنین علی منقولست ثعلبی در تفسیر خود آورده که هر که شبانروزی بحضرت نوح ع درود فرستد باین وجه که سلام علی
نوح فی العالمین از عقرب ضرری بوی نرسد و هر که کلمات وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید نوشته با خود دارد از
سگ ضرر نکند(?) و چون چشمهای اصحاب کهف گشاده است و موهای ایشان دراز شده و در مکان مظلم و وحش(?) اند
از نجهة مینماید که لو اطلعت علیهم اگر اطلاع یابی برایشان و نظر کنی بدیشان لولیت هر آینه روی بگردانی منهم

از ایشان

از ایشان فرارا بجهت گریختن ولملئت و هر آینه پر کرده شوی منهم از ایشان رعبا از روی ترس و بیم یعنی
دل تو از ترس ایشان پر شود و خوف عظیم از ایشان بخاطر تو راه یابد مراد آنست که کسی را طاقت دیدار ایشان نیست
صورت خطاب با حضرت رسالتست و مراد غیری اند مرویست که در حینی که معاویه بن ابی سفیان بغزوة المضیق
رفته بود که ولایات روم است گذار او بدین غار افتاد خواست که بر صورت احوال ایشان مطلع شود ابن عباس
گفت که نتوانی که برین اطلاع یابی چه حق تعالی کسی را که بهتر از تست ازین منع فرموده و گفته که لو اطلعت علیهم
لولیت منهم فرارا وی قبول این معنی نکرده جمعی را بآنجا فرستاد چون بدر غار رسید تندباد سموم بوزید و همه را بسوخت
القصه چون دقیانوس در غار بر ایشان استوار کرده بگذشت و بدار الملک باز آمده اندک زمانی باد اجل بنای حیاتش را
در هم شکست و آن همه ملک و مال و جاه و جلال او متلاشی گشت و بعد از وی چند پادشاه دیگر در آن مملکت تصرف
کردند نوبت بملک تندروس رسید که از صلحای آن روزگار بود و خدای ترس و متورع اکثر اهل زمان او را در حشر اجساد
شبهه افتاده و منکر آن شده بودند و چنانکه گذشت هر چند ملک ایشان را پند میداد سود نکرد حق تعالی خواست که دلیلی بر
حشر اجساد بدیشان نماید در غار بدست الیکس که یکی از شبانان آن شهر بود مفتوح ساخت و اصحاب
کهف را از خواب بیدار کرد چنانکه گفت که وکذلک و همچنانکه ایشان را در خواب کرده بودیم بعثناهم
برانگیختیم و بیدار کردیم ایشان را که بطول زمان جسد ایشان تغیر نیافته بود و جامهای ایشان فرسوده نگشته یعنی بهمان
وضع که در خواب رفته بودند ایشان را بیدار کردیم لیتساءلوا بینهم تا سوال کنند میان یکدیگر و حال خود را بشناسند
و یقین ایشان بر کمال قدرت ما بیفزاید قال قائل منهم گفت گوینده از ایشان یعنی مکسلمینا که سن او از همه بزرگتر بود
کم لبثتم چند وقت درنگ کردید درین غار مقصود ایشان آن بود که مدت لبث را بدانند و نمازهای فوت شده
را قضا کنند چه ایشان بامداد بغار در آمده بودند چون درنگ کردند آفتاب را بوقت نماز پیشین رسیده بود قالوا لبثنا گفتند غالب ظن آنست بود(?)
که درنگ کردیم اینجا یوما روزی اگر دیروز در خواب رفته باشیم او بعض یوم یا پارهٔ روز که درین روز خفته باشیم پس
چون ناخنان خود را بالیده و موهای سر را دراز یافتند قالوا ربکم گفتند بعضی از ایشان بعضی را که پروردگار شما
اعلم بما لبثتم داناتر است بآنچه درنگ کرده اید و چون این امر بر ایشان مشتبه شد و طریقی نیافتند که علم بآن
حاصل کنند شروع در مهم خود کرده گفتند بایکدیگر که ما محتاج طعامیم فابعثوا احدکم پس بفرستید یکی را از میان
خود بورقکم هذه بدین درهمها که دارید الی المدینة بشهر افسوس مراد درم دقیانوس بود که صورت او بران نقش

کرده بودند فَلْيَنْظُرْ پس باید که آن فرستاده در نگرد که أَيُّهَا تا کدام از اهل شهر أَزْكَىٰ طَعَامًا پاکیزه‌ترست از
روی طعام یعنی بنگرد که طعام چه کس حلال‌ترست چه در آن کسانی بودند که ایمان خود مخفی میداشتند و غرض اصحاب
کهف آن بود که ذبیحهٔ مسلمانی بخرند تا حلال و طیب باشد نه حرام که مذبوح مجوسی باشد چه اکثر آن شهر مجوس بودند
فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ پس آن فرستاده بیارد بشما خوردنی مِنْهُ ازان طعام پاک وَلْيَتَلَطَّفْ و باید که فرستاده
نرمی و مدارا کند در خرید و فروخت و منازعه ننماید وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ و خبردار نگرداند بشما أَحَدًا هیچ یک را از
اهل شهر إِنَّهُمْ بدرستی که اهل آن شهر که اکثر تابع دقیانوس اند إِنْ يَظْهَرُوا اگر مطلع شوند یا قادر شوند و ظفر یابند
عَلَيْكُمْ بر شما يَرْجُمُوكُمْ سنگسار سازند شما را و بکشند أَوْ يُعِيدُوكُمْ یا باز گردانند شما را فِي مِلَّتِهِمْ در کیش خویش
… اهل کهف اول بر دین ایشان بودند وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا و رستگاری نیابید آن وقت که بدین ایشان درآیید و هیچ
نجات نیابید أَبَدًا هرگز یعنی پیوسته در عذاب باشید القصه تملیخا که اعقل و ارشد ایشان بود این نصایح را قبول کرده بشهر درآمد و بر
تفصیلی که مذکور شد بدروازه رسید اوضاع شهر را متغیر دید و چون بشهر درآمد بازار و محلات و اشکال و الوان مردمان بر نمطی دیگر
یافت حیرت برو غلبه کرد بدکان خبازی آمد و درهم باو داد و چون خباز درهم دقیانوسی را دید تصور کرد که گنجی یافته از اهل بازار
نزدیک … خبر بحاکم رسید و او را طلبیده تهدید کردند وی … حال خود را تقریر کرد حاکم با اکثر شهر بغار توجه کرد جوانان را دید
با رویهای تازه و جامه‌های نو متحیر فرو ماندند … در غار … و این آیه … ایشان بیعث زنده
گشت همچنانکه میفرماید که وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه ایشان را بیدار کردیم أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ مطلع گردانیدیم تندروس و قوم
او را بدیشان لِيَعْلَمُوا تا بدانند بعین الیقین که أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعدهٔ خدا بر بعث و حشر حَقٌّ راست و درست
است چه خواب ایشان با آن هیئت و کیفیت مشابهتی تمام دارد بموت و بعث وَأَنَّ السَّاعَةَ و دیگر بدانند که قیامت
لَا رَيْبَ فِيهَا هیچ شکی نیست در اتیان و وقوع آن چه آنکس که قادرست بر توفی نفوس ایشان و تبقیهٔ ابدان ایشان مدة
سیصد و نه سال از آنکه متحلل و متغیر شود و بعد از آن آنها را بیدار گرداند هر آینه قادر خواهد بود که توفیهٔ ارواح و نفوس
همه مردمان کند و آنها را نگهدارد تا وقتی که حشر ابدان ایشان کند و نفوس را بابدان رد کند القصه میفرماید که مطلع ساختیم
قوم تندروس را بر حال اصحاب کهف إِذْ يَتَنَازَعُونَ وقتی که نزاع میکردند بَيْنَهُمْ میان یکدیگر أَمْرَهُمْ امر دین
خود را یعنی که بعضی میگفتند که حشر مخصوص است بروح و برخی قایل بودند بحشر روح و جسد با یکدیگر پس بدینان
ظاهر شد که روح و جسد با هم مبعوث خواهد شد و گویند مراد آنست که چون اصحاب کهف بار دوم … در مواضع خود

بخفتند و حق تعالی ارواح ایشان را قبض کرد قوم تندروس نزاع کردند در آنکه ایشان مرده‌اند و جمعی گفتند که در خواب رفتند
همچنانکه اول بار و طایفه گفتند که بر ایشان بناها باید ساخت همچنانکه در مقابر و مشاهد تا مردمان التجا و طی
سازند و آرام گیرند و دیگری اینجا پیدا نشود و اینها کافران بودند که گفتند ایشان از ما اند بر ایشان صومعه بنا کنیم
و مسلمانان گفتند که اینجا مسجدی باید ساخت تا مردمان در آن نماز و طاعت مشغول شوند همچنانکه میفرماید
که فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ پس گفتند که بنا نهید بر ایشان بُنْيَانًا دیواری که از چشم مردم پوشیده شوند
یا بدان بنا موضع ایشان را نشان کنند رَبُّهُمْ پروردگار ایشان أَعْلَمُ بِهِمْ داناترست بحال ایشان از جمعی که منازعت
مینمایند در باب ایشان قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا گفتند آنانکه غالب شدند عَلَىٰ أَمْرِهِمْ بر دین ایشان یعنی آن جماعت
که بحشر اجساد قایل بودند گفتند لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا هر آینه فرا گیریم بر ایشان مسجدی را که مردمان در آن نماز گذارند
و بعد از آن از متنازعان عهد حضرت رسالت صلعم در باب اصحاب کهف میفرماید که سَيَقُولُونَ زود باشد که
گویند یهود یا یعقوبیه از نصاری نجران که اصحاب کهف ثَلَاثَةٌ سه تن بودند رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ چهارم ایشان
سگ ایشان وَيَقُولُونَ و گویند نسطوریه از ترسایان خَمْسَةٌ که ایشان پنج تن بودند سَادِسُهُمْ ششم
ایشان سگ ایشان و می اندازند این سخن را رَجْمًا بِالْغَيْبِ انداختنی بر پوشیده یعنی گفتاری که به پندار یا
اختراع خود میگویند و اصلا بر آن اطلاع ندارند وَيَقُولُونَ و گویند مسلمانان باخبار رسول صلعم از جبرئیل سَبْعَةٌ
ایشان هفت اند وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ و هشتم ایشان سگ ایشان حق تعالی قبل از وقوع این تنازع اصحاب رسول
خود را بآن خبر داد تا یقین ایشان زیاده شود و بعد از آن وفد نجران آمدند و حدیث عیسی و اصحاب الکهف در میان
آوردند و مهتران ایشان دو کس بودند یکی سید نام داشت و دیگری عاقب سید که نسطوری بود بزعم خود گفت که سه کس بودند
چهارم ایشان سگ ایشان و عاقب بظن خود گفت که پنج تن بودند ششم ایشان کلب ایشان و اهل اسلام گویند که
هفت اند هشتم ایشان سگ ایشان عبد المسیح را این قول پسندیده نیفتاد قول اهل اسلام حقست و حق تعالی همچنانکه
اشارت فرموده ببطلان هر دو قول اول کرده بقوله رجما بالغیب ایما میکند بصدق قول مسلمانان بقوله قُلْ بگو ای
محمد صلعم رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ آفریدگار من داناترست بشمار ایشان مَا يَعْلَمُهُمْ نمیدانند ایشان را إِلَّا قَلِيلٌ
مگر اندکی از آدمیان که پیغمبرست و اصحاب او و از ابن عباس نقلست که فرموده انا من ذلک القلیل و از حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه نیز منقولست که اصحاب کهف هفت تن بودند تملیخا و مکسلمینا و مشلینیا و اینها اصحاب

كَلْبُهُمْ

اسامی اصحاب کهف

دست راست پادشاه آن عصر بودند مرنوش و دبرنوش و شاذنوش اینها اصحاب دست چپ او بودند
و هفتم مرطونس که راعی بود و اسم کلب قطمیر و این راعی با کلب در راه آیشان شده بود و روایات دیگر در اسامی ایشان
هست اما بصحت نرسیده و گویند اقوال ثلاثة از اهل کتاب است و مراد بقلیل بعضی از اهل کتاب اند که از روی علم
خبر میدادند بعدد اصحاب کهف و این قولیست ضعیف و از ابن عباس مرویست که هر که نامهای اصحاب کهف را
با خود داشته باشد از خوف و غرق ایمن گردد و اگر در جایی که آتش افتاده این نامها را در خرقه نویسند و در آن آتش اندازند
باذن حق تعالی آتش فرو نشیند و اگر اطفال در گهواره گریه کنند و آرام نیابند بنویسند و در زیر سر ایشان نهند آرام یابند
و اگر بر چوب پاره نویسند و میان زرع نصب کنند آن زراعت از آفت محفوظ ماند و اگر کسی خواهد که نزد پادشاهی
رود بنویسد و بر ران راست خود بندد و پادشاه او را اکرام دارد و از برای تب ربع و صداع و غشی و جاه نیز بر ران
راست بندد و اگر از برای عسرت ولادت بر ران چپ بندد دشواری بر او آسان گردد و نشستن در کشتی و نجات
از قتل همچنین بر ران چپ بندد خلاصی یابد بفرمان حق تعالی و بعد از بیان تعدد اصحاب کهف میفرماید که چون بطریق
وحی رد و ابطال شد که اصحاب کهف چند کس بودند فلا تمار پس تو جدال مکن فیهم در شان ایشان یعنی اصحاب
الکهف با اهل کتاب یعنی جدال کنند الا مراء ظاهرا مگر جدال ظاهر یعنی تعمق منمای در مجادله و بر ایشان
خوان آنچه در قرآنست و برد و تجهیل ایشان اشتغال منمای ولا تستفت و فتوی مجوی یعنی مپرس فیهم
در شان ایشان از اهل کتاب احدا هیچ یک را چه بطریق وحی تو با آن عالم شدی و ایشان آنچه میگویند
بر وجه تلقی و رجم غیب میگویند و اصلا بآن علم ندارند و در آیه دلیلست بر آنکه مجادله بحق جایزست و
باطل جایز نیست و در مجمع گفته که خطاب بحضرتست و مراد امتانند زیرا که آنحضرت بسبب وحی واثق
بود و احتیاج نداشت که از اهل کتاب معلوم کند آورده اند که چون اهل مکه بتعلیم یهود مدینه سوالات ثلاثة که
در سورة الاسری مذکور شد از حضرت رسالت صلعم پرسیدند حضرت چونکه بی وحی جواب آن نتوانست گفت بگمان
آنکه جبرئیل امروز و فردا بیاید از استفسار کنندگان فرمود که فردا بیائید تا شما را خبر کنم و نگفت ان شاء الله پانزده روز یا کم
و بیش وحی نیامد و قریش طعنه میزدند که خدا محمد را فروگذاشت و دشمن گشت غبار ملال بر آیینه دل پاک آنحضرت
نشست جبرئیل ع بآنحضرت نازل شد فرمود ای جبرئیل درین چند روز کجا بودی که من بسیار مشتاق تو بودم جواب
داد که یا رسول الله اشتیاق من از تو بیشتر بود اما حکم الهی نبود که من بتو نازل شوم آیه و ما نتنزل الا بامر ربک بر خواند

همراه

منهم

و بعد از ان

و بعد از ان این آیت را که و لا تقولن لشیء و مگوی مر چیزی را یعنی کاری را که قصد داری انی فاعل ذلک
بدرستی که من کننده ام آن را غدا فردا الا ان یشاء الله مگر آنکه خدای خواهد یعنی بگوی که اگر خواهد خدای من
آن را بکنم حق تعالی پیغمبر خود را بر وجه تادیب و ندب نهی فرمود که نگوید انی فاعل ذلک غدا مگر آنکه آن را مقید سازد بمشیة الله
یعنی گوید ان شاء الله و این تادیبی است از او سبحانه بر غدکاری او و تعلیم ایشان که حکم جزم نکند در زمان آینده تا منظنه
کذب نشود اگر بجهت مانعی آن فعل نتواند کرد و این نهی نسبت بحضرت رسالت نهی است نه فرضی واذکر ربک
و یاد کن مشیت پروردگار خود را یعنی بگو لفظ ان شاء الله اذا نسیت چون فراموش کنی آن را و بخاطر تو رسد که آن را
بعد از کلام بگوئی مراد آنست که چون ان شاء الله را فراموش کنی و بعد از ان متذکر شوی بگو ان شاء الله و اگر چه بعد از روزی
یا ماهی یا سالی باشد و چون بدلایل عقلیه ثابت شده که سهو و نسیان بر انبیا روا نیست پس خطاب بآنحضرتست
و مراد امت وی اند و گویند معنی آنست که یاد کن پروردگار خود را وقتی که غیر او را فراموش کرده باشی و قل
عسی و بگو شاید ان یهدین ربی اینکه دلالت کند مرا ربی پروردگار من لاقرب مر آنچه نزدیکتر است
من هذا از شان اصحاب کهف که میپرسید رشدا از روی صواب یعنی بدهد بمن آیات و دلالات
که دلالت آن بر نبوت من اقرب و واضح از قصه اصحاب کهف باشد و آن آیات خبر دادن حق سبحانه بود آنحضرت را
از قصص انبیاء که روزگار متمادی و بعد عهد بود میان آنحضرت و ایشان و خبر دادن او سبحانه حضرت را از حوادث
نازله که در اعصار مستقبله تا قیام قیامت واقع شود بعد از ان از مقدار لبث اصحاب کهف خبر میدهد که ولبثوا
و درنگ کردند اصحاب کهف فی کهفهم در غار خود وقتی که در خواب بودند ثلث مائة سنین سیصد سال
وازدادوا تسعا و زیاده کردند و افزودند نه سال دیگر یعنی سیصد و نه سال از حین دخول ایشان در غار تا هنگام
بیدار شدن ایشان در زمان تندروس گذشته بود در لباب آورده که سیصد سال شمسی بود و نه سال بر او افزودند تا
سال قمری شده چه تفاوت بین السنین در هر سالی قریب یازده روزست و در هر سیصد سال شمسی سیصد و نه
سال قمری و دو ماه و نوزده روز باشد و مرویست که یهودی از حضرت امیر المومنین ع مدت لبث اصحاب
کهف پرسید آنحضرت او را خبر داد بآنچه در قرآن واقع شده یهودی گفت ما در کتاب خود سیصد سال یافته ایم فرمود آنچه
من گفتم سال قمریست و آنچه شما میگوئید سال شمسی و در حضرات که ترسایان گفتند ما سیصد سال دانیم و نه را نشناسیم حق تعالی
فرمود که قل الله بگوی ای محمد صلعم خدای اعلم بما لبثوا داناترست بمقداری که درنگ کردند له غیب السموات والارض

مر او راست پوشیدهای آسمانها و زمینها یعنی همه مخفیات را میداند پس چگونه عالم نباشد بمدة لبث اصحاب کهف أَبْصِرْ بِهِ
چه بیناست خدای بهر موجودی وَأَسْمِعْ و چه شنواست بهر مسموعی یعنی هیچ شیء مانع علم او نیست و نزد او همه
چیز یکسانست در احاطه ادراک او خواه آن از لطیف و کثیف و خفی و جلی مَا لَهُمْ نیست مر اهل آسمان و زمین را
مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ بجز او هیچ دوستی که متولی امور ایشان بود وَلَا يُشْرِكُ و انباز نمیکند خدای فِي
حُكْمِهِ در حکم و قضای خود که از جمله آن حکم اوست بعدد سال مکث اصحاب کهف أَحَدًا یکی را از موجو
دات علوی و سفلی وَاتْلُ مَا أُوحِيَ و بخوان آنچه وحی کرده شده است إِلَيْكَ بسوی تو مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ
از کتاب پروردگار تو که قرآنست و التفات مکن بقول کفار مکه و انکار ایشان لَا مُبَدِّلَ هیچ تغییر دهنده نیست
لِكَلِمَاتِهِ مر سخنان او را یعنی هیچکس قادر نیست بر تغییر و تبدیل آن وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ و نیابی تو بجز از وی
مُلْتَحَدًا پناهی که ملتجی بآن شوی در کشاف آورده که قومی از رؤسای کفره حضرت رسالت را علیه السلام گفتند که این پشمینه
پوشان بی قدر را چون صهیب و عمار و خباب رضی که بوی عرق خرقهای ایشان ما را متاذی دارد از مجلس خود دور ساز تا
با تو مجالست کنیم و چون که ما اشراف عربیم با تو بنشینیم لاجرم همه عرب میل کنند بصحبت تو حضرت بجهت اهتمامی
که در باب اسلام ایشان داشت در خاطرش گذشت که با ایشان مجالست نماید و در خفیه با اصحاب صحبت
دارد این آیت آمد که وَاصْبِرْ نَفْسَكَ و باز دار خود را و شکیبائی کن مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ با آنانکه میپرستند
پروردگار خود را بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ در بامداد و شبانگاه مراد طرفین روزست و یا جمیع اوقات یعنی شب و
روز بپرستش حق مشغولند يُرِيدُونَ وَجْهَهُ میخواهند رضای او را و یا او را میجویند و جویای عز او نیستند در جمیع اوقات
وَلَا تَعْدُ و باید که در نگذرد عَيْنَاكَ عَنْهُمْ چشمهای تو از ایشان یعنی نظر از ایشان برنداری و بغیر ایشان التفات
نکنی تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در حالتی که بآن نگریستن تو بجانب ایشان خواهی آرایش زندگانی بباید دانست که
آنحضرت صلوات الله هرگز بدنیی و زینت آن میل نبوده بلکه معنی آنست که عمل خود را مشابه عمل کسی مکن که بزینت
دنیا مایل است چه مایل بدنیی از فقرا اعراض کند و بر اغنیا توجه نماید وَلَا تُطِعْ و فرمان مبر مَنْ أَغْفَلْنَا آنرا که
غافل گردانیده‌ایم قَلْبَهُ دل او را عَنْ ذِكْرِنَا از یاد کردن خود مراد امیة بن خلف است و اتباع او که آنحضرت
را براندن فقرا از مجلس امر میکردند حق تع فرمود که ما او را بطریق تخلیه و خذلان غافل گردانیده‌ایم از یاد خود وَاتَّبَعَ
و او پیروی کرده است هَوَاهُ آرزوی نفس خود را و غافل شده از ذکر او سبحانه و یا فرمان مبر آنرا که ما غفلت را نسبة

وَلَنْ تَجِدَ

باو داده‌ایم

باو داده‌ایم و ایشان را بصفت غفلت یافته‌ایم وَكَانَ أَمْرُهُ و هست کار آن معاند چنانچه در وادی خذلان
و غفلت گرفتارست فُرُطًا پیش افتاده بر حق و در گذشته از صواب از قتاده نقلست که فقرای اهل اسلام چند
کس بودند که همیشه در مسجد و در ملازمت حضرت رسالت صلعم بودند و ضیعه و تجارتی نداشتند و پیوسته بنماز گزاردن و تعقیب
آن مشغول شده منتظر نماز دیگر بودندی چون این آیه آمد رسول صلعم فرمود که الحمد لله که در امت من کسی آمد که حق تعالی
مرا امر کرده که چشم خود را از ایشان بر ندارم و با ایشان بنشینم وَقُلِ و بگو مر کسانی را که ترا از صحبت فقرا منع میکنند
الْحَقُّ قول درست و سخن راست که قرآنست مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شماست و من بمضمون آن عمل میکنم
نه بآنچه موافق مقتضای هوای شما باشد فَمَنْ شَاءَ پس هر که خواهد گرویدن بوی فَلْيُؤْمِنْ پس باید که بگرود وَ
مَنْ شَاءَ و هر که خواهد ناگرویدن فَلْيَكْفُرْ گو کافر شو این با جمله امر تهدید و توعید است إِنَّا أَعْتَدْنَا بدرستی
که ما آماده کرده‌ایم لِلظَّالِمِينَ برای ستمکاران یعنی کافران نَارًا آتشی را أَحَاطَ بِهِمْ آتشی که گرد در آید بایشان
سُرَادِقُهَا سراپردهای آن تشبیه فرموده لهیبی را که محیط باشد بکافران بسراپرده که مشتمل باشد بر اهالی آن
و ابو سعید خدری از پیغمبر صلعم روایت کرده که سرادق نار چهار دیوارست که غلظ هر دیواری از آن چهل ساله راه
باشد و آنکه بگرد کافران در آید ابن عباس گفته که سرادق دود غلیظ دوزخ است وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا و اگر فریادخواهی
کنند از تشنگی يُغَاثُوا بِمَاءٍ فریاد رسیده شوند بآبی كَالْمُهْلِ که مانند دردی زیت باشد یا مس گداخته یا چرک
و ریم دوزخیان که جوشان باشد چون پیش دهن ایشان برند يَشْوِي الْوُجُوهَ بریان کند و بسوزد رویهای ایشان را از کمال
حرارت بِئْسَ الشَّرَابُ بد شرابیست مهل وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا و بد جائیست تکیه‌گاه ایشان از سعید جبیر
مرویست که چون اهل دوزخ گرسنه گردند و از گرسنگی فریاد کنند ایشان را از درخت زقوم میوه دهند که چون بخورند
گوشت و پوست برقهای ایشان بجهد چنانکه پارهای گوشت از ایشان با عرق بریزد و بعد از آن تشنگی بر ایشان
مستولی شود و چند سال فریاد کنند ایشان را آبی دهند بغایت گرم که چون نزد دهن برند گوشت روی ایشان در آبی
افتد و بعد از ذکر وعید در وعد مبشر ساید که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه بگرویدند بخدا و بکتاب و رسول او وَ
عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته إِنَّا لَا نُضِيعُ بدرستی که ضایع نگردانیم أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ مزد آنکسی
را که نیکو زیست عَمَلًا از روی کردار أُولَٰئِكَ آن گروه مؤمنان و پسندیده کاران لَهُمْ مر ایشانراست جَنَّاتُ
عَدْنٍ بوستانهای با اقامت یعنی بهشتهای که در آن مقیم باشند تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ میرود از زیر

[illegible]

يُحَلَّوْنَ فِيهَا پرايه بسته شود دران بوستانها مِنْ أَسَاوِرَ از دستوانهاي ساخته شده مِنْ ذَهَبٍ از زر در زاد
المسير از ابي جبير نقل ميكند كه هر يك از بهشتيان را سه دستوانه بود يكي از زر و يكي از نقره و ديگري از لؤلؤ و ياقوت
وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا و بپوشند جامهاي سبز مِنْ سُنْدُسٍ از ديباي نازك وَإِسْتَبْرَقٍ و ديباي ستبر فرا خور آن
زروي هر يك و تخصيص خضر در ميان الوان بجهة آنست كه آن احسن الوانست و طراوت آن بيشتر مُتَّكِئِينَ فِيهَا
تكيه زدگان بر نشسته در بهشت عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختها چنانكه عادت متنعمانست نِعْمَ الثَّوَابُ نيكو پاداشت
بهشت و نعيم آن وَحَسُنَتْ و نيكوست آن تختها مُرْتَفَقًا از روي تكيه گاه و يا نيكوست بهشت از روي منزل و آرامگاه بعد
ازان براي مطيعان شكر و عاصيان ناسپاس بيان مثلي ميكند و ميگويد كه وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا و بيان كن اي محمد براي مؤمنان
و كافران مثلي و آن مثل كدامست رَجُلَيْنِ دو مرد كه برادران بودند از بني اسرائيل يكي يهودا نام داشت و او مؤمن بود و ديگري
قطروس و او كافر بود هشت هزار دينار از پدر بديشان رسيده بود و هر كدام چهار هزار تصرف كردند و كافر بدان ضياع و عقار و متاع
خانه خريد و مؤمن همه را در وجوه خيرات صرف كرد در تعطار روايتست كه برادر كافر سراي بهزار دينار بخريد و برادر مؤمن گفت بار خدايا
برادر كافر در دنيا سراي بهزار دينار خريده و من از تو در بهشت بهزار دينار سرائي ميخرم پس هزار دينار تصدق كرد و برادرش هزار
دينار ديگر براق و اسباب خانه بخريد او گفت من هم هزار دينار خرج اسباب سراي آخرت كنم پس آن را صدقه داد و برادرش هزار
دينار ديگر ضياع و آب و زمين خريد او گفت من هم باغ و بوستان بهشت بخرم و آنرا نيز تصدق كرد و برادرش هزار دينار ديگر زني بخواست
وي گفت من هم بهزار دينار حوري از بهشت ابتياع كنم پس هرچه داشت تصدق نمود و حق تعالى از حال ايشان خبر ميدهد جَعَلْنَا
لِأَحَدِهِمَا داديم مر يكي از ايشان يعني قطروس را جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ دو بوستان از تاكهاي انگور وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ و محفوف
گردانيديم آنها بخرما بنان يعني درختان بر شكل نيكو و ترتيبي تمام وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا و پيدا كرديم ميان آن دو باغ زَرْعًا كشت زار
تا آن موضع جامع قوت و انواع فواكه باشد كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آن دو باغ آتَتْ أُكُلَهَا بدادي ميوه و محصول خود را تمامي وَلَمْ
تَظْلِمْ و ستم نكردي يعني كم نساختي مِنْهُ شَيْئًا از ميوه معهود چيزي را يعني بر خلاف عادة كه ميوه سالي تمام آيد و سالي ناقص
هميشه ميوه آن باغها تمام آمدي و كم و كاست دران راه نيافتي وَفَجَّرْنَا و روان كرديم خِلَالَهُمَا نَهَرًا ميان آن هر دو
بستان جوي آب تا شرب آن دايم باشد وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ و بود بر آن كافر را همه ميوه يعني غير از انگور و خرما ميوهاي ديگر داشت
و اختصاص آن بذكر جهة غالبيت آن بود آورده اند كه يهودا محتاج شد و رجوع ببرادر كرده ازو در معيشت توقع اعانتي كرد
قطروس گفت زر من و تو برابر بود من اين همه باغ و متاع پيدا كرده ام و خادمان دارم تو چرا تنگدست و پريشاني و بدين حالي

ثي ۲

وصاي ۲



يهودا گفت اي برادر تو بدان مال باغ و زمين خريدي و من بوستان بهشت خريدم تو سرا ساختي و من بآن خانه جنت
خريدم تو كدخدا شدي و من حور العين دادم تو غلام و كنيز ابتياع كردي و من طلب ولدان و غلمان نمودم قطروس او را
ملامت كردن آغاز كرد و گفت زر نقد را بوعده نسيه دادي و خود را خوار و محتاج گردانيدي فَقَالَ پس گفت قطروس
لِصَاحِبِهِ مر يار خود را يعني برادر خود يهودا را وَهُوَ يُحَاوِرُهُ در حالتي كه او مجادله ميكرد با او و سخن را باز ميگردانيد
يعني اين ميگفت و آن جواب ميداد پس كافر گفت كه أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ من بيشترم از تو مَالًا از جهت مال و متاع وَأَعَزُّ
نَفَرًا و عزيزترم از قبل اولاد و حشم و خدم پس دست يهودا گرفت وَدَخَلَ جَنَّتَهُ و در آمد بباغ خود وَ
هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ و حال آنكه او ستم كننده بود بر تن خود بعجب و مفاخرت و از روي محبت دنيي قَالَ مَا أَظُنُّ گفت گمان
نميبرم أَنْ تَبِيدَ آنكه فاني شود و بسر آيد و نابود گردد هَذِهِ أَبَدًا اين بوستان من هرگز يا مظنه من آنست كه دنيا بسري
نگردد وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ و گمان نميبرم قيامت را قَائِمَةً آينده وَلَئِنْ رُدِدْتُ و اگر باز گردانيده شوم بزعم تو إِلَى
رَبِّي بجانب پروردگار خود چنانكه تو ميگوئي و مرا برانگيزاند لَأَجِدَنَّ بجاي آنكه يابم خَيْرًا مِنْهَا بهتر ازين بوستانها
مُنْقَلَبًا جاي باز گشتن يعني استحقاق من مقتضي آنست كه فردا بهشت بمن دهد چنانچه امروز اين باغ بمن داده است
پس بگمان او بر جهت اعتقاد او بود بانكه آنچه در دنيا باو داده بجهت استحقاق ذاتي اوست بآن پس بجهت اين فردا او را بهشت
بدهد قَالَ لَهُ گفت مر قطروس را صَاحِبُهُ يار او يهودا وَهُوَ يُحَاوِرُهُ و حال آنكه او جدال ميكرد با او أَكَفَرْتَ
آيا كافر شدي بانكار بعث و تردد دران بِالَّذِي خَلَقَكَ بآنكه آفريد ترا مِنْ تُرَابٍ از خاك يعني پدر ترا كه اصل ماده
ازان آفريد يا خود ماده ترا ازان خلق كرد ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ پس از نطفه كه ماده قريبه تست ثُمَّ سَوَّاكَ پس ترا راست
كرد باستقامت قامت رَجُلًا مردي يعني آدمي بحد مردي رسيده كفر او را بعث را مثل كفر او گردانيده است بجهة آنكه
انكه منشأ آن شك است بود در كمال قدرت خدا و لهذا مرتب ساخت انكار او را بر خلق او از تراب چه هر كه قادر باشد
ببدء خلق او از تراب هر آينه قادر خواهد بود بانكه او را ازان اعاده كند لَكِنَّا ليكن من ميگويم كه هُوَ اللَّهُ اوست
خداوند بحق رَبِّي كه پروردگار و آفريدگار منست از خاك و نطفه وَلَا أُشْرِكُ و انباز نميگردانم بِرَبِّي أَحَدًا بخداوند
خود هيچكس را وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ و چرا چون در آمدي جَنَّتَكَ ببوستان خود قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ نگفتي كه آنچه خواهد چنان
شود يعني چرا اين نگفتي كه هرگز زوال بباغ من نرسد نگفتي كه اگر خداي خواهد فاني گرداند و چرا نگفتي لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ
نيست قوة هيچكس مگر بخداي يعني بالله كه بعجز خود اعتراف كردي و دانستي كه آنچه تراست از عمارت باغ و تدبير امر آن بود

اصل ۲

كاري يعني حضرت باري است انس از رسول صلعم روايت كنند كه هر كه چيزي بيند كه او را در چشم نيكو آيد بگويد ما شاء الله
لا قوة الا بالله چشم بد بدان نرسد هشام بن سالم و ابان بن عثمان از صادق عم روايت كرده اند كه آنحضرت فرمود
كه من عجب دارم از كسي كه خائف باشد از چيزي و ملتجي نشود بگفتن حسبنا الله و نعم الوكيل چه حق تعالى در عقب آن فرموده كه
فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم يمسسهم سوء و عجب دارم از محزوني كه غمگين شود و متوسل نشود بكلمه طيبه لا اله الا انت
سبحانك اني كنت من الظالمين چه حق تعالى بعد از ين ميفرمايد كه فاستجبنا له و نجيناه من الغم و كذلك ننجي المؤمنين و تعجب
ميكنم از كسي كه خواهند با او مكري كنند و او نگويد و افوض امري الى الله ان الله بصير بالعباد تا از مكر ايمن شود زيرا كه حق تعالى
در عقب آن فرموده كه فوقاه الله سيئات ما مكروا و عجب دارم از كسي كه اراده دنيا و زينت آن داشته باشد چرا نگويد ما شاء
الله لا قوة الا بالله چه حق تعالى بعد از ين ميفرمايد فعسى ربي ان يؤتين خيرا من جنتك و عسى از خدا بمعني وجوب
القصة بعد از ين محاوره يهودا به فطروس گفت كه ان ترن انا اگر مي بيني مرا اقل منك كمتر از تو مالا و ولدا
از روي مال و فرزند فعسى ربي ان يؤتين پس شايد كه بدهد مرا پروردگار من در دنيا يا آخرت بجهت ايمان من
خيرا من جنتك بهتر از بوستان تو در ديني و يرسل عليها و فرو فرستد بر بوستان تو حسبانا صاعقها
من السماء از آسمان يعني صاعقها از برای تو نازل سازد فتصبح پس گردد بوستان تو صعيدا زميني نرم
زلقا بيگياه كه پاي برو بلغزد يعني خاك ساده كه بر وي ثبات قدم ممكن نباشد او يصبح ماؤها يا گردد آب بوستان تو
غورا فرو رفته در زمين فلن تستطيع له پس نتواني تو مر آن آب بزمين فرو رفته را طلبا جستني يعني
طلب آن آب مقدور تو نبود پس يافتن و بيرون آوردن آن خود چگونه تواند بود حق تعالى سخن آن مؤمن را راست گردانيد
و خراب و اهلاك و استيصال بدان باغ فرستاد و احيط بثمره و احاطه كرده و فرو گرفته شد عذاب الهي بميوه باغ آن
كافر و تباه گشت جميع اثمار و اشجار آن مرويست كه آتشي از آسمان نازل شد و جميع باغ او را بسوخت و هر بنائي و عمارتي كه در آن
باغ ساخته بود خراب كرد فاصبح پس بامداد كرد فطروس و آن حال مشاهده كرد يقلب كفيه ميگردانيد هر دو
كف خود را يعني از روي حسرت كف بر كف ميزد و پشيماني ميخورد على ما انفق فيها بر آنچه كه خرج كرده بود در عمارت آن
و هي خاوية و حال آنكه بناهاي آن باغ افتاده بود على عروشها بر سقفهاي خود يعني اول سقفها افتاد و بعد از آن
ديوارهاي آن در روي افتاد و يا جفته كه بسته بود ريخته و آنگاه تاكها روي فرود آمده بر هر تقدير چون فطروس آن عذاب را
بديد كف دست بر كف دست ميزد و يقول يا ليتني و ميگفت كاشكي من لم اشرك انباز نگرفتمي و شريك نساختمي

بربي احدا بپروردگار خود ديگري را تا بوستان من بسبب شرك من خراب نمي شد ميتواند بود كه اين تمناي وي رجوع بوده
باشد از كفر بايمان و يا غرض او از ين ندامت او باشد و لم تكن له و نبود مرورا فئة ينصرونه
گروهي كه ياري دهند او را در دفع عذاب از باغ او من دون الله بجز از خدای كه او قادر بود و بس و ما كان و نبود
فطروس منتصرا ياري دهنده مر خود را و انتقام كشنده از خداي هنالك آنجا يعني بوقت زوال آن نعمت
الولاية لله نصرت دادن و ياري كردن مر خدا راست و بس الحق خداي كه راست گوي و راست كردار است
يعني در ان وقت هيچ كس بر نصرت قادر نبود مگر او و يا در وقت قيامت ياري ميدهد دوستان خود را بر كفره همچنانكه
ياري داده بود داني مؤمن را بر برادر كافرش هو خير او بهترست ثوابا از روي پاداش دادن مر دوستان را
و خير عقبا و بهتر از جهة عاقبت طاعت مر بنده ترس كار را يعني او بهترين همه است در عقب طاعة بنده كه جزاي
آن با او رساند بعد از ان رسول خود را امر ميفرمايد بضرب مثل براي رغبت گردانيدن از دنيا و راغب ساختن بامور آخرت
بقوله و اضرب لهم و بيان كن براي مردمان مثل الحيوة الدنيا مثل زندگاني ايشان در ين جهان يعني در زينت
و سرعت زوال آن كماء مانند آبيست انزلناه كه فرو فرستاديم آنرا من السماء از آسمان فاختلط
به پس آميخت بسبب آن آب نبات الارض گياه رسته از زمين يعني گياهاي زميني بجهت سيرابي در هم پيچيده
است و از غايت كثرت و تكاثف بر سر يكديگر افتاده و يا آنكه آب آميخته باين معني كه آب در جميع اجزاي آن
در آمد و آنرا طراوت و نضارت داد و بعد از انكه آن گياه در هم پيچيده و با طراوت شد فاصبح پس بامداد كرد
يعني روز ديگر گشت آن گياه تازه و زيبا هشيما خشك شده و در هم شكسته بمثابه كه از خشكي و شكستگي تذروه
الرياح پراكنده ميكردند آنرا بادها و از ان بر ميكنند و بهر طرف ميبرند و كان الله و هست خداي على كل
شيء بر همه چيز از انشاء و افنا مقتدرا توانا حاصل كه حق تعالى درين آيه تشبيه كرده زندگاني دنيا را بگياهي كه باب
باران سبز شود و ببالد و بكمال نور رسد و وقت آن در آيد كه از ان تمتع گيرند ناگاه آب از و منقطع گردد خشك و بي فايده ماند
و همچنين آدمي در دنيا با عيش و عشرت و جواني و كامراني بكوشد و با مال بسيار و فرزندان و خدم و حشم بيشمار و همه كارها ساخته
و مرادها حاصل گشته هي ناگاه نعمت او بنقمت بدل گردد تو انگري به درويشي و تندرستي به بيماري تا در جميع حالات قضيه او
منعكس گردد و بعد از ان نامه عمر از عنوان بپايان رسيده بمقتضي اجل در آيد و نهال امل او را بصرصر اجل خشك سازد و خر
منهاي آرزوي او بباد نيستي بر دهد يكي از صلحا گفته كه وقتي مرا بكوه مشغلي بود بجوقي رسيدم بكوشك شتم سراي نعمان منذر ديدم

بر فناي مال و نيبوي نه بقصد ايمان ع

ابر يا از جانب ع

همه خراب شده و چیزی از رسوم و امارت و آثار عمارت ازان باقی نمانده بود ساعتی دران اعتبار کردم و از روی تعجب و تحیر و عبرت گفتم کجی اند ساکنان تو کجی اند کجا اند همسایگان تو کجی اند کجا اند مالها و متاعهای بیکران تو کجی اند کجا اند خدمتکاران و ملازمان تو کجی اند از ناتفی شنیدم که گفت فانی بسا خصم این از حوادث روزگار و گردش لیل و نهار و مصایب و نوایب فلک دوار عبد الله بن ملک بن عمیر روایت کند که من سر حضرت امام حسین صلوات الله علیه را دیدم نزد عبید الله زیاد علیه اللعنه و العذاب نهاده بود در قصر الاماره کوفه و سر عبید الله زیاد و را دیدم پیش مختار نزد مصعب زبیر و سر مصعب زبیر پیش عبد الملک مروان و این همه در مدت دوازده سال دیدم از حضرت رسالت صلعم روایت که هیچ سرای از خرمی پر نشد مگر که از آب چشم پر شد و لید از دختر نعمان منذر پرسید که آخر بگوی که حال شما بآن مرتبه در نهایت شوکت و عظمت بود چگونه بدین حال رسید گفت مجمل سخن آنست که روزی آفتاب طالع شد هیچ رونده و آرمنده نبود در خورنق و سدیر مگر که در زیر دست ما بود همین که آفتاب فرو نشست چنان شد که هر که ما را میدید دل او از برای ما میسوخت پس عاقل باید که دل بر زندگانی دنیا ننهد و بمال و فرزند و خویش و تبار مغرور نگردد که الْمَالُ وَالْبَنُونَ مال و پسران زِينَةُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا آرایش زندگانی دنیا اند نه زاد فردو توشه معاد چه بزودی زایل شدنی اند و تیز تلف و معرض زوال خواهند بود از رسول صلعم مرویست که فرمود امت من در دنیا سه طبقه باشند اول جماعتی که بر جمع مال رغبت نکنند و در ذخیره آن سعی ننمایند و از دنیا بقوت لا یموت و سد رمق اکتفا کنند و نوا اینکه در آخرت خواهند این جماعت آنانند که حق تعالی در باره ایشان فرموده که لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ طبقه دوم مال دوست داشته باشند و از پاکترین وجهی جمع کنند و آن را بحرام مخلوط نسازند و در نیکوترین وجهی که رضای الهی دران باشد صرف کنند و با درویشان مواسات کنند و صله رحم رعایت نمایند و در اجتناب از حرام چنان باشند که سنگ خوردن دوستر داشته باشند از مال حرام ایشان بعد از حساب بهشت در آیند طبقه سیوم آنانند که دوستدار ان جمع مال و منال باشند از مال حرام مخلوط سازند و در راه خدای تعالی صرف نکنند ایشان آنانند که دنیا زمام دلهای ایشان از دست گرفته باشد تا که ایشان را بدوزخ کشاند وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ و کارهای شایسته پایدار که ثمره آن ابد الآباد باقی ماند خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ بهترست نزدیک پروردگار تو ثَوَابًا از روی پاداش عظیم وَخَيْرٌ أَمَلًا و بهتر از وجه امید داری یعنی صاحب اعمال صالحه هرچه امید میدارد از حق تعالی در آخرت می یابد نزد بعضی علما مراد بباقیات صالحات نمازهای پنجگانه است و این قول از ابی عبد الله علیه السلام نیز مرویست و گویند که مراد کلمات خمسه است یعنی سبحان الله

اخبارات حضرت رسالت صلعم

والحمد لله

والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم مرویست که چون بنده این کلمات بگوید گناه از وی ریزان شود چنانکه برگ از درخت و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود که در معراج حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام گفت که امت خود را بگوی که در زمین بهشت عرش بنا کنند گفتم که عرش بهشت چیست فرمود که لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و این نیز از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که باقیات صالحات تسبیحات اربع است و اصحاب ما نیز این را از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده اند و مرویست که پیغمبر صلعم فرمود که اگر عاجز شوید از شب برخواستن برای تهجد و از تعب جهاد با دشمن عاجز شوید از گفتار سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و نزد بعضی مراد از باقیات صالحات نماز تهجد است و گویند مراد کلمات که آن است لا اله الا الله و استغفر الله و صلی الله علی محمد و آله و یا سخنان خوش که سبب فرح قلوب باشد یا نیات پسندیده که موجب قبول اعمال اند و یا دختران صالحه که سبب خلاصی والدین باشند و یا عملیت صالحه که منسوب بطمع و غرض دنیوی نباشد خالصا لوجه الله است تا نتیجه آن ابد الاباد پیدا نوازند بود و در کتاب ابی عقده از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که آنحضرت با حصین بن عبد الرحمن گفت که یا حصین مودت و محبت ما را امری حقیر و صغیر مدان بلکه آن از امری عظیم است و در کی و نیست در آنکه قبول جمیع اعمال صالحه در محبت اهل بیت است بعد از آن تهدید بسفر مابعد که وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ و یاد کن روزی را که بر انیم کوهها را یعنی از بیخ برکنیم و از هوا پراکنده سازیم وَتَرَى الْأَرْضَ و بینی زمین بَارِزَةً ظاهر شده از زیر کوهها و مردکان همه بر روی زمین آمده در حجر است که روز قیامت چون اسرافیل صور در دمد کوهها بار خدای رمنی آیند و بادی در آید و کوهها را پراکنده سازد چون پشم زده وَحَشَرْنَاهُمْ و حشر کنیم همه را یعنی جمع کنیم در موقف فَلَمْ نُغَادِرْ پس فرو نگذاریم و ترک نکنیم مِنْهُمْ أَحَدًا یکی را از ایشان در حشر ناکرده وَعُرِضُوا و عرض کرده شوند عَلَىٰ رَبِّكَ بر جناب آفریدگار تو صَفًّا ایستاده و صف کشیده که هیچ کس از و غایب نباشد و حق تعالی گوید که لَقَدْ جِئْتُمُونَا هر آینه آمدید بما بهمه و تنهای خدم و حشم و مال و منال كَمَا خَلَقْنَاكُمْ همچنانکه آفریده بودیم شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که هیچ چیز نداشتید و برهنه بودید حضرت رسالت صلعم فرموده که مردمان محشور شوند در روز قیامت برهنه و منکشف العورة عایشه چون این بشنید گفت یا رسول الله زنان نیز برهنه باشند فرمود آری عایشه گفت وا سوأتاه چه رسوائی باشد حضرت فرمود که در ان روز همه از هول قیامت چنان بود که فکر باشند که یکدیگر نپردازند بعد از آن بمنکران بعث خطاب میکند که بَلْ زَعَمْتُمْ بلکه پنداشتید که شما گمان بردید و پنداشتید أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ آنکه نسازیم برای شما مَوْعِدًا وقتی برای انجاز وعده یا مکانی که موعود بود برای محاسبه وَوُضِعَ الْكِتَابُ و نهاده شود و نوشتهای اعمال در دستهای راست و چپ اهل حشر با کتابهایی که دارند ایشان در ترازوی

در بیوم الکتاب

اعمال نامه

فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ پس ببینی گناهکاران را مُشْفِقِينَ ترسان و هراسان گشته از کفایت مِمَّا فِيهِ از آنچه در کتاب ایشان بنوشته از گناهان
وا موش کرده یعنی چون بران مطلع گردند خوف بر ایشان مستولی گردد وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا و گویند از روی تعجب که وای بر ما
مَالِ هَذَا الْكِتَابِ چه بوده است این نامه را که اصلا لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً فرو نگذاشته است گناهان
خورد و بزرگ را إِلَّا أَحْصَاهَا مگر شمرده است همه آنها را و ضبط کرده و نگاه داشته وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا و یابند
آنچه کرده اند حاضر نزد خود یعنی مکتوب در ان نامه وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا و ستم نکند پروردگار تو بر کسی بنوشتن آنچه بنده نکرده
باشد و یا بنقصان ثواب حسنه و یا بزیادتی عذاب سیئه او و درین آیه دلیلست بر آنکه اطفال معذب نشوند زیرا که هر گاه عقوبت
زیاده بر معصیت نباشد پس چگونه بیگناه را عذاب کند بعد از ان تهدید مکلفان میکند از متابعت شیطان بنده گبر آنچه میان ایشان
و شیطان از عداوت قدیم فرمود وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن آن وقتی را که گفتیم ما لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا مر فرشتگان را که سجده کنید
لِآدَمَ مر آدم را فَسَجَدُوا پس سجده کردند إِلَّا إِبْلِيسَ مگر دیو سرکش كَانَ مِنَ الْجِنِّ بود از جن یعنی از نوعی
الجان یا جن گروهی از ملایکه که از آتش آفریده شده اند و ابلیس از ایشان بود و غیر ایشان از ملایکه مخلوق اند از نور و قول اصح
است چه در همین آیه او را ذریت اثبات میکند و ملایکه را ذریت نیست و دلیل دیگر آنست که فَفَسَقَ پس بیرون رفت
عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ از فرمان پروردگار خود یعنی عاصی شد بجهت آنکه در اصل جن بوده و درین دلیلست بر آنکه ملایکه معصوم اند
از عصیان و تحقیق این در سورة البقرة گذشت أَفَتَتَّخِذُونَهُ آیا بعد از آنکه عداوت شیطان بر شما محقق گشته فرا میگیرید
او را وَذُرِّيَّتَهُ و فرزندان او را أَوْلِيَاءَ دوستان مِنْ دُونِي بجز از من که آفریدگار شمایم یعنی ایشان را دوست میگیرید
و فرمان برداری میکنید و در من که آفریدگار شمام عاصی میشوید وَهُمْ و حال آنکه ابلیس و ذریت او لَكُمْ عَدُوٌّ مر شما را
دشمنانند بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بد است ستمکاران را ابلیس و ذریت او بَدَلًا بدلی از خدا و نزد درتبیان آورده که چون حق تعالی
ابلیس را از رحمت خود دور گردانید و از پهلوی چپ او زوجه او را که آوره نام دارد بیافرید و او را اشتیار ریکهای بیا پانی فرزند اند
و از اولاد او یکی مره است و دیگری لاقیس و یکی دیگر دلهان و در عین المعانی آورده که لاقیس وسوسه دهنده طهارتست
و دلهان وسوسه کننده در صلوة و بعضی عکس این گفته اند و احمد غزالی در اربعین آورده که شیطان مانع نمازست و زنبور یکی
از اولاد اوست صاحب اسواق است که بدروغ و کم فروشی و خیانت وسوسه میکند و یکی اعور صاحب ابواب زناست
و بتر صاحب مصایب که بنوحه و دریدن جامه و طپانچه بر روی زدن بفرماید و مسوط که اراجیف میان مردمان می اندازد
و اثم که با خورنده طعام می باشد که بسم الله نگفته باشد و در خوردن با او شریک میشود و مدهش که موکل است بر علما و ایشان را بهوا

ای غافلان میدارد و ابتر که او مانع مردست که سر ازو دو سلام کند و نام خدای برد در وقت طعام و هیچ آدمی نباشد مگر
که با او یکی از ایشان باشد و او را بگمراهی دارد و بعضی ازیشان گفته اند که جن بر علوم غیبی مطلع اند حق تعالی نفی این کرده فرمود
وکاهنان ج
مَا أَشْهَدْتُهُمْ حاضر نکردانیدم شیطان و اولاد او را خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بوقت آفریدن آسمان و زمین تا با
ایشان مشورت کنم یا مدد کاری طلبم وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ و نه بوقت آفریدن نفسهای ایشان یعنی ایشان در آفرینش
آسمان و زمین حاضر نبودند تا غیب آنرا دانند و از آفرینش نفسهای خود بیخبر بودند پس چگونه ایشان را در عبادت انباز میگیرید
وَمَا كُنْتُ و نیستم من مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ و اگیرنده گمراه کنندگان که ابلیس و ذریت اویند عَضُدًا یاران و مدد
کاران یعنی من در خالقیت بی نیازم از یار و مددکاران نفی معتقد کسی ست که شیاطین را شریک خدا میدانند و بجهت
این عبادت ایشان میکنند وَيَوْمَ يَقُولُ و یاد کن آن روز را که گوید خدای با فرشته یا مرا مشرکان را که برای
شفاعت خود یا بجهت دفع عذاب از خود نَادُوا بخوانید با آواز بلند شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ شریکان مرا
که گمان بردید که ایشان انبازان منند مراد جمیع معبودان باطلاند یا ابلیس و ذریت او فَدَعَوْهُمْ پس بخوانند
ای کافران بتان را یا ابلیس و اتباع او را و استعانت کنند فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا پس اجابت نکنند لَهُمْ مرایشان را و بفریاد نرسند
وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ و گردانیم میان کفار و آلهه ایشان مَوْبِقًا جای هلاک یعنی همه را در وادی از وادیهای دوزخ
که موضع هلاکت عظیم باشد جمع کنیم و در ان معذب سازیم و یا بعضی آنست که حاجزی پیدا کنیم میان کفار و میان معبودان
ایشان که ملایکه و مسیح و عزیرست باین وجه که ایشان را بهشت در آریم و آنها را در دوزخ هلاک گردانیم و یا میان مطلق اهل هدی و اهل
ضلال جدائی افکنیم بآنکه اهل ضلال را در موبق که وادی عمیقست در دوزخ در آریم و اهل حق را بجنت رسانیم از انس
روایتست که موبق وادیست در جهنم پر از چرک و ریم وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ و ببینند مشرکان النَّارَ آتش دوزخ را
از چهل ساله راه فَظَنُّوا أَنَّهُمْ پس یقین کنند که ایشان مُوَاقِعُوهَا افتادگان و درآیندگانند در ان وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا
و نیابند از ان آتش مَصْرِفًا مکانی که باز گردند بان یا از بر گاهی یابند جهت آنکه از همه جوانب احاطه کرده باشد بدیشان
وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستی که ما بیان کردیم فِي هَذَا الْقُرْآنِ درین قرآن لِلنَّاسِ برای مردمان مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که بدان
محتاج اند از قصص امثال گذشته که سبب عبرت گردد و دلایل قدرت کامله که موجب ازدیاد بصیرت شود و حکم
الهی گفته که حق تعالی بمحض فضل عظیم در کتاب کریم آنچه جمله بندگان را بکار آید گفته است آنچنانچه می باید وَكَانَ
الْإِنْسَانُ و هست آدمی أَكْثَرَ شَيْءٍ بیشتر چیزی که خدای آفریده است جَدَلًا از روی خصومت باطل یعنی
از هر ج

آدمی از همه مخلوقات جدل کننده ترست و خصومت او در کار حق بیشتر ابن عباس فرموده که مراد نضر بن حارث است که در قرآن جدال
میکرد یا ابی بن خلف که در امر بعث و حشر خصومت میکرد و یا مراد مطلق اهل جدال و عناد اند **وما منع الناس** و منع نکرد اهل مکه را
و باز نداشت **ان یؤمنوا** از آنکه بگروند و تصدیق کنند **اذ جاءهم الهدی** وقتی که آمد بدیشان راه نماینده یعنی که محمد صلعم یا
قرآن **ویستغفروا ربهم** و منع نمود ایشان را از آنکه استغفار کنند از گناهان و آمرزش طلبند از آفریدگار خود از ایمان بی **الا**
**ان تأتیهم** مگر انتظار آنکه بیاید بدیشان **سنة الاولین** عادة خدای در هلاک کردن پیشینیان در دنیا **او یأتیهم العذاب**
یا بیاید بدیشان عذاب آخرت **قبلا** روی باروی و معاینه **وما نرسل المرسلین** و نفرستادیم فرستادگان را **الا**
**مبشرین** مگر در حالتی که مژده دهندگان بودند مر اهل ایمان را بنوال دائمی **ومنذرین** و بیم کنندگان مشرکان را بنکال سرمدی
**ویجادل الذین کفروا** و مجادله میکنند آنانکه کافر شدند **بالباطل** به بیهوده که آن اقتراح معجزاتست بعد از ظهور
آن یا نسبت سحر و شعر و کهانت بتو **لیدحضوا به** تا زایل گردانند از مقر خود و باطل سازند بآن جدال ازو **الحق**
سخن حق و درست را که قرآنست یا دین تو یعنی محمد یعنی غرض ایشان از جدال آنست که حق را بپوشانند و باطل را آشکارا
سازند و اگرچه برآن قدرت ندارند **واتخذوا آیاتی** و فرا گرفتند آیتهای کتاب یا دلایل قدرت مرا **وما انذروا** و آنچه را
که بیم کرده شده اند بدان از قیامت و عذاب یعنی قرآن و مواعید اخرویه را گرفتند **هزوا** افسوس کرده شده یا کی **ومن**
**اظلم** و کیست ستمکارتر **ممن ذکر** از کسی که پند داده شود **بآیات ربه** بآیتهای پروردگار او که قرآنست **فاعرض**
**عنها** پس روی بتابد از آن و قبول نکند **ونسی** و فراموش کند **ما قدمت یداه** عاقبت آن عملها که از پیش فرستاده است
هر دو دست او از کفر و معاصی یعنی بهمانکه کسی چیزی را فراموش کند و بخاطر نیارد وی در آن تفکر نکند و در عواقب آن اندیشه نماید
**انا جعلنا** بدرستی که ما نهاده ایم **علی قلوبهم** بر دلهای ایشان **اکنة** پوششها **ان یفقهوه** بجهت آنکه در نیابند قرآن را و یا بجهة
کراهت آنکه دریابند **وفی آذانهم** و نهاده ایم بر گوشهای ایشان **وقرا** گرانی تا نشنوند حجابی حق شنیدن آنست یعنی
فرط عناد و جحود ایشان بغایتی رسیده که گویا ما دلهای ایشان را از دریافت حق و گوشهای ایشان را از شنیدن آن باز
داشته ایم و مزیت تبیینی این معنی در آیت ختم الله علی قلوبهم که در اوایل سورة البقره مذکورست مسطور گشته **وان**
**تدعهم** و اگر خوانی تو ایشان را **الی الهدی** بآنچه سبب هدایتست یعنی ایمان و قرآن **فلن یهتدوا** پس راه نمایند **اذا** آنهنگام
که دعوت کنی یعنی بدعوت تو براه نیایند **ابدا** هرگز مراد کفار معاند که از فرط عناد و غایت جحود ایمان نیاورند **وربک**
**الغفور** و پروردگار تو بسیار مغفرتست و عیب پوشنده **ذو الرحمة** خداوند بخشش و رحمت یعنی فضل و رحمة خود در عذاب



ایشان
تعجیل نمیکند **لو یؤاخذهم** اگر بگیرد جزای ایشان را یعنی کافران را **بما کسبوا** بآنچه کرده اند از گناهان که شرکست و تکذیب
پیغمبر و قرآن و مهلت ایشان ندهد **لعجل** هر آینه زود بشتاباند **لهم العذاب** برای ایشان عذاب را در دنیا بجهة
افراط ایشان در شرک و عداوت رسول او ولیکن در آن تعجیل نمیفرماید **بل لهم** بلکه مر مشرکان راست **موعد**
وعده یا زمان وعده که روز بدرست یا قیامت که چون آن وعده درآید **لن یجدوا من دونه** نیابند بجز از خدای
**موئلا** پناهی و گریزگاهی که بآن بازگشت کنند **وتلک القری** و آن دیهها که قصه ایشان بر تو خوانده ایم یعنی حجر
واحقاف و مؤتفکات و امثال آن **اهلکناهم** هلاک کردیم اهالی آن را **لما ظلموا** آنهنگام که ستم کردند بر خود بکفر و
تکذیب و مجادله و معاصی **وجعلنا** و مقرر گردانیدیم **لمهلکهم** برای هلاک ایشان **موعدا** وقتی معلوم که چون در رسید
پیش و پس نرفتند بلکه در همان وقت مستاصل گشتند پس چرا قریش از ان عبرت نمیگیرند و از شرک و نافرمانی دست باز نمی
دارند و بتاخیر عذاب مغرور میشوند علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که چون حضرت رسالة صلی الله علیه و آله قصه اصحاب
الکهف را برای قریش بیان کرد گفتند ما را خبر ده از ان عالمی که حق تعالی موسی را امر کرد که تابع او شود در آنچه کند و فرماید و برای
ما بیان این قصه کن جبرئیل فرود آمد و قصه موسی ع و خضر را بطریقی که درین سوره است بر آنحضرت نازل ساخت و مفتتح این
قصه برین نهج است که چون موسی ع بعد از هلاک شدن فرعون و قبطیان بنی اسرائیل را جمع کرد و خطبه فصیح و بلیغ ادا نمود
بر وجهی که ایشان از استماع بر آمدند و هم در ادای کلمات و تامل در معانی آن متحیر شدند و آن خطبه متضمن بیان انعام
حق تعالی بود بر بنی اسرائیل از غرق شدن دشمنان ایشان و نجاة ایشان و تفضیل ایشان بر سایر مردمان آن زمان
و اعطای توریة و غیر آن مردمان در ادای کلام موسی و تامل در حقایق و معانی آن متحیر و متعجب گشتند و گفتند یا کلیم الله
هیچ کس باشد در روی زمین که از تو داناتر باشد موسی ع فرمود نمیدانم اما در خاطرش گذشت که در عرصه زمین از من عالمتر
نخواهد بود و گویند که با مردمان اظهار این معنی نمود که من داناتر از خود در دنیا نمی بینم فی الحال جبرئیل فرود آمد و گفت
حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که چه گفتی که خدا داناترست بآنکه عالمتر از من باشد یا نه موسی روی بمناجات
آورده گفت خداوندا بر روی زمین از من بنده عالمتری هست خطاب آمد که بسیار بندگان دارم که از تو اعلم اند
یکی از آنها خضر است که او را بعلم خاص اختصاص داده ام و خضر در ایام فریدون بوده مقدم ذو القرنین و در
ایام موسی در مجمع البحرین بسر میبرد القصه موسی گفت بارخدایا دستوری فرما تا من او را ببینم و از وی علم تعلیم گیرم حق تعالی
او را دستوری داد موسی گفت خداوندا او را کجا یابم ندا رسید که در مجمع البحرین صخره ایست و علامت آن صخره اینست که چون

ایشان ع

ماهي برياني كرده كه در سفر داشته باشي هر كجا كه آن ماهي زنده شود و براه دريا روانه شود تو در عقب آن ماهي روان شو كه آن ماهي ترا
بآن بنده ميرساند و كويند كه حق تعالى فرمود كه ماهي برياني كرده را جهت زاد بصاحب خود ده هر جا كه آن ماهي را فراموش كند
خضر آنجا باشد پس موسى عم يوشع بن نون بن افرائيم بن يوسف را كه يكى از خواص او بود در رفيق ساخته تهيه اسباب سفر نموده
روى براه آورد وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و ياد كن اي محمد صلعم چون كفت موسى لِفَتَاهُ مر خادم خود را يعنى يوشع را لَا أَبْرَحُ
هميشه خواهم رفت در طلب خضر عم حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ تا برسم بمجمع البحرين كه مكان اوست و آن موضع صحبت
كه درياي فارس و درياي روم بهم ميرسند در جانب مشرق و كويند كه آن موضع افريقة است و نزد بعضي مراد بحرين
موسى و خضر اند چه موسى بحر علم ظاهر بود و خضر علم باطن القصة موسى كفت كه ميروم تا برسم بمنزل او و با يكديكر ملاقات كنيم
أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا يا ميروم زمان دراز كه هشتاد يا هفتاد سال باشد يعنى درين سفر يا بخضر ميرسم يا مدت متمادي سفر
ميكنم مراد آنست كه بهيچ وجه روي ازين سفر بر نمي تابم و دست از طلب ندارم تا كام من بر آيد پس كفت اي يوشع تو با من
موافقت مينمائي در طلب اين بنده صالح يوشع فرمود كه من با تو موافقم و رفاقت ترا غنيمت ميدانم ~ خوش است
آوارکي ادراك بهراي جنين دارد ~ پس يوشع عم نانی چند و ماهي برياني برداشته باتفاق موسى عم روان شدند فَلَمَّا بَلَغَا
پس چون كه رسيدند مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا بجائي كه ميان هر دو درياست آنجا بر صخره كه بر كنار چشمه بود بنشستند و موسى در خواب
رفت يوشع در چشمه حيوة وضو ساخت و قطرة آب وضوي وي بران ماهي چكيد في الحال زنده شد و روي بدريا نهاد و يوشع
بيخبر كشت و موسى از خواب در آمده بتجسس حال ماهي ننموده روي براه نهاد و از غايت تعجيل سفر نَسِيَا حُوتَهُمَا فرا
موش كردند ماهي خود را اسناد نسيان بهر دو بسبيل مجاز است چه ماهي در توشه يوشع بود و او حامل آن بود نه موسى و از آن
جهت كه ماهي زاد هر دو بود نسبت نسيان بهر دو داده اند و نزد اكثر مراد بنسيان ترك است يعنى واكذاشتند موسى و يوشع ماهي را
و كويند كه ماهي از ايشان كم شد و هر چند جستند نيافتند پس معني آنست كه نيافتند ماهي را فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ پس فرا كرفت
راه خود را فِي الْبَحْرِ در دريا سَرَبًا مثل سردابه كه دران توان رفت هر جا كه ماهي بريان ميرفت آب بر بالاي او مرتفع ميشد و
زمين خشك ميكشت فَلَمَّا جَاوَزَا پس وقتي كه در كذشتند از مجمع البحرين و از وقت آن روز تا روز ديكر چاشتكاه
قَالَ كفت موسى لِفَتَاهُ مر جوانمرد خود را يعنى يوشع را كه وقت چاشت شد آتِنَا غَدَاءَنَا بيار طعام چاشت ما را تا
بخوريم و دفع ملال كنيم كه بسيار كرسنه شده ايم لَقَدْ لَقِينَا هر آينه ديديم مِنْ سَفَرِنَا هَٰذَا ازين سفر كردن خود نَصَبًا رنج و سختي
و چون يوشع سفره پيش آورد قصه ماهي بيادش آمد قَالَ أَرَأَيْتَ كفت خبر داري إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ چون جاي كرفته



بوديم بآن صخره بر كنار چشمه فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ پس بدرستي كه من فراموش كردم ماهي را اين كلام مرعيست بر آنكه نسيان
از جانب يوشع بوده نه موسى پس نسبت آن بهر دو مجاز باشد چنانكه كذشت القصة يوشع ماهي قصه با او باز كفت و بعد از ان كفت بر سبيل اعتذار كه
وَمَا أَنْسَانِيهُ و فراموش نكردانيد مرا ماهي را إِلَّا الشَّيْطَانُ مكر شيطان كه مرا غافل ساخت أَنْ أَذْكُرَهُ از آنكه
ياد دهم ترا از حال ماهي وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ و فرا كرفت ماهي راه خود را فِي الْبَحْرِ در دريا عَجَبًا راه عجب كه هر جا كه ميرفت راه
فراخ پيدا ميشد و زمين دريا خشك ميكشت و حكمت انكه شيطان قصه ماهي را از ياد من برد اين آمد كه تشنه كشتيم و فكر طعام
ديكر نكرديم قَالَ كفت موسى بيوشع ذَٰلِكَ آن ماهي و قصه او مَا كُنَّا نَبْغِ آن چيزي بود كه ما بوديم كه ميطلبيديم چه حق تعالى
بمن وحي كرده بود كه آن ماهي ترا راه خواهد نمود بدان كسي كه ميطلبي فَارْتَدَّا پس باز كشتند عَلَىٰ آثَارِهِمَا بر پي نشانهاي قدم
خود قَصَصًا از پي رفتني تا رسيدند بدان موضع كه ماهي بدريا در آمده بود راهي ديدند ده و خشك بدانجا در آمدند فَوَجَدَا
پس يافتند عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا بنده را از بندكان ما كه بمحض عنايت آتَيْنَاهُ داديم او را رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا بخششي از نزد خود
كه آن وحي است و نبوت و طول عمر چه او تا نفخ صور زنده خواهد بود و قتلي بسا فكر را كه كرده بخشد روي براهي آورند وَعَلَّمْنَاهُ
و آموختيم او را مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا از نزد خود علمي كه خاصست بما و كسي از آن نداند الا بتعليم ما و آن علم است بغيبات و از علما
دقيق علم مرويست كه نزد خضر علمي بود كه در توريه نبود و موسى كمان ميبرد كه جميع علوم در توريه باشد از ذو النون مصري نقلست
كه علم لدني علميست بخفي عاقبت و بديع خاتمه هر يك و علمي چنين بكسب حاصل نميشود لهذا در كشف الاسرار آورده كه
دانسته اين را محقق است كه از يافته سخن كويد و بدانكه اسم خضر ارميا بن ملكان است و خضر لقب اوست چه هر جا كه
مي نشست زمين سبز ميكشت و از مجاهد نقلست كه چون نماز كذاردي پيرامن او يكبار سبز كشتي آورده اند كه چون موسى عم و يوشع
بمكان خضر رسيدند او را ديدند تكيه كرده و جامه خود در كشيده موسى عم برو سلام كرد و خضر از روي خود جامه بيرون كرده جواب داد و
كفت و عليك السلام يا نبي بني اسرائيل و حق تعالى فرموده كه با تو صحبت دارم و از تو چيزي بياموزم اين خبر را نقل كرده كه
موسى خضر را ديد كه سجاده سبز بر روي آب كشيده و بر بالاي آن نشسته بروي سلام كرد بر خواست و كفت عليك السلام يا نبي
بني اسرائيل موسى كفت چه دانستي كه من رسول بني اسرائيلم كفت آنكه ترا بدين راه نمود مرا از احوال تو آكاه نمود
پس بنشستند و مرغي در پيش ايشان بيامد و منقار در آب زد و قطرة برداشت و در پر خود ماليد و برفت خضر موسى را كفت
داني كه اين چه رمزيست كفت نه خضر كفت جهانيان در علم بني اسرائيل عاجز اند و بني اسرائيل در علم تو و تو در علم من و علم من
و تو و جمله عالميان نسبت بعلم الهي مقدار اين يك قطره است كه اين مرغ از دريا برداشت و در پر خود ماليد در حضرت

تعب ۹۶

که از حضرت امام موسی صلوات الله علیه و آله پرسیدند که خضر عالمتر بود یا موسی فرمود خضر از موسی پرسید و موسی جواب
نتوانست اگر هر دو نزد من حاضر می‌بودندی و از من پرسیدندی جواب هر دو بگفتمی و من آنچه از ایشان پرسیدمی جواب
نداستندی و شبهه نیست که علمی چنین از تعلیم علم علمک ما لم تکن تعلم بمیراث گرفته بوده النقبه بعد از ملاقات موسی و خضر
قال له موسی گفت موسی با او هل اتبعک آیا پیروی کنم ترا علی ان تعلمن بر شرط آنکه بیاموزانی مرا مما علمت
از آنچه آموخته اند مرا رشدا علمی که بسبب آن براه رشد یابند و اصابت خیر مرا علمیست که ما فوق علوم ظاهری باشد که انبیا را هم
باشد از اصول و فروع شریعت قال گفت خضر در جواب موسی که انک لن تستطیع بدرستی که هرگز تو نتوانی
معی صبرا با من صبر و شکیبائی کردن موسی گفت چرا صبر نتوانم کرد گفت جهت آنکه تو پیغمبری و حکم تو بر ظاهر است شاید
که از من عملی صادر شود که در ظاهر منکر و ناشایست نماید و تو وجه حکمت آن ندانی و بدان صبر کردن نتوانی و کیف تصبر
و چگونه صبر کنی علی ما لم تحط به بر آن چیزی که احاطه نکرده باشد بآنچه خبرا از روی دانش یعنی علم تو بآن نرسیده باشد
قال ستجدنی گفت موسی زود باشد که یابی مرا ان شاء الله اگر خواهد خدای صابرا صبر کننده برآنچه از تو مشاهده کنم
ولا اعصی لک و نافرمانی نکنم ترا امرا هیچ کاری معلق ساختن وعد بقول ان شاء الله بجهت علم او بود بصعوبت امر چه
صبر بر مشاهده خلاف معتاد صعب است قال گفت خضر که ای موسی فان اتبعتنی پس اگر پیروی کنی مرا فلا تسئلنی
عن شیء پس مپرس مرا از چیزی که منکر باشد و وجه صحت آن ندانی یعنی افتتاح بسؤال مکن حتی احدث لک تا من
احداث کنم و ابتدا نمایم برای تو منه ذکرا از آنچه بیانی کرده در باب یعنی باید که حدوث بیان و کشف حکمت آن
از من باشد بدون سبقت سؤال تو موسی قبول فرمود پس هر دو روی براه آوردند و یوشع در عقب ایشان میرفت و نظاره
مینمود فانطلقا پس روان شدند بر ساحل دریا و رسیدند بکشتی و از اهل آن التماس نمودند که در درون کشتی بودند ملاحان
اول راضی نشدند و در آخر خضر را شناخته بتعظیم تمام ایشان را بکشتی در آوردند حتی اذا رکبا تا چون بر نشستند
فی السفینة در آن کشتی و بمیان دریا رسیدند خضر تبری بر داشت و پنهان از قوم خرقها سوراخ کرد کشتی را بآن وجه
که دو لوح از الواح آن را برکند آورده اند که چند جا خضر کشتی را سوراخ کرد و موسی هم آنرا بخرقه و قیر اصلاح کرد و روی بخضر
کرده قال اخرقتها گفت آیا سوراخ کردی کشتی را لتغرق اهلها تا غرق گردانی اهل کشتی را چه سوراخ سبب دخول
آبست که در آن در آید و دخول آب موجب غرق شدن کشتی است لقد جئت بدرستی که آوردی شیئا امرا
چیزی شگفت و شنیع و بر دل گران قال الم اقل انک گفت خضر که آیا نگفتم که تو لن تستطیع معی نتوانی

بامن

بامن صبرا شکیبائی کردن آورده اند که موسی هم نگاه کرد از آنجا که شکسته بود آب در کشتی نمی‌آمد دانست که
آن معجزه است و برای اصلاح کردن عذر خواست قال گفت لا تؤاخذنی مواخذه مکن با من بما نسیت
بآنچه فراموش کردم نسیان یعنی ترک چنانکه گذشت از ابن عباس مرویست که رسول خدای صلعم فرمود که موسی گفت که
لا تؤاخذنی بما نسیت ای بما ترکت من عهدک یعنی عتاب مکن بمن بآنچه ترک کردم از عهد تو در نوبت اول ولا ترهقنی
و تکلیف در مرسان مرا من امری از کار من عسرا دشواری یعنی سخت گیری مکن و با من مدارا نما بمضایقه و تنگ
گیری منمای و در تنزیه الانبیا آورده که میتواند بود که نسیان در اینجا بمعنی خود باشد زیرا که نسیانیکه بر انبیا جایز نیست
در آنچیزیست که تعلق بامور شرعیه داشته باشد نه مطلق و بر هر تقدیر باید که خضر قبول معذرت او کرده از سفینه بیرون
آمدند فانطلقا پس رفتند تا بدهی رسیدند در بیرون آن ده جمعی پسران بازی میکردند و در آن میان پسری زیبا صورت
بلند قامت سبز خط بود نام او حشبور و یا خیسور و نام پدر او سلابیچ نام مادرش شاهویه موسی و خضر آنجا سیر میکردند
حتی اذا لقیا غلاما تا چون رسیدند به پسری که مذکور شد خضر او را از میان جمع بیرون طلبیده در پس دیوار برد فقتله
پس بکشت او را بدینچه یا بگلو گرفتن قال گفت موسی اقتلت نفسا زکیة آیا کشتی نفسی پاک از گناه بغیر نفس
بغیر نفسی که او کشته باشد بحسب ظاهر یعنی او پاک بود از قتل بغیر حق پس چگونه او را کشتی لقد جئت هر آینه آوردی شیئا
نکرا چیزی ناپسندیده و ظاهر القبح در تیسیر آورده از ... که وی بالغ بود و مادر و پدر از وی در رنج بودند و نزد دلهی
جوانی بود باقوت که راه زدی و مال را نزد مادر و پدر آوردی و ایشان سوگند خوردندی که وی نکرده و ابی بن کعب از حضرت رسالت صلعم
روایت کرده که آن پسر بالغ بوده کافر و بروایت ابن عباس نابالغ بوده و بنابرین جواب آنست که بلا خلاف خضر او را بفرمان
خدای کشت و هیچ فرقی نیست که حق تعالی فرشته را فرماید که یکی را بکشد یا پیغمبر را امر کند پس آن محض حکمت و مصلحت
باشد قال گفت خضر در جواب موسی که الم اقل لک آیا من نگفتم مر ترا در اول مصاحبت که انک بدرستی که تو
لن تستطیع قوت نداری و نتوانی معی با من و بر فعلهای من صبرا شکیبائی ورزیدن قال گفت موسی ان
سألتک اگر سوال کنم ترا عن شیء از چیزی که صادر شود مثل این افعال منکره بعدها بعد از این کرت فلا تصاحبنی
پس مصاحبت مکن با من قد بلغت بدرستی که رسیده باشی من لدنی عذرا از نزدیک من بعذری
یعنی ترک مصاحبت من بوده باشد و در آن معذور باشی در حدیث آمده که خدای رحمت کند بر برادرم موسی را که از روی
شرم گفت که فلا تصاحبنی اگر چنانچه صبر کردی و با صاحب خود درنگ کردی هر آینه چیزهای عجیب و غریب تر ازین دیدی

تو لحیت

فانطلقا پس در کذشتند و رفتند حتی اذا اتیا تا چون در آمدند اهل قریة با اهل دهی که انطاکیه بود
و اهل آن دیه چون شب شدی دروازه دربستندی و از برای هیچکس نکشودندی استطعما طلب طعام کردند اهلها
اهل آن دیه را و کفتند اینجا غریب رسیده ایم و کرسنه ایم چون ما را در دیه جای نداده باری طعام دهید ما غریب رسیده فابوا پس
سر باز زدند اهل آن دیه ان یضیفوهما از آنکه مهمانی کنند ایشانرا و ایشان کرسنه بر بیرون دیه بودند و با ملال روی براه
آوردند فوجدا فیها پس یافتند در نواحی دیه جدارا دیواری مایل شده بیک طرف یرید میخواست آن
دیوار یعنی مشرف بود و نزدیک بآن رسیده ان ینقض آنکه بیفتد و در آید فاقامه پس خضر راست کرد آنرا بانی
وجه که اساس آن بسنگ و کل مستحکم ساخت و بروایة ابن عباس آنرا در هم شکست و باز بساخت و از
وهب نقلست که درازی آن دیوار صد کز بود چون موسی دید که خضر دیوار را راست کرد قال کفت اهل آن دیه
ما را جای نداده اند و طعام نیز نفرستادند پس بچه جهت دیوار ایشانرا راست کردی لو شئت اگر میخواستی لتخذ
ت علیه هر آینه میگرفتی بر تعمیر آن دیوار اجرا مزدی تا بآن طعامی میخریدیم و دست جوع خود میکردیم قال کفت خضر ع
هذا فراق بینی و بینک اینست جدائی میان من و تو یعنی کفته بودی که اگر نوبت سیوم چیزی بپرسم با من صحبت
مداری اینک وقت فراق رسید مرویست که از موسی پرسیدند که از سختیهای دنیا از جور فرعون و غیر آن کدام بر تو دشوار
تر بود کفت انکه خضر مرا کفت هذا فراق بینی و بینک سأنبئک زود بشد که آکاه سازم ترا ای موسی
بتاویل ما لم تستطع بتعبیر آنچه نتوانستی علیه صبرا بر آن شکیبائی نمودن و از حقیقت ظاهر بر آن انکار کردی
و از باطن امر بیخبر بودی اما السفینة اما آن کشتی فکانت لمساکین پس بود مر محتاجانرا که ده برادر بودند پنج
بیمار و از کار وا مانده و پنج دیکر ملاحان که بجهت تحصیل معیشت یعملون فی البحر کار میکنند در دریا فاردت
پس خواستم که بحکم خدای ان اعیبها آنکه او را سوراخ سازم و عیب ناک کردانم و کان وراءهم
و است در پیش روی ایشان یا در عقب ایشان ملک پادشاهی که او را جلندی ازدی کویند یاخذ کل سفینة
میکیرد هر کشتی درست که بیند غصبا بغصب یعنی از کشتی بانان باز میستاند پس آن کشتی را معیوب کردم تا او غصب
نکند و آن محتاجان بکلی محروم نکردند و اما الغلام و اما پسر کشته فکان ابواه پس بودند پدر و مادر او
مؤمنین کرویدکان فخشینا پس ترسیدیم یعنی به الهام خدای کراهت داریم یا دانسته ایم با الهام او سبحانه ان یر
هقهما آنکه در رسانید بدیشان طغیانا سرکشی و ناپاکی و کفرا و کفران نعمت یعنی با فسق و کفر او در سازند جهت

مهربانی

مهربانی که والدین را بر وی لازمست و آن در ساختن موجب کفر و طغیان ایشان شود فاردنا پس خواستیم
ان یبدلهما آنکه بدل دهد ایشانرا ربهما پروردکار ایشان خیرا منه فرزندی بهتر ازو زکوة از روی طهارت
و پاکیزکی یعنی از لوث کناه و اخلاق بد پاک باشد و نزدیکی و اقرب رحما و نزدیکتر از روی بخشایش و مهربانی با پدر
و مادر از ابن عباس روایتست که حق تعالی بعوض آن پسر ایشانرا دختری داد و پیغمبری او را بعقد خود در آورده هفتاد پیغمبر از
نسل او پدید آمد قتاده کفته که آن پسر که در وجود آمد پدر و مادرش خرم شدند و چون او را بکشتند دلتنک کشتند و اکر با
قی ایشانرا هلاک کردی پس بنده باید که بقضای خدای راضی شود که آنچه قضا کند بهتر باشد و اکرچه بنده از آن کاره باشد
و اما الجدار و اما آن دیوار که راست کردم فکان لغلامین یتیمین پس هست برای دو کودک یتیم نام یکی
اصرم و دیکری صریم و ایشانند مستی فی المدینة در بین شهر مذکور و کان تحته و هست در زیر دیوار کنز لهما
کنجی برای ایشان و اکر دیوار بیفتادی آن کنج ظاهر شدی و مردمان بر داشتندی و کان ابوهما صالحا و بود پدر ایشان
مردی شایسته نام او کاشح و کفته اند که میان ایشان و پدر صالح ایشان هفت پدر دیکر بود حق تعالی بجهت صلاح آن پدر
محافظت آن کنج فرمود فاراد ربک پس خواست آفریدکار تو ان یبلغا آنکه برسند یتیمان اشدهما
بحد قوة و کمال رشد خود و یستخرجا و بیرون آورند کنزهما کنج خود را از زیر دیوار رحمة من ربک بجهت بخشایشی از پرور
دکار تو و ما فعلته و نکردم آنچه تو دیدی عن امری از رای خود بلکه بفرمان حق تعالی کردم ابو ذر از پیغمبر روایت کرده که آن
کنج لوحی طلا و نقره بود و بروایة ابن عباس و سعید جبیر صحیفه بود از علوم مدفونه و از صادق ع مرویست که لوحی بود از زر چند
را نجا نوشته که عجب از آنکه بقضای خدا ایمان دارد و چرا غم میخورد و عجب از کسی که بروزی یقین دارد چرا رنج میبرد و عجب از آنکه
بحساب ایمان دارد چرا غافل میشود و عجب از آنکه دنیا می بیند و تقلب و تغیر آنرا میشناسد چکونه دل بر آن مینهد و عجب
از آنکه مرک را بیقین میداند چکونه شادمانی میکند و در آخر آن نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله صلی
الله علیه و آله و از آنحضرت رسالت هم منقولست که حق تعالی بصلاح مرد مؤمن اصلاح فرزند او و فرزند فرزندان او و اهل
خانهای همسایه او میکند القصه خضر بعد از تاویل قضایای مشکله بموسی کفت ذلک اینکه مذکور شد از تاویل و تعبیر
امور معلومه تاویل ما لم تسطع حقیقت آنچیزیست که نتوانستی علیه صبرا بر آن صبر کردن بجهت آنکه در ظاهر شرع
منکر مینمود پس موسی و خضر علیهما السلام یکدیکر را وداع کردند و هر یک روی بمنزل خود نهادند قبل ازین کذشت که کهابی
بتعلیم یهود مدینه که سؤال از پیغمبر کردند یکی کیفیت روح و دیکری قصه اصحاب کهف و این هر دو مذکور شد و سیوم قصه ذو القرنین

وَيَسْأَلُونَكَ وپیرسند ترا مشرکان بامتحان یهود عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ از قصهٔ ذو القرنین یعنی اسکندر رومی که بانی
اسکندریه واو پادشاه مشرق ومغرب بوده وآخر دمان کذشته دنیا تابع او ودو شاخ داشته یا پرست در کتاب عرب
میکرده و با کرم الطرفین بود یعنی از جانب مادر و پدر اصیل بوده و با علم ظاهر و باطنی راجع کرده بود و یا دو گیسوی بافته داشت
از دو جانب سر و مرویست که او در خواب دید که گیسوهای او آفتاب را احاطه کرده بود معبران تاویل آن باین کردند که او با
مشرق و مغرب گردد و در نبوت او خلاف کردند اما آنکه از حضرت امیر المؤمنین علی پرسید که ذو القرنین پادشاه بود یا پیغمبر فرمود که
بندهٔ صالح بود محب حق تعالی بود و او سبحانه محب او و اوامر الهی را امتثال میکرد و حق تعالی نیز مصالح دینوی و اخروی اورا
میساخت گفت قرنهای او از زر بود یا از نقره فرمود از هیچ کدام نبود دعوت کرد قوم خود را بتوحید خدای یکی بر سر شاخ او بشمشیر
مجروح کردند و مدتی از آنجا جلای وطن کرد و بعد از مدتی بیامد و دعوت کرد جانب دیگر از سرش را بشمشیر جراحت رسانیدند و بدین
این وی را ذو القرنین گفتند و فرمود که وفیکم مثله و در میان شما مثل اوست مراد نفس نفیس خود وشی است و در روایتی مجاهد هم پیغمبر بود
و هم پادشاه و در بهر تقدیر حق تعالی پیغمبر امید که قُلْ بگو ای محمد صلعم سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ زود باشد که بخوانم بر شما مِنْهُ ذِكْرًا از ذو القرنین
خبری إِنَّا مَكَّنَّا بدرستی که ما قوت و اقتدار دادیم لَهُ مر او را باستیلای تمام فِي الْأَرْضِ در زمین وَآتَيْنَاهُ و عطا کردیم او را مِنْ
كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که خلق بدان محتاج بود و علوم با آنچه سلاطین را بکار آید در تسخیر شهرها و جنگ با اعدا و یاد دادیم او را هر چیزی
که بخواست سَبَبًا دست آویزی که بدان سبب او را آنچه میسر شد از علم و قدرت و آلت آورده اند که حق تعالی نور و ظلمت مسخر
او کردانید و از حضرت امیر المؤمنین علی نقلست که ابر را در فرمان او کرده تا برو سوار شده هر جا که میخواست میرفت و در سیر کردن
شب و روز بر وی مساوی بود چه حق تعالی نوری باو داده بود که بدرخشندگی آن براه میرفت و بوحی او سبحانه لوحهای عظیم ساخته
بر روی دریای انداخت و گذار میکرد و تمکین او در زمین عبارت از آنست که روزی از روم بیرون آمده مصر را مسخر ساخت
و با زنگیان حرب کرد و بر ایشان غالب شده عزم مغرب کرد فَأَتْبَعَ سَبَبًا پس از پی رفت کسیی و وسیله که بآن بمغرب
تواند رفت پس بآن سبب توسل جسته میرفت حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون رسید مَغْرِبَ الشَّمْسِ بجای فرو رفتن آفتاب یعنی نهایت
عمارت در جانب مغرب وَجَدَهَا و یافت آفتاب را که در رأی العین تَغْرُبُ فرو میرفت فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ در چشمهٔ آب گرم ابوذر
غفاری روایت کرده که من ردیف رسول صلعم بودم وقت فرو شدن آفتاب گفت ای اباذر دانی که آفتاب کجا فرو میرود گفتم
خدا و رسول بهتر میدانند فرمود در چشمهٔ گرم فرو میرود و بعد از آن فرمود که اگر نه آنست که خدای نگاه میدارد آفتاب را هر آینه
هر چه در زمین بود از حرارت آفتاب بسوختی و حنفی حَمِيَة میخوانند یعنی چشمهٔ آب تیره و گلای ناکی منقول از ابن عباس روایت

کرده که من نزد معاویه رفتم این آیه چنین میخواند فی عین حامیه پس کعب الاحبار را بخواند و گفت آفتاب کجا فرو
میرود گفت در توریه یافته ام که در میان آب و گل سیاه فرو میرود و از ابو العالیه روایت که آفتاب در چشمه رود
و آن چشمه او را بمشرق اندازد و مراد آنست که در بادی النظر چنان مینماید که آفتاب در آن چشمه فرو میرود و جهت
شدهٔ حرکت آن چشمه بجانب شرق تو هم آن میشود که آن چشمه آفتاب را بجانب شرق میکشد و الا نه در حقیقت آفتاب
از فلک خود زایل نمیگردد و ملخص سخن آنست که ذو القرنین آنجا آفتاب را بر طریق دیده گویا در آن چشمه فرو میرود
همچنانکه کسی که در دریاست می پندارد که آفتاب در دریا غروب میکند و از آن طلوع مینماید القصه چون ذو القرنین
بآنجا رسید و تجسس مردمان آن بلاد کرد وَوَجَدَ عِنْدَهَا و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط غربی
قَوْمًا گروهی را که ناسک گویند و آنها قومی بود مذهب پرست سبز چشم سرخ موی توانا و تا در لباس ایشان پوست
حیوانات بود و طعام ایشان گوشت وحوش و جانوران آبی قُلْنَا گفتیم ما بطریق وحی یا بر وجه الهام و یا در جواب او
خاکردیم که يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ ای ذو القرنین إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ یا آنست که عذاب میکنی این قوم را یعنی اگر ایمان نیارند
وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ و یا آنکه فرا میگیری فِيهِمْ در باب ایشان حُسْنًا نیکوئی از ارشاد و تعلیم شرایع دینیه و الزام معا
ساه دینویه اگر بگروند قَالَ گفت ذو القرنین أَمَّا مَنْ ظَلَمَ اما کسی که ستم کند بر خود یعنی بکفر خود مصر باشد فَسَوْفَ
نُعَذِّبُهُ پس زود باشد که عذاب کنیم یعنی من و همرهان ما بکشیم او را و آن عذاب دنیاست ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ
پس باز گردانیده شود بسوی جزای پروردگار خود در قیامت فَيُعَذِّبُهُ پس عذاب کند خدا او را عَذَابًا نُكْرًا عذابی سخت
و منکر که مثل او معهود نباشد وَأَمَّا مَنْ آمَنَ و اما هر که بگرود وَعَمِلَ صَالِحًا و عمل کند عمل شایسته یعنی بر مقتضای ایمان فَلَهُ
پس مر او راست در هر دو سرای جَزَاءً الْحُسْنَىٰ پاداش خصلت نیکو و پسندیده و حمزه و کسائی جزاءً بتنوین میخوانند یعنی الحسنی مر او راست
از روی پاداش مثوبت نیکو وَسَنَقُولُ لَهُ و زود باشد که بگوئیم مر او را مِنْ أَمْرِنَا از فرمان خود یعنی او را فرمائیم يُسْرًا کاری
آسان یا بگوئیم او را گفتاری سهل و آسان از فرمان خود یعنی تکلیفی کنیم او را که فراخور طاقت او باشد و بر کفر متقدم او را مواخذه
نکنیم آورده اند که ظلمت بار قوم ناسک که ما گفت و ایشان منفطر گشته زینهار خواسته و بوی ایمان آوردند ثُمَّ أَتْبَعَ
سَبَبًا پس دیگر باره از پی در آمد سببی و طریقی را که بمشرق تواند رفت و قوم ناسک را با خود برده و لشکر نور را از پیش روان
و عسکر ظلمت را از عقب بازداشت و بجانب جنوب متوجه شده قوم هاویل را که در قطرا بی بود مسخر کرد بهمان طریق که در قصهٔ
ناسک مذکور شد پس روی بمشرق نهاد حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون رسید مَطْلِعَ الشَّمْسِ بجای بر آمدن آفتاب یعنی موضعی که

مبدء عمارت از جانب شرق وَجَدَهَا یافت آفتاب را که برمی‌آمد و تَطْلُعُ برمی‌آید و شعاع او می‌افتد عَلَىٰ قَوْمٍ بر گروهی که ما
لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ نکرده بودیم و پدید آورده برای ایشان مِنْ دُونِهَا از غیر آفتاب در وقت طلوع سِتْرًا پوششی از لباس و بنا که
میان ایشان و آفتاب مانع باشد چه ایشان را هیچ پوششی نبود و در زمین چه زمین ایشان در غایت نرمی و سستی بود هیچ بنائی بر
بالای آن ممکن نیست و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام نقل کرده که ایشان صنعت بنا کردن نمیدانستند و رسم خلق هیچ خانه وقوف نداشتند
از نجعت پیوسته در آفتاب بسر می‌بردند قتاده گفته که چون آفتاب مرتفع شدی در سردابها رفتندی و چون آفتاب از سمت
الرأس بگردیدی بیرون آمدندی و ماهی میگرفتندی و با آفتاب بریان کرده خوردندی و آثار اقوام منسک گفتندی عمرو بن مالک گفت مردی را
دیدم که حدیث میکرد و قومی بر او گرد آمده بودند چون از آنجا فارغ شد میگفت من در زمین اقصای چین رسیدم مرا گفتند میان تو و آفتاب
راه جز یک روزه نیست مردی را از ایشان بمزد گرفتم و با آنجانب روان شدم گروهی را دیدم که گوشهای ایشان بالای ایشان
یک گوش را لحاف کردندی و دیگری را بوقت خفتن بر خود افکندندی و این مرد که همراه من بود زبان ایشان را میدانست ایشان را
گفت ما آمده‌ایم تا آفتاب را ببینیم که چگونه برمی‌آید ما درین سخن بودیم که آوازی شنیدیم چون آواز سلسلهٔ آهنی من بیفتادم
و از هیبت آن بیهوش شدم چون با خود آمدم ایشان مرا بروغنی می‌اندودند آفتاب دیدم بر آن آب افتاده برنگ روغن
زیت و کنارهٔ آسمان دیدم چون دامن خیمه و چون آفتاب مرتفع شد مرا در سردابه بردند چون آفتاب بگردید مرا بیرون
آوردند و خود بکنار دریا آمده ماهی میگرفتند و در آفتاب می‌افکندند تا بریان میشد و میخوردند القصه چون اسکندر با لشکر
ظفر پیکر بآن موضع رسید كَذَٰلِكَ همچنان بود امر او با ایشان که با اهل مغرب بود یعنی لشکر غلبت بر ایشان گماشت
تا ایمان آوردند پس از آنجا بجانب قطر الیمن روان شد و بقومی رسید که ایشان را تاویل میخواندند و با ایشان نیز همان سلوک کرد که با
قوم ناویل نموده بود وَقَدْ أَحَطْنَا و بدرستی که ما احاطه کرده بودیم یعنی علم ما وا رسیده بود بِمَا لَدَيْهِ بآنچه نزدیک او بود خُبْرًا
از روی آگاهی یعنی بجمیع لشکرها و ادوات حرب و اسباب جهانگیری ذو القرنین در ظاهر و باطن عالم بودیم و با اسباب
سیاست و کثرت لشکر و عدد و عدد او بدرجهٔ رسیده بود که احاطه نکرده بود بآن مگر علم خداوند لطیف خبیر ثُمَّ أَتْبَعَ
سَبَبًا پس اسکندر از پی در آمد سببی یعنی متابعت طریق دیگر کرد که میان مشرق و مغرب بود از جنوب تا شمال حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ
تا چون رسید در نهایت زمین ترک بَيْنَ السَّدَّيْنِ میان دو کوه که از پس آنها زمین یاجوج و ماجوج است وَجَدَ مِن دُونِهِمَا
و یافت در پیش آن دو کوه قَوْمًا گروهی را با هیئات عجیبه و شکلهای غریبه لَّا يَكَادُونَ نزدیک نبود از کثرت غرابت لغت
يَفْقَهُونَ قَوْلًا در یابند سخن را و کسی نیز از لشکر ذو القرنین سخن ایشان را در نمی‌یافت قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتند یعنی

مترجم ایشان

خبر یاجوج و ماجوج

مترجم ایشان گفت ای ذو القرنین و یا بزبان ایشان اعلام ذو القرنین کردند که إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ بدرستیکه
قوم یاجوج و ماجوج مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ تباه کنندگانند در زمین هرگاه که از پس این کوهها بیرون آیند از گیاه
آنچه سبز یابند بخورند و آنچه خشک باشد با خود ببرند و تمام انعام ما را میکشند و میخورند و اگر چهارپا نیابند آدمیان را بگیرند
بخورند و ایشان دو قبیله اند از اولاد یافث بن نوح علیه السلام و گویند که یاجوج از ترک اند و ماجوج از جیل از امیر المؤمنین علیه السلام
مرویست که قامت بعضی از ایشان بمقدار شبری است و قد بعضی بنهایت درازی و در حدیث آمده که صنفی از ایشان بر مثال درخت
ارز اند و آن درختیست در ولایت شام طول آن صد و بیست گز و صنفی طول و عرض ایشان مساویست و صنفی چنانند
که از یک گوش فراش کنند و از دیگر لحاف سازند و شقیق بن عبد الله نیز روایت کرده که پیغمبر صلعم فرمود که ایشان هزار هزار
امت اند که هیچ یک نمیرد تا که هزار فرزند نبیند و که هر یک چنان شوند که اسلحه بردارند و کارزار کنند و ایشان سه صنف اند صنفی
بالا صد و بیست گز و صنفی درازی و پهنای ایشان فرق نتوان کرد و صنفی بزرگ گوش اند که یکی را فراش و دیگری را لحاف
کنند چنانکه گذشت و هیچ چهارپایی نرسند مگر که او را بخورند و هر که از ایشان بمیرد بخورندش چون در آخر الزمان خروج کنند مقدمهٔ
ایشان در شام باشند و آخر ایشان در خراسان و ایشان جویهای مشرق و مغرب و دریای طبرستان بخورند القصه چون ساکنان آن
موضع شکایت یاجوج و ماجوج عرض اسکندر کردند گفتند یا ذو القرنین اینک در باب و فنای ایشان که ما را میکشند و
چهارپایان ما را هلاک میکنند و جمیع غلات و فواکه و اشجار و نباتات را میخورند فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا پس آیا
بگردانیم یعنی مقرر سازیم برای تو خرجی و بیرون آریم از میان مالهای خود مزدی عَلَىٰ أَن تَجْعَلَ بَيْنَنَا بر شرط آنکه بکنی میانهٔ
ما وَبَيْنَهُمْ و میان ایشان سَدًّا بندی که منع کند ایشان را از بیرون آمدن قَالَ گفت اسکندر مَا مَكَّنِّي آنچه تمکین
و دست رس داده مرا فِيهِ در آن چیز رَبِّي آفریدگار من از اموال بیشمار و پادشاهی در کمال اقتدار خَيْرٌ بهتر
از آنچه شما میخواهید که بمن دهید فَأَعِينُونِي پس مرا یاری دهید بِقُوَّةٍ بتوانائی یعنی بمردان توانا یا چیزی که بدان
قوت یابم درین کار از آلات و ادوات بنا چون سنگ و آهن و روی و مس چندانکه توانید جمع کنید که بها و مزد آن بر
منست أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ تا بکنم میان شما وَبَيْنَهُمْ و میان ایشان رَدْمًا حجابی سخت که بعضی از آن بر بعضی مرکب
باشد آورده اند که ذو القرنین قبل از ساختن سد بر بالای کوه بر آمد تا نظارهٔ یاجوج و ماجوج کند چون در نگریست
گروهی را دید که نمود ایشان یک شبر بود بر یک شکل و برخی دراز تر از آن و ایشان را دندان و چنگال داشتند چون دندان
و چنگال سباع و بر اعضای ایشان موی بود که بآن خود را میپوشیدند همه با سلاح و اسباب کارزار و آواز ایشان چون آواز

وآواز بلند شان چون آواز کرکس با پیش آمد و فرمود که آتُونِي بیارید برای من زُبَرَ الْحَدِيدِ قطعهای بزرگ آهن
و عوض آن از ایشان نستانید متولیست که بفرمود تا خشتهای آهن ساختند پس حکم کرد تا میان آن دو کوه چهار هزار قدم در طول و شصت
و پنج گز عرض بکندند تا به آب رسیدند پس درین آن سنگ خاره نهادند و خشتهای آهن بر بالای آن فرش کردند حَتَّىٰ
إِذَا سَاوَىٰ تا چون مساوی باشد یعنی فرش تمام شد بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ میان هر دو جانب کوه پس هیزم و تا هیمه بسیار بر بالای
آن ریختند و دمها بر جوانب وضع کردند قَالَ انْفُخُوا گفت مر عمله را که بدمید درین آتشها حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ تا چون گردانید آن
خشتهای آهن نَارًا مانند آتش قَالَ آتُونِي گفت بیارید أُفْرِغْ عَلَيْهِ تا بریزم بر بالای این آهن گرم شده قِطْرًا
روی گداخته بدین صفت که بهر روی فرشی کرانگیختند بر روی حل کرده میریختند و بهمین گونه دیوار صد و پنجاه ذرع
دراز تقاعد بر آمد مانند کوهی یکپاره و هموار و متساوی فَمَا اسْطَاعُوا پس نتوانستند یاجوج و ماجوج أَنْ يَظْهَرُوهُ
که بالای رو نهد بر آن سد بسبب بلندی و ملاست آن وَمَا اسْتَطَاعُوا و نتوانستند لَهُ نَقْبًا مر آنرا سوراخ کردن بواسطه
سختی و صلابت قَالَ گفت ذوالقرنین بعد از ساختن آن هَٰذَا این سد و یا اقتدار برای تمام کردن آن رَحْمَةٌ مِنْ
رَبِّي بخششی است از پروردگار من بر بندگان چه آن مانع خروج یاجوج و ماجوج است فَإِذَا جَاءَ پس چون
بیاید وَعْدُ رَبِّي وعدهٔ پروردگار من جَعَلَهُ دَكَّاءَ بگرداند آنرا خرد و مرد وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي و هست وعدهٔ آفریدگار
من حَقًّا درست و راست و خروج این گروه از پس سد یکی از علامات قیامت است و در آخر سورة الانبیاء ذکر خواهد یافت
ان الله تعالی آورده اند که ذوالقرنین بعد از ساختن این سد و تسخیر آن نواحی روی بمیان زمین نهاد و میرفت و
بلاد را فتح میساخت و تسخیر میفرمود و مردمان را دعوت کرده بدایره اسلام در می آورد تا بجایی رسید و مردمانی را دید نیکو
سیرت و با عدل و داد همه متفق الکلمه و متحد در طریق حق و متآلف القلوب و متحری و متبرا از افعال قبیحه شیطانی و متنزه
از اعمال کریهه نفسانیه و سرا ملی ایشان بی در و مقابر ایشان بر در سرا و در شهر ملی ایشان حاکمی نبود ذوالقرنین از ایشان
تعجب ماند گفت شما چه قومید که از اطراف عالم از شما عجب تر قومی ندیدم مرا خبر دهید که چرا مقابر ملی شما بر در سراها ساخته اید
گفتند تا مرگ فراموش نکنیم گفت چرا سرای شما در ندارد گفتند جهت آنکه در میان ما دزد نیست پرسید چرا امیر و حاکم ندارید جواب
دادند که ما خود ظلم نمی کنیم خود و کاری نکنیم که بحاکم احتیاج افتد گفت چرا در میان شما درویش نیست گفتند زیرا که حق همه کس
بجود رو آورده ایم گفت چگونه است که عمر شما دراز است گفتند جهت آنکه طور کار ما بر طاعة الهی است پرسید چرا هرگز نخندید
گفتند از گناه میترسیم و پیوسته باستغفار مشغولیم گفت چرا غمگین نیستید زیرا که دل بر بلا نهاده ایم و خود را بقضای الهی تسلیم کرده ایم

ووالیه

گفت پیران

گفت پیران شما هم بر این آیین بوده اند گفتند ما این روش از پدران خود فرا گرفته ایم که ایشان بر درویشان رحم کردندی و با
محتاجان مواسات نمودندی و با کسی که با ایشان بدی کردی در عوض آن نیکی کردندی امانت نگاه داشتندی نماز گزاردندی
و بجود عادت کردندی لاجرم همیشه کار ایشان با صلاح بودی ابو رافع از ابوهریره روایت کرده که رسول صلعم فرمود که هر روز صباح
یاجوج و ماجوج بیایند و سد اسکندر را بکاوند تا چندان که روشنائی آفتاب ببینند چون شب آید گویند فردا بیائیم و آنرا
باز بکاویم و بآن طرف رویم روز دیگر آن سد همچنین شده باشد که اول بود تا یکبار اتفاق افتد که یکی از ایشان بگوید که
ان شاء الله فردا برویم و این بار بکاویم و بآن طرف در آییم چون روز شود همچنان تنگ باشد که گذاشته باشند پس سوراخ
در آن کنند و در آن رخنه در آیند و اطراف عالم فرو گیرند چنین گویند که زمین را مسخر شدیم قصد آسمان باید کرد تیرها به آسمان
اندازند تیرهای ایشان خون آلود باز گردند و گویند که خدای آسمان را کشتیم حق سبحانه و تعالی کرمی بر ایشان گمارد تا گردنهای
ایشان و چهارپایان ایشان را بخورد تا همه هلاک گردند و سبب گفته که یاجوج و ماجوج همه زمین رسند مگر مکه و مدینه
و بیت المقدس که درین سه موضع ره نیابند و حق تعالی از خروج یاجوج و ماجوج از پس سد مذکور خبر میدهد و میفرماید
وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ و وا گذاریم و بگذاریم بعضی از یاجوج و ماجوج را يَوْمَئِذٍ آن روز یعنی روز خروج از دحام کنند يَمُوجُ
فِي بَعْضٍ اضطراب کنند و داخل شوند در بعضی دیگر و یا در روز قیامت همه آدمیان و جنیان بر وجه اضطراب بیکدیگر
آمیخته شوند مانند موج دریا وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و دمیده شود در صور برای قیام قیامت فَجَمَعْنَاهُمْ پس جمع کنیم همه
خلایق را جَمْعًا جمع کردنی برای حساب و جزا و در صحیحین است و صور مانند شاخی است که یک سر آن در دهن اسرافیل است
و سر دیگر در زیر عرش و او را چهل هزار سر است در اقطار و جوانب عرش و در خبر است رسول صلعم فرمود که در شب معراج اسرافیل را دیدم یک
پای پیش نهاده و پای دیگر پس گرفته و چشم در زیر عرش نگاه داشته منتظر امر الله که در رسد که در دمد و چون آن صور در دمد همه مردمان
از قبور برخیزند و بمحشر حاضر شوند وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ و ظاهر گردانیم دوزخ را يَوْمَئِذٍ آن روز لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان
و بیگانگان عَرْضًا ظاهر کردنی که پیش از دخول در آن آنرا علانیه ببینند و هول آن بر هول ایشان افزاید الَّذِينَ آنکه بودی
کفر و طغیان كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ هست چشمهای ایشان فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي در پوششی از یاد کردن من یعنی از مشاهده
آیات که بآن یاد کرده شوم بتوحید و تعظیم مراد آنست که نظر نکنند در آیات داله بر وحدانیت من و تمجید و تنزیه من بسبب
آن عارض شوند بیگانگی و بزرگواری من وَكَانُوا و هستند کافران که بجهت ناشنوائی سخن من لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا
نمی توانند شنودن ذکر و کلام من یعنی بجهت فرط عناد و انکار و جحود که دارند تاب آن ندارند که آنرا بشنوند مراد آنست که چون

ایشان از فرط عناد وجحودی که دارند نظر در آیات خدا نمیکنند و آنرا بسمع قبول نمیشنوند پس گوییا که در چشمهای ایشان
پوششی است و در گوشهای ایشان گرانی که بجهة آن نمیتوانند دید و نمیتوانند شنود أفحسب الذين كفروا
آیا پس پندارند آنانکه کافر شدند أن يتخذوا عبادي آنکه فرا گیرند بندگان مرا یعنی عیسی و عزیر و ملایکه را من دو
ني بجز از من أولياء دوستان یعنی معبودان که نفع رسانند ایشانرا و دفع ضرر کنند از ایشان مراد انکار است یعنی
و از فتن ایشانرا بمعبودیت هیچ سودی نخواهد داشت ایشانرا و بروایت ابن عباس مراد بعباد شیاطین اند و اصنام إنا
أعتدنا جهنم بدرستی که ما آماده کرده ایم دوزخ را للكافرين برای ناگرویدگان نزلا منزلی و ماوایی و یا
آنچیزی که برای نزول مهمانان مهیا کنند این تهکمیست را نکافرانرا عوض ابها خواهد بود که دوزخ در پیش ایشان چیزی محتقر
باشد قل هل ننبئكم بگوای محمد که آیا خبر کنیم شما را بالأخسرين أعمالا بزیانکارترین مردمان از روی کردار
الذين ضل وآن زیانکارترین مردمان آنانند که گم شد و ضایع گشت سعيهم شتافتن ایشان بعملهای نیکو
في الحياة الدنيا در زندگانی دنیا چون کشیشان و رهبانان که اکثر اوقات از دیر بصلوة و صیام میگذرانند
و بسبب کفر همه آن عملهای ایشان باطل است و هیچ ثوابی بران مترتب نمیشود و گویند که مراد ازین طایفه خوارج اند ابو
الطفیل روایت کند که عبدالله کوا از حضرت امیرالمؤمنین ع این آیت پرسید فرمود اهل حرورا اند و بعد از آن اورا
گفت که تو و یاران تو از ایشانید و عیاشی بر اسناد خود آورده که حضرت امیرالمؤمنین ع در تفسیر این آیه فرمود که مراد اهل
کتاب اند که بپروردگار خود کافر شدند و در دین خود بدعتها وضع کردند و عمل ایشان بجهة این نابود و ضایع شد و برای
ثوابی نیافتند و اهل نهروان نیز از ایشانند و یا مراد باین جماعت کسانی اند که صله رحم میکردند و فقرا را عطا میدادند
و عتق بندگان میکردند لیکن حق تعالی بطلان آن حکم فرمود که وهم يحسبون و ایشان می پندارند أنهم يحسنون آنکه ایشان
نیکو میکنند صنعا کار را أولئك آن گروه که ذکر کرده شد آنانند الذين كفروا آنانند که کافر شدند بآيات
ربهم بآیتهای پروردگار خود که آیات قرآنست و دلایل توحید و نبوة ولقائه و برسیدن بجزای او یعنی بعث و حشر
که در آن جزای اعمال یابند فحبطت أعمالهم پس تباه شد کارهای ایشان که در صورت نیکو مینمود و بجهت کفر از آن
جزای خیر نخواهند یافت فلا نقيم لهم پس اقامت نخواهیم کرد برای عملهای ایشان يوم القيامة روز رستخیز وزنا
ترازویی که بدان بسنجند آن عملها را چه همه نابود گشته باشد یا اعمال ایشانرا در ترازو وزنی و قیمتی نباشد از ابو سعید خدری
مرویست که در قیامت جمعی بیایند که اعمال ایشان از کوههای تهامه بزرگتر باشد چون در ترازو نهند اورا وزنی نباشد و باینجه



انست که ایشانرا وزنی نخواهیم نهاد یعنی اعتباری و قدری نخواهند داشت بلکه خوار و ذلیل خواهند بود ذلك
امر همچنانست که مذکور شد از بطلان عمل و خست قدر ایشان جزاؤهم جهنم پاداش ایشان دوزخ است بما
كفروا بسبب آنکه نگرویدند واتخذوا آياتي و فرا گرفتند آیتهای کتاب مرا ورسلي و دوستادگان مرا هزوا آنچه به
بآن افسوس کنند و استهزا نمایند یعنی با کتاب و پیغمبر مسخریت کردند و بعد از حال کافران بیان حال مؤمنان میکند که إن الذين
آمنوا بدرستی که آنانکه گرویدند بکتاب و رسول وعملوا الصالحات و کردند کارهای پسندیده و شایسته كانت لهم
هست مر ایشانرا در علم خدای جنات الفردوس بهشتهای فردوس یعنی بوستانهای مشتمل بر اشجار و انهار آن تا که باشد
نزلا پیش کشی در مهمانی آورده که حق تعالی فردوس را بید قدرت خود آفرید و بمقدار هر روز از روزهای دنیا پنجاه نوبت بروی نظر
میکند و میفرماید که افزون ساز حسن و جمال و تازگی و پاکیزگی خودرا برای دوستان من و اینچنین منزلی را از برای دوستان خود
داده تا نعیم بخشد بر آنکه ایشانرا عطا ما فرموده که نعیم فردوس در برابر آن محقر و ما حضری باشد و مرویست که فردوس بلند
ترین درجهای بهشتست و در حدیث آمده که هرگاه از خدای طلب چیزی کنید از وی طلب فردوس کنید و عباده بن
صامت از حضرت رسالت ص روایت کرده که بهشت صد درجه است میان هر دو درجه چندان بعد که از آسمان تا زمین
و بلندترین آن فردوس است و جویهای بهشت از آنجا آید و بالای آن عرش خداست و بهشتهای فردوس چهار
دو از نقره و هرچه در آنجاست از آلات و ادوات هم از نقره است و دو از طلا و هرچه در آنست هم از طلاست
و از کعب الاحبار روایت که از فردوس بلندتر جایی نیست حق تعالی امر آن بمعروف و ناهیان از منکر را در آن در
خالدين فيها جاوید باشند در آن لا يبغون عنها نجویند از آن بهشتها حولا گردیدنی یعنی نطلبند از آن انتقال
بمکانی دیگر زیرا که همه مطالب و مرادات ایشان در آن مهیا باشد و هیچ موضعی خوشتر بود از آنجا نیابند تا نقل ایشان میل آن
موضع کند و بعد از امر و نهی و وعد و وعید بیان علوم و حکم غیر متناهیه خود میکند تا بندگان بدانند که اوامر و نواهی او
حسب حکم و مصالح است و میفرماید که قل لو كان البحر بگو اگر باشد دریای محیط که مشتمل بر جمیع ارضست مدادا
سیاهی لكلمات ربي برای نوشتن سخنان پروردگار من یعنی معلومات و حکمتها و مقدورات او و یا معانی قرآن و یا آنچه
وعده فرموده برای اهل ثواب و وعید فرموده برای اهل عقاب لنفد البحر هر آینه فانی گردد و تمام شود آب دریا چه آن
جسمیست و هر جسم متناهیست پس آن بنهایت رسد قبل أن تنفد پیش از آنکه تمام شود كلمات ربي معانی
و علوم آفریدگار من جهت آنکه غیر متناهیست پس بمواد متناهی کلمات نامتناهی نوشته نشود ولو جئنا و اگر چه بیاریم

مکدا دآن وبران اقرائم ازابن عباس مرویست که این آیت وقتی نازل شد که یهود مسلمانان را گفتند که در کلام خود میخوانید
و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و زعم محمد آنست که او را حکمت داده اند پس علم شما بسیار باشد و دیگر باره میخوانند
لم و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا جمع میان این دو سخن چگونه توان بود حق تعالی درین آیت فرمود که علم او سبحانه نهایت ندارد هر چند
کسی را علم بسیار باشد در جنب علم الهی هیچ نماید قل بگوای محمد انما انا بشر جز این نیست که من آدمی ام مثلکم
مانند شما و دعوی احاطه بکلمات الهی نمیکنم و امتیاز من از شما همین است که بواسطه جبرئیل یوحی الی وحی میشود
بمن انما الهکم جز این نیست که معبود شما اله واحد معبودیست یکتا بی شریک فمن کان
یرجوا پس هر که امید میدارد لقاء ربه رسیدن بپاداش پروردگار خود در روز رستخیز فلیعمل پس
باید که بکند عملا صالحا کاری شایسته و پسندیده خدای در بحر آورده که عمل صالح متابعت پیغمبرست و سلوک در منهج
سنت او و ترک دنیا و اختیار فقر و دوام عبودیت و بریدن از خلق و پیوستن بحق آورده اند که ابن زهیر عامری رضی [illegible] بحضرت
رسالت صم عرض کرد که یا رسول الله من عملی از برای خدا میکنم اما چون کسی بران مطلع شد خوش حال میگردم حضرت
فرمود که حق تعالی پاکیزه است و قبول نکند جز پاکیزه پس قبول نمیفرماید عملی را که غیری دران شریک باشد حق تعالی تصدیق
سخن پیغمبر خود کرده فرمود که ولا یشرک و باید که بنده که عمل صالح کند شریک نیاورد و انباز نسازد بعبادة ربه
در پرستش پروردگار خود احدا یکی را یعنی بریا تضییع عمل خود نکند که ریا شرک اصغرست و تباه کننده عمل در حدیث
آمده که بپرهیزید از شرک اصغر گفتند یا رسول الله شرک اصغر چیست فرمود ریا و سمعه و نیز فرموده که بدترین چیزی که
بر شما میترسم شرک پوشیده است پس ازان دور باشید که شرک پوشیده تر است در امت من از ذره رفتن مور بر سنگ
نرم در شب تاریک مراد ازین شرک ریاست چه بعد ازان فرمود که هر که او نماز بریا کند مشرک باشد و روزه بریا و صدقه
بریا شرک باشد و در حدیث قدسی آمده که من بی نیازترم از شرک شرکا هر که عملی کند که غیر مرا دران شریک کرده است من ازو بیزار
شوم و آن عمل ازان کسی باشد که وی را شریک من گردانیده باشد در خبرست که حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات
الله علیه روزی نزد مامون آمد دید که غلام آب بر دست وی میریخت و او وضو میساخت حضرت فرمود که لا یشرک
بعبادة ربه احدا مامون غلام را از نزد خود دور کرد و خود متولی وضو شد شیخ ابو جعفر بن بابویه رضی الله عنه روایت
کرده باسناد خود از عیسی بن عبدالله از پدر خود از جد خود از علی بن ابی طالب صلوات الله علیه که هر که آیت
قل انما انا بشر مثلکم تا آخر سوره [illegible] بخواند حق تعالی نوری ازان موضع خلق فرماید که تا بیت الحرام رود و آن
وا

انما الهکم

درمناهج

واز در بیت الحرام بخواند تا به بیت ... رسد و از ابو عبدالله علیه السلام روایتست که هیچ کس نباشد که او نزد
خوابیدن آخر سورة الکهف بخواند مگر که بیدار شود دران
ساعتی که خواسته باشد والله اعلم بالصواب
جلد اول تفسیر از مؤلف ابن شکرالله فتح الله الشریف است
وکاتب این تفسیر افقر الفقرا المحتاج الی رب السماء حاجی
محمد علی بن حاجی محمد حسین هروی در مشهد مقدس سلطان
الاولیا و برهان الاصفیا سلطان الجن والانس سلطان
ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه و علی
آبائه اجمعین در ماه ذی الحجه الحرام روز عید غدیر از نسخ
پنجم ماه مذکور باتمام رسید و امیدوارم از ملک ستار
و ائمه اطهار علیهم الصلوات الجبار چنانکه
جلد ثانی هم نوشته شود و موفق گردد از تحریر
و کتابت در تاریخ الف و ثلثه و عشرون
من الهجرة النبویة علی مهاجرها الف
الصلوات و اکمل التحیات
نوشتم من غمگین نامه
ندانم چه خواهد بودن کار من

رباعی

روزی که چرخ بر من مسکین جفا کند ∴ در زیر خاک بندم بندم جدا کند ∴ یارب نگاه دار تو ایمان آنکسی ∴ کاین خط من بخواند و بر من دعا کند
بیت هر که خواند دعا طمع دارم ∴ زانکه من بنده گنه کارم ∴ وصلی الله علی محمد و آله اجمعین یا رب العالمین تمت

المؤمنی

منقول است که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در وقتی که از اعدا گریخته پوشیده می‌گشتند و در اطراف جهان می‌گشت گذار او بر قریه‌ای از
قرای شام افتاد و در آن محل کوهی بود بغایت عالی که جمعی انبوه از نصاری متوجه قله آن جبل شده بودند و از ایشان پرسید که این
چه جمعیت است و شما کجا می‌روید گفتند برین کوه دیری است و در آنجا راهبی هست که هر سال یکبار بیرون آید و ما را از حلال و حرام شریعت
عیسی آگاه کند و هر مشکلی که باشد حل سازد حضرت امام موسی علیه السلام با ایشان مرافقت نموده بر بالای کوه رفت و چون بدر
دیر رسید پیری بیرون آمده بر موضعی مرتفع بنشست و همین که چشم راهب بر حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام افتاد
نوری دید که از فرق همایون او با آسمان متصل شده بود و راهب از آن صورت متعجب شده از امام موسی علیه السلام پرسید که آشنائی
یا بیگانه گفت از شما نیستم گفت بل هو از امت مرحومه گفت بلی راهب باز پرسید که از علمای ایشانی یا از جهال حضرت امام جواب
داد که از جهال نیستم راهب گفت اسئلک ام تسئلنی حضرت امام موسی علیه السلام گفت ذاک الیک اختیار تراست
راهب گفت من می‌پرسم امام گفت هر چه میخواهی بپرس پس راهب گفت ما و شما میگوییم که در بهشت درختی هست که آن را طوبی
خوانند و ما میگوییم که اصل آن در سرای عیسی است و زعم شما آنکه در منزل محمد است و علی کل التقدیرین در بهشت بقعه و غرفه نیست
که شاخی از آن درخت در آنجا نیست اکنون بگوی که مثال آن در دنیا چه چیز است امام گفت مثال آن در دنیا آفتاب است که چون بوسط السما
رسد هیچ بقعه نباشد که شعاعی از شعاع آن در آنجا نیفتد راهب گفت راست گفتی و در معنی راستگو سخنی و از هر جانب نیز آواز تحسین
می‌آمد باز پیر دیر پرسید که میان ما و شما اتفاق است که اهل جنت در بهشت طعام و شراب میخورند و از مطعومات و مشروبات ایشان را
هیچ کم نمیشود اگر میدانی بگوی که مثال آن در دنیا کدام است امام گفت مثال آن در دنیا کتاب خدا است جل ذکره که هر چند اهل تفسیر و تاویل در بیان
آن سخن گویند و دقایق و حقایق آن نکته‌ها برآرند با انتها نرسد و همچنان بر حقیقت خود باشد راهب استحسان نموده گفت ما و شما
میگوییم که اهل بهشت در بهشت طعام و شراب میخورند و ایشان را بول و غایط نباشد مثال آن در دنیا چیست امام جواب داد که مثال آن
در دنیا جنین است که در شکم مادر از آن طفل طعام و شرابی که مادر میخورد او را نصیبی باشد و بول و غایط از وی صادر نگردد راهب
گفت راست گفتی اکنون مرا خبر ده که کلید بهشت از زر است یا سیم امام گفت از هیچکدام نیست بلکه کلید بهشت زبان مومن است که
در دهن بگرداند و بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله راهب گفت اکنون مسئله دیگر میپرسم که در جواب آن فرو مانی امام فرمود اگر
جواب بصواب بگویم بدین ما در آئی راهب گفت بلی و در آن عهد کردند آنگاه راهب گفت که مرا خبر ده از آن دو برادر که یک شب از
مادر جدا شدند و یک روز برحمت خداوند پیوستند یکی از ایشان دویست سال عمر داشت و دیگری صد سال امام جواب داد که آن برادران
عزیر بود و عزیز نبی و برادران شتر خیال یک روز متولد شدند و بعد از پنجاه سال که با هم برادر بودند عزیر روزی بیقین میرفت و با وی قدری انجیر

وانگور

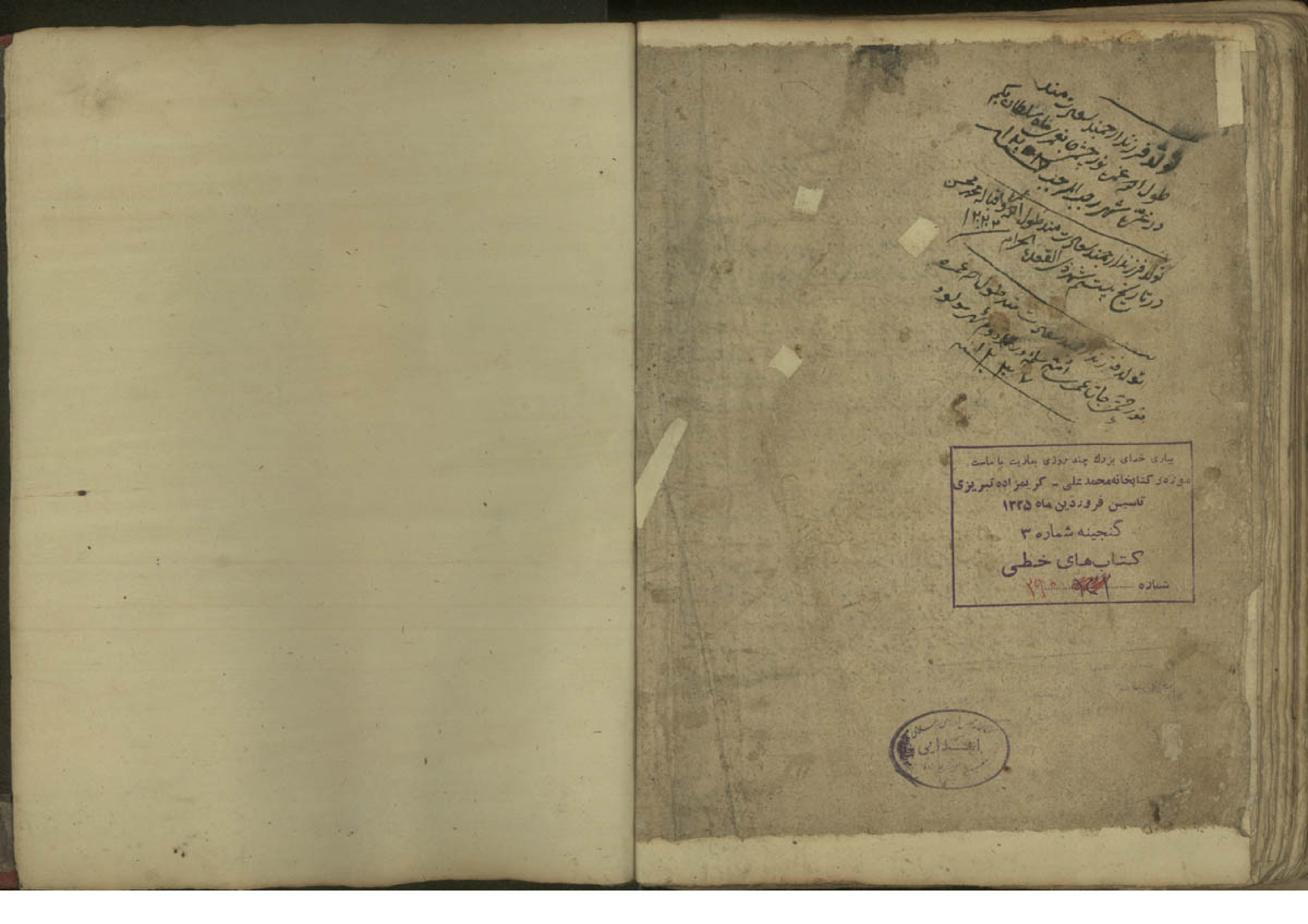
وانگور و عصیر و شیر بود گذار او بر قریه‌ای از قرای شام افتاد که خدای تعالی اهل آن را هلاک کرده و قریه را ویران ساخته بود
عزیر چون در خرابی آن قریه نظر کرد گفت انی یحیی هذه الله بعد موتها باری تعالی او را خواب آورد و او را بیکصد سال قبض فرموده
جسد او را از چشم مردمان پنهان داشته گوشت او را از سباع و وحوش حرام گردانید و آن طعام و شراب همچنان
تازه ماند که هیچگونه تغییر بدان راه نیافت و مرکب او نیز هلاک شد و بعد از وفات عزیر پنجاه سال حق عز و علا
باهتمام یکی از ملوک آن قریه را آبادان ساخت و حق عز و علا عزیر را بعد از صد سال زنده گردانیده فرشته آمد و از وی
سوال کرد که کم لبثت جواب داد که لبثت یوما او بعض یوم و تردید در جواب بواسطه آن بود که اول چنین دانست که آفتاب
غروب کرده است بنا بر آن گفت که یکروز متوقف بودم و چون ملاحظه نمود که خورشید فوق الافق است فرمود که بعضی از
روز توقف کردم و آن فرشته گفت بل لبثت مائة عام فانظر الی طعامک و شرابک لم یتسنه و انظر الی حمارک [illegible]
عزیر نظر بجانب استخوانهای پوسیده مرکب خود انداخت دید که عظام آن با هم متصل شده اعصاب و عروق و لحم بروی
رستن گرفت و بعد از آن [illegible] مختار روایت در وی پوشانید قال الله تعالی و انظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها
لحما فلما تبین له قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر آنگاه عزیر علیه السلام بجای خود [illegible] و برادر خود پنجاه
سال دیگر زندگی کرد و هر دو برادر در یک روز یکی در دویست سالگی و آن دیگر در صد سالگی وفات یافتند

بیت
از صد سال عالی و دیگر روز ... باید رفت ازین کاخ دلفروز

و چون سخن موسی کاظم علیه السلام منتهی
شد راهب گفت هر چه گفتی راست گفتی که خدای تو یکیست و محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول اوست و حضار مجلس
نیز بموافقت راهب ایمان آوردند

صفت توریة

زعم یهود آنست که توریة در نه لوح نازل شد که طول هر
لوحی ده گز بود و ربیع بن انس گوید که توریة در هفتاد دفتر نزول یافت و حجم آن چندان بود که هفتاد
شتر بار بستی تا نقل میسر شدی و یک جزو از وی بسالی خوانده گشتی و در وی هزار سوره است و در هر سوره
هزار آیه و از انبیاء سابقه غیر از موسی و هارون و یوشع بن نون و عزیر و عیسی هیچکس حفظ مجموع توریة میسر
نشده و بعضی گویند که دانیال و ارمیا نیز محفوظ داشتند و از ائمه احمد حضرت علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام
یاد داشت و گروهی از شیعه بحفظ امام ناطق جعفر بن محمد الصادق نیز قایل گشته اند



تولد فرزند ارجمند سعادتمند ... طول الله عمره نور چشم ... سلطان بیگم
در ... شهر رجب المرجب ۱۲...

تولد فرزند ارجمند سعادتمند طول الله عمره و اقباله ...
در تاریخ بیستم شهر ذی القعدة الحرام ۱۲۷۳

تولد فرزند ارجمند سعادتمند ... طول الله عمره ...
نور چشم ... سنه ۱۲۷...

مرقومه شریفه زیارت شد از شوق سر و دستار [illegible] مرجوع [illegible]

مرحمت عنایتنامه خرشنه گوهری ز حسن درایت

بادر نوشته ای جناب [illegible] بهار

الا تنبیه به ابتهاج دارم و عرض اخلاص

همه بار مشتاق ادیب گوش کنم دل در آب

آقا فقیر آنچه گفتا و هوای [illegible] ادب حرم

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

قبله گاها انشاء الله [illegible] بهم رسید بعد حال

احوال این جانب با [illegible] عرض [illegible]

مسئله [illegible] از [illegible] و [illegible]

موقوف [illegible] [illegible]

[illegible] این جانب [illegible]


اهدایی
۱۳۷۷



